



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

سِقَاءُ الصَّلَاةِ

فِي

شَرْحِ زِيَارَةِ الْعَائِدِ

تَأليف

العلامة الميرزا محمد باقر ميرزا ابی الفضل الطهرانی

تصحیح و ترمیمی: از سید علی مرتضیٰ طباطبائی

۱-۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور : شرح زيارتنامه عاشورا

نويسنده:

ميرزا أبي الفضل الطهراني

ناشر چاپي:

سيد علي موحد ابطحي اصفهاني

ناشر دييجيتالي:

مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور : شرح زیارتنامه عاشورا	۲۲
مشخصات کتاب	۲۲
جلد ۱	۲۲
اشاره	۲۲
مقدمه تحقیق	۲۴
۱ - زیارت چیست و زائر کدامست؟	۲۶
۲ - نقش زیارات یا درسهای سازنده	۲۷
۳ - مروری کوتاه بر این تعالیم آموزنده	۲۷
۴ - زیارت عاشوراء چیست؟	۲۸
۵ - عظمت زیارت عاشوراء	۲۹
۶ - آثار و برکات زیارت عاشوراء	۲۹
۷ - نقش شفاء الصدور	۳۰
زندگانی و شرح حال مؤلف	۳۱
آسائید مؤلف	۳۳
همکاران علمی و بحثی مؤلف	۳۴
آثار علمی و ادبی مؤلف	۳۴
عکس مؤلف	۳۷
تقدیم به:	۳۸
تقریظ آیه الله العظمی حاج میرزا محمد حسن شیرازی بر کتاب	۴۱
مقدمه مؤلف بر کتاب	۴۲
هفت نوع تألیف	۴۷
باب اول:	۵۱
شرح سند و متن زیارت عاشوراء	۵۱
زیارت عاشورا	۶۳
ترجمه حدیث زیارت عاشوراء	۷۵
فصل اول	۸۵
۳ - عقبه بن قیس	۸۷
۵ - علقمة بن محمد	۸۸
۷ - صفوان	۸۹
۹ - حکیم بن داود	۹۰
۱۰ - مالک جهنی	۹۱
فصل دوم - گفتاری از علامه بزرگوار مجلسی و نقدی چند بر او	۹۴
۱۲ - رأی علی علیه السلام فی القضية	۹۵

- ۹۷ طرق أخرى لحديث الغدير
- ۹۷ المورد السایع: رواية مکتوبه علی علی (علیه السلام)
- ۹۹ ۸ - الاستدلال بالدلیل النقلی
- ۱۱۱ وجه سوم و چهارم
- ۱۱۲ وجه پنجم و ششم و هفتم
- ۱۱۳ وجه هشتم:
- ۱۱۴ وجه نهم:
- ۱۲۰ وجه دهم:
- ۱۲۵ فائده - ۲ زیارت عاشوراء بنقل دیگر از (مزار قدیم)
- ۱۳۲ فائده - ۳ قرأت زیارت عاشوراء در تمام سال بدون تصرف در ألفاظ آن
- ۱۳۸ فائده - ۴ کسانی که گفته اند صد مرتبه لعن و سلام در مصباح سید نیست از بی‌خیرانند
- ۱۳۹ فائده - ۵
- ۱۳۹ فائده - ۶ زیارت عاشورا را در شب هم می‌تواند خواند
- ۱۴۰ فائده - ۷
- ۱۴۰ فائده - ۸ زیارت عاشوراء در یک مجلس خوانده شود
- ۱۴۱ فائده - ۹ وظیفه کسی که نمی‌تواند زیارت عاشورا را در یک مجلس بخواند
- ۱۴۲ فایده - ۱۰ - تحقیق در لفظ (عاشورا) و اینکه لفظ عربی است، و مقصود از او دهم محرم است، و نقد بر کلام بخاری
- ۱۴۵ فائده - ۱۱
- ۱۴۶ فائده - ۱۲
- ۱۴۹ باب دوم: در ترجمه و شرح الفاظ زیارت عاشورا
- ۱۵۳ چند تفسیر برای سلام
- ۱۵۹ شرایط سلام فرستادن بر امام و نصیحت بزازترین
- ۱۶۰ مقام دوم: شرح " ایا عبد الله "
- ۱۶۲ فائده استطرادیه: فرق بین یکنی بابی عبد الله و یکنی بعبد الله و نقد بر (منتهی الإرب)
- ۱۶۴ ما هی فلسفه الأخلاق؟
- ۱۶۵ علت انتخاب کنیه ایا عبد الله برای سید الشهداء علیه السلام بأمر خدا
- ۱۶۸ (السلام علیک یا بن رسول الله).
- ۱۶۹ ۱ - آیه " ابناءنا و ابناءکم " -
- ۱۷۲ نکته انتخاب رسول خدا فرزندان و زنان را -
- ۱۷۳ ۲ - آیه " حرمت علیکم أمهاتکم... و حلالل ابناءکم الذین من أصلابکم] ۴ / ۲۳ -
- ۱۷۵ صحیح بخاری
- ۱۷۶ ۲ - صحیح ترمذی
- ۱۷۷ ۳ - صحیح ترمذی
- ۱۷۷ ۴ - حدیث ابن حجر در (منح مکیه)
- ۱۷۸ ۵ و ۶ - حدیث ابن حجر در (منح مکیه)
- ۱۸۱ ۷ - حدیث شیخ محمد صبان در (سعاف الراغبین)

- ۸ - حدیث (أسد الغابة) - - - - - ۱۸۲
- ۹ - حدیث (تاریخ خمیس) - - - - - ۱۸۳
- ۱۰ - حدیث (ینابیع المودة) - - - - - ۱۸۵
- ۱۸۷ - إشارة خمس داده نمیشود بکسی که از طرف مادر سید است - - - - -
- ۱۸۹ - (السلام علیک یا بن امیر المؤمنین) - - - - -
- ۱۹۲ - فهرس الفرق - - - - -
- ۱۹۹ - ۱ - شهادت خدای تعالی - - - - -
- ۲۰۱ - ۳ - شهادت جبرئیل - - - - -
- ۲۰۲ - ۴ - شهادت آفتاب - - - - -
- ۲۰۳ - ۵ - شهادت ذو الفقار - - - - -
- ۲۰۴ - تحقیق حال محمد بن جریر طبری صاحب کتاب تاریخ و تفسیر و فضایل و نسبت عامه او را بشیعه برای رد احادیث فضایل أهل البيت - - - - -
- ۲۰۶ - ۶ - شهادت منادی از بطنان عرش - - - - -
- ۲۰۷ - ۷ - شهادت أبو ذر - - - - -
- ۲۰۷ - ۸ - شهادت شیر - - - - -
- ۲۱۱ - ۹ - شهادت یهود - - - - -
- ۲۱۲ - ۱۰ - شهادت أبو بکر و عمر - - - - -
- ۲۱۳ - تنبیه - لقب امیر المؤمنین برای إحدى - حتی امام زمان علیه السلام - گفته نمیشود - - - - -
- ۲۱۶ - سر اختصاص لقب امیر المؤمنین برای علی علیه السلام - - - - -
- ۲۲۳ - ۳ - اشعار أهل سنت و جماعت - - - - -
- ۲۲۸ - بخش ۲ - امیر المؤمنین سید اوصیاء است - - - - -
- ۲۳۱ - تنبیه - کلامی از عرفای أهل سنت فریبنده و بر از تزویر - - - - -
- ۲۳۲ - (السلام علیک یا بن فاطمة الزهراء سیده نساء العالمین) - - - - -
- ۲۳۲ - اعراب فاطمة الزهراء - - - - -
- ۲۳۳ - اشکال بر این تفسیر و نقد آن - - - - -
- ۲۳۶ - تفسیر زهراء و سبب نامگذاری - - - - -
- ۲۳۹ - فاطمة زهراء سیده زنان تمام عالم است، ده حدیث: ۱ - (صحیح بخاری) - - - - -
- ۲۴۰ - ۲ - (صحیح مسلم) - - - - -
- ۲۴۱ - ۳ - (أسد الغابة) - - - - -
- ۲۴۱ - ۴ - (صحیح ترمذی) - - - - -
- ۲۴۲ - ۵ - (خصائص نسائی) - - - - -
- ۲۴۲ - ۶ - (ذخائر العقبی) - - - - -
- ۲۴۴ - ۷ - (مناقب شهر آشوب) - - - - -
- ۲۴۶ - ۸ - (حلیة الأبرار) - - - - -
- ۲۴۶ - ۹ - (تاریخ بلاذری) - - - - -
- ۲۴۶ - ۱۰ - (مودة القریبی) - - - - -

- ۲۴۹ - (السلام عليك يا ثار الله و ابن ثاره) -----
- ۲۴۹ - تفسیر " ثار " -----
- ۲۵۲ - (والوتر الموتر) -----
- ۲۵۲ - تفسیر و شرح " الوتر " -----
- ۲۵۴ - نقد بر مجمع البحرين و (قاموس) -----
- ۲۵۸ - (السلام عليك و على الأرواح التي حلت بفناءك و أناخت برحلك) -----
- ۲۵۸ - تفسیر و شرح " أرواح " -----
- ۲۶۴ - کسانی که در اطراف قبر امام حسین قرار گرفتند و عدد شهدای کربلا -----
- ۲۶۶ - زیارت ناحیه مقدسه -----
- ۲۷۷ - (عليكم مني جميعاً سلام الله ابناً ما بقيت و بقي الليل و النهار) -----
- ۲۷۷ - بحث های ادبی -----
- ۲۷۸ - تفسیر و شرح " سلام الله " -----
- ۲۷۹ - تنبیه - در عبارت زیارت صنعت التفات است -----
- ۲۸۰ - فائده -----
- ۲۸۳ - (يا ابا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت المصيبة بك علينا وعلى جميع اهل الاسلام). -----
- ۲۸۳ - شرح و تفسیر «جلال» و «عظمت» و فرق آن دو -----
- ۲۸۴ - تفسیر " مصیبت " -----
- ۲۸۶ - رفض سعد بن عبادة: -----
- ۲۸۸ - (وجلّت وعظمت مصیبتک فی السماوات علی جمیع أهل السماوات) -----
- ۲۸۸ - تأثر و گریه ملائکه و جبرئیل برای مصیبت سید الشهداء علیه السلام -----
- ۲۹۱ - آثار و انقلابات در فلک و فلکیات برای مصیبت سید الشهداء علیه السلام -----
- ۲۹۴ - (فلعن الله امة اسست اساس الظلم والجور عليكم اهل البيت). -----
- ۲۹۴ - تفسیر لعن -----
- ۲۹۴ - تفسیر " امة " -----
- ۲۹۵ - نسبة " تأسیس " به " اساس " مبنی بر تجرید است -----
- ۳۱۱ - لعن ظالمین و پایه گذاران ظلم از قرآن و احادیث عامه -----
- ۳۲۱ - اشکال در این باب وجواب سید نعمت الله الجزائري، و نقد مؤلف -----
- ۳۲۳ - مسئله - تفسیر " اهل البيت " -----
- ۳۲۴ - " لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم و ازلتکم عن مراتبکم التي رتبکم الله فيها " -----
- ۳۲۷ - (ولعن الله الممهدين لهم بالتمكين من قتالکم) -----
- ۳۲۷ - تفسیر «تمهید» و «التمکین» و «قتال» -----
- ۳۳۰ - چند حدیث و شعر در این موضوع: حدیثی از تفسیر امام حسن عسکری -----
- ۳۳۴ - (يا ابا عبد الله اني سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم إلى يوم القيامة) تفسیر " سلم " -----
- ۳۳۵ - تفسیر " حرب " -----
- ۳۳۶ - فائده - دشمنان أهل بيت کافر هستند -----
- ۳۳۷ - (ولعن الله آل زياد) -----

۳۴۴	بخاری روایت میکند از رسول خدا " من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب "
۳۴۵	فائده - لعن بر آل زیاد زیاد میرسد - دلیل آن
۳۴۵	(وآل مروان)
۳۵۵	لعن بر آل مروان شامل مروان میشود
۳۵۶	(ولعن الله بنی امیة قاطبة)
۳۵۶	أمیة کیست؟
۳۵۷	تفسیر نیشابوری در تفسیر آیه و بیان شجره ملعونه
۳۵۸	رسالة مفاخره بنی هاشم و بنی امیه بیان می‌کند...
۳۵۹	۲ - " الذین بدلوا نعمة الله کفرا و أحلوا قومهم دار البوار... "
۳۸۰	شرح حال امیه
۳۸۲	توضیح - لعن بر تمام بنی امیه کشف میکند از فاسد بودن همه آنها
۳۸۹	وجه سوم - مقصود دسته ای باشند که در غضب خلافت و اطفاء نور ولایت همدست و همدستان شدند
۳۹۱	لعن بر عمر بن عبد العزیز
۳۹۵	مرجانة از زناکاران معروفه است
۳۹۵	(ولعن الله ابن مرجانة)
۳۹۷	(ولعن الله عمر بن سعد)
۳۹۷	شرح حال عمر بن سعد
۴۰۱	نادرة
۴۰۲	" ولعن الله شمرا "
۴۰۲	شرح حال شمر
۴۰۵	(ولعن الله امة اسرجت والجمت وتنقبت ونهبأت لقتالک)
۴۰۹	(بابی أنت و أمی)
۴۰۹	دعاء فدا کردن و شرح او
۴۱۱	(یا ایا عبد الله لقد عظم مصابی بک)
۴۱۵	(فأسئل الله الذی اکرم مقامک واکرمنی بک)
۴۳۰	و بر مشرب عرفاء
۴۳۵	امتیاز چهارم - روزهای زیارت بحساب عمر زائرین ناید
۴۳۸	فائده مهمه - حد حایر و حدیث های او
۴۴۴	اکرام مردم ببرکت سید الشهداء علیه السلام
۴۴۵	فهرس
۴۶۸	(تذکر)
۴۸۷	جلد ۲
۴۸۷	مشخصات کتاب
۴۸۷	شناسنامه کتاب:
۴۸۹	تفسیر " امام "
۴۹۰	قصیده مؤلف در این موضوع

- از چه کسی خون خواهی میکنیم؟ ۴۹۱
- امام زمان علیه السلام آن دونفر را زنده میکنند برای انتقام گرفتن ۴۹۲
- فائده اول: تفسیر صلوات ۴۹۴
- چند حدیث در این موضوع ۴۹۵
- تحقیقی در این موضوع ۴۹۶
- المقدمة ۴۹۷
- أساتید مؤلف ۴۹۸
- همکاران علمی و بحثی مؤلف ۴۹۹
- آثار علمی و ادبی مؤلف ۵۰۰
- الفصل الأول: مواضع من الكتاب الرد علیها ۵۰۱
- فائده چهارم: موقع صلوات فرستادن باید آل محمد ذکر شوند، دلیل آن از عامه و خاصه ۵۰۲
- عامه موقع ذکر ائمه معصومین صلوات نمیفرستند ۵۰۳
- کشاف علت آن را بیان میکند ۵۰۴
- تقدیم: ماده تاریخ کتاب " شرح زیارة عاشورا " است ۵۰۵
- عامه برخلاف سیره پیغمبر صلی الله علیه وآله و روش صحابه انگشتر در دست چه میکنند علت آن ۵۰۶
- چرا باید انگشتر را در دست راست کرد؟ ۵۰۷
- سبب تألیف کتاب ۵۰۸
- عامه پیروی از بنی امیه میکنند ۵۰۹
- آل محمد چه کسانی هستند؟ ۵۱۰
- فخر رازی در (تفسیر کبیر) آل محمد را شرح میدهد ۵۱۱
- تفسیر " جعل " ۲۶ تفسیر " وجیه " ۵۱۲
- در این نظام هستی سه عالم میباشد: عالم حسن و تخیل و تعقل ۵۱۳
- نقد بر گفتار فخر رازی ۵۱۴
- " یا أبا عبد الله انی اتقرب الی الله والی رسوله والی امیر المؤمنین والی الحسن والیک بموالاتک وبالبراءة ممن قاتلک ونصب لک الحرب وبالبراءة ممن أسس أساس ذلك وبنی علیه بنیانه وجرى فی ظلمه وجوره علیکم وعلی اشیاعکم " ترجمه ۵۱۵
- تفسیر " قرب " ۵۱۶
- تفسیر " به " ۳۰ تفسیر " موالات " ۳۰ تفسیر " نصب " ۵۱۷
- تفسیر " جرى " ۵۱۸
- ناصری کیست؟ وجه کسانی را ناصبی گویند ۵۱۹
- کسانی که بجنگ اهل بیت پیغمبر میروند ناصبی هستند ۵۲۰
- کسانی که بجنگ امام حسین رفتند ناصبی بودند ۵۲۱
- دلیل آن ۵۲۲
- المورد الثانی: منهج علی (علیه السلام) فی قبول البیعة ۵۲۳
- ولایت از اصول دین وارکان اصلیه است ۵۲۴
- امامت دو رکن دارد: ۱ - تولی، ۲ - تبری، دلیل آن ۵۲۵
- چرا در این زیارت تولی و تبری تکرار شده ۵۲۶

۵۲۷	حدیثی گرانقدر در فضیلت دوستی با اهل بیت پیغمبر
۵۲۸	اهمیت تبری از دشمنان اهل بیت
۵۳۶	مرتبه اول
۵۳۷	شناخت ائمه شناخت خدا است، چند حدیث در این موضوع
۵۳۸	مرتبه دوم از معرفت ائمه علیهم السلام
۵۳۹	با کسی بودن سه معنی دارد
۵۴۰	تفسیر با ائمه معصومین بودن
۵۴۱	"وان یتبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا والآخره" تفسیر قدم
۵۴۲	تفسیر قدم صدق
۵۴۳	تفسیر مقام محمود
۵۴۴	وقفه قصیره
۵۴۵	وقفه قصیره
۵۴۶	سند و زیارت عاشوراء بنقل (کامل الزیارات)
۵۴۷	ائمه معصومین بارسول خدا در تمام کمالات شریک هستند غیر از نبوت
۵۴۸	تفسیر مقام محمود به ختم ولایت مطلقه محمدیه
۵۴۹	اختلاف نسخه طلب ثاری
۵۵۰	تفسیر طلب ثاری
۵۵۶	تفسیر و شرح هدایت
۵۵۷	۷ - صفوان
۵۵۸	۹ - حکیم بن داود
۵۵۹	هدایت چهار قسم است
۵۶۰	تفسیر "امام مهدی"
۵۶۱	تفسیر "ظاهر" ۷۲ ظهور چند نوع است
۵۶۲	امام زمان علیه السلام ظاهر هستند ولی از چشم گنه کاران مخفی میباشند چند حدیث در این موضوع
۵۶۴	اشعاری از امام زین العابدین علیه السلام در این موضوع
۵۶۵	امام زمان علیه السلام طلب میکند خون امام حسین را، چند حدیث در این موضوع
۵۶۶	زیادی اسم ها و لقب های امام زمان دلیل زیادی فضل و شرف حضرت است
۵۶۷	اسم ها و لقب های امام زمان
۵۶۸	اسم ها و لقب های امام زمان را به ۱۸۵ رسانده اند
۵۶۹	سعی الحکام الظالمین فی الصد عن الحق بطرق شتی و أسالیب ذلک
۵۷۰	۸ - الشیعۀ والتفسیر الترتیبی:
۵۷۱	۹ - الشیعۀ و علم الحدیث:
۵۷۲	حدیث لولاک لما خلقت الافلاک ولولا علی لما خلقتک و حدیث لولا رسول الله و علی لما خلقت العالم و حدیث لولا اهل البيت لما خلقت العالم و حدیث لولا فاطمة لما خلقتکما
۵۷۹	نظر مرحوم آیه الله العظمی صاحب کتاب روضات الجنات
۵۸۰	"واسئل الله بحقکم وبالشان الذی لکم عنده أن یعطینی بمصابی بکم أفضل ما یعطى مصابا بمصیبتہ" تفسیر "الحق"
۵۸۱	چند حدیث در موضوع حق ائمه معصومین علیهم السلام

- گروهی از مردم داخل بهشت میشوند آنها را حقیه مینامند ۵۸۲
- تفسیر " شأن " ۵۸۳
- وجه نهم: ۵۸۴
- " مصیبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الاسلام على جميع أهل السماوات والأرض " اعراب " مصيبة " ۵۸۵
- تفسیر " ما أعظمها " ۵۸۶
- مصیبت امام حسین علیه السلام تمام موجودات عالم را متأثر ساخت ۵۸۷
- تمام موجودات بهره از درک وشعور دارند، دلیل آن از قرآن و احادیث و گفتار دانشمندان بزرگ ۵۸۸
- مدرك دعای شریف نبوی " اللهم أرني الاشیاء كما هي " ۵۸۹
- همه موجودات ذکر و تسبیح دارند، دلیل آن از قرآن و حدیث و گفتار دانشمندان ۵۹۰
- تمام موجودات عالم برای مصیب جان گداز آقا سید الشهداء متأثر شدند ۵۹۱
- چند حدیث از ائمة معصومین در این موضوع ۵۹۲
- الدلیل الثانی أخیریه الأمة ۵۹۳
- الشبهة التاسعة: من هم آل النبی وأهل بیته ۵۹۴
- فائده - ۲ زیارت عاشوراء بنقل دیگر از (مزار قدیم) ۵۹۵
- الفصل الثامنة: أسانید روایات الاثنی عشر عند السنة والشیعة ۵۹۶
- الفصل الثالث عشر العلاقة بین الرؤیة الكونیة والأیدیولوجیة ۵۹۷
- الدلیل الثالث وسطیه الأمة وشهادتها ۵۹۸
- آسمان وزمین بر امام حسین گریه میکنند ۵۹۹
- شب شهادة امام حسین در بیت المقدس چه اتفاق می افتد ۶۰۰
- دینارهایی را که از راهب نصرانی گرفتند چه حالتی پیدا کرد ۶۰۱
- جنیان برای امام حسین علیه السلام نوحه سرانی میکنند ۶۰۲
- ألا يكون بین الحكمتین أی تصادم ۶۰۳
- سنگی یافتند پانصد سال قبل از بعثت پیغمبر بر او نوشته شده بود: أترجأه... ۶۰۴
- سنگی در شوشتر حفران از زمین بیرون آوردند بر او نوشته شده بود... ۶۰۵
- تأثیر شهادت امام حسین در عالم هستی ۶۰۶
- الشبهة الثالثة عشرة: حول حب أهل البيت ۶۰۷
- فائده - ۴ کسانی که گفته اند صد مرتبه لعن و سلام در مصباح سید نیست از بی‌خیرانند ۶۰۸
- فائده - ۶ زیارت عاشورا را در شب هم میتواند خواند ۶۰۹
- فائده - ۸ زیارت عاشوراء در یک مجلس خوانده شود ۶۱۰
- انگشتر بخشی امیر المؤمنین در نماز با آن توجه خاص علی مقامی است که برای هر کس ارزانی نیست، و گفتار أبو الفرج عبد الرحمن بن الجوزی الحنبلی در این موضوع ۶۱۱
- فائده - ۹ وظیفه کسی که نمیتواند زیارت عاشورا را در یک مجلس بخواند ۶۱۲
- فائده - ۱۰ تحقیق در لفظ (عاشورا) و اینکه لفظ عربی است، و مقصود از او مهم محرم است، و نقد بر کلام بخاری ۶۱۳
- الفصل السابع: قصة متعة الحج والعبرة منها ۶۱۴
- الشبهة السابعة عشرة: حول صلح الامام الحسن مع معاوية ۶۱۵
- رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در پیدا شدن سرخی در آسمان ۶۱۶
- مناقشتنا: ۶۱۷

- ۶۱۸ - رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در کسوف شدن روز عاشورا -
- ۶۱۹ - "اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منک صلوات ورحمةً ومغفرةً اللهم اجعل محیای محیی محمد وآل محمد ومماتی ممت محمد وآل محمد " شرح " تناله " -
- ۶۲۰ - تفسیر " صلوات " ۱۲۹ تفسیر " رحمت " -
- ۶۲۱ - استعمال رحمت بر خداوند متعال چگونه است؟ -
- ۶۲۲ - چگونه طلب رحمت از خدا می‌کنیم با اینکه رحمت او واسع است؟ -
- ۶۲۳ - تفسیر " مغفرت " -
- ۶۲۴ - مناقشتنا: -
- ۶۲۵ - حدیث امیر المؤمنین علیه السلام در این موضوع -
- ۶۳۵ - اویس قرنی ومقامات او -
- ۶۳۶ - " اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیة " تفسیر " تبرکت " -
- ۶۳۷ - علت انتخاب کنیه ابا عبد الله برای سید الشهداء علیه السلام بأمر خدا -
- ۶۳۸ - بنی امیة به چند وجه در روز عاشورا تبرک می‌جویند: ۱ - ذخیره نمودن آذوقه وتوسعه برعیال، ودم آن در دو حدیث -
- ۶۳۹ - أ - الأخلاق سلوک نایع من ذات الإنسان -
- ۶۴۰ - ۲ - عید قرار دادن روز عاشورا را -
- ۶۴۱ - ۳ - ملتزم بودن به استحباب روزه عاشورا -
- ۶۴۲ - چند حدیث در موضوع روزه عاشورا -
- ۶۴۳ - الإنسان مرکب من جسم وروح -
- ۶۴۴ - نکته انتخاب رسول خدا فرزندان و زنان را -
- ۶۴۵ - ۲ - آیه " حرمت علیکم أمهاتکم... و حلائل أبناءکم الذین من أصلابکم] ۴ / ۲۳ [-
- ۶۴۶ - وجه اول - ونقد بر او -
- ۶۴۷ - ۱ - صحیح بخاری -
- ۶۴۸ - ۲ - صحیح ترمذی -
- ۶۴۹ - وجه دوم - ونقد بر او -
- ۶۵۰ - روز عاشورا از ابتداء خلق عالم روز غم واندوه ومصیبت بوده بدینجهت بعض حیوانات در این روز آب وغذا نخوردند، وحالت حزن واندوه بخود گرفتند، چند حدیث در این موضوع -
- ۶۵۱ - فهرس الآیات -
- ۶۵۲ - هر نسب و سبب قطع می‌گردد روز قیامت جز نسب و سبب رسول خدا -
- ۶۵۳ - ۷ - حدیث شیخ محمد صبان در (اسعاف الراغبین) -
- ۶۵۴ - وجه سوم -
- ۶۵۵ - ۹ - حدیث (تاریخ خمیس) -
- ۶۵۶ - نظریة الأخلاق عند أفلاطون -
- ۶۵۷ - ۱۰ - حدیث (ینابیع المودة) -
- ۶۵۸ - وجه چهارم - نظر مؤلف کتاب -
- ۶۵۹ - امر چهارم - از وجوه تبرک بنی امیه بروز عاشورا -
- ۶۶۰ - حدیث هانی که غرض وزران جعل کردند -
- ۶۶۱ - شرح " کثیر النوا " دشمن اهل بیت پیغمبر ومخترع مذهب -

- ۶۶۲ -.....أولاً: رسالة احمد الكاتب
- ۶۶۳ -.....دعاء ساخته شده برای روز عاشوراء -.....
- ۶۶۴ -.....فهرس الفرق
- ۶۶۵ -....." وابن أكلة الاكباد اللعين بن اللعين على لسانك ولسان نبيك في كل موطن وموقف وقفا فيه نبيك صلواتك عليه وآله " تفسير " اكل " ۱۷۲ تفسير " كبد " ۱۷۲ سی لفظ برای اعضاء بدن انسان که اول اوکاف است
- ۶۶۶ -.....تفسير " اللعين "
- ۶۶۷ -.....تفسير " موطن "
- ۶۶۸ -.....تفسير " موقف " ۱۷۵ احوال هند مادر معاويه -.....
- ۶۶۹ -.....نقد وتحليل
- ۶۷۰ -.....اختصاص لقب أمير المؤمنين برای علی علیه السلام
- ۶۷۱ -.....چند حدیث در لعنت فرستادن رسول خدا وپیغمبرها بلکه تمام موجودات بر یزید وقاتلان سید الشهداء
- ۶۷۲ -.....نقد وتحليل
- ۶۷۳ -.....۳ - شهادت جبرئیل
- ۶۷۴ -.....۴ - شهادت آفتاب
- ۶۷۵ -.....۵ - شهادت ذو الفقار
- ۶۷۶ -.....تحقیق حال محمد بن جریر طبری صاحب کتاب تاریخ و تفسیر و فضایل و نسبت علمه او را بشیعه برای رد احادیث فضایل اهل البیت
- ۶۷۷ -.....هل دعاء الصالحين عبادة لهم وشرك؟
- ۶۷۸ -.....۷ - شهادت أبو ذر
- ۶۷۹ -.....۸ - شهادت شیر
- ۶۸۰ -.....شرح حال ابو سفیان
- ۶۸۱ -.....فهرس الآيات
- ۶۸۲ -.....فهرس الأحاديث
- ۶۸۳ -.....۹ - شهادت يهود
- ۶۸۴ -.....۱۰ - شهادت أبو بكر و عمر
- ۶۸۵ -.....تنبيه - لقب امير المؤمنين برای إحدى - حتى امام زمان عليه السلام - گفته نمیشود
- ۶۸۶ -....." ومعاوية بن ابی سفیان "
- ۶۸۷ -.....نسب معاوية
- ۶۸۸ -.....سر اختصاص لقب امير المؤمنين برای علی علیه السلام
- ۶۸۹ -.....۸۶۱ - الإستدلال العقلي على العصمة في غير التبليغ ضعيف
- ۶۹۰ -.....شمردن معاويه را از نویسندگان وحی دروغ وافتراء است
- ۶۹۱ -.....اخبار لعن وذم معاويه از کتابهای عامه
- ۶۹۲ -.....حدیث های عامه گواهی میدهد که معاويه خلیفه نبوده
- ۶۹۳ -.....عمر شهادت میدهد به سه عنوان که معاويه نمیتواند خلیفه باشد
- ۶۹۴ -.....نفرین رسول خدا درباره معاويه خدا شکمت را سیر نکند
- ۶۹۵ -.....عامه در مقام دفاع از معاويه خود را رسوا میکنند
- ۶۹۶ -.....رسوایی این خلدون
- ۶۹۷ -.....گفتار قاضی نور الله " شهید سوم " در این موضوع

- ۶۹۸ معاویه دارای اولیائی است، اولیات او
- ۶۹۹ از اولیات معاویه بدعت های او آشکار میشود
- ۷۰۰ گفتار یکی از بزرگان زیدیه در سب مناقضین از صحابه
- ۷۰۱ تنبیه - کلامی از عرفای أهل سنت فریبنده و پر از تزویر
- ۷۰۲ (السلام عليك يابن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين) اعراب فاطمة الزهراء
- ۷۰۳ اشکال بر این تفسیر و نقد آن
- ۷۰۴ من المخاطبون؟
- ۷۰۵ الاحتفال بمولد النبي صلى الله عليه وآله وسلم
- ۷۰۶ تفسیر زهراء و سبب نامگذاری
- ۷۰۷ الحديث الرابع للقب القاتل
- ۷۰۸ تفسیر سیده نساء العالمین
- ۷۰۹ عامه نتوانستند فضیلتی برای معاویه بترانند جز اینکه کاتب وحی بود و آنها هم دروغ و بی اساس است
- ۷۱۰ عامه معاویه را خال المؤمنین خواندند و نقدی بر آن
- ۷۱۱ ۳ - (أسد الغابة)
- ۷۱۲ اشعار مؤلف در سستی و بی نتیجه بودن عنوان خال المؤمنین برای معاویه
- ۷۱۳ " ویزید بن معاویه " شرح حال یزید وزنا زاده گی او
- ۷۱۴ کارهای زشت و ناشایست یزید
- ۷۱۵ زناکاری و شراب خواری... یزید
- ۷۱۶ رسول خدای صلی الله علیه وآله خیر میدهد از کارهای زشت و ناشایست یزید بنا بر نقل عامه
- ۷۱۷ غزالی - با اینکه لاف دین داری میزند - منع میکند از لعن بر یزید
- ۷۱۸ گفتار غزالی در منع از لعن بر یزید
- ۷۱۹ گفتار غزالی در ترجم نمودن بر یزید
- ۷۲۰ الصنف الأول، وهو ما اقتصر على إظهار الشهادتين:
- ۷۲۱ نقد بر گفتار غزالی
- ۷۲۲ (والوتر الموتور) تفسیر و شرح " الوتر "
- ۷۲۳ تفسیر و شرح " الموتور "
- ۷۲۴ کفر یزید و کفریات او
- ۷۲۶ ۱۲ - وحتى في فهمه للقرآن فأبو حنيفة ومالك وأحمد أعلم منه
- ۷۲۷ القسم الثالث: التشهير بالعلماء.. وبالحوارات الدينية.. وبالشيعة
- ۷۲۸ واقعه حره بنقل (جذب القلوب)
- ۷۲۹ گفتار بعض عامه در کفر یزید
- ۷۳۰ وقفة قصيرة
- ۷۳۱ یزید توبه نکرد
- ۷۳۲ تفسیر " حلت بفناء ك و أناخت برحلك "
- ۷۳۳ الجامعات العلمية للشيعة
- ۷۳۴ یزید اگر توبه میکرد قبول نمیشد

- ۷۳۵ - کسانى که در اطراف قبر امام حسين قرار گرفتند و عدد شهدای کربلا - - - - -
- ۷۳۶ - غزالی بافتوی خود مخالفت اجماع عامه نموده است - - - - -
- ۷۳۷ - وقفه قصیره - - - - -
- ۷۳۸ - ۹۴۸ - لا توجد لدى مراجع النجف وأيران أفكار أو تطلعات بمستوى حاجة الواقع الشيعى. - - - - -
- ۷۳۹ - داستان تمیم داری و بی ارزش بودن گفتار غزالی - - - - -
- ۷۴۰ - الأصل الأول: التوحيد - - - - -
- ۷۴۱ - الأصل الثاني: النبوة وبعثة الرسل - - - - -
- ۷۴۲ - عبارت (سر العالمین) - - - - -
- ۷۴۳ - المصادر الدينية للشيعة - - - - -
- ۷۴۴ - نتیجه گفتار در شماره شهداء کربلا - - - - -
- ۷۴۵ - فضائل و بزرگواریهای برای خواجه نصیر الدین طوسی ره از علماء اسلام ودانشمندان فرنگ - - - - -
- ۷۴۶ - والاجتماعية عند الشيعة - - - - -
- ۷۴۷ - (علیکم منی جمیعا سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار) بحث های ادبی - - - - -
- ۷۴۸ - تحقیق مؤلف نسبت به حال غزالی - - - - -
- ۷۴۹ - اصول وقواعد عامه یزید را خلیفه واجب الاطاعة میداند - - - - -
- ۷۵۰ - سی جمله و عبارت برای معنی همیشگی - - - - -
- ۷۵۱ - خلیفه با ارتکاب گناه ومعصیت وظلم بر بندگان زده نمیشود - - - - -
- ۷۵۲ - عبد الله عمر (خلیفه زاده) خروج بر یزید را خیانت میدانند و میگوید باید بر اطاعت او باقی بود - - - - -
- ۷۵۳ - عامه و خاصه نقل میکنند از پیغمبر صلی الله علیه وآله: اسلام با دوازده امام عزت پیدا میکند - - - - -
- ۷۵۴ - توجیه قاضی عیاض نسبت باین روایت ها - - - - -
- ۷۵۵ - دوازده خلیفه وامام برای عامه - - - - -
- ۷۵۶ - عامه استدلال میکنند بخبر " من مات ولم يعرف امام زمانه " برای خلافت یزید - - - - -
- ۷۵۷ - (وجلّت وعظمت مصیبتک فی السماوات علی جمیع اهل السماوات) تأثر و گریه ملانکه و جبرئیل برای مصیبت سید الشهداء علیه السلام - - - - -
- ۷۵۸ - تعجب و تعسف از کسانى که هوا خواهى از غزالی و این عربى... میکنند بگمان اینکه اینها را ارباب معارف هستند وغافل از اعتقادات آنها در مسائل امامت - - - - -
- ۷۵۹ - تدلیسی نو از ابن جوزی - - - - -
- ۷۶۰ - نقد بر این گفته - - - - -
- ۷۶۱ - اشعار مهیار دیلمی ره - - - - -
- ۷۶۲ - گفتار ابن عبدالبر در (استیعاب) - - - - -
- ۷۶۳ - چند خبر وگفتار در سرور وفرح پیدا کردن آل زیاد و آل مروان در این روز - - - - -
- ۷۶۴ - بی اساس بودن مناقشه آقا محمد علی کرمانشاهی - - - - -
- ۷۶۵ - مسعودی مورد اعتماد عامه و خاصه است - - - - -
- ۷۶۶ - گفتار عبدالقادر گیلانی نسبت بروزه عاشورا و طعن بر کسانى که این روز را عزادارى میکنند باینکه عاشوراء بهترین روز واعظم واشرف ایام است و باید او را عید قرار داد وشادى کرد... وبقیه یاوه های او - - - - -
- ۷۶۷ - تفسیر " ظلم " و " جور " - - - - -
- ۷۶۸ - نقد بر گفتار عبد القادر گیلانی - - - - -
- ۷۶۹ - حدیث المؤاخاة، کذب - - - - -

- ۷۷۰ گفتار ابن حجر مکی ومنع او از عزاداری ونوحه سرائی روز عاشوراء
- ۷۷۱ ۲. السنّة هی المنطلق الثانی:
- ۷۷۲ اعتراف ابن حجر وحکم بنصب کسانی که عاشوراء را عید میگیرند
- ۷۷۳ حدیثهای سوزاننده خانه زهراء و زدن بیجی دو عالم
- ۷۷۴ تباکی با قصد قربت چگونه است
- ۷۷۵ ثواب بر پا کردن مجالس عزای امام حسین
- ۷۷۶ زدن عمر فاطمة زهرا را و سقط شدن محسن
- ۷۷۷ عذر مردم از این واقعه
- ۷۷۸ شعر خواندن با آهنگ عزاداری
- ۷۷۹ وقفه قصیره
- ۷۸۰ جامه چاک زدن ولطمه برگونه وارد کردن در عزاداری برای امام حسین
- ۷۸۱ کارهاییکه در مجالس عزاء انجام داده میشود
- ۷۸۲ در عزاداری سیاه پوشیدن کراهت ندارد
- ۷۸۳ ۳. تحدید مفهوم ایمان:
- ۷۸۴ ۵. مسألة القضاء والقدر:
- ۷۸۶ زمامداران شیعه ومراجع دین عزاداری را ترویج میکنند
- ۷۸۷ چگونه برای امام حسین عزادار باشیم؟
- ۷۸۸ آنچه لازمه شادمانی است یا کفر است یا حرام یا مکروه و بیان هریک
- ۷۸۹ مثال ضریح ساختن
- ۷۹۰ غذا دادن در مجالس عزای امام حسین علیه السلام
- ۷۹۱ قوانین و اصول عامه نسبت بعزاداری های شیعیان
- ۷۹۲ عزاداری برای امام حسین مودت ودوستی باهل بیت است ومصداق تعظیم شعائر و آیه شریفه " ومن يعظم شعائر الله... "
- ۷۹۳ آیه " فما بكت عليهم السماء والارض " وگفتار ابن حجر در (شرح همزیه)
- ۷۹۴ اشتباه بزرگی از ابن حجر
- ۷۹۵ رسول خدا دستور گریه بر حمزه سید الشهداء میدهد
- ۷۹۶ عزاداری برای امام حسین از قسم مستحب است
- ۷۹۷ عزاداری برای امام حسین از نظر عقلای عالم
- ۷۹۸ مذمت دروغ و آثار آن
- ۷۹۹ دروغ از گناهان کبیره است
- ۸۰۰ تعریف غنا و حرمت وعذاب آن
- ۸۰۱ ترجمه گفتار مرحوم آیه الله استاد اعظم در مکاسب
- ۸۰۲ تفسیر " حرب "
- ۸۰۳ تفسیر " ضعف " و رفع اشکال لغویین
- ۸۰۴ " اللهم انی اتقرب الیک فی هذا الیوم وفی موقفی هذا وایام حیاتی بالبراءة منهم واللعنة علیهم وبالمولات لنبیک و آل نبیک علیهم السلام " این جمله فذلکه و خلاصه زیارت است زیرا:
- ۸۰۵ مادر زیاد صاحب علم بود
- ۸۰۶ وزن " اول " و تحقیق در آن

- ۸۰۷ خواهر معاویه موی خود را نمایان میکند در حضور زیاد و.....
- ۸۰۸ فضل بن روزبهان میگوید معاویه خلیفه بر حق نبود و دفاع ندارد.....
- ۸۰۹ زیاد سب علی را رواج میدهد.....
- ۸۱۰ مقصود از اول ظالم.....
- ۸۱۱ بخاری روایت میکند از رسول خدا " من عادى لى وليا فقد اذنته بالحرب ".....
- ۸۱۲ فائده - لعن بر آل زیاد بزياد ميرسد - دليل آن.....
- ۸۱۳ گفتار معاویه.....
- ۸۱۴ صفات ناپسند مادر " حکم ".....
- ۸۱۵ ۱۲. علی بن منصور:.....
- ۸۱۶ گفتار یزید بن معاویه.....
- ۸۱۷ گفتار عمر.....
- ۸۱۸ تحقیق در این موضوع.....
- ۸۱۹ تعریف خوارزمی ورساله او در ظلماتیکه بر اهل بیت پیغمبر و طرفداران آنها وارد گردند.....
- ۸۲۰ دوره های اول.....
- ۸۲۱ دوره بنی امیه.....
- ۸۲۲ لعن بر آل مروان شامل مروان میشود.....
- ۸۲۳ أمیة کیست؟.....
- ۸۲۴ دوره بنی عباس.....
- ۸۲۵ رساله مفاخره بنی هاشم و بنی امیه بیان میکند.....
- ۸۲۶ ۲ - " الذين بدلوا نعمة الله كفرا و أحلوا قومهم دار البوار... ".....
- ۸۲۷ چند حدیث در تفسیر آیه.....
- ۸۲۸ ۳. الفضل بن الحسن الطبرسی.....
- ۸۲۹ نقد بر قاضی.....
- ۸۳۰ تفصیل حکومت بنی امیه.....
- ۸۳۱ اخبار اهل سنت در مذمت بنی امیه.....
- ۸۳۲ تفسیر " باعت " ومبايعه.....
- ۸۳۳ گفتار سید داماد در کتاب " رواج " و تحریفاتی که در فنون علم واقع شده واز آنها است تحریف در لفظ تابعت و صحیح بودن تابعت.....
- ۸۳۴ نقد بر گفتار سید داماد ره.....
- ۸۳۵ ولید عاشق دختر نصرانی میشود.....
- ۸۳۶ ثواب لعن بر قاتلان سید الشهداء علیه السلام.....
- ۸۳۷ مطلب دوم شرح دعای سلام " السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتک " تفسیر " عهد ".....
- ۸۳۸ تفسیر " زیارت " و تحقیق در آن.....
- ۸۳۹ اسم مادر آن آئینزگوار.....
- ۸۴۰ شهادت معاویه بر سزاورتر بودن علی اکبر برای خلافت.....
- ۸۴۱ ۱۵. نهج الحق وکشف الصدق.....
- ۸۴۲ ۱۶. نهج المسترشدين فی اصول الدين.....

- ۸۴۳ - فضایل و کمالات ظاهری و باطنی علی اکبر
- ۸۴۴ - داستانی در شباهت آن بزرگوار برسول خدا
- ۸۴۵ - گفتار امام حسین و فضیلت هائیکه از آن استفاده میشود
- ۸۴۶ - الهجوم علی بیثها
- ۸۴۷ - شرح حال أمیه
- ۸۴۸ - دهم فضیلتی که از فرمایش امام حسین استفاده میشود عصمت علی اکبر است
- ۸۴۹ - ۶ - فاطمه دختر ام اسحاق
- ۸۵۰ - بعضی فرزندان حضرت را ده نفر ذکر کرده اند شش پسر و چهار دختر و بعضی اولاد حضرت را نه نفر ذکر کرده اند
- ۸۵۱ - عظمت و جلال حضرت رقیه
- ۸۵۲ - تحقیقی در این موضوع
- ۸۵۳ - در بعض نسخه های زیارت " وعلی اولاد الحسین " موجود نیست تحقیق در این موضوع
- ۸۵۴ - اشعاری در این موضوع
- ۸۵۵ - چند حدیث در عظمت اصحاب امام حسین علیه السلام
- ۸۵۶ - اصحاب امام حسین جایگاه های خود را در بهشت دیده بودند
- ۸۵۷ - اصحاب امام حسین از اصحاب پیغمبر و امیر المؤمنین بالاتر بودند
- ۸۵۸ - " اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی وابدء به اولائک ثم الثالث ثم الرابع " نصب اولاء به ظرفیت
- ۸۵۹ - گفتار سید اجل محقق داماد
- ۸۶۰ - داستان تاریخی و شگفت شیخ طوسی در مجلس خلیفه عباسی نسبت به بیان فقره " وابدء به اولائک ثم الثالث ثم الرابع "
- ۸۶۱ - ۱. عینیة الصفات مع الذات
- ۸۶۲ - حدیث عامه در شأن دروغ گویمان و ظالمین در حق امیر المؤمنین و کفر آنها
- ۸۶۳ - چرا کافر شدند
- ۸۶۴ - مقصود از ظالمین بامیر المؤمنین
- ۸۶۵ - کسانی که تخلف از لشکر اسامه کردند
- ۸۶۶ - اشعار ابوالقاسم مغربی در اینموضوع
- ۸۶۷ - چند شعر در مدح اشعار ابوالقاسم مغربی
- ۸۶۹ - از مطالب گذشته کفر این چهار نفر واضح شد
- ۸۷۰ - " ولعن الله شمرا " شرح حال شمرا
- ۸۷۱ - شیطنت های یک چاپلوس وابسته
- ۸۷۲ - خبر الجواد مع یحیی بن اَکثم، کذب
- ۸۷۳ - حکم مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی نسبت به چنین کسی ثواب لعن جبت و طاغوت
- ۸۷۴ - شرح " تنقیح "
- ۸۷۵ - ۱۴. تفضیل الانبیاء علی الملائکة
- ۸۷۶ - آیه اول " لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی " و تأویل آن در ضمن سه حدیث
- ۸۷۷ - آیه دوم " الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور " و تأویل آن در ضمن چند حدیث
- ۸۷۸ - ۲۰. حکم محارب الإمام علی امیر المؤمنین

- آیه چهارم " اولئك الذين لعنهم الله ومن يلعن الله فلن تجد له نصيرا (۵۲) ام لهم نصيب من الملك فاذا لا يؤتون الناس نقيرا (۵۳) النساء (۴) تفسیر وتأویل آن ----- ۸۷۹
- شرح و تفسیر " مصاب " ----- ۸۸۰
- خوبی حمد خدا در هر جا وهر حال گرچه در مصیبت باشد ----- ۸۸۱
- حضرت امام محمد باقر در جواب جابر میفرمایند من پسندم آنچه را که او می‌پسندد ----- ۸۸۲
- دو حدیث در این موضوع ----- ۸۸۶
- چند شعر در مقام شکر ورضا بامر خدا ----- ۸۸۷
- تفسیر ورود وایوم الورد ----- ۸۸۸
- تفسیر " مهجه " ----- ۸۸۹
- تفسیر " دون " ۳۹۳ خاتمه کتاب شرح دعای صفوان (مشهور بعلمه) ----- ۸۹۰
- دعای صفوان وترجمه آن ----- ۸۹۱
- أ. حدیث الدار ----- ۸۹۲
- ۲ - همراه داشتن تربت امام حسین علیه السلام برای دفع ترس ----- ۸۹۳
- ۳ - گرفتن سبحة تربت سید الشهداء و ثواب و فضل او ----- ۸۹۴
- ۴ - تربت امام حسین همراه میت قرار دادن و مخلوط کردن آن با حنوط ----- ۸۹۵
- ۶ - سجده بر تربت سید الشهداء علیه السلام ----- ۸۹۶
- حضرت صادق کیسه ای داشتند دارای تربت اَبی عبد الله علیه السلام وقت نماز آن تربت را بر سجاده می‌ریختند و سجده بر او می‌کردند و می‌فرمودند سجده بر تربت اَبی عبد الله پاره میکند هفت حجاب را ----- ۸۹۷
- تفسیر " یا الله یا الله یا الله... " ----- ۸۹۸
- تفسیر " یا من یحول بین المرء وقلبه " ----- ۸۹۹
- تفسیر " یا من یعلم خائفة الاعین " ----- ۹۰۰
- تفسیر " یا من لا یغلطه الحاجات " ----- ۹۰۱
- تفسیر " فانی به اتوجه الیک فی مقالی هذا " ----- ۹۰۲
- تفسیر " وتجیرنی من الفقر " و " کید الکیده " و " فکده " ----- ۹۰۳
- تفسیر " اللهم اشغله... " و " ومسکنه... " ----- ۹۰۴
- تفسیر " من مخلوق غیرک " و " واتشفع " ----- ۹۰۵
- تفسیر " ومؤنة... الی اخره " و " واصرفنی " ----- ۹۰۶
- تفسیر " ما اهمنی همه " و " یا امیر المؤمنین و " من زیارتکما " ----- ۹۰۷
- تفسیر " مستجابا " و " نشفعا " و " علی ما شاء الله " ----- ۹۰۸
- تفسیر " واقول حسبی الله وکفی " و " سمع الله لمن دعا " و " لیس وراء کم " ----- ۹۰۹
- تفسیر " وانت یا ابا عبد الله " و " سلامی " و " انشاء الله " ----- ۹۱۰
- تفسیر " غیر آیس ولا قانط " ----- ۹۱۱
- شعر فارسی در اینموضوع ----- ۹۱۲
- شعر عربی در این موضوع ----- ۹۱۳
- کتاب نامه زیارت عاشوراء ----- ۹۱۵
- التقرب ضرورة دینیة وخطوة مبارکة ----- ۹۱۶
- کونه تلمیذ علی، باطل نازع علیا فی مسائل ----- ۹۱۷
۱. ما هو المراد من التقرب؟ ----- ۹۱۸

- ٤٨٦ - إذا كان الإسراء بالجسد ففي الروايات خيال وإلا فلا خيال. ٩١٩
٢. التعرف الصحيح على المذاهب ٩٢٠
٣. الرجوع إلى أحاديث أئمة أهل البيت ٩٢١
- عدد من كذبه من الصحابة والتابعين وغيرهم ٩٢٢
- الأشتر النخعي وهاشم المرقال وأمثالهما ٩٢٣
- كذاب ادعى النبوة ٩٢٤
- أبو هريرة وعلماء الجرح والتعديل ٩٢٥
- الوحدة الإسلامية في الكتاب والسنة ٩٢٦
- الفارق الثالث ٩٢٧
- ١١٩١ - الموت الطبي ليس محرزا بالدليل الشرعي. ٩٢٨
- الفارق الرابع ٩٢٩
- الباب السابع ابن تيمية وشيعة أهل البيت ٩٣٠
- فهرست ٩٣١
- درباره مركز ٩٦٣

شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور : شرح زیارتنامه عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه : موحد ابطحي، سيد علي

عنوان قراردادی : زیارتنامه عاشورا.شرح

عنوان و نام پدیدآور : شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور/ تالیف الحاج ميرزا أبي الفضل الطهراني ؛ تصحيح ، تحقيق و تعليق السيد علي الموحد الأبطحي.

مشخصات نشر : سيد علي موحد ابطحي اصفهانی، 1412ق. = - 1370.

مشخصات ظاهری : ج2.

یادداشت : این کتاب در سال های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

یادداشت : ج2و1(چاپ اول: 1393).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : زیارتنامه عاشورا -- نقد و تفسیر

موضوع : من مصادر العقائد عند الشيعة الإمامية

رده بندی کنگره : BP271/602 ط9 1393

رده بندی دیویی : 297/777

ص: 1

جلد 1

اشاره

کتاب : شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور جزء اول

تالیف : العلامة الحجة الحاج میرزا ابی الفضل الطهرانی " ره "

تحقیق و پاورقی : سید علی موحد ابطحی - از علی فرزند علامه، حجة حاج سید مرتضی موحد ابطحی.

چاپخانه : امیرالمومنین (علیه السلام)

تیراژ : 1000 نسخه

نوبت چاپ : سوم

تاریخ چاپ : مهرماه 1370

قیمت : 250 تومان

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای سالار شهیدان حسین بن علی علیهما السلام.

حمد بی پایان بر خداوند رحیمی که قلب آدمی را کانون مهر و محبت خود قرار داد، و الفبای عشق و ایثار و فداکاری را به رهروان راه خویش آموخت، و مشعل پر فروغ توحید را فرا راه آنان افروخت، و خرمن جانشان را به بارقه تجلی سوخت.

و سپاس بیکران خدائی را که محبت و عشق خود را زینت بخش برگزیدگان تاریخ بشریت و رهروانش قرار داد، و شهادت در راهش را امضائی بر او مقرر فرمود.

و حمد غیر متناهی آن خالق عظیمی را که بزرگداشت راه و رهروش حسین با لقب "ثار الله" و کنیه "ابو عبد الله" مدالی بر سینه مبارک، و پر فیض، و لبریز از عشق به الله را زینت بخشید - و از این سو تا عالم و عالمیان بر قرار. همه در زیارتش مفتخر به ذکر "السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره" و "السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفناءك" میگردند - و روز عرفه نخستین عنایت و توجه و تجلیش را به زوار او و سپس بر ثناگویان و دعاء خوانان عرفاتش قرار داد.

و ملائک هفت آسمان و زمین را و آنچه در آنها است در برابر این همه عظمت و بزرگواری، و از خود گذشتگی به تعظیم واداشت، تا به حکمتی که در خلقت آدمی مقدر فرموده پی برده و پی برند، و جز به چشم عنایت، بر این مخلوق عزیز خداوندی ننگرند.

و سلام و تحیات فراوان بر روان پاک دل‌باخته گان و شیفته گان راهش، پیش تازان و رهبران بزرگ از آدم تا خاتم، و اوصیاء بویژه اشرف آنان امام امیر المؤمنین و اوصیاء گرامش منادیان راستین کربلا و عاشوراء که جهان بشریت را پیش از وقوع چنین حادثه بزرگی با خبر ساخته بودند، تا شیفته گان حضرت اُبی عبد الله آگاهانه به یاری او برخاسته، و با ندای توحید و نفی شرك و نفاق، و وابستگی به دون صفتان، از ایثار جان در راه او نپرهیزند، تا در حریم قرب خداوندی بار یابند.

و درود و ثناء بر اصحاب فداکار آن حضرت که عاشقانه از همه سو باز آمده و به دو پرداختند، و در روز عاشوراء چنان حماسه ای ساختند که تا ابد هرگز روی زوال نینند، و گرد فراموشی و غبار گذشت زمان بر چهره منور آنان ننشیند، که سودای عشق خطیر، و کار عاشقان پاکباز حضرت احدیت خطیرتر.

و حمد و سپاس بیحد بر خداوند کریمی که توفیق نگارش کتاب ارجمند (منادیان راستین کربلاء و عاشوراء) را نصیبیم کرد تا در زمره محبان حضرتش قرار گیرم، و از روی اخلاص توانم زمزمه کرد:

درون شعله چو پروانه سوختم ای دوست *** بدین امید که از عاشقان حساب شوم

آری اگر توفیق نشر این اثر را پیدا کنم توانسته ام دسته گل شادابی را - که نه با گذشت زمان پژمرده، و نه بر اثر دمسردی دی و بهمن افسرده گردد - به

پیشگاه شیفته گان آن حضرت تقدیم کنم.

و این اثر که هم اکنون در پیش روی شما قرار گرفته (شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور) نام دارد که نگارنده این سطور کار تحقیق و تصحیح و تعلیق آن را بر خود لازم دانسته - چون یکی از آثار علمی و ادبی و تاریخی و ارزشمند اسلامی میباشد - موضوع این اثر ارزشمند از نام آن کاملاً مشخص است، و خود بیانگر عظمت و ویژه گیهای علمی و تاریخی آن میباشد، متأسفانه این کتاب نفیس به مراتب کمتر از حد و قدر خود مورد توجه اهل فضل و دانش قرار گرفته، و شاید فارسی بودن آن عامل اصلی یا یکی از عوامل کم توجهی فضلاء بدین گنجینه عظیم بوده است.

هم اکنون جهت بصیرت و آشنائی بیشتر به این کتاب پر ارج توجه خوانندگان محترم را به نکات ذیل معطوف میدارم:

1 - زیارت چیست و زائر کدامست؟

زیارت در اصطلاح به معنی دیدار شخص بزرگ و حضور در پیشگاه با عظمت آن است به قصد اداء تحیت و عرض ادب، و این امر نسبت به دوستان و اقارب امریست عادی، ولی در مورد پیامبران و امامان معصوم و بزرگان دینی از ویژگیهای خاصی برخوردار است، و گفته شده به محض توجه دل بسوی آنان دیدار و زیارت تحقق پیدا میکند، ولی چه بهتر که سالکان راه خدا و رسول و محبان و دوستان اهل بیت نبی برای تقرب بیشتر، به منظور زیارت و دیدار محبوب خود با شیواترین کلام و سخن بهترین زیارت را در حضور آنان انجام داده، و چه بهتر آنکه طریق زیارت و آداب تحیت و ثنا، و بالاخره آنچه مناسب راه یافته گان حرم قرب است از ناحیه و جانب خود آن بزرگواران فرا

ص: 5

گرفته، و آنچه را برای دوستی دو جانبه دستور داده اند عمل نمایند.

و از همین سو تمام بزرگان دین بر آن عقیده هستند که زیاراتی را که از ائمه معصومین رسیده بهترین وسیله قرب به موالیان خود میباشد - و کلام الملوک الملوک الکلام است - و چه بسا در ضمن بیان تحیات و آداب حقایق و دقایقی از عرفان را در مقام ولایت و امامت به همان شأن و مقامی که مقرر است به تشنگان زلال معرفت عنایت، و آنان را سیراب سازند.

2 - نقش زیارات یا درسهای سازنده

متأسفانه آنچه کمتر بدان توجه شده و میشود محتوای زیارات است، و از این ناحیه اکتفاء به ظاهر کلمات آن تعالیم ملکوتی میگردد، در صورتی که روح زیارات محتوای آنها است که درسهای عمیق و سازنده انسان ها میباشد.

و پس از (قرآن مجید) و (نهج البلاغه) و (صحیفة سجادية) و دعا‌های وارد شده از ائمة معصومین صلوات الله علیهم، این زیارات مأثوره از اهل بیت عصمت است که روح میبخشد، و انسان را به اوج معارف اهل بیت عصمت علیهم السلام آشنا میسازد، خصوصاً با توجه به آداب و دستوراتی که برای امکان مقدسه و شرف یافته گان آن میعادگاههای عاشقان بیان شده، که در مجموع اثر به سزائی در سوق انسانها بسوی کمالات و دوری از پلیدیها دارند، و بر همین اساس پاداش بزرگ و زیادی را برای توفیق و راه یافته گان به حریمهای قرب بیان فرموده اند.

3 - مروری کوتاه بر این تعالیم آموزنده

1 - توحید و خداشناسی.

2 - عجز و کمال فروتنی در برابر ذات خداوند ذو الجلال عز اسمه.

ص: 6

3 - توجه به کیفر و پاداش الهی.

4 - اجتناب و پرهیز از گناهان.

5 - پرورش روح تقوی.

6 - رعایت حقوق مؤمنان.

7 - روح جهاد و خویشتن سازی و پیکار در راه خدا.

8 - ارتباط با اولیاء خدا.

9 - توجه به سیره و روش برگزیدگان خدا که هر گوشه ای از آن نوعی انسان سازی، و الگوئی است مقدس برای تمام انسانها.

10 - بیان اهداف ائمة معصومین از اعلای کلمه حق و اطاعت خالصانه، و ایثار در راه حق.

11 - توجه به دقائق عرفانی، اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی، و به طور کلی آشنائی با معارف الهی که در عبارات و مضامین آن زیارات و درسها قرار گرفته.

4 - زیارت عاشوراء چیست؟

زیارت عاشوراء یا مجموع درسهای عقیدتی، سیاسی، فکری، و انزجار از دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت که در حکم محک و معیاری است که سره را از ناسره جدا می کند، و تقدم تبری است بر تولی، و دعا و نیایش به درگاه خداوند، و درخواست توفیق انتقام از دشمنان... و باز تمنای او است که هر کدام از آن ارزشهایی را ارائه میدهد، و سرفصلهای غیر قابل تردیدی را فرا راه انسان میگشاید، و میتواند آدمی را در پیمودن راه راست و رسیدن به حقیقت راسخ و استوار نماید.

ص: 7

5 - عظمت زیارت عاشوراء

در اینکه زیارت عاشوراء از احادیث قدسیه بوده، و سلسله اسناد آن به گفتار خدا و (قال الله) منتهی میگردد شکی در آن نیست، و امعان نظر در این مطلب اهمیت زیارت عاشوراء را بیش از پیش روشن می سازد که کلام خدا است و سخن عادی نیست که بتوان به آسانی از آن گذشت، و بدین جهت علامه بزرگوار طهرانی (میرزا ابوالفضل مؤلف کتاب) و دیگر شخصیت های اسلامی را بر آن داشت، که در هر کلمه ای از آن زیارت غور نموده، و اسرار نهفته در آن را بیان نمایند.

6 - آثار و برکات زیارت عاشوراء

آثار و برکات ظاهری و معنوی زیارت عاشوراء و بزرگداشت و قراءت و مداومت بر آن چیزی نیست که احتیاج به بیان داشته باشد، و لیکن به جهت تعظیم مقام شامخ روحانیت، و بیان راه و روش آنان بذکر نمونه ای از تأثیرات آن اکتفاء مینمائیم:

علامه عظیم الشان صاحب کتاب نفیس (ریاض الانس) نقل میفرماید از استاد جلیل القدر خود آية الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی اعلی الله مقامه الشریف (1).

هنگامیکه در شهر مقدس سامراء مشغول تحصیل بودیم روزی استاد بزرگوار ما مرحوم آية الله العظمی آقا سید محمد فشارکی قدس سره وارد محل درس شده در حالی که بسیار پریشان بود - به علت شیوع بیماری خطرناک و مسری (وبا)

ص: 8

1- آية الله حائری قبل از مهاجرت در ایران در شهر مقدس کربلا اقامت داشتند و به تدریس و تربیت جمعی از افاضل اشتغال و نویسنده از شاگردان مبرز ایشان بوده است.

که در عراق گروهی را از پای در آورده بود - فرمود:

آیا مرا مجتهد میدانید؟ گفتیم: آری، فرمود: آیا مرا عادل میدانید؟ گفتیم بلی - منظور این بود که پس از تأیید حکمی صادر فرماید - آنگاه فرمود: من به تمام شیعیان سامراء از مرد و زن حکم میکنم که هر کدام از آنها يك مرتبه زیارت عاشوراء را به نیابت علیا جناب مادر امام زمان بخوانند، و آن مادر بزرگوار را نزد فرزند برومندش حضرت مهدی ولی عصر امام زمان شفیع و واسطه قرار دهند و ایشان از خدا بخواهند که خداوند شیعیان سامراء را از آن بیماری حفظ فرماید مرحوم آیه الله حائری میفرماید: هنگامی که این حکم صادر شد - چون خطر مرگ افراد را تهدید میکرد - همه شیعیان اطاعت نمودند، و سرانجام يك نفر شیعه در سامراء تلف نشد، و خداوند متعال به برکت زیارت عاشوراء شیعیان را از این بلای عمومی نجات بخشید (مراجعه شود به صفحه 401).

7 - نقش شفاء الصدور

این کتاب علمی و ادبی و عقیدتی و تاریخی بیان گر عقاید و معارف شیعه و عظمت سالار شهیدان، و نقش قیام او در خنثی نمودن توطئه های شجره خبیثه ملعونه - به زبان پیامبر و ائمه معصومین - بنی امیه، و عظمت عاشوراء و زیارت آن، و شرح لطایف و دقائق اعتقادی و اخلاقی و عرفانی و اجتماعی که در عبارات و مضامین آن نهفته است میباشد.

و لزوم آشنائی با معارف روحی و سازنده آن امری است که احتیاج به بیان ندارد، و چه بسیار جای تأسف است که عظمت شأن و سمو مرتبت این کتاب نفیس و دره بیضاء بر زیادی از دانشمندان مخفی، و از این سو بیش از يك مرتبه در بمبئی طبع و در تهران افست نگشته، و آن هم با تصحیفات گوناگون.

ص: 9

و به حمد الله لطف الهی شامل حال این حقیر گشته، و عشق و دل باختگی به امام حسین و یارانش مرا بر آن داشت که با تحقیق و بررسی و ذکر مآخذ و مدارک (به قدر امکان) و نشر آن با اسلوب جدید اقدام به این وظیفه خطیر بنمایم، به امید آنکه مقبول پیشگاه سالار شهیدان حضرت ابی عبد الله الحسین روحی و ارواح العالمین له الفداء قرار گیرد، و مادر مظلومه اش - شفیعہ روز جزاء فاطمه زهراء سلام الله علیها - مرا مورد عنایت و شفاعت خود قرار داده، و مورد خشنودی و توجه فرزند بزرگوارش حضرت بقیة الله مهدی زمان ولی عصر ارواحنا لمقدمه الشریف الفداء قرار گیرد، و ذخیره یوم الجزاء شود.

زندگانی و شرح حال مؤلف

8 - زندگانی و شرح حال مؤلف مرحوم میرزا ابو الفضل طهرانی عالمی بود عامل و کامل و بیش از چهل و دو مرحله از مراحل زندگانی را طی نکرد، و در این عمر اندک بر بسیاری از علوم آگاهی یافت، بویژه در فقه و اصول و حکمت و عرفان و ادبیات، و بالاخره در زیادی از علوم پایه اطلاع و تحقیق را به جانی رسانید که وهم دقیق و فکر عمیق را در آن مقام راهی نیست.

و کمترین رشته کمالاتش شعر و شاعری بوده، به تازی سخن سرائی کرده که با سخنان اساتید عرب آن را فرق نتوان نهاد، همانا از پارسی نژادان کسی همانند ایشان بتازی سخن نگفته بدین فصاحت و بلاغت که عرب عرباء اگر بیند نداند که سراینده آن عجم و پارسی زبان است، و چنین مشعل های فروزان میباشند که مایه افتخار اسلام و مسلمین میگردند.

این عالم بزرگوار - که خلف فقیه و محقق عالیقدر مرحوم حاج میرزا ابو القاسم طهرانی کلانتری صاحب تقریرات میباشد - در سال 1273 تولد یافته

و به جهت کمال فهم و فراست و هوش و زکاوت و عقل و درایت در اندک زمانی در کلیه علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه کامل، و از جهت کمال و قوت حافظه بطوری بود که هر قصیده ای را که یک مرتبه خواندی یا شنیدی " کالنتش فی الحجر " در ضمیر منیرش ثابت و راسخ میماندی غالب اشعار عرب و عجم را محفوظ میبود بطوری که سرآمد اهل عصر خود گردید، و آنچه را که وی قبل از رسیدن به حد بلوغ و بعد از آن به اندک زمانی تصنیف و تألیف نموده خود شاهد گویائی است بر این امور.

مؤلف عالی مقام به منظور تکمیل مراتب علوم و تحصیل درجات سال 1300 هجری عزم مهاجرت به عتبات عالیات پیدا کرد - با اینکه مرحوم علامه آیه الله ملا- علی کنی اعلی الله مقامه دربارہ ایشان فرموده بود: در هر علم کامل و به مرتبه رفیعہ اجتہاد نائل است، و مهاجرت برای این مقصود وی را لازم نیست - و سرانجام رهسپار عراق گردید، و از محضر مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله رشتی اعلی الله مقامه بهره مند گردید، و با دعوت مرحوم آیه الله العظمی میرزا حسن شیرازی مشرف به سامراء، و از کمالات آن بزرگوار بهره مند شد و (کتاب شفاء الصدور) را به امر ایشان به رشته تحریر در آورد.

و سال 1306 به همراهی حاج سید محمد صراف تهرانی به مکه معظمه مشرف و سال 1310 به مقر مآلوف و موطن اصلی خود طهران باز گشته، و در مدرسه جدید البناء ناصری مشغول تدریس و ارتق و فتق امور شرعی و اقامت جماعت و ارشاد گردید، و ظهور مراتب علمی و درجات تقوی و طلاقت لسان و فصاحت بیان... هر کدام عامل مؤثری بود که قلوب اهل فضل و دانش از ارکان دولت و داعیان ملت را به خود جذب نماید، و همین امور حسد انگیز، سبب شد بعضی هم عصرانش را بر آشفته و او را مورد ایذاء و رنج قرار دهند.

مرحوم علامه طهرانی غره شهر صفر 1316 مبتلا به مرض حصبه و در هشتم ماه دعوت حق را لبیک گفت، - و جمعی از اهل خیره و درایت را عقیده بر آن است که بعضی از مغرضین عنود آن شخصیت علمی و تقوی را مسموم و از پا در آوردند.

جسد مطهرش در مقبره والد ماجدش واقع در صحن امام زاده حمزه در جوار حضرت عبد العظیم به خاک سپرده شد.

" توجه و یادآوری "

آنچه از بعض کتب و تراجم مشاهده میشود که اسم مؤلف ابوالفضل احمد بوده و تاریخ وفات 1317 و جسد مطهر منتقل به نجف اشرف، و در وادی السلام دفن شده امری است خلاف واقع، بلکه نام ایشان ابوالفضل متولد 1273 و درگذشت 1316 و مدفن شریف بقعه پدر بزرگوار در جوار حضرت عبد العظیم در ری میباشد.

آسائید مؤلف

حاج میرزا ابوالفضل ابتداء در خدمت پدر بزرگوار خود (حاج میرزا ابو القاسم طهرانی کلاتتری) و پس از رحلت والد ماجد خود غالب اوقات خدمت فقیهین زمان و وحیدین دوران السید السند آقا سید محمد طباطبائی، والعلم المعتمد آقا میرزا عبد الرحیم نهاوندی نور الله مرقدهما به تحصیل فقه و اصول اشتغال داشت.

و در خدمت حکیمین عصر و فریدین دهر: السید الاجل آقا میرزا ابوالحسن جلوه، والعلم الاجل آقا میرزا محمد رضا قمشه ای طیب الله تربتھما مشغول تکمیل عرفان و معقول بود، و بحث های عرفانی و حکمی استاد فرید آقا محمد

ص: 12

رضا قمشه ای را به صورت تقریر در آورده، و هم اکنون در آن بیت شریف موجود میباشد، و سال 1300 هجری به عتبات عالیات مهاجرت و محضر آیه الله العظمی حاج میرزا حبیب الله رشتی، و سپس خدمت آیه الله العظمی حاج میرزا محمد حسن شیرازی تشریف و از محضر ایشان بهره مند گردید.

همکاران علمی و بحثی مؤلف

آن دانشمند بزرگوار در کارهای علمی با مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد تقی شیرازی و آیه الله العظمی آقا سید محمد اصفهانی مباحثات علمی داشتند.

آثار علمی و ادبی مؤلف

- 1 - ارجوزة في النحو (1).
- 2 - الاصابة في قاعدة الاجماع على الاصابة (2).
- 3 - تراجم.
- 4 - تمیمة الحديث - علم درایة منظوم.
- 5 - تنقیح المقالة في تحقیق الدلالة.
- 6 - حاشیة بر (رسائل) شیخ انصاری رحمة الله علیه.
- 7 - حاشیة و شرح بر (مکاسب) شیخ انصاری رحمة الله علیه (3).
- 8 - حاشیة بر رجال (نجاشی) (4).

ص: 13

-
- 1- مقدمة دیوان مؤلف.
 - 2- مقدمة دیوان، شفاء الصدور 228، 253.
 - 3- مقدمة دیوان، شفاء الصدور 221.
 - 4- مقدمة دیوان، شفاء الصدور 243 و 444.

9 - (شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور) طبع بمبئی و افسست در تهران و طبع حاضر.

10 - صدح الحمامة.

11 - قلائد الدرر - علم صرف.

12 - الدرر الفتيق - علم رجال.

13 - ديوان عربى - طبع طهران.

14 - منية البصير في بيان كيفية الغدير.

15 - ميزان الفلك - علم هيئة منظوم (1).

16 - منظومة في الاجماع.

تذكر و يادآورى

جهت آگاهی بیشتر بر چگونگی احوال این دانشمند بزرگ و پر مایه اسلامی و تألیفات و آثار علمی و ادبی او میتوان از کلمات و نوشتار دانشمندانی که نسبت به شخصیت و موقعیت علمی و ادبی او بحث نمودند استفاده کرد، و از آنها است:

1 - ابداع البدایع في صنعة الاشتقاق - تألیف میرزا حسین شمس العلماء گرکانی طبع تهران سال 1328.

2 - احسن الودیعه - تألیف سید محمد مهدی کاظمینی طبع کاظمین.

3 - أعيان الشيعة - تألیف علامه بزرگوار سید محسن شامی طبع بیروت.

4 - جنة النعيم في أحوال عبد العظيم تألیف حاج میرزا باقر.

5 - الذريعة - تألیف علامه عظیم الشأن حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی ره.

ص: 14

1- مقدمة ديوان، شفاء الصدور 228.

6 - طبقات اعلام الشيعة ج 1 / 55 علامة عظيم الشأن حاج شيخ آغا بزرگ تهرانی ره.

7 - الكنى واللقاب تالیف علامة بزرگوار محدث قمی.

8 - مدينة الادب تالیف عبرت نائین.

9 - مدينة المدينة - تالیف عبرت نائینی.

10 - نامه فرهنگیان - تالیف عبرت نائینی.

11 - ناسخ التواریخ امام زین العابدین ص 939 تالیف سپهر.

12 - ناسخ التواریخ - طراز المذهب تالیف سپهر.

13 - نامه دانشوران - تالیف جمعی از فضلاء.

14 - مجموعة القدس - تالیف شیخ ابی الفضل الطهرانی مؤلف کتاب (شفاء الصدور).

15 - معجم المؤلفین ج 8 / 71 تالیف عمر رضا كحالة.

16 - مقدمة دیوان مؤلف - تالیف علامة محدث ارموی، و مخفی نماناد كه بهترین و جامع ترین شرح حال برای مؤلف مقدمة محدث ارموی است بر دیوان.

ص: 15



آية الله حاج ميرزا ابوالفضل طهراني
مؤلف شفاء الصدور

آية الله حاج ميرزا ابوالفضل طهراني مؤلف شفاء الصدور

آستانه مقدسه حضرت انسیه حوراء بتول عذراء فاطمة زهراء سلام الله عليها آن بانوی دو عالم که هستی خویش را در راه حراست از اسلام و قرآن و ولایت فدا نمود.

و با تسلیم و رضا به قضای خداوندی و شهادت فرزندش حسین عزیز علیه السلام به راه امامت مقام شفاعت را حیازت و شفیعته روز جزاء گشت.

و به روان پاک:

سیده عابدة علویه صالحه فرزند راستین صدیقه کبری علیها السلام.

تربیت شده سایه لطف پدری عاشق و دل باخته مقام ولوی و مشرف به حرم قرب مهدوی که با نوشتن کتاب (مکیال المکارم) به امر حضرت حجت عجل الله فرجه خود را مصداق بارز عنایات خاصه حضرتش قرار داد، و مصداق "شجره طیبة أصلها ثابت وفرعها في السماء" و "البلد الطیب یرج نباته باذن ربه" قرار گرفت.

و مهین بانویی که با التزام به تلاوت قرآن والتجاء به اهل بیت عصمت و طهارت بویژه صاحب العصر والزمان جلوه دیگری پیدا کرده، و با مداومت به توسلات

و به خصوص زیارت عاشوراء آینه روحش را شفافیت دیگری بخشیده، و دیده درون و برونش در بیداری و خواب ناظر اعتبار نورانی و عوالم روحانی گردید، و آن مهربان مادری که با تربیت تمام فرزندان خویش و تقدیم به حوزه های علمیه مقدسه قم، نجف، اصفهان دین خود را به اسلام و روحانیت ادا نمود.

و سرانجام صبحگاهان یکشنبه (1) وقی که منادی حق فریاد به شتاب بسوی رستگاری (حي علی الفلاح) را سر میداد، ندای "دع نفسك" و "ارجعي الی ربك راضية مرضية وادخلي في عبادي وادخلي جنتي" را لبیک گفت، و به هنگام اذان ظهر غسل تشریف به حریم قدس همراه با خواندن زیارت عاشوراء و ذکر "یا زهراء" به او داده شد.

و با غروب آفتاب، پیکر مطهرش در میان بدرقه دیدگان اشک آلود و گریان نقاب تراب درکشید (2).

و مثال برزخیش بحایر حسینی راه یافت سرزمینی که هرگاه یاد از او میکرد با چشم گریان و اشک ریزان طائر روحش بسوی آن حرم امن پر میزد - روحش شاد و آرامگاهش منور.

ص: 18

-
- 1- روزی که تعلق دارد به حضرت مولای متقیان علی مرتضی و فاطمة زهراء سلام الله علیهما.
 - 2- 13 ربیع الاول 1407 مصادف با ابان ماه - 1365 و مرقد پاکش در میان حرم عالمی بزرگوار و شهید امام زاده جعفر نواده امام موسی کاظم علیه السلام و امام زاده مرتضی نواده حضرت امام زین العابدین علیه السلام مقابل حرم امام زاده اسماعیل فرزند حضرت مجتبی علیه السلام در اصفهان خیابان هاتف قرار گرفت.

من بديع الاتفاق موافقة تاريخ هذا الكتاب لقولنا شرح زيارة عاشورا (1309) مقصورا وهو عنوانه وقلت فيه نظما:

هاك مجموعة حوت كل معنى *** من معاني زيارة العاشور

وإذا تم جمعها قلت ارخ *** يا لشرح مجد شفاء الصدور

وكتب مصنفه العبد الاثم ابو الفضل (1309) منتصف رجب الاصب من السنة المذكورة.

سواد دستخط مبارك مجدد مذهب سيد البشر على رأس المائة الثالثة عشر حجة الاسلام آقاي حاجي ميرزا محمد حسن شيرازي اعلى الله مقامه كه تقریظ بر این كتاب مستطاب نوشته اند.

تقریظ آية الله العظمی حاج ميرزا محمد حسن شيرازي بر كتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب شريف (شفاء الصدور) الحق كتابی است در نهايت خوبي و تماميت و متانت، و جامع بين مراتب تحقق و تتبع، و محيط به ذكر انواع فضائل و معارف برای اصناف و طبقات مردم نافع و ممتع، در باب خود بی نظير، شايسته است كه عموم خوانندگان به آن رجوع نموده و از تأمل در مباحث او تصحيح عقايد و رفع مشكلات نمايند، اميد كه خداوند اقدس جل ذكره هر كه را در این امر دخلی يا معاونتی بوده به هر وجه كه باشد با جناب خامس آل عبا عليه وعلى جده و ابيه و امه و اخيه و الطاهرين من ذريته افضل الصلاة والسلام كه وضع این كتاب به جهت احیای امر و اعلاي كلمه آن جناب است محشور فرماید به محمد وآله الطاهرين صلوات الله و سلامه عليه و عليهم اجمعين.

حرره الاحقر محمد حسن الحسيني

ص: 20

بسم الله الرحمن الرحيم

شفای صدور سکنه صوامع ملکوت شرح محامد یکتا خدائیسست عزت اسمائه که مشاطه لطف مخصوصش گلگونه انبیای عظام را به کلگونه بلا بر افروخت، وجلای عیون سدنه جوامع لاهوت نشر ایادی واسع العطاءیسست جلت آلائه که خیاط عنایت خاصش قامت اولیای کرام را جامه مصیبت وعزاهمی دوخت.

سپس اعتصام بحبل المتین ولایت، واستمساک بعروة الوثقی مودت ایشان را پرچم لوای نجات و سلم ارتقای درجات فرمود، و توجه قلوب صافیه به نواحی مقدسه ایشان را از دور و نزدیک که حقیقت زیارت عبارت از اوست برای لسیع افاعی معاصی خاصیت تریاق فاروق بخشود.

و از این میانه خواجه کاینات وصفوه موجودات سید انبیاء ونقاوه اصفیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و آل کرام او را رتبت خاص نهاد، و هم در آن ذریه دریه و عترت فاطمیه سلام الله علیها سر خیل شهیدان، و پیشوای سعیدان، شمع جمع ارباب محبت، و سید شباب اهل جنت، حسین بن علی علیهما السلام را مزیت اختصاص داد، که توجه به حضرتش را برای حاجت مندان غیرت اکسیر اعظم کرد، و خصوص

زیارت عاشورایش را از آن میانه برای احراز کنوز فوز و رشاد همسنگ حجر مکرم آورد.

و جواهر منضوده صلوات زاکیات و لالی منشوره تحیات نامیات هدیت روات پاک و نثار گوهر تابناک صاحب مقام محمود و شافع یوم موعود مهتر مهتران و خاتم پیغمبران و آل اطهار و عترت ابرار او که در میدان سربازی از قاطبه انبیاء قدم پیشتر گذاشتند، و در مرحله جان فشانی از کافه اولیاء علم بیشتر افراشتند.

علی الخصوص فاتحه کتاب امامت و هدایت و خاتمه ابواب ولایت و وصایت که به استحقاق جانشین پیغمبر بلکه جان شیرین آن سرور بود امیر المؤمنین، و امام المتقین، خلیفة رب العالمین، وحجة الله على اهل السموات والارضین صلی الله علیهم وعلی من اتسب الیهم، ولعنة الله علی من غصب حقه و جحد ما استحقه و ناصبه و آله بالعداوة، اولئك طبع الله علی قلوبهم وعلی ابصارهم غشاوة، ما تلی باللسان زیارة او قرء علی الاذان بشارة.

و بعد خامه شکسته پا، بست زنجیر علایق و گرفتار دام امانی و عوائق، سر گشته بیابان جهل و نادانی " ابوالفضل ابن العلم المحقق ابی القاسم الطهرانی " - حوسبا حسابا یسیرا، وأوتیا فی النشأتین خیرا کثیرا - بر ألواح ارواح صافیة و صفایح ألباب ذاکیه عرضه میدارد که: در سنه هزار و سیصد شش (1306) هجری که به زیارت بیت الله الحرام فیض یاب و شرف اندوز شدم برخی از اخلائی روحانی و برادران ایمانی از این قلیل البضاعة کثیر الاضاعة - اذاقه الله حلاوة مناجاته و جعل النجح فی الدارین مقرونا بحاجاته - توقع آن کردند که شرحی بر زیارت عاشورا بنگارم و فقرات او را یکایک بیانی شایسته بیارم، که هم پارسی زبانان را به مطالعه او نصیبی وافر باشد، و هم دانشمندان را در مراجعه او رغبتی ظاهر پیش آید.

این بی مقدار بقصور باع و قلت اطلاع و ضعف حال و کثرت اشتغال و ضیق مجال معتذر شدم، و هر چند ایشان بر اصرار می افزودند و مبالغه در این تمنی می نمودند، این حقیر چون از مرتبه بی بضاعتی خود خبر داشتیم گوش نمیکردم، و روی بجانب اجابت نمی آوردم، این بود تا سفر منقضی شد و هر کس به وطن خود مراجعت کرد، و این بنده بمقر مألوف که ارض مقدسه و بقعه مبارکه مستقر سلطان ولایت و دار الغیبة مرکز دایره هدایت "عجل الله فرجه" سامره که به مجاورت او مشرف بودم بازگشتم، لازال از طهران مکتوب یکی از دوستان یقینی و برادران دینی میرسید، و از این بنده جوابی جز امتناع نمیشد.

تا اینکه در اوائل شهر جمادی الاولی سنة 1308 جناب محامد نصاب معالی انتساب عمدة الاجلاء الانجاب وزیدة الاخلاء الاحباب حاجی سید کاظم صراف طهرانی "دام توفیقه" بعزیمت تکرار حج بتقبیل أعتاب فلك جناب أئمة سر من رای "علیهم السلام" فائز گردید، و در نیل این مرام و حصول این مقصود تمسك جست بأذیال عنایات حضرت مستطاب بندگان عیوق شأن، اسلامیان پناهی، کنز الراجین و كهف المحتاجین، طغرای منشور فقاهت و ریاست، و سر لوح کیاست و سیاست مجمع البحرین سیادت و سعادت و مشرق الشمسین افاضت و افادت، آية الله في العالمین، وارث علوم الانبیاء والمرسلین، استاد العلماء والمجتهدین، مربی الفضلاء والمحصلین، شمس الاسلام والمسلمین، سید الفقهاء والمحققین، ذخر الحكماء والمتكلمین، خاتمة الزعماء، قادمة الرؤساء، غوث الملة، عماد الشريعة ركن الشيعة، مستجار الامة، محیی السنة، ممیت البدعة، مفنی الاموال (1)، معید الامال، باب الاحكام، علم الاعلام، خليفة الامام في رعيته، ووصي آدم في ذريته، مفتی الفرق، مرتضی الامم، سید الطائفة، محقق الوقت شیخ العصر،

ص: 23

1- یعنی بذلك انه كان ينفق ما لديه من الاموال.

علامة الزمان، مفيد الدهر، مرآة السلف، مشكاة الخلف، عدة الفرقة الناجية ناصر العترة الزاكية وهو الذي:

اتته الرياسة منقاداً *** اليه تجرر اذيالها

ولم تك تصلح الاله *** ولم يك يصلح الاله

المنعقد على افضليته الخناصر، والمعترف باعلميته كل معاصر، مولينا الاجل وكهفنا الاظل، المنتهى اليه في عصرنا رياسة الامامية في العلم والعمل، ذو المناقب، أبو المفاخر، فلك المكرمات، شمس المعالي سيدنا الطاهر المعظم، واستادنا البارع المقدم.

"الحاج ميرزا محمد حسن الحسيني" عترة ونجارا، الشيرازي مولدا ودارا، العسكري هجرة وجوارا، المدعوف في لسان الخاص والعام بحجة الاسلام مجدد مذهب سيد البشر على رأس المائة الثالثة عشر، لمؤلفه:

علامة ملاً ثويبه وليس له *** من قبله اول أو بعده ثاني

زرت مطارفه والمجد حليتها *** على كمال بدافي زي انسان

من علمه يستمد المشتري شرفاً *** فلا يقاس به يوماً بميزان (1)

لا زالت ألوية الاسلام بعلومه منشورة، ولا برحت جنود العلم بافادته منصوره.

من قال آمين أبقى الله مهجته *** فان هذا دعاء يشمل البشر

على الجملة چون معزى اليه به گوشه بساط قرب كه سجده گاه صلحای زاهدین، و بوسه جای فضلاى راشدين است فيض وصول يافت عرض مأمول کرده به درجه قبول رسيد، و چون اين بی بضاعت شرف اندوز محضر افادت گستر شدم سخنی از استدعاى مشار اليه میان آمد، وداعي همان عذر قلت مؤنه

ص: 24

1- ديوان مؤلف ص 345.

و کثرت اشغال نظریه. و مباینت صنعت تتبع که لازمه این شأن است، با محاوله صنوف نظر و تأمل که وظیفه داعیان است، بر مسامع عاکفان حضور عالی عرضه داشتیم، قرین اجابت نشد، و فرمان رفت به موجب "المیسور لا یسقط بالمعسور" بر وجهی که منافی سائر وظایف و معارض بقیه مشاغل نشود، به نحو اقتصاد شرحی باید بر زیارت عاشورا نوشت که عموم مردم را از هر طبقه به او رغبتی باشد، و هر صنفی را از تأمل ابواب و فصولش منفعتی بدست بیاید، و نظر به اینکه حکماء گفته اند: "المأمور معذور" و از مقررات عقلیه و شرعیه است که "المیسور لا یسقط بالمعسور".

این بی بضاعت از میامن توجهات آن استاد بزرگوار، و محاسن عنایات این علامه نامدار، که مدار رحای مذهب امامیه افادات حضرت او، و مطاف اکابر فقهای عصر تحقیقات خدمت او است - ادام الله ظلالة ولا اعدنا فضله و افضاله - استمداد جسته، از اواخر شهر رمضان المبارک سنة مذکوره که از زیارت مشهدين مقدسين مراجعت کردم، به شبکه همت اصطیاد وحش فرصت کرده، گاه گاه اوقات کسالت و ازمنه فراغ از بحث و نظر را مصروف این کار کرده، نخست باب ثانی را که اهم بود مقدم کرده، و جهة القلب عزیزمت و نصب العین همت داشتیم، تا در تاریخ مذکور در آخر آن باب آن خدمت نمایان پایان رسید، با عزت کتاب و قلت اسباب، خصوصاً در سامره که به جهت کمی عدت و عدت اسباب استعانت مفقود، و ابواب استعارت مسدود است.

و در عشر اواخر محرم در باب اول کتاب شروع کردم، و هم در تضاعیف اوقات مذاکره و اثنای آنات مدارس و محاضرة انتهاز فرصت و اغتنام مهلت کرده با برکات ائمه علیهم السلام و امداد علوی در غره صفر آن باب نیز به نهایت رسید، با

اینکه شرحی یا تعلیقه ای که تعلق بخصوص این زیارت مقدسه داشته باشد که مراجعه او در توصل بغرض مقصود معاونت نماید ندیده بودم و نه شنیده.

و منت خدای را عز وجل که با این همه از اقسام سبعة تصنیف که هر عاقل ارجمند و هر فاضل دانشمند باید بیرون آنها تصنیف نکند خارج نیفتاده، و آن اقسام را ما به جهت تنبیه ناظرین و تذکره معاصرین یاد میکنیم:

هفت نوع تألیف

ابن حزم ظاهری در رساله اندلسیه که از أطف رسایل معموله در این باب است گفته، و سایر فضلاء و حکماء نیز به موافقت یا متابعت او قاعده ای تأسیس کرده اند که هیچ عاقلی را روا نیست که تخطی کند از تألیف بر یکی از هفت قسم:

اول - چیزی که اختراع و ابتکار کند که مسبوق به او نشده باشد.

دوم عملی یا کتابی ناقص که او را تتمیم و تکمله کند.

سوم - مشکلی سر بسته و در بسته که بشرح فتح اقبال و رفع اشکال او کند.

چهارم - کتابی یا علمی مفصل و طویل الذیل که به حذف زوائد و جمع فوائد او را مختصر کرده، بی اخلال به جزئی و بی نقیصه به قالب تصنیف بر آورد.

پنجم - امور متفرقه پراکنده که به سلسله جامعه فراهم آورد، و در رشته جمع و تألیف کشد.

ششم - مسائل مختلطه در هم شده که غیر مرتب و نامنصند، بر وجهی خاص و ترتیبی مخصوص در سلك ترتیب و تنضید بر آورد.

هفتم - کتابی یا مسأله ای که در او مؤلف یا مخترع خطائی کرده بر خطای او تنبیه کند، و فساد او را اصلاح نماید.

و تألیفاتی که بیرون این هفت قسم است مثل اکثر مؤلفات (1) شایسته اعتنای فحول و زیننده مراجعه ارباب ألباب و عقول نیست.

ص: 26

قالوا: وينبغي لكل مؤلف كتاب في فن قد سبق إليه ألا يخلوا كتابه من خمس فوائد:

1 - استنباط شئ كان معضلا.

2 - أو جمعه ان كان متفرقا.

3 - أو شرحه ان كان غامضا.

4 - أو حسن نظم و تأليف.

5 - أو اسقاط حشو و تطويل.

قلت: وهذه الفوائد عند التحقيق قائمة بالاقسام السبعة (1) فليحافظ عليها أشد المحافظة فانها من أهم الامور وأصعبها.

وقد سميت هذا الكتاب ب "شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور".

هان اگر مقبول نظر بزرگان شود فلک شوم به بزرگی، و مشتری بسعادت، و این کرامت البته از میامن توجهات علیه و برکات قدسیه حضرت مستطاب أجل سید استاد - ضاعف الله قدره کما نشر بالخیر فی الافاق ذکره - است " لان من زنده قد حي و ایرائی ".

بلبل از فیض گل آموخت سخن *** ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

و اگر محروم از نیل مأمول، و دور از منزلت قبول افتد، از قصور باع و حسیض کوکب این بی سعادت کم بضاعت است.

ولی رجاء واثق از حضرات دانشمندان که بر سبیل تفرج در این صحیفه نظری میگمارند، آنکه حجاب معاصرت را از میان بردارند و این بی بضاعت را یک تن از پیشینیان پندارند، و این شعر أبو تمام را که در دیباچه (سراثر)

ص: 27

1- اقسام هفت گانه که قبلا بیان شد.

"الفضل للشعر لا للعصر والدار".

میزان تمییز حق و باطل و مقیاس فرق خالی و عاطل دارند، و متلفت این نکته باشند که معاصرت و تقدم و تأخر امریست اعتباری، که با نسبت به اجزاء زمان انتزاع میشود، و فرقی در واقعیات نمی آرد، چه هر معاصری مقدم است بر طبقه ای و هر متقدمی معاصرت است با طایفه ای چنانچه شاعر میگوید:

قل لمن لا يرى المعاصر شيئاً*** ویری للاوائل التقديماً

ان هذا القديم كان حديثاً*** وسيقى هذا الحديث قديماً

وچه خوب گفته ابو العباس مبرد در (کامل):

ليس لقدم العهد يقدم المنحطى، ولا لحدثانه يهتضم المصيب، ولكن يعطى كل ما يستحق، وقد نظمته بقولي:

وليس لسبق العهد يفضل قائل*** ولا لحدوث منه يهضم آخر

ولكل ليعط الكل ما يستحقه*** سواء قديم منهم ومعاصر (1)

وسيد أجل ذو المجدين مرتضى رضي الله عنه بل وسلام الله عليه در كتاب (شهاب) به این مصرع تمثل جسته که "السبق بالاحسان لا الازمان".

و از غرائب اینکه اهل هر زمانی این شکایت داشته اند و این خواهش کرده اند، و چون زمان منقضی شد بفضیلة تقدم مسلم شدند، و معاصرین گرفتار آمدند، غرض از این تطویل ممل اینکه ناظرین این کتاب بر عیوب واقعی و نقایص حقیقیه او اقتصار فرموده، نحت نقودی و اختراع مطاعتی به حکم اتحاد

ص: 28

1- وفي الديوان ص 185 هكذا: ولا لحدوث يحرم الفضل آخر بل الكل يعطى كل ما يستحقه*** سواء قديم منهم والمعاصر.

عصر وقصور مصنف او نكنند " فان الانصاف أحسن شيم الاشراف " .

وقال علي عليه السلام: " أنظر الي ما قال ولا تنظر الي من قال " (1).

علاوه بر این معاذیری که بر سبیل حقیقت و واقع چند جا اشاره کردیم نه بر طریق مصنفین و عادت مؤلفین، که اعتقال به اشتغال و اختلال احوال را غالباً در فواتح کتب و دیباچه های مصنفات علی رسم القبالة می نویسند، در نظر داشته بقلم اصلاح رفع مفسد و دفع عیوب او فرمایند، که البته به حکم این احسان جزای خیر از حضرت احدیت عزت اسماؤه یابند و علی الله التکلان وهو المستعان المنان.

و این کتاب مشتمل بر دو باب است و یک خاتمه.

باب اول: در شرح سند و متن روایت زیارت عاشوراء.

باب دوم: در شرح و ترجمه الفاظ زیارت شریفه.

خاتمه: در ترجمه و بیان مشکلات دعای معروف به دعاء علقمه.

ص: 29

1- من الامثال المروية عنه (ع) غرر الحکم 174 حرف الخاء. و بلفظ آخر: " لا- تنظر الي من قال، وانظر الي ما قال " شرح ابن میثم البحرانی علی المائة کلمة الکلمة العاشرة ص 68 و غرر الحکم 232. وقد روی بلفظین آخرین هما: " لا تنظر الي من قال، وانظر الي ما قيل " امثال و حکم دهخدا 3 / 1343. " انظر الي ما قيل، ولا تنظر الي من قال " امثال و حکم دهخدا 1 / 304.

و این زیارت به شرحی که متعارف است در کتب امامیه - ضاعف الله اقتدارها مأخذ آنها یکی (مصباح) است و دیگری (کامل الزيارة) و ما أولا بطریق شیخ قدس سره روایت میکنیم بعد از او به مواضع فرق و اختلاف بین روایتین اشارتی وافی می نمائیم، و این بنده را اگر چه طرق صحیحه نفیسه متعدده متشعبه به این کتب هست ولی ذکر همه آن طرق با اسلوب این شرح منافی است، و یک سره ترك کرده و سند را معلق آوردن با رعایت وظیفه نقل احادیث مباین است، لهذا به یک طریق که أحب و أعز طرق است اکتفاء مینمائیم، و به همین طریق جمیع روایات شیعه را که در این کتاب است روایت میکنیم، بلکه واسطه اجازه اکثر کتب اهل سنت - جز معدودی از کتب متأخره ایشان - همین طریق است، اگر چه محتاج به تکمله است که در اواسط منشعب میشود تا به ایشان برسد، به تفصیلی که در اجازات مبسوطه مذکور است، فأقول مستمدا من آل الرسول:

(حدثني بالاجازة العامة الصحيحة بجميع ما حقت له روايته وصحت له

اجازته، الشيخ الفقيه السعيد، الموفق الثقة الثبت الرحلة، علامة عصره، وواحد دهره الرئيس المقدم والمطاع المعظم الجامع بين الفقه والزهادة، والمؤلف بين العلم والعبادة " الشيخ محمد حسين بن هاشم الكاظمي " أصلاً وداراً، والغروي مسكناً ومزاراً - روح الله رمسه وقدس نفسه - عصر الاربعاء الثاني والعشرين من رجب الاصب سنة 1305 في الدار التي نزلت فيها بالمشهد المقدس الغروي على مشرفه السلام.

عن الشيخ الامام، معلم علماء الاسلام المستسقى بوجهه الغمام، المفضل مداده على دماء الشهداء والمتبرك بوطي اقدمه أجنحة ملائكة السماء، انموذج الانبياء والمرسلين، علامة الاوصياء الغر الميامين، حجة الفرقة، خير الامة، واحد الاعصار، نادرة الفلك، بكر المشتري، اسطوانة الاساطين، وينبوع العلم والفقه واليقين، من العلوم البحيثيه، قسطاسها المستقيم، ومن المعارف الالهية محدثها، العليم، رئيس الشيعة من عصره الى يومنا هذا غير مدافع، والمنتهى اليه رياسة الامامية علما وعملا في الدنيا غير منازع، مالك أزمة التحرير والتأسيس، ومربي أكابر أهل التصنيف والتدريس، مليك سماء التدقيق، والمستوى فوق عرش التحقيق، أكمل الفقهاء والمتبحرين، أنقن المتقدمين والمتأخرين قولاً بالاطلاق، وشهادة بالاستحقاق، المنكب على فهم اشاراته اذهان المحققين، والمفتخر بحل عويصاته أفكار المدققين، غاية فخر الفقهاء تحصيل مقاصده، ومنتهى سعى الفضلاء تفصيل فوائده، المضروب بزهد الامثال، والمضروب الى علمه آباط الابل، والمضروب سرادق رياسته على جبهة عيوق، فلذلك لا حرج في مدحه بكل ما يمدح به بعد الائمة مخلوق، المجتمع فيه محاسن الخلال ما لم يتفق من عنق الدهر لاحد من الرجال، من عموم رياسة طبقت وجه البسيط، ووفور علوم غيضت البحر المحيط، الى زهد في الدنيا وضيق في العيش لم يعهد من غير

الوصيين، وخشوع في العبادة ومواظبة عليها لم يسمع الا- من النبيين المنادى، مشهور فضله في الافاق بحي على العلم والصلاح، والمهيكل، مبسوط كفه في الاقطار بحي على الجود والسماح والداعي، موفور زهده في الاصقاع بحي على الفوز والفلاح، فلذلك طأطأ عنده كل شريف، ولاذ الى ظله كل عالم عريف، فعكفت الهمم على الاقتداء بآثاره، وانتفتت الامم على الاهتداء بأنواره، فلا اللسن تستطيع أن توفي حق ثنائه، ولا الاقلام تطيق أن تؤدي وظيفة واجب اطرائه صاحب المقامات المحمودة والكرامات المشهودة والايات الغير المجحودة، خلاصة الماء والطين، برهان الاسلام والمسلمين، قيم الشيعة، عظيم (زعيم) الامامية، أستاذ الامم، شيخ العرب والعجم، بركة الوجود، شبكة السعود، بدر الساري، والمصون شمس علومه عن التواري، شيخنا الامام الاعظم، آية الله العظمى حجة الباري " مرتضى بن محمد أمين الجابري الأنصاري " - أهدى الله اليه طرايف السلام، وألحقه بمواليه الاصفياء الكرام، وحشرنا تحت لوائه يوم القيام، ونفعنا الله ببركات علومه، ووقفنا لاتباعه، فلقد كان قدس الله نفسه كما شهد له بعض الاعاظم عيانه أعظم من سماعه - (1).

عن الشيخ الفقيه، المحقق المدقق الاوحد الاوثق، جامع اشتات الفضائل العلمية والعملية، والاخذ بأطراف العلوم الذوقية والبحثية، مؤسس أساس الشريعة

ص: 32

1- في الحديث كل شئ من أشياء الدنيا سماعه أعظم من عيانه، وكل شئ من أشياء الآخرة عيانه أعظم من سماعه (منه). (كل شئ من الدنيا سماعه أعظم من عيانه، وكل شئ من الآخرة... نهج البلاغة خطبة 112). وحدثني ثقة عن ثقة عن الشيخ الاجل على بن الشيخ الاكبر انه وصفه " ره " فقال: ان عيانه أعظم من سماعه (منه).

ومناهج أحكامها، ومحرر مستند الشيعة وعوايد أيامها " الحاج ملا أحد النراقي " أحله الله رياض الانس، وكساه ملابس القدس.

عن سيد الامة وكاشف الغمة، مهذب مقاصد المنطوق والمفهوم، ومحبي ما درس لشريعة جده عليه السلام من الرسوم، الملقب بالاستحقاق ببحر العلوم، آية الله وبرهانه الجلي، والاخذ بأطراف الفخار العادي، والمجد العدملي (1) عرابة راية التأسيس والتعليم، وجهينة خبر التحقيق والنظر القويم، ودعيمص رمل التدقيق والفكر السليم، من الادب روضته الغض، ومن التفسير نجمه الذي لا ينقض، ومن الحديث عينه الفياض، ومن العرفان درعه الفضفاض، عماد الحكماء المتألهين، استاذ الفقهاء المتبحرين، امام المحدثين والمفسرين، شمس المعارف، كنز الطرائف، ينبوع الفضل التالد والطارف قطب دائرة المفاخر، أنموذج سلفه الطاهر، تاج الزاهدين، وسراج العارفين صاحب الكرامات (2) الباهرة والمعجزات القاهرة " السيد محمد مهدي الطباطبائي " ضاعف الله قدره وأعظم في الاسلام أجره.

عن الشيخ الاعظم والامام المقدم شيخ علماء الشيعة في الامصار، ومرجع فقهاء الاسلام فيما لحقه من الاعصار، أستاذ الكل، ومفزعهم في الجل والمقل، ناشر لواء الاستنباط الاجتهادي، ونهج طريقة استفادة الاحكام عن المبادي، محبي مدارس التحقيق بعد اندراسها، ومعيد مشاهد العلم بعد انطماسها، صاحب النفس القدسية والاخلاق الزكية والاداب النبوية والكرامات الولوية، مجدد

ص: 33

1- عدمول وعدممل: ديرينه (سراج اللغة). عدمل والعدملى والعدملى: كل مسن قديم (أقرب).

2- رأيت هذا اللقب له بخط شيخنا صاحب الجواهر في اجازته للشيخ عيسى الزاهد (منه).

مذهب سيد البشر على رأس المائة الثانية عشر، شيخ الفقه، وحامل لوائه ومدير الحديث وكوكب سمائه، بفوائده استقام قنا الايمان، وبتحقيقاته نفق سوق العلم والبيان، كفيل أيتام آل محمد صلى الله عليه وآله بحسن تأسيسه، والمتطول حتى على المشتري بفضل تدريسه، المعروف بالفريد، المقلب بالوحيد، المدعوب " الاقا " المشهور بالاستاد الاكبر، والمولى الاعظم، باقر علوم الائمة، وباب نجات الامة، مولانا الاعظم " محمد باقر البهبهاني " ابن الشيخ الافضل الاكمل الاعلم الاورع الازهد " محمد اكمل الاصفهاني " - قدس الله سرهما النوراني -.

عن أبيه.

عن خاله غواص بحار الانوار، ومروج آثار الائمة الاطهار، وناشر علومهم في الاقطار والامصار، خاتم المحدثين، سادس المحمدين، عماد الفقهاء الراسخين، علامة العلماء الشامخين، مجدد المذهب على رأس المائة الحادية عشر والمذكور بالفضل والحديث على ألسنة البدو والحضر، مولانا " محمد باقر " ابن الشيخ الفقيه المدقق الورع الصفي الزكي المقدس في عالم النور، العلامة في عالم الظهور " محمد تقي المجلسي " روح الله روحهما وكثر بالسعادات فتوحهما.

عن والده المشار اليه.

عن شيخ الاسلام والمسلمين أكمل الحكماء والمتكلمين ابرع الفضلاء والمتقنين، أفضل الفقهاء والمحدثين، جامع دقائق العلوم وغرائبها، وعارف حقايق الرسوم وعجائبها، المكشوف عن بصره الغطاء، والممدود المؤيد من سلطان السماء، ناصر طريقة العترة الطاهرة، ومجدد مذهبهم على رأس المائة العاشرة، المخصوص بالاتفاق على فضله والاعتراف، (مع أن ظ) طبع الانام على الخلاف، وفضله في الناس مسألة بغير خلاف، شيخنا الامام بهاء الملة

ص: 34

والدين محمد بن العالم العلامة والفاضل الفهامة صاحب النفس القدسية والملكة الملكوتية، والاخلاق الرضية، رأس المحققين في زمانه، ورئيس المصنفين بحكم اقارنه، شيخ الفقهاء والمحدثين، كنز الفضلاء والمحققين " حسين بن عبد الصمد العاملي " - سقى الله ضريحهما مياه الرضوان، وأحلهما أعلى فراديس الجنان -.

عن والده.

عن الشيخ الامام خاتم فقهاء الاسلام، جامع العلوم والمعارف والفائز منها بالتالد والطارف، المجاهد في سبيل الله بقلمه، والباذل في نصرة الاسلام لدمه أفضل المحققين أكمل المتبحرين لسان المتقدمين ترجمان المتأخرين شارح صدور المحدثين، وجامع شمل المجتهدين، جمال الصالحين، طراز العارفين، مقياس الحكماء والمتكلمين، المتلوة آياته على اللسان، والمشهورة كراماته مدى الازمنة، العالم الرباني: والهيكل الصمداني، شيخنا الشهيد السعيد " زين العابدين بن علي العاملي " (1) المشهور بالشهيد الثاني قدس الله سره النوراني.

عن الشيخ الجليل الفاضل النبيل " أحمد بن محمد بن خاتون العاملي " عن الامام الاعظم والرئيس المعظم، والمطاع المقدم، ناصر الملة، ناشر السنة غيث الامة، تاج الشريعة، فخر الشيعة، ركن الطائفة، مروج المذهب، استاد العجم والعرب، مدار التحقيق، منار التدقيق، مهذب الفروع، محرر الاصول المغترف من بحر فضله الاساطين والفحول، الفائز بقداح السعادة، والضارب بسهام الشهادة، مولينا الافضل، وشيخنا الاعلم الاكمل، البدر الشعشعاني

ص: 35

1- رأيت بخطه في مواضع كاتبا اسمه الشريف كذلك، وبه يرتفع الخلاف في اسمه " منه " .

"على بن عبد العالي الكركي" المروف بالمحقق الثاني، رفع الله قدره وشرف في الملاء الاعلى ذكره.

عن الفقيه النبيه، والعالم الوجيه، والثقة السديد، والمحدث السعيد "علي بن هلال الجزائري" قدس الله سره وضاعف اجره.

عن قدوة الزاهدين، وعدة السالكين، وعمدة الفقهاء الراشدين، جمال العارفين، حلية المحدثين، كنز المحققين، شيخنا الملى "أحمد بن فهد الحللى" أعز الله قدره العلى.

عن الشيخ الاجل الافخم، والفقيه الاكمل الاكرم "زين الدين علي بن الخازن" قدس سره.

عن الشيخ الامام برهان علماء الاسلام، استاد فقهاء الانام، حجة فضلاء الايام، بركة الشهور والاعوام، رئيس المذهب والملة، ورأس المحققين الاجلة منهل الفقه الصافى، ودرع التحقيق الصافى، مسهل سبيل الاجتهاد والنظر، افقه أهل البدو والحضر، شمع جمع اليقين، ومشعل طريق المتقين سراج الاهتداء، منهاج الاقتداء، درة تاج ارباب الايمان، قرّة عين اصحاب الايقان، المشروح صدره بالعلم والفرقان، والمنور قلبه بنور التحقيق والاتقان، الجامع في معارج السعادة بين اقصى مدارج العلم ورتبة الشهادة صاحب الايات الباهرة، والكرامات الظاهرة، شيخنا الاقدم الافضل المعروف بالشهيد الاول "شمس الدين محمد بن مكى" قدس الله سره الزكى.

عن الشيخ الامام واحد علماء الاسلام، ذخر الحكماء والمتكلمين، فخر الاسلام والمسلمين، استاد الفقهاء والمحدثين، ديباجة كتاب التحقيق، محصف النظر الدقيق، ملك العلماء والمناظرين، الامام "فخر الدين أبى طالب محمد" طيب الله مضجعه، واحسن اليه مرجعه.

عن والده الشيخ الامام والمولى الهمام، علامة المشارق والمغرب، مرغم الكفرة والنواصب آية الله في العالمين، وسيفه المسلول على رقاب المخالفين، حاز علوم الانبياء والمرسلين، أفضل المتقدمين والمتأخرين، خليفة الائمة المهديين، محيي ما درس من مراسم الدين، المنتهى اليه رياسة الامامية في الاعصار، والخاضع دون سدة علمه الفلك الدوار، شيخ المذهب، رئيس الملة محرر القواعد مهذب العقائد، بحر العلوم، مفتي الفرق، محيي السنة، مميت البدعة، شمس الامة، كشف الغمة، كعبة الفقهاء، مشعر العلماء، مطاف الحكماء ركن المتكلمين، قبة المحدثين، مرجع الافاضل أجمعين، مامن عالم في الارض من الشيعة من عصره الى يومنا هذا الا واقتبس من مشكاته واستفاد من تحقيقاته، بل هي العدة لكل محقق، واليها اللجا من كل مدقق، العلم المنصوب والعلم المصبوب، المسعود بالنفس الملكوتية، والمنصور بالايات الجليلة، المؤيد من السماء، المشهور باكرم الاسماء، الملقب بالعلامة، المشتهر بأية الله مولانا الاعظم، وامامنا المعظم، أبي منصور جمال الدين " حسن بن يوسف الحلبي " حشرنا الله تحت لوائه ووقفنا للمسير بضياته.

عن الشيخ الامام الاعظم والهمام المقدم المفخم، مؤسس الفقه والاصول، ومحرر المعقول والمنقول شيخ الطائفة بغير جاحد، وواحد هذه الفرقة وأي واحد، الذي يكل لسان القلم عن تعداد فضائله، ومقاماته، مع أن جميع ما سمعت من مناقب من ذكرناه بعض كراماته، الامام السعيد أبي القاسم، نجم الدين " جعفر بن سعيد الحلبي " المشهور بالمحقق الاول تفضل الله علينا بالانتفاع بعلومه وتطول.

عن السيد الحسين الاصيل، والفقيه المحدث النبيل والنسابة الاديب الجليل " فخار بن معد الموسوي " نور الله ضريحه، واحسن في رياض الخلد

عن العالم العامل، والمحدث الكامل الفاضل الوجيه، والفقيه النبيه "شاذان بن جبرئيل القمي" حشره الله مع النبي الامي.

عن الشيخ الاجل الاقدم، الثقة الفقيه الاكرم "عماد الدين محمد بن أبي القاسم الطبري" رفع الله مقامه، وزاد في الخلد اكرامه.

عن الشيخ الامام، غرة فضلاء الانام، شمس علماء الاسلام، قطب رحى الفضائل، بدر سماء الافاضل، منار الشيعة، مدار الشريعة، علامة الافاق، واحد الازمان، معلم الفرق مدرس العلوم، شيخنا الاقدم "أبي علي الحسن بن الشيخ" المعروف بالمفيد الثاني أمد الله بالفيض السبحاني.

عن والده الشيخ الامام، مدار رحى الايمان مدى الايام، منقح علوم الاسلام مشيد مباني الفقه والاصول والحديث والكلام، محرر العقائد السمعية، مهذب القواعد العقلية، مرصص أركان الملة المحمدية، ومؤسس أصول الطريقة الجعفرية فاتح أبواب التحقيق، وممهد سبل التحصيل والتدقيق، محصل مذهب الشيعة في الاصول والفروع، وجامع مختلفات الاخبار في المقرو والمسموع، كافل أيتام آل محمد عليهم السلام، والاب الروحاني لكافة العلماء الاعلام، معلم الفضلاء المحققين بل امامهم، ومربي الفقهاء المحصلين بل ملكهم وهمامهم، أمير جيوش التأليف والتصنيف، والملقى الى أقلامه أزمة الدين الحنيف، بكتبه استفادت الامامية الى يومنا هذا على كثرة فضلائها، ولرياسته أذعنت على وفور رؤسائها، فهو معلمهم الذي لا يعلم، ومقدمهم الذي لا يقدم عليه أحد وان تقدم، حتى لقبوه عن آخرهم بشيخ الطائفة ورئيس المذهب وليس لاحد غيره كائنا من كان أن يدعى بمثله ويلقب، بل غايته التقييد بالاعصار أو التخصيص ببعض الامصار، أما الاطلاق فهو مالك زمانه، والمقتعد فوق غاربه وسنامه، اليه فزع عظاماؤها، وعنه أخذ علماؤها،

واحد نوع الانسان، وحامل عرش العلم والايمان، والمشار اليه في جميع الفروع بالبنان، استناد العالمين في العالم، وشيخ فقهاء بني آدم، خير الامة وامامها بعد الائمة، شيخنا الاقدم، وامامنا الاعظم "أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي" قدس الله سره القدوسي، وشكر الله في الاسلام مساعيه الجميلة، كما نشر على السنة أهل الايمان مدائحه الجليلة انه قدس الله نفسه، وطهر رسمه قال في (المصباح) ما لفظه:

شرح زيارة أبي عبد الله عليه السلام في يوم عاشوراء من قرب أو بعد، روى محمد ابن اسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من زار الحسين بن علي عليهما السلام في يوم عاشوراء من المحرم حتى يظل عنده باكياً لقي لاله عز وجل يوم يلقاه بثواب ألفي حجه (1) وألفي عمره وألفي غزوة (2) وثواب كل غزوة وحجة وعمرة كثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله صلى الله عليه وآله ومع الائمة الراشدين عليهم السلام (3).

قال: قلت: جعلت فداك فما لمن كان في بعيد البلاد وأقاصيه (4) ولم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم؟ قال: اذا كان كذلك برز الى الصحراء أو صعد سطحاً مرتفعاً في داره، وأوماً اليه بالسلام واجتهد في الدعاء على قاتله، وصلى

ص: 39

1- حجه بكسر الحاء للمرة مع ان قياسها الفتح على خلاف القياس كما صرحوا به فافهم (منه).

2- الفى الف حجه والفى الف عمرة والفى الف غزوة (كامل الزيارة).

3- صلوات الله عليهم (كامل الزيارة).

4- الضمير للبعيد لكن لا اشكال في نسخة (كامل الزيارة) فان فيه: وأقاصيها. وفيه أيضاً: بعد البلاد في نسخة (منه).

من بعد ركعتين، وليكن ذلك (1) في صدر النهار قبل أن يزول (2) الشمس، ثم ليندب الحسين عليه السلام ويبيكه، ويأمر من في داره ممن لا يتقيه (3) بالبكاء عليه عليه السلام ويقيم في داره المصيبة (4) باظهار الجزع، وليعز بعضهم بعضا بمصائبهم بالحسين عليه السلام، وأنا الضامن (5) لهم اذا فعلوا ذلك على الله عز وجل جميع ذلك (6) قلت جعلت فداك أنت الضامن ذلك لهم والزعيم (به - كامل الزيارة) قال: أنا الضامن (لهم - كامل الزيارة) وأنا الزعيم لمن فعل ذلك قلت (قال قلت - كامل الزيارة) فكيف يعزي بعضنا (7) بعضا؟ قال: تقولون: أعظم الله (8) اجورنا بمصائبنا بالحسين عليه السلام، وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد عليهم السلام.

ص: 40

- 1- واجتهد على قاتله بالدعاء، وصلى بعده ركعتين، وليفعل ذلك.. (كامل الزيارة).
- 2- قبل الزوال (كامل الزيارة).
- 3- ويأمر من في داره لا يتقيه (خ ل) وعلى هذا يكون الفعل حالا عن الموصول (منه).
- 4- مصيبة (كامل الزيارة).
- 5- فانا ضامن لهم (كامل الزيارة).
- 6- هذا الثواب (كامل الزيارة).
- 7- بعضهم (كامل الزيارة).
- 8- (8) عظم الله (كامل الزيارة). نسخ (المصباح) و (البحار) وغيره مما نقل عنه فيما رأيت وكثير من كتب الادعية كخلاصة الاذكار و (جمال الصالحين) و (منهاج الفلاح) وغير ذلك من الكتب المعتبرة (أعظم) بصيغة باب الافعال وكان اشتها "عظم" بصيغة باب التفعيل متابعة لزيد المعاد، وهو عن كامل الزيارة، والاول موافق لاستعمال القرآن في قوله تعالى " ويعظم له اجرا " (65/5) فلعل الاولى متابعة لفظه ولفظ المصباح (منه). وفي زيارة رسول الله رأس الحسين عليه السلام في قضية نزول الانبياء عند رأس الحسين في الشام السلام على الولد الطيب ، السلام على الخلق الطيب أعظم الله أجرك وأحسن عزاءك ... راجع نور الابصار : 125 ط مصر رواية سليمان الاعمش .

وان (1) استطعت أن لا تنشر يومك في حاجة فافعل، فانه يوم نحس لا تقضى فيه حاجة مؤمن، وان قضيت لم يبارك له فيها ولم ير فيها رسدا، ولا يدخر أحدكم لمنزله فيه شيئاً (2)، فمن ادخر في ذلك اليوم (3) لم يبارك له فيما ادخر (4) ولم يبارك له في أهله، فاذا فعلوا (5) ذلك كتب الله لهم (6) أجر ثواب (7) ألف حجة وألف عمرة وألف غزوة (8) كلها مع رسول الله صلى الله عليه وآله وكان لهم أجر (9) ثواب مصيبة كل نبي ورسول ووصي وصديق وشهيد مات أو قتل (10) منذ خلق الله الدنيا الى أن تقوم الساعة.

قال صالح بن عقبة (11) وسيف بن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي:

قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء أدعوه اذا لم أزره من قرب، وأومات من بعد البلاد ومن داري بالتسليم عليه.

ص: 41

- 1- قال وان (كامل الزيارة).
- 2- ولا تدخرن لمنزلك شيئاً (كامل الزيارة).
- 3- فانه من ادخر لمنزله شيئاً (كامل الزيارة).
- 4- يدخر (كامل الزيارة).
- 5- فمن فعل (كامل الزيارة).
- 6- له (كامل الزيارة).
- 7- كذا في النسخ فهو اما بالتنوين وثواب الف حجة بدل عنه فيكون من قبيل التفصيل بعد الاجمال أو بلا تنوين فيكون اضافته بيانية (منه ره).
- 8- (8) الف الف حجة والف الف عمرة والف الف غزوة (كامل الزيارة).
- 9- (9) وكان له ثواب (كامل الزيارة).
- 10- (10) الظاهر رجوع الضمير الى " الشهيد " فيكون قرينة على ارادة الاعم من التحققي والتنزيلي، وهو من كتب له أجر الشهيد، ويمكن على بعد ارجاع الضمير الى الصديق (منه).
- 11- (11) الجهنى (كامل الزيارة).

قال: فقال لي: يا علقمة اذا أنت صليت الركعتين، بعد أن تومئ اليه بالسلام فقل عند الايماء من بعد التكبير (1) هذا القول، فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعوه زواره من الملائكة، وكتب الله لك (2) مائة ألف درجة، وكتب لك (3) استشهد مع الحسين عليه السلام حتى تشاركهم في درجاتهم، ثم لا تعرف الا في الشهداء الذين استشهدوا معه، وكتب لك ثواب زيارة كل نبي وكل رسول (4)، وزيارة كل من زار الحسين عليه السلام منذ يوم قتل عليه السلام (5) وعلى أهل بيته.

زيارت عاشورا

تقول:

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليك يا ابن رسول الله، السلام عليك يا ابن أمير المؤمنين وابن سيد الوصيين، السلام عليك يا ابن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام عليك وعلى الأرواح التي حلت بفنائك عليكم مني جميعاً سلام الله أبداً ما بقيت وبقي الليل والنهار، يا أبا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت المصيبة بك علينا وعلى جميع أهل الاسلام، وجلت وعظمت مصيبتك في السموات على جميع أهل السموات، فلعن الله أمة أسست أساس الظلم والجور عليكم أهل

ص: 42

- 1- بعد الايماء بعد التكبير خ (منه).
- 2- بها (كامل الزيارة).
- 3- ممن (كامل الزيارة).
- 4- ورسول (كامل الزيارة).
- 5- صلوات الله عليه (كامل الزيارة).

البيت، ولعن الله أمة دفعتكم عن مقامكم، وازالتكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها، ولعن الله أمة قتلتكم، ولعن الله الممهدين لهم بالتمكين من قتالكم، برئت الى الله واليكم منهم، ومن أشياعهم واتباعهم واولياءهم، يا أبا عبد الله انى سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم الى يوم القيمة، ولعن الله آل زياد وآل مروان، ولعن الله بنى أمية قاطبة، ولعن الله ابن مرجانة، ولعن الله عمر بن سعد، ولعن الله شمرا، ولعن الله أمة أسرجت وألجمت وتنقبت وتهيات لقتالك بأبى أنت وامى لقد عظم مصابى بك، فأسأل الله الذى اكرم مقامك (مقامى) واكرمنى بك أن يرزقنى طلب شارك مع امام منصور من أهل بيت محمد صلى الله عليه وآله، اللهم اجعلنى عندك وجيها بالحسين عليه السلام فى الدنيا والاخرة، يا أبا عبد الله انى اتقرب الى الله والى رسوله والى امير المؤمنين والى فاطمة والى الحسن واليك بمولاتك وبالبرائة ممن قاتلك ونصب لك الحرب وبالبرائة ممن أسس اساس الظلم والجور عليكم (1)، وأبرء الى الله والى رسوله ممن اسس اساس ذلك وبنى عليه بنيانه وجرى فى ظلمه وجوره عليكم وعلى اشياعكم برئت الى الله واليكم منهم واتقرب الى الله ثم اليكم بمولاتكم وموالاتكم وليكم وبالبرائة من أعداءكم والناصبين لكم

ص: 43

1- أهل البيت (بعض نسخ مصباح السيد).

الحرب وبالبراءة من اشياعهم واتباعهم، انى سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم وولى لمن والاكم وعدو لمن عاداكم، فاسئل الله الذى اكرمنى بمعرفتكوم معرفة أولياءكم ورزقنى (1) البرائة من اعداءكم أن يجعلنى (2) معكم فى الدنيا والاخرة، وأن يثبت لى عندكم قدم صدق فى الدنيا والاخرة، وأسأله أن يبلغنى المقام المحمود الذى لكم عند الله، وأن يرزقنى طلب ثارى (3) مع امام مهدى (هدى خ) ظاهر ناطق (4) منكم، وأسئل الله بحقكم وبالشأن الذى لكم عنده أن يعطينى بمصابى بكم أفضل ما يعطى مصاباً بمصيبة مصيبة ما أعظمها وأعظم رزيتها فى الاسلام وفى جميع أهل السموات والارض، اللهم اجعلنى فى مقامى هذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة، اللهم اجعل محياى محيا محمد وآل محمد ومماتى ممات محمد وآل محمد اللهم ان هذا يوم تبركت به بنو امية وابن آكله الاكباد اللعين بن اللعين على لسان (5) نبيك صلوات الله عليه وآله فى كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلواتك عليه وآله، اللهم العن أبا سفيان ومعاوية بن أبى سفيان ويزيد بن معاوية عليهم منك اللعنة أبد الابدين وهذا يوم

ص: 44

- 1- أن يرزقنى (مصباح السيد).
- 2- وأن يجعلنى (مصباح السيد).
- 3- ثاركم خ كامل الزيارات مراجعه به شفاء الصدور ج 1 / 62.
- 4- بالحق (مصباح السيد).
- 5- لسانك ولسان نبيك (خ مصباح الشيخ والسيد والكفعمى).

فرحت (1) به آل زياد وآل مروان بقتلهم الحسين صلوات الله عليه اللهم ضاعف عليهم اللعن منك والعذاب (الاليم خ) اللهم انى أتقرب اليك في هذا اليوم وفي موقفى هذا وايام حيوتى بالبرائة منهم واللعنة عليهم وبالموالاة لنيك وآل نبيك عليهم السلام.

ثم تقول:

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك، اللهم العن العصابة التى (2) جاهدت الحسين عليه السلام وشايعت وبايعت وتابعت على قتله، اللهم العنهم جميعاً.

تقول ذلك مائة مرة، ثم تقول:

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الأرواح التى حلت بفنائك عليك منى سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار، ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتك، السلام على الحسين وعلى على بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

تقول ذلك مائة مرة، ثم تقول:

اللهم خص أنت أول ظالم باللعن منى وابدء به اولاً ثم الثانى ثم الثالث ثم الرابع، اللهم العن يزيد بن معاوية خامسا والعن عبيد الله بن زياد وابن مرجانة وعمر بن سعد، وشمرا وآل ابى سفيان وآل

ص: 45

1- فرح (مصباح السيد).

2- الذين كذا عن خط ابن ادريس وابن السكونى (منه).

مروان الى يوم القيمة.

ثم تسجد وتقول:

اللّهم لك الحمد حمد الشاكرين لك على مصابهم (1) الحمد لله على عظيم رزيتي، اللّهم ارزقني شفاعة الحسين عليه السلام يوم الورود وثبت لي قدم صدق عندك مع الحسين وأصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين عليه السلام.

قال علقمة قال أبو جعفر عليه السلام: ان استطعت أن تزوره في كل يوم بهذه الزيارة فافعل فلك ثواب جميع ذلك (2).

قال الشيخ رضي الله عنه: وروى محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة قال خرجت مع صفوان بن مهران الجمال وجماعة من أصحابنا الى الغرى بعد ما خرج أبو عبد الله عليه السلام، فسرنا من الحيرة (3) الى المدينة، فلما فرغنا من

ص: 46

1- الحمد لله على مصابهم (مصباح السيد).

2- مصباح الطوسي ص 538 - 542، كامل الزيارات ص 174 - 176، بحار الانوار: 290 / 98 - 296 ط لبنان.

3- قال في أخبار الدول: الحيرة بكسر الحاء أربعة مواضع: الاول: مدينة كانت بأرض الكوفة على ساحل البحر، فان بحر فارس في قديم الزمان كان ممتدا الى أرض الكوفة، والان لا أثر للمدينة ولا للبحر، ومكان المدينة دجلة وكانت المدينة عمرت في زمان عمرو بن عدى فأقامت عامرة خمسمائة سنة. وقيل بنيت في زمن بخت نصر ينسب اليه النعمان ابن امرئ القيس صاحب الحيرة من ملوك بني لحم، بنى بالحيرة قصرا يقال له الخورنق في ستين سنة، ما بنى أحد من الملوك مثله، ينسب اليها كعب بن عدى الحميري، ثم ذكر المواضع الثلاثة الباقية ولا حاجة الى ذكرها (منه ره).

الزيارة صرف صفوان وجهه الى ناحية أبي عبد الله عليه السلام فقال لنا: تزورون الحسين عليه السلام من هذا المكان من عند رأس أمير المؤمنين عليه السلام من هيهنا، وأومئ اليه أبو عبد الله عليه السلام (1) وأنا معه، قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام في يوم عاشوراء.

ثم صلى ركعتين عند رأس أمير المؤمنين عليه السلام وودع في دبرها أمير المؤمنين عليه السلام، وأوماً الى الحسين بالسلام منصرفاً بوجهه نحوه وودع في دبرها (2) وكان فيما دعاه في دبرها:

يا الله يا الله يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين، يا كاشف كرب المكروبين يا غياث المستغيثين، يا صريخ المستصرخين، ويا من هو أقرب الى من جبل الوريد ويا من يحول بين المرء وقلبه، ويا من هو بالمنظر الاعلى وبالافق المبين، ويا من هو الرحمن الرحيم على العرش استوى، ويا من يعلم خائنة الاعين وما تخفى الصدور، ويا من لا تخفى عليه خافية، ويا من لا تشتبه عليه الاصوات، ويا من لا تغلظه الحاجات، ويا من لا تبرمه الحاح الملحجين، يا مدرك كل فوت، ويا جامع كل شمل، ويا بارئ النفوس بعد الموت، يا من هو كل يوم

ص: 47

1- قوله: " وأومئ اليه... " من كلام صفوان والمراد بأبي عبد الله الصادق عليه السلام، فكأنه استدل بفعله عليه السلام على ما ادعاه وطواه منقولا على التفصيل الذي ذكره رضى الله عنه (منه).

2- الظاهر رجوع الضمير الى الزيارة أيضاً، ويمكن على بعد رجوعه الى الاشارة المفهومة من سوق الكلام (منه).

في شأن، يا قاضى الحاجات، يا منفس الكربات، يا معطى السؤلات يا ولى الرغبات، يا كافى المهمات، يا من يكفى من كل شئ ولا يكفى منه شئ في السموات والارض أسألك بحق محمد وعلى وبحق فاطمة بنت نبيك وبحق الحسن والحسين، فانى بهم أتوجه اليك في مقامى هذا وبهم أتوسل وبهم أتشفع اليك، وبحقهم أسألك وأقسم وأعزم عليك وبالشأن الذى لهم عندك، وبالتقدر الذى لهم عندك وبالذى فضلتهم على العالمين (1)، وباسمك الذى جعلته عندهم وبه خصصتهم دون العالمين وبه أبتهم وأبنت فضلهم من فضل العالمين، حتى فاق فضلهم فضل العالمين (2) أن تصلى على محمد وآل محمد، وأن تكشف عنى غمى وهمى وكربى وتكفينى المهم من أمورى، وتقضى عنى دينى (3) وتجيرنى من الفقر وتجيرنى من الفاقة وتغنينى عن المسألة الى المخلوقين (4)، وتكفينى هم من أخاف همه وعسر من أخاف عسره، وحزونة من أخاف حزونته (5) وشر من أخاف شره، ومكر من أخاف مكره، وبغى من أخاف بغيه، وجور

ص: 48

- 1- جميعاً (نسخة).
- 2- أسئلك (مصباح السيد).
- 3- ديونى (مصباح السيد).
- 4- للمخلوقين (مصباح السيد).
- 5- وحزن من أخاف حزنه (مصباح السيد).

من أخاف جوره وسلطان من أخاف سلطانه، وكيد من أخاف كيده، ومقدرة من أخاف بلاء مقدرته (1) على، وترد عيني كيد الكيدة ومكر المكرة.

اللهم من أرادني فارد، ومن كادني فكده، واصرف عني كيده ومكره وبأسه وأمانيه، وامنعه عني كيف شئت واني شئت.

اللهم اشغله عني بفقر لا تجبره وببلاء لا تستره وبفاقة لا تسدها وبسقم لا تعافيه وذل لا تعزه، وبمسكنة لا تجبرها.

اللهم اضرب بالذل نصب عينيه (2)، وأدخل عليه الفقر في منزله والعلة والسقم في بدنه، حتى تشغله عني بشغل شاغل لا فراغ له، وأنسه ذكرى كما أنسيته ذكرى، وخذ عني (3) بسمعه وبصره ولسانه ويده ورجله وقلبه وجميع جوارحه، وأدخل عليه في جميع ذلك السقم، ولا تشفه حتى تجعل ذلك له شغلا شاغلا به عني وعن ذكرى، واكفني يا كافي ما لا يكفي سواك فانك الكافي لا كافي سواك، ومفرج (4) لا مفرج سواك، ومغيث (5) لا مغيث سواك،

ص: 49

- 1- أخاف مقدرته (مصباح السيد).
- 2- بين عينيه (مصباح السيد).
- 3- اللهم خذ (مصباح السيد).
- 4- والمفرج (مصباح السيد).
- 5- المغيث (مصباح السيد).

وجار لا- جار سواك، خاب من كان رجاؤه سواك، ومغيثه سواك، ومفرغه الى سواك، ومهربه وملجأه الى غيرك، ومنجاه من مخلوق غيرك، فأنت ثقتي ورجائي ومفرعي ومهربي وملجأى ومنجأى، فبك استفتح، وبك استنجح وبمحمد وآل محمد أتوجه اليك وأتوسل وأتشفع، فأسألك يا الله يا الله يا الله فلك الحمد ولك الشكر واليك المشتكى وانت المستعان فأسألك يا الله يا الله يا الله بحق محمد وآل محمد أن تصلى على محمد وآل محمد، وأن تكشف عني غمي وهمي وكربي في مقامى هذا، كما كشفت عن نبيك همه وغمه وكربه وكفيته هول عدوه، فاكشف عني كما كشفت عنه، وفرج عني كما فرجت عنه واكفني كما (1) كفيته واصرف عني هول ما أخاف هولته ومؤنة ما أخاف مؤنته، وهم ما أخاف همه، بلا مؤنة على نفسى من ذلك، واصرفنى بقضاء حوائجى وكفاية ما أهنى همه من أمر آخرتى ودنياى، يا أمير المؤمنين ويا أبا عبد الله عليكما منى سلام الله أبدا ما (2) بقى الليل والنهار، ولا جعله الله آخر العهد من زيارتكما، ولا فرق الله بينى وبينكما.

اللهم أحيى حياة محمد وذريته، وأمتنى مماتهم، وتوفنى على

ص: 50

1- ما قد (مصباح السيد).

2- بقيت و (نسخه).

ملتهم، واحشرنى في زمرةهم، ولا تفرق بينى وبينهم طرفة عين أبدا في الدنيا والاخرة، يا أمير المؤمنين ويا أبا عبد الله أتيتكما زائرا ومتوسلا الى الله ربي وربكما ومتوجها اليه بكما الى الله في حاجتى هذه فاشفعا لى، فان لكما عند الله المقام المحمود والجاه الوجيه والمنزل الرفيع والوسيلة، انى أنقلب عنكما منتظرا لتنجز الحاجة وقضاءها ونجاحها من الله بشفاعتكما لى الى الله في ذلك، فلا أخيب ولا يكون منقلبي منقلبا خائبا خاسرا بل يكون منقلبي منقلبا راجحا مفلحا منجحا مستجابا لى بقضاء جميع حوائجى (1) وشفعا لى الى الله، أنقلب على ما شاء الله و(2) لا حول ولا قوة الا بالله، مفوضا أمرى الى الله، ملجئا ظهرى الى الله ومتوكلا على الله، وأقول حسبى الله وكفى، سمع الله لمن دعا، ليس لى وراء الله ووراءكم يا سادتى منتهى، ما شاء ربي كان وما لم يشأ لم يكن، ولا- حول ولا- قوة الا- بالله، استودعكما الله، ولا جعله الله آخر العهد منى اليكما انصرفت يا سيدى يا أمير المؤمنين ويا مولاي أنت يا أبا عبد الله يا سيدى، وسلامى عليكم متصل ما اتصل الليل والنهار، واصل ذلك اليكما، غير محجوب عنكما سلامى انشاء الله، واسئله بحقكما ان

ص: 51

1- الحوائج (مصباح السيد).

2- ليس كلمة الواو في (مصباح السيد).

يشاء ذلك ويفعل، فانه حميد مجيد، انقلبت يا سيدى عنكما تائباً حامداً الله تعالى شاكراً راجياً للاجابة (1) غير آيس ولا قانط آنبأ عائداً راجعاً الى زيارتكما غير راغب عنكما ولا عن زيارتكما، بل راجع عائداً انشاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله، يا سادتى رغبت اليكما والى زيارتكما بعد ان زهد فيكما وفي زيارتكما أهل الدنيا، فلا خيبنى الله مما رجوت وما أملت في زيارتكما انه قريب مجيب.

قال سيف بن عميرة: فسألت صفوان فقلت له: ان علقمة بن محمد لم يأتنا بهذا عن أبي جعفر (عليه السلام) أنما أتانا بدعاء الزيارة؟ فقال صفوان وردت مع سيدي أبي عبد الله عليه السلام الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد أن صلى كما صلينا وودع كما ودعنا.

ثم قال لي صفوان قال لي أبو عبد الله (عليه السلام): تعاهد (2) هذه الزيارة وادع بهذا الدعاء وزر به، فاني ضامن على الله تعالى لكل من زار بهذه الزيارة ودعا بهذا الدعاء من قرب أو بعد، أن زيارته مقبولة وسعيه مشكور وسلامه واصل

ص: 52

1- الاجابة (مصباح السيد).

2- في القاموس تعهده وتعاهده واعتهده: تفقده، ووروده في هذا الحديث دليل فصاحته، وما قيل من ان تعهد افصح لان التفاعل لا يكون الا بين اثنين ان تم صار الاستعمال غلطا ولا مساس له بالافصحية. لكن هذا الاستعمال كاستعماله في خبر تعاهد النعل في المسجد حجة عليه، ومنه يظهر ما في كلام الروضة في ذلك المبحث على ما فيه من الحرارة التي لا يخفى فراجع (منه قدس سره).

غير محجوب، وحاجته مقضية من الله بالغا (1) ما بلغت ولا يخينه.

يا صفوان وجدت هذه الزيارة مضمونة بهذا الضمان عن أبي، وأبي عن أبيه علي بن الحسين مضمونا بهذا الضمان عن الحسين، والحسين عن أخيه الحسن مضمونا بهذا الضمان، والحسن عن أبيه أمير المؤمنين مضمونا بهذا الضمان، وأمير المؤمنين عن رسول الله صلى الله عليه وآله مضمونا بهذا الضمان، ورسول الله عن جبرئيل مضمونا بهذا الضمان وجبرئيل عن الله عز وجل مضمونا بهذا الضمان، وقد آلى الله عز وجل من زار الحسين بهذه الزيارة من قرب أو بعد ودعا بهذا الدعاء قبلت منه زيارته وشفعته في مسئلته بالغا ما بلغت، وأعطيته سؤله، ثم لا ينقلب عني خائبا وقلبه مسرورا قريبا عنه بقضاء حاجته والفوز بالجنة والعتق من النار وشفعته في كل من شفع خلا ناصب لنا أهل البيت وآلى الله على نفسه واشهدنا بما شهد (2) ملائكة ملكوته على ذلك.

ثم قال جبرئيل: يا رسول الله أرسلني الله اليك سرورا وبشرى لك وسرورا وبشرى لعلي وفاطمة والحسن والحسين والى الائمة من ولدك الى يوم القيامة، فدام يا محمد سرورك وسرور علي وفاطمة والحسن والحسين والائمة وشيعتكم الى يوم البعث.

ثم قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا صفوان اذا حدث لك الى الله حاجة فزر

ص: 53

1- كذا في المصباح والبحار ج 98 / 300 ط لبنان عنه فان كانت النسخة كذلك فلعل البالغ، حال عن الزائر أى بالغا بحاجته ما بلغت، وكذا فيما سيأتى والله اعلم (منه قدس سره).

2- أى بوجه شهد أو " ما " مصدرية أى بشهادة ملائكة ملكوته، وعلى بعد يجوز كون الباء بمعنى على مع امكان غلط النسخة فيكون الصواب حينئذ كما أشهدوا على... (منه قدس سره).

بهذه الزيارة من حيث كنت وادع بهذا الدعاء وسل ربك حاجتك تأتاك من الله، والله غير مخلف وعده رسوله صلى الله عليه وآله بمنه، والحمد لله رب العالمين.

ترجمه حدیث زیارت عاشوراء

محصل ترجمه این حدیث شریف آنکه:

به سند مذکور از شیخ طائفه (قدس الله سره) که شطری از محامد جلیله او به اندازه وسع بیان این الکن شنیدی روایت کردیم، و آن جناب از محمد بن اسماعیل بن بزیع، و او از صالح بن عقبه، و او از پدر خود عقبه بن قیس بن سمعان، و او از باقر علوم النبیین حضرت ابو جعفر علیه السلام که فرمود هر که زیارت کند حسین را در روز دهم محرم تا آنکه نزد قبر او گریان شود ملاقات کند خدای عز و جل را روز لقای خدای تعالی با ثواب دو هزار حجه و دو هزار عمره و دو هزار غزوه، و ثواب هر غزوه و حجه و عمره مانند ثواب آن است که حج و غزا و عمره در خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله و ائمه راشدین کرده باشد.

عقبه گوید: گفتم فدایت شوم چه ثواب دارد کسی که در اقصای بلاد بعید باشد و متمکن نشود از رفتن به جانب قبر او آن روز را؟ فرمود: چون چنین باشد بیرون آید به صحرائی یا بالا رود بر بام بلندی در خانه خویش و اشاره کند به جانب قبر او به سلام و اجتهاد و مبالغه نماید در نفرین بر کشنده او، از آن پس دو رکعت نماز گذارد، و بایستی این کار در اول روز باشد قبل از آنکه آفتاب به زوال رسد آنگاه ندبه کند حسین (علیه السلام) را و بگرید، و بفرماید تا اهل خانه او از آنان که تقیه ندارد بگریند بر حسین (علیه السلام) و بر پای کند در خانه خود مصیبت را به اظهار جزع در آن روز، و بایستی تعزیت دهند برخی از ایشان برخی را به مصیبت زدگی ایشان بواسطه حسین علیه السلام.

و من ضامنم برای ایشان آنگاه که چنین کنند بر خدای عز و جل تمام این ثواب

را، گفتم فدای تو شوم تو ضامنی برای ایشان و کفیلی؟ فرمود من ضامنم و من کفیلیم برای هر که چنین کند، گفتم چگونه تعزیت دهند بعض ما بعضی را؟ فرمود میگویند:

" أعظم الله أجورنا بمصابنا بالحسين بالحسين عليه السلام وجعلنا وياكم من الطالبين بئاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد عليهم السلام "

یعنی بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصیبت زدگی ما به حسین علیه السلام، و قرار دهد ما و شما را از خواهندگان خون او با ولی دم او امام " مهدی " از آل محمد صلی الله علیه وآله.

و اگر بتوانی که بیرون نیائی از خانه آن روز را چنان کن، که همانا او روز شومی است که برآورده نشود در او حاجت مؤمنی، و اگر برآورده شود برکت برای او در او نیست، و رشدی در او نبیند، و بایستی که ذخیره نکند کسی از شماها برای منزل خود در آن روز چیزی اگر کسی در آن روز ذخیره کند برکت نباشد او را در ذخیره خود و مبارك نشوند بر او اهل او.

چون چنین کنند خدا بنویسد برای ایشان ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار غزوه که همه آنها با رسول خدای باشد، و مر ایشان راست ثواب مصیبت هر نبی و رسولی و صدیقی و شهیدی که مرده باشد یا کشته شود از آن روز که خدا دنیا را آفریده تا آن وقت که قیامت پپای شود.

صالح بن عقبه و سیف بن عمیره گفتند که علقمة بن محمد الحضر می گفت به حضرت باقر علیه السلام گفتم تعلیم کن مرا دعائی که من به او دعا کنم چون از نزدیک او را زیارت کنم و بخواهم ایماء کنم از شهرهای دور بسوی او از خانه خود به سلام بر او.

علقمه گفت: امام فرمود ای علقمه چون نماز کنی بعد از اینکه اشاره کنی به جانب او به سلام بگویی وقت ایما کردن بعد از اینکه تکبیر بگویی این قول را - یعنی زیارت آتیه را - که اگر بگویی او را دعا کرده ای به آنچه دعا کنند به او زائران حسین از ملائکه، و بنویسد خدای برای تو هزار هزار درجه، و مانده آنان شوی که با حسین علیه السلام به درجه شهادت رسیدند، تا اینکه شریک شوی ایشان را در درجاتشان آنگاه شناخته نشوی الا در شهادتی که با او شهید شدند، و نوشته شود برای تو ثواب زیارت هر نبی و هر رسول و زیارت هر که زیارت کرده حسین علیه السلام را از آن روز که کشته شده، سلام الله علیه و علی اهل بیته.

بعد از این عبارت زیارت و لعن و سلام و دعای سجده بالتمام مذکور است به وجهی که نوشتیم و تدریجا در اثنای باب ثانی نیز مذکور میشود.

علقمه گوید که حضرت باقر علیه السلام فرمود: اگر بتوانی زیارت کنی حسین علیه السلام را هر روز به این زیارت چنان کن که تو راست جمیع این ثوابها.

و روایت کرده محمد بن خالد الطیالسی از سیف بن عمیره که من با صفوان ابن مهران جمال و جماعتی از اصحاب ما رفتیم به نجف بعد از خروج حضرت صادق علیه السلام از حیره به جانب مدینه، چون ما از زیارت فارغ شدیم صفوان روی خود را به جانب قبر سید الشهداء علیه السلام کرد و با ما گفت حسین علیه السلام را از این مکان زیارت کنید، از نزدیک سر مقدس امیر المؤمنین علیه السلام، از اینجا که صادق آل محمد علیهم السلام نیز چنین کرد گاهی که من در خدمتش بودم.

سیف گوید: پس بخواند صفوان زیارتی که علقمه بن محمد از باقر علوم النبیین علیه السلام روایت کرده بود در روز عاشورا، آنگاه دو رکعت نماز کرد نزد سر امیر المؤمنین علیه السلام و وداع گفت از پی او امیر المؤمنین را و اشاره کرد به

جانب قبر حسین روی به او آورده و وداع کرد بعد از زیارت او را، و از جمله دعا‌های او این بود:

یا الله یا الله... تا آخر دعای مذکور مشهور به دعای علقمه که سابقاً مذکور شد و در خاتمه باب ثانی با ترجمه و بیان مجدداً یاد شود.

سیف بن عمیره گوید: صفوان سؤال کردم و گفتم علقمة بن محمد این دعا را برای ما از حضرت باقر روایت نکرد، بلکه همان زیارت را حدیث کرد؟ صفوان گفت که من وارد شدم با سید خودم صادق آل محمد علیهم السلام به این مکان پس چنان کرد که ما کردیم در زیارت خودمان و دعا کرد به این دعا هنگام وداع بعد از اینکه دو رکعت نماز گذاشت چنانچه ما نماز گذاشتیم، و وداع کرد چنانچه ما وداع کردیم، بعد از آن صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که مواظب باش این زیارت را، و بخوان او را که من ضمانت دارم بر خدای تعالی برای هر که زیارت کند به این زیارت و دعا کند به این دعا از قریب یا بعید اینکه زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش به آن حضرت و اصل شود و محجوب نماند و حاجت او قضا شود هر چقدر بزرگ و عظیم باشد، و او را خائب ننماید.

ای صفوان این زیارت را با این ضمانت از پدرم شنیدم، و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیهما السلام شنیده با همین ضمانت، و علی بن الحسین علیهما السلام از حسین علیه السلام با همین ضمانت، و حسین علیه السلام از برادرش حسن علیه السلام با همین ضمانت و حسن از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام با همین ضمانت، و امیر المؤمنین از رسول خدای صلی الله علیه و آله با همین ضمانت، و رسول خدای از جبرئیل علیه السلام با همین ضمانت، و جبرئیل از خدای عز و جل با همین ضمانت، و به تحقیق که خدای عز و جل سوگند یاد کرده که هر که زیارت کند حسین را به این زیارت از نزدیکی یا دوری

و دعا کند به این دعا قبول کنم از او زیارتش را، و برآورم حاجتش را هر چه باشد و بدهم به او مسألتش را آنگاه باز نگردد از حضرت من با خیبت و خسار، و بازش گردانم مسرور و قریب العین، به برآوردن حاجت و فوز به جنت و آزادی از دوزخ، و قبول کنم شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند جز دشمن ما اهل بیت، و قسم یاد کرده خدای تعالی بر ذات مقدس خود و گواه گرفته ما را به نحوی که شهادت داده اند ملائکه ملکوت بر این، آنگاه جبرئیل گفت یا رسول الله فرستاده مرا خدای به سوی تو به جهت سرور و بشارت تو و سرور و بشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و به سوی امامان از اولاد تو تا روز قیامت، پس مستمر و پاینده باد مسرت تو و مسرت علی و فاطمه و حسن و حسین و شیعت شما تا روز رستخیز.

آنگاه صفوان با من گفت که صادق آل محمد علیه السلام با من گفت ای صفوان هرگاه تو را حاجتی برسد به سوی خدا زیارت کن به این زیارت هر جا که باشی و دعا کن به این دعا و سؤال کن از پروردگار خود حاجت را که بر آورده شود از خدای، و خدای خلاف نخواهد کرد وعده ای که به رسول خود صلی الله علیه وآله داده به جود و امتنان خویش، والحمد لله رب العالمین.

تا اینجا بود روایت شیخ قدس الله رمسه.

اما روایت کامل زیارة به همین سند از شیخ (طائفه) اجل اعظم و استاد من تأخر و تقدم زعيم الشيعة ومقيم الشريعة و من لا يقوم العبارة بواجب ثنائه ولا يحوم القلم حول حومة بيانه وادائه مع ان جميع فضائل الشيعة راجعة اليه، ورقاب علمائهم عن آخرهم خاضعة لديه لانه رحاهم التي دينهم عليها يدور، واليه تجلب من العلم والنظر أعشار الجزور، المعبر عنه في التوقيع الوقيع باللقب الرفيع الذي يخضع عنده الرفيع (وهو الاخ السديد والولي الرشيد، والشيخ

المفيد، والناصر للحق، والداعي اليه بكلمة الصدق، وملهم الحق، ودليله) - وفيه غنى عن بسط الكلام وتطويله فان مدح الامام امام كل مدح، ومن تصدى للقول بعده فقد تعرض للقدح - أبي عبد الله " محمد بن محمد بن النعمان " رضي الله عنه وأرضاه كل حامل علم ائمه عليهم السلام است در امت محمدیه وناشر ومؤسس طريقه قويمه جعفریه است در شيعه اماميه.

از شيخ اجل اقدم وثقه اعظم اكرم استاد المفيد، وحسبه به من تجليل وتمجيد، وكلما يوصف به الناس من فقه وثقه وجميل فهو فوقه كما شهد له به النجاشي والعلامة أدام الله اكرامهما واکرامه " أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي " رضي الله عنه وأرضاه وأحله من فردوس الجنان أعلاه رواية می كنم.

و با روایت مصباح اختلاف يسیری دارد که تنبيه بر وجه فرق باید گذاشت چه نقل جميع خبر موجب تطويل و تکرار بی فائده است اگر چه اشاره به اختلاف نسخه در بعض مواضع در حاشیه کرده ام، ولی مقصود در این مقام امور مهمه است و او در اموری است:

یکی اینکه صورت سند او چنین است:

حكيم بن داود بن حكيم وغيره عن محمد بن موسى الهمداني، عن محمد بن خالد الطيالسي، عن سيف بن عميرة، و صالح بن عقبه معا، عن علقمة بن محمد الحضرمي.

و محمد بن اسماعيل، عن صالح بن عقبه، عن مالك الجهني، عن أبي جعفر الباقر عليه السلام.

دیگر اینکه فقره " ألفي حجة وألفي عمرة وألفي غزوة " ودر عبارت او " ألفي ألف " است و بر این قیاس در فقره ذیل که ألف حجة " است، در نسخه او

" ألف ألف " است.

امر سوم آنکه در حکایت عبارت علقمه چنين ميگويد: " قال صالح بن عقبه الجهني وسيف بن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي: فقلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء أدعوه به في ذلك اليوم، اذا انا زرته من قريب، ودعاء ادعوه به اذا لم أزره عن قريب، وأومأت اليه من بعد البلاد من سطح داري، قال فقال: يا علقمة اذا أتت صليت الركعتين بعد أن تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه ومن بعد الركعتين هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعوه من زاره من الملائكة، وكتب لك بها ألف ألف حسنة ومحي عنك ألف ألف سيئة، ورفع لك مائة ألف درجة الى آخر الحديث.

بعد از آن عبارت زیارت را نقل کرده، ودر مواقعی ألفاظ زیارت مختلف است با لفظ (مصباح). وما عين عبارت او را در اين مقام ايراد مينمائيم:

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليك يا ابن رسول الله، السلام عليك يا خيرة الله وابن خيرته، السلام عليك يا ابن أمير المؤمنين وابن سيد الوصيين، السلام عليك يا ابن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين، السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام عليك وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليكم منا (منى خ ل) جميعاً (السلام عليكم نسخه) سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار، يا أبا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت المصيبة بك علينا وعلى جميع أهل السموات، فلعن الله أمة أسست أساس الظلم والجور عليكم أهل البيت، ولعن الله أمة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم

ص: 60

عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها، ولعن الله امة قتلتكم، ولعن الله الممهدين لهم بالتمكين من قتالكم، يا ابا عبد الله انى سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم الى يوم القيامة، فلعن الله آل زياد وآل مروان، ولعن الله بنى أمية قاطبة، ولعن الله ابن مرجانة، ولعن الله عمر بن سعد ولعن الله شمرا، ولعن الله أمة أسرجت وألجمت وتنقبت وتهيات لقتالك، يا ابا عبد الله بأى أنت وامى لقد عظم مصابى بك، فأسأل الله الذى اكرم مقامك أن يكرمنى بك ويرزقنى طلب ثارك مع امام منصور من آل محمد صلى الله عليه وآله، اللهم اجعلني وجيها بالحسين عندك في الدنيا والاخرة، يا سيدي يا ابا عبد الله انى اتقرب الى الله والى رسوله والى امير المؤمنين والى فاطمة والى الحسن والىك بمولاتك يا ابا عبد الله وبالبراءة ممن قاتلك ونصب لك الحرب ومن جميع أعدائك (أعداءكم خ ل) وبالبراءة ممن أسس الجور وبنى عليه بنيانه وأجرى ظلمه وجوره عليكم وعلى اشياعكم برئت الى الله والىكم منهم واتقرب الى الله ثم اليكم بمولاتكم وموالاة وليكم والبراءة من أعداءكم والناصبين لكم الحرب والبراءة من اشياعهم واتباعهم، انى سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم موال (1) لمن والاكم معاد (2) لمن عاداكم، فاسئل الله الذى اكرمنى

ص: 61

1- ولى (خ ل).

2- عدو (خ ل).

بمعرفتكم ومعرفة أولياءكم ورزقنى البراءة من اعداءكم أن يجعلنى معكم فى الدنيا والاخرة، وأسأله أن يبلغنى المقام المحمود لكم عند الله، وأن يرزقنى طلب شاركم مع امام مهدي ناطق لكم، وأسأل الله بحقكم وبالشأن الذى لكم عنده أن يعطينى بمصابى بكم أفضل ما أعطى مصاباً بمصيبة، أقول انا الله وانا اليه راجعون، يا لها من مصيبة ما أعظمها وأعظم رزيتها فى الاسلام وفى جميع السموات والارضين.

اللهم اجعلنى فى مقامى هذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة، اللهم اجعل محياى محيا محمد وآل محمد ومماتى ممات محمد وآل محمد اللهم ان هذا يوم تنزل فيه اللعنة على آل زياد وآل امية وابن آكلة الاكباد اللعين بن اللعين على لسان نبيك فى كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلى الله عليه وآله، وعلى يزيد بن معاوية اللعنة أبد الابدين، اللهم فضاعف عليهم اللعنة أبدا لقتلهم الحسين عليه السلام انى أتقرب اليك فى هذا اليوم فى موقفى هذا وايام حيوتى بالبراءة منهم وباللعن عليهم وبالموالاة لنبيك وأهل بيت نبيك صلى الله عليه وآله.

ثم تقول مائة مرة:

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك، اللهم العن العصاة التى جاهدت (حاربت خ ل)

ص: 62

الحسين وتابعت أعدائه على قتله وقتل انصاره اللهم العنهم جميعاً.

ثم قال مائة مرة:

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الأرواح التي حلت بفناءك عليكم منى سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار، ولا يجعله الله آخر العهد من زيارتكم، السلام على الحسين بن علي وعلى علي ابن الحسين وعلى أصحاب الحسين صلوات الله عليهم اجمعين.

ثم تقول مرة واحدة:

اللهم خص اول ظالم ظلم آل نبيك باللعن ثم العن اعداء آل محمد من الاولين والآخرين، اللهم العن يزيد وأباه والعن عبيد الله ابن زياد وآل مروان وبنى امية قاطبة الى يوم القيمة.

ثم تسجد سجدة تقول فيها:

اللهم لك الحمد حمد الشاكرين على مصابهم الحمد لله على عظيم رزيتي فيهم، اللهم ارزقني شفاعة الحسين يوم الورود وثبت لى قدم صدق عندك مع الحسين وأصحابه الذين بذلوا مهجتهم دون الحسين صلى الله عليه.

بعد از نقل زیارت میگوید: قال أبو جعفر عليه السلام يا علقمة ان استطعت أن تزوره في كل يوم بهذه الزيارة من دهرك فافعل فلك ثواب جميع ذلك انشاء الله.

ونصوصيت اين عبارت در عموم بجهت لفظ " من دهرک " أقوى از نصوصيت عبارت (مصباح) است، وتتمه خبر مذکور در (مصباح) در (كامل الزيارة) نقل

ص: 63

نشده، و از این اختلافات که در صدر حدیث شنیدی، و بعضی آنها را در حاشیه زیارت ثبت کردم معلوم میشود که عبارت (بحار الانوار) (1) که بعد از ذکر سند (مصباح) که بعد از نقل عبارت (کامل الزیارة) آورده و گفته: "و ساق الحدیث نحو مما مر" خالی از مسامحه مخله بفهم روایت نیست.

بالجمله چون بر متن و سند حدیث شریف کما هو حقه اطلاع یافتی ما در این باب در دو مقصد گفتگو داریم:

مقصد اول: در سند حدیث شریف و کلام در او در دو فصل است:

فصل اول

در تعریف حال آحاد رواة این حدیث، و بیان حال او بحسب اصطلاح، و از جهت اعتبار و ضعف است.

اما روایت شیخ تفصیل او چنان است که: شیخ علیه الرحمة از محمد بن اسماعیل نقل کرده، و معلوم است که این اسلوب نقل از کتاب او است، و کتب در آن زمان قطعی یا اطمینانی بوده، و واسطه محض اتصال سند ذکر میشد، - (پس اگر طریق ضعیف هم باشد با صاحب کتاب ضرری ندارد) - (2) ولی در این مقام محتاج به این تقریب نیستیم، چه طریق شیخ رحمه الله به محمد بن اسماعیل صحیح است به تصریح علامه و غیر او، بلکه حاجت به تأمل ندارد، چه شیخ از مفید نقل میکند، و او از صدوق، و او از پدرش، و او از احمد بن محمد بن عیسی، و از از محمد بن اسماعیل، و این طبقه همه اکابر مشایخ امامیه باشند

ص: 64

1- ج 98 / 294 ط بیروت.

2- پس اگر طریق تا صاحب کتاب ضعیف هم باشد ضرری ندارد.

که میتوان دعوی قطع در روایت هر يك کرد، و محمد بن اسماعیل خود از اجله ثقات است، و شیعه بر جلالت قدر و عظمت شأن او متفق اند، و البته نقل چون اوئی از کسی دلیل اعتماد است.

از صالح که مروی عنه او است، و صالح بن عقبه - بضم عین و سکون قاف - ابن قیس بن سمعان - بفتح سین مهملة - نجاشی در رجال خود وی را ذکر کرده و گفته:

"قیل: انه روی عن ابی عبد الله علیه السلام" و ذکر نجاشی چنانچه در محل خودش تحقیق کرده ایم دلیل امامیت است، چه این کتاب را در تعداد اسماء مصنفین شیعه نوشته، و هم ملتزم شده که هر که قدحی داشته باشد خواه در ترجمه خودش و خواه در جای دیگر متعرض شود، و چون متعرض نشده معلوم میشود که او سالم از مذمت بوده، و این نوع مدحی برای او خواهد بود.

و از این جهت شیخ فاضل تقی الدین حسن بن داود رحمه الله در بسیاری از جاها که چنین است نسبت مدح به نجاشی میدهد، و بی خبران اعتراض میکنند که در کلام او چنین چیزی نیست، و تفصیل این مطالب را صنادید صناعت در محل خود نوشته اند، و این بی بضاعت در حاشیه رجال نجاشی مواضع این استفادات را به اشارات وافیه بیان اجمالی کرده ام.

و شیخ در (فهرست) او را ذکر کرده و گفته: "له کتاب" و این خود نیز شهادت بر استقامت مذهب است، چه شیخ نیز ملتزم به ذکر علمای امامیه است مگر آنجاها که تصریح به خلاف کند، و اثبات کتاب نیز خالی از مدحی نیست، و علامه در حق او فرموده: "کذب غال لا یلتفت الیه" و محققین این فن مثل محقق مجلسی اول، و استاد اعظم چنین استفاده کرده اند که این قدح از ابن غضایری است، چه غالب در حال (خلاصه) اینست که در جرح و تعدیل متابعت

اصول خمسة رجالیه فرموده که:

1 - رجال شیخ رحمه الله.

2 - وفهرست.

3 - ورجال ابن غضایری.

4 - ورجال نجاشی رحمه الله.

5 - ورجال کشی (ره) باشد، و تعدیل و تفسیق استقلالی در آن کتاب کم به نظر آمده، و عادت ابن غضایری وقیعه در ثقات و قدح در عدول بوده، و نسبت غلو به او به جهت روایات متضمنه مدایح اهل بیت علیهم السلام بوده، و ظاهر نجاشی چنان چه تمهیدا اشاره کردیم عدم صحت این قدح است، و روایت محمد بن اسماعیل و محمد بن الحسین بن أبی الخطاب دلیل اعتماد است، و ظاهر صدوق نیز اعتماد کتاب او است لهذا مشایخ ثلثه (1) که مدار فقهند به اخبار او عمل کرده اند، پس اصح و اقوی اینکه خبر از طرف او معیوب نشود.

3 - عقبه بن قیس

و پدر او عقبه بن قیس از اصحاب صادق علیه السلام بوده، و شیخ مفید و ابن شهر آشوب در "معالم العلماء" کلیه اصحاب حضرت صادق علیه السلام را توثیق کرده اند، و اگر روایت صالح نیز از حضرت صادق علیه السلام معلوم شود دلیل وثاقت او خواهد بود، و استقامت مذهب وی از همین روایت معلوم است.

بالجمله خبر بنابر طریق شیخ تا اینجا مردد است بین حسن یا صحت بنابر طریق متأخرین، و بنابر اصطلاح سابقین که مطلق خبر موثوق الصدور را صحیح میگویند البته صحیح است، و بنابر طریق ما که در اصطلاح متابعت متأخرین کرده ایم، و در حجیت متابعت متقدمین البته حجت است، اگر چه اسم صحیح نداشته باشد.

ص: 66

1- صدوق، مفید، شیخ.

اینها همه با قطع نظر از ذیل حدیث است که امر در او اسهل است چه در ذیل حدیث محمد بن اسمعیل حدیث را از سیف بن عمیره بفتح عین مهمله روایت کرده، و او از علقمه، و ظاهر روایت اینست که علقمه نیز حاضر بوده و کلام را شنیده و استدعای تعلیم دعا کرده، با اینکه محل حاجت ما همان جای نقل علقمه است.

وسیف را شیخ در (فهرست) ونجاشی و علامه در (خلاصه) تصریح به وثاقت کرده اند، ونجاشی در حق او گفته "له کتاب یرویه جماعات من أصحابنا" و این مدح عظیمی است، و هیچ کس قدحی در او نکرده جز آبی در محکی (کشف الرموز) که طعن بر وی زده و گفته: "مطعون فیه ملعون" و مستند قول او علی الظاهر نسبت ابن شهر آشوب است او را به وقف، و از این جهت شهید فرموده:

"و ربما ضعف بعضهم سیفا، والصحيح انه ثقة" و کلام ابن شهر آشوب علاوه بر آنکه موافقی ندارد مخالف صریح (فهرست) ونجاشی است، و البته قول ایشان مقدم است، و طعن (کاشف الرموز) چنانچه اشاره کردیم به اخذ از ابن شهر آشوب است، بضمیمه "عدم حجیت موثق" و بر فرض که ما تقدیم کنیم قول ابن شهر آشوب را شهادت مشایخ مثل شیخ ونجاشی و علامه و شهید به وثاقت او باقی است، و ما مستوفی در محل خود حجیت اخبار موثقه را بر منصفه ثبوت جلوه داده ایم.

5 - علقمة بن محمد

أما علقمة بن محمد: شیخ او را در کتاب (رجال) از اصحاب باقر و صادق علیهما السلام شمرده "وأسند عنه" گفته، و به مذهب جماعتی این عبارت مفید مدح است، اگر چه محل تأمل است، و شیخ کشی مناظره ای از او با زید بن علی نقل کرده که دلالت بر بصیرت و حسن حال او دارد، و از ذیل همین روایت معلوم میشود که جلالت شأن او به حدی بوده که روایت نکردن او معارض روایت صفوان

بوده، و احتمال عدم حفظ یا اسقاط عمدی در او نمیرفت، و صفوان نیز تقریر کرده معتذر بوجه دیگر شده، و بیان صدور حدیث را در موضع دیگر کرده که مشتمل بر دعا بوده.

7 - صفوان

خلاصه آنکه ظاهر کلام سیف و صفوان آنست که شرایط روایت فی نفسه در علقمه موجود بوده و این یا تعدیل است و یا مدحی بزرگ، و بنا بر عموم شهادت شیخ مفید وابن شهر آشوب ثقه خواهد بود، پس خبر از این جهت نیز یا صحیح است یا حسن، اگر اخذ به ظاهر شهادت مذکوره نکنیم چنانچه ظاهر اینست که علماء این عموم را از اسباب توثیق ندانند، و شرح این مطلب وظیفه مفصلات است، و به هر صورت علی الصحیح حجت خواهد بود.

و در ذیل حدیث نیز طریق دیگری است که شیخ (ره) از محمد بن خالد طیالسی - بکسر اللام منسوب الی الطیالسة جمع الطیلسان لیبیعه لها - روایت کرده و طریق شیخ رحمه الله به او که در (فهرست) مذکور است صحیح است و خود از اصحاب کاظم علیه السلام، و در (فهرست) و (رجال نجاشی) مذکور است و قدحی از او شنیده نشده، بلکه صاحب کتاب و نوادریست، پس امامی ممدوح است، و علی بن حسن بن فضال و محمد بن علی بن محبوب و جماعتی از اجله از او روایت کرده اند که دلیل غایت اعتماد و استناد است.

و شیخ در کتاب (رجال) گفته: " روی عنه حمید أصولاً کثیرة " و این نیز مدحی جلیل است (مدحی است جلیل).

و از مجموع این امارات ظن به عدالت او برای ممارس علم رجال حاصل میشود، و از آنجا که فرموده " قال سیف بن عمیره " اگر حدیث دیگری باشد که صحیح بالاتفاق است، چه طریق شیخ به سیف معلوم الصحة است، و حال صفوان و جلالت شأن ان حاجت به تنبیه ندارد، و اگر ذیل همین حدیث باشد و از تتمه

روایت محمد بن خالد باشد چنانچه ظاهر اوست حکمش از آنچه گذشت ظاهر میشود که ظاهراً صحیح باشد، وبعیداً احتمال میرود که حسن باشد.

حاصل سخن آنکه این روایت صدرا و ذیلا در این موضع از (مصباح) به سه طریق نقل شده که از ملاحظه مجموع آنها البته محدث خبیر و فقیه بصیر در دعوی قطع بصدور معذور است.

اما روایت (کامل الزیارة) مشتمل بر دو سند است:

یکی روایت حکیم بن داود بن حکیم از محمد بن موسی از محمد بن خالد الطیالسی، و این سند اگر چه ضعیف است به اشمال بر محمد بن موسی که علی الظاهر ضعیف است، و حکیم بن داود فعلاً نزد این بنده مجهول الحال است، ولی ظاهر به ظهور قوی معتمد اینست که ذکر طریق برای اتصال سند است، و روایت از کتاب اخذ شده، چنانچه ظاهر عبارة شیخ رحمه الله این است که کتاب محمد بن خالد نزد او موجود بوده، بلکه صریح عبارت (فهرست) است، و غالب الظن من بنده چنان است که نزد ابن قولویه نیز بوده، و این استظهاری است که مهره فن غالباً از دعوی قطع به او مضایقه ندارند، و حال محمد ابن خالد و سیف بن عمیره و صالح بن عقبه و محمد بن علقمه معلوم شد.

و سند دیگر ابتداء کرده به محمد بن اسماعیل که از جهت تواتر کتاب او سند را حذف کرده، و عبارت او که گفته " و محمد بن اسمعيل " نه چنان است که عطف باشد بر علقمه بن محمد و جزء سند سابق شود چنانچه بعضی از اکابر توهم کرده اند، بلکه عطف بر حکیم بن داود بن حکیم و استیناف سند است، و تواند که بود عطف باشد بر محمد بن خالد، و حکیم بن داود و محمد بن موسی طریق ابن قولویه به محمد بن اسماعیل هم باشند، و علی ای تقدیر هر متأمل با بصیرت قطع میکند به فساد احتمال سابق به اندک التفات، بلکه در نظره اولی تردیدی

حاصل نخواهد شد، و حال صالح بن عقبه مذکور شد.

و مالك جهنى از اصحاب باقر و صادق عليهم السلام است، و در مدح جناب باقر عليه السلام آبياتى گفته كه در (ارشاد) نقل کرده وهى هذه:

اذا طلب الناس علم القرآن *** كانت قریش عليه عيالا

وان قيل اين ابن بنت النبي *** نلت بذاك فروعا طوالا

نجوم تهلل للمدلجين *** جبال توازن علما جبالا

و در (كافى) بسند صحيح على الصحيح از او نقل کرده كه باقر علوم النبيين عليه السلام به او فرموده:

"أنتم شيعتنا، ألا ترى أنك تفرط في أمرنا، أنه لا يقدر على صفة الله، فكما لا يقدر على صفة الله، كذلك لا يقدر على صفتنا، وكما لا يقدر على صفتنا كذلك لا يقدر على صفة المؤمن، ان المؤمن ليلقى المؤمن فيصافحه فلا يزال الله ينظر اليهما والذنوب تتحات عن وجوههما، كما يتحات الورق عن الشجر حتى يفترقا، فكيف يقدر على صفة من هو كذلك" (1).

و اين خبر مشتمل مدح جليلى است، چه وصف به شيعه در لسان ائمه عليهم السلام با اخبار كثيره در مدح شيعه صد مرتبه از عدالت بالاتر است، و در طريق او اگر چه محمد بن عيسى عبيدى است از يونس، و بعضى علما در او تأمل کرده اند، ولي بنحور اوفى در مواضعى ما اثبات کرده ايم عدالت و جلالت او را، و جمعى از اكابر شهادت داده اند نيز به وثاقت وى:

نجاشى در (رجال) گفته "ثقة عين كثير الرواية حسن التصانيف" و در رد صدوق عليه الرحمة كه فرموده: آنچه محمد بن عيسى يك تنه از يونس روايت

ص: 70

1- كافى ج 2 ص 180 حديث 6 على بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن يحيى الحلبي عن مالك الجهنى قال قال لى أبو جعفر...

کند درست نیست. میگوید: من أصحاب را دیدم، و این اشاره به اجماع است که انکار میکردند بر ابن بابویه و میگفتند " من مثل أبي جعفر " و فضل بن شاذان در حق او میگفت " ليس في أقرانه مثله " .

وکشی در ترجمه محمد بن سنان تصریح به عدالت او کرده، و ما در رساله (اصابة) تأسیس کرده ایم که جمیع آنچه در (اختیار) است مختار شیخ است، پس شیخ نیز موافق است، و تضعیف (فهرست) به موافقت ابن بابویه قدس الله سره واقع شده.

و در (رساله أبو غالب) در حال آل أعین مذکور است که بلا واسطه با امام زمان (أرواحنا له الفداء) مکاتبه داشته، و توقیعات کریمه برای وی شرف صدور ارزانی داشته، و این کشف از مقامی رفیع و مرامی منیع دارد، و قدح ابن بابویه به جهت ضعف در نفس راوی نیست، بلکه علی الظاهر به جهت تشکیک ابن الولید است در اجازه به صغیر، و این وجهی ندارد چه بلوغ در راوی در حال روایت معتبر است نه در حال تحمل، بر فرض تسلیم، اتفاق اصحاب بر خلاف او کافی است، و شهادت کشی که ما یافتیم بعون الله تعالی و عبارت رساله أبو غالب به تفصیلی که در محلس نقل کرده ام، و توثیق نجاشی رفع اشکال از مسأله میکند، لهذا جماعتی از اکابر محققین جازم به عدالت و وثاقت او شده اند.

و اشتغال سند بر خود مالک ضرر ندارد، چه در خبر یونس بن عبد الرحمن رضی الله عنه واقع است، و مقتضای قاعده اجماع عصابه صحت حدیثی است که سندش تا او صحیح باشد، و این عبارت اگر دلیل عدالت جمیع مروی عنه نباشد دلیل صحت قدمائیه خبر هست، به تحقیقی که بر وجه اتم و اوفی در رساله (اصابة في قاعدة اجماع العصابة) وجوه و ادله و امارات او را ذکر کرده ام، پس سند از این جهت صحیح است و محل مناقشه نیست.

و خبری دیگر نیز در (روضه کافیه) (1) از عبد الله بن مسکان که از اصحاب اجماع است از او نقل کرده که دلالت بر علو مرتبه او دارد، و از مجموع این امارات عدالت و جلالت او أظهر من قرن الغزاله است، علاوه بر اینکه روایت ابن مسکان و یونس خود اماره مدح است، و ابن ابی عمیر که از غیر ثقات نقل نمیکنند از او روایت کرده، و این خود دلیل مستقلی است بر عدالت او چنانچه جماعتی از اساطین بنابراین گذاشته اند، و هم در رساله مذکوره مشروحا ما بیان کرده ایم، و نظر به آنچه گفته ایم علامه و شهید "قدس سرهما" در کتاب مواریث حکم به صحت حدیث او کرده اند.

بالجمله حدیث به طریق ثانی حسن است، چه حسن حال صالح بن عقبه را اجمالا بیان کردیم، و محصل این فصل آنست که صدر این حدیث مبارک را چند نفر از اصحاب باقر و صادق "علیهما السلام" نقل کرده اند: عقبه بن قیس و علقمه ابن محمد، و مالک جهنی، و متن زیارت شریفه را علقمه از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده، و صفوان از حضرت صادق علیه السلام به سندی که وصف او را شنیدی، و در کتب معتمده معتبره متکرر الورد است.

و دعای آخر را صفوان روایت کرده، و این که مشهور شده به دعای علقمه و جهی ندارد و غلط است، بالجمله اعتبار سند روایت محل شك نیست، و عمل شیعه در تمادی اعصار و تطاول ایام به این روایت بوده، و او را از اُراد لازم و اذکار دائمه خود غالباً قرار داده اند، و از انضمام این قراین مقطوع الصدور است، با وجود اینکه بعضی سندهای او صحیح و بعضی دیگر حسن است، و فی الجملة در وثاقت سند او بر مشرب تحقیق به هیچ وجه جای تأمل نیست لهذا احدی از علما در این جهت سخنی نگفته اند و تأملی نکرده اند.

ص: 72

فصل دوم - گفتاری از علامه بزرگوار مجلسی و نقدي چند بر او

فصل دوم در تعرض کلام علامه مجلسی " علیه الرحمة " در این باب که ناچار باید تنبیه بر او کرد لهذا میگوئیم: در (زاد المعاد) میفرماید:

اما زیارت مشهور آن حضرت شیخ طوسی وابن قولویه و غیرهم روایت کرده اند از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه، و هر دو از محمد بن اسماعیل و علقمة بن محمد الحضرمی، و هر دو از مالک جهنی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود و حدیث (کامل الزیارة) را ترجمه میکند تا منتهی شود به حدیث محمد بن خالد طیالسی او را نیز نقل میکند، و بعد از دعای مذکور حدیث سیف بن عمیره را نیز ترجمه میفرماید، و قریب به این است عبارت (تحفة الزائر).

و ظاهر کلام آنست که مجموع کلام مشترك بین شیخ وابن قولویه است، و در این کلام چند وجه از مناقشه است که بهیچ وجه شایسته مقام آن علامه نامدار و محدث بزرگوار نیست. ولی به حکم اینکه خدای تعالی فرموده " وألحق أحق أن يتبع " محض تنبیه غافلین و توضیح صواب باید ذکر کرد و جمله از این مناقشات اولاً به نظر ابن بضاعت رسیده، من بعد در کلام سید اجل اعظم حجة الفرقه سید الطائفة الحاج " سید محمد باقر الرشتی الاصفهانی " - قدس سره - دیده شد (1) و نعم الوفاق، و پاره ای از کلام آن علامه بزرگوار استفاده شد والله الموفق.

ص: 73

1- این بحث از مرحوم آية الله شفتی در جواب سؤالی که از ایشان نسبت به زیارت عاشوراء شده آمده است، و در مجموعه " الاسئلة والاجوبة " ایشان صفحه 25 - 41 طبع شده.

مناقشة أولى

اینکه سیف بن عمیره و صالح بن عقبه که بحسب روایت (مصباح) محمد بن اسماعیل از ایشان روایت کرده در این حدیث راوی محمد بن اسماعیل قرار داده، و این فقره علاوه بر اینکه خلاف واقع است چه عبارت (مصباح) و (کامل الزیارة) نص اند در روایت محمد بن اسماعیل از صالح، و ذیل عبارت (مصباح) صریح است در اینکه محمد بن اسماعیل از سیف و صالح روایت کرده، و این به غایت عجیب است، با رعایت طبقات منافی است، چه سیف و صالح اقدم و اسن اند از محمد بن اسماعیل، چه آنها از اصحاب صادق و کاظم اند و او از اصحاب کاظم و رضا و جواد، و مانوس و متعارف روایت اصغر است از اکابر نه عکس، اگر چه ممکن است، ولی ظنون رجالیه که تمیز مشترکات به آنها میشود غالب از این قبیل است، و خصوص این بسیار بعید است، و بر فرض عدم تسلیم همان وجه اول کافی و معنی است.

مناقشة ثانية:

اینکه فرموده هر دو از مالک جهنی مقتضی اینست که محمد بن اسماعیل از مالک روایت کرده باشد، و این خلاف واقع است چه در روایت (مصباح) و (کامل الزیارة) محمد بن اسماعیل از صالح راوی بود، و در هیچ کتابی چیزی به نظر نرسیده که موجب توهّم این شود. علاوه بر اینکه رعایت طبقات و نظر در حال روایت مقتضی جزم بفساد این احتمال است چه شیخ - قدس نفسه - در حق مالک فرموده که او در حیاة حضرت

صادق علیه السلام وفات کرد، و محمد بن اسماعیل را احدی از اصحاب صادق علیه السلام نشمرده، بلکه از فتیان واصاغر اصحاب کاظم علیه السلام بوده و اواخر آن حضرت را ادراک کرده، و تا زمان حضرت جواد علیه السلام بوده، از این جهت گفتیم روایت صالح از او بعید است.

مناقشهٔ ثالثه:

آنکه روایت را به این سند نسبت به شیخ وابن قولویه هر دو داده، و ما سابقاً عبارت هر دو را مفصلاً نقل کردیم، و معلوم شد که روایت شیخ از محمد ابن اسماعیل از صالح بن عقبه است که او از پدرش عقبه روایت کرده. و در عبارت شیخ چه آنچه در (مصباح) موجود است و چه آنچه خود این محدث نحریر در (بحار) (1) روایت فرموده ابدأً ذکرى از مالک نشده.

مناقشهٔ اربعه:

آنکه علقمه روایت را بی واسطه از حضرت باقر نقل کرده چنانچه در (مصباح) و (کامل الزیارة) مذکور است و عبارت را نقل کرده ایم، و در جانی دیده نشده که روایت علقمه بتوسط مالک باشد، و گویا مبدء این توهم آنست که سابقاً به فساد او اشارتی کردیم که لفظ محمد بن اسماعیل که استیناف سند است در (کامل الزیارة) عطف بر علقمة بن محمد گرفته، و به این ملاحظه سیف و صالح را راوی از محمد بن اسماعیل قرار داده، با اینکه دانستی که یا عطف بر حکیم بن داود علی أبعد الوجهین، یا عطف بر محمد بن خالد که أظهر فعلاً در نظر اوست.

و از جمله غرایب اینکه در ذیل حدیث سیف بن عمیره تصریح کرده که این

ص: 75

طرق آخری لحدیث الغدیر

خبر را علقمه بلا واسطه از حضرت باقر روایت کرده، و خود این علامه محدث ترجمه این عبارت را فرموده، و اصل را در هر دو کتاب ملاحظه کرده اجمالاً و تفصیلاً در (بحار) حکایت کرده، با وجود این علقمه را راوی از مالک فرموده با اینکه خود علقمه نیز میگوید: "قلت لابی جعفر" و با این تصریح احتمال حذف واسطه متمشی نیست.

مناقشهٔ خامسه:

اینکه ظاهر کلام این است که محمد بن اسماعیل و علقمة بن محمد معاصر و مقارن بوده اند که از يك نفر روایت کرده اند، و دانستی سابقاً که علقمه از اصحاب صادقین علیهما السلام بوده، و محمد بن اسماعیل از اصحاب کاظم و رضا و جواد علیهم السلام، و اتحاد ایشان در طبقه و معاصرتشان در میزان اعتبار سنجیده نیاید.

مناقشهٔ سادسه:

نسبت داده این روایت را به این سند مذکور به غیر شیخ وابن قولویه نیز، و در هیچ کتابی از کتب شیعه ندیده شده و نه شنیده که این سند مذکور شده باشد، چه دانستی که به هیچ وجه در راوی صحت مسرحی ندارد، و اول کسی که این اشتباه کرده خود آن مرحوم است، و در کتب دیگر آنچه دیده شده زیارت را از علقمه روایت کرده اند یا بطریق شیخ یا بطریق ابن قولویه یا مرسل.

المورد السابع: رواية مكذوبة علي علي (عليه السلام)

مناقشهٔ سابعه:

آنکه نسبت داده به شیخ که روایت (مصباح) آنست که ثواب زیارت روز عاشوراء ثواب دو هزار هزار حج است، و هکذا، و در ذیل عبارت ثواب زیارت

ص: 76

بعید هزار هزار حج، با اینکه ثواب مذکور در (مصباح) دو هزار است و هزار، و این روایت (کامل الزیارة) است، و قریب به این اشتباه چنانچه سابقاً ذکر شد در (بحار) واقع شده.

مناقشه ثامن:

آنکه در ذیل حدیث علقمه ترجمه را چنین کرده: که ای علقمه هرگاه به کنی آن دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی به جانب آن حضرت به سلام و گفته باشی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد پس دعا کرده خواهی بود، و این ترجمه عبارت (کامل الزیارة) است، با اینکه عبارتی در حدیث نیست که مقابل کلمه ای که مذکور خواهد شد باشد، و عبارت شیخ را شنیدی و ترجمه او را دیدی و فرق بین او و کلام (کامل الزیارة) بسیار است.

بلکه چنانچه بیاید ظاهر اینست که لفظ بعد الركعتین در (کامل الزیارة) تصحیف بعد التکبیر است، و این اختلاف معرکه آراء فقهاء شده، چگونه جایز است برای محدث امین که نسبت بدهد این کلام را به شیخ، با اینکه عین و اثری از او در کلام شیخ نیست، و البته این مثل سایر فقرات از قلم شریف سهواً واقع شده.

مناقشه نهم:

اینکه روایت محمد بن خالد طیالسی را که بعد از نقل زیارت در (مصباح) وارد شده به ابن قولویه نسبت داده، با اینکه ابداً ذکر از این دعا و از این خبر در (کامل الزیارة) نیست.

ص: 77

مناقشهٔ عاشره:

اینکه روایت صفوان را نیز به ابن قولویه نسبت داده با اینکه عینی و اثری از او در کتاب (کامل الزیارة) نیست و خود در (بحار) ملتفت است، و صدر حدیث را از (کامل الزیارة) نقل کرده، و این دو ذیل را نسبت به شیخ داده.

و این جمله ده مناقشه است که بعد از تأمل دوازده میشود، چه هر يك از دو مناقشه اولی و ثانیه مشتمل بر دو جهت بحث اند یکی مخالفت واقع، و دیگری مخالفت طبقات، علاوه بر آنچه در خصوصیات و جزئیات کلام است از متابعت نسخه (کامل الزیارة) و نسبت به شیخ یا به عکس که قابل تعرض نیست، و از ملاحظه ترجمه ما و مراجعه به (زاد المعاد) و تأمل متن خبر و ملاحظه مواضع اختلاف که در حاشیه اشاره کرده ام معلوم میشود، و وقوع این گونه اشتباهات از امثال این اکابر به جهت این است که کسی اعتقاد عصمت در حق ایشان نکند، و قرائح جامد و اذهان واقف نشوند، و هر کسی به حکم آن که گفته اند:

لكل مجتهد حظ من الطلب *** فاسبق بعزمك سير الانجم الشهب

بذل جهد و استفراغ وسع کند، و خلع ربقه تقلید کرده، با قدم تأمل و تحقیق در وادی حل مشکلات پا بگذارد و از خدای تعالی مدد بخواهد، و از ائمه معاونت بجوید که البته مایوس و بی نصیب بر نخواهد گشت، واللّٰه الموفق وهو العاصم.

مقصد ثانی

در فقه حدیث و ذکر احتمالات او، و تحقیق حق در کیفیت عمل به این زیارت و بعض فوائد متعلقه به این زیارت متنا و حکما و فضلا، و چون قانون تعلیم و طریقه القاء مقتضی آن است که بر ذهن ساده و فهم فارغ نخست حق صراح و صدق قراح عرضه شود تا نیک متمکن و درست با موقع افتد کما قیل:

ص: 78

أتاني هواها قبل أن أعرف الهوى *** فصادف قلبا فارغا فتمكنا

چه اگر باطل اولاً یاد شود بسا باشد که در قلب جای گیر شود، و برهان متأخر اثر او را چنان که باید دفع ننماید، و مثال این صفحه بیضا است که اولاً بر وی چیزی به نویسند و محو کنند که البته بعد از محو به رونق نخست و صفای اول باقی نخواهد بود چنانچه گفته اند:

ای برادر مزرع ناکشته باش *** کاغذ اسپید نا به نوشته باش

لهذا ما ابتدا میکنیم به احتمالی که مرضی و مختار است، از آن پس سایر احتمالات را با نقود و ردود موجهه به تفصیل بر وجهی که رفع شك و کشف غطا کند متعرض شویم، و قبل از شروع باید دانست که در فهم این خبر اختلافات فاحشه و مشاجرات فاشیه بین علماء عظام و فقهاء کرام واقع شده، و منشأ خلاف غالباً اختلاف نسخه (مصباح) و (کامل الزیارة) است، و بعضی وجوه دیگر که ان شاء الله مشروحا مذکور میشود، و محتملات خبر شریف چه قائلی داشته باشد یا محض احتمال باشد که بعضی علماء ذکر کرده اند اگر چه قائل نشده اند یا حکایت از کسی نکرده اند و جوهی است:

وجه اول:

اینکه در صحرائی یا بام بلندی برآیند و تکبیر بگویند و اشاره به قبر مقدس سید الشهداء بکنند و زیارت را بخوانند و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعای "اللهم خص..." و دعای سجده بخوانند و دو رکعت نماز کنند، بلکه میشود گفت اگر تکبیر هم نگویند ضرر ندارد، بنابر اینکه تکبیر و صعود سطح یا رفتن در صحراء و اشاره به قبر مقدس از آداب این عمل است نه از قوام او، بلکه محقق متحبر آقا محمد علی کرمانشاهانی قدس سره در (مقامع) فرموده در زیارت

ص: 79

از بعید جایز است متوجه به قبله شوند چنانچه جائز است متوجه به قبر شریف شوند، ولی این احتمال که عدم اعتبار این امور باشد خلاف ظاهر روایت است خصوصاً اشاره و تکبیر که عمل مرکب از اوست و ثواب مترتب بر او، بلی احتمال سقوط صعود بر سطح یا خروج به صحراء بی وجهی نیست.

و توضیح این وجه به نحوی که رفع غواشی اوهام و تسهیل مسالك افهام کند، آن است که ظاهر روایت چنان است که بعد از آنکه امام علیه السلام دستور العمل روز عاشوراء را به مالك یا عقبه بن قیس داد که بر بام بلندی بر آی، یا به صحرائی برو، و اشاره کن، علقمة بن محمد نیز در آن وقت حاضر بود و استدعاء کرد دعائی مخصوص به او تعلیم شود که در وقت اشاره بخواند و اکتفاء به مطلق سلام نکرده باشد.

و امام در جواب او حاجت او را قرین نجاح فرموده، این دعا را که عبارت از زیارت عاشوراء باشد تعلیم کرد، و ظاهر است که در عمل سابق نماز بعد از ایماء بوده و چون دعا را در حال ایماء استدعاء کرده معلوم میشود که نماز را بعد از زیارت باید خواند، و این قرینه واضحه و دلالت جلیه است بر مطلوب، چه اگر زیارت را بعد از نماز و ایماء بخوانند عملی مستقل شود، و ربطی به انجام مقصود علقمه نخواهد داشت، و شریعت سؤال و جواب و طریقه محاوره مقتضی آن نیست که سائل خواهش مطلبی کند و جواب از او ندهند نفیاً و اثباتاً، و مطلبی دیگر که بالمره اجنبی از مقصود او باشد بی تنبیه بر اجنبیت و مباینت بر وجهی که موهم ارتباط باشد در جواب بگویند، البته اگر این نوع کلام در لسان غیر امام دیده شود رکیک و مستهجن خواهد بود، تا چه رسد به کلام امام که امام کلام و مشرع فصاحت و ینبوع محاسن است، تعالی شأنه عن ذلك علوا کبیرا.

بنابراین لفظ او مات در عبارت سؤال به معنی اراده ایماء است یا ایماء به معنی نفس توجه

و انصراف است به جانب قبر مقدس، اگر چه این تأویل ثانی در عبارت (مصباح) بعید است که در او مذکور است که " او مأت الیه من بعد البلاد بالتسلیم " و معلوم است که مراد ایماء به سلام است که محصل او اشاره و سلام کردن است، و نیز ظاهر است که علقمه به حسب سیاق و سباق خبر چنانچه اشاره کردیم دعای خاص برای زیارت خواسته، نه بعد از زیارت، و در اینجا دقیقه ای است که لفظ جواب را هم نص در مطلوب میکند، و این آن است که در بعضی نسخ (مصباح) و تمام نسخ (کامل الزیارة) " قلت " یا " فقل عند الایماء " است و در بعضی نسخ هم که " بعد الایماء " وارد شده اولاً و ثوق به صحت آنها نیست، و بر فرض صحت مراد بعد ارادة الایماء است، یا بعد التوجه به قرینه و جوب انطباق سؤال بر جواب.

و باید دانست که مراد از این ایماء اگر مطلق توجه و اشاره باشد خروج به صحرا و صعود بر سطح لازم نیست، و اگر اشاره به سؤال باشد چنانچه از تعریف بلام استفاده میشود، و سؤال مبنی بر دستور العمل سابق است - که میگوید چون من آن کار را که فرمودید کردم دعائی باید بخوانم البته لازم خواهد بود بر فرض لزوم - ظاهر اینست که خصوص صحراء را خاصیتی نباشد، بلکه مراد مکان واسع و فضای گشاده است هر چه باشد، و البته اولی واقرب به احراز واقع اعتبار این خصوصیت است، که یا بر بامی بلند واقع شود و یا در مکانی وسیع و از شواهد توجیهی که ما برای حدیث کرده ایم اینست که در نسخه (کامل الزیارة) چنین است:

" اذا أنت صلیت الركعتین بعد أن تومی الیه و قلت عند الایماء هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت... " چه صریح این روایت آن است که اگر نماز کنی بعد از ایماء و در حال ایماء این کلام را بگوئی این ثواب را داری.

ولفظ " من بعد الركعتين " که در (کامل الزیارة) است اقرب آنست که به تحریف کتاب حادث شده باشد، و لفظ حدیث همان من بعد التکبیر است که در نسخ (مصباح) است، و متأمل بصیر و ناقد خبیر شك ندارد که این حدیث منقول در کتابین يك حدیث است، اگر چه مختلف نقل شده، و در متن و سند او بحسب اختلاف ناقل یا تعدد نقل یا اشتباه رواة تغییری دست داده، ولی ظن معتبر به اتحاد حدیث هست، و نسخ (مصباح) غالباً اصح از نسخ (کامل الزیارة) هستند، بلکه چنانچه بعض ناقدین گفته اند: کتاب (کامل الزیارة) از کتب مقروئه مسموعه معروفه بر مشایخ نیست، که در خصوصیات کلمات در صورت معارضه با نسخه (مصباح) که حرز علماء و تمیمه فقهاء بوده پهلو تواند زد و مکافئه تواند کرد، علاوه بر اینکه وجوه دیگر در ارجاع این کلمه بفقره عبارت (مصباح) بعداً خواهد مذکور شد.

بالجمله در عبارت (کامل الزیارة) معلوم است که جزاء شرط نیل ثبوتات عظیم شده و شرط صلوة بعد از ایماء و دعا اعتبار شده، و این قرینه واضحه میشود برای عبارت (مصباح) که جزاء در آن عبارت هم " فانکه اذا قلت " خواهد بود، و لفظ " فقل " اگر چه به ظاهر قبل از تأمل متوهم میشود که او جزاء است، و بنابراین ظاهر میشود که دعاء بعد از نماز است، ولی متأمل در اطراف عبارت و ناظر در سابق ولا-حق کلام شك نخواهد کرد که لفظ " فقل " توطئه جزاء است و حقیقت جزاء " فانک اذا قلت " است، چه نماز و ایماء سابقاً در صدر حدیث مذکور بود، و سؤال از صرف دعاء واقع شده، و ذکر این شرط محض احراز جمیع أجزاء و شرایط عمل است، و بعیداً محتمل است که مراد از " اذا أنت صلیت " اذا أنت أردت الصلاة باشد، و اگر چنین بود که اولاً باید ایماء کند و سلام کند و بعد نماز کند و زیارت، صحیح نبود که بفرماید " بعد الايماء " چه ظاهر

بعیدیت مقارنه است و با فصل صلاة باید بعد الصلاة بگویند، و بنابر نسخه " عند الایماء " که مطابق نسخه (کامل الزیارة) است امر اظهر و خطب اسهل است (1).

و از شواهد جلیه و ادله قطعیه این توجیه فهم سیف بن عمیره راوی جلیل الشأن است که مناقب او را شنیدی چنانچه در ذیل حدیث شیخ قدس سره بود که روایت کرده سیف که صفوان بعد از فراغ از زیارت امیر المؤمنین علیه السلام متوجه به قبر سید الشهداء شد که در حرم مطهر پشت به قبله واقع میشود.

و از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که زیارت سید الشهداء در اینجا مستحب است آن وقت زیارت علقمه را خواند و دو رکعت نماز گذاشت و دعای " یا الله

ص: 83

1- و تواند بود که بر فرض تسلیم تفضلی اراده وقوع زیارت بعد از صلاة به حمل تکبیر در نسخه (مصباح) بر رکعتین که نسخه (کامل) است به ادعاء جواز استعمال تکبیر بمعنی صلاة به جهت اینکه افتتاح صلاة است و از ارکان او، اگر چه این دعوی قابل اصغاء نیست بگوئیم چون حال فعلی مخاطب بعد از قبر شریف بوده در مقام آداب زیارت اگر چه اراده عموم داشته ولی رعایت خصوصیت مقام و توجیه خطاب به کسی که فعلاً متبلای به بعد است حکم زیارت بعید را بیان کرده، و چون افضل برای بعید تقدیم نماز زیارت است چنانچه از صحیحه هشام و صحیحه مرسله ابن ابی عمیر و روایت سلیمان ابن عیسی از پدرش که کلینی و شیخ از حضرت صادق نقل کرده اند معلوم میشود که امر به تقدیم صلاة زیارت در آنها فرموده نماز زیارت را در این جا مقدم بیان فرموده. و مؤید این آن است که اول خبر نیز در احکام بعید است، و در سؤال علقمه هم حال بعد مقدم، پس وجهه کلام به جانب بیان حال بعید خواهد بود، و ذکر قریب برای استطراد و تعلیم است، و علی هذا در حال قرب تأخیر معین، و در حال بعد بر قیاس سایر زیارات تخییر است، و تقدیم اولی است. و شاید مؤید این نیز باشد تعبیر از توجه به قبر شریف به ایماء که این فقره نسبت به قریب غیر مانع است، و در اخبار آنچه دیده شده غالباً نسبت به بعید است، والله العالم بحقایق احکامه (منه رحمه الله).

یا اللّٰه " را تا آخر تلاوت نمود، چه شك نیست که صفوان در آن مکان زیارت را اول خوانده و بعد نماز کرده.

وسیف گفته که خبر علقمه همین بود، و احتمال اینکه مراد از زیارت تمام این عمل باشد که مشتمل بر نماز باشد و نماز ثانی نماز دیگری است که برای وداع امیر المؤمنین علیه السلام خوانده، مقطوع الفساد است، چه علاوه بر اینکه اطلاق لفظ زیارت و اراده عمل مرکب از نماز و دعا خلاف ظاهر است، و مجاز است، دو وجه است که موجب قطع خواهد شد:

یکی آنکه لفظ " فدعا " صریح است که مراد همان تلاوت زیارت و خواندن او است، و جایز نیست در طریقه تعبیر - ولا ینبئک مثل خبیر - که " دعا بالزیارة " بگویند و اراده نماز کنند.

دیگر آنکه اشاره کردیم که انصراف به جانب قبر سید الشهداء در حرم شریف مستلزم استدبار قبله است، و اگر آن عمل مشتمل بر صلاة بود لازم آید که نماز پشت به قبله شده باشد، و این ضروری الفساد است، چه از معلومات مذهب است که بدون عذر کسی پشت به قبله نماز مستحب را هم نخواهد کرد، و این مطلب حاجت به بیان واستدلال ندارد، و چون عمل صفوان معلوم شد که چنین بوده، وسیف فهمیده که خبر علقمه نیز مفید این بود.

دلیل دیگر متولد شد که اوثق دلائل است، و آن این است که صفوان در ذیل روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام همین عمل که خود کرده با آن ثواب ها که شنیدی و یقینا این دو عمل نیست.

پس بحمد اللّٰه وله المنّة ثابت و معلوم شد که وجه حق که مدلول امارات حالیه و مقالیه است این احتمال است که ما ذکر کردیم، و از این جهت اکابر علماء نیز این احتمال را اختیار کرده اند، چنانچه از شیخ مفید قدس اللّٰه نفسه الزکیة

وأعلى رتبته العلية حكایت شده که در (مزار) دستور العمل تلاوت زیارت را چنین داده که اول زیارت را بخوانند با لعن و سلام و دعا، و بعد از او نماز کنند.

و در یکی از کتب قدیمه (مزار) که از مصنفات بعضی قدماء علماء است و نسخه عتیقه از او دیده شده چنین ثبت است: " زیارة عاشوراء من قرب أو بعد ینبغی أن یزار الحسین صلوات اللّٰه علیہ یوم عاشوراء بهذه زیارة وان حصنت فی مشهده صلی اللّٰه علیہ فتصیر الیه وتقف علی قبره، وتجعل القبلة بین کتفیک، وتکبر اللّٰه تعالی وتزوره بهذه زیارة، وان کنت فی غیر مشهده فأبرز الی الصحراء أو اصعد الی سطح مرتفع فی دارک حیث کنت من البلاد وکبر اللّٰه اللّٰه واوم الی الحسین علیہ السلام وقل بعد التکبیر ".

آنگاه زیارت را با اختلاف یسیر با نسختین مذکور تین ایراد کرده، که ما در فوائد خاتمه باب انشاء اللّٰه حکایت میکنیم، و بعد از او نیز میگوید:

" ثم تصلی رکعتین... " الی آخر ما قال و این عبارت نص در مطلوب ما است اگر عین ألفاظ حدیث باشد، یا علقمه ثانیاً نقل به معنی کرده باشد که در مسألة فصل الخطاب و برهان قاطع است.

و اگر فهم خود مصنف باشد که ظاهر این است که از معاصرین صاحب (احتجاج) باشد که او از مشایخ ابن شهر آشوب است چه هر دو بلا واسطه از سید عالم عابد اَبی جعفر مهدی بن اَبی حرب الحسینی المرعشی روایت میکنند نیز مؤید مطلوب و شاهد مدعا است.

و همچنین است عبارت (منهاج الصلاح) آیه اللّٰه العلامة اِدام اللّٰه اکرامه که فرموده که مستحب است که زیارت شود امام حسین علیه السلام روز عاشوراء از دور و نزدیک پس - میگوید: السلام علیک و تا آخر دعای سجده را که " بذلوا مهجهم دون الحسین " باشد نقل فرموده، و چون (منهاج) مختصر (مصباح) است

معلوم میشود که عمل را همین مقدار دانسته، و تکبیر و سایر لوازم را نیز از آداب و مستحب در مستحب شمرده که قوام عمل به آنها نیست. چنانچه غالب علمای محققین که اهل انتقاد و نظرند این گونه خصوصیات را در اشباه و نظایر این عمل از مستحبات حمل بر ادب میکنند، و شرط کمال میدانند.

و از این جهت ما در اول تقریر این وجه به تبعیت محققین تقویت عدم اعتبار این شرایط را کردیم، و ترك ذكر صلاة در کلام علامه به جهت آن است که در کلیه زیارات دو رکعت نماز مستحب است، و در این زیارت خصوصیتی نیست، و مثل این دو است عبارت محکیه از (مزار) شیخ معظم جلیل المنزلة "محمد بن المشهدی" رحمه الله که در نقل این زیارت اقتصار بر متن زیارت کرده مطابق نسخه (مصباح) و تکبیر و نماز و سایر لوازم را اسقاط کرده، و "شهید" رضی الله عنه در محکی (مزار) خود فرموده از زیارات مخصوصه زیارت عاشوراست قبل از زوال شمس از دور یا نزدیک، پس اگر به خواهی که زیارت کنی حسین علیه السلام را در این روز ایماء کن به جانب او به سلام، و جهد و مبالغه کن در لعن بر کشتگان او و آنکه با او محاربت کرده، پس بگو وقت ایماء: "السلام عليك يا أبا عبد الله" و روایت را تا آخر دعای سجده ایراد فرموده پس از اتفاق افهام این طایفه از اکابر فقهای شیعه رضی الله عنهم که ملابست فهم معانی دقیقه، و ممارست حل الفاظ عویصه کتاب و سنت کرده اند بر آنچه ما استظهار کردیم، و قرآنی متعدده بر او ذکر نمودیم تواند بود که منصف غیر مغشوش الذهن جزم به این معنی نماید، و از اساطین فقهای عصر که این بی بضاعت بر مذاهب ایشان مطلع شده والد فحل محقق ما - جزاه الله عن العلم وأهله خیر الجزاء ووفاه من خزائن رحمته أوفر الانصبا - بر آنچه ما أولا ذکر

کردیم قولا- و عملا- استمرار داشت و اکنون سید أجل " استاد " دام ظلّه العالی بر این طریقه به رأی و رفتار مستقر است، و بر احتیاطات منسوبه به آن جناب به هیچ وجه عمل نمی فرماید.

تنبیه:

آن چه از حدیث شریف بر می آید کفایت مطلق تکبیر است، که به يك تکبیر نیز متحقق می شود، ولی چون در اخبار کثیره از ابواب زیارات اعتبار صد تکبیر شده، شاید بتواند فقیه محدس حدس بزند که صد تکبیر گفتن در اول کلیه زیارات مستحب است چنانچه از بعض فقهای معاصرین در کتاب (مزار) او حکایت شده، و در خصوص زیارت عاشورا کفعمی علیه الرحمة نیز تعیین صد تکبیر کرده، و شاید به همین جهت باشد یا از جای دیگر استفاده تعدد کرده، و به هر صورت خواندن صد تکبیر اولی و احوط است، و اگر زیاده از یکی را تا صدم به قصد قربت مطلقه بخواند البته اوفق و اوثق است، واللّه العالم به حقایق احکامه.

وجه ثانی:

- از احتمالات روایت که بعد از احتمال مذکور اقرب از سایر احتمالات است - آنکه اولاً توجه به قبر سید الشهداء کرده سلامی به هر لفظ که میخواهند بکنند، و لعن بر اعدای آن حضرت و قتله او، و دو رکعت نماز بکنند و زیارت عاشورا را بخوانند، تا آخر دعای سجده، و بعد از دعا نمازی بجای بیاورند (1).

ص: 87

1- از افادات سید العلماء العاملين... آیه الله العظمی آقا میرزا سید محمد هاشم ابن الامام العلامة الحاج میرزا سید زین العابدین الموسوی الاصفهانی المتوفی سنه 1318 صاحب اصول آل الرسول و غیره من المصنفات وهو شقیق الامام العلامة المجتهد المجاهد المجدد آیه الله العظمی المیرزا سید محمد باقر الموسوی الاصفهانی المتوفی سنه 1313 صاحب کتاب روضات الجنات و غیره من المصنفات والمؤلفات قدس الله تعالی أرواحهم. سؤال - کیفیت زیارت عاشوراء را مجملاً بیان فرمائید؟ جواب - اگر چه چند قسم زیارت مذکوره را میتوان نمود (به اعتقاد حقیر چنانچه در رساله علیحده مبسوطه با دلیل و دقت نظر نوشته ام) لکن قسمی از آن که حد وسط از آن باشد که صحیح است آنست که توجه نماید بجانب مرقد مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام و چند مرتبه هم که لا اقل ده مرتبه باشد بگوید "اللهم العن قتلة الحسين عليه السلام" و چند مرتبه هم لا اقل ده مرتبه باشد بگوید السلام عليك يا ابا عبد الله " و بعد دو رکعت نماز به صد نماز زیارت بجا آورد و بعد شروع کند زیارت مشهوره عاشوراء را بخواند با صد لعن و صد سلام که در آن میباشد و بعد از فراغ که سر از سجده بر میدارد دو رکعت نماز بجا آورد آن هم به قصد نماز زیارت، هرگاه چنین کند امید هست زیارت عاشوراء صحیحه کرده باشد و هر گاه دعاء صفوان را که مشهور بدعاء علقمه هست بعد از نماز دویم بخواند موجب کمال زیارت او خواهد بود، لکن شرط صحت زیارت نیست.

و غایت آنچه بر این احتمال بشود استدلال کرد، آن است که بعضی از اجله علمای معاصرین - دام تأییده تقریب کرده اند که ظاهر عبارت (مصباح): " إذا أنت صليت الركعتين فقل... " این است که به حکم تأخر جزاء از شرط قرائت دعا بعد از صلاة باشد، و صریح در این معنی است روایت (کامل الزيارة) که گفته: " بعد الركعتين ".

ولی دانستی که صدر و ذیل خبر نصند در خلاف این معنی، چه صدر خبر متضمن فضل مطلق زیارت بود که نماز بعد از او است به تصریح خود خبر شریف و مکرر اشاره کردیم که تمنی علقمه تعلیم دعائی بود که در حال زیارت بخواند، و جواب منزل بر او است، و ظهور مقام مقدم بر ظهور کلام است به اتفاق عقلاء در وجوه استفاده و کیفیات فهم معانی، و دانستی که صفوان نماز را نیز در آخر خواند، و سیف از روایت علقمه هم او را فهمیده بود، و صفوان نیز فضل او را روایت کرد، و این جمله هر يك برهانی است قاطع در دفع این وجه به تفصیلی که به مراجعه آنچه که مذکور شد، البته واضح خواهد شد، و اعاده خالی از افاده است، و این که بعضی گمان کرده اند که مراد از "رکعتین" در نسخه (کامل الزیارة) تکبیر باشد، از باب تسمیه کل به اسم جزء تکلفی است فاسد، و تعسفی است بارد، بلکه اولی همان حمل بر غلط نسخه است، و عدم وثوق به صدور این لفظ از امام علیه السلام به این جهت، و البته با فرض عدم وثوق به صدور تا چه رسد بوثوق بعدم صدور از حجیت نصیبی ندارد، ولی بر فرض صدور نیز باید تأویلی کرد چه ظهور سایر اجزاء کلام بر او مقدم است.

و اختلاف ثواب این دو عمل موجب توهم تعدد نشود چه اول ثواب مطلق زیارت است، و ثانی ثواب خصوصیت است من حیث الخصوصية، و چون مطلق در ضمن مقید موجود است البته آن ثواب مذکور اول نیز در این فرد موجود است، و این فرد اکمل و قسم افضل از او خواهد شد، چنانچه ضمان و کفالت اداء حاجات مخصوص به روایت صفوان است که مشتمل بر دعای وداع زیارت است به شرحی که سابقاً اشارت شد.

وجه سوم:

آنکه زیارت و دعا به تمام اجزاءهما دو دفعه خوانده شود، يك بار قبل از نماز، و يك بار بعد از نماز، و این احتمال در (بحار) (1) مذکور است، و شاید وجه او آن باشد که ایماء بعد از نماز را غیر از ایماء سابق اعتبار کرده، و از حدیث استفاده می شود که در حال ایماء باید این دعا را خواند، و این اعمال را بجای آورد.

و فساد این وجه از آنچه در تقریب وجه اول، ورد وجه ثانی مشروحا تقریر کرده ایم ظاهر میشود، چه یقینا این ایماء همان ایماء سابق است که باید قبل از نماز واقع شود، و در حال او باید اعمال مذکوره ادا شوند.

وجه چهارم:

اینکه زیارت عاشوراء را بخواند تا "وأل نبيك" آنگاه نماز کند، و بعد از او لعن و سلام و دعای "اللهم خصص" و دعای سجده و دعای صفوان را بخواند و تقریب این وجه آن است که در حدیث گفته: "إذا أنت صليت الركعتين بعد أن تومی اليه بالسلام" و مراد از سلام خصوص این سلام متن زیارت عاشوراء باشد، و "هذا القول" اشاره باشد به لعن و سلام و سایر اجزاء آتیه، و این وجه نه چندان بعید است که بتوان شرح داد، اگر چه در (بحار) (2) مذکور است چه هیچ قاعده مقتضی اراده خصوص این زیارت از سلام مذکور و اراده لعن و سلام از "هذا القول" نیست، چه این تفکیکی است بغایت رکیک.

ص: 90

1- ج 98 ص 300 ط بیروت.

2- ج 98 ص 301 ط بیروت.

وجه پنجم:

آنکه مراد از سلام زیارت ولعن و سلام باشد، و " هذا القول " اشاره به دعای " اللهم خص " باشد.

و این وجه از وجه سابق ضعیف تر و سخیف تر است.

وجه ششم:

اینکه نماز را بعد از لعن کنند و قبل از سلام، و معین اراده سلام و دعاهای بعد از او، از لفظ " هذا القول " این است که مراد از سلام خصوص زیارت است، و در صدر روایت مذکور بود که بعد از سلام جهد و مبالغه کند در لعن بر قاتلان آن حضرت، و این جا چون دستور العمل همان کار سابق است، باید سلام گفته و لعن واقع شود آنگاه نماز کنند و سایر ادعیه را بخوانند، که از آن جمله سلام است صد مرتبه.

و هر با بصیرتی بعد از مراجعه به آنچه ما ذکر کردیم مفسد این احتمال را در می یابد، چه واضح و روشن است که اشاره بخصوص سلام و ما بعد وجهی ندارد، و اگر میزان مبالغه در لعن قتل است قبل از نماز، باید نماز را بعد از سجده بخوانند یا قبل از سجده، چه دعای " اللهم خص " مشتمل بر لعن است و اگر التفات به او نکنند چه مضایقه دارند از اینکه ملتزم شوند که بگویند مبالغه در لعن در متن زیارت واقع شده، و نماز بعد از او واقع شود.

وجه هفتم:

آنکه نماز را قبل از سجده کند، و علی هذا مراد از قول مشار الیه دعای سجده است.

ص: 91

ضعف این هم از آنچه تا به حال مذکور شد روشن و واضح گشت.

و این احتمالات جمله غیر از وجه اول در (بحار) مذکور است، بلی می شود وجه اول را مشمول وجه سادس در کلام او قرار داد که سابع در کلام ما بود، چه فرموده: "السادس أن تكون الصلاة متصلة بالسجود" و مراد از اتصال می شود وقوع قبل از نماز باشد، و می شود وقوع بعد از نماز باشد، و بنابراین اعم از وجه اول و وجه هفتم است، ولی تقریبی بغایت غریب از این قول کرده چه فرموده: "وهذا أظهر لمناسبة السجود للصلاة" و به هیچ وجه به این وجه نه اثبات حکم شرعی میتوان کرد و نه استظهار از لفظ، چنانچه بر اهل نظر و انس به استدلال چندان واضح است که محتاج به تنبیه نیست.

وجه هشتم:

آنکه محدث فاضل شیخ ابراهیم کفعمی رحمه الله در کتاب (الجنة الواقية) آورده، و محصل او آن است که اولاً بر بامی برآید یا به صحرائی در آید و سلامی کند و قاتلان را به مبالغه نفرین و لعنت نماید، آنگاه دو رکعت نماز کند و مشغول ندبه و نوحه شود، و در خانه بزم عزا بیار آید، و اقامه مصیبت کند، و دعای تعزیت که "اعظم الله اجورنا... الى آخر" است با یکدیگر بگویند، آنگاه شروع به تکبیر کند، و عدد به صد برساند، و متوجه قبر مقدس شده زیارت را با دعای سجده به جای آورد و دو رکعت نماز کند، و دعای صفوان را بخواند.

و وجه این احتمال - که فتح الباب اشتباه و تشکیک در فهم ألفاظ صریحه و امارات ظاهره روایت است، چه ظاهر آن است که قبل از کفعمی کسی از علماء از ظاهر خبر عدول نکرده، چنانچه بعضی مهره مطلعین نیز شهادت به این

داده اند - آن است که جمع کرده بین صدر و ذیل حدیث، و کلام علقمه را حمل نکرده اند بر این که دعائی برای زیارت خواسته، بلکه بعد از زیارت از دور خواهش زیارت دیگری کرده، و مبدء این توهم قول او است که گفته "علمنی دعاءاً أدعوا به ذلك الیوم اذا أنا زرتہ" که از جمود بر ظاهر لفظ گمان کرده که مراد بعد از وقوع زیارت است، با اینکه متأمل منصف یقین میکند که مراد حال زیارت است، و غالب آن است که باب ظهورات لفظیه به بحث و جدل به سر حد اسکات و الزام نمیرسد، بلکه عمده آهبه و أعظم زاد آن باب ذوقی است خاص و قریحه ای است لطیف که به معونت او استفاده مرادات، و اصطیاد معانی از شبکه عبارات میشود، و هر کس را که خدای تعالی آن ذوق کرامت کرده وجه این ادعا که مکرر در این باب کرده ایم نیکو خواهد دریافت کرد، و گر نه هر کس بعد از تحصیل قوه تمییز و ملکه استنباط مکلف است به آنچه خود می فهمد، و با دیگرانش کاری نیست.

علاوه بر اینکه ظاهر این کلام اختصاص این عمل است به روز عاشوراء، و ذیل در دو جا افاده تعمیم میکند، و هم اخذ ندبه و نوحه در این عمل خلاف ظاهر حدیث است، چه ثواب را معلق بر صرف زیارت و ادعیه و نماز فرموده چنانچه ظاهر است، و بالجمله این وجه را توان از وجهی ابعاد وجوه گفت.

وجه نهم:

آنست که اولاً زیارت ششم از زیارات مطلقه امیر المؤمنین علیه السلام مذکوره در (تحفه) که اول او "السلام علیک یا رسول الله" است - و به مناسبت همین ترتیب (تحفه زائر) معروف به زیارت ششم شده - بخواند یا زیارت دیگر از زیارات امیر المؤمنین، یا سلامی به آن حضرت کند، و نماز آن زیارت را، یا

شش رکعت اگر زیارت ششم است بخواند، و یا دو رکعت اگر غیر او است، و اگر زیارت ششم را اختیار کند اولی است، بعد از او سلامی بجانب قبر سید الشهداء بکند، و اگر متن زیارت عاشوراء باشد بهتر است، و دو رکعت نماز گذارد، و بعد از آن صد مرتبه تکبیر بگوید، و زیارت عاشوراء به نهج مقرر بخواند، و دو رکعت نماز بجای آرد، و دعای صفوان را فرد خواند، و این وجه فی الحقیقه وجه جمعی است بین وجوه که رعایت احتیاط تمام در او شده (1) ومبدء او آن است که در روایت صفوان مذکور است که بعد از زیارت

ص: 94

1- مرحوم آية الله العظمى محقق قمى صاحب (القوانين) در (جامع الشتات) ص 780 سنه 1303 فرموده: سؤال - کیفیت زیارت عاشوراء را بیان فرمائید و کیفیت زیارت ششم امیر المؤمنین علیه السلام را که در (تحفة الزائر) مذکور است هرگاه با زیارت عاشوراء جمع کنند بیان نمائید. جواب - حدیثی که در این باب وارد شده است متشابه است، و خالی از اشکال نیست، و لکن نظر به آنچه در نظر حقیر اظهر است موافق آن چیزی که کفعمی رحمه الله ذکر کرده اینست که هر گاه کسی خواهد زیارت عاشوراء بکند از دور برود به صحرائی یا پشت بام بلندی و اشاره کند بجانب قبر سید الشهداء علیه السلام و به آن حضرت سلام کند به هر نحو که خواهد، و همین قدر هم کافی است که بگوید " السلام عليك يا ابا عبد الله ورحمة الله وبركاته " و بعد از آن دو رکعت نماز بکند و بعد زیارت عاشوراء بخواند، و بعد از آن لعن و سلام که مذکورند در کتب هر يك را صد مرتبه بگوید، و بعد دعای سجده را به عمل بیاورد و بعد دو رکعت نماز زیارت آن حضرت را نیز بجا بیاورد و بعد دعائی که وارد شده است بخواند. و چون حدیثی که در زیارت عاشوراء و زیارت ششم امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده ظاهر اینست که يك حدیث است، و جناب حضرت صادق علیه السلام هر دو با هم کرده اند بهتر آنست که زیارت عاشوراء را با زیارت ششم بکند خواه در نزد قبر امیر المؤمنین علیه السلام یا ابی عبد الله الحسین علیه السلام باشد و خواه در بلاد بعیده، و طریق آن اینست که اول متوجه قبر امیر المؤمنین علیه السلام بشود و زیارت ششم را بخواند تا آنجا که میفرماید " فاني عبد الله ووليك وزائرك صلى الله عليك " و شش رکعت نماز زیارت آن حضرت را بجا آورد پس متوجه شود بجانب قبر سید الشهداء و زیارت کند آن حضرت را به همان روشی که ذکر کردیم. حاشیه کتاب مفاتیح ط شرکت طبع کتاب ص 455 آقای حاج میرزا محمد علی ادیب طهرانی مصحح مفاتیح فرموده: (مخفی نماند که یکی از موثقین که در دیانت او ابدأ شبهه و شکی نیست نقل کرد از مرحوم آية الله أسید محمد کاظم یزدی طاب ثراه که طریقه معموله ایشان این بود که میفرمود باید رفت در مکان بلندی وابتداء يك زیارت از زیارات حضرت امیر علیه السلام بخواند بعد از آن دو رکعت نماز زیارت سپس صد مرتبه تکبیر و بعد از آن متن زیارت عاشوراء بخواند با صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام واللهم خص و دعاء سجده بعد از آن دو رکعت نماز دیگر بخواند. و این عاصی از مرحوم آية الله حاج شیخ عبد الکریم یزدی طاب ثراه شنیدم که فرمود: طریق مرحوم آية الله شیرازی بزرگ طاب ثراه این بود و این طریق را نقل فرمودند به غیر از زیارت حضرت امیر و صد مرتبه تکبیر، و فرمودند که ایشان این طریق را طریق صحیح و جمع بین اخبار میدانستند) - ذریعة الزائر یا رهبر زوار ص 360 تألیف العلامة الحجة... الحاج سید اسماعیل هاشمی دامت برکاته.

أمیر المؤمنین این زیارت که علقمه روایت کرده بود بجای آورد، پس زیارت امیر المؤمنین علیه السلام جزء این عمل خواهد شد، و فضائلی که صفوان ذکر کرده برای این عمل مرکب است.

و چون در خبر دیگر که در ابواب زیارت امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است چنین وارد شده که صفوان اولاً زیارت ششم خواند، و بعد از او متوجه شد به قبر سید الشهداء و زیارت عاشوراء خواند، چنانچه در (مصباح الزائر) سید فرموده که بعد از انتهای زیارت ششم که " و صلی الله علیک و سلم کثیرا " باشد زیارت عاشوراء را بخوان که آن عمل تتمه این است.

و ظاهر روایت منقوله از مزار کبیر در (بحار) که در اصطلاح (بحار) مراد از او مزار محمد بن المشهدی است نیز این است که صفوان اولاً زیارت ششم را خواند، و آن ضمانتها که در ذیل روایت صفوان است از این هر دو است، و عبارت او این است که " تعاهد بهذه الزيارة و ادع بهذا الدعاء و زرهما بهذه الزيارة، فانی ضامن علی الله لکل من زارهما و دعا بهذا الدعاء من قرب أو بعد أن زیارته مقبولة... الی آخر الحدیث ".

پس ظاهر این روایت اعتبار زیارت ششم است در آن ثبوتات مقررہ برای این عمل، و اعتبار مطلق سلام به ملاحظه احتمال تکرر است، و اعتبار خصوصیت زیارت عاشورا به احتمال اراده او است از سلام و نماز، به جهت صدر حدیث است، چنانچه کفعمی گفت، و خواندن سایر فقرات با زیارت مجدداً به جهت این است که مشار الیه " بهذا القول " است، و نماز هم برای زیارت است، و به ملاحظه اعتبار تأخر او در " اذا صلیت ".

و ما در وجوه سابقه بیان ضعف این وجه که مبنی بر چند وجه از آنها است که فی الجمله قوتی اضافیه دارند - کرده ایم، و با ظهور قوی لفظ در خلاف اینها وجهی برای احتیاط باقی نمی ماند، بلی آنچه باید متعرض بشویم در این وجه عدم اعتبار زیارت امیر المؤمنین علیه السلام است در تحقق این عمل، اگر چه منتهای آنچه ممکن بود در تقریب او آوردیم، و بیان او چنان است که:

اولاً روایت شیخ ظاهر است در اینکه اشاره به همان زیارت علقمه است که صفوان نیز روایت کرده، و ثواب را برای همان عمل حکایت کرده که زیارت سید الشهداء علیه السلام باشد با دعاء و ابداً اشعاری و ایمائی در عبارت به اخذ زیارت امیر المؤمنین علیه السلام نیست چنانچه متن حدیث را تماماً نقل کرده ایم، و معلوم نیست که صاحب (مزار کبیر) ملتزم به نقل اصل لفظ بوده، بلکه ظاهر این است که بر حسب فهم خود نقل کرده باشد، چنانچه از غالب محدثین احیاناً این معنی دیده شده، و این معنی بر منصف متأمل اخبار در این باب پوشیده نیست، که اصل در این اخبار طریق شیخ و ابن قولویه است.

و از کلام سید علیه الرحمة جز فتوای حدسیه چیزی بدست نمی آید، بلی به مقتضای اخبار " من بلغ " اگر شامل فتوای فقیه باشد عمل کردن به این احتیاط ضرری ندارد، ولی کلام در مقتضای أدله اجتهادیه است هر چند این وجه مبنی بر احتیاط است، ولی غرض این بنده دفع توهم مدخلیت واقعیه است، و الا همان ظاهر روایت (مزار کبیر) در باب احتیاط فوق الکفایه است.

و ثانیاً زیارت عاشوراء عبارت از همان مروی علقمه است، بر فرض که در ذیل روایت صفوان اعتبار هر دو عمل کرده باشد، بوجه من الوجوه در روایت علقمه مدخلیت نخواهد داشت، بلکه این دو عمل متعدد میشوند، اگر چه

یکی شامل دیگری باشد، و برای مجموع خواصی دیگر و ثوابی افزون تر مقرر باشد.

و ثالثاً ظاهر خبر مفید علیه الرحمة که البته از ابن طاووس رضی الله عنه اوثق و سابق و أبصر و أعرف است به جهاتی، چنانچه علامه مجلسی علیه الرحمة اعتراف کرده، بلکه حاجت به استشهاد ندارد، و نعم ما قیل:

مدح تعریف است و تخریق حجاب *** فارق است از مدح و تعریف آفتاب

مدح خورشید مداح خود است *** که دو چشم روشن و نا مردم است (1) بالجمله ظاهر خیر او این است که عمل زیارت ششم و ترتیب دعای بعد او مخالف عمل زیارت عاشوراء و دعای بعد او است، چه عبارت (مزار مفید) محکیه در (بحار) چنین است که بعد از فراغ از شش رکعت نماز آن زیارت، فرموده بگو "السلام عليك يا امير المؤمنين" تا آخر، آنگاه اشاره کن بجانب قبر "سيد الشهداء" علیه السلام و بگو "السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا بن رسول الله أتيتكما زائرا ومتوسلا الى الله تعالى ربي وربكما في زیارتكما" تا آخر دعای صفوان، آنگاه استقبال قبله کن و بگو "يا الله يا الله يا الله" تا به آنجا که در آن دعاست "من أمر دنیای و آخرتی" باضافه "يا أرحم الراحمين" آنگاه متوجه قبر امیر المؤمنین علیه السلام میشوی و میگوئی "السلام عليك يا امير المؤمنين والسلام على ابي عبد الله الحسين ما بقيت وبقي الليل والنهار، ولا جعله الله آخر العهد من زیارتكما ولا فرق الله بيني وبينكما".

و ناظر ملتفت به وجوه متعدده فرق این دو روایت از تقدیم و تأخیر و زیاده

ص: 98

1- رجل مردم: مرد بیمار چشم.

ونقیصه، و اختلاف کیفیات و تعدد توجه و استقبال به جانب امام حسین و امیر المؤمنین علیهما السلام مطمئن به تعدد روایت میشود، و چگونه در حق شیخ مفید - با آن مایه جلالت و پایه وثاقت و عدالت که امام علیه السلام در توقیع شریف از او به " ملهم الحق و دلیله " تعبیر کرده، که اگر به فتح " ها " خوانده شود معنی او این است که حق و دلیل او به او الهام شده، و اگر به کسر بخوانند پایه مدح صد رتبه افزون تر از این خواهد شد، چه محصل او آن میشود که از نفس قدسیه او حق با دلیل او بر نفوس مستعدین افاضه میشود، و هر کس نائل به حق و و اصل بواقع شده به برکت امداد و اعداد کمالات علمیه و عملیه او است " وهذا فضل لا یدعی لغير الائمة علیهم السلام " - میتوان گفت که خبر را تقدیم و تأخیر کرده، و از جانب خود الفاظی افزوده، ترتیبی به تشریح یا مناسبت و استحسان بر خلاف آنچه وارد شده از ائمه علیهم السلام مقرر داشته، - حاش الله - هرگز این گمان روا نباشد و این احتمال متمشی نیست، اگر چه در (بحار) و (تحفة الزائر) ابداء کرده، و اعتماد بر او نموده ولی به هیچ وجه قابل توجیه نیست، واللّٰه العاصم وهو العالم.

و بعد از تسلیم میگوئیم بنابر آنچه گفتیم اگر به این احتیاط کسی بخواهد عمل کند خوب است، بعد از زیارت ششم دعا را بدستور العمل (مزار مفید) بخواند و بعد از زیارت عاشوراء به ترتیب مذکور در کتاب (مصباح) که ما نقل کردیم بخواند تا به هر دو احتمال عمل کرده باشد.

وجه دهم:

احتمالی است که نیز بر سبیل احتیاط در (زاد المعاد) و (تحفة الزائر) فرموده، و ذکر این وجه و وجه سابق در عداد احتمالات خبر، حقیقت برای استطراد و بر سبیل استجرار و تطفل بود، و الا هر دو احتمال مبنی بر احتیاط

و جمع بین احتمالات سابقه است، و عبارت (زاد المعاد) این است که چون عبارت حدیث تشویش عظیمی دارد و قابل احتمال بسیار است، اگر اول زیارت "السلام عليك يا ابا عبد الله" تا "وآل نبيك" را بخواند، و نماز زیارت را بکند و باز همان زیارت را اعاده کند بهتر است، و اگر بعد از صد مرتبه لعن، بار دیگر نماز کند، و بعد از صد مرتبه سلام، بار دیگر نماز کند و متصل به سجده و بعد از سجده نیز نماز دیگر بکند، شاید، بجمع احتمالات عمل کرده باشد، و اگر اول یکی از زیارات بعیده به عمل آرد ظاهراً کافی است.

و در (تحفه) فرموده بعد از این، و اگر زیارت ششم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با این زیارت ضم کند چنانچه سابقاً اشاره به این کردیم بهتر است خصوصاً هرگاه این زیارت را نزد ضریح مقدس امیر المؤمنین علیه السلام به عمل آورد تمام شد کلام این محدث جلیل القدر.

و ما مدارك این احتمالات که اشاره به آنها کرده تماماً ذکر کردیم و فساد و ضعف آنها را به اقصی الوجوه شرح دادیم و با وجود این، احتیاط راهی ندارد، بلکه میتوان گفت که در مشروعیت عملی به این تفصیل که مبنی بر احتمالات بعیده رکیکه است تأمل و اشکال است، چنان که بعضی اکابر گفته اند، واللّه العاصم.

و چون به حمد الله تعالی سند و متن این خبر معلوم شد و دلالت او ظاهر شد مطالبی چند متعلق به او لازم التعرض است که ما آنها را در فوایدی شرح میدهم و خاتمه این باب قرار میدهم:

فائده - 1

در کتاب (مزار قدیم) مشار الیه متن زیارت را با اختلافی یسیر با نسخه

ص: 100

(مصباح) نقل کرده که اگر چه می شد به مواضع اختلاف در حاشیه عبارت معروفه اشاره کرد، ولی به جهت سهولت تناول و تبرک به الفاظ شریفه او ثانیاً عین عبارت او نوشته میشود، که اگر کسی احتیاطاً تلاوت را تطبیق بر هر دو نسخه کند جازم به وصول ثواب مقرر شود، چون علماء به صحت این عمل و احراز این ثبوت از عظمت قدر و جلالت شأن او اهتمام فرموده اند، و آن نسخه این است:

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليك يا بنى الله، السلام عليك يا بن أمير المؤمنين وابن سيد الوصيين، السلام عليك يا بن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين، السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور، السلام عليك وعلى الأرواح التي حلت بفنائك السلام عليكم مني جميعاً سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار يا أبا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت وعظمت المصيبة بك علينا وعلى جميع أهل الإسلام، وجلت وعظمت مصيبتك في السماوات وعلى جميع أهل الأرضين، فلعن الله أمة أسست أساس الظلم والعدوان والجور عليكم أهل البيت، ولعن الله أمة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها، ولعن الله أمة قتلتكم، ولعن الله الممهدين لهم بالتمكين من قتالكم برئت إلى الله واليكم منهم وأشياعهم وأتباعهم وأولياءهم، يا أبا عبد الله انى سلم لمن سالمك وحرب لمن حاربك إلى يوم القيامة، ولعن الله آل زياد وآل مروان، ولعن الله بنى أمية قاطبة، ولعن الله بن مرجانة، ولعن الله عمر بن سعد

ولعن الله شمراً، ولعن الله أمة أسرجت وألجمت وتنقبت لقتالك، بأبي أنت وامي لقد عظم مصابي بك، فأسأل الله الذى اكرم مقامك وأكرمنى بك أن يرزقنى طلب ثارك مع امام منصور من آل بيت محمد صلى الله عليه وآله.

اللهم اجعلنى عندك وجيهاً بالحسين عليه السلام في الدنيا والاخرة، يا أبا عبد الله انى اتقرب بك الى الله والى رسوله والى امير المؤمنين والى فاطمة والى الحسن واليك بمولاتك وبموالاتهم وبالبراءة ممن قاتلك ونصب لك الحرب وبالبراءة ممن أسس أساس ذلك وبنى عليه بنيانه وجرى في ظلمه وجوره عليكم وعلى اشياعكم برئت الى الله ثم اليكم بموالاتكم وموالاته وليكم، وبالبراءة من أعداءكم والناصبين لكم الحرب وبالبراءة من اشياعهم واتباعهم، انى سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم وولى لمن والاكم وعدو لمن عاداكم، فأسأل الله الذى اكرمنى بمعرفتكم ومعرفة أولياءكم، ورزقنى البراءة من اعداءكم أن يجعلنى معكم في الدنيا والاخرة، وأن يثبت لى عندكم قدم صدق في الدنيا والاخرة، وأسأله أن يبلغنى المقام المحمود لكم عند الله، وأن يرزقنى طلب ثارى مع امام مهدي ظاهر ناطق، وأسأل الله بحقكم وبالشأن الذى لكم عنده أن يعطينى بمصابى بكم أفضل ما يعطى مصاباً بمصيبة

مصيبة ما أعظم رزيتها في الاسلام وفي جميع السموات والارض (1) اللهم اجعلنى في مقامى هذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة، اللهم اجعل محياى محيا محمد وآل محمد ومماتى ممات محمد وآل محمد، اللهم ان هذا يوم تبركت به بنو امية وابن آكلة الاكباد اللعين ابن اللعين على لسانك ولسان نبيك في كل موطن وموقف وقف فيه نبيك، اللهم العن أبا سفيان ومعاوية ويزيد بن معاوية عليهم منك اللعنة أبد الابدین، وهذا يوم فرحت به آل زياد وآل مروان بقتلهم الحسين عليه السلام، اللهم فضاعف عليهم اللعن منك والعذاب، اللهم انى أتقرب اليك في هذا اليوم وفي موقفى هذا وابام حيوتى بالبراءة منهم واللعن عليهم وبالموالاة لنيك وآل نبيك عليهم السلام.

ثم تقول:

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك، اللهم العن العصابة التى جاهدت الحسين عليه السلام وشايعت وبايعت على قتله اللهم عنهم جميعاً.

تقول ذلك مائة مرة ثم تقول:

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التى حلت بفناءك عليك منى سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار، ولا جعله الله

ص: 103

1- والارضين - نسخه.

آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على الحسين وعلى بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

تقول ذلك مائة مرة ثم تقول:

اللهم خص أنت اول ظالم باللعن منى وابدأ به اولاً ثم الثانى والثالث والرابع اللهم العن يزيد بن معاوية خامسا واللعن عبيد الله بن زياد وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبى سفیان وآل زياد وآل مروان الى يوم القيامة.

ثم تسجد وتقول:

اللهم لك الحمد حمد الشاكرين لك على مصابهم الحمد لله على عظيم رزيتى، اللهم ارزقنى شفاعة الحسين يوم الورود وثبت لى قدم صدق عندك مع الحسين وأصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين عليه السلام.

ثم تصلي ركعتين، وان استطعت أن تزور الحسين عليه السلام بهذه الزيارة من دارك في كل يوم فافعل، ففي ذلك ثواب جليل وردت به الرواية عن الباقر أبى جعفر محمد بن علي ابن الحسين عليهم السلام روى ذلك عنه علقمة بن محمد الحضرمي.

فائده - 2 زيارت عاشوراء بنقل ديگر از (مزار قديم)

در كتاب (مزار قديم) مذکور از زيارت عاشوراء روايتى ديگر ايراد کرده که با متن مذکور اختلافاتى فاحش دارد و قابل جمع نيست، و صد مرتبه لعن

ص: 104

وسلام را نیز ندارد و در ثواب و اجر مشارک با روایت مشهور است، ما آن روایت را از عین آن کتاب ذکر میکنیم تا اگر اهل ایمان گاهی بخواهند به آن نسخه اکتفاء نمایند و مجال عمل مفصل نداشته باشند متمکن شوند.

قال في الكتاب المزبور: "زيارة عاشوراء عن علقمة بن محمد الحضرمي عن أبي جعفر الباقر عليه السلام، قال من اراد زيارة الحسين بن علي بن أبي طالب صلوات الله عليهم أجمعين يوم عاشوراء، وهو اليوم العاشر من المحرم فيظل فيه باكياً متفجعاً حزينا لقي الله عز وجل به ثواب ألفي حجة وألفي عمرة وألفي غزوة، ثواب كل حجة وعمرة وغزوة كثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله ومع الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين.

قال علقمة بن محمد الحضرمي: قلت لابي جعفر عليه السلام: جعلت فداك ما يصنع من كان في بعد البلاد وأقاصيها، ولم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم؟ قال:

إذا كان ذلك اليوم يعني يوم عاشوراء فليغتسل من أحب من الناس ان يزوره من أقاصى البلاد أو قريبتها، فليبرز الى الصحراء أو يصعد سطح داره فيصلى ركعتين خفيفتين يقرأ فيهما سورة الاخلاص، فإذا سلمت (1) فأومئ اليه بالسلام ويقصد اليه (2) بتسليمه وإشارته ونيته الى الجهة التي فيها أبو عبد الله الحسين صلوات الله عليه، ثم تقول وأنت خاشع مستكين:

السلام عليك يا بن رسول الله، السلام عليك يا بن البشير النذير وابن سيد الوصيين، السلام عليك يا بن فاطمة سيدة نساء العالمين، السلام عليك يا خيرة

ص: 105

-
- 1- فيه تأييد لوقوع الزيارة بعد الصلاة لكن الظاهر تعدد الرواية، ولعله سأله عليه السلام مرتين فأجابه في كل مرة بنحو، وبالجملة فبهذا الخبر لا يجوز رفع اليد عن ظاهر ذلك مع ضعف هذا بالارسال وصحة ذلك كما سمعت سابقاً (منه رحمه الله).
 - 2- فيه التفات من الخطاب الى الغيبة (منه).

اللّٰه وابن خيرته، السلام عليك يا ثار اللّٰه وابن ثاره، السلام عليك أيها الامام الهادي الزكي وعلى ارواح
حلت بفناءك واقامت في جوارك ووفدت مع زوارك، السلام عليك مني ما بقيت وبقي الليل والنهار، فلقد عظمت بك الرزية وجلت في
المؤمنين والمسلمين وفي أهل السماوات وأهل الارضين أجمعين، فانا اللّٰه وانا اليه راجعون صلوات اللّٰه وبركاته وتحياته عليك يا أبا عبد
اللّٰه الحسين وعلى آباءك الطيبين المنتجبين وعلى ذرياتكم الهداة المهديين، لعن اللّٰه أمة خذلتك وتركت نصرتك ومعونتك ولعن اللّٰه امة
أسست أساس الظلم لكم ومهدت الجور عليكم وطرقت الى أذيتكم وجارت ذلك في دياركم وأشياعكم، برئت الى اللّٰه عز وجل واليكم يا
سادتي وموالي وأئمتي منهم ومن أشياعهم وأتباعهم، وأسأل اللّٰه الذي أكرم يا موالي مقامكم وشرف منزلتكم وشأنكم أن يكرمني بولايتكم
ومحبتكم والايتمام بكم والبرائة من أعداءكم وأسأل اللّٰه البر الرحيم أن يرزقني مودتكم وأن يوفقني للطلب بشاركم مع الامام المنتظر
الهادي من آل محمد وأن يجعلني معكم في الدنيا والاخرة، وأن يبلغني المقام المحمود لكم عند اللّٰه، وأسأل اللّٰه عز وجل بحقكم
وبالشأن الذي جعل اللّٰه لكم أن يعطيني بمصايبي بكم أفضل ما أعطى مصاباً بمصيبة، انا اللّٰه وانا اليه راجعون يالها من مصيبة ما أفجعها
وانكاهها لقلوب المؤمنين والمسلمين، فانا اللّٰه وانا اليه راجعون.

اللّٰهم صل على محمد وآل محمد واجعلني في مقامي ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة، واجعلني عندك وجيها في الدنيا والاخرة
ومن المقربين، فاني أتقرب اليك بمحمد وآل محمد صلواتك عليه وعليهم أجمعين.

اللّٰهم واني أتوسل وأتوجه بصفوتك من خلقك وخيرتك من خلقك محمد وعلي والطيبين من ذريتهما.

اللّهم فصل على محمد وآل محمد واجعل محياي محياهم ومماتي مماتهم ولا تفرق بيني وبينهم في الدنيا والاخرة انك سميع الدعاء.

اللّهم وهذا يوم تجدد فيه النعمة وتنزل فيه اللعنة على اللعين يزيد وعلى آل يزيد وعلى آل زياد وعمر بن سعد والشمر، اللّهم العنهم والعن من رضى بقولهم وفعلهم من أول وآخر لعنا كثيرا، وأصلهم حرنارك وأسكنهم جهنم وساءت مصيرا وأوجب عليهم وعلى كل من شايعهم وبايعهم وتابعهم وساعدهم ورضي بفعلهم وافتح لهم وعليهم وعلى كل من رضي بذلك لعناتك التي لعنت بها كل ظالم وكل غاصبت وكل جاحد وكل كافر وكل مشرك وكل شيطان رجيم وكل جبار عنيد، اللّهم العن يزيد وآل يزيد وبني مروان جميعاً.

اللّهم وضعف غضبك وسخطك وعذابك ونقمتك على أول ظالم ظلم أهل بيت نبيك، اللّهم والعن جميع الظالمين لهم وانتقم منهم انك ذو نعمة من المجرمين اللّهم والعن أول ظالم ظلم آل بيت محمد والعن أرواحهم وديارهم وقبورهم، والعن اللّهم العصابة التي نازلت الحسين ابن بنت نبيك وحاربتة وقتلت أصحابه وأنصاره وأعوانه وأوليائه وشيعته ومحبيه وأهل بيته وذريته، والعن اللّهم الذين نهبوا ماله وسبوا حريمه ولم يسمعوا كلامه ولا مقاله، اللّهم والعن كل من بلغه ذلك فرضي به من الاولين والآخرين والخلائق أجمعين الى يوم الدين.

السلام عليك يا أبا عبد الله الحسين وعلى من ساعدك وعاونك وواساك بنفسه وبذل مهجته في الذب عنك، السلام عليك يا مولاي وعليهم وعلى روحك وعلى أرواحهم وعلى تربتك وعلى تربتهم.

اللّهم لقهم رحمة ورضوانا وروحا وريحانا، السلام عليك يا مولاي يا أبا عبد الله يابن خاتم النبيين ويابن سيد الوصيين ويابن سيدة نساء العالمين، السلام عليك يا شهيد يابن الشهيد، اللّهم بلغه عني في هذه الساعة وفي هذا اليوم وفي هذا

الوقت وكل وقت تحية وسلاماً.

السلام عليك يا بن سيد العالمين وعلى المستشهدين معك سلاماً متصلاً ما اتصل الليل والنهار، السلام على الحسين بن علي الشهيد، السلام على علي بن الحسين الشهيد، السلام على العباس بن أمير المؤمنين الشهيد، السلام على الشهداء من ولد أمير المؤمنين، السلام على الشهداء من ولد جعفر وعقيل، السلام على كل مستشهد من المؤمنين، اللهم صل على محمد وآل محمد وبلغهم عني التحية، السلام عليك يا رسول الله وعليك السلام ورحمة الله وبركاته، أحسن الله لك العزاء، في ولدك الحسين، السلام عليك يا أبا الحسن يا أمير المؤمنين وعليك السلام ورحمة الله وبركاته، أحسن الله لك العزاء في ولدك الحسين، السلام عليك يا فاطمة يا ابنة رسول رب العالمين وعليك السلام ورحمة الله وبركاته، أحسن الله لك العزاء في ولدك الحسين، السلام عليك يا أبا محمد الحسن وعليك السلام ورحمة الله وبركاته، أحسن الله لك العزاء في أخيك الحسين السلام على أرواح المؤمنين والمؤمنات الأحياء منهم والاموات وعليهم السلام ورحمة الله وبركاته، أحسن الله لهم العزاء في مولاهم الحسين.

اللهم اجعلنا من الطالبين بثاره مع امام عدل تعزبه الاسلام وأهله يا رب العالمين.

ثم اسجد وقل:

اللهم لك الحمد على جميع ما يأتي من خطب ولك الحمد على كل أمر واليك المشتكى في عظيم المهمات بخيرتك وأولياءك، وذلك لما أوجبت لهم من الكرامة والفضل الكثير، اللهم فصل على محمد وآل محمد، وارزقني شفاعة الحسين يوم الورود والمقام المشهود والحوض المورود، واجعل لي قدم صدق عندك مع الحسين وأصحاب الحسين الذين واسوه بأنفسهم وبذلوا دونه مهجهم

ص: 108

وجاهدوا معه أعدائكم ابتغاء مرضاتكم ورجاءكم وتصديقاً بوعدكم وخوفاً من وعيدكم انك لطيف لما تشاء يا أرحم الراحمين.

قال الصادق عليه السلام: هذه الزيارة يزار بها الحسين بن علي من عند رأس أمير المؤمنين صلوات الله عليهم أجمعين.

قال علقمة بن محمد الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام ان استطعت يا علقمة ان تزوره في كل يوم بهذه الزيارة في دارك وناحيتك وحيث كنت من البلاد في أرض الله فافعل ذلك، ولك ثواب جميع ذلك، فاجتهدوا في الدعاء على قاتله وعدوه ويكون في صدر النهار قبل الزوال، يا علقمة واندبوا الحسين وابكوه، وليأمر أحدكم من في داره بالبكاء عليه وليقم عليه في داره المصيبة باظهار الجزع والبكاء، وتلاقوا يومئذ بالبكاء بعضكم على بعض في البيوت وحيث تلاقيتهم، وليعز بعضكم بعضاً بمصاب الحسين صلوات الله عليه، قلت أصلحك الله كيف يعزى بعضنا بعضاً؟ قال: تقولون أحسن الله أجورنا بمصابنا بأبي عبد الله الحسين عليه السلام وجعلنا من الطالبين بشاره مع الامام المهدي الحق من آل محمد صلى الله عليه وآله وعليهم أجمعين.

وان استطاع أحدكم ان لا يمضى يومه في حاجة فافعلوا فانه يوم نحس لا تقضي فيه حاجة مؤمن: فان قضيت لم يبارك فيها ولم يرشد، ولا يدخرن أحدكم لمنزله شيئاً فانه من فعل ذلك لم يبارك فيه.

قال الباقر عليه السلام: أنا ضامن لمن فعل ذلك عند الله عز وجل ما تقدم به الذكر من عظيم الثواب، وحشره الله في جملة المستشهدين مع الحسين صلوات الله عليه، قلت لابي جعفر عليه السلام أصوم ذلك اليوم؟ قال: صمه من غير تبييت، وافطره من غير تسميت، وامهل الى بعد العصر، فاذا كان وقت العصر فافطر على شربة من الماء ففي ذلك انجلت المعركة عن الحسين صلوات الله عليه وأصحابه وهم

قتلى، صلوات الله على أرواحهم وأجسامهم أجمعين، ولعنة الله وسخطه وعذابه ونكاله ونقمته على من كان السبب في قتلهم، وجدد الله عليهم العذاب الاليم آمين رب العالمين.

پوشیده نماند که این کتاب (مزار قدیم) علی الظاهر همان نسخه عتیقه ای است که در مشهد مقدس رضوی یکی از اجله فقهای عصر سلمه الله دیده، واین نسخه زیارت را از او نقل کرده، در جزئی جداگانه وهدیه بعض اعظم فقهای عصر رحمه الله در طهران کرده، واصل آن نسخه عتیقه فعلا در مشهد مقدس علوی موجود است، واز آن نسخه نسخ دیگر استکتاب شده و من بنده زیارت را از نفس آن نسخه نقل کردم والله الموفق (1) (1).

ص: 110

1- یناسب للمقام أن نروی طریقا آخر لزيارة العاشوراء تسهیلا للامر: قال مولی شریف الشیروانی فی کتاب (الصدف المشحون) ص 199 ط تبریز حدثني العالم النبیل والفاضل الجلیل محمد بن الحسن الطوسی (المشهور به الحاج محمد بن الحسن الطوسی الخراسانی صاحب کتاب (الفیروزجة الطوسیة) فی شرح (الدرة الغروية) فی الفقه راجع الذریعة) فی الروضة المقدسة الرضویة علی دینها ألف سلام وتحية يوم الاثنين رابع محرم سنة 1248 ألف ومأتي وثمان وأربعین قال حدثني رئیس المحدثین وشیخ المتأخرین العالم المحقق والفاضل المدقق الشیخ حسین (ابن الشیخ محمد أخي صاحب الحدائق) بن عصفور البحرانی قال حدثني والدي الماجد المحدث عن أبيه عن جده یدا بيد عن آباءهم المحدثین من محدثي بحرین عن سيدنا الامام الهمام علي بن محمد بن علي بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن أمير المؤمنین علي بن أبي طالب صلوات الله وسلامه عليهم أجمعین انه قال: من قرء لعن زيارة العاشوراء المشهورة مرة واحدة ثم قال "اللهم عنهم جميعاً تسعاً وتسعين مرة" كان كمن قرئه مائة مرة، ومن قرء سلامها مرة واحدة ثم قال "السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين تسعاً وتسعين مرة" كان كمن قرئه مائة تامة من أولهما الى آخرهما " الخبر (انتهی ما فی الكتاب). وقد ذکر لهذه الرواية احتمالان: 1- أن يكون « تسعاً وتسعين مرة » بياناً للعدد . 2- أن يكون تنمة للعن والسلام وعليه يقرء هكذا اللهم عنهم جميعاً تسعاً وتسعين مرة وفي السلام يقول السلام على الحسين ... وعلى أصحاب الحسين تسعاً وتسعين مرة ، ويكون نظير التهليلات الواردة في أيام ذي الحجة « لا اله الا الله عدد الليالي والدهور » والله العالم.

فائده - 3 قراءت زیارت عاشوراء در تمام سال بدون تصرف در الفاظ آن

ظاهر صدر خبر شریف اختصاص عمل است به روز عاشورا ولی در ذیل خبر علقمه و ذیل خبر صفوان دو فقره است که دلالت دارد بر عموم این عمل، اما ذیل خبر علقمه فرموده که اگر بتوانی زیارت کنی حسین علیه السلام را هر روز به این زیارت بکن، که جمیع این ثوابها را خواهی دریافت کرد، و این عبارت اگر چه به تأویل بعید ممکن است منزل شود بر اینکه امر است به مواظبت بر این عمل در جمیع ایام عاشورا، ولی با اینکه این احتمال به حدی بعید است که شایسته ذکر نیست، عبارت (کامل الزيارة) به هیچ وجه تحمل

(1) حیث قال من زار الحسين يوم عاشوراء... قال: اذا كان ذلك اليوم برز الى الصحراء...

ص: 111

این تمحل نمی کند چه فرموده: اگر بتوانی زیارت او را هر روز از عمرت به این زیارت بکن چنانچه سابقاً اشاره رمزی به این فرق شد.

و اما در ذیل خبر صفوان فرموده هرگاه تو را حاجتی رسد بخوان این زیارت را به هر جا که باشی، و دعا کن به این دعا و سؤال کن از خدای حاجت خود را که برآورده شود.

و این هر دو فقره نصند در عموم، بلکه ثانی اقوی است، چه در اول لفظ "یوم" دارد که به ظاهر مخصوص به روز است، و اثبات اراده مطلق وقت محتاج به تجشم کلفت استدلال و استشهاد است، و این اگر چه به حمد الله سهل است، ولی در خبر صفوان است "اذا حدث لك حاجة".

و این اطلاق شرط یا شرطیت بنابر اختلاف مقرر در اصول شامل جمیع اوقات است، و از اینجا اشکالی متولد میشود که در فقره زیارت شریفه در دو جا ذکر شده که "هَذَا يَوْمٌ" (1) و ظاهر او اشاره به یوم حاضر است، و این در غیر روز عاشوراء صحیح نیست، و از این جهت در (زاد المعاد) و (تحفة الزائر) مروج مجلسی مذکور است که از این ترخیص استفاده میشود که جایز است که این لفظ را تبدیل کند و بجای او "یوم قتل الحسین" بگویند.

این مطلب از چند وجه محل نظر است:

اول: اینکه بسیار بعید مینماید که این لفظ باید بدل شود، و در این اخبار مکرره که در فضل او روایت شده ابدأ اشعاری وایمائی به این تغییر نشده باشد و احتمال اینکه نفس ترخیص کافی است در جواز تبدیل محل منع است، چنانچه ظاهر میشود، و ارباب نظر البته میدانند که این از قبیل "اسماعیل یشهد أن لا إله الا الله" نیست، چه در آنجا بر خصوصیت آن عمل و فضل او دلیلی

ص: 112

1- اللهم ان هذا يوم تبرکت به بنو امیة... وهذا يوم فرحت به آل زیاد.

نیست، بلکه عدم خصوصیت قطعی است، و در این جا ظاهر خبر علقمه و خبر صفوان خصوصیت نفس این زیارت و این الفاظ شریفه است.

دوم: اینکه ظاهر نقل "سیف" این است که صفوان عین آن زیارت که "علقمه" حدیث کرده بود در حرم امیر المؤمنین در غیر روز عاشوراء خواند، و ابتدا تصرفی نکرد و تغییری نداد، و اگر فی الجملة تصرفی و سر موئی تخلفی داشت البته تنبیه میکرد، و الا لازم آید یا خیانت که وثاقت مانع او است، یا نسیان که اصل دافع او است.

سوم: آنکه ظاهر اخبار ادعیه خاصه و زیارات مخصوصه آن است که در الفاظ معینه و ترتیب مقرر در آنها اثری است که در غیر آن ترتیب و غیر آن الفاظ بدست نمی آید، و برای هر مقامی عبارتی مهیا است، که آنان که بر اسرار و آثار او واقف نیستند از نیل وجه خصوصیت محجوبند، و در اخبار کثیره تصریح به این خصوصیت شده، و نهی از تغییر بر وجهی که که اگر آن نهی نبود جزم به عدم ضرر او داشتیم، ولی با التفات به این نواهی در موقعی قطع بعدم مدخلیت آن هیئت یا نمیتوان پیدا کرد یا کم پیدا میشود، و این از قبیل آن است که بعد از روایت أبان در امر اصبع (1) که بین علماء مشهور است، و دیگر قیاس اولویت قطعیه یا متعسر است یا متعذر، اگر چه در نظر این بی بضاعت شق ثانی معین است.

از آن جمله خبری است که شیخ صدوق در (کمال الدین) و سید اجل

ص: 113

1- أبان بن تغلب قلت لابی عبد الله: ما تقول في رجل قطع اصبعاً من أصابع المرأة كم فيها؟ قال: عشرة من الابل، قلت: قطع اثنين؟ قال: عشرون، قلت: قطع ثلاثاً؟ قال: ثلاثون، قلت: قطع أربعاً؟ قال: عشرون، قال: سبحان الله... يا أبان انك اخذتني بالقياس، والسنة اذا قيست محقق الدين كافي 7 / باب 20 ص 300 حديث 6.

رضی الدین بن طاووس در (مهج) نقلاً عنه آورده اند که عبد الله بن سنان از صادق آل محمد علیهم السلام آورده که فرمود زود است که برسد شما را شبیه ای، و بمانید بی علم و بی امام هدایت کننده، و نجات نیابید در آن شبیه مگر آنکه دعای غریق را بخوانید، گفتم چگونه است دعای غریق؟ فرمود میگوئی: "یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک" من گفتم: "یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک" امام فرمود درست که خدای عز وجل مقلب القلوب والابصار است، ولی تو چنانچه من میگویم بگو "یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک" (1).

و از آن جمله خبری است که در (خصال) از اسماعیل بن الفضل روایت کرده که از حضرت صادق آل محمد پرسیدم این آیه مبارکه را "فسبح به حمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها" (130 طه 20) فرمود فرض است بر هر مسلمان که قبل از طلوع شمس ده بار و قبل از غروب شمس ده بار بگوید: "لا إله الا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير" اسماعیل میگوید که من گفتم "لا إله الا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد يحيي ويميت ويحيي، فقال: يا هذا لا شك في أن الله يحيي ويميت، ويميت ويحيي، ولكن قل كما أقول (2).

و در (کافی) ثقة الاسلام سند به علاء بن الكامل میرساند که صادق آل محمد علیهم السلام در تفسیر کریمه "واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة ودون الجهر

ص: 114

1- کمال الدین 2 / 352 رقم 49، بحار الانوار 52 / 149 رقم 73.

2- "خصال" باب العشرة ص 452 رقم 58 "تفسیر البرهان" و "نور الثقلین" ذیل سورة 20 آیه 130.

من القول " (7 / 205) فرموده آن ذکر وقت شام " لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد يحيى ويميت، ويميت ويحيى، وهو على كل شيء قدير " است. علاء میگوید گفتم " بیده الخیر " فرمود درست که خیر بدست او است، ولی تو بگوی چنانچه من به تو میگویم (1).

و این مقوله اخبار کشف از خصایصی میکند که دست تصرف کوتاه میشود و مؤید این سخنی است که جماعتی از اهل حکمت برهانیه یونانیه و طایفه از اصحاب حکمت یمانیة ایمانیه مثل ارسطو، وافلاطون، و فیثاغورس، و ابو علی ابن سینا، و حضرت استاد البشر خواجه نصیر طوسی، قدس سره القدوسی، و خاتم الحکماء والمجتهدین سید اجل داماد، و جماعت دیگر از فضلاء محققین مثل خفری، و انطاکی و غیر ایشان قائل شده اند که حروف را خواصی است و آثاری و کمالاتی، و به حسب طبیعت به انقسام بر عناصر اربعه مختلف اند، و به حسب تعلق به کواکب سبعة تفاوت دارند، و حرف بمنزله جسد است، و عدد به منزله روح است.

و هر حرف را سه نشأت است، چه گاهی فلکی است، و او حرف علوی طبیعی روحانی حقیقی است، و گاهی وسطی است و او عالم تلفظ و منطق است و گاه رقمی خطی است، و او را سفلی می نامند، و هر حرفی را جسمی است و روحی، و نفسی، و قلبی، و عقلی، و قوه کلیه، و قوه طبیعی، عدد صورت جسم است، و ضربش در مثلش روح، و ضربش در سه مثلش نفس، و در چهار مثل قلب، و تمام ظهور قلب عقل است، و مربع عقل که ضربش است در نفسش قوه کلیه، و ضرب قوه کلیه در ده قوه طبیعی او است.

مثلا حرف " با " جسم او " 2 " روحش " 4 " نفسش " 12 " قلبش " 16 "

ص: 115

1- کافی 527 / 2 رقم 17 و " تفسیر البرهان " و " نور الثقلین " ذیل الایة.

عقلش " 136 " قوه طبیعیہ اش " 18496 " قوه کلیہ اش " 184960 " و برای هر يك از اینها حکمی است، و هر حرفی به اختلاف هر يك از مراتب اثری دارد، و همچنین برای هر حرفی لوازمی و مراتبی ذکر میکنند که ما در صدد حکایت آن اقوال نیستیم، و این کتاب هم گنجایش آنها را ندارد، ولی محض اشاره همین مختصر ذکر شد، و قیاس سایر احکام بر این میشود.

و در اخبار اهل عصمت اشاره به اعتبار حروف و استفاده مطالبی از حروف نورانیه شده، بلکه سید اجل داماد رفع الله قدره در (جذوات) ادعای تواتر اخبار اهل بیت در این باب کرده، و خواص ادعیه و اوراد و اذکار و اعداد آن ها را مرتب بر این امر کرده، و ما اگر چه از سر این امور محجوبیم، ولی بعد از اتفاق این طایفه از علماء و حکماء البتہ شك در اعتبار الفاظ مخصوصه نمیکنیم و تا آنها ادا نشود برائت یقینہ حاصل نمی شود.

و از اینجا دانستی که این وجه را جداگانه میتوان وجهی به حساب آورد، و بعد از ملاحظه این وجه البتہ برای کسی که خواص و آثار مترقبه از زیارت عاشوراء را راغب است لازم است که از لفظ مأثور تخطی نکند، و به همان وجه روایت " هذا يوم " بگوید، چه اصل برائت در احراز از آثار واقعیه و خواص نفس الامریه عمل دخلی ندارد، و غایت او رفع عقاب یا انقباض است در واجب و مستحب، اگر در او جاری باشد چنانچه در محل خود تقریبی از او کرده ایم، و اشکال سابق بعد التأمل مسرخی در وادی صحت ندارد چه اشاره بر سه وجه میشود:

به حضور واقعی، و حضور ذهنی، و حضور ذکری.

و در این زیارت چون از اول تا آخر ذکر سید الشهداء و مصائب کربلا، و وقایع عاشورا است صورت ذهنیه او حاضر و نصب العین زائر است، چه

مانع دارد هم او را اشاره کند، و بگوید " هذا يوم كذا " و از آنچه گفتیم معلوم شود که بر فرض تسلیم جواز تغییر و تمامیت دلیل ترخیص در افاده این حکم تغییر اول (1) کافی است.

و در کلمه ثانیه (2) رعایت قانون احتیاط قاضی به آنست که اشاره به همان یوم عاشورای مذکور سابق نمایند، و " هذا يوم " بگویند، که البته مجزی و صحیح و عربی فصیح است، و تغییر بی سبب مخرج عمل از آثار خود است، یا قطعاً یا احتمالاً، و باید احتراز کرد، و اصح به اعتقاد قاصر اقتضای بر لفظ روایت است، در هر دو موضع، و عمده ادله فعل صفوان است، والله العالم وهو العاصم.

فائده - 4 کسانی که گفته اند صد مرتبه لعن و سلام در مصباح سید نیست از بیخبرانند

سید اجل رضی الدین ابن طاوس رضی الله عنه در (مصباح الزائر) بعد از روایت حدیث زیارت عاشورا و ذیل روایت منقوله در (مصباح) به تمامه میفرماید: " قال علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس " هذه الزيارة نقلناها باسنادنا من (المصباح الكبير) وهو مقابل به خط مصنفه رحمه الله، و لم يكن في الفاظ الزيارة الفصلان اللذان يكرر ان مائة مرة، وانا نقلنا الزيارة من (المصباح الصغير) فاعلم ذلك انتهى.

و صریح این عبارت آن است که دعای لعن و سلام در نسخه سید نبوده، و بعضی بی خبران که نسبت به سید داده اند که در نسخه (مصباح) " مائة مرة " بعد از دعای لعن و سلام نیست، و از این جهت يك دفعه خواندن کفایت

ص: 117

1- اللهم ان هذا يوم تبرکت به بنو امية.

2- وهذا يوم فرحت به آل زیاد...

میکنند وجهی ندارد.

و ظاهر بلکه متیقن آن است که نسخه حاضره در خدمت سید رضی الله عنه سقطی داشته اگر چه مقابله با خط شیخ شده بود، چه سهو و نسیان بمنزله طبیعت ثانیه انسان است، و تطابق سایر نسخ (مصباح) و سایر کتب مؤلفه مزار که اعلام علماء شیعه رضی الله عنهم تألیف فرموده و از او نقل کرده اند، و نیز نقل این فقره و وجودش در (مصباح صغیر) به اعتراف سید رحمه الله که مختصر (مصباح کبیر) است شاهد صدق این دعوی است، و به هیچ وجه جای دغدغه و تأمل ندارد.

فائده - 5 -

اگر چه مکرراً تلویحاً اشاره کردیم محض ایضاح و اعلان جدیداً مینویسیم که دانستی که خواندن دعای صفوان در عمل زیارت عاشورا شرط نیست، و عمل بدون او تمام است، بلی به جهت احراز فضیلت خاصه و ثواب مخصوص بسیار خوب است، پس التزام به او در عمل اگر بوجه خصوصیت و اعتقاد شرطیت باشد خالی از اشکال نیست.

فائده - 6 - زیارت عاشورا را در شب هم میتواند خواند

سابقاً اشاره کردم، و مجدداً تصریح میکنم که اگر چه ذیل حدیث علقمه مخصوص است به "یوم" و بظاهره دلیل جواز قرائت زیارت در شب نیست، چنانچه فقره "هذا یوم" و "هذا الیوم" در این زیارت مؤکد این ظاهر است ولی ذیل حدیث صفوان که میگوید "اذا حدث لك حاجة" تا آخر آنچه گذشت، نص در عموم ازمانی است، و نافی خصوصیت لیل و استعمال یوم در مطلق شب و روز یعنی در صرف زمان در لغت عرب و اخبار اهل البیت

ص: 118

علیهم السلام بیش از حد احصاء، و مصرح به فقهاء وادبا است، پس لفظ روایت علقمه منافی نیست، و عبارت متن زیارت نیز منافاتی ندارد، چه اشاره به روز عاشورا است، اگر چه حاضر نباشد، یا اشاره به وقت حاضر است، و چون تشریح عمل ابتدا برای زیارت روز عاشورا بوده استعمال لفظ یوم در زیارت شریفه و از آن مطلق زمان اراده کردن غایله ندارد، واللّٰه العالم به حقایق احکامه.

فائده - 7 -

اگر چه مختار در کیفیت قرائت زیارت عاشورا معلوم شد، ولی اگر کسی بخواهد به احتیاط عمل کند اولی اینکه اولاً سلامی بجانب قبر سید الشهداء علیه السلام بکند، و لعن زیاد بر قاتلان آن حضرت کند به هر لفظ که بخواهد، آنگاه دو رکعت نماز کند پس زیارت عاشورا را بخواند با لعن و سلام و نماز و دعای صفوان که البته اگر چنین کرد عمل به مقتضای روایت مذکوره قطعاً کرده، و یقین به برائت حاصل نموده.

فائده - 8 زیارت عاشوراء در يك مجلس خوانده شود

نظر در أدله مقتضی آن است که تمام عمل در مجلس واحد صادر شود بر وجهی که وحدت عرفیه صادق آید، اگر چه جمود بر ظواهر اخبار و وقوف بر متون أدله موجب آن است که اعتبار وحدت حقیقیه و اتصال تدقیقی شود بر وجهی که در اثنای عمل هیچ فصلی از غیر او نیاید، و لیکن ظاهر آن است که وقوع بعضی افعال قلیله که موجب تعدد عرفی نشود ضرر ندارد، و علی الخصوص اگر نفس آن فاصله از سنخ عبادات و مقوله اذکار مثل استخاره و صلوات و غیر آنها باشد که ظاهراً موقعی برای تأمل در آنها نیست، اگر چه اولی مواظبت بر اتصال

وحدانی به وحدت حقیقیه است که به هیچ وجه من الوجوه فاصله نیارند، چه رونق عمل و روحانیت عبادت به حضور قلب و اقبال خاطر و اجتماع حواس و توجه باطن است و در جمیع اجزاء و شرایط، و البته اشتغال به کار دیگر موجب زوال آن کیفیت و بطلان آن خاصیت خواهد شد، مگر اینکه اشتغال به عبادت دیگر منافی با حضور و توجه در آن عمل نباشد، چنانچه در حدیث بذل خاتم در حال رکوع از حضرت ولایت مرتبت - سلام الله علیه وعلی من انتسب الیه - که موجب نزول آیه کریمه " انما ولیکم الله ورسوله والذین..." تا آخر آیه (55 مائده 5) شد.

از ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزي الحنبلي البغدادي الواعظ پرسیدند که آن حضرت چگونه با کمال اقبال به صلاة متوجه به سائل شده اتفاق زکات فرموده؟ در حل اشکال و جواب سؤال تمثیل به این اشعار جست، و انشاد کرد:

يسقى ويشرب لا تلهيه شكرته *** عن النديم ولا يلهوا عن الكأس .

اطاعه سكرة حتى تمكن من *** فعل الصحاة فهذا أفضل الناس

ولی دانشمندان نکته شناس میدانند که این مقام ارزانی هر کس نخواهد شد، بلکه شایسته اولیای کبار است که در مرحله بندگی و مقام عبودیت مظهر صفت " لا یشغله شأن عن شأن " شده اند، و این خاصه آن بزرگوار و پیروان مخصوص او است، که به قدم صدق و صفا بجمیع مراتب وجود اقتفای به آثار و اقتباس از انوار ائمه اطهار کرده اند، و از کلمات قصار این قاصر است " ما کل صید غزاة ولا کل نجم عزاله " والله ولی التوفیق.

فائده - 9 وظیفه کسی که نمیتواند زیارت عاشورا را در يك مجلس بخواند

از جمله مقررات در علم اصول آن است که اگر اتیان به مرکبی که مشتمل

بر اجزاء و شرایطی است به تمامه ممکن نشود و متعسر باشد، و امر دائر شود در اتیان او بین ترك جزئی یا شرطی محتمل است تخیر و ارجاع به اراده مکلف که ناشی از مرجحات خارجیه میشود، و محتمل است ترك شرط و اتیان به اجزاء چه ترك وصف اولی از ترك موصوف است، و تواند بود بگوئیم اختیار اهم کند، و غیر اهم را ترك نماید، چه گاه باشد که وجود شرطی در قوام شیء مدخلیتش بیشتر از جزئی باشد، خاصه اگر جزء راجع به اجزاء کمالیه باشد نه اجزاء اصلیه.

و این احتمال در بادی نظر اقوی است، اگر چه خالی از تأملی نیست، و به هر صورت در قرائت زیارت عاشوراء اگر مکلف متمکن نشد که تمام زیارت را در مجلس واحد بجای بیاورد، و امر دایر شد بین ترك جزء و ترك شرط که وحدت مجلس باشد، اقوی به نظر ترك اعتبار وحدت مجلس است، بلکه تمام عمل را در مجالس متعدده بیاورد، چنانچه در (رسائل) تصریح به این کیفیت فرموده اند، و اولی تر اینکه محافظت بر تقلیل مجالس کند، به این معنی که اگر بقیه را در يك مجلس بیاورد که مجموع عمل در دو مجلس واقع شود بهتر است از این که در سه مجلس باشد، و هر چه فصل بین دو مجلس کمتر باشد اولی است که اقرب به حقیقت و انسب به وحدت مطلوب است، و الله العالم به حقایق احکامه.

فایده - 10 - تحقیق در لفظ (عاشورا) و اینکه لفظ عربی است، و مقصود از او دهم محرم است، و نقد بر کلام بخاری

مناسب است که در این مقام تحقیق لفظ عاشوراء بشود، چه تعلق تمامی و مناسبت تامی به این ابواب و اسم این کتاب دارد، لهذا متعرض میشویم:

بدان که جماعتی گفته اند که عاشوراء معرب است، و در اصل عبرانی بوده

و لفظ اصلی عاشور است، و او روز دهم از ماتشری یهود است، که روزه او را فرض میدانند، و صوم کبور مینامند، و چون او را بر ماه های عربی تطبیق کرده اند روز دهم اول سال اعتبار شد، که دهم محرم الحرام باشد، چنانچه او نیز در دهم اول ماه های یهود واقع شده.

و ظاهر جماعتی از لغویین این است که خود عربی است، و قیاس لغت و ماده عشر شاهد او است، و اشتراك لغتین كثير الوجود است، مثل صابون، وتور و كوزه، و غیر ذلك که در " فقه اللغة " ثعالبی و (مزهرة اللغة) سیوطی معدودی از اینها مذکور شده، و میتوان ادعا کرد که اصل عدم تعریب است، و این از اصول عقلائیة است که موصوف بر ثبوت حالت سابقه و راجع به استصحاب نیست و در مطاوی کلمات لغویین و نحویین به این اصل اشاره شده.

و علی الجملة ظاهر استعمال، و اخبار صحیحه متواتره در قتل سید الشهداء علیه السلام که در دهم محرم بوده، و استعمال متواتر قدیم بر وجهی که جای شك نیست، و احتمال خلاف ندارد، و عبارات جماعتی از لغویین و فقهاء فریقین شاهد این است که عاشوراء دهم محرم است، و تاسوعا نهم میشود.

و آنچه در (صحیح بخاری) از ابن عباس نقل شده که عاشوراء نهم است و تاسوعا هشتم (1) البته کذب و مفتری است، و هم در صحاح خود ایشان شاهد

ص: 122

1- ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لئن عشت - قال روح لئن سلمت - الى قابل لاصومن التاسع یعنی عاشوراء (مسند احمد بن حنبل ج 1 / 236). أتيت ابن عباس وهو متوسد رداءه في المسجد الحرام فسألته عن صوم عاشوراء، فقال: اذا رأيت هلال المحرم فأعد فاذا كان يوم التاسع فأصبح صائماً، فقلت: كذا كان محمد صلى الله عليه وآله يصوم؟ فقال: كذلك محمد صلى الله عليه وآله يصوم (سنن أبي داود 2 / باب صوم ص 327 رقم 2446).

وضع واماره کذب وارد شده، چه روایت کرده اند: "انه صام یوم عاشوراء فقیل له ان اليهود والنصارى تعظمه فقال علیه السلام: فاذا كان العام المقبل صمنا التاسع (1)".

و این دلیل است که مراد از یوم عاشوراء یوم عاشر است چنانچه واضح است، و لفظ تاسوعا نیز بر قوانین عربیت جاری است، و در حدیث مکرراً وارد شده، پس قول جوهری که او را مولد دانسته خطا است، چه مولد عبارت از الفاظ مستحدثه در السنه متأخرین است که کلامشان حجت نیست، و از عرب فصیح استعمال او صادر نشده، و اخبار صادقین علیهما السلام بالاتفاق از آن طبقه است، و این نوع اشتباهات از قصور تتبع این جماعت است در کلام اهل بیت علیهم السلام، و از این قبیل در کلام ایشان بسیار است، مثل اینکه "کنه" را جوهری مولد دانسته "وازل" را ازهری با اینکه در (نهج البلاغه) مکرم و در زبور اهل البیت صحیفه مقدسه کثیراً استعمال شده و مقصود استیفای این قسم از خطاهای این طایفه است.

و در لفظ عاشوراء چند لغت ثابت است: عاشورا و عاشوراء به مد و قصر و عشورا و عشوراء، و عاشور چنانچه از (قاموس) و غیر او استفاده میشود، و در اشعار فصیحه عرب متأخرین استعمال عاشور وارد شده، چنانچه سید اجل اعظم ذو الحسین الرضی رضی الله عنه که جماعتی از ادباء عامه و خاصه اشعار او را

ص: 123

1- عبد الله بن عباس يقول: صام النبي صلى الله عليه وآله يوم عاشوراء وأمرنا بصيامه قالوا: يا رسول الله انه يوم تعظمه اليهود والنصارى، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله فاذا كان العام المقبل صمنا يوم التاسع فلم يأت العام المقبل حتى توفي رسول الله (سنن أبي داود 2 باب صوم ص 327 رقم 2445).

فقلت هیئات فات السمع لائمه *** لا يعرف الحزن الا یوم عاشور

فائده - 11 -

از جمله آنچه باید تنبیه بر او شود آن است که زیارت عاشوراء از سایر زیارات امتیازی معلوم، و تقوی مشهود دارد، چه ظاهر خبر صفوان آن است که جبرئیل امین این زیارت را از خدای جلیل تلقی کرده، به رسول اکرم صلی الله علیه وآله رساند، و به وساطت ائمه علیهم السلام به صادق آل محمد رسید، و وقت اظهار این حکم زمان حضرت باقر علیه السلام بود، چنانچه در سایر احکام که تأخیر بیان آنها به مصالح منوطه به خصوصیات ازمان می شد، همین وجه معتمد اهل تحقیق است علی هذا این الفاظ شریفه از حدیث قدسی معدود میشوند، و در شرف و فضیلت حلیف قرآن مجید، و هم سنگ کتاب کریم میشود، چه هر دو کلام خدایند، و در حجیت الفاظ و صحت معانی نیز با قرآن فرسی رهان و رضیعی لبان در شمار خواهند رفت.

چه، فرق بین حدیث قدسی و قرآن بنا بر مذهب جماعتی آن است که قرآن کلام منزل به الفاظ معینه و ترتیبات مخصوصه است بغرض اعجاز به سوره ای از او، و حدیث قدسی کلامی است که به لفظ معین و ترتیب مخصوص نازل شده باشد از جانب حضرت احدیت بر قلب نبی، لکن نه بغرض اعجاز مثل سایر کتب یزدانی و صحف آسمانی.

و بنابراین حدیث نبوی آن است که معنی او وحی شده باشد، و تعبیر از او به الفاظ خاصه مفوض به خود نبی باشد، چه مذهب امامیه آن است که پیغمبر جز از وحی نمی گفت، چنانچه در قرآن کریم است که " و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی " (3 النجم 53). اگر چه اهل سنت در این مرتبه خلاف

دارند، و در صدد تصحیح قول عمر که گفته " ان الرجل ليهجر " برآمده اند به تفصیلی که شرح او لایق این موضع نیست.

و جماعتی گمان کرده اند که حدیث قدسی آن است که معنی او را در منامی یا به الهامی به رسول خدای تعالی به وحی برساند.

وقال السيد المحقق الداماد رضی الله عنه: " يشبه أن يكون التحقيق ان القرآن كلام يوحيه الله سبحانه الى النبي معنى ولفظا، فيتلقاه النبي من روح القدس مرتبا، ويسمعه من العالم العلوى منظما، والحديث القدسي كلام يوحى الى النبي صلى الله عليه وآله معناه فيجري الله تعالى على لسانه في العبارة عنه ألفاظا مخصوصة في ترتيب مخصوص ليس للنبي ان يتبدلها ألفاظا غيرها، أو ترتيبا غيره، والحديث النبوي كلام معناه مما يوحى الى النبي فيعبر عنه حيث يشاء كيف يشاء " انتهى المقصود من كلامه، زاد الله في علو مقامه.

وقلت قبل ذلك في ارجوزتي في الدراية الموسومة ب (تميمة المحدث):

ثم الحديث منه قدسي نقل *** كلامه بلا تحد اذ نزل

كقوله جل علاه: " الصوم لي " *** فليس من سنخ الكتاب المنزل

وللخوض في تحقيقه مقام آخر.

و جمله کلام آن است که رعایت آداب این زیارت را که از اشرف احادیث قدسیه و دره التاج آن جواهر السنیه است باید ملتزم بود که البته انشاء الله از برکات مواظبت این کلام الهی و وحی سماوی در سلك کرویین منخرط، و در رشته ملکوتیین منتظم شوند.

فائده - 12

از زیارت عاشوراء برکات اخرویه و منافع دنیویه و آثار غریبه و خواص

ص: 125

عجیبه در قضای حاجات و نیل مقاصد و حصول مطالب آن قدر دیده شده که نمیتوان احصا کرد، و در بعضی رؤیاهای صادقه که حکم مکاشفات حقه دارد خصایص عظیمه و منافع جلیله از او معلوم شده که نمیشود استقصاء نمود، و ما در این فایده يك قصه از آن قصص را که به وثاقت سند و کثرت امارات افاده قطع میکنید، و از اعظم منافع کریمه و فوائد عظیمه این زیارت است ذکر میکنیم:

و آن چنان است که ثقه امین و صالح بار حاجی ملا حسن یزدی که از اخیار متتسکین واعیان متعبدین نجف اشرف است، و به دیانت و صلاح مشهور علماء و معروف فقهاء است نقل کرد از حاجی محمد علی یزدی که وی را به وثاقت و امانت و فضل و صلاح ستوده که دائماً در تحصیل توشه آخرت و اصلاح حال خود میکوشید، و شبها در مقبره واقعه خارج بلده یزد که معروف است به مزار جوی هرهر، و جماعتی از صلحا و نیکان در او مدفونند به سر میبرد، وی را همسایه ای بود که از ایام صبا وریعان عمر با یکدیگر آشنائی و معرفت داشتند، و با یکدیگر به کتاب میرفتند تا بزرگ شد، و عشاری پیشه کرد و به زیست، تا اجل محتوم در رسید، و در مقبره در مکان قریب به معبد آن عبد صالح مدفون شده، و به فاصله کمتر از يك ماه در خواب وی آمد، با هیئت نیک و حال خوش، این شخص صالح نزد وی رفت و مسألت کرد از حال او که مرا به حال تو از آغاز و انجام معرفت کامل و اطلاع تام بود، و احتمال خیر و صلاح باطن راه نداشت، و اعمال تو جز عذاب را اقتضاء نمیکرد، بگو تا به کدامین عمل به این مقام رسیدی و این مرتبه یافتی؟ گفت: آری چنان است که گفتم و من در عذاب سخت و بلای شدید بودم از آن روز تا روز گذشته که زوجه استاد اشرف حداد فوت شد و وی را در این موضع به خاک سپردند، و اشاره کرد به موضعی که به تخمین صد زرع از او دور تر بود

و در شب وفات وی حضرت سید الشهداء علیه السلام سه مرتبه وی را زیارت کرد، و در کربت ثالثه به فرمود تا عذاب از این مقبره برداشته شد، و حال ما يك سره از برکت او دیگرگون شد، و با وسعت عیش و فراغ رفاهیت قرین شده ایم، حاجی محمد علی میگوید: من متحیرانه از خواب برخاستم، و حداد را نمی شناختم و محله او را نمی دانستم، به بازار حدادها رفتم، و به فحص حال او برآمدم تا استاد اشرف را یافتم، و پرسیدم که تو را زنی بود؟ گفت: آری دیروز درگذشت و در فلان موضع و همان مکان را اسم برد، دفن کردم، گفتم او به زیارت سید الشهداء رفته بود؟ گفت نه، گفتم ذکر مصائب آن جناب میکرد؟ گفت نه، گفتم مجلس عزای آن جناب به پا میکرد؟ گفت نه، آنگاه از من پرسید چه میجوئی؟ خواب را برای او روایت کردم.

جواب داد که آن زن چند روزی در اواخر عمر زیارت عاشوراء مواظبت داشت، و چون آثار اخرویه این زیارت کریمه آن قدر است که به برکت وجود يك نفر که چند روزی مواظب او بوده از مقبره که عشاران و غیر ایشان از عاصیان در او دفن شدند عذاب مرتفع شود (مراجعه شود به صفحه 401)، و آثار دنیوییه او چنان است که هیچ صاحب مهم و مطلب بزرگ نیست که حوائج او به مواظبت چهل روز ادا نشود، چنانچه به تجربه صحیحه معلوم عارف و عامی شده، البته شایسته است که اهل ایمان از این عمل صحیح السند، کثیر المعونه، قلیل المؤنة غفلت نورزند، و تساهل روا ندارند، و اگر گاه از فوائد این شرح بعد از مراجعه فائده ای ببرند، و نصیبی یابند این بی بضاعت را از دعای خیر فراموش نکنند، واللّٰه الموفق لكل خیر و به الاعتصام عن کل زیغ و ضیر.

والحمد لله أولا و آخرا و ظاهراً و باطنا و صلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعنة على أعداءهم الى يوم الدين.

باب دوم: در ترجمه و شرح الفاظ زیارت عاشورا

باب دوم

در ترجمه و شرح الفاظ واقعه در زیارت مبارکه به اندازه گنجایش این مختصر و مقدار مهلت این قلیل البضاعه، و به جهت تمیز ترجمه از شرح رمزی مقرر کردیم. جیم را علامت ترجمه گذاشتیم و شین را نشانه شرح.

"السلام عليك يا ابا عبد الله" مراجعه شود به صفحه 441.

ج - سلام بر توباد ای ابو عبد الله.

ش - شرح این کلمه مبارکه در دو مقام میشود:

مقام اول:

در تفسیر لفظ "سلام" است، و آن محتاج است به تمهید مقدمه لهذا میگوئیم:

بدان که هر طایفه ای را ادبی و عادتی بوده که در وقت تلاقی و مخاطب به آن طریقه رفتار میکردند، و اداء آن تحیت مینمودند، از آن جمله گفته اند تحیت نصاری دست بر دهان گذاشتن بوده، چنانچه این اوقات کلاه برداشتن است، و تحیت یهود به انگشت اشاره کردن بوده، و تحیت گبران و عجمان خم شدن

ص: 128

و تعظیم کردن بوده، و تحیت عرب گفتن کلمه " حياك الله " بوده یعنی خدایت زنده بداراد، و گاه با خصوص ملوك " أبيت اللعن " (1) میگفتند، و گاهی " عم صباحا " یا " أنعم صباحا " یا " نعمت صباحا " یا " مساء " در هر سه عبارت میگفتند، چنانچه عنتره بن شداد العبسي در " مذهبه " خود گفته:

يا دار عبلة بالجواء تكلمى * وعمى صباحا دار عبلة واسلمى وأشهر واكثر اين تحايا كه همه با يكديگر در همه أوقات میگفتند همان " حياك الله " بوده، و لفظ " تحيت " مأخوذ از همین کلمه است، و مصدر باب تفعيل است، و در اصل " تحييت " بر وزن " تصليت " بوده، و بعد از ادغام بر وزن " تقيه " شده، و چون که این کلمه در مقام اكرام و تشریف استعمال می شد، مطلق اكرام و اعظام را تحيت گفتند، و از این باب است " التحيات الله " که در تشهد کبير وارد است، و ظاهر این است که همین معنی تحيت است در آیه کریمه " واذا حييتم بتحية فحيوا بأحسن منها أو ردوها " (86 النساء 4) و مراد مطلق بر است و اكرام.

چنانچه در (تفسیر) شيخ أقدام اعظم على بن ابراهيم القمي رضی الله عنه روایت شده (2).

و در (خصال) از حضرت امير نقل کرده تعميم تحيت را نسبت به تسميت عاطس (3).

ص: 129

1- في الاساس في لعن: و من المجاز أبيت اللعن، وهي تحية الملوك في الجاهلية أى لا فعلت ما تستوجب به اللعن، وفي عده مجازا في خصوص اللعن نظر (منه).

2- تفسير القمي 133 وبحار الانوار 7 / 76 وبحار 273 / 84 وتفسير البرهان ذيل الاية.

3- خصال 633 وبحار الانوار 10 / 111 وبحار 54 / 76 وتفسير البرهان ذيل الاية وبحار الانوار 44 / 195 في فضل الامام الحسين.

و در (صافی) و (بحار) از (مناقب) در قصه هدیه کردن کنیزك دسته ریحان را به جناب امام حسن علیه السلام، و آزاد کردن آن جناب آن کنیزك را نقل استشهد امام علیه السلام به آیه شریفه کرده اند (1).

و از مجموع این اخبار استفاده عموم میشود، و محمول بر استحباب است و اگر خصوص سلام مراد باشد، نه چنان است که لفظ در او مستعمل باشد، چنان که بعضی مفسرین توهم کرده اند، چنانچه بر ارباب نظر ظاهر است، و در مثل شعر قطامی که معارف شعراء عرب است:

" انا محيوك فاسلم أيها الطلل *** وان بليت وان طالت بك الطيل "

و در این شعر معروف حماسی:

" انا محيوك يا سلمى فحيينا *** وان سقيت كرام الناس فاسقينا "

و در شعر عنتره در " مذهب " معروفه:

" حيت من طلل تقادم عهده *** أقوى وأقفر بعد أم الهيثم "

و امثال اینها محتمل است که مراد مطلق اکرام و تعظیم و اداء رسم و تعارف باشد، و اظهر آن است که همان دعای به حیات باشد، و اشاره به تحیت معروفه شود که " حياك الله " چنانچه ادباء فهمیده اند، بنابراین میتوان ملتزم شد که لفظ حی و یحیی در این کلمات مأخوذ از لفظ " حياك الله " است مثل " بسمله " و " حوقله " که مشتق اند از لفظ، نه از معنی، و این بعید است، و میتوان گفت چون دعای به حیات و بقاء از مقتضیات حصول آنها است، پس میتوان نفس این فعل را به این ملاحظه نسبت به داعی داد و اطلاق حیات و اشباه او به صحت خواهد پیوست، و این نظیر آن است که کسی که جزاه الله خیرا گوید، میگویند جزاه خیرا و تفصیل این مطلب خارج از وظیفه این مقام است.

ص: 130

و از آنچه در معنای تحیت گفتیم معلوم شد، که به جهت رعایت اصل معنی است که گاهی در معنی بقاء استعمال میشود، و چون ملوک مخصوصند به تحیت و اداء احترامات ایشان فریضه عرفیه است، تحیت را گاهی بمعنی ملك در کلام می آورند، چنان که زهیر بن حباب الکلبی گوید: "ولكل ما نال الفتى قد نلته الا التحية" و عمرو بن معدی کرب الزبیدی گوید:

"أسير به الى النعمان حتى *** أنيخ على تحيته بجند" أي ملكه.

و از یعقوب بن السکیت رضی الله عنه منقولست که لفظ تحیات را در تحیات صلاة حمل بر ملك نموده، والله أعلم بالصواب.

چون این مقدمه را دانستی میگوئیم که تحیت اسلام "سلام" است، چنانچه از تفسیر آیه مبارکه "ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمنا" (94 النساء 4) از کتب خاصه و عامه مستفاد میشود بنابر قرائت معروفه که سلام باشد نه سلم که در روایتی قرائت عاصم بن ابن النجود رحمه الله است، که خلاصه معنی او چنان است که اگر کسی اظهار اسلام کند به سلام کردن که تحیت اسلام است انکار بر او نکنید، و نگوئید که مؤمن نیستی و دروغ میگوئی، اگر مؤمن به کسر میم به صیغه اسم فاعل باشد، و اگر به فتح باشد چنانچه نسبت به قرائت حضرت باقر علیه السلام داده اند، ترجمه چنان میشود که نگوئید در امان نیستی، چه مسلم به سلام طالب امان است.

بالجمله این معنی که سلام تحیت مخصوص به اسلام است از غایت وضوح محتاج به استشهاد نیست، و استشهاد جماعتی به آیه کریمه "تحیتهم يوم یلقونه سلام" (44 الاحزاب 33) محل نظر و تأمل است.

و معنی سلام را وجوه مختلفی گفته اند:

یکی اینکه سلام اسم خدای عز و جل است، و مراد آن است که خدا حافظ تو باشد، و این وجه را اگر چه از ابن انباری نقل کرده اند، و بعضی محدثین اقتضار بر او کرده، ولی به نظر تمام نمی آید چه لفظ "علیک" بنفسه مؤدی معنی حفظ نیست، چنانچه اگر بگویند الله علیک، والرحیم علیک، بسیار رکب خواهد بود، و تقدیر خبر خلاف اصل است علاوه بر آنکه بالضروره این ترکیب با سایر تراکیب سلام یک معنی دارد، این احتمال در لفظ سلام علیک متمشی نیست، به جهت تنکیر، و در سلاما و سلام الله علیک، و بلغ الیه سلامی، و اقربه السلام، به هیچ وجه این احتمال صورت نخواهد گرفت.

دیگر - اینکه سلام مصدر باب تفعیل باشد بمعنی تسلیم.

سوم - اینکه مصدر مجرد بمعنی سلامت باشد، و این دو وجه به حسب اختلاف موارد تفاوت می کنند، اگر چه وجه ثالث فی الجملة اقوی و اظهر است و سلام در لغت عرب به معانی متعدده شنیده شده که اصل در آنها معنی سلامتی است، و از این جهت بمعنی سنگ مخصوصی که به صلابت ممتاز است آمده و به معنی درخت سختی، و به معنی دجله وارد شده است، چه همه از ضیعت سالمند، و میتوان در دجله به اعتبار سلامت طبع آبش باشد.

چنانچه از حضرت هادی علیه السلام در فضل سامره آمده است، که آبش را به عذوبت وصف فرموده، و بغداد را به احتمالی به این جهت دار السلام نامیدند که دجله در او است، و از این جهت است که دلو دسته دار را که سالم از آفات است سلم گفتند، و این معنی در اکثر تراکیب "س ل م" جاری است و خدای عز و جل را که سلام میگویند هم به این مناسبت است، چه حق سبحانه و تعالی خلق را از بلاها و آفات و شرور و نقائص حفظ میکند، یا از این

جهت است که همه مستعدین را از مراتب مواد امکانیه به تربیت آفتاب رحمت رحمانیه که بر قاف تا قاف هر دو جهان تافته به درجه کمال استعداد و قابلیت خود میرساند، و از موانع و صوارف به سلامت نگاه داشته، به سرحد مستعد له ایصال میفرماید، یا از این جهت است که ذات مقدسش به جهت تعالی از افق حدوث و امکان از جمیع نقائص سالم است "فهو السلام ومنه السلام والیه السلام" (1).

ص: 133

1- این عبارت حدیث است (فاطمة الزهراء الله السلام ومنه السلام والیه السلام مجالس الطوسی - مواهب السنیة 264). سعید ابن جبیر عن ابن عباس قال: جاع النبی صلی الله علیه وآله جوعا... فهبط جبرئیل علیه السلام ومعه لوزة فقال: یا محمد ان الله یقرءک السلام فقال: یا جبرئیل الله السلام ومنه السلام والیه یعود السلام - مواهب السنیة 232. سلمان الفارسی عن رسول الله... فقلت هو السلام ومنه السلام والیه یعود السلام بحار الانوار 18 / 313 ط طهران. ابي سعید عن رسول الله ان الله هو السلام، ومنه السلام والیه السلام وعلى جبرئیل السلام العیاشی بحار الانوار: 18 / 385 ط طهران. اللهم أنت السلام، ومنک السلام، والیک السلام، والیک یعود السلام، ودارک دار السلام - بحار الانوار 100 / 412، ومفاتیح الجنان اعمال مسجد الکوفة. اللهم أنت السلام ومنک السلام والیک یرجع السلام بحار الانوار 101 / 209 ط طهران). و منطبق بر معانی ثلاثه سلام است، هو السلام به اعتبار تعالی ذات مقدسه از سمات امکان، ومنه السلام به اعتبار اینکه سلامت از آفات از الطاف او است والیه السلام به اعتبار اینکه غایت مواد مستعده بجانب قرب حضرت او است، كما قال الحکیم المعاصر: یا واهب العقل لك المحامد *** الی جنابك انتهى المقاصد وهو أحسن شعره فاحتفظ مما ذکرناه واغتنمه (منه).

بالجملة معلوم شد که مراد از سلام سلامتی و آسایش است، و لفظ علی در "علیک" مفید معنی شمول و احاطه است، چنانچه در "رحمة الله علیه" و "رضوان الله علیه" و اشباه آنها است، و وجه ترجیح این تحیت اموری چند است که تضاعیف کلمات علماء استفاده شده، اگر چه برخی از آنها در نظر دقیق خالی از مناقشه نیست، ولی غرض در این گونه مطالب اقناع و تقریب است، و اجمالا به پاره ای از آنها اشارتی میشود.

اول اینکه در الفاظ تحایای دیگر دعای به کمال خاصی مثل حیاة و غیر او بود، و در این تحیت اخبار به سلامت که طارد جمیع آفات و شرور است از موت و قتل و اسقام و مذلت و فقر و جز اینها.

دوم اینکه چون رسم جاهلیت این بود که گاهی بی هنگام بر یکدیگر میتاختند یا به حیله و غدر بر یکدیگر دست می یافتند، و آن تحایای مرسومه در تأمین خاطر و تسکین قلب به نصوصیت و صراحت لفظ سلام نبود که مایه آسایش دلها و آرام قلوب شود، و اول وارد بر سمع و مبدء تلاقی که لفظ سلامت باشد بشارتی است که مایه بشر و طیب نفس خواهد شد، و ایمنی از همه خیالات حاصل میکند.

سوم آنکه حیاك الله جمله دعائیه است، و چون استجاب دعا لازم نیست

مایه اطمینان خاطر و سکون نفس نمیشود، به خلاف "السلام عليك" که جمله خبریه است، و مقتضای او تحقق سلامت و انس است، پس ایشان به شنیدن او آسوده خاطر و مأمون الفؤاد میشوند، علاوه بر آنکه در صورت عذر تحیت گوی به "حياك الله" میتواند معتذر شد که دعای من مستجاب نشد، ولی سلام کننده اگر عذر کند عذری ندارد، چه صریح جمله خبریه سلامتی مسلم علیه است از مسلم، و در صورت تخلف دروغگو خواهد بود صریحاً نه ضمناً، متفطن باش.

چهارم آنکه علمای اخلاق بیان کرده اند که جبلیت انسان بلکه کلیه حیوان به حکم غلبه هیولی و شدت تعلق بعالم فاسد مایل به شرور است، از این جهت هر حیوانی چه انسان و چه غیر انسان اگر حیوانی را ببیند که به سوی وی میدود بالطبع هارب از او میشود، و اگر اصل در آن آینده خیر بودی بایستی بالجبله طالب او شود، یا فرار و وقوف متساوی باشند، نه اینکه فرار غالب، و چون فرار غالب است روشن شد که فطرت اصلیه حیوانات مایل به شر است، چنانچه کلام ملائکه در به دو خلقت که "اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء" (30 البقرة 2) شاهد صدق این مدعی است، و چون دفع ضرر اولی از جلب نفع است، پس اهم مهمات در اول تلاقی دو انسان تأمین یکدیگر و اخبار به سلامتی از شر یکدیگر است، تا فارغ البال و آمن السریه به لوازم مواخات و وظائف ملاقات رفتار نمایند.

پنجم آنکه لفظ سلام چنانچه دانستی اسم خدای عز و جل است، و ابتداء به این اسم مبارك اگر چه آن معنی مراد نباشد برکتی دارد و شرافتی که در سایر الفاظ نیست، و چون موهم اراده این مسمی هم هست بهجتی دیگر در قلب مستمع می آورد، و لذتی دیگر می بخشد، و گویا اشاره به این معنی است

حدیثی که رئیس‌المحدثین عروة الاسلام محمد بن علی بن الحسین القمی مرسلًا وشیخ شهید رضی اللہ عنهما در (اربعین) مسنداً نقل فرموده اند که جناب صادق آل محمد علیهم السلام بعد از ذکر سلام فرموده اند "السلام من أسماء اللہ" (1).

و دور نیست که عدم تعمق در این حدیث موجب اشتباه بعضی بی‌نظران از اصحاب حدیث شده باشد که به وجه اول تفسیر کرده اند.

ششم آنکه این تحیت ملائکه است با انبیاء و اموات در حال دخول بهشت چنان که در قصه لوط است که ملائکه به حضرت خلیل عرض کردند "سلاما قال سلام" (11/69) در جای دیگر فرموده "الذین تتوفاهم الملائكة طیبین یقولون سلام علیکم" (11/32) یعنی آنانی که ملائکه قبض ارواح آنها میکنند به آسودگی، ملائکه به ایشان سلام میکنند، و در جای دیگر فرموده "وقال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم" (39/73) یعنی خزنه بهشت به مؤمنین میگویند سلام بر شما باد که آسوده شدید.

هفتم وجهی است که فخر رازی در (تفسیر کبیر) خود به او اشاره کرده، و مبتنی است بر طریقه خطابه و تقریب نه بر مسلك تحقیق و تنقیب، و از این جهت اگر در نظر فضلاء تمام نشود یا محتاج به متمیم به شعری یا مثل او شود، مانعی ندارد چنانچه حق این گونه مطالب است، و خلاصه آن این است که چون هر انسانی به جهت تراحم جنود علم و جهل و تعارض قوتین ملکیه و حیوانیه،

ص: 136

1- روضة البحار: 10/76 قال رسول اللہ: السلام من أسماء اللہ فافشوه بینکم. وفي أربعین الشہید حدیث 22 والبحار 84/306 رقم 20 بالاسناد.. زرارة عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال: سلم عمار على رسول اللہ صلى اللہ عليه وآله في الصلاة فرد عليه ثم قال أبو جعفر عليه السلام ان السلام اسم من أسماء اللہ عز وجل.

وچالش نفس و عقل همیشه در ملك وجودش غوغا و آشوب است، چنانچه گفته اند:

جان كشيده سوي بالا بالها *** تن زده اندر زمين چنگالها

ميل جان اندر علوم و در شرف *** ميل تن در كسب آب است و علف

لهذا لا محاله اگر خبر سلامتی بشنود بشارت به آسایش و راحت خواهد یافت، و اماره غلبه جنبه ملكوتیه و انقهار قوه غضبیه و شهویه در تحت قوه عاقله خواهد شد، و این تحیت خصوصاً از مخبر صادق کامل به مراتب بی شمار بهتر از " حياك الله " خواهد بود، و به این لطیفه بعضی ترجیح داده اند که در مقام خطاب السلام عليكم بگویند تا خطاب به جمیع قوای نفسانیه شود، و اشاره به سلامتی همه کثرات مجتمعه در این وجود وحدانی باشد.

و مرا عقیده چنان است که این دقیقه را در جایی باید رعایت کرد که این کثرت محفوظ باشد، ولی در حق اولیاء و انبیاء علیهم السلام که به تجلی وحدت حقه حقیقیه کثرات خود را فانی کرده، يك دل و يك جهت بجانب قدس متوجه اند لازم نیست، و به این لطیفه است که در خطابات زیارات به يك نفر همه جا خطاب مفرد شده، متفطن باش و غنیمت شمار.

هشتم آنکه تحیت خدا است به انبیاء در مواضع متعدده و به آل پیغمبر صلی الله علیه وآله آنجا که فرموده " سلام علی آل یس (130) / (37) و به عموم مؤمنین آنجا که فرموده " تحیتهم یوم یلقونه سلام " (44 / 33) و در این هنگام جمیع سلامها متلاشی و مضمحل میشود، چه مخلوق را با تجلی خالق ظهوری در میان نیست، و اثری پیدا نخواهد بود.

یکی قطره باران ز ابری چکید *** خجل شد چه پهنای دریا بدید

که جانی که دریاست من کیستم *** گر او هست حقا که من نیستم

تنبیه:

بدان که فخر الدین رازی در (تفسیر کبیر) آورده که تنکیر سلام چون اشاره به تعظیم دارد ابلغ است، چون به صورت تعریف دلالت بر صرف طبیعت دارد بی ملاحظه وصف تمام و کمال، و من بنده را عقیده چنان است که این سخن یکسره صحیح نیست بلکه مقامات کلام مختلف است، ولهذا در قرآن مختلف وارد شده، بلکه اگر ادعای عکس میکرد اولی بود، چه قصر طبیعت اتم از قصر بعض افراد است، اگر چه اعتبار کمال شود، چنانچه در لفظ الحمد لله تقریر داده اند والسلام علی من اتبع الهدی.

لطیفة:

چون دانستی که معنی سلام این است که سلامتی و آسایش تو را فرا گرفته و از جانب من هیچ شری و ضرری به تو نخواهد رسید و تو در ناحیه من امن و امان داری، البته شخص زائر باید در حالی که در حضور امامی ایستاده یا از دور امامی را ممثل کرده به خاطر آورده مخاطب به سلام مینماید، در حالتی باشد که هیچ آزاری و آسیبی و صدمه ای از او به آن امام نه در آن وقت و نه بعد از آن نرسد، و چون معلوم است که آنان که غرضشان جز هدایت امت و صلاح خلق، و اعلاء کلمه توحید، و ظهور آثار بندگی در مردم، و شیوع طاعت خداوند در عموم ناس نیست، البته از معصیت کردن خدا و تخلف از اوامر و نواهی او بلکه به دارائی اخلاق رذیله از قبیل حرص و کبر و ریا و عجب و بخل و حب جاه و حب مال و امثال آنها متأذی خواهند شد، و این همه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تظلم و تشکی کرد به جهت این بود که مردم معصیت خدا کردند و اطاعت ائمه هدی نمودند، و دور نیست اینکه پیغمبر فرمود " ما اوذی نبی

مثل ما اوذیت " (1) یعنی اذیت نشده پیغمبری چنانچه من اذیت شدم اشاره به این معنی باشد، چه در هیچ امتی گناهی به بزرگی گناه این امت مثل غصب خلافت و ایذاء فاطمه علیها السلام و قتل سید الشهداء علیه السلام و سایر بلائی که بر ائمه علیهم السلام وارد کردند نشده بود (2)؛ پس هیچ پیغمبری به قدر این پیغمبر مکرم اذیت نشده.

حاصل سخن اینکه باید انسان حال خود را بر وجهی کند که در آن وقت مرضی امام باشد، نه مایه آن جناب تا در کلمه سلام راستگو باشد، پس باید دل را به آب توبه شست و شو کند، و اشک ندامت از دیده فرو ریزد، و آن گاه به سلام امام اقدام کند.

غوطه در اشک زدم که اهل طریقت گویند * پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز و الا در ابتداء سخن با امام خود دروغ گفته و غدر کرده، این معنی بی توفیق خداوند و خلوص نیت محال است، رزقنا الله ذلك به محمد وآله.

مقام دوم: شرح " ابا عبد الله "

مقام دوم

در لفظ ابو عبد الله است

بدان که این کلمه مبارکه کنیه است، و کنیه مأخوذ از کنایه است که بمعنی بردن

ص: 139

1- ما اوذی أحد مثل ما اوذیت کنز العمال 3 / حدیث 5817 و 5818 عن الحلیة وابن عساکر عن جابر... وکنز العمال 11 حدیث 32160 و 32161 وجامع الصغیر ص 343.

2- ان الذين يؤذون الله ورسوله، قال: نزلت فيمن غصب أمير المؤمنين حقه وأخذ حق فاطمة وآذاها وقد قال النبي من آذاها في حياتي كمن آذاها بعد موتي...بحار الانوار 17 / 27.

نام چیزی است به اشاره، و به ذکر دلیلی که موجب انتقال شود، و از این جهت بصریین ضمیر را کنایه نامیدند، و کنایه مصطلحه علماء بیان از همین معنی است، و هر جا که نام کسی را نخواهند برند او را به نسبت به پدر یا مادر یا فرزند یا لفظ آب و ام و ابن یاد نمایند، چون ابو عمرو، و ابن عباس، و ام معبد، و این کلمه را کنایه و کنیه گویند، چه دلالت او بر ذات به صراحت اسم نیست، و چون غالب نفوس از مخاطبه به اسم اباء دارند، و القابی که جزء اسم میکنند در عجم، که سبب تعظیم است و در مخاطبات غالباً به او اکتفا میشود، مثل سید، و شیخ، و خان، و میرزا در عرب متعارف نبوده، لهذا به کنیه تعبیر میکردند، و رعایت ادب را به سلوک این طریقه میدانستند، چنانچه یکی از شعراء حماسه میگوید:

اکنیه حین أنادیه لا کر مه *** ولا ألقبه والسوءة اللقباً

كذلك أدبت حتى صار من خلقی *** اني وجدت ملاك الشيمه الادبا

و به این سبب متعارف کردند که برای هر کسی کنیتی گذارند، و گاه قبل از اینکه فرزندی داشته باشد، بلکه در مبداء ولادت کنیه میگذاشتند به تقال اینکه فرزند دار بشود، و غالب این است که در این قسم کنیه را تبع کنیه صاحب اول یا شهر اسم کنند، چنانچه علی را اگر اسم قرار دهند ابو الحسن کنیه کنند، و حسن را اگر اسم کنند ابو محمد کنیه گذارند، چه کنیه جناب أمير المؤمنين و امام حسن أبو الحسن و ابو محمد است.

و ظاهر از اخبار کثیره آن است که " ابو عبد الله " کنیه سید الشهداء علیه السلام بوده از زمان طفولیت، چنانچه در روایت اسماء بنت عمیس است که روز اول ولادت پیغمبر او را گرفت و قال: " یا ابا عبد الله عزیز علی " و گریه کرد، گفتم پدر و مادرم فدایت از روز اول چنین میکنی؟ فرمود گریه میکنم بر پسر من که فته باغیه

کافر، از بنی امیه او را میکشند (1).

و این کنیه در ائمه مشترك بين دو نفر است: یکی جناب سید الشهداء علیه السلام و دیگری جناب صادق علیه السلام، و ظاهر آن است که این کنیه و اسم از برای ایشان به امر خداوند تبارک و تعالی بوده.

فائدة استطرادية: فرق بين يکنى بابي عبد الله و يکنى بعبد الله و نقد بر (منتهی الإرب)

فائدة استطرادية

در کتاب (منتهی الارب) آورده که "يقال يکنى بأبي عبد الله مجهولا، ولا يقال يکنى بعبد الله" یعنی اگر بخواهند بگویند کنیه فلان چیست مثلا، میگویند "یکنی بأبي عبد الله" نه عبد الله، من میگویم اگر مراد نافی: عدم صحت این عبارت است، وجهی ندارد، چه باء حرف جر گاه صله این فعل است که تکنیه باشد در این وقت باید گفت "یکنی بأبي فلان" و گاه برای سببیت است، و در این وقت معنی عبارت چنان است که بواسطه فلان کنیه دار شده، و لازم است که اسم خود آن فرزند را مثلا مدخول "با" کنند، و گویند "یکنی بفلان" و اگر مراد نافی: نفی استعمال است، خلاف واقع و ناشی از قصور تتبع و عدم اطلاع بر مجاری استعمالات عرب است، چه انواع این عبارت که "یکنی بولده فلان" یا - بعد از ذکر فرزند مخصوص کسی - "و به یکنی" در کلمات سلف و طبقاتی که کلماتشان حجت است، بیش از حد احصاء است، از آن جمله است عبارت ابن اسحاق وقتاده در محکیه در (اسد الغابة) در ذکر پیغمبر گفته اند "وبالقاسم کان یکنی".

و در شعر جناب عبد المطلب که در کتب معتبره به آن حضرت نسبت داده اند

ص: 141

1- بحار الانوار: 43 / 238 - 240 باب 11 عن العيون وابن شهر آشوب في المناقب والبحار: 44 / 250 - 251 عن الامالی.

وارد شده است چنانچه فرموده:

وصیت من کنیته بطالب *** عبد مناف وهو ذو تجارب

و در اشعار ادباء و شعراء متأخرین کثیر الورد است که اگر استقصاء آن کنم موجب ملال میشود، و به این یک بیت از شعر ابو طالب مأمونی که از مشاهیر شعراء عصر وزیر فاضل محقق کافی الکفاة صاحب اجل ابو القاسم اسماعیل بن عباد رضی الله عنه بوده، و در طبقه أبو سعید رستمی، و ابو محمد خازن معدود میشده، اقتصار میکنم که در قصیده میمیه معروفه خود میگوید:

ولا تاج الا ما تولیت عقده *** علی جبهة الملك المکنی بقاسم

و ما اگر بر طریقه ای که سیوطی در (مزهرا) از ابو علی فارسی در (ایضاح) نقل کرده، و صاحب (کشاف) و نجم الائمة، و محقق شریف، و قاضی بیضاوی و عبد القادر بغدادی، و شهاب خفاجی، و جمعی از فضلاء متأخرین بر آنند هم نباشیم که تجویز استشهاد به اشعار علماء مولدین کرده اند، چه استعمال ایشان به منزله نقل است، پس حجت خواهد بود، در خصوص این شعر باید ملتزم به صحت باشیم، چه در حضور صاحب که اعظم علمای لغت عرب و استاد مهره شعر و ادب است، و عبد القاهر جرجانی که ترجمان بلاغت است، ریزه خوار خوان تحقیق او بوده، و در خدمت وی استفاده علوم نموده.

و کتاب (محیط) او بحر محیط لغت است خواننده و به درجه قبول رسیده، و از انتقاد آن نادره نقاد مصون افتاده، و سایر ادباء زمان او که غالباً با مأمونی مذکور کدورتی داشته اند، و در صدد انتقاد اقوال و افعال او بوده اند از احدی مناقشه منقول نشده، و ابو منصور عبد الملك ثعالبی که لسان ناطق عربیت است این شعر را در کتاب (یتیمه الدهر) از افراد انتخاب شمرده، و این جمله که نوشتم قبل از آن است که ظفر یابم بر شعر ابوصخر هذلی که از کبار طبقه ثالثه

ص: 142

شعراء وفحول متقدمین است که به اسلامیین از ایشان تعبیر میشود و شعر او بالاتفاق حجت است، از قصیده طنانة (1) که شطری از او در (اغانی) و بعضی در (حماسه) و تماما در (خزانة الادب) عبد القادر بغدادی تقلا از ذیل (امالی قالی) منقول است، و سیبویه فمّن تأخر به بعض اشعار آن قصیده استشهاد کرده اند، و در آن قصیده میگوید:

ابی القلب الا حبهامرية *** لها كنية عمرو وليس لها عمرو

که ظاهر این استعمال آن است که نفس عمرو را کنیه میگویند، و بنابراین "باء" در "یکنی به عمرو" مثلا برای صله فعل است، نه بمعنی سببیت و مجاز در اسناد شده، چه مدار کنایه و مناط رمز فی الحقیقه همان اسم است، و لفظ أب وام بمنزله علاقه و رابطه است، و اطلاق لفظ کنیه بر خود او به این عنایت مستحسن و مستعذب است.

و به هر حال شعر خود او در این قصیده ثابتة الانتساب به او در رد منکرین برهان قاطع است، پس روشن شد که ناچار چنین استعمال صحیح است، و از مجموع آنچه ذکر کردیم معلوم شد که در حدیث شریف که شیخ صدوق رضی الله عنه در کتاب (کمال الدین) در ذکر امام زمان آورده که "یکنی بجعفر" (2) مقصود او آن است که کنیه او ابو جعفر است، چنانچه در خبر دیگر است، "یکنی بعمه" (3) و عم آن جناب جعفر بوده، پس کنیه ابو جعفر خواهد بود،

ص: 143

1- بتونین.

2- اکمال الدین 2 / 432 باب 42 رقم 11 و تفسیره ذیل الحدیث و بحار الانوار: 51 / 15 و 16 رقم 18 و 23، اثبات الهداة 3 / 466 و 478 و 484.

3- المکنی بعمه اکمال الدین ج 1 / 318 رقم 5 و تفسیره ذیل الحدیث و بحار الانوار: 51 / 37 و 38 رقم 9 و 11.

و علامه مجلسی علیه الرحمة ترجیح این احتمال داده، و نیز تجویز کرده که مراد آن باشد که کنایه از آن جناب به جعفر میکنند (1)، و این بعید است، و مأنوس به مجاری استعمال قاطع بوجه اول خواهد بود، و عجب تر آن که بعضی آجله معاصرین آیده الله تعالی مستند به عبارت (منتهی الارب) شده تعیین وجه ثانی کرده و بر علامه مجلسی اعتراض کرده که چرا وجه اول را استظهار کرده، و از این معنی تعجب نموده، و او را غریب شمرده، والله العالم به حقایق الامور.

علت انتخاب کنیه ابا عبد الله برای سید الشهداء علیه السلام بامر خدا

تنبيه:

اشاره کردیم که این کنیه شریفه از اول امر برای جناب سید الشهداء علیه السلام بوده، و البته باید به اذن رسول خدا باشد، و معلوم است که آن جناب بدون وحی الهی ابدأ اقدام در امری نمی فرمود، و ناچار باید سری در تحت این کنیه منطوی باشد، و نکته ای داشته باشد، و دور نیست که بگوئیم این کنیه از قبیل مکنی شدن پیغمبر باشد به ابو القاسم، چنانچه در بعضی اخبار وارد شده، و از قبیل کنای متعارفه مذکوره نباشد.

و توضیح او چنان است که چون حضرت سید الشهداء علیه السلام در مقام اظهار عبودیت و خدا پرستی و ثبات قدم در توحید و محبت شاهد ازل چنان اقدام کرد که احدی از انبیاء و اولیاء جز جد و پدر و برادر بزرگوارش علیهم السلام نتوانستند نیل آن مرتبه کنند، و همه به لسان حال گفتند " لو دنوت أنملة لا حترقت " خصوصاً در روز عاشورا که عبادتی کرد که جامع جمیع عبادات ظاهریه و اعمال قلبیه بود.

و هر يك از اعمالش از صوم و صلاة و زکات و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر - که برخی حقیقتاً از آن جناب صادر شده، مثل جهاد و امر به

ص: 144

معروف و صلاة و اشباه آنها، و بعضی چنان است که پاره افعال آن جناب را به تأمل و تدبر با رعایت تطبیق و تشبیه بر آنها میتوان منطبق کرد، مثل حج و زکات و غیر ذلك - عبرت عقلاء و اولوا الابصار گشته.

و همچنین مکارم اخلاق از شجاعت و سماحت و مروت و غیرت و حمیت و عفو و مدارات و نصیحت و اصلاح و یقین و اطمینان و ثبات ولین و حسن معاشرت و مواسات و بر و ملاطفت که از آن حضرت ظاهر گشته، و اعظم از همه صبر که فی الحقیقه دارای همه مکارم و فضایل است که مایه تعجب ملائکه سماویه - که نفوس قدسیه و عباد مکرمین هستند - شده، و دور نیست اشاره به این همه کمالات شده باشد فقره " لا یوم کیومک یا ابا عبد الله " (1).

و فاضل فقیه معاصر در کتاب (خصایص الحسین) شرحی مبسوط در تحقیق و تقریب عبادات صادره از آن جناب در روز عاشوراء آورده - که ادای حق بیان این مقام چنانچه شایسته این نوع از تقریبات خطاییه است نموده - حاصل سخن اینکه چون آن جناب در مراتب ظهور بندگی امتیازی خاص و اختصاصی مخصوص داشته او را به ابو عبد الله کنیه دادند، و این اعتبار به مشرب عربیت قریب است، چه هر کس دارای صفتی باشد، در مقام مبالغه گاهی بر سبیل تجرید بیانی میگویند: " رأیت منه اسدا " و گاهی میگویند: " فلان ابو جواد " یعنی صاحب جود زیاد است، و این استعمال فعلا - در عرب شایع است، و اگر اقسام کنای منقوله از عرب را نیکو تدبر کنی و نیک بیانیدیشی شطری صالح و فصلی مشبع از این قسم خواهی یافت که رفع استبعاد و دفع اشکال کند، چنانچه

ص: 145

1- ولا یوم کیوم الحسین: خصال، أمالی الصدوق مجلس 70 رقم 10، بحار الانوار: 298 / 44 و لکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله أمالی الصدوق مجلس 24 تحت رقم 3 بحار الانوار 218 / 45 ط لبنان.

پالوده را أبو سائغ گویند، و سرکه را أبونافع، و سكباج را ابو عاصم، و شمع را ابو مونس، و خروس را ابو اليقظان، و امثال این بسیار است.

و از این قبیل است آنچه اشاره به او شد، که در بعض اخبار وارد شده که پیغمبر را ابو القاسم گفتند، به آن جهت که قسمت جهنم و بهشت بدست او است.

وجه دیگر - آنکه چون هر مطلع بر طریقه خلفای جور و مردم ازمان سابقه قاطع است که اگر سید الشهداء علیه السلام در روز عاشوراء این جد و جهد نمیکرد، و در میدان سربازی ثابت قدم نمی بود یکسره طریقه شریعت محمدیه از روی زمین میرفت و مردم به روش جاهلیت و طریقه کفار مستقر می شدند، و جبروت ملک و هوای دنیا غالب شده، مسلمی رخساره شاهد هدایت مشاهده نمیکرد و فضایح امویہ و قبائح تیمیه و عدویہ درست گوش زد هیچ کس نمی شد، پس هر کس بعد از آن جناب پرستش خدا و پیروی مصطفی نمود همه ببرکت آن وجود مقدس بود که "لولاه ما عبد الله ولولاه ما عرف الله" (1).

علی هذا به حقیقت، آن جناب پدر همه بندگان خدا است، چه پدر بمعنی مربی و مؤید در لغت عرب دائر الاستعمال و شایع الورد است، و مراد از عبد الله جنس بندگان خدای تعالی است، چه عبد عبادت باشد، و چه عبد عبودیت، و استعمال لفظ در اکثر از معنی لازم نیاید (ناید)، چه حقیقت عبودیت به حسب لغت خضوع و تذلل است، و تعبید بمعنی تذلیل است، و عبادت و وظیفه عبودیت پس اشکالی نیست، والله اعلم.

ص: 146

1- فرائد السمطين ج 1 / ص 46 ط بيروت بالاسناد عن الصادق... و لم تخلق الارض منذ خلق الله آدم من حجة الله فيها ظاهر مشهور أو غائب مستور، ولا تخلو الى أن تقوم الساعة من حجة الله فيها، ولولا ذلك لم يعبد الله...

ج - سلام بر تو باد ای پسر پیغمبر خدا.

ش - "ابن" از الفاظی است که همزه وصل در اوائل آنها بدل محذوف زیاد شده، و اشتقاق او از بنا است به جهت اینکه وجود پسر مبتنی بر پدر است چنانچه در (مجمع البیان) مذکور است، نه از (بنو) چنانچه معروف است، و شاهد او است، عدم استعمال سایر تراکیب (بنو) و وجود بنوت شاهد قول ثانی نتواند شد، به جهت ورود فتوت با اینکه تشبیه فتی فتیان است، و قلت تبدیل "یاء" به "تاء" چنانچه در بنت است معارضه با عدم ورود "بنو" نتواند نمود.

از این روی از راغب اصفهنی و ابن سیده در (محکم) اختیار احتمال اول نقل شده، و بر فرض تعادل أدله جای توقف و تردید است، چنانچه در (قاموس) است، و از اخفش حکایت شده، و جزم بوجه ثانی وجهی ندارد.

"رسول" لغتاً بمعنی مرسل است، و اصطلاحاً أخص از نبی است، بالجمله مناسب است در شرح این فقره اشارتی به دلیل این شود که جناب سید الشهداء علیه السلام است و حضرت مجتبی علیه السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام پسران پیغمبر بوده اند اگر چه این مطلب از مسلمات فرقه امامیه است، و از اخبار و آثار بسر حد ضرورت رسیده ولی چون مخالف در این مسأله بعض اهل سنت و جماعت اند، باید به ادله ای که نزد ایشان معتبر باشد استدلال نمود، لهذا اکتفاء به دو آیه از کتاب کریم، و چند خبر از طریقه اهل سنت و جماعت - که استخراج از کتب معتبره علماء ایشان کرده ام - بر وجه اختصار میشود تا شکی و شبهه ای در دل هیچ کس از ناظرین باقی نماند، و عقاید شنونده گان زیاد محکم و ثابت الارکان شود.

آیه اولی:

"فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين" (61 سوره 3).

خلاصه مضمون آیه کریمه چنان است که اگر کسی با توای پیغمبر راه مجادله پیش گیرد، و در امر مخلوق بودن عیسی بی پدر - چنان که آدم (1) - از در خصومت در آید بگو با او بیانیید تا بخوانیم پسران ما و پسران شما را، و زنان ما و زنان شما را، و خودهای ما و خودهای شما را، از آن پس بدرگاه احدیت ضراعت و ابتهال کنیم، پس لعنت و دوری از رحمت الهیه را نصیب دروغگویان سازیم، و این آیه مبارکه دلالت بر آن دارد که حسنین علیهما السلام پسران پیغمبر صلی الله علیه وآله بودند.

ابن الخطیب رازی که امام اهل سنت و فخر دین آن جماعت است در تفسیر (مفاتیح الغیب) نقل کرده که چون وفد نجران بر ضلالت و تعصب بر طریقه نصاری مجد شدند پیغمبر اظهار مباحله فرمود ایشان مهلت خواستند، بعد از آن از عاقب که رئیس ایشان بود استشاره نمودند او بموادعت و مسالمت امر کرد، و پیغمبر صلی الله علیه وآله بیرون آمد و کسائی از موی سیاه در برداشت و حسین را در زیر کش بغل گرفته بود، و دست حسن در دست داشت، و فاطمه از عقب وی می آمد، و علی از عقب فاطمه راه میرفت، و میفرمود هر وقت من دعا کنم شما آمین گوئید اسقف نجران چون این حال بدید گفت با قوم خود: که من روھائی می بینم که اگر از خدا مسئلت نمایند که کوهی را از جا برکنند هر آینه خواهد کند، هان

ص: 148

پرهیزید از مباحله که دستخوش هلاکت نشوید، بالاخره کار به مسالمت انجامید و جزیه بر خود مقرر داشتند، و ضریبه بر خود بستند.

آنگاه پیغمبر فرمود که سوگند به آنکه جان من در دست اوست، همانا هلاک بر اهل نجران از آسمان آویخته شده بود، و اگر مباحله مینمودند، یکسره مسخ به قرده و خنازیر می شدند، و این وادی بر ایشان افروخته می شد، و اهل نجران از ریشه کنده میشدند، حتی مرغهای فراز در ختان و سال نمی گذشت که عامه نصاری به هلاکت میرسیدند.

و روایت شده که چون پیغمبر با کسای سیاه بیرون آمد از آن پس حسن آمد پس او را با خود جای داد در آن جامه، همچنین در عقب او حسین آمد، آنگاه فاطمه بعد از او علی، و هر یک را در کسا جای داد، پس این آیه مبارک را قرائت کرد "انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً" (33 / 33) (1).

تا اینجا بود خلاصه سخن فخر رازی بعد از آن میگوید که این روایت مانند متفق علیه است ما بین اهل تفسیر و علماء حدیث.

و همچنین نظام الدین نیشابوری در تفسیر خود نقل کرده، و دعوی اتفاق نموده، و زمخشری در (کشاف) و ناصر الدین بیضاوی در (أنوار التنزیل) و أبو السعود به همین طریق نقل کرده اند، و شمس الدین سبط أبو الفرج بن الجوزی البغدادی در (تذکره) دعوی اتفاق اهل سیر و علماء بر این روایت کرده، و ابن روزبهان با کمال تعصب در رد (کشف الحق) آیه الله علامه قدس سره را بر دعوی اتفاق تقریر کرده، و کمال الدین بن طلحة نسبت بجمیع نقله ثقات و رواة اثبات داده.

ص: 149

و عضدی در (مواقف) و سید شریف در شرح وی، و تفتازانی در (مقاصد) و شرح او، و علاء الدین قوشجی أبدا مناقشه در سند روایت نکرده اند، و مسلم بن الحجاج النیسابوری در (صحیح) خود، و ابو عیسی الترمذی نیز در (صحیح) خود - که به اجماع اهل سنت جمیع آنچه در کتاب این دو نفر است صحیح است - روایت کرده اند که بعد از نزول آیه مباهله پیغمبر این چهار کس را جمع کرده و گفت "اللّهم هؤلاء أهلي".

و در (فصول المهمة) ابن صباغ مالکی بعد از اینکه نقل کرده از جابر که "أنفسنا" محمد و علی است و "نساءنا" فاطمة و "أبناءنا" حسنین است گفته:

" هكذا رواه الحاكم في مستدرکه عن علي بن عيسى وقال: صحيح على شرط مسلم، ورواه أبو داود، والطيالسي عن شعبة، والشعبي، وروى ابن عباس والبراء نحو ذلك ".

و این روایت نیز به اختلاف یسیر در (اسد الغابة) ابن اثیر و (أخبار الدول) قرمانی و (مودة القربی) سید علی همدانی و (مناقب السبطين) محب الدین طبری (و شرح ابن حجر هیتمی) بر (همزیه بوصیری) و (صواعق محرقة) او با اعتراف به صحت و (تاریخ الخلفاء) ی جلال سیوطی و شرح دیوان حسین بن معین الدین میبیدی و (ذخائر العقبا) ی محب الدین طبری مکی و (نور الابصار) سید مؤمن شبلنجی معاصر مصری با دعوی اتفاق مفسرین و (ینابیع المودة) عارف قندوزی قسطنطنی معاصر در مواضع متعدده بطرق مختلفه - که هر يك به اختلاف مراتب از اساطین اهل سنت و بزرگان جماعت اند - در حال تألیف دیده شده، و اگر بنا بر استقصای طرق این روایت باشد مثنوی هفتاد من کاغذ شود، و از این جهت است که فخر رازی که سرچشمه عصیبت و معدن انکار فضائل است، قدرت بر رد این منقبت نداشته، و گفته این آیه دلیل است بر اینکه حسنین ابناء رسول اند

نکته انتخاب رسول خدا فرزندان و زنان را

نکته: زمخشری در (کشاف) آورده که جهت اینکه "ابناء" و "نساء" را در امر مباحله ضمیمه کرده آن است که دلالت این کار بر صدق او بیشتر است، چه کاشف و ثوق به حال خود و یقینش به صدق دعوی خویش است، چه جرئت و اقدام کرده بر تعریض عزیزان و پاره های جگر خود، و کسانی که محبوبترین خلقند بسوی او برای بلا و اقتصار بر تعریض نفس خود نفرموده، و دلالت دارد بر اطمینان او به کذب خصم تا هلاک شود با دوستان و عزیزان خود که اثری از او در گیتی نماند، و خصوصیت داد پسران و زنان را چه آنان عزیزتر خویشان و چسبیده تر از همه اند به دل.

و گاه باشد که آدمی خویشتن را فدیة ایشان کند، و جنگ نماید در حفظ ایشان، و از این جهت است که عرب زنان و کوچهای خود را در حروب و رزمگاه ها میبردند تا از فرار مصون شوند، و آن که در حمایت کوچ خود بیشتر کوشش داشت حامی الحقیقة نام میکردند.

و نکته اینکه مقدم داشته در ذکر ابناء و نساء را آن است که اشاره کند به اینکه قریب المنزله و نصیف المکانة در حضرت او هستند، یا آنکه مقدم اند بر نفس، و شایسته آن است که جان های گرامی نثار ایشان شود، و در این مطلب دلیلی است که هیچ چیز اقوی از او نیست بر فضل اهل کساء، این است خلاصه سخنان صاحب (کشاف).

من بنده گویم: اولاً که شایسته تر آنکه نکته تقدیم ابناء و نساء را همان و ثوق به صدق و اطمینان قرار دهیم، چه در مقام بلا چنانچه اشاره کرد غالباً اهتمام به

حفظ ابناء و نساء است، و با این همه توجه ارباب عزت و محبت در مقام این بلای بزرگ و داهیه عظیم تقدم ابناء و نساء دلیلی است آشکار بر صدق او در نظر خود و ثبات قدمش در این دعوی، چه هیچ عاقلی طفل و دختر خود را سپر بلای آسمانی و پیش کش قضای ناگهانی نخواهد نمود.

و ثانیاً به دیده تأمل خوب نظر نما، و به چشم بصیرت نیکو نگاه کن چگونه این شخص که علامه مطلق این طایفه است اعتراف کرد که فاطمه و حسنین علیهم السلام احب خلقند بسوی رسول خدا، و پاره های جگر آن جنابند، و از همه کس لصوق و اتصال به آن جناب بیشتر داشتند، و اهتمام آن حضرت در حفظ ایشان از همه کس زیادتر بود، باز در مقام ادای سایر حقوق اینها هیچ همراهی ندارد، و هر دون فطرت بی حسب و نسب را بر جنابشان تقدیم و تفضیل میکند، نعوذ باللّٰه من الخزی و الخذلان.

2 - آیه " حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم... و حلائل ابناءکم الذین من اصلابکم] 23 / 4]

آیه ثانیه:

" حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم... " الی قوله تعالی " و حلائل ابناءکم الذین من اصلابکم " (4 / 23).

شیخ اجل اعظم اقدم ثقة الاسلام ابو جعفر الكلینی رازی جزاه الله عن العترة الطاهرة خیر الجزاء در جامع عظیم خود که بشهادة مفید رضی الله عنه اجل كتب اسلام و اعظم مصنفات امامیه است، و مسمی به (کافی) است، و شیخ جلیل بزرگوار احمد بن ابی طالب الطبرسی قدس سره الزکی در کتاب (احتجاج) سند به باقر علوم النبیین حضرت ابو جعفر امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آباءه و ابناؤه میرساند که فرمود به ابو الجارود چه میگویند یعنی مخالفان و اتباع بنی امیه در حق حسن و حسین علیهما السلام؟ عرض کرد انکار میکنند که ایشان پسران رسول

ص: 152

خدایند، فرمود به چه احتجاج کردید بر ایشان؟ عرضه داشت به گفته خدای عز و جل در حق عیسی و " و من ذریته... و عیسی " (84 - 6) چه عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده، و استدلال کردیم بر ایشان به آیه مباهله، فرمود چه جواب دادند؟ عرض کرد: گفتند اولاد دختر از دختر است نه از صلب آن جناب، فرمود سوگند به خدای ابو الجارود هر آینه آیتی از کتاب خدای به شما تعلیم کنم که نام میبرد و تصریح میکند که حسنین از صلب رسول خدایند که رد نمی کند او را مگر کافری ابو الجارود میگوید: گفتم فدایت شود کجاست آن آیه؟ فرمود آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده: " حرمت علیکم... " تا آنجا که گفته " وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم " (4 / 23) یعنی در تعداد زنهایی که حرامند بر مردها زن پسرانی که از صلب خود مرد باشند - نه اشخاصی که به پسر گرفته باشند، چنانچه طریقه جاهلیت بوده - هم شمرده آنگاه امام علیه السلام فرمود: ای ابو الجارود پرسش کن مرایشان را که آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود نکاح زنهای حسنین علیهما السلام؟ که اگر در جواب بگویند بلی دروغ گفته اند به حق خدا، و اگر بگویند: نه پس حسنین فرزندان رسول خدایند به حق خدا از صلب خودش، و حرام نشدند زنهای ایشان بر رسول خدا مگر برای صلب (1).

تا اینجا ترجمه حدیث مبارک بود جز آن چند کلمه که در ترجمه آیه نوشتیم و قریب به این استدلال خبری است که در (احتجاج) از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که هارون عباسی از آن جناب سؤال کرد که چگونه شما تجویز نمودید برای عامه و خاصه که شما را نسبت به رسول خدا دهند و ابنای رسول گویند، و حال اینکه آدمی را نسبت به پدر کنند، و فاطمه علیها السلام

ص: 153

زن بود، و پیغمبر صلی الله علیه وآله جد شما است از قبل مادر شما؟ یعنی صرف این مطلب کفایت در صحت انتساب نمیکنند، آن حضرت فرمود اگر رسول خدا زنده شدی و دختری را خطبه کردی آیا تو اجابت مینمودی؟ هرون عرض کرد سبحان الله چرا اجابت نکنم بلکه افتخار و مباهات بر عرب و عجم عموماً و قریش خصوصاً میکنم، آن جناب فرمود لکن رسول خدا دختر مرا خطبه نمیکنند و من تزویج نمیکنم دختر خود را به او، عرض کرد چرا؟ فرمود از جهت آنکه او والد من است و والد تو نیست، هارون تصدیق نمود و گفت احسنت یا موسی بن جعفر (1).

اما اخبار وارده از طرق اهل سنت در اینکه حسنین علیهما السلام ابناء رسول اند یا يك نفر از ایشان - چه فرقی در این جهت ادعاء نشده - یا اولاد اویند آن قدر با قلت بضاعت و کمی اطلاع در کتب معتبره ایشان دیده ام، که هر کس انصاف دهد اذعان به تواتر آن کند، و نه این مختصر را گنجایش نوشتن آنها است، و نه این بنده را مجال ثبت همه آنها از این جهت به حدیثی چند که به حسب دلالت و سند در غایت اعتبار باشد اقتضار میشود:

صحیح بخاری

اول - محمد بن اسماعیل البخاری که کتاب او را اهل سنت اصح الکتاب بعد کتاب الله دانند در (جامع صحیح) خود روایت کرده از ابی بکره قال:

سمعت النبی صلی الله علیه وآله وهو علی المنبر والحسن الی جنبه ینظر الی الناس مرة والیه مرة، ویقول: ابنی هذا سید، ولعل الله ان یصلح به بین ففتین من المسلمین (2).

یعنی ابو بکره گفت: شنیدم از پیغمبر در حالی که بر منبر بود و حسن در پهلوی او بود، گاهی نظر به مردم میکرد، و گاهی نظر بسوی او میکرد، و میفرمود این پسر من سید است، یعنی امام واجب الطاعة است، و شاید که خداوند اصلاح

ص: 154

1- احتجاج طبرسی 2 / 164.

2- ج 5 / 32 ط دار مطابع الشعب باب مناقب الحسن والحسین.

کند بواسطه او میانه دو طایفه از مسلمانان، که اشاره به صلح آن جناب است با معاویه، و مراد اسلام ظاهری است، یعنی تکلم به شهادتین پس دلالت بر اسلام اصحاب معاویه ندارد، و منافات با ادله صریحه دیگر ندارد، که دلالت بر کفر دشمنان اهل بیت دارد، چنانچه بر هر با بصیرتی ظاهر است.

و این حدیث را بعینه به اضافه لفظ عظیمین بعد از فتین ترمذی که کتابش از اعظم صحاح سته است روایت کرده (1)، و در غیر این دو کتاب در کثیری از کتب این طایفه دیده ام، که بعد از نقل بخاری تعداد آنها فائده برای اسکات خصم ندارد، چه گفته او را برهان قاطع دانند، بلکه برخی حکم به کفر کسی که رد اخبار بخاری کند کرده اند، و دانستی که در این جهت فرق بین حسنین نیست.

2 - صحیح ترمذی

حدیث دوم:

محمد بن عبد الله الترمذی صاحب صحیح در کتاب خود نقل کرده از اسامة ابن زید قال: طرقت النبي صلى الله عليه وآله ذات ليلة في بعض الحاجة فخرج النبي صلى الله عليه وآله وهو مشتمل على شيء لا أدري فلما فرغت من حاجتي قلت: ما هذا الذي أنت مشتمل عليه؟ قال: فكشفه فاذا حسن و حسين عليهما السلام على ورکه، فقال هذان ابناي وابنا بنتي اللهم اني أحبهما فأحبهما وأحب من يحبهما (2).

قال: هذا حدیث حسن غریب.

ترجمه حدیث چنان است که اسامه گوید شبی نزد پیغمبر رفتم کاری داشتم پس پیغمبر صلی الله علیه وآله بیرون آمد و با خود چیزی داشت که نمیدانستم، چون از حاجت خود فارغ شدم گفتم این چیست که با خود داری؟ نمودار کرد او را دیدم حسن

ص: 155

1- ج 5 / باب 31 رقم 3773.

2- صحیح ترمذی 13 / 192 ط صادی بمصر واحقاق الحق 10 / 664 عنه.

و حسين عليهما السلام را در ورك خود داشت، آنگاه فرمود اين دو پسران منند، و پسران دختر منند، بار الها من دوست دارم ايشان را پس تو هم دوست دار ايشان را، و دوست دار كسى كه دوست دارد ايشان را.

و همين حديث را نسائى كه احمد بن شعيب صاحب صحيح باشد در كتاب (خصايع) نيز مسندا روايت کرده (1).

3 - صحيح ترمذى

حديث سوم:

هم ترمذى در صحيح خود آورده از يوسف بن ابراهيم انه سمع انس بن مالك يقول: سأل رسول الله صلى الله عليه وآله أى أهل بيتك أحب إليك؟ قال: الحسن والحسين وكان يقول لفاطمة: ادعى ابني فيشمهما ويضمهما اليه (2).

قال: هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه من حديث أنس.

خلاصه آنکه انس ميگويد از پيغمبر صلى الله عليه وآله سؤال کردند کدام يك از أهل بيت تو محبوب ترند بسوى تو؟ فرمود: حسن و حسين، و رسم آن جناب چنان بود كه به فاطمه مي فرمود: بخوان پسران مرا چون مى آمدند حسنين، آنها را در بر ميگرفت و ميبويد ايشان را.

4 - حديث ابن حجر در (منح مكية)

حديث چهارم:

ابن حجر متأخر مكى كه صاحب (صواعق) است در (منح مكية) در شرح اين بيت كه بوصيرى گفته:

كنت تؤويهما إليك كما *** أوت من الخط نقطتيها الياء

ص: 156

1- خصائص نسائى 36 طبع تقدم بمصر.

2- صحيح ترمذى 13 / 193 ط صادى بمصر.

آورده: وجاء من طرق صح بعضها ابناى الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما (1).

خلاصه این سخن به پارسی چنان است که از چند طریق که پاره آنها صحیح است روایت شده، که پیغمبر فرموده دو پسر من حسن و حسین سید جوانان بهشتند، و پدر آنها بهتر از آنها است.

و در (صواعق) آورده: أخرج ابن عساكر عن علي وابن عمر، وابن ماجه والحاكم عن ابن عمر، والطبراني عن قرّة، و مالك بن حريث، والحاكم أيضاً عن ابن مسعود مرفوعاً ابناى هذان الحسن الى آخر (2).

5 و 6 - حدیث ابن حجر در (منح مکیه)

حدیث پنجم:

هم در (منح) گوید روی البغوی و غیره سمی هارون ابنیه شبرا وشبیرا وانی سمیت ابني الحسن والحسين (3).

یعنی بغوی و غیر او روایت کرده اند که رسول خدا گفت: هارون دو پسر خود را شبر و شبیر نام نهاد، و من نام پسرانم را حسن و حسین گذاردم.

حدیث ششم:

هم ابن حجر در (منح) آورده: ویؤیده ما صح عن عمر قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة الا سببي ونسبي، - وفي

ص: 157

1- این گونه اخبار در (الصواعق المحرقة) در فصل سوم ص 190 زیاد نقل شده.

2- الصواعق المحرقة الفصل الثالث ص 191 الحديث الحادى عشر.

3- وفي فرائد السمطين 1 / 41 ط بيروت عن سلمان الفارسی عن رسول الله وابناى الحسن والحسين.

روایه زیاده الصهر والحسب - وكل بني انثى عصبتهم لایبهم ماعدا ولد فاطمة فاني أنا أبوهم وعصبتهم (1).

اولی تر اینکه در این مقام حاصل کلام او که این حدیث را به استشهاد او آورده نقل شود، چه فوایدی زائده دارد در شرح این بیت:

سدتم الناس بالتقی وسواکم *** سودته البیضاء والصفراء

میگوید سیادت ایشان یعنی حسنین واولادشان از طرف نسبت مشهورتر از آن است که ذکر شود، دلیل او آیه مباهله است، بعضی محققین مفسرین گفته:

دلیلی اقوی از این آیه بر فضل فاطمه وعلی و حسنین نیست، چه هنگام نزول این آیه برخواند ایشان را، حسین را در کش بغل گرفت، و دست حسن را بدست، و فاطمه از پس پشت، وعلی از پی او می آمد، پس از اینجا معلوم شد که ایشان مرادند از آیه، و این که اولاد فاطمه و ذریه او را ابناء پیغمبر مینامند، و نسبت داده میشوند بسوی او نسبتی نافع و حقیقی، در دنیا و آخرت، و دلیل این حدیثی است که به صحت پیوسته، که آن جناب خطبه کرد، و فرمود چه شده جمعی را که میگویند رحم رسول خدا نافع نیست قومش را در قیامت، بلکه به خدا سوگند که رحم من متصل است در دنیا و آخرت... تا آخر حدیث (2).

وطبرانی روایت کرده که خدای عز وجل ذریه هر نبی را در صلب خودش قرار داده، و خدای تعالی ذریه مرا در صلب علی ابن ابیطالب قرار داده (3).

ص: 158

1- این موضوع را دانشمندان از اهل سنت و جماعت در کتابهای خود به سندهای مختلف نقل کردند و به تفصیل " احقاق الحق " 9 / 648... و احقاق الحق 18 / 331 آنها را ذکر نموده. 2 و 3 اشاره است به روایاتی که عمر به ام هانی گفت: محمد برای تو فائده ای ندارد، و رسول خدا در جواب فرموده: چه شده جمعی را که میگویند رحم رسول خدا نافع نیست قومش را، به خدا رحم من متصل است در روز قیامت، و شفاعت خواهم کرد در حق آنها، و به تفصیل روایات این موضوع را در رساله ای بیان نموده ام، و در احقاق الحق 9 / 480 و 9 / 644 بطور مشروح احادیثی را ذکر نموده است.

و روایت کرده غیر طبرانی از طریقی چند، و در بعضی زیادتى است که چون روز قیامت باشد مردم را به اسماء مادرها خوانند تا ستر کند خدای بر ایشان مگر این یعنی علی و ذریه او که آنها را بنام خودشان خوانند، چه نسبت ایشان صحیح است.

و این جوزی که این خبر را در (علل متناهیة) آورده مردود است، چه کثرت طرق او را به درجه حسن بلکه صحت ترقی داده، و مؤید این است آنچه صحیحاً نقل شده از عمر که گفت شنیدم از رسول خدای که گفت هر سبب و نسبی منقطع است در روز قیامت جز سبب و نسب من - و در روایتی زیادت صهر و حسب است - همه پسران زنان را نسبت به پدر دهند، و عصبه ایشان از جهت پدرشان است، جز اولاد فاطمه که من پدر ایشان و عصبه ایشانم.

تا اینجا بود کلام ابن حجر ناصبی که شنیدی، و این روایت صریح بود که پیغمبر پدر ایشان است، و از اینجا معلوم میشود که ایشان پسر اویند، چنانچه مدعی ما بود، و به اختلاف الفاظ، این خیر در کثیری از کتب وارد است مثل (اسعاف الراغبین) شیخ محمد صبان مصری و (اسد الغابة) ابن اثیر و (ینابیع المودة) معاصر قسطنطنی و (نور الابصار) شیخ مؤمن شبلنجی معاصر، و غیر ایشان به طرق متعدده، و شهادت ابن حجر به صحت روایت عمر فصل الخطاب است، والفضل ما شهدت به الاعداء.

ص: 159

حدیث هفتم:

شیخ محمد صبان مصری که از مشایخ کبار اهل سنت است در رساله (اسعاف الراغبین) گفته:

و روی ابن عساکر وابن مندة عن فاطمة انها أتت بابنيها، فقالت: يا رسول الله هذان ابناك فورثهما شيئاً، فقال اما حسن فله جرئتي وجودي، وأما حسين فله هييتي و سوددي.

وفي رواية: اما الحسن فله حلمي وهييتي، وأما الحسين فقد نحلته نجدتي وجودي (1).

میگوید ابن عساکر وابن مندہ روایت کرده اند که فاطمه پسران خود را به حضرت رسالت آورد، و گفت این دو پسران تواند میراثی به ایشان بده فرمود:

اما حسن پس به او دادم جرئت و سماحت خود را، و اما حسین پس به او دادم هیبت و بزرگی خود را.

و در روایتی آمده که اما حسن پس مر او راست حلم و هیبت من، و اما حسین پس همانا عطا کردم به او نجدت وجود خودم را (2).

ص: 160

1- اسعاف الراغبین: 166 ط مصر هاشم نور الابصار.

2- در نقل حدیث و ترجمه غفلتی شده، و صحیح او چنین است: روی ابن عساکر وابن مندة عن فاطمة انها أتت بابنيها فقالت: يا رسول الله هذان ابناك، فورثهما شيئاً، فقال: أما فله حسن هييتي و سوددي، ، وأما حسين فله جرئتي وجودي . وفي رواية: أما الحسن فقد نحلته حلمي، وهييتي، وأما الحسين فقد نحلته نجدتي وجودي میگوید ابن عساکر و ابن مندہ: روایت کرده اند که فاطمه پسران خود را بحضرت رسالت آورد و گفت این دو پسران تواند، میراثی به ایشان بده، فرمود: اما حسن پس برای او است هیبت و بزرگی من و اما حسین پس برای او است جرئت و سماحت من. و در روایتی است: اما حسن پس به او دادم حلم و بزرگی خود را، و اما حسین را دادم نجدت وجود خود را

گفتن فاطمه و تقریر پیغمبر هر دو حجت است.

8 - حدیث (أسد الغابة)

حدیث هشتم:

عز الدین ابوالحسن علی بن الاثیر الحافظ که از اعظام حفاظ واجله محدثین و مورخین و محققین این طایفه است در کتاب (اسد الغابة) در دو موضع روایت کرده:

عن علي بن أبي طالب قال: لما ولد الحسن سميته حربا، فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله فقال أروني ابني، ما سميتموه؟ قلنا حربا، قال: بل هو حسن فلما ولد الحسين سميته حربا، فجاء النبي صلى الله عليه وآله فقال: أروني ابني، ما سميتموه؟ قلنا: حربا، قال، بل هو حسين، فلما ولد الثالث سميته حربا، فجاء النبي صلى الله عليه وآله فقال: أروني ابني ما سميتموه؟ قلنا حربا، قال: بل هو محسن. ثم قال: اني سميتهم بأسماء ولد هارون شبر وشبير ومشبر (1).

یعنی علی علیه السلام گفت چون حسن متولد شد او را حرب نامیدم، آنگاه پیغمبر آمد و فرمود چه نام نهادید پسرم را؟ گفتم حرب فرمود: بلکه او حسن است، چون حسین متولد شد او را به حرب تسمیه کردم، آنگاه پیغمبر آمد و فرمود چه نام گذاشتید پسرم را؟ گفتم حرب، فرمود بلکه او حسین است، چون محسن

ص: 161

1- اسد الغابة 2 / 11 رقم 1165 و 2 / 19 رقم 1173 و لفظ حدیث از موضع دوم است.

متولد شد پیغمبر آمد و فرمود چه نام گذاشتید پسر من را؟ گفتیم: حرب فرمود بلکه او محسن است، آنگاه فرمود همانا من ایشان را بنام پسرهای هارون که شبر و شبیر و مشبر باشد نامیدم.

و این حدیث را محب الدین طبری در (ذخائر العقبی) و حسین بن محمد الدیاری بکری صاحب (تاریخ خمیس) نقل کرده اند، و دیار بکری گفته روایت کرده این حدیث را احمد بن حنبل و ابو حاتم الرازی.

تنبیه:

در اخبار شیعه وارد است که پیغمبر صلی الله علیه وآله به امر خدا این اسم ها را گذارد و امیر المؤمنین علیه السلام سبقت به اسم نکرد چنانچه در خبر (تاریخ خمیس) میثنوی و در بعضی از اخبار موافق این خبر آمده، و اول اظهار واضح است، و اوفق به قواعد.

و هم باید ملتفت شد که روایت ولادت محسن در حیات رسول خدا موافق روایات ما نیست، و از طرق ما تفصیلی دیگر در شهادت آن مظلوم معصوم آمده که موقع ذکر آن نیست.

9 - حدیث (تاریخ خمیس)

حدیث نهم:

شیخ فاضل مورخ حسین ابن محمد دیار بکری که از اکابر علماء سنت است در (تاریخ خمیس) آورده:

عن أسماء بنت عمیس قالت: قبلت فاطمة بالحسن فجاء النبي صلی الله علیه وآله فقال يا أسماء هل مي ابني، فدفعته اليه في خرقة صفراء، فألقاها عنه قائلا ألم أعهد

ص: 162

اليكن ان لا تلقوا مولودا في خرقة صفراء، فلفيته (1) بخرقة بيضاء فأخذه، فاذن في اذنه اليمنى، وأقام في اليسرى، فقال (ثم قال المصدر) لعلي أي شئ سميت ابني؟ قال: ما كنت لاسبقك بذلك، فقال: ولا أنا سابق ربي، فهبط جبرئيل، فقال:

يا محمد ان ربك يقرؤك السلام، ويقول لك: علي منك بمنزلة هارون من موسى ولكن لا نبي بعدك، فسم ابنك هذا باسم ولد هارون، فقال: وما كان اسم ولد هارون يا جبرئيل؟ قال: شبر، فقال صلى الله عليه وآله ان لساني عربي، فقال: سمه الحسن ففعل، فلما كان بعد حول ولد الحسين، فجاء النبي وذكر مثل الاول وسأقت قصة التسمية مثل الاول، وان جبرئيل أمره أن يسميه باسم ولد هارون شبير، فقال له النبي مثل الاول، فقال: سمه حسينا.

خرجه الامام علي بن موسى الرضا عليه السلام (2).

حاصل خبر آنکه اسماء گوید که من قابله ولادت امام حسن بوم بعد از ولادت او پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد، و مرا فرمود بیاور پسر مرا، من او را به خدمت بردم و او در پارچه زردی بود، فرمود: مگر به شما نگفته بودم هیچ مولودی را در پارچه زرد نیچید، و پارچه را دور انداخت، پس او را در پارچه سفیدی پیچیدم و پیغمبر صلی الله علیه وآله اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او گفت، و با علی خطاب کرد که چه نامیدی پسر مرا؟ عرض کرد من سبقت بر جنابت نمیگرفتم در این کار فرمود من هم بر خدایم سبقت نخواهم گرفت، جبرئیل نازل شد و سلام خدا رساند، و گفت علی نسبت به تو چون هارون است نسبت به موسی، تو هم فرزند

ص: 163

1- فلفيته بالياء والتشديد كما في النسخ، فان صحت فلعله من قبيل التظني في نقل المضاعف الى الناقص للتخفيف (منه). وفي (ذخائر العقبي) 130 ط قدسی لفته.

2- تاريخ الخميس 2/418 ط الوهبيّة وط بيروت.

خود را بنام فرزند هارون بخوان، فرمود: نام او چه بود؟ عرض کرد شبیر، فرمود: من عربم عرض کرد حسن نام بگذار، پس پیغمبر چنین کرد، چون يك سال گذشت حسین متولد شد پیغمبر صلی الله علیه وآله تشریف آورد، و همان قصه سابق را باز اسماء نقل کرد، و جبرئیل امر کرد که نامش کند به اسم شبیر پسر هارون.

آنگاه دیار بکری گفته این حدیث را امام علی بن موسی الرضا روایت فرموده.

و در این حدیث در سه جا لفظ "ابن" اطلاق شده بر حسنین.

و این حدیث بعینه در "ذخائر العقبی" (1) مذکور است.

10 - حدیث (ینایع المودة)

حدیث دهم:

شیخ عارف کامل محدث فاضل سلیمان بن خواجه کلان الحسینی الحنفی القندوزی البلخی الاسلامبولی المعاصر در کتاب (ینایع المودة) آورده و فی (جمع الفوائد) (2) عبد الله بن شداد عن أبيه:

خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله في إحدى صلواتي الليل، وهو حامل حسنا أو حسينا، فتقدم صلى الله عليه وآله، فوضعه ثم كبر للصلاة، فصلى فسجد بين ظهرائي صلاته سجدة أطالها، فرفعت رأسي، فاذا الصبي على ظهر النبي صلى الله عليه وآله وهو ساجد، فرجعت الى سجودي، فلما قضى الصلاة قال الناس: يا رسول الله انك سجدت

ص: 164

1- ذخائر العقبی 130 ط قدسی، واحقاق الحق 10 / 501.

2- جمع الفوائد کتابی است مؤلف از اخبار (جامع الاصول) ابن الاثیر که جمع صحاح سته است، و از اخبار (مجمع الزوائد) نور الدین الهیثمی که جامع (مسند أحمد ابن حنبل)، و (مسند أبي يعلى الموصلي)، و (مسند أبي بكر البزاز)، و معاجم ثلاثه طبرانی است چنانچه در اول (ینایع) نقل کرده (منه).

بين ظهراني صلاتك سجدة أطلتها حتى ظننا انه قد حدث أمر، أو انه يوحى اليك، قال كل ذلك لم يكن، ولكن ابني ارتحلني، فكرهت أن أعجله حتى تقضي حاجته (1).

ذكره النسائي في باب سجدة الصلاة (2).

خلاصه ترجمه آن است که عبد الله بن شداد نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در نماز مغرب یا نماز عشاء آمد و حسن یا حسین را بر دوش داشت، و مهیای نماز شد، و او را بر زمین گذارد، آنگاه تکبیر نماز بست و نماز کرد، و سجده طولانی در اثنای نماز آورد، چندان که من سر بلند کردم دیدم که آن طفل بر دوش پیغمبر است، اعاده سجود کردم، چون نماز تمام شد مردم به عرض رساندند یا رسول الله سجده طولانی فرمودی تا به حدی که در گمان ما افتاد که امری دست داد یا اینکه وحی نازل شد، فرمود هیچ يك از اینها نبود، ولی پسر من مرا راحله قرار داد، و نخواستم، و مکروه شمردم که پیشی گیرم بر او تا آسوده و فارغ شود.

این خبر از (نسائی) است که در باب سجده صلاة آورده، و این بنده خود این خبر را در نفس (نسائی) بعد از نقل از (ینابیع) یافته ام.

بالجملة اخبار از این قبیل در کتب احادیث اهل سنت زیاد است، و در مطاوی ابواب مؤلفات ایشان خارج از حد تعداد (3) و همین قدر که عشره کامله است از برای مصنف بصیر کافی است.

ص: 165

1- ینابیع المودة 168 ط اسلامبول والمستدرک للحاکم 3 / 165 حیدرآباد الدکن و اسد الغابة 2 / 389 ط مصر...

2- صحیح نسائی 79 ط الدهلی.

3- و زیادی از آنها در (احقاق الحق) - 10 - و 11 نقل شده.

اشاره خمس داده نمیشود بکسی که از طرف مادر سید است

مشهور بین علماء امامیه رضوان الله عليهم اینست که کسی که مادرش از بنی هاشم باشد و پدرش نباشد مستحق خمس نیست، و مذهب سید مرتضی رضی الله عنه استحقاق است، و بعض متأخرین مثل صاحب (حدائق) شیخ یوسف بحرانی رحمه الله تبعیت آن جناب کرده، و نزاع را مبنی بر این فقره نموده اند که پسر دختر را پسر میگویند یا نه.

و انصاف اینست که انکار مبنی بر این نیست، بلکه مستند مشهور مرسله حماد است که از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده صریحاً که انتساب از طرف مادر به هاشم موجب اخذ خمس و حرمت صدقه نمیشود.

قال عليه السلام: فأما من كانت امه من بنی هاشم وأبوه من سایر قریش فان الصدقة تحل له، وليس له من الخمس شیء (1).

و ضعف به ارسال قادح در احتجاج نیست، چه حماد از اصحاب اجماع است، اخبار او جمیعاً صحیح اند، چنانچه در رساله مفرده به حمد الله با بیانی وافیه بر وجهی تقریر کرده ایم که محل شبهه منصفی نخواهد شد، با اینکه متن روایت بنفسه شاهد بر صدق است، رجوع کن به باب خمس و غنایم از (اصول کافی) و سراپای حدیث را درست تأمل نما اگر انس به لسان ائمه و تتبع در اخبار داشته باشی مطمئن به صدور میشوی.

علاوه بر اینکه شهرت استنادیه محققه جبر هر نوع از ضعف و رفع هر قسم از عیب میکند، و در سایر اخبار بسیاری لفظ هاشمی آمده، و ظاهر نسبت مثل لفظ قبیله و عشیره آنست که از جانب پدر باشد نه از جانب مادر اگر چه

ص: 166

به حسب وضع لغت اعم است، چه یاء نسبت در جمیع این مراتب و غیر اینها مثل نسبت به صنعت و به بلد و به مذهب یکسان است و اختلافی در وضع او نیست، و همچنین ماده نسبت فرقی ندارد، و حمل اخبار قطعیة الصدور - وارده در افتخار ائمه علیهم السلام به ولادت از رسول خدا، و یا اینکه ابناء اویند - بر مجاز واستعاره منافی مقام فضل واقعی و شرف نفس الامر است، بلکه متأمل در اخبار کثیره وارده در این باب و بر استعمالات غیر معتمده بر قرینه قطع می نماید که نزاع بین ائمه و بنی عباس در اطلاق حقیقی بوده که آنها یا لجاجا و عنادا یا از روی التفات به انصراف و غفلت از معنی حقیقی در این باب خصومت میکردند، والقاء شبهه در اذهان عوام مینمودند، و حدیثی که در ذیل آیه دوم مذکور شد شاهد صدق این مدعی است.

از این جهت است که شیخ محقق فقیه محمد بن ادریس حلی رحمه الله در کتاب (سرائر) در باب مواریث دعوی اجماع نموده بر حقیقت بودن "ابن" در ابن بنت، و سید رضی الله عنه در کلام مفصلی که از آن جناب نقل شده حکایت عدم خلاف فرموده، و از شیخ طائفه قدس سره حکایت اجماع امت شده، و دلیل مخالفین منحصر است در این بیت که شاعر گفته: (مراجعه شود به صفحه 444)

بنونا بنو ابناءنا و بناتنا *** بنوهن ابناء الرجال الابعاد

و این کلام اولاً مجهول القائل است، و معلوم نیست در چه طبقه گفته شده از کجا شاعری در عهد بنی امیه و بنی عباس به جهت تقرب به ایشان وضع نکرده باشد، چنانچه قصص کثیره از این قبیل است، بلکه اگر حکایت منقوله از خلف احمر، و حماد راویه، و اصمعی و غیر ایشان را در جعل اشعار و نسبت به قدما که در کتب ادب مثبت است به بینی ابدأً از این گونه اشعار توهم شهادت بر مدعی نمیکنی.

و ثانياً آنچه به نظر این بنده میرسد آن است که معنی شعر نه اخبار به مطلبی است لغوی، چه این بیرون غرض شعر است، بلکه بعض نحاة ولغویین وادباء به جهت تسهیل حفظ گاهی لغتی را به نظم می آورند، بلکه مقصود آن است که در وقت احتیاج کسی که به کار ما میرسد و دردی از ما دوا میکند پسران پسران مایند که پسران مایند اما پسران دختران بمنزله دورانند، و با پدران خود همراهی میکنند، نه غرض اینست که صدق ابناء بر ابناء بنات را نفی کند، و این معنی بر لیب نکته شناس روشن است.

و تفصیل این مبحث خارج از وظیفه این مختصر است، و این جمله هم به جهت اشاره و تنبیهی که بعض ناظرین بی بهره نمانند مرقوم افتاد والله المعین الموفق.

(السلام عليك يابن أمير المؤمنين)

ج - سلام بر تو باد ای پسر فرمان فرمای تمامی اهل ایمان ش - در شرح این کلمه مبارکه در دو موضع باید تکلم کرد:

موضع اول - در لفظ امیر المؤمنین است، اما "امیر" فعیل است از امر مهموز الفاء، و مصدر او امارة و امر است، و معنی او فرمان فرما است، و این واضح است، ولی جهت تعرض این فقره اشاره به اشکالی است معروف متعلق به این کلمه.

در حدیث منقول در (علل) و (معانی الاخبار) که حضرت کاظم علیه الصلاة والسلام در جواب کسی که سؤال کرد از وجه تسمیه آن جناب را به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: "لانه یمیرهم بالعلم" (1) یعنی به جهت اینکه اطعام علم میکند

ص: 168

1- یمیرهم العلم معانی الاخبار: 63، علل الشرائع: 65، العیاشی و بصائر الدرجات: 149، بحار الانوار 37 / 293 قد أفلحوا بك أنت والله أمیرهم تمیرهم من علمك - حسن ابن محبوب عن الصادق علیه السلام ابن شهر آشوب 1 / 359 في حمله وولادته. أبان بن الصلت عن الصادق علیه السلام سمی أمير المؤمنین علیه السلام انما هو من ميرة العلم وذلك ان العلماء من علمه امتاروا و من میرته استعلموا. سلمان سئل النبی (ص) فقال انه یمیرهم العلم یمتاروا منه ولا یمتار من احد - ابن شهر آشوب ج 1 / 548 في أنه أمير المؤمنین.

اهل ایمان را، و به ظاهر این خبر دلالت میکند بر اینکه اشتقاق امیر از مار یمیر است چنانچه جماعتی تصریح به این کرده اند، لهذا در صدد توجیه و تأویل برآمدند و چند وجه در او ذکر شده است:

اول:

اینکه این کلمه مشتمل بر قلب مکانی است یعنی عین الفعل را نقل به مکان فاء الفعل، و بعد از آن اشتقاق این لفظ نمودند، و این وجه بغایت ضعیف و سخیف است، چه "مار" أجوف است، و "امر" مهموز، و اگر قلب هم شود با اینکه خود قلب خلاف قاعده و منافی اصل است باید "یمر" شود، و صفت مشبهه او "یمیر" است مگر آنکه موجه ملتزم شود بعد از نقل، به قلب "یاء" به همزه اعتباطا و علی خلاف القیاس تا مصداق حقیقی زاد فی الطنبور نغمتا شود.

وجه ثانی:

اینکه این کلمه بر سبیل حکایت است، چون آن جناب متکفل رسانیدن میره و طعام اهل ایمان شد، فرمود "أنا أمير المؤمنين" و همین جمله اسم مبارك شد چنان که در "تأبط شرا" گفته اند، و این وجه اگر چه فی الجملة اقرب است از اول، ولی آن هم ضعیف است، چه اگر جمله را اسم چیزی قرار دهند تغییر در اعراب نمی دهند، و علیهذا باید لفظ امیر همیشه بضم باشد حتی در حال نصب و جر، و اعرابات مختلفی در و داخل نشود، چه فعل است و جزء کلام، و این هم

ص: 169

بالضرورة فاسد و مختل است، و در هر دو وجه اشکالی مشترك است که معلوم از اخبار متکثره متواتره آن است که لفظ امیر در آن جناب مأخوذ از امر است آنجا که فرمودند "سلموا علی علی بامر المؤمنین" (1) و این حدیث در طریق شیعه متواتر است، و در صحاح اهل سنت منقول و مسلم، و در کتب کلامیه غالباً قدح در سندش نکرده اند، لهذا اشتقاق از "مار باطل است، و ظهور روایت هم چنان که من بعد بیان میکنم ممنوع است.

وجه سوم:

آنچه اولاً به نظر این بنده رسیده، و شیخ فخر الدین بن طریحی در (مجمع البحرین) در ماده "امر" اجمالی از او را از بعضی افاضل نقل کرده، و از علامه مجلسی علیه الرحمة نیز حکایت اختیار او شده، و نعم الوفاق.

و بیان او به تقریبی که به نظر قاصر رسیده چنان است که چون امیر المؤمنین علیه السلام به مقتضای آنکه باب مدینه علوم است، و صاحب اعلاى مراتب ولایت که ریاست بر عامه قلوب و نفوس باشد، و جمیع ارواح ملکوتیه و ملائکه کروییه، و عقول مجردة، و نفوس مفارقه - عند من یقول بها - بفضل او اعتراف و از بحر او اغتراف میکنند کما قلت:

من علمه (2) علم العقول و نورها *** و البحر اصل العارض المتهلل

لمؤلفه أيضاً:

ص: 170

1- بحار الانوار: 37 / 290 ط لبنان، مناقب ابن شهر آشوب 1 / 546 في أنه صلوات الله وسلامه عليه امير المؤمنين وفيه أحاديث.

2- فيضه ديوان مؤلف ص 251.

عاجز چو كان عزمش از عناصر تا عقول *** بنده فرمان حكمش از ملايك تا دواب (1)

و چون جميع اهل عوالم از صدر تا ساق، يعنى از مرتبه عقول كه سلسله بدويه نظام جملى عالم است، وقاعده مخروط نور، وسيه قوس وجود، تا مرتبه هيولى كه عجوزه شوها، ومبدء سلسله عوديه، وقاعده مخروط ظلمت است، هر چه هست و در هر مقام است، چه به لسان نطقى و چه به لسان استعدادى به وجهى ايمان آورده اند، چنانچه كريمه "وان من شئ الا يسبح بحمده" (17 / 44) شاهد عدل و گواه اين عموم و اين دعوى است، و چون چنين است به قدر ايمان لا بد بايد معرفت و علم داشته باشند، عليهذا همه در همه مراتب از علم او مستمدند (مراجعه شود به صفحه 447)، و از فيض او مستفيض چرا كه آينه سراپا نماى حقيقت محمديه است، بلكه به حكم آيه مباهله عين نفس مقدس او است، بلكه در اختيار عاميه وارد شده "علي روجي التي بين جنبي" (2) و نورش نور او، و شجره اش شجره او است، و سند علوم همه خلايق مبتنى به علم حضرت رسالت است، كه او تلميذ خاص وشاگر ظاهر الاختصاص احديت است، كه به حكم "علمه شديد القوى"

ص: 171

1- ديوان ص صح.

2- مشارق أنوار اليقين للحافظ رجب البرسى ص 161 سطر 3 ط انتشارات فرهنگ أهل البيت أنت روجى التي بين جنبي. وفي فرائد السمطين 2 / 71 بالاسناد عن ابن عباس من رسول الله في حديث - دمك من دمي وروحك من روجى... واحقاق الحق 4 / 149 عنه. مفتاح النجا ص 43 عن ابن نجار عن ابن مسعود قال رسول الله على بن أبى طالب منى كروجى في جسدى - وأخرجه احقاق الحق 5 / 242. أمالى الصدوق 22 بالاسناد عن أمير المؤمنين عن رسول الله روجه من روجى وطينته من طينتى.. والبحار 40 / 4 عنه.

(53 / 5) در مدرس قرب الهی علوم اولین و آخرین به او تعلیم شده، و این مقدمه که بمنزله صغرای قیاس است چون معلوم شد، میگوئیم که از مقررات عرفیه و مسلمات عادیه آن است که هر که کفالت رزق طایفه ای کند، و از هر جهت ایصال وجوه معاش ایشان را در عهده گرفته باشد، البته آن کس امیر و این طایفه مأمورند، و مشعر به این است قضیه معروفه "الانسان عبید الاحسان" و این قضیه بمنزله کبری است، و از ضم این دو، قیاسی به این صورت پیدا شد که علی یمیر المؤمنین، وکل من یمیر قوما فهو امیرهم، نتیجه داد که علی امیر المؤمنین، وهو المطلوب.

و شاید از مؤیدات این تأویل باشد حدیثی که در کیفیت ولادت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است، که بعد از ولادت آن حضرت چون پیغمبر به سرای ابو طالب درآمد، و علی علیه السلام آن حضرت را بدید در اهتزاز شد، و بر روی رسول خدای بخندید، و گفت: "السلام عليك يا رسول الله" از آن پس این آیه مبارك تلاوت کرد "قد أفلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون" (23 / 2) رسول خدا فرمود "قد أفلحوا بك، أنت والله أميرهم تميرهم من علومك، وأنت والله دليلهم، وبك يهتدون" (1).

چه ظاهر آن است که تمیرهم تفریع "بر انت امیرهم" شده، و امارت علت است از برای جلب رزق علوم برای مؤمنین، بالجمله در این تعلیل امام علیه السلام رعایت جناس، ایهام اشتقاق فرموده، چنانچه در کریمه "قال اني لعملكم من القالين" (26 / 168) اتفاق افتاده.

ومیره در اصل چنانچه در (صحاح) است بمعنی طعام است، و مار یمیر

ص: 172

1- أمالی ابن الشيخ: 80 - 82 بحار الانوار: 35 / 38 ط لبنان ابن شهر آشوب 1 / 359 في حمله وولادته.

بمعنی تحصیل کردن و جلب نمودن او است، و در (قاموس) خود میره بمعنی جلب طعام ذکر شده، و این بعید است، و اشتباه او در امثال این وافر است، و بهر صورت " لانه یمیرهم العلوم " معنیش این است که چون علی علیه السلام جلب رزق و طعام از سنخ علم از برای مؤمنین میکرد امیر المؤمنین شد، و اطلاق طعام بر علم در این حدیث مناسب است، با خبر مروی در (کافی) در تفسیر " فلینظر الانسان الی طعامه " (80 / 24).

از باقر علوم النبیین علیه السلام که فرموده " علمه الذي يأخذ عنمن يأخذه " (1) و بالجمله این بطریق استدلال انی که استدلال از معلول بر علت است درست آید چه جلب میره و کفالت رزق که لازمه امارت است دلیل بر تحقق ملزوم گرفته شده است، و پر ظاهر است که اختصاص به علم در این حدیث به جهت شرافت او است، و به جهت تعمیم امارت آن جناب در عوالم کلیه وجود است، و هیچ منافاة با آن ندارد که جلب رزق ظاهری هم بکند، و ببرکت او آسمان به بارد به زمین، و زمین بروید، و خلق منتفع و مرتزق شوند که " لولاه لساخت الارض بأهلها " (1) واللّه أعلم بالصواب.

بالجمله علی از روز اُلت بر کلیه موجودات امیر المؤمنین است در همه جا حتی در لوح محفوظ چنانچه اشاره به این تعمیم در طریق اهل سنت و جماعت نیز شده:

سید علی همدانی در کتاب (مودة القربی) گوید که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود " لو

ص: 173

علم الناس متى سمي علي أمير المؤمنين ما أنكروا فضله " (1).

و هم در آن کتاب از ابو هريره حديث کرده که پيغمبر فرمود که خدای گفت در روز ألت: الست برکم؟ ارواح گفتند: چرا، فرمود " أنا ربکم و محمد نبیکم و علي أميرکم " (2).

و در کتاب (يقين) از کتاب عثمان بن احمد السماء آورده که رسول خدای فرمود " في اللوح المحفوظ تحت العرش علي أمير المؤمنين " (3).

بالجمله از این قبيل در فضائل آن امام بزرگوار نه چندان است که در صحيفه بگنجد يا در کتابی ضبط شود سلام الله عليه وعلی أخيه وآله وذريته.

اما ايمان: باب افعال از امن است و حقيقت او ايمن کردن نفس است از عذاب مخالفت يا از ملکات رديه يا ايمن کردن نبي است از خلاف رأي او چنانچه اسلام هم به همين اعتبار مأخوذ از سلامت است، و مقتضای قاعده آن است که اين دو فعل متعدی بنفس باشند ولی به تضمين معنی اذعان و اعتراف متعدی به "باء" و "لام" ميشوند چنانچه تصديق و اقرار هم چنين اند، چه اشتقاق همه آنها مؤدی بتعدی است.

و محقق نراقی رحمه الله در (معراج السعادة) اقسام ايمان را چهار قرار داده اصطلاح فرموده به قشر، وقشر قشر، و لب، و لب لب، و مقتضای تتبع تام در موارد اطلاقات کتاب و سنت آنست که يك مرتبه ديگر بر قشر و لب بيفزایند، و اقسام را شش قرار

ص: 174

1- مودة القربى ص 248 طبع دوم مكتبة المحمدى.

2- مودة القربى ص 248 باب المودة الرابعة في ان عليا أمير المؤمنين و بحار الانوار 40 / 77 عن فردوس الاخبار مثله.

3- ينابيع المودة 248 ط اسلامبول، المناقب المرتضوية 118 ط بمبئی احقاق الحق 6 / 152 عنهما مثله.

اول وجود لفظی صرف است، و آن همان اقرار لسانی است، اگر چند در قلب ابداً راه نیاید، و جز کفر در باطن مضمّر نباشد، و فایده این همان حفظ مال و جان و طهارة صوری است، و این مرتبه مسمی به تفاق است و به اصطلاح مقدم قشر قشر است.

دوم عبارت از اعتقاد فی الجملة بتوحید و نبوت است با انکار شروط که قصور در مقام ولایت باشد، و این در فائده و بی فائده گی با اول شریک است و اگر ثوابی برای اعتقاد آنها باشد به موجب اخبار ما راجع بقائلین به ولایت است که شیعه ائمه اثنی عشر باشند، و این مرتبه با اصطلاح مذکور قشر قشر است.

سوم اعتقاد به اصول خمسه است بر طبق مذهب امامیه اگر چند مقرون به عمل صالح نباشد چون عموم فساق شیعه، و از برای این مرتبه در موت و حیات و دنیا و آخرت شوئن و مراتبی است، مثل اینکه سؤرش شفاء است، و قضاء حاجتش از جمیع مستحبات افضل و زیارت و عیادت و اعانت او مستحب، و غیبتش حرام و حفظ حیاتش واجب و اکرام میتش به نماز و کفن و دفن بالضرورة واجب و استغفار برای او بعد از موت مندوب و مستحسن است، و احکام کثیره از واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات متعلق به اوست، و نجات برای او ثابت است عقلاً و نقلاً کتاباً و سنة و اجماعاً و عقاب بر معاصی او موجب خلود نخواهد شد، و اگر بر بعض معاصی در کتاب و سنت وعده خلود باشد مأول به طول بقاء و امتداد مکث است، و این مرتبه در آن اصطلاح قشر است.

چهارم همین مرتبه است با عمل صالح که تقوی باشد از معاصی و مواظبت بر واجبات مثل عالم زهاد و عباد، و عدول از عوام اهل ایمان و مرتبه اینها بالاتر از سابق است، چه هیچ عذاب ندارند، و احتلاماتشان بیشتر، و بواسطه سلامت

اعتقاد و صلاح عمل، نوری در قلب آنها پیدا میشود که في الجملة بصیرتی در اسرار باطنیه شاید بیابند، و برزخ اینها روشن تر، و احاطه به مقامات عالیه بیشتر دارند، و این مرتبه را به اصطلاح مذکور لب مینامند.

پنجم - همین مرتبه است با علم کامل که موجب انشراح صدر و نورانیت ضمیر شود، و فضل اینها بر آن طایفه مثل قمر است بر سایر نجوم، بلکه مثل فضل پیغمبر است بر سایر امت و این مقام در اصطلاح مشار الیه لب لب است.

ششم - همین مرتبه است به اضافه یقین، قلم اینجا رسید و سر بشکست و این مقام اولیاء و صدیقین است، و نتیجه این رسوخ کمالات نفسانیه است در قلب، از رضا و توکل، و اقبال به طاعت، و خلع ربنه علایق، و نضو جلاباب هوای خلاق، و وحدت هم، و عکوف همت بر حضرت احدیت جل جناب قدسه، و این هم مراتب دارد، و مقول به تشکیک است، لمؤلفه:

ان النجوم في ارتفاع قدرها *** ليس سهاها في السناكبرها

و اسم این مرتبه در اصطلاح مذکور لب لب لب میشود.

و در کافی است که حضرت صادق علیه السلام به جابر جعفی فرمود: " ما من شئ اعز من اليقين " (1).

و حضرت رضا علیه السلام به علی بن الحسن الوشاء فرمود " ما قسم في الناس شئ اقل من اليقين " (2).

و در روایت یونس بن عبد الرحمن از آن جناب است که فرمود " فأى الشئ اليقين؟ قال: التوكل على الله، والتسليم لله، والرضا به قضاء الله، والتفويض

ص: 176

1- کافی باب فضل ایمان بر اسلام 51 / 2 حدیث 1.

2- کافی باب فضل ایمان بر اسلام 52 / 2 حدیث 2.

و اخبار در این باب بسیار وارد است، و این قدر که متعرض شدم از بیان اجمال آن بود که بدست آمده بود، و از برای چهار مرتبه آخر میشود مراتبی قرار داد، و حکم هر يك را از اخبار اهل بیت طهارت استفاده کرد، و امارت جمیع ارباب این مراتب با آن جناب است، یعنی هر کس پا در دایره رسالت محمدیه گذاشت باید طوق اطاعت علی در گردن بیفکند، یعنی اگر منافق هم باشد باید فرمان او را به ظاهر بشنود، و متابعت امر او کند به حکم اینکه فرموده: " من کنت مولاه فهذا علی مولاه " (2) پس هر کس هر قدر به ولایت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه ملتزم شده و تن زیر بار او داده همان قدر باید ملتزم به ولایت و ریاست این جناب باشد.

موضع دوم در اثبات اینکه امیر المؤمنین لقب خاص الهی علی علیه السلام بوده و دیگران خود را بی استحقاق به این لقب ملقب داشتند، و غصب این نام نامی کردند.

بدان که متفق علیه علماء امامیه ضاعف الله اقتدارها است، که این لقب خاص آن جناب است، و از زمان حضرت رسالت این رتبه برای آن جناب ثابت بوده، و اخبار از طرق ائمة معصومین علیهم السلام بی شمار است، و اهل سنت را گمان آن است که دو نفر از سابقین و سایر خلفا در آن لقب شریک بوده اند بلکه از اولیات ثانی شمرده اند، و گفته اند اول کسی که به امیر المؤمنین ملقب شد عمر بود.

ولی در اخبار صحاح و معتبره خود ایشان آن قدر حدیث روایت شده به این

ص: 177

1- کافی باب فضل ایمان بر اسلام 2 / 52 حدیث 5.

2- خطبه غدیر.

مضمون که در عرش، و در بهشت، و در محشر، و در لسان جبرئیل، و ملائکه و پیغمبر، و مؤمنین، و احبار یهود، و آفتاب، و ذو الفقار، و سباع، و منافقین حتی عمر، لقب علی علیه السلام بوده، که نمیتوان شماره کرد، بلکه در بعضی تصریح دارد که سابقاً و لاحقاً احدی را استحقاق این لقب نبوده، و از اکابر صحابه مثل حذیفه، و ابوذر، این مطلب نقل شده، و مذهب ایشان اینست که قول صحابی حجت است به حکم اینکه روایت کرده اند "اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم" و چون در مسائل محل اختلاف البته به قول اهل خلاف تمسک کردن اولی و اوقع است، ما در این مختصر حدیثی چند از طرق آنها روایت میکنیم، و سید اجل ازهد اورع اقدس ابو القاسم رضی الدین علی بن طاوس الحسینی رضی الله عنه وارضاه در این مسأله کتابی نوشته که جمیع اخبار آن کتاب را از کتب معتبره و طرق معتمده آنها روایت فرموده، و اگر بعض اخبار از علماء شیعه باشد آنها از علماء اهل سنت روایت کرده اند، و دویست و بیست حدیث به اسانید مختلفه متعدده در آن کتاب نقل فرموده، و خود اعتراف فرموده به اینکه استقصاء جمیع اخبار نفرموده، و چنین است، چه این بنده غیر از آن احادیث اخباری بسیار از طریقه عامه دیده ام ولی در این مقام محض تیمن و تبرک ده حدیث از آن کتاب مبارک به حذف اسانید در این مختصر انتخاب کرده بجهت تنویر قلوب اخوان و روشنی چشم اهل ایمان مینویسم:

1 - شهادت خدای تعالی

حدیث اول در شهادت خدای تعالی به ثبوت این لقب شریف برای علی علیه السلام.

ابو الفتح محمد بن علی الکاتب الاصفهانی النطنزی (1) در کتاب (خصائص)

ص: 178

1- نطنز به نون و طاء مهمله و نون و زای بلوک معروفی است ما بین اصفهان و کاشان که در سابق ایام از اعمال اصفهان محسوب میشد، و جمعی تصریح به انتساب او به این بلد کرده اند، و از عجائب زمان آنکه یکتن از مدعیان فضل و هنر را دیدم که خود را در فن حدیث و ادب و رجال ممتاز میدانست، با این همه اصرار داشت، که این لفظ نظیری به نون مضمومه، و طاء معجمه، و یاء مثناة وراء مهمله است، و هیچ شبهه نداشت تا چه رسد به حجتی و دلیلی، والی الله المشتکی (منه).

سند به ابن عباس میرساند که چون خدای تعالی آدم را آفرید و دمید در او از روح خود عطسه ای کرد خدای الهامش کرد که بگوید: الحمد لله رب العالمین، آنگاه خدای به او فرمود یرحمک ربك، آنگاه چون سجده کردند ملائکه برای او به خود بالید، و گفت ای پروردگار آیا خلقی آفریدی که محبوب تر از من باشد بسوی تو؟ جوابی نشنید، ثانیاً سؤال کرد هم جوابی نشنید، ثالثاً سؤال کرد خدای عز وجل گفت بلی، و اگر ایشان نبودند تو را نمی آفریدم، گفت خدایا بنما ایشان را به من خدای تعالی وحی رساند به ملائکه حجب، که بردارید حجابها را، چون رفع حجب کردند، ناگاه آدم پنج شبخ دید که در جلو عرشند، گفت خدایا اینان کیانند؟ خدای گفت ای آدم این محمد نبی من است، و این علی امیر المؤمنین است که پسر عم پیغمبر من و وصی اوست، و این فاطمه دختر پیغمبر من است، و این حسن و حسین است که پسران علی و فرزندان پیغمبر منند، آنگاه فرمود ای آدم اینها اولاد تو اند، آدم فرحناك شد، و چون ترك اولی کرد، گفت: "یا رب أسألك بمحمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین لما غفرت لی" و خدای بیامرزید او را بواسطه این کار، و اینست که خدای فرماید "فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب علیه" و چون به زمین هبوط کرد انگشتی صیغت کرد و نقش کرد بر او رسول الله، امیر المؤمنین، و آدم را ابو محمد کنیه میکنند.

حدیث دوم شهادت رسول خدای صلی الله علیه وآله:

ابن مردویه سند به انس بن مالک میرساند که حضرت رسالت مآب در خانه ام حبیبه دختر ابوسفیان تشریف داشت، با ام حبیبه فرمود کناری برو که مرا حاجتی است، آنگاه آب وضو خواست، و نیکو وضو ساخت آنگاه فرمود:

اول کسی که از این در در آید امیر مؤمنان است، و سید عرب و بهترین اوصیاء، و اولای ناس به ناس، انس گفت: من میگفتم: "اللهم اجعله رجلا من الانصار" پس علی علیه السلام داخل شد و راه میرفت تا در کنار رسول خدای جای گرفت، رسول خدای به دست مبارک روی خود را مسح فرمود، آنگاه روی علی بن ابی طالب علیهما السلام را مسح فرمود، علی عرض کرد یا رسول الله چه شده است؟ آن جناب فرمود همانا تو تبلیغ میکنی رسالت مرا بعد از من، و روایت مینمائی از من، و میشنوانی به مردم صوت مرا، و تعلیم میکنی خلق را از قرآن آنچه ندانند (1).

و این روایت را به طرق متعدده نقل کرده اند.

3 - شهادت جبرئیل

حدیث سوم: شهادت جبرئیل:

هم حافظ ابن مردویه که ملقب به ملک الحفاظ و طراز المحدثین است، در کتاب (مناقب) سند به ابن عباس میرساند که جناب رسالت مآب در صحن خانه تشریف داشت و سر مبارک در دامن دحیه بن خلیفه کلبی گذاشته بود، علی علیه السلام داخل شد و فرمود چگونه است حال رسول خدا؟ دحیه گفت بخوشی است، آنگاه عرض کرد به آن جناب که هر آینه من تو را دوست میدارم، و مرا تو را مدحتی است که من زفاف میکنم او را بسوی تو " أنت أمير المؤمنين وقائد الغر المحجلین " یعنی توئی امیر مؤمنان و کشنده بزرگان اهل ایمان بسوی هدایت و بهشت، و توئی

ص: 180

سید اولاد آدم ما عدای پیغمبران و رسولان (1) و لوای حمد در دست تو است روز قیامت، و فرستاده میشوی تو و شیعیانت با محمد و حزبش بسوی بهشت فرستادنی چنانچه داماد به حجله میرود، همانا نجات یافته هر که تولای تو دارد، و خاسر شده هر که دل از مهر تو خالی کرده، و دوستان محمد دوستان تو اند، و دشمنان محمد دشمنان تو اند، هرگز شفاعت محمد ایشان را نائل نخواهد شد، نزدیک من بیا ای صفوت خداوند، چون نزدیک شد سر پیغمبر را گرفت و در کنار علی علیه السلام گذاشت، پیغمبر فرمود: این همه چی است؟ خبر را معروض داشت، فرمود جبرئیل بود که تسمیه کرد تو را به آنچه خدا تسمیه کرده تو را به آن.

و این حدیث را به اختلاف سابق و لاحق و تفاوت در کتاب (یقین) سید رضی الله عنه بطریق متعدده روایت نموده.

4 - شهادت آفتاب

حدیث چهارم - شهادت آفتاب:

اخطب خطباء خوارزم موفق الدین بن احمد الملکی الخوارزمی - که شیخ المحدثین محمد بن نجار در (تذییل تاریخ خطیب) به نقل سید، رضی الله عنه وی را به فقه و فضل و ادب و شعر و بلاغت بر ستوده، و از تلامذه زمخشری بوده (2) در کتاب (مناقب) سند به امام حسن عسکری علیه السلام میرساند که آن جناب از آباء

ص: 181

1- استثنای رسولان به اعتبار وجود پیغمبر آخر الزمان است، نه به ملاحظه نوع، چنانچه ضرورت مذهب شیعه بر فضیلت آن جناب است از ایشان (منه).

2- و از اینجا معلوم میشود توغل فضل بن روزبهان در جهل، حتی به حال علمای خودشان چه در جائی در مقام انکار فضائل امیر المؤمنین میگوید: این خوارزمی مجهول است، و کسی او را نمی شناسد، و اخبارش بی مأخذ است، و بعد از شهادت ابن النجار حال فضل بی فضل معلوم میشود، و تفصیل حال او در عباقت مذکور است (منه).

طاهرین خود پدر بر پدر روایت میفرماید تا حضرت رسول صلی الله علیه وآله که آن جناب به علی علیه السلام فرمود: یا ابا الحسن تکلم نما با آفتاب که او با تو تکلم خواهد کرد، علی علیه السلام گفت: "السلام عليك أيها العبد المطيع لله" آفتاب گفت: "وعليك السلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین وقائد الغر المحجلین" یا علی تو و شیعه تو در بهشتید، یا علی اول کسی که سر از زمین بر می آرد محمد است بعد تو، و اول کسی که زنده میشود محمد است بعد تو، و اول کسی که پوشیده میشود محمد است بعد تو، پس علی علیه السلام بر روی زمین افتاد سجده کنان و اشک از دیدگانش فرو میریخت آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله بر روی وی افتاد، و فرمود ای برادر من و حبيب من سر بلند کن که بدرستی خدای به تو مباحث کرده اهل هفت آسمان را (1).

مخفی نماند که علماء اهل سنت اتفاق کرده اند بر جلالت و بزرگی و علم و تقوی و صلاح و شرافت و فضیلت ائمه اثنی عشر علیهم السلام واحدی از مسلمین در این معنی خلاف نکرده، واحدی از این طایفه تأمل در اخبار فضائلی که از ایشان نقل شده نموده، و شبهه نکرده.

5 - شهادت ذوالفقار

حدیث پنجم - شهادت ذوالفقار:

محمد بن جریر الطبری - که از اکابر عظمای اهل سنت است، و بعد از نقل این حدیث انشاء الله اشارتی مختصر به فضائل او خواهم کرد - سند به ابن عباس میرساند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود خدای تبارک و تعالی ذوالفقار را به من عطا کرد، و فرمود ای محمد بگیر او را و عطا کن او را به بهترین اهل زمین، من گفتم کیست آن کس ای پروردگار؟ حق سبحانه و تعالی گفت او خلیفه من در زمین علی بن ابی طالب است، و بدرستی که ذوالفقار با علی علیه السلام تکلم میکرد

ص: 182

و حدیث میکرد، تا اینکه روزی علی علیه السلام خواست بشکند ذوالفقار را " فقال له یا امیر المؤمنین " آرام باش ای امیر المؤمنین که همانا من مأمورم، و در اجل این مشرک تأخیری باقی مانده بود (1).

سید - رضی الله عنه - بعد از نقل این حدیث میفرماید ممکن است در حدیث سقطی باشد بعد از این کلمه که " هم یوما بکسره " و این عبارت واقع باشد " وقد ضرب به مشرکا فلم یقتله " و چنین است که فرموده چه ذیل حدیث شاهد است.

تحقیق حال محمد بن جریر طبری صاحب کتاب تاریخ و تفسیر و فضایل و نسبت عامه او را بشیعه برای رد احادیث فضایل اهل البیت

تنبيه:

ابو جعفر محمد بن جریر الطبری از مشترکات است، و هر دو از اهل طبرستان هستند، ولی یکی که جد او رستم است او امامی است، و از آجله علماء شیعه است، و صاحب کتاب (مسترشد) و (دلایل) است و نجاشی و علامه و سایر مشایخ رجال از متأخرین تصریح و تنصیص به وثاقت و جلالت و کثرت علم او فرموده اند و نجاشی بواسطه سید جلیل بزرگوار حسن بن حمزة الطبری که در سنه سیصد و پنجاه و شش به بغداد قدم فرموده از او روایت میکند، و علی الظاهر از علماء مائة رابعه میشود.

و دیگری محمد بن جریر بن کثیر بن غالب چنانچه سید شهید سعید رضی الله عنه در کتاب (مجالس) از (تهذیب) نوی نقل فرموده، و استاد اعظم آقای بهبهانی قدس سره در (تعلیقه) او را محمد بن جریر بن غالب خوانده، و از این قبیل در اختلاف نسبت به جد و پدر در کتب رجالیه بیرون حد احصاء است، ولی در (معالم العلماء) ابن شهر آشوب روح الله رمسه او را محمد بن جریر بن

ص: 183

یزید گفته، و این اختلاف خالی از غرابت نیست، ولی در صورت معارضه قول ابن شهر آشوب بر نووی مقدم است، چه جلالت او در علم صد پایه فزون تر است از نووی، و احتمال اینکه چون نووی با محمد بن جریر متحد المذهب است، و اهتمام هر طایفه در معرفت حال اهل مذهب خود بیش از سایرین است مدفوع است به اینکه شیخ اعظم محمد بن شهر آشوب عصرش به محمد بن جریر اقرب، و هر دو از اهل طبرستان اند، پس معرفت آن جناب به حال او ناچار بیشتر است، و رعایت تقدیم قول او لازم، بعد از نوشتن این کلام، بر کلام ابن خلکان واقف شدم، که او هم جد او را یزید ذکر کرده، ولی بعد یزید را خالد (1) قرار داده، و گفته: "وقیل یزید بن کثیر بن غالب" علی هذا میشود که لفظ یزید از نسخه (تهذیب) سقط شده باشد، و ممکن است که از باب نسبت به جد باشد و به هر حال این از اکابر علماء سنت است، و صاحب تفسیر و تاریخ است، که از ابو حامد اسفرائینی نقل شده که گفته: اگر کسی سفر به چین کند در طلب تفسیر محمد بن جریر کار بزرگی نکرده.

و از محمد بن خزیمه که او را امام الائمه خوانده اند نقل شده که گفته: "ما أعلم علی اذیم الارض أعلم منه" و سید جلیل معاصر مولوی میر حامد حسین هندی قدس سره در کتاب (عبارات الانوار) از ذهبی و یافعی نقل کرده که او را بجبریت و امامت ستوده اند، و هر دو شهادت داده اند که تفسیر و تاریخ از اوست.

و ابن خلکان در (وفیات) و ابن الاثیر در (کامل) که مختصر (تاریخ طبری) است و ابن خلدون در (عبر) تصریح نموده اند به اینکه تاریخ از اوست، و این همه اصرار از آن جهت است که علماء شیعه که از تاریخ محمد بن جریر شواهد صدق مدعای خود نقل میکنند، آنها از روی عناد - چون از انکار فضل او

ص: 184

1- غالب ظ.

متمکن نیستند - نفی انتساب تاریخ به او واثبات نسبت بن محمد بن جریر اول مینمایند، و این از فرط بی خبری یا غایت بی دینی است، نعوذ بالله من ذلك.

بالجمله این محمد بن جریر است که صاحب کتاب فضایل است، و صاحب کتاب اسناد حدیث غدیر، چنانچه سید جلیل مذکور در کتاب (عبقات) در حاشیه از اصل کتاب (تذکره الحفاظ) ذهبی نقل فرموده که در ترجمه طبری گفته که چون شنید طبری که ابن ابی داود در حدیث غدیر خم تکلم کرده کتاب فضایل را تصنیف کرد و تکلم نمود بر تصحیح حدیث غدیر.

6- شهادت منادی از بطنان عرش

حدیث ششم - شهادت منادی از بطنان عرش:

شیخ محدث صدر الحفاظ محمد بن یوسف القرشی الکنجی الشافعی در کتاب (کفایة الطالب) سند به ابن عباس میرساند که رسول خدا فرمود روزی بر مردم آید که در او هیچ کس سوار نیست جز ما چهار تن، عباس بن عبدالمطلب عرض کرد پدر و مادرم فدایت کیانند این چهار تن؟ فرمود: من بر براق، و برادرم صالح بر ناقه که قوش نحر کردند، و عمم حمزه اسد الله بر ناقه عضبای من، و برادرم علی بن ابی طالب بر ناقه ای از ناقه های بهشتی که قرین الاطراف است، و بر او دو حله سبز است از کسوت رحمانی، و بر سر علی تاجی است از نور که مر آن تاج را هفتاد رکن است که بر هر رکنی يك دانه یاقوت سرخی است که میدرخشد برای سوار از مسافت سه روزه راه، و در دست اوست لوای حمد ندا میکند: لا إله الا الله محمد رسول الله، خلایق میگویند کیست، این ملك مقربى است، یا نبی مرسلی، یا حامل عرش است؟ آنگاه منادی از باطن عرش ندا میکند که نه ملك مقرب است، و نه نبی مرسل، و نه حامل عرش، هذا علی ابن ابی طالب وصی رسول رب العالمین، و أمير المؤمنین، وقائد الغر المحجلین

ص: 185

و این خبر نیز بطرق متعدده مذکور است.

7 - شهادت أبو ذر

حدیث هفتم - شهادت أبو ذر رضی اللہ عنہ:

ابن مردویه از داود بن ابی عوف روایت کرده که معاویة بن ثعلبة اللیثی با من گفت: خبر ندهم تو را به حدیثی که شبیهه ای در او نیست؟ گفتم چرا، گفت مریض شد ابوذر و علی را وصی کرد، و بعض عیادت کنندگان گفتند: کاش امیر المؤمنین عمر را وصی میکردی، ابوذر گفت سوگند به خدای که به تحقیق وصی کردم امیر المؤمنین را که به حق و استحقاق امیر المؤمنین است، واللہ همانا او بهاری است که مایه آسایش است، و اگر از میان شما برود بدی خواهید دید از مردم، و بدی خواهید دید از زمین.

معاویة گفت: گفتم به ابوذر، ما میدانیم که احب صحابه نزد تو احب ایشان است نزد رسول خدا، گفت: بلی، کدام محبوبترند نزد تو؟ گفت: این پیر مرد مظلوم ممنوع از حقوقش یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

این حدیث هم به طرق متعدده مذکور است.

8 - شهادت شیر

حدیث هشتم - شهادت شیر:

ابو جعفر محمد بن ابی مسلم ابن ابی الفوارس الرازی الملقب به منتجب الدین در کتاب (اربعین) سند به منقض بن أبقع (2) اسدی که از خواص امیر المؤمنین

ص: 186

1- کفایة الطالب 184 ط حیدریه النجف الاشرف تاریخ بغداد 13 / 122 ط السعادة بمصر و مناقب الخوارزمی 209 ط طهران و 250 ط تبریز و احقاق الحق 4 / 498 و 500.

2- منقذ بن الاتقع - توضیح الدلائل للسید شهاب الدین أحمد، احقاق الحق 18 / 222.

بوده می‌رساند، می‌گوید در نیمه شعبان با امیر المؤمنین علیه السلام بودم و عازم مکانی بود که شب در او جا می‌گرفت، و من با او بودم تا به آن موضع رسید، و از استر فرود آمد، و استر حممه کردن گرفت، و گوش خود را تیز کرد، و نگاه به چیزی می‌کرد، و من برخاستم و نمودارم که چه عارض شده او را، پس امیر المؤمنین علیه السلام سوادى دید و فرمود شیر است سوگند به خداوند كعبه، آنگاه از محراب برخاست و شمشیر حمایل کرده، گام بر میداشت بجانب شیر، آنگاه صیحه زد و به شیر امر فرمود که به ایست، پس آرام شد شیر و به ایستاد، این هنگام استر استقرار یافت، آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای شیر مگر ندانستی من لیثم، و ضرغامم، و حصورم، و قسورم، و حیدرم - و این جمله به تمامت اسماء شیرند - آنگاه گفت خدایا ناطق ساز زبان او را " فقال السبع یا امیر المؤمنین، و یا خیر الوصیین، و یا وارث علم النبیین، و یا مفرقا بین الحق والباطل " هفت روز است فریسه نداشتم و گرسنگی مرا ضرر رسانیده بود، و از مسافت دو فرسخ شما را دیدم نزدیک شدم و با خود گفتم که می‌روم و می بینم که آنها را که کیستند اگر قادر شدم فریسه من میشوند.

امیر المؤمنین فرمود ای شیر مگر ندانستی که من علی پدر اشباح دوازده گانه هستم؟ پس شیر سر بر زمین گذاشت و پیش روی امیر المؤمنین دراز شد، و او میفرمود چه آورده تو را ای شیر تو سگ خدائی در زمین؟ عرض کرد یا امیر المؤمنین گرسنگی گرسنگی، امیر المؤمنین گفت خدایا روزی بده او را به حق فذ (1) محمد و اهل بیت او ناگاه دیدم شیر را که چیزی میخورد به هیئت بره، تا تمام

ص: 187

1- فذ: قد فذ الرجل عن أصحابه اذا شد عنهم وبقى فردا وهى كناية عن سيد الشهداء وهو الذى فذ عن رسول الله وفاطمة الزهراء وامير المؤمنين والامام الحسن وعن أصحابه يوم العاشور ووقع وحيداً فريداً، وقال سيد الشهداء قد استرحت من هم الدنيا وغمها وبقى أبوك وحيداً.

کرد او را آنگاه گفت یا امیر المؤمنین واللّه نمیخوریم ما طایفه سباع مردی را که دوست تو باشد و دوست اهل بیت تو باشد و ما اهل بیتی هستیم که نحله و آئین ما محبت بنی هاشم و عترت ایشان است.

آنگاه امیر المؤمنین فرمود ای شیر کجا منزل داری و کجا هستی؟ عرض کرد یا امیر المؤمنین من مسلطم بر کلاب اهل شام، و همچنین اند ذریه من، و ایشان فریسه مایند، و منزل ما در نیل است، فرمود به چه جهت آمدی به کوفه؟ عرض کرد یا امیر المؤمنین به حجاز آمدم و چیزی به دستم نیامد و آمدم در این صحراء و بیابان هائی که نه آبی دارد و نه چیزی، و امشب میروم نزد مردی که نام او سنان بن وائل است از آنان که در صفین فرار کرده اند منزل در قادسیه دارد، و او رزق من است امشب همانا او از اهل شام است، و اکنون من متوجه اویم پس برخواست پیش روی آن جناب آنگاه با منقض فرمود از چه تعجب کردی این عجب است یا شمس، یا عین، یا کوکب، یا غیر اینها؟.. شاید اشاره به رد شمس، و برداشتن سنگ از چشمه، و نزول کوکب در خانه آن جناب باشد، و میشود اشاره باشد به مکالمه آن جناب با این سه بر وجهی که مخاطب بدانند، چه در اول حدیث بود که او از خواص آن حضرت است - بالجمله فرمود:

سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر بخواهم بنمایانم بر مردم از آنچه رسول خدای مرا تعلیم کرده از آیات و عجایب هر آینه برمیگشتند به کفر آنگاه رجوع فرمود به مستقر خود، و مرا متوجه قادسیه داشت، من سوار شدم و رسیدم به قادسیه قبل از اذان صبح، و شنیدم که مردم میگفتند سنان را شیر در ربود، و من با آنها که برای نظر کردن بسوی او رفته بودند رفتم، جز سر و بعضی اعضا او را مثل طرف اصابع او شیر باقی نگذاشته بود، و باقی را بلع کرده بود، پس سر او را بکوفه آوردند به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، و آن جناب

متعجب بود، و من قصه را برای مردم حکایت کردم، و مردم مشغول شدند به برداشتن خاك اقدام آن جناب و استشفاء به او مینمودند.

آنگاه آن جناب بپای ایستاد و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و فرمود ای گروه مردم هیچ کس ما را دوست ندارد که به جهنم برود، و هیچ کس ما را دشمن ندارد که به بهشت برود، من قسم جنت و نارم، و تقسیم میکنم مردم را بین بهشت و آتش، آن را به جنت از یمین، و این را به نار از شمال، به جهنم میگویم در روز قیامت که این از من است و این از تو، میگذرند شیعت من بر صراط چون برق خاطف و رعد عاصف، و مرغ تیزرو، واسب پیش قدم، آنگاه مردم یکباره يك دسته و به جانب او شتافتند، و میگفتند حمد خدای را که تو را بر بیشتر خلق خود تفضیل داد.

منقض میگوید آن حضرت این آیت مبارك را تلاوت فرمود: "الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسينا الله ونعم الوكيل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظيم" (3 / 174).

تمام شد حدیث مبارك، و روایات دیگر در شهادت گرگ، و شهادت دراج و شهادت شتر -، و شهادت دو شیر به سلام کردن بر قبر آن جناب مذکور است در این کتاب (1) و من بنده این حدیث را به جهت غرابت و امتیازی که داشت که مایه تسدید قلوب اهل ایمان است - با اینکه خالی از طولی نبود - نوشتم عجب است که این مردم با این آیات بینات که در کتب خود ضبط میکنند باز انکار مینمایند نعوذ بالله من الخذلان وسوء التوفيق.

ص: 189

1- اليقين في امرة امير المؤمنين.

حدیث نهم - شهادت یهود از کتب سماویه:

شیخ منتجب الدین مذکور در کتاب (اربعین) سند به عبد الله بن خالد بن سعید بن العاص میرساند که با امیر المؤمنین علیه السلام بودیم در وقتی که از کوفه بیرون آمده بود که عبور کرد بر زمین معروف به نخله که در دوفرسخی کوفه است، پنجاه نفر از یهود بیرون آمدند و گفتند علی بن ابیطالب امام تویی؟ فرمود بلی منم، گفتند مکتوب است در کتب ما که سنگی است که اسم شش پیغمبر بر او نوشته شده، و اینک ما در جستجوی اوئیم و نمی یابیم اگر تو امامی پیدا کن آن صخره را برای ما فرمود: از پی من بیاید، عبد الله بن خالد گوید آن جماعت از پی امیر المؤمنین علیه السلام آمدند تا با آن جناب رسیدگی به حال آن صحرا کردند، و کوهی عظیم از رمل یافتند، به باد فرمود که ای باد این را بکن و پراکن از روی صخره به حق اسم الله الاعظم، ساعتی نگذشت که ریگ برکنده و پراکنده شد و سنگ ظاهر شد، فرمود این صخره شما است، گفتن آن صخره بر او اسماء شش پیغمبر بود آنچه ما شنیده ایم و دیده ایم در کتب خود، و نمی بینیم آن اسم ها را بر او.

فرمود آن اسم ها بر روی دیگر است که بر زمین است برگردانید، پس مجتمع شدند هزار مرد که احضار شده بودند در آن مکان بر آن سنگ و قدرت بر قلب او نیافتند، فرمود دور روید و دست دراز کرد و برگرداند او را، و بر او یافتند اسم شش نفر از انبیاء صاحب شریعت: آدم، ونوح، و ابراهیم، و موسی، و عیسی، و محمد علیهم السلام، آنگاه آن جماعت گفتند "نشهد أن لا إله الا الله وان محمدا رسول الله، وانك امیر المؤمنین و سید الوصیین، و حجة الله في أرضه" هر که بشناسد تو را ناجی است، و هر که مخالفت کند ضال و غاوی و در جهنم افتاده است، بزرگتر است مناقب تو از تحدید، و بیشتر است آثار نعمت تو از شماره

ص: 190

10 - شهادت ابو بکر و عمر

حدیث دهم - شهادت ابو بکر و عمر:

حافظ بن مردویه از مشوق مولای امیر المؤمنین نقل کرده که با علی بودم در زمینی که از آن حضرت بود و مشغول حراثت او بود تا ابو بکر و عمر آمدند، و گفتند خدا را به یاد تو می آوریم سلام عليك يا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته کسی گفت که در زمان رسول خدا هم چنین میگفتید؟ عمر گفت پیغمبر ما را امر کرد به این کار.

روایت دیگر هم در شهادت عمر نقل شده است که عرض کرد واللّٰه أنت امیر المؤمنین حقا علی علیه السلام فرمود پیش تو یا پیش خدا؟ عرض کرد پیش من و پیش خدا (2).

و این روایت عثمان بن احمد السّمّاک است، حالیا خوب است این طایفه که خود را به سنت نبویه نسبت میدهند اندکی گوش فرا دارند، و چشم بگشایند اگر به شهادت خدا و رسول اعتمادی ندارند چنانچه در مواضع متعدده رد شهادت آن دو کردند مثل اینکه خدای فرموده "شهد الله انه لا إله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط" (3 / 18) یعنی شهادت داد بر عدالت خود باز انکار کردند و نسبت ظلم و جبر، و تجویز ارتکاب قبائح به خدا دادند، و پیغمبر شهادت داد اگر چنگ به دامن اهل بیت زنید هرگز گمراه نشوید.

ابو حنیفه و شافعی را بر حضرت باقر و صادق که خزائن علم الهی و معدن وحی و تنزیلند ترجیح داده به مذاهب ایشان متمسک شدند، خوب است این دو نفر عادل متقی و مؤمن صالح - که گاهی به جهت اصلاح خلافت ایشان ملتزم به

ص: 191

1- اربعین مخطوط: 41، احقاق الحق 8 / 734.

2- الیقین: 42، بحار الانوار: باب 54 ج 37 / 304 رقم 30 ط بیروت.

این شدند که عقل از ارتکاب قبايح که تقدیم مفضول از آن جمله است مضایقه ندارد و گاهی قائل شده اند به اینکه پیغمبر معصوم نیست، العیاذ باللّٰه، و هذیان میگوید، و آیه " و ما یطق عن الهوی " (3 / 53) را مقید به قرآن کردند تا در غیر قرآن بر هوی بتوانند حرف او را حمل کنند - به شهادت این دو نفر رفتار نمایند، و ملتزم بشوند که این لقب شریف در عهد پیغمبر از آن جناب بوده، و دیگری را در او دخلی و تصرفی نبوده، حق خاص و لقب ثابت الاختصاص آن جناب است (1).

ننبیه - لقب امیر المؤمنین برای اِحدی - حتی امام زمان علیه السلام - گفته نمیشود

از اخبار مذکوره دانستی اختصاص آن جناب را به این لقب، و در اخبار وارد شده که این لقب جایز برای کسی نیست حتی امام زمان عجل اللّٰه تعالی فرجه در زمان ظهور.

چنانچه محدث حر عاملی در (وسائل) از تفسیر (عیاشی) نقل کرده که کسی به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد السلام علیک یا امیر المؤمنین، پس برخاست آن حضرت بر دو قدم خود، و فرمود که ساکت باشد که این

ص: 192

1- لا استعجاب من أبي حنيفة والشافعي... واضرابهم ممن استأجرتهم السياسة واستغلتهم في سبيل تنفيذ اغراضها والوصول الى مقاصدها ومأربها فباعضوا ضمائرهم لاطماع المغرضين وآخرتهم بدنيا المفسدين، انما العجب من مثل ابن أبي الحديد مع اطلاعه على الاحاديث الكثيرة المروية في كتبهم كيف أنكرها وقال: وتزعم الشيعة انه خوطب في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله بأمر المؤمنين خاطبه بذلك جملة المهاجرين والانصار ولم يثبت في اخبار المحدثين... شرح نهج البلاغة 1 / 5 بحار الانوار 35 / 67 ط طهران عنه.

اسمی است که سزاوار نیست مگر برای امیر المؤمنین، خداوند تسمیه کرده او را به این اسم، نامیده نمیشود به این اسم کسی که راضی باشد به او مگر اینکه مفعول باشد، و اگر مبتلی نباشد به این مبتلا میشود، و این است قول خدای تعالی " ان تدعون من دونه الا انا وان تدعون الا شیطانا مریدا " (4 / 117) میگوید گفتم پس به چه نام میخوانند قائم شما را؟ فرمود میگویند " السلام عليك يا بقیة الله السلام عليك یابن رسول الله " (1).

و در کافی منقول است که از صادق آل محمد علیهم السلام سؤال کردند که سلام به امارت مؤمنین بر قائم میکنند؟ فرمود نه آن اسمی است که نامیده شده به او امیر المؤمنین و نامیده نشده به او کسی قبل از او و نامیده نمیشود کسی به او بعد از او مگر کافر (2).

و مطابق این احادیث اخطب خوارزم نقل کرده چنانچه در کتاب (یقین) است که پیغمبر فرمود چون به آسمان رفتم و از آسمان به سدره المنتهی پیش روی پروردگارم عز وجل ایستادم فرمود: یا محمد گفتم: لبیک وسعدیک، فرمود تو امتحان کردی خلق مرا کدام یک مطیع ترند برای تو؟ گفتم: پروردگارا علی، فرمود راست گفتمی یا محمد، آیا گرفتی برای خودت خلیفه ای که تأدیت احکام کند، و تعلیم کند بندگان مرا آنچه ندانند؟ گفتم: گفتم اختیار کن برای من که جبرئیل تخییر کرده مرا، فرمود من اختیار کردم برای تو علی را، تو بگیر او را برای خودت خلیفه و وصی، و من عطا و نحلہ کردم مر او را علم و حلم خود، و او امیر المؤمنین است، نرسیده به این لقب احدی قبل از او و نیست برای احدی

ص: 193

1- عیاشی: ج 1 / 276 تفسیر البرهان 1 / 415 ذیل آیه و بحار الانوار 9 / 636 و بحار الانوار 52 / 373 رقم 165 احوال صاحب الامر.

2- کافی ج 1 / 411 کتاب 4 باب 107 حدیث 9.

بعد از او، یا محمد علی رایت هدی است، و امام کسی که اطاعت کند مرا و نور اولیای من است، و او کلمه است، لازم شده متقیان را هر که او را دوست دارد مرا دوست دارد، و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن دارد بشارت بده او را ای محمد.

پیغمبر گفت: گفتم ربی ربی همانا بشارت دادم او را گفت من بنده خدایم و در قبضه او اگر عقاب کند مرا، به گناهان من است، ظلم نکرده مرا چیزی، و اگر وعده مرا تمام کند خدا مولای من است، آنگاه پیغمبر گفت خدایا ایمان را بهار او کن، گفت چنین کردم، لکن من مخصوص میدارم او را به چیزی از بلا که مخصوص نکرده ام به او کسی را از اولیای خودم، پیغمبر گفت گفتم پروردگارا برادر من است و رفیق من، فرمود سبقت گرفته در علم من که او مبتلی است، اگر علی نباشد شناخته نشود نه حزب من و نه دوستان من و نه دوستان پیغمبران من (1).

و از این قبیل احادیث در کتاب (یقین) و غیر او از طرق اهل سنت بسیار است، و اگر درست در این اخبار که اتفاق فریقین بر نقل آنها شده تأمل کنی خواهی دانست که حال آنان که این لقب را بر خود بستند و بی استحقاق ادعا کردند در دنیا و آخرت چه بوده و چه خواهد شد.

چنانچه هم در کتاب (یقین) از ابن عقده که از اکابر حفاظ ایشان است و مثل عسقلانی و غیر او بر او اعتماد کرده اند و خطیب بغدادی مبالغه در ثنای بر او کرده کما فی (الیقین) روایت نموده که سند به جناب صادق علیه السلام میرساند که در تفسیر این آیه که خدای تعالی میفرماید " فلما راه زلفه سیئت وجوه الذین کفروا وقیل هذا الذی کنتم به تدعون " (27 / 67) فرمود چون فلان و فلان منزلت علی را در روز قیامت ببینند هنگامیکه خدای تبارک و تعالی لوای حمد را به آل محمد میدهند که در زیر

ص: 194

او است، هر ملك مقرب و هر نبی مرسل بد میشود روی آنان که کافر شدند، و گفته میشود به ایشان این آنست که بنام او خود را تسمیه میکردید، یعنی خود را امیر المؤمنین میخواندید.

سر اختصاص لقب امیر المؤمنین برای علی علیه السلام

نکته

از آنچه در معنی امارت گفتیم میتوان دانست که چرا این لقب از خصایص شده، و در حق ائمه هم جایز الاستعمال نیست، چه افضل مؤمنین ائمه هستند، و آن که امارت و حکمرانی به همه دارد از جهت کثرت سوابق، و وفور فضایل در زمان نبی و اتحاد با درجه محمدی (1) در ماسوای نبوت و وساطت در وصول احکام و اسرار که حامل او پیغمبر بوده، و مرتبه ابوت که از اسباب و جوب

ص: 195

1- ان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه کان صورة تحقیق حال النبی صلی الله علیه وآله، حیث قال: لی مع الله وقت لا یسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل، الا ترى ان عین اسمه کرم الله وجهه اشارة الی عین معینة مع الالهیة، واللام والیاء اللتان هما حرفا اضافة ونسبة وتملیک و تخصیص ینتظم منهما کلمة " لی " یعنی فی قوله: " لی مع الله تعالی وقت " لما کرم الله وجهه المبارک بجمیع اجزاء روح الکشف فیہ، وصار روح الکشف ملکا له، وصار مخصوصا من الله بهذه الکرامة وضع لام التملیک والتخصیص فی اسمه، وانضم فی حظائر القدس ومشاهد الانس الی محبوبه ومطلوبه، وبهذا السر حصلت له المعیة مع الالهیة، لا جرم لما حصل له هذا الاتصال الشریف صار مضافا منسوباً ربانیا صمدانیا امیا مضافا الی امام الکتاب وام اللباب فی تحصیل المناسبة وحصول حال المعاینة والمشاهدة، ووضع الله تعالی یاء الاضافة والنسبة فی آخر اسمه المبارک وهذه الیاء کرسی ولايته وینبوع سعادتہ وهدایتہ - فرائد السمطین ج 1 / 428 ط بیروت -.

طاعت است، همان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است، که در هیچ یک از ائمه این صفات مجتمع نیست، اگر چه هر یک جامع جمیع کمالات و حاوی تمام مقامات هستند سلام الله علیهم أجمعین.

و اگر در اخبار نظر کنی و ملا حظّه آداب سلوک ائمه را در زیارات نمائی و اسلوب مخاطبات ایشان را با جناب ولایت مآب نیکو متأمل شوی که یک جا ایمان او را قرین ایمان به خدا و رسول خدا شمرده اند، و یک جا ناله و اسیده بر آورده اند، و یک جا در مقابل قبر مقدس او عبدك و ابن عبدك گفته اند، و یک جا در آدای حوائج متوسل به ولای او شده اند، و یک جا افتخار به محبت او کرده اند، و غیر اینها از مواردی که مقام و مجال ذکر آنها نیست، البته خار شك در سینه ات نخلد، و اعتقاد ثابت و جازم خواهی داشت که لفظ امیر المؤمنین بر سیل حقیقت منحصر است در علی علیه السلام، واحدی از خلق اولین و آخرین شایسته این مقام نیست چه هر کس در هر مقام، و هر موجود در هر مرتبه، هر فیض که از مبدء فیاض به او میرسد بتوسط مقام محمدی است، که واسطه فیض او مقام علوی است، چنانچه فرموده "لا- یؤدی عنی الا علی" (1) و در خبر معراج است "لا- یؤدی عنك الا علی" (2) و فعل در قوه نکره است، و نکره در سیاق نفی مقتضی عموم، چنانچه

ص: 196

-
- 1- اشاره است به داستان فرستادن رسول خدا صلوات الله علیه وآله امیر المؤمنین را برای ابلاغ سوره براءت به اهل مکه و برگرداندن ابوبکر و فرمودن رسول خدا نمیرساند این پیام را از طرف من مگر امیر المؤمنین علی، مناقب خواریزمی ص 101 و 223 ط طهران.
 - 2- أمالی الصدوق... امیر المؤمنین عن رسول الله... فهل اتخذت لنفسك یؤدی عنك و یعلم عبادی... بحار الانوار: 18 / 371 رقم 18. وفي البداية والنهاية 212 / 5 ط القاهرة في حديث الاسراء هذا وليي والمؤدی عنی واحقاق الحق 4 / 134 عنه.

حذف متعلق نیز مفید عموم است، پس هیچ چیز هرگز از پیغمبر بتوسط غیر علی نخواهد رسید.

توبه تاریکی علی را دیده ای *** زین سبب غیری بر او بگزیده ای

(مراجعه شود به صفحه 448) (وابن سید الوصیین)

ج - و ای پسر آقای اوصیاء

ش - در شرح این کلمه نیز در دو مطلب باید سخن گفت:

مطلب اول: در اثبات وصایت آن جناب.

بدان که وصی عبارت از کسی است که انسان اختیار اموری که در حیات اختیار داشت به آن کس بعد از ممات واگذارند، چنانچه این معنی از کتب لغت و مجاری استعمالات ظاهر میشود، و چون امور راجعه به انبیاء نشر احکام و هدایت انام و اقامه نظام است، وصایت آنها نیابت در این امور است، و ناچار این مقام را کسی باید متصدی باشد که عالم به جمیع ما یحتاج الیه الامة باشد، و در محاسن اخلاق و مکارم آداب که لازمه ریاست عامه است از قبیل شرافت نسب، وزهد، وجود، و شجاعت، و فضیلت از سایر خلق ممتاز باشد تا بتواند به کارهای پیغمبری برسد، و تتمیم غرض بعثت و ابقاء آثار شریعت بکند، چه در هر يك از صفات مذکوره اگر نقصی باشد در جهتی از امور خلق نقصی خواهد عارض شد، و ما چون بیطرفانه نگاه کنیم، و بی غرضانه رجوع به اخبار نمائیم علم قطعی حاصل کنیم که در امت مرحومه کسی در این صفات و سایر کمالات به درجه امیر المؤمنین نرسیده.

اما جهت شرف راجع به غیر، اول هاشمی بوده که پدر و مادرش هاشمی باشند، پدرش ابوطالب عم و ناصر و معین پیغمبر بود، که خدمات او در اسلام روی زمین را گرفته، و دوست و دشمن حتی نواصب و خوارج نتوانستند انکار

ص: 197

کنند، و نصرت او از پیغمبر مثل وجودش متواتر است، و اگر کسی انکار این کند باید مضایقه از انکار آن دیگر نداشته باشد، و مادرش فاطمه بنت اسد است که پیغمبر او را مادر خطاب میکرد، و از برد خود برای وی کفن ساخت، و در قبرش خوابید چنانچه در (ذخایر العقبی) و (اسد الغابه) و غیر اینها از کتب عامه مذکور است، عموزاده و داماد پیغمبر هم بود، شوهر فاطمه و پدر حسنین و جد ائمه تسعه معصومین که افضل خلق خدایند در هر عصری.

اما جهة علم: این حدیث متفق علیه که "انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیأت الباب" کافی است چه خوب میگوید فردوسی الله دره، وعلی الله بره.

چه گفت آن خداوند تنزیل ووحی *** خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم در است *** درست این سخن قول پیغمبر است

گواهی دهم کاین سخن را ز اوست *** تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

و اما جهة زهد: حدیث طلاق دنیا نیز کافی است.

و در جهة جود: سوره "هل اتی" شاهد عادل.

و در جهة شجاعت محتاج به دلیل نیست.

و چون این صفات که شرایط وصایت انبیا است در کسی دیگر جمع نبوده بالضرورة عقل صریح حاکم خواهد شد که وصی پیغمبر علی علیه السلام بوده، و اگر بگویند که از کجا پیغمبر وصی داشته باشد تا اگر باشد علی باشد، جواب گوئیم:

اولاً از استقراء سیره انبیا.

وثانیاً در برهان عقلی که موجب بعث رسل و تنزیل کتب است معلوم میشود که هیچ پیغمبری بی وصی نبوده، ولقد اجاد القایل وهو الازری رحمه الله:

أنبی بلا وصی تعالی *** الله عما یقولہ سفهاها

و این دلیل که ما در این مقام یادداشت کردیم اگر چه کافی است برای هوشمند حقیقت شناس، و مجاهد هدایت طلب، ولی ما از جهت اتمام حجت چند فقره از اخبار اهل سنت در اثبات وصایت آن جناب از کتب معتبره ایشان نقل میکنیم، و از خدای تعالی توفیق امداد میطلبیم، چه منازع در این مسأله همین فرقه اند چنان که تصریحا و تلویحا در نفی این مقام کوشش دارند، از آن جمله:

احمد بن عبدربه قرطبی اندلسی در کتاب (عقد) میگوید: رسول الله صلی الله علیه وآله در حق علی گفت: " انت مني بمنزلة هارون من موسى " (1).

و شیعه از اینجا مدعی شدند که او وصی است، و به این سخن میخوانند رد بر عقیده شیعه کند در امر وصایت و " یأبی الله الا ان یتیم نوره ولو کره الکافرون " (9 / 32) و این حدیث از جمله متواترات است چنانچه در محل خود ثابت شده (2).

و از آن جمله خوارزمی در (مناقب) از ابو الطفیل که آخر صحابی است که وفات کرد روایت کرده، و او از علی علیه السلام که پیغمبر فرمود: یا علی انت وصی، حربک حربی و سلمک سلمی.

هم در " مناقب " سند به حضرت صادق میرساند که از پدران نقل فرموده تا به پیغمبر برسد که فرمود خدا قبض روح پیغمبری نکرد تا امر نکند او را که افضل عشیره و عصبه خود را وصی کند، و امر کرد مرا که وصی کن پسر عم خود علی را که ثبت کردم او را در کتب سلف و نوشتم در آنها که وصی تو است، و بر این میثاق خلایق و انبیاء و رسل خود را گرفته ام، میثاق گرفته ام از ایشان بر ریویت برای خود و بر نبوت برای تو و بر وصایت و ولایت علی برای تو.

و هم در (مناقب) به همین سند است که پیغمبر صلی الله علیه وآله به ام سلمه فرمود:

ص: 199

1- عقد الفرید: 2 / 194 ط الشرفیة بمصر.

2- رجوع شود به عبقات الانوار قسم حدیث المنزلة واحقاق الحق 5 / 132...

ای ام سلمه گوش بده و شاهد باش این را که علی برادر من است در دنیا و آخرت، و حامل لوی من است در دنیا، و حامل لوی حمد است فردای قیامت، و هذا علی وصی وقاضی عداتی، والذاید عن حوضی المنافقین.

وهم در (مناقب) و در (فرائد السمطین) حموینی است از ابی ایوب انصاری که پیغمبر صلی الله علیه وآله بفاطمة علیها السلام فرمود: خداوند بر زمین اطلاع یافت و اختیار کرد از ایشان شوهرت را، و امر فرمود که من تو را جفت او قرار دهم، و او را وصی اتخاذ کنم.

و هم در (مناقب) است بسند مذکور که پیغمبر صلی الله علیه وآله به علی فرمود اگر تونبی نیستی وصی نبی هستی و وارث او هستی، بل انت سید الاوصیاء و امام الاتقیاء.

و ابو نعیم در (حلیة الاولیاء) از ابو برزة اسلمی نقل کرده که در شب معراج پیغمبر به خدا گفت علی وصی من است و برادر من.

و هم در (مناقب) است به همین سند که جبرئیل صبحگاهی با فرحت و بشر نازل شد و گفت خوشدل شدم به اکرام خدا برادر تو را وصی تو و امام امت تو علی بن ابیطالب را.

هم حموینی در (فرائد) از ابوذر روایت کرده که پیغمبر فرمود "أنا خاتم النبیین وأنت یا علی خاتم الوصیین الی یوم الدین".

هم حموینی و خوارزمی روایت کرده اند از حضرت رضا و از ام سلمه که پیغمبر فرمود هر نبی را وصی است، و علی وصی من است در عترت من و اهل بیت من و در امت من بعد از من (1).

هم موفق بن احمد از بریده روایت کرده که پیغمبر فرمود هر نبی را وصی و وارثی است، و علی وصی و وارث من است.

ص: 200

وابن مغازلی حدیث وصیت را به اسانید متعدده از جابر وابن عباس و بریده و أبو ایوب أنصاری روایت کرده (1).

و ثعلبی در تفسیر "وانذر عشیرتک الاقرین" (26/214) از براء بن عازب حدیث کرده.

و احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه است در (مسند) از انس بن مالک روایت کرده که به سلمان گفتم از پیغمبر سؤال کن که وصی تو است، سلمان پرسید، پیغمبر گفت که وصی موسی بود؟ عرض کرد یوشع بن نون، پیغمبر فرمود وصی و وارث من که ادای دین و انجام وعد من میکند علی بن ابی طالب است.

و خوارزمی از ابن عباس در حدیث قیامت که سابقاً شنیدی نقل کرده که میگویند "هذا علی وصی محمد" (2).

پس این روایت را ده تن از اصحاب امیر المؤمنین و ام سلمة و ابن عباس و براء و ابو برزه و انس و ابو ایوب و بریده و جابر و ابو الطفیل نقل کرده اند، با وجود این انکار کردن نمیدانم چه جهت دارد، و این قدر که نوشتم جمله یسیره و قطعه حقیقه ای بود از روایات این باب که مقام مقتضی استقصای آنها نیست (3) و این جمله را از یکی دو فصل از فصول (ینایع المودة) عارف قندوزی که خود او از علماء معاصرین ایشان است انتخاب کرده با اختصار و اقتصار بر موضع

ص: 201

1- مناقب الخوارزمی ص 63 ط طهران بأسناد از ابی ایوب الانصاری... فأوحی الی أن أزوجه ایه واتخذہ وصیاً.

2- مناقب خوارزمی ص 259 ط طهران.

3- احقاق الحق ج 4 / 100... و بحار الانوار ج 38 / 2... ط بیروت به تفصیل این روایات را نقل فرموده.

حاجت نوشتن، در خانه اگر کس است يك حرف بس است، و از اخبار گذشته اگر کسی در اشعار سابقین و مکالمات صحابه و تابعین تتبع کند یقین میکند که این مطلب در زمان سابق به حدی ظاهر بوده که منکرین خلافت و ولایت آن حضرت هم اعتراف بوی داشته اند، چنانچه در کتاب نصر بن مزاحم و کتاب لوط بن یحیی که هر دو از ثقات ممدوحین نزد علماء سنت باشند در نقل قصه حرب جمل و صفین اشعار بسیار از اراجیز و غیرها از لشکر حق و جند باطل روایت کرده اند که در آنها تصریح به وصایت و به اشتها و معرفت آن جناب به لقب وصی شده.

3 - اشعار اهل سنت و جماعت

واین ابی الحدید معتزلی ذکر جمله ای از آن اشعار کرده (1) و ما موضع شاهد را در این باب ایراد مینمائیم، عبد الله بن ابی سفیان بن الحرث بن عبد المطلب در مدیح امیر المؤمنین علیه السلام میسراید:

ومنا علي ذاك صاحب خيبر *** وصاحب بدر يوم شالت (2) كتائبه

وصي النبي المصطفى وابن عمه *** فمن ذا يدانيه ومن ذا يقاربه

ابو الهيثم بن التيهان البدری رضي الله عنه میگوید:

ان الوصي امامنا وولينا *** برح الخفاء وباحت (3) الاسرار

عمرو بن حارثة الانصاری در مدح محمد بن الحنفیه گوید:

سمي النبي وشبل (شبه خ) الوصي *** ورأيته لونها العندم (4)

ص: 202

1- شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: 1 / 69 - 73 وبحار الانوار: ج 38 / 20 - 26.

2- شال الشيء: ارتفع والكتيبة: القطعة من الجيش او الجماعة وفي المصدر وشفاء الصدور سالت كتائبه.

3- باح الشيء: ظهر واشتهر.

4- العندم: خشب أو نبات يصيبغ به.

يك تن از قبيله ازد گوید:

هذا على وهو الوصي *** أخاه يوم النجوة النبي

جواني از نواصب بني ضبه در لشكر عايشه گوید:

نحن بني ضبة أعداء على *** ذلك الذي يعرف قدما بالوصي

سعید بن القیس الهمدانی از لشكر آن جناب گوید:

قال للوصي أقبلت قحطانها *** فادع بها تكفيكها همدانها

زیاد بن لبید الانصاری از اصحاب آنجناب گوید:

كيف ترى الانصار في يوم الكلب *** انا اناس لا نبالي من عطب

ولا نبالي في الوصي من غضب *** وانما الانصار جد لا لعب

حجر بن عدی الكندي رضي الله عنه گوید:

يا ربنا سلم لنا عليا *** سلم لنا المبارك المضيئا

المؤمن الموحد التقيا *** لا خطل الرأي ولا غويا

بل هادياً موفقاً مهدياً *** واحفظه ربي واحفظ النبيا

فيه فقد كان له وليا *** ثم ارتضاه بعده وصيا

وخزيمة بن ثابت ذو الشهادتين رضي الله عنه گوید:

يا وصي النبي قد اجلت الحرب *** الا عادى وسارت الاطعان

هم خزيمة رضي الله عنه در روز جمل فرماید:

أعاش خلى عن علي وعيبه *** بما ليس فيه انما أنت والده

وصي رسول الله من دون أهله *** وأنت على ما كان من ذلك وشاهده

عبد الله بن بديل الورقا گوید:

يا قوم للخطة العظمى التي حدثت *** حرب الوصي وما للحرب من آسى

عمرو بن احيحه در ذكر ابن الزبير ومدح جناب مجتبی عليه السلام گوید:

ص: 203

لست كابن الزبير لجليج في القو*** ل وطأطأ عنان فسل (1) مريب

وأبى الله أن يقوم بما قام*** به ابن الوصي وابن النجيب

زحر بن قيس الجعفي گوید:

أضربكم حتى تقرروا لعلی*** خير قریش كلها بعد النبي

من زانه الله وسماه الوصي*** ان الولي حافظ ظهر الولي

هم زحر بن قيس گوید:

فصلی الاله على أحمد*** رسول الملک تمام النعم

رسول الملک ومن بعده*** خليفتنا القائم المدعم

عليا عنيت وصي النبي*** تجالده عنه غواة الامم

اشعث بن قيس گوید:

أتانا الرسول رسول الامام*** فسر بمقدمه المسلمونا

رسول الوصي وصي النبي*** له السبق والفضل في المؤمنينا

وهم اشعث بن قيس گوید:

اتانا الرسول رسول الوصي*** علي المهذب من هاشم

وزير النبي وذو صهره*** وخير البرية والعالم

ونصر بن مزاحم در كتاب (صفين) اين اشعار را نسبت به على (عليه السلام) کرده که فرموده:

يا عجباً لقد سمعت منكراً*** كذبا على الله يشيب الشعرا

ما كان يرضى احمد لو اخبراً*** أن يقرنوا وصيه والابترا

شانی الرسول واللعين الاخرى*** انى ذا الموت دنا وحضرا

الى آخر الاشعار.

1- الفصل: الضعيف الذى لا مروءة له ولا جلد.

وجرير بن عبد الله البجلي گوید:

وصي رسول الله من دون اهله *** وفارسه الحامي به يضرب المثل

ونعمان بن العجلان الانصاري گوید:

كيف التفرق والوصي امامنا *** لا، كيف الاحيرة وتخاذلا

وذروا معاوية الغوى وتابعوا *** دين الوصي لتحمدوه آجلا

عبد الرحمن بن ذويب الاسلمی گوید:

يقودهم الوصي اليك حتى *** يردك عن ضلال وارتياب

مغيرة بن حرث بن عبد المطلب فرمايد:

فيكم وصي رسول الله قائدكم *** وصهره وكتاب الله قد نشرا

عبد الله بن عباس بن عبد المطلب رضي الله عنهم گوید:

وصي رسول الله من دون اهله * وفارسه أن قيل هل من منازل از تأمل این اشعار که کثیری از قائلین آنها از صحابه اند، که قول هر يك در نظر أهل سنت حجت است، هر منصف با دیانتی قطع میکند که در آن زمان أمير المؤمنین علیه السلام به صفت وصایت معروف انام بوده، شنیدی (1) آن مخذول بنی ضبه میگوید ماها بنی ضبه دشمنان علي هستیم آنکه از قدیم معروف به لقب وصی شده، و این قدر که از اخبار و اشعار مسلمه اعداء نوشتم کفایت است.

بخش 2 - امیر المؤمنین سید اوصیاء است

مطلب دوم:

اثبات اینکه آن جناب سید اوصیاء بوده:

این معنی بعد از اثبات وصایت ظاهر است، چه معلوم است که هر وصیی از نورانیت نبی خود اقتباس انوار، و از روحانیت موصی خویش استمداد

ص: 205

فیض میکنند، و البته هر چه مفیض اشرف باشد مستفیض اشرف است، و هر چه متبوع اعظم باشد تابع اعظم است، و چون بالضرورة والبرهان ثابت شده که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله افضل انبیاست لهذا وصی او که بقدم ولایت مشایعت او میکند اشرف اوصیاء خواهد بود، و هم باید بدانی که وصی گاهی بلا واسطه است، و گاهی با واسطه، اگر وصی را بلا واسطه اعتبار بکنیم، یعنی قصد کنیم از وصی کسی که او حامل اسرار ولایت نبی و مبلغ احکام شریعت اوست که سایرین باید از او اخذ کنند، چنانچه ظاهر اضافه عدم واسطه است، به این ملاحظه جناب امیر المؤمنین علیه السلام خاتم الاوصیاء خواهد بود چنانچه در اخبار کثیره از طرق عامه و خاصه این لقب برای آن جناب ثابت است، و اگر وصی را اعم از با واسطه و بی واسطه اعتبار کنیم خاتم اوصیاء حضرت حجت عجل الله فرجه خواهد بود، ولی استعمال اول شایع تر است، و به این جهت است که جابر در ذکر حضرت باقر علیه السلام میگفت: حدیثی وصی الاوصیاء (1) و به ملاحظه استعمال ثانی هم آن جناب

ص: 206

1- ارشاد المفید: 280، بحار الانوار: 286/46 ط بیروت، مناقب ابن شهر آشوب 2/273 فی امامة ابي جعفر، بحار الانوار: 289/46 ط بیروت. یزید بن سباط قال دخلت علی ابي عبد الله علیه السلام فی مرضه التي مات فیها... ثم دعا موسی وعبد الله واسحق ومحمدا وقال لهم هذا وصی الاوصیاء وعالم علم العلماء... ابن شهر آشوب 2/381 فی امامة موسی بن جعفر. کافی بالاسناد عن یونس بن یعقوب عن ابي عبد الله فی حدیث الشامی... ان الاسلام قبل الايمان... صدقت وانا أشهد أن لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانك وصی الاوصیاء. ورواه الطبرسی فی الاحتجاج والطبرسی فی اعلام الوری والمفید فی الارشاد - اثبات الهداة 3/78 الرقم 7.

سید الوصیین است که آنهایی که اوصیاء متأخر پیغمبر صلی الله علیه وآله بودند باید از او اخذ کنند، وودایع نبوت و بدایع ولایت بتوسط ذات مقدس او به ایشان رسیده به وراثت از مقام محمود او بدرجه ریاست کلیه بر ماسوی الله رسیده اند این است که در بعض زیارات خطاب یا وصی امیر المؤمنین (1) هم شده.

بالجمله اخبار بسیاری از طرق عامه روایت شده که لقب مبارك سید الوصیین و خیر الوصیین از برای امیر المؤمنین ثابت شده، از آن جمله در کتاب (یقین) هفت حدیث یافتیم که در آنها آن جناب را خیر الوصیین خوانده اند، و پنج حدیث دیدم که سید الوصیین است.

و اخبار دیگر در تضاعیف کتب و مطاوی مؤلفات این طایفه بسیار است که ذکر آنها موجب خروج از وضع اختصار است (2) و محض تیمن این حدیث از کتاب (مودة القربی) تصنیف میر سید علی همدانی که او را جامع انساب ثلثه میخوانند نوشته میشود:

ابن عباس قال دعانی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لي أبشرك ان الله تعالى أيدني به سيد الاولين والآخرين والوصيين علي، فجعله كفو ابنتي، فان أردت أن تنفع به فاتبعه.

ابن عباس میگوید رسول خدای مرا خواند و فرمود بشارت میدهم تو را که خدای تعالی تأیید کرده مرا به سید اولین و آخرین و وصیین علی، چه او را کفو

ص: 207

1- في زيارة الامام الحسين "السلام عليك يا وصي امير المؤمنين" وفي زيارة العسگری "السلام عليك يا ابن الاوصياء الراشدين" وفي زيارة صاحب الامر "السلام عليك يا وصي الاوصياء" وفي فرائد السمطين 1 / 55 قال رسول الله صلی الله علیه وآله وأبوهما سيد الوصیین.

2- تفصیل این احادیث به احقاق الحق 4 / 100 مراجعه شود.

دختر من قرار داد، اگر میخواهی که از برکات او بهره مند شوی باید از متابعت وی دست برداری.

پروردگارا به حق این وجود همایون قسمت میدهم که ما را توفیق متابعت او بده و به برکات او در دنیا و آخرت منتفع گردان.

تنبیه - کلامی از عرفای اهل سنت فریبنده و پراز تزویر

تنبیه

بدان که عرفای اهل سنت کلامی سخت عام فریب تزویر کرده اند و بنابر آن گذاشته اند که وصایت و ولایت علی علیه السلام در همان مراحل باطن بوده، و ریاست ظاهری از آن او نبوده، چه مقام او بلندتر بوده از تصدی امور مردم، و به این تقریب باطل که از شبهات شیاطین است اصلاح خلافت خلفای خود کرده اند:

میبدی از شیخ علاء الدوله سمنانی نقل کرده که گفته است ولایت علم باطن است، و وراثت علم ظاهر، و امامت علم باطن و ظاهر، و وصایت حفظ سلسله باطن، و خلافت حفظ سلسله ظاهر، و علی بعد از نبی ولی و وارث و امام و وصی بود، و اما خلیفه نبود، و بعد از عثمان خلیفه هم شد، تمام شد کلام او.

الحق باید هر عاقل خردمند شگفتی کند، و از استیلائی سلطان ضلالت، و فرورفتن پنجه شیطان در این مردم به حیرت بماند، که کسی را که علم باطن و ظاهر داشت، و حافظ سلسله باطن بود در خانه بنشانند، و جهالی چند که از علم شریعت و طریقت بی خبر بودند، و ظواهر الفاظ قرآن را نمیدانستند بریاست کلیه و خلافت الهیه برگمارند، سبحان الله، ریاست ظاهر که حکومت بر اموال و نفوس و اعراض کلیه خلق باشد، و مرجع جمیع احکام و مبین تمام وقایع از برای طبقات مختلفه و فرق متفاوته از اصناف بشر و اخلاط زمر بودن است بی علم چگونه صورت میندد، و بی احاطه بمراتب جمیع امت به چه وجه میسر

ص: 208

میشود، ذلك هو الضلال المبین.

و این که گفته اند ریاست ظاهری مناسب مقام او نبوده حیلہ ای است شیطانی، چه ریاست ظاهری مقصود انبیاء نیست، ولی چون هدایت کلیه خلق، و نشر احکام، و اجرای حدود، و اغاثه ملهوف، و اعانت مظلوم، و اقتصاص از ظالم، و حفظ طبقات خلق، و توسعه ارزاق فقراء، و اخذ اخماس و زکوات، و بالجمله اقامه نظام معاش بنی آدم که موجب صلاح معاد کلیه اهل عالم است بی ریاست ظاهریه چنانچه باید البته صورت نبندد، لهذا خداوند این ریاست را هم مخصوص به اولیاء و انبیاء قرار داده، که اگر نباشد همین مفسد - که از اول دنیا تا به حال شنیده و دیده - خواهد واقع شد، و همین قدر اهل انصاف را کفایت است.

(السلام عليك يابن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين)

اعراب فاطمة الزهراء

(السلام عليك يابن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين) ج - سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهراء سیده زنان عالمیان.

ش - زهراء بنا بر مذهب بصريين باید مجرور شود به اضافه فاطمه چه اسم و لقب هر دو مفردند، و مختار ابن مالك همین است، و تحقیق این است که لقب مطلقا جایز است هم اتباع شود و هم قطع، چنانچه فراء روایت کرده که از عرب شنیده " هنداء يحيى عينان و قيس قفة " و فصحاء گفته اند " عبد الله بن قيس الرقيات " بتتوين قيس و نجم الائمة رضى - رضى الله عنه - این را اختیار کرده و ما در منظومه ممزوجه به الفیه هم سلوك این مسلك کردیم، بنابراین در عبارت زیارت اگر جر ثابت نباشد هر سه وجه جائز است، و شواهد آن در اخبار آل محمد عليهم السلام بسیار است، و هم الحجة.

و این عبارت مشتمل بر سه اسم شریف از اسماء مقدسه بتول است:

اول فاطمه است، و در اخبار کثیره که در (علل) و (معانی الاخبار) و (عیون)

و (امالی) و غیر آنها در علت این تسمیه از ائمه اطهار روایت شده به اسانید مختلفه و الفاظ متفاوته بعضی " لانها فطمت هی و شیعتها من النار " (1) و در بعضی " لان الله فطم من أحبها من النار " (2).

و در بعضی " أتدری أي شیء تفسیر فاطمة؟ قلت أخبرني یا سیدی قال فطمت من الشر ".

و در بعضی " انی فطمتک بالعلم و فطمتک عن الطمث ".

و در بعضی " سمیتنی فاطمة و فطمت بی من تولانی و تولانی ذریتی من النار " در وجه مناسب مذکور است، و جمیع این اخبار در (علل) مذکور است و اول در (عیون) و ثانی در (معانی) و ثالث در (بحار) از (امالی) مذکور است (3) و در کتب اهل سنت نیز این روایت موجود است قریب بعبارات مذکوره به سه طریق در (ذخائر العقبی) محب الدین طبری نقل کرده، و در (مودة القربی) و (ینابیع) نیز روایت نموده و در سایر کتب ایشان نیز مسطور و در مقام استقصای این اخبار نیستیم.

اشکال بر این تفسیر و نقد آن

و در ظاهر این اخبار اشکالی است که علماء متعرض شده اند، و مجمل او این است که لفظ فاطمه اسم فاعل است، و معنی فطام از شیر باز داشتن مولود است، و مقتضای این اخبار آن است که آن حضرت مفظومه نام داشته باشد نه فاطمه.

و از این سؤال چند جواب داده اند:

ص: 210

1- بحار الانوار: 12 / 43 رقم 3 ط طهران.

2- بحار الانوار 12 / 43 ط طهران.

3- بحار الانوار 12 / 43 ط طهران و احقاق الحق 10 / 16 - 24 به تفصیل این احادیث را نقل فرموده.

یکی آنکه فاطمه اسم فاعل به معنی مفعول باشد مثل ماء دافق و "عیشه راضیه" (21 / 69) و این به غایت بعید است، چه در امثله مذکوره هم محمول بر مجاز در اسناد است، چنانچه علماء بیان متعرض شده اند، و غالباً این گونه احتمالات از قشرین نحات که از نیل لباب لطایف عربیت و درك صفوة بدایع کلام محروم اند صادر میشود.

دیگر اینکه فطم هم لازم باشد و متعدی، و این احتمال را فاضل محدث مجلسی قدس سره با احتمال اول ذکر فرموده، و این احتمال را از عبارت (قاموس) استظهار کرده که گفته "أفطم السخلة حان ان تقطم، فاذا فطمت فهی فاطم و مفطومة و فطیم" انتهى.

و دلالت این عبارت بر استعمال بر وجه لزوم ممنوع است، بلکه ظاهر او - بر فرض صحت نقل - شاهد احتمال اول است که از قبیل سرکاتم، و مکان عامر باشد، که بی نظران از اهل نحو او را فاعل بمعنی مفعول دانسته اند، و بر مشرب تحقیق هر يك به اعتباری بر معنی خود باقیند، مثلاً - سرکاتم معنی او این است که سری است که از بس استعداد کتمان او باید داشت گویا خودش کاتم خود است، و همچنین است سخله که بزرگ شود، چون آن وقت خودش هم در معرض دوری از مادرش است گویا او خود را از شیر باز میدارد و به این ملاحظه او را فاطم میگویند.

و مبعده این احتمال این است که احدی از لغویین چندان که فحص کردیم تصریح یا اشاره به استعمال بر وجه لزوم نکرده اند، و طریقه (قاموس) بر این است که در این موارد "لازم متعد" یا "یتعدی ویلزم" بگوید.

و هم در اخبار بر خلاف این احتمال و احتمال سابق تنصیص و تصریح شده

چنانچه در (علل الشرائع) از عبد الله محض (1) روایت میکند که ابوالحسن به من گفت - و ظاهر این است که مراد حضرت سید الساجدین باشد - چرا فاطمه را فاطمه نام کردند؟ گفتم تا فرق باشد بین او بین اسمها، فرمود فاطمه هم از أسماء است، و لکن وجه اسم او آنست که خدای تعالی عالم به کائنات بود و میدانست که چون پیغمبر از قبائل عرب زن میگیرد، و آنها طمع در وراثت خلافت میکنند چون فاطمه متولد شد خدایش فاطمه نام کرد، و خلافت را در اولاد او قرار داد و دیگران را مقطوع داشت، و از این جهت او را فاطمه نام کردند " لانها فطمت طمعهم " و معنی فطمت قطعت (2).

این حدیث شریف مصرح است به اینکه فاطمه اسم فاعل متعدی است، و اگر چه در وجه او مخالف است، و لیکن جمع بین اینها جایز است، که هم منع خود از طمٹ کرد، و هم منع شیعه و ذریه از نار، و هم منع ارباب طمع از وراثت خلافت کرده، و لیکن اگر حمل بر معنی لازم شود، یا به معنی اسم مفعول باشد باید این خبر طرح شود.

تنبيه

عبارت این حدیث چنان که شنیدی مشتمل بر سؤال و جوابی است که مجیب ابوالحسن است، و بیان این وجه تسمیه از او است، و مؤرخ معاصر در کتاب (ناسخ التواریخ) سؤال و جواب را هر دو نسبت به عبد الله محض داده و نظم حدیث شاهد بر تعدد است، چه اولاً در جواب اشتباه کرده بود، و چنان گمان داشت که

ص: 212

1- عبد الله بن الحسن بن حسن علق و بحار الانوار.

2- علق الشرائع باب 142 ص 178 ط مكتبة الحيدرية في النجف و بحار الانوار: 43 / 13 رقم 7.

قبل از فاطمه علیها السلام این اسم نبوده، و امام علیه السلام فرموده فاطمه هم از اسماء است.

آنگاه در مقام بیان علت این تسمیه برآمده و نسخه (علل) و نسخه (بحار) هم چنان است که ما نقل کردیم ولی در نسخه (ناسخ التواریخ) به جای "قال" قلت نوشته است، و ظاهر اینست که غلط نسخه، و قلت تدبیر، موجب این اشتباه شده باشد، و این گونه اشتباهات در جنب تصنیف کتابی به این جلالت و عظم نفع سهل است، شکر الله سعیه، وأحسن سقیه ورعیه.

تفسیر زهراء و سبب نامگذاری

وجه سوم:

آنکه چون خدای تعالی به برکت این وجود مبارک شیعیان را از عذاب جهنم بازداشت، و آن حضرت سبب این نعمت شده، علی هذا از قبیل نسبت فعل به اسباب است که او را فاطمه خواندند، و مؤید این معنی است حدیث مذکور (1) که "فطمت بی من تولانی" که تصریح به سببیت خود کرده در خطاب به جناب احدیت بلکه ظاهر است در وجه تسمیه چه قبل از او گفته سمیتمی فاطمه چنانچه متأمل مانوس به استفاده معانی از الفاظ در مییابد و تصدیق میکند.

اسم دوم - زهراء است و در (علل) دو جهت در این اسم روایت کرده هر دو از حضرت صادق علیه السلام.

یکی به روایت جابر و خلاصه او چنان است که خدای او را از نور عظمت خود آفریده و آسمانها و زمین به نور او درخشیدن گرفت، و چشم ملائکه خیره شد و سجده نمودند (2).

ص: 213

1- گذشت ص 210.

2- بحار الانوار ج 43 / 12.

و دیگری به روایت أبان بن تغلب که روزی سه بار برای امیر المؤمنین میدرخشید، اول صبح نور سپید داشت، و وقت زوال نور زرد، و وقت غروب نور سرخ، و در هر سه وقت این أنوار بر در و دیوار حجرات أهل مدینه میتابید و شگفتی میکردند، و به حضرت رسول صلی الله علیه و آله میشتافتند، و از علت او سؤال میکردند، و آن حضرت ایشان را دلالت به خانه فاطمه میکرد، ایشان چون می آمدند او را در محراب عبادت ایستاده میافتند، و نور چهره مبارك او را میدیدند و باز میگشتند، و این نور در رخسار فاطمه بود تا حسین متولد شد، و به او منتقل شد، و بعد از او در وجوه طاهره ائمه هدی منتقل و متقلب است (1).

این مضمون اختصار حدیثی است که در (علل) روایت کرده است.

و قریب به این است روایتی که در (بحار) از (مناقب) ذکر کرده که ابوهاشم عسگری میگوید از صاحب عسگر پرسیدم فاطمه را چرا زهرا گفتند؟ فرمود از آن جهت که رویش در اول صبح برای امیر المؤمنین علیه السلام چون آفتاب میدرخشید و هنگام زوال چون ماه درخشان، و هنگام غروب چون کوكب دری (2).

و این عبارت را در (مناقب) بعد از عبارت (غریبین) که در وجه تسمیه بتول گفته نقل کرده، و بر مورخ معاصر رحمه الله مشتبه شده لفظ ابوهاشم را که راوی است اسقاط کرده این حدیث را بلا واسطه از (غریبین) روایت کرده و گفته عبید هروی در (غریبین) حکایت میکند که از صاحب عسگر سؤال کردم، و این اشتباه به جهات متعدده در غایت غرابت است که اهل صناعت آگاهند و حاجت به بیان نیست (3).

ص: 214

1- علل الشرائع باب 143 ص 180 بحار الانوار: 43 / 11 رقم 2.

2- بحار الانوار: ج 43 / 16.

3- اولاً اسم هروی احمد بن محمد است، و کنیه او ابو عبید نه اسم او عبید، ثانیاً هروی در سنه چهار صد و ده هجری فوت شده، و بین وفات او وفات حضرت عسگری صد و پنجاه سال میشود، چگونه میشود او راوی باشد، ثالثاً احدی از علماء شیعه و سنت او را از اصحاب عسگری نشمرده اند، رابعاً لفظ ابوهاشم که کنیه داود بن القاسم الجعفری است، و او از أجله ثقات اصحاب جواد و هادی و عسگری و منتظر علیهم السلام است اسقاط کرده، خامساً نقل ابن شهر آشوب را متعرض نشده، و خود به صورت استقلال که ظاهر در وجدان است روایت نموده (منه).

اسم سوم - سیده نساء العالمین است، و در اخبار متواتره از طریق اهل بیت عصمت و طهارت این لقب شریف برای آن مکرمه ثابت و وارد شده، بلکه این معنی از ضروریات مذهب شیعه است، و کثیری از علماء سنت مثل فخر رازی و سعد تفتازانی در (مقاصد) و (شرح مقاصد) و (شرح عقائد) و شریف جرجانی در (شرح مواقف) و عمر نسفی (در عقاید) و محمد بن یعقوب فیروزآبادی، و محب الدین طبری، و فضل بن روزبهان اصفهانی، و شمس الدین یوسف سبط ابن الجوزی، و کمال الدین محمد بن طلحة، و ابن ابی الحدید، و غیر ایشان اعتراف به ثبوت این لقب کرده اند، ولی چون با وجود این تصریحات خلافی بین اهل سنت و جماعت است که افضل نساء عالم کیست؟ و در رساله شیخ محمد ضبان است که اقرب نزد کثیری آنست که افضل مریم است، بعد خدیجه، بعد فاطمه، بعد عایشه، و جماعتی تقدیم عایشه کرده اند.

و از اشعری توقف حکایت شده، و از شیخ الاسلام ایشان که ابن حجر متقدم عسقلانی است در (شرح بهجة) تفصیل از جهات مختلفه نقل شده، گفته است عایشه از جهت علم افضل است، و خدیجه از جهت سبق به اسلام و اعانت رسول و فاطمه از جهت قرابت و بضعه بودن، و مریم از جهت اختلاف در نبوت، و این

کلمات جمله باطل و مخالف نصوص ثابتۀ از حضرت رسالت و عترت اطهار آن جناب است، چه به اتفاق علماء شیعه هیچ زنی را در نزد خدا قرب و منزلت فاطمه نیست بلکه از بعض اخبار استفاده شده که از جمیع انبیاء و مرسلین حتی اولوا العزم افضل بوده، بلکه بعض علماء او را تفضیل بر حسنین و سایر ائمه داده اند، و چون در قانون مناظره اولی تر آنست که از مسلمات خصم دلیل بیاورند ما در این مختصر از آن مکرّمه استمداد جسته از کتب معتبره اهل سنت و جماعت بعون خدای تعالی اخبار صحیحه معتبره چند ایراد میکنیم که دلالت داشته باشد که فاطمه سیده نساء عالمیان است، و تمام زنان عالم دون مرتبه او هستند:

فاطمه زهراء سیده زنان تمام عالم است، ده حدیث: 1 - (صحیح بخاری)

خبر اول:

محمد بن اسماعیل بخاری در جامع صحیح میگوید: قال النبي صلى الله عليه وآله فاطمة سید نساء أهل الجنة (1).

پیغمبر فرمود: فاطمه سیده زنان اهل بهشت است.

و این روایت اگر چه مرسله است ولی به جهت بودن در خصوص کتاب (بخاری) در نزد اهل سنت حکم صحت دارد، چه اجماع دارند بر صحت جمیع ما فی (البخاری) اگر چه راوی ضعیف باشد، و حدیث مرسل، چنانچه ابن خلدون در مقدمه تاریخ تصریح به این کرده، و این حدیث را در (بحار) از (مناقب) ابن شهر آشوب نقل کرده که مسلم در (صحیح) و ابو السعادات در (فضائل العشرة) و ابوبکر بن شیبۀ در (امالی) و دیلمی در (فردوس) روایت نموده اند (2).

ص: 216

1- ج 5 / 20 - 21 ط المنيرية.

2- بحار الانوار: 37 / 43 و احقاق الحق 10 / 69 - 99.

خبر ثانی:

مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری در (صحیح) خود به دو سند، و احمد بن شعیب نسائی در (خصائص) از عایشه نقل کرده اند که فاطمه علیها السلام فرمود که پیغمبر به او فرمود " اما ترضین أن تكونی سیده نساء المؤمنین أو سیده نساء هذه الامة؟ " (1).

یعنی: آیا راضی نیستی تو که سیده نساء مؤمنین باشی یا سیده نساء این امت.

و ظاهر این است که تردید از راوی باشد، و لفظ روایت هر چه باشد دال بر افضلیت از مریم خواهد بود اگر مؤمنین باشد شامل مریم است بنفسه، مگر اینکه دعوی انصراف به مؤمنین این امت شود، و این جای منع دارد، و اگر نساء هذه الامة باشد هم به معونه روایت منقول در همین (جامع) اثبات مطلب میشود، و در هر دو صورت چه در باب فضائل خدیجه علیها السلام روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که گفته شنیدم از پیغمبر که گفته: " خیر نساءها مریم بنت عمران و خیر نساءها خدیجة بنت خویلد ".

و این روایت را به چهار سند نقل کرده یعنی در اثناء ذکر سند سه جا لفظ (حا) که در اصطلاح محدثین علامت تحویل سند است آورده، و در یکی از طرق ابو کریب از وکیع روایت کرده، و لهذا بعد از نقل حدیث میگوید وکیع در وقت روایت اشاره کرد به آسمان و زمین یعنی مرجع ضمیر در " نساءها " را تعیین کرده که مقصود دنیا است، چنانچه متعارف عرب است.

و از این حدیث متکرر الاسناد مذکور در (صحیح مسلم) معلوم میشود تساوی

ص: 217

1- صحیح مسلم 7 / 142 ط محمد صبیحی بمصر، واحقاق الحق 10 / 106 أحادیث.

درجهٔ مریم و خدیجه در طریق اهل سنت، و شك نیست که خدیجه از نساء مؤمنین و از نساء این امت است، و فاطمه علیها السلام به حکم حدیث مذکور سیده نساء این امت است، و لازم می آید که از مریم هم افضل باشد، چه افضل از احد المتساویین افضل از دیگری است.

علی هذا فاطمه سیده نساء العالمین است به مقتضای حدیث (صحیح مسلم) متفق علیه بین اهل سنت، و این بیان از غنائم این شرح است، والحمد لله علی وضوح الحجّة.

3 - (أسد الغابة)

خبر سوم:

عز الدین ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الکریم بن الاثیر الجزری در (اسد الغابة) در ذیل روایت مفصله که سندش به مسروق منتهی میشود از عایشه نقل کرده که فاطمه علیها السلام برای او از پیغمبر نقل کرد که فرمود رسول خدا به او "ألا ترضین أن تكونی سیده نساء العالمین؟" آنگاه نقل کرده از ابو صالح که گفته: رواه البخاری فی (الصحیح) عن أبي نعیم وهذا من غریب الصحیح فان ذکر یا روی عن الشعبي أحادیث فی الصحیحین، وهذا یرویه عن فراس عن الشعبي (1).

4 - (صحیح ترمذی)

خبر چهارم:

ترمذی در (صحیح) خود از حدیثی روایت کرده که رسول خدای فرمود به وی "أما رأیت العارض عرض لی قبل ذلك، هو ملك من الملائكة لم یهبط الی الارض قط قبل هذه اللیلة، استأذن ربه أن یسلم علی و یبشرنی ان الحسن والحسین

ص: 218

سيدا شباب اهل الجنة، وان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة (1).

به حذیفه فرمود: ندیدی این عارض را که نمودار شد قبل از این؟ او ملکی بود از ملائکه که هرگز به زمین نیامده بود قبل از این شب از پروردگار استیذان کرد که بر من سلام کند، و مرا بشارت دهد که حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند، و فاطمه سیده زنان اهل بهشت است.

در صواعق ابن حجر است اخرج احمد والترمذی والنسائی وابن حبان عن حذیفه... الحديث.

5 - (خصائص نسائي)

خبر پنجم:

احمد بن شعيب نسائي در كتاب (خصائص) از عایشه نقل کرده که او از فاطمه علیها السلام روایت میکند که رسول خدای به آن مکرمه فرمود "یا فاطمه أما ترضین أن تكونی سیده نساء هذه الامة وسیده نساء العالمین"؟ (2). قال في الصواعق اخرجہ احمد والنسائی وابن حبان.

6 - (ذخائر العقبی)

خبر ششم:

احمد بن عبد الله بن محمد ابو العباس محب الدين الطبري المكي که امام (3)

ص: 219

1- صحيح ترمذی: 13 / 197 ط الصادی بمصر واحقاق الحق 10 / 69 أحاديث.

2- الخصائص 43 ط التقدم بمصر، احقاق الحق 10 / 108.

3- سيوطی در (طبقات الشافعية) او را امام محدث فقيه الحرم شيخ الشافعية محدث الحجاز خوانده، و صفدی در (الوافی بالوفیات) او را شيخ الحرم و فقيه زاهد محدث گفته، و عبد الوهاب بن السبكي در (طبقات شافعية) شيخ الحرم وحافظ الحجاز بلا مدافعه لقب داده، و اسنوی در (طبقات الشافعية) گفته شيخ الحجاز كان عالما عاملا جليل القدر عالما بالاثار والفقہ، و ذهبی در (عبر) و (دول الاسلام) و (تذكرة الحفاظ) و (معجم) آورده که الامام المحدث المقتی فقيه الحرم مصنف الاحكام كان عالما عاملا جليل القدر عارفا بالاثار، و من نظر في أحكامه عرف محله من العلم والفقہ عاش ثمانين سنة مات سنة أربع وتسعين وستمئة، و اگر احاطه تفصیلیه به مدایح او که علماء سنت اعتماد دارند بخواهی رجوع کن به کتاب (عقبات الانوار) تصنيف سيد جليل محدث عالم عامل نادرة الفلك وحسنة الهند ومفخرة لكهنو وغرة العصر، خاتم المتكلمين المولوى الامير حامد حسين المعاصر الهندي الكهنوى قدس سره، و ضعف بره که عقیده من بنده چنان است که از ابتداء تأسيس علم كلام تا حال تأليف اين مختصر، کتابی در مذهب شيعه از جهت اتفاق نقل وكثرة اطلاع بر كلمات اعداء واحاطه به روايات وارده از آنها در باب فضائل تا آنجا که نوشته است مثل اين كتاب مبارك تصنيف نشده است، فجزاه الله عن آبائه خير جزاء ولد عن والده، ووفق خلفه الصالح لاتمام هذا الخير الناجح، وما آنچه در اين مقام در معرفت محب طبرى نقل كرديم اختصارى وجيز بود از بعض آنچه در آن كتاب است.

أهل سنت است در (ذخائر العقبی) از ام سلمة نقل کرده که آن مکرمه از فاطمه علیها السلام روایت کرده که رسول خدای به او فرمود " أما
ترضین أن تأتي يوم القيامة سيدة نساء المؤمنین او نساء اهل الجنة؟" (1).

و چون این اخبار به طرق مختلفه والفاظ متفاوته از طریق بخاری، ومسلم وترمذی، ودولابی، وغیر ایشان روایت کرده به جهت جمع بین
اخبار احتمال تعدد قصه داده است، و این وجهی است وجیه چنانچه ابن حجر در باب اخبار کساء به این احتمال عمل کرده که پیغمبر
چند دفعه این چهار نفر را در زیر کساء آورده

ص: 220

1- ذخائر العقبی: 42 ط مكتبة القدسی بمصر.

و آیه تطهیر خوانده (1) و همچنین ملتزم شده در حدیث تمسك به تقلین که گفته روایت کرده است او را بیست و اند نفر صحابی در مواضع مختلفه از حضرت رسالت.

7- (مناقب شهر آشوب)

خبر هفتم:

روایت کرده در (بحار) از (مناقب) ابن شهر آشوب که از أجله علماء امامیه است، و علماء سنت بر او ثناء بلیغ کرده اند، و به وثاقت و دیانت او اعتراف نموده اند، چنانچه سید جلیل معاصر هندی از (وافی بالوفیات) صلاح صفدی آورده که محمد بن علی بن شهر آشوب احد شیوخ الشیعة، حفظ اکثر القرآن وله ثمان سنین، كان یرحل الیه من البلاد، وكان صدوق اللّهجة، ملیح المحاوره، واسع العلم، كثير الخشوع والعبادة، والتهدد لا یكون الا علی وضوء أثنی علیه ابن أبي طی كثيرا".

و از صاحب (قاموس) در (بلغه) نقل کرده که هم به سعه علم و کثرت عبادت و دوام وضوء او اعتراف کرده.

و هم از سیوطی در (بغیه) اعتراف به این فضائل به اضافه کثرت خشوع حکایت کرده.

و از (طبقات المفسرین) شمس الدین محمد بن علی المالکی تلمیذ جلال سیوطی نقل کرده "اشتغل بالحديث ولقی الرجال، وتفقہ فبلغ النهاية حتی صار رحلة، وتقدم في علم القرآن والتفسیر والنحو، وكان امام عصره، وواحد دهره وهو عند الشیعة كالخطیب البغدادی واسع العلم كثير الفنون، انتهت عبارهم ملخصة محذوفة الاكثر".

ص: 221

1- انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البيت ویطهرکم تطهیراً.

و نکته این تطویل که ذکر (مناقب) ابن شهر آشوب از کتب اهل سنت کردیم آنست که مبادا گمان اتهام در نقل او شود اگر چه این بنده بواسطه (بحار) حال تألیف حکایت میکنم، ولی نسخ (مناقب) بحمدالله موجود است، و بقلت آن کتبی که در او از آنها نقل میکنند نیست.

بالجمله در (مناقب) از خطیب بغدادی نقل فرموده و گفته (تاریخ بغداد) بأسناد الخطیب عن حمید الطویل، عن أنس، قال قال النبی خیر نساء العالمین مریم بنت عمران، و خدیجة بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد، و آسیة امرأة فرعون ثم ان النبی فضلها علی سایر نساء العالمین فی الدنيا والاخرة.

وروت عایشة و غیرها عن النبی انه قال: یا فاطمة ان الله اصطفاك علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام، و هو خیر دین (1).

یعنی پیغمبر فرمود این چهار زن که مریم و خدیجه و فاطمه و آسیه باشند بهترین زنانند، از آن پس تفضیل داده فاطمه را بر همه زنان در دنیا و آخرت، چه عایشه و جز عایشه روایت کرده اند که پیغمبر به فاطمه فرمود خدای تو را برگزیده و اختیار فرموده بر زنان عالمیان و بر زنان اسلام، و او بهترین ادیان است.

من میگویم از این عبارت اخیره مستفاد میشود، اگر کسی بهترین زنان این امت باشد، بهترین زنان سایر امم است، و بنابراین اخباری چند که در (صحیح مسلم) و (صحیح ترمذی) و (خصایص نسائی) و سایر کتب معتمده این جماعت است که در آنها اطلاق سیده نساء امت شده شاهد مدعی میشود، هان مراجعه کن و تأمل نما و شکر این نعمت کن که چگونه با آن همه کوشش اعداء در کتمان فضائل اهل بیت باز بما رسیده و ما موفق به اقرار و نشر آنها شده ایم، و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون، والحمد لله کما حمده الحامدون.

ص: 222

8 - (حلیة الأبرار)

خبر هشتم:

(بحار) از (مناقب) از (حلیة) أبو نعیم از جابر بن سمره از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده در خبری که فرموده در حق فاطمة علیها السلام "أما أنها سيدة النساء يوم القيامة" (1).

یعنی سوگند که همانا او سیده زنان است در روز قیامت.

9 - (تاریخ بلاذری)

خبر نهم:

(بحار) از (مناقب) از (تاریخ بلاذری) که از اکابر علماء مورخین سنیان است "ان النبي قال لها: اما ترضين ان تكوني سيدة نساء أهل الجنة" (2).

یعنی راضی نیستی که سیده زنان اهل بهشت باشی؟

10 - (مودة القربی)

خبر دهم:

میر سید علی همدانی که سنیان او را علی ثانی خوانند در (مودة القربی) گفته:

"عن فاطمة علیها السلام قالت: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: اما ترضين ان تكوني سيدة نساء العالمين أو نساء امتي" (3).

و این حدیث با حدیث (خصایص) فرقی ظاهری دارد، چه در او "سیده نساء هذه الامة" دارد و مقدم بر "سیده نساء العالمين" و در این حدیث "او نساء امتی" به حذف سیده و به اضافه امت و حذف لفظ "هذه" مذکور است و متأخر، از این

ص: 223

1- بحار الانوار 37 / 43.

2- بحار الانوار 37 / 43.

3- ص 260 ط بصیرتی و فرائد السمطین ج 1 / 55 ط بیروت قال رسول الله... واهما سیده نساء العالمين.

روی ظاهر تعدد خبر است.

و این جمله ده خبر است که همه از کتب صحاح متعمده آنها استخراج شده، و این بر آنها حجت است، و بیش از اینها به نظر آمده ولی در صدد استیفاء نبودم، و ابن ابی الحدید تصریح کرده به تواتر این خبر که فاطمه سیده نساء العالمین، والحمد لله علی وضوح الحجّة، اگر چند اخباری دیگر در طریق آنها هست که استثنای مریم بنت عمران شده، ولی چون این طایفه از اخبار موافق اخبار امامیه اند که منقول اند از اهل بیت رسالت علیهم السلام که معدن علم و مخزن وحیند، البته ارجح و اقدمند، و باید رفع ید و صرف نظر از معارضات آنها شود، و ما اگر چه اشاره کردیم که اجماع امامیه بر این منعقد شده که فاطمة سیده نساء عالمیان است، و اخبار در این باب از شماره بیرون و از ستاره افزون است، ولی خاتمه این بحث را بیک حدیث مبارک که در (امالی صدوق) رضی الله عنه از حسن بن زیاد عطار روایت شده قرار میدهم و آن چنان است که میگوید:

در (خدمت ظ) حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله عرضه داشتم که پیغمبر که فرموده فاطمه سیده نساء اهل جنت است، آیا سیده نساء خودش است؟ فرمود: او مریم بنت عمران است که سیده عالم خودش است، و فاطمه سیده نساء اهل بهشت است از اولین و آخرین (1).

و همین حدیث را در (بحار) از مناقب روایت کرده که او مرسل روایت نموده (2).

و انصاف آن است که هر مسلمانی که تأمل کند باید خود اعتقاد به این کند، چه مریم را پدری چون محمد مصطفی صلی الله علیه وآله، و مادری چون خدیجه کبری علیها السلام،

ص: 224

1- بحار الانوار: ج 43 / 21 حدیث 10.

2- بحار الانوار ج 43 / 37 رقم 40.

و شوهری چون علی مرتضی علیه السلام، و پسری چون حسن مجتبی علیه السلام و حسین سید الشهداء علیه السلام نبود، و بالقطع والیقین فاطمه محبوب تر بود نزد رسول خدا از مریم، و صد چون مریم، چنانچه اگر به فضائل او نگاه کنی، و بدانی که پیغمبر همیشه او را میبوید و میبوسید و به هر سفر که میرفت آخر کسی که با او عهدی داشت او بود و هر شب تا روی او را نمیبوسید نمیخواید، و از برای او برمیخواست و او را بالای دست خود می نشاند تا اینکه عایشه مکررا اعتراض کرد که چرا چنین میکنی؟ و میفرمود: بوی بهشت را از او میشنوم، و مکرر میفرمود: فاطمه پاره تن من است، و فاطمه جان من است، و فاطمه دل من است، و غیر از این فضایل که سالها بنهایت نخواهد رسید، البته یقین خواهی داشت که فاطمه از بیشتر خلق خدا حتی انبیاء و مرسلین افضل بوده، چه پیغمبر افضل از همه است، و حکم بعض وکل متحد است (1).

ص: 225

1- کفی فی سمو شأن الزهراء سلام الله علیها کلام خالقها لولا فاطمة لما خلقتکما: روی عن الشيخ ابراهيم بن الحسن الذراق، عن الشيخ علي بن هلال الجزائري، عن الشيخ احمد بن فهد الحلبي، عن الشيخ زين الدين علي بن الحسن الخازن الحائري، عن الشيخ أبي عبد الله محمد بن مکی الشهید بطرقه المتصلة الى أبي جعفر محمد بن علي بن موسى بن بابويه القمی بطريقه الى جابر بن يزيد الجعفي، عن جابر بن عبد الله الانصاری عن رسول الله صلی الله علیه وآله عن الله تبارک و تعالی انه قال: يا احمد لولاك لما خلقت الافلاك، ولولا علي لما خلقتک، ولولا فاطمة لما خلقتکما. ثم قال جابر هذا من الاسرار أمرنا رسول الله صلی الله علیه وآله بکتمانہ الا من أهله. كشف اللثالي لصالح بن عبد الوهاب بن العرنس - جنة العاصمة لمیر جهانی 149. مؤلف کتاب كشف اللثالی من علماء القرن التاسع من علماء الشيعة كان عالما ناسكا زاهدا ورعا أدبيا شاعرا توفي سنة 840 ودفن في حله هيفاء ومدفنه مزار يتبرک به ورجال الحديث من كبار الشيعة - راجع جنة العاصمة 149.

بنت من؟ أم من؟ حلیة *** ویل لمن سن ظلمها واذاها

(السلام عليك يا ثار الله و ابن ثاره)

تفسیر " ثار "

(السلام عليك يا ثار الله و ابن ثاره)

ج - سلام بر تو ای کسی که خدای خونخواهی تو میکند، و پسر کسی که خدای خونخواهی او میکند (مراجعه شود به صفحه 448).

ش - بدان که " ثار " در لغت عرب در اصل چنانچه از (اساس) و (صحاح) و (مختار الصحاح) و (الفاظ کتابیه) و غیر آنها مستفاد میشود به معنی کین است و کین خواهی، و به همین ملاحظه به معنی خون و خون خواهی استعمال شده، و در (قاموس) تفسیر به این معنی کرده، ولی اصح آن است که ما ذکر کردیم در وجه استعمال، چه در این گونه امور بر (قاموس) اعتمادی نیست، و به هر صورت استعمال به معنی دم و طلب دم مسلم است.

و معنی ثانی - معنی مصدری است، و میگویند ثارت حمیمی و ثارت فلانا به حمیمی یعنی خون خواهی کردم قریب خود را یا بواسطه او، چنانچه در (اساس البلاغه) و غیر او مذکور است، پس مطالب ثار است، و قتل مثنور و مثنور به، و همچنین مطلوب که قاتل باشد مثنور است در عبارت ثانی که ثارت فلانا به حمیمی باشد، و گاهی ثار را به معنی طالب ثار میگویند، و این معنی را در (نهایه) محمول بر آن کرده که مضاف حذف شده باشد و اعراب او به مضاف الیه

ص: 226

منتقل باشد، و در مثل "یا لثارات الحسین" بنابراین وجه تقدیر یا اهل ثارات الحسین است یعنی اهل طلب خون حسین، و گاهی ثار را به معنی قاتل می آورند.

و در (نهایه) این معنی را بر این وجه تأویل کرده که به معنی موضع ثار است، یا به حذف مضاف یا مجاز بعلاقه ملابست و حلول، علی هذا در مثال مذکور مراد ندای قبیله است که به جهت تفضیح و تقریح ندا میشوند تا از دوستان جدا شوند، و حالشان معلوم شود.

وزمخشری در (اساس) آورده که آنجا که به معنی طالب است از قبیل استعمال مصدر است در اسم فاعل مثل عدل، و در ثانی از قبیل استعمال مصدر است در اسم مفعول مثل صید، و در "یا لثارات الحسین" ثار به معنی نفس ذحل و دم است، و ندای آنها به این جهت است که گویا میگفتند ای خونهای حسین حاضر شوید که اکنون وقت طلب کردن شما است، و این کلام از صدر تا ساق در غایت متانت و نهایت قوت است، و حاجت به تکلفات ابن اثیر ندارد.

و احتمالی دیگر در ثار بمعنی طالب داده که مخفف ثائر باشد مثل شاک که مخفف شائک، و بنابراین همزه محذوف است و الف فاعل باقی پس واجب است که به صورت الف تلفظ کند، به خلاف وجوه سابقه که چون کلمه مهموز است أصل در او همزه است و الف به جهت تخفیف است، اگر چه غالب استعمال این کلمه با الف است، و از این جهت در کتب مزار همه به صورت الف لینه ضبط شده، و اشکالی ندارد، و این احتمال اگر چه بعید است لیکن اولی تر از احتمال ابن اثیر است، چون این مقدمه را دانستی بدان که در این کلمه چند وجه محتمل است:

اول - آنچه از کلام فاضل متبحر محدث مجلسی قدس سره در (مزار بحار)

میتوان استفاده کرد که ثار بمعنی مصدری باشد، و لفظ اهل محذوف و مقدر شود، و اضافه ثار به الله اضافه مصدر به فاعل باشد، یعنی ای اهل طلب کردن خدا خون تو را، و این خلاف ظاهر است، و تقدیر خلاف اصل.

ثانی - آنچه شیخ جلیل فخر الدین طریحی در (مجمع البحرین) احتمال داده که تصحیف ثار باشد و در (بحار) هم مذکور است، و تقریبی برای این وجه به هیچ وجه ذکر نکرده اند، و میشود اضافه ثار به الله بتقدیر لام باشد یعنی در راه خدا و برای خدا خونخواهی کرد، و این به ملاحظه اصحاب و اولاد آن جناب است، یا به ملاحظه خونهای ناحقی که در دولت معاویه و یزید ریخته شد، و به همین تقریر " و این ثاره " توجیه میشود، و اعتبارات دیگر هم در اضافه متمشی است که بسیار بعید است، و این وجه لفظاً و معنا خللی واضح دارد:

اما لفظاً التزام به تصحیف با توافق نسخ صحیحه غریب است، با اینکه حاجتی به این اعتبار نیست، چه دانستی که ابن اثیر و زمخشری هر دو منطبق اند بر صحت استعمال ثار بمعنی ثار، و در کلام زمخشری دو وجه بود، و گویا این دو محدث علیم عبارت (اساس) و (نهایة) را ندیده باشند، و اگر نه بسی مستبعد می آید که ملتزم به تصحیف شوند.

و اما بحسب معنی که ظاهر است که این لقب به این اعتبار نیست خصوصاً در بعض زیارات قرائن بر خلاف این معنی یافت میشود، مثل اینکه لفظ في السماوات والارض بعد از وتر موتور است که ظاهر یا جائز رجوع او به هر دو است که با این احتمال مناسب نیست.

و وجه دیگری در (مشکلات العلوم) فاضل محقق نراقی مذکور است که محصلي جز همین معنی ندارد، اگر چه وجه دلالت را چنانچه باید بیان نکرده، و ما به جهت اختصار، از ذکر و انتقاد او صرف نظر میکنیم.

ثالث - اینکه ثار به معنی دم باشد، و کلام مبتنی بر تنزیل و تقدیر شود یعنی

اگر خدا خون داشت تو بودی، از قبیل " عین الله " و " جنب الله " و " ید الله " و این وجه را در جائی یاد ندارم که دیده باشم ولی بعید است، چه ثار بمعنی مطلق دم نیست بلکه آن خون ریخته شده قابل اقتصاص است، چنانچه بر متتبع مستأنس هویدا است. (مراجعه شود به صفحه 450) رابع - اینکه ثار به معنی مئثور باشد چنانچه در کلام زمنخسری بود، ولی نه آن مئثور که قاتل است، بلکه آن مئثور که قتیل است چنانچه ثارت حمیمی میگفتند و حاصل معنی آن میشود ای کسی که خدا خون خواه تو است، و مؤید این معنی است عبارت زیارت منقوله در (کامل الزیارة) از یونس بن ظبیان از صادق آل محمد علیهم السلام که فرموده " السلام عليك یا قتیل الله " یعنی قتیلی که خدا خون خواه اوست.

وفي الجملة مبعده این احتمال است که در کلمات لغویین تصریح به این معنی در ثار نشده اگر چه قیاس لغوی مانع نیست، و اشباه و نظایر او موجود و وافر است.

خامس - اینکه ثار به معنی همان دم مطلوب باشد، و اضافه به الله به جهت آن باشد که مخصوص به مطالبه او، و ولی حقیقی او است، و این اوجه معانی است، و اضافه بنابر این به معنی لام است بر وجه متعارف، و عجب است که هیچ کس را متعرض این وجه ندیدم با کمال استقامت و انطباق بر قواعد و مناسبت با اذواق سلیمه.

(والوتر الموتور)

تفسیر و شرح " الوتر "

(والوتر الموتور)

ج - وای کشته که خون کسانش ریخته شده.

ش - وتر عطف است بر ثار که منادای مضاف منصوب است، و به تبعیت منصوب است، و " وتر " در اصل به معنای طاق وطاق کردن است، و به معنی ذحل که کینه و خون باشد آمده، و به معنی نقص و جنایت و کشتن نزدیکان هم آمده.

و در (صحاح) میگوید که لغت اهل عالیه این است که وتر به معنی فرد

مسکور است و به معنی ذحل به فتح، و لغت حجاز به عکس است، و لغت تمیم در هر دو کسر است.

و در (مصباح) از ازهری عکس کلام صحاح را در لغت حجاز و عالیه نقل کرده، و اصل در همه معانی مذکوره همان وتر به معنی فرد است، چه هر جفت که طاق شود البته ناقص شود، و هم چنین اگر کسی از کسی کشته شود طاق شود، و جنایت راجع به نقص است، و ذحل که کین و خون باشد راجع به قتل اقرباء است و از عبارت (اساس) استفاده این ارجاع میتوان کرد.

و "موتور" به معنی طاق شده و فرد شده آمده، و به معنی کسی که کسی از او کشته شده هم استعمال شده، فی (الصحاح) الموتور: الذی قتل له قتیل فلم یدرک بدمه، و از این باب استعمال است که میگویند فلان طلاب اوتار و ترات، و از این قبیل است حدیث "بکم یدرک الله ترة کل مؤمن" (1) و در (مجمع البحرین) تصحیفی شده که در ذیل شرح این عبارت مفصلاً انشاء الله خواهیم شرح داد و در لفظ زیارت سه احتمال ممکن است:

یکی - اینکه وتر به معنی یگانه و فرد باشد، و موتور هم از آن معنی باشد و تأکید سابق شود، مثل "حجر محجور" و "برد و بارد" و "یوم آیوم" و "موت"

ص: 230

1- مجمع البحرین فی لغة ثار، و کامل الزیارات و بحار الانوار: ج 101 / 153 ط طهران و مفاتیح الجنان باب الزیارات المطلقة للامام الحسین، و فی البیان والتبیین 2 / 50 ط الاستقامة بمصر قال: فی روایة جعفر بن محمد عن آباءه ألا ان ابرار عترتی و اطایب ارومتی احلم الناس... وان بنا تدرك ترة كل مؤمن، و بنا تقطع ربقة الذل عن اعناقكم، و بنا غنم، و بنا فتح الله و بنا یختم لابکم. و فی العقد الفرید: 2 / 114 ط الشرفیة بمصر مثله.

مأنت " و " لیل الیل " و " شعر شاعر " و امثال آنها، و این معنی را اگر چه در (بحار) و (مشکلات العلوم) ذکر کرده اند، در نظر این بنده بسی از صواب دور است، چه هیچ مناسبت با کلمه سابق او ندارد، و در زیارات مشار الیها هم وارد است " السلام علیک یا وتر اللّه " (1) و توجیه به مفرد به کمالات و متمیز از نوع بشر در عصر خود با اضافه به " اللّه " بسیار نا ملایم است، اگر چه در (بحار) است.

دیگر - اینکه وتر به معنی فرد باشد، و موتور آنکه کسی از او کشند یعنی ای یگانه ای که اقرباء تو کشته شده اند، و این معنی در دو کتاب سابق مذکور است، و از معنی اول أقرب، ولی فقره زیارت مذکور منافی او است، و فی نفسه بیرون غرابتی نیست.

سوم - آنچه بنده را به نظر آمده که وتر به معنای همان خون ریخته باشد (2) یعنی ای قتیلی که اقرباء و اصحاب تو را کشتند - چنانچه ترجمه را مبنی بر این کردیم - اضافه این به اللّه بسیار مناسب است، چه او کشته راه خدا است چنانچه قتیل اللّه گفتندش.

نقد بر مجمع البحرین و (قاموس)

فایده استطرادیه

در (مجمع البحرین) در ماده " ثار " میگوید که فی الحدیث " اذا خرج

ص: 231

1- بحار الانوار: ج 101 ص 152 و مفاتیح الجنان باب زیارت مطلقه امام حسین زیارت اول.

2- و وتر به معنی خون ریخته شده آمده است همانطور که در کامل الزیارات است باب 108 نوادر الزیارات حدیث 14 ص 336 لما قتل الحسین علیه السلام سمع أهلنا قائلاً يقول بالمدينة اليوم نزل البلاء على هذه الامة فلا ترون فرحا حتى يقوم قائمكم فيسفي صدوركم، ويقتل عدوكم، وينال بالوتر أوتارا ففرعوا منه...

القائم يطلب بدم الحسين ويقول: "نحن أهل الدم طلاب الثرة" (1) ومثله حديث وصف الائمة "بكم يدرك الله ثرة كل مؤمن" (2) ودر هیچ يك از كتب لغت ثرة به "ثاء" مثلثة منقول نیست، و هیچ قیاسی مقتضی تبدیل ثار مهموز به "ثرة" نخواهد شد، و خود این محدث متبحر در ماده وتر حدیث ثانی را ذکر کرده، و این تصحیف بسیار غریبی است، و ضرر او در لغت بیشتر از جای دیگر است، چه كتب لغت موضوع برای احتجاجند، و مرجع جمیع، و اکثر اهل علم متنه به این گونه تصحیفات نشده بنای احکام و علوم زیادی بر این کلمات میگذارند، و گاه میشود خطاهای بزرگ در دین و دنیا بر او مترتب شود، و کمتر کتابی تا کنون دیدم که به قدر (قاموس) از كتب اهل سنت و (مجمع البحرین) از كتب شیعه اغلاط و اشتباهات و تصحیفات داشته باشد، خصوصاً (قاموس) که کتابها در عیوب او نوشته شده، و همین يك فقره بس که گمان استیفای لغت کرده و در (تاج العروس) بیست هزار لغت ذکر کرده که در او نیست، ومع ذلك ففی الزوایا خبایا، و کمتر ماده ای از صحاح دیده میشود که زیادی فایده از (قاموس) نداشته باشد.

بالجملة محض تذکر ما یکی دو از تصحیفات (قاموس) و (مجمع) را برای نمونه و نشانه در اینجا مینویسیم تا ادباء و اهل کمال هم بهره ای داشته باشند.

در (قاموس) در ماده خور میگوید: "الخور واد وراء برجیل" و اصل این عبارت آنست که "خور" بر وزن "غور" موضعی است در ارض نجد از دیار بنی کلاب، حمید بن ثور الهلالی او را در شعر خود ذکر کرده آنجا که گفته:

ص: 232

-
- 1- تفسیر القمی ابی عن ابن ابی عمیر عن ابن مسکان عن ابی عبد الله فی قوله "اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا..." "انما هو القائم اذا خرج یطلب بدم الحسين وهو قوله: نحن أولیاء الدم وطلاب الثرة بحار الانوار 47/51 رقم 7.
 - 2- بحار الانوار: ج 101 / 153 باب زیارت مطلقه امام حسین.

وفاضل متبحر ادیب محدث سید علیخان رحمہ اللہ در (طراز) از اودی نقل کرده کہ او گفته: خور واد وزابن جبل، و صاحب (قاموس) لفظ "وزابن" را "وراء بر" کرده و جبل را "جیل" از میانه متولد شد کہ خور وادی باشد عقب برجیل، و عجب اینکه هیچ تصور نکرده کہ برجیل یعنی چه و اسم چه چیز است، حیوانی است یا جمادی است یا ملکی است؟ والحق خوب فرموده سید کہ این تصحیف: زن بچه مرده را بہ خنده میآورد، و از مصیبت غافل میکند.

دیگر در ماده قوقس گفته کہ قاقیس بن صعصعة بن ابی الخریف محدثی است، و این تصحیف شنیع کم از تصحیف سابق نیست، چه عبارت منقولہ از ذہبی در (مشتبه الانساب) چنین است کہ در حریف ذکر کرده اولاً "عبد اللہ بن ربیعة السوالی تابعی یکنی ابا الحریف بفتح الحاء المهملة ضبطه الدولابی، وخالفه ابن الجارود فأعجمها وبمعجمة وفاقاً" یعنی در حاء خلاف است کہ بمعجمة است یا بمهملة، ودر زاء وفاق است کہ بمعجمہ است کہ زای باشد، از آن پس گفته:

قیس بن صعصعة بن ابی الخریف، واین فاضل مدقق تدقیق نظر کرده وفای از کلمہ وفاقاً "را" وفاء "خوانندہ وقاف والفاء بقیہ را کہ "قا" باشد حیران مانده کہ چکند بسر قیس بیچارہ گذاشته و او را بہ خلعت شریف قاقیسی مخلع ساخته، و از این قبیل تحریفات و تصحیفات در کتاب (قاموس) بیش از حد احصاء و احاطہ است.

و در (مجمع) در ماده حنف بہ حاء مهملة و نون فرموده: "اولاد الاحناف هم الاخوة من ام واحدة وآباء متعددة" و جمیع علماء لغت این لفظ را در ماده خیف بہ خاء معجمة و یاء مثناة تحتانیة کہ آخر حروف است ضبط کرده اند، و گفته اند: اگر اولاد از یک پدر و چند مادر باشد ابناء علات هستند، و اگر از یک مادر و چند پدر باشد ابناء اخیافند، و اگر از یک پدر و یک مادر باشد ابناء

اعیانند، و اصل خیف بر وزن حول اختلاف رنگ دو چشم است که یکی سیاه و دیگری کبود باشد، و از این باب است که صنعتی در بدیع که التزام به اعجاز کلمه و اهمال دیگری خیفاء نام دارد، مثل این عبارت (حریری) در مقامة مراغية الكرم:

ثبت الله جيش سعودك يزين *** واللؤم غض الدهر جفن حسودك يشين

وهم در (مجمع) در کتاب قاف باب ما اوله النون في الخبر "نهى عن النجفاء في الاضاحى" قال ابن الاعرابى: النجق ان يذهب البصر والعين مفتوحة.

و ترکیب نجق در لغت عرب وارد نیست، بلکه اجتماع جیم و قاف از علائم تعریب است چنانکه جلال سیوطی در (مزهرة اللغة) و شهاب خفاجی صاحب (ریحانة) در (شفاء العلیل) تنصیح کرده اند، مثل جوزق و منجنیق، و این لفظ بحق و بخفاء به باء موحدة و خاء معجمة است، چنانچه صریح (اساس) و (نهاية) و (تاج المصادر) بیهقی و (صحاح) و (مختار الصحاح) و (قاموس) است و مطابق نسخ متعدده از (سامی میدانی) و (فقه اللغة ثعالبی) و غیر اینهاست، و این دو تصحیف اگر چه به غرابت تصحیف (قاموس) نیستند ولی مفسده آنها کمتر نیست، و متتبع متأمل از این باب در این کتاب بسیار می یابد.

و از غرایب آنچه در (مجمع) وارد شده عبارتی است که در ذکر زبیر آورده که خلط و مزج کرده بین احوال زبیر بن العوام و زبیر بن عبد المطلب، و از این اجتماع معجون غریبی پیدا شده، چنانچه صاحب (كشف الظنون) در لفظ تفسیر الطوسی خلط بین ترجمه شیخ طوسی و شیخ طبرسی نموده، و مرکبی غریب اختراع کرده، و صدیق حسنخان بهوپالی معاصر در (أبجد العلوم) در احوال نجم الاثمة خلط بین احوال او و حالات سید رضی کرده، و ترکیبی عجیب کرده، و شرح این اشتباهات خارج از وظیفه این مختصر، و بیرون مناسبت این

موضوع است، و همین قدر که متعرض شدیم به رعایت آن استلزام و ابتهاجی است که در اذهان متوقده و طباع رقیقه به استطرادات لطیفه ادبیه و افتنانات غریبه علمیه دست میدهد.

(السلام عليك و على الأرواح التي حلت بفناءك و أناخت برحلك)

تفسیر و شرح "أرواح"

(السلام عليك و على الأرواح التي حلت بفناءك و أناخت برحلك)

ج - سلام بر تو باد و بر آن روان هائی که در آستان تو جا گرفتند و در ساحت قرب تو فرود آمدند.

ش - ارواح جمع روح است، و اصل روح چنانچه از ابو عییده نقل شده به معنی طیب و طهارت است، و از این جهت روح انسان را روح گفته اند، و ملائکه مطهرین را ارواح نامند، و جبرئیل را روح القدس خوانند، و ملك اعظم را که در آیه کریمه "یوم یقوم الروح" (78 / 38) مذکور شد روح گویند و عیسی را روح الله لقب دهند، و نسبت به ملائکه و جن را روحانی بضم گویند و هم چنین هر ذی روحی را روحانی گویند، و روح به فتح را با این معنی مشارکت است، چه میگویند مکان روحانی یعنی طیب، و زیادت نون در نسبت بر خلاف قیاس از تغییرات نسب است مثل ربی و دهری و ربانی، و روحی بفتح راء، و ریح به معنی باد مأخوذ از اوست، لهذا جمع او بر ارواح است، چه معنی او با طیب و خوشی مناسبت دارد، و چنانچه روح به معنی نسیم است، و راح و ریح به فتح که به معنی خمر است نیز از این معنی مأخوذ است، و ریحان به معنی گل هم از وجوه تقلبات همین معنی است، و روح آدمی را که روح گفته اند به ملا-حظه طهارت و طیبی است که در به دو تکوین و اصل خلقت دارد قبل از تلوث به علایق جسمانیت، و تدنس به لوازم هیولانیت.

و بالجمله استعمال روح در انسان به جوهری چند میشود، و ظاهراً مراد از او در اینجا نفس ناطقه انسانی است که جوهری است لطیف ملکوتی که بعد

از فنای بدن باقی است، و از امر خدای تعالی است، و در تجرد و مادیت او خلاف است، و شارح (مقاصد) قول به تجرد را نسبت به محققین اهل اسلام، وفاضل مقداد نسبت به محققین متکلمین داده اند، و از علماء امامیه طایفه بزرگ مثل صحابی متکلم، عظیم الشان، رفیع المنزلة، ثقة، مسلم هشام بن الحکم رضی اللہ عنہ چنانچه شیخ مفید از او حکایت کرده، و خود شیخ مفید و عامه بنی نوبخت از متکلمین امامیه، و استاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی، وفاضل محقق کمال الدین بن میثم رحمه اللہ در (شرح صد کلمه) صریحاً - اگر چه جماعتی نسبت خلاف به او داده اند، و ظاهراً ناشی از غفلت باشد - و شیخ بهائی و سید الحکماء و المجتهدین میرداماد، و فقیه، حکیم محدث، متوحد، متبحر کاشانی، و تلمیذ عارف محقق محدث او قاضی سعید قمی، وفاضل محقق نراقی اول، و فرزند محقق علامه او نراقی ثانی، و سید اجل اعظم رئیس الفرقة في عصره الحاج السيد محمد باقر الرشتي الاصفهاني، و مربی مشایخ عصره حجة الطایفة، رئیس الفرقة، زعیم الشیعة، شیخ الدنيا، استاد العالم شیخنا المرتضی - چنانچه والد فحل محقق ما که ترجمان صادق و لسان ناطق او است از او حکایت کرده - و هم خود آن علامه متبحر ارتضا و اختیار فرموده - قدس اللہ اسرارهم - و غیر ایشان از اعظام فقهاء، و جمهور حکمای متشرعین امامیه مثل صدر المتألهین، و محقق لاهیجی، و محقق مقدس و رع نوری، و حکیم فقیه فاضل زنوزی رحمهم اللہ و جز ایشان از اساطین اهل دیانت و صیانت قائل به تجرد او هستند، و ظواهر آیاتی چند و اخباری بسیار موافق او است، و براهینی عقلیه بر او اقامه کرده اند.

و طایفه دیگر - که اکثر متکلمین شیعه و محدثین باشند - از علماء ترجیح جانب مادیت داده اند، این طایفه نیز ظواهری از اخبار و آیات متمسک دارند،

وآدله چند عقلیه دلیل کرده اند.

وعلامه مجلسی در (سماء عالم) اظهار تردد کرده و فرموده: "فما يحكم به بعضهم من تكفير القائل بالتجرد افراط و تحکم، كيف وقد قال به جماعة من علماء الامامية ونحایرهم" - انتهى.

بالجملة مسألة نظری و به غایت مشکل است، اگر چه بحمدالله حل عقال این اشکال بر طریق نظر واستدلال برای این بی بضاعت ممکن است، ولی خوض در تحقیق این نوع مباحث اولاً محل اهتمام نیست، وثانیاً خارج از قانون این شرح است.

و گاه روح را به معنی جسم با روح استعمال میکنند بعلاقة حال و محل یا ملابست، چنانچه عرب فعلاً میگویند: شال روحه، یا میگویند جرح روحه، و در عراق و حجاز این استعمال متعارف است، و خود شنیده ام، و نظیر او در فارسی در لسان عموم مردم متعارف است که میگویند جانش را پوشید یا جانش زخم شده، و این علاقه ای است صحیح و استعمالی است فصیح و منزل بر این است عبارت دعای ندبه "وعرجت بروحه الی السماء" (1) چه ضرورت قائم است بر

ص: 237

1- بنابر نسخه مصباحی که مرحوم مجلسی در (زاد المعاد) از آن نقل کرده، و ظاهراً تصحیفی در او شده است، و اما نسخه عالم ربانی حاج میرزا حسین نوری در کتاب (تحیة الزائر) از (مزار قدیم)، و (مزار شیخ محمد بن المشهدی) و (مصباح الزائر) سید "عرجت به" نقل شده است و دلیل بر تصحیف بودن نسخه "عرجت بروحه" دو جمله "وسخرت له البراق" و "عرجت به الی سماءك" است، چون بالا رفتن روح براق لازم ندارد، و در جمله اول میفرماید: براق را مسخر او قرار دادی، و در جمله دوم میفرماید: خود حضرت را بالا بردی.

معراج جسمانی و برهان نیز مساعد اوست چنانچه در جای خودش مقرر شده، و روح را اطلاعات دیگری است در لسان اخبار و عرف عرفاء و اصطلاح اطباء که حاجت به بیان آنها نیست.

و حلول و حل و محل: فرود آمدن است چنانچه در (منتهی الارب) و (تاج المصادر) گفته.

فناء: به کسر فاء بر وزن کساء گشادگی است در اطراف خانه از بیرون که مردم و شتران در آنجا می افتند و نازل میشوند.

واناخه: که از باب افعال از اجوف واوی است: فرو خوابیدن شتر است.

رحل: جای بودن آدمی و رخت و اسباب همرائی او است.

و در این فقره چند وجه محتمل است.

یکی اینکه مراد به این ارواح خصوص ارواح ملائکه و انبیاء و اولیائی باشد که در واقعه طف حاضر بودند، چه از بعضی اخبار مستفاد میشود که در یوم عاشورا ارواح ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین و شهداء و صدیقین همه حاضر بودند تا این جان فشانی و سربازی را مشاهده کنند و شگفتی کنند، و در یوم مشهود شاهد این مقام محمود باشند، و این معنی بسیار بعید است.

چه ظاهر رجوع این سلام به اصحاب است که مقتول شدند، بلکه این زیارت مطلقا اختصاص به قتلی دارد، لهذا احدی احتمال نداده که علی بن الحسین مذکور در این زیارت امام رابع علیه السلام باشد، و عبارت زیارت اربعین جابر بن عبد الله - رضی الله عنه - که در خطاب اصحاب گفته "السلام علی الارواح المنیخة بقبر ابي عبد الله" (1) قرینه مدعی است، و ظاهر لفظ حلول و اناخه نوع استقرار و اقامتی است که مناسب حال حضور انبیاء و اولیاء که مخصوص به همان زمان شهادت

ص: 238

1- درود و سلام بر روح هائی که جای گرفتند و اقامت جستند به قبر آقا ابی عبد الله.

بوده نیست، و اوضح از او عبارت زیارت عاشورائی است که در (اقبال) سید اجل طاب ضریحه از کتاب (مختصر منتخب) حکایت شده " السلام عليك وعلى الارواح التي حلت بفناءك واناخت بساحتك وجاهدت في الله معك وشرت نفسها ابتغاء مرضات الله فيك " (1) علاوه بر آنکه اصل حضور انبیاء و غیرهم به طریق صحیح یا معتمد ثابت نشده، پس جزم به تنزیل این عبارت بر او وجهی ندارد، چنانچه از بعضی شنیده شده.

وجه دیگر آنکه مراد عموم ارواح مکرمه و نفوس مقدسه باشد که در صنف وجود ولوی حسینی واقعند، و بر حسب حقیقت اتصالی بی تکلیف، بی قیاس با آن گوهر پاک و عنصر تابناک داشتند و دارند، و بنابراین "رحل" و "فناء" مراد از او معنی لیبی واقعی است، نه رحل و فنای جسمانی ظاهری، و این وجه از جهتی از سابق ابعده، و از جهتی اقرب است، و به هر صورت خلاف ظاهر و به غایت بعید است.

وجه سوم - آنکه مراد اصحاب با وفای آن جناب باشد، چه از اقرباء و خویشاوندان، و چه از دوران ظاهری، که به قرب معنوی از بسیاری از خویشان پیش افتادند، و این وجه به حسب نظر قاصر معین است، ولی نسبت حلول و ناخه به آنها به چند اعتبار جایز و در نظر صحیح می آید:

یکی اینکه مراد از ارواح همان اجسام مقدسه طاهره باشد، چنانچه اشاره شد که روح به این معنی استعمال میشود، و چون اصحاب آن جناب البته حیاة جاویدانی دارند که قدر میتقن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل الله اند، و خدای تعالی میفرماید "ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون" (169 آل عمران 3) لهذا اطلاق روح و اراده این اجسام مکرمه مانعی

ص: 239

ندارد، و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که "المنیخة بقبر أبي عبد الله" (1) گفته است.

و بنابر این مراد از "رحل" و "فناء" همان قبر و حائر است، که شیخ مفید رضی الله عنه در (ارشاد) میفرماید که ما شك نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند، اگر چه خصوصیات قبور آنها را ندانیم، و قبر حضرت عباس علیه السلام اگر چه دور است ولی داخل در فنا و رحل سید الشهداء است، و تواند بود که مراد همان حلول جسمانی در ایام حیوة باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و به ساحت او بار انداختند، و این معنی با ظاهر رحل و فنا انسب و اقرب است، و عبارت زیارت اقبال شاهد این احتمال میشود، چه ظاهر عطف جهاد و شراء تأخر وقوع او از حلول و اناخه است.

دیگر - آنکه به اعتبار همان نفس ارواح مقدسه باشد اگر چه وصف به حلول و اناخه بنابرین خالی از بعدی نیست، چه این اوصاف ظهوری در حالات جسم دارند، هر چند به حسب وضع لغت اختصاص معلوم نیست.

سوم - آنکه مراد از فنا و رحل حظیره قدس، و محل قرب، و محفل ملکوت، که بزم انس آن جناب است باشد، چه البته و بلا شك اصحاب در درجه آن جنابند، و نزدیک به مقام آن حضرت، و در نواحی و حواشی منزل آن امام عالی مقام جای دارند، چنانچه از اخبار متکثره معلوم میشود که فرمودند "شيعتنا معنا وفي درجتنا في الجنة" (2).

و بنابرین ارواح همان نفس ارواح است، به اعتبار مصاحبت ابدان مثالیه

ص: 240

1- زیارت اربعین بحار الانوار: 101 / 330.

2- ریان پسر شیب از حضرت رضا نقل میکنند... امالی صدوق مجلس 27 رقم (5) عیون اخبار الرضا ج 1 / 299، بحار الانوار 44 / 286 رقم (23).

و اجساد برزخیه، و میشود مراد از فنا مقام نفس و درجه روحانی کمالی حضرت سید الشهداء باشد که به حسب قرب به جناب احدیت و جلالت در حضرت ربوبیت دارد. چه لابد این اصحاب به برکت آن امام بزرگوار، و به قوت جذب هدایت آن ولی با اقتدار نزدیک به آن رتبه رسیدند، چنانچه فرموده: اصحابی بهتر و با وفاتر از این اصحاب ندیده ام، و چنین است که فرموده چه این طایفه چنان متابعت پیشوای خود کردند که چشم عقل خیره شد، و گوش هیچ شنونده ای نشنیده و نخواهد شنید، لمؤلفه:

فبی وأبی هم من نفوس زکیة (1) *** غدت فی سبیل اللّٰه منہتکات

کسانی که در اطراف قبر امام حسین قرار گرفتند و عدد شهدای کربلا

تنبیه:

عدد قتلاى کربلا که در رکاب سعادت نصاب سید الشهداء علیه السلام شهادت یافتند محل خلاف عظیم است، و معروف و مشهور بین مؤرخین - که شیخ مفید قدس سره در کتاب (ارشاد) و ابن اثیر در (کامل) (2) و دیار بکری در (خمیس) و قرمانی در (اخبار الدول) و غیره، و ظاهر محکی از بلاذری و واقدی و مدائنی و طبری و سایرین از مهره صناعت بر او اعتماد کردند - آن است که هفتاد و دو نفر بودند، سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده، و در (عقد الفرید) عبارتی از زحر بن قیس جعفی لعنه الله نقل میکند که دلالت دارد بر اینکه هفتاد و هفت نفر بوده اند، و در (حیوة الحیوان) و (تاریخ خمیس) همان عبارت را به شمر نسبت داده، و در (ارشاد) و (فصول المهمه) نیز از زحر نقل کرده اند که هفتاد و هشت نفر بودند " قال ورد علینا الحسین فی ثمانیة عشر من أهل بیته وستین من

ص: 241

1- کریمه دیوان مؤلف ص 37.

2- کامل اثیر 4 / 80 ط بیروت.

و این مطابق آن است که در (بحار) از محمد بن ایطالب نقل کرده که عدد سرها هفتاد و هشت بود (2).

و از عبارت کشی در ترجمه حبیب چنان ظاهر میشود که هفتاد مرد بودند که بذل اموال و اعطای امان در حق ایشان شد و قبول نکردند، و جبال حدید و حدود سیوف ورماع را به نحر و صدور در محبت سید الشهداء تلقی نمودند، و البته چند نفر صبیان هم بودند، و این خبر با روایت هفتاد و هشت اقرب است و در (مطالب السئول) و (فصول المهمة) هشتاد و دو نفر گفته اند، و در (مروج الذهب) و (شرح ابو العباس شریسی) بر (مقامات حریری) هشتاد و هفت نفر ذکر شده، و ابن جوزی در رساله رد علی المتعصب العنید، و سبط او و شیخ محمد صبان در (تذکره) و (اسعاف) صد و چهل و پنج نفر اختیار کرده اند، چهل و پنج سوار و صد پیاده، و این عدد را سید در (ملهوف) نسبت به حضرت باقر علیه السلام داده، و هم در (تذکره الخواص) گفته که قومی گفته اند که هفتاد سواره و صد پیاده بودند.

و در کتاب (اقبال) سید اجل ازهد ابن طاوس رضی الله عنه، به سند حسن زیارتی از ناحیه مقدسه روایت فرموده که اسامی شهداء و قتله ایشان غالباً و اشاره بعضی وقایع بعضی از ایشان در او هست، و ما از جهت تبرک به آن زیارت کریمه و عموم نفع عین آن زیارت را از نفس کتاب (اقبال) نقل میکنیم (3).

ص: 242

1- بحار الانوار: 45 / 129 و 149.

2- بحار الانوار: 45 / 62.

3- عبارت اقبال چنین است: فصل فیما نذکره من زیارة الشهداء فی یوم عاشوراء رویناها بأسنادنا الی جدي أبي جعفر محمد بن حسن الطوسي رحمه الله قال: حدثنا الشيخ ابو عبد الله محمد بن احمد بن عياش (الظاهر احمد بن محمد بن عياش معاصر الشيخ، لكن نسختی من (الاقبال) ومن (البحار) كما ذكرت فتتبع (منه رحمه الله)) قال: حدثني الشيخ الصالح ابو منصور بن عبد المنعم بن النعمان البغدادي رحمه الله قال خرج من الناحية (وظاهراً مراد به ناحیه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است چنانچه در کثیری از اخبار این اطلاق شایع است، چه این تاریخ سابق بر ولادت امام زمان است (منه رحمه الله) سنة اثنتين وخمسين ومأتين على يد الشيخ محمد ابن غالب الاصفهاني (مراجعته شود به صفحه 452) حين وفاة ابي رحمه الله وكنت حديث السن وكتبت استأذن في زيارة مولاي أبي عبد الله وزيارة الشهداء رضوان الله عليهم، فخرج الي منه بسم الله الرحمن الرحيم اذا اردت زيارة الشهداء رضوان الله عليهم فقف عند رجلى الحسين وهو قبر علي بن الحسين صلوات الله عليهما فاستقبل القبلة بوجهك فان هناك حومة الشهداء عليهم السلام وأوم وأشر الی علي بن الحسين عليه السلام وقل: السلام الی آخر الزيارة (منه).

" السلام عليك يا أول قتيل من نسل خير سليل من سلالة ابراهيم الخليل صلى الله عليك وعلى أبيك اذ قال فيك قتل الله قوما قتلوك يا بني ما أجرأهم على الرحمن وعلى انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بعدك العفا كأني بك بين يديه ماثلا وللكافرين قاتلا:

أنا علي بن الحسين بن علي *** نحن وبيت الله أولى بالنبي

أطعنكم بالرمح حتى ينثني *** أضربكم بالسيف أحمى عن أبي

ضرب غلام هاشمي عربي *** والله لا يحكم فينا ابن الدعي

حتى قضيت نحبك ولقيت ربك، أشهد أنك أولى بالله وبرسوله وانك ابن

رسوله وحجته ودينه وابن حجته وأمينه حكم الله لك على قاتلك مرة بن منقذ بن النعمان العبدى لعنه الله وأخزاه ومن شركه في قتلك، وكان عليك ظهير، أصلاهم الله جهنم، وسانت مصيرا، وجعلنا الله من ملائكتك ومرافقيك ومرافقي جدك وأبيك وعمك وأخيك وأملك المظلومة، وأبرء الى الله من قاتلك، وأسئل الله مرافقتك في دار الخلود، وأبرء الى الله من أعدائك اولى الجحود، والسلام عليك ورحمة الله وبركاته.

السلام على عبد الله بن الحسين الطفل الرضيع المرمي الصريع المشحط دما المصعد دمه في السماء، المذبوح بالسهم في حجر أبيه لعن الله راميه حرملة ابن كاهل الاسدى وذويه.

السلام على عبد الله بن امير المؤمنين مبلي البلاء والمنادي بالولاء في عرصة كربلا المضروب مقبلا ومدبرا، لعن الله قاتله هاني بن ثبيت الحضرمي.

السلام على أبي الفضل العباس بن أمير المؤمنين المواسي أخاه بنفسه الاخذ لغده من أمسه الفادى له الوافي الساعي اليه بمائه المقطوعة يده، لعن الله قاتليه يزيد بن الرقاد الجهنى وحكيم بن الطفيل الطائي.

السلام على جعفر بن أمير المؤمنين الصابر بنفسه محتسبا، والنائي عن الاوطان مغتربا المستسلم للقتال المستقدم للنزال المكثور بالرجال، لعن الله قاتله هاني بن ثبيت الحضرمي.

السلام على عثمان بن امير المؤمنين سمي عثمان بن مظعون، لعن الله راميه بالسهم خولى بن اليزيد الاصبحي الايابانى الدارمى.

السلام على محمد بن امير المؤمنين قتيل الايادى الدارمى، لعنه الله وضاعف عليه العذاب الاليم، وصلى الله عليك يا محمد وعلى اهل بيتك الصابرين.

السلام على أبي بكر بن الحسن الزكي الولي المرمي بالسهم الردي، لعن

اللّه قاتله عبد الله بن عقبة الغنوي.

السلام على عبد الله ابن الحسن ابن علي الزكي، لعن الله قاتله وراميه حرملة ابن كاهل الاسدي.

السلام على القاسم بن الحسن بن علي المضروب هامته، المسلوب لامته حين نادى الحسين عمه فجلى عليه عمه كالصقر وهو يفحص برجليه التراب، والحسين يقول: بعدا لقوم قتلوك ومن خصمهم يوم القيامة فيك جدك وابوك، ثم قال: عز والله على عمك أن تدعوه فلا يجيبك أو ان يجيبك وانت قتيل جديل فلا ينفعك، هذا والله يوم كثر واتره وقل ناصره، جعلني الله معكما يوم جمعكما وبوأمي تبونكما، ولعن الله قاتلك عمر بن سعد بن عروة بن نفيل الازدي وأصله جحيما، وأعد له عذابا اليما.

السلام على عون بن عبد الله بن جعفر الطيار في الجنان حليف الايمان ومنازل الاقران الناصح للرحمن التالي للمثاني والقرآن، لعن الله قاتله عبد الله بن قطبة النبهاني.

السلام على محمد بن عبد الله بن جعفر الشاهد مكان أبيه والتالي لاختيه وواقيه ببدنه، لعن الله قاتله عامر بن نهشل التميمي.

السلام على جعفر بن عقيل، لعن الله قاتله وراميه بشر بن حوط الهمداني.

السلام على عبد الرحمن بن عقيل، لعن الله قاتله وراميه عمر بن خالد بن اسد الجهني.

السلام على القتيل بن القتيل: عبد الله بن مسلم بن عقيل، ولعن الله قاتله عامر بن صعصعة (وقيل أسد بن مالك).

السلام على أبي عبيد الله بن مسلم بن عقيل، ولعن الله قاتله وراميه عمر بن صبيح الصيداوي.

السلام على محمد بن أبي سعيد بن عقيل، ولعن الله قاتله لقيط بن ناشر (1) الجهنمي.

السلام على سليمان مولى الحسين بن امير المؤمنين، ولعن الله قاتله سليمان ابن عوف الحضرمي.

السلام على قارب مولى الحسين بن علي.

السلام على منجح مولى الحسين بن علي.

السلام على مسلم بن عوسجة الاسدي القائل للحسين وقد اذن له في الانصراف:

أنحن نخلى عنك؟ وبم نعتذر عند الله من اداء حقك، لا والله حتى اكسر في صدورهم رمحي هذا، وأضربهم بسيفي ما ثبت قائمه في يدي، ولا افارقك، ولو لم يكن معي سلاح اقاتلهم به لقدفتهم بالحجارة، ولم افارقك حتى اموت معك، وكنت اول من شرى نفسه، واول شهيد شهد الله وقضى نحبه ففزت ورب الكعبة، شكر الله لك استقدامك ومواساتك امامك، اذ مشى اليك وانت صريع فقال يرحمك الله يا مسلم بن عوسجة وقرأ: " ومنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا " (23 الاحزاب 33) لعن الله المشتركين في قتلك عبد الله الضبابي وعبد الله بن خشكارة البجلي، ومسلم بن عبد الله الضبابي.

السلام على سعد بن عبد الله الحنفي القائل للحسين عليه السلام وقد اذن له في الانصراف: لا والله لا نخليك حتى يعلم الله انا قد حفظنا غيبة رسول الله صلى الله عليه وآله فيك والله لو اعلم اني اقتل ثم احيا ثم احرق ثم ابعث حيا ثم أذرى ويفعل بي سبعين مرة ما فارقتك، حتى القي حمامي دونك وكيف افعل ذلك وانما هي موة او قتلة واحدة ثم بعدها هي الكرامة التي لا انقضاء لها ابدأ فقد لقيت حمامك وواسيت امامك، ولقيت من الله الكرامة في دار المقامة، حشرنا الله معكم في المستشهدين

ص: 246

1- لقيط بن ياسر خ ل.

ورزقنا مرافقكم في أعلى عليين.

السلام على بشر بن عمر بن الحضرمي، شكر الله لك سعيك لقولك للحسين وقد اذن لك في الانصراف: اكلتني اذن السباع حيا ان كان فارقتك وأسئل عنك الركبان، واخذ لك مع قلة الاعوان، لا يكون هذا ابداً.

السلام على يزيد بن حصين الهمداني المشرقي القاري، المجدل بالمشرفي.

السلام على عمر بن كعب الانصاري.

السلام على نعيم بن العجلان الانصاري.

السلام على زهير بن القين البجلي القاتل للحسين وقد اذن له في الانصراف:

لا والله لا يكون ذلك ابداً، اترك ابن رسول الله اسيرا في يد الاعداء وأنجو انا؟ لا ارانى الله ذلك اليوم.

السلام على عمرو بن قرظة الانصاري.

السلام على حبيب بن مظاهر الاسدي.

السلام على الحر بن يزيد الرياحي.

السلام على عبد الله بن عمير الكلبي.

السلام على نافع بن هلال بن نافع البجلي المرادي.

السلام على أنس بن كاهل الاسدي.

السلام على قيس بن مسهر الصيداوي.

السلام على عبد الله وعبد الرحمن ابني عروة بن حراق الغفاريين.

السلام على جون بن حوى مولى أبي ذر الغفاري.

السلام على شبيب بن عبد الله النهشلي.

السلام على الحجاج بن زيد السعدي.

السلام على قاسط وكردوس (كرش خ ل) ابني زهير التغلبيين.

السلام على كنانة بن عتيق.

السلام على ضرغامة بن مالك.

السلام على حوي بن مالك الضبعي.

السلام على عمرو بن ضبيعة (الضبعي).

السلام على زيد بن ثبيت القيسي.

السلام على عبد الله وعبيد الله ابني يزيد بن ثبيت القيني (القيسي خ ل).

السلام على عامر بن مسلم.

السلام على قعنب بن عمرو التمرى.

السلام على سالم مولى عامر بن مسلم.

السلام على سيف بن مالك.

السلام على زهير بن بشر الخثعمي.

السلام على زيد بن معقل الجعفي.

السلام على الحجاج بن مسروق الجعفي.

السلام على المسعود بن الحجاج وابنه.

السلام على مجمع بن عبد الله العاندي.

السلام على عمار بن حسان بن شريح الطائي.

السلام على حباب بن الحارث السلماني الازدي.

السلام على جندب بن حجر الخولاني.

السلام على عمر بن خالد الصيداوى.

السلام على سيعد مولاة.

السلام على يزيد بن زياد بن مهاصر الكندي.

السلام على زاهد مولى عمرو بن الحمق الخزاعي.

السلام على جبلة بن على الشيباني.

ص: 248

السلام على سالم مولى بني المدينة الكلبي.

السلام على أسلم بن كثير الأزدي الأعرج.

السلام على زهير بن سليم الأزدي.

السلام على قاسم بن حبيب الأزدي.

السلام على عمر بن جندب الحضرمي.

السلام على أبي ثمامة عمر بن عبد الله الصائدي.

السلام على حنظلة بن سعد الشبامي.

السلام على عبد الرحمن بن عبد الله بن الكدر الأرحبي.

السلام على عمار بن أبي سلامة الهمداني.

السلام على عابس بن أبي شبيب الشاكري.

السلام على شوذب مولى الشاكر.

السلام على شبيب بن الحارث ابن سريع.

السلام على مالك بن عبد الله بن سريع.

السلام على الجريح الماسور سوار بن أبي حمير الفهمي الهمداني.

السلام على المرتب معه عمرو بن عبد الله الجندعي.

السلام عليك يا خير انصار، السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار، بوأكم الله مبعوث الأبرار، أشهد لقد كشف الله لكم الغطاء، ومهد لكم الوطاء، واجزل لكم العطاء، وكنتم عن الحق غير بطاء، وأنتم لنا فرطاء، ونحن لكم خلطاء في دار البقاء.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته " (1).

واين زيارت مؤيد روایت ابن طلحة وابن صباغ است، چه مجموع اسماء

مذکوره در او هشتاد و دو اسم است، از آن جمله هفده نفر از طالبین هستند، و این روایت أشهر است، چنانچه از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که هفده نفر از اولاد فاطمه کشته شدند (1).

و این عبد ربه در (عقد) بواسطه روح از زحر بن قیس جعفی لعنه الله در مجلس یزید نقل کرده، و هم ابن عبد ربه بواسطه ابو الحسن مدائنی از حسن بصری نقل کرده که قتلاى اولاد ابوطالب شانزده نفر بودند، و مؤید این است شعر سراقه باهلی که میگوید:

عین بکی بعبرة وعویل *** واندبی ان ندبت آل الرسول

تسعة منهم لصلب علي *** قد اصیبوا وسبعة لعقيل

و در (بحار) (2) از مناقب قدیمه از (بستان الطرف) همین خیر را نقل کرده و فرموده: و به طریق دیگر روایت شده که حسن هفده نفر گفته.

و در روایت (عیون) و (امالی) از ریان بن شیب که خال معتصم خلیفه عباسی بوده از حضرت رضا علیه السلام هیجده نفر مذکور است (3).

ص: 250

1- بحار الانوار: 63 / 45 ط لبنان.

2- بحار الانوار: 64 / 45 لبنان.

3- العیون ج 1 / 299 باب 28 حدیث 58 نشر رضا مشهدی . وفي رواية ابن عباس عن أمير المؤمنين يدفن فيها الحسين عليه السلام وسبعة عشر رجلا من ولدي وولد فاطمة وانها لفي السماوات معروفة، بحار الانوار: 253/44 عن أمالي الصدوق المجلس 87 رقم (5) . وفي رواية كمال الدين .. عن مجاهد عن ابن عباس عن أمير المؤمنين عليه السلام وهذه أرض كرب وبلاء يدفن فيها الحسين وتسعة عشر كلهم من ولدي وولد فاطمة اثبات الهداة 0412/2 وفي رواية معاوية بن وهب عن جعفر بن محمد قال : يا شيخ ذاك دم يطلب الله تعالى به ما أصيب ولد فاطمة ولا يصابون بمثل الحسين ولقد قتل عليه السلام في سبعة عشر من أهل بيته نصحو الله ... أمالي المفيد ، بحار الانوار : 313/45 . وفي كامل ابن أثير 83/4 فدخل زحر بن قيس على يزيد فقال : ما وراءك؟ فقال : أبشر يا أمير المؤمنين بفتح الله وبنصره ، ورد علينا الحسين بن علي في ثمانية عشر من أهل بيته وستين من شيعته .

وسبط ابن جوزی میگوید حاصل روایات و اقوال آن است که نوزده نفر کشته شده، و خبری از محمد بن الحنفیه مطابق دعوی خود نقل کرده و ابن اَبی الحدید در ذیل کلام جاحظ در مفاخره بنی هاشم به کثرت قتلی میگوید:

جاحظ تجاهل و تعصب کرده که از قتلاى کربلا چشم پوشیده، و آنها بیست نفر بزرگوار بودند کشته شدند از يك خانواده در يك ساعت، و این واقعه ای است که در دنیا واقع نشده نه در عرب و نه در عجم.

و از ابو الفرج در (مقاتل الطالبین) نقل شده که قدر مسلم بیست و دو نفر شهید شدند (1).

و از ابن شهر آشوب و محمد بن ایطالب و صاحب (مناقب) نقل شده که اکثر اقوال بیست و هشت نفر است (2).

و در (مصباح) شیخ طوسی خبر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که سی نفر از آل رسول کشته شدند (3).

و اکثر این کلمات را آن قدر که حجت یا مظنون الاعتبار است می توان جمع کرد، چه در بعضی اولاد فاطمه مذکور است، و ظاهر اینست که مراد

ص: 251

1- مقاتل الطالبین: 67، و بحار الانوار: 45 / 63 ط لبنان.

2- بحار الانوار 45 / 62 ط لبنان.

3- مصباح المتعجد: 548، بحار الانوار: 45 / 66 عنه.

فاطمه بنت اسد باشد تا مساوق طالبی شود، و در بعضی آل رسول و این اعم است از اولاد ابو طالب چه اولاد ابو لهب هم داخل میشود، چه در بعضی اخبار است که اولاد او هم بودند، و زیارت ناحیه صریح در انحصار نیست، ولی در این جمله آنچه به نظر این بنده اقوی است روایت (عیون) و (امالی) است چه سند او صحیح و معتمد است و مطابق اقوال زحر و شمر است به روایت (ارشاد) و (حیوة الحیوان) و (فصول المهمة) و (تاریخ خمیس) که در آن رزمگاه حاضر بودند، و موافق این است روایتی که سید در آخر کتاب (ملهوف) از سید الساجدین علیه السلام آورده که فرموده من پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خودم را صریح و مقتول دیدم که بر خاک افتاده بودند.

و روایتی که در (بحار) از (دلایل الامامة) از سعید بن مسیب نقل کرده که چون خبر قتل حسین و هیجده تن از اهل بیت او بعد الله بن عمر رسید، بجانب شام رفت و از یزید مؤاخذه کرد، و یزید کاغذ پدر او را به او نشان داد و راضی و ساکت شد به تفصیلی که موقع ذکر او نیست (1).

و روایت محمد بن حنفیه را میشود به این ارجاع کرد، چه او گفته است: نوزده نفر جوان کشته که همه از بطن فاطمه بیرون آمدند، و این عنوان شامل خود سید الشهداء هست و لفظ شاب که در خبر است البته تغلیب است، چه یقیناً بعضی از آنها صبی و رضیع بودند، و میشود آنها که هفده تن گفتند عبد الله رضیع را در شمار نیاورده باشند، پس راجع به این قول میشود، و شعر سراقه باهلی را (2) میتوان گفت در کلمه ثانی (3) هم تسعة باشد چنانچه در اول (4)، و این تصحیف قریب

ص: 252

1- بحار الانوار: ج 8 / 220 مجلد الفتن والمحن ط افسط.

2- گذشت ص 250.

3- مقصود از کلمه ثانی " وسبعة لعقيل " است.

4- مقصود از اول " وتسعة منهم لصلب علی " است.

الوقوع است، از این جهت در بعض کتب مقاتل جدید التصنیف هر دو را سبعة نوشته است، و این موافق نسخ متعدده معتمده درست نیست، و اشتباه سبعة به تسعة، و سبعین به تسعین بسیار است، از این جهت سیوطی را دیدم که در (ادب المحاضرة) و در (السحابة) مکرراً تقييد میکند لفظ را، و میگوید سبعین بالسین قبل الباء و از این باب است علی الظاهر تصحیف خمسة و تسعین یوما بعد وفات النبی که مطابق سوم جمادی الثانیه میشود، و موافق روایت مفید و ابو جعفر طبری و ابن طاوس و علامه و شهید و کفعمی در وفات حضرت فاطمه علیها سلام الله به خمسة و سبعین یوما که روایت معروفه است، و تفصیل موكول به مقام دیگری است، والله أعلم بالصواب.

(علیکم مني جميعاً سلام الله ابدأ ما بقیت و بقي الليل و النهار)

بحث های ادبی

(علیکم مني جميعاً سلام الله ابدأ ما بقیت و بقي الليل و النهار)

ج - بر شما باد از قبل من سلام و رحمت خدای عز اسمہ همیشه و مستمر مادام که من زنده باشم و شب و روز پاینده. (مراجعه شود به صفحه 454).

ش - جمیع منصوب است به حالیت، و مؤکد عموم استفاد از ضمیر جمع است، و در حال مؤکده تقييد مضمون جمله لازم نیست، بلکه متمشی نمیشود، و از این قبیل است "لأمن من في الارض کلهم جميعاً" (99 یونس 10) "وهو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً" (29 البقرة 2) و تصریح به مؤکدیت جمیع کرده در (صحاح) و به اینکه نصب به حال است در (کشاف) و (تفسیر قاضی) و غیر اینها، و در تصریح اینکه حال مؤکده در این مثال تأکید عموم استفاد از قضیه میکند از تنبیهات ابن هشام شمرده (مراجعه شود به صفحه 455).

"أبد" ظاهر این است که مأخوذ از "أبود" به معنی اقامه در مکانی باشد و به معنی دهر و دائم و قدیم همه از این جهت استعمال میشود، و در این مقام به معنی دائم است که همیشه باشد، و این دوام که در این عبارت مأخوذ شده ظاهراً

حقیقی اعتبار شده باشد به دلیل " وبقی اللیل والنهار " چه او کنایه از تأیید است چنانچه در اشباه و نظایر او از این الفاظ مقصود است.

و نصب ابداً به ظرفیت است.

و " ما " در " ما بقیت " زمانیه مصدریه است یعنی مدت بقائی و بقاء اللیل والنهار، و این کلمه جایز است که برای تأیید سلام باشد و قید مبتدا شود، چنانچه تأییدات و شریطهای متعارفه در قصاید از این قبیل است، و این معنی اقرب و انسب است، و تواند که برای تأیید معنی مستفاد از " علیکم منی " - یعنی اهداء و ارسال - باشد، یعنی همیشه از جانب من سلام خدای بر شماها باد، و این معنی بر این وجه میشود که حال من چنین است که در تسلیم بر شما استمرار و دوام دارد بر وجهی که اگر همیشه باشم مسلم هستم، و این سلام اجمالی دائمی نازل منزله سلام مستمر تفصیلی است عرفاً و شرعاً و اعتباراً.

و این معنی بعید است چنانچه ظاهر و هویداست.

تفسیر و شرح " سلام الله "

و در لفظ " منی سلام الله " دو احتمال است:

یکی اینکه آدمی خود را بر سبیل تنزیل و ادعاء حامل سلام خدای کند، و سلام خدای را برساند به این اعتبار که گویا سلام خود را شایسته این بارگاه نداند بلکه سلام خدای میرساند، چنانچه در این شعر معروف که شیخ بهائی در دیباچه بعض رسائل انشاد کرده تصریح به این جهت شده:

سلام من الرحمن نحو جنابکم *** فان سلامی لا یلیق ببابکم

و این شعر اگر چه رکیک است، لکن استشهاد به معنی او بود.

وجه دیگر آنکه چون " سلام الله علیک " دعاء است به سلام فرستادن خدا و چون سبب این رحمت و تسلیم توجه دعا کننده است لهذا در حقیقت این سلام مبتدی از داعی میشود، و به این وجه جائز است که بگوید " منی " .

و در سلام دو احتمال است:

یکی اینکه مثل صلوة مراد از او رحمت باشد چه سلام تحیت است، و تحیت خدا اکرام و اعظام از جانب او، و ایصال بدرجه قرب و نزول أمطار رحمت بر اراضی ارواح و اشباح است.

و دیگر اینکه سلام به معنی تسلیم باشد به این معنی که خدای او را از جمیع نقایص و عیوب متصوره سالم بدارد، و از فقد کمالات مترقبه محفوظ کند، و به معارج رفیعه برساند، و در حدی از کمال که افزون تر از او نیست صیانت و وقایت فرماید، و چون چنین شد البته حرم آمن و وسیله ای محکم خواهد شد، و به این سبب ربطی تام و مناسبتی ثابت حاصل میشود بین مسلم و مسلم علیه که موجب رجای شفاعت و امید وصول ثنوبات عظیمه خواهد شد، و در باب جواز سلام بر غیر نبی و انتفاع ایشان به سلام بحثی است که اولی تر آنکه در شرح کلمه صلی الله علیه و آله که در زیارت مذکور است تقریر شود.

تنبیه - در عبارت زیارت صنعت التفات است

تنبیه

این عبارت شریفه از صنایع بدیع مشتمل بر صنعت التفات است که عبارت از انتقال از اسلوب خطابی بغیابی یا از یکی از آن دو بتکلم یا عکس باشد، و این انتقال را در اهتزاز خاطر مستمع و تطریه نشاط و توقد ذهن و حسن تصدی استماع دخیلی تام و تأثیری غریب است، و در نظم فارسی و عربی کثیر الورد است، و در قرآن کریم از این نمط بسیار است، چنانچه در جائی است "والله الذی ارسل الریاح فتشیر سحابا فسقناه الی بلد میت" (9 / فاطر 35).

و هم در قرآن است " حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم بریح طیبة " (22 یونس 10).

ص: 255

و در شعر جریر است:

متی كان الخيام بذی طلوع *** سقیمت الغیث ایتها الخیام

وشمس الشعراء سروش راست:

ز کلک او یکی خط خطه را زیر حکم آرد *** الا ای کلک خواجه قوت و فعل و قدر داری

و چند شعری دیگر در این قصیده است که مشتمل بر همین صنعت است، واشتمال عبارت شریفه بر این صنعت حاجت به بیان ندارد، چه ذکر اصحاب در او بر سبیل غیاب بود، و بعد از او منتقل شده از غیاب بخطاب، و مورد سلام کرد چه بعد از ذکر اصحاب توجه به ایشان بیشتر میشود تا اینکه آنها را در ذهن حاضر ساخته مورد خطاب مینماید، چنانچه در "ایک نعبد" قریب به این وجه مذکور است.

فائدة

اشاره کردیم که در این عبارت تأیید است والفاظی چند در السنه فصحاء وعبائر عرب عربا متداول است که در مقام تأیید ایراد مینمایند ما معدودی از آنها که مستعذب و فصیح و دائر و قریب به افهام است در اینجا ذکر میکنیم.

أ - لا افعل ذلك ابدأ ما اختلف العصران.

ب - ما کر الجدیدان.

ج - ما اختلف الملوان.

د - ما اصطحب الفرقدان.

ه - ما تعاقب العصران والفتیان.

و - ما لاح النیران.

ص: 256

ز - ما حنت النيب.

ح - ما اوراق العود.

ط - ما دعا الله داع.

ى - ما عن في السماء نجم.

يا - ما طلع فجر.

يب - ما بل بحر صوفه.

يج - ما هتفت همامه.

يد - ما لاح عارض.

يه - ما ذر شارق.

يو - ما ناح قمرى.

يز - ما ان اى كان في الفرات قطرة.

يح - حتى يحن الضب في اثر الابل الصادره.

يط - ما اختلف الدرّة والجره (1).

ك - ما اختلف الاجدان.

كا - ما غرد الحمام.

كب - ولا افعله اخرى الليالى.

كج - حتى يرد الضب.

كد - ما اطت الابل.

كه - ما خوى الليل والنهار.

كو - ما حد الليل والنهار.

كز - ابد الابد.

1- اختلافهما ان الدرة تسفل والجرة تعلو (منه ره).

کح - ابد الابدین.

کط - ابد الابد.

ل - سن الحسل (1).

این جمله سی کلمه اند که این بنده از کتاب (مزهرة اللغة) جلال سیوطی و کتاب (الفاظ کتابیه) عبد الرحمن بن عیسی الهمدانی انتخاب کرده ام و در کلمات ارباب فصاحت و بلاغت یافته ام، و الفاظ دیگر هست که جامع شرایط مذکوره نیست اگر استقصاء بخواهند باین دو کتاب و (اصلاح المنطق) ابن السکیت و (تهذیب الاصلاح) خطیب تبریزی رجوع نمایند (2).

(یا ابا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت المصيبة بك علينا وعلى جميع اهل الاسلام).

شرح و تفسیر «جلال» و «عظمت» و فرق آن دو

ج - یعنی ای ابو عبد الله هر آینه و به تحقیق که بزرگ شد سوگواری تو و عظیم شد مصیبت بواسطه تو بر ما و بر جمیع اهل اسلام.

ش - جلال و عظمت موافق آنچه از کثیری از کتب لغت و غیر آنها استفاده میشود مترادفند، و هر دو بمعنی بزرگیند، ولی آنچه بحسب استعمال بدست آمده آن است که عظمت در مقابل صغر استعمال میشود، و جلالت مقابل دقت چنانچه میگویند: "ماله دق ولا جل ولا دقیقة ولا - جلیلة، و آتیته فما ادقني ولا اجلني" و علماء میگویند نظر دقیق و نظر جلیل، اگر چه کثیری اشتباه کرده نظر جلی میگویند، و فیومی در (مصباح) میگوید: "الدقیق خلاف الجلیل" اگر چه جای دیگر غلیظ را ضد دقیق گرفته، و این به میزان نظر درست نیاید، چه لازم او آن است که غلیظ

ص: 258

1- ای حتی یسقط سن الحسل وهو ولد الضب ولا یسقط سنه ابداً (منه).

2- و مقدار زیادی از این گونه الفاظ میآید از حضرت صادق در ذیل "مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله" ج 2 ص

و جلیل بیک معنی باشند، چنانچه ظاهر فارابی در (دیوان الادب) همین است، چه عظم را به ضخامت تفسیر کرده، و ضخامت را به غلظت تفسیر کرده اند، و رفع این اشکال چنان است که بنای علمای لغت بر تحقیق و تحدید معانی حقیقیه نیست، چه غالباً این مطلب از یک استعمال بدست نمی آید، و گاه میشود که اگر آدمی خود اصل معنی را بداند عبارتی که وافی به او باشد ندارد که در مقام افهام تعبیر به او کند.

لهذا لغویین بلوازم معانی یا معانی قریبه از مقصود که در حوالی مراد باشد به اختلاف افهام و تفاوت سلق در عبارت و نظم تعبیر میکنند، این است که گاه میشود که اختلاف فاحش بین دو لغوی در معنی لفظ واحد حاصل میشود، با اینکه محقق بصیر میدانند که خلافی نیست، بلکه هر یک لازمی را اداء کرده اند که ملزوم مشترك است، و حاق معنی او است، و غالباً ادبائی که نسابه لغت و فقیه لسان عرب اند این معانی را به زحمت و تتبع تحصیل کرده بیان مینمایند، و اگر کسی به طریقه آنها مأنوس و خود در لسان عرب و وجوه تقلبات و انتقالات عرب در معانی متبوع باشد، و به نظر علمی تحقیقی نه نظر قشری حفظی تعلمی تأمل نماید میتواند خود در کثیری از موارد غیر منصوصه استفاده و وجوه لطیفه و اسرار بدیعه نماید، و باین بیان که ما در اینجا کردیم فتح باب عظیمی در فهم لغات میشود، و اختلافات کثیره بین کلمات لغویین که در فهم کتاب و سنت از برای فقهاء مرجع هستند رفع خواهد شد، هان نیک متفطن باش و غنیمت شمار.

تفسیر " مصیبت "

" مصیبت اسم فاعل از اصابه است، و در اصل به معنی رسیدن است، لکن غالب شده بر مصیبت استعمال در بلیه که به کسی برسد بر وجهی که اگر موصوفی نداشته باشد متبادر از او این معنی است، به خلاف صورت بودن موصوف مثل افکار مصیبتیه، و سهام مصیبتیه، و توهم اشتراك بین این دو معنی غلط است.

"رزیه" در اصل رزیئه "به همزه است و به جهت تخفیف همزه قلب به "یا" میشود مثل خطیئه و خطیه، و او هم بمعنی مصیبت است، و مناسب آن است که یکی دو فقره از اخبار و آثار عظم مصیبت آن جناب در اسلام بنویسم اگر چه متامل بصیر شاهدهی بر این دعوی نخواهد، چه از اول دنیا تاکنون بعد از مراجعه بتواریخ و سیر، واقعه ای به این بزرگی ندیدیم که امتی پیغمبر زاده خودشان را با اصحاب و اهل بیت یک روز بکشند، ورحل و متاح او را غارت کنند و خیام او را بسوزانند، و سر او و اصحاب و اولاد او را با عیال و اطفال شهر به شهر، کوی بکوی ببرند، و یک سره پشت پای به ملت و دینی که اظهار انتساب به او میکنند بزنند، و سلطنت و قوت ایشان به استناد به همان دین باشد نه دین دیگر و ملت دیگر، و مطابق و مصدق این معنی است:

روایت (امالی) از صادق آل محمد علیهم السلام که امام حسین علیه السلام روزی بر امام حسن علیه السلام وارد شد چون چشم وی بر برادر افتاد گریست، فرمود ای ابا عبد الله چه تو را بگریه در آورد؟ گفت گریه من به جهت بلائی است که بر تو می آید، امام حسن علیه السلام گفت آنچه با من میکنند سمی است که به من میدهند، و لکن روزی چون روز تو نیست، سی هزار نفر بسوی تو آید همه مدعی آن باشند که از امت جد تویند، ومنتحل دین اسلامند، و اجتماع بر قتل و ریختن خون و انتهاك حرمت و سبی نساء و ذراری و غارت مال و متاع تو میکنند، و در این هنگام لعنت بر بنی امیه فرود می آید، و آسمان خون میبارد، و هر چیز بر تو میگرید حتی وحوش در بیابانها و ماهی ها در دریاها (1).

و ما سه خبر غیر از این در اینجا نقل میکنیم:

أ - شیخ اجل اقدم اوثق ابو القاسم جعفر بن قولویه القمی رضی الله عنه

ص: 260

1- امالی صدوق، مجلس 24 رقم 3 بحار الانوار: 45 / 218 رقم 44.

وارضاه در (کامل الزیارة) سند به صادق آل محمد علیهم السلام میرساند که فرمود چون حسین کشته شد اهل ما شنیدند که منادی ندا کرد: "الیوم نزل البلاء علی هذه الامة" امروز بلا نازل شد بر این امت، و از این پس فرحی نخواهند دید تا قائم شما علیه السلام قیام کند، و سینه های شما را شفاء دهد و دشمنان شما را بکشد، و بواسطه خون ریخته شما خونها بریزد، اهل بیت ما از این ندا به فرح در آمدند، و گفتند ناچار واقعه ای باید دست داده باشد که ما ندانیم، بعد از چندی خبر شهادت حسین علیه السلام رسید، چون حساب کردند آن ندا در همان شبی بود که حسین کشته شده بود در روز او (1).

ب - در (علل الشرايع) از عبد الله بن الفضل روایت کرده که به صادق آل محمد علیهم السلام گفتم یا بن رسول الله چگونه روز عاشوراء روز مصیبت و غم و جزع و بکاء شد و روز وفات رسول خدای و فاطمه و امیر المؤمنین و حسن علیهم السلام به این مرتبه نشد؟ فرمود همانا روز کشتن حسین مصیبت او اعظم سایر ایام است، و جهة این آن است که اصحاب کساء که اکرم خلق بودند پنج تن بودند، و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت تسلی مردم به علی و فاطمه و حسنین بود، چون فاطمه علیها السلام رفت به امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام، و چون امیر المؤمنین رفت به حسنین علیهما السلام و چون حسن علیه السلام رفت به حسین علیه السلام، و چون حسین علیه السلام رفت یکتن از اصحاب کساء نماند که تعزی و تسلی خلق به او باشد، و رفتن او چون رفتن جمیع آنها شد، چنانچه بقایش چون بقای جمیع بود، پس از این جهت روز قتل حسین اعظم ایام شد از جهت مصیبت.

راوی میگوید: گفتم یا بن رسول الله چرا در علی بن الحسین عزاء و سلوه خلق نبود، چنانچه در آباء کرام او بود؟ فرمود: بلی علی بن الحسین علیه السلام سید عابدان

ص: 261

و امام زمان و حجت خدای بر خلق بعد از پدران خود بود، و لکن او ملاقات رسول صلی الله علیه وآله نکرده، و تلقی سماعی که علی و حسنین علیهم السلام را بود برای او نبود، و علمش به وراثت بود، و امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام را مردم با رسول خدای در احوال متوالیه دیده بودند، و به هر یک نظر میکردند متذکر حال او با رسول صلی الله علیه وآله واقوال او در حق ایشان و برای ایشان میشدند، چون همه رفتند خلق فاقد مشاهده آن جماعت شدند که اکرم خلق بودند بر خدای تعالی، و در هیچ یک فقد همه نبود مگر در فقد حسین علیه السلام چه آخر همه رفت، چه از این روی روز قتل او اعظم شد بحسب مصیبت (1).

در این حدیث مبارک چند جا تصریح کرده به اینکه مصیبت سید الشهداء علیه السلام اعظم مصائب است بر مسلمین.

و مؤید مضمون این حدیث است کلامی که از عالمه غیر متعلمه عقیده رسالت و رضیعه ثدی عصمت حضرت زینب ارواحنا لتراب اقدامها الفداء در (ارشاد) شیخ مفید رضی الله عنه و جز او منقول است که در شب عاشورا به سید الشهداء علیه السلام عرض کرد "وا ثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة، الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخي الحسین یا خلیفة الماضی و شمال الباقی (2).

ج - در خصال از عمر بن بشر نقل میکند که به ابو اسحق گفتم - یعنی صادق آل محمد علیهم السلام چه این از کنای آن جناب است - چه وقت مردم ذلیل شدند؟ فرمود آن روز که حسین کشته شد، و ادعاء شد زیاد و کشته شد حجر بن عدی (3).

ص: 262

1- علل الشرائع 1 / 125 - 127 باب 162، بحار الانوار: 44 / 271 باب ان مصیبتہ أعظم المصائب.

2- بحار الانوار: 45 / 2 ط لبنان.

3- خصال باب الثلاثة ص 181 رقم 248، بحار الانوار: 44 / 271.

و شرح واقعه ادعای زیاد انشاء الله در حال عبید الله بن زیاد - لعنه الله - خواهد مذکور شد (1) و از این مقوله اخبار که دلالت بر عظم این مصیبت در اسلام داشته باشد بسیار و بشمار است، و مقتضای اختصار استقصای آنها نیست.

(وجلّت وعظمت مصیبتک فی السماوات علی جمیع اهل السماوات)

نأثر و گریه ملائکه و جبرئیل برای مصیبت سید الشهداء علیه السلام

(وجلّت وعظمت مصیبتک فی السماوات علی جمیع اهل السماوات).

ج - و بزرگ و عظیم شد سوگواری تو در آسمانها بر تمامت اهل آسمانها.

ش - در اخبار و آثار فرقه جلیله امامیه و اهل سنت و جماعت چندان از ظهور آثار غریبه در آسمان و زمین از وقوع این خطب جلیل ورزء عظیم واقع شده که از حد احصاء و اندازه استقصاء بیرون است، و ما در شرح این فقره خبری چند که دلالت کند بر عظم مصیبت آن جناب در آسمان و بر ملائکه در دو فصل مینویسیم و پاره دیگر از این اخبار انشاء الله در فقره دیگر که تعلق به عموم مصیبت این مظلوم دارد مرقوم میداریم با رعایت شرط اختصار.

فصل

در ذکر تأثر و بکاء ملائکه عموماً و جبرئیل خصوصاً، و شاید در ضمن بعضی ذکری از تغییرات کلیه نیز بشود، و در اینجا معدودی مینویسیم، و تفصیل در (بحار) و (مدینه المعاجز) سید محدث جلیل بارع سید هاشم بحرانی است:

أ - در (کامل الزیارة) از ابان بن تغلب - رضی الله عنه - نقل میکند که گفته صادق آل محمد علیهم السلام فرمود همانا چهار هزار ملک فرود آمدند و میخواستند در رکاب حسین کارزار کنند اذن به ایشان داده نشد بازگشتند به آسمان تا اذن بگیرند، و هبوط کردند در حالتی که حسین کشته شده بود، از این روی ایشان نزد قبر او هستند پریشان حال و آشفته مو و گرد آلود (2).

ص: 263

1- ذیل "ولعن الله آل زیاد" شفاء الصدور، ج 1 / 313 و این واقعه را بحار الانوار 44 / 309 و ابن ابی الحدید... مفصل نقل نموده اند.

2- کامل الزیارة باب 77 رقم 9، بحار الانوار: 45 / 226 رقم 21.

و در (کامل الزیارة) چهارده حدیث دیگر به اسانید متفاوت و عبارات متخالفه متقاربه در این معنی روایت کرده، و البته ملاحظه آنها موجب حکم بتواتر این مضمون خواهد شد، و همه آن اخبار در (بحار) مذکور است.

ب - در (بحار) از (محاسن برقی) روایت فرموده از حضرت صادق علیه السلام که خدای تعالی موکل فرمود بقبر حسین هفتاد هزار ملک که صلوات میفرستند بر او هر روز آشفته و غبار آلوده از وقتی که کشته شد یا هر وقت که خدای خواهد (1).

ج - در (کامل الزیارة) حدیث مفصلی است که مشتمل است بر اینکه ملائکه مطیف به حایر حسین علیه السلام شب و روز گریه میکنند، و فتوری ندارند جز وقت زوال و وقت طلوع فجر که در این دو وقت با ملائکه آسمان که به زیارت قبر حسین می آیند گفتگو میکنند، و از اخبار آسمان پرسش مینمایند (2).

و ذیل حدیث انشاء الله در فقره دیگر مذکور میشود، و این محصل بعضی بود که نقل به معنی شد نه ترجمه تام.

د - هم در (کامل الزیارة) است که صفوان جمال گنت به حضرت صادق عرض کردم - در راه مدینه در حالی که ما عازم مکه بودیم - چرا محزون و غمگین و شکسته خاطری؟ فرمود اگر بشنوی آنچه من میشنوم هر آینه باز میداشت تو را از این سؤال، گفتم چه میشنوی؟ فرمود ابتهاج ملائکه را بسوی خدا بر قتله امیر المؤمنین و قتله حسین، و نوحه جن و بکاء ملائکه را که حول او هستند و شدت جزع ایشان را، دیگر که مستلذ و متنعم بطعامی یا شرابی یا خوابی میشود؟ (3).

ص: 264

1- کامل الزیارة باب 28 ص 84 رقم 5، بحار الانوار: 222 / 45 رقم 9، و عبارة شفاء الصدور (بحار از محاسن) تصحیف شده (بحار از کامل است).

2- کامل الزیارة، باب 27 / ص 86 رقم 16 بحار الانوار: 227 / 45 رقم 17.

3- کامل الزیارات باب 28 ص 92 رقم 18.

ه - هم در (کامل الزیارة) سند به اسحاق بن عمار میرساند که میگوید به حضرت صادق علیه السلام گفتم در شب عرفه در حایر بودم و نماز میکردم در آنجا قریب به پنجاه هزار نفر مرد با روی های جمیل، و روح های طیب دیدم و تا صبح تلاوت میکردند، چون فجر طالع شد سجود کردم آنگاه سر از سجده برداشتم و کسی ندیدم، فرمود پنجاه هزار ملك در حال قتل حسین بر او مرور کردند و عروج نمودند، خدایشان وحی فرستاد که بر پسر حبیب من مرور کردید در حالتی که مقتول میشد و نصرت نکردید هان هبوط کنید به زمین واشعث واغبر نزد قبر او باشید تا قیام کند قائم (1).

و - در (عیون) و (امالی) است از حضرت رضا علیه السلام در حدیث ریان بن شیب که چهار هزار از ملائکه برای نصرت حسین به زمین فرود آمدند و او را کشته یافتند از این روی ایشان آشفته و گرد آلود نزد قبر او هستند تا قیام قیام کند، و از انصار او باشند (2).

ز - در (کامل الزیارة) از سلمان نقل شده که باقی نماند در آسمان ملکی که نازل نشود بر رسول خدا و تعزیه ندهد او را در فرزندش حسین و خبر ندهد او را به ثواب خدای و حمل نکند تربت او را سوی او (3).

ح - هم در (کامل) از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که اول ملکی که به حضرت رسالت آمد و خبر قتل حسین آورد جبرئیل روح الامین بود که با بالهای گشوده گریه کنان و صیحه زنان آمد و از تربت او حمل کرده بود که رایحه مشک

ص: 265

1- کامل الزیارات باب 39 ص 115 رقم 6 بحار: 226 / 45.

2- عیون أخبار الرضا ج 1 / 299، امالی الصدوق مجلس 27، بحار الانوار: 286 / 44.

3- کامل الزیارات باب 17 ص 61 رقم 8، بحار: 236 / 44 رقم 27.

و در (کامل) بسند دیگر این روایت را نقل کرده.

آثار و انقلابات در فلک و فلکیات برای مصیبت سید الشهداء علیه السلام

فصل

در آثار و انقلابات که در فلک و فلکیات در آن مصیبت عظمی و خطب فادح روی داد، و ذکر معدودی از اخبار امامیه - ضاعف الله اقتدارها ونصر من لدنه انصارها - در این باب:

أ - در تفسیر جلیل شیخ أجل أوثق أقدم قدوة الطائفة علي بن ابراهيم بن هاشم القمي - رضی الله عنه وارضاه - در ذیل آیه مبارکه " لم نجعل له من قبل سميا " (7 مریم 19) از جابر روایت مینماید که باقر علوم النبیین فرمود یحیی بن زکریا همنامی نداشت پیش از خود، و حسین بن علی همنامی نداشت پیش از خود، و گریست آسمان بر ایشان چهل صباح و هم چنین آفتاب بر ایشان گریست و گریه آفتاب آن بود که طلوع و غروب به حالت سرخی داشت، و گفته شده که بکای (2) آسمان بکاء اهل او است (3) که ملائکه باشند.

و این جمله از کلام خود علی (ابن ابراهیم) باید باشد، و اشاره بضعف او کرده بتعبیر " قیل " و البته ضعیف است، چه دلیلی بر این تأویل نیست، بلکه اخبار صریح در معنی حقیقی است، چنانچه در تضاعیف این شرح معلوم خواهد شد.

ص: 266

1- کامل الزیارات، باب 17 ص 61 رقم 7.

2- گریه.

3- قصص الانبیاء از جابر از ابی جعفر... مثل او و بحار الانوار: 45 / 218 رقم 45 کامل الزیارة ص 90 باب 28 رقم 8 از عبد الخالق پسر عبد ربه از حضرت صادق... مثل او و بحار الانوار: 45 / 211 رقم 22.

ب - در (کامل الزیارة) روایت میکنند که امیر المؤمنین علی علیه السلام در رجبه کوفه این آیه مبارکه تلاوت میفرمود " فما بکت علیهم السماء والارض و ما كانوا منظرین " (29 الدخان 44) ناگاه حسین از دری از درهای مسجد در آمد فرمود:
" اما ان هذا سیقتل ویبکی علیه السماء والارض " (1).

ج - در (امالی) و (علل) است که میثم تمار به جبله فرمود: که ای جبله بدان که حسین بن علی سید شهیدان است، و مر اصحاب او را بر سایر شهیدان درجه ای است آنگاه که نظر کنی به آفتاب که سرخ باشد چون خون تازه بدان که سید الشهداء مقتول شده، جبله گفت روزانه از حجره بیرون آمدم آفتاب را دیدم بر دیوارها چون چادرهای معصفر، صیحه زدم و گریه کردم و گفتم سوگند با خدای که سید ما حسین بن علی کشته شد (2).

د - در (امالی) و (عیون) از ریان بن شیبب نقل کرده است که حضرت رضا فرموده که آسمان های هفت گانه و زمینها بر حسین بگریستند (3).

ه - در (کامل الزیارة) مسندا از مردی از اهل بیت المقدس نقل کرده که بعد از قتل حسین دیوارها سرخ شد مانند خون بسته و سه روز باران خون تازه آمد (4).

و - شیخ أجل أعظم أوثق عبد الله بن جعفر الحمیری در (قرب الاسناد) از حنان روایت کرده که صادق آل محمد فرمود: زوروا الحسین ولا تجفوه فانه سید الشهداء

ص: 267

1- کامل الزیارات باب 28 ص 88 رقم 1.

2- امالی صدوق مجلس 27 رقم (1) علل 1 / 1 بحار الانوار: 202 / 45.

3- امالی صدوق مجلس 27 رقم 5 عیون اخبار الرضا ج 1 / 299 بحار الانوار 44 / 286.

4- کامل الزیارات باب 25 ص 77 رقم (2).

و سید شباب اهل الجنة، و شبیه یحیی بن زکریا، و بر ایشان گریه کرد آسمان و زمین (1).

ز - در (کامل الزیارة) از علی بن مسهر القرشی حدیث کرده که جده من حسین را دریافت کرده وقتی که کشته شد، و گفته يك سال و نه ماه بزیستم و آسمان مانند خون بسته و آفتاب چون خون مینمود (2).

ح - هم در (کامل الزیارة) است که داود بن فرقد از صادق آل محمد علیه السلام حدیث میکند که فرمود سرخ شد آسمان در قتل حسین يك سال، و فرمود گریست آسمان و زمین بر حسین بن علی يك سال، و بر یحیی بن زکریا، و گریه او سرخی او است (3).

ط - در (کامل) سند به محمد بن سلمه میرساند عن حدثه قال: لما قتل الحسين امطرت السماء ترابا احمر (4).

ی - هم در (کامل الزیارة) سند به سید الساجدین میرساند که فرمود آسمان نگریست از آن وقت که آفریده شد مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی، گفتم گریه او چیست؟ فرمود هرگاه جامه را مقابل او نگاه میداشتند مانند اثر براغیث (5) از خون بر جامه پدیدار میشد (6).

و از این قبیل اخبار زیاد است پاره ای از این مقوله در ذکر عموم مصیبت مذکور میشود، و در این مقام و این مختصر مقتضی تفصیل و احاطه بجمیع آنها نیست.

ص: 268

1- قرب الاسناد 66 بحار الانوار: 201 / 45.

2- کامل باب 28 ص 89 بحار الانوار: 210 / 45 رقم 19.

3- کامل باب 28 ص 89 بحار الانوار: 210 / 45 رقم 21.

4- کامل باب 28 ص 89 بحار الانوار: 211 / 45 رقم 25.

5- براغیث: جمع برغوث یعنی كك.

6- کامل باب 28، بحار الانوار: 211 / 45.

و همین قدر که در این مقام مذکور شد کفایت است.

(فلن الله امة اسست اساس الظلم والجور علیکم اهل البیت).

تفسیر لعن

ج - پس خدای دور کناد از رحمت خود جماعتی را که تاسیس اساس ظلم و جور بر شما اهل بیت نمودند.

ش - فاء برای تفریع است، و حقیقت تفریع افاده مدخلیت حکم سابق است در لاحق، و در این مقام چون عظم مصیبت را متذکر شده موجب تهییج نفس، و ثوران عداوت گشته در صدد لعن اعداء برآمده، پس بزرگی رزیت و جلالت خطب را دخیلی در این لعن است، و حقیقت معنی آن است که چون چنین است پس خدای لعن کند این گروه را، وفای تفریع عکس فای تعلیل است مثل "اضربه فقد قام" و این به نظر ظاهری نحوی است، و به تدقیق ادبی و تأمل اصولی هر دو یکند، و حقیقت هر دو افاده علیت است، غایة الامر در يك جا سابق علت لاحق است، و در دیگر جای عکس آن است.

"لعن" چنانچه از (اساس) و (نهایة) و (دیوان الادب) و غیر آنها استفاده میشود بمعنی طرد و تبعید است، و لعنت از خدای طرد از مقام قرب و تبعید از جوار رحمت است، و در خلق چنانچه در (نهایة) است بمعنی دعا و سب است، و این بنده را عقیده چنان است که از قبیل "جراه خیرا" باشد، و این کلام اجمالی از او در لفظ سلام گذشت، و نظیر آن در لفظ صلوات خواهد آمد بمنه وجوده.

تفسیر "أمة"

"أمة" بمعنی گروه و جماعت است، و گاه بمعنی يك نفر استعمال میشود چنانچه در حدیث معروف است "یحشر قس أمة واحدة" (1) وارد شده، و مراد "قس بن ساعدة الایادی" است که بفصاحت شهره آفاق است و مثل "افصح من قس" اشاره

ص: 269

1- رحم الله قسا یحشر یوم القیامة أمة واحدة، سفینة البحار باب ق بعد او سین و بحار الانوار: 44 / 240.

به حال وی است، و او قبل از بعثت خبر داده به نبوت پیغمبر و امامت ائمه اثنا عشر، و اشعار او در کتب مسطور است، و معاصر مورخ را در تفسیر این کلمه خطائی واضح دست داده که حدیث را تنزیل بر حضرت ابو طالب کرده، و قس را بی مساعده عرف و لغت کنایه از آن جناب گرفته، و هم چنین در آیه کریمه " ان ابراهیم کان امة واحدة قانتا الله " (120 ابراهیم 16) گفته اند.

و بعضی علما را در این تأویلی دیگر است، و آن چنین است که هر پیغمبری به حکم ریاست و احاطت به مقام امت کل امت است، و ایشان بمنزله اجزاء اویند، پس هر چیزی که باو شان رسد به او رسد، و بزرگی ایشان بزرگی او است، و هم چنین به حکم آن نوع از یگانگی که بین کل و جزء است مجموع امت را از کمالات نبی نصیبی است، از این جهت است که امت مرحومه خیر الامم شدند، و این بیانی است که در کلیه رؤساء هر چند ریاست ظاهریه باشد به اعتبار عرفی متمشی خواهد بود، چه هر رئیس به لحاظ مطاعیت جهة احاطه و تسلطی بر رؤسین دارد که به آن اعتبار آنها را جزء خود فرض میکند، و این جزئیت تقدیریه منافی بساطت نیست، و لازمه احاطت هست، و از این روی کار آنها را به خود نسبت میدهد، و یا آن ها را با خود فرض میکند و میگوید ما چنین کردیم و ما چنین گفتیم.

نسبة " تأسیس " به " أساس " مبنی بر تجرید است

تأسیس: چنانچه در (تاج المصادر) و (منتهی الارب) و (مصباح) است بنیاد نهادن است، و اساس بنیاد است، و نسبت تأسیس به اساس مبنی بر تجرید است مثل " اسری بعبده لیلا " (17 / 1) پس بمعنی مطلق جعل است، و اساس به لسان مشهور نحوین مفعول است.

و در امثال این عبارت اشکالی است، مجمل او آن است که " مفعول به " عبارت از چیزی است که اثر فاعل به او برسد و بر او واقع شود، پس وجود " مفعول به " قبل از فعل لازم است تا بتواند متحمل آن اثر شود، و در جائی که

ذات شیء به نفس فعل فاعل حادث شود در آنجا نمیشود او را " مفعول به " اعتبار کرد چنانچه عبد القاهر و صاحب (کشاف) و اتباع او در مثل " خلق السموات والارض " در خاطر دارم که این اشکال را ایراد کرده اند، و در جواب ملتزم شده اند که این گونه منصوبات مفعول مطلق اند، و دلیلی نیست بر اینکه مفعول مطلق مصدر باشد، چه مفعول مطلق آن است که فعل فاعل باشد و اثر او، چه حقیقت مفعول آنچه از فاعل حاصل شده او است، و در مثل " ضربت زیدا " مفعول حقیقی ضرب است، و زید من فعل به الضرب است، لهذا او را مفعول به گفتند و نایب فاعل که لفظ مفعول باید باشد در این عبارت ثانیه مصدر آن فعل است که ضرب باشد مثلاً، غایة الامر این است که در اغلب مواضع اثر از مقوله معانی و احداث است، و گاه از مقوله ذوات است، چنانچه در خلق و جعل و ایجاد و اشباه او است، چنانچه حافظ شیرازی میگوید:

گفتم این جام بلورین به تو کی داد حکیم *** گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد

که نفس گنبد را کار اعتبار کرده، چه فیض جاعل و اثر فاعل ذات گنبد است نه وصف او.

و این اشکال در عربیت نظیر اشکالی است که در آلهی وارد شده در حمل وجود بر اشیاء که با قاعده فرعیت - که اثبات معنی برای شیء فرع ثبوت مثبت له است - تنافی دارد، و از این جهت بعضی انکار قاعده فرعیت کردند، و با ضرورت عقول مخالفت نمودند.

و طایفه ای چون محقق دوانی و اصحاب او تخصیص قاعده فرعیت به غیر وجود دادند، و محققین مثل شیخ رئیس ابو علی و استاد البشر خواجه قدس سره و جز ایشان گفتند که وجود ثبوت شیء لشیء نیست، بلکه ثبوت شیء است، پس در

حقیقت حمل وجود تخصص است نه تخصیص، و این حق و تحقیق است، و در موضع خود ما مفصلاً تقریر کرده ایم، و هم چنین است در این مسأله که اینجا فعل شئی بشئی نیست، بلکه فعل الشئی است، و فرق نیست ما بین " فعلت الضرب " و " جعلت الاساس " ای خلقته و فعلته و او جدته، و این سخن اگر چه بر ظاهریین از نحاة و بی نظران سخت مشکل آید ولی أهل تحقیق بعد از تأمل چندان بعید نشمارند، چنانچه زمخشری که استاد فن و بلاغت و مؤسس فهم معانی الفاظ است بدین ملتزم شده و اشاره کرده است، ولی جواب این اشکال بر وجه تحقیق عربیت و مناسب مذاق حکمت آن است که در جمیع این موارد این الفاظ مفعول به باشد با التزام به همین تقریر که در فوق کردیم، چه هر ماهیت را با قطع نظر از وجود توان اعتبار کرد، و باین ملاحظه لوازمی دارد که آنها را لوازم ماهیت گویند.

و در این اعتبار خود اجزائی دارد که متألف و ملتئم از آنها است، و به این لحاظ تقرر ماهوی حاصل میشود، چنانچه مثلث مثلاً ماهیتی دارد که متألف از سطح و خط است که دو ضلع و یک وتر او باشد، و بعد از این ملاحظه وجود عارض او میشود، و این عروض در عقل مسلم کل است، خواه قائل به اصالت ماهیت باشند، و خواه قائل به اصالت وجود، چه فرق بین این دو مذهب بحسب اعتباریت و اصلیت در خارج و نشأة ترتب آثار است نه در لحاظ عقلی و اعتبار ذهنی، و مرکوز در اذهان عرفیه و ملحوظ در اوضاع لغویه این معنی است، و به این ملاحظه احراز موضوع در استصحاب حیوة و وجود میکنند، چنانچه در فن اصول فقه تقریر داشته ایم، بلکه بالاتر از این میتوان گفت که اوهام عوام و اذهان عرف منطبق بر مذهب جعل انصاف است.

بالجمله به این ملاحظه گفتیم در مثل " خلق " و " أوجد " و أشباه اینها ماهیت

را مفعول به میگیرند و وجود را اثر چنانچه در قضیه "زید موجود" و "زید معدوم" همین ملاحظه در عقل میشود، و الا یا اجتماع نقیضین خواهد شد و یا حمل ذاتی غیر مفید، چه اگر زید را معدوم اعتبار کنند اول است، و اگر موجود ملاحظه شود ثانی است، و جواب این است که صرف المهیة موضوع است که از هر دو طرف در حد ذات خالی است، و منتقش به هر دو نقش و مکتسی به هر دو لباس میشود، و تحقیق این مطالب را - ما بعون الله تعالی در محال خود از اصول و حکمت الهی - کرده ایم، و این مقام مقتضی بیش از این بسط نیست و صلاح صدفی در (شرح لامیة العجم) در تفسیر این بیت که:

"والدهر یعکس آمالی... "أباطیلی چند ملفق کرده در حل شبهه مذکوره که با هیچ یک از اصول و قواعد علمیه راست نیاید، و اگر طول سخن موجب ملال نبود تعرض خصوص کلمات او میگردیم و مخالفت آنها را با قواعد کلامیه و اصول عربیت بیان مینمودیم، و امثال او معذورند در جهل به تحقیق این مطالب

فان لكل صناعة أهلا *** ولكل کریمه فحلا

خلق الله للحروب رجالا *** ورجالا لقصة وثرید

"ظلم" در اصل لغت چنانچه در (دیوان الادب) و (صحاح) و (مصباح) و (قاموس) و (منتهی الارب) است به معنی وضع چیزی در غیر موضع خودش است، و در (نهایة) گفته اصل او عدول از طریق است، و وجه اول اقوی است به جهت تطابق جماعتی و مساعدت قرآنی، و گاه شود که به معنی نقص آید، چون "و لم تظلم منه شیئاً" (33 الکهف 18) و گاه به معنی منع آید چنانچه "ما ظلمت أن تفعل" "أی ما منعك، و از این معنی مأخوذ است ظلمت چه او سد بصر و منع باصره از ابصار و رؤیت میکند.

"جور" به معنی عدول از طریق آید، و به معنی تعدی نیز هست، و اصل

اول است چنانچه بزرگان فن تصریح کرده اند.

"أهل البيت" منصوب به اختصاص است، اگر چه بعد از ضمیر خطاب واقع شده، چنانچه در "بك الله نرجوا الفضل" ملتزم شدند، و این ترکیب در ادعیه و زیارات مأثوره از اهل بیت مکرر است (1)، و حکم نحاة به شدوذ، اگر بحسب قیاس است مسموع است، و اگر بحسب استعمال است یا ورود ممنوع، و ما در محل خودش اثبات حجیت الفاظ ائمه بر قوانین مشترکه علمیه - که اختصاص به قول شیعه که قائل به عصمتند نداشته باشند - کرده ایم، بر وجهی که سبقت نگرفته کسی به او بعونه تعالی.

و مراد بیت، بیت رسالت و نبوت است که به جهت عهد تعریف شده، چنانچه در آیه تطهیر است، وفي الجملة بعد از این اشاره خواهیم کرد بمنته وجوده، و در این عبارت چند فقره است که در ضمن چند مسأله اشاره اجمالی به آنها میشود.

مسألة

مراد از آن امت - که تأسیس اساس ظلم کردند یا عموم - آنها هستند که در روز وفات پیغمبر هنوز جسد مبارك را حمل نکرده و غسل نداده بطلب ریاست باطل و حطام زایل رو بسقیفه بنی ساعده گذاشته، مخالفت با نصوص مسموعه و آیات مشهوده و مبالغات غیر معدوده که حضرت رسالت کرده ملك و خلافت را از خانواده وحی و تنزیل بیرون بردند، و دست بدست ما بین تیم وعدی وامیه وسایرین گرداندند، و جمیع مفاصد که در دنیا واقع شده حتی کفر کفار مستند به آنها است، چه اگر حق را تمکین میکردند و به اهلس میرساندند، و خود تصرف نمی نمودند

ص: 274

1- یعنی ترکیب علیکم أهل البيت.

اعلاء كلمه حق واملاء لاء مطلق ميشد و عدل روى زمين را فرو ميگرفت، و شوكت اسلام قاهر كفر ميشد، و ائمه هدى نشر احكام و اقامه نظام مي فرمودند، و اين ظلم و فسق كه روى زمين را گرفته و دول باطله كه مستولى شده اند نبود، و آن قدر خون هاى باطل كه در حروب ريخته شد و معاصى عظيمه - كه گفتنى و نوشتنى نيست و واقع شد و ميشود - نميشد چنانچه:

شيخ كشى رحمه الله از داود بن النعمان روايت فرمود كه كميت بن زيد الاسدى بر حضرت صادق عليه السلام وارد شد، و در اثنائى مجلس عرض كرد يا سيدى سؤال ميكنم از تو مسأله اى، و آن حضرت تكيه داده بود بر خواست و مستوى بنشست و وساده را در سينه مبارك بشكست كه تكيه گاه خود نمايد آنگاه فرمود پرسش كن، عرض كرد سؤال ميكنم تو را از حال آن دو مرد؟ فرمود اى كميت بن زيد ريخته نشد در اسلام اندازه يك محجمه از خون و نه كسب شد مالى از غير حلال و نه نكاح شد فرجى از حرام مگر اينكه در گردن آن دو است تا روزى كه قيام كند قائم ما، و ما طايفه بنى هاشم امر ميكنيم كبار و صغار خودمان را به سب آن دو و برائت از آن دو (1).

ص: 275

1- رجال كشى ص 707 رقم 363، و معجم رجال الحديث: 14 / 126 في كميت وكافي 8 / 102 حديث 75. علي بن ابراهيم عن ابيه، عن حنان بن سدير و محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد، عن محمد بن اسماعيل، عن حنان بن سدير عن ابيه قال: سئلت ابا جعفر عليه السلام عنهما فقال يا ابا الفضل ما تسئلني عنهما فوالله ما مات منا ميت قط الا ساخطا عليهما وما منا اليوم الا ساخطا عليهما، يوصي بذلك الكبير منا الصغير، انهما ظلمانا حقنا ومنعانا فيئنا، وكانا اول من ركب اعناقنا وبتقا علينا بثقا في الاسلام لا يسكن ابداً حتى يقوم قائمنا او يتكلم متكلمنا. ثم قال: اما والله لو قد قام قائمنا وتكلم متكلمنا لبدء من امورهما ما كان يكتم ويكتم من امورهما ما كان يظهر، والله ما اسست من بلية ولا قضية تجرى علينا الا هما اسسا اولهما فعليهما لعنة الله والملائكة والناس جميعاً - الوافي 28 كتاب الحجة الكافي: 8 / 345 حديث 340. عبد الرحمن بن ابي عبد الله قال قلت لابي عبد الله عليه السلام - خبرني عن الرجلين قال ظلمانا حقنا في كتاب الله عز وجل ومنعا فاطمة صلوات الله عليها ميراثها من ابيها، وجرى ظلمهما الى اليوم قال: و اشار الى خلفه ونبذا كتاب الله وراء ظهورهما - كافي 8 / 102 حديث 74. حدث ابو عبد الله محمد بن احمد الديلمي البصرى عن محمد بن كثير الكوفي قال: كنت لا اختم صلوتي ولا استفتحها الا - بلعنهما فرأيت في منامى طائرا معه تور من الجوهر فيه شئ احمر شبه الخلق فزل الى البيت المحيط برسول الله صلى الله عليه وآله، ثم اخرج شخصين من الضريح فخلقهما بذلك الخلق في عوارضهما ثم ردهما الى الضريح وعاد مرتقعا فسألت من حولي من هذا الطائر وما هذا الخلق؟ فقال: هذا ملك يجئ في كل ليلة جمعة يخلقهما فازعجنى ما رأيت فأصبحت لا تطيب نفسي بلعنهما فدخلت على الصادق عليه السلام فلما رأني ضحك، وقال: رأيت الطائر؟ فقلت: نعم يا سيدى: فقال: اقرأ " انما النجوى من الشيطان ليحزن الذين آمنوا وليس بضارهم شيئاً الا باذن الله " (10 النجوى 58) فاذا رأيت شيئاً تكرهه فاقرها والله ما هو ملك موكل بهما لاكرامهما بل هو موكل بمشارك الارض ومغاربها اذا قتل قتيل ظلما اخذ من دمه فطوقهما به في رقابهما لانهما سبب كل ظلم مذكنا - ابن شهر آشوب 2 / 316 في امامة ابي عبد الله الصادق، اثبات الهداة 3 / 145 الرقم 266. عبد الله بن كثير عن الصادق عليه السلام في خبرهما والله اول من ظلمنا حقنا وحملا الناس على رقابنا وجلسا مجلسا نحن اولى به منهما فلا غفر الله لهما ذلك الذنب، كافران ومن يتولهما كافر يعنى عدوين له، وكان معنا في المجلس رجل من اهل خراسان يكنى بابي عبد الله فتغير لون الخراساني لما ان ذكرهما، فقال له الصادق لعلك ورعت عن بعض ما قلنا؟ قال: قد كان ذلك يا سيدى قال فهلا كان هذا الورع ليلة نهر بلخ حيث اعطاك فلان بن فلان جاريته لتبيعه فلما عبرت النهر فجرت بها في اصل شجرة كذا وكذا؟ قال قد كان ذلك، ولقد اتى علي هذا الحديث اربعون سنة، ولقد تبت الى الله منه قال: يتوب عليك ان شاء الله - ابن شهر آشوب 2 / 323 في امامة ابي عبد الله الصادق عليه السلام. وسيأتى ذيل " اللهم العن اول ظالم ظلم... " كلام معاوية مخاطباً لمحمد بن ابي بكر: فابوك اسه... فراجع. الاحتجاج في جملة احتجاج امير المؤمنين عليه السلام

على جماعة من المهاجرين والانصار ان طلحة قال له عليه السلام في جملة مسائله عنه يا ابا الحسن شئ اريد ان اسألك عنه رأيتك بثوب مختوم، فقلت ايها الناس لم ازل مشتغلا برسول الله صلى الله عليه وآله بغسله وكفنه ودفنه ثم اشتغلت بكتاب الله حتى جمعته... يا طلحة ان كل آية انزلها الله عز وجل على محمد عندي باملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وخط يدي وتأويل كل آية انزلها الله على محمد صلى الله عليه وآله وكل حلال او حرام او حد او حكم او شئ يحتاج اليه الامة الى يوم القيامة مكتوب باملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وخط يدي حتى ارش الخدش قال كل شئ من صغير او كبير او خاص او عام كان او يكون الى يوم القيامة فهو عندك مكتوب؟ قال نعم وسوى ذلك ان رسول الله صلى الله عليه وآله اسر الى في مرضه مفتاح الف باب من العلم يفتح كل باب الف باب ولو ان الامة منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله اتبعوني واطاعوني لاكلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم... ثم قال طلحة لا اراك يا ابا الحسن اجبتني عما سئلتك عنه من امر القرآن الا تظهره للناس، قال يا طلحة عمدا كفت عن جوابك فاخبرني عما كتب عمر وعثمان أقرآن كله ام فيه ما ليس بقرآن؟ قال طلحة بل قرآن كله قال ان اخذتم بما فيه نجوتم من النار ودخلتم الجنة فان فيه حاجتنا وبيان حقنا وفرض طاعتنا قال طلحة: حسبي اما اذا كان قرآنا فحسبي. ثم قال طلحة فاخبرني عما في يدك من القرآن وتأويله وعلم الحلال والحرام الى من تدفعه ومن صاحبه بعدك قال ان الذي امرني رسول الله صلى الله عليه وآله ان ادفعه اليه وصيي واولى الناس بعدي بالناس ابني الحسن ثم يدفعه ابني الحسن الى ابني الحسين ثم يصير واحد بعد واحد من ولد الحسين حتى يرد آخرهم على رسول الله صلى الله عليه وآله حوضه هم مع القرآن لا يفارقونه والقرآن معهم لا يفارقهم الا ان معاوية وابنه سيليانها بعد عثمان ثم يليها سبعة من ولد الحكم بن العاص واحد بعد واحد تكلمة اثني عشر امام ضلالة وهم الذين رأى رسول الله صلى الله عليه وآله على منبره يردون الامة على ادبارهم القهقري عشرة منهم من بنى امية ورجلان اسسان ذلك لهم وعليهما مثل جميع اوزار هذه الامة الى يوم القيامة (الاحتجاج: 1 / 225).

بلکه در بعض اخبار وارد شده که گناه اولین و آخرین در گردن سامری این امت است که عجل را دعوی ریاست تلقین کرد، و بعد از رفتن موسی مردم را از هارون منصرف کرده " قال النبی لعلی علیه السلام انت منی بمنزلة هرون من موسی " استناد افعال آخرین به او ظاهر است، و اما پیشینیان استناد افعالشان به آنها به همان نمط است که خیرات سابقین مستند بوجود محمد و آل محمد است، چه هر کس در صفتی کمالی یابد ناقصین در آن وصف از مرتبه نفس و درجه حقیقت او بهره یابند و قسمت برند خواه سابق و خواه لاحق، و بیان این مسأله شایسته این موضع نیست.

ص: 278

و محتمل است که مراد از امت همان شخص باشد، چه او مشیر فتنه و مؤسس این بدعت بوده، و اول کسی بود که بیعت کرد در سقیفه، و از این جهت علماء عامه گفته اند: اجماع منعقد شد بر خلافت فلان به بیعت فلان، و بر عموم مسلمین واجب شد متابعت او، و این سخن را برای تصحیح اجماع گفته اند، چه مسلم و متفق علیه نزد خود ایشان است، و در صحاح ایشان وارد شده که امیر المؤمنین علیه السلام و بنی هاشم و جماعتی از خواص صحابه مثل زبیر و عمار و سلمان و حذیفه و ابوذر و جز ایشان مادام حیوة فاطمة علیها السلام بیعت نکردند، و با وجود تخلف آنها اجماع منعقد شد به بیعت همان يك نفر، و از این جهت بر اینان واجب بود متابعت و برای آنان جایز بود سوختن خانه فاطمه برای حفظ نظام امت و صلاح خلق اگر چه علی و حسنین و فاطمه علیهم السلام در آن خانه بودند.

چنانچه ابن عبد ربه در (عقد) و صاحب (روض المناظر) تصریح کرده اند و مسعودی در (مروج الذهب) در ذکر فتنه عبد الله بن زبیر روایت کرده، و هم چنین از تاریخ واقدی و طبری و ابن حراجه و صاحب کتاب (انفاس الجواهر) نقل شده، و قاضی القضاة در (مغنی) در عبارت منقوله در (شافی) گفته این تهدید به جهت مصلحت جایز است (1) بعض اقوال العامة حول اضرام بیت فاطمة علیها السلام.

قال العلامة الحلي في (نهج الحق 271) طلب هو وعمر احراق بيت امير المؤمنين عليه السلام وفيه امير المؤمنين عليه السلام، وفاطمة، وابناهما، وجماعة من بنی هاشم لاجل ترك مبايعة ابی بكر.

ذكر الطبري في تاريخه (2) ج 3 / 198 وج 2 / 443 ط مصر القديم وراجع شرح النهج ج 1 / 124 (والله لا حرقن عليكم او لتخرجن للبيعة).

وذكر الواقدي: ان عمر جاء الى علي في عصابة فيهم: اسيد بن الحضير، وسلمة بن اسلم، فقال: اخرجوا او لنحرقنها عليكم (1).

ونقل ابن خيزرانة (ابن جبیر اثبات الهداة 2 / 334) في غرره: قال زيد بن اسلم: كنت ممن حمل الحطب مع عمر الى باب فاطمة حين امتنع علي واصحابه عن البيعة ان يبائعوا، فقال عمر لفاطمة: اخرجي من في البيت، والا احرقته ومن فيه، قال: وفي البيت علي وفاطمة، والحسن، والحسين، وجماعة من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله فقالت فاطمة: تحرق علي ولدي؟ فقال: اي والله، او ليخرجن وليبايعن (2).

فقد رواه عن كتاب السقيفة لابي بكر الجوهري و (الملل والنحل) ج 1 / 75 وفي ص 83 طبع مصر تحت اشراف محمد فتح الله بدران و مروج الذهب (3).

ص: 279

1- انظر اعلام النساء 3 / 125 وشرح النهج ج 1 / 134 وج 2 / 19.

2- وهذا قريب مما رواه ابن قتيبة في الامامة والسياسة ج 1 / 12 وابن الشحنة في تاريخه بهامش الكامل ج 7 / 164 و ابو الفداء في تاريخه ج 1 / 156 وابن عبد ربه في العقد الفريد ج 2 / 254 واليعقوبي في تاريخه ج 2 / 105. وهذا لفظ ابو الفداء: ان ابا بكر بعث عمر بن الخطاب الى علي ومن معه ليخرجهم من بيت فاطمة رضی الله عنها وقال: ان ابوا عليك فقاتلهم فاقبل عمر بشئ من نار علي ان يضرم الدار فلقيته فاطمة رضی الله عنها وقال: الى اين يابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم او تدخلوا فيما دخل فيه الامة فخرج حتى اتى ابا بكر فبايعه، كذا نقله جمال الدين بن واصل، واسنده الى ابن عبد ربه المغربي انتهى. وقال ابن عبد ربه وهو من اعيان السنه - فاما علي والعباس فقعدا في بيت فاطمة وقال له ابو بكر: ان ابيا فقاتلتهما، فاقبل بقبس من نار علي ان يضرم عليهما الدار فلقيته فاطمة فقالت: يابن

الخطاب اجئت لتحرق دارنا قال: نعم (1) ونحوه روى مصنف كتاب: (المحاسن وانفاس الجواهر) انتهى ما في نهج الحق. واما نص (العقد الفريد) في تعداد اسماء جماعة تخلفوا عن بيعة ابي بكر قال: وهم علي والعباس، والزبير، وسعد بن عباد، واما علي والعباس والزبير فقعدوا في بيت فاطمة حتى بعث اليهم ابو بكر عمر بن الخطاب ليخرجهم من بيت فاطمة، وقال له ان ابواقاتلهم فاقبل بقبس من نار علي ان يضرم عليهم الدار فلقيته فاطمة، فقالت يابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم، او تدخلوا فيما دخلت فيه الامة، فخرج علي حتى دخل علي ابي بكر.... قول فاطمة عليها السلام عند اضرام البيت بعد ما سمعت بضعة المصطفى اصواتهم، وهي تبكى حزينة كئيبة نادى باعلي صوتها: يا ابة يا رسول الله ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن ابي قحافة؟ راجع الامامة والسياسة ج 1 / 13 والامام علي لعبد الفتاح عبد المقصود ج 1 / 255 واعلام النساء 3 / 6 و 21. وقد رآها عمر تصرخ وتولول، ومعها نسوة من الهاشميات تنادى: يا ابا بكر ما اسرع ما اغرتم علي اهل بيت رسول الله، والله لا اكلم عمر حتى التقى الله (شرح النهج لابن ابي الحديد ج 1 / 134 وج 2 / 5 و 19). (1) العقد الفريد ج 2 / 250 وج 3 / 63 وراجع ايضا اعلام النساء 3 / 7 و 12 ضرب عمر بطن فاطمة والقاء محسنها قال الشهرستاني في (الملل والنحل) 83 ط مصر تحت اشراف محمد فتح الله نقلا عن النظام ما لفظه: ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى القت الجنين من بطنها، وكان يصيح احرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير علي وفاطمة والحسن والحسين انتهى. وفي ذيل الصفحة هذه الكلمة (القت المحسن من بطنها) احقاق الحق

3- . قال اتى عمر بن الخطاب نزل علي فقال: =

نعوذ بالله من الخزي والخذلان در کدام مذهب رواست که سوختن خانه پیغمبر و دختر پیغمبر و داماد پیغمبر و فرزندان پیغمبر و خواص پیغمبر جایز باشد برای رعایت بیعت یکنفر اعرابی جاهل با چون خودی بمخالفت آیات کتاب و نصوص متعدده از پیغمبر " ما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين ان هذا الا اختلاق "

ص: 283

جواز لعن بر آن جماعت را که ظلم حق آل محمد کردند، و تأسیس این اساس، و تمهید این قیاس از آیات قرآن بضمیمه اخبار صحاح اهل سنت استفاده میتوان کرد، و آنها که تخلف کردند مخالفت حکم قرآن در این مطلب هم نمودند و ما در اینجا به يك دليل اکتفاء میکنیم، چه عمومات لعن بر ظالمين و کاذبين در قرآن بسیار است، و اثبات این هر سه عنوان از برای آن طایفه سهل است، بلکه مراجع در اخبار و آثار قاطع بظلم و افتراء آنهاست، و به اینکه آنها از دین برگشتند و به آخرت پشت پای زدند، و شرح آن دلیل آنست که خدای تعالی در کتاب کریم میفرماید " ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخره واعد لهم عذابا مهينا " (57 الاحزاب 33).

در صحیح بخاری وارد است که پیغمبر فرمود: " فاطمة بضعة مني فمن أغضبها

و در صحیح مسلم روایت کرده به يك طريق که رسول خدای فرموده درباره او " ابنتي بضعة مني يرييني ما رابها ويؤذيني ما آذاها " (2).

و در صحیح ترمذی حدیث کرده که نبی فرمود " انما فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها وينضبني ما أنضبها، و در نسخه ينضبني ما أنضاها " (3).

محصل مضمون این اخبار که از این سه صحیح - که حال تألیف از صحاح سته حاضر بود - بلا واسطه استخراج کردم آنست که فاطمه پاره تن من است غضب او غضب من است، و اذیت او اذیت من، و تعب او تعب من، و رنجوری او رنجوری من است.

هم در صحیح بخاری در باب غزوة خيبر است که عايشه ميگويد فاطمه دختر پيغمبر کس فرستاد بسوی ابوبکر که طلب ميراث رسول کند از آنچه از فئى مدینه وفدك و بقیه خمس خيبر داشت. ابوبکر گفت: رسول خدا فرمود " لا نورث ما تركناه صدقة انما يأكل آل محمد في هذا الما " سوگند با خدای تغییر نمیدهم چیزی از صدقه رسول را از حالی که در عهد رسول داشت، و عمل میکنم در او به عمل رسول خدای، پس ابا کرد ابو بکر از اینکه برگرداند به فاطمه چیزی از آنها را، پس غضبناك شد فاطمه بر ابوبکر در آنکار، و ترك کرد او را و با او سخن نگفت تا وفات کرد، و شش ماه بعد از رسول بزیست، و چون وفات کرد شوهرش شب او را دفن کرد، و ابوبکر را به جنازه خبر نداد، و خود نماز گذاشت

ص: 285

1- صحیح بخاری باب مناقب قرابة رسول الله و منقبة فاطمة بنت محمد (ص) ج 5 / 21، 29 ط منيرية بمصر.

2- صحیح مسلم: 140 / 7 ط محمد صبيح.

3- صحیح ترمذی: 13 / 246 ط الصاوی بمصر.

بر او، وعلی تا فاطمه زنده بودی آبرویی در مردم داشت، چون فاطمه درگذشت در نظر مردم منکر آمد و بی اعتبار شد، از این روی خواستار به مصالحت و مبیعت ابوبکر شد، و او کسی نبود که در حیوة فاطمه بیعت کند (1)

و ذیل حدیث اگر چه نافع به حال شیعه است ولی ربطی به مطلوب ما ندارد، شکر خدا را که از این اخبار صحیحہ معلوم شد که ابوبکر فاطمه را به غضب آورد، و اذیت کرد، و اذیت و غضب فاطمه اذیت و غضب رسول خداست.

هم آية الله العلامة قدس سره از مسند احمد بن حنبل روایت کرده و ابن روزبهان تقریر نموده که پیغمبر فرمود " من آذى عليا فقد آذاني، أيها الناس من آذى عليا بعث يوم القيامة يهوديا أو نصرانيا " (2).

چون این مقدمه را با مضمون آیه ضمیمه کنی قیاسی بر این صورت ترکیب میشود که ابوبکر اذیت علی و فاطمه کرد، و هر که اذیت علی و فاطمه کرد اذیت رسول کرده، نتیجه قیاس میشود که ابوبکر اذیت رسول کرده پس نتیجه این قیاس را صغرای قیاس دیگر کنیم، و گوئیم ابوبکر اذیت رسول کرد، و هر که اذیت رسول کند خدای او را در دنیا و آخرت لعنت کرده، و عذاب مهین برای او اعداد کرده، دیگر تصریح به نتیجه نمیکنیم، تو خود تأمل نما تا نتیجه این قیاس چه خواهد شد، واحدی از اهل سنت در هیچ یک از مقدمات این دو قیاس نتوانند مناقشه کرد مگر آنکه از قرآن یا صحیح بخاری - که اصح کتاب است بعد از

ص: 286

1- صحیح بخاری 5 / 139 ط امیریه بمصر والسنن الکبری 6 / 300 ط حیدرآباد وحمیدی فی سادس حدیث من المتفق علیه من مسند أبي بكر - اثبات الهداة 7 / 333.

2- حدیث اذیت علی اذیت رسول خدا است، و اذیت رسول اذیت خدا است و اذیت علی انسان را یهودی و نصرانی محشور میگرداند زیاد است تفصیل آنها در احقاق الحق 6 / 390...

قرآن پیش ایشان - دست بردارند و چشم ببوشند، والحمد لله على وضوح الحجّة.

و از همین جا حال سایرین که مساعدت با او کردند معلوم میشود، چه همه شريك در اذیت علی و فاطمه علیهما السلام بوده اند، و معاون بلکه مباشر ظلم در کثیری از وقایع چنانچه خود آن مظلومه جابجا در کلمات خود تظلم اظهار و تألم از آن جماعت کرده، و در کتب معتبره اهل سنت موجود است، چنانچه عز الدین ابو حامد عبد الحمید بن ابی الحدید المدائنی در شرح (نهج البلاغة) مکرم از کتاب (سقیفه) ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری نقل کرده، و در وصف او گفته عالم محدث کثیر الادب ثقة ورع اثنی علیه المحدثون، ورووا عنه مصنفاته.

وهم شیخ جلیل کبیر ووزیر خطیر بهاء الدین علی بن عیسی الاربلی قدس سره در (کشف الغمه) از نسخه مقروء بر مصنف از آن کتاب که در ربیع الاخر سیصد و سی و دو، بر وی قرائت شده روایت فرموده، و این هر دو خطبه معروفه مسجد را با کلامی که در جواب زنان انصار فرموده که در (احتجاج) و (بحار) و (ناسخ التواریخ) و جز آنها مذکورند از آن کتاب ایراد کرده اند، و آن کلمات سراپا اظهار تأذی روحانی و تصدم نفسانی است، از آن جمله میفرماید: "بئسما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم وفي العذاب هم خالدون" (1).

و همین کلمه در اثبات مدعی کافی است، و اگر بخواهی تفصیل این مقال را یکی از کتب مشار الیها را که متضمن خطبه یا ترجمه او است ملا-حظه کن که از تأمل او تصدیق وجدانی خواهی کرد به حدیث مقطوع الصدور منقول در کتب امامیه مستفیضا بل متواترا که صادق آل محمد فرمود: "لما مات رسول الله ارتد الناس الا ثلثة" و فی روایة "الا اربعة سلمان وابوذر والمقداد وحذیفه و اما عمار

ص: 287

1- بلاغات النساء ص 19 واعلام النساء 3 / 1219 ط دمشق... و کتابهای دیگر از عامه تفصیل آنها در احقاق الحق 10 / 306.

فأنه حاص حيصة ثم عاد " (1).

و بعد از ملاحظه این اخبار نیکو ملتفت میشوی چگونه ارکان عموم " الصحابة کلهم عدول " متزلزل شد، و بنیان این اصل ممهد خراب و منهدم گشت، و مناسب است ما در این مقام اخباری چند از خصوص کتاب (بخاری) در ارتداد صحابه و فتن ایشان و بدع مستحدثه که رسول در زمان حیوة اخبار کرده ایراد نمائیم بر وجه اختصار محض تسجیل صواب و تحصیل ثواب و ما آن اخبار را بالفاظها ایراد میکنیم و به ترجمه نمی پردازیم:

۱- روی البخاری فی باب الحوض عن عبد الله رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله قال: انا فرطکم علی الحوض، ولیرفعن رجال منکم، ثم لیختلجن دونی، فأقول:

یا رب اصحابی فیقال: انک لا تدری ما احدثوا بعدک (2)

ب - عن حذیفه مثله (3)

ج - عن انس عن النبی صلی الله علیه وآله لیردن علی ناس من اصحابی حتی اذا عرفتهم اختلفوا دونی، فأقول اصحابی فیقول لا تدری ما احدثوا بعدک (4)

د - ابو حازم عن سهل ابن سعد قال قال النبی صلی الله علیه وآله انی فرطکم علی الحوض من مر علی شرب، ومن شرب لم یظماً ابداً، لیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی، ثم یحال بینی و بینهم، قال ابو حازم فسمعنی النعمان بن ابی عیاش فقال: هکذا سمعت من سهل؟ فقلت: نعم فقال: اشهد علی ابی سعید

ص: 288

1- حدیث ارتداد مردم مگر سه یا چهار نفر در بحار الانوار 8/ 50 ط افسست نقل شده.

2- صحیح بخاری: جزء 8 باب حوض ص 119 ط امیریة و صحیح مسلم: جزء 7 باب حوض و حمیلی در جمع بین صحیح مسلم و بخاری و مسند احمد حنبل جزء 333/5 و 388 ط مصر این گونه روایات زیاد است تفصیل آنها در بحار الانوار 8/8 ط افسست .

3- صحیح بخاری: جزء 8 باب حوض ص 119 ط امیریة و صحیح مسلم: جزء 7 باب حوض و حمیلی در جمع بین صحیح مسلم و بخاری و مسند احمد حنبل جزء 333/5 و 388 ط مصر این گونه روایات زیاد است تفصیل آنها در بحار الانوار 8/8 ط افسست .

4- صحیح بخاری: جزء 8 باب حوض ص 119 ط امیریة و صحیح مسلم: جزء 7 باب حوض و حمیلی در جمع بین صحیح مسلم و بخاری و مسند احمد حنبل جزء 333/5 و 388 ط مصر این گونه روایات زیاد است تفصیل آنها در بحار الانوار 8/8 ط افسست .

الخدري لسمعته وهو يزيد فيها، فاقول انهم منى، فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك، فاقول سحقا سحقا لمن غير بعدى.

وقال ابن عباس سحقا: بعدا يقال: سحيق بعيد، سحقه واسحقه: ابعده.

ه - عن ابي هريرة انه كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: ليردن على يوم القيامة رهط من اصحابي فيجلون عن الحوض فاقول: يا رب اصحابي فيقول:

انك لا علم لك بما احدثوا بعدك انهم ارتدوا على ادبارهم القهقري.

وعن ابن المسيب انه كان يحدث عن اصحاب النبي صلى الله عليه وآله ان النبي قال يرد على الحوض رجال من اصحابي فيحلثون عنه، فاقول: يا رب اصحابي؟ فيقول: انك لا علم لك بما احدثوا بعدك انهم ارتدوا على ادبارهم القهقري.

وقال شعيب عن الزهري كان ابو هريرة يحدث عن النبي صلى الله عليه وآله فيجلون وقال عقيل فيحلثون.

ز - عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله مثله.

ح - ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله قال بينا انا قائم فاذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بينى وبينهم فقال هلم، فقلت: اين؟ قال الى النار والله من بينى وبينهم، فقال هلم، قلت اين؟ قال الى النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقري فلا اراه يخلص منهم الا مثل حمل (همل المصدر) النعم.

ط - عن ابن ابي مليكة عن اسماء بنت ابي بكر قالت: قال النبي صلى الله عليه وآله انى على الحوض حتى انظر من يرد على منكم وسيؤخذ ناس من دونى فاقول: يا رب منى ومنى امتى، فيقال: هل شعرت ما عملوا بعدك والله ما برحوا يرجعون على اعقابكم، فكان ابن ابي مليكة يقول: انا نعوذ بك اين نرجع على اعقابنا او نفتن عن ديننا.

وروی فی کتاب الفتن عن ابن ابی ملیکہ عن اسماء عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ قال:

انا علی حوضی أنتظر من یرد علی فیؤخذ بناس من دونی فاقول: امتی فیقول:

لا تدری مشوا علی القهقری، قال ابن ابی ملیکہ اللہم انا نعوذ بک ان نرجع علی اعقابنا او نفتن.

قلت یمکن التعدد فی الاستماع من اسماء، ویجوز ان تكون اسماء غیر بنت ابی بکر، والظاهر الوحده، لکن لفظ الثانی اوضح واصرح.

ی - عن ابی حازم مثل ما مر فی باب الحوض.

یا - عن عبد اللہ قال قال النبی انکم سترون بعدی اثره وامورا تنکرونها قالوا: فما تأمرنا یا رسول اللہ؟ قال: ادوا الیهم حقهم، واسئل اللہ حقکم.

قلت فیہ اخبار باستیثار اعداء اللہ بفئ اهل البیت كما یوضحه کون الخطاب لابن عباس، وفی ذیلہ امر بالتقیه ولزوم الصبر كما فیما قبله عن عبد اللہ بن زید اصبروا حتی تلقونی علی الحوض.

یب - عن اسامة بن زید قال اشرف النبی صلی اللہ علیہ وآلہ علی اطم من اطام المدینة فقال: هل ترون ما اری؟ قالوا: لا، قال: فانی لاری الفتن تقع خلال بیوتکم کوقع القطر.

یج - عن ابن المسیب عن ابی هريرة ستکون فتن، القاعد فیها خیر من القائم، والقائم فیها خیر من الماشی، والماشی فیها خیر من الساعی، من تشرف لها تستشرفه، فمن وجد فیها ملجاء او معاذا فلیعذبه.

ید - ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة مثله.

واخبار دیگر در (صحیح مسلم) و (ترمذی) وسایر کتب اوضح واصرح از اینها دیده ام، و همین قدر برای منصف با دیانت کافی است، و از مجموع این چهارده حدیث که در (صحیح بخاری) است معلوم میشود که رسول خدای

خبر از ارتداد جماعتی از صحابه داده، و فرموده فتنه هائی چند حادث میشود که نشسته در آنها بهتر از ایستاده است، و فرموده فتنه در خانه های مدینه چون دانه های باران واقع خواهد شد، و فرموده به اهل بیت که بعد از من حقوق شما را خواهند برد، و شما صبر کنید و تحمل فرمائید، دیگر منصفی احتمال میدهد که اشاره ای به غیر از غضب خلافت و ظلم فاطمه علیها السلام باشد، و فتنه عام و بلای شامل جز این و نتایج این، کی در اسلام حادث شد، و شیعه که لعن میکنند، بر مرتدین و کفار و ظالمین لعن میکنند، و الا اخیار صحابه و خواص ایشان مثل سلمان، ابوذر، و مقداد، و حذیفه، و عمار، و ابو الهیثم بن التیهان، و عمرو بن الحمق، و حجر بن عدی، و عدی بن حاتم سلام الله علیهم احب خلقند نزد شیعه بعد از ائمه صلوات الله علیهم، و در سر و علانیه تعظیم و تکریم آنها را واجب میشمارند و البته اگر کسی العیاذ بالله سب عموم صحابه کند کافر خوانند، و تبری از او واجب دانند، علی هذا نسبت سب صحابه مطلقا به شیعه دادن از مکاید اعدا است " سبحانک هذا بهتان عظیم " (16 / 24).

بلی چون حال صحابه مختلف است چنانچه شنیدی و از آیات متکاثره که مشتمل بر حال منافقین است نیز معلوم میشود، چه بالضرورة بموت نبی صلی الله علیه و آله منافقین نمردند، پس بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله حال مردم متشابه بود، و تمیزی نداشتند، بد از خوب و منافق از مؤمن، و ثابت از مرتد معلوم نشد، آری رسول صلی الله علیه و آله بنفس نفیس میزانی صحیح، و قسطاسی مستقیم از برای این کار تعیین فرمود، چه متواترا از طرق فریقین منقول است که فرمود " انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا " و در جای دیگر فرمود " مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق " و در جای دیگر فرمود

"الحق مع علي، وعلي مع الحق" رواه ابن مردويه الحافظ كما في غير واحد (1).

و در جای دیگر فرمود "اللهم أدر الحق معه حيثما دار" رواه الترمذی في صحيحه (2).

و به عمار فرمود "وان سلك الناس كلهم واديا وسلك علي واديا فاسلك واديا سلكه علي، واخل الناس طرا يا عمار ان عليا لا يزال علي هدى يا عمار ان طاعة علي من طاعتي، وطاعتي من طاعة الله".

رواه العلامة من طرق الجمهور (3).

و علمای ایشان مثل ابن ابی الحدید و ابن حجر و غیر ایشان بصحت این احادیث اعتراف کردند، پس میزان هالك و ناجی، و فاروق حق و باطل علي و اولاد او باشند، هر کس از صحابه با ایشان همراهی کرد، و متابعت و رزید او ناجی است، و هر که مخالفت کرد هالك و نصیب حزب هالك خواهد بود، و قد اجاد القائل:

راز بگشا ای علی مرتضی *** ای پس از سوء القضاء حسن القضاء

چون تو بایی آن مدینه علم را *** آفتابی آن شعاع حلم را

باز باش ای باب رحمت تا ابد *** بارگاه ما له کفوا أحد

تو ترازوی احد خود بوده ای *** بل زبانه هر ترازو بوده ای

وفي ذلك أقول في موشحة طنانة نيروزية علوية:

هو شاهين لميزان الرشاد *** بل هو الميزان في يوم المعاد

ص: 292

1- ينابيع المودة 91 ط اسلامبول، این حدیث را زیادی از عامه نقل کردند و تفصیل او در احقاق الحق 5 / 625...

2- ج 3 / 166 ط صاوی بمصر، این حدیث را زیادی از عامه نقل کرده و تفصیل او در احقاق الحق 5 / 625.

3- مناقب خوارزمی 63 ط تبریز و احقاق الحق 8 / 461.

يوم يدعوا كلهم بالغبن (1)

و در اینجا لطیفه ای است منقول در رجال شیخ مقدم ابو العباس نجاشی رضی الله عنه که حکایت فرموده از عبد الرحمن بن الحجاج رضی الله عنه که فرموده در مجلس ابان بن تغلب رضی الله عنه بودیم که جوانی آمد و با وی گفت ای ابو سعید خبر ده مرا که چند نفر از اصحاب نبی با علی بودند؟ ابان فرمود گویا تو میخواهی فضل علی را بتابعان او به شناسی یعنی اگر به بینی اصحاب بیشتر متابعت او کردند یقین کنی بجلالت قدر او؟ گفت آری چنین است، ابان فرمود والله ما نشناختیم فضل صحابه را مگر به اتباع ایشان علی را، فقط هر که با علی بود فضیلت داشت نه دیگران، فقال: ابو البلاد عرض ينظر امه رجل من الشيعة في اقصى الارض وادناها يموت ابان لا يدخل مصيبة عليه، قال فقال ابان له يا ابا البلاد أتدرى من الشيعة؟ الشيعة الذين اذا اختلف الناس عن رسول الله صلى الله عليه وآله اخذوا بقول علي، واذا اختلف الناس عن علي عليه السلام اخذوا بقول جعفر بن محمد عليه السلام (2).

بلکه در این موضع کلامی است بالاتر از این، واجمال او آنست که شیعه هیچ يك از صحابه را سب نکند، و آنان که شیعیان لعن ایشان را جایز دانند از صحابه نیستند، چه صحابی کسی است که ملاقات پیغمبر کرده باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد، و اطلاق اصحاب بر غیر اینان بعلاقه حالت سابقه است و مجاز، و لهذا اخبار فضایل صحابه همه را تصدیق میکنیم، و میگویم این جماعت از عنوان صحابه بیروند، و شاهد این کلام نص حضرت خیر الانام است به اینکه قاتلین عمار از صحابه من نیستند، و شك نیست که معاویه، و عمرو بن العاص، و عبید الله بن عمر و جماعتی دیگر از صحابه قاتلین او بودند،

ص: 293

1- دیوان مؤلف ص 330.

2- نجاشی در بحث ابان ص 9 ط مکتبه داوری.

لازم این کلام آنست که معاویه و اضراب و اتراب او اصحاب نباشند.

و اما حدیث مشارالیه آنست که ابوعمر و احمد بن عبد ربه المالکی الاندلسی در کتاب (عقد) سند به ام سلمة رضی الله عنها میرساند که پیغمبر به عمار فرمود: یابن سمیة لا تقتلک اصحابی و لكن تقتلک الفئة الباغية (1).

و این استفاده و استنباط از مواهب الهیه است در حق این بنده که در کتابی ندیده ام، و از کسی نشنیده ام، و الله الموفق.

بالجمله دخول در این گونه مطالب و وظیفه کتب کلامیه است، و در این شرح مختصر بیش از این بسط سزاوار نیست، و جمله ای از کلمات ایشان در این باب در تضاعیف فصول آتیه مذکور میشود، و بحمد الله لباب کلام در عدول اصحاب و جور ایشان بر خانواده رسالت مذکور شد.

اشکال در این باب و جواب سید نعمت الله الجزائري، و نقد مؤلف

مسألة

اشکالی نیست در اینکه لعن اعداء خدا موجب ازدیاد عذاب ایشان است، و سید محدث جزایری در بعض (2) تالیفات خود اشکالی در اینباب نقل کرده، و چند جواب داده، و ترجمه کلام او چنین است:

در اینجا اعتراضی قوی است، و حاصل او اینکه لعن فعل لاعن است، و فعل کسی چگونه موجب عقاب دیگری شود، چه منافی قواعد عدل است، و تقریر جواب او از چند وجه است:

یکی اینکه خدای تعالی چون تقریر احکام کرد عذابی مقرر کرد در مقابل فعل و ترک، و دیگری بازاء لعن لاعنین، و هر دورا بمکلفین شنواند، پس هر که

ص: 294

1- العقد الفرید: 2 / 203 و 204 ط الشریقة بمصر، و حدیث در این مورد از عامه به طرق مختلفه نقل شده تفصیل آنها در احقاق الحق 8 / 422...

2- الانوار النعمانية: ج 1 / 141 خاتمة.

اجتراء بر آن فعل کرد خود را عرضه دو عقاب کرده و ظلمی نیست.

دوم اینکه این عقاب از قبیل اقتصاص حق است، چه اعداء ایشان چون منع از مراتب ایشان کردند و ایشان از خوف پنهان شدند جهل فاش شد و احتیاج بارزاق معنوی و حسیه، پس ایشان از هر لاعنی حقی غضب کردند و عذاب بازاء اوست.

سیم اینکه هر محب ایشان چون بشنود آنچه اعداء ایشان کردند متألم شود و دلش سوخته آید از اندوه، و آن عذاب در مقابل این تأثر و ألم است، این است محاذی عبارات سید.

و این اشکال و جواب بغایت غریب است، و نمیدانم چگونه اعتراض را قوی شمرده، چه این معنی شایسته تعرض علما نیست، و اهل نظر نباید این گونه حرفهای واهی را متعرض شوند، و جواب دهند، مگر اینکه بر طریقه اصحاب حدیث که سید مذکور از ایشان است قوتی داشته باشد، چه ایشان را عادت بر تعاطی مشکلات و حل معضلات نیست، و اگر نه جنابش اشاره به این سخن کرده بود ابداً نمی نوشتم.

و حاصل سخن این بنده آنکه آنچه منافی عدل است آنست که عقاب کار کسی راجع به دیگری شود، چنانچه در قرآن مجید است " ولا تزر وازرة وزر اخرى " (6 / 164).

ولی اگر کسی در ماده مستحق برای لعن و عقاب دعا کند، و از خدا بخواهد که عذاب او زیاد شود و خدای به جهت استحقاق آن مدعو علیه عذاب او را زیاد کند عین عدل و رعایت حال مظلومین است، و از اینجا معلوم میشود که جوابهای مذکور هیچ یک ربطی بسؤال ندارد خاصه اول که عین اشکال بر او متوجه است، چنانچه متأمل بصیر میدانند، و اصل این اشکال در خبر معروف " ان المیت

ليعذب ببياء الحى عليه " (1) وارد است، و سيد اجل مرتضى سلام الله عليه در تأويل خبر سيم از مجلسى بيست و سيم از (امالى) خود مشروحا متعرض شده هر كه خواهد از اهل فضل به آنجا رجوع فرمايد (2).

مسئله - تفسير " اهل البيت "

مسألة

مراد از اهل بيت گاهى خصوص آل عبا است چنانچه در آيه تطهير موافق نقل فريقيين چنين است، و ظاهر عبارت شيخ اجل امين الاسلام قدس الله نفسه الزكية در (مجمع البيان) آنست كه بناى شيعه كلياً بر اين مذهب است در كريمه تطهير، و گاهى خصوص ائمه اثني عشر است، چنانچه در اخبار تمسك و وجوب متابعت است، چه تمسك و متابعت بقول غير معصوم جايز نيست مطلقاً، و معصومى غير از اين چهارده نفر بالا جماع نيست، و گاهى مطلق قرابت رسول است، " وهم من تحرم عليه الصدقة " چنانچه در اخبار مودت في الجملة، و اعانت و تعظيم و تكريم وارد شده، و در فقره زيارت هر سه معنى جايز است، و اولى اول و ثانى است، و خطاب اگر چه به سيد الشهداء عليه السلام است ولى منافاتى با اين ندارد و رود خطاب به صيغه جمع، چه متعارف است در خطاب به شخصى كه از قبيله اى است كه سايرين از آن جماعت را استحضار كنند در ذهن و در مخاطبه تشرىك نمايند، گاه براى تشرىف، و گاه به غرض ديگر، و از اين جهت در زيارت جامعه با اينكه مخاطب واقعى يك نفر است، چنانچه فقره يا ولي الله شاهد است به همه ائمه عليهم السلام خطاب کرده، و امام مخاطب را با او ضميمه ساخته به جهت اعلان به شرافت فضل و جلالت او.

ص: 296

1- كنز العمال ج 15 / رقم 42427.

2- امالى سيد مرتضى مجلسى بيست و پنجم ج 1 / 340.

"السلام عليكم يا اهل بيت النبوة" میگویند.

"لعن الله أمة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها"

شرح "دفعتمكم" و "ازالتكم" و "رتبكم"

(ولعن الله أمة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها)

ج - و خدای لعنت کناد گروهی را که دفع کردند شما را از مقام خودتان، و دور نمودند شما را از مراتب ریاستی که خدای شما را در آنها مرتب نموده.

ش - دفع دور کردن و راندن است، چنانچه در (منتهی الارب) گوید.

مقام: در اصل مکان قیام است، و توسعا در مجلس و مکان و آنچه در مجلس واقع شود یا حاجت بقیام داشته باشد یا مکان و منزلت معنویه استعمال میشود، چنانچه مطرزی در حاشیه (مقامات) گفته: الا انهم اتسعوا فيها واستعملوها استعمال المكان والمجلس قال الله خير مقاما واحسن ندیا الی ان قيل لما یقام به من خطبة او ما اشبهها مقامه، كما یقال له مجلس، وقرب منه ما فی (الاساس) وسید شارح (صحیفه) تصریح به تعمیم مذکور کرده اگر چه از غایت ظهور حاجت به استشهاد ندارد.

"ازاله": دور کردن است چنانچه بیهقی تصریح کرده.

"رتوب": استادن است وثبات، چنانچه در (تاج المصادر) و (منتهی الارب) است "رتب رتوبا" ایستاد و ثابت شد، و از این معنی مأخوذ است ترتیب یعنی بجای ایستاده کردن، و مرتبه اسم مکان از این است.

و راجع به همین معنی است، معنی معروف ترتیب که تعریف شده به "وضع الشئ فی مرتبه" و مراد از دفع از مرتبه و اخراج از مقام الهی همان تمکین نکردن است از ریاست ظاهریه و ولایت صوریه، نه حقیقت امامت و واقع خلافت چه او قابل غصب نیست، و هزار مرتبه بالاتر از آن است که دست مخالفین به دامان او برسد، چه او منصبی است الهی، و کمالی است نفسانی، و درجه ای است وهبی و این که بعض منتحلین اسلام گفته اند ولایت زوجه ائمه بوده، و غاصبین بیاطل

اورا تزویج کرده و ناصبیین از اولاد ولایت بغیه بوده اند، و اخبار عدم طیب ولادت ناصبیین را بر این تنزیل نموده، و گفته: زوج بر حق ولایت ائمه علیهم السلام بودند، که خدای تعالی در آسمان تزویج کرده بود ولایت را برای ایشان.

این سخن بسی یاوه و ناپسندیده است، و ماننده به کلمات مبرسمین و اصحاب سوداست، و اولی تر آنکه او را هذیان القلم نام دهیم، و بیش از این تعرض او و اشاره به فسادش به هیچ وجه لایق شأن علماء و شایسته درجه اهل فضل نیست چنانچه حکما گفته اند.

از سخن پر در مکن هم چون صدف هر گوش را *** قفل گوهر ساز یاقوت زمرد پوش را

در جواب هر سئوالی حاجت گفتار نیست *** چشم بینا عذر میخواهد لب خاموش را

و از اشعاری که حضرت رضا علیه السلام در محضر مأمون انشاد فرمود، و نسبت ببعض فتیان آل عبد المطلب داده، چنانچه در (عیون) است، این دو بیت است:

وإذا ابتليت بجاهل متكلف *** يجد المحال من الامور صواباً

اولیته منی السکوت وربما *** کان السکوت عن الجواب جواباً (1) بالجملة این فقره زیارت مساوق فقره دعای (صحیفه) است که امام سجاد علیه السلام اشاره به عید اضحی، و جمعة، و صلوة عیدین و خطبه مینماید و عرض میکند "اللهم ان هذا المقام لخلفاءك واصفياءك ومواقع امنائك في الدرجة الرفيعة التي اخصصتهم بها قدر ابتزوها" (2).

و این ابتزاز و ازاله و دفع همه ناشی از افعال صدر سالف و قرن اول است که

ص: 298

1- عیون 2 / 175 و فیه بدل ابتلیت (بلیت) و بدل متکلف (متحکم).

2- صحیفه سجادية دعاء 49.

عدول صحابه باشند، و عدالتشان با ظلم اهل بیت، و ایذاء فاطمه علیها السلام و احراق خانه او، و مخالفت علی علیه السلام، و بغض حسنین منافات نداشت چنانچه شمه ای از او را شنیدی، و شاید در شرح فقرات آتیه نیز اشارتی بجمله ای از آنها شود، بلکه منافی با تغییر کلیه فروع و اصول احکام و هدم اساس شریعت مقدسه - علی الصادع بها الف سلام - نیست، چنانچه از تأمل اخبار مبثوثة در مطاوی کتب معتمده و اصول صحیحه ایشان متبیین میشود.

سید محقق ثقه امین شارح (صحیفه) مقدسه از جمع بین الصحیحین در مسند ابی الدرداء در حدیث اول از اخبار (بخاری) نقل کرده:
قالت ام الدرداء:

دخل علي ابو الدرداء وهو مغضب، فقلت ما اغضبك؟ فقال: واللّٰه ما اعرف من امر محمد شيئاً الا انهم يصلون جميعاً (1).

و در حدیث اول از (صحیح بخاری) از مسند انس بن مالک آورده عن الزهري قال: دخلت على انس بن مالك بدمشق وهو يبكي، فقلت ما يبكيك؟ فقال لا اعرف شيئاً مما ادركت الا هذه الصلاة، وهذه الصلوة قد ضيعت (2).

و در طریق دیگر است که گفته: ما اعرف شيئاً مما كان على عهد رسول الله، قيل فالصلوة؟ قال اليس صنعتم ما صنعتم فيها (3).

چه این شهادت صریحه است از ابو الدرداء و انس بن مالک که از اکابر صحابه اند نزد اهل سنت در تغییر کلیه احکام شرع شریف و تبدیل عامه شرایع دین حنیف حتی صلوات که اظهر واجبات و اعرف فرایض است، و این جمله بر دست صحابه و تابعین جاری شده که در حق ایشان روایت کرده اند " خیر القرون قرنی،

ص: 299

1- صحیح بخاری جزء اول باب فضل صلوة الفجر في جماعة ص 166 ط دار و مطابع الشعب بمصر.

2- جزء اول باب تضييع الصلوة عن وقتها ص 141 ط دار و مطابع الشعب بمصر

3- جزء اول باب تضييع الصلوة عن وقتها ص 141 ط دار و مطابع الشعب بمصر

ثم القرن الذي يليه " (1).

اگر حال قرن اول و قرن ثانی که خیر القرون است چنین شد فکیف بقرون لاحقه واعصار تابعه که هر روزه حالشان در تبدیل و امرشان در تنزل است به اعتراف خودشان، و به مقتضای همان حدیث سابق الذکر.

مصراع: خذ جملة البلوی ودع تفصیلها.

(ولعن الله الممهدين لهم بالتمكين من قتالكم)

تفسیر «تمهید» و «التمکین» و «قتال»

ج - و خدای لعنت کناد گروهی را که تهیه اسباب و تمهید امور قاتلین شما را کردند تا بدان مایه متمکن از پیکار شما شدند.

ش - تمهید مأخوذ است از مهاده بمعنی بساط و فراش یا از مهد بمعنی گهواره و این هر دو راجع به اصل واحدند، و در (اساس البلاغة) تنصیص نموده که تمهید بمعنی توطئه و تسهیل امر و اصلاح که مراد در امثال این مواقع است، و تمهید عذر که بمعنی بسط و تهیه قبول است از معانی مجازیه است.

وباء از " بالتمکین " برای سببیت است علی الظاهر.

تمکین: بمعنی اقتدار و متمکن ساختن است، و ظاهر این است که اشتقاق

ص: 300

1- عمران بن حصین عن النبی صلی الله علیه وآله قال خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، قال عمران: فما ادری قال النبی بعد قوله مرتین او ثلاثا ثم یكون بعدهم قوم یشهدون ولا یشهدون ویخونون ولا یؤتمنون وینذرون ولا یفون ویظهر فیهم السمن. وفي خبر آخر خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم یجئ من بعدهم قوم تسبق شهادتهم ایمانهم وایمانهم شهادتهم. صحیح بخاری جزء 8 باب ما یخدر من زهرة الدنيا والتنافس فیها ص 113 ط دار ومطابع الشعب بمصر.

مکان از این باشد بحسب لفظ، و به حسب معنی ظاهر اشتقاق از کون است.

قتال: بمعنی کشتار کردن و پیکار نمودن است.

بالجملة مقصود از ممهدين شامل کسانی که از اول امر تسهیل سبیل و توطئه امر و تهیه اسباب ظلم کردند هست، چه اگر ایشان این طریق را مسلوک نمیداشتند البته اینان راه به این ظلم نمی یافتند، و این اصح وجوه است در فقره معروفه "المقتول في يوم الجمعة او الاثنيين" (1) چه سقیفه در روز دوشنبه بود، وقد اجاد الشاعرو المفلق

ص: 301

1- كما في البحار: 44 ص 199 وص 201. وعن علي بن موسى الرضا.. يوم الاثنيين يوم نحس قبض الله عز وجل نبيه، و ما اصيب آل محمد الا- يوم الاثنيين - (كافي باب صوم العرفة وعاشوراء بحار الانوار: 45 / 94) وتأتى هذه الرواية بتفصيلها ذيل "اللهم ان هذا يوم تبركت به بنو امية". (مروج الذهب)... وسمعت في جنازته (الامام ابى الحسن الهادى) سوداء وهى تقول: ماذا لقينا من يوم الاثنيين - بحار الانوار: 50 / 207. ولنعم ما قيل: "ما قتل الحسين الا في يوم السقيفة" فلعنة الله على من اسس اساس الظلم والجور على اهل البيت صلوات الله عليهم اجمعين - بحار الانوار: 45/328. ونعم ما نقله على بن عيسى عن بعض الاصحاب عن القاضي ابى بكر بن ابى قريعة في ضمن ابيات له: لما است وارىتكم ان الحسين اصيب *** في يوم السقيفة ولاى حال لحدث *** بالليل فاطمة الشريفة ولما حمت شيخيكم *** عن وطى حجرتها المنيعه اوه لبنت محمد *** ماتت بغصتها اسيفة (بحار الانوار: ج 43/190) فوالله لا انسى زينب بنت علي عليه السلام وهى تندب وتنادى بصوت حزين وقلب كئيب: وا محمداه صلى عليك عليك السماء... وهذا حسين مجزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة والرداء بايى من عسكره في يوم الاثنيين نهبا بايى من فسطاطه مقطع العرى... بحار الانوار 059/45

الحاج هاشم الكعبي حيث قال:

تا الله ما سيف شمرنال منك ولا *** يدا سنان وان جل الذي ارتكبوا

لولا الاولى اغضبوا *** رب العلى وابوا

نص الولا ولحق المرتضى غضبوا *** اصابك النفر الماضى بما ابتدعوا

وما السبب لو لم ينجح السبب *** ولا تزال خيول الحقد كامنة

حتى اذا ابصروها فرصة وثبوا *** فادرك الكل ما قد كان يطلبه

والقصد يدرك لما يمكن الطلب *** كف بها امك الزهراء قد ضربوا

هى التى اختك الحوراء بها سلبوا *** وان نار وغي صاليت جمرتها

كانت لها كف ذاك البغي تحتطب *** وليبك يومك من يبيك يوم غدوا

بالصنوقودا وبنت المصطفى ضربوا *** والله ما كربلا لولا السقيفة

والاحياء تعلم لولا النار ما الحطب

ودر اخبار كثيره لعن قاتلين ومقاتلين سيد الشهداء رسیده شاید در فقرات بعد اشاره به پاره از آنها شود، ودر اینجا يك حديث مينويسم تا اداى حق اين موضع بشود، ويكسره از اين مقوله اخبار خالى نماند.

ص: 302

چند حدیث و شعر در این موضوع: حدیثی از تفسیر امام حسن عسکری

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که چون کریمه "واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم" (2 / 84) نازل شد در باره یهود یعنی آنان که نقض عهد خدای و تکذیب انبیاء و قتل اولیاء کردند رسول خدای فرمود خبر ندهم شما را به اشباه ایشان از یهود این امت؟ گفتند چرا ای رسول خدای فرمود قومی از امت من باشند که اتحال ملت من کنند میکشند افاضل ذریت و اطائب قرابت مرا، و تبدیل شریعت و سنت من مینمایند، و دو فرزند من حسن و حسین را شهید میکنند، چنانچه اسلاف یهود زکریا و یحیی را کشتند، هان همانا خدای ایشان را لعنت فرماید، چنان که آنان را لعنت کرد، و می انگیزد بر بقایای نسل ایشان پیش از روز قیامت هدایت کننده هدایت شده ای را از اولاد حسین مظلوم که میسوزاند ایشان را به شمشیرهای دوستانش، و روانه جهنم میکند، همانا خدای لعنت کند کشندگان حسین و دوستان ایشان و یاران ایشان را، و آنان را که از لعن اینان بی تقیه ملزمه سکوت ورزند، همانا خدای صلوات فرستد بر گریه کنندگان بر حسین از روی رحمت و شفقت و صلوات فرستد بر آنان که لعنت کنند بر دشمنان اهل بیت، و بر آنهایی که پر شده اند از غیظ و حسد اهل بیت، هان درست است که رضا دهندگان بقتل حسین شرکاء قتل اویند، هان درست است که قتل او و اعوان و اشیاع ایشان و مقتدیان به اینان برینند از دین خدای، همانا که خدای هر آینه میفرماید ملائکه مقربین را که اشگهائی که در مصیبت قتل حسین از دیده ها فرو ریخته اند گرفته بخازنان بهشت رسانند تا آب حیات را با او آمیخته دارند و گوارائی و خوشبونی آن آب هزار چندان شود، و همانا ملائکه آبهای دیده های آنان که فرحت و شادمانی کردند، و در قتل حسین بخندیدند تلقی میکنند، و با حمیم و صدید و غساق و غسلین جهنم بر میآمیزند تا حرارت و عذاب بزرگ او هزار چندان شود، و موجب شدت

عذاب اعداء آل محمد عليهم السلام گردد (1).

اللهم اجر دموعنا في مصاب الحسين ووقفنا للعن قتلته من الاولين والآخرين، اللهم العنهم لعنا ويلا، وعذبهم عذابا الیما لا تعذب به احدا من خلقك، وصل علی محمد وآله الطاهرين من الیوم الی یوم الدین.

(برئت الی الله والیکم منهم ومن اتباعهم واشیاعهم (2) واولیاءهم)

ج - بیزاری میجویم بسوی خدا و بسوی شما از ایشان و پیروان و همراهان و دوستان ایشان.

ش - براء: از باب سمع یعنی بیزار شد، و تبری بمعنی بیزاری کردن است، و این معنی مأخوذ از کتب لغت فارسیه از قبیل (منتهی الارب) و (تاج المصادر) و ترجمه قزوینی بر (قاموس) است، و در کتب عربیه حقیقت معنی براءت را بیان نکرده اند، و براء من مرضه ای تنقی و عوفی، و براء من دینه ای سقط عنه طلبه، هر دو مأخوذ از این معنی است، و در تفسیر (مجمع البیان) و (مفاتیح الغیب) ابن الخطیب رازی براءت را تفسیر به انقطاع عصمت نموده اند، و این تفسیر بلازم است، و بعضی منتسبین به علم براءت را به امتناع تفسیر کرده اند و بعد از فحص کامل و جهی برای این تفسیر به نظر نیامد، و تعدی به " الی " مبنی بر اشراب معنی توجه و انعطاف عزیمت است، چون متبرء از کسی که تقرب به دیگری کند البته در حال ادبار از او اقبال به آن دیگری - که بطلب قربت و رعایت محبت او بیزاری کرده - دارد، و لابد همین معنی مصحح دخول " الی " در آن ظرف است.

ضمیر در منهم راجع بجمیع طوائف مذکوره است، و مراد از آن عناوین اشخاصی هستند که مدخلیت تامه در آن امر داشته اند که آن افعال نحوی

ص: 304

1- تفسیر امام حسن عسگری 148 بحار الانوار: 44 / 304 رقم 17.

2- من اشیاعهم و اتباعهم - صحیح، و مولف یا ناسخ از روی غفلت اول شرح «اتباع» را ذکر کرده سپس «اشیاء» را

از استناد به ایشان داشته تا عنوان اتباع و اشیاع خارج از او باشد، و عنوان مستقل دیگری شود.

تبع تبعاً و تبعاً: از پی کسی راه رفت، و تبع بر وزن فرس بمعنی تابع است، بر مفرد و جمع اطلاق میشود مثل "انا کنا لکم تبعاً" (14/21) و جمع او اتباع است، و تبعاً اگر چه بحسب وضع اصلی مخصوص بمشی ظاهری است، ولی از بابت توسع در پیروی معنوی استعمال میشود، و در امثال این سخنی است بر مذاق ارباب معرفت که این مقام مقتضی شرح آن نیست.

شیعه: عبارت از انصار و اتباع است چنانچه در (مصباح) و غیر او تصریح کرده، و اشتقاق او از مشایعت است که بمعنی متابعت و نصرت باشد، و او مأخوذ از تشییع و مشایعت بمعنی همراه کسی رفتن به جهت تعظیم او است چنانچه در مشایعت و تشییع اموات استعمال میشود، و حقیقت هر دو مأخوذ از شیوع است بمعنی ظهور چه، مشیع و مشایع هر دو امر ضیف و میت را مثلاً ظاهر کند، و نام او را شایع و شرف او را معلوم دارند، بالجمله جمع شیعه شیع است، و جمع شیع اشیاع، و فیروز آبادی در (قاموس) اشتباهی سخت ظاهر کرده که گمان نموده اشیاع و شیاع هر دو جمع شیعه اند، چه قیاس عربیت اقتضاء نمیکند که فعله بر افعال جمع شود، و تصریح کرده به آنچه ما گفتیم فیومی در (مصباح المنیر).

ولی: مأخوذ از ولی است، و معنی حقیقی او نزدیک شدن است، و در قرابت نسبی و قرب روحانی که محبت باشد، و قرب احاطی که ریاست باشد هم استعمال میشود.

و بدان که چنانچه حفظ صحت مریض به دو جزء است:

یکی تنقیه که دفع اخلاط فاسده باشد، و آن دیگر تقویت که حفظ بنیه و بقاء مزاج که صورت خامسه حاصله از تفاعل کیفیات اربعة متداعیه بانفکاک و انفصال است منوط و مشروط به اوست، و چنانچه تحصیل کمال انسانی و ترقی

نفسانی بسلوک اخلاقی به دو جزء است: یکی دفع رذائل از قبیل حسد ولوم و قساوت، و حب جاه، و دیگری کسب فضائل از جنس عفو و سماح و رقت قلب و اعراض از خلق، همچنین ایمان که مصحح جمیع اعمال و میزان هر نوعی از کمال است مرکب است از دو جزء: یکی برائت از اعداء خدا، و دیگری ولایت و محبت خدا و اولیاء خدا، و این معنی علاوه بر نصوص متواتره از کتاب و سنت فی الجمله، و در خصوص جماعتی معین از طریق اهل بیت عصمت و طهارت - ارواحنا لهم الفداء - مشهود همه قلوب صافیه و نفوس زاکیه است، که هیچ خردمند هوشیاری توهم نکند که دوستی کسی با دشمنی دشمنانش جمع تواند شد، چنانچه شاعری در حکمت شعریه گفته:

تحب عدوی ثم تزعم انی *** صدیقک ان الرای عنک لعازب

و از برای تامل ارباب بصیرت همین آیت مبارکه کافی است که حق سبحانه و تعالی میفرماید " لا تجد قوما یؤمنون باللّٰه والیوم الآخر یوادون من حاد اللّٰه ورسوله ولو كانوا ابائهم او ابنائهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه ویدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی اللّٰه عنهم ورضوا عنه اولئک حزب اللّٰه الا ان حزب اللّٰه هم المفلحون " (22 / 58).

حاصل ترجمه او چنان است که: نخواهی یافت گروهی که ایمان به خدای آورده اند دوستی با آنان کنند که دشمنی کرده اند با خدای و رسولش اگر چه پدران ایشان باشند یا پسران و برادران و عشیره ایشان باشند، آن گروه نوشته خدای در قلوبشان ایمان را، و تأیید کرده ایشان را به روحی از او، و داخل میکند ایشان را در بهشت هائی که از زیر آنها نهرها جاری است، و خالدند در آنها، خدا راضی است از ایشان، و ایشان راضی هستند از خدا آنها حزب خدایند،

درستا که حزب خدای رستگارانند.

و در این آیه مبارکه و جوهی از تأکید در منمع از مواده و دوستی اعداء خدای شده است.

و در حدیث منقول در (عیون) که بطرق متعدده نقل شده حضرت رضا علیه السلام برای مأمون نوشتند که از محض ایمان برائت از اعداء خدا و منکرین ولایت است (1) به شرحی که شاید اشاره به بعضی از او در مقام دیگر شود (2).

(یا ابا عبد الله انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامة) تفسیر "سلم"

(یا ابا عبد الله انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامة) ج - ای ابو عبد الله درستا که من مسالمت میکنم با هر که با شما مسالمت کرد، و پیکار دارم و جنگ جویم با هر که با شما جنگ جوئی و پیکار کرد تا روز قیامت.

ش - سلم بمعنی مسالمت و سازگاری و صلح آمده، چه او به معنی مسالم و سازگار آمده، چنانچه در (قاموس) و غیر او است، و ظاهر عدم اشتراك است، بلکه از باب استعمال مصدر است به معنی اسم فاعل که یا محمول بر مبالغه است یا به تقدیر "ذو" چنانچه ادباء تصریح کرده اند، و این معنی اگر چه قیاسی نباشد بلکه موقوف است بر مناسبت مقامات خاصه که ادیب به ممارست می فهمد چنانچه آمدی در موازنه بین ابی تمام و بحتری میگوید، اگر چه استشهاد بامثله که میکند خالی از مناقشه نیست، ولی میزان در این موضع محقق است.

و همچنین است سخن در لفظ حرب، و ظاهر در نظر این بنده این است که مراد از اینها همان معنی مصدری باشد، و از جهت اظهار کمال مطاوعت و توغل در بندگی و متابعت باید بگوئیم ما در این مقام به حدی رسیده ایم که حقیقت سازش

ص: 307

1- حب اولیاء الله تعالی واجب، و كذلك بغض اعداء الله والبراءة منهم ومن ائمتهم... العیون باب 35 ما کتبه الرضا للمأمون فی محض الاسلام وشرایع الدین ج 2 / 122.

2- بیاید در ذیل "اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد، ج 2 / 44 افضل بودن تولی بر تبری بدین جهت اول لعنت می فرستند سپس سلام.

شده ایم با سازگاران شما، و مصداق واقعی جنگ و پیکار شده ایم با محاربین شما.

یوم: بحسب اصل لغت یا از اول طلوع آفتاب است تا غروب او - چنانچه مشهور لغویین است، و مطابق با اصطلاح حکمای فرس و علمای هیئت و حساب - یا از اول طلوع فجر است تا غروب، چنانچه ابن هشام در (شرح کعبیه) تصریح به او کرده، و ظاهر اینستکه تفسیر ثانی تحدید یوم شرعی است نه تعیین معنی لغوی، و این بی بضاعت در منظومه (میزان الفلك) تلویحی به این معنی کرده میگوید:

والیوم من طلوع جرم الشمس *** الی غروبها بزعم الفرس

كذلك في النجوم والحساب *** وذاك في السنة والكتاب

يؤخذ من طلوع فجر صادق *** الی ذهاب حمرة المشارق

و تفصیل این جمله که غایت نهار زوال حرمت است - کما هو الحق المعروف من مذهب الامامیه - یا غروب قرص - چنانچه مذهب اهل سنت است، و شرمه ای از علمای شیعه نظر به اخباری که محمولند بر تقیه یا اخبار قول سابق مفسر و حاکم بر آنها است مایل یا قائل به او شدند - بیرون وظیفه این شرح است، و گاه باشد که یوم در مطلق زمان استعمال شود چنانچه ابن هشام در (شرح کعبیه) تصریح به او کرده، و از سیبویه نص به او حکایت شده، و استشهاد نموده به اینکه میگویند: " انا الیوم افعّل کذا " و وقت حاضر را اراده میکنند، و از این قبیل است " تلك ایام الهرج " چنان که بعض شراح (قاموس) گفته اند، و اکثر لغویین و ادیبین به این معنی تنصیص نموده اند، و استعمال او در لفظ " یوم القیامه " اظهر این است که مبنی بر همین معنی باشد نه به ملاحظه طلوع و غروب که وقوف بر ظواهر عبارات مذکوره اخذ آنها است، در حقیقت یوم اگر چه ممکن است بگوئیم که حقیقت یوم مدت ظهور شمس است در نصف مرئی فلك، و اخذ طلوع و غروب به جهت اشاره به حال افراد معهوده از او است در خارج، و بنابراین یوم

در "یوم القیامة" از مصادیق معنی اول است، واللّه اعلم بالصواب.

قیامت: علی الظاهر مصدر قیام است، میگویند "قام قیاما و قیامة" چنانچه بعضی از متبحرین لغویین نقل کرده اند، اگر چه در کثیری از کتب مذکور نیست، و اطلاق یوم القیامة بنا بر این بر یوم حشر یا به جهت اینست که کافه خلایق به جهت عرض اکبر از مضاجع خود بر میخیزند، یا به ملاحظه قیام عموم خلق است در محضر عدل خداوندی - جلت عظمته - كما في قوله تعالى عز من قائل "یوم یقوم الناس لرب العالمین" (6 / 83) و بعضی احتمال داده اند که معرب قیما باشد که در سریانیه بمعنی روز حشر است، و این بغایت بعید است، و اصح اول است، و ظاهر اینست که به رعایت همین معنی روز جمعه را یوم القیامة میگویند، لقیام الخطیب فیہ بالخطبة، او لقیام الناس فیہ كافة بالصلوة، او لقیام امر الدین فیہ، او لتذکاره بامر یوم القیامة، واللّه اعلم.

فائده - دشمنان اهل بیت کافر هستند

فائدة

در اخبار کثیره از طریقین وارد شده که حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه وآله به فاطمه و امیر المؤمنین علیهما السلام فرمود: " حربك حربی و سلمك سلمی " و هم به اهل عبا فرمود " انا سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم " یا قریب به این لفظ چنانچه ترمذی در جامع خود سند بزید بن ارقم میرساند " ان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله قال لعلى و فاطمه والحسن والحسين عليهم السلام انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم " (1).

و از این حدیث بر اصول و قواعد اهل سنت ثابت میشود کفر معاویه و اصحاب جمل و اصحاب واقعه کربلا جمیعاً، چه محارب پیغمبر صلی اللّٰه علیه وآله بالاتفاق و بنصوص کتاب و سنت کافر است، و اگر محارب این جماعت محارب رسول باشد البته کافر خواهد بود.

ص: 309

1- صحیح ترمذی ج 5 باب 61 فضل فاطمة رقم 3870.

ج - و لعنت كناد خدای آل زياد را.

ش - تواند که بود که و او برای عطف باشد، و این جمله دعائیه عطف بر لعن های سابق باشد، و بر این وجه جمله متضمنه اظهار براءت و استسلام و متابعت معترض بین عاطف و معطوف است، و نکته اقحام آنها آنست که چون زایر در ضمن لعن اعداء متذکر اعمال شنیعه و آثار فظیحه آن جمع پریشان روزگار شد وجد کامن و شوق ساکن به هیجان آمده بی اختیار اظهار تبری و بیزاری از ایشان و تابعان ایشان کرده، آنگاه از غایت محبت و فرط ارادت مخلصانه به حضرت امام مظلوم خطاب کرده، و کمال مسالمت و همراهی خود را با صفای باطن و خلوص نیت عرضه داشت حضور مقدس مینماید، و از این کلام که استطرادا در بین آمد باز عدول کرد به حدیث اول که لعن اعداء بوده رجوع نمود، و اعیان ظالمین را که بالمباشره یا تسبیب در این خطب فادح و رزء جلیل دخلی و معاونتی داشتند يك يك مفصلا عطف بر آنها میکنند تا صفای صدر و ذهاب غیظ في الجملة از این شرح و تفصیل بشود، و تواند بود که و او برای استیناف باشد، و به هر وجه نکته ذکر تفصیلی همان است که اشاره شد.

و معنی آل انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد (1).

و زیاد مذکور بلعن همان زیاد پدر عبیدالله است که معروف به زیاد بن ابیه، و زیاد بن امه، و زیاد بن عبید، و زیاد بن سمیه است، و بعد از استلحاق معاویه مشهور به زیاد بن ابی سفیان شد، و عبید و سمیه هر دو از موالی کسری بوده اند، و آنها را کسری به ابو الخیر بن عمرو کندی که از ملوک یمن بوده عطا کرد، و ابو بکر ابن درید در مقصوره معروفه اشاره کرده و میگوید:

و خامرت نفس ابی الخیر جوی *** حتی حواه الحنف فیمن قد حوی

ص: 310

1- ذیل "صلی الله علیه وآله".

و شرح حال او در شروح (دریدیه) و غیر آنها مذکور است و در (شرح دریدیه) است که او بجانب کسری آمده، و استظهار و استنصار از او کرد، کسری مددی به او داد، و جماعتی از سواران عجم را به ملازمت او امر کرد، و او آمد تا بکاظمه رسید، عجمان چون وحشت بلاد عرب را دیدند از عزیمت موافقت بازگشتند و سیمی به او دادند، چون او مریض شد از او اذن مراجعت گرفتند و نوشته ای بکسری خواستند، ابو الخیر برای ایشان نوشت و بازگشتند، و خود به جانب طایف شد و در آنجا حارث بن کلدی طیب عرب سکنی داشت وی را علاج کرد او عبید و سمیه را بحارث بن کلدی داد، و این موافق نقل ابن عبد ربه و ابن خلکان است.

و این اثر در (کامل) و این خلدون در (عبر) میگویند: سمیه کنیز دهقانی بود از اهل زنده رود که او را بعنوان حق العلاج بحارث بن کلدی بخشید، و طریق اول اتقن است و امتن، حاصل اینکه سمیه نزد حارث بماند و نافع را بزاد و او نفی کرد، آنگاه ابوبکر که صحابی معروفی است بر فراش او آورد، باز حارث او را نفی کرد او را نفی کرد از خود و اقرار بولدیت او نکرد، و سمیه را تزویج کرده با عبید مذکور بالاتفاق، و این سه تن با شبل بن معبد که هم از اولاد سمیه بودند، آناند که شهادت بزناى مغیره بن شعبه علیه اللعنه دادند نزد عمر، و زیاد به اشاره عمر تلجلج کرد، و عمر مغیره را حد نزد بلکه بر شهود اقامه حد کرد، و این حد از اعظم مطاعن اوست به شرحی که در کتب کلامیه مسطور است، و در (عقد الفرید) میگوید که زنان زانیه را در جاهلیت چنان رسم بود که علمهائی نصب میکردند که معروف شوند، و جوانان زناکار بطلب آنها برآیند، و طریقه اکثر مردم چنان بود که کنیزهای خود را اکراه و الزام به زنا میکردند تا حطام فانی و عرض زایل حیوة دنیا را نائل شوند، چنانچه خدای تعالی میفرماید در کتاب مجید "ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصننا لتبتغوا عرض الحیوة الدنیا

ومن يكرههن "يريد في الجاهلية" فان الله من بعد اكرههن غفور رحيم " (33 24) يريد في الاسلام.

و در (مروج الذهب) (1) است که این سمیه از ذوات الاعلام بود ضریبه بحارث ابن کلده میداد، و در طائف در محله که موسوم بحارة البغایا منزل داشت يك روز ابو سفیان بجانب ابو مریم سلولی که خماری بود شتافت و مست شد، و از او زانیه خواست، ابو مریم گفت جز سمیه کسی نیست، ابوسفیان گفت بیار اگر چند زیر بغلهای تنن دارد، و پستان بلند، و از این کلمه معلوم میشود که قبل از او باز دیده بود او را، و بعد از فراغ گفت پرسیدم چگونه بود؟ جواب داد اگر استرخای ثدی و تنن نکهت نداشت عیبی نبود، و سمیه زیاد را در سال اول هجرت بر فراش عبید بزاد، و او معروف بود به زیاد بن عبید، و ابن امه، و ابن ابیه، و ابن سمیه، و چون اندکی رشد کرد کاتب ابو موسی اشعری شد، و عمر او را بکاری امر کرد، و نیکو قیام به آن عمل نمود يك روز در مسجد بیامد و خطبه ادا کرد که بغایت معجب بود، عمرو عاص گفت اگر این جوان قرشی بود شایسته ریاست بود، ابو سفیان گفت سوگند با خدای من میشناسم که او را در رحم مادرش گذاشت، با وی گفتند که بود؟ گفت: من، این بیود تا امیر المؤمنین علیه السلام بخلافت بنشست، و زیاد به جهت اینکه به ظاهر کاری ناشایسته نکرده بود و به کفایت و فطانت ممتاز بود از قبل آن حضرت حکمران حدود فارس شد، و معاویه هر چه خواست او را فریب دهد نتوانست، و زیاد بعد از نوشتن معاویه به او، خطبه کرد و گفت: " اتعجب من ابن آكلة الاكباد و راس النفاق يخوفني بقصده اياي " و در " آن خطبه ثنای بلیغ بر امیر المؤمنین علیه السلام کرد، و آن جناب منشوری بوی کرد، و از فریب معاویه او را بیم داد، و او ثابت قدم بماند تا خلافت آن جناب منقضی شد آنگاه معاویه شبکه ابلیسی بگشود، و خباثت فطریه و دنائت مولد مدد کرد،

ص: 312

و به معاونت مغیره بن شعبه که رأس نفاق و معدن نصب بود زیاد را فریفت و او را ادعاء کرد، و برادر خود قرار داد و زیاد به حب دنیا و میل جاه اقرار به حرام زادگی کرد، و اخوت معاویه و بنوت ابو سفیان را به خود پسندید، و ابوبکره برادر مادری او قسم یاد کرد دیگر با او مکالمه نکند چه زناى سمیه را ثابت کرد، و نسبت او را نیز مقدوح ساخت، و چون رأی هر دو طرف مستقر شود، جویریة خواهر خود را معاویه فرستاد نزد زیاد و موی خود را نمود و گفت تو برادر منی چنان که ابو مریم خبر داد مرا، آنگاه در مسجد محضری کردند، و معاویه بر فراز منبر نشست و زیاد را يك پله فروتر نشانند، آنگاه ابو مریم سلولی که اولاً خماری بود در طائف، و آخراً از اصحاب معاویه شد، برخاست و اداء شهادت کرد، و گفت گواهی میدهم که ابو سفیان در طائف نزد ما آمد و من خماری بودم در جاهلیت، و گفت زانیه برای من بیار، نزدیک او آمدم و گفتم زانیه جز سمیه جاریه حارث بن کلدیه نیافتم، گفت بیاور او را با قذارت و بد بوئی که دارد، زیاد گفت آرام باشد ابو مریم که تو را بشهادت خواستند نه برای شتم، ابو مریم گفت اگر از من عفو میگردند و این شهادت نمی طلبیدند نیکوتر بود برای من، ولی من شهادت ندادم جز به آنچه معاینه کردم، و سوگند با خدای دیدم که ابو سفیان آستین پیراهن سمیه را گرفت و در را بست، و من متحیرانه نشسته بودم، هنوز مکثی نکرده بودم که بیرون آمد و پیشانی خود را مسح میکرد، گفتم هان ای ابوسفیان چگونه بود؟ گفت مثل او ندیدم اگر استرخای پستان و گند دهان نداشت.

و به روایت (کامل) "فخرجت من عنده وان اسکتیها لتقطرن منیا" و اگر فضایح اعدای اهل بیت نبود نقل این فقره نمیکردم، ولی چون چنین است ترجمه ترجمه هم میکنم، ابو مریم گفت سمیه مادر زیاد از پیش ابو سفیان بیرون آمد، و از اطراف فرج او منی متقاطر بود، و گویا متبنی در حق او گفته است:

اقم المسالِح حول شفر سميه *** ان المنى بحلقتيها خضرم

خلاصه سخن اینکه معاويه زياد را به اين شهادت برادر خود خواند، و يونس بن عبید برخواست و گفت: ای معاويه رسول خدای حکم کرد و گفت " الولد للفراش وللعاهر الحجر " تو حکم کردی که فرزند از زناکار است و برای فراش سنگ است از روی مخالفت کتاب و انصراف از سنت رسول بشهادت ابو مریم بر زناي ابو سفیان (1).

والحق این عاری است که به هیچ آب شسته نمیشود، و طعنی است که در هیچ کتابی جوابی ندارد.

و فضل بن روزبهان در رد (نهج الحق) اولاً در باب مطاعن معاويه ملتزم به جواب میشود، چون سخن به اینجا میرسد ملتزم میشود که معاويه خلیفه بر حق نبوده، و توجیه افعال او لازم نیست، و این قصه در جمیع کتب معتبره اهل سنت مذکور است، و هیچ کس انکار نکرده، و اهل آن عصر در اشعار خود از دور و نزدیک مطاعن عظیم در اشعار خود بر معاويه و زياد توجیه کردند، از آن جمله عبد الرحمن بن الحکم برادر مروان میگوید:

الا ابليغ معاوية بن حرب *** مغلغلة عن الرجل اليماني (2) مرغ - مروج الذهب (3).

اتغضب ان يقال ابوك عف *** وترضى ان يقال ابوك زاني

فاشهد ان رحمك من زياد *** كرحم الفيل من ولد الاتان

واشهد انها حملت زيادا *** وصخر من سمية غير دان

و خالد (4) بخاری گوید:

ص: 314

1- کامل ابن اثیر 3 / 442 ط بیروت.

2- كذا في (مروج الذهب) وفي (شرح المنهج) و (الوفيات) فقد ضاقت بما تاني اليدان، وهو اثبت على هذه الرواية، وقيل انه ليزيد بن المفزع

3- فيصح ما ذكرناه في المتن (منه).

4- مروج الذهب 3 / 6 ط دار الهجرة.

ان زیادا و نافعاً و اباً *** بكرة عندی من اعجب العجب

ان رجالا ثلثة خلقوا *** من رحم انی و کلهم لاب

ذا قرشی فیما یقول وذا *** مولی و هذا ابن عمه (1) عربی

واشعار یزید بن مفرع جد سید حمیری در هجاء عباد بن زیاد معروف است، و ابن زیاد گفته از هیچ چیز آنقدر متالم نشدم که یزید مفرع گفته:

فکر ففی ذاك ان فکرت معتبر *** هل نلت مکرمة الا بتأمیر

عاشت سمیة ما عاشت و ما علمت *** ان ابنها من قریش فی الجماهیر

و زیاد را چند پسر بود که از آن جمله عباد است، و ریش او بغایت بلند بود، و در هجو او یزید بن مفرع گوید:

الا لیت اللحا کانت حشیشا *** فتعلقها خیول المسلمینا

و از آن جمله عبید الله است - لعنه الله تعالی - و در هجاء این هر دو گوید:

أعباد ما للوم عنک محول *** و لا لک ام من قریش و لا اب

و قل لعبید الله مالک والد *** به حق و لا یدری امرء کیف ینسب

و اشعار یزید در این باب بسیار است، و در مطاوی کتب ادب و تواریخ مذکورند.

و ابن زیاد کسی است که شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام را در بصره و کوفه گرفت و بکشت، و دست و پا برید، و کور کرد، و میل در چشمشان کشید، چه خود سابقاً در عداد شیعیان بود، و معارف ایشان را خوب میشناخت، و اول کسی است که بقتل صبر در اسلام رفتار کرد، و عبد الرحمن بن حسان را به محبت امیر المؤمنین - بروایت ابن خلدون و ابن اثیر - زنده دفن کرد، و اول کسی است که ولایت عراقین کرد، و اول کسی است که سب امیر المؤمنین را در عراقین تشییع و ترویج کرد، و بعضی گمان کرده اند که این عبارت (نهج) که فرموده " سیظهر علیکم رجل رحب البلعوم مندحق البطن یا کل ما یجد و ما لا یجد فاقتلوه ولن تقتلوه

ص: 315

1- بزعمه - مروج الذهب.

ألا وانه سيأمر بسبي والبراءة عنى " (1) اشاره به او است، واطهر اشاره بمعاوية است، و ميگويند: دهاة ومحتالان عرب چهار نفر بودند: زياد، ومغيرة بن شعبه، ومعاوية وعمرو بن عاص، چنان صلاح صفدى در شرح (لامية العجم) اين شعر را نسبت به بعضى در تعداد اسماء ايشان ميدهد:

من العرب العرباء قد عد اربع *** دهاة فما يؤتى لهم بشبيه

معاوية، عمرو بن عاص مغيرة *** زياد هو المعروف بابن ابيه

عليهم اللعنة، و اين چهار حرامزاده ولد الزنا بودند، ومتفق الكلمه در عداوت أمير المؤمنين عليه السلام وبدع وفتن زياد در اسلام بيش از آن است كه بتوان حصر واحصا كرد (2).

ابن ابى الحديد ميگويد: زياد خواست بر اهل كوفه عرض كند براءت از على عليه السلام ولعن او را - العياذ بالله - و بكشد هر كه قبول نكند، و خانه او را خراب كند، خداوند او را در همان روز مبتلى بطاعون كرد، و بعد از سه روز بدار البوار رفت، و اين واقعه در ايام معاويه بود ومؤيد نقل ابن ابى الحديد است خبر مروى در (امالى) ابن الشيخ بسند معتبر از كثير بن الصلت كه زياد بن سميه مردم را فراهم آورد تا ايشان را بر براءت از أمير المؤمنين عليه السلام عرضه بدارد، و مردم را از اين كار كبرى عظيم عارض، و مرا در اين حال خواب در ريبود، در واقعه كسى را ديدم كه ما بين زمين و آسمان را مسدود كرده بود با وى گفتم تو كيستى؟ گفتم (گفت ظ): من نقاد

ص: 316

1- خطبة 57 - صبحى صالح.

2- قال الامام الحسن في حقه: اللهم تفرد بموته، فان القتل كفارة، قال (ع) حين بلغه ان زياد يتبع شيعة على رضى الله عنه فيقتلهم، المعجم الكبير 138 نسخة جامعة طهران احقاق الحق 11 / 243.

ذو الرقبه ام که فرستاده شده ام بسوی صاحب قصر یعنی زیاد لعنه الله، پس از خواب بیدار شدم، ناگاه دیدم يك تن از غلامان زیاد از قصر برآمد، و گفت اینک امیر از شما مشغول است، فریاد از اندرون قصر بلند شد، و من در این واقعه این شعر سرودم:

ما كان منتھيا عما اراد بنا * حتى تناوله النقاد ذو الرقبه فاسقط الشق منه ضربه ثبتت * كما تناول ظلما صاحب الرحبه (1) و ظاهر اینست که شطر اول از بیت ثانی اشاره بهمان طاعون، و مراد از صاحب رحبه امیر المؤمنین علیه السلام.

بخاری روایت میکند از رسول خدا " من عادى لي وليا فقد آذنته بالحرب "

تنبیه

ابن اثیر در (اسد الغابۃ) بتبعیت ابن عبد البر وابن منده و ابو نعیم و ابو موسی زیاد را از صحابه شمرده با اینکه او نه صحبت با پیغمبر داشته و نه روایت کرده، چه ده ساله بود در وقت وفات، و در مکه نبوده، و به مدینه نیامده، و اگر باشد همان قدر است که پیغمبر را دیده باشد، و تعریف صحابی بنابر قول مشهور اهل سنت - که مختار حاجبی و عضدی و تفتازانی و ابن السبکی در (جمع الجوامع) و جلال محلی در (شرح) و بنانی در (حاشیه) و غیر ایشان است - بر او صادق است.

به اعتقاد آنها، و اکثر چنانچه در کتب مذکوره است بر عدالت صحابه اند مطلقا بلا فحص، و البته باید زیاد عادل باشد اگر چه سب امیر المؤمنین کند، و خیار مسلمین و صحابه را بی سببی بکشد و (بخاری) روایت کرده " من آذی لی ولیا فقد آذنته بالحرب " (2) حالیا یا باید قتل و سب را اذیت نشمارند یا امیر المؤمنین

ص: 317

1- امالی الشیخ: ج 1 / 238 حدیث 5، مناقب ابن شهر آشوب 1 / 480 فیمن غیر الله حالهم و هلکهم بیغض علی.

2- من عادى لی ولیاً فقد آذنته بالحرب صحیح بخاری 131/8 باب 37 التواضع

و اولاد او و کبار صحابه از شیعیان او را اولیای خدا ندانند، و سایر صحابه که از آن جناب منحرف بودند ولی بشمارند، چه به این روایت در کتب اصول و کلام استدلال بر حرمت سب صحابه میکنند، علاوه بر همه ایمان در حال ملاقات شرط صدق صحابی است، زیاد را مؤمن میدانند در نه سالگی، و در اثبات سبق اسلام امیر المؤمنین بر ابوبکر میگویند اسلام صبی مقبول نیست، و اسلام علی وقتی مقبول است که بالغ باشد، و بلوغ او بعد از اسلام ابوبکر است، پس ابوبکر اسبق است در اسلام، نعوذ باللّٰه من الضلال والخذلان.

فائده - لعن بر آل زیاد بزید میرسد - دلیل آن

فائدة

در لعن بر آل زیاد البته زیاد داخل است، و این یا از بابت مناط منقح است که لعن آل زیاد از جهت انتساب به زیاد و رضای به افعال او و عبید الله است، پس زیاد بالاولویة داخل لعن است، و یا از جهت دعوی شمول لفظ آل است، چنانچه بعض علماء ادعاء کردند، و ما انشاء الله در شرح صلوات بر آل محمد صلی الله علیه وآله اشاره به این مقام خواهیم کرد، والله الموفق.

و اولاد زیاد چنانچه ابن قتیبہ در (معارف) میگوید: عبد الرحمان ومغیره، و محمد، وابوسفیان، و عبید الله، و عبد الله که مادر این دو مرجانه بود، و سلم و عثمان، و عباد، و ربیع و ابو عبیده، و یزید، و عنبسه و ام معاویه و عمر، و غصن، و عتبه و ابان، و جعفر، و سعید، و ابراهیم، و این جمله بیست و یک پسر و دختر بودند لعنهم الله جميعاً.

(وآل مروان)

ج - و آل مروان را.

ش - همو مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه، و این مروان معروف بابن

ص: 318

الطريد است، و ملقب بوزغ، و مشهور بخيط باطل، و او از اشد ناس است در عداوت خدا و رسول و آل رسول خصوصاً امير المؤمنين عليه السلام که از زمان عثمان تا اخر ايام حيوۀ خودش همواره در اخفای مناقب و افترای مثالب برای آن جناب کوشش داشت، و پدر او حکم عم عثمان بن عفان است، و او دشمن پيغمبر بود که مجاهرت به عداوت و تصريح به شنآن رسول خدای میکرد، و او طريد رسول الله بالاتفاق با جماعتی از اهل بيتش، و در سبب طرد او وجوه مختلفه ایراد کرده اند، و اشهر آنست که او در کوچها در قفای پيغمبر راه ميرفت و حرکتهاى ناشايسته میکرد، و حرکات آن جناب را از در استهزاء به خود می بست، و از این سوی به آن سوی متمائل ميشد پيغمبر او را بدید و فرمود: " فکذک فلتکن " این چنین بمان، و او از اثر نفرین آن جناب مبتلی به مرض اختلاج شد، و تا زنده بود گرفتار این درد بود، و از این روی پيغمبر او را طرد کرد و به طائف فرستاد بروایت مورخين (1).

و در (اصل) ابو سعید عصفري - که این بنده بحمدالله از نفس آن (اصل) اخذ کردم - از حماد بن عيسى العباسی از بلال بن يحيى از حذيفة ابن اليمان روايت میکند که پيغمبر فرمود اذا رأيتم معاوية بن ابي سفيان على المنبر فاضربوه بالسيف واذا رأيتم الحكم بن ابي العاص فاقتلوه ولو تحت استار الكعبة قال: ونفاه رسول الله صلى الله عليه وآله الى الدهلك ارض من ارض الحبشة، قال: فلما ولي ابوبكر كلموه فيه قال: فابي ان يأذن له... الحديث (2).

و مروان به روايتی در طائف متولد شد، و قولی به ولادت او در مکه است، و به عقیده بعضی او با حکم بود، و طفل بود که نفی شد، و ظاهر بعض روايات لعن او،

ص: 319

1- کامل ابن اثير 4 / 193 ط بيروت.

2- اصل ابو سعید - دومین اصل از 16 اصل - ص 19 ط انتشارات شبستری.

اینست که در مدینه متولد شده باشد، چنانچه خواهیم اشاره کرد انشاء الله.

و ما در حکم زرقاء دختر موهب است، و چنانچه ابن اثیر در (کامل التاریخ) آورده از ذوات الاعلام بوده، و مشهور به زنا (1) و در تعبیر مروان و آل مروان در اخبار و اشعار و کلمات مردم این نسبت وارد است.

از آن جمله سید در کتاب (ملهوف) در واقعه طلب بیعت از حضرت سید الشهداء در مدینه در اول خلافت یزید نقل میکند که مروان ولید را اشاره بقتل آن جناب کرده بود، و آن حضرت در خطاب او فرمود "ویلی علیک یابن الزرقاء انت تأمر بضرب عنقی" (2).

و در (کافی) در ذیل حدیثی است که حسین علیه السلام در حق مروان فرمود "ویلی علی ابن الزرقاء دباغة الادم" (3).

و در (بحار) از (تفسیر فرات بن ابراهیم) نقل میکند که مروان سب امیر المؤمنین علیه السلام کرد، و خبر به حسین علیه السلام رسید آن جناب در غضب شد گفت: یابن الزرقاء ویابن آكلة القمل انت الواقع فی علی (4).

و ابو مخنف در حدیث اخذ بیعت نقل کرده که سید الشهداء فرمود یابن الزرقاء انت تقتلنی کذبت یابن اللخناء (5).

و از این فقرات معلوم میشود که مادر حکم کمالات دیگر هم - از قبیل دباغت ادیم، واکل قمل، ولخناء بودن که بمعنی کنیز بد بوی بی نظافت باشد - داشت،

ص: 320

1- کامل ابن اثیر 4 / 194 ط بیروت.

2- ملهوف 17 - 18 و بحار الانوار 44 / 325.

3- کافی 6 / 19 باب الاسماء والکنی الرقم (7) و بحار الانوار 44 / 211.

4- تفسیر فرات 90 و بحار الانوار: 44 / 211.

5- انت تأمر بقتلی ابو مخنف ص 12 ط انتشارات اعلمی طهران.

و احتمال دارد بعضی صفات راجع به مادر مروان باشد که ظاهر عطف در روایت (فرات بن ابراهیم) است، و نجابت مروان به این سبب بیشتر میشود.

و بعضی توهم کرده اند که زرقاء وصف است و اسم شخص معینی نیست، و این غلط است، چه مطلع بر سیر و تواریخ شکی در این مسأله ندارد، و عدم تعرض مجلسی طاب ضریحه در بیانات (بحار) شرح زرقا را شاهد طرفی نمیشود، اگر موجب توجه اشکالی که اخلاص به این امر مهم باشد بر مؤلف نشود.

بالجمله مروان با پدرش در طائف بماند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا به رفت عثمان به ملاحظه قرابت و امور دیگر در نزد ابوبکر شفاعت او کرد قبول نشد، چون کار با عمر شد هم شفاعت کرد قبول نشد، چون خود بر مسند حکم رانی مستقر شد حکم و مروان را با کسان ایشان به مدینه رد کرد، و مخالفت صریح با امر رسول خدای نمود، و این از اعظم مطاعن او شد، بر صحابه و مسلمین دیدار حکم و مروان گران آمد، و به تلافی رد حکم امر به اخراج ابوذریع کرد، و صد هزار درهم از فیء مسلمین بوی عطاء کرد، و خمس افریقیه را که موافق نقل جماعتی صد هزار دینار بود و همه مسلمین در او شریک بودند به اعتقاد خودشان در یک مجلس به مروان به داد وفدک را تیول (1) وی کرد، و خراج بازار مدینه را که رسول خدای صدقه مسلمین کرده بود بروایت ابن قتیبه در (معارف) به حارث بن الحکم داد، و هم مروان را به وزارت و کتابت سر خود اختیار کرد، و او در ایام خلافت عثمان احداث عظیمه و فتن موحشه، و بدع غریبه بر طبق اهواء باطله پدید آورد و آخر الامر سبب قتل او شد.

بعقیده اهل سنت که نوشتن کاغذ قتل محمد بن ابی بکر را - که به خاتم عثمان

ص: 321

1- ملك و آب و زمینی که دولت یا پادشاه به کسی واگذار کند که از درآمد او زندگانی کند.

بود، و به دست غلام خاص و بر مرکب مخصوص او سوار بود باسم عبد الله بن ابی سرح والی مصر - به مروان نسبت دهند، و گویند عثمان بری بود از این امر باطل چنانچه در محل خودش مسطور است، و مروان در جنگ جمل همراه عایشه بود، و در آن جنگ طلحه را تیری زد که جان داد، و بعد از فتح اسیر شد و حسنین علیهما السلام را شفیع کرد و امیر المؤمنین علیه السلام او را رها کرد، عرض کردند بیعت بگير از او، فرمود مگر بیعت نکرد با من بعد از قتل عثمان، مرا حاجت به بیعت او نیست، انها کف یهودیه لو بایعنی بکفه غدر بسبته (1) اما ان له امره کلعة الکلب انفه، وهو ابو الاکبش الاربعة، وستلقى الامة منه و من ولده یوما احمر (2).

فرمود همانا دست او دست یهودی است، چه یهود بغدر معروفند، اگر بدست بیعت کند بسببه خود غدر کند، و مر او را امارتی است مختصر و بیقدر، چنانچه سگی بینی خود را بلیسد، و امت را از او و اولاد او روزی سخت شدید خواهد دست داد.

و از آن پس ملحق به معاویه شد، و در شحناء و بغضا امیر المؤمنین به حکم خبث مولد و سوء عقیدت جد و جهد نمود، و بعد از وفات امیر المؤمنین دو مرتبه حکومت مدینه یافت، و به روایتی که جمعی از مورخین اختیار کردند عبد الرحمن ابن الحکم در ولایت او بر مدینه این شعر بگفت:

فوالله ما ادری وانی لسائل *** حليلة مضروب القفاکيف يصنع

لحا الله قوما امروا خیط باطل *** على الناس يعطی ما یشاء ویمنع

و برخی گفته اند که این شعر را در خلافت او گفته، و مروان را از آن روی

ص: 322

1- السبة: الاسب، ومنه السب ای ذکر السبه فاستعمل في كل ذكر بقبيح توسعا (منه).

2- نهج البلاغة صبحی صالح 107 الرقم 33.

خیط باطل لقب دادند که بلند بود و مضطرب القامة، وخیط باطل بحسب لغت کنایه از هبء مبهوث در شمس است، و از لعاب شمس که شعاع ممدود و خط شعاعی باشد، و از تار عنكبوت که او را مخاط الشیطان نیز میگویند، و هر وقت که در جانی امارت میافت در تشییع سب أمير المؤمنین علیه السلام مجد و مصر بود، چنانچه ابن اثیر میگوید: که در هر جمعه بر منبر رسول بالا- میرفت، و در محضر مهاجرین و انصار مبالغه در سب أمير المؤمنین علیه السلام میکرد، و بعد از هلاك یزید در شام خلیفتی یافت، و نه ماه حکمرانی کرد، و در سنه پنجاه و شش هجری ملحق به اسلاف اجلاف خود شد، و اخبار در لعن او از طریق اهل حق و اهل سنت بسیار است ما دو سه حدیث از طریق اهل سنت از کتب معتمده ایشان به جهت اتمام حجت ایراد میکنیم:

ابن اثیر در (اسد الغابة) و ابن ابی الحدید از (استیعاب) ابن عبد البر در ذیل این شعر - که عبد الرحمن بن حسان بن ثابت در هجو مروان گفته و اشاره بجنون و ارتعاش حکم کرده:

ان اللعین اباك فارم عظامه *** ان ترم ترم مخلصا مجنوناً

یمشی خمیص البطن من عمل التقی *** و یظل من عمل الخبیث بطیناً

روایت کرده اند که عایشه به مروان گفت: شهادت میدهم که رسول خدای لعن کرد پدرت را در حالتی که تو در صلب او بودی.

و در (تاریخ الخلفاء) ی سیوطی از بخاری و نسائی و ابن ابی حاتم در تفسیرش و در تفسیر فخر رازی این حدیث نقل شده، و بعد از او هست که عایشه گفته: "وانت بعض من لعنه الله" و تقریب او اینست که مروان جزء حکم بود در حال لعن پس ملعون خواهد بود.

و از (در المنثور) سیوطی نقل شده که عبید بن حمید، و نسائی، و ابن منذر،

و حاکم، و ابن مردویه با شهادت به صحت از محمد بن زیاد نقل کرده اند که عایشه گفته: " رسول الله لعن ابا مروان و مروان في صلبه، فمروان فضض من لعنة الله ".

و ابن اثیر در (نهایة) میگوید: و منه حدیث عایشه لمروان ان النبی لعن اباك وانت فضض من لعنة الله ای قطعة و طائفة منها، و رواه بعضهم فظاظة بظائین من الفظیظ ماء الكرش وانكره الخطابی، وقال الزمخشري افتظظت الكرش اذا اعتصرت ماءها كانه عصارة من اللعنة او فعالة من الفظیظ: ماء الفحل: ای نطفة من اللعنة (1).

و فیروز آبادی در (قاموس) میگوید: الفضض محرکة كل متفرق منتشر، و منه قول عایشة لمروان فانت فضض من لعنة الله، و روی فضض كعنق و غراب ای قطعة منها.

و در (حیوة الحیوان) و (تاریخ خمیس) از حاکم در (مستدرک) نقل کرده اند که عبد الرحمن بن عوف گفته: هیچ مولودی متولد نمیشد مگر اینکه می آورند او را در نزد رسول خدای تا دعا کند برای او، مروان را آوردند نزد آن حضرت فقال: هو الوزغ الملعون بن الملعون او چلباسه پسر چلباسه، و ملعون پسر ملعون است، آنگاه حاکم گفته که این حدیث صحیح الاسناد است.

و مناسب این روایتی است که ثقة الاسلام در (کافی) ایراد فرموده مسندا از صادق آل محمد علیهم السلام که عبد الله بن طلحه میگوید سؤال کردم از آن جناب از حکم وزغ فرمود: رجس است، و هر گاه او را بکشی غسل کن، همانا پدرم در حجر نشسته بود و با وی مردی بود که حدیث میکرد او را، ناگاه وزغی زبان خود را متحرک کرد، با آن مرد فرمود: میدانی این وزغ چه میگوید؟ عرض کرد: علم ندارم به کلام او، فرمود: میگوید و الله اگر عثمان را ببیدی یاد کنی هر آینه علی را سب خواهم کرد همیشه تا از اینجا برخیزی، آنگاه فرمود: پدرم گفت:

ص: 324

1- نهایة ذیل لغت فضض ج 3 / 454، کامل ابن اثیر 3 / 507 ط بیروت.

نمی میرد از بنی امیه میتی مگر اینکه مسخ میشود به وزغ (1).

چه از این خبر معلوم میشود که وزغ را با بنی امیه سنخیت و اتحادی است که در طریقه مودت عثمان و عداوت با امیر المؤمنین علیه السلام موافق با ایشان است و اموات ایشان مسخ به صورت او میشوند و از این جهت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم حکم و مروان را وزغ لقب داد.

و تصریح به این مناسبت شده در حدیثی که در (کافی) از عبد الرحمن بن ابی عبد الله نقل میکند که میگوید شنیدم از ابو عبد الله که فرمود بیرون آمد رسول خدای از حجره خود در حالی که مروان و پدرش استماع حدیث او و استراق سمع میکردند، فقال له: الوزغ بن الوزغ، قال ابو عبد الله: فمن یومئذ ترون ان الوزغ یستمع الحدیث (2).

و از آن روز می بینید که گویا وزغ گوش میدهد حدیث را، و از این خبر شریف معلوم میشود که حقیقت مروان و وزغ یکی بود، و اختلاف در صورت بود، پیغمبر مطلع بر حقایق اشیاء و مشرف بر ماهیات موجودات خبر از این داد، و شاهد صدق موافقت مروان و وزغ است در این صفت محسوسه که استراق سمع باشد، و بعضی گمان کرده اند سبب طرد مروان این واقعه بود:

فخر رازی گوید پیغمبر صلی الله علیه وآله در خواب دید اولاد مروان بر منبر او بالا میروند و خواب خود را برای ابوبکر و عمر نقل کرد و با ایشان در خانه خود خلوت کرده بود چون بر خواستند شنید که حکم خواب را نقل میکند، و پیغمبر عمر را متهم کرد در افشاء سر خود، چون معلوم شد که حکم گوش داده بود او را طرد کرد، از اینجا معلوم میشود یا پیغمبر العیاذ بالله مرد مؤمن صادق العقیده را متهم میساخت،

ص: 325

1- روضه کافی 8 / 232 حدیث 305.

2- روضه کافی: 8 / 238 حدیث 323.

و معرض تهمت وسوء ظن میگرد، یا عمر امین و مؤمن نبود و از اهل نفاق و مظنه افشای سر رسول خدای بود، اگر فخر رازی احتمال اول را قبول کند یا بی الله ذلك و المؤمنون، و اگر ثانی را اختیار کند فنعم الوفاق والحمد لله.

بالجملة حکم به این لقب که وزغ باشد معروف بوده چنانچه ابوالفرج اصفهانی که خود مروانی است در (اغانی) در ذیل قصه وفود مروان بر معاویه بعد از عزل از ولایت مدینه و مکالماتی که بین ایشان تردید شد میگوید معاویه بر آشفت و گفت یابن الوزغ لست هناك، مروان گفت چنین است که گفتم، و من اکنون پدر ده نفرم و برادر ده نفر، و عم ده نفر، و نزدیک است عده کامل شود یعنی چهل نفر.

و ابوالفرج گوید این اشاره به حدیث نبوی است " اذا بلغ بنوا ابی العاص اربعین رجلاً اتخذوا مال الله دولا و عباد الله خولا " و اولاد ابی العاص منتظر این وقت بودند، و هم در آخر حکایت از معاویه این حدیث را نقل میکند که احنف از او پرسید چرا چندین تحمل از مروان کردی؟ و کلام مروان اشاره بچه بود؟ وی این حدیث را روایت کرد و قال: فوالله لقد تلقاها مروان من عین صافية.

و در (نهاییه) در ماده " دخل " میگوید: الدخل: العيب والعناد والغش ومنه حدیث ابی هریره: اذا بلغ بنوا ابی العاص ثلثین کان دین الله دخلا و عباد الله خولا، و حقیقته ان یدخلوا فی الدین امورا لم تجریها السنة.

و در " خول " میگوید: الخول: حشم الرجل و اتباعه، و منه حدیث ابی هریره کان عباد الله خولا ای خدما و عبیدا یعنی انهم یستخدمونهم و یستعبدونهم.

بالجملة در (حیوة الحیوان) از مستدرک حاکم حدیث میکند که از عمرو بن مرة جهنی که صحابی است روایت کرده که حکم بن ابی العاص استیذان دخول بر حضرت رسالت کرد فرمود اذن دهید مر او را، بر او باد و بر هر که از صلب او بیرون آید لعنت خدای مگر مؤمن از ایشان، و کمند مؤمنین ایشان، در دنیا ترفه

و تنعم کنند، و در آخرت ضایع باشند، صاحب مکرر و خدیعتند، در دنیا عطا میشوند، و در آخرت نصیبی ندارند.

و این اثر در (کامل) (1) میگوید که اخبار در لعن او بسیار است ولی در سند او بحث است، و بعد از تصحیح حاکم و روایت جمعی که در کلام سیوطی شنیدی و نقل او خود بنفسه در (اسد الغابه) با شهادت بتعدد طرق، مجالی برای مناقشه او نمی ماند.

و از عجایبی که هوش از سر مرد عاقل میبرد اینست که مثل مروان که پیغمبر پدرش را طرد کرد، و خود عمری به عداوت اهل بیت رسالت گذراند، و سب امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام را تجویز و تشییع میکرد، و بر منبر رسول هر روز جمعه در خطبه مواظبت داشت، و پیغمبر او را لعن کرد و وزغ لقب داد و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دست او دست یهودی است، و او طلحه را که به اعتقاد اهل سنت صحابی و از عشره مبشره است تیر زد و بکشت، و روی با ابان بن عثمان کرد و گفت یکی از قتله پدرت را کشتم، با این همه عیوب و مساوی عادل میدانند، و از او اخذ حکم میکنند و در (صحیح بخاری) و (صحیح مسلم) که اصح کتب بعد از کتاب الله میدانند از او حدیث نقل میکنند، و در (کشف الظنون) است که اجماع کردند بر عدالت جمیع رجال صحیحین.

و از معروفات محدثین اهل سنت است من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة از این جهت این اثر در (کامل) استدلال بر عدالت مروان کرده بروایت (بخاری) و به اینکه حسنین علیهما السلام با او نماز میکردند و اعاده نمیکردند، یا للعجب بیشرمی به کجا رسیده که گمان میکنند حسنین علیهما السلام با مروان نماز میکردند و اعاده نمیکردند، و از اینجا اثبات عدالت می خواهند کنند.

ص: 327

و این استدلال بر طریقه خودشان هم واهیست، چه عدالت در امام جماعت در مذهب اهل سنت شرط نیست، بلکه در (شرح عقاید نسفیه) نظیر همین کار را شاهد گرفته، و گفته دلیل بر مدعی نماز کردن ائمه دین است با خلفا با ظهور جور، و انتشار فجور از ایشان، از اینجا معلوم میشود که این طایفه که از اهل بیت اعراض کردند بچه گونه از مردم متمسک شدند و از که اخذ احکام کردند، و حال صحاح ایشان هم معلوم شد که رجال آنها مثل مروان و عبد الملك و مغیره بن شعبه و معاویه و عمرو بن عاص و اتراب ایشان که همه حرام زاده، و همه بشهادت رسول خدای کافر و منافق و ملعون بودند، چه میزان همه این امور علی علیه السلام است، و از متواترات است که پیغمبر فرمود "یا علی لا یبغضک الا منافق ولا یحبک الا مؤمن" (1).

و عمده این است که ضعف دین و فساد مبنای ایشان را بتوفیق خدای تعالی از کتب خود ایشان ثابت میکنیم و معنی "انهم لهم المنصورون (173) وان جندنا لهم الغالبون" (37 / 174) واضح و مبین و معلوم و مبرهن میشود.

والحمد لله علی وضوح الحجة.

لعن بر آل مروان شامل مروان میشود

فایده

مروان خود یقیناً مشمول لعن در این دعا هست، و اولاد او نیز داخلند، و وجوه اولاد او چهار نفرند: عبد الملك که به او مکنی بود و خلیفتی روی زمین یافت، و عبد العزیز که والی مصر شد، و محمد که ولایت جزیره یافت، و بشر که حکمران عراقین بود، و اکبش اربعه در کلام علی علیه السلام را ابن ابی الحدید اشاره به اینها گرفته، و اشهر و اظهر آنست که اشاره به اولاد عبد الملك باشد که همه خلیفه شدند، و روزگار امت در عهد ایشان سیاه و حالشان تباه شد، که ولید، و سلیمان، و یزید،

ص: 328

و هشام باشند (1). و اتفاق نیفتاده که چهار برادر جز ایشان خلافت کرده باشند، و سایر خلفای بنی مروان چه آنان که در مشرق خلافت کردند که اولشان عبد الملك و آخرشان مروان حمار باشد، چه آنان که در اندلس و ناحیه مغرب خلافت داشتند که اولشان عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملك است، و آخرشان هشام بن محمد ملقب به معتمد بالله است داخل در عنوان آل مروان هستند، و ظاهر حال همه رضای به افعال اسلاف خودشان و دعوی استحقاق خلافت بوده، و همین قدر در استحقاق لعن و وجوب تبری کفایت است (2).

(ولعن الله بنی امیه قاطبة)

ج - ولعنت کناد خدای بنی امیه را یکسره.

ش - قاطبة حال است چنانچه در جمیعاً گذشت، و معنی او جمیع است، و اسم است، چنانچه در (صحاح) آورده، و از عبارت (اساس) معلوم میشود که مجاز است.

أمیه کیست؟

وامیه: بنا بر مشهور پسر عبد شمس بن عبد مناف است، و بنی امیه دو فرقه اند:

یکی اعیاص که ابو العاص، وعاص، وابو العیص، و عیص، و اولاد ایشان باشند، و دیگری عنابس که اولاد حرب بن امیه باشند، چه اسم حرب عنبسه بود، و اخبار در لعن بنی امیه و ذم ایشان از طریق فریقین بیش از حد احصاء است، و تعداد آنها خارج از طور این مختصر است، و ما خبری چند از کتب اهل سنت ایراد میکنیم - که انصار و اشیاع ایشانند، و ایشان را خلفای رسول و امرای مؤمنین و ائمه

ص: 329

1-1 - ولید بن عبد الملك 2 - سلیمان بن عبد الملك 3 - یزید بن عبد الملك 4 - هشام بن عبد الملك.

2- قال الحسن بن علی علیهما السلام: اما انت یا مروان فلست انا سببتك ولا سببت أباك و لكن الله عز وجل لعنك ولعن اباك و اهل بیتك و ذریتك و ما خرج من صلب ابیک الی یوم القیامة علی لسان نبیه محمد... (الاحتجاج 150).

امت، و اولی الامر، و واجب الاطاعة میدانند - تا اتمام حجت و قطع عذر بر ایشان شود، و از باب تیمن و تبرک خبری چند از طریق اهل بیت علیهم السلام نیز درج میکنیم تا مایه انشراح صدور و انبساط قلوب باشد، و اولاً آنکه اولاً آیاتی چند از قرآن مجید که تصریح بلعن و ذم ایشان در آنها شده ایراد نمائیم، آنگاه بذکر اخبار فریقین پردازیم:

از جمله این آیت مبارک است " و ما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة في القرآن ونخوفهم فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا " (60 / 17) خلاصه معنی چنان است که ما قرار ندادیم خوابی که تو دیدی مگر امتحان مردم، و هم چنین شجره ملعونه در قرآن را، و میترسانیم ما ایشان را، و زیاد نمیکند ایشان را یعنی فایده نمی بخشد برای ایشان مگر طغیان بزرگ.

فخر رازی در تفسیر کبیر میگوید: سعید بن المسيب روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او جست و خیز میکنند چنانچه بوزینه جست و خیز میکند، پس محزون کرد او را این کار.

و هم در آن تفسیر است که ابن عباس رضی الله عنهما گفته شجره ملعونه در قرآن مراد به او بنی امیه اند، حکم بن ابی العاص و اولاد ایشان، و کلام او در قصه این رؤیا، و اتهام عمر، و الزام طریفی که بمدد الهی و فضل ائمه اطهار ایراد کردیم، در احوال مروان گذشت (1).

تفسیر نیشابوری در تفسیر آیه و بیان شجره ملعونه

و نیشابوری در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که شجره ملعونه بنی امیه اند.

و بیضاوی میگوید که قولی چنین است که رسول صلی الله علیه وآله قومی از بنی امیه را دید که بر منبر او بالا میروند، و جست و خیز میکنند چنان که بوزینه، فرمود این حظ ایشان است در دنیا که به جزای اسلام ظاهری به ایشان داده میشود، کنایه از

ص: 330

آنکه در آخرت نصیبی ندارند.

و قریب به این کلام در (کشاف) است با نسبت بروایت.

و در (بحار) از (عمده) ابن بطریق از (تفسیر ثعلبی) به دو طریق این حدیث را روایت کرده (1).

و این ابی الحدید از (امالی) ابو جعفر محمد بن حبیب آورده در ذیل حدیثی مبسوط که عمر از کعب پرسید در اخبار شما آمده که خلیفتی از آن کیست؟ گفت بعد از پیغمبر و دو نفر از اصحابش به دشمنان او رسد که با ایشان جنگ کرد، و ایشان با او جنگ کردند، عمر گفت: انا الله وانا الیه راجعون، و روی باین عباس آورد و گفت شنیدم از رسول خدای شبیه این کلام، شنیدمش که میگفت " لیصعدن بنو امیه علی منبري ولقد رأیتهم فی منامي ینزون علیه نزو القردة، وفیهم انزل " وما جعلنا... " الایة.

و در منشوری که معتضد بالله عباسی نوشت و امر کرد که در بلاد بخوانند - که ما انشاء الله در ذیل احوال بنی امیه او را بعینه مینویسیم - میگوید آنگاه خدای قرآنی در شأن ایشان فرستاد، و فرمود: " والشجرة الملعونة فی القرآن.. " ولا خلاف بین احد انه تعالی یرید بنی امیه.

یعنی احدی خلاف نکرده که مراد بنی امیه است.

رسالة مفاخره بنی هاشم و بنی امیه بیان میکنند...

و در رسالة مفاخره بنی هاشم و بنی امیه - که تصنیف جاحظ است - مذکور است که بنی هاشم را عقیده آنست که شجره ملعونه بنی امیه هستند، و ناچار بنی هاشم قاطبة تا حدیث صحیح نداشته باشند چنین گمان نکنند.

و هم در آن رساله است - ولی ممزوج است به کلام ابن ابی الحدید، و خصوص این فقره اظهر آنست که کلام جاحظ باشد، و اگر هم نباشد کلام ابن ابی الحدید

ص: 331

است - که میگوید جمیع مفسرین چنین گفته اند، و در این باب اخبار کثیره روایت کرده اند، و شما یعنی بنی امیه قدرت بر انکار او ندارند.

و از اینجا معلوم میشود که مثل بیضاوی که این روایت را تعبیر به قیل میکند از غایت تعصب است، و بسی روشن است که شجره ملعونه را تأویل بزقوم کردن از انحراف و بی امانتی است.

و در اخبار اهل بیت علیهم السلام این تفسیر قطعی الصدور است، چه در (تفسیر علی بن ابراهیم) و (تفسیر مجمع البیان) و در (بحار) و (صافی) از تفسیر (عیاشی) بطرق متعدده و الفاظ متقاربه روایت شده، و در بعض آنها الحاق تیم وعدی شده.

چنانچه در (تفسیر صافی) مذکور است.

و از محاسن این تفسیر و بدایع این تأویل جمله "فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا" است چه محتمل است یزید اسم باشد و حمل طغیان بر او به مبالغه است، و به دعوی اینکه او چندان طاغی است که گوئی از افراد حقیقت طغیان شده، و ذکر خصوص او به جهت انکار عظیم و گناه بزرگ و داهیه هایله است که در وقعه طف از او سر زد.

و از جمله آیاتی که مأول به بنی امیه شده است این آیت مبارکه است:

2 - "الذین بدلوا نعمة الله كفرا و أحلوا قومهم دار البوار..."

"الذین بدلوا نعمة الله كفرا و أحلوا قومهم دار البوار - (27) - جهنم یصلونها وئس القرار" (14 / 28) چنانچه از (عمده) ابن بطریق رضی الله عنه در (بحار) نقل میکند که او از تفسیر (ثعلبی) روایت کرده میگوید که عمر بن الخطاب گفت:

هما الافخران من قریش بنو المغیره و بنو امیه (1).

اما بنی المغیره کفایت شدید از شر ایشان در یوم بدر، و اما بنو امیه مهلت داده شدند تا روزی.

ص: 332

1- بحار الانوار: 8 / 360 ط افسست - هما الافخران اثبات الهداة 2 / 388 عن الواحدی فی الوسیط.

و از تفسیر (عیاشی) این حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده، ولی بدون تقسیم مذکور (1).

و هر دو آیه را در مقدمه (صحیفه کامله) به تفصیل مذکور روایت میکند.

و مراد بنعمه الله در این آیه امام علیه السلام است، چه جمیع ما سوی الله به برکات وجود ایشان خلق شده، پس هر خیری به هر کس رسید، و هر انتفاعی از هر چه یابد بواسطه علی و اولادش علیهم السلام است، و نعمت حقیقیه ایشانند که بنی کفران کردند، و تبدیل نعمت خدای نمودند، و قوم خود را در دار البوار، و بس قرار جای دادند.

و موافق اینست اخباری که از صادقین علیهما السلام در تفسیر آیه کریمه " ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم " (8 / 102) در (صافی) روایت کرده عن (العیاشی) عن الصادق علیه السلام انه سئل ابو حنیفه عن هذه الاية، فقال له: ما النعيم عندك يا نعمان؟ قال: القوت من الطعام والماء البارد، فقال: لئن اوقفك الله يوم القيامة بين يديه حتى يسئلك عن كل اكلة اكلتها او شربة شربتها ليطولن وقوفك بين يديه، فما النعيم جعلت فداك؟ قال: نحن اهل البيت النعيم الذي انعم الله بنا على العباد، و بنا اتلفوا بعد ان كانوا مختلفين، و بنا الف الله بين قلوبهم و جعلهم اخوانا بعد ان كانوا اعداء، و بنا هديهم الله الى الاسلام، وهو (هي) النعمة التي لا تنقطع والله سائلهم عن حق النعيم الذي انعم الله به عليهم، وهو النبي صلى الله عليه وآله و عترته (2).

و فی روایة انه صلى الله عليه وآله قال له: بلغني انك تفسر النعيم في هذه الاية بالطعام الطيب والماء البارد في اليوم الصايف؟ قال: نعم، قال: لو دعاك رجل و اطعمك طعاما طيبا و سقاك ماء باردا، ثم امتن عليك به الى ما كنت تنسبه؟ قال: الى البخل،

ص: 333

1- بحار الانوار: 8 / 35 ط افسست.

2- تفسیر برهان 4 / 503 بحار الانوار: 24 / 49 ط لبنان.

قال: افتبخل الله تعالى؟ قال: فما هو؟ قال: حينا اهل البيت (1).

وفي (العيون) عن الرضا قال في الدنيا نعيم حقيقى فقال له بعض الفقهاء ممن حضره فيقول الله تعالى " ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم " اما هذا النعيم في الدنيا هو الماء البارد؟ فقال له الرضا عليه السلام وعلا صوته كذا فسرتموه وجعلتموه على ضرور، فقالت طائفة هو الماء البارد، وقال غيرهم: هو الطعام الطيب، وقال آخرون: هو طيب النوم، ولقد حدثني ابن عن ابيه ابي عبد الله عليه السلام ان اقوالكم هذه ذكرت عنده في قول الله عز وجل " ولتسئلن يومئذ عن النعيم " فغضب وقال: ان الله عز وجل لا يسئل عباده عما تفضل عليهم به ولا يمن (يمتن) بذلك عليهم، والامتنان بالانعام مستقبح من المخلوقين فكيف يضاف الى الخالق عز وجل ما لا يرضى المخلوقين (به المخلوقين - المصدر)، ولكن النعيم حينا اهل البيت ومولاتنا، يسئل الله عنه بعد التوحيد والنبوة لان العبد اذا وفى بذلك اداه الى نعيم الجنة الذى لا يزول (2).

وفي (الكافي) عن الصادق في هذه الاية قال ان الله عز وجل اعز واكرم ان يطعمكم طعاما فيسوغكموه ثم يسئلكم عنه، ولكن يسئلكم عما انعم عليكم بمحمد وآل محمد (3).

وفي رواية عن الباقر عليه السلام انما يسئلكم عما انتم عليه من الحق (4).

وفي (المحاسن) عن الصادق قال: ثلاثة لا يحاسب العبد المؤمن عليهن: اطعام يأكله، وثوب يلبسه، وزوجة سالحة تعاونه، ويحصن بها فرجه.

ص: 334

1- تفسير صافي 370 / 5 بحار الانوار: 320 / 10 ط لبنان.

2- العيون باب 35 حديث 8 ج 2 / 129.

3- كافي ج 6 / 280 باب 33 - اطعمة - رقم (3).

4- كافي ج 6 / 280 رقم (5) باب 33، تهذيب 7 / 401 باب 34 حديث 8 مثله.

وفي رواية قال: ان الله اكرم من ان يسئل مؤمنا عن اكله وشربه (1).

بالجملة و از آیاتی که در ذم بنی امیه وارد شده سوره مبارکه " انا انزلناه " است.

چه مراد از الف شهر دولت بنی امیه است که هزار ماه بود، و از برکات لیلۃ القدر محروم بودند، و خیر اخروی يك شب قدر از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی امیه بیشتر است، چنانچه فخر رازی در (تفسیر کبیر) و ابن اثیر در (اسد الغابة) از حضرت امام حسن علیه السلام نقل میکنند که رسول خدای در خواب دید بنی امیه را که پای بر منبرش میگذارند.

و میگوید روایتی آمده که فرمود: دید جست و خیز میکنند بر منبرش چون بوزینگان، و شاق شد بر آن جناب این کار، پس خدای تعالی این آیت فرستاد:

" انا انزلناه... " تافی " الف شهر " یعنی ملك بنی امیه.

قاسم که راوی حدیث است میگوید حساب کردیم دیدیم ملك بنی امیه هزار ماه است، آنگاه رازی میگوید: قاضی طعن در این وجه زده، چه ایام بنی امیه ایام مذمومه بودند، و فضیلتی از برای شب قدر در ترجیح بر ایام بنی امیه نیست، و خود جواب میدهد از قاضی که چون ایام بنی امیه سعادات دنیویه داشتند از این روی عظیم بودند، و شب قدر در سعادات دنییه بیش از آنست که این هزار ماه در سعادات دنیویه.

همین حدیث به اختلاف یسیری در (صحیح ترمذی) مذکور است در باب تفسیر قرآن.

و مسعودی رحمه الله در (مروج الذهب) که مقبول علمای عامیه و اصل جلیل و رکن وثیق ایشان است میگوید جمیع ملك بنی امیه تا بیعت ابو العباس سفاح هزار ماه کامل بود نه زاید و نه ناقص، چه ایشان نود سال و یازده ماه و سیزده

ص: 335

روز ملك داشتند، آنگاه ميگويد مردم خلاف كردند در تواريخ ايام ايشان، و تعويل و اعتماد بر آنست كه ما ذكر ميكنيم، و او صحيح است نزد اهل بحث و معتنيان به تاريخ اين جهان، معاويه بيست سال، يزيد سه سال و هشت ماه و چهارده روز، معاويه بن يزيد يك ماه و يازده روز، مروان هشت ماه و پنج روز، عبد الملك بن مروان بيست و يك سال و يك ماه و بيست روز، وليد بن عبد الملك نه سال و هشت ماه و دو روز، سليمان بن عبد الملك دو سال و شش ماه و پانزده روز، عمر بن عبد العزيز بن مروان دو سال و پنج ماه و پنج روز، يزيد بن عبد الملك چهار سال و سيزده روز، هشام بن عبد الملك نوزده سال و نه ماه و نه روز، وليد بن يزيد بن عبد الملك يك سال و سه ماه، يزيد بن الوليد دو ماه و ده روز، ميگويد اسقاط كرديم ايام ابراهيم بن الوليد بن عبد الملك را (1) چنان كه ابراهيم بن المهدي را اسقاط كرديم از خلفاي بني عباس، و مروان بن محمد بن مروان پنج سال و دو ماه و ده روز تا بيعت سفاح واقع شد، و اين جمله نود سال و يازده ماه و سيزده روز ميشود، اضافه ميشود به اين مدت هشت ماهي كه مروان در آن مدت با بني عباس مقاتله ميكرد تا كشته شد، پس ملك ايشان نود و يك سال و نه ماه و سيزده روز ميشود، نقص ميكنيم از او ايام خلافت امام حسن عليه السلام را كه پنج ماه و ده روز باشد، هم نقيصه ميكنيم از او ايام عبد الله بن الزبير لعنهما الله را تا وقتي كه كشته شد، و او هفت سال و دو ماه و سه روز بود، پس باقي بعد از كسر اين دو فقره هشتاد و سه سال و چهار ماه است كه هزار ماه تمام ميشود، آنگاه ميفرمايد، و قومي گفته اند كه تأويل قول خدای عز و جل "ليلة القدر خير من الف شهر" اينست كه ما گفتيم، تمام شد كلام مسعودي.

ص: 336

1- ابراهيم بن الوليد چهار ماه رياست داشت، و گاهي او را بخلافت ميخواندند و گاهي سلام بخلافت نميكردند، تا مروان الحمار او را خلع كرد (منه رحمه الله).

و در اخبار اهل بیت عصمت این معنی متکرر الورد و متکثر الوجود است، و در (کافی) و در (تفسیر علی بن ابراهیم) رضی الله عنهما منقول است که مراد از " الف شهر " ایام ملک بنی امیه است که در آنها لیلة القدر نیست (1)، و ظاهر اینست که مراد آن باشد که ثواب لیلة القدر به بنی امیه و اتباع ایشان داده نمیشود، چه کثیری از اخبار فضل لیلة القدر در ایام ایشان وارد شده، و در این اخبار ایام عثمان از ملک بنی امیه محسوب نشده اگر چه در عموم اخبار شجره ملعونه داخل، و آیات و اخبار دیگر او را شامل است، و آیات دیگر در مذمت بنی امیه در قرآن مجید نازل شده، ولی چون من بنده غالباً در این کتاب مبارک دوست دارم از اموری که محل اتفاق فریقین است نقل کنم، چه این زیارت شریفه مشتمل بر لباب عقاید شیعه از اصول تولی و فصول تبری است، و البته نشر اخبار مخالفین در این باب در الزام أدخل، و در قلوب اوقع است به همین قدر اکتفا کردم با ضیق مجال و قلت اسباب و کثرت مشاغل نظریه، و تعدد شواغل فکریه، اکنون یکی دو حدیث علاوه بر آنچه در تفاسیر آیات نقل شد از کتب ایشان بر آورده مینگارم.

و مثالب شهد المحب بنقصها *** والنقص ما شهدت به الاحباب

أ- در (حیوة الحیوان) و جز آن از (مستدرک) حاکم نقل شده که میگوید عن مسلم الربعی عن العلا عن ابیه عن ابی هریره قال قال النبی صلی الله علیه وآله رأیت فی منامی کان بنی الحکم بن ابی العاص ینزون علی منبری کما ینزوا القردة، فما رأى النبی صلی الله علیه وآله مستجمعا ضاحکا حتی مات (2).

یعنی ابو هریره گفت پیغمبر فرمود در خواب دیدم گویا اولاد حکم بن ابی العاص میجهند بر منبر من چنانچه بوزینه می جهند، پس دیده نشد پیغمبر در مجمعی

ص: 337

1- تفسیر برهان: 4 / 488 رقم 29.

2- حیوة الحیوان ذیل قردة ج 2 / 203.

که بخندد تا وفات کرد.

آنگاه حاکم میگوید که صحیح الاسناد است بر شرط مسلم.

و دانستی که در اخبار دیگر مطلق بنی امیه بودند که شیخ ایشان ثالث بود، و دور نیست خواب پیغمبر متعدد باشد یا الحاق خصوص بنی مروان از تحریف رواه باشد در زمان معاویه به جهت اخراج آل حرب، ولن يصلح العطار ما افسد الدهر.

ب - آية الله العلامة - اجزل الله تشریفه واکرامه - در (نهج الحق) از صاحب کتاب (الهاویه) که از علمای اهل سنت است روایت میکند که از ابن مسعود نقل کرده " لكل شئ آفة وآفة هذا الدين بنوا امیه " هر چیزی را آفتی است، و آفت این دین بنی امیه است " (1).

ج - در (صحیح مسلم) روایت میکند پیغمبر فرمود " هلاك امتی علی يد هذا الحی " (2).

و این خبر را بعد از ذکر خبری نقل میکند که متضمن ذکر بنی امیه است، و نقل او قرینه میشود بر اراده بنی امیه از " هذا الحی " و علماء چنین فهمیده اند، از این جهت ابن بطریق علیه الرحمة او را از اخبار مذمت بنی امیه شمرده چنانچه در (بحار) از او حکایت کرده، و خبر (بخاری) مؤید و معین این معنی است.

د - ابن حجر در رساله (تطهير اللسان) میگوید بسند حسن روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود " شر قبایل العرب بنو امیه و بنو حنیفه و ثقیف " (3).

ه - هم ابن حجر در آن رساله آورده که در حدیث صحیح است که حاکم

ص: 338

1- نهج الحق وكشف الصدق ص 312 ط لبنان، كنز العمال 6 / 91، تطهير الجنان واللسان 143 المطبوع في هامش الصواعق.

2- صحیح مسلم ج 4 کتاب فتن ص 2236 رقم 2917.

3- تطهير اللسان ص 143 و ص 144 المطبوع في هامش الصواعق المحرقة.

گفته به شرط شیخین است کان ابغض الاحياء او الناس الى رسول الله صلى الله عليه وآله بنو امية (1) و بخاری در صحیح خود عنوان میکند باب قول النبی صلی الله علیه وآله هلاک امتی علی اغیلمة سفهاء:

حدثنا موسى بن اسماعيل، حدثنا عمرو بن يحيى بن سعيد بن عمرو بن سعيد قال: اخبرني جدي قال: كنت جالسا مع ابي هريرة في مسجد النبي صلى الله عليه وآله بالمدينة ومعنا مروان قال ابو هريرة سمعت الصادق المصدوق يقول هلكت امتي على يدي غلمة من قريش، فقال مروان لعنة الله عليهم غلمة؟ فقال ابو هريرة: لو شئت ان اقول بنى فلان وبنى فلان لفعلت، فكنت اخرج مع جدي الى بنى مروان حين ملكوا بالشام فاذا رأهم غلمانا احداثا، قال لنا: عسى هؤلاء ان يكونوا منهم قلنا انت اعلم (2).

خلاصه آنکه ابو هريره گفته از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود هلاک امت من بر دست جوانانی است از قریش، مروان گفت لعنت باد بر آن جوانان، ابو هریره گفت اگر خواهم بگویم بنی فلان و بنی فلانند میگویم، کنایه از این که بنی حرب و بنی مروانند، عمرو بن یحیی که راوی حدیث است میگوید با جدم که سعید بن عمرو باشد بجانب بنی مروان در شام میرفتیم، و چون آنان را جوان نارس میدیدیم میگفت شاید اینها از ایشان باشند، میگفتم تو داناتری.

و از اینجا معلوم میشود که ابو هریره روایت کرده هلاک امت بر دست بنی مروان است که شعبه ای از بنی امیه هستند، و از عنوانی که باب را مترجم به او کرده معلوم میشود که پیغمبر صلی الله علیه وآله این طایفه را سفهاء خوانده، و چنین است،

ص: 339

1- المصدر السابق.

2- بخاری 2 / جزء 4 باب المناقب ص 242 باب علامة النبوة في الاسلام.

چه دین به دنیا فروختند، پیروی معازف (1) و ملاعب کردند، مثل ولید فاسق که چنانچه در (تاریخ خمیس) است يك روز به خانه درآمد و دید دخترش را با دایه اش نشسته بر زانوی بنشست و از اله بکارت وی کرد، دایه او گفت دین مجوس را پیشه کردی؟ این شعر را بخواند:

من راقب الناس مات هما *** وفاز باللذة الجسور (2)

واین ابی الحدید در طی اخبار حمقای عرب نقل میکند که يك روز سلیمان بن یزید بن عبد الملک که برادر ولید باشد در مجلسی گفت خدای لعنت کند برادرم ولید را که همانا فاجر بود، و مرا تکلیف به فاحشه کرد یعنی اراده لواط بوی کرد کسی از خویشان وی با وی گفت ساکت باش به خدای سوگند که اگر او قصد کرده باشد همانا کرده است (3)، و اجمال این خبر را جلال سیوطی در (تاریخ) خود ذکر کرده (4).

و در غالب کتب اهل سنت مذکور است که يك شب مؤذن اذان صبح گفت و ولید برخواست و شراب خورد، و جاریه هم مست بود با وی در آویخت و وی را به سپوخت (5) و قسم یاد کرد که با مردم نماز نکند جز او پس لباس خود را بوی پوشانید، و آن جاریه را مست با آرایش جنابت و منی به مسجد فرستاد با مردم نماز گذاشت (6).

ص: 340

1- معازف: آلات موسیقی را گویند.

2- تاریخ خمیس: 320 / 2 بیروت

3- ابن ابی الحدید: 163 / 18 ط بیروت.

4- تاریخ الخلفاء 251 مطبعة سعادت بمصر.

5- سپوختن - مصدر بکسر اول وضم دوم: فرو کردن چیزی را به زور در چیز دیگر، و سپوخت ماضی او است.

6- تاریخ خمیس: 320 / 2 بیروت.

و هم در (تاریخ خمیس) و جز اوست که عزیمت سفر حج کرد و اراده کرد بر بام کعبه تجرع کؤس عقار و نیل لذت بوس و کنار کند (1).

و در اکثر کتب مذکور است، از آن جمله (ادب الدین والدنیا) که از مؤلفات ماوردی است بلکه از متواترات است که یک روز به قرآن تقال کرد این آیه آمد " واستفتحوا وخاب کل جبار عنید " (15 / ابراهیم 14) قرآن را بر هم گذاشت، و چندان کتاب خدای را تیر زد که پاره پاره شد، و این شعر بخواند:

تهددنی بجبار عنید *** فها انا ذاك جبار عنید

اذا ما جنت ربك يوم حشر *** فقل يا رب مزقني الولید (2)

و در (حیوة الحیوان) و جز او است که در باغ خود مصنوعی یعنی حوضی ساخته بود پر از شراب و هر وقت راغب شهوات میشد خود را در آن حوض می افکند، و چندان میخورد که نقص در اطراف آن حوض ظاهر میشد (3).

و این ابی حمله او را در (دیوان الصبابة) در شمار خلفائی یاد میکند که در عشق خلیع العذار و گسسته مهار بودند.

و داود انطاکی در (تزیین الاسواق) ذکر میکند که ولید عاشق نصرانیه ای شد و مراسله با وی کرد، و معشوقه ابا نمود نزدیک شد عقلش از سرش برود تا یک روز عید لباس مبدل پوشید و با صاحب باغی که دختران نصاری به تنزه و تفرج در آن میرفتند، قرار داد که در آن باغ برود، چون داخل باغ شد معشوقه اش روی با بواب کرد و گفت این کیست؟ بواب گفت مصیبت زده است از در ترحم با وی مزاح

ص: 341

1- تاریخ خمیس: 320 / 2 ط بیروت.

2- حیوة الحیوة ح 1/103 فی خلافة ولید و تاریخ خمیس 2/320 ط بیروت خلافة ولید

3- حیوة الحیوة ح 1/103 فی خلافة ولید و تاریخ خمیس 2/320 ط بیروت خلافة ولید

بسیاری کرد تا اندکی به نظر آرام شد، آنگاه با معشوقه گفتند می‌شناسی این کیست؟ گفت نه، گفتند این خلیفه است از این روی تن در داد و زن ولید شد، و این شعر را ولید در حق او میسرآید:

أضحى فوادك يا ولید عمیدا *** صبا قديما للحسان صیودا

من حب واضحة العوارض طفلة *** برزت لنا نحو الكنيسة عیدا

ما زلت ارمقها بعینی وامق *** حتی بصرت بها تقبل عودا

عود الصليب فويح نفسی من رأى *** منكم صليبا مثله معبودا

فستلت ربي أن أكون مكانه *** وأكون في لهب الجحيم وقودا

اجاب الله مسئلته.

و هم در حق این نصرانیه میگوید بعد از اینکه سرش فاش و امرش مشهور شد:

الا حبذا سعدي وان قيل انني *** كلفت بنصرانية تشرب الخمر

یهون علينا ان نظل نهارنا *** الى الليل لا اولی نصلي ولا عصرا (1) و مسعودی رحمه الله در (مروج الذهب) رایت میکند که يك وقت ابن عایشه مغنی نزد ولید آمد و این بیت تغنی کرد:

انی رأیت صبيحة النحر *** حورا نعین عزيمة الصبر

مثل الكواكب في مطالعها *** عند العشاء اطفن بالبدر

وخرجت ابغی الاجر محتسباً *** فرجعت موقورا من الوزر

ولید گفت احسنت والله، و او را به حق عبد الشمس سوگند داد تا اعاده کند، اجابت کرد، بازش سوگند به حق امیه داد، اعادت کرد، همچنین این شجره

ص: 342

ملعونه را پدر بر پدر یاد کرد، و استعاده نمود، و ابن عایشه اجابت کرد تا به خودش رسید، و گفت بجان من باز بخوان باز خواند حالت طرب در وی اثر کرد، و در روی ابن عایشه بیفتاد و یکایک اعضای او را بوسه زدن گرفت تا بمذاکیر او رسید و خم شد که او را ببوسد، ابن عایشه رانهای خود را فراهم آورد و او را مستور کرد، ولید گفت واللّه دست برنمیدارم تا نبوسم، پس حشفه او را بوسید آنگاه مستانه فریاد زد و طربیه و طربیه و لباس خود را یکسره از بر بگرفت، و بر ابن عایشه بیفکند، و خود عریان و مجرد به ایستاد تا لباس جدید برای او آوردند، و امر کرد که هزار دینار زر سرخ برای ابن عایشه بیاورند، و استری فرمان داد تا آوردند، و ابن عایشه را سوار کرد، و گفت باید با استر بر بساط من مشی کنی که آتشی پاینده در جگر من افروختی، آنگاه مسعودی میگوید ابن عایشه این شعر را بر یزید پدر ولید هم بخواند و وی را بطرب آورد، و گویند او ملحد شد در طرب خود، و کفر گفت و بساقی گفت ما را به آسمان چهارم شراب در ده و ولید این طرب را به ارث از پدر برده (1) (مراجعه شود به صفحه 452).

تمام شد کلام او.

هم در (مروج الذهب) و (کامل) مبرد است که ولید سوء عقیدت خود را افشا کرده، و این شعر را بخواند:

تلعب بالخلافة هاشمي *** بلا وحی اتاه ولا کتاب

فقل الله يمنني طعامي *** وقل الله يمنني شرابي (2) وانا استغفر الله من حکایة شعره وکتابه کفره، وولید این کفر مخصوص را از یزید روایت میکند، و وی از ابوسفیان چنانچه انشاء الله من بعد اشاره به کلمات

ص: 343

1- مروج الذهب 3 / 215 ط دار الهجرة ایران

2- مروج الذهب 3 / 216 ط دار الهجرة ایران.

ایشان خواهد شد، و از صفات معروفه او آنست که کنیزهای پدرش که منکوحه او بودند، و اولاد از او آورده بودند - وطی کرد، و معروف بوده در زمان خلفای لاحق، و در السنه مورخین اهل سنت بولید فاسق وولید زندیق.

و در (تاریخ الخلفاء) است که معافی جریری کتابی در سخافت وفجور والحاد وزندقه ولید تصنیف کرده.

و در (تاریخ خمیس) از ذهبی روایت کرده که رسول خدای فرمود:

" لیکونن فی هذه الامة رجل یقال له الولید هو اشد لهذه الامة من فرعون لقومه " (1).

امر عجیب وخطب فظیع اینست که ولید - با این همه شقاوت وشر وزندقه وفجور - را امام مفترض الطاعة وخلیفه رسول وامیر المؤمنین میگویند، بلکه از قاضی عیاض نقل شده که او یکی از خلفای اثنی عشر است که در حدیث - متواتر النقل متفق علیه بین الخاصة والعامه - منصوبند.

و در (تاریخ الخلفاء) از ابن حجر عسقلانی معروف بشیخ الاسلام شارح (صحیح بخاری) و صاحب (اصابه) و غیر او نقل کرده که تفسیر قاضی عیاض احسن وجوه وارجح اقوال است (2).

یا للعجب چگونه میشود مسلمان بلکه انسانی راضی شود که این گونه مردم را امام شمارد و اطاعت کند، و معرفتشان را واجب بداند، اینها اثر خذلان و بی توفیقی است، و الا عاقل تجویز این گونه امور نمیکند، و بعون الله و حسن مشیته در ذیل ذکر یزید شطری صالح از تتمه این باب بیان میکنم، و عین عبارت قاضی عیاض و پاره مطالب دیگر مذکور خواهم داشت، و ما در این مقام اگر چه تطویل کلام کردیم ولی از غرض اصلی خارج نشدیم که شرح مثالب و نشر معایب

ص: 344

1- تاریخ الخمیس: 2 / 320 ط بیروت.

2- تاریخ الخلفاء ص 11 ط سعادت بمصر.

بنی امیه باشد، چه سایر این طایفه هم از این قبیل و سالک این سیل بودند، و کفر و زندقه و الحاد و فسق و فجور و جور و طغیان بتوارث از ابوسفیان، و حکم در ایشان از پدر به پسر منتقل میشد، و اگر کسی به تواریخ و سیر رجوع کند شکی در اینها نکند خصوصاً تواریخ اهل سنت و جماعت که شبهه تعصب در آنها نمیرود، و مهما ممکن درصدد اخفای عیوب خلفای خود هستند، ولی باز به تأیید الهی و امداد سماوی جابجا و کتاب به کتاب حق بر زبان ایشان جاری میشود، و اعتراف به فضائل ائمه هدی و ذرائل دشمنان خدا میکنند، چنانچه علمای شیعه عموماً و فضلاء هند ایده‌م الله خصوصاً در استقصاء این کلمات حظ موفور و سعی مشکور دارند، و این بنده با عدم فرصت و قلت بضاعت گاه گاه بر سیل استطرف و استطراد برخی از آنها را در این مختصر تضمین میکنم، و گوش زد سامعین مینمایم.

و از محاسن کتب و بدایع رسایل منشوری است که معتضد عباسی فرمان داد بنویسند در سنه دویست و هشتاد و چهار هجری و بر منابر بخوانند، و منع کرد سقایان را از ترحم بر معاویه که مرسوم بود، چنانچه از (تاریخ محمد بن جریر الطبری) در شرح (نهج حدیدی) مذکور است، و آن منشور مشتمل است بر طائفه‌ای از اخبار و آثار در مساوی بنی امیه عموماً و خصوصاً، و اکثر اخبار مذکوره را حاوی است، و سایر بدع و فتن ایشان را به نحو اشاره و اجمال متضمن است، و چون قول خلیفه‌ای از خلفای سنیان است البته اطاعت او واجب است که در آنجا تحریض و تحریص بر لعن بنی امیه و برائت از معاویه و احزاب او کرده است، و چون عبارت آن منشور در غایت فصاحت و اتقان و عربیت است اولی تر آنکه ما عین آن را در این مختصر نقل کنیم و به ترجمه آن نپردازیم، چه جمل مطالب او در مواضع متعدده این کتاب مذکور

شده و خواهد شد انشاء الله، و از برای علماء و اهل فضل مطالعه او مایه مسرت و ابتهاج خواهد شد، و فيه بعد الحمد والصلوة:

اما بعد فقد انتهى الى امير المؤمنين ما عليه جماعة العامه من شبهة قد دخلتهم في اديانهم وفساد قد لحقهم في معتقدهم وعصبية قد غلبت عليها اهواءهم ونطقت بها سنتهم على غير معرفة ولا روية قد قلدوا فيها قادة الضلالة بلا بينة ولا بصيرة، وخالقوا السنن المتبعة الى الاهواء المبتدعة، قال الله تعالى " ومن اظلم ممن اتبع هواه بغير هدى من الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين " خروجا عن الجماعة، ومسارعة الى الفتنة، وايثارا للفرقة، وتشتيتا للكلمة، واطهارا لموالاته من قطع الله عنه الموالاته، وتبرء منه العصمة، واخرجه من الملة وواجب عليه اللعنة، وتعظيما لمن صغر الله حقه، واوهن امره، واضعف ركنه من بني امية الشجرة الملعونة، ومخالفة لمن استنقذهم الله به من الهلكة واسبغ عليهم به النعمة من اهل البركة والرحمة والله يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم، فاعظم امير المؤمنين ما انتهى اليه من ذلك، ورأى ترك انكاره حرجا عليه في الدين، وفسادا لمن قلده الله امره من المسلمين، واهمالا لما اوجبه الله عليه من تقويم المخالفين وتبصير الجاهلين، واقامة الحججة على الشاكين، وبسط اليد على المعاندين، وامير المؤمنين يخبركم:

معاشر المسلمين ان الله جل ثنائه لما ابتعت محمدا صلى الله عليه وآله بدينه وامره ان يصدع بامرهم بدأ باهله وعشيرته، فدعاهم الى ربه، وانذرهم وبشرهم ونصح لهم وارشدهم، فكان من استجاب له وصدق قوله واتبع امره نفر يسير من بني امية من بين مؤمن بما اتى به من ربه وناصر لكلمته وان لم يتبع دينه اعزازا واشفاقا عليه، فمؤمنهم مجاهد ببصيرته، وكافرهم مجاهد بنصرتة وحميته يدفعون من نابذوه يقهرون من عازوه وعانده، ويتوثقون له ممن كانفه وعاضده، ويبايعون له من سمح له بنصرتة

ويتجسسون اخبار اعدائه، ويكيدون له بظهر الغيب كما يكيدون له برأى العين حتى بلغ المدى وحان وقت الاهتداء فدخلوا في دين الله وطاعته وتصديق رسوله والايمان به باثبت بصيرة واحسن هدى ورغبة، فجعلهم الله اهل بيت الرحمة، واهل البيت الذين اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، معدن الحكمة وورثة النبوة، وموضع الخلافة، اوجب الله لهم الفضيلة، والزم العباد لهم الطاعة، وكان ممن عانده وكذبه وحاربه من عشيرته العدد الكثير والسواد الاعظم يتلقونه بالضرر والشريب، ويقصدونه بالاذى والتخويف، وينابذونه بالعداوة، وينصبون له المحاربة، ويصدون عن قصده، وينالون بالتعذيب من اتبعه، وكان اشدهم في ذلك عداوة، واعظمهم له مخالفة، اولهم في كل حرب ومناصبه، ورأسهم في كل اجلاب وفتنة، لا ترفع على الاسلام راية الا كان صاحبها وقاندها ورئيسها ابا سفيان بن حرب صاحب احد والخندق وغيرهما واشياعه من بنى امية الملعونين في كتاب الله ثم الملعونين على لسان رسول الله صلى الله عليه وآله في مواطن عدة لسابق علم الله فيهم، وماضى حكمه في امرهم وكفرهم ونفاقهم، فلم يزل لعنه الله يحارب مجاهدا ويدافع مكائدا، ويجلب، منابذا حتى قهره السيف وعلا- امر الله وهم كارهون، فتعوذ بالاسلام غير منطو عليه واسر الكفر غير مقلع عنه فقبله وقبل ولده على علم منه بحاله وحالهم، ثم انزل الله تعالى كتابا فيما انزله على رسوله يذكر فيه شأنهم، وهو قوله تعالى " والشجرة الملعونة في القرآن " ولا خلاف بين احد من انه تبارك وتعالى اراد بها بنى امية.

ومما ورد من ذلك في السنة ورواه ثقات الامة قول رسول الله صلى الله عليه وآله فيه وقد رآه مقبلا على حمار ومعاويه يقوده، ويزيد يسوقه: لعن الله الراكب والقائد والسائق.

ومنه ما روته الرواة عنه من قوله يوم بيعة عثمان تلقفوها يا بنى عبد شمس تلقف الكرة فوالله ما من جنة ولا نار، وهذا كفر صراح يلحقه اللعنة من الله

كما لحقت الذين كفروا من بنى اسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون.

ومنه ما يروى من وقوفه على ثنية احد من بعد ذهاب بصره، وقوله لقايدته:

هيهنا رمينا محمدا وقتلنا اصحابه.

ومنها الكلمة التي قالها للعباس قبل الفتح وقد عرضت عليه الجنود: ولقد اصبح ملك ابن اخيك عظيما، فقال له العباس ويحك انه ليس بملك انها النبوة.

ومنه قوله يوم الفتح، وقد رأى بلالا على ظهر الكعبة يؤذن ويقول: اشهد ان محمدا رسول الله، لقد اسعد الله عتبة بن ربيعة اذ لم يشهد هذا المشهد.

ومنها الرؤيا التي رآها رسول الله صلى الله عليه وآله فوجم لها قالوا: فما رأى بعدها ضاحكا رأى نفرا من بنى امية ينزون على منبره نزو القردة.

ومنها اطراد رسول الله صلى الله عليه وآله الحكيم بن ابي العاص لمحاكاته اياه في مشيته والحقه الله بدعوة رسول الله آفة باقية حين التفت اليه فرآه يتخلج يحكيه، فقال:

كن كما انت، فبقى على ذلك ساير عمره، هذا الى ما كان من مروان ابنه في افتتاحه اول فتنة كانت في الاسلام واحتقابه (اختقابه - بحار) كل دم حرام سفك فيها او اريق بعدها.

ومنها ما انزل الله على نبيه صلى الله عليه وآله: ليلة القدر خير من الف شهر، قالوا ملك بنى امية.

ومنها ان رسول الله صلى الله عليه وآله دعا معاوية ليكتب بين يديه فدافع بامرته واعتل بطعامه، فقال صلى الله عليه وآله لا اشبع الله بطنه فبقى لا يشبع، ويقول: والله لا اترك الطعام شبعاً ولكن اعياء.

ومنها ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: يطلع من هذا الفج رجل من امتي يحشر على غير ملتي فطلع معاوية.

ومنها ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال اذا رأيتم معاوية على منبرى فاقتلوه.

ومنها الحديث المشهور المرفوع انه صلى الله عليه وآله قال: ان معاوية في تابوت من نار في اسفل درك من جهنم ينادى يا حنان يا منان فيقال له: الان وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين.

ومنها انتزاعه بالمحاربة لافضل المسلمين في الاسلام مكانا، واقدمهم اليه سبعا واحسنهم فيه اثرا وذكرنا علي بن ابيطالب ينازعه حقه بباطله ويجاهد انصاره بضلاله واعوانه، ويحاول ما لم يزل هو وابوه يحاولانه من اطفاء نور الله وجحود دينه، ويأبى الله الا ان يتم نوره ولو كره المشركون، ويستهوى اهل الجهالة، ويموه لاهل الغباوة بمكره وبغيه الذين قدم رسول الله صلى الله عليه وآله الخبر عنهما، فقال لعمار بن ياسر: تقتلك الفئة الباغية، تدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار مؤثرا المعاجلة كافرا بالاجلة، خارجا من ربة الاسلام، مستحلا للدم الحرام حتى سفك في فتنته وعلى سبيل غوايته وضلالته (دماء - المصدر) ما لا يحصى عدده من اخيار المسلمين الذابين عن دين الله والناصرين لحقه، مجاهدا في عداوة الله، مجتهدا في ان يعصى الله فلا يطاع، ويبطل احكامه فلا تقام، ويخالف دينه فلا يدان، وان تعلوا كلمة الضلال وترتفع دعوة الباطل، وكلمة الله هي العليا ودينه المنصور، وحكمه النافذ وامره الغالب، وكيد من عاداه وحاده المغلوب الداحض حتى احتمل اوزار تلك الحروب وما اتبعها، وتطوق تلك الدماء وما سفك بعدها، وسن سنن الفساد التي عليه اثمها واثم من عمل بها، وابعاح المحارم لمن ارتكبها، ومنع الحقوق اهلها، وغرته الامال واستدرجه الامهال، وكان اوجب الله عليه به اللعنة، قتله من قتل صبورا من خيار الصحابة والتابعين واهل الفضل والدين مثل عمرو بن الحمق الخزاعي وحجر بن عدى الكندي فيمن قتل من امثالهم على ان يكون له العزة والملك والغلبة، ثم ادعائه زياد بن سمية اخا ونسبته اياه الى ابيه، والله تعالى يقول ادعوهم

لابائهم هو اقسط عند الله، ورسول الله يقول " ملعون من ادعى الى غير ابيه او انتمى الى غير مواليه " .

وقال: الولد للفراش وللعاهر الحجر، فخالف حكم الله تعالى ورسوله جهارا وجعل الولد لغير الفراش والحجر لغير العاهر، فاحل بهذه الدعوة من محارم الله ورسوله في ام حبيبه ام المؤمنين وفي غيرها من النساء من شعور ووجوه وقد حرمها الله واثبت بها من قربي قد ابعداها الله ما لم يدخل الدين خلل مثله، ولم ينل الاسلام تبديل يشبهه.

ومن ذلك ايثاره بخلافة الله على عباده ابنه يزيد السكير الخمير صاحب الديكة والفهود والقردة، واخذ البيعة له على خيار المسلمين بالقهر والسطوة والتوعد والاخافة والتهديد والرهبه، وهو يعلم سفهه ويطلع على رهقه وخبثه، ويعاين سكراته وفعلاته وفجوره وكفره، فلما تمكن - قاتله الله - فيما تمكن منه طلب بثارات المشركين وطوائلهم عند المسلمين، فوقع باهل المدينة في وقعة الحرة الواقعة التي لم تكن في الاسلام اشنع منها ولا افحش.

فشفى عند نفسه غليله، وظن انه قد انتقم من اولياء الله وبلغ الثار لاعداء الله، فقال مجاهرا بكفره ومظهرا لشركه:

ليت اشياخى ببدر شهدوا *** جزع الخزرج من وقع الاسل

قول من لا يرجع الى الله ولا الى دينه ولا الى رسوله ولا الى كتابه، ولا يؤمن بالله وبما جاء من عنده، ثم اغلظ ما انتهك، واعظم ما اخترم، سفكه دم الحسين بن على عليهما السلام مع موقعه من رسول الله، ومكانه ومنزلته من الدين والفضل، والشهادة له ولاخيه بسيادة شباب اهل الجنة اجترأ على الله وكفرا بدينه وعداوة لرسوله ومجاهرة لعترته واستهانة لحرمة كانهما يقتل منه ومن اهل بيته قوما من كفره الترك والديلم، ولا يخاف من الله نقمة ولا يراقب منه سطوة، فبتر الله عمره،

واخبث (اجتث - المصدر) اصله وفرعه، وسلبه ما تحت يده، واعد له من عذابه وعقوبته ما استحقه من الله بمعصيته.

هذا الى ما كان من بنى مروان، من تبديل كتاب الله وتعطيل احكام الله واتخاذ مال الله بينهم دولا، وهدم بيت الله، واستحلالهم حرامه، ونصبهم المجانيق عليه، ورميهم بالنيران اياه (اليه - المصدر) لا يألون له احراقا واخرابا ولما حرم الله منه استباحة وانتهاكا، ولمن لجأ اليه قتلا- وتنكيلا ولمن امنه الله به اخافة وتشريدا حتى اذا حقت عليهم كلمة العذاب واستحقوا من الله الانتقام، وملاوا الارض بالجور والعدوان، وعموا بلاد الله بالظلم والاقتسار، وحلت عليهم السخطة، ونزلت بهم من الله السطوة، اتاح الله لهم من عترة تبيه وراثته، ومن استخلصه منهم لخلافته مثل ما اتاح من اسلافهم المؤمنين وآبائهم المجاهدين لاوائلهم الكافرين، فسفك الله به دماءهم مرتدين كما سفك باباءهم دماء اباؤهم مشركين وقطع الله دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين.

ايها الناس انما امر ليطاع ومثل ليمتثل، وحكم ليفعل، قال سبحانه وتعالى ان الله تعالى لعن الكافرين، واعد لهم سعيرا، وقال اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون، فالعنوا ايها الناس من لعنه الله ورسوله، وفارقوا من لا- تنالون القربة من الله الا بمفارقته، اللهم العن اباسفيان بن حرب بن اميه، ويزيد بن معاوية ومروان بن الحكم وولده وولد ولده، اللهم العن ائمة الكفر وقادة الضلال واعداء الدين ومجاهدى الرسول ومعطلى الاحكام ومبدلى الكتاب ومنتهكى الدم الحرام، اللهم انا نبرء اليك من موالاته اعداءك، ومن الاغماض لاهل معصيتك كما قلت " لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الاخر يوادون من حاد الله ورسوله ".

ايها الناس اعرفوا الحق تعرفوا اهله وتأملوا سبل الضلالة تعرفوا سابلها فقفوا عندما وقفكم الله عليه، وانفذوا كما امركم الله به، وامير المؤمنين يستعصم بالله

لكم، ويسئله توفيقكم ويرغب اليه في هدايتكم، واللّه حسبه وعليه توكله، ولا قوة الا باللّه العلي العظيم (1).

و اگر بیش از این بر مساوی بنی امیه میخواهی مطلع بشوی نظر کن برساله (مفاخره بنی هاشم و بنی امیه) که در شرح مذکور (2) با اضافه فوایدی از خود شارح نقل شده، چه جاحظ با اینکه از اعداء امیر المؤمنین است، ورساله ای در اثبات امامت مروانیه نوشته، و اسم او را (کتاب امامت امیر المؤمنین معاویه) گذاشته در رساله مفاخره شطری مقنع و فصلی مشبع از خبث اعراق و سوء اخلاق، و دناوت حسب، و ردائت نسب این شجره ملعونه، و طائفه مشنومه یاد کرده است، و اللّه در ابی القاسم المغربي رحمه اللّه حیث قال:

ثم امتطاهما عبد شمس فاغدت *** هزوا وبدل ربحها بخسار

وتقلت في عصبه أموية *** ليسوا باطهار ولا ابرار

ما بين مأفون الى متزندق *** ومداهن ومضعف (3) و حمار

قال ابن ابی الحدید: فاما قوله في بني اميه " ما بين مأفون... " البيت فمأخوذ من قول عبد الملك (بن مروان - مصدر) وقد خطب فذكر الخلفاء من بنی امیه قبله، فقال: اني واللّه لست بالخليفة المستضعف، ولا بالخليفة المداهن، ولا بالخليفة المأفون. عني بالمستضعف عثمان، وبالمداهن معاوية، وبالمأفون يزيد بن معاوية، فزاد هذا الشاعر فيهم اثنين: وهما المتزندق، وهو الوليد بن يزيد بن عبد الملك، والحمار وهو مروان بن محمد بن مروان (4).

ص: 352

1- تاريخ طبری 8 / 183 في ما وقع سنة 248، وبحار الانوار: 8 / 543 ط افسط.

2- ابن ابی الحدید: 15 / 262 ط بيروت.

3- مضاعف - مصدر.

4- ابن ابی الحدید: 6 / 17 ط بيروت واللفظ من المصدر لا شفاء الصدور فان فيه تصحيفات.

در (بحار) (1) از (کامل بهائی) که از مصنفات عماد الدین حسن بن علی الطبری است که معاصر محقق و استاد البشر قدس سرهما بوده، و برای بهاء الدین محمد جوینی در عصر هلاکو نوشته چنانچه از (ریاض العلماء) ی - فاضل متتبع میرزا عبد الله معروف به " افندی " تلمیذ علامه مجلسی قدس سره - استفاده میشود نقل شده که گفته: امیه غلام رومی بوده عبد شمس را، و چون او را زیرک و کیس دید تبنی کرد، و پسر خود قرار داد و مشهور شد بامیه بن عبد الشمس، چنانچه میگفتند زید بن محمد قبل از نزول آیه " و ما کان محمد ابا احد من رجالکم " (40 الاحزاب 33).

و از این روی روایت شده از صادقین علیهم السلام یعنی اهل بیت در تفسیر " الم غلبت الروم " (2 الروم 30) که ایشان بنی امیه اند، و از اینجا ظاهر میشود نسب معاویه و عثمان، و کفایت میکند ایشان را در عدم استحقاق خلافت چه رسول خدای فرمود " الائمة من قریش " (2) وهم در (بحار) (3) از (الزام النواصب) حکایت میکند که امیه از صلب عبد الشمس نبوده، بلکه از رومیان بوده، و عبد الشمس او را استلحاق کرد، و منسوب بوی شده، و بنو امیه تماما از صمیم قریش نیستند بلکه ملحق به ایشانند، و مصدق این خبر کلام امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود:

بنی امیه لصاقد، و صحیح النسب تا عبد مناف نیستند، و معاویه متمکن از انکار نشد، و محقق محدث کاشانی قدس سره النورانی از کتاب (استغاثه فی بدع

ص: 353

1- بحار الانوار: 8 / 361 ط افسست.

2- الصواعق المحرقة ص 20.

3- بحار الانوار: 8 / 361 ط افسست.

الثلاثة) که علی التحقیق - چنانچه محقق نحیر شیخ اسد الله شوستری بنقل تلمیذ متتبع او شیخ عبد النبي کاظمی در حاشیه (نقد الرجال) متعرض شده، و مستمد از اشاره شیخ یوسف بحرانی شده - از مصنفات علی بن احمد کوفی صاحب کتاب (انبیاء) و کتاب (اوصیاء) است، و این کتاب در (رجال نجاشی) مذکور است، به اسم (کتاب بدع محدثه) و شهادت میدهد بر این روایت او بلا واسطه از جعفر بن محمد بن مالک الکوفی، و با وجود این محقق متبحر مذکور در (صافی) و محدث متبحر مجلسی در مقدمه (بحار الانوار) نسبت باین میثم داده اند، و هذا غریب جدا منهما مع سعة باعهما و کثرة اطلاعهما.

و بالجمله در کتاب مذکور است که روایت شده از علماء اهل بیت در اسرارشان و علومشان که به علماء شیعه ایشان رسیده اینکه قومی منسوب به قریش میشوند، و از ایشان نیستند در حقیقت نسب، و این از خبرهایی است که نمیدانند او را جز معدن نبوت و ورثه علم رسالت، و این مثل بنی امیه است که گفتند ایشان از قریش نیستند، و اصل ایشان از روم بوده، و در ایشان است تأویل این آیه: " ألم غلبت الروم " (2 الروم 30) معنی او چنان است که غلبه کردند بر ملک، و زود که غلبه کند بر ایشان بنی عباس، و این تأویل چنان که در (صافی) است مناسب قرائت غلبت به صیغه معلوم است که در شواذ قرائت شده.

و در (بحار) از (کنز الفوائد) علامه کراچکی به دو طریق: یکی از ابن عقده، و دیگر از محمد بن العباس الماهیار صاحب تفسیر معروف قریب به این معنی را روایت کرده است، و میتوان اشاره به این ضعف نسب بنی امیه باشد اشعاری که ابو عطاء سندی که از مشاهیر شعرای مخضرمین دولتین است در هجای بنی امیه گفته است که ذکر آنها فی نفسه مرغوب است اگر چه اشاره به این جهت ضعف نباشد فالله دره، و علی الله بره فلقد اجاد ما شاد (افجر - النصایح الکافیة 138)

ان الخیار من البریة هاشم *** و بنو امیة ارذل الاشرار

وبنو الامية (اميه النقايح؟؟ الكافيه) عودهم من خروج *** ولهاشم في المجد عود نضار

اما الدعاة الى الجنان فهاشم *** وبنو امية من دعاة النار

وبه هاشم زكت البلاد واعشبت * وبنو امية كالسراب الجار

فايده

طایفه از بنی امیه اگر چه در مغرب خلافت یافتند، و خود را خلیفه ملقب کردند، ولی اعتدادی به ایشان نیست، و در شمار نمی آیند، چه ایام ایشان مضطرب بوده غالباً، و مملکتی منتظم نداشتند، و تمام اندلس بلادی چند بیش نیست از این روی نظر به ایشان نشده، و ملک ایشان از ایام خلافت بنی امیه محسوب نشده، چنانچه ایام خلافت عبد الملک که در روزگار عبد الله بن زبیر بود محسوب نشده، چه خلافت او مخصوص به اردن که دمشق و حوالی او باشد بود، و همچنین معاویه در زمان خلافت ظاهری حضرت امام حسن با اینکه حکمران مصر و شام بود خلیفه بشمار نرفت، پس قلت ملک و ضیق مملکت موجب عدم اعتداد و قلت اعتناء است نه اختصاص به مشرق و مغرب، چنانچه در (بحار) است که وجه عدم التفات به ایشان اینست که نظر به مشرق است، چه محل اعتنا او است، و این وجه اگر ممکن الارجاع بوجه اول باشد صحیح است و الا ضعیف و موهون است.

توضیح - لعن بر تمام بنی امیه کشف میکند از فاسد بودن همه آنها

توضیح

ظاهر عبارت زیارت با قطع نظر از تأکید و تعمیم بلفظ " قاطبة " که موجب اباء سیاق کلام است از تخصیص کشف میکند از اینکه بنی امیه یکسره خبیث

ص: 355

و مستوجب لعنند، چه ظاهر اینکه متکلم در عنوان حکم اخذ وصفی نکرد که عام معنون و ممنوع به او بشود اینست که در افراد عام چیزی که قابل معارضه باشد نیست پس اگر شك کنیم در بعض افراد بنی امیه که آیا ایشان بعقیده حقه و فطرت سلیمه درگذشتند یا نه؟ به حکم این عموم مذکور میگوئیم فاسد العقیده بودند، چون او ملعون بوده به مقتضای این نص، و مؤمن مستوجب لعن نیست، پس او مؤمن نیست.

و این چنان است که اگر مولائی بگوید همسایگان مرا اکرام کن با اینکه از حال او معلوم است که دشمنان وی را نباید اکرام کرد عبارت مذکوره کاشف است از اینکه هیچ يك از همسایگان او دشمنش نیستند، و این مطلب را ما در اصول تحقیق مستوفی کرده ایم، و والد محقق ما قدس سره در کتاب (مطرح الانظار) شرحی وافی و تحقیقی کافی در این باب دارد، و بالجمله در عبارت مذکوره اشکالی است که مقتضای او اینست که هیچ يك از بنی امیه مؤمن نباشند با وجود اینک جماعتی از قدما و متأخرین ایشان ولایت اهل بیت داشتند مثل خالد بن سعید بن العاص و ابو العاص بن ربیع که از آنانند که از بیعت ابی بکر تخلف کردند، و با امیر المؤمنین ثابت قدم بماندند، چنان که از کتب عامه و خاصه معلوم میشود، و اموی ابیوردی شاعر را شیخ حر قدس سره از علماء شیعه در (امل الامل) شمرده، و همچنین بتتبع معلوم میشود که جماعتی از رجال و نساء منسوبین به این قبیله از اختیار بودند مثل امامه دختر ابو العاص که بعد از حضرت فاطمه علیها السلام به وصیت آن حضرت در حباله نکاح امیر المؤمنین علیه السلام آمد، و مثل محمد بن ابی حذیفه که مادر او دختر ابی سفیان بود، و او خود از خواص اولیای امیر المؤمنین، و در محبت آن جناب رنجها کشید و سالها در زندان معاویه که خال او بود بماند، و با او موافقت نکرد، و جواب از این سؤال به چند وجه میتوان گفت:

یکی اینکه ظاهر از این کلمه موجودین در حال خطاب است، علاوه بر اینکه اضافه بحسب وضع اولی حقیقت در عهد است، و معهود موجودین است، و این وجه ضعیف است، چه اگر مراد موجودین حال صدور به راوی غیر امام است که زمان حضرت صادق علیه السلام باشد لازم آید خروج متقدمین بنی امیه، و ایشان اکثر بنی امیه اند، و قطع داریم به دخول یزید و معاویه و زیاد و اضراب ایشان در عموم این عبارت، و اگر مراد جمیع ازمان سابقه است که صدور از هر امامی به امام دیگر ملحوظ شود اشکال در اختیار ازمان سابقه باقی است.

وجه دیگر اینکه ملتزم میشویم که بنی امیه بحسب فطرت اصلیه اعوجاجی دارند که اگر با استقامت فعلیه هم مجتمع شود عاقبت کار و خاتمه امر انحرافی از ایشان ظاهر میشود که با ارتداد از دنیا بیرون میروند، و بر فرض قطع به استقامت سابقه احراز بقای حال او در وقت رحلت جز به استصحاب صورت نبندد، و دلیل مذکور که متکفل تجویز لعن است اماره کاشفه از استیعاب و استغراق افراد ایشان است به حکم خباثت، پس حکم میکنیم بجواز لعن و تبری از ایشان.

و لیکن باید دانست که مراد از بنی امیه به حکم وضع و لغت یا انصراف رجال منسوبین از جانب آباء بامیه است، پس ذکر امامه که دختر است، و ذکر محمد بن ابی حذیفه که از جانب مادر انتساب دارد، و اضراب ایشان وجهی ندارد، بلکه ابو العاص را از بنی امیه شمردن راهی ندارد، اگر چه خبر ضعیفی در این باب وارد است (1).

ص: 357

1- محمد بن احمد الکوفی الخزاز، عن احمد بن محمد بن سعد الکوفی عن ابن فضال، عن اسماعیل بن مهران، عن ابی مسروق النهدی، عن مالک ابن عطیه، عن ابی حمزة قال: دخل سعد بن عبد الملك - وكان ابو جعفر علیه السلام یسمیه سعد الخیر وهو من ولد عبد العزیز مروان - علی ابی جعفر علیه السلام فبینا ینشج کما تنشج النساء قال: فقال له ابو جعفر علیه السلام: ما یبکیک یا سعد؟ قال: وکیف لا ابکی وانا من الشجرة المعلونة فی القرآن، فقال له: لست منهم انت اموی منا اهل البیت، اما سمعت قول الله عز وجل یحکی عن ابراهیم علیه السلام " فمن تبعنی فانه منی " (39 ابراهیم) الاختصاص 59، بحار الانوار 46 / 338 ط لبنان.

و در رساله مفاخره جاحظ هم چنین مذکور است که بنی امیه در تکذیب خبر شجره ملعونه متمسک بوجود ابو العاص در ایشان شدند (1).

و این سخن در میزان تصحیح انساب سنجیده نیست، چه ابو العاص پسر ربیع بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد مناف است، و او عبثی است، چنان که در (اسد الغابه) و غیر او مذکور است.

و ذکر ایبوردی در شیعه و جهی ندارد اگر چه شیخ حر قدس سره در (امل الامل) فرموده، چه او بر این دعوی اقامه شاهی نکرده، و از اشعار او افتخار بامریت، و تأسف بر فوت مملکت و انقضای ایام ایشان ظاهر میشود، و این معنی البته منافی تشیع بلکه مقتضای فطرت خبیثه امویت است.

و از این قبیل اشتباهات از شیخ حر بسیار شده، چنانچه ابو الفرج اصبهانی که مروانی است هم از علمای امامیه شمرده، چه او بالاتفاق امامی نبوده، بلکه از علماء زیدیه است، و اشتباه او از لفظ شیعه مذکور در کلام بعضی شده، و مرویات او غالباً با امامیت منافات دارد، چنان که از استقصای تتبع در (آغانی) ظاهر است، و هرگز امامی متدین راضی نمیشود بعبد الله بن جعفر ذی الجناحین که در عصر خود تالی حسنین و ثالث قمرین بود نسبت استماع غنا بدهد با اینکه حضرت زینب سلام الله علیها که عقیده خدر رسالت، و محجوبه ستر امامت، و رضیعه ثدی زهد، و عصمت ولویه، و ربیبه حجر علم و حکمت نبویه است حلیده او بود، و در خانه او

ص: 358

ماوی داشت.

و هم چنین از قبیل این ترهات و خزعلات در کتاب (اغانی) بسیار است، و نسبت ندم سید الشهداء علیه السلام از سفر کربلا در روز عاشورا به او معروف و کتاب (مقاتل الطالبیین) او مشهور است، و این قدر تعرض حال او اگر چه بر سیل استطراد آمد ولی اگر تأمل کنی از اجزاء مراد بود، بالجمله این شعر را از اموی در این مقام که دلالت بر اختلال عقیده دارد مینویسم:

ملکنا اقالیم البلاد فاذا عنت *** لنا رغبة او رهبة عظماؤها

فلما انتهت ایامنا علقنت بنا *** شدائد ایام قلیل رخاؤها

وکان الینا فی السرور ابتسامها *** فصار علینا بالهموم (1) بکاؤها

وصرنا نلاقی النائبات بأوجه *** زقاق الحواشی کاد یقطر ماؤها

إذا ما هممنا ان نبوح بما جنت *** علینا اللیالی لم یدعنا حیاؤها

و در این بیت که میگوید " وصرنا نلاقی... " بخواطر آمد شعر سید الشعراء و خاتم الادباء شاعر ماهر و ادیب معاصر سید حیدر حلی رحمه الله که میگوید، و چه خوب گوید:

من این تخجل أوجه امویة *** سکبت بلذات الفجور حیاؤها

و از مواضعیکه بنسب خود افتخار میکند این ابیات است که در نجدیات اوست:

قالت لصحبی سرا اذ رأته فرسی *** من الذی یتعدی مهره خیباً

فقال اعلمهم بی ان والده *** من کان یجهد اخلاف العلی حلباً

ما مات حتی اقر الناس قاطبة *** بعزه وهو اعلی خندف نسباً

کفایت نکرده او را که افتخار به انساب بنی امیه میکند، بلکه گمان کرده که ایشان اعلای قبائل خندفند در نسب، با اینکه شنیدی که جمعی منکر قرشیت

ص: 359

1- فی الهموم و فیات.

ایشان هستند، و نسب ابو سفیان و حال حمامه مادر او معلوم خواهد شد، زهی خجالت و فضیحت از نسبی که به ابو سفیان میرسد و منتهی بامیه میشود.

ولو قيل للكلب امثاله *** عوى الكلب من لؤم هذا النسب

و در جای دیگر از نجدیات است:

وانی وان كان الهوى يستفزني *** لذو مرة قطاعة للقرائن

اروم العلی والسيف يخضبه دم *** بابيض بتاك واسمر مارن

وان خاشنتنی النائبات تشبث *** باروع عبل الساعدين مخاشن

اذا سمنه خسفا تلظی جماحه *** واجلین عن قرن الد ومشاحن

لئن سلبتنی نخوة امویة *** خطوب اعانیهما فلست لحاضن

قاتله الله ما اشعره، و در جای دیگر از نجدیات خارج از ادب صباوت شده تخمس در تغزل میکند و میگوید:

بنی حیثم الله الله فی دمی *** فطالبه الله الذي قوله الفعل

ومرد علی جرد باید تمدها *** الی الشرف الضخم الخلائف والرسل

دم اموی لیس ینکر فرده *** وما بعده الا الفرار أو القتل

الم یك فی عثمان للناس عبرة *** فلا ترخصوه طله انه یغلوا

ولولا الهوی صارت الیکم کتیبة *** یعضل من نجد بها الحزن والسهیل

از تأمل این اشعار جای تأمل در عدم استقامت او نمیماند، و از همه صریح تر این مقطوعه اخیره بود که تذکر دم عثمان و افتخار بحروب جمل و صفین بود، بلکه اشعار بواقعه طف داشت، چنانچه خواهی دانست که بنی امیه بعنوان مطالبه خون عثمان این فتنه را انگیختند و بتلافی او بسیار کارها کردند، و عجب آنست که مقطوعه اولی که ذکر کردیم در (وفیات) (1) مذکور است و شیخ حر رحمة الله

ص: 360

در حالات او از کتاب مذکور نقل میکند، و از مضمون این شعر غفلت کرده، بالجمله تقریب وجه ثانی این بود که شنیدی، و انصاف این است که التزام به این وجه بر وجهی که رفع ید از امور قطعیه بکنیم بر فرض تحقق با تحکیم این دلیل بر استصحاب سلامت عقیده کاری بس مشکل است، خاصه اینکه عموماً دیگر از فضایل مؤمنین در دست هست که التزام بتخصیص آنها صعب مستصعب است، و خالی از تأیید نیست روایة حیوة الحیوان که سابقاً گذشت (1) که پیغمبر فرمود مؤمنین ایشان کمند (2).

چه این خبر به ملاحظه اشتمال بر ذم بنی مروان مظنون الصدق است و گمان ندارم کسی در حق خالد بن سعید با آن همه اظهار اخلاص و ایستادگی و حسن بیان در مسجد و معارضه با ابوبکر و امتناع از بیعت که در جمیع کتب مسطور است (3).

ص: 361

1- ذیل و آل مروان ص 326.

2- وروایة خصال باب الاربعة ص 108 بالاسناد عن الرضا عن ابيه عن آبائه عليهم السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يحب اربع قبائل كان يحب الانصار وعبد القيس واسلم وبنی تمیم وكان يبغض بنی امية وبنی خيف (حليف ظ) وبنی ثقيف وبنی هذيل، وكان عليه السلام يقول لم تلدني امي بكريه ولا ثقفيه وكان عليه يقول في كل حي نجيب الا في بنی امية.

3- في احتجاج الطبرسي 47 والخصال باب الاثني عشر 2 / 67: انه من الاثني عشر الذين انكروا على ابي بكر خلافته وجلسه مجلس رسول الله صلى الله عليه وآله بل اولهم حيث قال فقال يا ابا بكر اتق الله... وفي الاحتجاج ص 51 قال لعمر: يابن صحاك الحبشية ابأسيافكم تهددوننا ام بجمعكم تفزعوننا والله ان اسيافنا احد منكم، وانا لاكثر منكم وان كنا قليلين لان حجة الله فينا والله لولا اني اعلم ان طاعة الله ورسوله وطاعة امامي اولي لشهرت سيفي وجاهدتكم في الله الى ان ابلى عذري فقال أمير المؤمنين عليه السلام اجلس يا خالد فقد عرف الله مقامك وشكر لك سعيك... وراجع ترجمته التنقيح ج 1 / 391.

متمسک باین حدیث شده - العیاذ باللّٰه - قدحی کند چه صحابی مؤمن مطیع اهل بیت بود، و البته عمومات فضل صحابه و مدایح مهاجرین در کتاب و سنت شامل او هست، و دلیلی بر اخراج بالخصوص نیست، علاوه بر اینکه وجه سوم موجب ظهور وهن و ضعف این وجه میشود.

وجه سوم - مقصود دسته ای باشند که در غضب خلافت و اطفاء نور ولایت همدست و همدستان شدند

وجه سوم اینکه مراد از بنی امیه خصوص آن جماعت از ایشانند که در غضب خلافت و اطفاء نور خدا و جحد کلمه ولایت همدست و همدستان شدند، به تیغ و سنان و نوشته و زبان در بغض اهل بیت همراهی نمودند، و مؤید این وجه آنست که متبادر به اذهان در خصوص این قضیه با ملاحظه اشکال مذکور همین معنی است، و با ملاحظه اینکه عنوان بنی امیه مصداق واقعی کم دارد، چه اولاد حقیقی امیه کم بودند.

اما حکم و اولاد او که همه حرام زاده بودند.

و اما اولاد ابوسفیان هم متهم بخیث مولد بودند، بلکه محققا حرام زاده بودند، چنانچه من بنده انشاء اللّٰه در محل خود خواهم ذکر کرد.

و اما اولاد ابی معیط که اولاد ذکوان پدر ابو معیط باشند هم لصیقند، چه ذکوان بعقیده جماعتی غلام امیه بوده، و وی را به خود ملحق ساخت، و تبنی کرد چنانچه در (اسد الغابه) اشاره کرده پس ناچار باید طایفه ای مراد باشد که خلفاء و امراء ایشان را شامل شود، و بنابراین لفظ بنی امیه عنوانی است عرفی به جهت اشاره به آن جماعت مخصوص و حقیقت بودن اضافه در عهد شاهد صدق این دعوی است، و فی الجملة مؤید بلکه مصدق این معنی است:

خبری که در (خصال) در باب سبعة مذکور است که جهنم را هفت در است،

و يك در از بنی امیه است خاصه، کسی مزاحم ایشان نیست که او باب لظی و باب سقر و باب هاویه است، و در آخر حدیث محمد بن فضل رزمی که راوی است خدمت صادق آل محمد علیهم السلام عرض میکنند این دری که از پدرت از جدت روایت کردی از آن بنی امیه است مخصوص مشرکین ایشان است یا آنان که اسلام آوردند هم داخل میشوند؟ فرمود: " لا ام لك " مگر نشنیدی که میگوید يك در از آن مشرکین است، و این دری که بنی امیه از او داخل میشوند همانا خاصه ابوسفیان و معاویه و آل مروان است، یدخلون فیها تحطمهم النار حطما لا تسمع لهم فیها واعیة، ولا یحیون فیها، ولا یموتون (1).

چه در این مقام بنی امیه را تفسیر به این جماعت مخصوصه کردند که تقمص سر بال خلافت و تثبیت باذیال خلافت نمودند، و این توجیه در نظر این بنده اقرب به تحقیق است، و این تخصیص نیست تا بگوئی سیاق این عام به جهت تأکید آبی از تخصیص است بلکه تخصیص است، و مؤکد تأکید است، و در این مقام کلامی است که شایسته بلکه لازم تعرض اوست، و اجمال او اینست که از پاره اخبار و آثار فی الجملة مدحی از عمر بن عبد العزیز ظاهر میشود، مثل اینکه بعد از قیام به امر خلافت سب امیر المؤمنین که در ایام خلافت بنی امیه رایج بود ترك کرد، و کثیر غرة وی را به این کار ستود، و این شعر در حق او میگوید:

ولیت فلم تشتم علیا ولم تخف *** بریا ولم تتبع مقالة مجرم

تکلمت بالحق المبین وانما *** تبین آیات الهدی بالتکلم

و صدقت معروف الذی قلت بالذی *** فعلت فاضحی راضیا کل مسلم

الا انما یکفی الفتی بعد زیغه *** من الاود البادی ثقاف المقوم

ص: 363

وفدك را رد کرد، و از آل مروان بعد از آنکه عثمان تیول (1) مروان کرده بود باز گرفت، و احسان به اهل بیت میکرد، و متعرض ظلم ایشان نمیشد، و از فاطمه دختر سید الشهداء نقل شده که اگر عمر عبد العزیز زنده بود ما محتاج نمیشدیم، و در کتب عامه از باقر علوم النبیین علیه وعلیهم السلام نقل شده که هر قومی را نجیبی است، و عمر عبد العزیز نجیب بنی امیه است (2).

و از مشهورات است "الناقص والاشج اعدلا بنی مروان" و ناقص یزید بن الولید بود که عطایای پدر خود را کم کرد، و اشج عمر است بجهنخ شجه و شکافی که در سر او بود.

لعن بر عمر بن عبد العزیز

و در کتاب (قرب الاسناد) سند به صادق آل محمد علیهم السلام میرساند که از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که چون عمر (بن ظ) عبد العزیز ولایت یافت عطایای عظیم بما عطا کرد، پس برادر وی بر وی درآمد و گفت همانا بنی امیه رضا ندهند از تو که بنی فاطمه را بر ایشان تفضیل دهی، عمر گفت تفضیل میدهم چه من چندان شنیده ام - که مبالات ندارم که من بعد نشنوم: - اینکه رسول خدای فرمود فاطمه قطعه ای از من است مسرور میکند مرا آنچه او را مسرور کرد، و بد حال میکند مرا آنچه او را بد حال کرد، و من متابعت مسرت رسول خدای میکنم، و مسانت او را بر می اندازم (3).

و از این گونه اخبار متتبع مییابد، و از این جهت است که بعض اکابر - که فاضل متبحر میرزا عبد الله افندی صاحب (ریاض العلماء) در کتاب مذکور تعیین

ص: 364

1- ملك و آب و زمینی است که دولت یا پادشاه به کسی واگذار کند تا از درآمد او بهره گیرد.

2- تاریخ الخلفاء ص 230 ط سعادت بمصر.

3- قرب الاسناد: ص 172 بحار الانوار: 46 / 320 ط لبنان.

کرده، و کلام وی را حکایت میکنند، و این بنده نخواستیم در این کتاب اسم شریف او را در این مقام دعوی باطل ببرم - در لعن خصوص او توقف کرده، و این وجهی ندارد، بلکه لعن او از اوضح و اوضحات و اوجب واجبات است، چه معصیتی بالاتر از غضب خلافت و ادعای امامت - که او کرد، و در حال زندگی و مردگی تحمل این وزر عظیم را نمود - نیست، و ضرری بر امت بیش از منع ائمه حق (حق ائمه ظ) از امر و نهی نیست، و اگر احسانی کرد به جهت مصلحت و ملک داری بود، و الحق اهل سنت مدح خوبی از او کردند که میگویند عمر ثانی بود (1) و ما هم همین نحو او را وصف میکنیم، و همین اعتقاد را در حق او داریم، و او عدل تقدیری را از عمر به ارث برده بود، چه مادر او دختر عاصم ابن عمر بن الخطاب بوده، بلی سیره ظاهریه او از سایر بنی امیه امتیازی تمام داشت.

و کلام حضرت باقر علیه السلام اگر نسبت صحیح باشد محمول بر این معنی است، چه فرمود عمر نجیب بنی امیه است یعنی بالاضافه به این طایفه نجابتی دارد، اگر چه فی نفسه نانجیب ترین خلق خدا است، و همین است قضیه معروفه اعدلا بنی مروان یعنی این دو نفر نسبت به سایر بنی امیه عادل بودند، اگر چه خود نسبت به عدول اهل حق ظالم باشند، و چگونه میشود عمر بن عبد العزیز رضای حضرت فاطمه را طالب باشد، و حق خلافت را تقویض به حضرت باقر که امام واجب الطاعه بود، و معجزات و کرامات و علوم وی روی زمین را فرا گرفته بود، و چشم و گوش و دهان و دست دشمن را مملو میداشت، و معاصر وی بود نماید، ذلك هو الخسران المبين.

و در اصل عاصم بن حمید مناط - که نسخه او بعنایت حق جل ذکره نزد

ص: 365

این قاصر موجود است - روایت کرده از عبد الله بن عطا که گفت دست حضرت باقر علیه السلام را گرفته بودم در حالتی که عمر بن عبد العزیز دو جامه مصری در برداشت پس حضرت باقر فرمود هان زودا که او ولایت یابد آنگاه بمیرد، و اهل زمین بر وی بگریند، و اهل آسمان او را لعنت نمایند (1) و این روایت در غایت اعتماد است بلکه بنا بر اصلی که ما در خیر واحد تاویل کرده ایم دارای مرتبه نصاب حجیت و صحت است، چه عاصم بن حمید ثقه جلیل الشان در اصل خود از او روایت کرده، و نصر بن الصباح که کشی

ص: 366

1- اصل عاصم بن حمید اصل سوم از 16 اصل ص 23 حدیث 5 و نظیر او است این روایت: احمد بن محمد، عن الیهوازی، عن القاسم بن محمد، عن سلیمان بن دینار عن عبد الله بن عطا التمیمی قال: كنت مع علي بن الحسين عليهما السلام في المسجد فمر عمر بن عبد العزیز علیه شراکا فضة، وكان من احسن الناس وهو شاب فنظر اليه علي بن الحسين عليه السلام فقال: يا عبد الله بن عطا اترى هذا المترف؟ انه لن يموت حتى يلى الناس، قال: قلت: هذا الفاسق؟ قال نعم فلا- يلبث فيهم الا يسيرا حتى يموت، فاذا هو مات لعنه اهل السماء، واستغفر له اهل الارض - بصائر الدرجات: 45، بحار الانوار 327 / 46 ط لبنان، اثبات الهداة 3 / 12. ابو بصير قال: كنت مع الباقر (ع) في المسجد اذ دخل عمر بن عبد العزیز متوكيا على موالى له، فقال عليه السلام ليلين هذا الغلام فيظهر العدل ويعيش اربع سنين ثم يموت فيبكي عليه اهل الارض، وتلعنه اهل السماء لانه جلس مجلسا ولا حق له فيه، ثم ملك واظهر العدل وجهه. اثبات الهداة 3 / 51 عن الخرايج والجرايح.

و عیاشی جابجا به اقایل او استناد میکنند وی را از نجباء اصحاب صادق علیه السلام شمرده، و دلالت او بر جلالت ظاهر است، و شهید ثانی قدس الله سره النورانی در (درایه) همین عبارت را در وصف او بدون نسبت به نصر بن صباح ایراد فرموده، و این اماره اعتماد و علامت اعتماد است، و موافقت این خبر با عمومات لعن غاصبین و منحرفین از اهل بیت و اعداء و احبای اعدای ایشان و عموم مذکور در این زیارت چنانچه بیان کردیم خود معقلی است حصین و رکنی است وثیق از برای حال شك.

بلی انصاف این است که عمر بن عبد العزیز کارهای خوبی مثل ترك سب و رد فداك كرد، و ما شكر این کارها را از او میکنیم، چنانچه سید اجل اعظم رضی (رضی الله عنه) که خود از اکابر فقها و زهاد اهل بیت محسوب است در دیوان شریف خود در خطاب بعمر بن عبد العزیز میفرماید:

يا بن عبد العزيز لو بكت العي *** ن فتى من امية لبكيتك

غير اني أقول انك قد طب *** ت وان لم يطب ولم يرك بيتك

انت نزهتنا عن السب والقذ *** ف ولو امكن الجزا لجزيتك

ولو اني رأيت قبرك لاستحيي *** ت من أن أرى وما حيتك

وقليل ان لو بذلت دماء الب *** دن ضرباً (1) على الذرى وسقيتك

دير سمعان لا اغبك غاد الب *** خير ميت من آل مروان ميتك

أنت بالذكر بين قلبي وعيني (2) *** ان تداينت منك أو قد نأيتك

وإذا حرك الحشا خاطر من *** ك توهمت اني قد رأيتك

وعجيب اني قليت بنى مروا *** ن طراً وانني ما قليتك

ص: 367

1- حزناً دیوان سید رضی ج 1 / 215.

2- عینی وقلبی دیوان.

قرب العدل منك لما نأى والجو*** ر بهم فاجتنبتهم واجتبتك

فلو اني ملكت دفعا لما نا*** بك من طارق الردى لفديتك

مرجانه از زناكاران معروفه است

ارشاد

اخبار در لعن عموم بنی امیه از طریق اهل بیت زیاد است، و مستحب است که بعد از هر نماز فریضه بنی امیه را لعن کنند چنانچه شیخ طایفه در (تهذیب) روایت کرده بسند خود از ابو جعفر باقر علوم النبیین علیهم السلام که به جابر جعفی فرمود: اذا انحرفت عن صلوة مكتوبة فلا تنحرف الا بانصراف لعن بنی امیه (1).

یعنی چون از نماز فریضه باز می گردی، باز مگرد مگر به لعن بنی امیه، اللهم العن بنی امیه قاطبة.

(ولعن الله ابن مرجانة)

ج - و لعنت کناد خدای پسر مرجانه را.

ش - مراد از ابن مرجانه ابن زیاد است، و ذکر او بعد از آل زیاد و بنی امیه که شامل او است به تحقیق سابق به جهت خصوصیت او در قتل سید الشهداء است، و مجلسی علیه الرحمة احتمال داده که به جهت خبیث مولد او باشد، پس عنوان آل زیاد و بنی امیه محیط بر او نخواهد شد، و ما گفتیم که بنی امیه این دو شعبه همه حرام زاده بوده اند، و اگر وجه این بود باید ذکر احاد ایشان شود.

و اضافه او بمرجانه به جهت مزید انتقاص و تعییر و مذمت اوست، تا علاوه بر حال پدر حال مادر او هم معلوم شود، و مرجانه از زوانی معروفه بوده، و در اشعار اشاره به این شده، چنانچه در این شعر سراقه به اهلی میگوید، و خوب میگوید:

ص: 368

جماعتی گفته اند مراد از عجوز ذات البعول مرجانه است، و ظاهر عبارت مرويه در (رجال شيخ كشي) در ترجمه ميشم تمار رضی الله عنه " يقتله العتل الزنيم ابن الامة الفاجرة " (1) نیز اينست اگر چه ميتواند اشاره به سميه باشد، بلکه از جهتی اظهار است، و در خطبه عاشوراء مرويه در (احتجاج) است " الاوان الدعی ابن الدعی قد ركز لنا بين اثنتين... " (2).

و اين عبارت صريح است که ابن زياد هم خود ولد زنا است، و هم پدرش و خواهی شنيد (3) که از علماء اهل سنت گفته اند (مراجعه شود به صفحه 456) ولد الزنا نجيب تر است، والحق آثار اين نجابت بعد از ثاني از هيچ کس به قدر عبید الله بن زياد نمودار نشد، وی علی الظاهر در سال بيست و هشت يا بيست و نه هجری متولد شد، و در سنه شصتم که سی و دو ساله بود ولايت عراقين يافت، و او اول کسی بود که حکومت خراسان و آذربايجان و بحرین و عمان و هند و غالب ممالک ايران ضميمه ولايت او شد، و به قولی زياد پدرش اول کسی بود که چنين شد، و در سال شصت و یکم هجری بقتل سيد الشهداء ارواحنا له الفداء پرداخت.

و در کتاب (عقد الفرید) است که در زمان زياد مقاتله يعنی جنگيان لشگر کوفه شصت هزار تن بودند و از اينجا ميتوان دانست که آنچه در اخبار معتبره وارد شده که عدد جنود مخالفين در کربلا سی هزار بود غريب نيست، چه شصت هزار مرد جنگی را که لشکر حاضر رکاب باشند در مدت قليله ميتوان سی هزار نفر از ايشان تعبيه و تهيه کرد، علاوه بر اينکه از مراجعه به تواريخ معلوم

ص: 369

1- ليأخذنك.... رجال كشي: 1 / 85 رقم 140.

2- بحار الانوار: 45 / 9 ط بيروت.

3- ذيل و معاوية بن ابي سفيان. ج 2 / 195.

میشود که ابن زیاد مهبیای حرب دیلم بود که واقعه کربلا در پیش آمد و او را مقدم داشت، و بنا بر این هیچ استبعادی نیست در کثرت جنود و تابع جیوش او فلعة الله علیه وعلی جنوده، و در سنه شصت و هفتم هجری که سی و نه ساله بود بدست واسطه رحمت الهی و نعمت نامتناهی ابراهیم بن الاشر رضی الله عنهما سپر درکات جحیم شد، و در مقتل منسوب بابی مخنف در کیفیت قتل او واقعه عجیب نوشته که چون مستبعد بود نوشتیم با اینکه غرضی در ذکر این تفصیل نیست، چه تاریخ ظلم و عدوان و کیفیت هلاکش در کتب تواریخ و سیر مسطور است، و از عجایب اینستکه روز قتل او روز عاشوراء بود، و سر او را وقتی که به خدمت حضرت امام سجاد سلام الله علیه بردند آن حضرت مشغول ناهار شکستن بود (1) چنانچه حال آن مخذول بود با سر مبارك امام مظلوم علیه وعلی جده وایه و امه و ابنا نه افضل الصلاة و التحية والسلام ما هدر حمام و همز ركام.

(ولعن الله عمر بن سعد)

شرح حال عمر بن سعد

(ولعن الله عمر بن سعد)

ج - و خدای لعنت کناد عمر پسر سعد را.

ش - عمر پسر سعد بن ابی وقاص است که از صحابه و اصحاب شوری و متخلفین از امیر المؤمنین، و کبار رجال عصر خود بود، و در نسب او کلامی است مشهور که علماء نسب متعرض شده اند، و در این مقام کلامی در (مروج الذهب) مذکور است که ما استطرف و استطراد بنقل او میکنیم، و او چنین است که روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که چون معاویه حج کرد و طواف نمود سعد با وی در حال طواف بود، چون فراغت یافت مسرعا بجانب دار الندوه و شتافت و سعد را با خویشتن بر سریر خود بنشانند و - العیاذ بالله - بسبب امیر المؤمنین و انتقاص آن جناب مشغول شد، سعد خود را دور کرد،

ص: 370

وگفت مرا بر سریر خود نشاندی آنگاه شروع کردی در سب علی علیه السلام سوگند با خدای که اگر در من يك خصلت از خصال علی علیه السلام بود دوستر بود نزد من از هر چه آفتاب بر او تابیده، واللّه هر آینه دامادی پیغمبر، و داشتن فرزندانى چون فرزندان علی احب است نزد من از آنچه آفتاب بر او درخشیده، واللّه اگر من چنین بودم که پیغمبر در روز خیر در حقم میفرمود "لاعطین الراية غدا رجلا یحب اللّٰه ورسوله و یحب اللّٰه ورسوله کرا را غیر فرار یفتح اللّٰه علی یدیه... " محبوب تر بود نزد من از آنچه مهر بر او تابیده، واللّه اگر چنین بود که رسول خدای در غزای تبوک در حق من میفرمود: "الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی " احب است نزدیک من از هر چه شمس بر او طلوع کرده، و سوگند با خدای که دیگر در خانه تو داخل نشوم تا زنده ام.

آنگاه مسعودی رحمه اللّٰه میگوید: و یافته ام در وجه دیگری از روایات و او در کتاب علی بن محمد بن سلیمان نوفلی در اخبار است از ابن عایشه و غیر او که سعد چون این سخن بگفت و خواست که به پا شود معاویه بادی از خود رها کرد برای او، و گفت بنشین تا جواب آنچه گفتم بشنوی، تاکنون نزد من لثیم تر از امروز نبودی پس چرا یاریش نکردی و از بیعت او تقاعد ورزیدی، چه اگر من می شنیدم از پیغمبر آنچه را تو شنیدی هر آینه خادم علی بودم تا زندگی مینمودم، پس سعد گفت: واللّه که من احقم به موضع تو یعنی خلافت، معاویه گفت ابا میکنند بر تو بنو عذره و سعد چنانچه میگویند فرزند مردی از بنو عذره بود، قال المسعودی قال النوفلی وفي ذلك يقول السید اسماعیل بن محمد الحمیری:

سایل قریشاً بها ان كنت ذا عمه *** من كان اثبتها في الدين اوتاداً

من كان اقدمها مسلماً واكثرها *** علما واطهرها أهلاً وأولاداً

من وحد الله اذا كانت مكذبة *** تدعوا مع الله او ثانياً وانداداً

من كان يقدم في الهيجاء ان نكلوا *** عنها وان يخلوا في ازمة جادا

من كان اعدلها حكما واقسطها *** حلما واصدقها وعداً وابعاداً

ان يصدقك فلم (1) يعدوا ابا حسن *** ان انت لم تلق للابرار حساداً

ان انت لم تلق من تيم اخا صلف *** ومن عدى لحق الله جحادا

او من بنى عامر او من بنى اسد *** رهط العبيد ذوى جهل واوغاداً

او رهط سعد وسعد كان قد علموا *** عن مستقيم صراط الله صداداً

قو تداعوا زينما ثم سادهم *** لولا خمول بنى زهر لما سادا (2)

و از اینجا صحت نسب و پاکی فطرت عمر بن سعد علیهما اللعنة معلوم میشود که حرام زادگی را از والد منافق خود به میراث حیازت کرده بود، و از (تقریب) ابن حجر حکایت شده که گمان کرده اند که او از صحابه است، و این غلط است چه یحیی بن معین جزماً اخبار کرده که ولادت او در روز موت عمر بن الخطاب بوده، و منافق نیست با این جزم آنچه در (کامل) است که بعد از قتل عثمان میخواست کار خلافت برای پدر مهیا کند (3).

چه از اینجا بیش از آن نتوان دانست که آن وقت طفل نبوده.

و هم در (کامل) از ابن سیرین آورده که علی علیه السلام روزی با ابن سعد گفت چگونه باشی روزی که مخیر شوی بین بهشت و دوزخ پس آتش را اختیار کنی (4).

و روایتی که در (امالی) شیخ صدوق است که از والد بزرگوار خود از کمندانی

ص: 372

1- فلن ظ.

2- مروج الذهب: 3 / 15 ط دار الهجرة ایران.

3- کامل ابن اثیر 3 / 33 ط بیروت دار صاد.

4- کامل ابن اثیر 4 / 292 ط بیروت دار صاد.

از ابن عیسی از ابن ابی نجران از جعفر بن محمد کوفی از عبید سمین از ابی طریف از ابن نباته روایت میکنند که امیر المؤمنین علیه السلام خطبه میکرد و فرمود "سلونی قبل ان تفقدونی" سعد بن ابی وقاص برخواست و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا که در سر و ریش من چند موی است؟ فرمود هان سوگند به خدای مسأله ای پرسیدی که خلیل من رسول خدای خبر داده بود که تو از من میپرسی، و نیست در سر و ریش تو موئی مگر اینکه در بن او شیطانی نشسته و در خانه تو سخله ای یعنی بزغاله ای است که فرزند من حسین را میکشد (1)، و عمر بن سعد در آن روزگار طفلی بود که تازه به راه افتاده بود.

این خبر بغایت ضعیف است به جهت ضعف کمندانی، و جعفر بن محمد الکوفی، و جهالت عبید سمین بلکه جهالت ابن عیسی، اگر چه رعایت طبقه مناسب تعیین احمد بن محمد بن عیسی است، که واسطه بین کمندانی و ابن ابی نجران او است، ولی فی الجملة خلاف معهود است تعبیر از او باین عیسی، بالجمله سند مقدوح است، وقراین بر خلافتش یکی دو فقره گذشت، و اوضح از همه اینکه سعد از متخلفین از بیعت بوده بالاتفاق، و در کوفه نیامد، و در زیر منبر نه نشست علاوه بر اینکه چون از سعد از قدماء مهاجرین بود و بعد از خلافت عمر طرف تردید خلافت شد محترم بود و زمان امیر المؤمنین علیه السلام به جهت اختلال امور و عدم انتظام مقتضی این نوع تشدد در جواب او نبوده، بلکه او خود از اطراف تقیه و تألیف قلوب میشد، علاوه بر اینکه جلالت صوری خود او مانع از این جلالت و این سؤال جاهلانه بود.

و مؤید این آنست که همین روایت در (احتجاج) با اختلاف یسیری مذکور

ص: 373

1- امالی: مجلس 28 رقم: 6 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مثله ج 1 / 350 - 351، و بحار الانوار: 44 / 256 رقم 5.

است (1) و در آنجا بجای فقام سعد فقام رجل آورده، و تصریح بصبوت و صغر آن سخله کرده که تازه بدست و پا راه میرفت، و میتوان مراد از او یزید پدر خولی یا انس پدر سنان باشد، چه ذی الجوشی پدر شمر اسلام نیاورد، شمر خود در زمان امیر المؤمنین از ابطال رجال بشمار میرفت چنانچه عنقریب مذکور میشود.

بالجملة ابن سعد در روز عاشورا سی و هفت ساله بود، و در سنه شصت و شش هجری بدست کیسان ابو عمره به امر مختار کشته شد، و سر او را در مجلس آوردند نزد پسرش حفص گذاشتند، مختار پرسید میشناسی گفت آری زندگانی پس از او گوارا نیست، مختار به فرمود تا سر از وی بگرفتند، و گفت عمر بجای حسین و حفص بجای علی بن الحسین، نه که اگر سه ریع قریش را بکشم بجای يك انمله از انامل حسین علیه السلام حساب نشود (2) و نفرین سید الشهداء که فرمود "سلط الله عليك من يذبحك في فراشك" مستجاب شد، چه وی را در خانه خود با کمال امن بنهایت مذلت روانه درکات جحیم کردند.

نادرة

نادرة

در (تقریب) ابن حجر است چنانچه حکایت کرده اند که عمر بن سعد بن ابی وقاص المدنی نزیل الکوفه صدوق لکن مقتله الناس لکونه امیرا علی الجیش الذین قتلوا الحسین من الثانیه، قتله المختار سنة خمس وستین او بعدها، ووهم من ذکره في الصحابة، فقد جزم ابن معین بانه ولد یوم مات عمر بن الخطاب انتهى.

از اینجانب باید تعجب کرد که ابن سعد را از طبقه تابعین به احسان می شمارد

ص: 374

1- احتجاج: 132 و ارشاد: 156، بحار الانوار: 258 / 44.

2- بحار الانوار: 379 / 45 / 5 ط لبنان، کامل ابن اثیر 4 / 242 ط بیروت.

و تعدیل میکند، و بحیله نسبت قتل ریحانه رسول خدا را از او میخواهد سلب کند که میگوید " کان امیرا " و نمیگوید قتل الحسین علیه السلام الحق مقتضای آن دینی که یزید را خلیفه واجب الاطاعه بدانند آنست که ابن سعد را عادل صادق اللّهجة بشمارند، و از او اخذ احکام کنند و بعد از این انشاء اللّه اشاره خواهیم کرد (1) که قواعد دین اهل سنت موجب آن است که این اعمال مایه خروج از دین نشود، زهی شریعت و ملت، زهی طریقت و کیش.

" ولعن الله شمرا "

شرح حال شمرا

(ولعن الله شمرا)

ج - و خدای لعنت کناد شمرا را.

ش - شمرا: هو ابن ذی الجوشن، و قیل اسمه اوس، و قیل اسمه شرحبیل بن الاعور الضبابی، ابن الاثیر در (اسد الغابة) در باب ذال آورده که وی را ذو الجوشن گفتند، چه سینه وی نتو و برآمده گی داشت، میگوید بر رسول (ص) وارد شدم بعد از غزوه بدر، و کره اسبی که نام آن اسب قرحا بود به خدمت گذرانیدم، فرمود مرا حاجتی نیست اگر بخواهی با دروغ غنایم بدر تعویض کنم؟ گفتم معاوضه نمیکنم، فرمود پس حاجتمند او نیستم، سپس فرمان داد که مسلمان میشوی تا از اوائل این امت بشمار آئی گفتم: نه، فرمود چرا؟ گفتم قوم تو در پی هلاک تواند، فرمود نشنیدی که چندین تن به خاک در افتادند؟ گفتم خبر شدم، فرمود پس چه وقت هدایت میشوی؟ گفتم آن روز که بر کعبه غالب شوی و منزل کنی، فرمود تواند بود، که اگر پثائی به بینی آن روز را، آنگاه بلال را فرمان داد که حقیبه (2) مرا بعجوه که خرمای غالی است انباشته دارد، و چون بازگشتم فرمود او از بهترین شجاعان بنی عامر است، سوگند با خدای که در

ص: 375

1- ذیل امة اسرجت والجمت وتنقبت وذیل یزید بن معاویه.

2- حقیبه: چیزی را گویند که مسافر زاد و توشه خود را در او میگذارد.

بازگشت نزد اهلم بودم که سواری از مکه آمد، و گفت محمد بر وی غلبه کرد، و جایگاه خود کرد وی را، با خود گفتم مادرم بعزایم نشیناد اگر آن روز اسلام آورده بودم و حکومت خیره را میخواستم او را اقطاع من میکرد.

این خلاصه کلام منقول در (اسد الغابه) است، آنگاه ابن اثیر گوید:

و گفته شده که ابواسحاق السیعی که راوی حدیث است از ذوالجوشن نشنیده بلکه این حدیث از شمر لعنه الله کرده.

و مادر شمر: چنانچه از خطاب حضرت سید الشهداء علیه السلام با وی "یا بن راعیة المعزی" (1) معلوم میشود بدنایت فطرت و خبث ذات معروف بوده چه این کلمه چه حقیقت باشد، چه مجاز دلالت بر مقصود دارد، و شبیهه ای در خبثات مولد و سوء نسبت و حرام زادگی شمر به هیچ وجه نیست، و شمر لعنه الله خود از شجاعان نامدار کوفه بوده و نخست در لشکر امیر المؤمنین علیه السلام بود.

و در کتاب (نضر بن مزاحم) است چنانچه غیر واحدی از مورخین عامه و خاصه از وی روایت کرده اند که يك روز در مصاف در آمد وادهم بن حجر از اصحاب معاویه با وی مبارزت کرد وادهم ضربتی بر وی زد که بر جبهه آن مخذول فرود آمد و به استخوان رسید و فرو رفت شمر هم ضربتی بزد و کارگر نیفتاد پس باز لشکرگاه خود گشت و نیزه بدست گرفت و این کرت این شعر بخواند:

انی زعیم لآخی باهله *** بطعنة ان لم تکن عاجله

وضربة تحت الوغی فاصله *** شیهة بالقتل اوقاتله

پس حمله بر ادهم آورد بطعنه ای وی را از اسب در افکند، و در بعض کتب یاد

ص: 376

دارم که دیده ام با خوارج ملحق شده و این نبود تا در روز عاشورا کرد آنچه کرد، و شمر مردی مبروص بوده.

و در کتب عامه و خاصه مثل (حیوة الحیوان) و (بحار) و غیرهما از صادق آل محمد روایت شده که کسی عرض کرد تا چه وقت تعبیر رؤیا تأخیر میشود؟ فرمود پیغمبر (ص) در خواب دید که سگی ابقع یعنی سیاه و سفید در خون او ولوغ کرده، و او تعبیر شد به شمر (1).

و همچنین از سید الشهداء علیه السلام در (بحار) روایت کرده که با شمر فرمود که در خواب دیدم سگانی چند بر من حمله می آوردند، و از آن میانه سگی ابقع بیش از همه بر من حمله ور است، و آن توئی (2) فلعنة الله عليه لعنا يملا اقطار السموات و آفاق الارضين وقد اطرف الحسين بن الحجاج البغدادي في قوله: - ولعله يهجو به ابن سكرة الناصبي خذله الله -

وابرص من بنى الزوانى *** ملمع ابلق الیدین

قلت وقد لج في اذاه ** وزاد ما بينه وبينی

يا معشر الشيعة الحقونى *** قد ظفر الشمر بالحسين

بالجملة مختار بن ابی عبيد در سنة شصت و ششم هجری وی را بگرفت و به کیفر بکشت چنانچه در (کامل) است (3) یا بدست ابو عمرة در قریه نزدیک کوفه کشته شد چنانچه در رساله شیخ اجل ابن نما (4) سقى الله قبره است.

و از ابو الحسن علی بن سیف مدائنی مورخ معروف روایت شده و در

ص: 377

1- بحار الانوار: 31 / 45.

2- بحار الانوار: 56 / 45 ط لبنان.

3- بحار الانوار: 236 / 45 کامل ابن اثیر 4 / 237 ط بیروت.

4- بحار الانوار: 338 / 45.

(امالی) ابن‌الشیخ رضی‌الله‌عنهما نیز موجود است که شمر بن ذی‌الجوشن را کیسان ابو عمره در بادیه اسیر کرده و به خدمت مختار گسیل داشت، وی به فرمود تا گردنش را بزدند، و دیگری مملو از روغن به غلیان آوردند و وی را در او بیفکند و یکی از موالی آل حارثه بن مضروب سر و روی او را لگد کوب کرد (1) ولی در (نفخ الطیب) تألیف احمد بن محمد المقرئ المالکی المغربی در (تاریخ اندلس) مذکور است که شمر فرار کرد، و با اهل خود به شام رفت و از آنجا اولاد وی به اندلس آمدند، و صمیل بن حاتم بن شمر ذی‌الجوشن در آنجا امارت یافت و امارت صمیل اگر چه در (عبر) ابن‌خلدون و غیر او هم مذکور است، ولی فرار شمر به شام درست نیاید، چه مورخین مشرق بالاتفاق نقل قتل او کردند، و تواند بود که در فرار اول او چنانچه از ابن‌نما نقل کردیم اهل و اولاد خبیث او بدست نیامده باشند و متواری شده بجانب شام که معدن نواصب بود رفته باشند، و از آنجا به ممالک اندلس که امروز معروف به اسپانیول و قدیما مشهور به اشبانیه منتقل شده باشند، فلعنة الله عليه وعلى من انتسب بعمله اليه.

(ولعن الله امة اسرجت والجمت وتنقبت وتهيات لقتالك)

ج - و لعنت کناد خدای گروهی را که اسبها را زین کردند و لگام زدند و به راه افتادند، و آماده شدند برای مقاتله تو.

ش - اسراج اشتقاق جعلی از لفظ سرج است که جامد است، چه هر لفظ که سیلان مأخوذ در معنی حدث را فاقد باشد جامد نامند، و اخذ از او بر خلاف اصل است، چه آن معنی سیلان و تحول که لازمه مصادر است ندارد، و این نوع از اشتقاق را جعلی میگویند، و تعدیه را که تعریف کرده اند "بجعل الشئ ذا مصدره" مبتنی بر تغلیب است یا مراد از مصدر مطلق مبدء است، و معنی

ص: 378

اسرج الفرس جعله ذا سرج كما لا يخفى.

"الجمام" هم مانند اسراج است، و مأخوذ از لجام است، و او علی التحقیق معرب لکام است چنانچه جوهری جزم کرده، و تردید فیومی و خفاجی وجهی ندارد.

"تنقبت" چند وجه در این لفظ محتمل است که بعضی را علماء ذکر کرده اند و پاره ای در نظرین بنده آمده:

وجه اول اینکه مأخوذ از نقاب زنان باشد بر وجه حقیقت، و اشاره به آن باشد که متعارف در ازمنه سابقه آن بوده که در حروب نقاب می افکندند، و این وجه را در (بحار) (1) ابداء کرده (2).

وجه دیگر اینکه مأخوذ از همان باشد بر وجه استعاره که چنانچه زنان چون مهبای خروج میشوند نقاب می بندند، مردان هم که سلاح حرب در بر کرده مهبای خروج میشوند تشبیه کرده باشند لامه هیجارا (3) بنقاب نساء و این وجه را کفعمی در حاشیه (مصباح) ذکر کرده (4).

و هر دو بغایت بعید و منافی سلائق مستقیمه است خاصه ثانی که هیچ وجه شبهی بین نقاب مرثه و تهیأ رجال نیست، مگر علاقه تضاد اگر چه خود او متعرض بیان هم نیست.

ص: 379

1- بحار الانوار: 101 / 301 ط تهران.

2- یشهد ما فی البحار (35 / 60 ط طهران) ابن عباس قال: لما نکل المسلمون عن مقارعة (قارع القوم: ضارب بعضهم بعضاً) طلحة العبدوی تقدم الیه امیر المؤمنین علیه السلام فقال طلحة: من انت؟ فحسر عن لثامه (ما کان علی الانف وما حوله من ثوب او نقاب) فقال: انا القضم: (السيف انا علی بن ابی طالب.

3- لامه هیجاء یعنی هول میدان جنگ.

4- مصباح الکفعمی: 483، بحار الانوار: 101 / 302.

وجه سوم آنکه مأخوذ از تنقیب بمعنی سیر در طریق باشد، مثل "تقبوا فی البلاد" (1) و این معنی قریب است، و لفظاً بعید، و این هم از کفعمی علیه الرحمه است. وجه چهارم اینکه مأخوذ از نقبه باشد که جامه شبیه شلوار است که برای او حجزه یعنی جای گره زدن قرار میگذارند، و بند را از او میگذرانند بی نیفه و از بضع موارد معلوم میشود که آن لباسی است که پاره اوقات سواری می پوشیدند به جهت سهولت او یا علت دیگر، پس کنایه از همان تهباً و اعداد خواهد بود، و از موارد استعمال او این عبارت معروفه از عمر است که علماء لغت بتفاریق متعرض شرح او شدند، و به تمامها در (شرح نهج البلاغة) مذکور است قال یذكر حال صباه في الجاهلية: لقد رأيتني مرة واختالي نرعی علی ابوینا ناضحاً لنا قد البستنا اماناً نقبتها وزودتنا یمینتها من الهیید فنخرج بناضحنا فاذا طلعت الشمس القیت النقبة الی اختی وخرجت اسعی عریانا فنرجع الی امانا وقد جعلت لنا لفیة من ذلك الهیید فیا خصباه (2).

ومنه یعلم حاله معه اخته فی البادية وحال الناس معه عریانا فتذكر حدیث الامارة التي سبق الی ذكرها الاشارة (3) وتأمل حق التأمل فی هذه العبارة.

و بنابرین آن عبارت بمنزله آنست که بگویند که جامه برکرد و یا شلوار پوشید، و این احتمال اولاً به نظر این قاصر رسیده بعد اشاره به او در کلام کفعمی دیدم (4).

ص: 380

1- فنقبوا فی البلاد (50 / 36).

2- ابن ابی الحدید: 12 / 130 ط بیروت.

3- ذیل ولعن الله عمر بن سعد تحت عنوان نادرة.

4- مصباح الكفعمی: 483، بحار الانوار 101 / 302 ط تهران.

وجه پنجم هم به نظر این بنده آمد که مأخوذ از نقب - که بمعنی رقت خف بعیر است - باشد چنانچه در شعر معروف است:

اقسم بالله ابو حفص عمر *** ما مسها من نقب ولا دبر

و در (اساس) تصریح کرده به اینکه تنقب بمعنی نقب آمده، و این کنایه از رنج بردند و تعب کشیدن باشد در این کار.

وجه ششم هم این بنده احتمال داده که مأخوذ نقابت بمعنی ریاست باشد، و معنی آن باشد که جمع لشگر وقود عسگر کردند.

وجه هفتم اینکه مأخوذ از نقاب بمعنی عریف و یا بصیرت باشد و اشاره به این باشد که با خبر شدند و تحقق اسباب قتال و تعرف و جوه جدال کردند، و تنقب بمنزله تجسس و تتبع باشد.

وجه هشتم اینکه از نقیبه بمعنی مشاورت اشتقاق شده باشد، و این دو وجه اخیر را هم در کلام کسی ندیدم، و از این جوه در لغت ثابت و مسموع است تنقب مرئه و تنقب خف بعیر است، سایر جوه را هنوز در کتب لغت نیافتم ولی چون این استعمال ثابت است، و اخلال بوجه مشتقات از مزید و مجرد در کتب لغت از ستاره افزون و از شماره بیرون است، و هر يك از این احتمالات خالی از مناسبتی نیست مانعی ندارد، اگر چه انصاف این است که هیچ يك از این معانی خالی از خللی نیست، ولعل الله بحدث بعد ذلك امرأ.

تهیؤ: مشتق از هیئت است که بمعنی آن کیفیف حصله از اکتناف اعراض مختلفه مثل وضع ولون و مقدار بر جسم است، و فرق ما بین او و صورت باختلاف بعرضیت و جوهریت است اصطلاحاً اگر چه در عرف صورت بمعنی اعم استعمال میشود، و ظاهر اینست ایئت و هیئت از يك اصلند و بابدال این اختلاف حاصل

شده، و باب ابدال و لثغه (1) باب واسعی است در لغت عرب، و جماعتی در صدد استیفاء برآمدند باز هم مستدرکاتی بر ایشان باقی است، و فی الزوایا خبایا.

و این معنی بر صاحب (قاموس) غالباً مشتبه موارد ابدال را حمل بر تعدد لغت کرده، و از مواضع منصوبه ابدال همزه و هاء هیم الله و ایم الله در قسم است، " و هنا وانا " در ضمی متکلم، " و هیا وایا " در ندا، " و لهنک و لائنک " در تأکید، " و هیه وایه " در استزاده، " و هال و آل "، " و هداه و اداه "، " و هروت و اروت "، " و هراق و اراق " در اراقه، " و هسد و اسد " و " هجیح و اجیح " و " هیاک و ایاک " در خطاب " و هوقه و اوقه " بمعنی جماعت، " و بیه و بیه " در جماع، " و ارجاه و ارجاء " در تأخیر، " و بده و بده "، " و دره و دره " بمعنی طلع و دفع الی غیر ذلك من المواضع، و اصالت عدم وضع مؤید قول نافی تعدد است، و مستأنس بوجه لغات عرب و اختلافات السنه ایشان در زیاده و نقص، و تغییر و تبدیل جازم یا مطمئن بصحت این دعوی است، و بالجمله تهیؤ به معنی گرفتن هیئت امری و ساخته شدن و آماده گشتن برای انکار است، و تهیئه اعطای هیئت و اعداد و عدت امری است، و الله العالم.

(بابی أنت و أمی)

دعاء فدا کردن و شرح او

(بابی انت و امی)

ج - پدر و مادرم فدای تو باد.

ش - این جمله در اصل وضع شده برای دعاء تقدیه، و معنی آن چنان است که اگر بلائی یا آفتی بر تو وارد شود خدای جان پدر و مادر مرا فدیہ و وقایه تو کند، و روح آن دو نفر آماج تیر آن بلا شود، و این کلام دلالت دارد بر اینکه آن مفدی در نظر قائل اعز از والدین او هستند، و صحت او متوقف است بر حیوة مخاطب و حیوة والدین، چه مرده نه مفدی میشود نه مفدی به، و این

ص: 382

1- لثغه: صحبت کردن بسین است مثل ث و...

معنی بر ارباب هوش روشن است، و از این معنی است که کمیت بن یزید اسدی رضی الله عنه در یکی از هاشمیات سبع در ذکر پیغمبر صلی الله علیه وآله میگوید:

انقذ الله شلونا من شفا النار *** به نعمة من المنعام

لوفدى الحى ميتا قلت نفسى *** وبنى الفدا لتلك العظام

وفيه نقد يعرفه من ذاق طعم الادب *** ونسل اليه ولو من حذب

بالجملة این کلمه نقل شده بغلبه استعمال یا از شهرت، بسر حد ظهور رسیده در مطلق تعظیم و تجلیل کسی، و او لازم معنی اول است، و غالباً استعمال میشود و مقصود جز جلالت و بزرگی مخاطب نیست (مراجعه شود به صفحه 457)، که به عبارت واضح تعارف و رسمی است، مثل الفاضلی که در صدور مکاتیب و مبادی مراسلات در این زمان مرسوم شده مینویسند، از قبیل فداک ما عداک، و روحی فداک، و غیر اینها که مقصود کاتب ابدأً از آنها فدای واقعی نیست، بلکه مراد رعایت عظمت و ملاحظه قدر مکتوب الیه است، و از این قبیل است عبارت زیارت اگر چه مخاطب که امام است به اعتقاد ما حی است و سمیع و بصیر، ولی فایده برای این معنی ندارد، چه صحت این کلام مبنی بر حیوة صوریه دنیویه است، علاوه بر اینکه فدای در بسیاری از اوقات مرده است، و کسی ابدأً احتمال تفصیل در صحت این خطاب نکرده، و این اشکال اگر چه به تنزیل و فرض رفع میشود، که مراد چنان باشد که تو چنانی که اگر پدر و مادرم زنده بودند فدای تو می کردم، ولی در امثله مذکوره مطرد نیست، و در کثیری از مواضع استعمال این عبارت جایز نیست، چنانچه در خطاب اصحاب سید الشهداء در روایت منقوله از حضرت باقر علیه السلام بابی انتم و امی وارد شده (1).

و اگر احتمال بدهند که آن در مقام تعلیم بوده، و لازم نیست خود آن جناب

ص: 383

فرموده باشد، با اینکه بعید است، میتوان دفع این اشکال کرد به اینکه ائمه بعد یقیناً در عموم این حکم داخلند، پس برای ایشان مستحب است که این زیارت را بخوانند و به اصحاب بگویند "بابی اتم وامی" و پدر آن امام، امام است، و البته نمیشود فدای هیچ یک از صحابه شود بالضرورة، و از این قبیل است کلمات عقیده رسالت سلام الله علیها "بابی المهموم حتی مضی..." تا آخر آنچه در نیاچه بر امام مظلوم علیه السلام فرموده (1) چه البته امیر المؤمنین اشرف از سید الشهداء است، و ذکر پیغمبر و فاطمه و خدیجه در نیاچه از جهت آنست که یا فقد سید الشهداء را فقد آنها دانسته چنانچه در شب عاشورا گفت "الیوم مات جدی رسول الله" (2) پس نیاچه بر همه فرموده، یا از جهت آنست که در مقام نیاچه متعارف است که صاحب عزا متذکر اشرف گذشتگان میشود، و بر هر یک هر یک مستقلاً نوحه گری و سوگواری میکند چنان که اکنون مرسوم همین است، و به هر حال چاره ای از اشکال در "بابی خدیجة الكبرى" جز همان وجه که اشاره کردیم نیست، و منصف متبع متأمل از رشاق این تحقیق غافل نخواهد بود.

(یا ابا عبد الله لقد عظم مصابی بك)

ج - ای ابو عبد الله همانا بزرگ شد مصیبت من بواسطه تو.

ش - لام جواب قسم مقدر است، و تأکید به "قسم" و "قد" که حرف تحقیق

ص: 384

1- بابی المهموم حتی قضی، بابی العطشان حتی مضی، بابی من شیبته تقطر بالدماء، بابی من جده رسول إله السماء، بابی من هو سبط نبی الهدی، بابی محمد المصطفی، بابی خدیجة الكبرى، بابی علی المرتضی، بابی فاطمة الزهراء سیده النساء بابی من ردت علیه الشمس حتی صلی... بحار الانوار: 59 / 45 ط بیروت.

2- یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله،... بحار الانوار: 59 / 45 ط لبنان الیوم مات امی فاطمة و ابی علی و اخي الحسن بحار الانوار: 2 / 45 ط لبنان.

است از جهت اشارت به بزرگی مصیبت است.

و در لفظ مصاب دو احتمال جایز است:

یکی اینکه اسم مفعول باشد وصله او که لفظ "ب" است حذف شده باشد به این معنی که حرف جر را اسقاط کردند و نسبت عامل را بضمیر مجرور دادند، و این نوع از تعبیر را علمای بیان حذف و ایصال مینامند، مثل لفظ مشکوک و مولود که بمعنی مشکوک فیه و مولود فیه است، و بنابراین مصاب و مصیبت به یک معنی میشوند، چه میگویند اصیب زید به مرض مثلاً، وزید مصابست، و مرض مصاب به است، که به اعتبار دیگر نفس مرض را فاعل ملاحظه میکنند وزید را مفعول، پس مرض مسمی به مصیبت میشود، و تأنیث به تأویلی است، و فرق بین اصاب الله زیدا بكذا واصاب زیدا کذا در لب معنی و روح مطلوب نیست، و اختلاف بوجه اعتبارات است، و بنابراین باء در "بک" برای سببیت است که او را متأدبین از ادباء به این لفظ نامیده اند، و قدماء باء استعانت میگفتند، و چون این باء بر افعال خدای سبحانه هم داخل میشود مثل خلق بكذا و انشأ بكذا مستلزم بود نسبت استعانت به خدای تعالی داده شود، و این از شریعت تأدب و قانون تعبد بیرون بود.

بالجمله احتمال دیگر آن است که مصاب مصدر میمی از اصابه باشد، چه قیاس عربیت اینست که از افعال مزید مطلقاً مصدر میمی و اسم مکان و اسم زمان به صیغه اسم مفعول باشد، و این هیئت در این باب مشترك برای چهار معنی است، و این اگر چه از واضحاتی است که حاجت به توضیح ندارد، ولی از ابن ابی الحدید خطبی غریب سر زده که از باب استطراف و استطراد اشاره به او میشود در شرح این کلمه که فرمده "الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله" (1) میگوید در این عبارت حذف مضافی شده، و تقدیر چنان است که "الی موضع منتقله" و منتقل مصدری

ص: 385

1- خطبه 2، ابن ابی الحدید ج 1 / 140 ط بیروت.

است بمعنی انتقال مثل اینکه " ما معتقدك؟ " بمعنی ما اعتقادك؟ و در این کلام غفلتی سخت عجیب کرده، چه منتقل خود اسم مکان است، و حاجت به تقدیر مضاف ندارد، بلکه اگر لفظ موضع مذکور بود در غایت سقوط و نهایت رکاکت میشد، به خلاف موضع انتقاله، و هم چنین اگر منتقل را به انتقال تعبیر میفرمود عبارت منحنط از رتبه فصاحت و نازل از درجه متعارفه بود، و این جمله را شاهد برای تبه گفتم و اگر نه مدعی مثل سفیده صبح و شعاع مهر روشن است، و استشهادی که کرده با اینکه حاجت به استشهاد نبوده غلط است، چه معتقد بمعنی ظاهر خود که اسم مفعول باشد مراد است، یقال اعتقدہ واعتقد به، و در هر صورت سؤال از متعلق اعتقاد است از قبیل عدل و توحید و تشیع و جز اینها نه از نفس اعتقاد که از مقوله کیفیات حاصله در نفس است، و این که میگویند: " ما اعتقادك؟ " در او مجاز است، و مراد ما معتقدك است به عکس آنچه او تخیل کرده، و این اشتباه از مثل او که عمری را در تحصیل قواعد لغت و نحو صرف کرده، و همه جا از ادعای غایة القصوای ادب اندکی فرود نمی آید غریب است، واللہ العاصم.

بالجمله لفظ مصاب بالخصوص در کلام فصحاء بمعنی اصابه وارد است، چنانچه در این بیت:

اظلیم ان مصابکم رجلا *** اهدی السلام تحية ظلم

به نصب رجل آمده گویند مغنیه در مجلس واثق بالله خلیفه عباسی به این بیت تغنی کرد، و به نصب خواند، ادبای محضر اختلاف در رفع و نصب کردند، و جاریه اصرار داشت که از ابو عثمان مازنی رحمه الله بنصب شنیده، واثق فرمان داد تا وی را از بصره بسامره بیاورند.

و از غرائب اتفاقات این بود که در همان ایام يك تن از اهل ذمه بجانب وی آمده بود، و استدعای تدریس کتاب سیبویه کرده بود، و مازنی امتناع فرموده

با اینکه صد اشرفی زر سرخ تقدیم داشته بود، مبرد با وی گفت: با کمال حاجت و نهایت فاقت چرا قبول نکردی؟ وی در جواب گفت این کتاب سیصد و چند آیه از کتاب خداوند دارد، و شایسته نمیدانم که کافران را بر کتاب خدای مسلط نمایم، خلاصه سخن اینکه مازنی به حضرت واثق شتافت، و از اعراب شعر مورد سؤال شد، تعیین نصب کرد کسی با وی مناقشه کرد، و مازنی گفت این عبارت بمنزله آنست که بگوئی "ضربك زيدا ظلم" و ظفر برای مازنی اتفاق افتاد، واثق امر کرد تا هزار دینار زر سرخ به وی دادند، و در این واقعه کرامتی ظاهره برای قرآن است، و بتامل او معلوم میشود که در ازمنه سابقه تا چه پایه رغبت در علم و ادب داشتند که به جهت تحصیل اعراب يك لفظ چه اندازه رنج و تعب میکشیدند، و قیمت يك کلمه هزار دینار زر عیار بود، ولی در این زمان چنان است که هزار مسأله معضله از علوم متفرقه را بیک دینار نمیخرند و الله المستعان.

لی اهل عصر کان الله صورهم *** من طينة الجهل فيها ماء انکار

فالمستجير بهم اذ جل حادثه *** كالمستجير من الرمضاء بالنار (1)

و خفاجی گمان کرده که طرف معارضه مازنی در مجلس واثق یعقوب بن السکیت بوده، این بغایت بعید است، چه مازنی وابن السکیت هر دو از ثقات عدول اصحاب ما هستند، و در آن زمان با غلبه تقیه، و قله شیعه خلاف بین این دو عالم متدین و ترضیع یکدیگر در مجلس خلیفه راست نیاید.

و حریری در حکایت این قصه چند اشتباه کرده:

یکی اینکه شعر را ظلم روایت کرده، و صحیح این است که ظلم است چنانچه ما روایت کردیم، چه این از جمله غزلی است که تشبیب بظلیمة مکناة بام عمران زوجه عبد الله بن مطیع گفته، و نام او را ترخیم نموده، و ثقات اهل

ص: 387

عربیت موافق آنچه ما گفتیم ایراد کرده اند.

دیگر اینکه او را نسبت داده بعرجی که عبد الله بن عمرو اموی است، و ابو الفرج که قدوه جمیع علمای این فنون است بحارث بن خالد مخزومی نسبت داده.

دیگر اینکه گمان کرده طرف معارضه مازنی یزیدی نحوی بوده، و یزیدی در زمان هارون بوده، و در سنه صد و شصت و دو وفات کرده، و واثق در سنه دویست و هفده انتقال کرده، مگر اینکه مراد از یزیدی بعضی اولاد یزیدی معروف باشد که او را یزیدی می‌گفتند، و این خلاف ظاهر است.

حاصل مطلب - اگر چه از مقصد دور افتادیم - اینست که مصاب در فقره زیارت اگر مصدر باشد باید مصدری مأخوذ از مبنی للمفعول فرض شود، فیصیر المعنی لقد عظم مصابیتی (1) بك.

واظهر در باء بر این وجه اینست که صله فعل باشد نه باء سببیت.

(فأَسئَلُ اللهَ الذي اَكْرَمَ مقامَكَ واكْرَمَنِي بِكَ)

ج - پس مسئلت میکنم از خدائی که مقام تو را کریم کرد، و مرا ببرکت تو گرامی داشت.

ش - سؤال در لغت عرب بر دو وجه استعمال میشود گاه متعدی به دو مفعول بنفس، و گاه به مفعول ثانی به کلمه مجاوزه متعدی میشود، و در صورت اول معنی او طلب است، میگویند "سئلته الدرهم" یعنی خواستم از او درهم را، و بر فرض ثانی استعمال از حال یا مکان یا کیفیت چیزی است، چنانچه گویند سئلته عن الدرهم یعنی جستجو کردم از حال درهم که کجاست یا چگونه است، یا چه چیز است، و این که در (قاموس) و غیر او است که سئلته الشئ وعن الشئ بمعنی غلط است

ص: 388

1- مصیبتی ظ.

به ظاهر، چه بالضرورة ناظر در مجاری استعمالات عرب قاطع باختلاف این دو نوع از سؤال است، از این جهت است در سوره انفال که قرائت اهل البيت عليهم السلام و جماعتی دیگر "يسئلونك الانفال" است و قرائت دیگران "يسئلونك عن الانفال" (1 الانفال 8) است، ابن جنی رحمه الله گفته قرائت معروفه راجع به آن قرائت است (1) چه سؤال ایشان از حال انفال به جهت آن بوده که متعرض آن بودند، و طالب حیازت آن شده بودند، و در (تاج المصاדר) است که سؤال و مسألت بمعنی خواستن و پرسیدن است، بلی ممکن است که بگوئیم هر دو در جنس طلب شریکند، فرقی که هست اینست که یکی طلب ذات شیء است، و دیگری طلب علم لشیء، و این توجیه در عبارت بعض لغویین اگر جاری باشد که تفسیر به مطلق طلب کرده اند در کلام فیروز آبادی متمشی نیست، و دور نیست که منشأ اشتباه او عبارت جوهری باشد که گفته: وسئلته الشئی، وسئلته عن الشئی، و متعرض معنی نشده، و او توهم کرده که هر دو یکند، و این از عادت جوهری است که غالباً در موارد واضحه اکتفاء بنفس نقل مورد استعمال میکنند بی تنبیه بر معنی، و اکثر آنست که عین عبارت خال خود - که ابراهیم فارابی باشد در (دیوان الادب) - ایراد مینماید، و این دقیقه از فیروز آبادی فوت شده به این سبب تخیل اتحاد معنی هر دو استعمال کرده، بالجمله و ضوح این مسأله مغنی از کثرت تعرض او است.

اکرام: گرامی کردن است، چه بحسب واقع و چه بحسب معامله و رفتار، چنانچه تکریم بهر دو اعتبار نیز استعمال میشود.

و معنی مقام در فقرات سابقه مستوفی بیان شد.

و در شرح این فقره شریفه دو مطلب است:

مطلب اول در اکرام سید الشهداء علیه السلام است که عبارت از الطاف الهیه است که در حق آن جناب شده، و آن بر سه قسم است: جنسی، و نوعی، و شخصی.

ص: 389

قسم اول کرامات و مقاماتی که برای انبیاء و اولیاء از قرب بدرگاه احدیت و تصرف در هیولیات اشیاء به تغییر صور و انشاء خلق آخر باذن خدای تعالی و کمالات نفسانیه و لذایذ روحانیه مقرر است، که آن جناب را از آن فضایل حظ اوفی و سهم اوفر است، و تعداد آنها اجمالا در کتب مفصله علماء موجود است.

قسم ثانی خصایصی که خدای تعالی ائمه اثنی عشر را علیهم السلام از ریاست کلیه بشر و حکمرانی عموم موجودات و امامت بر ما سوی الله ببرکت قرابت انتساب جسمانی و نفسانی و روحانی به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عنایت فرموده، و باین لحاظ خواص و شرافاتی برای ائمه ما مقرر و ثابت است که به آن جهت بر انبیاء و اوصیاء سلف مقدم و مفضلند، و فی الجملة از آن خواص به اندازه ای که در حیز تحریر بیاید علماء امامیه رضوان الله علیهم بجد و جهد کامل باقتباس از مشکوة ولایت اهل بیت و استمداد از علو همت آن بزرگواران در سمط تحریر کشیده اند، و در مطاوی کتب شریفه خود - نفعنا الله بعلومها - مندرج فرموده اند، و حضرت سید الشهداء علیه السلام بعد از حضرت امیر المؤمنین و برادر بزرگوار خود علیهم السلام از همه ائمه علیهم السلام به اجماع امامیه بلکه به اجماع امت افضل است.

قسم ثالث - جلالت های خاص و بزرگی های مخصوص است که خاصه آن جناب در بین ائمه علیهم السلام به آنها ممتاز و مکرم است، و این جمله اموری است که خدای تعالی در عوض قتل آن جناب و بازاء سعادت شهادت بوی کرامت فرموده و آنچه علمای امامیه رضوان الله علیهم بعد از تتبع در اخبار مأثوره از معدن و حی و تنزیل تحصیل فرموده اند این نوع از خصایص چهار امر است:

اول - ابوت ائمه تسعه علیهم السلام است که خدای عز و جل آن جناب را به این شرف برگزید، و باین فضیلت مخصوص فرمود، چنانچه در اخبار متکثره اشارت به این شرف خاص و مزیت مخصوص شده.

شیخ اجل اقدم عروة الاسلام رئیس المحدثین رضی اللہ عنہ در کتاب مبارک (علل الشرایع) سند به امام صادق علیه السلام میرساند که چون حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ تهنیت تعزیت آمیز ولادت و شهادت آن جناب را به امیر المؤمنین علیه السلام داد علی علیه السلام تا سه کت عرض کرد به چنین فرزندی حاجت مندی ندارم، آنگاه رسول فرمود: همانا در او و در اولاد او خواهد بود امامت خلق و وراثت نبوت و خزانت وحی و علوم الهیه، سپس کسی نزد فاطمه علیها السلام فرستاد و پیام داد که خدای تو را بشارت می‌دهد به فرزندی که امت من پس از من وی را بکشند، فاطمه عرض کرد مرا به چنین فرزندی حاجت نیست تا سه بار این خطاب و جواب معاودت شد آنگاه کس فرستاد که ناچار در وی خواهد بود امامت و وراثت و خزانت، پس فاطمه علیها السلام راضی شد، و حسین علیه السلام بعد از شش ماه متولد شد (1).

و هم در تفسیر شیخ اقدم اعظم علی بن ابراهیم بن هاشم رضی اللہ عنہما در تفسیر آیه کریمه "ووصینا الانسان بوالدیه احسانا" (15 الاحقاف 46) وارد شده است که مراد از احسان رسول خدا است، و از والدین حسنین علیهما السلام است، و "حاملته امه" صفت حسین علیهم السلام است، و این چنان است که رسول خدای را خدای تعالی بشارت داد به حسین قبل از حمل وی، و به اینکه امامت در اولاد او است تا قیامت، آنگاه بقتل وی خیر داد، و عوض داد از شهادت او امامت فرزندان او را، و خیر داد به رجعت او... (2).

و خبر طولانی است، محل حاجت همین قدر بود، و ظاهر آن است که در عبارت کتاب تفسیر تحریفی شده باشد، و بجای احسان باشد، و قرائت اهل البیت علیهم السلام بجای والدین ولدین باشد، چه بجز این تأویل عبارت تفسیر

ص: 391

1- علل الشرائع 1 / 196، بحار الانوار: 43 / 245.

2- بحار الانوار: 43 / 246 ط طهران.

مستقیم نخواهد شد، چنانچه علامه مجلسی قدس الله سره اشاره به این فرموده (1).

و در (کافی) نیز قریب به این اخبار روایت شده، چنانچه سند به حضرت صادق علیه السلام میرساند که جبرئیل دو بار هبوط کرد، و تهنیت و تعزیت ولادت و شهادت حسین علیه السلام را ادا کرد، و رسول خدای فرمود: " لا حاجة لي في مولود يولد من فاطمة تقتله امتي من بعدي " سوم بار جبرئیل فرود آمد و از جانب رسول رب العزة ابلاغ سلام نمود، و عرض کرد خدایت بشارت میدهد به اینکه در ذریه او امامت و ولایت و وصیت را قرار داده، پس فرمود راضی شدم، آنگاه کس بفاطمه علیها السلام فرستاد، وی نیز همان جواب داد تا بشارت ولایت و امامت و وصیت را بوی دادند خوشنود شد، و قبول فرمود (2).

هم در (کافی) به طریق دیگر ذکر این بشارت منقول است، در ذیل قضیه فطرس (3).

و مخفی نماند که این اختصاص از برای آن جناب نسبت به حضرت امام حسن است، اگر چه این دو بزرگوار انجب خلق، و اشرف بشرند بحسب نسب، چه هیچ کس را از مخلوقات پدری به جلالت پدر، و مادری به شرافت، و جدی به بزرگواری جد این هر دو امام نیست، چنانچه این فقره به ضرورت ثابت شده، پس به این ملاحظه میتوان گفت که حضرت سید الشهداء از حیثیت مجد - که شرف مکتسب از غیر است - اشرف از جمیع برایا است، چه اگر چند از شرف طرف آباء شراکت با برادر بزرگوار خود دارد " والسما خیر ما بها قمرها " و لیکن از شرف طرف

ص: 392

1- بحار الانوار: 43 / 247 ط طهران، کامل الزیارة مثله، بحار الانوار: 44 / 233.

2- کافی ج 1 / 464 باب 116 و کامل الزیارة ص 57، بحار الانوار 44 / 232.

3- کمال الدین 1 / 398، بحار الانوار 43 / 248 و این حدیث را شفاء الصدور از بحار الانوار نقل فرموده که در او بدل (اکمال الدین) (کافی) ذکر شده است.

ابناء از آن جناب امتیاز یافته، پس هیچ کس در این حیث من حیث المجموع انباز آن بزرگوار نیست:

منزه عن شريك في محاسنه *** فجوهر الحسن فيه غير مقسم

دوم اختصاص شفاء به تربت مقدسه آن جناب است، و چه خوب میگوید یکی از شعرای عصر وفقه الله:

بر جلای بصر از کحل جواهر چه اثر *** باید از خاک در دوست غباری گیرند

ثقة الاسلام قدس سره بسند صحیح در (کافی) از ابو یحیی واسطی که نام وی سهل بن زیاد است، و دختر زاده مؤمن طاق است، و از جمله ممدوحین است نقل کرده که او از مردی روایت میکند که وی از صادق آل محمد علیهم السلام حدیث کرده که فرمود همه گل ها حرامند مانند گوشت خوک، و هر کس گل را بخورد من بر وی نماز نمیکنم مگر گل قبر حسین که در وی شفا است از هر دردی، و هر کس او را از روی تشهی بخورد در وی شفائی نیست (1).

و این قولویه در (کامل الزیارة) و صدوق در (علل) همین حدیث را روایت فرموده اند (2).

و هم ثقة الاسلام قدس سره از سعد بن سعد روایت کرده که میگوید از ابوالحسن - یعنی موسی بن جعفر علی الظاهر - سؤال کردم از حال طین فرمود خوردن طین حرام است چنانچه میته و دم و لحم خنزیر مگر طین حایر حسینی که در او شفای از هر درد است، و امان از هر بیم (3).

ص: 393

1- کافی: 6 / 265 کتاب 24 باب 18 حدیث 1.

2- کامل الزیارة: 285 باب 95، علل الشرایع 532 ط النجف، بحار الانوار 101 / 129.

3- کافی 6 / 266 باب 18 و 378 کتاب 24 باب 143 ذیل حدیث 2.

و شیخ در (تهذیب) این خبر را نقل فرموده (1).

و این الشیخ مفید ثانی در (امالی) و راوندی در (خرایج) بسند خود از شیخ بطریق (امالی) که فی الجملة اختلافی با طریق (کافی) دارد روایت فرموده اند (2).

هم در (کامل الزیارة) از سماعة بن مهران روایت کرده که صادق آل محمد صلی الله علیه وآله فرمود خوردن طین حرام است بر بنی آدم جز طین قبر حسین علیه السلام که هر کس به جهت دردی او را بخورد خدایش شفا دهد (3).

و در (عیون اخبار الرضا) از مسیب بن زهر حدیث فرموده که موسی بن جعفر علیه السلام بعد از اینکه مسموم شد فرمود از تربت من چیزی نگیرید برای تبرک، چه هر تربتی از ما حرام است مگر تربت جدم حسین بن علی علیهما السلام که خدای عز و جل او را شفا مقرر فرموده برای شیعیان و دوستان ما (4) (مراجعه شود به صفحه 459).

و هم در (کامل الزیارة) مسندا از احدهما علیهما السلام - که در اصطلاح محدثین در مقام تردید امام مروی عنه بین حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام استعمال میشود - روایت کرده که خدای تبارک و تعالی آدم را از گل آفرید پس حرام فرمود گل را بر ذریه او، گفتم چه میفرمائی در طین قبر حسین علیه السلام؟ روایت مشتمله بر جوابی است که حاصل او تجویز خوردن به قدر يك نخود است، و صریح اخبار مذکوره اختصاص این حکم است به آن جناب، چنانچه ظاهر فتاوی اقتصار بر طین قبر آن حضرت است، اگر چه در بعض اخبار تسریه بقبر نبی و سایر ائمه استفاده می شود.

ص: 394

1- تهذیب 9 / 89 باب 2 حدیث 112.

2- امالی ج 1 / 326 بحار الانوار 101 / 120 رقم 7.

3- کامل الزیارة 286 باب 96.

4- عیون اخبار الرضا 1 / 104 حدیث 6، بحار الانوار 101 / 118.

مثل خبری که در (کامل الزیارة) مسندا از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از طین حایر که آیا در او شفا هست؟ فرمود استشفاء میشود به او ما بین قبر تا سر چهار میل، و چنین است قبر جدم رسول خدا، و چنین است قبر حسن و علی و محمد تا آخر حدیث (1).

. و ظاهر اینست که قبر امیر المؤمنین از روایت سقط شده باشد، چه در (بحار) و (وسایل) هم به همین وجه از (کامل الزیارة) نقل کرده اند، و مراد از علی امام زین العابدین است، و از محمد حضرت باقر علیه السلام، و این که ذکر خود نمروده یا به جهت حیوة است یا به ملاحظه دیگر، پس ظاهر خبر عموم حکم است بسائر ائمه نیز، چه اگر تسریه شود تا حضرت باقر علیه السلام میتوان دعوی قطع بعدم فرق کرد.

و در (کشکول) شیخ بهائی نصر الله وجهه مذکور است که این حدیث را جدوی شیخ محمد جبعی از خط سید جلیل طاهر ذی المناقب والمفاخر سید رضی الدین علی بن طاووس قدس الله سره نقل فرموده که آن سید بزرگوار از جزو ثانی کتاب (زیارات محمد بن احمد بن داود القمی) رضی الله عنه این حدیث را از ابو حمزه نقل کرده، و عبارت (کشکول) هم موافق این عبارت است. و هم در (کامل الزیارة) و (رجال کشی) است در ذیل حدیث مفصلی که صادق آل محمد علیهم السلام به جهت شفای محمد بن مسلم شربت بوی داد، و فرمود در این شربت گل قبر پدران من بود (2).

و این دو خبر هر دو در غایت ضعف سندند، چه جمله از روایتشان مجهول اند یا مجروح، و اگر نبود در سندشان مگر عبد الله اصم - که نجاشی در حق او گفته: عبد الله بن عبد الرحمن الاصم المسمعی بصری ضعیف غال لیس بشئ له

ص: 395

1- کامل الزیارة: 280 باب 93، بحار الانوار 101 / 126.

2- کامل الزیارات ص 275 باب 91.

کتاب (المزار) سمعت ممن رآه فقال هو تخليط، وعلامه در حق وی فرموده "ضعيف غال ليس بشيء، له كتاب في الزيارات يدل على خبث عظيم، و مذهب متهافت، وکان من کذابة اهل البصرة - کفایت می‌کرد، و هر دو روایت در این راوی مشترک اند، و از اینجا معلوم شد که این دو روایت قابل احتجاج نیست، اگر چه ظاهر عبارت جواهر این است که وهن آن‌ها را منحصر در عدم عمل علماء دانسته با اینکه امر به عکس است، و مجلسی علیه الرحمة که حکم به اعتبار سند این روایت کرده خالی از اشکالی نیست، و اجماعات متواترة نقل شده بلکه اجماع محصل قائم است بر حرمت طین، و اگر تواتر اخبار و قیام اجماع بر جواز استشفای بطین قبر سید الشهداء نبود البته به حکم عموماً حرمت طین محکوم به حرمت بوده، و ما بر سبیل تنزل جواب این دو خبر را تقریر می‌کنیم و می‌گوئیم:

أما روایت محمد بن مسلم که دلالتی بر مدعی ندارد، چه میشود مراد از قبر آباء قبر سید الشهداء علیه السلام باشد، و مستأنس بمجاری استعمالات عرب مستوحش از این توجیه نیست، با اینکه صریح آن روایت مزج با آب است، و مانعی در او نیست، پس استشهاد به او برای تعمیم مدعی واقعی ندارد اگر چه در (وسائل) و (جواهر) واقع است.

اما روایت ابو حمزه ثمالی که تعرض خصوص اکل در او نشده، و متضمن غیر از وجود شفا نیست، و مضایقه از آن نیست که حمل و استصحاب آنها موجب شفاء و برکت باشد بلکه ریختن آنها در آب و آشامیدن بر وجهی که صدق اکل طین نکند، چه آثار واقعیه او بزوال صدق اسم عرفی زایل نخواهد شد، و این مجملی است بغایت قریب، و بسیار وجیه، لهذا محدث مجلسی و محقق نراقی و جز ایشان او را اختیار فرموده اند و در (جواهر) فرموده میتوان که این خبر را بنابر جواز اکل تراب مطلقاً حمل کرد بر حکم به حل اکل تراب قبور مقدسه

ایشان به جهت استشفافا نه طین آنها، و این کلام خالی از خللی نیست، چه اگر چند جواز اکل تراب و حجر به جهت اختصاص ادله از نصوص و معاهد اجماعات و ظواهر فتاوی بعنوان طین که عبارت است از گل که خاک با آب ممزوج باشد چه خشک و چه تر به دلیل صحت تقسیم، و موافقت استعمال خالی از قوت نیست، و از این جهت فتوی خود شیخ اجل قدس سره در (جوهر) به موافقت محقق اردبیلی و فتوی فاضل نراقی جواز اکل آنها است هر چند تعدی از طین به تراب بدعوی اتحاد مناط بلکه عدم التفات به خصوصیت در استعمال قولی است و جیه، ولی با فرض عدم تعدی اقتصارا علی النصوص، و عملا بالاصول کما هو الاقوی و جهی از برای حمل لفظ طین در خبر ابو حمزه بر تراب نیست با ابناء سیاق او از این تأویل واللّه اعلم، و از خواص این تربت مقدسه که به حکم تتبع در اخبار و فتاوی فقهاء استفاده شده چند امر است:

أ - استحباب تحنیک مولود یعنی برداشتن کام او به تربت است چنانچه شیخ در (تهذیب) از حسین بن ابی العلاء روایت فرموده که گفته شنیدم از حضرت صادق که میفرمود: حنکوا اولادکم بتربة الحسین فانها امان (1).

ب - استحباب حمل و همراه داشتن او به جهت دفع خوف، چنانچه شیخ در (تهذیب) و ابن قولویه در (کامل الزیارة) از حسن بن علی بن المغیره روایت کرده اند که او از بعض اصحاب ما روایت کرده، و در (امالی) ابن الشیخ قدس سرهما بطریق دیگر تعیین شده که حارث بن المغیره است - و سند به جهت تکرر و غیر او در غایت اعتبار است، بلکه حکم به صحت به ملاحظه احتمال اخذ از کتاب و تواتر او با وجود طرق صحیح دیگر خالی از قوت نیست، بالجمله حارث

ص: 397

1- کامل الزیارات 282 باب 93، مصباح طوسی 512 بحار الانوار 101 / 139 التهذیب 6 / 74 باب 22.

میگوید که به خدمت حضرت صادق عرض کردم که من درد و بیماری بسیار دارم، و دوائی را نگذاشتم که تداوی به او نکنم، فرمود چرا غافلی از طین قبر حسین علیه السلام که در او است شفای از هر درد و امان از هر بیم، پس بگوی چون برداری او را "اللهم انی استلک به حق هذه الطینة، وبحق الملك الذی اخذها، وبحق النبی الذی قبضها، وبحق الوصی الذی حل فیها صل علی محمد واهل بیته، واجعل فیها شفاء من کل داء واما ان من کل خوف" آنگاه فرمود: اما ملکی که گرفته او را جبرئیل است که نمود او را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت این تربت پسر تست میکشند امت تو او را بعد از تو، و پیغمبری که قبض کرده او را محمد است، و وصیی که در او جای گرفته حسین بن علی سید الشهداء است، حارث میگوید عرض کردم دانستم که شفاء است از هر درد، چگونه امان از هر خوف است؟ فرمود هرگاه بیم کنی از سلطانی یا غیر او خارج مشو از خانه خود مگر اینکه با تو از طین قبر حسین باشد، و بگوی چون برداری "اللهم هذه طین قبر الحسین ولیک وابن ولیک اخذتها حرزا لما اخاف ولما لا اخاف" چه گاهی باشد که برسد بلائی که بیم او نداشتی، حارث میگوید پس خدای تعالی بدنم را صحیح کرد، و تربت برای من ایمنی از هر خوف بود از آنچه ترسیدم و از آنچه نترسیدم، چنانچه امام فرمود، پس از آن هیچ مکروهی ندیدم (1).

و از این سنخ اخبار که دلالت داشته باشد بر اینکه تربت امان از خوف است بسیار است، ولی اکل در مقام خوف جایز نیست مگر اینکه خود خوف مرضی باشد.

ج - استحباب گرفتن تسبیح از اوست چنانچه در اخبار بسیار وارد شده، از آن جمله در مزار (بحار) از (مزار کبیر) نقل کرده که بسند خود از ابراهیم

ص: 398

1- کامل الزیارات 282 باب 93، تهذیب 2 / 26، امالی ابن الشیخ 201، وسائل ابواب مزار ص 411 بحار الانوار 101 / 118.

تقفی نقل نموده که پدرش از حضرت صادق حدیث میکند که فاطمه بنت رسول الله سبحة از ریسمان پشمین داشت که تابیده بود، و بر او گرهی چند بود که شماره عدد تکبیرات به او میکرد، چون حمزه سید الشهداء شهید شد از تربت او سبحة ای گرفت، و مردم استعمال او کردند، و چون حسین علیه السلام کشته شد امر راجع به او شد و مردم استعمال تربت او کردند به جهت فضلی که در او است (1). (مراجعه شود به صفحه 459) و در (تهذیب) سند به موسی بن جعفر علیهما السلام میرساند که فرمود شیعه ما مستغنی نیستند از چهار چیز (2) سجاده که بر او نماز کنند، و انگشتری که بوی تختم نمایند، و مسواکی که به او دندان خود را مسواک کنند، و سبحة ای از قبر ابي عبد الله علیه السلام که در او سی و سه دانه باشد که هر وقت او را حرکت بدهند به ذکر خدای به هر دانه برای ایشان چهل حسنه بنویسند، و اگر حرکت بدهند یعنی بگردانند در حال سهو که بخواهند با او بازی کنند بنویسند برای ایشان بیست حسنه (3).

و هم در (تهذیب) است مسندا که حمیری از فقیه - که کنایه از امام زمان علیه السلام - است بالمکاتبه سؤال کرد که آیا جایز است تسبیح بطین قبر سید الشهداء و آیا در او فضلی است؟ پس نوشت به خط مبارک و من خواندم، و از روی او نقل کردم، تسبیح کن به او که هیچ تسبیحی افضل از او نیست، و از جمله فضل او اینست که مسیح تسبیح را فراموش میکند، و سبحة را میگرداند و ثواب آن تسبیح برای او نوشته میشود (4).

د - استحباب وضع او با میت، و خلط او بحنوط است، چنانچه در ذیل همین

ص: 399

1- مزار الکبیر 119، بحار الانوار 101 / 132 ط تهران.

2- چهار چیزی که مؤمن همراه دارد: سجاده، و انگشتر، و مسواک، و تسبیح است.

3- التهذیب 6 / 75، بحار الانوار: 101 / 132 رقم 61.

4- التهذیب 6 / 75، بحار الانوار: 101 / 133 رقم 62.

خبر است، که حمیری گفته نوشتن خدمت فقیه و سؤال کردم که از تربت که با میت در قبر میگذارند، آیا جایز است یا نه پس به خط خود توفیع فرمود: "یوضع فی القبر مع المیت ویخلط بحنوطه انشاء الله" (1).

و از فقره سؤال معلوم میشود تداول این عمل ما بین شیعه و اشتهار او در آن عصر، پس خود او دلیلی دیگر است.

و همچنین مستحب است نوشتن آیات و شهادت به توحید بر کفن میت به تربت سید الشهداء علیه السلام.

و در (مدارک) از (ذکری) نقل کرده که روایت شده که زنی را قبر چند بار به خود نگرفت، و بیرون افکند، چه زناکار بود، و اطفال خود را که به زنا متولد میشدند به آتش میسوزانید، مادرش شکایت حال به حضرت صادق کرد، و آن حضرت فرمود همانا این زن بندگان خدا را به عذاب معذب میگردانید، با او قدری از تربت حسین بگذارند، چون چنین کردند قبر قبولش کرد (2).

ه - استحباب سجود بر او است، چنانچه مطابق نصوص است، و موافق فتاوی، بلکه شعار امامیه است در این اعصار، بلکه از سابق بر وجه سیره محققه کاشفه قطعیه.

ابن بابویه رضی الله عنه در (فقیه) به نحو ارسال - اعتمادی که کمتر از غالب مسانید نیست - به حضرت صادق علیه السلام نسبت میدهد که فرمود: سجود بر گل قبر حسین منور میکند تا زمین های هفت گانه را، و هر که با وی سبوحه از طین قبر حسین باشد در حساب تسبیح کننده نوشته شود اگر چه تسبیح به او نکند (3).

ص: 400

1- التهذیب 6 / 76، بحار الانوار: 101 / 133.

2- وسائل باب 12 از ابواب تکفین از (منتهی المطلب) وحدائق 4 / 112.

3- فقیه ج 1 / 86 و وسائل ج 2 / 607 باب استحباب سجده بر تربت حسین علیه السلام.

و شیخ ثقة امین احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی قدس سره در کتاب (احتجاج) - که از مصنفات او است علی التحقیق چنانچه ابن شهر آشوب که از تلامذه او است در (معالم العلماء) کتاب (احتجاج) را از شمار مصنفات او یاد میکند، و این معنی اگر چه واضح است بر ملا محمد امین استرآبادی با آن همه طمطراق و رعد و برق در اظهار معرفت به حدیث و احاطه بفنون متعلقه او مشتبه شده، کتاب مذکور را بامین الاسلام صاحب (مجمع البیان) رضی الله عنه در (فوائد مدنیه) نسبت داده، بالجمله در کتاب مذکور - از حمیری نقل میکند که از امام عصر روحنا له الفداء سؤال کرده بود از سجود بر لوحی متخذ از خاک قبر سید الشهداء علیه السلام یعنی مهر مرسوم در این اعصار، فاجاب علیه السلام يجوز ذلك، وفيه الفضل (1).

و ظاهر تعریف فضل اینست که فضل منحصر در سجود بر تربت سید الشهداء است در جمله ما یصح السجود علیه.

و در (تهذیب) بسند صحیح از معاویه بن عمار حدیث میکند که گفت صادق آل محمد علیه السلام را کیسه ای بود از دیبای زرد که در او تربت ابی عبد الله علیه السلام بود چون وقت نماز در میرسید آن تربت را بر سجاده خود میریخت، و سجده بر او میکرد، ثم قال: " ان السجود علی تربة ابی عبد الله علیه السلام یخرق الحجب السبع (2).

و ظاهر عبارت حدیث اینستکه این کلام از معاویه بن عمار باشد، ولی بعید

ص: 401

1- مصباح الطوسی 514، بحار الانوار: 101 / 135 احتجاج ص 274 وسائل صلوة 2 / 608.

2- مصباح الطوسی 511، بحار الانوار: 101 / 135 رقم 74 وسائل صلوة ابواب ما یسجد علیه ج 1 / 608 و نقل شفاء الصدور از تهذیب تصحیف شده مصباح است.

است، هر چند اگر چنین هم باشد حجت است، چه ظاهر اینست که چنین محدث عظیم الشانی تکلم به این کلام - که بنفسه شاهد بر صدور از امام است - بدون سماع و تلقی نخواهد کرد.

و در (وسائل) از (ارشاد) دیلمی نقل کرده که كان الصادق عليه السلام لا يسجد الا على تربة الحسين (1).

و مراد از حجب سبع در حدیث معاویه بن عمار یا آسمانهای هفت گانه است که مراد صعود آن صلاة است بعالم بالا، و وصول بدرجه قرب حقیقی یا معاصی سبعة است که مانع از قبول اعمال است، و حجاب آنها است، و آن هفت معصیتی که جماعتی کبیره را منحصر در آنها دانسته اند، چنانچه در کتب فقهیه مذکور است:

أ - شرك، ب - قتل نفس، ج - قذف محصنة، د - اكل مال یتیم، ه - زنا، و - فرار از زحف، ز - عقوق والدین.

و معنی خرق این حجب آنست که اگر مقرون بتوبه صادق و عزم ثابت شود، ببرکت آن تربت مقدسه خداوند گناهان گذشته را عفو و محو میفرماید انشاء الله و تواند بود که مراد حجب سبعة بر اصطلاح اهل اخلاق باشد که ادناس مقام نفس و جنود جهلند، بنابر مشرب بعضی از اهل علم که کلیات رذائل را منحصر در هفت جنس دانسته اند، و سایر ملکات رذیله را متشعب از آن هفت گرفته اند، چه اصول ملکات عادلہ چهارند: که عدالت و عفت و شجاعت و حکمت باشد، و هر يك را از این چهار دو ضد باشد جز عدالت که يك طرف دارد، ضد عفت شره است و خمود، و ضد شجاعت جبن است و تهور، و ضد حکمت بلاهت است و جریزه، و ضد عدالت ظلم است، و این هفت صفت است که في الحقیقه طرق جهنم اند،

ص: 402

یکتن از اهل علم گفته:

همه اخلاق نیکو در میانه است *** که از افراط و تفریطش کرانه است

میانه چون صراط المستقیم است *** ز هر دو جانبش قعر جهیم است

به باریکی و تیزی موی و شمشیر *** نه روی کشتن و بودن بر او دیر

عدالت چون یکی دارد ز اضداد *** همین هفت آمد این اضداد از اعداد

به زیر هر عدد سری نهفت است *** از آن درهای دوزخ نیز هفت است

چنان کز ظلم دوزخ شد مهیا *** بهشت آمد همیشه عدل را جا

ظهور نیکوئی از اعتدال است *** عدالت جسم را اقصی الکمال است

ولی تحقیق اینست که برای عدالت هم دو ضد هست: یکی ظلم که شنیدی، و دیگری انضلام است که تعبیر از او به ضمیم میکنند تا وسطیت محقق شود، چه وسط بلا-طرف محال است بالضرورة، چنانچه در برهان وسط و طرف از براهین ابطان تسلسل مقرر شده، و تحقیق این مسأله بر وجه بسط خارج از وظیفه این مقام است، و این بی بضاعت در بعض مسودات خود به شرح تمام تبیین این مسأله کرده است.

و بر مشرب عرفاء

و بنابر مشرب طایفه ای از حکماء اسلامیین که در شمار ارباب معرفت مذکور میشوند میتوان گفت که مراد از حجب سبعة حجب نورانیه باشد که مسمای ببلاد محبت و مراتب ولایت و منازل سفر باطنی اولیاء است، و آن هفت مقام چنین است:

أ - مقام نفس، ب - مقام قلب، ج - مقام عقل، د - مقام روح، ه - مقام سر، و - مقام خفی، ز - مقام اخفی.

و این امور به اعتبار ثبات و ملکه مقامند، و به اعتبار زوال و تجدد حال اند.

و شاید اشاره به این امور باشد فقره مناجات معروفه شعبان که ابن طاوس

ص: 403

رضی اللہ عنہ از ابن خالویہ روایت کرده، و علامه مجلسی قدس سره شهادت به اعتبار سند او داده که حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام مواظبت بر خواندن او داشتند و هی هذه " و انر أبصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة وتصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک " (1).

و بنابراین مراد آن است که هر کس از سر صدق و در صفا از خود گذشته و از ما سوی رسته به توجه تام و اقبال تمام به نماز آید، و متمسک بحبل ولایت سید الشهداء علیه السلام شده بر تربت مقدسه آن جناب سجود آورد کشف غطاء و رفع حجاب او شده انوار جمال محبوب حقیقی را به چشم بصیرت و حقیقت ایمان مشاهده نماید، بلکه هر کس به این مرتبه رسیده به برکت او رسیده.

از ره گذر خاک سر کوی شما بود *** هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

این تقریر این احتمال بود بر این طریقه، اگر چه خود او فی نفسه محل اشکالاتی چند است، ولی ادای حق علم مقتضی آنست که هر طریقه بلسان اهل او بیان شود، و از او کم و کاست نشود، آنگاه اشکالات و وجوه در او ذکر شود، و مقام مقتضی بسط کلام در او نیست، بلکه مراد شرح فضایل تربت مقدسه حسینیہ است که هم سنگ آب سلسبیل، و هم رنگ بال جبرئیل، و غیرت آب حیوان، و نکهت باغ رضوان، و کحل دیده غلمان، و غالیه طره حوران است، لمؤلفه:

فیا لها تربة یرقی بسجدها *** اقصى معارج توحید و عرفان

یضوع المسک من ذکرى نوافجها *** ولا تضوعه من ذکر نعمان

فمن یرضع بها اکلیل سودده *** بنعله رصعت تیجان خاقان

ولو تأملها خضر العقول رأی *** مرآت اسکندر فی عین حیوان

ص: 404

كأنما مسحت يوماً بها فبدت *** بيضاء لأمعة كف ابن عمران

فمن يشاهد بها الأسرار كان على *** ملك الحقايق اعلى من سليمان

فارغب اليها ولا تطلب لها بدلاً *** في سلسيل ولا في روض رضوان

فذاك ماء وكالصدا ليس وذا *** مرعى ولكنه لا مثل سعدان (1).

بالجملة اشاره شده به این دو خاصه در دعای شریف سوم شعبان که در (مصباح کبیر) و (اقبال سید) و در (بحار) از آن دو نقل شده که تویق و قویع از حضرت عسگری علیه السلام به وکیل ناحیه مقدسه قاسم بن العلاء صادر شد که روز سوم شعبان مولد حسین علیه السلام است، پس روزه بگیر، و این دعا بخوان، و از آن جمله است در وصف سید الشهداء "المعوض عنه قتله ان الائمة من نسله والشفاء في تربته... " الی آخر الدعاء (2) و ما اگر چه در ذکر احکام تربت خارج از طریقه اختصار شدیم ولی اگر ملاحظه قدر این تربت مقدسه بکنی و شرف او را در نزد خدا بدانی، و ملتفت شوی که چگونه او را عزیز و محترم داشت و آدمی را از اول ولادت تا بعد از وفات محتاج به او گردانید خواهی دانست که مختصرتر از این شایستگی به هیچ وجه نداشت.

امر سوم اختصاص استجاب دعا است بقبه مبارکه و حوالی قبر مقدس آن جناب چنانچه در اخبار متواتره از عترت طاهره مأثور است، و ما یکی دو خبر در این باب یاد میکنیم از آن جمله:

شیخ بزرگوار ابن قولویه رضی الله عنه وارضاه در (مزار) خود سند به ابو هاشم جعفری میرساند که حضرت هادی کس به من فرستاد در بیماری خود، و به محمد بن حمزه، و او سبقت گرفت بر من و خبر داد مرا که همواره میفرمود:

ص: 405

1- بعضی این اشعار در دیوان مؤلف ص 344 ذکر شده.

2- مصباح الطوسی 574، الاقبال 185، بحار الانوار: 101 / 347.

(ابعثوا الى الحائر، ابعثوا الى الحائر " یعنی کس فرستید بحائر که دعا برای من کند، من گفتم به محمد بن حمزه: چرا نگفتی من بحائر میروم، آنگاه خود به خدمت رسیدم و عرض کردم قربانت شوم من بحائر میروم " فقال: انظرو في ذلك " - ظاهر اینست که امر بحجاب و خدم باشد که اعداد عده سفر و تهیه اهبه رحیل برای او کنند - آنگاه فرمود محمد بن حمزه از اهل سر نیست، و از زید بن علی است، کنایت آنکه از شیعیان نیست، و فرمود من کراحت دارم که بشنود این را، جعفر میگوید این حدیث را با علی بن بلال در میان آوردم، وی گفت: آن جناب با حایر چکار دارد با اینکه خود حائر است، چو بسر من رأی برگشتم و به خدمت رسیدم، خواستم برخیزم فرمان جلوس داد، چون اثر مرحمت دیدم سخن علی بن بلال را عرضه داشتم، فرمود چرا نگفتی که رسول خدای صلی الله علیه وآله طواف بیت و تقبیل حجر می فرمود، و حرمت نبی و مؤمن اعظم از حرمت خانه است، و هم خدای امر فرمود نبی را که بعرفه و قوف فرماید، همانا مواطنی هستند که خدای عز و جل دوست دارد که در آن مواطن یاد شود، و من دوست دارم که دعا شود برای من جاهائی که خدای دوست دارد که دعا شود در آنها، و حائر از آن مواضع است (1).

و همین خبر را به تغییری یسیر در متن و سند باز نقل کرده و علماء متأخرین مثل مجلسی و شیخ حر عاملی و غیرهما از او روایت فرموده اند.

و شیخ فقیه زاهد عارف احمد بن فهد حلّی رضی الله عنه در کتاب (عدة الداعی) روایت فرموده که حضرت صادق علیه السلام مریض شد و امر فرمود بکسان خود استیجار اجیری کند برای او که دعا کند برای آن جناب نزد قبر حسین علیه السلام، پس کسی را یافتند و به او گفتند، گفت میروم ولی حسین علیه السلام امام مفترض الطاعة است، و او

ص: 406

نیز امام مفترض الطاعة است، پس برگشتند بسوی صادق علیه السلام و خبر دادند آن جناب را به کلام او، آن حضرت در جواب فرمود: امر چنان است که آن شخص گفته، و لیکن ندانسته که خدای تعالی را بقعه هائی چند است که دعا در آنها مستجاب میشود، و آن بقعه - که قبر حسین علیه السلام باشد - از آن بقعه ها است (1).

و در (کامل الزیارة) سند به شعیب عقرقوفی میرساند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که اجر و ثواب زایر قبر حسین چیست؟ قال: یا شعیب ما صلی احد عنده و دعا دعوة الا استجبت عاجلة و آجلة (2).

و هم در (کامل الزیارة) از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت صادق فرمود زایر حسین علیه السلام سؤال نمیکند از خدای تعالی نزد قبر او حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را مگر اینکه خدای به او عطا میفرماید (3).

و از این مقوله اخبار بیرون حد احصا روایت شده، بلکه اختصاص استجاب دعا و شفای تربت در مذهب امامیه - ضاعف الله اقتدارها و کثر الله انصارها - در غایت وضوح و کمال ظهور بسر حد ضروریات اولیه رسیده، بلکه کمتر از ظهور خاصه اولی که بودن ائمه از نسل او باشد نیست، پس حاجت به استشهاد باخبار و استمداد از کلمات علماء اخیر ندارد، وقد اشرت الی هذه الخواص الثلث فی قصیة حسینیة ومدحت التربة المباركة الزکیة بما لم اعرف السبق الیه، فلا بأس بنقل ما يتعلق بذلك تطریزا لیدیاجة الكتاب واذخارا لجزیل الاجر والثواب وهو:

و من فوض الله امر الوجود *** قبضا و بسطا الی راحته

ص: 407

1- عدة الداعی 36 وسائل ابواب المزار ص 421 باب 76 حدیث 2.

2- کامل الزیارات 252، بحار الانوار: 101 / 83.

3- کامل الزیارات 251، بحار الانوار: 101 / 82.

ومن عوض الله عن قتله *** بان الائمة من عترته
وان يستجاب دعاء الصريخ *** اذا ما دعا الله في قبته
وان جعل الله فضلا عليه *** شفاء البرية في تربته
فيا طيبها تربة اخجلت *** نوافج للمسك في نفخته
ارى الخضر قد دس منها بما *** استقاه فعمر في مدته
ترى القدس منها لنيل الفخار *** يرصع تاجا على قمته
ويغبطها العرش شوقا كما *** يقاسى المقيم من صبوته
لقد عفر البدر فيها الجبين *** وها اثر الترب في جبهته (1)

امتياز چهارم - روزهای زیارت بحساب عمر زائرین ناید

خاصه چهارم - اینکه ایام زیارت آن جناب از اعمار زائرین حساب نمیشود چنانچه در (امالی) ابن الشیخ رضی الله عنهما سند به محمد بن مسلم رسانیده که از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده که فرمودند " ان الله عوض الحسين من قتله ان جعل الامامة في ذريته، والشفاء في تربته، واجابة الدعاء عند قبره، ولا تعد ايام زايره جائيا وراجعا من عمره (2)."

محصل اینکه عوض قتل این چهار خصلت به او داده شده که سه از آنها گذشت، و چهارم آنست که ایام زیارت در رفتن و بازگشتن از عمر زاير محدود نمیشود.

واین فهد رحمه الله در (عدة الداعي) میگوید و شیخ حر در (وسائل) از او نقل کرده: روی ان الله عوض الحسين من قتله اربع خصال جعل الشفاء في تربته، واجابة الدعاء تحت قبته، والائمة من ذريته، وان لا تعد ايام زائريه من اعمارهم (3).

ص: 408

1- دیوان مؤلف ص 58.

2- امالی 201، وسائل کتاب حج ابواب مزار ص 329 حدیث 34.

3- عدة الداعي 35 وسائل ابواب المزار ص 421 باب 76.

و در اخبار کثیره مرویه در (کامل الزیارة) و (مصباح) و (تهذیب) و (بحار) و (وسائل) (1) و غیرها وارد شده که ترك زیارت آن حضرت موجب قصور عمر است، و زیارتش موجب امتداد اجل و طول عمر، و چون اخبار این خاصه بحسب ظاهر اشکالی دارد چند وجه جواب از او به نظر رسیده:

یکی اینکه رزقی که در آن ایام به او رسیده از رزق مقدر او حساب نشود و گناه او بقلم نیاید، پس مجازا نفی عمریت از او شده به جهت نفی لوازم او، و مؤید او است اخبار عدم کتابت ذنوب زوار.

دیگری اینکه مراد این باشد که زیارت سبب طول عمر باشد مثل صله رحم و صدقه، پس گویا آن ایام از عمر محسوب نیست، و مؤید این آنست که در اخبار وارد شده که حضرت صادق علیه السلام روی به اصحاب خود کرد و فرمود:

باکی نیست که عمر بعضی از شما سی سال کم شده باشد اگر در هر سالی زیارت حسین علیه السلام نکرديد (2).

این محصل روایت است که در خاطر دارم، و اصل خبر در کتب مزار موجود است. سوم - اینکه لفظ "آجالهم" در خبر بمعنی آجال موت باشد یعنی در ایام سفر نمیروند، و این توجیه مبتنی بر این است که لفظ خبر آجال باشد نه اعمار و آنچه این بنده دیده همان است که نوشته ام (3).

ص: 409

1- کامل الزیارة باب 61 ص 150 بحار الانوار 101 / 46، وسائل ابواب مزار 335.

2- کامل الزیارة (5) بحار الانوار 101 / 47.

3- بالاسناد عن هیثم بن عبد الله الرمانی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام عن ابیه علیه السلام قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام ان ایام زائری الحسین علیه السلام لا تحسب من اعمارهم ولا تعد من اجالهم کامل الزیارة باب 51 ص 136.

چهارم - اینکه در قیامت این ایام را در معرض حساب بر نمی آرند، و این در واقع با توجیه اول یکی است، و اولی توجیه ثانی است، و آن هم اگر چه بحسب ظاهر مشکل به نظر می آید، چه لازم او آنست که کسی لااقل در سفر زیارت نمیرد، و این خلاف محسوس و مشاهد است، ولی جواب او:

اولاً - آن است که این امور مستحبات و مکروهات که بعضی منافع و مضار دنیویه برای آنها مقرر است جز مقتضی بیش نیستند، وعلیت تامه ندارند، و از این جهت الزام در مورد آنها نشده، و عقل با اطلاع بر او ترخیص در ترك میکند، چه مانع دارد که در بعضی موارد با مانع مقترن شود، یا مقتضی خلاف که اسباب نقص عمر باشد مثل قطع رحم و ترك صدقه و ظلم با او مجتمع شده باشد.

و ثانیاً - اینکه میتوان گفت که خواص و آثار مستحبات که متعدد مذکور میشوند همه در جمیع موارد نباشد بلکه هر يك در محلی است، مثلاً یکی وسعت رزق بیاورد، و یکی خشوع قلب، یکی طول عمر، یکی رفع بلا، بحسب تفاوت مصالح و اختلاف استعدادات، و هم چنین در بعضی هر دو، و در بعضی همه، و بنابر این اقتضاء در جمیع موارد هم متیقن نیست، و احتمال وجود مقتضی و عدم مصادفه مانع کفایت در بعث و تحریک در فعل میکند.

و ثالثاً - این گونه سبببات بر فرض تسلیم مخصوصند بأمور مقدره در لوح محو واثبات نه در مقدار حتمیه، و از این قبیل است که صدقه و دعا را در کثیر از مقدمات تأثیر مشهود است، مانعی نیست بلکه اولویت هست که زیارت سید الشهداء علیه السلام همان اثر داشته باشد، و ما به حمد الله در موقع خود از علوم عقلیه حل عقده این اشکال بوجه احسن و نوع ابین (بیان ظ) کرده ایم، و مقام مقتضی دخول در آن نیست.

چون در اخبار تربت و اخبار دعا گاهی ذکر حایر، و گاهی ذکر قبر و گاه بألفاظ دیگر تعبیر شده، و حدی معین معلوم نیست برای تربت و دعا، و این معنی مایه حیرت جمعی از محققین شده از جهت اختلاف اخبار و نزاع علما در تحدید حایر - خصوصاً در مسأله تخییر بین قصر و اتمام در اماکن اربعه که از مهمات مسائل فقهیه است، و از اسرار ائمه و خواص امامیه - شایسته چنان دیدم به قدر استعداد و حوصله این مختصر اشاره به تحقیق این مطلب بشود: بدان که حایر در لغت بمعنی زمین پست است که آب در او می ایستد، چنانچه ابن ادریس در (سرایر) فرموده، و اصل او شاید از حور بمعنی عمق و قعر باشد، چه زمین پست لابد نسبت بأرض مرتفعه عمیق واقع میشود - و موضع قبر سید الشهداء علیه السلام چون در اصل انخفاضی دارد، چنانچه از حال حالیه صحن مقدس معلوم میشود که از جانب باب زینبیه و باب قبله چه قدر انخفاض مشهود است - او را حایر خواندند، و این که مشهور است آن مکان را حایر گفتند به جهت اینکه متوکل چون امر کرد بحرث قبر مقدس آب از آن موضع پیش نرفت - و از عبارت (ذکری) هم میتوان استظهار این وجه کرد - وجهی ندارد، چه در اخبار کثیره صادره قبل از وجود متوکل لعنه الله اطلاق لفظ حایر شده، و این معنی نیز واضح است که آن استعمالات نمیتوان مبتنی بر این واقعه متأخره شود، و به هر وجه شبهه نیست که مراد از حایر موضع قبر سید الشهداء است، و اخبار در تحدید او مختلف وارد شده از آن جمله:

در (کامل الزیارة) به دو سند از عبد الله بن سنان نقل کرده " قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول قبر الحسين بن علي عشرون ذراعاً في عشرين ذراعاً مكسر روضة من

و همین خبر را شیخ در (تهذیب) روایت فرموده.

و در (کافی) و (ثواب الاعمال) و (کامل الزیارة) و (مصباح متعهد) جمیعاً از اسحاق بن عمار روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدم که موضع قبر حسین بن علی علیهما السلام را حرمتی است معلوم که هر که بشناسد او را و مستجیر به او شود پناهِش دهند، گفتم وصف کن برای من موضع او را فدای تو کردم، فرمود مساحت کن از موضع قبر او امروز بیست و پنج ذراع از جانب رجل، و بیست و پنج ذراع از طرف پشت سر، و بیست و پنج ذراع از پیش رو، و بیست و پنج ذراع از ناحیه سر مقدس (2).

و در (کامل الزیارة) و (مصباح) از حضرت صادق حدیث کرده حرمة قبر الحسين فرسخ في فرسخ من اربعة جوانب القبر (3).

و هم در (کامل) و (مصباح) از صادق آل محمد علیهم السلام حدیث کرده که حریم قبر الحسين خمس فراسخ من اربع جوانب القبر (4).

و صدوق رحمه الله به همین روایت تعبیر کرده و فرموده حریم الحسين خمسة فراسخ من اربع جوانبه (5).

و شیخ سند به صادق آل محمد علیهم السلام می‌رساند که " التربة من قبر الحسين على

ص: 412

1- کامل الزیارة 112 بحار الانوار: 106 / 101، التهذیب 6 / 72 بحار الانوار: 108 / 101.

2- کامل الزیارة: 272، مصباح الطوسی 509، مصباح الکفعمی 508، کافی 4 / 580، ثواب الاعمال 85، بحار الانوار: 110 / 101.

3- بحار الانوار: 111 / 101.

4- بحار الانوار: 111 / 101 رقم 27 و حدیث 28.

5- تهذیب: 6 / 72، بحار الانوار: 116 / 101.

و در (كامل الزيارة) سند به امير المؤمنين عليه السلام ميرساند حريم قبر الحسين فرسخ في فرسخ في فرسخ (2).

و در (كامل) سند به حضرت صادق ميرساند قال: لو ان مريضاً من المؤمنين يعرف حق ابي عبد الله وحرمة وولايته اخذ له من طينه على رأس ميل كان له دواء وشفاء (3).

و در رواية ديگر كه سابقاً اشاره به او شد فرمود يستشفى بما بينه وبين القبر على رأس اربعة اميال (4).

و در (كافي) و (كامل الزيارة) و (مصباح متهجد) و (مصباح الزائر) و (بحار) از جميع كتب المذكوره سند به صادق آل محمد عليهم السلام ميرسد " يؤخذ طين قبر الحسين من عند القبر على سبعين ذراعاً " (5).

و در (كامل الزيارة) همين خبر را بطريق ديگر روايت کرده با تغيير يسير وعلى سبعين باعاً في سبعين باعاً (6).

و در (بحار) از (مصباح الزائر) نقل کرده كه فرموده بعد از اين حديث

ص: 413

1- كامل الزيارة: 282، بحار الانوار 101 / 114.

2- عن ابي عبد الله عليه السلام فرسخ في فرسخ من اربعة جوانب كامل الزيارة، مصباح، بحار الانوار: 101 / 111 رقم 25 و 26 ص 114 رقم 35.

3- كامل الزيارة 275 و مكارم الاخلاق: 189، بحار الانوار: 101 / 124 رقم 20 و 21.

4- كامل الزيارة: 280، بحار الانوار: 101 / 127 حديث 32.

5- كافي: 4 / 588، كامل الزيارة: 285، مصباح الطوسي: 510، مصباح الزائر 136، بحار الانوار: 101 / 130 رقم 50، 51، 52، 53.

6- كامل الزيارة 281، 136، بحار الانوار 101 / 131 رقم 55.

و روی فی حدیث آخر مقدار اربعة امیال، و روی فرسخ فی فرسخ (1).

و ظاهر خبر ابو سعید عصفری منقول در اصل او و در (کافی) و (تهذیب) نقلاً عنه در افتخار کربلا که " الشفاء فی تربتی " (2).

اینست که مطلق کربلا استشفاء بتربت او میتوان پیدا کرد اگر چه خصوص این فقره در نسخه که از نفس اصل شریف نزد این بی بضاعت است موجود نیست، و باید سقط (شده ظ) باشد.

و توجیه این اختلاف اخبار - بعد از اینکه غالب آنها معتمد و معتبرند یا به جهت تکرر اسناد یا وثاقت رواة یا کثرت وجود در کتب معتمده یا اشتغال کتب اربع یا توافق مضمون آنها با مؤدی اخبار دیگر - اینست که تا پنج فرسخ از موضع قبر تربت محترم باشد و تنجیس او حرام، و مؤدی بکفر اگر خدای نخواسته برای توهین شود (باشد ظ) و هر چه نزدیک تر باشد افضل است تا برسد به حدی که بیست ذراع در بیست ذراع شود بلکه بالضرورة تراب واقع بر نفس قبر

ص: 414

1- بحار الانوار: 101 / 131 رقم 54.

2- کامل الزیارة: 270، بحار الانوار: 101 / 110 رقم 17، و اشهد انها (تربة الحسين) شفاء من كل داء مكارم الاخلاق عن أبي عبد الله ص 189، بحار الانوار 101 / 132 رقم 6، مصباح الطوسی 511، مصباح الزائر 136، عن الصادق ان تربة الحسين من الادوية ... بحار الانوار 101 / 135 رقم 73. مزار الكبير 118 عن الامام الباقر قال عليك بتربة الحسين ... بحار الانوار 101 / 138 رقم 83. امالی الطوسی 1 / 326 عن الصادق عليه السلام ان الله جعل تربة جدی الحسين شفاء من كل داء، بحار الانوار 101 / 119. امالی 201، بحار الانوار 44 / 221، محمد بن مسلم قال: سمعت ابا جعفر و جعفر بن محمد يقولان عوض الحسين من قتله ان جعل الامامة في ذريته والشفاء في تربته.

شریف افضل از او خواهد بود، ولی به جهت توسعه مقدار افضل را تا آن حد قرار دادند، و بعد از او بیست و پنج و بعد از او هفتاد، و بعد از او هفتاد باع، و بعد از او میل، و بعد از او فرسخ، و بعد از او چهار میل و هکذا...

و شیخ طایفه قدس الله ضریحه در (تهذیب) و (مصباح) (1) اشاره به این وجه فرموده، و لفظ حایر که در بعض اخبار وارد شده میتوان مراد از او را بگوئیم مطلق کربلا- است، اگر چه بحسب اصل همان موضع قبر مقدس باشد، یا خصوص حرم اعم از خزانه و قتلگاه و مسجد، چنانچه ظاهر عبارت (سرائر) است که " ما دار سور المشهد والمسجد علیه " گفته است (2) یا مطلق صحن باشد، چنانچه جماعتی قائل شده اند، یا خصوص آن قدر که از جانب قبله و یمین و یسار است که سمت باب سدر مستثنی شود چنانچه در (بحار) (3) از سید فاضل امیر شرف الدین علی مجاور نجف اشرف که از مشایخ او است نقل کرده، و سید مذکور از کبار شائین از اهل کربلا نقل کرده، و شاهد صدق دعوی ما استعمال عامه عرب است فعلا که حایر را بمعنی کربلا استعمال میکنند، و این اگر چه بمجاز باشد بعد از شیوع حمل بر او در مقام جمع اخبار ضرری ندارد، و در السنه قدما و معاصرین ائمه علیهم السلام یا قریبی العصر به ایشان در کتب اخبار و سیر این استعمال مبثوث است، بلکه در اخبار اهل بیت علیهم السلام شاهد بر این میتوان یافت.

بالجمله اگر این تقریب تمام شود رفع اختلاف اخبار تخیر میشود، چه در بعض او تعبیر بحرم الحسین شده، مثل صحیحه علی بن مهزیار، و در بعض اخبار عند قبر الحسین، و در دیگری حائر الحسین، چه شبهه نیست که مراد از

ص: 415

1- تهذیب: 6 / 72، مصباح الطوسی 509، بحار الانوار 101 / 112.

2- سرائر: 78، بحار الانوار 101 / 117.

3- بحار الانوار: 101 / 117.

حرم حسین خصوص آن بقعه مقدسه نیست، چه سعه حرم دلیل جلالت صاحب حرم است، و نمیشود که حرم سید الشهداء با آن سعه دایره جلال به این ضیق باشد که عبارت از خصوص قبه و مشهد شود، و تحدید حرم تا پنج فرسخ شنیدی، و تا یک فرسخ هم ادله او را دیدی، و تعبیر از مکه و مدینه - چنانچه در صحیحہ علی بن مهزیار است - بحرم اللہ و حرم رسوله شده، چنانچه از کوفه تا کربلا بحرم امیر المؤمنین و حرم الحسین تعبیر کرده اند، چه تفکیک بین این چهار حرم به اراده نفس بلدین از اولین، و مسجد و قبه، از اخیرین بغایت رکیک است، پس ظاهر این خبر شریف جواز اتمام است در مطلق بلد، و لفظ عند قبر الحسین مجمل است، و صدق بر قلیل و کثیر میکند، و به حسب اختلاف عبار مراد از او مختلف میشود، مثلاً اگر بگویند اقام عند قبر الحسین لیلاً ممکن است که مراد کربلا باشد بلکه ظاهر اخبار این باب اینست، چنانچه به مراجعه اخبار از جوامع سبع عظام و غیرها معلوم میشود، و لفظ حایر را که دانستی در این عصر عرب بمعنی کربلا استعمال میکنند، و از عبارت (سرائر) هم استفاده میشود، چه گفته "والمراد بالحایر ما دار سور البلد علیه لان ذلك هو الحایر حقیقة" (1) چه تقیید به حقیقت مشعر به این است که استعمال بر غیر وجه حقیقت میشود، و از عبارت (قاموس) که گفته "الحایر موضع فیه قبر الحسین" میتوان استشمام رایحه این مطلب کرد، و این خبر شریف که شیخ قدس سره از حضرت صادق نقل کرده "من خرج من مکه او مدینه او مسجد الکوفة او حایر الحسین علیه السلام قبل ان ينتظر الجمعة نادته الملائكة این تذهب لاردك اللہ" (2).

اشعاری به این دعوی دارد، چه خروج از نفس قبه معنی ندارد بلکه باید مراد

ص: 416

1- والمراد بالحایر ما دار سور المشهد والمسجد - سرائر.

2- تهذیب 2 / 37 و مسائل ابواب المزار باب 78 ص 426.

بلده مقدسه باشد، وبالجملة اين احتمال قوتى دارد، و بر فرض منع ميگوئيم حکم دائر مدار عنوان حاير نيست بلکه ذکر حاير از قبيل عنوان خاص موافق است با عام، و اصلا تنافى ندارد، و ظهور خبر على بن مهزيار مقدم است، واصله عدم جواز اتمام در سفر به اين عموم منقطع است، پس اقتصار بر قدر متيقن وجهى ندارد، و اقوى جواز اتمام است در جميع بلد كربلا، چنانچه صريح نراقى ثانى، و محكى محقق در كتاب (سفر) و يحيى بن سعيد است، و در عبارت (كامل الزياره) و منقول از سيد و اسكافى محتمل است كه تعبير به مشاهد كرده اند، و تحقيق اين مسأله بيرون حوصله اين مقام است، و همين قدر بعنوان استطراد مرقوم افتاد، و تعيين مراتب احتياط تا برسد به بيست ذراع حول قبر مقدس بعد از مراجعه آنچه گذشت محل حاجت نيست، واللّٰه العالم به حقايق احكامه.

اکرام مردم ببرکت سيد الشهداء عليه السلام

مطلب دوم

در اکرام ما است به سيد الشهداء، اين هم بر سه قسم است:

اول اکرام بنعم وجود است، چه هر چه به هر كه رسد از برکت آن جناب است.

دوم اکرام با سلام و ايمان و علم و ايقان است كه هر جدولی كه از كمال در حياض قلوب اهل يقين جارى است منشعب از بحر فضل او است.

سوم خصوصياتى كه از براى مؤمنين با آن جناب است مثل ثواب گريه، و ثواب مرثيه و ثواب ابكاء و ثواب زيارت، و استجاب دعا تحت قبه، و بودن شفاء در تربت مقدسه كه بعضى از آنها از برکت آن وجود مقدس بالخصوص به شيعيان ميرسد، و تفصيل اين نعمتها در كتب مفصله به تفاريق مذکور است، و بعد از التفات به اجمال آنچه ما ذکر كرديم حاجت بتطويل بيان نيست.

ص: 417

فهرس
مقدمه تحقیق
زیارت چیست و زائر کدامت؟
نقش زیارات یا درسهای سازنده
مروری کوتاه بر این تعالیم آموزنده
زیارت عاشوراء چیست؟
عظمت زیارت عاشوراء
آثار و برکات زیارت عاشوراء و داستانی از آیه الله العظمی آقا سید محمد
فشارکی ره
نقش کتاب شفاء الصدور
زندگانی و شرح حال مؤلف
آسائید مؤلف
همکاران علمی و بحثی مؤلف
آثار علمی و ادبی مؤلف
مآخذ تحقیق

فهرس

مقدمه تحقیق ۳

زیارت چیست و زائر کدامت؟ ۵

نقش زیارات یا درسهای سازنده ۶

مروری کوتاه بر این تعالیم آموزنده ۶

زیارت عاشوراء چیست؟ ۷

عظمت زیارت عاشوراء ۸

آثار و برکات زیارت عاشوراء و داستانی از آیه الله العظمی آقا سید محمد
فشارکی ره ۸

نقش کتاب شفاء الصدور ۹

زندگانی و شرح حال مؤلف ۱۰

آسائید مؤلف ۱۲

همکاران علمی و بحثی مؤلف ۱۳

آثار علمی و ادبی مؤلف ۱۴

مآخذ تحقیق ۱۶

۱۷	عکس مؤلف	۲۲
	تقدیم : آینه	۲۲
۱۹	ماده تاریخ کتاب «شرح زیارة عاشورا» است	۲۲
۲۰	تقریظ آیه الله العظمی حاجی میرزا محمدحسن شیرازی بر کتاب	۲۲
۲۱	مقدمه مؤلف بر کتاب	۲۲
۲۲	سبب تألیف کتاب	۲۲
۲۶	کتاب بیرون از هفت نوع تألیف نیست	۲۲
۲۶	هفت نوع تألیف	۲۲
۲۸	هم عصر و زمان بودن امری است اعتباری	۲۲
۲۸	هم عصر بودن سبب اشکال و نکته گیری نگردد، و اشعاری چند	۲۲
۲۹	بخش های کتاب	۲۲
	باب اول	۲۲
۳۰	شرح سند و متن زیارت عاشوراء	۲۲
۴۲	زیارت عاشوراء	۲۲
۴۷	دعاء صفوان و سند آن	۲۲
۵۲	ثواب زیارت و دعاء صفوان	۲۲
۵۴	خدا و جبرئیل و رسول خدا و امامان ضامن میشوند ثواب زیارت عاشوراء	۲۲
۵۴	دعاء آنرا	۲۲
۵۴	ترجمه حدیث زیارت عاشوراء	۲۲
۵۸	سند و زیارت عاشورا بنقل (کامل الزیارات)	۲۲

- در این باب دو مقصد است: مقصد اول در دو فصل: ۶۴
- فصل اول - شرح حال راویان زیارت عاشوراء و بیان اعتبار آن ۶۴
- ۱- محمد بن اسماعیل ۶۵
- ۲- صالح بن عقبه ۶۵
- گفتار علامه ۶۵
- روش ابن غضایری ۶۶
- ۳- عقبه بن قیس ۶۶
- ۴- سیف بن عمیره ۶۷
- ۵- علقمة بن محمد ۶۷
- ۶- محمد بن خالد الطیالسی ۶۸
- ۷- صفوان ۶۸
- ۸- محمد بن موسی ۶۹
- ۹- حکیم بن داود ۶۹
- ۱۰- مالک جهنی ۷۰
- خلاصه بحث ۷۲
- عمل شیعه در هر عصر بر خواندن زیارت عاشوراء بوده و او را ذکر و ورد لازم بر خود میدانسته‌اند ۷۲
- فصل دوم - گفتاری از علامه بزرگوار مجلسی و نقدی چند بر او ۷۳
- ه مقصد دوم ۷۳
- شرح و تفسیر حدیث زیارت عاشوراء و کیفیت خواندن آن و در آن ده وجه است:

- وجه اول و نظر مرحوم آیه الله العظمی حاج میرزا ابوالقاسم طهرانی کلانتری
 و مرحوم آیه الله العظمی حاج میرزا محمدحسین شیرازی - ۷۹
- وجه دوم ۸۷
- نظر مرحوم آیه الله العظمی صاحب کتاب روضات الجنات - ۸۸
- وجه سوم و چهارم ۹۰
- وجه پنجم و ششم و هفتم ۹۱
- وجه هشتم ۹۲
- وجه نهم ۹۳
- نظر مرحوم آیه الله العظمی میرزای قمی - ۹۴
- نظر مرحوم آیه الله العظمی آقا سیدمحمد کاظم یزدی ۹۵
- نظر آیه الله العظمی شیرازی بزرگ ره ۹۵
- نقد بروج نهم ۹۷
- وجه دهم ۹۹
- نقد بروج دهم ۱۰۰
- خاتمه باب درضمن چند فائده :**
- فائده ۱- زیارت عاشوراء بنقل (مزارقدیم) ۱۰۱
- فائده ۲- زیارت عاشوراء بنقل دیگر از (مزارقدیم) ۱۰۴
- مقصود از (مزارقدیم) ۱۱۰
- روش دیگر درخواندن زیارت عاشوراء بنقل از (صدف مشحون) ۱۱۰
- فائده ۳- قراءت زیارت عاشوراء در تمام سال بدون تصرف در آن ۱۱۰
- الفاظ آن ۱۱۱

- دلیل آن از احادیث و گفتار بزرگان و دانشمندان علم حروف، و تقسیم دانشمندان حروف را به فلکی و وسطی و سفلی، و هر حرفی را به جسمی و روحی و نفسی و قلبی و عقلی و قوه کلیه و قوه طبیعی و بیان هر کدام ۱۱۵
- فائده - ۴ کسانی که گفته اند صد مرتبه لعن و سلام در مصباح سید نیست از بی خبرانند ۱۱۷
- فائده - ۵ دعای صفوان بیرون از زیارت عاشوراء است ۱۱۸
- فائده - ۶ زیارت عاشورا را در شب هم میتواند خواند ۱۱۸
- فائده - ۷ طریق احتیاط در خواندن زیارت عاشوراء ۱۱۹
- فائده - ۸ زیارت عاشورا در یک مجلس خوانده شود ۱۱۹
- انگشتر بخشی امیرالمؤمنین در نماز با آن توجه خاص علی مقامی است که برای هر کس ارزانی نیست، و گفتار ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی الحنبلی در این موضوع ۱۲۰
- فائده - ۹ وظیفه کسی که نمیتواند زیارت عاشورا را در یک مجلس بخواند ۱۲۱
- فائده - ۱۰ تحقیق در لفظ (عاشورا) و اینکه لفظ عربی است، و مقصود از او دهم محرم است، و نقد بر کلام بخاری ۱۲۲
- فائده - ۱۱ زیارت عاشوراء کلام خدا و از احادیث قدسی است، و تفسیر حدیث قدسی، و گفتار سید محقق داماد رحمه الله ۱۲۵
- فائده - ۱۲ برکات و آثار زیارت عاشوراء و داستان حاج محمد علی یزدی و خواب او و تشریف آوردن امام حسین برای زیارت زن حداد و فرمان برداشتن عذاب از اهل آن قبرستان ببرکت مداومت آن زن بزیارت عاشوراء . ۱۲۵

باب دوم	
در ترجمه و شرح الفاظ زیارت عاشوراء	۷۳۱
﴿السلام عليك يا ابا عبدالله﴾	۱۵۱
شرح این جمله در دو مقام است :	
مقام اول : تفسیر سلام	[۱۲۸]
هر قوم را تحیتی است	۱۲۹
تحیت مسلمین سلام است	۱۳۱
چند تفسیر برای سلام	۱۳۲
چند دلیل برای انتخاب سلام در اسلام	۱۳۴
دلیل فخر رازی و نقد بر آن	۱۳۷
برتری السلام عليك بر سلام عليك و تقدیر کلام فخر رازی	۱۳۸
شرائط سلام فرستادن بر امام و نصیحت بزازین	۱۳۸
مقام دوم : شرح «ابا عبدالله»	۱۳۹
کنیه ابا عبدالله برای سیدالشهداء و حضرت صادق بامر خدا بوده	۱۴۱
فائده استطرادیه : فرق بین یکنی بابی عبدالله و یکنی بعبدالله و نقد بر (منتهی	۱۴۱)
الارب)	۱۴۱
علت انتخاب کنیه ابا عبدالله برای سیدالشهداء <small>علیه السلام</small> بامر خدا	۱۴۴
﴿السلام عليك يا ابن رسول الله﴾	۱۴۷
اشتقاق وریشه «ابن»	۱۴۷
تفسیر رسول	۱۴۷

- امام حسن و امام حسین و ائمه معصومین علیهم السلام فرزندان رسول خدا هستند
 ۱۴۷ دلیل بر آن:
- ۱ - آیه «ابناءنا و ابناءکم»
 ۱۴۸
 ۱۵۱ نکته انتخاب رسول خدا فرزندان و زنان را
- ۲ - آیه «حرمت علیکم امهاتکم ... و حلاله ابناءکم الذین من اصلابکم»
 ۱۵۲ [۴/۲۳]
- ۳ - ده حدیث :
 ۱۵۴
- ۱ - صحیح بخاری
 ۱۵۴
- ۲ - صحیح ترمذی
 ۱۵۵
- ۳ - صحیح ترمذی
 ۱۵۶
- ۴ - حدیث ابن حجر در (منح مکية)
 ۱۵۶
- ۵ و ۶ - حدیث ابن حجر در (منح مکية)
 ۱۵۷
- هر نسب و سببی قطع میگردد روز قیامت جز نسب و سبب رسول خدا
 ۱۵۹
- ۷ - حدیث شیخ محمد صبان در (اسعاف الراغبین)
 ۱۶۰
- ۸ - حدیث (اسد الغابة)
 ۱۶۱
- ۹ - حدیث (تاریخ خمیس)
 ۱۶۲
- ۱۰ - حدیث (ینایع المودة)
 ۱۶۴
- اشاره
- خمس داده نمیشود بکسی که از طرف مادر سید است علت او
 ۱۶۶
- کسی که از طرف مادر سید است حقیقتاً فرزند رسول خدا است
 ۱۶۷
- مقصود شعری که میگوید فرزندان پسری اولاد ما هستند نه فرزندان
 ۱۶۷ دختری

﴿السلام عليك يا بن امير المؤمنين﴾

- ۱۶۸ اصل وریشه «امیر» و تفسیر آن
- ۱۶۸ - علة نامگذاری امیرالمؤمنین
- ۱۶۸ اشکال و جواب از آن
- ۱۷۴ تفسیر ایمان
- ۱۷۵ مراتب ایمان و اقسام آن
- ۱۷۷ اختصاص لقب امیرالمؤمنین برای علی علیه السلام
- کسانی که بعلی علیه السلام امیرالمؤمنین گفته اند ، ده حدیث از عامه :
- ۱ - شهادت خدای تعالی
- ۲ - شهادت رسول خدا
- ۳ - شهادت جبرئیل
- ۴ - شهادت آفتاب
- ۵ - شهادت ذوالفقار
- تحقیق حال محمد بن جریر طبری صاحب کتاب تاریخ و تفسیر و فضایل و نسبت عامه او را بشیعه برای رد احادیث فضایل اهل البیت
- ۱۸۳
- ۱۸۵ ۶ - شهادت منادی از بطنان عرش
- ۱۸۵ ۷ - شهادت ابوذر
- ۱۸۶ ۸ - شهادت شیر
- ۱۹۰ ۹ - شهادت یهود
- ۱۹۱ ۱۰ - شهادت ابوبکر و عمر
- تنبیه - لقب امیرالمؤمنین برای احدی - حتی امام زمان علیه السلام - گفته نمیشود
- ۱۹۲

- ۱۹۳ راضی بلقب امیرالمؤمنین نگردد - غیر از علی علیه السلام - مگر...
 ۱۹۵ سر اختصاص لقب امیرالمؤمنین برای علی علیه السلام
 ﴿وابن سید الوصیین﴾
 شرح این کلمه در دو بخش :
 ۱۹۷ بخش ۱ - امیرالمؤمنین وصی رسول خدا است
 دلیل آن :
 ۱ - عقل
 ۱۹۷
 ۲ - چند حدیث از عامه
 ۱۹۹
 ۳ - اشعار اهل سنت وجماعت
 ۲۰۲
 بخش ۲ - امیرالمؤمنین سید اوصیاء است
 ۲۰۵
 تنبیه - کلامی از عرفای اهل سنت فریبده و پر از تزویر
 ۲۰۸
 و نقد بر سخن آنها
 ۲۰۹
 ﴿السلام عليك يا بن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمین﴾
 ۲۰۹ اعراب فاطمة الزهراء
 ۲۱۰ تفسیر فاطمة و سبب نامگذاری
 ۲۱۰ اشکال بر این تفسیر و نقد آن
 ۲۱۳ نقدی بر ناسخ التواریخ
 ۲۱۳ تفسیر زهراء و سبب نامگذاری
 ۲۱۵ تفسیر سیده نساء العالمین
 فاطمه زهراء سیده زنان تمام عالم است ، ده حدیث :
 ۲۱۶ ۱ - (صحیح بخاری)
 ۲۱۷ ۲ - (صحیح مسلم)

- ۳ - (اسد الغابة) ۲۱۸
- ۴ - (صحيح ترمذی) ۲۱۹
- ۵ - (خصائص نسائی) ۲۱۹
- ۶ - (ذخائر العتبی) ۲۲۰
- عظمت (كتاب عبقات الانوار) ومؤلف بزرگوارش ۲۲۰
- ۷ - (مناقب ابن شهر آشوب) ۲۲۰
- عظمت و جلال ابن شهر آشوب از کتابهای اهل سنت و جماعت ۲۲۰
- ۸ - (حلیة الابرار) ۲۲۰
- ۹ - (تاریخ بلاذری) ۲۲۳
- ۱۰ - (مودة القربی) ۲۲۳
- عظمت و جلال فاطمه زهراء سلام الله عليها ۲۲۵
 حدیث لولاك لما خلقت الافلاك ولولا على لما خلقتك ولولا فاطمة لما
 خلقتكما ۲۲۵
 ﴿السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره﴾
- تفسیر «ثار» ۲۲۶
- ﴿والوتر الموتور﴾
- تفسیر و شرح «الوتر» ۲۲۹
- تفسیر و شرح «الموتور» ۲۳۰
- نقد بر مجمع البحرين و (قاموس) ۲۳۱
- ﴿السلام عليك وعلى الارواح التي حلت بفناءك واناخت برحلك﴾
- تفسیر و شرح «ارواح» ۲۳۵
- تفسیر «حلت بفناءك واناخت برحلك» ۲۳۸
- کسانی که در اطراف قبر امام حسین قرار گرفتند و عدد شهدای کربلا ۲۴۱

- ۲۴۲ زیارت ناحیه مقدسه
- ۲۵۰ نتیجه گفتار در شماره شهداء کربلا
جمع بین اختلاف آراء و اشاره باختلاف در شهادت فاطمه زهراء از
- ۲۵۳ جهت اشتباه «سبعین» به «تسعین»
﴿علیکم منی جمیعاً سلام الله ابدأ ما بقیت وبقی اللیل والنهار﴾
- ۲۵۳ بحث‌های ادبی
- ۲۵۴ تفسیر و شرح «سلام الله»
- ۲۵۵ تنبیه - در عبارت زیارت صنعت التفات است و تفسیر آن
- ۲۵۶ سی جمله و عبارت برای معنی همیشگی
﴿یا ابا عبدالله لقد عظمت الرزیه وجلت المصیبه بک علینا وعلی جمیع
اهل الاسلام﴾
- ۲۵۸ شرح و تفسیر «جلال» و «عظمت» و فرق آن دو
- ۲۵۹ تفسیر «مصیبت»
- ۲۶۰ تفسیر «رزیه»
- ۲۶۰ چند حدیث در بزرگی و عظمت مصیبت امام حسین علیه السلام
﴿وجلّت وعظمت مصیبتک فی السموات علی جمیع أهل السموات﴾
- ۲۶۳ تأثر و گریه ملائکه و جبرئیل برای مصیبت سید الشهداء علیه السلام
- ۲۶۷ آثار و انقلابات در فلك و فلکیات برای مصیبت سید الشهداء علیه السلام
- ۲۶۹ ﴿فلعن الله امة اسست اساس الظلم والجور علیکم أهل البيت﴾
- ۲۶۹ تفسیر «لعن»
- ۲۶۹ تفسیر «امة»
- ۲۷۰ تفسیر «تأسیس»

- نسبة «تأسيس» به «اساس» مبنی بر تجرید است ۲۷۰
مفعول به لازم نیست قبل از تأثیر فاعل وجود داشته باشد بلکه فاعل اثر
میکند و مفعول بوجود میآید ۲۷۱
گفتاری چند از بزرگان و جواب از آنها ۲۷۱
تفسیر «ظلم» و «جور» ۲۷۳
نصب «اهل البیت» به اختصاص، اشکال علماء ادب و جواب از آن ۲۷۴
کسانی که پایه ظلم را نهادند ۲۷۴
حدیثهای سوزاننده خانه زهراء و زدن بی بی دو عالم ۲۷۹
گفتار فاطمه زهرا موقع آتش زدن خانه ۲۸۱
زدن عمر فاطمه زهرا را و سقط شدن محسن ۲۸۲
عذر مردم از این واقعه ۲۸۳
بقیه هیزم کجا است؟ ۲۸۴
لعن ظالمین و پایه گذاران ظلم از قرآن و احادیث عامه ۲۸۴
فاطمه زهراء از آنها راضی نبود ۲۸۷
رسول خدا خبر میدهد از آنچه صحابه انجام میدهند ۲۸۸
بی اساس بودن «الصحابه کلهم عدول» از صحیح بخاری و مسلم ۲۸۸
شیعه واجب میداند احترام صحابی مؤمن را و لعن میکند صحابی منافق را ۲۹۱
صحابی کسی است که ملاقات پیغمبر کرده و با ایمان از دنیا رفته باشد
مسئله - لعن بر دشمنان عذاب آنها را زیاد میکند ۲۹۴
اشکال در این باب و جواب سید نعمت الله جزائری، و نقد مؤلف ۲۹۴
مسئله - تفسیر «اهل البیت» ۲۹۶

- «لئن الله امة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها»
- شرح «دفعتمكم» و«ازالتكم» و«رتبكم» ۲۹۷
- تغییر احکام بدست حکام جور بعد از رسول خدا ۲۹۹
- ﴿لئن الله الممهدين لكم بالتمكين من قتالکم﴾
- تفسیر «تمهید» و«التمکین» و «قتال» ۳۰۰
- کسانی که مقدمات شهادت امام حسین را فراهم کردند در ثقیفه ۳۰۱
- چند حدیث و شعر در این موضوع.
- حدیثی از تفسیر امام حسن عسکری ۳۰۳
- ﴿برئت الى الله واليكم منهم ومن اتباعهم واشياعهم واوليائهم﴾
- تفسیر «برء» ۳۰۴
- تفسیر «تبغ» ۳۰۴
- تفسیر «شبعه» ۳۰۵
- تفسیر «ولی» ۳۰۵
- همان طور که صحت بدن و کمال روحی دو جزء دارد یکی پاکي از کثافات و رذائل جسمی و روحی و بدست آوردن نیرو و قوی و فضائل اخلاقی ایمان هم دو جزء دارد :
- ۱ - دوری و بیزاری از دشمنان خدا ۳۰۵
- ۲ - دوستی و پیوند با خدا و اولیاء ۳۰۵
- دلیل آن از قرآن و سنت ۳۰۵
- ﴿يا ابا عبد الله اني سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم الى يوم القيامة﴾
- تفسیر «سلم» ۳۰۷

- ۳۰۸ تفسیر « حرب »
- ۳۰۹ تفسیر « قیامت »
- ۳۰۹ فائده - دشمنان اهل بیت کافر هستند
- ﴿ ولعن الله آل زیاد ﴾
- ۳۱۱ مادر زیاد
- ۳۱۱ مادر زیاد صاحب علم بود
- ۳۱۳ معاویه زیاد را برادر خود قرار میدهد
- ۳۱۳ تشریفات انتساب زیاد به معاویه
- ۳۱۳ ابو مریم سلولی شراب فروش شهادت میدهد میگوید دیدم ...
- خواهر معاویه موی خسر را نمایان میکند حضرر زیاد و میگوید
- برادرم ...
- ۳۱۴ فضل بن روزبهان میگوید معاویه خلیفه بر حق نبود و دفاع ندارد
- ۳۱۵ اشعاری در هجر زیاد و پسرش عباد
- زیاد شعیبان امیر المؤمنین را دست و پا قطع میکند، و کور میکند و بقتل
- میرساند
- ۳۱۵ زیاد عبد الرحمن بن حسان را زنده دفن میکند
- ۳۱۵ زیاد سب علی را رواج میدهد
- ۳۱۶ ابن ابي الحديد به جهنم رفتن او را شرح میدهد
- ۳۱۶ کثیر بن الصلت خواب میبیند
- ۳۱۷ وابسته‌گان حکومت زیاد را صحابی می‌شمارند
- بخاری روایت میکند از رسول خدا « من عادى لى ولياً فقد آذنته
- بالحرب »

- اهل سنت ایمان زیاد را در نه سالگی می پذیرند ولی ایمان امیر
المؤمنین را ... ۳۱۸
- فائده - لعن بر آل زیاد بزید میرسد - دلیل آن ۳۱۸
- ﴿وآل مروان﴾
- مروان کیست ؟ ۳۱۹
- پدر مروان ۳۱۹
- «حکم» پدر مروان دشمنی میکند با رسول خدا ۳۱۹
- اعجاز پیغمبر در حق حکم ۳۱۹
- حکم پیغمبر در حق حکم ۳۱۹
- مادر حکم مشهور بزنا است و صاحب علم ۳۲۰
- فرمایش امام حسین در باره مادر حکم ۳۲۰
- صفات ناپسند مادر «حکم» ۳۲۰
- مروان نامه کشتن محمد بن ابی بکر را مینویسد ۳۲۲
- مروان در جنگ جمل تیر بر طلحه میزند و او را بقتل میرساند ۳۲۲
- امیر المؤمنین علی علیه السلام خبر میدهد از اماره و پادشاهی او و اینکه مثل
لیسیدن سگ است بینی خود را
- شعری در شأن حکومت مروان ۳۲۲
- مروان اصرار میورزد در لعن امیر المؤمنین علیه السلام ۳۲۳
- چند حدیث از رسول خدا در لعن مروان و پدرش ۳۲۳
- رسول خدا از مروان و پدرش بوزغ پسر وزغ یاد میکند ۳۲۵
- رسول خدا خبر میدهد از حکومت مروان و اینکه مصیبت ها بر سر مردم
ریخته میشود ۳۲۶

- ۳۲۷ اهل سنت مروان را با این همه عیوب عادل میدانند
- ۳۲۸ لعن بر آل مروان شامل مروان میشود
* ولعن الله بنی امیه قاطبة *
- ۳۲۹ اعراب قاطبه
- ۳۲۹ امیه کیست؟
- چند آیه در لعن ومذمت بنی امیه :
- ۳۳۰ ۱- «وما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنة للناس والشجرة الملعونة...»
- ۳۳۰ تفسیر فخر رازی در تفسیر آیه و بیان شجره ملعونه
- ۳۳۰ تفسیر نیشابوری در تفسیر آیه و بیان شجره ملعونه
- ۳۳۱ تفسیر بیضاوی در تفسیر آیه و بیان شجره ملعونه
- ۳۳۱ تفسیر کشاف در تفسیر آیه و بیان شجره ملعونه
- ۳۳۱ ابن ابی الحدید شرح میدهد شجره ملعونه را
- ۳۳۱ منشور معتضد بالله عباسی شرح میدهد ...
- ۳۳۱ رساله مفاخره بنی هاشم و بنی امیه بیان میکند ...
- ۳۳۲ احادیث اهل بیت شجره ملعونه را شرح میدهد
- ۳۳۲ تفسیر «وما یزیدهم الا طغیاناً کبیراً»
- ۳۳۲ ۲- «الذین بدلوا نعمة الله کفراً واحلوا قومهم دار البوار...»
- ۳۳۳ چند حدیث در تفسیر آیه ...
- ۳۳۵ ۳- «انا انزلناه فی لیلۃ القدر...»
- ۳۳۵ تفسیر فخر رازی میگوید رسول خدا دید بوزینه گان را بر منبرش
- ۳۳۵ ملک بنی امیه هزار ماه بود
- ۳۳۵ قاضی طعن میزند

- ۳۳۵ نقد بر قاضی
- ۳۳۶ تفصیل حکومت بنی امیه
- ۳۳۷ اخبار اهل سنت در مذمت بنی امیه
- ۳۴۰ ولید فاسق ازاله بکارت دختر خود میکند
- ۳۴۰ ولید اراده میکند لواط با برادر خود را
- ۳۴۰ ولید کنیز مست خود را باحالات جنابت به مسجد میفرستد
- ۳۴۱ ولید تیر اندازی بقرآن میکند
- ۳۴۱ ولید عاشق دختر نصرانی میشود ...
- ۳۴۳ ولید با ابن عایشه مغنی ...
- ۳۴۴ ولید کنیزهای پدرش را وطی میکند
- ۳۴۴ اهل سنت میگویند: ولید فاسق و زندق
- ۳۴۴ رسول خدا در حق ولید میگوید ..
- ولید با این همه جنایت و شقاوت اهل سنت او را خلیفه واجب الاطاعه خوانند
- ۳۴۴
- ۳۴۵ منشور معتضد عباسی و لعن بر بنی امیه
- ۳۵۳ شرح حال امیه
- فایده - شماری از بنی امیه گرچه در مغرب خلافت کردند ولیکن بحساب خلفای بنی امیه نیایند ..
- ۳۵۵ توضیح - لعن بر تمام بنی امیه کشف میکند از فاسد بودن همه آنها
- اشکال بر این عوم از جهت بردن در بنی امیه مثل خالد بن سعید ...
- ۳۵۶ از دوستان اهل البیت و صاحبان ولایت
- جواب از این اشکال بچند وجه :

- وجه اول - ظاهر «بنی امیه قاطبه» آنهائی هستند که در آن زمان موجود بودند ۳۵۷
- نقد بر او ۳۵۷
- وجه دوم - بیان فطرت اصلیه آنها است ۳۵۷
- مقصود از بنی امیه فرزندان پسری است نه مادری ۳۵۷
- ابو العاص دوست اهل بیت پسر ربیع بن عبد العزی پسر عبد شمس ... است
- ابووردی شیعه نیست گرچه شیخ حر در (امل الامل) فرموده ۳۵۸
- ابو الفرج اصنهانی از علمای امامیه نیست گرچه شیخ حر رحمه الله فرموده ۳۵۸
- نقد بر وجه دوم ۳۶۱
- وجه سوم - مقصود دسته‌ای باشند که در غضب خلافت و اطفاء نور ولایت همدست و همدستان شدند ۳۶۲
- روایت خصال ۳۶۳
- لعن بر عمر بن عبدالعزیز ۳۶۴
- ارشاد - اخبار در عموم لعن بنی امیه از اهل البیت زیاد است ۳۶۸
- مستحب است بعد از هر فریضه لعن بنی امیه ۳۶۸
- ﴿ولعن الله ابن مرجانه﴾ ۳۶۸
- مقصود از ابن مرجانه ابن زیاد است و علت ذکر او بالخصوص ۳۶۸
- مرجانه از زناکاران معروفه است ۳۶۸
- ابن زیاد زنازاده است ۳۶۹
- علماء اهل سنت گویند زنا زاده نجیب‌تر از حلال زاده است ۳۶۹
- لشکر کوفه در زمان زیاد شصت هزار بود ، بنابر این دور نیست که جنگیان کربلا سی هزار باشند ۳۶۹

از عجایب: روز بدرک رسیدن ابن زیاد روز عاشوراء بود و سر او را وقتی خدمت امام زین العابدین آوردند که حضرت مشغول نهار خوردن بودند ، و این چنین دعاء حضرت مستجاب شد

۳۷۰

﴿ولعن الله عمر بن سعد﴾

۳۷۰

شرح حال عمر بن سعد

سعد وقاص بمعایوه میگوید چگونه سب کنم امیر المؤمنین را با اینکه درعلی فضائلی است اگر یکی از آنها در من بود بهتر بود برای من

۳۷۱

از آنچه خورشید بر او میتابد

دعاوی به عنوان توهین بسعد بادی رها میکند برای او و میگوید اگر

۳۷۱

چنین است چرا از بیعت علی تخلف ورزیدی؟

اشعار سید حمیری درباره سعد و سرپیچی او از بیعت با امیر المؤمنین ۳۷۲

۳۷۲

ابن سعد ناپاکی و نفاق را از پدرش ارث برده

سعد وقاص از امیر المؤمنین سؤال میکند چند مودر سروریش من است ۳۷۳

ابن سعد بدست کیسان ابو عمره بامر مختار بدرک واصل میشود و سر او را برای مختار میبرند ، مختار از پسر ابن سعد میپرسد میشناسی او را... مختار دستور میدهد سر او را قطع کنند و میفرماید ابن سعد

۳۷۴

بجای امام حسین و حفص پسرش بجای علی بن الحسین ...

نادره - ابن حجر ابن سعد را عادل می شمارد و بحیله گناه کشتن امام

حسین را از او دفع میکند، البته دینی که امیر المؤمنین و خلیفه المسلمین

۳۷۴

او یزید است باید ابن سعد در آن عادل راست گو بشمار آید

«ولعن الله شمراً»

۳۷۵

شرح حال شمر

- ۳۷۶ مادر شمر
 شمر دارای برص بود ، خواب پیغمبر ﷺ و امام حسین علیه السلام نسبت به
 بشمر
 ۳۷۶ چگونگی شمر را بدرک میرسانند
 ۳۷۸ ﴿ ولعن الله امة اسرجت والجمت وتنقبت وتهيأت لقتالك ﴾
 شرح «اسرجت»
 ۳۷۸ شرح «الجمت»
 ۳۷۹ شرح «تنقبت»
 ۳۷۹ شرح «تهيأت»
 ۳۸۱ هیأت وایت از يك اصلند
 ۳۸۲ بعضی موارد تبدل هاء به همزه
 ۳۸۲ ﴿ بابی انت وامی ﴾
 ۳۸۲ دعاء فداء کردن و شرح او
 ﴿ يا ابا عبدالله لقد عظم مصابي بك ﴾
 لام لقد عظم برای جواب قسم است ، و تأکید بقسم وقد حرف تحقیق
 برای اشارت بزرگی مصیبت است
 ۳۸۴ شرح و تفسیر «مصاب»
 لفظ مصاب در کلام فصحاء بمعنی اصابه آمده است چنانچه در
 شعر...
 ۳۸۶ کرامتی بزرگ از قرآن
 ۳۸۶ ﴿ فاستل الله الذي اكرم مقامك واكرمني بك ﴾
 ۳۸۸ تفسیر سؤال

- سؤال متعدی بدو مفعول میشود بدون کلمه عن وبا عن ، فرق این دو صورت
- ۳۸۸
- اشتباه صاحب قاموس
- ۳۸۸
- قرائت « یسئلونک الانفال » و « یسئلونک عن الانفال » و فرق این دو قرائت
- ۳۸۹
- تفسیر « اکرم مقامک »
- ۳۸۹
- اکرام خداوند بر سید الشهداء سه قسم است : جنسی، نوعی، شخصی
- قسم اول : کراماتی که برای انبیاء و اولیاء خدا قرار داده شده از تصرف در اشیاء...
- ۳۹۰
- قسم دوم : آنچه برای ائمه اطهار قرار داده شده از حکومت بر مردم...
- ۳۹۰
- وامامت بر ما سوی الله
- قسم سوم : جلالت و بزرگی های خاص سید الشهداء که در بین ائمه اطهار بآنها ممتاز و مکرم گشته است
- ۳۹۰
- چهار امتیاز و خصیلت در این قسم :
- اول - امام حسین پدر نه امام است
- ۳۹۰
- چهار حدیث در این موضوع
- ۳۹۱
- دوم - اختصاص شفاء است در تربت امام حسین علیه السلام
- ۳۹۳
- هفت حدیث در این موضوع
- ۳۹۳
- ظاهر این چند حدیث اختصاص شفاء است بترت امام حسین، ولیکن ظاهر بعض احادیث بودن شفاء است در تربت رسول خدا و سایر ائمه نیز
- مثل...
- ۳۹۴
- این دو خبر ضعیف هستند
- ۳۹۵

بعض احکام و خاصیت‌های تربت سید الشهداء :

- ۱ - کام مولود را بتربت امام حسین برداشتن برای ایمنی ۳۹۷
- ۲ - همراه داشتن تربت امام حسین برای دفع ترس ۳۹۷
- ۳ - گرفتن سبحة تربت سیدالشهداء و ثواب و فضل او ۳۹۸
- ۴ - تربت امام حسین همراه میت قرار دادن و مخلوط کردن آن باحنوط ۳۹۹
- ۵ - نوشتن آیات و شهادت بتوحید بر کفن میت با تربت سیدالشهداء ۴۰۰
- داستان زنی که اولاد خود را از زنا میسوزاند و قبر او را بخود نمیگرفت ۴۰۰
- ۶ - سجده بر تربت سید الشهداء ۴۰۰
- ۴۰۱ فضیلت سجده بر لوح [مهر] خاک قبر سید الشهداء
- حضرت صادق کیسه‌ای داشتند دارای تربت ابی‌عبدالله وقت نماز آن تربت را بر سجاده میریختند و سجده بر او میکردند و میفرمودند
- ۴۰۱ سجده بر تربت ابی عبدالله پاره میکند هفت حجاب را
- ۴۰۲ مقصود از هفت حجاب بر مشرب فقهاء
- و بر مشرب علماء اخلاق ۴۰۲
- و بر مشرب عرفاء ۴۰۳
- شرح «وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور...» ۴۰۴
- امتیاز سوم - استجاب دعا است در تحت قبه سید الشهداء ۴۰۵
- دو حدیث در این موضوع ۴۰۵
- ۴۰۷ اشعاری درباره این چند امتیاز و خاصه سید الشهداء
- ۴۰۸ امتیاز چهارم - روزهای زیارت بحساب عمر زائرین ناید زیارت امام حسین عمر را طولانی و ترک آن عمر را کوتاه میکند،

- چند حدیث در این موضوع: **۴۰۹**
- اشکال بر این احادیث و جواب از آن: **۴۰۹**
- فائده مهمه - حد حایر و حدیث‌های او: **۴۱۱**
- اکرام مردم ببرکت سیدالشهداء **علیه السلام**: **۴۱۷**
- ۴۱۷ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۱۸ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۱۹ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۲۰ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۲۱ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۲۲ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۲۳ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۲۴ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۲۵ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۲۶ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۲۷ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۲۸ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۲۹ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.
- ۴۳۰ - حدیثی در آن است که هر کس در راه سیدالشهداء با کسی برخورد کند و او را بگوید سلام بر او، خداوند او را در جنت خود قرار می‌دهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(تذکر)

پس از طبع (شفاء الصدور) مطالبی مناسب بحثهای کتاب بدست آمد، هنگام تجدید طبع درج آنها در جایگاه خود همراه با مشکلات بود، و صرف نظر هم ناروا، بدین جهت با شماره گذاری مخصوص مثلا - ت - 1 - ص...

بعنوان تکملة اشاره کردیم، برای آسان شدن مراجعه و در پایان هم اشاره نمودیم که این مطلب مربوط به ت - 1 - صفحه... است. در پایان با پوزش و معذرت خواهی نظر خوانندگان را به مطالب باز یافته جلب می نمائیم:

ت - 1 - ص 9 - سطر 11.

این نوع قضایا را که حکایت از عظمت عاشورا و برکات و آثار آن می کند جمع آوری نمودیم و بنام زیارت عاشورا و شگفتها منتشر نمودیم.

ت - 2 - ص 127 - سطر 14.

برای درك این فضیلت مرحوم آخوند کرباسی - یکی از اوتاد و اهل سیر و سلوک و صاحب مقامات - وصیت می کند که قبر مرا نزدیک قبر آن زن قرار دهید، و فعلا مقبره کرباسی نزدیک قبر آن زن استاد آهنگر است.

ت - 3 - ص 128.

السلام عليك يا ابا عبد الله (ع).

اینجا چند موضوع را تذکر می دهیم:

1 - نقش سلام در اسلام.

2 - علت ابتداء نمودن سلام به عنوان ابا عبد الله.

3 - علت تکرار سلام در این زیارت و بقیه زیارات.

ص: 441

هر گروه و دسته و ملتی با اختلاف طبقاتی خود از تمدن و توحش و شهری و بیابانی دارای ترحیمی مناسب خود هستند که در موقع برخورد هر کدام با دیگری آن ادب و رسم را انجام می دهند از اشاره به سر و دست و کلاه برداشتن و... و هر کدام از آنها دارای عواملی گوناگون است که در اجتماعاتشان بوجود آمده و تمام این روشها با اختلافاتی را که دارا هستند حکایت می کند از خضوع و کرنش و بنده گی نمودن ضعیف نسبت به قوی و رتبه پائین نسبت به برتران و بنده پروری که متداول و رایج بین امم بوده است و به میراث از دوران بربریت و همج باقی مانده و ثمری است از دوران بت و بت پرستی، و اسلام بزرگترین هم و کوشش را در نابود نمودن این اساس به کار گرفته و هر رسم و ادبی را که از آن سرچشمه گرفته و تولد یافته با او در ستیز قرار گرفته، بدین جهت در زنده نگاه داشتن آزادی فطری بشری که بخشی است الهی و انسانیت انسان در گرو او است کوشا بوده است.

از این رو دستور داده در موقع تحیت و برخورد با یکدیگر سلام کنند و دیگری را در امنیت جانی و مالی و آبرویی قرار دهند، و بگویند "السلام عليك" یعنی امن و امان و سلامت از طرف من بر تو باد، یا به تفسیر دیگر بگوید:

اسم خدا بر شما سایه افکند مثل سایبانی که بر سر شما چتر زده، به معنی اینکه خدا شما را در امن و امان و حفظ خود قرار دهد.

و این سلامی است که خدا به عنوان تحیت قرار داده، و هر کس از عالی و دانی و طبقه پائین و بالا- باید در مقام تحیت به دیگری ابلاغ نماید.

بحث دوم: در سلام های بر امام حسین شروع کرده به خطاب ابا عبد الله و سپس به عنوان فرزند رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) و... زیرا در اینجا یکی از

کنیه های حضرت که از طرف خدا به او بخشیده شده است و اشاره به مقام بندگی و عبودیت او می کند (1) ذکر شده و این عنوان و سمت از امتیازات ذاتی است و عنوان ذاتی مقدم بر انتسابی است.

بحث سوم:

سؤال: چرا در این زیارت و بقیه زیارات ائمه معصومین سلام تکرار شده است با اینکه اگر کسی در موقع سلام مکرر بگوید: السلام عليك این عمل را توهین به شمار می آورند، واستهزاء و سخریه شمرده می شود، و کافی بود بگوید: "السلام عليك يا ابا عبد الله وابن رسول الله وابن امير المؤمنين..." همان طور که در قرآن مجید است "و سلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حيا" (15 مریم 19) و یا "والسلام على يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعث حيا" (33 مریم 19)؟ جواب: در جائی که سلام به شخصی تحت يك عنوان و يك جهت تکرار شود امر چنین است، و لیکن اگر تکرار سلام برای جهت های متعدد و گوناگونی باشد که هر کدام دارای عظمت و موقعیتی باشد که سزاوار سلام باشد، علاوه بر آنکه اهانت نیست موجب فخر و مباهات است، چنانچه در زیارت امیر المؤمنین علی (ع) می خوانی:

"السلام على المولود في الكعبة، المزوج في السماء، السلام على اسد الله في الوغى، السلام على من شرفت به مكة و منى، السلام على صاحب الحوض و صاحب اللواء، السلام على خامس اهل العباء..." (2).

(درود و سلام بر مولود کعبه و کسی که ازدواج او در آسمان قرار گرفت، درود و سلام بر شیر خدا در میدان جنگ و صاحب لواء، سلام و درود بر پنجمین کننده اهل عبا...) که هر يك از این صفات چنان فضیلت و شرفی دارد که سزاوار است که جداگانه سلام بر آنها شود.

ص: 443

1- مراجعه شود به شفاء الصدور، ج 1 ص 144.

2- بحار الانوار 100 / 402.

و در زیارت عاشورا می گوئی سلام بر تو ای بنده ای که در مقام عبودیت لقب ابا عبد الله گرفتی، و سلام بر تو ای فرزند رسول خدا (ص) و ای فرزند علی (ع)...

و در زیارت امام زمان (عج) می خوانیم:

"السلام عليك حين تقراء وتبين، السلام عليك حين تصلی وتقتن، السلام عليك حين تركع وتسجد، السلام عليك حين تهلل وتكبر" (1).

و در جائی که عاشقان مجازی با اظهار محبت های پیوسته خود و ذکر صفات برگزیده معشوقشان لذت می برند به امید آنکه مورد تفقد و دل جوئی قرار گیرند.

جا دارد که عاشقان حقیقی اهل بیت و سوخته گان عشقشان با تکرار نام و نشان معشوقشان عشق ورزیده به امید دمیدن صبح سعادت، و با قبول يك سلام و درودشان مورد عنایت قرار گیرند، و مس وجودشان به طلای ناب محمد (ص) و آل او مبدل گردد.

ت - 14 - ص 167 - سطر 17.

این شعر نسبت داده شده به عمر بن الخطاب (2) و بعض هم نسبت داده اند به ابو فراس همام الفرزدق. (3).

و دست سیاست جرئت داده است علماء عامه را که در مقابل ظاهر آیه شریفه و تصریح زیادی از علماء آنها مثل فخر رازی (4) و قرطبی (5) و... و روایات فراوانی که ادعاء تواتر و اجماع بر آنها شده که حسن و حسین فرزندان رسول خدا (ص) هستند.

ص: 444

1- بحار الانوار ج 53 / 171 رقم 5 باب ما خرج من توقيعاته.

2- جامع الشواهد: ص 91.

3- خزانه الادب: 1 / 300.

4- تفسیر فخر رازی، 8 / 488.

5- تفسیر قرطبی: 4 / 104، ج 7 / 31.

بگویند حسن و حسین فرزندان او نیستند و استناد کنند به این شعر بی محتوی (1) و ما برای نمودار نمودن وضع سیاست و اندازه فشاری را که بر شیعیان علی (ع) وارد می کردند نسبت به این مسأله يك روایت را به عنوان نمونه ذکر می نمایم:

طریحی از شعبی - حافظ قرآن - نقل می کند که حجاج بن یوسف ثقفی در روز عید قربان مرا خواند و گفت: چه روزی است امروز؟
گفتم عید قربان.

حجاج گفت: مردم با چه عملی تقرب به خدا پیدا می کنند؟ گفتم: به قربانی و صدقه و کارهای خیر انجام دادن.

حجاج گفت: من قصد کردم قربانی کنم بوسیله سید علوی.

شعبی گوید ناگاه صدای زنجیر و آهن شنیدم، ترسیدم نگاه کنم مبدا حجاج مرا خفت دهد، در این بین علوی نمودار شد در حالی که به گردن او زنجیر و به پای او قیدی از آهن بود، حجاج به آن علوی گفت:

آیا تو فلانی پسر فلان علوی نیست؟ گفت: بلی، من هستم آن علوی.

حجاج گفت: توئی گوینده اینکه حسن و حسین از ذراری رسول خدا (ص) هستند؟ علوی گفت: من نگفتم و نخواهم گفت، بلی می گویم: حسن و حسین دو فرزندان رسول خدا (ص) هستند و از پشت او خارج شدند برغم انف تو.

شعبی می گوید حجاج با اینکه بر مسند خود تکیه داده بود از شدت غضب و غیض نشست و رگهای گردنش پر شد بطوری که تکمه لباسش قطع شد و دستور داد لباس تازه ای برای او آوردند، سپس گفت: ای علوی اگر دلیل آوردی از قرآن برای ادعای لباسهای خود را به تو می بخشم و تو را آزاد می کنم، و اگر نتوانستی ثابت کنی تو را به بدترین وجه میکشم.

ص: 445

شعبی گوید من حافظ قرآن بودم و وعده و وعید و ناسخ و منسوخ آن را می شناختم به ذهن و خاطر من نیامد آیه ای که دلالت بر مطلب کند بدین جهت محزون شدم و نابود شدن علوی بر من سخت شد.

شعبی گوید: علوی شروع به خواندن قرآن کرد و گفت: " بسم الله الرحمن الرحيم " حجاج قرائت او را قطع کرد و گفت شاید اراده کردی احتجاج کنی به آیه مباهله در قرآن مجید " قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم " (61 النساء 4).

علوی گفت: به خدا قسم این آیه حجتی است محکم و مورد اعتماد، و لکن آیه دیگری برای تو می آورم و شروع کرد به خواندن: " بسم الله الرحمن الرحيم و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی المحسنین... و زکریا و یحیی ". (84 الانعام 6) و ساکت شد.

حجاج گفت: چرا نمی خوانی " و عیسی " آیا فراموش کردی؟ علوی گفت: راست گفتمی ای حجاج چرا عیسی (ع) در پشت نوح قرار گرفت با اینکه برای عیسی پدری نبود؟ حجاج گفت: عیسی (ع) از طرف مادر داخل صلب نوح قرار گرفت.

علوی جواب داد: و همچنین است فرزندی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) برای رسول خدا (ص).

حجاج از این کلام حیران شد گویا سنگی بر سر او افکنده شد... (1) و تفسیر عیاشی بطور اختصار این حدیث را نقل کرده و گفته فرستاد حجاج پیش یحیی بن یعمر و گفت به من رسیده که شما گمان می کنید حسن (ع) و حسین (ع) ذریه رسول خدا (ص) هستند... (2).

ص: 446

1- منتخب طریحی، ص 491 - 492 داستان مفصلی است.

2- تفسیر عیاشی، ج 1 / 367 / تفسیر برهان، ج 1 / 539 ذیل آیه شریفه.

بالاخره این مسأله در هر عصر و زمانی مورد خشم حکام بوده و از این رو ظلم و ستم‌ها بر فرزندان رسول خدا (ص) و شیعیان شان وارد می‌کردند، و بسنده است تو را حدیث حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون و حدیث حضرت موسی بن جعفر (ع) با هرون واستدلال آن دو امام بزرگ برای مسأله به آیه شریفه " حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم.... " (23 النساء 4) - یعنی حرام شده است برای شما مادران و دخترانتان - و این که رسول خدا (ص) دختران ما را ازدواج نمی‌کند چون دختران ما دختران او هستند، و لیکن می‌تواند دختران شما را ازدواج کند، روایات این موضوع را تفسیر برهان (1) و نور الثقلین ذیل آیه شریفه ذکر نموده است.

ت - 5 - ص 171 - سطر 11.

همه در همه مراتب از علم او بهره مند هستند حتی موقعی که در شکم مادر است.

راوندی حدیث می‌کند که حضرت ابو طالب به فاطمه بنت اسد گفت در دوران کودکی علی (ع) دیدم علی را می‌شکند بت‌ها را پس ترسیدم آگاه شوند بزرگان قریش، پس فاطمه بنت اسد گفت: عجیب است، خبر دهم تو را به شگفت آورتر از این، بدرستی که من عبور می‌کردم به جای گاهی که بت‌های قریش در او نصب شده بود، و علی در شکم من بود، پس نهاد دو پای خود را در جوف من محکم و مرا رها نمی‌کرد مبادا نزدیک جایگاه‌های بت‌ها شوم، و من طواف به بیت می‌کردم برای عبادت خدا نه بت‌ها - بحار الانوار، ج 42 / 18، رقم 5، طبع طهران به نقل از خرایج راوندی.

و این حدیث را شبلینجی در (نور الابصار) و شیخ محمد صبان مصری در (اسعاف الراغبین) نقل کرده با مختصر تحریف، مراجعه شود به شفاء الصدور (2).

ص: 447

1- ج 1 / 356.

2- ج 2 / 299.

مناسب است برای کامل شدن بحث حدیثی نقل کنیم که در او است علت خودداری بعضی از گفتن امیر المؤمنین به علی (ع).

قال ابن شهر آشوب: استفاض بین الخاص والعام ان اهل الكوفة فزعوا الى امير المؤمنين (ع) من الغرق لما زاد الفرات فاتی (ع) شاطی الفرات واسبغ الوضوء وصلی منفردا ثم دعا الله ثم تقدم الى الفرات متوكئا على قضيب بيده حتى ضرب به صفحة الماء وقال انقص باذن الله ومشيته فغاض الماء حتى بدت الحيتان فنطق كثير منها بالسلام عليه بامرة المؤمنين ولم ينطق منها اصناف من السموك وهي الجرى والمار ماهی والزمار فتعجب الناس لذلك و سئله عن علة ما نطق وصمت ما صمت فقال عليه السلام انطق الله ما طهر من السموك واصمت عنى ما حرمه ونجسه وبعده (1).

والمفيد في الارشاد مثله ثم قال:، وهذا خبر مستفيض شهرته بالنقل والرواية كشهرة كلام الذئب للنبي (ع) وتسبيح الحصا بكفه وحنين الجذع اليه واطعامه الخلق من الطعام القليل ونحوه ذكره الطبرسى في اعلام الوری (2).

ت - 7 - ص 226.

السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره.

درود و سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا.

توجه انسان به اولیاء حق و مظاهر و مجالی تامه آن به دو به گونه است:

1 - توجه پیدا کردن به آنها به دیده استقلال و این که او محمد است و علی آن خون خدا است و... این راه کفر است والحاد، و اشاره به این امر است آنچه از رسول خدا (ص) رسیده می فرمودند: " انا عبد الله مرزوق و مخلوق " من بنده خدا هستم خلق شده و رزق و روزی داده شده.

ص: 448

1- مدينة المعاجز ص 111، الرقم 299.

2- مدينة المعاجز، ص 111.

وامیر المؤمنین علی (ع) می فرمود: "انا عبد من عبید محمد"، من بنده ای از بندگان محمد (ص) هستم.

و حضرت صادق (ع) می فرمودند: "لو عرفت الله بمحمد ما عبدته" و "ان الله اجل من ان يعرف بخلقه"، اگر خدا را به سبب محمد شناختی عبادت نکردی خدا را و خدا بالاتر از آن است که به سبب مخلوقش شناخته شود.

2 - توجه نمودن به مقام نورانیت اولیاء، و این که آنها برای خویش خودیت لحاظ نمی کردند، و هر چه بودند آینه او بودند، و با ملاحظه آنها هیچ گونه من و مائی از آنها مشاهده نمی شد چنانچه در خطاب به آنها عرضه می داریم:

"من عرفکم فقد عرف الله" کسی که شما را شناخت پس خدا را شناخته است، و در فرمایشاتشان آمده "بنا عرف الله، و بنا عبد الله و بنا وحد الله" و "ابی الله ان يعرف الا بالرجال".

به واسطه ما خدا شناخته شد و عبادت شد و به یگانگی ستوده شده، و منع کرده خدا شناخته شود مگر بواسطه مردان.

واز اینجا است که خداوند متعال می فرماید: "الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کانهما کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة لا شرقية ولا غربية یکاد زيتها یضئ ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء" (33 النور 24).

"یعنی خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور وی چون چراغی است و چراغ در شیشه ای است، و شیشه گوئی ستاره درخشانی است که از درخت پر برکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته شود که نزدیک است روغن آن روشن شود گر چه آتش بدان نرسد نوری بالای نور است، خدا هر که را خواهد به نور خویش هدایت کند، و این مثل را برای مردم می زند که خدا به همه چیز داناست".

خصوصاً با توجه به تفسیری که از اهل بیت وحی (ع) روایت شده

است که مقصود از چراغ و شیشه، محمد و آل او هستند، زیرا در موقع مشاهده نور در زجاجه به حجاب زجاجه توجه نمی شود بلکه از حجاب شیشه گذشته و توجه به نور می شود.

چنان که امیر المؤمنین (ع) می فرمودند: "یا سلمان یا جندب معرفتی بالنورانیة هی معرفة الله ومعرفة الله هی معرفتی"، ای سلمان ای جندب شناخت من بنورانیة شناخت خدا است، و شناخت خدا شناخت من است."

همان گونه که می فرمودند: "من رأی فقد رأی الحق"، کسی که مرا ببیند حق را دیده است و "من عرفکم فقد عرف الله"، کسی که شما را شناخت خدا را شناخته و "معرفة الله هی معرفة کل اهل زمان امامهم"، شناخت خدا شناخت صاحب هر زمانی است امام خود را.

و فرمایش امیر المؤمنین علی (ع): "انا الاول وانا الاخر وانا الظاهر وانا الباطن وانا ید الله واذن الله و عین الله" را بر چنین معانی می توان تطبیق نمود.

و با ملاحظه همین معانی در زیارت عاشورا می خوانیم: "السلام عليك یا ثار الله وابن ثاره"، سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا.

چون نظر به این خون و آثار و برکات عجیبه آن توجه به خود آنها نیست، دیده از آنها عبور کرده و به حق می رسد.

و در مقابل بر مغولانی تازه رخت به صحرا کشیده و دیو لاخانی چون معاویه و پسرش یزید می توان گفت: ای خون شیطان و پسر خون شیطان و ای دست شیطان و زبان شیطان وای دور از انسانیت، چون غیر شیطنت و دیو منشی و خودبینی چیزی نداشتند.

ت - 8 - ص 229 - سطر 2.

ظاهراً کلام مصنف وجهی ندارد، بلکه ثار به معنی مطلق خون آمده است و می توان مواردی را ذکر کرد:

1 - قال الحسين بن علی (ع): نعم اجتمعتم علی جهل و خرق منکم،

ص: 450

فزعمتم ان محمداً صنبور (ای ابتر لا عقب له) والعرب قاطبة تبغضه، ولا طالب له بثاره (1).

وفي هذا استعمل الثار في مطلق الدم فانه بعد لم يهريق حتى يقال الدم المهراق، وعليهذا فالمعنى انه ليس لرسول الله طالب لدمه لو اريق وهذه المعاني مستفادة بتعدد الدال.

2 - قال الحسن بن علي (ع) ايضاً مخاطباً لعتبة بن ابي سفيان واما وعيدك اياي بقتلي، فهلا قتلت الذي وجدته علي فراشك مع حليلتك وقد غلبك علي فرجها وشركك في ولدها حتى ألصق بك ولداً ليس لك لو شغلت نفسك بطلب ثارك منه كنت جديراً وبذلك حرياً، اذ تسو مني القتل وتوعدني به - بحار الانوار، 44 / 82.

در این حدیث می فرماید: " طلب ثارك منه " یعنی طلب کنی خونی را که تعلق به تو دارد و می توانی قصاص کنی و بریزی و اگر مراد از ثار خون ریخته و قابل اقتصاص بود احتیاج به کلمه طلب و نسبت بکاف خطاب لازم نداشت بلکه کافی بود بگوید: لو شغلت بالثار،

3 - وقال ابن عباس - مخاطباً لابن الزبير... فلا شئ اعجب عندي من طلبتك ودي وقد قتلت ولد ابي وسيفك يقطر من دمي وانت احد ثارى فانشاء الله لا يبطل لديك دمي ولا تسبقني بثارى وان سبقتنى في الدنيا فقبل ذلك ما قتل النبيون وآل النبيين فيطلب الله بدماءهم فكفى بالله للمظلومين ناصراً ومن المظلومين منتقماً فلا يعجبك ان ظفرت بنا اليوم فنظفرن بك يوماً - بحار الانوار، 45 / 324.

ظاهر ثار در اینجا نیز خون است و به تعدد دال میفهمیم خونی که تعلق به من دارد و می توانم قصاص کنم و شاهد این معنی است قول او که فرموده: " لا يبطل لديك دمي " و " فيبطل الله بدماءهم " که بدل آورده از ثار به دم.

ص: 451

4 - قال رسول المختار: المختار يقرء عليك السلام، ويقول لك: يا بن رسول الله (ع) قد بلغك الله نارك ففعل الرسول ذلك... وقال: الحمد لله الذي اجاب دعوتي وبلغني ثارى من قتلة ابي ودعا للمختار (1).

5 - قالت فاطمة الصغيرة بلسان الحال:

تنادى جدها يا جد انا *** طلبنا بعد فقدك بالذحول (2)

والذحول جمع الذحل يقال: طلب بذحله اى بشأره فيعلم ان الذحل والثار بمعنى واما قوله ان الثار بمعنى الدم المهراق فغير صحيح لاستعمال الذحل بدل الثار ايضا فتامل.

ت - 9 - ص 243 - سطر 15.

"سنة اثنتين وخمسين ومأتين".

هكذا في جميع النسخ الا ان هذا التاريخ لا يناسب ولادة وغيبة الامام المهدي (ع) بفصل عدة سنوات فيحتمل تصحيف الرقم او انها وردت عن الامام العسگری (ع) وقد ذكر العلامة المجلس هذين الاحتمالين في البحار 101 / 274 كما ذكر عوالم العلوم ج 63 / 787 مخطوط هذه الرواية تحت عنوان الاخبار الائمة القائم او ابيه.

ت - 10 - ص 343 - سطر 19.

1 - الطبرانی: حدثنا الحسن بن العباس الرازی، ناسلم بن منصور بن عمار، نا ابي (ح) وحدثنا احمد بن يحيى بن حيان الرقى، نا عمرو بن بكر بن بكار القعنبي نا مجاشع بن عمرو قالوا: نا عبد الله بن لهيعة عن ابي قبيل، حدثنى عبد الله بن عمرو ابن العاص ان معاذ بن جبل اخبره قال:

خرج علينا رسول الله (ص) متغير اللون فقال: انا محمد اوتيت فواتح الكلام وخواتمه. (جوامع الحكم فواتحها وخواتمها - مقتل الحسين) فاطيعونى مادمت بين اظهركم، فاذا اذهبت، فعليكم بكتاب الله عز وجل احلوا حلاله و حرموا حرامه اتكلم الموتة اتكلم بالروح والراحة كتاب من الله سبق اتكلم فتن

ص: 452

1- بحار الانوار، 45 / 53.

2- بحار الانوار، 45 / 249.

كقطع الليل المظلم كلما ذهب رجل جاء رسل تناسخت النبوة، فصارت ملكاً رحم الله من اخذها بحقها وخرج منها كما دخلها، امسك يا معاذ واحص قال: فلما بلغت خمسة، قال: يزيد لا بارك الله في يزيد، ثم ذرفت عيناه (ص) ثم قال:

نعى الى حسين واتيت بتربته واخبرت بقاتله والذى نفسى بيده لا يقتل بين ظهرائى قوم لا يمنعوه الا خالف الله بين صدورهم وقلوبهم، وسلط عليهم شرارهم والبسهم شيعا، ثم قال:

واها لفراخ آل محمد (ص) من خليفة مستخلف مترف يقتل خلفى و خلف الخلف، امسك يا معاذ فلما بلغت عشرة قال: الوليد اسم فرعون هادم شرايع الاسلام يبوء بدمه رجل من اهل البيت يسلم الله سيفه، فلا عماد له واختلف الناس وكانوا هكذا وشبك بين اصابعه... (1).

ورواه الهيثمى من طريق الطبرانى عن معاذ بن جبل مثله (2).

والخوارزمى عن ابى العلاء قال: اخبرنا محمد بن اسماعيل الصيرفى، اخبرنا احمد بن محمد بن الحسين، اخبرنا سليمان بن احمد اللخمي، اخبرنا الحسن بن عباس الرازى... مثله (3).

2 - قال احمد:

اخبرنا ابن الحصين قال اخبرنا ابن المذهب قال اخبرنا ابن مالك قال حدثنا عبد الله بن احمد قال حدثنى ابى قال حدثنا ابو المغيرة قال حدثنا ابن عياش قال حدثنى الازاعى وغيره عن الزهرى عن سعيد بن المسيب عن عمر عن الخطاب قال: ولد لاخى ام سلمة - زوج النبى صلى الله عليه وآله وسلم - غلام فسموه الوليد، فقال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: سميتوه باسم فراعنتكم في هذه الامة رجل يقال له الوليد، هو شر على ذه الامة من فرعون

ص: 453

1- المعجم الكبير: ص 147 مخطوط.

2- مجمع الزوائد: 9 / 189، طبع مكتبة القدسى في القاهرة.

3- مقتل الحسين، ج 1 / 160، طبع الغرى.

ت - 11 - ص 253.

عليك مني سلام الله - بر تو از من سلام خدا باد.

در اینجا چهار سؤال مطرح می شود:

1 - چگونه زیارت کننده، سلام خدا را درك می کند و آن را ابلاغ می نماید؟

2 - چرا می گوید: "سلام خدا" و نمی گوید: "سلام من؟".

3 - چگونه سلام خدا را از طرف خود ابلاغ می نماید؟

4 - هنگام ابلاغ سلام خدا، انسان باید از رنگ و خصوصیت شخصی خود بگذرد، و فقط به "وجه الله" و نور ولایت نظر کند، و کسی که می خواهد سلام خدا را برساند، باید به شخصیت ظلی خود توجه نماید. پس بین این دو لحاظ چگونه می توان جمع کرد؟

در جواب از سؤال اول می گوئیم: درست است که شرط رساندن سلام خدا درك نمودن آن است، و برای افراد عادی که رتبه پایین هستند، چنین چیزی بسیار دشوار، و تنها لقلقه زبان است، بدون درك حقیقت مطلب.

گر چه همین مقدار هم دارای اجر و ثواب است، و بر ما است که با چنین عبارتی مولا را بخوانیم، همانطور که در باب نماز و سایر عبادات گفته شده.

اما با توجه معنوی و نظر افکندن به اصل نور ولایت - بدون صبغه و رنگ که در جای خود بزرگان توضیح داده اند - می تواند سلام خدا را درك کند و ابلاغ نماید.

گر به این محبوب روئی آوری *** پرده خود بینی از من بر دری

نور رویت گر کفیل ما شود *** ظلمت خود بینی از ما می رود

ص: 454

به این آیات و روایت توجه کنید:

"نورهم یسعی بین ایدیهم" (8 التحريم 66)، "وان اعدونی هذا صراط مستقیم" (61 یس 36).

بنا به قرائت اهل البيت عليهم السلام که فرموده اند: "هذا صراط على مستقیم" و "من لم يجعل الله له نورا فما له من نور" (40 النور 24).

و "المؤمن ينظر به نور الله"، "بنوره عاداه الجاهلون"، "بنوره آمن به المؤمنون"، "المؤمن نور، مخرجه نور ومدخله نور، كلامه نور، منظره يوم القيامة الى النور"، "قلب المؤمن عرش الرحمان"، "العرش معدن انوار الله" و...

اما جواب از سؤال دوم: می گوئیم در این عبارت نوعی خضوع و اظهار فروتنی است، گوئی زائر عرضه می دارد: چون سلام من لایق و قابل تقدیم شدن به محضر مولا نیست، سلام خدا را که مناسب شأن او است به عنوان هدیه تقدیم می دارم، چنان که شاعر گوید:

سلام من الرحمان نحو جنابه *** فان سلامی لا یلیق بیابه

دروود خدا بر جنابش بود *** سلامم نه لایق به بابش بود

و اما پاسخ سؤال سوم: چون شخص می خواهد به محضر مولای خود هدیه ای فرستد، تا بدین وسیله نزد او قرب و منزلتی یابد، در عین حال هدیه ای مناسب شأن او باشد، می گوید: سلام خدا را از طرف خود تقدیم می دارم.

و در جواب از سؤال چهارم گفته می شود: کسی که به نور حق نورانی شد، و مصداق آیه شریفه "یهدی الله لنوره من یشاء" (35 النور 24) قرار گرفت، و توانست به زبان حال بگوید: "ایک نعبد وایک نستعین"، چنین کسی "علیک منی سلام الله" هم می تواند بگوید.

ت - 12 - ص 253.

أبداً ما بقیت وبقی اللیل والنهار.

أبداً وابدیت، چند معنی را محتمل است:

ص: 455

1 - ابد به معنی دهر باشد، چون انسان برای بقاء آفریده شده، و اصل حقیقت او دهری است، و ابد مدت دهر است، پس از خدا می خواهد که این سلام برای من دوام داشته باشد، و با گذشت زمان دنیا و آخرت، و جاودانگی دهر، سلام هم دوام یابد.

بنابراین "ابداً" ظرف "ما بقیت" است که بر آن مقدم شده.

و "بقی اللیل والنهار" اندازه زمان، به معنی اینکه تا زمان هست، و شب و روز استمرار دارد، این سلام هم ادامه داشته باشد.

خلاصه معنی بنابراین احتمال چنین می شود: سلام من بر تو باد به بقاء من به همیشگی دهر و به بقای شب و روز که بقای زمان است.

2 - ابد به معنی زمان طولانی و دراز باشد - چنان که شیخ طریحی در مجمع البحرین احتمال داده - بنابراین مقصود از عبارت چنین است: از هنگام زیارت تا آخر عمر من و تا وقتی که شب و روز باقی است، این سلام ادامه داشته باشد.

3 - ابد به معنی آنچه آخر ندارد - بی انتها - باشد - مقابل آنچه اول ندارد مثل ذات ربوبی حق.

بنابراین احتمال معنی عبارت چنین است: سلام من بر تو باد تا بی نهایت، از زمان زیارت تا هر قدر که من هستم، و تا وقتی که شب و روز ادامه دارد.

ت - 13 - ص 369 - سطر 8.

ان الاحادیث الواردة في خبث ولد الزنا كثيرة وفيها عناوين ومنها:

ان لولد الزنا علامات احدها بغضنا اهل البيت... راجع سفينة البحار ذیل زنی.

ومنها ولد الزنا شر الثلاثة - راجع جامع الاصول لابن الاثير عن ابي هريرة الحديث 5294 ج 8 / 79.

ولكن بعض العامة يكذبون ذلك ويقولون:

ص: 456

كذب الروافض ويلهم فيما ادعوا *** في قولهم ابن الزنا لا ينجب

هذا ابن خطاب الامير وانه *** ازكى البريه والانام وانجب

تجارب السلف تصنيف هندوشاه صاحبي نخجواني ص 20 ط به اهتمام امير سيد حسن روضاتي ابن العلامة السيد محمد علي الروضاتي.

وقال ميرزا حسن ابن الحكيم الصمداني في كتاب (الشمع واليقين) في معرفة الحق واليقين (بما يرجع الي) قال قطب الشيرازي الشافعي في كتاب نزهة القلوب نسب معاويه... البقية راجع ج 2 شفاء الصدور ص 195.

ت - 14 - ص 383 - سطر 8.

مقصود جز جلاله و بزرگي مخاطب نيست، زيرا در بسياري از موارد شرايط فدا موجود نيست، بيان مطلب چنين است که در فدا کردن حقيقي چهار شرط لازم است:

1 - آن کس را که فدا می کند زنده باشد.

2 - کسی را که برای او فدا می کند زنده باشد.

3 - کسی را که فدا می کنند با کسی که برای او فدا می کنند یکی نباشد.

4 - کسی را که فدا می کنند باید برتر نباشد.

و هر گاه این شرايط موجود نباشد فدا صوري است نه واقعي، و ما مشاهده می کنیم در بسياري از احاديث در مقام تقديه ملاحظه اين شرايط نشده است و به عنوان نمونه برای هر يك از چهار شرط يك روايت نقل می کنیم:

اما الاول: عن علي بن الحسين (ع)... واقبل امير المؤمنين (ع) ونزل جبرئيل علي النبي (ع) فقال له:

يا محمد اقرء " والليل اذا يغشى والنهار اذ تجلى و ما خلق الذكر والانثى... الى آخر السورة " فقام النبي (ص) وقبل بين عينيه ثم قال:

بابي انت قد انزل الله فيك هذه السورة الكاملة - بحار الانوار، 37 / 41 الرقم 15 و راجع بحار الانوار 270 / 41 طبع طهران.

ص: 457

اما الثانى: سويد بن غفلة قال: دخلت على على بن ابيطالب... ويحك يا فضة ألا تتقين الله في هذا الشيخ؟ الا تتخلون له طعاما مما ارى فيه من النخالة؟ فقالت: لقد تقدم اليها، ان لا ينخل له طعاما، قال: ما قلت لها فاخبرته (اي عليا).

فقال: (على ع) بابى وامى من لم ينخل.

له طعام ولم يشبع من خبز البر ثلاثة ايام حتى قبضه الله عز وجل (1).

اما الثالث - بالاسناد عن جابر بن عبد الله ان النبي (ص) اقام اياما لم يطعم طعاما حتى شق ذلك عليه وطاف في منازل ازواجه فلم يصب عند واحدة منهن شيئا، فاتي فاطمة فقال: يا بنية هل عندك شئ آكله فاني جائع فقالت: لا والله بابى انت وامى فلما خرج... فرجع اليها فقالت: بابى انت وامى قد اتانا الله بشئ (2).

وهذه التفدية من العجايب فان فاطمة افدت اباها لايبها ولا تعدد في ذلك وافدت امها الميت للحى.

اما الرابع - روى المجلسى بالاسناد عن ابن عباس لما كنا في حرب صفين دعى على (ع) ابنه محمد بن الحنفية وقال له: يا بنى شد على عسگر معاوية فحمل على الميمنة... ثم رجع وبه جراحات وهو يقول: الماء الماء يا ابا.

فسقاه جرعة من الماء وصب باقيه بين درعه وجلده ثم قال: يا بنى شد على القلب فحمل عليهم وقتل منهم فرسانا ثم رجع الى ابيه وهو يبكى وقد اثقلته الجراح، فقام اليه ابوه وقبل ما بين عينيه (مما بين عينيه - خ) وقال له:

فذاك ابوك فقد سررتى والله يا بنى بجهدك هذا بين يدي فما يبكيك افرح ام جزعا (3).

ص: 458

1- بحار الانوار، 40 / 331 ومثله بحار الانوار 41 / 138.

2- بحار الانوار، 43 / 68.

3- بحار الانوار: 42 / 106، طبع طهران وراجع ايضا 42 / 117 و 43 / 142 و 153، الرقم 11، طبع طهران.

ت - 15 - ص 394.

شی در يك عبادت گاه مهري *** ز یاری با صفا آمد به دستم

چو گل بوئیدم و بوسیدم او را *** هنوز از عطر روح افزاش مستم

بگفتم از کدامین خاک پاکی *** که دل ای مهر بر مهر تو بستم

بگفتا از تربت پاک حسینم *** که در دامان احسانش نشستم

کمال همنشین در من اثر کرد *** و اگر نه من همان خاکم که هستم

ت - 16 - ص 399 - سطر 5.

اول کسی که مهر و تسبیح ساخت از تربت امام حسین (ع) امام زین العابدین (ع) بودند (1).

ص: 459

1- منتهی الامال، ص 29، باب شهادة علی بن الحسین (ع).

مشخصات کتاب

سرشناسه : موحد ابطحي، سيد علي

عنوان قراردادی : زیارتنامه عاشورا. شرح

عنوان و نام پدیدآور : شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور/ تالیف الحاج ميرزا أبي الفضل الطهراني ؛ تصحيح ، تحقيق و تعليق السيد علي الموحد الأبطحي.

مشخصات نشر : سيدعلي موحد ابطحي اصفهانی، 1412ق. = - 1370.

مشخصات ظاهری : ج 2.

یادداشت : این کتاب در سال های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

یادداشت : ج 2 و 1 (چاپ اول: 1393).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : زیارتنامه عاشورا -- نقد و تفسیر

موضوع : من مصادر العقائد عند الشيعة الإمامية

رده بندی کنگره : BP271/602 ط 9 1393

رده بندی دیویی : 297/777

ص: 1

شناسنامه کتاب:

شناسنامه کتاب:

کتاب: شفاء الصدور في شرح زيارة العاشورج 2

تأليف: آية الله حاج ميرزا ابو الفضل طهرانی " ره "

تحقیق و پاورقی: از سید علی فرزند علامه بزرگوار حجة الاسلام حاج سید مرتضی موحد ابطحی.

چاپخانه: سید الشهداء علیه السلام - قم - ایران ناشر سید علی موحد ابطحی نوبت چاپ: سوم 1409 ه.

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

" ان یرزقنی طلب ٲارك (1) مع امام منصور من اهل بیت محمد " ج - اینکه مرزوق فرماید مرا که طلب خون تو کنم در رکاب امام نصرت یافته از اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله وسلم.

ش - رزق: بفتح راء روزی دادن است، و رزق بکسر را نفس روزی است.

امام: بمعنی پیشوا است، و اصل اشتقاق او از ام بمعنی قصد است، و جمیع تصاریف این ماده از قبیل ام و امت و امام بفتح و امم بمعنی طریق مستقیم و جز

ص: 3

1- طلب ٲار (خونخواهی) حضرت سید الشهداء (ع) عظمتی دارد که هیچ کس جز خدای تعالی نمی تواند آن را بیان کند، و فضل و ثوابش را شرح دهد، زیرا عظمت خون، و اهمیت خونخواهی خونخواهی هر کس به قدر بزرگی صاحب آن است و همان طور که شخص نمی تواند مقام و منزلت حسین (ع) را کاملاً بشناسد، هم چنین نمی تواند عظمت و اهمیت خونخواهی آن جناب را درک کند. برای اینکه بتوانیم - در حد استعداد و ظرفیت خود - آن عظمت را دریابیم در این زیارت از خدا می‌خواهیم که ما را از خونخواهان آن حضرت قرار دهد، و این سعادت بزرگ را بما روزی فرماید.

اینها راجع به این معنی است، یا بواسطه، و مراد از امام در این عبارت خاتم اولیاء، و بقیه اوصیاء، و حافظ دین خدا، و خلف ائمه هدی، غوث زمان و قطب دایره زمین و آسمان، امام عصر عجل الله فرجه است، و اختصاص آن جناب بلقب منصور از جهت آنست:

که ولایت ثار، و طلب خون سید الشهداء در عهد شمشیر عالم گیر حضرت او است، چنانچه در اخبار کثیره اشاره به این معنی شده.

از آن جمله خبری است که در (کامل الزیارة) از حضرت صادق نقل کرده که در تفسیر کریمه " و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا " [33 اسری 17] فرموده او قام آل محمد است یعنی ولی دم، خارج میشود به جهت ریختن خون [قاتلین ظ] حسین بن علی علیهما السلام، پس اگر بکشد جمیع اهل زیمن را اسراف نخواهد بود، و این که خدای تعالی فرمود " فلا یسرف فی القتل " نه به جهت آنست که او اکری بکند که اسراف باشد، آنگاه فرمود میکشد به خدا قسم اولاد قتله حسین را به جهت کار پدرهای ایشان (1).

و در این خبر اشعاری است به اینکه منصور لقب خدائی آن جناب است، چه در قران استعمال شده، و مراد آن جناب است، و از طرایف اینکه از جمله القاب آن جناب ناصر لدین الله است، و باین مناسبت در قصیده عرض کرده ام:

اعده الله فی خزائنه *** المنصر فهو المنصور والناصر

یاخذ ثار الالباء منه فلا *** موتور الاغداء له واتر

و از ملاحظه این دو بیت حلی مشکلی عویص ممکن است که جماعتی در کلمه الحمد لله تجویز کردند که مراد این باشد هك حامدیت و محمودیت هر دو مخصوص

ص: 4

جناب احدیت است، و علماء اشکال کرده اند که جمع بین معنی معلوم، و مجهول در کلمه واحد ممکن نیست، و جواب او آنست که میگوئیم طبیعت حمد هر کجا باشد مخصوص است به خدای تعالی، چه از خود او باشد تا حامد شود یا از غیر تا محمود شود، چنانچه مادر این بیت اشاره کرده ایم، و گفتیم خدای تعالی او را اعداد کرده برای نصرت کردن، چون خدای او را نصرت کرد منصور شود و چون او مظلومان را نصرت کند ناصر باشد، بالجمله:

در اینجا سؤالی است که در اخبار هم تعرض او شده و تقریر او چنان است که ما خون خواهی سید الشهداء را از که میکنیم و کشتن ذریه قتل او به چه وجه جائز است، با اینکه در نص صریح کتاب است "ولاتزروا ازرة و زر اخری" [164 الانعمام 6].

و جواب آنست که به حکم عقل صریح و نقل صحیح رضای به کاری جماعتی موجب شرکت و دخول در آن جماعت است، و ذریه قتل چون راضی به افاعیل قبیح آن طایفه بودند، و افتخار و مباهات به آن شنایع مینمودند، و میگویند ما کشتیم، و پدران ما کشتند، - چنانچه در شعر اموی سابقا نظیر او را شنیدی (1) مستحق قتل میشوند، و این جواب در اخبار وارد شده است، چنانچه خبر مفصلی در این باب در (عیون اخبار الرضا) است، و در جلد عاشر (بحار) (2) نیز آن خبر نقل شده هر که بخواهد به آن تفصیل رجول کند، و ممکن است، بلکه در بعض اخبار شاهد دارد که در ظهور موفور السرور امام غایب - یسر الله بفرجه الرغایب - اعاده و احیاء اموات قتل شده شود، و قصاص خون به نا حق کشتگان بفرماید

ص: 5

1- ذیل لعن الله بنی امیه قاطبة.

2- عیون الاخبار 1 / 273، علل الشرایع 1 / 219، بحار الانوار: 45 / 295.

چنانچه با آن دونفر خواهد کرد (1) و بنابراین به هیچ وجه اشکالی باقی نمی ماند

ص: 6

1- در احوال ولی امر در رجعت رسیده است که مفضل خدمت حضرت صادق (ع) عرض کرد ای آقای من در این موقع مهدی به کجا می رود؟ فرمود: بسوی مدینه جدم رسول خدا، و از برای آن حضرت در آنجا مقام بزرگی است و ظاهر میشود سروری برای مؤمنین و خواری برای کافرین. مفضل سؤال کرد امر چگونه است؟ فرمود آن حضرت بر قبر جد خود رسول خدا وارد میشود و میگوید ای گروه مردمان اینست قبر جدم؟ می گویند بلی ای مهدی آل محمد، میپرسد چه کسانی با او در اینجا دفن شده اند؟ میگویند دو رفیق او (در روایت نام برده شده است). حضرت میفرماید کیستند؟ (در روایت نام برده شده) چطور این دونفر از میان خلایق دفن شده اند؟ مردم عرض میکنند چون اینها خلیفه رسول خدا بودند و پدر زن ایشان. حضرت بعد از سه روز دستور میدهند اینها را بیروت بیاورند، آنها را بیرون بیاورند تر و تازه، حضرت میفرماید کیست اینها را بشناسد؟ میگویند ما میشناسیم سپس مردم شهادت میدهند که اینها خودشان هستند و شکی در این امر نداریم، آنگاه دستور داده میشود آنها را بر شاخه درخت پوسیده خشکی بیاویزند آن درخت سبز میشود و شاخه و برگ میدهد، با دیدن این وضع دوستان آنها همه جمع شده و فریاد بر آورند که در اثر محبت و دوستی و ولای اینها رستگار شدیم در این موقع حضرت امر میفرماید که دوستان آنها جدا شوند و برائت خود را از آنها بیان کنند آنها امتناع میکنند و میگویند چگونه بیزاری به جوئیم و حال آنکه کرامت ها از ایشان دیدیم و بدنشان را ترو و تازه یافتیم و درخت خشک بواسطه اینها سب و خرم شد بلکه از شما بیزاری میجوئیم. حضرت امر میکند به وزیدن باد سیاهی بر ایشان و آنها را مثل درخت خرما از پا افتاد میگردداند، سپس باذن پروردگار آنها را زنده میکند و میخواند برایشان کارهایشان را در هر دور و زمان، از کتک زدن سلمان و افروختن آتش بدرج خانه امیر المؤمنین برای سوزاندن حضرت امیر و فاطمه زهراء و حسنین و تازیانه زدن به زهراء و لگد زدن به پهلوی او، و سقط شدن محسن، و زهر دادن امام حسن، و کشته شدن امام حسین و اطفال و خویشان و انصار او، و اسیر کردن ذراری رسول خدا، و ریخته شدن هر خونی که آنها سبب ریختش بودند... و تمام ظلم و جورهایی که از زمان آدم تا ظهور حضرت آنها را میشمرد و آنها را مسئول آن اعمال قرار میدهد و آنها اعتراف میکنند. در این موقع حضرت آنها را قصاص میکند و امر میفرماید آتش برافروزند و آنها را با درختی که بر آن آویزان شدند آتش میزند و باد خاکستر آنها را پراکنده کند. مفضل عرض کرد ای آقای من این آخر عذاب آنها است؟ فرمود هیئات بلکه رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهراء و حسنین و ائمه و هر مؤمن خالص و هر کافر خالص به دنیا بر گردانده میشوند برای قصاص. بحار الانوار 53 / 12، شجره طوبی ورقه 122، کتاب علی الناس زمان 638. نکته قابل توجه همان گونه که رسول خدا سبب نابودی هر بدعت و معصیت وضعیف کردن طرفدارانش گردید و باعث ترویج کارهای خوب و تقویت اهلش شد و از این روی در انجام هر عمل خوب و ترک هر کار زشت شریک گردید، این دونفر هم بواسطه زنده کردنشان هر بدعت و هر کار ناپسند و پشت کردنشان به اعمال خوب و اهلش، شریک شدند در این کارها. و بدین جهت حضرت فرمودند تمام گناهان از زمان آدم تا عصر ظهور را ولی امر بیان می کند و بر آنها ثابت میکند و برای همه از این دو قصاص میکند.

چه بر وجه اول باز جای سؤال از بقای ذریه است، چه به حمد الله غالباً امروز ظاهراً منقرض شده اند، و بعض اخبار اخذ بشار ونصرت آن جناب از امام مظلوم علیه السلام با پاره فوائد دیگر که بی تعلق به این فقره نیست انشاء الله در فقره آتیه (1) مشابهه با این فقره درج خواهد شد و الله الموفق.

"صلی الله علیه واله" ج - صلوات فرستد خدای بر او و آل او ش - چون در لفظ شریف صلوات اباحت لطیفه است که بر وجه اختصار تعرض آنها مناسب است متن مستقلاً قرار دادیم، و ما آن مطالب را در ضمن چند فایده ایراد مینمائیم:

فائده - 1 - مشهور آنست که صلوات از خدای رحمت است، و از ملائکه استغفار، و از مردمان دعا، و این سخن نزد ارباب ذوق پسندیده نیست، چه اصل عدم اشتراك است با اینکه در مثل "ان الله وملائکة یصلون علی النبی..." [56 / الاحزاب 33] در محذور استعمال لفظ در اکثر از معنی واقع میشوند، و در ضیق خناق تأویل می افتند، با اینکه "رحم" معدی [متعدی ظ] است و "صلی" لازم و تفسیر متعدی بلازم پسندیده نیست، و دعا اگر به "علی" متعدی شود بمعنی نفرین است، و "صلی" با "علی" بمعنی ترحم است، و اختلاف حکم مترادفین محال است، از این جهت محققین گفته اند که معنی جامعی در بین دارند که انعطاف

ص: 8

1- ان یرزقنی طلب ثاری مع امام مهدی....

باشد، و این حقیقت او است، و در هر موقعی اثری دارد، و در هر موطنی ظهوری عطف از خدای تعالی بر وجهی است، و از دیگران به نوعی، و تواند بود که علمائی که از اهل تحقیق به عبارت اولی تعبیر کرده اند، همین قصد کرده باشند، و مقصودشان ذکر مراد باشد نوع مستعمل فیه لفظ، و بر بعضی از کم خبرتان مشتبه شده، توهم اشتراك کرده باشند.

فائده - 2 آنچه مشهور به شهرت محققه است، بلکه دعوی اجماع در معتبر و محکی منتهی بر طبق او شده آنست که صلوات وقت ذکر اسم مبارک یا شنیدن او واجب نیست، و شیخ صدوق، و فاضل مقداد، و محقق اردبیلی، و صاحب (مدارك) و شیخ بهائی، و آخوند ملا صالح مازندرانی، و محدث کاشانی، و محدث مجلسی، و شیخ مهدی فتونی، و صاحب (حدائق) و شارح (صحيفة سجادية) سید علیخان، و شیخ عبد الله بحرانی قائل بوجوب شده اند، چنانچه از بعضی حکایت شده، و مستند بوجوهی شده اند که به هیچ وجه یا دلالت ندارد یا سند، و اصح اخبار باب، صحیح زرارۀ است که در او امر به صلوات شده، و فرموده اند "صلی علی النبی کلما ذکرته او ذکره ذاکر" (1).

و امر اگر چه فی نفسه ظاهر در وجوب است ولی به اندک صارفی، منصرف میشود، و سیاق خبر چون در تعداد مستحبات است محمول بر استحباب است بلکه بعضی اخبار که به آنها استشهاد کرده اند مثل "البخیل کل البخیل من اذا ذکرته عنده لم یصل علی" (2) و مثل "من ذکرته عنده فلم یصل علی أخطأ طریق الجنة" (3) شاهد استحباب است، بلکه مصرح به عدم وجوب، و خلو ادعیه مأثوره و خطب

ص: 9

-
- 1- وسائل الشیعه باب 35 و 42 از ابواب اذان و اقامه.
 - 2- الارشاد 285، بحار الانوار 94 / 61 ط طهران.
 - 3- ثواب الاعمال 187، بحار الانوار 94 / 60 ط طهران.

مشهوره ائمه، بلکه سیره قطعیه در اثبات مدعی کفایت است، اگر چه رعایت احتیاط خصوصاً در هر مجلس يك دفعه - چنانچه ظاهر محقق مقدس اردبیلی است البته اولی والیق است.

فایده - 3 اختلاف عظیمی واقع شده بین علماء فریقین که آیا نفع صلوات راجع به مصلی است یا مصلی علیه، و هر قولی را طایفه ای اختیار کرده اند، و تحقیق قول اخیر است، چنانچه علامه مجلسی رحمه الله نیز در رساله (عقاید) اختیار کرده، و جز او از فقها و حکما و محدثین گروهی قایل شده اند، چنانچه ادله عقلیه و نقلیه متطابق بر این مدعی هستند، چه فقر و حاجت قوام ذات ممکن است، و غنی و افاضه شان واجب تعالی شأنه، و هر گز ممکن نیست ممکن بی نیاز و مستغنی شود، و الا انقلاب لازم آید، و ذوات ممکنه و مہیات جائزه هر چه تحصیل کمال و تکمیل ذات نمایند از دائره حاجت به مفیضی و هاب پا بیروت ننهند چنانچه عموم کریمه " یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید " [15 فاطر 35] مصدق این معنی و شاهد این دعوی است، بلکه تحقیق اینست که وجود هر چه اقوی شود واکمل تعلق او به مبدء زیادتر است، و فقرش بجانب قدس بیشتر چنانچه مقتضای امکان وجودی که عبارت از تعلیق ذات و ظلیت جوهر است همین است.

و به عبارت دیگر اوضح هیولای انسانی و ماده خاصه نبوت در اعلاى مراتب استعداد و قبول برای جمیع انواع فیوض و تمام خیرات است و غیر متناهی القوه است، و مبدء فیاض جل جلاله هم غیر متناهی القوه است، نه در آن جناب قصوری است، و نه از این طرف فتوری، و لازمه دعاء استجاب است، و شریطه ای جز استعداد محل و لیاقت برای دعاء نیست، و او هم بالفرض حاصل است، به اتم مراتب پس البته این دعا مستجاب خواهد شد، و در اخبار کثیره اشاره به این

معنى شده، چنانچه در (نهج البلاغه) مكرم وارد است " اذا كانت لك الى الله سبحانه حاجة فابدء به مسأله الصلاة على النبي (1) ثم اسئل حاجتك فان الله اكرم من ان يسئل حاجتين فيقضى احديهما ويمنع الاخرى ".

و اين عبارت شريفه صريح است كه صلوات دعائى است مستجاب، و بعضى در اين مقام تقريبى لطيف كرده اند كه حاجت انسان خودش معيب است، و حاجت صلوات صحيح، و داعى اين دو را ضميمه يك ديگر كرده بدرگاه احديت ميبرد پس بايد هر دو را قبول كند يا هر دو را رد، دوم ممتنع است، پس معين ميشود اول، و تفكيك صحيح نيست، چرا كه اين راجع به تبعض صفة است، و او شرعا صورت جواز ندارد و از جمله مؤيدات مطلوب، تأكيدات زيادى است كه در ادعيه شريفه در تشريف حضرت نبويه وارد شده مثل تبييض وجه، و اعطاء منزله و وسيله، و رفع درجه، و اعلاء كلمه، و اظهار امر، و امثال آنى كه در فقرات ادعيه وارد شده (2)، و احتمال اينكه جميع آنها الفاظى است كه مكلف است انسان بگويد و قصد معنى دعا نكند و نفع آنها راجع به خود او باشد فقط، بغايت بارد است، بل يكاد يقتل من البرد، و هيچ متأمل مستقيم السليقة راضى به اين تحمل و تعسف نخواهد شد، مثلا چگونه تجويز ميكنى در مثل اين دعائى شريف كه علامه مجلسى در (مقياس) در تعقيبات عصر بسند صحيح ميفرمايد: شيخ و سيد روايت كرده اند كه صادق آل محمد عليهم السلام ميخواند:

" اللهم صلى على محمد وآله في الليل اذا يغشى، و صلى على محمد وآله في النهار اذا تجلى، و صلى على محمد وآله في الاخرة والاولى، و صلى على محمد وآله مالم الاح الجديدان، و ما اطرد الخافقان، و ما حدى الحاديان و ما عسعس ليل،

ص: 11

1- على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم حكم 361 نهج البلاغه صبحى 538.

2- فلاح السائل 206، بحار الانوار 86 / 89 وورد أيضا عن رسول الله (ص) في شأن سيد الشهداء " ان لك درجة عند الله لا تبلغها الا بالشهادة ".

و ما ادلهم ظلام، و ما تنفس الصبح، و ما اضياء فجر، اللهم اجعل محمدا خطيب وفد المؤمنين اليك، والمكسو حلال الايمان اذا وقف بين يديك، والناطق اذا خرس الالسن بالثناء عليك، اللهم اعل منزلته وارفع درجته، واطهر حجته، و تقبل شفاعته، وابعثه المقام المحمود الذي وعدته واغفر له ما احدث المحدثون من امته بعده، اللهم بلغ روح محمد وآل محمد عنى التحية والسلام، واردد على منهم تحية كثيرة وسلاما ياذا الجلال والاکرام " (1) که صرف تکلم باشد، و این

ص: 12

1- و از مؤیدات است آنچه را که سید نعمت الله جزائری از بعضی بزرگان نقل فرموده: 1 - مسلم است پیش مسلمانان که هر گاه رسول خدا و ائمه اطهار زنده گانی بیشتری میکردند و عبادت مینمودند برای اعمال آنها اجر و ثواب و ارتقاء درجه بیشتری بود، و همین دلیل امکان بالا- رفتن درجه و مقام آنها است. 2 - رسول خدا و ائمه اطهار سبب هدایت و راهنمایی مردم و انجام گرفتن کارهای خوب و فرستادن صلوات بودند و کسیکه علت انجام گرفتن کار خوب شود شریک در ثواب آن عمل شود نتیجه میگیریم صلوات فرستادن مردم سبب ارتقاء درجه و ثواب بردن پیغمبر و ائمه اطهار است- زهر الربیع 286/2 ط اسلامیه طهران. هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی *** از طره آن زلف چوسنبل شنوی و از مؤیدات است اخبار فضیلت و شرافت شبهای قدر زیرا در آنها است که ملائکه بر قلب پیغمبر و امام نازل میشوند، و علومی را عرضه میدارند و اگر چنین نبود علم آنها تمام میشد، و اینک نص یکی از آن احادیث: ابو جعفر (ع): لقد خلق الله جل ذكره ليلة القدر اول ما خلق الله الدنيا، و لقد خلق فيها اول نبي يكون اول وصي يكون، و لقد قضى ان يكون في كل سنة يهبط فيها بتفسير الامور الى مثلها من السنة المقبلة، من جحد ذلك فقد رد الله عز وجل علمه لانه لا يقوم الانبياء والرسل والمحدثون الا ان تكون عليهم بما يأتيهم في تلك الليلة من الحجة التي يأتيهم بها جبرئيل (ع)- تفسير البرهان ونور الثقلين ذيل آية شريفه تنزل الملائكة والروح .

همه دعا مستجاب نشود، و اشتغال اینها بر بعض فقرات که اتصاف آن جناب به آنها معلوم است، مبعده نیست، چه هر کمالی مراتبی دارد، وطبیعت شرف و فضل مقوله به تشکیک است، و هر چه تصور کنی مرتبه دیگر در آن کمال هست که فوق او است، و فوق کل ذی علم علیم قاعده ای است کلیه جاریه در اشباه و نظایر خود، لمؤلفه:

فالنور في النزول والصعود *** مشكك مختلف الحدود

پس میشود به این سؤال مرتبه عالی این کمال را طلب کنند، و این که بعضی توهم کرده اند آنچه از شرف و فضل ممکن است به ممکن برسد به جناب نبوی رسیده، و از این جهت صلوات را سودی به او نیست، عبارتی است مموه و عام فریب، چه لب این معنی یا راجع به این است که آن جناب را دیگر به خدای عزوجل حاجتی نیست، و از او مستغنی است، و این معنی منافی با ضرورت عقول است، چه اعلای مراتب آن جناب عبودیت است که عنوان کتاب فقر و بسمله صحیفه احتیاج است، یا راجع با اینکه خدای تعالی، العیاذ ب اللّٰه - دیگر نمیتواند افاضه فیضی با و کند، و لباس جدیدی از کرامت بپوشاند " تعالی اللّٰه عما يقول الظالمون علوا کبیرا " (1).

بلی در این مقام کلامی است که بعض بر مشرب حکمت و فلسفه تلفیق میکنند و خلاصه او آنکه مقام نبوت مقام عقول است، و در مرتبه عقل ما بالقوة عین ما بالفعل است، و کمال مترقی ندارند، و عقل هر چه باید داشته باشد دارد

ص: 13

و در آن مقام فقد و نیستی، نیست جز همان امکان ذاتی و قیام صدوری، بمبدء وهاب.

وحدیث " اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله نوری " (1) شاهد این دعوی است، بلی فرقی که هست آنست که عقل نزولی از اول واجد کمالات است، و عقل صعودی چون در جمیع مراتب باید سیر کند، و قطع دو دوره هر دو قوس وجود را نماید، بالاخره به آن درجه میرسد.

و جواب این شبهه آنست که برهان قائم شده بر امتناع انفکاک هیولی از صورت پس عقل صعودی به جهت هیولانیتی که دارد قوه آن غیر متناهی خواهد بود، و از درجه عقل نزولی هم عبور خواهد کرد قال شاعرهم:

احمد ار بکشاید آن پر جلیل *** تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

وکریمه " خلق الانسان ضعيفا " [28 النساء 4] تواند بود که اشاره به این ضعف که عبارت از عدم تحقق به مرتبه خاصه و استعداد قبول کمالات غیر متناهی است، باشد که سر از گر بیان قوت در میآورد، بالجمله بسط این جواب خارج از وظیفه این مختصر است، و آنان که بصیرتی در این علوم دارند آگاهند که لباب حل اشکال در این دو سطر ودیعه گذاشته شده، بر مشرب این قوم راهی برای اشکال باقی نمانده، و پاره ای به برخی از احادیث مستمسک شده اند که آن هم

ص: 14

1- معاذ بن جبل: ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ان الله خلقني وعليها وفاطمة والحسن والحسين قبل ان يخلق الدنيا بسبعة آلاف سنة... علل الشرايع 80، بحار الانوار 7 / 15 / الرقم 7. علي بن ابيطالب عليه السلام انه قال ان الله تبارك و تعالی خلق نور محمد صلى الله عليه وآله قبل ان خلق السماوات والارض والعرش والكرسى... الخصال: 1 / 82 معانى الاخبار: 88، بحار الانوار 5 / 15 والاحاديث في ذلك كثيرة راجع بحار الانوار.

وجهی ندارند مثل فقره زیارت جامعه " وجعل صلواتنا علیکم... " (1) الخ و این استدلال بر طریقہ ابو حنیفہ کہ قائل بہ مفهوم لقب است مستقیم است، و الا از مشهورات است کہ - عوام ہم میگویند - اثبات شیئی نفی ما عدا نمیکند، چه اشتغال صلوات بر این خواص و آثار موجب عدم رجوع نفع او بہ دیگران نیست، بلی در مقام سخن دیگری هست کہ عارف محقق ملا عبد الرزاق کاشی در تفسیر (حقایق التأویل) اشاره بہ او کرده، و محصل او با تحریر آنکہ:

حقیقت صلوات امداد و تأیید و افاضہ کمالات است، پس مصلي حقيقة خدای تعالی است، گاہ در مقام جمع و بلا واسطہ، و گاہ در مقام تفصیل و مع الواسطہ کہ فعل عباد است، و حقیقت صلوات مؤمنین همین است، چه او عبارت است از قبول ہدایت و انتقاش لوح وجود بہ نقش محبت او، و این نوعی است از امداد آن جناب در غرض تکمیل، و مقصد تعمیم فیض خدا، چه اگر قبول مادہ نبودی اثر فاعلیت فاعل بظہور نرسیدی چنانچہ گفته اند " وجود من بہ تو است و ظہور تو از من " " فلست تظہر لولای، لم اکن لولاك " و در حدیث قدسی است کہ اگر خلق ہمہ اطاعت میکردند خلقی دیگر می آفریدم کہ معصیت کنند تا عفو و فضل من معلوم شود (2).

ص: 15

1- و ما خصنا به من ولايتكم طيبا لخلقنا وطهارة لانفسنا وتركية لنا وكفارة لذنوبنا...

2- اخرج احمد و ابو يعلى والضياء عن أنفس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول والذي نفسي بيده لو اخطأتم حتى تملأوا خطاياكم ما بين السماء والارض ثم استغفرتم لغفر لكم، والذي نفسي محمد بيده لو لم تخطوا لجاؤا لله بقوم يخطون ثم يستغفرون فيغفر لهم. و اخرج ابن ابي شيبة و مسلم عن ابي ايوب الانصاري رضى الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لولا انكم تذبون لخلق الله خلقنا يذبون فيغفر لهم تفسير الدر المنثور سورة الزمر 39 آية 53 ج 5 / 332.

فائده چهارم: موقع صلوات فرستادن باید آل محمد ذکر شوند، دلیل آن از عامه و خاصه

و همچنین تسلیم مؤمنین دفع آفت نقص تکمیل او است به اظهار جلال عموم دعوت و قوت فاعلیت او در مقام هدایت، و به این وجه از بیان ممکن است جمع بین هر دو قول شود، چه نفع صلوات اولاً و بالذات راجع به مصلی است، و به اعتبار اظهار اقتدار و تکمیل غرض بعثت و تحصیل مقصد هدایت راجع به مصلی علیه، و موجب رفع درجه و علو شأن و ظهور کلمه او است، چنانچه فرموده "فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط" (1)، بالجمله آنچه نظر قاصر فعلاً مؤدی به او است اینست که از جانب طرفین تقریر کردم، و بیش از این تفصیل شایسته مقام نیست.

فائده - 4 ضم آل رسول (ص) در صلوات موافق اخبار کثیره متواتر مرویه از طریق فریقین است، از آن جمله در اکثر اصول معتمده اهل سنت نقل شده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که چگونه بر تو صلوات فرستیم فرمود: "اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم، و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم حمید مجید" (2).

و خصوص این صلوات در تشهد نماز بنا بر یک قول شافعی واجب است و بر قول دیگر او مستحب است، چنانچه در تقریب ابی شجاع و شرح ابی قاسم و حواشی او مذکور است که هر دو از علماء شافعیه اند و عمل شافعیه غالباً بر آن

ص: 16

1- جامع الاخبار: 103، بحار الانوار 103 / 202 الرقم 24 ط طهران.

2- صحیح بحاری 4 / 146 وج 8 / 77 ط امیریة بمصر... کتابهای دیگر مراجعه شود به احقاق الحق 3 / 22 وج 9 / 524.

نسخه است به اضافه سیدنا در " محمد " و " ابراهیم " در مواضع اربعه (1) و این شعر معروف شافعی که در کثیری از کتب جماعت مذکور است، و در السنه ایشان مشهور میگردد:

یا آل بیت رسول الله حبکم *** فرض من الله في القرآن انزله

یکفیکم من عظیم الفخر انکم **** من لم یصل علیکم لاصلاة له (2)

شاهد وجوب است، ولی حمل بر نفی کمال کرده اند نه بر نفی حقیقت، چنانچه در (نور الابصار) شبلنجی معاصر است (3). و در (ینابیع المودة) از (صواعق) و (جواهر العقدين) روایت کرده که پیغمبر فرمود " لا تصلو علی الصلاة البتراء قالوا: و ما الصلاة البتراء یا رسول الله؟ قال تقولون اللهم صلی علی محمد و تسکتون، بل قولوا: اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد (4) با وجود این اهل سنت ملتزم اند در ذکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مینویسند، و اسم مبارک آن را از صلوات حذف مینمایند تا عناد فطری و انحراف جبلی را بنمایانند، و اعراض از رکوب سفینه نجات و دخول سلامت خانه نوح را از خود معلوم کنند، و هم چنین در موارد ذکر اسامی اهل بیت ملتزمند به ترك ذکر صلوات و سلام با اینکه خدای آنها را در این شرف شریک نبوت کرده، و از طرق معتمده آنها جواز تصلیه و تسلیم بر عترت اطهار معلوم میشود، علاوه بر اینکه صریح آیه " هو الذی یصلی علیکم " [43 - الاحزاب - 33]

ص: 17

1- به این نحو اللهم صلی علی سیدنا محمد... کما صلیت علی سیدنا ابراهیم... و علی آل سیدنا ابراهیم... کما بارکت علی سیدنا ابراهیم و علی آل سیدنا ابراهیم...

2- الصواعق 88 ط القديم، ینابیع المودة 295 ط اسلامبول قال الشافعی:

3- حدیث نسبت به قبول نشدن نماز و ناقص بودن او بواسطه ترك صلوة بر آل نبی زیاد است و احقاق الحق 9 / 611 به تفصیل آنها را ذکر کرده است.

4- ینابیع المودة ص 295 ط اسلامبول... احقاق الحق 9 / 636.

وکریمه " فصل عليهم ان صلواتك سكن لهم " [103 - التوبة - 9] وبشارت " اولئك عليكم صلوات من ربهم ورحمة " [157 - البقرة - 2] دالند بر جواز صلوات بر عموم اهل ایمان، و از عمل صحابه هم نقل شده که صلوات بر آل میفرستادند.

در (ینابیع المودة) از ابو نعیم حافظ و جماعت مفسرین روایت کرده که سند به مجاهد و ابی صالح رساندند، و این دو از ابن عباس روایت میکنند که آل یاسین در کریمه " سلام علی آل یاسین " [130 الصافات 37] آل محمدند، و یاسین اسمی از اسماء آن حضرت است (1) با این همه از گفتن سلام الله علیه، یا صلی الله علیه مضایقه دارند.

و علت او را در (کشف) اشاره مینماید - بعد از اینکه میگوید قیاس جواز صلوات بر غیر نبی است به دلیل آیه زکات " وهی الذی... الخ (2) وقول رسول خدای ص " اللهم صلی علی آل ابی اوفی - تفصیل میدهد بین ذکر تبعی که جایز است، و ذکر بالاستقلال که مکروه است، به جهت اینکه شعار ذکر نبی شده و موجب اتهام به رافضی بودن است، و پیغمبر فرموده " من کان یؤمن ب الله والیوم الاخر فلا یقفن مواقف التهم " (3).

ص: 18

1- حدیث از عامه نسبت به اینکه آل یاسین آل محمد هستند زیاد است، و احقاق الحق 3 / 450 و 14 / 360 بتفصیل آنها را ذکر کرده است.

2- هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما [42 الاحزاب 33]

3- فی الکشف ذیل " صلوا علیه وسلموا تسلیما " [56 الاحزاب 33] قال: فان قلت: فما تقول: فی الصلاة علی غیره؟ قلت: القیاس جواز الصلاة علی کل مؤمن لقوله تعالی " هو الذی یصلی علیکم [وملائکة لیخرجکم من الظلمات الی النور 43000 الاحزاب 33] وقوله تعالی " وصل علیهم ان صلواتك سكن لهم [103 التوبة 9] وقوله صلی الله علیه وآله وسلم اللهم صلی علی آل ابی اوفی، ولكن للعلماء تفصیلا فی ذلك وهو انها ان كانت علی سبیل التبع کقولك صلی الله علیه النبی وآله فلا کلام فیها واما اذا افرد غیره من اهل البیت بالصلوة كما یفرد هو فمکروه لان ذلك صار شعارا لذكر رسول الله صلی الله علیه وآله، ولانه یؤدی الی الاتهام بالرفض وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من کان یؤمن ب الله والیوم الاخر فلا یقفن مواقف التهم ".

و از ابن القيم در (فتح الباری) نقل شده که المختار ان یصلی علی الانبیاء والملائكة وازواج النبی وآله وذریته واهل الطاعة علی سبیل الاجمال ویکره فی غیر الانبیاء لشخص مفرد بحیث یصیر شعارا ولا سیما اذا ترک فی حق مثله او افضل منه كما یفعله الرافضة... (1) الی آخر کلامه، عجیب تر آن است که در اصول صحیفه "اللهم صلی علی آل ابی اوفی واللهم صلی علی سعد بن عباده" از پیغمبر صلی الله علیه واله نقل کردند (2) و در (فتح الباری) است که صلوات بر غیر انبیاء بر مذهب حسن بصری و مجاهد و اسحاق و ابو ثور و داود طبری جایز است (3) و از (منهاج السنة) ابن تیمیة - خذ له الله - نقل شده: ابو حنیفة مذهبہ انه یجوز الصلوة علی غیر النبی کابی بکر و عمر و عثمان و علی، وهو اختیار اکثر اصحابه کالقاضي ابی یعلی و ابی عقیل و ابی محمد عبد القادر الجیلی (4)

ص: 19

1- فتح الباری 11 / 147 باب هل یصلی علی غیر النبی ط بیروت.

2- القول الفصل 2 / 272 ط مطبعة ارشيفل، احقاق الحق 3 / 271.

3- فتح الباری 11 / 142 باب هل یصلی علی غیر النبی ط بیروت.

4- روى العامة بطرق كثيرة عن امير المؤمنين، وابن عباس، وعمرو بن جميع، و ابی ذر، و انس، و ابی ایوب... ان الملائكة صلت علی و علی علی بن ابی طالب... راجع احقاق الحق 16 / 455.

عامه برخلاف سیره پیغمبر صلی الله علیه وآله و روش صحابه انگشتر در دست چپ میکنند علت آن

پس با اتفاق این جماع منع زمخسری و ابن قیم چه وجه دارد؟ حاصل سخن بی پرده و سر باز این است که چون شیعه چنین میکنند با اینکه کتاب و سنت و عقل و اجماع شاهد جواز و رجحان است باید ترك کرد، اگر چنین است که التزام طایفه به احسان به اهل بیت و تجلیل اینها موجب التزام ترك او شود، پس خوب است جمیع فرائض و سنن را به همین جهت اجتناب نمایند.

و محمد محبی شامی که از فضلالی این طایفه است در (تاریخ خلاصة الاثر) تصریح به این عناد و تعصب کرده، و پرده از روی کار بر داشته در ذیل شعری که از عبد الرحیم بن تاج الدین دمشقی در ترجمه او نقل میکند - وهو هذا: (1).

ان الفتی العالم مع علمه *** تراه محروما من العالم

مثل الید الیمنی لفضل بها *** قد معنت من زینة الخاتم

- میگوید تختم به یسار در واقعه تحکیم حادث شد، گاهی که عمرو بن عاص خطبه خواند و گفت من خلافت را از علی خلع کردم، چنانچه خاتم خود را از دست راست خلع کردم، و قرار خلافت را در معاویه دادم چنانچه گذاشتم خاتم را در دست چپ خودم، پس سنت عمرو در عموم مردم باقی ماند، ولی پیغمبر و خلفای راشدین تختم به یمین میکردند، وفقهای ما از آن جمله بیرجندی در کتاب (کشف) گفته تختم به یسار باید کرد، گفته شده به یمین، لکن آن شعار روافض است، و واجب است از آن احتراز کردن.

ص: 20

1- قال: رأیت فی آخر (الگستان) للشیخ السعدی ما معناه سئل بعضهم عن الید الیمنی ما بالها مع فضلها الجزیل و کراماتها المعلومة لم یوضع فیها الخاتم و وضع فی الشمال، قال: فنظمت هذا المعنی فی بیتین: ان الفتی... ثم ناقضته: ت الله ما ذاك محل بها *** بل شرفت من واحد راحم وانما الفضل لها زینة *** به اغتتمت عن زینة الخاتم

چرا باید انگشتر را در دست راست کرد؟

وعلاء حصكفي در شرح (ملتقى الابر) گفته " لا شعور لنا بهذا الشعار في هذه الامصار فنتبع اثر المختار " چه در حدیث آمده " واجعلها في يمينك " یعنی انگشتر را در دست راست کن بعد از این به استطراد شعری از ابو عامر جرجانی نقل میکند که گفته:

تختم في اليسار فليس يلقى *** طرازا لكم الا في اليسار

وما نقصوا اليمين به ولكن *** لباس الزين اولى بالصغار

لذاك ترى الابهام عاطات *** وهن على الاكف من الكبار

آنگاه میگوید وقد عرفت الحديث فكل هذا غفلة منه (1).

و در (یتیمه ثعالبی) کلامی طریف است که حق این مقام حکایت او است میگوید ابو حفص فقیه از ابو احمد کاتب پرسید چرا خاتم را در یمین کردی ابو حاتم گفت در این چهار فایده است::

یکی اینکه سنت مأثوره از نبی صلی الله علیه وآله از طرق متعدده ووجه مختلفه اینست که او تختم به یمین میکرد، و هم چنین خلفاء راشدین بعد از او، تا اینکه واقعه صفین و حکمین پیش آمد و عمرو عاص خطبه کرد که " الا انی خلعت الخلافة من علي كخلع خاتمی هذا من يميني وجعلتها في معاوية كما جعلت هذا في يساري فبقیت سنة عمرو بين العامة الى يومنا هذا ".

فایده دوم در کتاب خدا است که میفرماید " لا يكلف الله نفسا الا وسعها " [286 البقرة 2] و معلوم است که یمین اقوی از یسار است، و واجب آنست که کلفت حمل اشیاء را در عهده اقوی دهند نه اضعف.

سوم اینکه از قیاس است، چه نهی از استنجا به یمین صحیح است، و ادب

ص: 21

در استنجا به یسار است، و نقش خاتمی از اسم خدای تعالی خالی نیست پس واجب افتاد که وی را تنزیه از جای پلیدی کند.

چهارم - اینکه خاتم زینت است و اسم او به فارسی انگشت آرای است و یمین اولی است به تشریف از یسار (1).

تا اینجا بود کلام ابو احمد در اسکات ابو حفص فقیه که در (یتیمه) حکایت شده بود.

و راغب اصفهانی در کتاب (محاضرات) میگوید "کان خاتمه صلی الله علیه وآله حلقة فضة وعلیه فص عقیق، وکان یتختم به فی یمینه، و سبب اتخاذه انه كتب الی ملك الروم فقیل انه لا یقبل کتابا الا مختوما" قال: و اول من تختم فی یساره معاویه و قیل شعر:

قالوا تختم فی الیمین وانما *** ما رست ذاك تشبها بالصادق

و تقربا منی لال محمد *** و تباعدا منی لكل منافق

الماحسین فوجهم بخواتم *** اسم النبی بهن و اسم الخالق

و در کتاب (مستطرف) از عایشه روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله بدست راست انگشتری میکرد، و از دنیا بیروت رفت در حالی که خاتم در یمین او بود، و از (تاریخ سلامی) نقل میکنند که رسول خدای و خلفای به دست راست تختم میکردند و معاویه او را به یسار نقل کرد، و بنی امیه بسنت او عمل کردند، و سفاح نقل کرد به یمین، و تا ایام رشید باقی ماند، آنگاه او متابعت معاویه کرد، و نقل به یسار نمود مردم متابعت او کردند (2).

اکنون اندکی به تأمل نگاه کن و طریقه دیانت را به بین که به جهت عداوت

ص: 22

1- یتیمه الدهر 4 / 68 ط بیروت.

2- مستطرف شیخ شهاب الدین أحمد الابشهی ج 2 / 25 ط مصر.

با اهل بیت عصمت و مخالف با اتباع ایشان از اخبار صحیحہ خود دست بر میدارند و از متابعت خلفای خود چشم میپوشند، و ترک سنت نبویہ کردہ پیروی سنت امویہ میکنند، و تصریح میکنند چون تختم بہ یمن شعار روافض است ترک باید کرد، و این شعار بودن بہ جهت آنست کہ روافض متابعت عمرو و عاص نکردند و بر اتباع سنت پیغمبر باقی ماندند، فیا المعجب ولضیعة دین سید العرب وقد قلت بدیہا:

تختم بالیمن فتلك اعلى *** تكن في عد اصحاب الیمن

ولا تجعله عرضة نیل سوء *** وفيه اسم المهیمن والامین

ولا تعدل بذاك الی شمال *** فتحیی سنة الرجس العیین (1)

ص: 23

1- قال مصنف (الهدایة) من الحنفیة: ان المشروع التختم فی الیمن و لكن لما اتخذته الرافضة جعلناه فی الیسار. و اول من اتخذ التختم بالیسار خلاف السنة هو معاویة کما فی (ربیع الابرار) للزمخشری. وقال ابن تیمیة فی منهاجہ 2 / 143 عند بیان التشبه بالروافض: و من هنا ذهب من ذهب من الفقهاء الی ترک بعض المستحبات اذا صارت شعارا لهم، فانه وان لم یکن الترتک واجبا لذلك لکن فی اظهار ذلك مشابهة لهم فلا یتمیز السنی من الرافضی، ومصالحة التمیز عنهم لاجل هجرانهم ومخالفتهم اعظم من مصلحة هذا المستحب ونری فی موارد كثيرة ترکهم للسنة مخالفة للشیعة فی العمل بالسنن و ذکر العلامة الامینی كثيرا منها فی الغدیر 10 / 210 فراجع. نتف [اسم کتاب] ابی عبد اللہ السلامی ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ کان یتختم فی یمنه والخلفاء الاربعة بعده فنقلها معاویة الی الیسار واخذ بذلك فبقی كذلك ایام المروانیة فنقلها السفاح الی الیمن فبقی الی ایام الرشید فنقلها الی الیسار، واخذ الناس بذلك. واشتهر ان عمرو بن العاص عند التحکیم سلها من یده الیمنی، وقال: خلعت الخلافة من علی کخلعی خاتمی هذا من یمنی وجعلتها فی معاویة کما جعلت هذا فی یساری. والروایات والاشعار فی ذلك كثيرة راجع مناقب ابن شهر آشوب 2 / 75 فی لوائه وخاتمه علیہ السلام. الصدوق عن ابیه عن سعد عن ابن علوان عن عمرو بن ثابت عن ابیه عن ابن بطریق عن امیر المؤمنین: انا سید الوصیین ووصی سید النبیین... وزوجة سیدة نساء العالمین انا المتختم بالیمن والمغفر للجبین - امالی الصدوق 17 بحار الانوار 39 / 341.

فایده - 4 اشتقاق آل از اول است، و جماعتی را که آل کسی گویند به جهت اول ایشان است به آن کس، و اول بر سه وجه است:

اول جسمانی که عبارت از قرابت صوری و تولد بدنی است، و اول روحانی که عبارت از تعلم علوم و کسب فضائل و تخلق به اخلاق کسی باشد، و اول نورانی که عبارت از اتحاد نور و وحدت سنخ ذات باشد که اشرف انواع اول است.

و آل حقیقی پیغمبر آن کسانی که متحقق به هر سه قسم اول باشند، و ما - بعد از سیر و تقسیم تام و استقراء کامل - کمال این صفات و تمامیت این جهات را جز در ائمه اثنی عشر و فاطمه علیهم السلام ندیدیم.

اما انتساب صوری و تولد ظاهری که معلوم است.

اما جهت ثانیه که به حدیث "انا مدینه العلم وعلی بابها" ثابت است و اما حیثیت ثالثه از حدیث شریف "كنت انا وعلی نورا" و کریمه "ذریة بعضها من بعض" [34 آل عمران 3] مشهود ارباب انصاف میشود، و بعضی از اهل سنت که مطلق

قرابت یا عموم امت را آل دانسته اند از جاده انصاف بیروت رفته اند، ولیس اول قارورة کسرت فی الاسلام.

و در (عیون اخبار الرضا) بابتی عقد کرده از برای نقل کلام سعادت فرجام حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأموم با علماء عامه در تفرقه آل و امت، و آن باب بیست و سوم از آن کتاب است، و به جهت طول او، ما طالبان را محول به مراجعه همان کتاب مستطاب میکنیم، ولی با همه عصبیت و عناد فخر رازی در (تفسیر کبیر) کلامی دارد که قریب به انصاف است میگوید: آل محمد آنانند که امرشان آئل به او میشود، پس هر که اول امرش به او اشد و اکمل باشد آل او باشد، و شك نیست که تعلق بین علی و فاطمه و حسن و حسین و بین رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلقان بود، و این مطلب معلوم است به نقل متواتر، پس واجب شد که آنها آل باشند.

و ایضا اختلاف کرده اند در معنی آل بعض گفته اند اقارب اویند، و قومی گفتند امت اویند، ما اگر بگوئیم قرابت اویند پس ایشانند آل، و اگر بگوئیم امتی هستند که قبول دعوت کردند باز ایشان آل هستند، پس به هر تقدیر ایشال آل هستند، اما جز ایشان محل اختلاف است، و معلوم نیست، تمام شد کلام فخر رازی، و ما به همین تقریب این حکم را در بقیه ائمه اثنی عشر علیهم السلام مطرد میکنیم.

فائده - 5 لفظ این دعا (1) که مشتمل است بر عطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار شاهد صحت این مذهب است، چه در محل خود ثابت کرده ایم و اشباه آن، خصوصاً از صادقین علیهم السلام، و آنان که قبل از ایشانند بقاعده عربیت حجت است، و در اثبات لغت کافی است، چه رواة ما کمتر از اصمعی ناصبی و ابو عبیده خارجی

ص: 25

- که مرتکب همه نوع قبایح میشدند - نیستند، وصادقین علیهما السلام در عربیت کمتر از جریر واخلط وفرزدق نیستند.

خصوصاً در این زیارت شریفه که دانستی حدیث قدسی است، و مثل قرآن و حدیث نبوی حجت است، و از اینجا معلوم میشود که مناقشه شیخ اجل ابو الفتح کراچکی در جر آل در ادعیه صحیفه والتزام به نصب به عطف بر محل چنانچه در حاشیه سید محقق داماد قدس سره از او نقل شده از اقتصار بر تقلید بعض قشرین نحاة و صحفین علماء عربیت است، با اینکه قرائت حمزه در کریمه " تساءلون به والارحام " [1] - النساء - 4] شاهد دعوی است، و تغلیط صاحب (کشاف) غلط و بی مبنی است، و تحقیق این باب مناسب این کتاب نیست.

" اللهم اجعلني عندك وجيها بالحسين عليه السلام في الدنيا والاخرة " ج - بارالها بگردان مرا نزد خودت عزیز و محترم بواسطه حسین علیه السلام در دنیا و آخرت.

ش - جعل بر دو قسم است: یکی بسیط که به معنی انشاء نفس ذات شئی است، و این جعل بر قانون عربیت حاجت به يك مفعول بیشتر ندارد، و دیگری جعل مرکب است که به معنی ایجاد حاجت به يك مفعول بیشتر ندارد، و دیگری جعل مرکب است که به معنی ایجاد وصفی در امر ثالثی است، و او محتاج به دو مفعول است، و در این عبارت شریفه لفظ جعل از قسم ثانی است، چنانچه واضح است.

وجیه: مأخوذ از وجه است که به معنی جاه است، چنانچه در عبارت (بخاری) که سابقاً ترجمه او را شنیدی واقع است " وکان لعلی وجه حیوة فاطمه " (1).

دنیا - تأنیث است، و معتمد بر موصوف محذوف است که " نشأة " یا

ص: 26

در این نظام هستی سه عالم می‌باشد: عالم حسن و تخیل و تعقل

"دار" باشد، و هم چنین است وجه تأنیث آخرت، ووجه در تعبیر از این نشأة به صیغه دنیا که افعال تفصیل است، میشود مبالغه درد نو و دنائت او، و افعال تفصیل گاهی استعمال میشود در شدت اتصاف شیء به شیء به این معنی که مجازا اعتبار مفضل علیه در او نمیکنند چنانچه خفاجی در (شرح درة) تصریح به این کرده، و نقل از دیگران هم شده، و استعمال و تتبع هم شاهد او است، و میتواند بود که ملاحظه معنی تفصیل هم شده باشد که نشأة برزخ - که عالم مثال و خیال منفصل و ملکوت اسفل در صطلاح حکمای اشراق و عرفای ذوی الاذواق - عبارت از او است ملحوظ شده باشد، و او چون به اعتبار عالم آخرت دنوی دارد متوسط اعتبار شده، و این نشأة متأخر، و به این ملاحظه او را دنیا گفتند، چنانچه در فقره زیارت جامعہ است "و حجج الله علی اهل الدنيا والاخرة والاولی" بنابر بعض احتمالات که اولی اشاره به عالم اظله یا عالم ذر نباشد، و حکما گفته اند که اشاره به تثلیث عوالم شده که در کریمه "ولقد علمتم النشأة الاولى فلولا تذکرون" [62 الواقعة 56] چه در این نشأة حسی است، و تخیلی و تعقلی، و تذکر موجب آنست که بگوئیم در کلیه عالم و انسان کبیرهم سه عالم است:

یکی عالم حسن که نشأة مادیات است.

و دیگری عالم تخیل که موطن صور مجردة از مواد کثیفه عنصریه است، چه خلوصورت از ماده مطلقا خلاف برهان است، و عبارت طائفه ای که نفی ماده کردند منزل بر تفسیر ما است که تقیید به عنصریه کثیفه کردیم تا موجب لوازم دنیاویہ نشود، و حرکت و ترقی و انتفاع به دعاء و خیرات و مشوبات و اعمال صالحات اخلاف و اقرباء و اصدقاء و مؤمنین - که از معلومات شرع شریف بلکه مقطوعات به رؤیاهای صادقه و امارت دیگر است - صحیح باشد - سوم عالم تعقل است که تجرد از جمیع لوازم دنیاویہ و زحمات و تعلقات

عنصریه است اگر چند خلو از ماده یکسره نباشد، بلکه ماده رقیقه لطیفه که موجب تحولات عرضیه است به حکم تلازم هیولای و صورت باوی باشد، چنانچه سابقا اشاره کردیم، و این عالم آخرت است که عیش پاینده و زندگانی جاویدان است " وان الدار الاخرة لهی الحيوان " [64 العنکبوت 29] هذا محصل ما قالوا والعهدة عليهم.

تنبیه

در تفسیر فخر رازی مذکور است که وجیه کسی است که معروف به خیر باشد، و هر کس اگر چه معروف است نزد خدای و لیکن معرفت مجرد کافی در وجاهت نیست، چه اگر کسی دیگری را به خدمت یا اجرت بشناسد نمیگویند وجیه است، بلکه وجیه آنست که خصال حمیده داشته باشد که بواسطه او در معرض شناختن و نشناختن در آید، و قابلیت این مقام داشته باشد، و محصل نظر فخر رازی بر آنست که وجاهت را به معرفت تفسیر کند، و وجهی برای این تفسیر نیافتیم و در سایر کتب هم معلوم نیست موافقی داشته باشد، و قواعد لغت هم مقتضی این نیست و اگر نه چنان بود نقض بخادم و اجیر که معروفند موقعی نداشت، بالجمله آنچه لازم است که در این مقام دانسته شود آنست که وجاهت نزد خدای در دنیا بچه حاصل شود به حکم کریمه " ان اکر مکم عند الله اتقیکم " [13 الحجرات 49] کرامت و وجاهت در نزد خدای تعالی منوط به تقوی است، و تقوی سه مرتبه دارد:

اول تقوی در عقاید است که به معنی استقامت دین و احکام ایمان است.

دیگر تقوی در اعمال است که عبارت از ورع از محارم و تجنب از مآثم و ملازمت واجبات و مواظبت طاعات باشد، و این مرتبه را، بعد از مرتبه ثانیه باید تحصیل کرد.

و دیگر تقوی در اخلاق و ملکات است، که آدمی در مصحف قلب خود نظر کند اگر صفت رذیله بیند که به منزله آیه عذاب است گریه کند و فزع کند

" يا أبا عبد الله انى اتقرب الى الله والى رسوله والى أمير المؤمنين والى الحسن واليك بموالاتك وبالبراءة ممن قاتلك ونصب لك الحرب وبالبراءة ممن أسس أسس ذلك وبنى عليه بنيانه وجرى فى ظلمه وجوره عليكم وعلى اشياكم " ترجمه

واستعاذه کند، و او را از دل خود بیروت برد، و اگر به خصلت حمیده عبور کند که به منزله آیه رحمت است شکر خدای کند، و از خدای تعالی ثبات و دوام او را بخواهد، و امثال و اشباه او را بطلبد تا به جهاد تام و مشقت کامل دفع رذائل و تحصیل محاسن اخلاق کند، و جمیع این سه مرتبه تقوی موقوف بر علم است چه تا ندانی نتوانی، و از اینجا معلوم شد که کرامت عند الله منوط و مشروط به علم است، چنانچه فرموده: یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات " [11 المجادلة 58] و در جای دیگر " ام هل تستوی الظلمات والنور " [16 الرعد 13] بلی علم بی عمل مقصود نیست مگر در جائی که علم و عمل یکی باشند، چنانچه در مرحله اول تقوی که ایمان باشد مطلوب همان علم است یعنی اعتقاد قلبی و تحقق واقعی به اذعان به صفات ربوبیت و انبیاء و ائمه و کتب و ملائکه و حشر و نشر که مبدء و معاد عبارت از آنها است، حاصل سخن اینکه شخص زائر در این زیارت از خدای تعالی طلب میکند که به واسطه اعتصام به عروة الوثقی محبت حسین و تمسک به آن حبل متین به مدارج علم و عمل صعود کند تا در دنیا مرضی خدای عزوجل شود، و در آخرت به مقام قرب و درجه اولیاء برسد.

" اللهم اجعلنى عندك وجيها بالحسين عليه السلام في الدنيا والاخرة بجاه محمد وعترته الطاهرة " .

" يا ابا عبد الله انى اتقرب الى الله والى رسوله والى امير المؤمنين والى الحسن واليك بموالاتك وبالبراءة ممن قاتلك ونصب لك الحرب، وبالبراءة ممن اسس اسس الظلم والجور عليكم وابراء الى الله والى رسوله ممن اسس اسس ذلك وبنى عليه بنيانه وجرى فى ظلمه وجوره عليكم وعلى اشياكم " - ج ای ابو عبد الله همانا من تقرب میجویم بسوی پیغمبر و بسوی

امیر المؤمنین و بسوی امام حسن و بسوی تو به دوستی تو و به بیزاری از هر که با تو مقاتله کرد، و جنگ را برای تو بر پا کرد، و به بیزاری جستن از هر که تاسیس اساس ظلم و جور بر شما اهل بیت کرده، و بیزاری میجویم از هر که اساس ظلم را گذاشته، و بنیان بنا کرده بر او، و دست باز نکشیده از جور و ظلم بر شما و بر شیعیان شما.

ش تقرب: تفعل از قرب است، و صیغه تفعل در این باب تواند بود که برای طلب باشد، و شاید برای مبالغه باشد، و اول اظهر است، و عبارت (قاموس که گفته: "تقرب به الی الله تقرباً و تقرباً" یعنی کتملاق ای طلب القربة والوسيلة به عنده "شاهد او است، اگر چه فی نفسه حجت نیست، چه دعوی سماع از واضع در این موضع به غایت بعید است، و استعمال بر هر دو وجه ممکن الانطباق است، و ظاهر عبارت مذکوره اینست که بآء بعد از تقرب بآء سببیت باشد.

و در فقره زیارت بعیدا محتمل است که بآء ملاجست باشد، و مراد آن باشد که با ولایت و برائت طلب قربت میکنیم یا نیک قریب در حضرت شما میشوم، و شك نیست در امثال این مقام مراد قرب معنوی است نه قرب مکانی، و حصول او به ملازمت طاعات و مجانبت معاصی و تخلق به اخلاق الله تا از صورت ایمان گذشته به حقیقت ایمان متحقق شوند، "فان لكل حق حقيقة، و علی كل صواب نورا".

موالات: به معنی محبت و ولایت است، و وجه دلالت ولایت که در حقیقت به معنی قرب است بر مودت سابقا مشروح شد (1).

و باب مفاعله در این مقام مصوغ برای تقویت معنی مجرد است، چه ظاهر

ص: 30

1- ذیل برئت الی الله والیکم منهم و من اتباعهم و اشیاعهم و اولیاءهم ج 1 ص 305.

اینست که اختلاف صیغه و زیادت حروف در لغت بی نکته نباشد، اگر چند علماء غالباً به این معنی در باب مفاعله تصریح نکرده اند، ولی کلیه قانون لغات و خصوصیات کلمات مهره فن واساطین صناعت در دست است، و آنها مقوی این خیال و مقرب این احتمالند، این همه بر فرض آنست که ولی در لغت به معنی احب استعمال شده باشد، ولی بعضی نفی کرده اند، و بنابر این استعمال موالات و تولى در محبت به ملاحظه ملازمه تأکد قریبی است که مدلول صیغه است با محبت و علیهذا ولی مأخوذ از موالات است مثل بدیع از ابداع، و این کلام فی الجملة جای مناقشه و تأمل دارد، اگر چه متبع در هر حال استعمال است، و الله العالم.

نصب: در اصل لغت به معنی بر پای داشتن چیزی است، و اکثر معانی این لفظ از قبیل نصب نحوی، و نصب به معنی غنای مخصوص، و نصیب به معنی سهم، و نصاب به معنی حد، و نصب به معنی معبود باطل راجع به این استعمال است، و از وجوه او است اینکه میگویند نصب له العداوة، یا نصب له الحرب، یا ناصبه العداوة، و از فروع این استعمال اخیر است نصب به معنی عداوت امیر المؤمنین علیه السلام نه اینکه معنی لغوی اصلی باشد، چه معقول نیست که اضافه به مضاف الیه جزئی حقیقی متأجر الوجود به سنین متطاوله از زمان وضع ملحوظ واضح باشد، و لفظی برای او وضع کند با اینکه نصب به معنی عداوت به هیچ وجه نیست بلکه استعمالی است به حذف متعلق که عداوت باشد، و به کثرت استعمال ظهوری یافته، و مراد بعض لغویین که فته اند مجاز است اینست که ما تحقیق کردیم، و از اینجا معلوم میشود که آنچه صاحب (حدایق) تخیل کرده - که نصب در لغت حقیقت در تدین به بغض امیر المؤمنین است به استناد به ظاهر عبارت (قاموس) که گفته اند " النواصب والناصبیه و اهل النصب المتدینون ببغضة بعلي " - وجهی ندارد، چه وظیفه لغوی جز بیان جزئیات مورد استعمال نیست

و استعمال اعم از حقیقت است، و دانستی که احتمال حقیقت بودن در این مقام متمشی نیست علاوه بر اینکه نفس عبارت (قاموس) منادی به خلاف دعوی او است، چه بعد از عبارات مذکوره گفته: " لانهم نصبوا له ای عادوه " چه صریح این کلام اینست که استعمال از باب اطلاق کلی بر فرد است، نه از جهت اخذ خصوصیت در مفهوم لفظ و تفسیر نصب به معاداة به جهت افاده حاصل معنی است، و تقریب دلالت آنست که ما بیان کردیم، و از همین جا معلوم میشود که آنکه به مجاز ملتزم شده از جهت آنست که اطلاق کلی را بر فرد مجاز دانسته و غفلت از تحقیق متأخرین اصولیین کرده که حقیقت است، ولی حقیقت بودن به این وجه فایده به حال صاحب (حدائق) ندارد، چه غرض او اخذ خصوصیت مبعوض است در مفهوم حقیقی لفظ، و حال او ظاهر شد.

جری: به معنی روان شدن است، و از راغب حکایت شده که " الجری المر السریع واصله فی الماء ونحوه " و گاه کنایه از استمرار شود به جهت آنکه فعلی که منقطع شود جریان ندارد، و استعمال او در جری فرس و جری سفینه وسای مواضع استعمال بر سیل تشبیه است یا توسع، و کنیز را که جاریه میگویند هم به جهت اینست که جاری در خدمت است، در (مصباح) میگوید " الجاریة السفینة سمیت بذلك لجریانها فی البحر، ومنه قیل للامة جاریة علی التشبیه لجریانها مستسخره فی اشغال موالیها، والاصل فیها الشابة لخفتها، ثم توسعوا فیها حتی سموها کل امة جاریة وان كانت عجوزا لا تقدر علی السعی تسمیة بما كانت علیه " و محکی از (محیط) اینست که " انما سمیت جاریة لانها تجری فی الحوائج " و در (اساس) گفته " وسمیت الجاریة لانها تستجری فی الخدمة " و محکی از (مهذب) و (قانون اللغة) نیز اینست، و در بعض کتب لغت تعبیر شده از جاریه به " قینة " به قاف و باء مثناة تحتیه و نون که مؤنث قین است و به معنی آمه است، چنانچه

قین به معنی عبد است، و صاحب (قاموس) را در این کلمه غفلتی سخت عجیب و تصحیفی طرفه بدیه دست داده، چه او را فتیه خوانده که مؤنث فتی است، و چو دیده این اطلاق صحیح نیست به جهت شمول جمل و فرس و امثال آنها از قبل خود لفظ من النساء را ملحق کرده و گفته: "الجارية الفتية من النساء" یعنی جوان از زنان، و در هیچ يك از کتب لغت نه دیده شده و نه شنیده، که جاریه به معنی زن جوان باشد، و هذا عجیب جدا، و ان كان منه غير عجيب، فان له في ذلك اليد الطولى والمرتبة الاولى.

بالجملة مراد از فقره زیارت " وجرى في ظلمه وجوره عليكم " آن است که مستمر شد در طریقه ظلم و جور بر شما، و " عليكم " متعلق است بظلم و جور و در بعض نسخ حکایت شده که جرى ظلمه وجوره است، به حذف " في " و بنابراین مراد از جریان از قبیل وقوع و تعلق است، و تعبیر اول ابلاغ است، چه اعتبار معنی ثانی در او شده که نسبت جریان به ذات باشد نه به حدث، و این معنی متوقف بر مزیت اعتبار و مزید لطیفه تصرفی است که موجب حرکت ذهن و انتقال جدیدی میشود که در نفس اوقع و در قلب احلی میشود، و غالباً حسن تعبیر منوط به او است، چنانچه ارباب قرایح لطیفه و اذهان دقیقه که تعاطی لطایف بیان و بدایع کلام کرده اند به اول وهله تنبه میشوند، و آن را که این ذوق نیست از طول بیان و کثرت تطویل فایده نمیرد، و من لم يستضئ بمصباح لم يستضئ باصباح.

(فائده استطرادیه) باجماعات مستفیضه بلکه اجماع محقق و اخبار متکثرة معتبره به عمل اصحاب کفر نواصب ثابت شده، ولی در تحقیق موضوع و تعیین مفهوم ناصب

اختلافی است بین اخبار باب و عبارات اصحاب، چه در پاره روایات آمده "الناصر لا اهل بیت حربا" و در بعض اخبار در تفسیر او وارد شده "هو من نصب العداوة لاهل بیت محمد، و در دیگری "من دان بمعاداتهم" و در جائی "من نصب العداوة لعلي عليه السلام" و در خبر دیگر "من اعلن بالعداوة" و در روایت دیگر "من نصب العداوة لشيعتهم" و در طریق دیگر من قدم الجبت والطاغوت" چنانچه بعض فقهاء معاصرین استقصاء کرده اند، و این اخبار غالبا راجع به يك معنى هستند که همان تدین به بغض اهل بیت باشد، چنانچه در عبارت (قاموس) نیز بود، اگر چه اختصاص - به امیر المؤمنین داشت مثل بعض اخبار به جهت اینکه اجلاى افراد اهل بیت عليهم السلام بلکه سید ایشان او بود، و اظهار و اعلان و نصب عداوت همه از لوازم او است، و کاشف اعتبار شده، و نصب حرب یکی از افراد او است و نصب شیعیان ایشان از جهت مشایعت و متابعت ایشان راجع به نصب ایشان است، چه در علوم ما فوق الطبيعة مقرر شده که حکم بر محیط راجع به حیثیت است به جهت وجوب رجوع ما بالعرض بما بالذات، و مراد از تقدیم جبت و طاغوت تواند بود که تقدیمی باشد بر وجه نفی استحقاق علي عليه السلام برای محبت، چنانچه از ملاحظه رساله جاحظ در تقدیم اسلام أبو بکر بر امیر المؤمنین معلوم میشود که در ضمن تقدیم ابو بکر نفی فضیلة امیر المؤمنین علیه السلام میکند، و مراد به تدین اظهار بودن او از دین است نه اعتقاد واقعی تا کفر جحود - که اشد انواع کفر است داخل شود.

و حدیث جنادة از امام حسن علیه السلام که به سید الشهداء علیه السلام فرمود در وصف لشکر یزید "کلهم يتقرب الى الله (1) اشاره به این معنی است، و الا تقرب حقیقی

ص: 34

1- ثابت ابن ابی صفیة الثمالی قال: نظر علي بن الحسين سيد العابدين الى عبید الله بن العباس بن علي بن ابی طالب علیه السلام فاستعبر ثم قال: ما من يوم اشد على رسول الله صلى الله عليه وآله من يوم احد، قتل فيه عمه حمزة بن عبد المطلب اسد الله واسد رسوله، وبعده يوم مؤتة قتل فيه ابن عمه جعفر بن ابیطالب. ثم قال عليه السلام: ولا يوم كيوم الحسين، ازدلف اليه ثلاثون الف رجل يزعمون انهم من هذه الامة كل يتقرب الى الله عز وجل بدمه وهو الله يذكرهم فلا يتعظون حتى قتلوه بغيا وظلما وعدوانا - الخصال 1 / 68، امالي الصدوق: المجلس 70 الرقم 10، بحار الانوار: 44 / 298، عوالم العلوم 348. قال ابن نما: ثم دعا جندب بن عبد الله الازدى وكان شيخا فقال: يا عدو الله الست صاحب ابى تراب؟ قال: بلى لا اعتذر منه، قال: ما ارانى الا متقربا الى الله بدمك، قال: اذن لا يقربك الله منه بل يباعدك قال: شيخ قد ذهب عقله وخلي سبيله - بحار الانوار: 45 / 121.

با ظهور بینات و قیام حجج و قرب عهد ایشان به امیر المؤمنین علیه السلام و رسول خدا از جمیع معقول نیست اگر در باره بعض تصور شود، پس معاویه و عمرو و عاص و منصور و هارون و اشباه ایشان که علم تفصیلی به فضائل امیر المؤمنین داشتند و اظهار عداوت آن جناب میکردند از اعظم نواصبند، بالجملة بعد از تامل مؤدای مجموع اخبار معلوم شد، و هم چنین است کلمات اصحاب که ارجاع آنها به معنی وحدانی بر این وجه غالباً امکان دارد، و دلیلی بر کفر غیر این طایفه از مطلق اهل خلاف به معنی و جوب ترتیب آثار کفر بحسب ظاهر تا به حال دیده نشده، چه اجماع بالضرورة مفقود است، و اخبار مخصوصند به نواصب، و معنی او معلوم شد، و دعوی نصب کلیه اهل خلاف به مقتضای:

روایت معلی بن خنیس "لیس الناصب من نصب لنا اهل البيت لانك لا تجد احدا يقول: انی ابغض محمدا وآل محمد، و لكن الناصب من نصب لكم.

وهو يعلم انکم تتولون وتتبرؤن من اعداءنا (1).

نیز وجهی ندارد، چه بعد از غضب بصر از ضعف طریق خبر مقتضای تأمل او آنست که کسی مجاهره و مبارزه به عداوت پیغمبر و آل نتواند کرد، بلکه اعلان به عداوت شیعه ایشان میکند تا بالاخره راجع به ایشان شود، و البته این گروه نواصبند، ولی کلام در صغری است، چه غالباً عوام عامه با خاصه این عداوت ندارند، بلکه عداوت ایشان به جهت برائت از صحابه است، که به گمان ایشان اعداء آل محمد نیستند، لهذا خود لعن اعداء آل محمد را ملتزمند، و نزاع صغری با ما دارند، اگر چه ما بعون الله تعالی اثبات مقدمه ممنوعه را از کتب خود ایشان کرده ایم، ولی الزام ما دخلی به اعتقاد فعلی ایشان ندارد، و اگر فرضاً عداوتی کامن داشته باشند چون کاشف ندارد ما نمیتوانیم معامله کفر با ایشان بکنیم، بلکه مناط اعلان و اظهار است چنانچه در اخبار او را کاشف از تدین واقعی اعتبار کرده اند به شرحی که اشاره به او شد، و اخبار وارده در کفر مطلق اهل خلاف چون معارض هستند به اخبار وارده در معامله اسلام با ایشان از طهارت و جواز معاشرت و مواکلت و حل مناکحت و مصاحرت و اکل ذبایح ایشان، و اخبار متظافرة - بلکه متواتره وارده در فرق بین اسلام و ایمان - ماثوثة در مطاوی کتب اخبار سیما کتاب جلیل القدر علظیم الشأن (کافی) در باب معقود برای همین معنی باسیره قطعیه مستمرة محققة که مجال تردید و تشکیک به هیچ وجه ندارد، و منزل میشوند بر کفر باطنی، چه مانعی ندارد احکام کفار به حسب اختلاف اقسام مختلف شوند، و این معنی فی الجملة بین فریقین مسلم است، و طایفه ای از عبارات فقهاء در موارد خاصه مشعر به این فرق هست، و از عبارت شیخ در

ص: 36

1- معانی الاخبار 104، علل الشرایع 200 از عبد الله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام، بحار الانوار 27 / 233 ط تهران.

(تهذيب) و عبارت سید در (تنزیه الانبیاء) استشمام و استشعار این معنی توان کرد.

و از جمله آنچه گفتین ظاهر شد که قول بکفر و وجوب اجتناب فعلی از مطلق اهل خلاف مسرخی در وادی تحقیق ندارد، اگر چه صاحب (حدائق) قدس سره به اصرار بلیغ متصدی اثبات او شده به طایفه ای از اخبار و کلمات فقهاء اخیار اعتضاد کرده، که اگر دلیل بر خلاف مدعی او نباشد لا اقل دلالت بر مقصود او ندارند یا اقبل تأویلند به توجیه قریبی، و با این همه طعنهای بلیغ و تعریضات اکیده بر متأخرین کرده بر وجهی که نه شایسته فضل او است نه زینده مقام منیع ایشان، و بسط کلام در این مقام بر ذمت کتب مفصله است و در اینجا لمعه ای از این مسأله بیشتر مقصود نبود و الله الموفق.

علی الجملة از مجموع آنچه در این فایده تحقیق و تقریر کردیم معلوم شد که کفر محاربین سید الشهداء علیه السلام که در فقره "من نصب لك الحرب" اشاره به ایشان شده از مسلمات است، بلکه این معنی از ضروریات مذهب شیعه است و حاجت به استدلال ندارد، چه علاوه بر اینکه این محاربه اماره نصب است، و او خود علی التحقیق سببی است مستقل برای کفر این طایفه از خوارج هم هستند و از فئه باغیه اند، و خروج بر امام و هتک احترام او و تصدی قتل و سفک دم مقدسش هر يك بالاستقلال بر ای کفر سببی است که این عناوین در محاربین سید الشهداء علیه السلام مجتمع است، و حاجت نیست در اثبات کفر این طایفه بلکه طایفه سابقه که مطلق نواصب باشند که ارجاع به مسأله انکار ضروری کنند، چنانچه از بعض اساطین ظاهر میشود، چه مسأله انکار ضروری کنند، چنانچه از بعض اساطین ظاهر میشود، چه مسأله کفر منکر ضروری محل خلاف است که آیا از جهت موضوعیت است یا به سبب کاشفیت.

و طایفه ای از کبرای محققین متأخرین مثل مقدس اردبیلی و فاضل هندی و جمال المحققین و محقق قمی و استاد اساتید عصر در (رسائل) و غیر ایشان قدس سرهم

قائل به احتمال ثانی شده اند که هو الاقوی، و بنا بر این در صورت شبهه باید حکم بکفر ایشان نکرد، و این معنی در حق محاربین و خوارج مقطوع الفساد است، و در حق نواصب خلاف ظاهر، پس اولی اینکه در اثبات کفر این طوایف تعویل بر ادله خاصه کفر ایشان کنیم و ارجاع نکنیم مطلب را به مسأله کفر منکر ضروری، و متأمل متصفح در اخبار اعتبار ولایت از اجزاء ایمان - که در اصول معتمده و متأخذ وثیقه و کتب صحیحه اساطین علماء شیعه رضوان الله علیهم از قبیل جوامع سبع عظام (1)، و جزء آنها مجموع و متفرق است - جازم است یا مشرف بر جزم که ولایت نیز مثل توحید و نبوت از ارکان اصلیه و عناصر اسطقسیه ایمان است که به فقد او حقیقت ایمان میشود، و احکام ایمان بر فاقد او به هیچ وجه مترتب نیست خواه از قصور باشد، و خواه از تقصیر، چنانچه بالاتفاق بلکه به ضرورت اسلام حال توحید و نبوت چنین است، بلی فرقی که هست اینست که جماعتی از محققین و اهل نظر به قرائن صریحه عقلیه و شواهد صحیحه نقلیه جازمند به اینکه قاصر را عقابی نیست، و تحقق قصورهم در ظرف خارج و وعاء نفس الامر به مراجعه احوال اصناف بشر، و ملاحظه اخلاق زمر، و تأمل فرق قابلیت، و اختلاف استعدادات مردم از وحشی و متمدن و قروی و بدوی و زنگی و رومی و رجال و نسوان به تفاوت مراتب وجود، و تباین درجات نفوس امری است محسوس و مطلبی است مشهود:

ولیس یصح فی الافهام شیء *** اذا احتاج النهار الی دلیل

و طعن بعض اخباریین بر بعض اساطین فرقه و رؤسای مذهب به اختیار عدم عقاب قاصر، ناشی از قصور خود طاعن است، و این جمله که نوشته شد بر سبیل استتجار و تطفل بود، و محصل غرض و حاصل مطلب اینستکه علمای امامیه

ص: 38

1- کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، علل، عیون، خصال.

امامت دو رکن دارد: 1 - تولی، 2 - تبری، دلیل آن

رضی الله عنهم مطبقند بر کفر محاربین سید الشهداء، و جواز لعن و سب ایشان و اخبار عامه هم تصریحا و تلویحا بر این مدعی شاهد است، و این بی بضاعت بعون خداوند جل ذکره بتفاریق در تضاعیف مباحث این شرح شمه از اخبار فریقین وارده در این معانی را یاد کرده، و زیاده بر این در این موضع تعرض او منافی شرط اختصار است، و الله الموفق وهو الهادی.

" برئت الى الله واليكم منهم واتقرب الى الله ثم اليكم بموالاتكم وموالاته وليكم وبالبرائة من اعدائكم والناصبين لكم الحرب وبالبرائة من اشياهم انى سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم وولى والاكم وعدو لمن عاداكم "

ج - بیزاری جستم بسوی خدای تعالی و بسوی شما از ایشان و تقرب میجویم بسوی خدا آنگاه بسوی شما به موالات شما و موالات دوست شما و برائت از اعدای شما و آنان که حرب به پا کنند برای شما و بیزاری از پیروان ایشان، همانا من مسالمت میکنم هر که را با شما مسالمت کند، و محاربت میکنم هر که را با شما محاربت کند.

ش - چون از اهم اصول دین اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام است، و قبل از این گفتیم قوام اصل مذکور به دو رکن است: یکی تولی و دیگری تبری، چنانچه در طلب ابدان صحت منوط به تنقیه که دفع اخلاط عفنه و مواد فاسده باشد، و تقویت که حفظ قوای اصلیه و اعانت ارواح بر افاعیل خود باشد، و در طب نفوس نیز کمال نفسانی مشروط است به تخلیه که از اله ملکات رذیله و اخلاق رذیه باشد، و تخلیه که جلب ملکات عادله و اخلاق فاضله است، پس طب ایمانی هم متوقف بر تحصیل این دو رکن است، چه تبری - که عبارت از برائت از اعداء اهل بیت است - به ازاء تنقیه و تحلیه است، و تولی که دوستداری

و ارادت مندی به این خاندان بزرگوار است در مقابل تقویت و تحلیه مذکور میشود، و غرض از این زیارت چون اظهار مشایعت و متابعت واقعی از اهل بیت است، و قوام او به این دو رکن بود لهذا این دو مطلب در این زیارت شریفه باسالیب مختلفه و وجوه متعدده متعدده مذکور شد، گاهی به این اسلوب در ضمن لعن اعداء اظهار او شد بر سبیل استطراد واستتباع گویا چون ذکر مساوی آنها شد حالت اخلاص به هیجان آمد و شوق باطنی در ثوران شد، و به مقتضای محبت جبلی با این طایفه و عداوت فطری - " فطرة الله التي فطر الناس... " [30 الروم 30] - با آن قبیله اظهار برائت و بیزاری از آنها کرد.

و گاهی به عنوان خصوص سید الشهداء تولی اولیای او و تبری از اعداء آن جناب را سرمایه قرب و واسطه تقدم در پیشگاه جناب احیت جل مجده و حضرت رسالت و جناب ولایت مآب و سیده نساء و حضرت مجتبی علیهم السلام - که اقرب خلق خدایند بسوی او، و أحب ناسند از برای سید الشهداء - قرار داده و " اتقرب الی الله والی رسوله " تا آخر فقره سابقه را میخوانند، و بعد از اینکه او را مایه تقرب و واسطه تقدم قرار داد، تأکیداً للبرائة و تقویتاً للمطلوب باز انشاء برائت فعلیه میکند.

و میگویند " برئت الی الله " و گاهی خطاب را بعنوان عموم میآورد، و متوجه بجمیع اهل البیت میشود، و تقرب به خدا میکند به اظهار برائت از دشمنان ایشان، و دوستی با خود ایشان و دوستان ایشان و میگوید " واتقرب الی الله والیکم " و گاهی به عبارت دیگر بر سبیل فذلکه و خلاصه گوئی میگوید " انی سلم لمن سالمکم " تا آخر یعنی حاصل سخن اینستکه هر که با شما است من با اویم، و هر که بر شما است من بر اویم، آشنائی با جز ندارد، و در دنیا و آخرت شما را دارم فقط و شما مایه سعادت و وسیله نجات و قرب من هستید.

حدیثی گرانقدر در فضیلت دوستی با اهل بیت پیغمبر

نگسلدرشته امید گران باری جرم *** زمره ای را که شما حبل متینید همه

سیزده تن ز شما چاشنی از یگتن یافت *** زان نمکدان حقیقت نمکنید همه

و اگر چه اخبار وارده در فضل اولیای آل محمد و مثالب اعدای ایشان بیش از آنست که بتوان در محلی گنجاند یا در کتابی درج کرد، ولی مادر این مقام به يك حدیث وارد در این باب - محکی از (تفسیر ثعلبی) مسندا، و مذکور در کتاب (کشاف) و (تفسیر کبیر رازی) مرسلا - اکتفاء میکنیم: تا حجت بر خصم باشد و آن چنان است که در:

کتاب (ینایع المودة) از کتاب (فصل الخطاب) خواجه محمد پارسای بخاری نقشبندی - که از اجلای عرفا و محدثین علمای عامیه است - روایت میکند که گفته است: روی الامام ابو اسحاق الثعلبی فی تفسیره، عن الامام محمد ابن اسلم الطوسي، عن یعلی بن عبید، عن اسماعیل بن ابی خالد، عن قیس ابن ابی حازم، عن جریر بن عبد الله قال قال رسول الله من مات علی حب آل محمد مات تائباً، الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل الايمان، الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت، ثم منکر و نکیر، الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها، الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة، الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة، الا و من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آیس من رحمة الله، الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافراً، الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم

رایحة الجنة (1).

ملخص خبر شریف اینکه هر که بر محب آل محمد بمیرد شهید و آمرزیده و با توبه و مؤمن کامل عیار در ایمان رفته است، و ملک الموت و بعد از او منکر و نکیر او را بشارت به بهشت دهند، و او را بدان نازکی و ناز به بهشت برند که عروس را به خانه داماد، و در قبر او دو در به بهشت باز شود، و قبرش مزار ملائکه رحمت گردد، و او در حال مرگ بر سنت پیغمبر و اجتماع کله در گذرد، و هان هر که بر دشمنی آل محمد در گذرد روز قیامت در آید با حالتی که در پیشانی او نوشته اند که این مایوس است از رحمت خدا و کافر از دنیا رفته است، و بوی بهشت را نمیاید، و از این خبر شریف بر اهل انصاف معلوم میشود که موالاة اولیای آل محمد علیهم السلام، و معادات اعدای ایشان واجب است (2)، والحمد لله علی وضوح الحجة

ص: 42

1- ینابیع المودة 399 ط اسلامبول و زیادی از دانشمندان عامة این حدیث شریف را نقل فرمودند و احقاق الحق 489/9 به تفصیل آنها را نقل نموده است.

2- تبری و بیزاری از دشمنان دین یکی از اصول دین شمرده شده و دارای ثواب و اجرهای فراوانی است و اینک بعضی از کلمات بزرگان دین و روایات رسیده را درج میکنیم: 1 - شیخ طوسی در (نهایة) میفرماید: پشت سر ناصبی و کسی که تولی امیر المؤمنین را داراست و لیکن در غیر جای تقیه تبری نمی جوید نماز نگذارید. 2 - حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: یا علی قسم بخدا که مرا بنبوت فرستاد و مرا بر تمام خلق برگزید جبرئیل بمن خبر داده اگر بنده هزار سال عبادت پروردگار عالمیان کند و ولایت تو وائمه از فرزندان را داشته باشد و برائت از دشمنان آنها را دارا نباشد خدا عملش را قبول ننماید، هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد - نور الانوار مرنندی ص 272. 3 - صفوانی گوید: مردی خدمت امیر المؤمنین عرض کرد شما و فلانی را [اسم یکی از دشمنان را برد] دوست دارم حضرت فرمود تو اعور هستی، یا باید کور باشی و دوست با دشمنان، و یا بینا و دوست ما، جمع این دو نشاید نور الانوار مرنندی ص 272 0 شاعر گوید: ای که گوئی هم علی و هم رمع *** اعوری از نور ظلمت بهره ور یا بیا پروانه این نور شو *** یا برو خفاش باش و کور شو 4 - خدمت حضرت صادق عرض کردند فلانی شما را دوست دارد و در تبری از دشمنان شما ضعیف است، حضرت فرمودند کسی که ادعا دارد محبت مرا و بیزاری از دشمنان مانجوید دروغ میگوید - نور الانوار مرنندی ص 272. 5 - حضرت رضا فرمودند ولایة ما و بیزاری از دشمنان ماسبب کامل شدن دین است - نور الانوار مرنندی 272. والبلان فی بالنضالیه 6 - حضرت امام حسن عسگری از پدران خود از رسول خدا نقل میفرمایند روزی به بعضی اصحاب خود فرمود در راه خدا دوستی و دشمنی داشته باشید، زیرا بدون این دوستی و دشمنی بولایت خدا نمیرسید و هر کس هر چه نماز بخواند و روزه بگیرد بدون تولی و تبری طعم و مزه ایمان را نمی چشد، کسی عرض کرد چگونه بدانم که دوستی و دشمنی در راه خدا را دارا هستیم؟ حضرت اشاره فرمودند به امیر المؤمنین علی و فرمودند میبینی علی را؟ عرض کردم بلی فرمود او دوست خدا است پس او را و دوست او را گرچه کشنده پدرت و فرزندان باشد دوست دار، و دشمن او را گرچه پدرت و فرزندان باشد دشمن دار - علل الشرایع ج 1 / 134، عیون اخبار الرضاج 1 / 291، امالی الصدوق 8، بحار الانوار 66/236. (اهمیت لعن و مذمت ترك آن) 1 - رسول خدا فرمود: کسی که گناه شمرد لعن کردن کسی را که خدا لعنت کرده لعنت خدا بر او باد - رجال کشی 391 و 344. 2 - ثمالی در محضر امام زین العابدین سؤال کرد از فلان و فلان حضرت فرمود لعنت خدا - با تمام لعنت هایش - بر آنها باد، بخدا قسم مردند کافر و مشرک بخدا - بحار الانوار ط کمپانی 30 207/8 - رسول خدا فرمود: دسته ای از امت خودشان را به من منتسب میکنند و میگویند اهل ملت من هستند و بزرگانی از ذریه مرا میکشند و شریعت و

سنت مرا تغییر میدهند و فرزندانم حسن و حسین را - همچنانکه زکریا یحیی را کشتند - میکشند . آگاه باشید آنها را خدا لعنت میکند همان طور که آنها را [قاتلان یحیی و زکریا] لعنت کرد و قبل از روز قیامت هدایت کننده و هدایت شده از فرزندان حسین مظلوم بر بقیه فرزندان قاتلین مبعوث میشود و با شمشیر آنها را بجهنم میفرستد. آگاه باشید کشنده گان حسین و دوستان و یاورانشان و آنها که سکوت میکنند از لعنت کردن بدون تقیه ، خدا همه آنها را لعنت کرده . آگاه باشید خدا بر گریه کننده گان بر حسین از روی رحمت و مهر و بر لعنت کننده گان بردشمنان او و بر آنها که دلهای خود را پر از غیض کرده ، درود فرستاده است- تفسیر امام حسن عسگری ، تفسیر برهان آیه 86 سورة بقره 2. 4 - حضرت صادق از پدرانش از رسول خدا نقل فرمودند: کسی که ناتوان از یاری ما اهل بیت است پس دشمنان ما را در خلوت و پنهان لعنت کند خداوند متعال صدای او را بهمه ملائکه از زمین تا آسمان میرساند و ملائکه با او همراهی میکنند ، و لعنت شده را لعنت میکنند، و میگویند خدایا بر این بنده ای که آنچه در توان دارد میبخشد و اگر توان بیشتر داشت انجام میداد درود فرست، ناگاه صدائی از طرف حق برسد دعای شما را شنیدیم و او را اجابت کردیم و بر روان او در ارواح درود فرستادیم و او را از برگزیده گان نیک قرار دادیم -- تفسیر امام حسن عسگری 16 - 17 ، بحار الانوار : 223/27 رقم 5 011 - علی فرزند عاصم خدمت امام حسن عسگری عرض میکند : من از یاری شما عاجز هستم و جز دوستی شما و براءت از دشمنان شما و لعنت فرستادن در پنهانی توانی ندارم، ای آقای من حال چگونه است؟ حضرت در جواب میفرماید پدرم از جدم رسول خدا نقل فرمودند: کسی که ناتوان است از یاری ما اهل بیت و لعنت میکند دشمنان ما را در پنهانی ، میرساند خدا صدای او را به تمام ملائکه و هر کس لعن کند دشمنان ما را ملائکه با او همراهی کنند ، و لعنت کنند کسی را که به آنها لعنت نکند [ولعنوا من لا یلعنهم] ، و هنگامی که صدای او بملائکه برسد طلب آمرزش کنند برای او و بگویند : خدایا درود فرست بر روح بنده ات که کوشش کرد در یاری اولیاء خود، و اگر توان بیشتری داشت انجام میداد، در این هنگام صدائی از طرف حق برسد : ای ملائکه دعای شما را شنیدیم و اجابت کردم و بر روح او با ارواح درود فرستادم و او را از برگزیده گان قرار دادم - بحار الانوار : 317/50. (برتری تبری بر تولی یا تقدم لعن بر صلوات) بسیاری از علمای اسلام بر آنند که تبری بر تولی بر تری دارد ، و دلایلی را در این موضوع بیان کرده اند، و بعضی رساله های جدا گانه ای در این زمینه تالیف نموده اند از جمله امارة الولاية تالیف زند کرمانی طبع شده و رساله افضلية لعن بر صلوات که در کتابخانه ملك تهران در ضمن مجموعه شماره 2842 موجود است - و اینک بعضی از دلایل و شواهد این موضوع را بیان می نمایم : 1 - تبری در کلمة شریفه اخلاص «لا اله الا الله» و آیه شریفه «فمن یكفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقی ...» [256 سورة بقره 2] و ذکر صد لعن در زیارت عاشوراء ، بر تولی که اقرار به خداوندی خدا و ایمان به خدا و ذکر سلام باشد مقدم داشته شده و از این راه اهمیت تبری معلوم میشود. سید نعمت الله جزائری نقل میکند: رکن الدولة ابن بویه دیلمی صفات پسندیده و کمالات و طلاقت زبان شیخ اجل محمد بن بابویه را شنیده، علاقه مند ملاقات او گردیده و بعزت و اکرام تمام او را دعوت در مجلس خود نمود و در حضور جمعی سؤال کرد از لعن دشمنان ... شیخ در جواب فرمود: خداوند متعال قبول توحید نمیفرماید مگر با نفی کردن هر خدا و بتی را که دیگران میپرستند آیا نمی بینی در کلمه اخلاص لا اله الا الله « هر معبودی غیر از خدا را نفی میکند، و قبول نمیشود اقرار به نبوت پیغمبر اسلام مگر با نفی هر پیغمبری که بر باطل دعوی نبوت کند مثل مسیلمه و سجاح و اسود ... و قبول نمیشود امامت امیر المؤمنین مگر با نفی کسانی را که با او ضدیت مینمودند ... زهر الربیع ج 2 ص 258 ط کتابفروشی اسلامیه تهران . 2 - در تولی - مثل صلوات بر محمد و آتش - سرور است برای موالی و آقایان خود ، و در تبری - مثل لعن فرستادن بر دشمنان - هم سرور است برای موالی خود و هم بیزاری و رنج و عذاب و خواری است برای دشمنان زهر الربیع 190/2 ط نجف اشرف . 3 - موارد استعمال لعن در قرآن مجید زیاد است و شمارش آنها به دهها می رسد [حدود 100 آیه] ولیکن موارد ذکر صلوات از عدد انگشتان يك دست تجاوز نمیکنند، از اینراه اهمیت لعن کشف میگردد. 4 - دوستی و تولی مراتبی دارد : 1 - دوستی زبانی. 2 - دوستی قلبی. 3 - دوستی قلبی در حد دفاع از دوست و بیزاری از دشمن و هر کدام مراتبی دارند. دوستی که از مرحله اولی گذشت و در حد دفاع و تبری رسید و دوست خود را عقل خالص و منشأ هر خیر و مخالف و دشمن را جهل محض و منشأ هر شر دانست-

همان طور که در حدیث میفرماید «ذکرکم ذکر الله و ذکر عدوکم ذکر الشیطان» «ان ذکر الخیر کنتم اوله واصله وفرعه و معدنه» - بهترین دوستی است. و چون در اظهار دوستی برای هر يك از مرتبه های ذکر شده بیانی نیست و در بیزاری و تبری از دشمن حکایت از آخرین مرتبه دوستی است میتوان کشف کرد که تبری از تولى والائتر و بالائتر است . 5 - خیاطی دو جامه خدمت حضرت صادق آورد و عرض کرد یکی را موقع خیاطی لعن میفرستادم و دیگری را صلوات کدام را خدمت شما تقدیم بدارم؟ حضرت لباسی را که در موقع دوختن لعن میفرستاده انتخاب میکنند و میفرمایند آن را بهتر دوست دارم - شعشعة الحسینی، امارة الولاية تألیف زند کرمانی مطبوع ص 51، وفور الاثر تألیف شیخ محمد رضا ثامنی شیرازی مطبوع ص 91 . شاعر میگوید : چندی بسفر بودم و چندی بحضر *** دیدم بسی زاهل دانش و هنر معلوم شده ز صحبت اهل بصر *** ذکری نبودنکو تر از لعن رمع هر کس که گوید تبری ضرر است *** آن را نه زدین و نه زایمان خبر است فرزند علی اگر تبری نکند *** فرزند علی نیست ز نسل رمع است شجره طوبی ورقه 180

مرتبہ اول

و ظهور الكلمة و جريان الحق على لسان الاعداء.

" فاسئل الله الذى اكرمنى بمعرفتكم ومعرفة اولياءكم، ورزقنى البراءة من اعداءكم ان يجعلنى معكم فى الدنيا والاخرة."

ج - پس مسئلت میکنم از خدائی که مرا بشناخت شما و شناخت دوستان شما اکرام کرد، و برائت از دشمنان شما را روزی من گردانید، اینکه با شما بگرداند مرا در دنیا و آخرت.

ش - معرفت ائمه علیهم السلام مراتبی دارد:

اول احاطه به مقام ایشان کما هو حقه، و این مرتبه در حیزافهام ما نیست.

جمله ادراکت بر خرهای لُنک *** او سوار باد پایان چون خدَنک

ص: 48

شناخت ائمه شناخت خدا است، چند حدیث در این موضوع

و حدیث شریف " من عرفنا فقد عرف الله " (1) میتواند اشاره به این معنی

ص: 49

1- قال له [الحسين ع] رجل: يا بن رسول الله باني انت وامى فما معرفة الله؟ قال: معرفة اهل كل زمان امامهم الذي يجب عليهم طاعته -
علل الشرايع بالاسناد عن سلمة بن عطا عن ابي عبد الله... بحار الانوار 23 / 83 الرقم 22 وكنز الكراچكى 151 وبحار الانوار 23 / 93
الرقم 40 وراجع تفسيره الى البحار في الموضوعين. ونحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا... الاحتجاج 121 عن امير
المؤمنين، بحار الانوار 24 / 249 الرقم (2) وبصائر الدرجات 146، بحار الانوار 24 / 253 الرقم 13 و 14 لا يعرف الله الا بسبيل
معرفتكم بصائر الدرجات 146، مختصر بصائر الدرجات 52، بحار الانوار 24 / 251 الرقم 8. يا سلمان ويا جندب قالا: لبيك يا امير
المؤمنين قال معرفتى بالنورانية معرفة الله عزوجل، ومعرفة الله معرفتى بالنورانية... لانا كلنا واحد، اولنا محمد وآخرنا محمد وأوسطنا
محمد كلنا محمد فلا تفرقوا بيننا ونحن اذا شئنا شاء الله واذا كرهناه كره الله - مشارق الانوار 160، وبحار الانوار 26 / 1 و 2. سدير عن
ابى جعفر سمعته يقول نحن خوان الله في الدنيا والاخرة وشيعنا خزاننا ولولانا ما عرف الله بصائر الدرجات 30، بحار الانوار 26 / 106
الرقم 5، بحار الانوار 26 / 107 الرقم 10. الامام الصادق عليه السلام: الاوصياء من آل محمد الاثنى عشر لا يعرف الله الا من عرفهم ابن
شهر آشوب 2 / 27 في مراكب امير المؤمنين عليه السلام ومراقبه في الاخرة. ابو هاشم قال: كنت عند ابي محمد عليه السلام فسأله محمد
بن صالح عن قوله الله " واذا أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذرياتهم " [172 / الاعراف 7] ثم ذكر الجواب الى ابن هاشم: فجعلت
أتعجب في نفسى من عظم ما اعطى الله وليه وجزيل ما حملة، فاقبل الى ابو محمد (ع) فقال: الامر أعجب مما اعجبت منه يا أبا هاشم، ما
ظنك بقوم من عرفهم فقد عرف الله، و من انكرهم انكره الله - كشف الغمة عن الدلائل المحميرى، اثبات الهداة 3 / 426. فصاح [الامام
محمد تقى الجواد] بى يا عسكر تشكون فننبئكم وتضعفون فنقويكم، والله لا وصل الى حقيقة معرفتنا الا من من الله عليه وارتضاه لنا ولنا
- ابن شهر آشوب 2 / 432 في امامة جواد الائمة.

باشد.

و حدیث معروف که شیخ صدوق علیه الرحمة روایت کرده که پیغمبر فرمود " یا علی ما عرف الله الا انا وانت، ولا عرفنی الا الله وانت، ولا عرفك الا الله وانا " (1) بنابر عموم ثبوت احکام امیر المؤمنین برای ائمة عليهم السلام - چنانچه در اخبار وارد شده - (2) شاید شاهد صدق این مدعی باشد.

مرتبہ ثانیة اطلاع بر اسرار و سرایر و وقوف بر بواطن و ضمائر ایشان است به حدی که طاقت بشریه اقتصتا کند، این هم مراتبی دارد، و مقول به تشکیک است، و این درجه خصیصین شیعه و صدیقین اولیاء است، و از اخبار اهل بیت عليهم السلام معلوم میشود که سلمان فارسی و ابو حمزه ثمالی و یونس بن عبد الرحمن مولی آل یقطین و جماعتی دیگر هر يك بمرتبہ ای از مراتب این مقام رسیده اند، و مستفاد از

ص: 50

1- قال النبي (ص) يا علي ما عرف الله حق معرفته غيري وغيرك، وما عرفك حق معرفتك غير الله وغيري - ابن شهر آشوب 2 / 51 في المفردات من مناقبه عليه السلام، بحار الانوار 39 / 84 ط طهران.

2- يا سلمان ويا جندب... لاناكلنا واحد اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد فلا تفرقوا بيننا تقدم ص 49... وتأتي احاديث آخر في ذلك " اسئله ان يبلغني المقام المحمود الذي لكم عند الله " ص 59.

مجموع اخبار آن است که در صحابه افضل از سلمان نیست، و این حکم جاری در اهل بیت نیست چه او به تنزیل از ایشان شده، و ایشان به تحقیق از این طایفه هستند.

مرتبه ثلثه - اطلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیه ایشان است چنانچه از اخبار اهل بیت و آثار شریفه ایشان ظاهر میشود، از علم و حلم و تقوی و شجاعت و سماحت و احتیاج جمیع خلق در جمیع امور به ایشان، و وساطت ایشان در صدور جمیع فیوض الهیه و مواهب ربانیه، و این که امامت بر جمیع مافی الوجود دارند، و این مقام علماء و فقهاء و مؤمنین از حکما و عرفاست، و هر کس هر چه بیشتر از مشکوة انوار مقدسه ایشان اقتباس کرده، و زیادتر از بحر محیط فضائلشان اغتراف نموده، در این مرحله ثابت قدم تر، و صاحب منزله تر است.

مرتبه رابعه - اعتراف به امامت ایشان و دارائی کمالات است اجمالاً، و این حظ عوام است، و جمیع مراتب از تشکیک و اختلاف به حسب اختلاف استعداد اصحاب آنها خالی نیست لمؤلفه:

و اختلاف الهیولات دلیل *** لاختلاف الحظوظ والانصبا (1)

و مراتب ثلثه بلکه اربعه در معرفت اولیای ایشان علی حسب مراتبهم ایضاً جاری است.

و معیت بر سه قسم است:

معیت قیومیة که عبارت از احاطه بوجود شیء است به حیثیتی که انفکاک از او مستحیل باشد به این معنی که اگر مقیم رفع علاقه اقامت از او کند نیست و نابود شود، و این معیت خدا است با خلق.

ص: 51

" وهو معكم اينما كنتم " [4 الحديد 57].

قال النظامی، ونعم ما قال:

زیر نشین علمت کاینات *** ما به توقایم چه توقایم بذات

دوم - معیت مصاحبت است که عبارت از همراهی وانضمام دو شیء با یکدیگر باشد به حسب جسمانیت چنانچه انسانی با انسانی جمع کنند یا خطی با خطی ضم نمایند.

سوم - معیت روحانیه است که عبارت از موافقت در اخلاق و اطوار و مشابَهت در رفتار و کردار باشد، و عموم این معیت بسیار قلیل الاتفاق است، و آنچه مطلوب سائل است اینست که خدای تعالی او را با اهل پیغمبر به معیت روحانیه در دنیا و آخرت برساند، و این معنی بجز این نمیشود که نفس در مراتب کمالات ترقی کند، و دفع رذائل از خود نماید و زنگ شقاوت به صیقل علم و عمل از آئینه دل بزدايد تا بحسب مرتبه از ظلال مقدسه آن انوار متلالئه شود، و آن وقت البته بدرجه معیت رسد قهرا، پس روح این معیت آن معیت اولی است، و آن بی سنخیت البته صورت نگیرد.

و چون مقدمه این کار ولایت آن ذوات قدسیه و انوار الهیه است به حقیقت ولایت و تمام متابعت بعد از اظهار آن درجه، مناسب شد که خدای را به حق معرفت یاد کند که خود کرامتی است بزرگ و وسیله ای است عظیم برای نیل این مقام، و صفت جمالیه ای است که ذکرش موجب تحریک سلسله اجابت است، و از خدای ابن مقام را مسئلت نماید، و به این ملاحظه فاء تقریر را بعد از ذکر برائت آورد و صفت اکرام به معرفت را برای خدای تعالی اثبات نمود تا موجب جلب امثال آن شرف و اعطای اشباه آن کرامت باشد و الله اعلم.

"وان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا والآخره" تفسیر قدم

"وان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا والآخره"

ج - و این که ثابت کند برای من نزد شما قدم راستی را در دنیا و آخرت.

ش - قدم: در کتب لغت به چند معنی استعمال شده:

یکی معنی پای است که اشهر معانی لغویه او است.

دیگری سابقه و فضل است، چنانچه از واحدی در (بسیط) حکایت کرده اند و به این بیت غیلان ذو الرمه استشهاد کرده است که گفته است:

وانت امرؤ من ذوابة *** لهم قدم معروفه و مفاخر

دیگر از ابن انباری نقل شده که قدم عبارت از عملی است که تقدم در او جویند و در او تأخیر و ابطاء نشود، و فخر رازی گفته است که جهت استعمال قدم در این معانی آنست که سعی و سبق حاصل نشود مگر بقدم، و چون او سبب وجود او است او را قدم خوانند، چنانچه نعمت را ید گویند، و این وجه جاری نیست جز در معنی سابقه اما دو معنی دیگر مأخوذ از تقدم است و میتوان گفت که قدم به معنی پای هم مأخوذ از او است، چه او ما به التقدم است، و عبارت فخر رازی مأخوذ از (کشاف) است، و او منحصر است در ارجاع همان معنی سابقه، و این اشکال ناشی از تصحیف و ابدال شده، و در کریمه "وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق" [2 یونس 10] مفسرین احتمالاتی داده اند:

یکی آنکه مراد اعمال صالحه باشد، و این راجع به معنی احمد بن یحیی است.

دیگر اینکه ثواب باشد.

ص: 53

دیگر اینکه شفاعت پیغمبر (ص) باشد و در (تفسیر کبیر) نسبت اختیار این وجه را به ابن انباری داده و گفته است شهاد کرده به این بیت:

صل لذي العرش واتخذ قدما *** ينجيك يوم العشار والزلل

و معلوم است که این شعر شاهد معنی اول است، و دلالت بر اراده شفاعت به هیچ وجه ندارد، و شاید غلط از نسخه باشد، اگر چه قدری بعید است و الله اعلم.

و بعضی قدم را به مقام تفسیر کرده اند، و ظاهراً به علاقه این است که قیام به او واقع میشود. و در تفسیر (حقایق التأویل) گاهی تفسیر به سابقه عظیمه به حسب عنایت اولی و گاهی به مقام قرب حاصل از تخصص و تشریف ازلی به حسب اجتناب ربانی شده، و هر دو مناسب است با آنچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام وارد شده که گاهی تفسیر به شفاعت شده و گاهی به ولایت و گاهی بوجود مقدس نبوی، و مرجع هر سه يك است، چه مقصود از دارائی پیغمبر (ص) دارائی شفاعت او است، و حصول شفاعت بی اصول ولایت صورت پذیر نیست، و در این فقره زیارت هیچ يك از این معانی مناسبتی ندارد مگر معنی ولایت که آن هم بغایت بعید است.

و بهترین وجوه به حسب عربیت در آیه کریمه و در فقره زیارت اینست که لفظ قدم صدق استعاره باشد مثل ید الشمال و تثبیت ترشیح این استعاره است، و مراد این باشد که پای راستی مرا ثابت کند در نزد شما، کنایت از اینکه مرا به صدق ارادت و حق عقیدت در دنیا و آخرت با شما داشته باشد، و آنی در هیچ نشأه مرا با شما کذب و خیانتی نباشد.

و از اینجا معلوم میشود که آنچه در (کشاف) و کلام اتباع او مثل رازی و بیضاوی و نیشابوری و غیر ایشان واقع شده، از اینکه اضافه قدم به صدق از برای تأکید است که محصل معنی او این باشد که "لهم قدم صدقا" مثلاً وجهی ندارد، و بغایت از ذوق سلیم دور است، و چون نتیجه این قدم صدق به نحوی

که ما گفتیم نیل شفاعت است در آخرت، در خبار آل رسول مرویه در (کافی) و (تفسیر علی بن ابراهیم) و (تفسیر عیاشی) و غیر اینها بوجوه مذکوره تفسیر شده که بالاخره راجع بشفاعت است چنانچه بیان کردیم.

"واستله ان یبلغنی المقام المحمود الذی لکم عند الله"

ج - و طلب میکنم از خدای تعالی که برساند مرا به مقام محمودی که شما راسن نزد خدای.

ش - تبلیغ: تعیل از بلاغ است و متعدی است به دو مفعول، و در ادعیه کریمه گاهی بلغ بی و به نیتی وبلغ به هم وارد شده، وباء در اینها زیاد شده به جهت تأکید، و این شاهد طریقه اخفش است در و از اقحام باء در ایجاب.

مقام: معنای او به حسب لغت گذشت (1)، و در اصطلاح عارفین هر کمالی که از برای سالک دست دهد اگر زایل باشد حال گویند، و اگر ثابت بماند مقام، پس مقام در مراتب قلوب به منزله ملکه است در صفات نفوس، و استعمال مقام در این مقام مناسب این معنی است.

حمد: به فارسی ستایش کردن است، و اختلاف کثیری شده در فرق بین او و شکر و مدح، و غالب دیباج های کتب علماء از این مبحث مشحون است، و به حدی است که اذکیا ملولند از مطالعه او و تامل در او، پس اولی تر اینکه تعرض او نکنیم و به تفسیر مقام محمود پردازیم.

در (مجموع البیان) دعوی اجماع مفسرین کرده بر اینکه مراد از مقام محمود در کریمه "و من اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثک ربك مقاما محمودا" [79 الاسراء 17] مقام شفاعت است، و این معنی اگر چه به مقتضای اخبار صحیح

ص: 55

است در آیه کریمه، و در این مقام به تقریبی که می‌شنوی ولی اجماع مفسرین به هیچ وجه حجت نیست، چه مرجع مفسرین مثل کلبی و سدی و حسن و عطاء و قتاده و مجاهد هستند که طبقه اولی از اهل تفسیرند، و تفسیرات آنها بعضی به حسب سلیقه خودشان است که از ممارست یافته اند.

و بعضی به موجب هوای نفسانی و تسویل شیطانی، و پاره ای به ادعای سماع از مشایخ خود مثل ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و غیر ایشان، و بنابر اصول امامیه هیچ یک از اینها قولشان مرجع نیست اگر چه ابن عباس باشد، علاوه بر اینکه نقل و سائط ثابت نیست، و بر فرض نقل، شرایط قبول در هیچ یک متحقق نیست، بلکه متبع یا آنست که از ظاهر لفظ مستأنس به لغت و متمرن به فهم معانی درمیابد چنانچه لازال طریقه علمای فریقین خلفا عن سلف مستقر بر استفاده مطالب رشیکه و معانی دقیقه از آیات قرآنی است، و قرائح جامد نمانده و افهام وقوف نکرده اند به محض اینکه حسن یا قتاده چنین گفته اند، و چنین فهمیده اند، و یا آنست که از ائمه اهل بیت علیهم السلام که قرآن در خانه ایشان نازد شده و مخاطب به اویند در تفسیر او به طریق معتمد رسیده، بلکه او هم راجع به اول است در محکمت چه اگر موافق ظاهر است فنعمة الاتفاق، و الا محمول بر تأویل مخون و ابدای بعض بطون خواهد شد.

بلی در متشابهاتی که ظاهری ندارند منحصر است مرجع به اخبار، و اگر گاهی به قول مفسرین استشهاد شود یا به جهت تأیید فهم مدعی است یا به جهت الزام بر خصوم، و الا به هیچ وجه در قول حسن و امثال او حجتی نیست.

ویناسبه ما فی (الاحتجاج) عن عبد الله بن سلیمان قال: كنت عند ابي جعفر عليهما السلام فقال له رجل من اهل البصرة يقال له عثمان الاعمى ان الحسن البصرى يزعم ان الذين يكتمون العلم توذى ربح يطونهم من يدخل النار فقال ابو جعفر فهلك اذاً

مؤمن آل فرعون، و الله مدحه بذلك، و ما زال العلم مكتوبا منذ بعث الله رسوله نوحا، فليذهب الحسن يمينا وشمالا فوالله ما يوجد العلم الا هيهنا صدق ولي الله عن رسول الله عن الله (1).

بالجملة این سخن اگر به مناسبتی استطرادیه در میان آمد ولی به جهت تذکره بعضی اهل عصر است که چنان گمان کرده اند که بر خیالات مفسرین باید اقتصار کرد، و تخطی از آنها روا نیست، و این تخیلی است طرفه عجیب و اشتباهی است سخت ظاهر البطلان.

خلاصه آنکه ظاهر لفظ مقام محمود آن در چه کمالی است که از هر جهت مستوجب حمد هر کس شود، و این نتیجه قرب نوافل مقام نبوی است، و میشود که مراد مقام محمود فیه به حذف و ایصال باشد یعنی مقامی که حمد در او واقع شود چنانچه دلالت بر او دارد آنچه در (توحید صدوق) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده در ذکر اهل محشر که میفرماید مجتمع میشوند در موطنی که در آن مقام محمد است، و او مقام محمود است، پس او ثنا میکند بر خدای به نوعی که احدی قبل از او چنان ستایش نکرده آنگاه ثنا میکند بر هر مؤمن و مؤمنه، ابتداء میکند به صدیقین و شهداء آنگاه صالحین، چون چنین کند حمد میکنند او را اهل سماوات و اهل زمین و از این روی خدای عزوجل میفرماید "عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا" [79 الاسراء 17] فطوبی لمن کان له فی ذلك الیوم حظ و نصیب و ویل لمن لم یکن له فی ذلك الیوم حظ و لا نصیب (2).

و این روایت شریفه اشعار بر این دارد که مراد از مقام محمود مقام یقع فیه حمد الخلق له است، اگر چه به تأمل میشود ارجاع شود. بوجه اول

ص: 57

1- الاحتجاج: ج 2 ص 68 ط دار النعمان.

2- توحید الصدوق، نور الثقلین 3 / 205 الرقم 390.

چه تفریح فرمود حمد خلق را بر حسن ثنای جناب نبوی برای حضرت احدیت و بلاغ ثنا و کمال حمد به تمام معرفت و شدت قرب و وفور علم است، و چون به حسن ثنا از همه انبیاء و سایر مخلوقات ممتاز شد بدرجه کمالی رسید که مستوجب حمد همه خلق شد، خاصه که چون فیض خاص و رحمت مخصوص را بر اتباع خود از اهل ایمان تقسیم فرمود مایه تشکر قومی و موجب تحسر جمعی گشت، و سبب ظهور مقامات او در عرصه حشر و عرض اکبر شد، کافه آفرینش و عموم موجودات طرعا و کره از بزرگی او مدحت کردند، و به جلالت او نماز آورند.

وکلهم من رسول الله ملتمس *** عرفا من البحر او رشفا من الیدیم

و تفسیر به شفاعت در اخبارهم از این جهت است که یکی از مصادیق مقام محمود است، اگر چه عبارت زیارت جامعه که میفرماید " ولکم المودة الواجبة والدرجات الرفیعة والمقام المحمود والمکان المعلوم عند الله عزوجل والجاه العظیم والشأن الکبیر والشفاعة المقبولة " ظاهر در تعدد محمود با شفاعت است، مگر اینکه بگوئیم در لفظ مقام محمود اعتبار کمالی شده که شفاعت مضمن در او است، و در ثانی به جهت مزید تشریف شفاعت مخصوص به ذکر شده، خاصه که تصریح به اتصاف به قبول لذتی دیگر در اسماع و طربی جدید در قلوب محتاجان میفرماید.

بالجملة ظاهر فقره این زیارت و زیارت جامعه مشارکت ائمه علیهم السلام است با پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم در مقام محمود، مراد از او هر چه باشد، و عمومات اخبار معتمده دلالت دارد بر مشابعت ائمه علیهم السلام با آن جناب در جمیع فضائل، بلی فرقی که هست در عالم فرق است که چون حقیقت کمال و ذات فضل مقول به تشکیک است.

فالنور فی النزول والصعود *** مشکک مختلف الحدود

ائمه معصومين بارسول خدا در تمام کمالات شريك هستند غير از نبوت

این اختلاف ملحوظ است، بلکه در حقیقت درجه اصالت و وساطت از برای مقام نبوت محفوظ است.

در (کافی) سند به صادق آل محمد (ص) می‌رساند که فرمود ما جاء به علي اخذ به و ما نهی عنه انتهى عنه جری به من الفضل مثل ما جری لمحمد (ص) ولمحمد المفضل علی جمیع من خلق الله، الی ان قال وكذلك یجری لائمة الهدی واحدا بعد واحد (1).

و هم در (کافی) است به سند دیگر، و متن قریب به این متن که بعد از تسویه بین نبی و وصی میفرماید "وبذلك جرت الائمة واحدا بعد واحد" (2).

و در هر دو خبر است که امیر المؤمنین (ع) فرمود اقرار کرده اند جمیع ملائکه و روح و رسول از برای من به مثل آنچه اقرار کردند برای محمد (ص).

و هم در خبر دیگر است بعد از تعمیم تسویه " و جری لائمة واحدا بعد واحد....

الی ان قال یجری لآخرهم من الله مثل الذی جری لاولهم ولا یصل احد الی ذلك الا بعون الله (3).

و شاهد عقل بر این عموم نیز در دست است، چه مقتضای وراثت معنوی و انتساب روحانی و اتصال بی تکلیف و قیاس قلبی و اشتقاق لبی که بیان وصی و نبی است انتقال جمیع کمالات مورث است به سوی وارث، و هر چه طبقه ارث اقرب و واسطه اقل باشد جهت اتصال اقوی و انتقال میراث اشد است.

وبالضرورة احدی از ائمه هدی به مقام نبوت خاتمیة - که سر چشمه فیوضات ربانی و مشرق انوار سبحانی است - اقرب نیست، پس لا محاله کمالات

ص: 59

1- کافی ج 1 / 196 باب 14 حدیث کتاب حجت.

2- کافی ج 1 / 196 باب 14 حدیث کتاب حجت.

3- کافی ج 1 / 196 باب 14 حدیث کتاب حجت.

نبوت بر وجه اتم در وجود ایشان ساری و متجلی است، اگر چه اطلاق اسم نبی بر ایشان جایز نباشد، و از این جهت است که حضرت امیر (ع) در خطبه قاصعه فرمود که پیغمبر به من گفت " انك لتسمع ما اسمع وترى ما ارى الا انك لست بنبي وانك لوزير وانك لعلی خیر " (1) بالجملة مشارکت ائمة هدی علیهم السلام با حضرت رسالت در این کمالات اگر چه بر وجه ظلیت و اصلیت است ولی در اصل اتصاف آنها به آن کمالات به موجب اخبار متواتره بالمعنی، بلکه مرکوز در اذهان شیعه جای تردید و ارباب نیست، کلامی که هست در اینجاست که مسئلت نیل آن مرتبه و بلوغ آن درجه از برای دیگران چه صورت دارد و آن هم به تأمل اندکی رفع شود، چه دانستی که این کمالات و فضائل همه علی التحقیق مشکک و مختلف المراتب و متفاوت المدارج هستند، چون درجات هر کمالی غیر متناهی است، و در متابعت ائمه هدی علیهم السلام امکان نیل هر شرفی و وصول هر فضلی هست، و شیعیان ایشان را فضائلی است که مایه غبطه ملائکه مقربین است سؤال تبلغ این درجه کردن ضروری ندارد، چنانچه در کثیری از اخبار است که وعده این داده اند که " کان معنا وفی درجتنا فی الجنة " (2) و آن هم منزل بر همین اختلافی است که منافی با اجتماع نیست، و تعددی که معارض با اتحاد نه.

ان النجوم فی علو قدرها *** لیس سهاها فی السنا کبدرها

تتمیم

بعض اهل معارف مقام محمود را تفسیر به ختم ولایت مطلقه محمدیه کرده

ص: 60

1- خطبه (5 / 5) 190.

2- امالی: مجلس 27 رقم 5 و عیون الاخبار 1 / 299، بحار الانوار 44 / 286.

اند که ظهور مهدی علیه السلام باشد، چه تا به آن مرتبه نرسیده هنوز در مقام حامدیت و محمودیت است، و چون قوسین دایره به نهایت رسید و ظهور شمس حقیقت از مغرب ولایت شود به تمام کمالات مترقبه بر وجه اتم بدون کم و کاست علی مایهها نمایش کند.

پس محمودیت صرفه از برای حضرت حضرت نبوت آن وقت حاصل شود که استیفاء اغراض بعثت و استکمال دایره ولایت و انتشار ایمان در قلوب مستعده و ارتفاع ظلم و عصیان یکسره از روی زمین بشود، و این کلام اگر تمام بشود در این زیارت بسیار مناسب است، و آروزی رسید او کنایه از طلب درك آن دولت سعیده و زیارت آن طلعت رشیده است، اللهم أرنا تلك الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة.

ای حجت منتظر که رویت هست *** پاك آینه تجلی یزدان

سبحان الله خدا نه چونت *** رخ در سبحات غیب شد پنهان

بالجملة این وجه ملائمت تمام دارد با اینکه بر سبیل تکمیل همین غرض و توضیح همین مقصود میگوید:

"وان یرزقنی طلب ثاری (1) مع امام مهدی ظاهر ناطق منکم"

ج - و این که روزی کند مرا که بخوام خون خود را با امام هدایت شده نمایان و گویا از شما.

ش - معنی رزق و ثار سابقا گذشت (2) و نکته تکرار این کلام و اعاده این مسئلت یا اظهار کمال تشوق و نهایت تضرع است در حصول این انتقام، یا به اعتبار اینست که در فقره اولی ثار را اضافه به اهل بیت کرده و ثار کم گفته میخواست

ص: 61

1- بنا بر نقل کامل الزیارة ثار کم و ثاری بنا بر نقل مصباح.

2- معنی رزق در "ان یرزقنی طلب ثارک" ج 2 / 3 و معنی ثار در "السلام علیکم یا ثار و ابن ثاره" ج 1 / 1 ظ 226.

که در مقام نصرت و خون خواهی ایشان بر آید و در این مقام اضافه به خود کرده به این ملاحظه که چون از شیعه ایشان است ظلم بر ایشان بر او واقع شده به جهت اتصال فطری که با ایشان دارد، و رسم است که عشیره و اتباع امور واقعه بر رؤساء یا اقرباء خود را به خود نسبت میدهند و میگویند چنین کردیم و چنین شنیدیم، و این سنت مطرده و قاعده مستمره است در باب تعبیر در عرب و عجم، و یا به اعتبار اینست که واقعا بر خود او ظلم شده و خون او هم ریخته شده بواسطه ظلمی که بر اهل بیت واقع شده، چه اگر دولت حق ظاهر بود و باطل غلبه نمیکرد بی اعتدالی در وجه الارض واقع نمیشد، و این همه سفک دماء و هتك اعراض و نهب اموال و سلب نفوس هرگز دست نمیداد (1).

ص: 62

1- در بعض نسخه ها طلب ثار کم است و شاید آنها صحیح تر باشند و موافق فقره ای است که گذشت " طلب ثارک مع امام منصور " و لیکن اگر عبارت " طلب ثاری " باشد اشکال ندارد و دانشمندان چند وجه برای او ذکر کرده اند: 1 - پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام واسطه فیض هستند، و همه موجودات از ایشان کسب فیض دارند، و هر کجا روشنی هست از نور آنها می باشد، چنان که در زیارت جامعه کبیره است: " بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ينزل الغیث و بکم یمسك السماء أن تقع علی الارض... بکم ینفس الهم و یکشف الضر... و أشرفت الارض بنورکم... " و از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت شده که می فرمود: " أنا احیی و امیت ". به همین جهت است که ایشان را قوام عالم، وسیله و وسبب خلقت موجودات دانند. اما از لحاظ دیگر و به اعتبار جنبه بشری و شخصیت ظاهری آنها است که رسول خدا (ص) می فرمود: " أنا عبد الله، اسمی محمد، و لا أملك لنفسی نفعاً و لا ضرراً " و نیز می فرمود: " أنا عبد الله مرزوق و مخلوق " و حضرت امیر المؤمنین (ع) می فرمود: " أنا عبد من عبید محمد ". یعنی من بنده از بندگان محمد هستم. و به ملاحظه معنی اول میفرمودند: " جالسو من یدکرکم الله رؤیته " هم نشینی کنید کسانی را که دیدن آنها شما را به یاد خدا بیاندازد، چون آنها نور خدا هستند و عظمت خدائی دارند، و در خانه هائی جلوه گر شدند که مردم آنها را به بینند و به وسیله ایشان به خدا معرفت پیدا کنند [فی بیوت اذن الله ان ترفع و یدکر فیها اسمه رجال لا تلهمهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله - 36 النور 24] و میفرمودند: " من رأی فقد رأی الحق " و " من عرفنی بالنورانیة فقد عرف الحق " و " من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله " و با ملاحظه این جهت با کشتن و اطفهاء نور هر کدام از آنها کشتن و نابودی کسانی است که از آنها نور میگرفتند، " لوجئته لرأیت الناس فی رجل و الدهر فی ساعة و الارض فی دار " و چون همه پیغمبران و ائمه نور واحد هستند [با حفظ اختلاف مراتب] - و بدین جهت فرموده اند: " وان ارواحکم و نور کم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض - زیارت جامعه " و " هذه مسألة ابن ابی العوجاء و الجواب منا واحد اذا كان معنی المسألة واحدة جرى لاخرنا ما جرى لاولنا و اولنا و آخرنا فی العلم و الامر سواء و لرسول الله و امیر المؤمنین فضلها - بحار الانوار 50 / 252. " و " من زار اولنا زار آخرنا و من زار آخرنا فقد زارنا اولنا و من تولى اولنا تولى آخرنا و من تولى آخرنا فقد تولى اولنا - نور الانوار للمرندي 412. " و " نحن الاولون و نحن الاخرون " و " اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد " و " کلنا محمد فلا تفرقوا بیننا " و " کلنا قائم بامر الله " و " انا محمد و محمد انا " " ما یکیم اندر دو بدن " و " انا من حسین و حسین منی " و " حسین لحمی و دمی من جفاه فقد جفانی ". و امام حسین میفرمودند " انا آدم انا نوح انا... ملای رومی گوید: در معانی قسمت و اعداد نیست *** در معانی تجزیه و افراد نیست اطلب المعنی من القرآن و قل *** لا تفرق بین آحاد الرسل صحیح است بگویند: مصیبتی که بر حسین وارد کردند آزار بر رسول خدا و تمام انبیاء و ائمه اطهار و مؤمنین بود و کشتن سید الشهداء کشتن تمام آنها. و صحیح است در زیارت بگویند: " ان یرزقنی طلب ثاری " و ثار را نسبت به خود دهند. و به همین ملاحظه بود که رسول خدا میفرمودند: " ما اودی نبی مثل ما اودیت " با اینکه اذیت بر رسول خدا به حسب ظاهر به اندازه سختیهای نوح

نبود و او صبر بر اذیت مینمود و پیغمبر مأمور به دفاع و جنگ بود و از این رو برای رسول خدا آرامشی بود. و حضرت صادق میفرمود: " شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا یحزنون لحزنا ویفرحون لفرحنا " یعنی شیعیان ما از ما هستند، مکروه میدارد آنها را آنچه ما را ناخوش میدارد و مسرور میکند آنها را آنچه ما را خوشحال میکند. و میفرمودند: ما ریشه درخت هستیم و شیعیان برک های او وبالطمه و آسیب رسیدن به ریشه آسیب بر برک ها وارد میشود. 2 - کشته شدن گونه ها و مراتبی دارد، گاهی تمام وجود کسی را می کشند، و بسامی شود که آثار کمالی شخصی را میکشند، و دیگران را از بهره گرفتن از آنها محروم می سازند، و احياناً کسی را در معرض قتل قرار میدهند، و ... لذا در روایات آمده: «من اذاع سرنا قتلنا» یعنی: هر کس سر ما را فاش کند، ما را کشته است. «ولعن الله امة قتلتکم بالایدی واللسن» و «من رضی بفعل قوم فهو منهم» که هر کس به قتل کسی راضی باشد، خود در شمار قاتلان است، و موارد دیگر ... نتیجه اینکه به هر یک از جهات فوق می توان گفت: فلانی را کشتند، و از همین روی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود: «من زنده می کنم و می میرانم و این جمله را چنین تفسیر میکرد: سنت را زنده می کنم، و بدعت را می میرانم. و امام زین العابدین علیه السلام در حدیثی ضمن بیان حکم قصاص، چنین فرمود: آیا خبر دهم شما را به قتلی که از این کشتن بالاتر است؟ گفتند: بله، فرمود: بالاتر از این قتل آن است که کسی را طوری بکشند که دیگر زنده نشود به این گونه که او را از نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی علیه السلام گمراه سازد، و او را در راهی وارد کند که پیرو دشمنان علی التلا شود، و این است آن قتلی که باید قاتل، در آتش جاودان گردد. و در تفسیر آیه شریفه: «اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها» یعنی: بدانید که البته خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده خواهد کرد. [17 الحديد 57] حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «خداوند زمین را به قائم آل محمد علیه السلام پس از مردن آن زنده می کند». و در زیارت حضرت صاحب الامر می خوانیم: «السلام علی محیی المؤمنین» یعنی: سلام بر زنده کننده مؤمنین. و نیز در اظهار اشتیاق به ظهور آن حضرت در دعای ندبه میگوئیم: این محیی معالم الدین و اهلها» یعنی: کجاست زنده کننده آثار دین و اهل آن. با ملاحظه مطالب گذشته، معنی این جمله زیارت چنین است: خدایا به من روزی کن که خونخواهی کنم آن خونی را که مایه زندگی و حیات علمی و کمالات من میشد، و باریخته شدن آن خون مرا از کمالات انسانی بازداشتند و سبب مرگ من شدند. 3 - عموم علما - از عامه و خاصه - بر آنند که پیغمبر و اولیای او، پدران روحانی این امت هستند، چنانکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «انا و علی ابوا هذه الامه» یعنی: من و علی دو پدر این امت هستیم. و نیز همه اتفاق دارند که فرزندان مقتول، اولیای دم اویند، و حق دارند به خونخواهی برخیزند و قاتل را قصاص کنند، چنانکه خداوند فرماید: «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً» [33 الاسراء 17] و مسلم است که هر کس از پدر روحی خود پیروی نکند، و در زمره شیطان و حزب او داخل شود، دیگر ولی پدر روحی خود نخواهد بود، همانطور که: پسر نوح با بدن بنشست *** داستان نبوتش گم شد و از سوی خداوند به حضرت نوح خطاب شد که: «انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح» [46 هود 11]. از مقدمات فوق نتیجه میگیریم که امام حسین علیه السلام پدر روحی دوستان و شیعیانش می باشد، و ایشان بعد از ائمه معصومین [در درجه اول اولیای خون امام حسین علیه السلام ائمه اطهار، بویژه حضرت ولی عصر ارواحنا لمقدمه الشریف فداء میباشند] از اولیای خون آن جناب محسوب میشوند، پس میتوانند بگویند خدایا به ما روزی کن برای پدر روحی خویش، خونخواهی کنیم.

هدایت: موافق آنچه تحقیق اقتضاء میکند و اهل تحقیق نیز اختیار کردند به معنی ارشاد و دلالت است خواه موصل باشد و خواه غیر موصل، و تفصیلی که جماعتی داده اند که اگر متعدی بلام یا الی باشد به معنی ارشاد و ارائه طریق است، و اگر متعدی به دو مفعول باشد به معنی ایصال است، با اینکه خلاف اعتبار است خلاف استعمال صحیح است، چه میتوان گفت در صورت تعدی به دو مفعول متضمن معنی ارائه اسع که دو مفعول میگیرد، و با الی و لام مفید معنی ایصال که حاجت به یکی از این دو دارد، و در قرآن مجید است " انا هدیناه النجدین " [10 البلد 90] و مراد صرف ارائه است که ایصال به طریق شر منتهی نیست، با اینکه شاید مودی به تناقض باشد، چه وصول به خیر و شر اگر مراد در او واحد است تناقض صریح است، و هم چنین " ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم " [9 الاسراء 17] مراد از او ایصال نیست بالضرورة.

و هدایت گاه به معنی تلویح آید، و در این صورت بلام متعدی شود و تعدیه به دو مفعول یا به الی، گاه به تضمین معنی ارائه و تعریف است، و گاه به اشراب معنی ایصال و ارشاد، و گاه شود که هدایت به معنی توفیق - که تهیه اسباب خیر باشد - استعمال شود و مقابل او اضلال است به معنی خذلان، و منه قوله تعالی " و من یضال الله فلا هادی له " [186 الاعراف 7]، و قول الشاعر:

فلا تعجلن هذاك المليك *** فان لكل مقام مقالا

وزمخسری در (کشاف) گمان کرده که مطلقاً در مفهوم هدایت ایصال مأخوذ است، و او عبارت است از دلالت موصله به مطلوب، واستدلال کرده به سه وجه:

یکی وقوع ضلالت در قبال هدایت در قول خدای تعالی: " اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى " [16 البقرة 2] و اگر در حقیقت از وصول مأخوذ نبود مقابله حاصل نمی شود.

دیگری اینکه اگر نه چنین بود لفظ مهدی مثلاً مهتدی در مقام مدح ایراد نمیشد، چه بنابراین اعم است از اینکه اهتداء حاصل باشد یا نه.

سوم اینکه اهتداء مطاوعه هدی است، میگویند: " هدیه فاهتدی " چنانچه میگویند: " کسرتیه فانکسر " چنانچه انکسار لازمه وقوع کسر است، اهتداء لازمه وقوع هدایت است.

و این هر سه وجه از مشرب تحقیق بعید، و از طریقه نظر مباینیت تامه دارد چه دلیل اول دلالت بر مطلوب به هیچ وجه ندارد، بیانش اینکه هدی در آیه کریمه مصدر به معنی مفعول است یعنی هدایت شدن نه هدایت کردن و ضلال بمعنی گمراهی است یعنی آنها راه شناسی را مبادله به گمراهی کردند، و هیچ دلالت بر اخذ وصول ندارد، بر فرض تسلیم تفضلی بقرینه ضلال است، و دانستی که مدعای ما استعمال در اعم است، و خاص منافی با عام نیست، و استعمال اعم از حقیقت است، چنانچه در اصول تحقیق شده.

اما دلیل دوم جواب او آنست که لفظ مهدی چون در مقام مدح ایراد میشود وقوع در مقام امتداج قرینه بر اعتبار انتفاع واهتدا است و الا معلوم است که اگر بگویند " هدی فلم یهتد " مدحی نیست بلکه مذمت است.

و اما دلیل سوم پس مخدوش است به دو وجه:

یکی اینکه اولاً: لازم نیست در هر جا که فعلی مطاوعه فعل دیگر باشد مفید تحقق اثر او در منفعل باشد، چه افعال مطاوعیه گاه به معنی انفعال و تأثر واقعی است، و در این صورت صدق فعل از فاعل موقوف بر انتقاش متأثر به نقش و تأثیر مؤثر است، و گاه از برای قبول و متابعت است مثل امرته فآتمر، که ایتمار عبارت از پیروی و حرف شنیدن است، و در صورت اول حصول انفعال لازمه وقوع تأثر است، و در ثانی نیست به معنی اینکه حقیقه از جانب فاعل ایجاد اثری در مقابل نیست بلکه فعلی است که نوع تعلقی به او دارد لهذا کسرتة فلم ینکسر مجاز است، و امرته فلم یأتمر حقیقت، چه عیب دارد اهداء نیز از قبیل ایتمار باشد؟ چه اگر هدایت به معنی دلالت و ارائه باشد معنی اهداء راه دانستن است، و مانعی نیست که بگوئیم لم یهتد هب اینوجه.

و ثانیاً: تسلیم کردیم که مطلقاً انفعال لازمه فعل است، و اگر بگویند هدیهته لاعلاج واجب است که بعد از او فاهتدی واقع شود، ولی فرق است بین اینکه امری لازم تحقق مصداق خارجی امری باشد، و بین اینکه در مفهوم او مأخوذ و در حقیقت او معتبر باشد، چه هیچ کسی گمان نمیکند که مفهوم احتراق در مفهوم احراق مأخوذ است به جهت تلازم خارجی و الا لازم آید که جمیع معلومات در مفاهیم علل معتبر باشند، و این ضروری الفساد و بدیهی البطلان است و نظیر این توهم از بعض محققین در (مقایس) خود در تعریف بیع واقع شده، و در محد خودش از تعلیقات (مکاسب) شیخ رحمه الله ما تنبیه بر اندفاع او کرده ایم، بالجمله از آنچه به شرح ذکر کردیم آشکار شد که حقیقت هدایت متضمن معنی ایصال نیست، چنانچه جمعی از محققین که مستأنس به مجاری عبارات و تمیز مفاهیم هستند تصریح به این کرده اند، مثل شیخ طبرسی و سید شارح (صحیفة)

و محقق شریف و غیر ایشان از علمای فریقین.

و بدان که هدایت بر چهار قسم است:

اول هدایت بسوی جلب منافع و دفع مضار به اضافه مشاعر ظاهره و مدارك باطنه وقوه عاقله که حاکم بین مشاعر جزئیة و مدارك حسیه است، و اختیار و ترجیح ضرر بر نفع یا عکس مفوض به او است، و به منزله امام و نبی است در عالم صغیر و این نوع عام است از برای افراد انسان، و احتمال اعمیت از برای سایر حیوانات و نباتات بلکه جمادات هم دارد با رعایت تشکیک و حفظ مراتب، چنانچه انشاء الله در بعض فقرات آتیه (1) اشاره اجمالی به صحت عموم این دعوی خواهد شد، و ناظر به این نوع هدایت است گفته خدا عزوجل " اعطی کل شیء خلقه ثم هدی " [50 طه 20] و معلوم است که حظ انسان از این هدایت اوفر و نصیب او اکمل است، و بنابر جواز اختلاف مراتب انسانیت البته هر که کمال حقیقت انسانیه در او اظهر و اتم باشد تجلی او به وصف هدایت به این معنی اجلی و ابین خواهد بود.

قسم دوم: نصب دلایل عقلیه و جعل طرق علمیه است که فرق بین حق و باطل و تمیز صحیح از سقیم بدهد، و صلاح از فساد و ضلال از ارشاد به دو معلوم شود و اشاره به این قسم است آیه شریفه " وهدیناه النجدین " [10 البلد 90] و حقیقت علم عبارت از این معنی است، چنانچه حکیم سنائی رحمه الله میفرماید:

علم چه بود فرق دانستن حقی از باطلی *** نی کتاب زرق شیطان جمله از برداشتن

ص: 70

1- مصیبة ما اعظمها واعظم رزیتها فی الاسلام علی جمیع اهل السموات والارض.

قسم سوم - هدایت به ارسال رسل و تنزیل کتب و لطف بتأیید واجبات عقلیه به سمعیات است، و اشاره به این نوع است " واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی " [17 فصلت 41].

قسم چهارم - هدایت به طریق سیر بسوی حظایر قدس و سلوک تا مقامات عالیه انس است به انطماس آثار تعلقات جسمانیة و اندراس جلابیب علایق هیولانیة و استغراق در ملاحظه اسرار جلال و مطالعه انوار جمال، و این هدایت خاصه اولیاء و خواص مؤمنین است قال عزو من قائل " الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياءهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات " [257 البقرة 2] و اطلاق هادی بر خدای عزوجل به اعتبار جمیع مراتب هدایت است، چنانچه از عبارت شهید در (قواعد) و ابن فهد در (عده) و غیر ایشان به نحو اشاره اجمالیه بعد از التفات به تفصیلی که ذکر کردیم معلوم میشود، و نتیجه هدایت - خصوص به معنی رابع - علم است چنانچه در انجیل اهل البتی علیهم السلام و زبور آل محمد و اراد است " اللهم صلی علی محمد و آل محمد و قنا بك، واهدنا اليك ولا تباعدنا عنك، ان من تقه یسلم و من تهده یعلم و من تقر به اليك یغنم " (1) می بینی چگونه هدایت را سبب علم اعتبار فرموده، پس اگر کسی مهدی باشد به جمیع مراتب باید عالم باشد، و ثمره علم هدایت دیگران است، پس تفسیر مهدی به هادی از قبیل تفسیر به لوازم و خواص است، و تعلیل تسمیه او به صدور هدایت از او از مقوله تعلیل به غایات و منافع است، و این نوع تعبیر در اسالیب محاورات و فنون مکالمات از ستاره افزون، بلکه از شماره بیروت است، و به این تقریب مرتفع میشود:

اشکالی که در ظاهر بعض اخبار است که سؤال کردند از معصومین علیهم السلام که

ص: 71

به چه جهت قائم آل محمد را مهدی نامیده اند؟ فرمودند به جهت اینکه هدایت مینماید بسوی امری که او را گم کرده اند چنانچه در (ارشاد) مفید است نقلا عن الصادق (ع)، و از (غیبت) شیخ طوسی قدس سره نقل شده که فرمود به جهت اینکه هدایت میکند مردم را بسوی هر امر (1).

و هم چنین اخبار دیگر نیز به این مضمون نقل شده، و به ملاحظه شرحی که مفصلا مذکور شد موقعی برای اشکال و موضعی به جهت سؤال باقی نماند.

ظهور - چنانچه صریح جمیع کتب لغت است - آشکارا شدن است، و در اطلاق اسم ظاهر بر آن جناب چند وجه به نظر آمده:

یکی - اینکه بعلاقه اول باشد یا به اعتبار یقین به حصول تشبیه بواقع شده باشد، و بنابر این تجوز در امر عقلی خواهد شد.

وجه دیگر - اینکه مراد از ظهور مذکور ظهور فعلی باشد به ملاحظه کثرت دلائل و وفور شواهد بر وجود آن جناب از عقل و نقل بر وجهی که اگر کسی اندک التفاتی کند آثار و امارات آن وجود مبارک را در جمیع اشیاء ملاحظه کند و تصدق به ظهور و وضوح وجود آن حضرت نماید، و این نظیر تفسیر "غالب" و "منصور" است در قول خدای تعالی "فان حزب الله هم الغالبون" [55 المائدة 5] و "انهم لهم المنصورون" [172 الصافات] و ان جندنا لهم الغالبون" [173 الصافات 37] چه مقصود غلبه به حجت و نصرت به برهان است.

وجه سوم - اینکه مراد ظهور برای قلوب شیعیان و تجلی در سر خواص مؤمنان باشد، چنانچه در حدیث علی بن مهزیار مروی از کتب کثیره قدماء رضی

ص: 72

امام زمان عليه السلام ظاهر هستند ولی از چشم گنه کاران مخفی میباشند چند حدیث در این موضوع

اللّه عنهم مروی است که آن حضرت محبوب نیست " انما حجه سوء اعمالکم " (1) او را محبوب کرده بدی اعمال شما.

و در حدیث دیگر وارد است که می بیند او را چشم های عارفین بفضل او که شاکر و کاملند، و مزده میدهند بوجود، آنان را که شاکند در وجود او (2).

ص: 73

1- الجنة المأوی المطبوع في البحار 321 / 53، نواب الدهور 3 / 358.

2- فقلت: يا مولای وهل تجوز المراجعة في امری؟ قال: لا، قلت يا مولای وهل تأذن لی في ان احكى كلما قد رأيتہ وسمعتہ؟ قال: لا بأس ان تحكى للمؤمنين لتطمئن قلوبهم، الا- كيت وكيت وعين ما لا- اقله، بحار الانوار 172 / 52. المفضل بن عمر: قال ابو عبد الله عليه السلام: قال امير المؤمنين على منبر الكوفة: وان من وراءكم فتنا مظلمة عمياء منكسفة لا ينجو منها الا النومة؟ قيل: يا امير المؤمنين و ما النومة؟ قال: الذي يعرف الناس ولا يعرفونه. واعلموا ان الارض لا تخلوا من حجة الله و لكن الله سيعمى خلقه منها بظلمهم وجورهم واسرافهم على انفسهم ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجة الله لساخت باهلها و لكن الحجة يعرف الناس ولا يعرفونه كما كان يوسف يعرف الناس وهم له منكرون ثم تلا " يا حسرة على العباد ما يأتيهم من رسول الا كانوا به يستهزؤن " [30 يس 36] - الغيبة للنعماني 141، بحار الانوار 112 / 51- 113. الامام الصادق عليه السلام: صاحب هذا الأمر يتردد بينهم ويمشى في اسواقهم ويطأ فرشهم ولا يعرفونه حتى يأذن الله ان يعرفهم نفسه - بحار الانوار 55/51. سدير الصيرفي قال: سمعت ابا عبد الله الصادق عليه السلام يقول ان في صاحب هذا الامر لشبهه من يوسف فقلت: فكانك تخبرنا بغيبه او حيرة؟ فقال: ما ينكر هذا الخلق الملعون اشبه الخنازير من ذلك؟ ان اخوة يوسف كانوا عقلاء الباء اسباطاً اولاد أنبياء دخلوا عليه فكلموه وخطبوه و تاجروه و رادوه [راودوه - المصدر] وكانوا اخوته وهو اخوهم، لم يعرفوه حتى عرفهم نفسه، وقال لهم: انا يوسف فعرفوه حينئذ فما ينكر هذه الأمة المتحيرة ان يكون الله جل وعز يريد في وقت [من الاوقات] ان يستر حاجته عنهم، لقد كان يوسف اليه ملك مصر، وكان بينه وبين أبيه مسيرة ثمانية عشر يوماً، فلو اراد ان يعلمه مكانه لقد قدر على ذلك والله لقد سار يعقوب وولده عند البشارة تسعة أيام من بدوهم الى مصر. فما تنكر هذه الامة ان يكون الله يفعل بحجته ما فعل بيوسف ان يكون صاحبكم المظلوم المجحود حقه صاحب هذا الامر يتردد بينهم ويمشى في اسواقهم ويطأ فرشهم، ولا يعرفونه حتى يأذن الله ان يعرفهم نفسه، كما اذن ليوسف حتى قال له اخوته: انك لانت يوسف؟ قال: انا يوسف الكافي: 337/1 الغيبة للنعماني، دلائل الامامة للطبري، بحار الانوار: 154/52 الرقم 9 ومثله في البحار 142/51 عن اكمال الدين والعلل. اسحاق بن عمار سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام يقول: القائم غيبتان احدهما طويلة، والاخرى قصيرة، فالاولى يعلم بمكانه فيها خاصة من شيعته، والاخرى لا يعلم بمكانه فيها [الاخاصة مواليه في دينه الغيبة للنعماني]. اسحاق بن عمار قال أبو عبد الله عليه السلام: للقائم غيبتان احدهما قصيرة، والاخرى طويلة [الغيبة] الاولى لا يعلم بمكانه [فيها الاخاصة شيعته، والاخرى لا يعلم بمكانه فيها] الاخاصة مواليه في دينه - الغيبة للنعماني، بحار الانوار 155/52 الرقم 10. السلام عليك يا ابا الامام المنتظر الظاهرة للعاقل حجته والثابتة في اليقين معرفته المحتجب عن اعين الظالمين، و المغيب عن دولة الفاسقين - زيارة الامام الحسن العسكري. غوطه در اشك زدم كه اهل طريقت گویند *** پاك شو اول پس دیده بر آن پاك انداز 1) حکمة 147 نهج البلاغة صبحي ص 496.

وملایم این کلام است قصص و اخباری که در نقل مشاهده آن جناب در زمان غیبت در متون کتب و بطون دفاتر مبثوث است، و فی الجملة بعد از التفات تفصیلی به تمام آن قصص متواتر است، اگر چه بعض آنها هم فی نفسه بر وجهی است که افاده قطع میکند، پس ضعف سند بعضی و ضعف دلالت بعضی دیگر ابا مایه قدح در صحت مضمون مجموع آنها نخواهد شد، چنانچه حال جمیع متواترات یا اکثر آنها ازین قبیل است.

نطق: بمعنی تکلم بصوت و حروفی است که مفهوم معنی باشد چنانچه در (قاموس) است، پس مطلق تکلم نیست بلکه ظهور فی الجملة، و افهام معنی در او مأخوذ است، و اتصاف آن جناب به این وصف بملاحظه ارتفاع تقیه و ظهور کلمه و انکشاف استار و تبیین اسرار است در عصر آن جناب، چنانچه از ملاحظه اخبار کثیره وارده در سیره و وتیره آن حضرت معلوم میشود به خلاف آباء اطهار آن جناب که به جهت غلبه ظالمین و عدم استعداد نفوس، اسرار علوم و لباب معارف را مکتوم داشتند، چنانچه جناب امیر المؤمنین علیه السلام اشاره به صدر مبارک فرمود و گفت: ان هیئنا لعلمنا جما لو اصبحت له حملة " (1) و "لو" در این مقام برای اتمنی [تمنی - ظ] است.

وهو سید الساجدین (ع) فرمود:

انی لا کتم من علمی جواهره *** کی لایراه اخو جهل فیفتتنا

و رب جوهر علم لو ابوح به *** لقیل لی أنت ممن تعبد الوثنا

ص: 75

امام زمان علیه السلام طلب میکند خون امام حسین را، چند حدیث در این موضوع

وقد تقدم في هذا أبو حسن *** إلى الحسين ووصى قبله الحسن (1)

و اما ستر احكام شرعيه و ابقاء بر احكام ظاهريه يا عدول به مقتضای تقیه که در اخبار اهل بيت عصمت بیش از آن استکه بتوان تعداد واحصا نمود، و این موانع تماما در عهد میمون و روزگار همایون آن امام مؤمل مأمون رفع خواهد شد " اللهم ارنا تلك الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة".

بالجملة آنچه این فقره کریمه و فقره سابقه دلالت بر آن میکند از اختصاص جناب قائم آن محمد علیهم السلام به ولایت ثار و طلب خون ناکام گشتگان از اهل بیت اطهار مدلول اخبار کثیره است که میتوان دعوی تواتر آنها کرد، و استقصای آنها مخالف مقصود اختصار است و ترك یکسره هم منافی وظیفه این شرح است پس به یکی دو حدیث در این باب از روی اقتصاد اختصار میشود:

شیخ سعید موفق جعفر بن قولویه در (کامل الزیارة) و در (بحار) از (امالی) شیخ طایفه قدس سره روایت کرده که سند به ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهم السلام میرساند که چون حسین (ع) شهید شد ملائکه ضجیح و ناله کردند بسوی عزوجل و گفتند پروردگارا آیا چنین میکنند با حسین که صفی تو و پیغمبر زاده

ص: 76

1- یا رب جوهر علم لو ابوح به *** لقلیل لی انت ممن تعبد الوثنا ولا ستحل رجال مسلمون دمی *** یرون اقبح ما یأتونه حسناً انی لا کتم من علمی جواهره *** کی لا یری الحق ذو جهل فیفتتنا وقد تقدم في هذا ابو حسن *** إلى الحسين ووصی قبله حسنا (الاتحاف بحب الاشراق) ط مصر - شرح دیوان امیر المؤمنین 15 مخطوط (غرائب الاغتراب) 70- (لطائف المنن) 2/89 ط مصر - (ینایع المودة) (احقاق الحق) 84/12-85.

زیادی اسم ها و لقب های امام زمان دلیل زیادی شرف و شرف حضرت است

تست؟ پس خدای تعالی ظل قائم را یعنی نور مکرم آن جناب را [یا شبح مقدس مخلوق قبل از خلق او را یا روح مکرم آن حضرت را بنابر اختلاف اقوال در این باب] بر پای فرمود گفت "بهذا انتقم له من ظالمیه" (1) به این انتقام میکشم برای او از ظلم کنندگانش.

و در (علل الشرایع) از ابو حمزه ثمالی نقل شده که به حضرت باقر (ع) عرض کردم مگر شما ها قائم به حق نیستید؟ فرمود: چرا، گفتم بچه جهت قائم را قائم گفتند؟ فرمود چون جدم حسین (ع) کشته شد ضحیح ملائکه به گریه و ناله بلند شد، و گفتند ای إله ما و سید ما آیا واگذار میکنی کسی را که کشته است صفوه و پسر صفوه تو را و خیره و برگزیده تو را از خلق تو؟ پس خدای عزوجل وحی فرستاد بسوی ایشان که بر جای باشید ای ملائکه من سوگند با عزت و جلال خودم که هر آینه انتقام خواهم کشید از ایشان اگر چه بعد از زمان طویلی باشد، و پرده برداشت از روی ائمه از اولاد حسین ناگاه دیدند که یکی از ایشان ایستاده و نماز میکند فقال الله عزوجل بذلك القائم انتقم منهم (2).

تنبیه نافع در محل خود تقریر یافته که وجود واحد تواند بود که مصداق عناوین متعدده و منشأ انتزاع مفاهیم مختلف باشد، و هر چه این وصف در وجود بیشتر باشد دلالت دارد بر کمال وجود و قوت تحقق، و برائت ساحت او از اعدام و تنزه ذیل او از لیسیات، پس اگر القاب چیزی زیاد باشد البته دلالت بر شرف و فضل او دارد و از این جهت در قرآن کریم بر سبیل تمدح و مباحات میفرماید "له الاسماء

ص: 77

1- بحار الانوار 45 / 221 رقم 3 ط بیروت.

2- علل الشرایع ج 1 / 154، بحار الانوار 45 / 221 ط طهران.

الحسنی [8 سورة طه 20] و از این روی علمای اعلام بذل همت کردند در احصاء اسماء و تعداد القاب پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام و قرآن، و در معانی آنها و جهات اطلاق آنها، به قدر امکان و جوهی از عقل و نقل تقریر فرموده اند، و این معنی فی الجملة محل اشکال نیست، بلی باید این مطلب را بدست بیاوریم که میزان در اینکه لفظی را لقب ذکر کنیم، و دیگری را نکنیم چیست؟ و این میزان را در کلام کسی نیافتیم، و آنچه به تأمل در مطاوی کلمات علماء و مواضع ذکر این القاب معلوم میشود اینستکه:

لقب یا اسم بر چند قسم است:

یکی اینکه از قسم اعلام است، بمعنی اینکه به وضع شخصی وضع شده برای آن مسمی مثل "الله" مثلا و "محمد" و "قرآن".

و دیگری - اینکه صریحا از او در کتاب و سنت به آن تعبیر شده باشد مثل نور در قرآن و ذکر در حق پیغمبر مثلا و از این قبیل است الفاظ و اراده در زیارات مخصوصه.

و دیگری اینکه اسمی انتزاع کنند از وصفی که از برای او در کتاب و سنت اثبات شده مثل اینکه خدای تعالی را ماکر گویند به اعتبار اینکه فرموده "ومکروا ومکر الله... [54 سورة آل عمران 3] و در عدای سحر است "ولا تمکربی فی حیلتک" و در این نوع از اسماء الله شهید علیه الرحمة در (قواعد) اظهار تردد میفرماید (1) ولی از تتبع موارد ذکر القاب معلوم میشود که در این مقام ذکر میکند.

ص: 78

1- قال الشهيد محمد بن جمال الدين العاملي في القواعد والفوائد ص 270 ما ورد به السمع لكن اطلاقه في غير مورد يوهم النقص كما في قوله تعالى "ومكروا ومکر الله" وقوله "الله يستهزئ بهم" فلا يجوز ان يقال لله يا مستهزئ او يا ماکر او يحلف به و کذا منع بعضهم من ان يقال اللهم امکر بفلان وقد ورد هذا في دعوات الصباح، اما اللهم استهزئ به او اللهم لا تستهزئ بی ففيه کلام

قسم دیگر - اینکه لفظی را در کتاب یا حدیث استعمال میکنند و مأول به صاحب آن لقب باشد اگر چه در ظاهر عبارت اشاره به او نباشد مثل ماء معین، ورب الارض در القاب امام زمان (ع).

قسم پنجم - اینکه در السنه طائفه خاصه مشهور به او باشد اگر چه در کتاب و سنت نباشد، ولی دلیل بر فضل و مشعر بمدح باشد مثل " ابو الارواح " که به اصطلاح عرفا از القاب حضرت رسالت است، و فرق در این القاب نیست، بین اینکه عنوان عامی باشد که ملقب از مصادیق او باشد، و بقرینه اراده او شده، باشد مثل نبی و رسول یا اختصاصی داشته باشد مثل خاتم النبیین، و مفرد باشد یا مرکب از جمله مثل " من لم يجعل الله له شبها " در القاب حضرت حجت، و اگر آن مفرد هم به اطلاق ذکر شود و هم با مضاف الیه دو لقب در شمار آورند مثل صاحب و صاحب الزمان، و اگر لفظ واحد به اختلاف مضاف الیه متعدد شود هم دو لقب شمارند مثل صاحب الغیبه و صاحب الدار در القاب امام زمان، بلکه اگر مضاف الیه مختلف باشد لفظا و متحد باشد معنی هم متعدد حساب نمایند مثل صاحب الزان و صاحب العصر، و چون ملتفت این تفصیل شدی بدان که جماعتی در صدد استیفاء تعداد القاب امام زمان (ع) شده اند، و در بعضی کتب عدد القاب شریفه آن جناب را به صد و هشتاد رسانیده اند ولی با وجود این به حکم اینکه " وفي الزوايا خبايا " القابی چند از آن جناب با اینکه بعضی مشهور است، و بعضی در مآخذ وثیقه و اصول معتمده مذکور در جائی ثبت نشده، و این بی بضاعت چندی از آنها را در این مقام یاد میکنیم و با التفات به میزان مذکور متتبع متوسع در طول زمان میتواند بر این باب بسیاری بیفزاید (1):

ص: 79

1- مؤلف (کتاب المفتاح الکتب الاربعه) در کتاب نفیس (یأتی علی الناس زمان...) شماره اسم ها را به 185 رسانده.

سعی الحکام الظالمین فی الصد عن الحق بطرق شتی وأسالیب ذلك

اول - " ابو الوقت " وحقیقت ابوت در این مقام تدبیر وریاست کلیه است چه متعارف است که عرب زعیم و مقیم امر هر چیزی را اب او میگویند، و از ابن باب است ابو الارواح در کنای حضرت ختمی مرتبت (ص) وینخرط فی سلکه قول الازری:

لم تكن هذه العناصر الا *** من هیولاه حیث کان اباهما

و این لقب " ابو الوقت " از القاب معروفه آن جناب است در نزد طایفه عرفا چنانچه در دعای مشتمل بر مدائح ائمه اثنی عشر که نسبت به محیی الدین عربی میدهند ذکر این لقب واقع شده است (1).

دوم " امام زمان " اشتها آن جناب به این لقب محتاج به دلیل نیست، و فرقی نیست که ولی و خلیفة الله را در القاب آن جناب بشمارند، و این لقب را ذکر نکنند، بلکه از این قبیل است قائم الزمان و قیم الزمان که از القاب آن جناب شمرده شده.

سوم - " امام عصر " و تعدد این دو لقب مثل تعدد صاحب الزمان و صاحب العصر است، و توهم نکنند که استغنا میشود از این دو لقب به دو لقب مذکور به جهت اختلاف لفظ و معنی که هر یک کافی است چنانچه سبق ذکر یافت.

چهارم " باب الله در زیارت " آل یسین " خطاب آن جناب به این لقب مذکور است، و این بابی است که از او ابوابی منفتح شود چنانچه در کثیری از آن القاب استدلال کرده اند به اشتمال زیارتی بر او، و ما در میزان مذکوره اشاره به او کردیم، و با ملاحظه این معنی اگر مطالعه زیارات مأثوره شود آنچه در آن زیارات

ص: 80

1- رجوع شود به صلوات کبیره محیی الدین عربی و (گلزار بلاغی) او را نقل نموده.

در مقام مخاطبه و تعظيم آن جناب ذکر شده البته از القاب آن جناب خواهد بود مثل " خلیفة آباءه المهديين " و " دليل ارادة الله " و " رباني آيات الله " و " حافظ حق الله " و " مقدم " و " مأمول " و امثال ذلك، و فرق نیست بین مأمول که استناد به این زیارت کرده اند و لقب شمرده اند و بین این الفاظ که اهمال شده، بالجمله هم چنین فرقی نیست بین اینکه در مقام تعبیر از آن امام بزرگوار در غیابش عبارتی بگویند یا بعنوان خطاب لفظی بگویند.

پنجم - " خلیفة آن الزمان " در (صحیح مسلم) از ابو سعید و جابر نقل شده که پیغمبر فرموده " يكون في اخر الزمان خليفة يقسم المال ولا يعد عدا " (1) و اشتمال (صحیح مسلم) بر این حدیث شریف موجب قطع به صدور است کما قیل:

و مناقب شهد العدو بفضلها *** والفضل ما شهدت به الاعداء

و به خاطر دارم که در کتاب عرفا مکررا از آن جناب تعبیر به خلیفة آخر الزمان یافته ام. ششم - " خاتم الاولياء " این لقب شایع آن جناب است در اصطلاح صوفیه چه ختم دوریه ولایت محمدیه و استکمال نفوس بشریه، و استتمام غرض از بعثت و ظهور صلاح مطلق و علو کلمة حق در زمان همایون آن جناب خواهد شد، و محیی الدین عربی در کلمات خود به این تصریح کرده است، و عبارت او در بشارت به آن جناب معروف است، و میبیدی در (شرح دیوان) میگوید خاتم ولایت مطلقه محمدیه مهدی است که از نسل آن حضرت، و هم چنین است ختم الاولياء اگر چه فرق لفظی کافی است در تعدد، چنانچه سابقا ذکر شد، و شعر محیی

ص: 81

1- مسند احمد بن حنبل 38 / 3 و 333 ط الميمنية بمصر، احقاق الحق 13 / 250 از کتب زیاد نقل نموده.

الدين که ميگويد:

الا ان ختم الاولياء شهيد*** وعين امام العالمين فقيد

مشهور است.

هفتم - "طاوس اهل الجنة" در كثيرى از كتب عامه و خاصه از فردوس ديلمى نقل شده كه از ابن عباس روايت كرده كه پيغمبر فرمود: "المهدى طاوس اهل الجنة" (1) و اين معنى يا به ملاحظه آنست كه آن جناب از اهل جنت به علو مقامات و ارتفاع درجات ممتاز است، چنانچه طاوس از ساير طيور بفروزير مخصوص است يا اينكه مشاهد جمال آن حضرت مايه استيناس و تنزه اهل بهشت است، چنانچه مردم را در ديدن طاوس به جهت زانده و نشاط وافر دست ميدهد.

هشتم - "ظاهر" چنانچه در عبارت زيارت شريفه شنيدى، و به اين مناسبت ما اين تشبيه را در اينجا درج كرديم، و فرق نيست بين "ناطق" كه در القاب آن جناب ذكر شده با استناد به اين زيارت شريفه و (ظاهر" كه ترك شده.

نهم - "غاية النور" (2).

دهم - "منقذ الامة" (3).

يازدهم - "مصدر الامور" مسعودى عليه الرحمة در كيفيت بدء خلقت حديثى از حضرت صادق عليه السلام نقل ميكند مرسلأ و آن جناب از آباء كرام ابا عن جد از حضرت امير المؤمنين (ع) روايت فرموده، و ميگويد سند او را در كتب ديگر خود ياد كرده ام، و در آخر اين حديث است "و لم يزل الله يخبأ النور تحت الزمان الى ان وصل محمدا (ص) في ظاهر الفترات فدعا الناس ظاهراً و باطناً و نديهم سرا و اعلاناً و استدعى عليه السلام التشبيه على العهد الذى قدمه الى الذر قبل النسل فمن وافقه

ص: 82

1- الطرايف، بحار الانوار 51 / 105 الرقم 41.

2- در روايت ذيل اسم يازدهم "غاية النور" و منقذ الامة " ذكر شده.

3- در روايت ذيل اسم يازدهم "غاية النور" و منقذ الامة " ذكر شده.

حديث لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي لما خلقتك وحديث لولا رسول الله وعلي لما خلقت العالم وحديث لولا اهل البيت لما خلقت العالم وحديث لولا فاطمة لما خلقتكما

واقتبس من مصباح النور المقدم اهتدى الى سيره واستبان واضح امره ومن البسته الغفلة استحق السخط ثم انتقل النور الى غرائنا ولمع في ائمتنا فنحن انوار السماء وانوار الارض فبنا النجاة ومنا مكنون العلم، والينا مصير الامور، وبمهدينا تنقطع الحجج خاتمة الائمة ومنقذ الامة وغاية النور ومصدر الامور فنحن افضل المخلوقين واشرف الموحدين وحجج رب العالمين فليهنأ بالنعمة من تمسك بولايتنا وقبض عروتنا (1).

و دور نيست اينكه فاضل متتبع ميرزا محمد رضای مدرس قدس سره صاحب (جنات الخلود) خاتمة الائمة را از القاب آن جناب شمرده بواسطه اين روايت باشد، و در اين صورت تفكيك به هيچ وجه صحت ندارد، و مراد از "غاية النور" يا آنست كه منتهای فضل و كمال است چه كمال اشرف انواع نور است، يا اينست كه نور نبوت و ولايت كه مشرق شمس ارشاد و هدايت است به جناب وي منتهی شده، چه غايت بمعنى يا منتهی اليه الشئ است يا مقصود اينست كه غرض و فائده از خلق عالم انوار وجود مقدس آن بزرگوار است، چنانچه در حق جدش فرمود "لولاك لما خلقت الافلاك" (2) ووجه انطباق منقذ الامة بر آن جناب ظاهر است، چه بعدل شامل او هر مبتلائي آسوده خواهد شد:

سبزه زطرف و من چگونه برويد *** رويد از انسان اميد از دل حرمان

لاله به صحن چمن چگونه بخندد *** خند داز آنگونه عدل در رخ احسان

ص: 83

1- مروج الذهب ج 1 / 43 باب المبدء و شأن الخليفة.

2- حديث لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي لما خلقتك وحديث لولا رسول الله وعلي لما خلقت العالم وحديث لولا اهل البيت لما خلقت العالم وحديث لولا فاطمة لما خلقتكما): روى ابن الحسن البكري استناد شهيد الثاني (ره) في كتاب (الانوار) عن امير المؤمنين (ع) انه قال كان الله ولا شئ معه، فاول ما خلق نور حبيبه محمد قبل خلق الماء والعرش والكرسي والسموات والارض واللوح والقلم... والحق تبارك وتعالى ينظر اليه ويقول: يا عبدي انت المراد والمريد وانت خيرتي من خلقي وعزتي وجلالي لولاك لما خلقت الافلاك من احبك احببته، ومن ابغضك ابغضته... بحار الانوار: 15 / 27 و 57 / 198. وفي حديث المعراج بعد تصريحه تعالى باختياره نبيه واوليائه الائمة المعصومين صلوات الله عليهم قال تعالى فلولا كم ما خلقت الدنيا والاخرة ولا الجنة والنار - بحار الانوار 36 / 302. وفي الحديث القدسي المروي عن مولينا الصادق عليه السلام المروي في (معاني الاخبار) و (العلل) بعد بيان نبوة الرسول وامامة امير المؤمنين قال: لولاهما ما خلقت خلفي... بحار الانوار: 38 / 81 و 15 / 12. الامام علي بن موسى الرضا عن آبائه عليهم السلام عن امير المؤمنين قال قال رسول الله (ص) ما خلق الله عزوجل خلقا افضل مني ولا اكرم عليه مني... يا علي لولا نحن ما خلق آدم ولا حوا ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض - العلل، والعيون والاكمال، بحار الانوار 18 / 345 و 26 / 335 و 60 / 303 و 68 / 6. وفي النبوي العلوي (ص) ولولانا لم يخلق الله الجنة ولا النار ولا الانبياء ولا الملائكة... بحار الانوار 36 / 337. وفي رواية المفضل عن الصادق (ع) في وصف خلقه الارواح قبل الاجساد بعد ما رأى آدم اسماء النبي (ص) والائمة عليهم السلام على ساق العرش قال تعالى: لولادهم ما خلقتكما... بحار الانوار 7 / 350 و 11 / 172 و 26 / 320. وفي تفسير العسكري في حديث معجزاته (ص) قال للشجرة دعوتك لتشهد لي بالنبوة بعد

شهادتك لله التوحيد ثم تشهدي بعد شهادتك لي لعلي هذا بالامامة وانه سندي وظهري وعضدي وفخري وعززي ولولاه ما خلق الله عزوجل شيئاً مما خلق... بحار الانوار 17 / 317. ويشهد على ما تقدم ما في البحار 39 / 350 ورواية العيون عن الرضا (ع) كما في البحار 16 / 362. وقال العلامة المجلسي (ره) ان الرسول وامير المؤمنين (ع) ابوا هذه الامة لصيرورتها سببا لوجود كل شئ وعلة غائية لجميع الموجودات كما في الحديث القدسي لولا كما لما خلقت الافلاك... بحار الانوار 74 / 116. والروايات في ذلك اكثر من ان تحصى منها ما في مدينة المعاجز 153 رواية كريمة غريبة كادر في وصف خلقة النبي وآله المعصومين وجوامع فضائلهم وانه لولا هم ما خلق الله شيئاً فراجع اليه. وروى العامة من طرقهم عن ابي هريرة عن النبي (ص) انه قال لما خلق الله تعالى آدم ابا البشر ونفخ فيه من روحه التفت آدم يمينا العرش فاذا في النور خمسة اشباح... قال تعالى هؤلاء خمسة من ولدك لولا ما خلقتك هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائي لولا هم ما خلقت الجنة والنار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الارض ولا الملائكة ولا الانس ولا الجن... الغدير ط 2 ج 2 / 300 وتمام الروايات في ذلك راجع احقاق الحق 9 / 105 - 106 وكتاب الغدير 5 / 435. ابو الصلت الهروي عن الرضا - صلوات الله عليه - عن ابيه عن امير المؤمنين - صلوات الله وسلام عليهم - قال قال رسول الله (ص): ما خلق الله عزوجل خلقا افضل مني ولا - اكرم علمي مني، قال علي - صلوات الله عليه - فقلت: يا رسول الله فانت افضل او جبرئيل؟ فقال: يا علي ان الله تعالى فضل انبيائه المرسلين على ملائكته المقربين وفضلني على جميع النبيين والمرسلين، والفضل بعدي لك يا علي وللائمة من ولدك، وان الملائكة لخدامنا وخدام محيينا، يا علي الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون الذين آمنوا بولايتنا. يا علي لولا نحن ما خلق آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض فكيف لا نكون افضل من الملائكة، وقد سبقناهم الى معرفة ربنا وتسييحه وتهليله وتقديسه، لان اول ما خلق الله عزوجل خلق ارواحنا فانطلقنا بتوحيده وتحميده، ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا استعظموا امرنا، فسبحنا لتعلم الملائكة انا خلق مخلوقون وانه منزه عن صفاتنا، فسبحت الملائكة بتسييحتنا ونزهته عن صفاتنا، فلما شاهدوا عظم شأننا هللنا لتعلم الملائكة ان لا اله الا الله وانا عبيد لسنا بالهة يجب ان يعبد معه او دونه فقالوا: لا اله الا الله، فلما شاهدوا اكبر محلنا كبرنا لتعلم الملائكة ان الله اكبر من ان ينال عظم المحل الا به، فلما شاهدوا ما جعله لنا من العزة والقوة قلنا: لا حول ولا قوة الا بالله لتعلم الملائكة ان لا حول لنا ولا قوة الا بالله فلما شاهدوا ما انعم الله به علينا واوجبه لنا من فرض الطاعة، قلنا الحمد لله، لتعلم الملائكة ما يحق لله تعالى ذكره علينا من الحمد على نعمته [نعمة - خ - ل] فقالت الملائكة: الحمد لله، فبنا اهتموا الى معرفة توحيد الله وتسييحه وتهليله وتحميده وتمجيده. ثم ان الله تبارك وتعالى خلق آدم فاودعنا صلبه، وامر الملائكة بالسجود له تعظيما لنا واکراما، وكان سجودهم لله عزوجل عبودية ولادم اكراما وطاعة لكوننا في صلبه، فكيف لا اكون افضل من الملائكة وقد سجدوا لادم كلهم اجمعون؟ وانه لما عرج بي الى السماء اذن جبرئيل مثني مثني واقام مثني مثني، ثم قال لي: تقدم يا محمد، فقلت له: جبرئيل اتقدم عليك؟ فقال: نعم لان الهل تبارك وتعالى فضل انبيائه على ملائكته اجمعين وفضلك خاصة فتقدمت فصليت بهم ولا فخر. فلما انتهيت الى حجب النور قال لي جبرئيل: تقدم يا محمد، وتخلف عني فقلت: يا جبرئيل في مثل هذا الموضوع تقارفتني؟ فقال: يا محمد ان انتهاء حدى الذي وضعني الله عزوجل فيه الى هذا المكان، فان تجاوزته احترقت اجنحتي بتعدي حدود ربي جل جلاله، فزخ بي في النور زخة حتى انتهيت الى حيث ماشاء الله من علو ملكه فنوديت: يا محمد فقلت: لبيك ربي وسعديك، تباركت وتعاليت فنوديت: يا محمد انت عبيدي وانا ربك، فاي اى فاعبد وعلني فتوكل فانك نوري في عبادي ورسولي الى خلقي وحجتي على بريتي، لك ولمن اتبعك خلقت جنتي ولمن خالفك خلقت نارى، ولا وصيائك اوجب كرامتي، ولشيعتهم اوجب ثوابي، فقلت: يا رب، ومن اوصيائي؟ فنوديت: يا محمد اوصيائك المكتوبون اثني عشر نورا في كل نور سطر اخضر عليه اسم وصي من اوصيائي: اولهم علي بن ابيطالب وآخرهم مهدي امتي. فقلت: يا رب هؤلاء اوصيائي من بعدي؟ فنوديت: يا محمد (ص) هؤلاء اوليائي واوصيائي واصفيائي وحجتي (حججي - خ ل) بعدك على بريتي وهم اوصيائك وخلفاءك وخير خلقي بعدك، وعزتي وجلالي لاظهر بهم ديني، ولا علين بهم كلمتي، ولا طهرن الارض باخرهم من اعدائي، ولا مكنته (ولا ملكته - خ ل) مشارق الارض ومقاربها ولا سخرن له الرياح، ولا ذللن له السحاب الصعاب ولا رقينه في الاسباب، فلا نصرته بجندي، ولا

مدنه بملائكتي حتى تعلوا دعوتي وتجمع الخلق على توحيدى ثم لادين ملكه ولا داولن الايام بين اوليائى الى يوم القيامة - عيون الاخبار 262/21، العلل 6/1، كمال الدين، بحار الانوار: 345/18 و 335/26 و 304/60 الرقم 16. وفي كتاب (مجمع النورين) للفاضل المرندي ص 14 قال وفي حديث القدسي لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي اما خلقتك كما ذكره الوحيد البهبهاني وروى في بحر المعارف) لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي لما خلقتك. وفي (ضياء العالمين) للشيخ ابي الحسن الجد الامي للشيخ محمد حسن صاحب الجواهر بزيادة فقرة ولولا فاطمة لما خلقتكما ونحوه في ص 187 من كتاب المرندي [... انتهى مافي (مجمع النورين) وتقدم في ج 1 شفاء الصدور ص 225 مصدر آخر لحديث لولا فاطمة لما خلقتكما فراجع

نظر مرحوم آیه الله العظمی صاحب کتاب روضات الجنات

و هم چنین "مصدر الامور" بودن آن جناب ظاهر است چه به برکت او دنیا برپاست، و رزق خلایق برجا.

نطفه ای بی مهر او صورت نه بندد در رحم *** قطره ای بی امر او نازل نگردد از سحاب

خاصی بخش نباتات از سپندان تابعدو *** رنگ پرداز جمادات از شبه تا در ناب

واظهر در فقره "مصدر الامور" اینست که در زمان اشراق شمس سلطنت آن جناب کواکب سلاطین غارب است، و همه امراء مأمورند، و تمام ملوک مقهور کما قیل:

دس بکش بر درش هزار سکندر *** غایشه کش بر درش هزار سلیمان

دوازدهم - "من یملا الارض قسطا وعدلا" ووصف آن جناب به این عبارت در اخبار خاصه و عامه متواتر است، و البته آنان که "من لم یجعل الله له شیبها"

ص: 88

" واسئل الله بحقكم وبالشأن الذي لكم عنده أن يعطيني بمصابي بكم أفضل ما يعطى مصابا بمصيبته " تفسير " الحق "

را از القاب شمرده اند مستند به دلیل اقوی از این دلیل نیستند پس تفریق وجهی نخواهد داشت، بالجمله بعد از ملاحظه میزان مذکور و تتبع مطاوی اخبار و تأمل در آثار وارده معلوم میشود القاب آن جناب بیش از این ها اتس که ذکر شده، و ما محض تیمن به اینعددبر همین قدر اقتصار میکنیم:

" واسئل الله بحقكم وبالشأن الذي لكم عنده ای يعطيني بمصابي بكم افضل ما يعطى مصابا بمصيبته "

ج - و مسئلت میکنم از خدا به حق شما و به شأنی که مر شما راست نزد او که عطا کند مرا بواسطه مصیبت زندگی من به شما بهتریم آنچه میدهد مصیبت زده را بواسطه مصیبتی.

ش - سؤال در این عبارت متضمن معنی قسم است، و بآء در بحقکم متعلق به مقسما محذوف است، چه شك نیست که بآء مذکوره برای قسم است که حقیقت او در طلب استشفاع و توسل است، و در خبر رهینه و گروگان است، چنانچه در محل دیگر تحقیق شده.

حق الشئ یحق حقا: واجب شد و واقع شد بلا شك چنانچه در (قاموس) است، و حقیقت حق ثبوت است، و از این جهت خدای تعالی را حق گویند، و هم چنین مقابل باطل را، و امر مقضی و عدل و اسلام و مال و ملک و واجب و موجود و صادق و موت و جزم که حق در همه استعمال میشود به همین جامع است، و از این باب است حق مقابل حکم، مثل حق مطالبه عوض مثلا در بیع که اشاره به او کرده است در (قاموس) و گفته است و واحد الحقوق، و مراد به حق ائمة علیهم السلام در این عبارت، یا شرف و فضل ثابت برای ایشان در نزد خدای عزوجل است به احقیقت که بر خدای تعالی دارند به جهت دین و نشر معارف، و زرع ایمان

در اراضی صدور مستعدین وسقایت او به انهار بیان حقایق نشان، چنانچه در کثیری از ادعیه است (بحقک علیهم وبحقهم علیک) (1) و معنی اول شاید در این فقره

ص: 90

1- اللّٰهم بحقکم الیک اتوسل واسئل سؤال... دعاء سیم شعبان. اللّٰهم انی اسئلك به نور وجهک الذی لا یطفأ وبوجه محمد حبیبک المصطفی وبوجه ولیک علی المرتضی، و به حق اولیاءک الذین انتجبتهم ان تصلی علی محمد وآل محمد - اعمال یوم المباهلة. فبحق من ائتمنک علی سره واسترعاک امر خلقه کن لی الی اللّٰه شفیعاً و من النار مجیراً... زیارة المطلقة لامیر المؤمنین (ع). واسئلك بحقهم لما استجبت لی دعوتی وقضیت لی حاجتی - زیارت الائمة فی سر من رأى. عبد اللّٰه ابن مسعود: دخلت یوما علی رسول اللّٰه (ص) فقلت یا رسول اللّٰه اری الخلق لا تصل الیه فقال یا عبد اللّٰه الج المخدوع [ولج البیت: دخل، المخدوع: بیت داخل البیت الکبیر] فولجت المخدع وعلی رضی اللّٰه ینصی وهو یقول فی سجوده و رکوعه: اللّٰهم بحق محمد عبدک اغفر للخاطئین من شیعتی فخرجت حتی اخبر رسول اللّٰه (ص) فرأیته وهو یصلی وهو یقول: اللّٰهم بحق علی بن ابیطالب عبدک اغفر للخاطئین عن امتی قال: فاخبرنی من ذلك الخلع العظیم فاوزج النبی عبدک اغفر للخاطئین عن امتی قال: فاخبرنی من ذلك الخلع العظیم فاوزج النبی علیه السلام فی صلاته فقال: یا بن مسعود أكفر بعد ایمان؟ فقلت: حاشا وكلا- یا رسول اللّٰه ولكنی رأیت علیا سأل بك ورأیتك تسأل اللّٰه به فلا اعلم ایکم افضل عند اللّٰه؟ قال اجلس یا بن مسعود فجلست بین یدیه فقال لی: اعلم ان اللّٰه خلقنی وعلیا من نور عظیم قبل خلق الخلق بالفی عام اذ لا تسبیح ولا تقدیس ففتق نورى فخلق منه السموات والارض وانا و اللّٰه اجل من السموات والارض وفتق نور علی بن ابیطالب فخلق منه العرش والكرسى وعلی بن ابیطالب افضل من لا عرش والكرسى وفق نور الحسن فخلق منه اللوح والقلم والحسن و اللّٰه اجل من اللوح والقلم وفتق نور الحسین وخلق منه الجنان والحدور والحسین و اللّٰه اجل من الجنان والحدور، ثم اظلمت المشارق والمغارب فشکت الملائكة الی اللّٰه تعالی ان یکشف عنهم تلك الظلمة فتکلم اللّٰه جل جلاله بكلمة فخلق روحاً ثم تکلم بكلمة فخلق من تلك الكلمة الاخرى نوراً... - ابن حسنویه فی (در بحر المناقب)، احقاق الحق 5 / 250 ونظیره فی ملحقات شرح نهج البلاغة 4 / 558، احقاق الحق ج 7 / 87 عنه وبحار الانوار 36 / 73 و 40 / 44.

به جهت اطلاق و ملایمت با عبارت بعد (1) انسب باشد، و مناسب این است خبر مشهور که گروهی داخل بهشت میشوند و آنها را حقیه مینامند، و از ایمان بیش از این نمیدانند که قسم به حق امیر المؤمنین یاد میکنند (2).

ص: 91

1- وبالشأن الذي لكم.

2- جعفر بن محمد بن مالك، عن محمد بن عبد الله بن جعفر، عن محمد بن احمد الانصاري قال: وجه قوم من المفوضة والمقصرة كامل بن ابراهيم المدني الى ابن محمد عليه السلام قال كامل: فقلت في نفسي اسأله لا يدخل الجنة الا من عرف معرفتي وقال بمقالتني، قال: دخلت على سيدي ابي محمد (ع) نظرت الى ثياب بياض ناعمة عليه فقلت في نفسي: ولي الله وحجته يلبس الناعم من الثياب، ويأمرنا نحن بمواساة الاخوان، وينهانا عن لبس مثله. فقال متبسما: يا كامل وحسر [عن ذراعيه]، فاذا مسح اسود خشن على جلده فقال: هذا لله وهذا لكم، فسلمت وجلست الى باب عليه ستر مرخي، فجاءت الريح فكشفت طرفه فاذا انا بفتى كانه فلقة قمر من ابناء اربع سنين او مثلها، فقال لي: يا كامل بن ابراهيم، فاقشعررت من ذلك والهمت ان قلت: لبيك يا سيدي فقال: جئت الى ولي الله وحجته وبابه تسأله هل يدخل الجنة الا- من عرف معرفتك وقال بمقالتك؟ فقلت: اي والله قال: اذن والله يقل داخلها والله انه ليدخلها قوم يقال لهم الحقية قلت: يا سيدي ومن هم؟ قال قوم من جبههم لعلي يحلفون بحقه ولا يدرون ما حقه وفضله. ثم سكت (عليه السلام) عني ساعة ثم قال: وجئت تسأله عن مقالة المفوضة كذبوا بل قلوبنا اوعية لمشية الله، فاذا شاء شئنا، والله يقول: "وما تشاؤون الا ان يشاء الله". ثم رجع الستر الى حالته، فلم استطع كشفه فنظر الى ابو محمد (ع) متبسما فقال: يا كامل ما جلوسك وقد انباك بحاجتك الحجة من بعدي فقامت وخرجت ولم اعاينه بعد ذلك قال ابو نعيم: فلقيت كاملا فسألته عن هذا الحديث فحدثني به الغيبة للنعمان بسندي ودلالة الامامة للطبري بسنده بحار الانوار 51 / 52 الرقم 35.

شأن - چنانچه در (صحاح) و (قاموس) و غیرهما است به معنی حال و امر است ولی در عرف عام به معنی فضل و شرف استعمال میشود، چنانچه میگویند "له شأن ولا شأن له" و این بر سبیل کنایه است چنانچه در لفظ "مقام" هم همین رعایت میشود، و مراد به شأن ائمه در نزد خدای اجمالاً معلوم است و اگر تفصیلاً بخواهم بیان کنم از طاقت بشر و مدارک خلق بیرون است.

منقار بند کرده زسستی هزار جای * تا اولین دریچه او طایر قیاس بلی به مراجعه اخبار و تامل در مطاوی آنها هر کسی به قدر حوصله خود و استعداد وجودش بهره ای از معرفت مقامات عالیه ایشان می یابد:

گر بریزی بحر را در کوزه ای * چند گنجد قسمت یگ روزه ای و این اختلاف اوعیه قلوب و تفاوت استعدادات نفوس است که منشأ تباین مشارب و تعدد مذاهب از علماء کبار میشود، چنانچه در ملاحظه حالات صحابه

وقدماء اصحاب ازرمی به غلو و ارتقاع و تخلیط که در رجال مذور است شرح این اجمال معلوم میشود، و این بی بضاعت در رساله (اصابه فی قاعدة الاجماع علی العصابة) و در (منظومه اجماع) شرحی لایق در این باب نوشته ام، و مناسب این باب است خبر شریف مروی در:

(کافی) - که ثقة الاسلام رضی الله عنه وارضاه - بسند صحیح از ضریس کنانی روایت میکند "قال سمعت ابا جعفر یقول وعنده اناس من اصحابه: عجبت من قوم یتولونا ویجعلونا ائمة، ویصفونا ان طاعتنا مفترضة علیهم کطاعة رسول الہل، ثم یکسرون حجتهم ویخصمون انفسهم لضعف قلوبهم فینقصونا حقنا، ویعیبون ذلك على من اعطاه الله برهان حق معرفتنا والتسليم لامرنا فینقصونا حقنا، ویعیبون ذلك على من اعطاه الله برهان حق معرفتنا والتسليم لامرنا اترون ان الله تبارك وتعالى افترض طاعة اوليائه على عباده، ثم يخفى عنهم اخبار السماوات والارض، ويقطع عنهم مواد العلم فيما یرد علیهم مما فيه قوام دینهم (1)".

والحمد لله وله المنة که از مساعی جمیله علمای اسلام و نشر اخبار اهل بیت علیهم السلام در این زمان عموم مردم از اکثر ازمنه سالفه از حیث رسوخ ولایت ائمة واعتقاد اجمالی به علو مقامات فضل ایشان گوی سبق از میدان ربوده اند.

اعطاء: دادن چیزی است، و حقیقت عطا بذل بدون توقع مدح و شکر است و الا معاوضة خواهد شد، و لهذا اسم معطی علی الاطلاق شایسته مقام غیر خداوند نیست، و تکلیف به شکر از باب ادراک حسن و قبح عقلی، و به حکم عقل است و اوامر شرعیة محض ارشاد است نه بعنوان مجازات عطایای الهیه، و چگونه چنین باشد با اینکه خود توفیق شکر از عطایای سینه او است، و این مؤدی به تسلسل است.

ص: 93

" مصيبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الاسلام على جميع أهل السماوات والارض " اعراب " مصيبة "

از دست و زبان که بر آید *** که از عهده شکرش بدر آید

فضل: در اصل لغت به معنی فزایش است چنانچه تصریح کرده اند، و این گه به اعتبار کیفیت است، و گاه به اعتبار کمیت، و گاه به قوت سنخ وجود، و مراد از افضل میتواند اکثر باشد، و میتواند اکمل باشد، و جمع اولی است چنانچه ظاهر است.

مصائب: در اول مصدر مبنی للمفعول است، و در ثانی اسم مفعول، و تحقیق در لفظ او سابقا با فوائد متعلقه به او گذشت (1) و اخبار در اجر مصیبت زدگان و صابران نه چندان است که بشود احصا کرد و آیه کریمه " ولنبلونکم بشئ من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانسف والثمرات وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا: انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون " [157 البقرة 2] فهرست کتاب سعادت، و دیباچه اوراق فضل و شرافت و موضع مثل معروف " کل الصيد في جانب الفرات " چه هر چه در اخبار است بمنزله شرحی از این اجمال خواهد بود.

" مصيبة ما اعظمها واعظم رزيتها في الاسلام على جميع اهل السماوات والارض " ج مصیبتی که چه قدر عظیم است، و چه قدر بزرگ است بالای او در اسلام بر تمامیت اهل آسمان ها و اهل زمین ها.

ش - نصب مصیبة در عبارت زیارت به تقدیر " اصف " و " اذکر " و " اعنی " و اشباه اینها است، و قطع وصف از موصوف در عربیت افاده مدح یا ذم میکند و لهذا غالبا در این مقام میگویند این کلمه منصوب به مدح است، و جهت افاده

ص: 94

او این است که دلالت بر اشتهار و تبیین اتصاف موصوف به صفت دارد بر وجهی که اگر مستقلاً ذکر شود به اعتماد بر موصوفی فهمیده نمیشود از او مگر موصوف از غایت وضوح اختصاص او به این صفت، و این نوعی است از مبالغه در غایت لطائف و فنی است از بیان در نهایت شرافت، اگر چه در کلام کسی به خواطر ندارم که تصریح به جهت مذکور کرده باشد.

ما اعظمها: اگر چه انشاء است ولی وقوع او در حیز صفت از برای موصوفی ضروری ندارد، چنانچه مشهور است که تقدیر قول میکنند.

رزیه: معنی او گذشت در اوائل زیارت (1) ولی مطلبی که باید در این مقام متعرض شد آنست که وجه اضافه رزیه به مصیبت چیست با اینکه ظاهر لغویین این است که به معنای مصیبت است، و در این استعمال دو وجه به نظر می آید:

یکی اینکه اضافه رزیه به مصیبت برای تأکید باشد بر این وجه که متعارف در لغت عرب اینست که چیزی را که بخواهند ادعای کمال او کنند در وصفی یا اینکه اعتبار اتصاف او به آن وصف کرده اند ثانیاً او را متصف به همان مبدء فرض مینمایند مثل "یوم ایوم" و "لیل اللیل" و "شعر شاعر" و "موت مائت" و هم ناصب، گویا تخیل میکنند که این روز روزی دیگر در ضمن خود منظوی دارد یا این شعر خود شاعر است از کمال اتصاف به صفت شعریت، و بنابراین دلالت این اضافه بر تأکید واضح است، چه مؤدی او آنست که این مصیبت چندان شدید است که خود دارای مصیبت دیگری است، و این نوع استعمال خالی از تعارف نیست.

وجه دیگر اینکه اصل رزء به معنی نقص است، و میتوان ملتزم شد که رزیه بر وزن و معنی نقیصه است اصلاً، و استعمال او در مصیبت به جهت آنست که مصیبت

ص: 95

لابد به تقیصه در اموال یا انفس یا ثمرات خواهد شد، و بنابراین مصدری است که گاه در معنی اصل خود استعمال میشود، و این وجه چندان بعید نیست، اگر چه انصاف آنست که هر دو وجه خالی از نوع مسامحه و بی حاجت بقدری از عنایت نیست، شاید بتأمل یا مراجعه وجهی دیگر به نظر بیاید، و مراد از اهل سماوات و ارض مطلق موجودات است نه خصوص عقلاء چنانچه به تأمل در شواهد بعد معلوم میشود، و خود سموات و ارض اگر چه از ظاهر این لفظ بیروت است، ولی در مناط حکم داخل و از مساق تعبیر معلوم میشود، بالجمله اشاره اجمالی قبل از این در فقره سابقه به عموم مصیبت آن جناب شد، و مناسب است در اینجا نیز اخباری چند از کتب شیعه و آثاری چند از کتب عامه یاد شود، چه اعتراف ایشان به این امور غریبه دلیلی است واضح بر حقیقت طریقه امامیه، کثر الله انصارها و ضاعف اقتدارها، و قبل از دخول در ذکر اخبار مذکوره باید بدانی که بر حسب عقل و نقل تألم عموم موجودات از سماوات و ارضین از مصیبت جانگداز آن امام مظلوم غریب نیست، چه در محل خود از علوم ما فوق الطبیعة ثابت شده که صفات عارضه موجودات بر دو قسمند:

یک قسم مخصوص است به اینکه موجود تخصص طبیعی یا ریاضی پیدا کند و آن گاه عارض او شود مثل طول و عرض و عمق یا تحیز و یا حاجت به غذا و شراب و امثال ذلك.

و قسم دیگر عارض موجود بما هو موجود میشود به معنی اینکه نفس وجود و تحقق کافی است در عروض آن صفات از برای موجود مثل علم و سماع و بصر و البته این قسم ثانی لازمه وجود است، چه در عروض آنها صرف وجود با صرف نظر از همه چیز کفایت میکند، بلی چون وجود در موجودات مختلف است یک جا عین ذات است، و یک جا محتاج به علت است، و جائی قوی و دیگر

تمام موجودات بهره از درك و شعور دارند، دليل آن از قرآن و احاديث و گفتار دانشمندان بزرگ

جای ضعیف است و در محلی غنی صرف، و در محل دیگر فقیر بحث است، لهذا بحسب اختلاف مراتب او و تفاوت مدارجش به غنا و فقر و کمال و نقص و شدت و ضعف و اصلیت و ظلیت آثار او نیز مختلف میشود، پس در کجا علم عین ذات و قوی و شدید و کامل بلکه غیر متناهی الشدة است، و در جای دیگر غایت ضعف و نهایت نقصان و تمام ظلیت است، اگر چه در هر دو جا علم باشد، و از این بیان معلوم میشود که کلیه اشیاء بهره ای از این صفات و نمونه ای از این معانی دارند، و هیچ چیز نیست که به قدر حظ خود از وجود و به اندازه نصیب خویش از تحقق قسمتی از عوارض حقایق وجودیه نداشته باشد.

اگر خواهی که گردد بر تو آسان * وان من شیء را یگدم فرو خوان و کریمه " قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شیء " [21 فصلت 44] اشعار به این معنی دارد، و حکمای اشراق اگر چه این قاعده را به این عموم ذکر نکرده اند ولی طایفه ای از ایشان و از دیگران قایل شده اند به اینکه حیوانات مدرک کلیاتند چنانچه در افعال آنها از تدابیر مگس عسل و هندسه ابابیل از ساختن خانه و سایر عجایب افعال آنها معلوم هر عاقل - غیر مسبوق الذهن بشبهه - میشود، بلکه در نباتات قائل به حظ ضعیفی از شعر شده اند، چنانچه از انصراف و توجه ریشه درختی که بر لب نهر کاشته باشند بسوی نهر و از میل شاخ های او به جانب آب و از ملاحظه حال درخت خرما که به جایی رسیده که بعضی ادعاء کرده اند در او حالت عشق دیده اند، و از التفات به حال درخت انگور که بر دیواری شاخه ای او بالا رود چون تمام شود به جانب دیگر دیوار بر گردد، و اعجب از همه درخت کدو است که شاخه های او که قریب به دیوار میشود هنوز به دیوار نرسیده از آن جانب بر میگردد و متوجه طرف دیگر میشود، از جمله اینها معلوم میشود که في الجملة شعوری دارند، و این قول مرضی حضرت استاد البشر و عقل حادی عشر خواجه

مدرك دعای شریف نبوی " اللّٰهُمَّ ارِنِي الْاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ "

نصیر الدین طوسی - قدس اللّٰه سره القدوسی - است، وکفی به حجة، و این که مشهور است که ادراك کلیات فصل انسان است نظر به اینکه حیوان ناطق را در تحدید او ذکر کرده اند و جهی ندارد، چه قدمای حکماء ناطق به معنی متکلم بالغلبه را ممیز او قرار داده اند، چنانچه قیصری رومی در (شرح فصوص) تصریح به این کرده و متأخرین نطق را به معنی ادراك کلیات قرار داده اند، و دور نیست که مطابق صریح لغت نباشد، و توهم نکنند که تکلم عرض است، و فصل ذاتی پس چگونه او فصل شود، زیرا که همین اشکال در نطق به معنی ادراك کلیات وارد است، چه او هم عرضی است بالضروره، و جواب مشترك است، و مقصود او هر دو اشاره به آن جوهر منشأ انتزاع این وصف است که تا به حال بدست نیامده و باید به لوازم اشاره به او کرد از این جهت است که شیخ رئیس در (رساله حدود) میفرماید ادراك حدود حقیقه اشیا به جهت اینکه موقوف است بر نیل حقایق آنها از طاقت بشریه بیرون است، و دعای شریف نبوی " اللّٰهُمَّ ارِنِي حَقَائِقَ الْاَشْيَاءِ كَمَا هِيَ " (1) معروف است و از این جهت است که هیچ تعریفی در

ص: 98

1- غوالی اللّٰئی ج 4 ص 132 الرقم 228 قال علیه السلام اللّٰهُمَّ ارِنَا الْحَقَائِقَ كَمَا هِيَ وَفِي ذِيْلِهِ عَنْ تَفْسِيرِ الْكَبِيرِ لِلرَّازِي ج 6 / 26 سوره طه: رابعها رب اشرح لي صدري فان عين العقل ضعيفة، فاطلع يا الهی شمس التوفيق حتى اری كل شیء كما هو) وهذا في معنی قول محمد (ص) " ارِنَا الْاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ " وفي مرصاد العباد 309 الباب الثالث من فصل السابع عشر، ولفظ ما نقله: (خواجه در استدعاء " ارِنَا الْاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ ظهور انوار صفات لطف و قهر میطلبد. انتهى ما في ذیل غوالی اللّٰئی. وفي (كنوز الحقایق) للمناوي المطبوع في هامش (جامع الصغیر السیوطی ط المصر " اللّٰهُمَّ ارِنِي الدنیا كما تريها صالحی عبادك ". وقال المولوي في (المنثوي) ط علاء الدولة ص 115 السطر 15 طعمه بنموده بما وآن بوده شست *** آنچنان بنما بما آنرا که هست

همه موجودات ذکر و تسبیح دارند، دلیل آن از قرآن و حدیث و گفتار دانشمندان

ابواب علوم دیده نشده که خالی از مناقشه باشد، و درست و بی عیب بسر منزل برسد، خلاصه سخن و روح مسأله و لب مطلب، اینست که دلیل عقلی بر عدم شعور کلیه اشیاء و عدم ادراک کلیات در حیوانات قائم نشده است بلکه دلیل و حس بر خلاف او است، چنانچه اشاره اجمالی به او شد و آیات قرآنی و شواهد اخبار بر این معنی بسیار است مثل کریمه "وان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم" [44 الاسراء 17] و بنابر قرائت تفقهون به صیغه خطاب دلالت او اوضح است، و رجوع ضمیر ذوی العقول در این مقام مؤید این معنی است، چه حکم بر این حیثیت شده و اخبار عرض ایمان و عرض ولایت و اخبار مفاخره کربلا و کعبه، و اخبار ذکر حیوانات و اخبار ایمان بعضی و تکلم یا تألم ایشان بوقایع دینی مثل تسلیم غزال و ضب و شهادت شیر و تألم ناقه و فرس و اخبار شهادت امکنه برای عمل خیر و شر و اخبار فضل مسجد و مسرت و حزن او به عبادت و معصیت و اخبار تأثر جمادات در وقایع فوق حد تواتر است، و مقام مقتضی بسط و تعداد آنها نیست - در اثبات عموم مدعی کافی است، و از این جهت جماعتی قائل شده اند که معجزه پیغمبر (ص) در تسبیح حصا در این بود که اسماع صوت او کرد نه در احداث صوت او، و هیچ جهتی برای صرف این ظواهر و تأویل اینها نیست، و حجتی در رفع ید از اینها به نظر نیامده جز استیعاد و عدم انس به این معنی بلکه استیناس بفتح باب تأویل و تصرف در ظواهر منافیه با عقول جزئیة قبل از تأمل، و نعم ما قیل:

فاش تسبیح جمادات آیدت *** و سوسه تاویلها بر بایدت

تمام موجودات عالم برای مصیب جان گداز آقا سید الشهداء متأثر شدند

جملگی اجزاء عالم در جهان *** با تو میگویند پیدا و نهان

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم *** با شما نا محرمان ما خامشیم

وفي نظیر ذلك اقول عن لسان قوم مشیرا الی برهانه:

عشق الله ذاته فتجلی *** عشقه فی مظاهر الاشیاء

لیس حاس كأس الهویة الا *** وهو یحسو سلافة الالهواء

كلما فی الوجود قد نال حظا *** ونصیبا من هذه الصهباء

واختلاف الهیولیات دلیل *** لاختلاف الحظوظ والانصباء (1)

بالجملة چون ان مقدمه فی الجملة در ذهن مقرر شد و جای گیر افتاد، میگوئیم اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه کلیه موجودات بر مصیبت جان گذار این امام مظلوم متألم شدند، و هر يك بر وضع مترقب از خود گریه کردند و انقلابات کلیه در اجزاء عالم امکان دست داد بواسطه ارتباط واقعی و مناسب حقیقی که عبارت از تلقی فیض الهی است به توسط آن وجود مقدس و استمداد از بکرات آن ذات همایون در نیل ترقیات مترقبه هر يك در کمال طبیعی خود که با آن جناب دارند و او بر وجهی نمودار شد که پرده بر روی کار نتوان کشید، دوست و دشمن و مؤمن و بر همن همه شهادت دادن، و مشاهده کردند، و چون استیفای جمله این اخبار مستدعی وضع کتابی است مستقل لهذا این بی بضاعت در دو فصل از هر قسم طرفه و از هر نوع شمه ای ثبت میدارد:

فصل اول در ذکر بعض اخبار وارده از اهل بیت اطهار که مفید عموم مصاب آن جناب است بعضی بنفسه و بعضی به انضمام اخبار دیگر، و در این جا بر چند خبر

ص: 100

اقتصار میشود اول - شیخ صدوق در (امالی) سند به حضرت سید الساجدین علیه السلام میرساند که روزی امام حسین (ع) بر حضرت امام حسن (ع) داخل شد چون به آن جناب نظر کرد بگریید، فرمود گریه تو چه سبب دارد؟ گفت میگیریم به جهت آنچه با تو میکنند، پس امام حسن (ع) فرمود کلماتی چند که متمعن واقعه کربلاست که در کتاب (امالی) مذکور است، و در ذیل خبر است که در آن هنگام یعنی بعد از شهادت تو فرود میآید در بنی امیه لعنت خدای، و آسمان خون میبارد، و گریه میکند بر تو همه چیز حتی وحوش در صحراها و ماهیها در دریاها (1) دوم - شیخ ثقة صدوق مقدم وابن قولویه در (کامل الزیارة) از عروة بن الزبیر مسندا نقل میکنند که میگوید شنیدم از ابوذر رضی الله عنه وقتی که عثمان او را از مدینه نفی کرده بود، و میخواست روانه ربنده کند، و مردم با گفتند خوشدل باش که این نحو مصیبت در جنب سبحانه اندک است، ابوذر فرمود بسیار کم است این مصیبت، و لیکن چونید شما گاهی که حسین کشته شود کشته شدنی، یا گفت سر بریده شود سر بریده شدنی - و تردید از راوی است - به خدای سوگند در اسلام بعد از قتل خلیفه یعنی امیر المؤمنین (ع) کشته ای اعظم از او نیست، و زودا که خدای شمشیر او را بر این امت مسلول کند، و ابدا به غلاف باز نگرداند، و میفرستد منتقمی از ذریه او را تا انتقام بکشد از مردم، و اگر شما بدانید که چه وارد می آید بر اهل بحار و سکان جبال در بیشه ها و تل ها و اهل آسمان از قتل او هر آینه میگریستید تا جان های شما بر آید، و هیچ آسمانی نیست که روح مقدس حسین بر او عبور کند

ص: 101

مگر اینکه هفتاد هزار ملك از برای او به فرع آیند، بر میخیزند بپای ایستاده، و مفاصل ایشان تا روز قیامت از این دهشت در لرزه است، و هیچ ابری نیست که مرور کند و برق از او دیدار شود جز اینکه لعنت کند قاتل او را، و هیچ روز نیست مگر اینکه عرضه نمایند روح او را بر رسول خدای پس با یکدیگر تلاقی فرمایند (1).

سوم - هم در کتاب شریف (کامل الزیارة) است که مسندا از زرارة سلام الله علیه (2) نقل میکند که صادق آل محمد صلی الله علیه و سلم به وی فرمود ای زراره آسمان خون گریست بر حسین چهل صباح، و زمین گریست چهل صباح بر حسین به سیاهی، و آفتاب گریست چهل صباح به کسوف و حمرت، و درستا که کوهها پاره پاره و پراکنده شدند، و دریاها شکافته شدند، و ملائکه چهل صباح گریستند بر حسین، و نه خضاب کرد از ما زنی، و نه تدهین کرد و نه سر مه کشید، و نه گیسوان خود را شانه زد تا سر عبید الله بن زیاد - لعنهما الله - نزد ما آمد، و همیشه ما بعد از حسین (ع) گریان بودیم و جدم علي بن الحسين عليهما السلام هر وقت یاد او میکرد چندان میگریست که آب چشمش محاسنش را ممتلی میکرد، و میگریست چندان که هر که میدید از گریه او بگریه می آمد از روی رقت برای او، و همانا که ملائکه نزد قبر حسین (ع) هستند، هر آینه گریه میکنند، و گریه میکند به گریه ایشان هر چه در هو است، و آنچه در سماء از ملائکه، و چون روح مقدس او بیروت رفت جهنم از عظم مصیبت بانك زد چنانچه نزدیک شد منشق شود از زفره او، و همانا جان پلید عبید الله و یزید چون بر آمد از شادمانی جهنم چنان شهقه بر آورد که اگر خدای تعالی حبس نمیفرمود او را بدست خزان او هر آینه هر که بر پشت زمین است میسخت، و اگر اذن به جهنم میداد نمیماند چیزی

ص: 102

1- کامل الزیارات 74، بحار الانوار: 219 / 45.

2- سلام الله علیه در حدیث نیست.

مگر اینکه او را بکام در میکشید لکن جهنم مأمور است و در بند است، و هر آینه چند بار عتو و سرکشی کرد بر خازنان خودش تا جبرئیل بیامد و به بال خود وی را بزد و ساکن شد، و بدرستی که او گریه میکند بر حسین و ندبه میکند او را، و افروخته میشود بر کشتندگان او، و اگر نبودند آنانی که از حجت های حق سبحانه و تعالی بر پشت زمینند هر آینه زمین شکسته میشد، و آنچه بر او بود سرازیر میکرد، و زلازل بسیار نمیشود مگر وقت نزدیکی قیامت، و هیچ چشمی و اشگی نیست که احب باشد نزد خدای تعالی از چشمی که بگرید و اشک بریزد بر او، و هیچ کس نیست که بگرید بر او مگر اینکه صله کند فاطمه علیها السلام را و مساعدت میکند او را و صله میکند پیغمبر را و ادا میکند حق ما را (1).

تا آخر حدیث شریف که در فضایل گریه کننده گان است.

چهارم - هم در (کامل الزیارة) است مسندا که ابو بصیر از حضرت باقر روایت میکند که فرمود: گریستند آدمیان و جنیان و مرغان و وحشان بر حسین ابن علی علیهما السلام تا اشک ایشان فرو ریخت (2).

پنجم - هم در آن کتاب سند به حسین بن ثویر میرساند که میگوید من و یونس بن ظبیان، و مفضل بن عمر، و ابو سلمه سراج در حضرت ابو عبد الله یعنی صادق آل محمد علیهم السلام نشسته بودیم و یونس از میانه ما مخصوص به مخاطبه بود، و از ما بزرگتر بود، و در ذیل حدیث است که صادق آل محمد (ع) فرمود که چون ابو عبد الله (ع) شهید شد گریستند بر و آسمانها هفت گانه، و هر چه در آنها است و زمینهای هفتگانه، و هر چه در آن است، و آنچه ما بین آسمان و زمین است، و آنچه حرکت میکند در بهشت و در جهنم از خلق پروردگار ما و هر چه دیده

ص: 103

1- کامل الزیارات باب 26 بحار الانوار 45 / 206 رقم 13.

2- کامل الزیارات باب 26 ص 79 بحار الانوار 45 / 205 رقم 8.

میشود، و هر چه دیده نمیشود گریستند بر ابو عبد الله مگر سه چیز که گریه نکردند، گفتم فدایت شوم کدامند این سه چیز؟ فرمود: نگریست بر او بصره و دمشق و آل عثمان بن عفان (1).

و مراد از آل عثمان ظاهراً خصوص بنی امیه باشد یا مطلق اصحاب و هو خواهان او که آنها را عثمانیه میگویند.

ششم - هم در کتاب مذکور است، از ابو بصیر مسندا که نزد صادق آل محمد بودم ناگاه فرزند وی در آمد و آن جناب وی را ترحیب فرمود و به خود چسبانید و بوسید و فرمود خدای حقیر کند هر آنکه شما را حقیر کرد، و انتقام بکشد از هر که شما را کشت، و خدای ولی و ناصر شما باشد فقد طال بکاء النساء و بکاء الانبياء و بکاء الصديقين والشهداء و ملائكة السماء، آنگاه بگریست و فرمود ای ابو بصیر هر وقت نظر به اولاد حسین میکنم عارض میشود مرا آنچه مالك او نیستم از به یاد آوردن آنچه با پدر ایشان و با ایشان کردند، آنگاه ذکر گریه فاطمه علیهما السلام و ناله او را بر وجه مبسوط فرمود... (2).

هفتم - در (علل) و (امالی) سند به میثم تمار میرساند که به جمیله مکیه فرمود و الله هر آینه میکشند این امت پسر پیغمبر خود را در محرم بعد از ده روز از او و هر آینه دشمنان خدای آن روز را روز برکت می شمارند، و همانا که این کار شدنی است، و در علم خدای سبقت گرفته، میدانم این را از روی عهدهی که مولای من امیر المؤمنین (ع) با من کرده، و همانا خبر داده به مه که میگیرند بر او هر چیزی حتی وحوش در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغها در میانه زمین

ص: 104

1- کامل الزیارات باب 77 بحار الانوار 45 / 206 رقم 12.

2- کامل الزیارات باب 26 بحار الانوار 45 / 208 ط بیروت.

الفصل الثامنة: أسانيد روايات الاثني عشر عند السنة والشيعة

و آسمان، و ميگرید بر او آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و زمين و مؤمنين انس و جن و تمامت ملائكة آسمان و زمين و رضوان و مالك و حاملان عرش الهی و آسمان خون و خاکستر ميارد... (1).

تا آخر حديث كه انشاء الله بعد از اين در محل خود نقل خواهد شد.

هشتم - در كتاب مذکور است و سند به يگتن از اهل بيت المقدس ميرساند كه گفت سوگند به خدای كه ما اهل بيت المقدس شب قتل حسين را شناختيم بر نداشتيم از زمين سنگی يا كلوخی يا صخره ای مگر اينكه زير او خون ديديم كه در غليان است، و ديوارها مانند علقه سرخ شد، و تا سه روز خون تازه از آسمان باريد، و شنيديم كه منادی ندا ميكرد در جوف ليل:

ترجوة قتلت حسينا *** شفاعة جده يوم الحساب

معاذ الله لانلتم يقينا *** شفاعة احمد و ابي تراب

قتلتم خير من ركب المطايا *** و خير الشيب طرا والشباب

و تا سه روز آفتاب منكسف بود، آنگاه باز شد و ستارگان مشتبك و در هم آميخته شدند (2)...

نهم - هم در (كامل الزيارة) بسند معتمد از حضرت صادق (ع) حديث ميكند كه هشام کسی به طلب پدرم فرستاد، و گسيل شام كرد چون به روی در آمد عرض كرد يا ابا جعفر تورا آورديم تا پرسش كنيم از مسأله ای كه صلاحيت سؤال او را از تو غير من ندارم، و نميدانم در روی زمين خلقی را كه سزاوار باشد كه بدانند يا دانسته باشد اين مسأله را اگر کسی باشد كه بدانند جز يك نفر، پس هشام

ص: 105

1- علل الشرايع: 1 / 217 امالی الصدوق مجلس 27 تحت رقم 1، بحار الانوار: 45 / 202.

2- كامل الزيارات ص 77، بحار الانوار: 45 / 204 رقم 6.

گفت خبر ده مرا از شبی که کشته شد در او علی بن ابیطالب آنان که در کوفه نبودند به چه استدلال کردند بر قتل او و علامت او برای مردم چه بود اگر بدانی آیا آن علامت برای غیر علی در قتلش بود یا نه؟ پس پدرم فرمود همانا چون شب قتل امیر المؤمنین شد سنگی از روزی زمین بر نداشتند مگر اینکه زیر او خون تازه یافته شد تا فجر طلوع کرد، و هم چنین بود شبی که در او کشته شد یوشع بن نون، و هم چنین بود شبیکه در او کشته شد یوشع بن نون، و هم چنین بود شبی که در او عیسی بن مریم به آسمان رفت و همچنین بود شبی که کشته شد در او شمعون بن حمون الصفا، و همچنین بود شبی که کشته شد در او حسین بن علی علیهما السلام، فرمود پس روی هشام دگرگون گشت تا رنگ او تیره شد و خواست تا خون پدرم را بریزد (1).

وحدیث را ذیلی است که اهتمام به نقل او نبود، و نظیر این حدیث در کلام ابن عبد ربه خواهد آمد ص 109.

دهم - سید اجل رضی الدین ابن طاوس قدس سره در (ملهوف) از سید الساجدین علیه السلام در طی خطبه ورود مدینه حدیث کرده که فرمود کدام چشم از شما مالک اشک خود است، و از فرو ریختن آب ضنت میکند با اینکه همانا سبع شداد برای قتل او بگریستند، و گریستند دریاها با امواج خودشان و آسمانها با ارکانشان و زمین با اطراف و نواحی خود و درختان با شاخهای خود و لجهای بحار و ملائکه مقربین و اهل سماوات یکسره (2) تا آخر خطبه.

که هر سطری از او در کوهی شکاف و در بحری جفاف می آورد، و از این مقوله اخبار عموماً و خصوصاً در بکاء انبیاء و خصوص آدم و عیسی و پیغمبر صلی الله علیهم در مواقع متعدده و امیر المؤمنین وفاطمة و حسن علیهم السلام

ص: 106

1- کامل الزیارات: 75، بحار الانوار: 45 / 204.

2- الملهوف ص 82، بحار الانوار 45 / 148، العوالم 17 / 469.

وانكساف شمس و خون باریدن از آسمان و سرخ شدن جامعه ها و خون از زمین جوشیدن و ناله ملائکه مطلقا و خصوصا خدام قبر مطهر به حدی است که هر که بی غرض و شبهه ملا-حظه کند در اول دفعه قطع و یقین میکند، والحق از حد تواتر معنوی متجاوز است، و در زیارات شریفه کلماتی واقع شده که دلالت بر عموم دعوی دارد از قبیل اینکه که در زیارتی که در ذیل:

روایت حسین ابن ثویر در (کامل الزيارة) ایراد شده، وارد است " اشهد ان دمك سكن في الخلد واقشعرت له اظلة (1) العرش وبكى له جميع الخلايق وبكت له السموات السبع والارضون السبع و ما فيهن و ما بينهن و من يتقلب في الجنة والنار من خلق ربنا ما يرى و ما لا يرى " (2).

و در زیارتی که در (مصباح الزاير) میفرماید که سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه به او زیارت کرد سید الشهداء علیه السلام را - و مشهور است به زیارت ناحیه مقدسه - مذکور است " لقد صرع بمصرعك الاسلام وتعطلت الحدود والاحكام واطلمت الايام وانكشف الشمس واطلم القمر واحتبس الغيث والمطر واهتز العرش والسماء واقشعرت الارض والبطحاء وشمل البلاء واختلفت الالهواء، وفجع

ص: 107

1- ظاهر اینست که اظله جمع ظللال است، و او جمع ظل است، و عالم ظل واطله وظللال در اخبار مذکور است، و مراد از او انوار مقدسه و ارواح علویه است، چنانچه " المصطفى في الظلال " در القاب حضرت رسالت ذکر شده واطله عرش، بنابر این ارواح ملائکه مقربین و انوار قادسه مهیمین و کرویین است، و احتمالات دیگر می رود که مناسب سایر مقامات استعمال لفظی نیست اگر چه در مزار بحار [154 / 101] مذکور است منه (ره).

2- کامل الزیارات 197، بحار الانوار: 101 / 152.

بك الرسول و از عجببت البتول وطاشت العقول (1).

و در زیارت دیگر وارد است بایي وامي من بکته لطيب وفاته سماء الله وارضه و ملائکته (2).

و از این قبیل یسار است، و همین قدر برای اشاره کفایت است.

فصل دوم - در ذکر بعض اخبار و کلمات علمای اهل سنت که شهادت به وقوع آثار غریبه از این مصیبت عظمی در آسمان و زمین داده اند که از ملاحظه مجموع آنها قطع بدعوی عموم مصیبت میتوان حاصل کرد، و بر سبیل تطفل واستطراد بعض عجایب اموری که از مقوله کرامت و در ملائک حکم مشارک با این وقایع است به جهت تسدید قلوب ضعفاء و شیعه، و تشیید عقاید از کلام ایشان ایراد میشود:

از آن جمله شیخ مقدم و امام معظم ایشان مسلم بن الحجاج النیسابوری در جامع صحیح خود - که اجماع کرده اند بر صحت روایات و عدالت روات او - در تفسیر آیه مبارکه " فما بکت علیهم السماء والارض... " [29 الدخان 44] روایت میکند لما قتل الحسين بکت السماء و بکائها حمرتها (3).

و قریب به این خبر در (تفسیر علی بن ابراهیم) است در ذیل این آیه کریمه که حسین (ع) بر پدر بزرگوار خود گذر کرد و علی (ع) فرمود این فرزند من کشته میشود، و همانا آسمان و زمین بر وی بگریند و نگریستند آسمان و زمین جز بر یحیی بن زکریا (4).

ص: 108

1- مصباح الزائر: 117، بحار الانوار: 101 / 232.

2- بحار الانوار: 101 / 253.

3- صحیح مسلم اول جزء 5، بحار الانوار 45 / 217.

4- بحار الانوار: 45 / 201.

و از (تفسیر ثعلبی) نقل شده قال: مطرنا دما بايام قتل الحسين (ع) (1).

وأحمد بن عبد ربه قرطبي اندلسی در کتاب (عقد) به سند متصل متعدد از محمد بن شهاب زهري معروف روایت میکند با قتیبه متوجه مصیصیه شدیم و بر عبد الملك مروان وفود کردیم و او در ایوانی نشسته بود و دو سماغ از خلق بر در ایوان ایستاده بودند، وی را عادت چنان بود اگر حاجتی دست میداد هر کس نزدیک او بود به هم دوش خود میگفت مترتا تا بدر ایوان میرسید، و هر کس را رخصت تمشی بین سماغین نبود، زهري میگوید من و قتیبه آمدیم و بر در ایوان ایستادیم، عبد الملك از آنکه بر یمین او ایستاده بود پرسش کرد که مگر شنیده باشید در بیت المقدس چه واقع شد در شب قتل حسین بن علي علیهما السلام پس هر کس از صاحب خود سؤال کرد تا به در ایوان رسید، و هیچ کس جوابی رد نکرد من گفتم نزد من در این امر عملی است، پس هر کس بافرا تر از خود جواب ادا کرد تا به عبد الملك رسید، آنگاه مرا خواند و من در بین سماغین راه رفتم چون به عبد الملك رسید سلام گفتم، از من پرسید تو کیستی؟ گفتم: من محمد ابن مسلم بن عبد الله بن شهاب زهري هستم مرا به نسب به شناخت، و عبد الملك بسیار طالب حدیث بود، پس با من گفت چه واقع شد در بیت المقدس روزی که حسین (ع) کشته شد؟ - و در روایت که سندش را ابن عبدربه ذکر کرده چنین گفت در شبی که در صبح گاه او حسین کشته شد - زهري گوید گفتم بلی میدانم، و گفتم خبر داد مرا فلان راوی - میگوید زهري اسم نبرد از راوی - که برداشته نشد در صبحگاه آن شب که علي بن ابی طالب و حسین بن علي علیهم السلام کشته شدند سنگی از بیت المقدس مگر اینکه زیر او خون تازه یافتند، عبد الملك گفت راست گفتمی خبر داد مرا آنکه تو را خبر داد، و همانا من و تو در این حدیث

ص: 109

دینارهایی را که از راهب نصرانی گرفتند چه حالتی پیدا کرد

متفردیم (1) تا آخر قصه که مناسبتی تمام با مطلوب ما ندارد.

واین حجر در (صواعق) آورده که چون این حدیث با عبد الملک به پایان آورد عبد الملک گفت از آنان که این حدیث میدانستند جز من و تو کسی زنده نمانده، باید نشر این حدیث نکنی، و تا عبد الملک را زندگانی بر پای بود این خبر با کس در میان نیاوردم (2).

و روایتی که از (کامل الزیارة) ایراد کردیم شنیدی، و ظاهراً هر دو این حدیث را از حضرت امام محمد باقر (ع) شنیده اند ولی حسد و تنافس و اعراض از اهل بیت موجب اخفای اسم مقدس آن جناب شد. (*) و هم در کتاب (عقد) سند به یسار بن عبد الحکم میرساند که چون لشکر گاه حسین (ع) را غارت کردند طیبی در او یافته شد، و هیچ زنی استعمال آن طیب نکرد مگر اینکه مبتلای به برص شد (3).

و در سیره عبد الملک ابن هشام در ذیل قصه حاملین رأس شریف و حدیث راهب که در کتب فریقین مذکور است میگوید موافق نقل شمس الدین یوسف قترغلی در (تذکره) که چون آن جماعت سر مبارک را از راهب باز ستدند، و روانه جانب دمشق شدند چون نزدیک دمشق شدند با خود گفتند بیائید تا این دنانیر را قسمت کنیم مبادا یزید به بیند و بگیرد، پس کیسه ها را گرفتند و باز کردند و دیدند دینارها به خزف مبدل شده، و بر یک جانب آنها نوشته است "ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون" و بر جانب دیگر مکتوب است "وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون" از این روی آن دنانیر را در نهر بردی - که نهر دمشق

ص: 110

1- عقد الفريد: 2 / 315.

2- الصواعق المحرقة 116.

3- عقد الفريد: 2 / 220 ط الشرقية بمصر.

جنیان برای امام حسین علیه السلام نوحه سرائی میکنند

است - انداختند (1).

و هم در (تذکره) سبط ابن جوزی است که زهری از ام سلمه رضی الله عنها روایت میکند که نوحه جنیان را شنیده بودم مگر در شب قتل حسین که شنیدم گوینده میگفت:

الا یا عین فاحتفلی بجهد *** و من یبکی علی الشهداء بعدی

علی رهط تقودهم المنايا *** الی متجبر فی ثوب عبد

ام سلمه میفرماید پس دانستم که حسین کشته شد (2).

و از شعبی نقل کرده که اهل کوفه شنیدند که قائلی میگفت:

ابکی قتیلا کربلا *** مخرج الجسم بالدماء

ابکی قتیلا الطغاة ظلماً *** بغیر جرم سوی الوفاء

ابکی قتیلا بکی علیه *** من ساکن الارض والسماء

هتک اهلوه واستحلوا *** ما حرم الله فی الاماء

یا بابی جسمه المعری *** الا من الدین والحياء

کل الرزایا لها عزاء *** و ما لذا لرزء من عزاء

و هم از زهری حکایت کرده که جنیان بر آن مظلوم نوحه گری کردند و این ابیات خواندند:

ص: 111

1- التذکره: 273 ط المطبعة العلمية في النجف، خرايج، بحار الانوار 45 / 186.

2- امالی الصدوق المجلس 29 الرقم 2 بحار الانوار: 238 / 45 بدل فاحتفلی فانهملی و بدل ثوب عبد ملك عبد، تاریخ ابن عساکر مسند و مرسلا 4 / 341 والخصائص للسيوطي 2 / 127 مجموع الزوائد 9 / 199 تذكرة الخواص

ألا يكون بين الحكمتين أي تضاد

خير (1) نساء الجن تبكين شجيات *** ويلطمن حدودا كالدنانير نقيات

ويلبس ثياب السود بعد القصبیات

وزهری گفته از ایاتی که از قول جنیان حفظ شده این است:

مسح النبي جبينه فله بريق في الخدود *** ابواه من عليا قریش وجده خير الجدود

قتلوك يابن الرسول فاسكنوا نار الخلود (2) و از هشام بن محمد حدیث میکند که چون حسین کشته شد قاتلان او شنیدند که قائلی از آسمان میسرود:

ایها القاتلون جهلا حسینا *** ابشروا بالعذاب والتتکیل

کل اهل السماء تدعوا علیکم *** من نبی ومرسل وقبیل

قد لعنتم علی لسان بن داود *** وموسی وصاحب الانجیل (3) وهم در (تذكرة) است که محمد بن سعد در (طبقات) گفته که این حمرت در آسمان دیده نمیشد قبل از کشتن حسین (4).

و از ابو الفرج جد خود در کتاب (تبصره) نقل کرده چون حالت غضبان آنست که هنگام غضب گونه او سرخ میشود، و این سرخی دلیل غضب و اماره سخط اوست، و خدای تعالی از جسمانیت و عوارض اجسام منزه است اثر غضب خود را در کشتن حسین به حمرت افق اظهار کرد و این دلیل بزرگی آن

ص: 112

1- در کثیری از نسخ کتب مختلفه صورت شعر بر وجه مذکور است، و این شعر موزون نیست و در بعضی کتب دیده شده بر این وجه:

نساء الجن یبکین نساء الهاشمیات، و این اوفق است منه (ره) و این اشعار را بحار الانوار 236 / 45 نقل فرموده.

2- التذكرة 280 ط مطبعة العلمية النجف.

3- تذكرة 153 مناقب آل ابی طالب 4 / 62 - 63، بحار الانوار 236 / 45.

4- تذكرة ط الغری ص 283.

سنگی یافتند پانصد سال قبل از بعثت پیغمبر بر او نوشته شده بود: أترجوا...⁽¹⁾

جناب است (1).

و از این سیرین کرده که چون حسین علیه السلام شهید شد دنیا سه روز تاریک شد آنگاه این حمرت نمودار شد، و سند به هلال بن ذکوان میرساند که چون حسین علیه السلام کشته شد دو ماه و اگر دیوارها چنان بودند که که گفتی ملطخ به خون بودند از هنگام نماز فجر تا غروب آفتاب و به سفری رفتیم بارانی آمد که اثرش در جامهای ما مانند خون باقی ماند.

و از محمد بن سعد روایت کرده که سنگی در دنیا بر داشته نشد مگر اینکه به خون تازه زیر او دیده شد و آسمان بارشی کرد که اثر وی مدتی در جامه ها بماند تا پاره شدند.

و از سدی روایت کرده که چون حسین کشته شد آسمان گریست و کریه او حمرت اوست.

و از ابن سیرین نقل کرده که سنگی یافتند پانصد سال قبل از بعثت نبوی که بر او به سریانیه نوشته بودند و به عربیت ترجمه کردند:

اترجوا امة قتلت حسينا *** شفاعة جده يوم الحساب

واز سلیمان بن یسار خبر میدهد که گفت سنگی یافتند که بر او مکتوب بود:

لا بد ان ترد القيامة فاطم *** وقميصها بدم الحسين نلطح

ويل لمن شفعاؤه خصمائه *** والصور في القيامة ينفخ (2)

تا آن جا بود کلماتی که از (تذکره) سبط ابن جوزی بنقل خواستم بکنم و این فقره اخیره مشابهتی تمام دارد با واقعه مشهوره که در (مجموعه) ای - که به خط شیخ جلیل صاحب کرامات شمس الدین محمد بن علی جباعی جد شیخ

ص: 113

1- تذکره ص 283 ط الغری، الصواعق المحرقة 194 ط مصر عنه.

2- تذکره الخواص ص 284 ط الغری.

سنگی در شوشتر حفاران از زمین بیرون آوردند بر او نوشته شده بود...

بهائی قدس سره است - مذکور است که فرموده عقیقی سرخ یافته شد که مکتوب بود بر او:

انا در من السماء نثرونی *** یوم تزویج والد السبطين

كنت انقی من اللجین صفاء *** صبغونی بدم بحر الحسین

و آنچه در (کشکول) و (زهر الربیع) و غیر آنها است (1) (صبغتنی دماء نحر الحسین) است و این اولی است.

و دیده شده در زرد نجفی که مرقوم بر او:

صفرة لونی ینبیک هن حزنی *** لسید الاوصیاء ابن الحسن و بر نگین سیاهی دیده شد:

لست من الحجارة بل جوهر الصدف *** حال لونی لفرط حزنی علی ساکن النجف

و در (زهر الربیع) محدث مطلع سید نعمت الله جزائری مذکور است که یافتیم در شهر شستر سنگك کوچک زردی که حفاران از زمین بسر آورده بودند و بر آن سنك به همان رنگ مکتوب " بسم الله الرحمن الرحيم لا-إله الا-الله محمد رسول الله علي ولي الله لما قتل الحسين بن علي بن ابيطالب كتب بدمه على ارض حصباء (وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون) (2).

ص: 114

1-1) كنتا اصفى من اللجین بیاضا *** صبغتنی دماء نحر الحسین زهر الربیع ج 2 / 45 ط النجف الاشرف.

2-2) رأیت صخرة مقدار الكف صفراء اخرجوها من قعر الماء في نهر من انهار شوشتر مکتوبا علیها من نفسها لما قتل الحسين الشهيد بارض كربلا كتب دمه على ارض الحصباء " وسيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون " - زهر الربیع ج 2 / 45 ط النجف الاشرف

و وقوع نظیر این وقایع در زمان ما شده، چنانچه والد محقق من قدس سره خبر داد مرا از شیخ فقیه فاضل شیخ عبدالحسین طهرانی قدس سرهما که وقتی به حله رفته بود اتفاق چنان افتاد که درختی را قطع کرده بودند و طولاً او را به منشار تنصیف کردند در باطن او در هر شقی منقوش بود " لا إله الا الله محمد رسول الله على ولي الله " و من خود در طهران قطعه الماس کوچکی دیدم که به قدر نصف عدسی بیش نیست و در باطن او بر وجهی که هر که به بیند قطع میکند که به صناعت نیست منقوش بود لفظ مبارك على به یاء معکوس با کلمه کوچکی که ظاهراً لفظ یاء باشد که مجموع یا علی بشود، و از این قبیل قصص در سیر و تواریخ بسیار دیده شده، از آن جمله در (نفع الطیب) از کتاب (نشق الازهار) نقل کرده که در جامع قرطبه سه عمود از رخام احمر است که بر یکی مکتوب است اسم محمد و بر دیگری صورت عصای موسی و اهل کهف، و بر سومی صورت غراب نوح و هر سه به خلق خدای تعالی است نه به صنعت صانعی.

بالجملة غرض استیفای این باب نیست بلکه استیناس برای قصه مذکوره در کلام صاحب (تذکره) بود، و به همین قدر کفایت است، و متتبع مطلع را امکان تألیف رساله ای در این باب هست.

و در (صواعق محرقة) احمد بن حجر هیثمی شافعی مکی مذکور است از ام سلمه نقل کرده که در شب قتل حسین شنیدم که قانلی میگفت: ایها القاتلون جهلا حسینا... الی آخره (1) و از سیره ملا عمر نقل کرده که علی علیه السلام در کربلا

ص: 115

1-1) ایها القاتلون جهلا حسینا *** ابشروا بالعذاب والتنکیل کل اهل السماء یدعو علیکم *** ونبی ومرسل وقبیل قد لعنتم علی لسان بن داود *** و موسی و صاحب الانجیل - البداية والنهاية لابن کثیر 8 / 200 ط مصر تاریخ ابن عساکر 4 / 341 ط روضة الشام، کفایة الطالب 295 ط الغری، نظم در السمطین 217 مطبعة القضاء، ینابیع الموده 320 ط اسلامبول، والصواعق المحرقة 193 ط مصر تاریخ الامم والملوک 4 / 357 ط الاستقامة و مأخذ آخر فراجع احقاق الحق 11 / 576.

عبور کرد، وفورمود اینجا مناخ رکاب و موضع رحال و جای ریختن خون های ایشان است جوانانی از آل محمد صلی الله علیه واله کشته میشوند در این عرصه که گریه میکند بر آنها آسمان و زمین (1).

و هم به طریق دیگر روایت ام سلمه را نقل کرده و هم از آن حضرت روایت نقل کرده که صوت جن را شنید که میخواند " مسح النبی جبینہ... الی اخره (2) و نیاحه دیگری از جن شنیده شده " انعی حسینا جبلا کان حسین جبلا... " (3).

و از جن دیگر شنیده شده " الا یا عین فاحتفلی بجهد... الی اخره " (4).

ص: 116

1- الصواعق المحرقة 193 ط القاهرة.

2- مسح الرسول جبینہ *** فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش *** جده خیر الجدود الطبرانی فی المعجم الکبیر، مقتل الحسین 2 / 95 ط مطبعة الزهراء...

3- انعی حسیناً هبلاً *** کان حسین رجلاً محاضرات الابرار 2 / 160 ط مصر اتقی حسیناً هبلاً *** کان حسین جبلاً الخصائص الکبری 2 / 127 ط حیدرآباد، ینابیع المودة 320 ط اسلامبول.

4- الا یا عین فاحتفلی بجهد *** و من ینکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا *** الی متحیر فی ملک عبد المعجم الکبیر للطبرانی، کفایة الطالب 294 ط الغری، مقتل الخوارزمی - 2 / 95 ط الغری...

فائده - 4 کسانی که گفته اند صد مرتبه لعن و سلام در مصباح سید نیست از بیخبرانند

و هم در (صواعق) است چون سر مبارك را به شام بردند در اول منزل بشرب نیبذ پرداختند ناگاه دستی از دیوار بر آمد و با او قلمی از آهن بود و این شطر نوشت " اترجوامة.. الی اخره. (1) منصور بن عمار این خبر را روایت کرده، و غیر او گفته است این بیت را در سنگی یافته اند به سیصد سال قبل از مبعث شریف نبوی اینکه این بیت مکتوب است در کلبسائی از ممالک روم که کاتب او مجهول است (2) و از ابو نعیم حافظ در کتاب (دلائل النبوة) از نضره از دیه آورده که نقل کرد چون حسین علیه السلام شهید شد آسمان خون بارید، و ما بر خواستیم صبح را و در حال و جرار خود را از خون ممتلی یافتیم (3).

و در چند حدیث غیر از او است که آسمان سیاه شد به حدی که ستاره ها در روز دیدار شدند، و سنگی بر داشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر او دیده شد، و از ابو الشیخ روایت کرده که ورسی در عسگر ایشان بود به خاکستر متحول شد (4).

و هم در (صواعق) است که سفیان بن عیینه از حربه نقل میکند که مردی که ورس او منقلب به رماد شده بود خود از حال خود خبر داد و گفت که ناچه را در عسگر ایشان نحر کردند گوشت او را مانند آتش یافتند، و چون او را طبخ کردند مثل علقم شد (5).

و هم خبر داد - و ظاهر اینکه ضمیر در کلام ابن حجر راجع به سفیان باشد - که آسمان سرخ شد و آفتاب گرفت به حدی که ستارگان در نصف النهار نمودار شدند، و سنگی بر داشته نشد مگر اینکه زیر او خون تازه دیده شد.

ص: 117

1- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

2- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

3- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

4- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

5- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

فائده - 6 زیارت عاشورا را در شب هم میتواند خواند

و از عثمان ابی شیبیه نقل کرده که آسمان هفت روز بگریست و سرخ شد و دیوارها دیدار شدند که و یا با عصفور رنگین شده از شدت حمرت آسمان (1).

و از ابن جوزی روایت کرده و وی از ابن سیرین حدیث میکند که دنیا تا سه روز تاریک بود، و بعد از او سرخی در آسمان پیدا شد.

و از ابو سعید خدری نقل کرده که سنگی در دنیا بر نداشتند مگر اینکه زیر او خون تازه یافته شد و آسمان خون بارید که اثر وی در جامها بماند تا قطعه قطعه شدند (2).

و از ثعلبی و ابو نعیم روایت کرده که آسمان خون بارید و از ابو نعیم آورده که گفتند " فاصبحنا رحالنا وجوارنا مملوءة دما (3) و قد سبق مثله. و میگوید در روایتی است که آسمان خون بارید بر خانه ها و دیوارها در خراسان و شام و عراق و سر مبارک چون به خانه ابن زیاد وارد شد رنگ دیوارهای قصر الاماره خون شد.

و از ثعلبی حدیث میکند که آسمان بگریست و گریه او سرخی او بود و از غیر ثعلبی نقل کرده که گفته آفاق آسمان تا شش ماه بعد از قتل حسین علیه السلام سرخ بودند، و بعد از او علی الدوام سرخی مشاهده شد.

و از ابن سیرین روایت کرده که این حمرتی که با شفق مشاهده میشود قبل از قتل سید الشهداء علیه السلام نبوده آنگاه کلام ابن جوزی که در تعلیل آن سابقا در کلام

ص: 118

1- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

2- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

3- نضرة الازدية انها قالت لما قتل الحسين بن علي امطرت السماء دما فاصبحنا وجبابنا وجرارنا ملوثة دما ذخائر العقبى 144 ط القدسی بالقاهرة، الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

سبط او مذکور شد حکایت کرده، و حدیث زهری را اجمالا هم ایراد کرده، و هم از او نقل کرده که از غیر عبد الملک این حدیث را شنیده چنانچه گذشت، و از سیره ملا عمر نقل کرده که ام سلمه نوحه جن را شنید (1).

و در (ینابیع) از (جوهر العقدين) سمهودی که از اکابر علمای مصریان است حدیث زهری را روایت کرده.

و هم از آن کتاب است موافق حکایت صاحب (ینابیع) که ابن برقی سند به صالح امام مسجد بنی سلیم میرساند که جماعتی از اشیخ او حکایت کردند که به غزای رومیان رفته بودند، و در کنیسه ای یافتند که نوشته بود " اترجوامه... "

الی آخره " و از اهل روم سؤال کردند که نویسنده این کیست گفتند نمیدانیم، و از محمد بن سیرین نقل کرده که سنگی به سیصد سال قبل از بعثت یافتند که بر او عبارتی سریانی نوشته بودند که به عربی ترجمه کردند این بیت شد.

و از سلیمان بن یسار نقل رکنه که حجری یافتند که این نظم بر او مکتوب بود " لا بد ان ترد القيامة فاطم (2)... الی آخره. و این خبر را تأیید کرده به روایت حافظ ابن اخضر در کتاب (عترة طاهرة) که حضرت رسالت فرمود انگيخته میشود دختر من فاطمه روز قیامت و با او جامهائی است که به خون رنگین است، پس معلق به قائمه ای از قوایم عرش میشود و میگوید یا عدل احکم بینی و بین قاتل

ص: 119

1-1 (1) صواعق محرقة 194.

2-2 (2) لا بد ان ترد القيامة فاطمة *** و قميصها بدم الحسين ملطخ ويل لمن شفعائه خصمائه *** والصور في القيامة ينفخ التذكرة 284 ط الغری، ینابیع المودة 331 ط اسلامبول، نظم درر السمطين 219.

انگشتر بخشی امیر المؤمنین در نماز با آن توجه خاص علی مقامی است که برای هر کس ارزانی نیست، و گفتار أبو الفرج عبد الرحمن بن الجوزي الحنبلي در این موضوع

ولدی، و حکم میشود برای دختر من قسم به پروردگار کعبه (1).

و در (ینابیع) است که آنچه از (صواعق) نقل شد تماماً در (جواهر العقدين) مذکور است.

و هم در (ینابیع) از (جمع الفوائد) - که جامع بین دو کتاب بزرگ است یکی (جامع الاصول) ابن اثیر و دیگری (مجمع الزوائد) نور الدین هیثمی نقل کرده که در او است که زهری گفته " ما رفع حجر بالشام الا وجد تحته دم عبيط و لم ترفع حصاة بيت المقدس الا وجد تحتها دم عبيط " (2).

و این عبارت با فقرات سابقه که به وجوه مختلفه در کلام شمس الدین بغدادی سبط أبو الفرج و کلام ابن حجر متأخر صاحب (صواعق) مذکور شد فرقی دارد.

و از أبو قبیل حدیث میکند " لما قتل الحسين انكسفت الشمس حتى بدت الكواكب " وهم از أبو قبیل حدیث کرده که چون حاملان رأس شریف در اول مرحله به شرب نیبذ پرداختند قلمی از آهن نمودار شد، و با خون نوشت " اترجوا مة قتلت حسيناً... " پس بگریختند و سر مبارك را بگذارند آنگاه بازگشتند، و این جمله احادیث از مرویات طبرانی در (معجم کبیر) نیز هست چنانچه در جمع الفوائد مذکور است.

و در (مقتل أبو مخنف) که معتمد فریقین است و نسخه او هم در (ینابیع) منقول است، و فقیر به جهت دفع بعض احتمالات از عبارت (ینابیع) نقل میکنم مذکور است که در حال شرب دستی با قلمی بر آمد و با خون نوشت:

اترجوا مة قتلت حسيناً *** شفاعة جده يوم الحساب

ص: 120

1-1) مقتل الحسين للخوارزمي 52 ط الغري، ابن المغازلي، والفردوس، ینابیع المودة 260، الشبلنجي في نور الابصار 125 ط مصر.

2-2) ینابیع المودة 321 ط اسلامبول.

فأده - 9 وظیفه کسی که نمیتواند زیارت عاشورا را در يك مجلس بخواند

فلا والله ليس لهم شفيع *** وهم يوم القيامة في العذاب

لقد قتلوا الحسين به حكم جور *** وخالف حكمهم حكم الكتاب

و در منزل دیگر ها تقی را شنیدند که انشاد میکرد:

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم *** ماذا فعلتم وانتم اخر الامم

بعترتی و باهلی بعد مفتدی (1) *** منهم اساری و منهم ضرجوا بدم ما كان هذا جزائی اذ نصحت لكم *** ان تخلفونی بسوء في ذوی
رحمی

و چون از تکریت گذشتند جنیان را شنیدند که میخواندند " مسح النبي جبينه..."

الی اخره " و جنی دیگر میگفت:

الا يا عين جودی فوق خدی *** فمن يبکی علی الشهداء بعدی

علی رهط تقودهم المنايا *** الی متکبر في الملك و غد (2)

و چون به دیر راهب رسیدند سر مبارک را بر رمحی نصب کردند، و از هاتقی شنیدند که میگفت:

والله ما جئتكم حتى بصرت به *** بالطف منعفر الخدين منحورا

و حوله فتية تدمی نحورهم *** مثل المصابيح يغشون الدجی نورا

كان الحسين سراجاً يستضاء به *** الله يعلم انی لم أقل زورا

مات الحسين غریب الدار منفرداً *** ظامی الحشاشة صادی القلب مقهورا

ص: 121

1-1) عند ودیعتی - ینابیع المودة 230 ط اسلامبول.

2-2) ینابیع المودة 320 و 351 ط اسلامبول. و فی المعجم الكبير هكذا: الا يا عين فاحتفلی بجهد *** و من يبکی علی الشهداء بعدی
علی رهط تقودهم المنايا *** الی متحیر في ملك عبد و فی کفاية الطالب 294 الی متحیر.

فائده - 10 تحقیق در لفظ (عاشورا) و اینکه لفظ عربی است، و مقصود از او دهم محرم است، و نقد بر کلام بخاری

ام کلثوم علیها السلام پرسید که تو کیستی؟ خدای تو را بپامرزد گفت من ملك جنیانم به نصرت حسن آدمم و او را کشته یا فتم چون لشکر شنیدند یقین به هلاکت خویشان کردند (1).

و در (ینابیع المودة) بلا واسطه از (تفسیر ثعلبی) روایت میکنند که از سدی حدیث کرده " لما قتل الحسين بكت عليه السماء وبكاءها حمرتها، وحكى ابن سيرين ان الحمرة لم تر قبله، وعن سليمان القاضي مطر السماء دما أيام قتله، وعن ابراهيم النخعي خرج علي كرم الله وجهه فجلس في المسجد، واجتمع أصحابه فجاء الحسين فوضع يده على رأسه فقال يا بني ان الله ذم اقواما فتلا هذه الآية "فما بكت عليهم السماء والارض وقال يا بني لتقتلن من بعدى، ثم تبكيك السماء والارض قال ما بكت السماء والارض الا على يحيى بن زكريا وعلى الحسين ابني (2).

و ترجمه (2) این خبر در فصل اول از اخبار شیعه گذشت (3).

و هم در (ینابیع) از کثیر بن شهاب روایت کرده که نشسته بودیم در رحبه نزد علی علیه السلام که حسین بر آمد علی علیه السلام فرمود خدای تعالی گروهی را یاد کرده و فرموده "فما بكت عليهم السماء والارض" قسم به خداوندی که دانه را خط کشیده و آدمی را آفریده هر آینه کشته میشود این، و گریه خواهد کرد بر او آسمان و زمین (4).

و در (حیوة الحیوان) است که این بیت " اترجوامة... الى اخره " بر

ص: 122

1-1 (1) ینابیع المودة 352 ط اسلامبول.

2-2 (2) ینابیع المودة 322 ط اسلامبول.

3-3 (3) فصل دوم ص 108 از تفسیر قمی.

4-4 (4) ج 1 / 60 ط القاهرة، تاریخ الاسلام والرجال 386 عن حیوة الحیوان اخبار الطول 109، تاریخ الخمیس 2 / 299 ط الروهیه.

دیوار دیر راهب دیده شد، و از او سؤال کردند، گفت به تاریخ پانصد سال قبل از بعثت دیدار شده، و برخی گفته اند که دیوار منشق شد و دست بر آمد و با قلم این بیت نوشت (1).

و در (غرر الخصائص) وطواط وارد است که میگویند یعنی مشهور است که چون سر حسین علیه السلام را به مجلس یزید آوردند و پیش روی او نهادند دستی از دیوار بر آمد و بر جبهه میثوم یزید نوشت این بیت را.

و در (خطط مقریزی) این عبارت مذکور است " لما قتل الحسين بكت السماء وبكاءها حمرتها، وعن عطاء في قوله تعالى " فما بكت عليهم السماء والارض " قال بكاءها حمرة اطرافها، وعن الزهري بلغني انه لم يقلب حجر من أحجار بيت المقدس يوم قتل الحسين الا وجد تحته دم عبيط ويقال: ان الدنيا اظلمت يوم قتل ثلاثا، واصابوا في عسكر الحسين يوم قتل ابلا فنحروها وطبخوها فصارت كالعلقم، وما استطاعوا ان يسيغوا منها شيئا، وروى ان السماء امطرت دما فاصبح كل شئ لهم مملوءة دما انتهى كلامه.

و در (نور الابصار) معاصر شبلینجی مصری شافعی عبارت مذکوره منقول است (2).

و در (فصول المهمه) حدیث نوحه جنیان از طریق ام سلمه و نوشتن " اترجو... " در دیوار دیر راهب مذکور است.

وسیوطی در (تاریخ الخلفاء) گفته که چون حسین کشته شد دنیا هفت روز چنان بود که آفتاب بر دیوارها مانند چادری معصفر مینمود و ستاره ها بعضی بر بعضی زده میشد و قتل او در روز عاشوراء بود، و آفتاب در آن ورز منکسف

ص: 123

1-1) ابن شهر آشوب 2 / 183 في آياته بعد وفاته.

2-2) نور الابصار 123 ط مصر عن خطط المقریزی.

شد و آفاق آسمان سرخ شد تا شش ماه و بعد از آن این حمزه مستمره مرئی شد و قبل از او دیدار نمیشد، و گفته شده که حجری در بیت المقدس آن روز رفع نشد مگر اینکه دم عبیط در زیر او دیده شد، و ورسی که در عسگر ایشان بود خاکستر شد و ناچه ای از عسگر ایشان نحر کردند در گوشت او مانده آتش دیدند و او را طبخ کردند و مانده صبر تلخ بود (1).

و از ابو نعیم در (دلائل) حدیث ام سلمه و سماع نوحه جن را روایت کرده و هم از (امالی) ثعلب نقل حدیث کرده که ابو خباب کلبی گفته آمدم در کربلا و مردی را از اشراف عرب گفتم خبر ده مرا از آنچه به من رسیده که شما نوحه جنیان را میشنوید، گفت هیچ کس را نمی بینی مگر اینکه به تو خبر میدهد که سماع نوحه جنیان کرده، گفتم تو از آنچه شنیده ای با من بگویی، گفت شنیدم این شعر میخواندند " مسح النبی جبینہ... الی اخره".

و هم سیوطی در (عقود الجمان) در صنعت اسلوب حکیم گفته که علمای هیئت گمان کردند آفتاب منکسف نمیشود مگر در بیست و هشتم یا بیست و نهم با اینکه در روز وفات رسول خدای که دهم ربیع الاول بود - یعنی به اعتقاد سنیان - منکسف شد بر وایت زبیر بن به کار، و در روز قتل حسین که دهم محرم بود نیز منکسف شد، چنانچه در تواریخ مشهور است.

و در (شرح همزیه) ابن حجر است از جمله آیات ظاهره در روز قتل آن مظلوم آن بود که آسمان خون بارید، و اوانی به خون آکنده گشت و هوا چندان سیاه شد که ستارگان دیدار شدند، و تاریکی چنان شدت کرد که مردم را گمان این شد که مگر قیامت قیام کرد، و ستاره گان با یکدیگر بر خوردند و مختلط شدند، و هیچ سنگی برداشته نشد مگر اینکه از زیر او خون تازه جوشیدن گرفت

رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در پیدا شدن سرخی در آسمان

و دنیا سه روز تار و ظلمانی بود، آنگاه این حمرت در او نمایان شد، و گفته شده که تا شش ماه طول کشید، و علی الدوام بعد از او دیدار شد، و از این سیرین نقل شده که این حمرت که با شفق است دیدار نمیشد تا حسین کشته شد.

و در (کامل) مسطور است که مردی از اهل بیت المقدس میگفت بخدای سوگند که مقدسیان شهادت حسین را شبانگاه روز عاشورا دانستند، و آن چنان بود که هر سنک و کلوخ که بر گرفتند از بن آن خونی تازه بجوشید، و دیوارها چنان بود که گفتی ملطخ به خون است، و نیم شبی منادی بدین شعر ندا کرد " اتر جوامة الی آخره " و سه روز پیوسته آفتاب منکسف بماند، و از آسمان خون تازه همی بارید، و ستارگان با هم در آمیختند، و با خویشان در وقوع این واقعه گفتگوها میکردیم روزی چند بیش نگذشت که خبر شهادت امام مظلوم بما رسید.

بالجملة از این مقوله کلمات در مطاوی کتب الهل سنت پیش از آنست که بتوان در حیطة حصر واحصا در آورد و از مجموع آنها استدلال بر عموم مدعی میتوان کرد، و از برای منصف متدین در اعتقاد حقیقت این طریقه کفایت است.

تنبيه

آن چه در این مقام مکرر شنیدی که ظهور حمرت در آفاق آسمان از آثار قتل سید الشهداء علیه السلام است، و شاعر گفته است:

وعلی تالدهر من دماء الشهداء *** علی ونجله شاهدان

وهما فی اواخر اللیل فجران *** وفی اولیاته شفقان

جون از اذهان متعارفه مأنوسه به تاویل سمعیان بعید می آید در مقام انکار آن مستند به براهین هیئیه میشوند، که مقرر در علم هیئت آنست که هر چه آفتاب متوجه افق میشود ظل ارض که بر شکل مخروط مستدیر است، و قاعده او در زمین و رأس او در فلك زهره است بر خلاف شمس از سمت رأس بجانب

ص: 125

مغرب متوجه میشود، وضوء کاذبی که شبیه بذب السرحان است در افق نمودار میشود اندک اندک فزونی مییابد و رفته رفته سرایت میکند که صبح صادق که فجر مستطیر و فجر متعرض عبارت از او ست هویدا میشود و سرخی به حکم غلبه اختلاط نور با ظلمت بالطبیعه در افق حادث میشود و آهسته آهسته زیادت میکند تا آنگاه که آفتاب طلوع کند و حال در غروب به عکس این است که ولا حمرت ظاهر میشود به جهت قرب آفتاب به مغرب و میل ظل ارض به جانب مشرق آنگاه هر چه دور تر میشود سرخی به نقصان میشود تا خطی دقیق از بیاض که موازی ذنب السرحان است در طرف صبح حادث میشود، و منتفی میگردد و غسق و ظلمت قاهر بر نور میگردد و دلالت کرده تجربه صحیحه که مبدء حدوث این حمرت که اول فجر صادق است وقتی است که انحطاط شمس از افق به هیجده درجه باشد.

و هم تجنین در غایت شفق انحطاط او از افق یح خواهد بود چنانچه مفصلا در کتب هیئت مذکور است، و این بی بضاعت در منظومه - میزان الفلك) اشاره به او کرده ام و این دو بیت از آن منظومه ذکر میشود:

والاحتال في الغروب تحت الافق *** بعكسه فالصبح عكس الشفق

فيطلع الحمرة فيه اولا *** ثم معارض البياض يجتلي

ثم بياض استطال واستدق *** فينتفی طرا ويقهر الغسق

ودلت التجربة الصحيحة *** ان انحطاط الشمس في الصبيحة

في الابتداء عند فجز قد صدق *** یح وكذاك عند غاية الشفق

و جواب از این اشگال اگر چه ندیده ام کسی متعرض جوابش شده باشد، اولاً این است که قواعد هیئت منتهی بصرویات و براهین مسلمه نیست بلکه غالب

رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در کسوف شدن روز عاشوراء

آنها مناسبات بعد از وقوع و از قبیل علل نحویه است و فی الحقیقه استدلال از معلول عام بر علت خاص است، و لهذا حکمای اروپا منکر جمیع آن قواعد شده تاسیس قواعدی دیگر کرده اند ضبط حرکات و اختلاف فصول و حرکات لیلیه و نهاریه به آنها میشود اگر چه بعضی آن کلمات محل نظر و بعضی دیگر مخالف قوانین شرعیه باشند، ولی مقصود علمای هیئت بر قواعد ایشان نیز مترتب میشود و هیچ دلیلی بر وجوب حدوث در وقت حرکت آفتاب نیست، چه مانع دارد که نور هر چه قاهر شود بیاض فجر قسوت گیرد تا وقتی که طلوع شمس از مشرق بشود.

و شاهد صدق وقوع کسوف است در روز عاشوراء که البته نظر به اخبار فریقین دعوی تواتر و میتوان کرد، با اینکه قواعد ایشان چنانچه در کلام سیوطی اشاره به آن شنیدی مقتضی آنست که تا قمر در عقده رأس و ذنب نشود که عبارت است از دو نقطه تقاطع منطقه ممثل او با منطقه البروج که ملقبند به جوز زهر، و آن جوز هر گاه چون مرکز تدویر بر وی گذر کند به بجانب جنوب متوجه شود ذنب خوانند، و با این وصف با آفتاب مجتمع شوند در یک برج در این صورت جرم قمر کاسف جرم شمس شود، و آفتاب از نشر پنهان شده جرم قمر که بالذات کثیف و مکدر است در انظار پدیدار شود، وقد اشرت الیه فی (المیزان) بقولی:

وهو با حدی العقدين ان وقع *** وکانت اذ ذاك مع الشمس اجتمع

یکسف جرم الشمس من جرم القمر *** ولا یری الا الاخیر فی النظر

و در این صورت لا محاله پا در بیست و هشتم یا در بیست و نهم باشد و الا

" اللهم اجعلني في مقامى هذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة اللهم اجعل محياى محبى محمد وآل محمد ومماتى ممات محمد وآل محمد " شرح " تناله "

اجتماع این دو کوکب صورت نبندد و الله اعلم (1).

ثانياً تسليم کردیم یا تفضلتاً که محسوس تقریبی که در تحریر ایراد کردیم، ولی لازم نیست حمرتی در واقع که حدوث حمرت در ظاهر باشد مستند به این حادثه عظیمه باشد وبالجملة شهادت خصوم و اعدای اهل بیت در این باب موجب یقین هر منصف خالی از شبهه است به وقوع این واقعه، و به این گونه تلفیقات در رد امور معلومه که موجب استیقان و ما یه مزید اطمینان اهل ایمان است نباید گوش داد.

" اللهم اجعلني في مقامى بهذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة، اللهم اجعل محياى محبى محمد وآل محمد ومماتى ممات محمد وآل محمد "

ج - بارالها مرا در این مقام از آنان کن که میرسد ایشان را از جانب تو صلوات و رحمت و مغفرت بارالها زندگانی مرا مانند زندگانی محمد و آل محمد بفرما، و مردن مرا مانند مردن محمد و آل محمد بنما.

ش - نیل بمعنی رسیدن است چنانچه در کتب لغت عربیه و فارسیه مذکور است.

ص: 128

1-1) تواند بود که بعد از تواتر نقل و تظاهر روایات عامه و خاصه بر وقوع ذکسوف در عاشورا مراد کسوف اصطلاحی نباشد بلکه به جهت عظم واقعه و جلالت مصیبت خدای تعالی قبض نور شمس کرده بر وجهی که مظلم نموده و ستاره نمودار شدند و قواعد هیئت بنابر این محفوظ خواهد ماند (منه ره).

و صلوات: جمیع صلوة است و تحقیق در معنی او سابقا مذکور شد (1) و در اشتقاق او وجوهی بعیده از علما صادر شده، و اشکالات زیاد بر کلمات ایشان وارد شده، و اولی آنست که مأخوذ از صبلی بمعنی حرك الصلوین باشد که او خود مأخوذ از صلوین است که دو عرقی است که از دو جانب ذنب میروید، و دو استخوانی که نزدیک ویند، و منحنی میشوند در وقت انحناء آن دو، و مصلی که بعد از سابق در خیول حلبه معدود است مأخوذ از این معنی است، چه بصلوین است سابق میرسد.

و بالجمله چون تصلیه به این معنی مقتضی انعطاف و انحناء صوری است، گاهی در ارکان مخصوصه که مشتمل بر رکوع و سجود است مستعمل میشود به جهت اینکه نوعی است از انحناء و تحریک صلوین، و گاهی در تعطف و حنو باطنی استعمال میشود مثل خود لفظ میل و انحناء و انعطاف و اشباه این که در افعال قلوب بر سبیل تمثیل یا توسع استعمال میشود و این طریقه که ما گفتیم مختار صاحب (کشاف) است اگر چه تقریر او بر وجهی که دفع بعض اعتراضات بشود از این بی بضاعت است و بنابر این آنچه مشهور است در السنه علمای اصول که لفظ صلوة در اصل به معنی دعا است وجهی ندارد اگر چه در بعض ذر اشعار اهل جاهلیت به این معنی استعمال شده ولی استعمال اعم است، و آنهایی که علم به انساب لغات دارند و وجوه انتقالات از معانی به اشبه آنها را نیکو مطلعند البته موافقت صاحب (کشاف) خواهند کرد چنانچه غالب آنست که در فهم معانی الفاظ و استفاده خصوصیات عبارات و وجوه تحول در اسالیب لغات کمتر کسی از علمای ادب پایه او رسیده باشد.

و رحمت: موافق سطح ظاهر کتب لغت به معنی رقت قلب و انعطاف است

ص: 129

استعمال رحمت بر خداوند متعال چگونه است؟

که موجب تفضل میشود و از خواص اجسام است و اشتقاق رحم از او است چه منعطف است بر آنچه در او است و اطلاق او بر واجب تعالی مثل سایر عوارض اجسام از غضب و رضا و جز اینها بر دو و چه ممکن است یکی آنچه شهید سعید قدس سره در (قواعد) فرموده، و جماعتی از اهل تحقیق با او مساعدت فرموده اند که اسماء الله تعالی مأخوذ از غایاتی هستند که افعالند نه از مبادی که انفعالند (1) و حاصل این کلام آنکه این اوصاف را که ملاحظه میکنیم مبادی دارند که راجع به تأثرات و عوارض اجسام است مثل حیا، که مثلاً انفعال نفس است در مقام مخصوص و ثمرات و آثاری دارند که از مقوله فعل و تأثیر هستند از قبیل فضل و احسان در خصوص محل سؤال، و این الفاظ را به اعتبار ثانی استعمال میکنند نه به اعتبار اول، پس حقیقت الفاظ مذکوره در نتایج مخصوصه با قطع نظر از اسباب و علل طبیعی آنها استعمال میشوند، و بنابر این جمیع این الفاظ در این مقام مجازند.

و دیگری آنچه جماعتی از اکابر محققین قائل شده اند و تحریر او آنست که معنی واحد به اعتبار اختلاف نشئات و تعدد مواطن، لوازم مختلفی پیدا میکند بلکه خود حقایق مختلفی میشود، با اینکه معنی عام مشترکی بین جمیع مراتب باشد که لفظ اسم آن معنی عام باشد مثل علم که در ماها عرض است، و اسباب و علل و لوازم متعدده دارد که هر که از افق ما متعالی باشد از آن امور منزّه است و در عالم عقول و نفوس جوهر است، و در واجب تعالی نه جوهر و نه عرض بلکه عین ذات مقدسه متعالیه از شوائب اعدام و نقایص است - جل ذکره

ص: 130

1 - 1) قال الشهيد محمد بن جمال الدين العاملي في القواعد والفوائد ص 265 واسماء الله تعالی انما يؤخذ به اعتبار الغايات التي هي افعال دون المبادی التي هي انفعالات.

چگونه طلب رحمت از خدا میکنیم با اینکه رحمت او واسع است؟

وعز قدره - و لفظ علم موضوع برای آن قدر مشترك بين مراتب ثلث است، و خصوصیات علل و معلولات و لوازم و حدود از حاق موضوع له بیرون است.

و هم چنین رحمت اسم مرتبه خاصه درجه مخصوصه است که مستلزم فضل و احسان بر دیگران میشود، غایة الامر اینکه در بشر این عمل منبعث از صفت جسمانی است که رقت قلب باشد، و این معنی کلام بعض محققین است که گفته "العوالم متطابقة فما وجد في الادنی من الصفات الکیمالیة یوجد في الاعلی علی وجه اشرف و ارفع و ابسط".

و اختصاص کلام لغویین یا به جهت قصور علم و ضیق صدر و عدم سعه دائره تعقل است، چنانچه مترقب از امثال ایشان است از حیث لغویت ایشان یا به جهت آنست که از ذکر شیئی به ذکر لوازم او قناعت کردند، چون بیش از این لازم التعرض نبود یا بیش از این نیافته اند، و ما اختلاف اهل لغت را در معنی لفظ واحد یا کثرت معانی لفظ واحد را در کلام بعضی منزل بر این کرده ایم، و به ملاحظه این سر و بعض اسرار دیگر بابتی واسع در فهم لغت و اجتهاد در تعیین معانی الفاظ مفتوح میشود که مخصوص به ارباب قریح لطیفه و اذهان دقیقه از ممارسین متأمل در مجاری استعمالات و مطلعین بر اسالیب لغت عرب است، و الله الموفق لكل خیر.

و در این مقام اشگالی دیگر است که با عموم رحمت که صریح عقل و نقل است، و "وسعت رحمته کل شیئی" از شواهد او است طلب نیل رحمت چه معنی دارد؟ و جواب آنست که رحمت الهیه بر دو قسم است:

یکی عام است و او هر چه اسم شیئی و موجود بر او مطلق میشود داخل در حیظه او شده حتی عدم به اعتبار وجود ذهنی که مفهوم او دارد، و این رحمت است که سبقت بر غضب دارد در جمیع اشیاء بلکه خود غضب هم مرحوم بوجود است.

و دیگری خاص، و او منوط به اختلاف استعدادات و تفاوت قابلیتات و اولی رحمت رحمانیه است و اشاره ب او است " ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت " (2 الملك 67) به اعتقاد بعضی، و دوم رحمت رحیمیه است، و این اصطلاح مأخوذ از احادیث اهل بیت عصمت است، چنانچه از صادق آل محمد علیه السلام منقول است " الرحمن " اسم خاص لصفة عامة و " الرحيم " اسم عام لصفة خاصة (1) یعنی رحمن اسم خاص است که بر غیر خدای عز وجل واقع نمیشود و موضوع است به ازاء صفة عامه که رحمت مبسوطه بر هیاکل موجودات باشد و رحیم اسم عامی است که بر غیر خدای تعالی جایز الاطلاق است، ولی معنی او صفة خاصه است که مخصوص بعض موارد است، و اختلاف کمالات اشیاء منوط به او است، پس مقصود از سؤال رحمت این مرتبه است و اگر چه از این رحمت هم نصیبی داشته باشد، و به کمالاتی مخصوص باشد ولی فیض الهی نا محدود، و وجود مبدء فیاض بر حدی موقوف نیست " لا یزیده العطاء الا جودا و کرما انه هو العزیز الوهاب " و از این جهت نظر به اینکه هر طبیعتی طالب استکمال خود است بتوسل به اسباب افاضه که ائمة هدی علیهم السلام باشند استزاده میکند، و امید است که انشاء الله به مقصود برسد، و چون صلوات و رحمت به این معنی اسباب مغفرتند اگر چه آثار آنها بعد از غفران ظاهر شود در ذکر مقدم شدند، و تواند بود که مراد از صلوات قرب و کمال نفسانی در دنیا باشد، و مراد از رحمت کمال اخروی و ارتفاع درجه باشد، و منافی او نیست اینکه " في مقامی هذا " گفته است چه شاید مقصود این باشد که فعلا در این مقام حالی

ص: 132

پیدا کنم که به ملاحظه او در آخرت مرحوم شوم، نظیر تعقل واجب تعلیقی که علی التحقیق مطلق واجبات مشروطه راجع به او یابد، یا مقصود طلب استحقاق و اهلیت محققه است، و الله اعلم.

مغفرت: مصدر میمی از غفران است، و او در اصل چنانچه در شرح (صحیفه) و سایر کتب لغت از (قاموس) و (صحاح) و غیرهما یافت میشود به معنی ستر است ولی استعمال شده در ستر مخصوصی که از قادر بر مؤاخذه باشد با تجاوز، و نمیگویند غفر زید ذنب مولاه ولا عیبه، و این قید تجاوز قیدی است از خارج معتبر در این لفظ، بلکه اکمل مراتب ستر آنست که آثار وجودیه او بر داشته بشود که دیگر استدلال بر وجود او نتوان کرد، چه هر چه اثری دارد فی الحقیقه مستور نیست، و با عدم تجاوز البته عقاب مرتب میشود و وجود ذنب معلوم میشود پس حقیقه مستور نیست، به خلاف اینکه یکسره از او گذشته باشند و عفو و اغماض کرده باشند که اطلاق ستر در آنجا احق و اولی است، و باید دانست که مجموع این دعا تا این جا مناسب آیه کریمه "الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا: انا لله وانا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون" (البقرة 2) است چه بعد از ذکر عظم مصیبت سید الشهداء علیه السلام و ابتلای خود به آن مصیبت و اظهار صبر و التزام به امر خداوند مستحق اجر خواهد شد، و آن اجر مخصوص صابری است که در کتاب کریم وعده کرده اند از کرم نامتناهی خواستار شده و به تبیل و ضراحت پرداخت محیی: مصدر میمی از حیی یحیی است چنانچه ممت مصدر میمی از مات یموت و بعیدا احتمال می رود که هر دو لفظ اسم مکان باشند، و بنابر اول مفعول مطلقند و بنابر ثانی مفعول فیه و مراد از آنها بنابر این حد و رتبه است که بر آن حد و رتبه حیات و ممت محمد و آل محمد علیهم السلام واقع شده و حاصل هر دو

وجه یکی است، چه غرض آنست مرا پیروانشان کن و در جمیع مراتب از موت و حیات بر عقاید شریفه و اخلاق کریمه ایشان بدار، و به درجه متابعت مطلقه که به حکم "اتبعونی یحییکم الله" مستجلب محبوبیت تو است و اصل کن(1) و البته

ص: 134

1- حدیث امیر المؤمنین علیه السلام: ما جیلویه واحمد بن علي بن ابراهيم وابن ناتانه جميعاً، عن علي، عن ابيه عن محمد بن علي التميمي قال: حدثني سيدي علي بن موسى الرضا، عن آباءه عن علي عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال: من سره ان ينظر الى القضيب الياقوت الاحمر الذي غرسه الله عزوجل بيده ويكون متمسكاً به فليتول علياً عليه السلام والأئمة من ولده فانهم خيرة الله وصفوته وهم المعصومون من كل ذنب وخطيئة العيون 219 بحار الانوار 244/36 ط طهران حديث 56 امالي الصدوق 347 مثله. احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن ابي الغلاء الخفاف عن الاصبغ بن نباته عن امير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من احب ان يحيى حياتي ويموت مماتي ويدخل جنة عدن التي وعدني ربي قضيب من قضبانه غرسه بيده ثم قال له كن فكان [وهي جنة الخلد] فليتول علياً [علي بن ابيطالب المصدر] والاصبياء من بعده، فانهم لا يخرجونكم الهدى ولا يدخلونكم في ضلالة. عبد الله بن محمد، عن ابراهيم بن محمد الثقفي، عن ابراهيم بن محمد ابن ميمون مثله - بصائر الدرجات 15 بحار الانوار 0248/36 حديث الامام محمد الباقر عليه السلام: محمد الحميري، عن ابيه، عن ابن ابي الخطاب، عن محمد بن حماد الكوفي، عن ابراهيم بن موسى الانصاري، عن مصعب، عن جابر، عن محمد بن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من سره ان يحيى حياتي ويموت مماتي ويدخل جنتي: جنة عدن غرسها ربي بيده، فليتول علياً ويعرف فضله والاصبياء من بعده [بعدي خ] ويتبرأ من عدوى، اعطاهم الله فهمي وعلمي، هم عترتي من لحمي ودمي أشكو اليك [الى المصدر] ربي عدوهم من امتي المنكرين لفضلهم، القاطعين فيهم صلتى، والله ليقتلن ابني ثم لا تنالهم شفاعتي - كامل الزيارات 71، البحار 260/44 عوالم العلوم 138. حديث الامام الصادق عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن ابي المعز عن محمد بن سالم عن ابان بن تغلب قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من أراد أن يحيى حياتي ويموت ميتتى ويدخل جنة عدن غرسها ربي بيده فليتول علي بن ابيطالب، وليتول وليه وليعاد عدوه، وليسلم الاوصياء من بعده فانهم عترتي من لحمي ودمي، اعطاهم الله فهمي وعلمي، الى الله أشكو من امتي المنكرين لفضلهم والقاطعين فيهم صلتى والقاطعين صلتى - المصدر] وايم الله ليقتلن أبني، لا انا لهم شفاعتي - بصائر الدرجات 14 بحار الانوار 247/36 الرقم 61، كامل الزيارات 69 حديث 3 وفيه عن ابي جعفر، بحار الانوار 259/44 و 302، عوالم العلوم 136 عن أبي عبد الله. ابن الوليد عن الصفار، عن اليقطيني، عن زكريا المؤمن، عن أيوب ابن عبد الرحمن وزيد ابن الحسن وعباد، جميعاً عن سعد الاسكاف، قال: قال ابو عبد الله عليه السلام [ابو جعفر - المصدر] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من سره أن يحيى حياتي [محيى - المصدر] ويموت مماتي ويدخل جنة عدن [فيلزم] قضيب غرسه ربي بيده، فليتول علياً والأوصياء من بعده، وليسلم لفضلهم فانهم الهداة المرضيون اعطاهم الله فهمي وعلمي وهم عترتي من لحمي [خلقى - الاصل] ودمي، الى الله أشكو عدوهم من امتي المنكرين لفضلهم، القاطعين فيهم صلتى، والله ليقتلن ابني لا انا لهم «الله» [لانا لتهم خو بحار] شفاعتي - كامل الزيارات 69، البحار 302/44 عوالم العلوم 597. حديث الامام علي بن موسى الرضا: أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن الحسين بن بشار [يسار - المصدر] عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من أحب أن يحيى حياتي ويموت مماتي ويدخل جنة عدن التي وعدني ربي قضيب من قضبانه غرسه بيده ثم قال له كن فكان فليتول علي بن ابيطالب والاصبياء من بعده فانهم لا يخرجونكم من

هدى ولا يدخلونكم في ضلالة. عبد الله بن محمد، عن ابراهيم بن محمد، عن عبدالرحمن بن ابي مثله... بصائر الدرجات 15 بحار الانوار 248/36 الرقم 064 احاديث الصحابة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ابن عباس وأبو هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سره ان يحيى حياته ويموت ميتتي ويدخل جنة عدن منزلي منها غرسه ربي ثم قال له كن فيكون فليتل علي ابن ابيطالب ولياً ثم الأوصياء من ولده، فانهم عترتي خلقوا من طينتي ... بحار الانوار 259/3، مناقب ابن شهر آشوب 4/2 في محبته عليه السلام. بالاسناد عن ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سره ان يحيى حياته ويموت ميتتي ويدخل جنة عدن منزلي ويمسك قضيباً غرسه ربي عز وجل ثم قال له كن فكان فليتل علي بن ابي طالب عليه السلام ولياً ثم بالاوصياء من ولده فانهم عترتي خلقوا من طينتي الى الله أشكوا أعداءهم من امتي المنكرين لفضلهم القاطعين فيهم صلتى، وايم الله ليقتلن ابني بعدى الحسين لا انا لهم الله شفاعةي امالي الصدوق 23 بحار الانوار 258/449227/36 طهران، عوالم العلوم الامام الحسين 135 . ابن شهر آشوب : قال عبدالله بن موسى تشاجر رجلان في الامامة فتراضيا بشريك بن عبد الله فجاءا اليه فقال شريك حدثني الاعمش عن شقيق عن سلمة حذيفة اليمان قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : ان الله عز وجل خلق علياً قضيباً من الجنة فمن تمسك به كان من أهل الجنة فاستعظم ذلك الرجل وقال هذا حديث ما سمعناه نأتي ابن دراج فأتياه فاخبراه بقصتهما فقال أتعجبان من هذا؟ حدثني الاعمش عن أبي هريرة العبدى عن أبي سعيد الخدرى قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله خلق قضيباً من نور فعلقه بيطان عرشه لا يناله الا علي ومن تولاه صلى الله من شيعته فقال الرجل هذه اخت تلك نمضى الى وكيع فمضينا اليه فاخبرناه بالقصة فقال وكيع أتعجبان من هذا؟ حدثني الاعمش عن أبي صالح عن أبي سعيد الخدرى قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان أركان العرش لا ينالها الا علي ومن تولاه من شيعته ، قال : فاعترف الرجل بولاية علي عليه السلام . لقد غرس الاله بدار عدن *** قضيباً وهو خير الغار سينا من الياقوت يستعلى وينمو *** على قضبانها حسناً وليناً مان شتمت تمسكتم فكونوا *** بجبل أخي من المتمسكيناه قاله خطيب منيخ . وقال الصفر البصرى : يروي بأن أبا هريرة قال لي *** اني ملات من النبي مسامعاً من رام أن يتمسك الغصن الذي *** من أحمر الياقوت أصبح لامعاً من غرس رب العالمين وزرعه *** من جنتي عدن تبارك زارعاً فليلقين لولاية الهادي أبى *** حسن علي ذي المناقب تابعاً مناقب ابن شهر آشوب 4/2 في محبته عليه السلام حذيفة بن اليمان قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان سره أن يحيى حياته ويموت ميتتى عليه والله ويتمسك بالقضبة الياقوتة التي خلقها الله ثم قال لها كوني فكانت فليتل علي بن ابي طالب من بعدى ... بحار الانوار 267/39 الرقم 42 زيد بن أرقم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال : من أحب ان يحيى حياته ويموت ميتتى ويسكن جنة الخلد التي وعدني ربي عز وجل غرس قضبانها بيده فليتل علي ابن ابي طالب عليه السلام فانه لم يخرجكم من هدى ولن يدخلكم في ضلالة... حلية الاولياء وفضائل أحمد وخصائص النطنزي بحار الانوار 259/39، كشف الغمة 28 - 31، بحار الانوار 276/39 الرقم 52 ، كتاب الاربعين المحافظ أبي بكر محمد بن أبي نصر عن زياد بن مطرف عن زيد بن أرقم بحار الانوار 275/39 و مناقب ابن شهر آشوب 4/2 في محبته عليه السلام. جماعة، أبي عن المفضل، عن عبد الله بن أبي ياسين، عن محمد بن عبدالرحمن بن كامل علي بن جعفر الاحمر ، عن يحيى بن يعلى، عن عمار بن زريق، عن أبي اسحاق عن زيد بن مطرف ، عن زيد بن أرقم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أحب أن يحيى حياته ويموت موتى ويدخل الجنة التي وعدني ربي فليتل علياً بعدى، فانه لن يخرجكم من هدى ولا يدخلكم في ردى أمالي الشيخ ،314، بحار الانوار 120/38 رقم 066 و بالاسناد عن مطرف عن زيد بن أرقم بشارة المصطفى 194 بحار الانوار 285/39 الرقم 75 . محمد بن الحسين [محمد بن الحسن المصدر] عن يزيد بن شعر [يزيد شعر المصدر عن هارون ابن حمزة، عن أبي عبد الرحمن، عن سعد الاسكاف عن محمد بن علي بن عمر بن علي ابن ابيطالب عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : من سره ان يحيى حياته، ويموت ميتتي، ويدخل جنة ربي التي وعدني جنة عدن منزلي، قضيب من قضبان غرسه ربي تبارك وتعالى بيده ، فقال له : كن فكان ، فليتل علي بن ابيطالب اللام والاوصياء من ذريته ، انهم الأنمة من بعدى ، هم عترتي من لحمي ودمي، رزقهم الله فضلي وعلمي وويل للمنكرين فضلهم من امتي القاطعين صلتى والله ليقتلن ابني لا انا لهم الله شفاعةي - بصائر الدرجات 50 بحار الانوار 258 / 44 عوالم العلوم 136 . «من

اراد الله ان يطهر قلبه عرفه ولاية على بن ابيطالب ولم يبلغ ابراهيم و موسى و عيسى بالمرتبة الا بذلك » سليم بن قيس سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : ان الله توحد بملكه فعرف أنواره ثم فوض اليهم و اباهم جنته فمن أراد أن يطهر قلبه من الجن والانس عرفه ولاية علي بن ابيطالب ، ومن أراد أن يطمس على قلبه أمسك عنه معرفة علي بن ابيطالب ، والذي نفسي بيده ما استوجب آدم أن يخلفه الله وينفخ فيه من روحه أن يتوب عليه ويرده الى جنته الا بنبوتي والولاية لعلي بعدي ، والذي نفسي بيده ما أرى ابراهيم ملكوت السموات والارض ولا اتخذه خليلاً الا بنبوتي والاقرار لعلي بعدي ، والذي نفسي بيده ما كلم الله موسى تكليماً ولا أقام عيسى آية للعالمين الا بنبوتي ومعرفة علي بعدي ، والذي نفسي بيده ما تنبأني الا بمعرفتي والاقرار لنا بالولاية ولا استأهل خلق من الله النظر اليه الا بالعبودية والاقرار لعلي بعدي كتاب سليم بن قيس 168 ، بحار الانوار 16/40 - 97 «تفسير حياة محمد و آل محمد و مماتهم عليهم السلام» أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن أبي الحكم، عن عبد الله بن ابراهيم الجعفري وعبد الله بن محمد بن عمار، عن يزيد بن سليط قال: لما اوصى أبو ابراهيم عليه السلام اشهد ابراهيم بن محمد الجعفري و اسحق بن محمد الجعفري، و اسحاق ابن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاوية الجعفري ، و يحيى بن الحسين ابن زيد بن علي، و سعد بن عمران الانصاري، و محمد بن الحارث الانصاري و يزيد بن سليط الانصاري و محمد بن جعد بن سعد الاسلمي وهو كاتب الوصية الاولى [أي وصية آباءه صلى الله عليه وآله وسلم كما سيشير اليه قوله عليه السلام وقد نسخت] قبل ذلك في صدر الكتاب أو تحت الختم ، و قيل : المراد ان هذه الوصية موافقة لوصاياهم فالمعنى نسخت بعين كتابة هذه الوصايا التي وصيا به - بحار الانوار 228/49]. اشهدهم انه يشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً عبده ورسوله وان الساعة آتية لا ريب فيها ، وان الله يبعث من في القبور ، وان البعث بعد الموت حق ، وان الوعد حق ، وان الحساب حق ، وان القضاء حق ، وان الوقوف بين يدي الله حق ، وان ما جاء به محمد صلى الله عليه وآله وسلم حق ، وان ما نزل به الروح الامين حق على ذلك احبى وعليه أموت وعليه ابعث انشاء الله الكافي ج 1/316-319 بحار الانوار 224/49 الرقم 17. ابن ادريس ، عن محمد بن ابى الصهبان عن عبد الله بن محمد الحجال ان عبد الله بن محمد الحجال ان ابراهيم بن عبد الله الجعفري حدثه عن عدة من اهل بيته انا با ابراهيم موسى بن جعفر عليه السلام اشهد على وصيته اسحاق بن جعفر بن محمد... بعد أن أشهدهم - : انه يشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له ، وأن محمداً عبده ورسوله وان الساعة آتية لا ريب فيها ، وان الله يبعث من في القبور ، وان البعث بعد الموت حق ، وان الحساب صل الله والقصاص حق وان الوقوف بين يدي الله عز وجل حق ، وان ما جاء به محمد صلى الله عليه وآله وسلم حق حق وان ما نزل به الروح الامين حق ، على ذلك احيا وعليه اموت ، وعليه ابعث انشاء الله ... العيون ج 1 / 33، بحار الانوار 0277/48 حمدويه و ابراهيم معاً ، عن أيوب بن نوح ، عن صفوان بن يحيى عن عاصم ابن حميد ، عن سلام بن سعيد ، عن عبد الله بن عبد ياليل [عن] رجل من اهل طائف قال : اتينا ابن عباس رحمة الله عليهما نعوذه في مرضه الذي مات فيه قال: فاغمى عليه في البيت ، فاخرج الى صحن الدار ، قال فأفاق فقال : ان خليلي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال : اني سأهجر هجرتين واني سأخرج من هجرتي ، فهاجرت هجرة مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و آله و سلم و هجرة مع علي عليه السلام و اني سأعمى فعميت ، واني سأغرق فاصابني حكة فطار حني اهلي في البحر فنفلوا عني فغرقت ، ثم استخر جوني بعد وامرني ان ابرأ من خمسة : من الناكثين وهم اصحاب الجمل ، ومن القاسطين وهم اصحاب الشام ، ومن الخوارج وهم اهل النهروان ، ومن القدرية وهم الذين ضاهاوا النصرى في دينهم فقالوا: لا قدر ، ومن المرجئة الذين ضاهاوا اليهود في دينهم فقالوا : الله اعلم قال : ثم قال : اللهم اني احيا على ما حيا علي بن ابيطالب عليه السلام واموت على ما مات عليه علي بن ابيطالب عليه السلام قال : ثم مات فغسل و كفن ثم صلى على سريره قال: فجاء طائران ابيضان فدخلا في كفنه، فرأى الناس انما هو فقعه فدفن - معرفة اخبار الرجال كشي 38، بحار الانوار 152/42 الرقم 20 ط طهران

به حكم حديث قدسى كه " لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احبته صرت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التى يبطش بها ورجله التى يمشى بها " (1) كما فى بعض الطرق چون خدای او را بنخواهد كارهاى خدائى از او صادر ميشود، وروح رحمن از جانب او استنضاق ميشود كما فى الحديث الصحيح المتفق عليه فى حق اويس رضى الله عنه انى وجدت روح الرحمن من طرف اليمن (2) ونعم ما قيل:

ص: 142

1- الكافى 2 / 352 كتاب الكفر والايمان 5 باب 145.

2- اويس القرنى كان ممن شهد له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالجنة ولم يره وشهد مع امير المؤمنين صفين واستشهد بها. روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه اخبره النبى صلى الله عليه وآله وسلم انه يدرك رجلا من امته يقال له اويس القرنى يكون من حزب الله يموت على الشهادة يدخل فى شفاعته مثل ربيعة ومضر. روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه كان يقول تفوح روائح الجنة من قبل قرن واشوقاه اليك يا اويس القرنى الا ومن لقيه فليقرئه منى السلام فقيل يا رسول الله ومن اويس القرنى قال ان غاب عنكم لم تفقدوه وان ظهر لكم لم تكثر ثوبه يدخل الجنة فى شفاعته مثل ربيعة ومضر يؤمن بى ولا يرانى ويقتل بين يدى خليفتى امير المؤمنين على بن ابيطالب فى صفين. قيل لاويس القرنى كيف اصبحت قال كيف يصبح رجل اذا اصبح لا يدرى ايمسى واذا أمسى لا يدرى ايصبح.... سفينة البحار 1 / 53 ذيل اوس قال امير المؤمنين بنى قار وهو جالس لآخذ البيعة -: يأتىكم من قبل الكوفة الف رجل لا يزيدون رجلا ولا ينقصون رجلا يبايعونى على الموت قال ابن عباس: فجزعت لذلك وخفت ان ينقص القوم من العدد او يزيدوا عليه فيفسدوا الامر علينا وانى احصى القوم فاستوفيت عددهم تسع مائة رجل وتسعة وتسعين رجلا ثم انقطع مجئ القوم فقلت انا لله وانا اليه راجعون ما ذا حمله على ما قاله؟ فبينما انا مفكر فى ذلك اذا رأيت شخصا قد اقبل حتى دنا وهو رجل عليه قباء صوف ومع سيف وترس واداة فقرب من امير المؤمنين عليه السلام فقال: امدد يديك لآبايعك، قال على عليه السلام: وعلى ما تبايعنى؟ قال على السمع والطاعة والقتال بين يديك او يفتح الله عليك فقال ما اسمك؟ قال اويس القرنى قال نعم الله اكبر فانه اخبرنى حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انى ادرك رجلا من امته يقال له اويس القرنى يكون من حزب الله يموت على الشهادة يدخل فى شفاعته مثل ربيعة ومضر قال ابن عباس فسرى عنا - الخرايج بحار الانوار 41 / 300 فى اخباره عليه السلام بالغايات.

" اللهم ان هذا يوم تبركت به بنو امية " تفسير " تبرکت "

چون اویس از خویش فانی گشته بود *** آن زمینی آسمانی گشته بود

آن هلیله پروریده در شکر *** چاشنی تلخیش نبود دگر

آن هلیله رسته از ما و منی *** از هلیله شکل دارد طعم نی

والله أعلم بمراد أولیائه.

" اللهم ان هذا يوم تبرکت به بنو امية "

ج - بار الها این روز - یعنی روز عاشورا - روزی است کات مبارک شمردند او را بنی امیه.

ش - تبرک به میمنت گرفتن چیزی است چنانچه در (منتهی الارب) است موافق آنچه در (قاموس) و (صحاح) و غیرهما مذکور است، واو مشتق از برکت

ص: 143

علت انتخاب کنیه ابا عبد الله برای سید الشهداء علیه السلام بامر خدا

است که به معنی نماء و زیادت و ذخیره سعادت است، واصل در معنی برکت:

خواییدن شتر است که بروك مأخوذ از او است، و چون خواییدن شتر مستلزم ثبوت و دوام اوست نسبت به حال حرکت و شئی مسعود باقی متزاید البته ثابت باشد استعمال در او شده چنانچه وادم له ما اعطيت من التشریف والكرامة " و حوض را از آنچهت برکه گفته اند که آب در او باقی میماند كما في (الصحاح) حيث قال في ذلك " ويقال سميت بذلك لاقامة الماء " و سایر استعمالات نیز راجع به این معنی است و این اثر در (نهایه) - بعد از ذکر معنی بروك و معنی زیاده و نما - گفته " والاصل الاول " ووجه آنست که بیان کردم و در (شرح صحیفه) از راغب اصفهانی که از مهره این صناعت است حکایت کرده که " البركة ثبوت الخیر الالهي " و این کلام شاهد تحقیقی است که گذشت و از این قبیل توسعات در لغت عرب نه چندان است که بتوان بدست آورد از این جهت است که جماعتی از تا؟؟؟ بین لغات انکار اشتراك لفظی - که قشربین از لغوبین متعدد المعنی گمان کرده اند و سطحیین از اهل صنایع جری بر ظواهر کلمات آنها نموده اند - راجع به اشتراك معنوی و مناسبات بعیده و انتقالات خفیه است که در نظر اهل لسان و در بدو انتقال ظاهر قریب بوده و بجهت تطاول زمان و تناسی قراین مناسبات فراموش شده و اشتراك بنظر می آید، لهذا کسیکه با ذهن وقاد در کتب ادبای حقیقت شناس دقیقه یاب صاحب جودت و تصرف مثل سیدین اجلین - رضی الله عنهما - مرتضی ورضی و نجم الاثمه و سید علیخان و زمخشری و مطرزی و خطیب تبریزی و راغب اصفهانی و گاه گاه جوهری و فیومی و ابن اثیر و غیر ایشان از اهل معرفت لباب معانی بیان و نیل حقایق مقاصد کلام تتبع نماید و وجوه استفادات و بیانات

بنی امیه به چند وجه در روز عاشوراء تبرک میجویند: 1 - ذخیره نمودن آذوقه و توسعه برعیال، و ذم آن در دو حدیث

ایشان را متنبه شود و طریقه عرب را در تحول اسالیب معانی و فنون تعبیر بدست بیاورد خود به مساعدت ملکه قویه و طریقه سویه میتواند در کثیری از مواضع مناسباتی بدست بیارد، و نسابه لغت و محقق در فن ادب شود.

بالجملة تبرک بنی امیه به این یوم مشئوم بر چند وجه است:

اول: آنکه ذخیره قوت و آذوقه در این روز را که مسرور به قتل امام مظلوم شدند و این ثلمه بزرگ را در اسلام - که مایه خبیث و خسار و سر چشمه ننگ و عار بود - فتح و ظفر خود دانستند سنت شمردند و آن آذوقه را تا سال دیگر مایه سعادت و وسعه رزق و رغد عیش دانستند چنانچه در اخبار مأثوره از اهل (1) عصمت علیهم السلام از باب تعریض به بنی امیه علیهم اللعنه نهی از این مطلب مکررا وارد شده است:

در (امالی) و (عیون) و غیره سند به حضرت رضا علیه السلام میرسد که فرموده هر کس در روز عاشورا سعی در حوائج خود را ترک کند، خدای تعالی تمام حوائج دنیا و آخرت وی را قضا کند، و هر که روز عاشورا روز حزن و مصیبت و گریه او باشد خدای عز و جل روز قیامت را روز فرحت و سمرت او قرار دهد، و هر که روز عاشورا را روز برکت نام کند و به ذخیره به منزل خود چیزی برد خدای برکت ندهد برای او در آنچه ذخیره کرده در روز قیامت با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر ابن سعد لعنهم الله به اسفل درکات جحیم محشور شود (2).

و شیخ طایفه - قدس الله نفسه الزکیه - در (مصباح کبیر) سند به حضرت ابو جعفر باقر علوم النبیین علیه السلام میرساند در ضمن خبر طویلی در آداب اعمال

ص: 145

1-1) بیت ظ.

2-2) امالی الصدوق: 112 المجلس 27 بحار الانوار 44 / 284 عوالم العلوم مجلد الامام الحسين: 540 عن الامالی.

عاشورا که در باب اول در شرح سند شریف زیارت مقدسه علی التمام فرو خواندیم میگوید که به علقمه فرمود اگر بتوانی که در تحصیل حاجتی بیرون نیائی چنان کن چه او روز نحسی است ککه حاجت مؤمنی در او قضاء نشود و اگر منقضی شود به برکت نخواهد بود، و در او رشاد نخواهد دید و البته کسی از شما در آن روز برای منزل خود چیزی ذخیره نکند چه هر که در آن روز چیزی ذخیره کند خدای برکت ندهد در آنچه ذخیره کرده، و خدای در اهل خانه او برکت نیاورد، کنایت از آنکه آنان که از آن ذخیره تناول کردند خدای تعالی برکت از هر جهت از علم و عمل و رزق و معاش و دین و دنیا از ایشان بردارد و شأمت و نحوست دامن گیر ایشان شده از خزی دینا به عذاب آخرت منتقل شوند (1)، و الله أعلم بمراد اولیاء علیهم السلام.

و اخبار دیگر در این معنی وارد شده که متبع مییابد و در کتب عامه اخباری بر طبق آنچه ائمه علیهم السلام منع فرموده اند که تبرک باشد و ادخار وارد شده که فایده در ذکر آنها نیست.

دیگری از وجوه تبرک اقامه مراسم عید است از توسعه رزق بر عیال و تجدید ملایس و قص شارب و تقلیم اظفار و مصافحه و تعییدات دیگر که مرسوم است در اعیاد مردم میکنند که طریقه بنی امیه و اتباع ایشان - که عموم اهل سنت باشد - بر او جاری است چنانچه فعلا در بلاد ایشاه خاصه بلاد بعیده از بلاد شیعه مثل مکه و مدینه متعارف است که روز عاشورا را عید عاشورا مینامند، و چنان که ملتزم به اقامه رسوم عیدیه در او هستند در هیچ عیدی نیستند، و هر که در مدینه مشرفه در روز عاشورا حالت اهل آن بلده را که موافق حدیث معتبر شرار خلق الله اند ملاحظه کند

ص: 146

2 - عید قرار دادن روز عاشورا را

میداند چه اندازه از طرب و مسرت در خواطر مکنون دارند، و چگونه اظهار فرحت و نشاط در این مصیبت عظیمه میکنند.

عبد الملك بن حبيب السلمی که عالم اندلسین است، و میگویند هزار کتاب تألیف کرده در تهنیت به روز عاشورا یکی از خلفای امویین اندلس را خطاب کرده این ابیات را سروده:

لا تنسی لاینسک الرحمن عاشورا *** واذکره لا زلت فی التاریخ مذکورا

قال النبی صلوة الله یشمله *** قولا وجدنا علیه المحق والنورا

فیمن توسع فی انفاق موسمه *** ان لا یزال بذاک العام میسورا

در (نفخ الطیب) میگوید الفاظ بیت آخر را خود تلفیق کردم چون معنی را به خاطر داشتم و لفظ فراموش شده بود ملاحظه کن چگونه تحریر و تحریک در توسعه انفاق در روز عاشورا کرده و نسبت به رسول خدای تعالی داده که فرموده که هر که در این روز توسعه در انفاق کند تا آخر سال با یسر و آسایش خواهد گذراند نعوذ ب الله از این گونه اکاذیب که در شریعت افزودند و بدین خدای و رسولش بستند، چه خوب گفته یکی از دانشمندان موزون الطبع:

دین تورا در پی آرایشند *** در پی آرایش و پیریشند

بسکه بر او بسته شونده برك و ساز *** گر توبه بینی شناسیش باز

و شاعر فاضل احمد بن منیر الطرابلسی رحمهم الله علیه در قصیده تتریه که در مخاطبه سید شریف اجل مرتضی رازی که صدب سال تقریبا متأخرا از سید اجل اعظم مرتضی ذو المجدینی - قدس الله سره الزکی والحقه بالمقام العیل العلوی - بود *، و بر اکثر اشتباه شده گمان مخاطبه آن جناب کرده اند خوب عقاید اهل سنت را به نظم آورده و عجب تر آنکه جمعی از اهل سنت مثل تقی الدین ابن حجرهخ در (ثمرات الاوراق) وغیره اعتراف کرده اند که آن شنیاع مذکوره در آن قصیده موافق عقاید

3 - ملتزم بودن به استحباب روزه عاشوراء

ایشان است و در آن قصیده در باب امور متعلقه به عاشورا اشاره به جمعی مطالب مذکوره کرده میگوید:

وحلقت في عشر المحرم ما استطال من الشعر *** ونويت صوم نهاره وصيام ايام اخر

وليست فيه اجل ثوب للملابس يدخر *** وسهرت في طيخ الحبوب من العشاء الى السحر

وغدوت مكتحلا اصافح من لقيت من البشر *** ووقفت في وسط الطريق اقصر شارب من عبر

امر سوم - از وجوه تبرک - التزام به استحباب صوم این روز است که اخبار کثیره در فضل او وضع کرده اند، و ملتزم به صیام این روزند، چنانچه در متون و شروح کتب فتاوی و اخبار ایشان من غیر وجه تصریح به استحباب و تأکید ندب او کرده اند، اگر چه در این باب مناقشه بر طریق ایشان با ایشان دارم که در آخر مبحث مینویسم انشاء الله، و در شعر این منیر اشاره به او شنیدی و ظاهر کذاهب اربعه متطابق بر استحباب و فضیلت او یند، و خلاقی در مسأله نیست چه راجع به امر اصول است که عداوت و اعراض از اهل بیت باشد و آن قدر مشترک بین طوایف اربعه است و اختصاص به طایفه ای دون طایفه ندارد و باید دانست که بر مذهب ما نیز اخبار کثیره در استحباب صوم یوم عاشورا وارد شده و اخبار دیگر در مذمت او و مناسب است در این مقام ماشطری از اخبار طرفین برنگاریم و وجهی چند در مقام رفع تنافی که علمای - رضوان الله علیهم - فرموده اند ذکر کنیم، و آنچه به توفیق ملک علام و استمداد از اهل بیت رسالت علیهم السلام به نظر قاصر میرسد مذکور بداریم پس میگوئیم:

شیخ قدس سره در (تهذیب) سند به ابو همام میرساند که از حضرت ابو الحسن

چند حدیث در موضوع روزه عاشورا

الرضا حدیث میکند که فرمود صام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوم عاشوراء (1).

و هم سند به مسعدة بن صدقة میرساند که از حضرت صادق روایات کرده که آن جناب از حضرت باقر حدیث کرده که علی علیه السلام فرموده روزه بگیرید عاشورا را در نهم و دهم که او کفاره ذنوب سینه میشود (2).

و هم سند به عبد الله بن میمون قداح میرساند از حضرت صدق که آن جناب از پدر خود روایت کرده که فرموده صیام یوم عاشورا کفارة سنة (3).

و سند به جعفر بن عثمان میرساند که از صادق آل محمد نقل کرده که "کان رسول الله كثيرا ما يتفل يوم عاشورا في افواه الاطفال المراضع من ولد فاطمة عليها السلام من ريقه فيقول: ما نطعمهم شيئا الى الليل وكانوا يروون من ريق رسول الله صلی الله علیه وسلم وكانت الوحش تصوم يوم عاشورا على عهد داود (4).

و هم سند به زهری میرساند که از علی بن الحسین نقل میکند که روز عاشورا از ایامی است که آدمی مختار است در صوم و افطار او (5).

و هم سند به کثیر نوامیرساند که از حضرت ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود سفینه نوح بر جودی به گل نشست روز عاشورا و نوح علیه السلام امر کرد همراهان خود از جنیان وانسیان را که روزه بگیرند (6).

این مجموع اخباری است که برای استحباب صوم یوم عاشورا شیخ - شرف

ص: 149

1-1) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 20 الرقم 1 ص 337.

2-2) وسائل الشیعة باب 20 الرقم 2.

3-3) وسائل الشیعة باب 20 الرقم 3.

4-4) وسائل الشیعة باب 20 الرقم 4.

5-5) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 20 الرقم 6.

6-6) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 20 الرقم 5.

اللّه قدره - ایراد فرموده و در کتب استدلال و اخبار معتبره مثل (وسائل) اقتصار بر آنها شده.

اما اخبار منع پس صدوق قدس سره سند از زرارة و محمد بن مسلم - رضی اللّه عنهما - نقل کرده "انهما سألا ابا جعفر الباقر علیه السلام عن صوم يوم عاشورا فقال كان صومه قبل شهر رمضان فلما نزل شهر رمضان ترك (1) و کلینی - روح اللّه رمسه - سند به عبد الملک میرساند که گفت سؤال کردم از حضرت ابو عبد اللّه از صوم تاسوعا و عاشورا فرمود تاسوعا روزی است که محاصره شدند در او حسین و اصحابش - رضی اللّه عنهم - در کربلا و مجتمع شدند بر او لشگر اهل شام و فرود آمدند بر او، و فرح کردند ابن مرجانه و عمر ابن سعد به توافر خیول و کثرت جنود و حسین و اصحابش را - کرم اللّه وجوههم - ضعیف کردند و یقین کردند که دیگر ناصری برای حسین نخواهد آمد و مدد نخواهند کرد او را اهل عراق آنگاه از غایت تقجع و اشتیاق میفرماید "بابی المستضعف الغریب" یعنی پدرم فدای آن مظلوم بیکس باد، فرمود اما روز عاشورا روزی است که حسین علیه السلام کشته بیفتاد و اصحاب حول او کشته افتادند، مگر روزه است در آن روز؟ کلا و رب البیت الحرام که آن روز صوم نیست و نیست او مگر روز حزن و مصیبتی که داخل شد بر اهل آسمان و اهل زمین و جمیع اهل ایمان و روز فرح و سرور است برانی پسر مرجانه و آل زیاد و اهل شام که خدای غضب کناد بر ایشان و بر ذریات ایشان و او روزی است که گریه کرده اند بر حسین در او جمیع بقاع ارض جز بقعه شام هر که روزه بگیرد در او یا تبرک کند به او خدایش با آل زیاد حشر کند با قلب مسخ شده و سخط خدای بر او واقع شود، و هر که در آن روز ذخیره بسوی منزل خود جلب کند خدایش در قلب

ص: 150

تفاه نتیجه دهد تا روز قیامت و برکت را از خود او و اهل بیت او و اولاد او انتزاع کند، و شیطان با او در در همه آنها شراکت کند (1).

و هم در (کافی) و (تهذیب) سند به جعفر به عیسی یقطینی میرساند که حضرت رضا علیه السلام را سؤال کردم از صوم یوم عاشورا و از آنچه عامه در باره او میگویند؟ فرمود مگر از صوم ابن مرجانه سؤال میکنی مرا؟ او روزی است که حرم زاده گان؟ آل زیاد در آن روز روزه گرفتند به جهت قتل حسین علیه السلام و او روزی است که تشأم میکند به او آل محمد و تشأم میکند به او اهل اسلام روزه نباید گرفت و تبرک نباید به وی کرد، و روز دو شنبه روز نحسی است که خدای پیغمبر را در او قبض روح کرد، و هیچ بلائی به آل محمد نرسید مگر روز دو شنبه پس ما تشأم به او کردیم و تبرک کردند به او دشمنان ما و روز عاشورا روزی است که کشته شد در او حسین و تبرک کرده به او ابن مرجانه و تشأم کردند به او آل محمد پس هر کس روزه گیرد این دو روز را خدای تبارک و تعالی را ملاقات کند در حالتی که ممسوخ القلب باشد و حشروی با آنانی باشد که روزه آن دو را، و تبرک به آن دو را سنت شمردند (2).

و در (اصل زید نرسی) که از اصول معتبره است - و ما در محل خودش از علم رجال در مواضعی از آن جمله (حاشیه رجال نجاشی) به اجمال و تفصیل اثبات اعتبار او کرده ایم - منقول است و در (کافی) و (تهذیب هم از او نقل کرده اند که شنیدم از عبیده بن زراره هنگامی که سؤال میکرد از حضرت صادق علیه السلام از صوم یوم عاشورا فرمود هر که روزه بگیرد آن روز را نصیب او از صوم آن روز نصیب ابن مرجانه و آل زیاد خواهد بود، گفتم حظ ایشان

ص: 151

1-1) وسائل الشیعة باب 21 الرقم 2.

2-2) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 21 الرقم 3.

2 - آية " حرمت عليكم أمهاتكم... و حلائل أبناءكم الذين من أصلابكم] 23 / 4]

از آن روز چه بود؟ فرمود آتش، خدای پناه دهد ما را از آتش و از عملی که نزدیک میکند به آتش (1).

و همین حدیث را شیخ مفید - قدس سره السعید - در کتاب (مقنعه) به ارسال اعتماد روایت فرموده.

وهم ثقة الاسلام - ضاعف الله قدره - و شیخ طائفه - رفع الله ذكره - از نجیة بن الحارث العطار مسندا حدیث میکنند که گفت از حضرت باقر پرسیدم حال روزه عاشورا را فرمود روزه ای است که ترك شده به نزول شهر رمضان و متروك بدعت است پس از آن از حضرت صادق بعد از پدرش پرسش کردم جوابی داد مانده جواب پدرش آنگاه فرموده سوگند او روزه ای است که نه کتابی به او نازل شده و نه سنتی به او جاری جز سنت آل زیاد به قتل حسین بن علی علیهما السلام (2).

و هم در (کافی) و در (تهذیب) است مسندا از زراره - رضی الله عنه - که از صادقین علیهما السلام نقل کرده که هر دو امام ابو جعفر و ابو عبد الله فرمودند روزه نگیر نه در روز عاشورا و نه در عرفه به مکه و نه در مدینه و نه در وطن خود و نه در شهری از شهرها، و نهی از روزه عرفه در صورتی که با دعا منافی باشد (3) چنانچه در اخباری دیگر این تقیید رسیده.

و در (تهذیب) و - مجالس شیخ) - اعز الله شأنه - سند به ابی غندر (4) میرسد

ص: 152

1-1) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 21 الرقم 4.

2-2) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 21 الرقم 5.

3-3) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 21 الرقم 6.

4-4) ابو غندر به ضم غین معجمه و سکون نون چنانچه علامه در (ایضاح) فرموده (منه رحمه الله).

که از صادق آل محمد علیهم السلام پرسیدم صوم یوم عرفه را فرمود "عید من اعیاد المسلمین" گفتم صوم یوم عاشورا چگونه است؟ فرمود او در روزی است که حسین در او کشته شده پس اگر تو شماتت کنی ای روزه دار، آنگاه فرمود هما تا آل امیه نذری کردند که اگر حسین کشته شود آن روز را عید قرار دهند و به شکر این نعمت روزه گیرند و اولاد خود را مسرور نمایند و این سنتی شد در آل ابی سفیان تا امروز و از این روی روزه گیرند او را و بر اهل و عیال خود ادخال فرح کنند آنگاه فرمود روزه برای مصیبت نمیشود و نیست مگر برای شکر سلامت همانا حسین کشته شد در روز عاشورا هان اگر تو از مصیبت زدگان او هستی روزه مگیر و اگر از شماتت کنندگانی و از آنانی که به سلامت بنی امیه مسرور شدند روزه بدار به شکر خدای تعالی (1).

این است جمله از اخبار وارده در منع از روزه روز عاشورا و اختلاف بین دو طایفه از اخبار ظاهر است لهذا علمای شیعه - رضوان الله علیهم - در صدد جمع و توجیه بر آمدند وجه در رفع منافات و اختلاف به تتبع در مطاوی کلمات أصحاب به نظر آمده:

وجه اول اینکه صوم بر دو قسم واقع میشود یکی صوم تبرکی که بعنوان تعیید و شادمانی است و دیگر حزنی که برانی مصیبت زدگان، اخبار ناهیه منزل بر قسم اولند و اخبار مرخصه ناظر به قسم ثانی، پس اختلاف مرتفع شد و این جمع را نسبت به مشهور داده اند بلکه دعوی اجماع کرده اند، چنانچه عبارت غنیه شامل او است و در (ریاض) و (جواهر) نفی وجدان خلاف از استحباب

ص: 153

حزنی کرده اند.

واینصاف اینست این جمع به هیچ وجه راهی در مشرب استدلال و مسرحی در وادی صحت ندارد چه اولاً اخبار طایفه اول مقاومت سندی با اخبار مانعه ندارد چه خبر مسعده البته در این مقام حجت نیست چه او به اعتراف کشی و شیخ در (فهرست) و (اختیار) (1) و علامه قدس سره در (خلاصه) و غیرهم عامی المذهب است و از طایفه خبیثه بتزیه که از اخبث فرق زیدیه اندهم هست علاوه بر اینکه هرون بن مسلم که راوی از او است به تصریح نجاشی و علامه - قدس سرهما - قائل به مذهب اهل جبر و تشبیه است و این کاشف از فساد مذهب است، اگر چه توثیق او کرده اند و در خبر ثانی عبد الله بن میمون قدام است که و تضعیف این سند وجهی ندارد چه جبرئیل بن أحمد معتمد کشی است و این اماره جلالت بلکه وثاقت است و محمد بن عیسی از اجله ثقات است و سیاق روایت عبد الله که از امام صادق علیه السلام تعبیر به جعفر کرده در خصوص این خبر شهادت اجمالیه بر مدعی دارد، چنانچه در کثیری از مواضع علماء استدلال به این تعبیر بر انحراف کرده اند.

و در خبر ثالث جعفر بن عثمان مشترك است و یونس بن هشام مجهول و در خبر رابع کثیر النوا است که از اخبث طوایف یعنی عامه بتزیه است و در خبر خامس زهری است که فسق او با کفر ابلیس هم عنان است و عجب است که

ص: 154

1-1) اگر چه موجود در دست ما از زمان علامه تا به حال اختیار کشی است ولی ما در (رساله قاعده اجماع) مشروحا ثابت کرده ایم که جمیع آنچه در اختیارات است مذهب شیخ است، و از این جهت نسبت به شیخ هم دادیم در (اختیار) منه ره.

این اخبار را با قلت عدد و ضعف سند با اخبار ناهیه مقابل گیرند، و در صدد جمع بر آیند و روایات ناهیه تماماً معتبرند به اعتضاد و تعدد در کتب معتبره و اصول معتمده و سلامت اسانید غالباً پس علی التحقیق تکافؤ بین اخبار نیست چنانچه جماعتی تصریح به این کرده اند.

وثانیاً اخبار مانعه موافق عمل و اصول شیعه است و اخبار مجوزه موافق مذهب اهل سنت و ثالثاً اخبار مجوزه ضعیف الدلاله بر مطلوبند چه خبر اول با نسخ جمع میشود و عما قریب بیان میکنیم که جماعتی قائلند صوم یوم عاشورا قبل از ماه رمضان واجب بود و بنابر این "صام رسول الله یوم عاشورا" دلالت بر بیش از وقوع - فی جمله - ندارد و خبر ثالث دلالت بر عموم اصطلاحی ندارد چه نسبت به اطفال و وحش ثابت شده و قریباً محتمل است که منزل بر وجه مختار شود چنانچه خواهی شنید و حدیث کثیر نواء دلالت بر استحباب ندارد چه حکایت فعل نوح علیه السلام شده به علت خاصه و او مبنی بر صحت استصحاب احکام شرایع سابقه است بعد از تسلیم خصوصیت فعل در مقام مخصوص دلالت بر شرعیت مطلقه ندارد و حدیث زهری ظاهر در استصحاب بر وجه خصوصیت نیست چه معنی اباحه در عبادات آنست که فعل بر همان حد از ثواب مقرر برای طبیعت باقی باشد نه زیادتاً باشد تا مستحب شود نه کمتر تا مکروه و اخبار مانعه هر يك به صد زبان منع از روزه میکند و روزه گیران را در جند ابن زیاد و یزید محسوب میدارند و کفی به خزیا و هوانا.

و رابعا در مواضعی از اخبار مانعه که به اعتراف این طایفه که این جمع کرده اند نصاب حجیت در آنها به کمال است تنصیص و تصریح بر خلاف این جمع شده چنانچه در حدیث عبد الملك است " ما هو یوم صوم و ما هو الا یوم حزن " و این تصریح است که حزن مناسبت با صوم ندارد بلکه چنانچه در اخبار

کثیره از فریقین وارد شده صوم از وظایف اعیاد و لوازم شکر و امتنان است، و در خبر جعفر بن عیسی مذکور است که عنوان تبرک غیر از عنوان صوم است، پس حمل صوم منهی عنه هم بر تبرک خلاف ظاهر دیگری است.

و در خبر اُبی غندر (1) تصریح به این شده که صوم برای مصیبت نمیشود بلکه برای شکر سلامت است بلکه فرموده "فان كنت شامتا فصم" و این فقره صریح است که صوم معلول شماتت است و اگر و چه دیگر برای او متصور بود این تعلیق که صریح در علیت منحصر است وضعا یا اطلاقا - چنانچه در اصول فقه تقریر کرده ایم - صورت صحت نداشت چنانچه بر ارباب دانش و هوش چون سفیده صبح و پر تو آفتاب روشن است و با وجود این تصریحات این جمع به منزله طرح است و بالجمله این جمع به هیچ وجه صحیح نیست و نسبت به شهرت و اجماع هم صحتی ندارد بلکه قائل متبعی تا اواخر به او نیافته ام چنانچه خواهم شرح داد.

وجه دوم آنچه محقق اردبیلی - قدس سره - احتمال داده که اخبار مجوزه نسخ شده باشند و این احتمال مؤید است به بعض اخبار که دلالت دارند بر اینکه صوم یوم عاشورا اولاً واجب بوده و بعد ترك شده چنانچه در صحیحه زراره و خبر نجیه بن الحارث شنیدی (2) و در کتاب صحاح اهل سنت و تواریخ وارد شده که صوم یوم عاشورا در سال اول هجرت فرض شد و در سال دوم به آمدن رمضان نسخ شد اگر چه در و چه فرض او مختلف نقل کرده اند.

ص: 156

1-1) گذشت در ص 152.

2-2) گذشت در ص 152.

روز عاشوراء از ابتداء خلق عالم روز غم واندوه ومصیبت بوده بدینجهت بعض حیوانات در این روز آب و غذا نخوردند، و حالت حزن و اندوه بخود گرفتند، چند حدیث در این موضوع

(بخاری) و (صحیح مسلم) و (ترمذی) به بعض طرق نقل کرده اند که به عرض حضرت رسالت رساندند که یهود چون گمان کردن اند که اهلاک فرعون و جنودش در این روز است به جهت شادمانی روزه گرفتند پیغمبر فرمود شما هم روزه بگیرید که ما احقیم به احیای سنت موسی و در بعض طرق مسلم و ترمذی نقل کرده اند که چون در جاهلیت رسم بود که روز عاشورا روزه می گرفتند پیغمبر نیز صوم یوم عاشورا را سنت کرد یعنی واجب شمرد.

ولی آنچه متأمل در اخبار واقعه کربلا و اخبار صوم بدست می آورد آنست که روز عاشورا از به دو عالم روز مصیبت و غم و اندوه بوده بلکه از بعض اخبار معلوم میشود که وحوش و طیور نیز در آن روز از طعام و شراب ممنوع میشدند چنانچه در خبر عبد الله بن میمون قداح (1) شنیدی که وحوش از عهد داود در روز عاشورا روزه گرفتند و منع اطفال از طعام و شراب منزل بر همین معنی است نه صوم اختیاری و روایات دیگر در ابواب کتب مقاتل در این معنی بسیار است، و قصص بسیار در کتب تواریخ مذکور است از آن جمله آنست که در (انسان العیون) نقل کرده که کسی متعود بود که هر روزه مورچگانی را نان و دانه بدهد، چون روز عاشورا رسید و نزد مورچگان دانه برنخوردند (2) و این قصه را شاهد استحباب صوم یوم عاشورا شمرده است ولی فی الحقیقة از غایت شقاوت و نصب خود پرده برداشته.

و خبر دیگری که عامه نقل کرده اند "اول طایر صام یوم عاشورا را صرد (3)" و حاکم

ص: 157

1-1) خبر جعفر بن عثمان از جعفر بن محمد گذشت در ص 149.

2-2) مقتل الحسین للخوارزمی 2 / 91 ط الغری احقاق الحق 11 / 490.

3-3) قال القرطبی و يقال له: الصرد الصوم روينا في معجم عبد الغنی بن قانع عن ابیس غلیظة امیه بن خلف الجمحی قال: رءانی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعلی یده صرده فقال: هذا طایر صام عاشوراء، وكذلك اخرجہ الحافظ ابو موسی، والحديث مثل اسمه غلیظ. قال الحاکم وهو من الاحادیث التي وضعها قتلة الحسين عليه السلام رواه ابو عبد الله ابن معاوية بن موسى بن ابی غلیظ نشیط بن مسعود بن امیه بن خلف الجمحی عن ابیه عن ابی غلیظ قال: رأی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعلی یده صرده قال: هذا اول طیر صام عاشورا - بحار الانوار 61 / 291 مستدرک السفینة ذیل صرد.

در (مستدرک) حکم به وضع او کرده (1).

اگر کذب نباشد اشاره به این معنی است که صدر اول مرغی است که ملتفت بزرگی سوک سید الشهداء شد منع لذا یذ از خود کرد در روز عاشورا (2).

ص: 158

1- چنین مطلبی را در مستدرک حاکم نیافتم و شاید مؤلف بزرگوار آن را از بحار الانوار اخذ کرده و در او است: "قال الحاكم وهو من الاحاديث التي وضعها قتلة الحسين" و همین عبارت سبب شده که گفته "حاکم در مستدرک... (2) تأیید میکند این حدیث را روایات شیعه: حسین بن ابی غندر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سمعته يقول في البومة فقال: هل احد منكم رآها نهارا؟ قيل له: لا يكاد تظهر بالنهار ولا تظهر الا ليلا، قال: اما انها لم تزل تأوى العمران ابدا فلما ان قتل الحسين عليه السلام آلت على نفسها ان لا تأوى العمران ابدا ولا تأوى الا الخراب فلا تزال نهارها صائمة حزينة حتى يجنها الليل فاذا جنها الليل فلا تزال ترن على الحسين حتى تصبح كامل الزيارات 98 بحار الانوار 45 / 213 عوالم العلوم 492. ابن فضال عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ان البومة لتصوم النهار فاذا أفطرت تدلته (انديت - المصدر) على الحسين عليه السلام حتى تصبح - كامل الزيارات 99، بحار الانوار 214/45. الحسن بن علي الميثمي قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: يا أبا يعقوب رأيت بومة قط تنفس بالنهار؟ فقال: لا، قال: وتدري لم؟ قال: لا، قال: لانها تظل يومها صائمة [على مارزقها الله] فاذا جنها الليل افطرت على ما رزقت، ثم لم تزل ترنم [ترن خ] على الحسين عليه السلام حتى تصبح - كامل الزيارات 99، بحار الانوار 214/45 عوالم العلوم 492 حكيم بن داود بن حكيم، عن سلمة، عن الحسين بن علي بن صاعد البربري قيماً لقبر الرضا العلاء قال: حدثني ابي قال: دخلت على الرضا الا فقال لي: ترى هذه البومة، ما يقول الناس؟ قال: قلت: جعلت فداك نسئلك، قال: فقال [لي]: هذه البومة كانت على عهد جدى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تأوي المنازل والقصور والدور، وكانت اذا اكل الناس الطعام تطير فتقع امامهم، فيرمى اليها الطعام وتستنى ثم ترجع الى مكانها، ولما قتل الحسين بن علي صلوات الله عليهما خرجت من العمران الى الخراب والجبال والبراري، وقالت: بنس الامة انتم قتلتم ابن نبيكم ولا آمنكم على نفسى كامل الزيارات 99، بحار الانوار 214/4 عوالم العلوم 493.

هر نسب و سبب قطع میگردد روز قیامت جز نسب و سبب رسول خدا

و چون از اخبار صوم از کتب فریقین معلوم میشود که مخصوص تشکر و استسعاد به اعیاد و تشریف قدر ایام مخصوصه است ظاهر میشود از ملاحظه این دو که در روز عاشورا از به دو عالم هر گز روزه اصی لاحی مستحب نبوده چنانچه از بعض اخبار تشریح او که اشاره به او کردم هم معلوم میشود که به جهت سرور یهود بوده و متابعت پیغمبر ایشان را به جهت موافقت با مسرت ایشان بود و هم علامت دیگر بر کذب اخبار مذکوره آنست که از اخبار کثیره معلوم میشود که غرق فرعون و جنود او روز عاشورا نبوده و این خبر از موضوعات است چنانچه انشاء الله در خبر میثم خواهی شنید و خبر نجیة بن الحارث که فمروندند " اما انه صوم ما نزل

ص: 159

7 - حدیث شیخ محمد صبان در (اسعاف الراغبین)

به کتاب ولا جرت به سنة " شاهد عدل صدق این مدعی است.

و مؤید این معنی است که سید اجل اعظم رضی الدین بن طاووس - نفعنا الله بعلومه - در کتاب (اقبال) از کتاب (تاریخ نیشابور حاکم) در ترجمه نصر بن عبد الله نیشابوری نقل فرموده که او سند به سعید بن المسیب میرساند از سعدانه که گفت " ان النبي لم يصم عاشورا " و این صریح است که کذب دعوی تشریح صوم با آنکه راوی از معتمدین اهل سنت است.

بالجملة ظاهر آنست که اخبار نسخ هه از روی تقیه باشد چنانچه اشاره کردیم که طریقه ایشان بر این مشعر است و از این جهت است که جماعتی از علمای ما - رضوان الله علیهم - انکار کرده اند اصل تشریح صوم یوم عاشورا را مطلقا و عمل به مقتضای این اخبار نکرده اند چنانچه در (مجمع الفائده) و (ذخیره) و غیرهما به این مطلب اشاره شده پس از آنچه نوشتیم متحصل شد که احتمال نسخ چون مبنی بر وجود سابق است ضعیف است.

علاوه بر اینکه این احتمال اگر جاری باشد در خبری است که حکایت صوم رسول شده و بر فرض تعدی در خبری که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده هم جاری است به این وجه که بگوئیم این هر دو متعلق به حکایت قبل از نسخ باشند ولی در دو خبر دیگر این احتمال جاری نیست مگر در صورتی که در اخبار ائمه هم علیهم السلام ما ملتزم به نساخ و منسوخ شویم و این معنی را ما اگر چه در اصول در توجیه تأخیر تخصیص و تقیید از عام تقویت کرده ایم بع تقریبی که ذکر او در این مقام شایستگی چندان ندارد ولی این توجیه در اخبار مجوزه متمشی نیست چه قطعا قبل از صدور این اخبار شیعه و خواص محبین در روز عاشورا بعنوان استحباب خاص روزه نمیگرفتند و حکم بری بق این نبود چنانچه از اخبار ناهیه بالصرحة مفهوم میشود.

وجه سوم حمل اخبار تجویز است بر تقیه امام علیه السلام در بیان حکم، یا بر بیان حکم واقعی برای مبتلی به تقیه و بنابر این بعضی از متأخرین فتوی به حرمت صوم یوم عاشورا داده اند و بعضی فتوی به حرمت صوم به قصد خصوصیت روز عاشورا و اشکال بر این قول به مخالفت اجماع و شهرت محققه وجهی ندارد اگر چه در (ریاض) و (جواهر) اصرار بر این کرده اند نظر به آنچه در وجه اول گذشت که قول به استحباب مشهور است و اجماع هم در غنیه بر او مدعی است و این هر دو محل اشکال است چه محقق ثانی در (جامع المقاصد) و شهید ثانی در (مسالك) عبارت محقق و علامه را - قدست اسرارهم - که فرموده اند از جمله مستحبات صوم یوم عاشورا است بر وجه حزن بر این وجه تفسیر کرده اند که مراد آنست که امساک کند زمانی از روز تا بعد از ظهر و بعد از آن افطار کند.

قال في (جامع المقاصد) ای صومه ليس معتبرا شرعا بل هو امساک بدون نية الصوم لان صومه متروك كما وردت به الرواية فيستحب الامساک فيه الى بعد العصر حزنا و صومه شعار بنی امیه سرورا بقتل الحسين عليه السلام.

وقال في (المسالك) اشار بقوله على وجه الحزن الى ان صومه ليس صوما معتبرا شرعا بل هو امساک بدون نية الصوم لان صومه متروك كما وردت به الرواية وينبى على ذلك قول الصادق صمه من غير تبييت و افطره من غير تشميت و ليكن فطرك بعد العصر فهو عبارة عن ترك المفطرات اشتغالا عنها بالحزن و المصيبة و ينبغى ان يكون الامساک المذكور بالنية.

و در (مجمع الفائدة) و (ذخيرة) احتمال داده اند که مراد این معنی باشد، بلکه در (ذخيرة) تقریب کرده است و ظاهر عنوان (وسائل نیز موافقت بر این

میکنند چنانچه بر ناظر معلوم است.

و شیخ فاضل علی بن شاه محمود الباقفی که از معاصرین از معاصرین مروج مجلسی است و شرح حالش در کتتاب (امل الامل) مذکور است (1) در کتتاب (منهاج الفلاح) میفرماید: " و مراد از روزه امساکی است بی نیت از روی غم و اندوه زیرا که بنی امیه روزه میگرفتند روز عاشورا را برای خوشحالی به قتل حسین علیه السلام تمام شد عین عبارت.

و بعض متأخرین که گفته اند منافی احتمال (مسالك) تصریح عبارت (معتبر) است بر خلاف بعد از فحص تام عین و اثری از او در (معتبر) نیافتیم بلی در (معتبر) اخبار مختلفه را نقل میکند و جمع او را که مطابق ظاهر عبارت (شرايع) است از شیخ در (تهذیب) نقل کرده است و تأویل عبارت شیخ خواهد آمد و بعد از تصریح این دو قدوه مقدم و دو استاد معظم که لسان فقهاء و ترجمان اصحابند به مراد ایشان عبارت (معتبر) و (تهذیب) هر دو معلوم المراد میشوند، و دلیل این تفسیر عبارت شیخ است در (مصباح) که فرموده " فاذا كان يوم عاشورا امسك عن الطعام لای بعد العصر ثم تناول شيئاً يسيراً من التربة " (2) چه ظاهر است که کلام (تهذیب) را باید به معونه این دو عبارت چنان فهمید که این دو محقق تحریر فرموده اند.

و از جمله أدله معنی مذکور آنست که در کتتاب (مسار الشیعه) که از مصنفات

ص: 162

1-1) قال في (امل الامل) مولانا علی بن شاه محمود الباقفی فاضل صالح عابد معاصر له كتب منها منهاج الفلاح في اعمال السنة و کتتاب (مجمع المسائل) في الفقه خرج منه الطهارة والصلوة يجمع الفروع والادلة والاقوال والاحاديث انتهى (منه رحمه الله).

2-2) المصباح 547 بحار الانوار 45 / 63.

مشهوره شیخ مفید - قدس سره السعید - است یافتیم که میفرماید در روز دهم محرم مقتل سید الشهداء و او روزی است که اندوه آل رسول را تازه کرد و روایت شده از ائمه علیهم السلام که احتتاب لذایذ کنند و اقامت عزاء و امساک طعام و شراب تا زوال آفتاب و تغذی کنند به آنچه مصیبت زدگان غذا خورند چون البان و مانند آنها نه طعامهای لذیذ و نص عبارتته: " وفي اليوم العاشر منه مقتل سيدنا ابي عبد الله الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام من سنة احدى وستين من الهجرة وهو يوم تجدد فيه احزان آل محمد وشيعتهم وقد جاءت الرواية عن الصادقين عليهم السلام باجتتاب الملاذ فيه واقامة سنن المصائب والامساک عن الطعام والشراب الى ان تزول الشمس والتغذي بعد ذلك بما يتغذى به أهل المصائب كالالبان وما أشبه بها دون الملاذ من الطعام والشراب " انتهى بالفاظه.

و این کلام صریح است که فتوی شیخ مفید امساک بر این وجه است نه صوم اصطلاحی و چون شیخ طوسی - قدس سره - توجیه مذکور را از شیخ مفید نقل کرده معلوم میشود که مراد آن جناب از صوم حزنی همین معنی است که شیخ در (مصباح) تصریح به او کرده و محقق و شهید ثانیین تفسیر کلام أصحاب را به آن فمروده اند بنابر این جمیع عبارات أصحاب الاطایفه که به خلاف تصریح کردن اند منزل بر این معنی است پس مشهور عدم استحباب صوم یوم عاشورا است و عمل بر طبق روایت (مصباح) از عبد الله بن سنان است چنانچه عمل شیعه امامیه و سیره قطعیه ایشان مقرر بر این است و در (مجمع الفائدة) اجمالا دعوی شهرت و عمل بر طبق این روایت کرده و محدث کاشانی - قدس سره - و مروج مجلسی - قدس سره - فتوی به اولیوت ترك صوم داده اند که ظاهر کراهت او است و در (مجمع الفائدة) و (ذخیره) تقویت یا تردید کرده اند،

و از متأخرین محقق نراقی و فقیه ورع کلباسی اولی ترک را شمرده اند بلکه محقق نراقی فتوی به حرمت به قصد خصوصیت داده است با این همه (اختلاف ظ) اجماع و شهرت از کجا پیدا شد.

و عجب تر اینکه بر فرض که ما در استفاده مراد اصحاب متابعت محقق ثانی و شهید ثانی نکنیم خلاف خوند ایشان و محدث کاشانی و علامه مجلسی و محقق اردبیلی و محقق سبزواری بلکه نیست محقق اردبیلی روایت (مصباح) را به عمل و شهرت که ظاهر در عدم استحباب صوم یوم عاشور است و فاضل باقمی و صاحب (رسائل) در مسأله چطور میشود مهجور کرده "به غیر خلاف آنچه" بگوئیم چنانچه در (جواهر) و ریاض) است و وقوع این نوع مطالب بر فقیه لازم میکند تتبع و عدم اعتماد بر نقل دیگران را بالجمله خبر (مصباح) را اولی آنست که بعینه نقل کنیم تا بعد از ملاحظه او ناظرین را حاجت به کتاب دیگر کمتر اتفاق افتد.

روی الشیخ فی (المصباح) عن عبد الله بن سنان رضی الله عنه قال دخلت علی ابي عبد الله في يوم عاشورا فألفيته كاسف اللون ظاهر الحزن ودموعه تنحدر من عينيه كاللؤلؤ المتساقط فقلت يا بن رسول الله ما بكأوك لا أبكى الله عينيك فقال لي: أفي غفلة أنت أما علمت ان الحسين بن علي أصيب في مثل هذا اليوم؟ فقلت يا سيدي فما قولك في صومه؟ فقال صمه من غير تبييت وافرطه من غير تشميت ولا تجعله يوم صوم كمالا (كمالا - الوسائل) وليكن افطارك بعد (صلوة - الوسائل) العصر بساعة على شربة من ماء فانه في ذلك تجلت الهيحاء (عن آل رسول الله صلى الله عليه وآله - وسائل) وانكشف الملحمة عنهم (1).

ص: 164

قال في (الذخيرة) والعمل بمضمون هذه الرواية متجه وكأنه المقصود كما قاله بعض الاصحاب الا انه خلاف ما صرح به جماعة منهم.

حاصل سخن آنست که دعوی شهرت بر استحباب صوم یوم عاشورا وجهی ندارد بلکه قائلی معلوم از ما عدای متأخرین ندارد و آنچه وظیفه شرعیه و مستحب مخصوص باشد بدعت است و محرم و اگر به عنوان تبرک باشد کفر است، و خروج از دین و اگر به جهت فضیلت مطلق صوم عملاً به اطلاقات الصوم باشد و ناقص الثواب است چنانچه از جماعت مذکوره شنیدی و در کلام ایشان دیدی و اگر هیچ نباشد جز فتوای این فحول واساطین میتوان حکم به کراهت کرد بنابر عموم تسامح در أدله سنن برای مکروهات و اکتفای به فتوای فقیه در بلوغ چنانچه جماعتی قایلند.

وجه چهارم

آنچه به نظر این بی بضاعت رسیده که اخبار صوم را حمل کنیم بر امساک ناقص و اخبار نهی را بر امساک صومی و خیر (مصباح) را که مجبور به عمل طایفه و یقیناً حجت است شاهد جمع قرار دهیم و تصرف در مدلول چون اولی است از تصرف در جهت صدور شاید این وجه اقرب محامل باشد اگر چه فی نفسه خلاف ظاهر است ولی در مقام جمع با شاهد دور نیست که عرف مساعدت بر او یکند به هر حال حکم مسأله همان است که گذشت صوم یوم عاشوراء مردد بین کفریت و حرمت و کراهت است و به هیچ وجه در مذهب اهل بیت وفقه آل محمد علیهم السلام جای احتمال استحباب ندارد و تحقیق حال صوم عاشورا بر این وجه از بسط و تتبع از غنائم این کتاب است که در هیچ جا ندیده ام،

ص: 165

امر چهارم - از وجوه تبرک بنی امیه بروز عاشوراء

والحمد لله و الله أعلم بحقایق احکامه.

امر چهارم - از وجوه تبرک بیوم عاشورا اینکه دعا و طلب حوائج را در این روز مستحب دانسته اند و به جهت این کار مناقب و فضایلی برای این روز به جعل و وضع افترا کردند و دعاهائی چند تلفیق کرده تعلیم عاصیان نمودند تا امر ملتبس و کار مشتبه شود چنانچه در خطبه که در بلاد خود در این روز میخوانند برای هر نبی و سیله و شرفی در این روز زیاد میکنند مثل اخماد نار نمرود و قرار سفینه نوح و اغراق جند فرعون و انجاء عیسی از دار یهودان و گاهی به جهت تدلیس و عام فریبی و گول زدن ساده لوحان میگویند " هذا یوم اختاره الله لقتل ابن بنت نبیه " چنانچه از عبد القادر جیلانی در شرح فقره آیه حکایت میکنم (1).

میگویند این روزی است مبارک که خدای اختیار کرد برای قتل پسر دختر پیغمبر خود یا للعجب چگونه شده که نسبت به همه انبیاء باید فضل و انعام و نجات باشد و نسبت به پیغمبر ما بلا و قتل و اسیری آل و عترت او باشد مگر اینکه این را هم نعمتی بر اسلام شمارند و گویند - العیاذ ب الله - هلاك خار جیان در این روز شد.

چنانچه شیخ صدوق - قدس الله لطیفه و اجزل تشریفه - در کتاب (امالی) و کتاب (علل) مسندا از بجلیه مکیه نقل کرده که شنیدم از میثم رض الله عنه که فرمود و الله میکشند این امت پسر پیغمبر خود را در محرم در روز دهم و هر آینه اعدای حق سبحانه تعالی این روز را روز برکت قرار دهند و همانا این کار شدنی است.

و پیش گرفته است در علم خدای تعالی و من میدانم او را به عهدی که از مولایم رسیده و متا شطری از این حدیث را از این پیش یاد کرده ایم تا آنجا که بجلیه میگوید - گفتم چگونه مردم روز قتل حسین را روز برکت قرار دهند؟ پس بگریست میثم و گفت حدیثی وضع کنند که او روزی است که خدای تعالی در او توبه آدم

ص: 166

1-1) ذیل و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسین.

را قبول کرد با آنکه خدای تعالی در ذی حجه توبه آدم را قبول کرد و گمان میکنند که او روزی است که خدای تعالی یونس را از شکم ماهی کشید با اینکه خدای تعالی یونس را در ذی قعدة از شکم ماهی بر آورد و گمان میکنند که او روزی است که سفینه نوح بر جودی قرار گرفت با اینکه استواء سفینه در روز هیجدهم ذی حجه بود و گمان میکنند که او روزی است که خدا دریا را برای موسی در او بشکافت یا اینکه این کار در ربیع الاول بود (1) در اینجا لطیفه ای بخاطرم در حال تحریر رسید که استقرار سفینه نوح در هیجدهم مناسبت تمام با وقوع امارت الیه علی علیه السلام در روز هیجدهم چه حقیقت سفینه نوح آن جناب است به حکم اینکه " مثل اهل بیتی کسفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق " و تا قبل از آن روز از خوف منافقان و بیم کافران سفینه ولایت مطلقه متزلزل و مضطرب بود چون وعده عصمت الهیه رسید و فرمان " بلغ ما انزل الیک.. و اللّٰه یعصمک من الناس " (67 المائده) گوش زد سفیر الهی شد سفینه نوح بر جودی تنصیص و تصریح حضرت رسال متمسقر شده را کبین آن سفینه آسوده خاطر شدند.

بالجمله با این همه تصریح و تأکید که در خبر میثم شده و در حقیقت از علایم نبوت و امامت است و دلیل حقیقت طریقه شیعه است که اخبار یقینی چنان داده است و خبر مذکور به جهت مطابقت مضمون او با واقع محسوس و مکررا در دو کتاب صدوق - با اینکه او ملتزم است در کتب خود ننویسد مگر آنچه شیخ بزرگوار محمد بن الحسن بن الولید - قدس سره - او را صحیح شمرده باشد - البته معتمد و موثوق الصدور است.

ص: 167

شرح "كثير النوا" دشمن أهل بيت پیغمبر و مخترع مذهب

و عجب است که با این روایت بعضی اصحاب غفلت کرده حدیث کثیر النوا را اعتماد کرده شاهد استحباب صوم عاشورا شمرده اند و حدیث این است که:

شیخ در (تهذیب) ایراد کرده مسندا عن كثير النواعن ابي جعفر قال: لزقت السفينة يوم عاشورا على الجودي فامر نوح من معه من الجن والانس ان يصوموا ذلك اليوم قال ابو جعفر اتدرون ما هذا اليوم؟ هذا اليوم الذي تاب الله عز وجل فيه على آدم وحواء وهذا اليوم غلب فيه موسى فرعون وهذا اليوم الذي ولد فيه ابراهيم وهذا اليوم الذي تاب الله فيه على قوم يونس وهذا اليوم الذي ولد فيه عيسى ابن مريم وهذا اليوم الذي يقوم فيه القائم (1).

و آثار کذب و وضع و افتراء از این حدیث ظاهر است و تکذیب تمام این فقرات از خبر میثم ظاهر میشود و هر یک هر یک از فقرات را به تتبع از اخبار و تواریخ میتوان ثابت کرد که خلاف واقع است مثلاً:

در چند خبر وارد شده که ولادت حضرت ابراهیم در اول ذی حجه است و حال کثیر النوا را اگر چه اجمالاً شنیدی (2) ولی در این مقام الولی ترینکه تفصیلاً گوشزدت شود:

شیخ در رجال او را بتری خوانده و بتریه بضم باء موحد و سکون تاء مثناة اتباع کثیر النوا هستند که ابتر بوده یعنی دست بریده و این کثیر و حسن ابن صالح و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عیینه و سلمة بن کهیل و ابو المقدم ثابت حداد - چنانچه در اختیار شیخ طوسی از رجال کشی است - مذهبی اختراع کردند که ولایت امیر المؤمنین را با ولایت ابو بکر و عمر مخلوط کردند و ملتزم

ص: 168

1-1) تهذیب الاحکام ج 1 / 437 و سائل الشیعة باب 20 ابواب الصوم المندوب الرقم 5.

2-2) گذشت ج 2 / ص 154.

به امامت آن دو نفر شدند و دشمنی عثمان و عایشه و زبیر و طلحه را اظهار کردند و گمان کرده اند که امامت از اولاد علی علیه السلام با آنان است که خروج کرده اند پس زید بن علی اما است و پدرش سید الساجدین علیه السلام و برادرش حضرت باقر و سایر ائمه غیر از حسنین علیهما السلام امام نیستند.

و به سند معتبر نقل کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرموده " لو ان البترية صف واحد ما بين المشرف والمغرب ما اعز الله بهم دينا "

و هم از زید بن علی علیه السلام نقل کرده که آن جناب روی با بتریه کرد و فرمود بتری کردید از فاطمه علیها السلام و دنباله کار ما را بریدید خدای دنباله کار شما را به براد و از این جهت ایشان را بتریه نامیدند و از این جهت بعضی قاصرین توهم کرده اند که این لفظ بتریه به تقدیم تاء مثناة است و تشدید راء که نسبت به تبری باشد ولی علاوه بر اینکه خلاف صریح ائمه این فن است خود حدیث دلالت بر خلاف دارد چه لفظ حدیث این است که " بترتم امرنا بترکم الله فسموا البترية " و در سایر کتب مذکور است که چون کثیر " ابتر الید " بود این طائفه خبیثه را بتریه نام گذاردند و در (خلاصه) و (فهرست) و سایر کتب متأخرین آمده که کثیر عامی است چنانچه از " برقی " نقل شده و بعضی اقتصار بر بتریت او کرده اند، و در (رجال کشی) که مراد همان (اختیار) است به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده " اللهم اني اليك من كثير النوء بري في الدنيا والاخرة ".

و هم از محمد بن یحیی نقل کرده که به کثیر نواء گفتم چرا چندین استخفاف به حضرت أبو جعفر یعنی امام محمد باقر علیه السلام میکنی؟ گفت به جهت اینکه من خبری از او شنیده ام که او را ابداء دوست ندارم شنیدم از او که میگفت که اراضی هفت گانه به محمد و عترت او مفتوح میشود.

و هم بسند معتبر از أبو بصیر نقل کرده قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول ان

الحکم بن عیینہ وسلمه و کثیر النواء وأبا المقدم والتمار یعنی سالما أضلوا کثیرا ممن ضل من هؤلاء وانهم ممن قال الله عز وجل " و من الناس من يقول آمنا بالله واليوم الآخر و ما هم بمؤمنين " (1).

و در (تکملة نقد الرجال) از (عوامل) از تفسیر عیاشی همین خبر را نقل کرده با این همه مذمت که در اخبار از او شده، و این عداوت که با ائمه علیهم السلام داشته از کجا که محض تنفیر قلوب شیعه از ایشان وضع ابن اکاذیب نکرده باشد تا بمراد خودش که نقی امامت ایشان است در انظار بعض جاهلان و غافلان برسد و بر فرض تسلیم صدق البته خبر مذکور از روی تقیه صادر شده چه بالضرورة از مذهب شیعه معلوم است که روز عاشورا روز مشئومی است چنانچه در خیر (مصباح) گذشت (2) نه روز مبارکی که انعام های خداوندی در آن روز بر انبیاء شده باشد و عجب تر از همه آنست که دعائی بر طبق این اکاذیب تلفیق کرده اند و به دست عوام داده اند و در کتب بعض بی خیران که غافل بوده اند مذکور شده، و البته خواندن آن دعا بدعت و محرم است، و ما محض اینکه مردم متنبه شوند آن دعا را در اینجا ذکر میکنیم تا هر کس بر او مطلع شود احتراز و اجتناب کند و هو هذا:

بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الله ملا الميزان ومنتهى العلم و مبلغ الرضا وزنة العرش لا ملجأ ولا منجا من الله الا اليه سبحانه الله عدد الشفع الوتر وعدد كلماته التامات وهو العفو للمعاصي برحمته لا- حول ولا- قوة الا ب الله العلي العظيم وهو حسبي ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير صلى الله على خير خلقه محمد وآله أجمعين.

ص: 170

1-1) رجال الكشي وتنقيح المقال ذيل كثير النواء وحكم بن عتية.

2-2) ص 164.

بعد از او ده مرتبه صلوات بفرستيد و بگويد: يا قابل توبة آدم يوم عاشورا يا رافع ادريس الى السماء يوم عاشورا يا مسكن سفينة نوح على الجودي يوم عاشورا يا غياث ابراهيم من النار يوم عاشورا يا جامع شمل يعقوب يوم عاشورا يا فارح كرب ذى النون يوم عاشورا يا كاشف ضر أيوب يوم عاشورا يا غافر ذنب داود يوم عاشورا يا سامع دعوة موسى وهرون يوم عاشورا يا زائد الخضر في علمه يوم عاشورا يا رافع عيسى بن مريم الى السماء يوم عاشورا ويا ناصر محمد صلى الله عليه وآله وسلم يوم عاشورا يا خالق الجنة يوم عاشورا صلى على محمد وآله الطاهرين والانبيا والمرسلين والملائكة والمقربين يا رحمن الدنيا والاخرة وطول عمري في طاعتك ورضاك بحرمة يوم عاشورا يا ولي الحسنات را دافع السيئات والبلبات يا حى ويا قيوم يا ذا الجلال والاکرام يا مالک يوم الدين اياک نعبد واياک نستعين اکفنى ما أهمنى من أمر الدنيا والدين برحمتک يا أرحم الراحمين و صلى الله على محمد وآله الطيبين و عترته الطاهرين أجمعين والحمد لله رب العالمين.

و شك نیست که این دعا را یکی از نواصب مدینه یا خوارج مسقط یا مثل اینها جعل کرده و تتمیم ظلم بنی امیه را نمده و بعض مباحث متعلقه به حکایت حال اهل سنت و نقل اقوال ایشان در این باب و استحباب اقامه مراسم عزا در این روز در شرح فقرة آتیه بیاید (1) و چون مباحث این شرح با مباحث او منظم شود تواند بود که در این مسأله رساله مستقلة بیرون بیاید.

" وابن آكلة الاكباد اللعين بن اللعين على لسانك ولسان نبيك في كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلواتك عليه وآله "

ج - و تبرک جستہ به او پسر هند جگر خواره که ملعون پسر ملعون است بر

ص: 171

1-1) هذا يوم فرحت به آل زياد وآل مروان.

**" وابن آكلة الاكباد اللعين بن اللعين على لسانك ولسان نبيك في كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلواتك عليه وآله " تفسير
" اكل " 172 تفسير " كبد " 172 سی لفظ برای اعضاء بدن انسان که اول اوکاف است**

زبان تو و زبان پیغمبر تو در هر موطن و موقفی که ایستاده در او پیغمبر تو، صلوات بر او و آتش باد.

ش - اکل: در لغت عربی در اصل به معنی خوردن چیزهایی است که مایع نباشند و استعمال شرب در او صحیح نیفتد چه خوردن در لغت فارسی اعم است از آشامیدنی چنانچه در استعمال فصحای ایشان وارد شده نظما و نثرا (شصت کلمه دامغانی) میگوید:

اسبی که صفیرش نزمین می نخورد آب *** نه مرد کم از اسب و نه می کمتر از آبست

و گاهی استعمال در معنی مطلق استیلاء و تصرف میشود به جهت اینکه غالب افراد او در مأكولات اکل است یا أظهر افراد استیلاء اتلاف به نحو اکل است به این ملاحظه در کلیه تصرفات استلاییه اگر چه نسبت به اشیاء غیر منقوله غیر مأکوله باشد استعمال شده و به ازاء او در فارسی میگویند خانه فلان را مثلا خورد و هم چنین آنچه از این قبیل باشد.

کبد: به معنی جگر است که مقابل شش که عربان ریه میگویند باشد و این کلمه اگر چه مفرد است و هر مفردی از اجزاء بدن انسان مذکر است ولی این و بعضی الفاظ دیگر مستثنی هستند و این یکی از آن سی لفظ است که در اجزاء انسان مصدر به کاف است و هی هذه:

الكف والكرسوع والكوع والكتف والكاهل والكبد والكتد والكلية والكمرة والكعب والكذوب والكعبرة: "عقده مكبلة حائدة عن الرأس".

والكثفة: " محرکة دائرة من الشعر عند الناصية تثبت صعدا والرسمه الوجه ولا يقال الا في الشتم والكر واصل العنق والکراویس: " ما شخص من عظام البدن كالمنکبین

والمرفقين " والكعاش: " عظام السلامي " والكاتبه ما بين الكتفين الى اصل العنق والكمكل الصدر والكشح الجنب وهو من لدن الورك الى الخصر والكفل والكاذة لحم مؤخر الفخذ والكراع من الانسان ما دون الركبه والكرشلة الذكر والکطر ركب المرنة والکلثوم والکعث وهما الفرج فاما اسمه المشهور فهو على الصحيح تعريب مولد ولا حجة في شعر من نظمه في (كافات الشتاء) بقوله:

جاء الشتاء وعندی من حوائجه *** سبع اذ المقطر عن حاجاتنا حبسا الى آخره والین لحم باطن بالفرج والکراض حلق الرحم.

و از ابن خالویه نقل شده که جزئی تصنیف کرده در الفاظ مصدره به کاف از اجزا انسان و عدد را به صد رسانده و این بغایت غریب است و دلالت بر توسع و اطلاعی وافر دارد.

لعین: به معنی ملعون است و معنی لعن در سابق گذشته (1) است.

لسان: در اصل به معنی جارحه مخصوصه است و در معنی لغت بمناسبت او استعمال میشود مثل اختلاف السننکم و در مطلق تکلم هم استعمال میشود و در این مقام این معنی انسب است و نمیشود مراد معنی اول باشد چه در باره باری تعالی اثبات جارحه ممکن نیست مگر اینکه اسناد حقیقی نباشد و ظاهر از کلمه علی همین است نچه اگر به معنی کلام بود لفظ فی اولی بود چنانچه صرفان معانی و نقادان الفاظ میدانند و باید دانست که لفظ لسانک در بعض نسخ (مصباح) موجود است و در بعضی نیست و نسخه (زاد المعاد) و (بحار) که مطابق با نسخه (مصباح) است خالی از او است ولی چون در بعض نسخ که بی اعتبار نبودند دیدم در متن زیارت نوشتیم و احوط خواندن او است.

ص: 173

نبی علی الظاهر مأخوذ از نبأ به معنی خبر است و نبوت در اصل نبوئت بود مثل مروئد و مروت و اشتقاق از نبأ به معنی ارتفع خلاف ظاهر است و قرائت نافع در تمام قرآن نبی به همزه است و ما اگر قرائات را متواتر از پیغمبر ندانیم چنانچه مشهور میدانند بلکه دعوی اجماع در کلام اساطین از قبیل علامه و شهیدین و محقق ثانی و غیرهم بر او شده بلکه در (روض) و (مقاصد العلیة) دعوی اجماع علماء بر نقل اجماع بر او شده لیکن شکی نیست که قرائات از قراء سبعة متواتر است و همه بر طبق قوانین عربیت و موافق قواعد نحو و صرف و لغت است پس قرائت نبی دلیل صحت اشتقاق او از نبأ است و احتمال تعدد این لفظ که گاهی از نبوت که ناقص و او ای است مشتق باشد و گاهی از نبأ و هر دو به يك معنی اطلاق شوند نه چندان بعید است که بتوان شرح داد و فرق بین نبی و رسول به اعتبار ملاحظه کتاب و شرع داشتن است در دوم پس نبی اعم خواهد بود.

کل: بر دو وجه استعمال میشود یکی عموم مجموعی که موضع قضیه و ملحوظ بالاستقلال باشد و دیگری عموم مرآتی که سور و آینه سراپا نمای افراد عموم مضاف الیه باشد و ظاهر از او في الجملة با قطع نظر از قرائن محفوظه به کلام معنی ثانی است.

موطن: جای باش چیزی است چنانچه در (منتهی الادب) است و این معنی موافق (قاموس) و (صحاح) است و از عبارت (اساس البلاغة) معلوم میشود که حقیقت وطن رخت اقامت انداختن در جائی است چنانچه معروف در معنای او همین است و استعمال او در مواضع دیگر مثل موطن حرب و موطن نسك در حج تجوزی است مبنی بر ادعای اینکه در این مقامات ثبات و قرار مطلوب است بر وجهی که تعبیر از آنها به موطن میشود و این معنی ادق و الطف و با ظواهر استعمالات

اونفق است.

وقف هم متعدی می آید وهم لازم چنانچه در (صحاح) و (قاموس) وغیرهما تصریح به او شده و در اینجا مأخوذ از معنی لازم است و مراد از موقف جای وقوف یعنی ایستادن گاه است.

و در شرح این فقره در دو موضع باید تکلم کنیم:

موضع اول - آكلة الاكباد - هند مادر معاویه است و او دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس است و او در عداوت پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله و سلم کوششها کرده و در جنگ احد حاضر بود و این رجز میخواند:

نحن بنات طارق نمشی علی النمارق *** ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق و كفار را در قتال اسلام به سوة فطرت تحریض میکرد و او چنانچه ابن ابی الحدید وابن عبد ربه گفته اند متهم به زنا بوده است بلکه از کتب تواریخ معلوم میشود که در مکه از زوانی معروفه بشمار میرفت بلکه در بعض کتب معتبره دیده شده که از ذوات الاعلام بوده، چنانچه در (نهج الحق) از هشام بن سایب کلبی نقل کرده وابن رزوبهان تقریر کرده و ما در شرح نسب معاویه اشاره به این جمله خواهیم کرد (1) و چون وحشی غلام جبیر بن مطعم حمزه سید الشهداء را در جنگ احد کشت وی بر سر نعش شریف پیامد وکبد آن حضرت را بر آورد و در دهن گذاشت به قدری خدای تعالی سخت شد و دندان در او اثر نکرد از آن پس حمزه علیه السلام را مصله کرده و اعضاء گوش و دماغ و مذاکیر آن حضرت را به رشته کشیده به جای قلاده به گردن آویخت زنان قریش به او اقتدا کرده با سایر شهداء چنین کردند و این کار بر رسول خدای تعالی به غایت گران و جگر شکاف

ص: 175

آمد و خون هند را هدر فرمود، این بیود تا در عام الفتح چون اَبو سفیان از اضطرار اسلام نفاقی اظهار کردوی نیز اظهار اسلام کرد و رسول خدای به حکم عموم رحمت قبول فرموده عفو فرمود و چون با رسول بیعت کرد به عادت سایر زنان یکی از شرایط بیعت که زنا نکردن بود ذکر فرمود ذکر فرمود هند گفت " وهل تزني الحرّة؟ " پیغمبر روی با عمر کرد و به خندید کنایت از آنکه با آن طهارت ذیل و نقاوت جیب از در تعجب سؤال میکنند که آیا زنان آزاد هم زنا میکنند؟ و تواند بود که مواجهه با او از آن جهت باشد که تو از این خارجی چه مادر تو اگر زانیه بود کنیز بود و از تعجب او بیرون است. سبط ابن الجوزی از کتاب (مثالب) هشام بن محمد الكلبي النسابة نقل کرده بعد از ذکر زنای هند که شعبی گفته " وقد أشار رسول الله الى هند يوم فتح مكة بشئ من هذا فنقل الخبر كما نقلناه " .

بالجملة بعد از اسلام هند نفاق به زیست تا در خلافت عمر در آن روز که او قحافة از دنیا رفت به مشایعت روح او به جانب دوزخ رخت بر بست، و از آن روز که جگر مبارك سيد الشهداء را بمکید " آكلة الاكباد " لقب گرفت و این طعن تا دامنه قیامت دامن گیر فرزندان شد (1) چنانچه عقیده خدر رسالت و هدایت و رضیعه ثدی نبوت و ولایت زینب بنت علی علیهما السلام در خطبه شریفه که قطع نظر از اعتبار سندش خود دلیل صدق خود است بلکه بسر حد اعجاز رسیده و از شواهد صدق طریقه جد و پدر و برادر بزرگوار آن مکرمه علیها السلام است میفرماید:

وكيف يرتجى مراقبة من نبت لحمه بدماء الشهداء ولفظ فوه اكباد الازكياء.

ص: 176

1-1) زود بیاید در حدیث ج - ضمن احادیث لعن رسول خدا و انبیاء یزید و قاتلان امام حسین را - خبائث هند و لعن رسول خدا او و نسلش را.

اختصاص لقب أمير المؤمنين برای علي عليه السلام

وحسان بن ثابت بعد از آن روز از این شعرها در هجو وی سروده:

اشرت لكاع وکان عادتها *** لؤما اذا اشرت مع الكفر

اخزی الاله وزوجها معها *** هند الهنود طویلة البظر

و هم در هجو او آورد:

لمن سواقط ولدان مطرحة *** باتت تفحص في بطحاء اجیاد

باتت تفحص لم يشهد قوابلها *** الا الوحوش والاحبة الواوی

و در این دو مقطوعه حسان هم اشاره به زناى هند کرده هم به فساد نسب او و از جمله مقررات است - چنانچه شیخ مفید علیه الرحمة در (ارشاد) و ابو جعفر نقیب در (نقض عثمانیة) گفته اند - که به شعر مثل نثر باید احتجاج کرد و این معنی عبارت معروفه است که "الشعر دیوان العرب" و العمام تيجانها والاحتباء حیطانها " چه به شعر انساب و احساب و مناقب و مراتب خود را تعیین میکنند، چنانچه به رجوع به دیوان مراتب عسگر و مناصب امراء جيش و سائر امراء و اعیان به حسب اختلاف شؤن و تفاوت مقادیر ظاهر میشود بالجمله اهاجی هند و ابو سفیان و اولاد ایشان بیش از آن است که بتوان به نطق بیان احاطه به او کرد و ما در هر باب که در این کتاب سخن برانیم جز نمودار نمونه در نظر نداریم.

موضع ثانی

مراد از اینکه ابن آكله الاكباد - که ظاهراً مقصود در این مقام یزید لعنه الله است - بر لسان خدای عز و جل ملعون است یا اشاره به آن آیه کریمه " والشجرة الملعونة " (60 الاسراء 17) است که مفصلاً بقدری که شایسته این مختصر بود

ص: 177

چند حدیث در لعنت فرستادن رسول خدا و پیغمبرها بلکه تمام موجودات بر یزید و قاتلان سید الشهداء

گذشت (1) و با اشاره به لعن او ست بر لسان انبیای خدای تعالی چنانچه از این پس انشاء الله خواهد مذکور شد و با اشاره به احادیث قدسیه است که در لعن او وارد شده و یکی از آنها را در این مقام ذکر میکنیم:

در (کامل الزیارة) سند به ابن ابی یعفور میرسد که حضرت صادق فرمود: رسول خدای در منزل فاطمه بود و حسین علیه السلام در کنار او نشسته که ناگاه پیغمبر بگریست و به سجده در افتاد چون سر برداشت فرمود ای فاطمه دختر محمد علی اعلی جل شأنه به غایت ظهور علمی و تجلی شهودی برای دل من نمودار شد با بهترین جمالی و نیکوترین صورتی از صفات جلالیه و جمالیه و با من گفت آیا حسین را دوست داری؟ گفتم قره العین من است و ریحانه من و ثمرة الفؤاد و واسطه ما بین دو چشم من است و دست رحمت بر سر حسین علیه السلام گذارد و بفرمود فرزندی است مبارك برکات و وصولات و رحمت و رضوان من بر او باد و لعنت و سخط و عذاب و خزی و نکال من بر آنکه وی را بکشد و عداوت و رزد و مدافعه و منازعه نماید، همانا او سید شهیدان است از اولین و آخرین در دنیا و آخرت و سید جوانان اهل بهشت از خلق یکسره و پدر او افضل از او است سلام مرا به او برسان و بشارت ده او را که او علم هدایت و منار ارباب ولایت من است و او حافظ و شاهد من است بر خلق من، و خازن علم من و حجت من است بر اهل سماوات و اهل ارضین و ثقلین که جن و انس اند (2).

و مراد از اینکه در جمیع مواطن و موافق رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بر لسان مبارك آن جناب یزید ملعون بوده بر چند وجه تصویر میشود:

اول - اینکه مقصود مطابق ظاهر باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر جای که به ایستاد

ص: 178

1-1) ذیل ولعن الله بنی امیه قاطبة ج 1 / 329.

2-2) کامل الزیارات 70 البحار 44 / 238 عوالم العلوم 132 الرقم 2.

و بود؟ بر نحو استغراق شمولی و به عموم اصولی - بدون استثناء هیچ موضع - یزید را در اول یا آخر لعن کرد باشد صریحا و این مطلب اگر چه چنانچه اشاره کردیم مقتضای ظاهر کلام است و لیکن في الجملة استبعادی دارد.

دیگر اینکه مقصود عموم برای موافق و موطن بحسب انواع باشد نه بر حسب افراد و خلاصه معنی چنان باشد که رسول خدای در تمام احوال بر حسب انواع به این معنی که چه در حال ایستادن و چه در حال نشستن چه در سفر چه در حضر چه در سمل و چه در حرب چه در رکوب چه در مشی چه در خانه چه در بیرون چه در بلد چه در بیابان چه در منبر چه در زمین چه در خلأ - چه در سر و چه در علن بحسب هر حالی و هر جائی که فرض توان کرد یگدفعه لا اقل یزید را یا بتصریح یا به کنایه یا آهسته یا بلند لعن فرموده.

و این اگر چه في الجملة بیرون از حد ظهور است چه ظاهر عموم شمول ذوات افراد است نه اراده انواع ولی اقرب از معنی اول - بتصدیق - است.

سوم - اینکه چون غرض هر نبی در هر حال به حکم اینکه بالکلیه منصرف به عالم قدس و متوجه به تحصیل وجوه مراض حضرت احدیت جل ذکره است ترویج شرع و ابلاغ اوامر و نواهی و هدایت خلق است و هر که با حکمی از احکام الهی منافاتی داشته باشد و مانع از اجراء شود در حال تبلیغ آن حکم البته یا به لسان یا بحسب حال ضمیر از آن کس دوری دارد و وی را لعنت کند یا به طلب از خدای یا دوری خود از او چه لعن او دوری از رحمت خدائی است و پیغمبران رحمت خدایند و پیغمبر آخر الزمان رحمه للعالمین ملقب شده به جهت عموم نبوت و کمال رأفت او و چون یزید ك / اری کرد که خواست تمام شرع را به تمام اجزائه از میان بر دارد بکشتن سید الشهداء به جهت اینکه او خود في الحقيقة

تمام دین بود چنانچه گفته اند:

نزد کوته نظران ماشطه صورت دین *** نزد ارباب نظر معنی بدینند همه

یا به جهت اینکه ولایت آن جناب شرط صحت تمام اعمال بود پس به عداوت و برداشتن آن حضرت از میان افساد تمام شریعت میشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تمام احوال به تبلیغ حکمی میکرد اگر چه به سکوت و خواب باشد که دلالت بر رجحان یا وجوب آن دو دارد در هر وقت که مقتضی وجوب پیدا شود پس هیچ آنی از آفات وجود شریف نبوی نبود که بحسب حال کمال نبوت دشمنان اهل بیت را که قوام شرع و تمام دین و بیان احکام او بودند لعن نکند خاصه یزید و اقران او را که بیشتر در اطفاء نور و اخفاء ظهور او بر خلاف حق و به عداوت خدای عز و جل کوشش کردند و این معنی اگر چه اولاً بعید از اذهان متعارفه می آید ولی اهل ذوق و ارباب سلیقه شاید که به اندک توجهی جزم به او نمایند، و از دو احتمال سابق یکسره صرف نظر کنند (1) و الله اعلم بمراد اولیائه علیهم السلام.

علی الجملة شایسته چنان مینماید در این موضع اخبار چند که متضمن لعن یزید بر لسان رسول خدای بلکه سایر انبیاء بلکه عموم موجودات باشد مذکور شود:

1 - شیخ صدوق قدس سره در (امالی) سند به صفیه بنت المطلب میرساند که چون حسین علیه السلام متولد شد من او را به پیغمبر دادم و پیغمبر زبان خود را در دهان وی بگذارد و حسین زبان وی را مکیدن گرفت و گمانم چنان بود که رسول خدای وی را از شیر و عسل غذا دهد ناگاه حسین بر جامه وی بول کرد پس پیغمبر

ص: 180

1-1) تواند بود که معانی ثلثه همه مراد باشند بنابر اینکه حدیث قدسی نیز بطونی داشته باشد که هر کس به قدر گنجایش فهم و حوصله استعداد خود چیزی بفهمد و مطلبی در یابد والعلم عند الله (منه ره).

میانہ دو چشم وی را ببوسید آنگاه او را به من داد میگفت خدای خدای لعنت کند قومی را که ایشان قاتلان تواند ای پسرک من صفیه میگوید عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد که وی را میکشد؟ فرمود بازمانده گروه باغیان از بنی امیه لعنهم الله (1).

و ظاهر اینست که لفظ لعنهم الله از حدیث است.

ب - در (بحار الانوار) از (امالی) حدیث کرده که اسماء بنت عمیس در شرح قصه ولادت امام مظلوم علیه السلام که جمله ای از او را در اوائل کتاب در اثبات اینکه اطلاق لفظ ابن رسول بر آن جناب روا است شنیده ای (2) میگوید چون حسین علیه السلام را به خدمت حضرت رسالت بردم روی با وی کرد و فرمود زودا که برای تو خبری باشد خدایا لعنت کن قاتل او را (3).

و هم در آن خبر است که چون روز هشتم شد او را بگرفت و در کنار خود گذاشت و فرمود "یا ابا عبد الله عزیز علی" پس بگریست من عرض کردم پدر و مادرم فدای تو امروز و روز اول چنین کردی چه شده است؟ فرمود برای فرزندم میگیریم که فتنه باغیه کافره از بنی امیه وی را میکشند خدای شفاعت مرا به ایشان نرساند کسی او را میکشد که در دین ثلمه افکند، و به خدای کافر شود ثم قال:

"اللهم انی اسئلك فیهما ما سئلك ابراهیم فی ذریته، اللهم احبهما واحب من یحبهما والعن من یبغضهما ملا السماء والارض" (4).

ج - در (بحار الانوار) از (مناقب ابن شهر آشوب) روایت کرده وی از ابن عباس حدیث میکند که هند از عایشه خواستار شد که تعبیر رؤیای او را سؤال

ص: 181

1-1) امالی بالصدوق 117 البحار 43 / 243 عوالم العلوم 13.

2-2) ج 1 / 162 حدیث نهم از تاریخ خمیس نقل شده.

3- امالی الصدوق عیون اخبار الرضا بحار الانوار 44 / 250.

4- امالی الصدوق عیون اخبار الرضا بحار الانوار 44 / 250.

کند پس عایشه گفت قصه خود را نقل کن تا عرضه داشت کنم گفتم چنان به خواب دیدم آفتاب از بالای سر من طلوع کرد و فمر از فرج من بر آمد، و گویا ستاره سیاهی از این ماه بر آمد و حمله ور شد بر آفتابی کوچک تر از آفتاب که از آن آفتاب بر آمده بود و او را به بلعید و آفتاب به غروب آن آفتاب سیاه شد و ستارگانی از آسمان دیدم و ستارگانی در زمین لیکن آنان که در زمین بودند سیا میبودند و این ستارگان سیاه به آفاق زمین احاطه کردند از هر طرف چون این خواب را پیغمبر شنید اشک از دیده فرو ریخت و دو مرتبه باهنگام فرمود " اخرجی با عدوة الله " که اندوه مرا تازه کردی و خبر مرگ دوستان مرا به من دادی چون بیرون رفت فرمود " اللهم العنهما والعن نسلها " آنگاه تعبیر رؤیا کرد و فرمود آفتاب علی بود و آن ستاره سیاه که مانند ماه مینمود معاویه است و آن آفتاب کوچک که از آفتاب بر آمد حسین بود و پسر معاویه او را میکشد و آفتاب سیاه میشود و آفاق تاریک میشوند و آن ستارگان سیاه زمینی که احاطه بر زمین کردند بنی امیه اند (1).

د - در (کامل الزیارة) مسند و همم در (بحار) از (تفسیر فرات) بن ابراهیم نقل کرده که وی متصل از حضرت صادق حدیث کرده که حسین علیه السلام با فاطمه بود وی را حمل کرده بود پس پیغمبر وی را بگرفت و فرمود " لعن الله قاتلك ولعن الله سالك " و خدای هلاکت دهد آنها که پشت بر پشت گذارند در جنگ تو و خدای حکم کناد بین من و بین آنان که اعانت بر ظلم کردند (2).

ه - از ابن نما در (مثیر الاحزان) نقل کرده اند که وی از ابن عباس حدیث

ص: 182

1-1) مناقب آل ابی طالب 4 / 72 بحار الانوار 44 / 263.

2-2) تفسیر الفرات 55 کامل الزیارات 68 البحار 44 / 264 عوالم العلوم 140 - 141.

تحقیق حال محمد بن جریر طبری صاحب کتاب تاریخ و تفسیر و فضایل و نسبت عامه او را بشیعه برای رد احادیث فضایل اهل بیت

میکند که چون مرض رسول خدای شدت کرد حسین را به سینه به چسبانید، و عرق بر جبین میریخت و جان مقدس وی آهنگ شاخسار حظایر قدس داشت در این حال میفرمود " مالی ولیزید لبارک الله فيه اللهم العن یزید " مرا چه با یزید خدایش برکت ندهد و پروردگارا یزید را از رحمت خود دور کن پس از شدت مرض بیتوان شد چون با خود آمد حسین را بوسید و اشک از دیدگان فرو میریخت و میفرمود همانا مرا و قاتل تو را معاملتی است در نزد خدای تعالی کنایت از آنکه مجازات این عمل در محکمه عدل مالک یوم دین و جبار روز جزا خواهد گذشت (1).

و نعم ما قیل:

این انتقام گرفتاری بروز حشر *** با این عمل معامله دهر چون شدی

و - در (خصال) سند به سید الساجدین میرساند که رسول خدای فرمود شش نفرند که خدای و هر مستجاب الدعوه ای آنها را لعنت کرده اند: زیاد کننده در کتاب خدای، و کذب به قدر، و تارک سنت من، و آنان که بی احترامی عترت مرا حلال شمارد و متسلط به جبروت که عزیز خدای را ذلیل کند، و ذلیل خدای را عزیز و آنکه فی مسلمین را تصرف کرده بر خود حلال شمارد (2).

ز - در (کامل الزیارة) از کعب الاحبار نقل میکند که اول کسی که قاتل حسین بن علی را لعن کرد ابراهیم خلی الرحمن بود، و اولاد خود را امر به این فرمود و عهد و میثاق این کار را بر ایشان گرفت آنگاه موسی بن عمران وی را لعنت کرد، و امتش را به این کار فرمان داد آنگاه داود او را لعن کرد، و بنی اسرائیل را به این مأمور فرمود، آنگاه عیسی وی را لعن کرد و فرمان داد بنی اسرائیل که لعن کنید قاتل او را و اگر ایام او را دریافت کردید از نصرت وی

ص: 183

1-1) بحار الانوار 44 / 266 الرقم 24.

2-2) الخصال: 1 / 338 البحار 44 / 300 عوالم العلوم 597.

نه نشینید چه شهید با او جون شهید با پیغمبران و مقبل غیر مدبر است (1) تا آخر حدیث (2) .

ح - شیخ جلیل فخر الدین بن طریح نجفی در (منتخب) به ارسال روایت میکنند که چون آدم در طلب حوا در اطراف زمین برفت به زمین کربلا رسید و در آنجا اندوهی بی سبب او را عارض شد و چون به قتلگاه حسین رسید پایش بلغزید و خونس جاری شد از در مناجات گفت خدایا ای نعقوت به ازاء گناهی بود که کردم؟ وحی الهی آمد که گناهی نکرده ای لیکن فرزند تو حسین در این زمین کشته میشود بظلم و خون تو به موافقت خون او ریخته شد آدم گفت پروردگارا حسین پیغمبری است؟ فرمود نه و لیکن فرزند زاده پیغمبر ما محمد است، گفت قاتل او کیست؟ جواب آمد یزید ملعون اهل سماوات و زمین است، آدم گفت من چه باید بکنم؟ جبرئیل عرض کرد ای آدم وی را لعن کن پس چهار بار یزید را لعن کرد و چهار گام برداشت و به عرفات رسید و حوا را یافت (3).

ط - هم در (منتخب) است که سفینه نوح چون به کربلا رسید زمین وی را

ص: 184

1- مجلسی علیه الرحمة در بیان این عبارت " فان الشهيد معه كالشهيد مع الانبياء مقبل غير مدبر " فرمود که صواب آنست که مقبلا باشد چه حال است از شهید و بنابر آنچه در نسخ است از صورت رفع صفة كالشهيد است چه او در قوه نکره است و آنچه به نظر این بی بضاعت میرسد آنست که خبر آن مقبل غیر مدبر است و كالشهيد حال است از اسم آن چه مانع ندارد حال از مبتداء نزد ما و اظهر آنست که خبر بعد از خبر باشد، و احتمال حالیت مقبل وجهی ندارد نه لفظا و نه معنا و وصف بودن هم رکیک است (منه ره).

2- کامل الزیارات 67 البحار 44 / 301 عوالم العلوم 593.

3- بحار الانوار : 243/44 الرقم 37.

بگرفت و بیم غرق شد خدای را خواند و از سبب سؤال کرد جبرئیل نازل شد و گفت ای نوح گفت قاتل او کیست؟ جبرئیل گفت ملعون اهل هفت آسمان و هفت زمین است پس نوح وی را چهار بار لعن کرد و سفینه در گذشت (1).

ی - هم در (منتخب) مرسلا ایراد شده که خلیل به کربلا در گذشت و اسبش به لغزید و بر زمین افتاد و سرش بشکست و خون سیلان کرد وی استغفار نمود و از این زمین فرزند زاده خاتم انبیاء پسر خاتم الاوصیاء کشته میشود و خون تو به مشایعت وی سیلان گرفت از جبرئیل پرسید که قاتل او کیست؟ گفت لعین اهل آسمانها و زمین ها و قلم بر لوح جاری شد به لعن او بدون فرمان پروردگار خدای وحی فرستاد قلم را که به این لعن کردن مستحق ثنا شدی پس ابراهیم دو دست خود برداشت و یزید را بسیاری لعن کرد و اسبش به زبان فصیح آمین گفت (2).

یا - هم در (منتخب) است مرسلا که گوسفندان اسماعیل در کنار شط فرات بودند چون به شریعه که در کربلا است رسیدند آب و علف نخوردند شبانش خبر آورد از سبب سؤال کرد جبرئیل نازل شد و فرمان آورد که از گوسفندان پرس آنها را مخاطب کرد که چرا از این آب نیاشامید؟ گفته چنان شنیده ایم که سبط محمد صلی الله علیه وآله و سلم در این مشرعه شهید شود تشنه و ما از این آب نیاشامیم به جهت اندوه بر او، پرسید کشنده او کیست؟ گفتند ملعون اهل سماوات و ارضین

ص: 185

1-1) بحار الانوار 44 / 243 الرقم 38.

2-2) بحار الانوار 44 / 243 الرقم 39.

و خلائق یکسره پس اسماعیل گفت اللهم العن قاتل الحسين (1).

یب - هم در (منتخب) است که موسی علیه السلام چون به کربلا رسید موزه اش بدرید و خسک در پایش خلید و خونش سائل شد و گفت خدایا از من چه صادر شده؟ وحی آمد که اینجا حسین کشته شود و خونش بریزد خون تو به موافقت خون او سیلان کدر گفت حسین که باشد؟ جواب آمد که سبط محمد مصطفی و پسر علی مرتضی گفت قاتل او کیست؟ جواب آمد لعنت شده ماهیان در بحار و وحوش در قفار و مرغان در هوا پس موسی دست برداشت و یزید را لعن کرد و بروی نفرین نمود و یوشع بن نون آمین بگفت (2).

یج - هم در (منتخب) است که سلیمان بر بساط خود سوار بود چون به کربلا رسید باد بساط او را بگردانید سه بار چندان که بیم سقوط شد پس ساکن شد و بساط بر زمین آمد باد را مخاطب ساخته سؤال فرمود که این سکون را سبب چه بود؟ با گفت در این زمین حسین گشته میشود گفت حسین کی است؟ گفت فرزند احمد مختار و علی کرار گفت قاتل او کی است؟ گفت ملعون اهل سماوات و ارض یزید پس سلیمان هر دو دست برداشت و یزید را لعنت کرد و نفرین گفت، انسیان و جنیان آمین گفتند (3).

ید - هم در (منتخب) آورده که روایت شده که عیسی در براری سیاحت میکرد و حواریون با او بودند چون به کربلا رسید شیری شکننده سر راه بر او بگرفت عیسی پیش آمد و به فرمود از چه روی در اینجا نشست ای و نمیکذاری ما را که به راه برویم شیر با زبان فصیح جواب داد که راه را و نمیکذاریم تا یزید قاتل

ص: 186

1-1) بحار الانوار 44 / 243 الرقم 40.

2-2) بحار الانوار 44 / 244 الرقم 41.

3-3) بحار الانوار: 44 / 244 الرقم 41.

حسین را لعن کنید عیسی گفت حسین کیست؟ گفت سبط محمد نبی امی و پسر علی ولی است فرمود قاتل او کیست؟ گفت قاتل او لعنت شده وحشیان و گرگان و شیران است خصوصاً در ایام عاشوراء پس عیسی بر داشت و یزید را لعن و نفرین کرد، و حواریین آمین گفتند و شیراز سر راه برفت و عیسی و حواریین به راه خود برفتند (1).

و این مقوله اخبار در کتب مقاتل و مناقب فراوان است و استقصاء آنها در عهده مطولات است و اخبار از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم "لا- انالهم الله شفاعتی ولا- تنالهم شفاعتی والویل لمن قتله واللهم اخذل من خذله واقتل من قتله" و از این گونه تعبیرات که در حقیقت مؤدی مفاد لعن است در (عیون) و (علل) و (امالی) و (مناقب) و (کامل الزیارة) و (بحار) و غیرها بیش از حد احصاء است و آنچه ذکر کردیم در این مقام کفایت است و بعضی مباحث متعلقه به لعن یزید انشاء الله در فقره آتیه بیاید.

"اللهم العن ابا سفیان" ج - بار الها لعنت کن ابو سفیان را.

ش - ذکر لعن ابو سفیان به جهت تذکر مساوی بنی امیه و افعال شنیعه یزید است که یکی از فروع آن شجره ملعونه و ثمرات آن اصله غیر میمونه است، و ابو سفیان اسم او صخر بن عرب بن امیه است.

و مادر او صفیه دختر مزین الهالیة است و ندانم کجا دیدم اندر کتاب که وی زانیه بوده و ابو سفیان تبه زنا متولد شده ده سال قبل از عام الفیل متولد شد و تا بود در عداوت رسول خدای واجلاب حروب و سوق جنود و قود عساکر بر

ص: 187

آن حضرت کوشش داشت و هیچ فتنه در قریش بر پا نشد مگر اینکه وی را در او قدمی راسخ و سعیی بالغ بود تا اینکه در عام الفتح قهرا اسلام آورد و با نفاق بزیست و در طایف ملازم رکاب بود یگ چشم او به زخم تیز نابینا شد و چشم دیگر در یرموک و یکسره کور به ماند و در حرب هوازن که به مؤلفه القلوب بذل عطایا شد او را صد شتر و چهل اوقیه نقره بهره افتاد و پسران او یزید و معاویه را نیز چنین بخش دادند، و پسر دیگرش حنظله که به وی هم مکنی میشد و بواسطه وی او را ابو حنظله میخواندند در بدر به دست امیر المؤمنین علیه السلام طلیعه جیش پدر و برادر و اقربای خود بسوی دوزخ شد.

و اولاد ابو سفیان معاویه و عمر و عتبه و صخره و هند و رمله و آمنه و ام حبیبه و جویریة و ام الحکم و حنظله و عنبسه و محمد و زیاد باستلحاق معاویه چنانچه گذشت - (1) و یزید و رمله الصغری و میمونه بوده اند چنانچه ابن قتیبه در (معارف) آورده وی در سال سیم هجرت هشتاد و دو ساله به دوزخ روانه شد در ایام مهاجاة بین مسلمین و کفار حسان بن ثابت در هجوا ابو سفیان شعر بسیار سروده که ما به جهت ترین این کتاب یگ دو مقطوعه آنها را یاد میکنیم در جنگ احد گفته:

عضضت بایر من ابیک و خاله *** وعضت بنو النجار بالسكر الرطب

فلست بخیر من ابیه و خاله *** ولست بخیر من معاطلة الکلب

ولست بذی دین ولا ذی امانة *** ولست بخیر من لوی ولا کلب

ولکن هجین ذو دناة لمقرف *** مجاجة ملح غیر صاف ولا عذب

وله ایضا:

ولست من المعشر الاکرمین *** لا عبد شمس ولا نوفل

ص: 188

ولیس ابوک باقی الحجیح *** فاقعد علی الحسب الارزل

ولکن هجین منوط بهم *** کما نوطت حلقة المحمل

تجیش من اللوم احسابکم *** کجیش المشاشة فی المرجل

و این ابیات صریح در خبث مولد و فساد نسب او است چه او را از عبد شمس نفی کرده و منوط به ایشان شمرده و حال ابو سفیان در نفاق و معاداة خانواده رسالت واضح تر از آن است که نوشته آید و روشن تر از آن است که انکار تواند شد در (نهج البلاغة) مکرم رسول خدای را در قبال او ذکر کرده میفرماید " منا النبی ومنکم المکذب " (1) ابن قتیبہ که مرکز دایره نصب و اعراض است اسم او را در مؤلفه القلوب ذکر کرده، و بر عادت خود که بعد از ذکر بعضی ایشان میگوید اسلام او نیکو شد نگفته و این دلیل آنست که نفاق او را نمیتوانست به پرده پوشاند و الا البتہ به جهت اصلاح شرف معاویہ علیہ الهاویہ - ذکر این فقره هم میکرد و جاحظ لعنه اللہ که عدو مجاهر امری المؤمنین است در (رساله مفاخره) بین بین هاشم و نبی امیه میگوید:

"قد عرفنا کیف کان ابو سفیان فی عداوة النبی و فی محاربتہ له واجلابہ علیہ وغزوه ایاہ و عرفنا اسلامه حیث اسلم و اخلاصه کیف اخلص و معنی کلمته یوم الفتح حین رأى الجنود و کلامه یوم حنین و قوله یوم صعد بلال علی الکعبه فاذن علی انه اسلم علی یدی العباس هو الذی منع الناس من قتله و جاء به ردیفاً الی رسول اللہ و سألہ فیہ ان یشرفه وان یکرمه وان ینوه به و تلك ید بیضاء و مقام مشهود و یوم حنین غیر مجحود فكان جزاء بیته ان حاربوا علیا و سمو الحسن و قتلوا الحسین و حملوا النساء علی الاقتاب حواسر و کشفوا عن عورة علی بن الحسین حین اشکل علیهم بلوغه کما یصنع بذراری المشرکین

ص: 189

اذا دخلت دورهم عنوة " الى ان قال " واكلت هند كبد حمزة فمنهم آكلة الاكباد ومنهم كهف النفاق، ومنهم من نقر بين ثنيتي الحسين عليه السلام بالقضيب انتهى (1).

می بین با این عصبیت و مروانیت و عثمانیه و سفیانیت که در فضایل هر سه رساله نوشته است شهادت داده که ابو سفیان کهف نفاق بوده و در اسلام اخلاص نداشته است پس ما را شهادت این دو ناصب - که ابن قتیبہ و جاحظ باشند، و البته در نزد نواصب از اعظم عدولند - کفایت میکند در اثبات نفاق و استمرار کفر ابو سفیان علاوه بر اینکه دخول او به نفاق در اسلام و بودنش از مؤلفه القلوب محل اتفاق کل است و دلیل رافعی برای او اثبات نشده.

پس جمیع احکام شرعیه نفاق: از جواز لعن و وجوب تبری و غیرها به حکم استصحاب مترتب میشود و نص کتاب کریم در آیه رؤیا که سابقا گذشته (2) شاهد لعن او است چه او فی الحقیقه اصل این شجره ملعونه است و مورخین عامه و خاصه در کتب خود ثبت کرده اند و در فرمان معتضد که سابقا نوشتیم (3) اشاره شده است که بعد از استقرار امر خلافت بر عثمان چون به سرای خویش در آمد جماعت بنی امیه به شادمانی گرد او فراهم شدند و در خانه را از اجنبیان مسدود داشتند، این وقت ابو سفیان بانگ برداشت که آیا بیرون بنی امیه کسی در سرای حاضر است؟ گفتند نه فقال یا بنی امیه تلقفوها تلقف الكرة فوالذي يحلف به ابو سفیان ما من عذاب ولا حساب ولا جنة ولا نار ولا بعث ولا قيامة".

یعنی هان ای بنی امیه چنانچه گوی را در میدان در میر بایند خلافت را

ص: 190

1-1) ابن ابی الحدید ج 15.

2-2) در ذیل ولعن الله بنی امیه قاطبة ج 1 / 329.

3-3) ذیل لعن الله بنی امیه ج 1 / 329.

بربائید و غنیمت شمارید سوگند به آنکه ابو سفیان را سوگند به او رواست یعنی لات و عزی نه عذابی است و نه حسابی است و نه بهشتی است و نه دوزخی و نه حشری است و نه قیامتی، عثمان چون این کلمات بشنید بیمناک شد که مبادا مسلمان بشنوند و انگیزش فتنه کنند، بگفت تا ابو سفیان را از مجلس بیرون کنند از اینجا نکنته شناسان توانند بدست آورد که سومی (عثمان) هم در مکنون ضمیر خود در عقیده کفر و نفاق با ابو سفیان شریک بوده ولی مصلحت را از ابو سفیان تأدییی کرد و اگر نه مجازات مرتد قتل است نه اخراج بالجمله از اخبار مشهوره است و ابن ابی الحدید نقل کرده و از بیهقی و زمخشری روایت شده و در فرمان معتضد ب الله عباسی از ثقات روایت کرده که روزی ابو سفیان بر حماری سوار بود و معاویه زمان او را در دست داشت و یزید از عقب سر میراند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود " لعن الله الراكب والقائد والسائق " (1).

و از کتاب (مفآخرات زبیر بن به کار) ابن ابی الحدید نقل میکنند که مجلسی شد در منزل معاویه که عمرو بن عاص و عتبه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه در آنجا مجتمع شدند و امام حسن علیه السلام را طلبیدند، و چون تشریف آورد، هر يك جسارتی کردند به شرحی که در آن کتاب مذکور است پس آن سید جوانان بهشت تکلم فرمود، و معاویه را مخاطب داشت و در اثنای مخاطبه فرمود " انشدك الله يا معاویه اتذكر يوما جاء ابوك على جمل احمر وانت تسوقه واخوك عتبه هذا يقوده فراكم رسول الله فقال: اللهم العن الراكب والقائد والسائق " آنگاه روی به آن جماعت کرده فرمود شما را قسم به خدای میدهم میدانید که رسول خدای در هفت موطن که کسی نمیتواند رد آنها کند ابوسفیان را لعن فرمود:

ص: 191

تنبیه - لقب امیر المؤمنین برای اِحدی - حتی امام زمان علیه السلام - گفته نمیشود

اول - روزی که رسول خدای را دید که از مکه بیرون میرفت و ثقیف را دعوت میکرد و سب و شتم و بدگوئی از آن حضرت کرد پس خدا و رسولش او را لعن کردند.

دوم - روزی که قافله از شام من آمد و ابو سفیان ایشان را راند و معارضه کرد و مسلمین ظفر نیافتند و رسول خدای او را لعن کرد و واقعه بدر از آن سبب شد.

سیم - روز احد که اوزیر کوه ایستاد بود و رسول خدای بالای کوه بود و او میگفت "اعل هبل، اعل هبل" پس پیغمبر ده مرتبه او را لعن کرد و مسلمانان متابعت نمودند.

چهارم - روزی که احزاب و غطفان و یهود را آورد و پیغمبر او را لعنت فرمود.

پنجم - روزی که ابو سفیان با قریش آمد و پیغمبر را از مکه منع کردند در روز حدیبیه پس پیغمبر ابو سفیان وقاده لشکر و اتباع را لعن کرد و قال ملعونون کلهم.

ششم - روزی که سوار شتر سرخ بود.

هفتم - روز عقبه که خواستند ناقه پیغمبر را بر مانند و ایشان دوازده نفر بودند از آن جمله یکی ابو سفیان بود آنگاه شروع در مثالب دیگران فرمود.

وتقی الدین بن حجه کا از اکابر ادبای سنت است فصلی از این در (ثمرات الاوراق) نقل کرده میگوید فرمود "وانشدکم ب الله أتعلمون ان معاویة کان یقولو بایبه علی جمل واخوه هذا یسوقه فقال رسول الله: لعن الله الجمل وقائده وراکبه

بالجمله حال ابو سفیان بر منصف با تتبع ظاهر است، اگر چه اهل سنت از روی قول به عموم عدالت صحابه به باید ملتزم شوند که عداوت با رسول و استمرار نفاق و گفتن به عباس "لقد اصبح ملك ابن اخيك عظيما" و سایر کفریات منافی عدالت نباشد، و اتفاق غریبی افتاد که ابو سفیان به ازاء پیغمبر است و معاویه به ازاء امیر المؤمنین و یزید با ازاء سید الشهداء و عداوت هر يك با دیگری نه چندان است که در حیطة بیان در آید.

"ومعاوية بن ابی سفیان" ج - و لعنت کن معاویه پسر ابو سفیان را.

ش - معاویه پسر هند است از ابو سفیان به حسب مشهور ولی محققین نسب وی را ولد الزنا دانند.

راغب اصفهانی در (محاضرات) گفته و ابن ابی الحدید از (ربیع الابرار) زمخشری نقل کرده که معاویه را نسبت به چهار کس میدادند: مسافر ابن ابی عمرو و عمارة بن الولید بن المغیره و عباس بن عبد المطلب و صباح که سرودخان و مغنی عمارة بن الولید بود، و ابو سفیان بسی زشت و کوتاه بود، و صباح که مزدوری ابو سفیان میکرد جوانی خوش سیما بود هند را باوی الفتی افتاد و به خویشتن دعوت کرد و با وی در آمیخت، و علماء نسب گفته اند که عتبة بن ابی سفیان هم از صباح است و هم گفته اند که چون هند به معاویه بارور شد مکروه داشت که وی را در خانه بزاید کنار کوه؟؟ اجیاد (2) آمد در آنجا وضع حمل کرد اینست که حسان در ایام مهاجرات اشاره به حال معاویه کرده میگوید:

ص: 193

1-1 شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید 2 / 102 ط مصر.

2-2 اجیاد کوهی است زینتی در مکه معظمه شرفها الله تعالی و او در اصل جمع جواد است بمعنی است خوب چون تتبع اسبان خود را در آنجا نگاه میداشت این موضع را ایجاد گفتند و از موارد استعمال او شعر این فارص است در تائیه صغری که میگوید: سقی بالصفی الربیعی ربعا له *** الصفا و جاد با جیاد ثری فیه ثروتی و آنچه ما گفتیم مأخوذ است از صحاح و غیره و صاحب قاموس در ماده "جید" گفته: "واجیاد ارض بمکه او جبل بها لخیل لتتبع کان بها" و این عبارت با اغلاق و اند مای که منافی وضع کتاب لغت است چنانچه اکثر عبارات قاموس در این حکم شریکند خالی از غلط نیست چه دانستی که او جمع جواد است و واوی، نه جمع جید و یائی علیهذا باید در جود یاد شود در تعداد جموع جواد چنانچه اسماعیل بن عباد نیشابوری که جوهری لغت است در صحاح چنین کرده، و از نوادر اینکه در جمع جواد اجیاد را ابتدا ذکر نکرده اگر چه هیچ غلط و اشتباهی از او نادر و عجیب نیست چه او هر نوعی از اغلاط در این کتاب بی اندازه دارد قاموس است محیط به انواع اشتباهات و اغالیط و الله العاصم (منه ره)

لمن الصبي بجانب البطحاء *** في الترب ملقى غير ذى مهد

نجلت به بيضاء النسبة *** من عبد شمس صلته الخد

وآية الله العلامة - نضر الله وجهه - از کلبی نسابه رحمه الله که از ثقات نزد علماء عامیه است نقل کرده، و این روز بهان تقریر میکند که معاویه فرزند چهار نفر بود عماره و مسافر و ابو سفیان و مردی دیگر که نام وی نبرده و هند مادر او از ذوات الاعلام بوده و بیشتر شهوت او در آمیزش با غلامان سیاه بوده، و هر گاه بچه سیاه میزاد او را میکشت، و حمامه که یکتن از جدات معاویه است رایتی

در سوق ذی المجاز داشته و در زنا به نهایت رسیده بود و از اینجا نسب ابو سفیان هم معلوم میشود که خود او بنفسه حرام زاده بوده.

و سید محقق شهید ثالث قدس سره در (احقاق الحق) از کتاب (نزهة القلوب) قطب شیرازی که علامه علمای امامیه است آورده که گفته است اولاد زنا نجینند چه آدمی را در زنا شهوت و نشاطی تمام است که فرزند او با وی کمالی قوی خواهد بود و آنچه از حلال است به تصنع و تکلف واقع میشود و از این جهت عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان از دهائة ناس معدود میشدند آنگاه نسب ایشان را چنانچه زمخشری در - ربیع الابرار) آورده سیاق میکند (1).

و شرحی مبسوط و مفصل در این مقام سبط این جوزی از کتاب کلبی آورده در ذیل کلام حضرت امام حسن علیه السلام که به معاویه فرمود "وقد علمت الفراش الذی

ص: 195

1-1) روایت کرده عالم جلیل شیخ یوسف بحرانی ره و غیر او از محمد بن السایب کلبی و ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی در (صلافة در معرفت صحابه) و کتاب (التنقیح در نسب صریح) و آنها روایت کرده اند از عبد الله ابن سیابه که او گفت نکاح شبیه از اقسام نکاح است و متولد از شبیه و زنا نجیب تر است از ولد فراش و گاه اتفاق می افتد در نسبتها از کرامات که مناسب حال و سزاوار شان او است از ارتباط نسبت بعضی به بعضی و عرب فخر می کرد اگر رو میداد از برای آنها این قسم نسبت در خودشان یا در چهار پایان ایشان (سپس شروع کرده اند در بیان نسب رمع مراجعه شود) - شجرة طوبی علامه نوری ص 2 علامه شیرازی در (نزهة القلوب) میگوید: اولاد زنا نجبایند زیرا که مرد زنا میکند به شهوت و نشاط پس بیرون می آید فرزند کامل و آنچه از حلال است به تکلف مرد است بزنا، و از این جهت است که معاویه و عمرو بن العاص از زیرك های مردم بودند - شجرة طوبی ورقة 168

ولدت عليه " که موافق با اجمال مذکور است و چون اطلاع بر او بعد از نقل کلمات سابقه حاصل شد نقل او موجب تکرار است و هر که طالب آن فوائد است به کتاب (تذکره) رجوع کند وبالجملة فما احقه بقول ابن الحجاج:

يا بن النساء الزواني لعاهرات ومن *** سلقلياتهم قد حضن من خلف

يا بن التي نتفت من بعض شعرتها (1) *** بيتا من الشعر يغني جملة السلف

انتقال وی در نیمه رجب پنجاه و نه هجری است به قولی و شصت به قولی دیگر که مورخ معاصر وی را تضعیف کرده نظر به اینکه قتل سید الشهداء علیه السلام در روز جمعه دهم محرم الحرام است و چون به قهقری حساب ماه ها را نگریم جمعه دهم محرم شصت و یک میشود نه شصت ولی مشهور و معتمد قول اول است و بعضی گفته اند که وقت وفات عمر او هشتاد و هفت بوده و بنابر این هفت سال قبل از بعثت متولد شده و این قتیبه گوید هشتاد و دو سال داشته و بنابر این سیزده سال قبل از بعثت که بیست و هفت سال بعد از عام الفیل باشد متولد شده، اولاد وی: عبد الرحمن و یزید و عبد الله و هند و رمله و صفیه بودند و در عام الفتح به صولت اسلام اظهار مسالمت کرده و به نفاق مماشات میکرد و در حرب حنین از سهام مؤلفه القلوب چنانچه اشاره کردیم (2) چهل اوقیه سیم نصیب یافته به روایت مشهور اهل سنت.

و در (نهج الحق) فرموده که چون پیغمبر خون او را هدر کرد در فتح مکه و بعد به اضطرار پنج ماه قبل از وفات رسول آمد و هود را بر روی عباس انداخت و وی را شفیع

ص: 196

1-1) الشعرة شعر العانة.

2-2) ص 187 ذیل اللهم العن ابا سفیان.

کرد و اسلام اظهار کرد هم به شفاعت عباس اذن کتابت یافت (1) و گاه گاهی مکتوبی برای پیغمبر علیه السلام مینوشت و این که وی را از کتاب وحی شمرده اند از افتراء و اختلاق است و جماعتی از مورخین عامه و خاصه تصریح به آنچه ما گفتیم کرده اند.

بالجملة چون ابو بکر تسییر جیش و ارسال عساکر به جانب شام کرد یزید ابن ابی سفیان را امیر کرد و معاویه و ابو سفیان هر دو را در تحت رایت او مأمور داشت چون وی به پدران خود ملحق شد معاویه را امیر کرد و حکومت شام داد، و در بقیه زمان ابی بکر و تمام خلافت عمر و عثمان منصوب و والی بالاستقلال بود و در احداث بدع و احیای سنن کسروانیت و قیصرانیت و اظهار معالم تجبر و تنمر و تبختر چندان سعی کرد که روزی عمر باوی گفت: "انت کسری العرب" و در شرب خمور و انحاء فجور به اتفاق مورخین مولع و مجذوب بود تا قبل از ایام خلافت و از آن پس گروهی گفته اند یکسره ترك کرد و جماعتی بر آن رفته اند که سرا در تناول کاسات عقار و تداول اسباب عهار همراهی داشت چون علی علیه السلام زیب او رنگ خلافت شد و دست غاصبین و ناصبین في الجملة کوتاه شد معاویه را که به ظلم و طغیان و فسق و عصیان شهره آفاق بود تقریر نکرد وی هم به بهانه طلب خون عثمان با حجت خدای و امام زمان طریق محاربت سپرد و شمشیرها کشید و جنگهای با امیر المؤمنین علیه السلام نمود تا آن حضرت با قلب محزون و سینه پر خون از مفاسد و مکاید او و عمرو عاص شربت شهادت چشید امام حسن علیه السلام آغاز جنگ کرد تا صلح واقع شد، این جمله بیست سال بود که امیر بود بیست سال دیگر بالاستقلال خلیفه به باطل و والی بی مقابل بود پس چهل سال امارت او طول

ص: 197

کشید علی الجملة از رسول خدای حدیث لعن او را در ذیل حال ابوسفیان شنیدی (1).

و در (ربیع الابرار) زمخشری است و موافق آنچه در (نهج الحق) حکایت فرموده که روزانه پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم مشغول کار خطبه بود معاویه دست پسر خود یزید را بگرفت و بیرون آمد و خطبه را نشنید، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم: " لعن الله القائد والمقود ای یوم یكون لهذه الامة من معاوية ذی الاسانة " (2).

واظهر آنست که لفظ اخیه در عبارت کتاب (نهج الحق) مشتبه شده باشد به ابنه چه خط شریف علامه - رضی الله عنه - که چند سطرى از او در کتب این بی بضاعت موجود و مایه افتخار است به غایت ضعیف است و این گونه اشتباهات سهل است، و الا بسی مستبعد مینماید که یزید در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم متولد شده باشد چه تاریخ عمر او معلوم است و شاید که نسخه (ربیع الابرار) غلط بوده و حضرت علامه - ادام الله اکرامه - ملتفت به تصحیح او نشده باشد، پس طعن ابن روزبهان از این جهت صحیح نیست علاوه بر اینکه بر فرض تسلیم قدح حدیث از جهت حال یزید متشابه میشود ولی لعن معاویه که قدر متیقن مضمون خبر است نباید از او رفع ید کرد و تفکیک در حجة - خاصة بر این وجه که احکام مختلفه از الفاظ متعددة استفاده میشود که بعضی حجت باشند و بعضی نباشد چنانچه در اصول اثبات کرده ایم مانعی ندارد.

هم در (کتاب - ظ * نهج الحق) میفرماید و ابن روزبهان اعتراف کرده به فضل الهی که پیغمبر دائما او را لعن میکرد و میفرمود " اللعین بن اللعین الطلیق بن

ص: 198

1-1 ج 2 ص 187.

2-2 نهج الحق ص 310.

الطریق " (1).

و هم از پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم در (کتاب معتضد) نقل شده که فرمود " اذ رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه " (2) چون معاویه را بر منبر من بینید بکشید.

و هم از صحاح اهل سنت منقول است که " الخلافة بعدی ثلثون ثم يعود ملكا عضوضا (3) از این جهت این روزبهان اعتراف کرده که معاویه از خلفاء نیست، بلکه از ملوک است و سایرین در ضیق خناق تأویل افتاده اباطیلی چند تلفیق کرده اند که محصل پاره آنها اینست که ملك درجه نازله خلافت است و منافى با اینکه صدق خلافت هم کند نیست این کلام ابن خلدون وابن حجر است و ظاهر حدیث منادی بر خلاف است:

چه او لا- ملك را با خلافت مقابل کرده، و ثانيا ملك را عضوض یعنی سخت و شدید قرار داده و این منافى است با اینکه خلافت ناقصه باشد یعنی بر حق باشد اگر چه به کمال زمان سابق نرسد و در اخبار دیگر ملك و جبریت و ملك و جبریت وارد است و اینها قابل تأویل نیستند و ثالثا دلالت دارد بر بطلان این وجه آنچه:

ص: 199

1-1) الطریق بن الطریق اللعین بن اللعین - نهج الحق ص 309.

2-2) گذشت مکتوب معتضد ج 1 ص 345.

3-3) رواه الصواعق المحرقة ص 217 عن ابی داود والترمذی والنسائی والجمع بین الصحیحین عن مسند انس بن مالک و ابی عامر ان النبی صلی الله علیه وآله و سلم قال: او دینکم نبوة ورحمة ثم ملك ورحمة ثم ملك جبرية ثم ملك عض يستحل فيه الحر والحره - راجع تاریخ الخلفاء للسيوطی 9 ونهاية اللغة لابن الاثير ج 3 / 353 مع تفاوت يسير واحمد بن حنبل في المسند ج 1 / 456 وتطهير اللسان لابن حجر 16 ونهج الحق للعلامة 316.

عمر شهادت میدهد به سه عنوان که معاویه نمیتواند خلیفه باشد

سیوطی در کتاب (تاریخ مصر) از (طبقات محمد بن سعد) نقل کرده مسندا که عمر به سلمان گفت من ملکم یا خلیفه؟ سلمان فرمود اگر جبايت درهمی یا بیشتر یا کمتر از ارض مسلمین بکنی و در غیر حق بگذاری ملکى، نه خلیفه.

و هم سند به سفیان بن ابی العوجاء میرساند که عمر گفت (و الله ما ادري أخلیفة انا ام ملك، فان كنت ملكا فهذا امیر عظیم قال قائل یا امیر المؤمنین ان بینهما فرقا، قال ما هو؟ قال: الخلیفة لا يأخذ الا حقا ولا یضعه الا فی حق وانت به حمد الله كذلك، والمملك یعترف الناس فیأخذ من هذا ویعطي هذا.

و این دو خبر اول قول صحابی است و حجت است، وثانی تقریر عمر را دارد علاوه بر اینکه مبطل خلافت عمر است به جهت اظهار شك و قسم یاد کردن بر جهل بواقع حال خود مبطل خلافت معاویه و متأخرین است، چه معلوم شد که مراد به ملك ظالم و عاسف است، پس توجیه این طایفه باطل شد، و تنبه این جواب از خصایص این کتاب است.

بالجمله در (اسد الغابه) از عبد الرحمن زبیری نقل میکنند که عمر گفت ان هذا الامر فی اهل بدر ما بقى منهم احد، ثم فی اهل احد ما بقى منهم احد، ثم فی كذا و كذا و ليس فیها لطلاق ولا لوليد طليق ولا لمسلمة الفتح شئ.

به حمد الله که عمر به سه عنوان نفی خلافت از معاویه کرده چه هم طلیق بود و هم ابن الطلیق و هم از مسلمة فتح - * اگر اسلام آورده باشد -، و این استدلال هم از متفردات این بی مقدار است.

و هم این اثیر در (اسد الغابه) و سایرین نقل کرده اند از ابن عباس مسندا که گفت من با صبیان مشغول لعب بودم که ناگاه رسول خدای بیامد و در پشت دری متواری شدم رسول خدای دست بر پشت من زد فرمود معاویه را طلب کن نزد من،

نفرین رسول خدا درباره معاویه خدا شکمت را سیر نکند

آمدم و برگشتم و گفتم مشغول اکل است فقال (لا اشبع الله بطنه) (1) خدای شکمش را سیر نکند.

واین خلکان در ترجمه نسائی صاحب (خصایص) آورده که از او پرسیدند در فضائل معاویه چه روایت داری گفت (لا اعرف له فضیلة الا لا اشبع الله بطنك).

ونسائی را ابن خلکان به حافظ و امام عصر فی الحدیث ستوده، و از ابو سعید صاحب تاریخ مصر نقل کرده (كان اماما في الحديث ثقة ثبنا) و این نحو از مسائل او البته حجت است، و او از اصحاب سنن است، و کتاب او یکی از صحاح سته است بنابر مشهور.

واین حجه حموی در (ثمرات الاوراق) از حضرت امام حسن علیه السلام در مجلس مفاخره نقل کرده (انشدکم الله و الاسلام اتعلمون ان معاویة کان یکتب الرسائل لجدی فارس لیه یوما، فرجع الرسول وقال: هو یاأکل، فرد الرسول ثلاث مرات کل ذلك وهو یقول: هو یاأکل، فقال النبي لا اشبع الله بطنه اما تعرف ذلك في بطنك يا معاویه).

و سید شهید قدس سره السعید از (تاریخ یافعی) آورده که معاویه به دعاء پیغمبر مبتلا شد به مرض جوع، و این از مسلمات و متواترات است که معاویه چندان میخورد که خسته میشد و سیر نمیشد، میگویند يك شتر درست میخورد.

قال الراغب وابن ابي الحديد وغيرهما كان معاوية يأكل حتى يربع، ثم يقول:

ارفع ما شبعته، اكلت حتى مللت، وقال الشاعر:

وصاحب لي بطنه كالهوية كأن في امعائه معاوية وقال السنائي:

ص: 201

هست چون معاویة از *** که به خاک از تو دست بردارد باز

در مختصر (ربیع الابرار) که موسوم به (روض الاخبار) است میگوید کانت العرب لا يعرف الالوان انما طعامهم اللحم يطبخ بماء وملح حتی کان زمن معاویة فاتخذ الالوان وتتوق فیها، و ما شبع مع کثرة الوانه لدعاء رسول الله.

و عجب است که مسلم در (صحیح) خود این خبر را نقل کرده، و احادیثی چند نقل کرده متقاربة المضمون که رسول خدای فرمود خدایا من بشری هستم که عرضه رضا و غضبم اگر بر امت خود نفرینی کنم او را رحمت و برکت برای ایشان کن.

و این فقره ظاهر است که وضع شده به جهت اصلاح حال معاویه - ولن يصلح العطار ما افسد الدهر - چه نمیتواند شد که پیغمبر معصوم از خلل و زلل بر کسی نفرین کند و نفرین او برکت و رحمت برای او باشد، و البته آن وجود قدسی و هیکل نورانی به اتمام تجرد و کمال تأله بر کسی بی استحقاق غضب نخواهد کرد، چنانچه صریح (ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى) [4 النجم 53] دلیل عموم این دعوی است، بر فرض تسلیم صدق این اخبار به جهت جدل میگوئیم اگر راست باشد باید معاویه و حکم از امت بیرون باشند، چه اثر دعای آن جناب در حق هر دو ظاهر شد به بدی، چنانچه در حال حکم گذشت (1) و از یافعی و زمخشری و صاحب (روض الاخیار) و ابن حجه و غیرهم در حق معاویه شنیدی (2) بنابر این باید این دو نفر از کافران باشند، و شدت اهتمام عثمان به حال حکم و برگرداندن او به مدینه کشف از حال او خواهد کرد، والحر یکفیه الاشارة.

و در (نهج الحق) از ابن عمر روایت کرده که به حضرت پیغمبر آمدم

ص: 202

1- ذیل و آل مروان ج 1 / 319.

2- ذیل و معاویة ابن ابی سفیان ص 187.

شنیدم که فرمود بر آید بر شما مردی که بر غیر سنت من بمیرد، پس معاویه بر آمد (1).

و اخبار متواتره متکاتره در کفر و نفاق مبغض امیر المؤمنین وارد شده که در طرق صحیحة اهل سنت هم منقول است، و ذیل حدیث متواتر غدیر خم (اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) کافی است، و عداوت و سب او از امیر المؤمنین اظهر از آنست که بتوان شرح داد و هیچ کس از اهل سنت ندیده ام که منکر این عمل باشند جز ابن خلدون در مقدمه تاریخ که استبعادی تمام میکند از سب معاویه امیر المؤمنین علیه السلام را، و این اگر چه انکار متواتر است، چه این بی بضاعت باقلت اطلاع و عدم اسباب در زیاده از صد کتاب از کتب اهل سنت به نقل و رؤیت دیده ام و شنیده ام که معاویه سب امیر المؤمنین کرد، بلکه خود ابن خلدون در ذیل اخبار معاویه تصریح به این کرده که مغیره بن شعبه سب کرد، و در قتل حجر بن عدی نوشته که سب قتل معاویه او را ابای از سب امیر المؤمنین بوده، ولی با این همه معلوم میشود که اعتراف دارد که سب منکر، و موجب خروج از اسلام است، چون صغری ثابت شد تواتر کبری را به شهادت او اثبات میکنیم و کفر معاویه برهانی و مسلم الطرفین میشود، والحمد لله علی وضوح الحجّة.

و این مقام اگر چه جای بسط زیاد دارد ولی رعایت اختصار موجب سکوت است، و در اخبار کثیره به طرق معتبره بلکه دعوی تواتر میشود کرد که پیغمبر فرمود به عمار (تقتلك الفئة الباغية) (2) و ابو العالیه جهنی از لشکر معاویه او را کشت،

ص: 203

1- کتاب صفین لنصر بن مزاحم 247، تاریخ الطبری 11 / 357، نهج الحق 310.

2- الاصابة ج 2 / 512، الاستیعاب 480، تهذیب التهذیب 7 / 409 قالوا وقد تواترت الاحادیث ان عمارا تقتله الفئة الباغية.

و چون در جماعت شامیان غوغا شد معاویه گفت عمار را او کشته که او را طعمه سیوف و رماح کرده، و آن علی است، چون این سخن به سمع همایون رسید فرمود که اگر چنین است باید حمزه را هم رسول خدا کشته باشد.

بالجمله اخبار و آثار بر ذم معاویه بیش از حد احصا است، و از بعض متتبعین فضلالی هند حکایت شده که دو یست خبر از طرق معتمده اهل سنت نقل کرده، و خلاف بین او و بین امیر المؤمنین علیه السلام چون خلاف بین ابو جهل و پیغمبر بالضروره ثابت است، و جمع بین متضادین محال است، پس یا باید محبت او داشت و عداوت علی علیه السلام، یا به عکس، ولی اهل سنت اختیار شق اول کرده اند، چنانچه از کتب علمای ما وراء النهر نقل شده که در تسنن شرط است که به قدر نارنجه عداوت علی در قلب باشد (1).

و این خلکان در (وفیات الاعیان) پرده از روی کار بر داشته در ترجمه علی ابن جهم ناصبی از خطیب بغدادی نقل کرده که وی متدین فاضل بود آنگاه میگوید وکان مع انحرافه عن علی ابن ابیطالب و اظهاره التسنن مطبوعا مقتدرا علی الشعر (2).

و از اینجا دو فایده بدست میآید: یکی اینکه نصب منافی تدین نیست، و دیگر اینکه اظهار تسنن به انحراف از امیر المؤمنین علیه السلام است، چه ظاهر اینست که لفظ (واظهاره التسنن) عطف تفسیر انحراف است، پس معلوم میشود که تسنن مشروط به انحراف و بغض آن جناب است، و این استفاده است لطیف، و از این جهت سید محقق شهید ثالث نصر الله وجهه در (مجالس المؤمنین) نسبت داده به ابن خلکان در ترجمه مذکوره که عداوت امیر المؤمنین علی علیه السلام شرط

ص: 204

1- راجع الاحقاق 7 / 447 ففیه ما یفید للمقام.

2- احقاق الحق 1 / 2 و 64 و احقاق الحق 7 / 448 عن وفیات الاعیان.

تسنن است (1).

ومتأخرین اهل سنت مثل صاحب (تحفه) در باب مکاید از کتاب مذکور راه استفاده را نفهمیده تخطئه نقل و تکذیب ناقل کرده، و بنابر این البته دعای حدیث متواتر (اللهم عاد من عاده) شامل حال عموم اهل سنت میشود، مگر اینکه متشبهت به ذیل حدیث مسلم شده (2) مدعی شوند که نفرین پیغمبر از اسباب مغفرت است نه مایه بعد از رحمت الهی، چه پیغمبر العیاذ ب الله به غلبه غضب و طبیعت بشریت که دست خوش سهو و نسیان و عرضه ملاعب شیطان است کار فرماید، چون با خود آید تدارک نماید.

وفي الحقيقة این اخبار را به جهت توجیه فعل عمر که موافق نقل (بخاری) و (مسلم) منع از دوات و قرطاس کرد، و العیاذ ب الله نسبت هذیان به عقل کل و امام رسل داد افتراء و وضع کردند تا معلوم شود که پیغمبری مانع از هجر و هذیان نیست، قلم اینجا رسید و سر به شکست، آدمی چون به این حد از جهل برسد و کارش در عناد و تعصب به این مقام بکشد دیگر تخاطب او مناسب اهل علم و دانشمندان نیست.

بالجملة معاویه را اولیاتی چند است که از کتب تواریخ بدست می آید اول کسی است که وضع برید کرد، و اول کسی است که بنیاد دیوان خاتم گذارد و این چنان بود که در حق کسی صد هزار درهم نوشته بود مکتوب را باز کردند و دویست هزار کردند از این جهت دیوان خاتم را قرار داد و سایر خلفا متابعت کردند، و اول کسی است که اتخاذ مقصوره در مسجد کرد به بدعت، و اول کسی است که خطبه نشست خواند به بدعت، و اول کسی است که بر منبر در ملأ ناس اخراج

ص: 205

1- و در احقاق الحق ج 1 / 64 و ج 7 / ص 448 نیز بیان نموده.

2- روایاتی که گذشت ج 2 ص 202.

ریح کرد چنانچه راغب میگوید، و اول کسی است که نقض عهد را بیمحا با اظهار کرد چنانچه بعد از مصالحه با امام حسن علیه السلام در مسجد کوفه بر فراز منبر گفت: (انی شرطت للحسن شروطا وکلها تحت رجلی).

و اول کسی است که با حدیث (الولد للفراش وللعاهر الحجر) مخالفت کرد، و اول کسی است که سب امیر المؤمنین علیه السلام را ترویج کرد، و اول کسی است که در قتل ذریه پیغمبر اقدام کرد و امام حسن علیه السلام را مسموم کرد، چنانچه در کتب تواریخ معتمده اهل سنت است و در قصیده ابن عبدون است که میگوید:

وفي ابن هند وفي ابن المصطفى حسن *** ات بمعضلة الالباب والفکر

فبغضنا قاتل ما اغتاله احد *** وبغضنا ساکت لم یؤت من حصر

و اول کسی است که بیعت برای پسر خود گرفت که یزید را خلیفه کرد، ووزر او را بر گردن گرفت، و اول کسی است که خواجه گان به جهت خدمت خاص خود مقرر کرد، و اول کسی است که طیب معروف را غالیه نام نهاد، و اول کسی است که اذن داد که کعبه را مجرد از کسوت کنند چه قبل از او رسم چنان بود که جامه کعبه را به تدریج میپوشانیدند بدون اینکه او را تجرید نمایند، و اول کسی است که احیای رسم اکاسره کرد و در مجلس بر سریر نشست، و اول کسی است که رعیت او با او بازی کردند و حشمت او را نگاه نداشتند، و اول کسی است که در اسلام قتل بصیر کرد چنانچه با حجر بن عدی نمود، و اول کسی است که در اسلام سری را به نیزه زد چنانچه با عمرو بن حمق کرد، و اول کسی است که در بیعت استخلاف کرد، و حجاج متابعت او کرده ایمان بیعت را اختراع نمود، چنانچه این جمله از تواریخ اهل سنت معلوم میشود، و در همین مذکورات بدع و فتن وی آن قدر ظاهر میشود که حاجت به بیان نیست، و من لم یستضیئ بمصباح لم یستضیئ با صباح.

تذییل و تسجیل چون جواز لعن معاویه بلکه لعن سایر منافقین از صحابه محل نزاعی عظیم و خلافتی بزرگ است ما بین طایفه شیعی و سنی، و ما اگر چه در مطاوی این کتاب به طریق احتجاج به قدری که در تصدیق منصف مستبصر کافی باشد ذکر کرده ایم ولی در این باب رساله ای از بعض قدمای زیدیه نقل شده که جامع مجامع کلام و محیط به اطراف مقصود است، و هیچ دقیقه فرو گذاشت نکرده که به مناسبتی فاضل نحریر عبد الحمید بن ابی الحدید ذکر کرده در اول جزء بیستم (شرح نهج البلاغة) در تفسیر این کلمه که در خطاب به عمار وقتی که گفت گوئی با مغیره بن شعبه میگرد فرمود (دعه یا عمار فانه لن يأخذ من الدين الا ما قاربه الدنيا وعلی عمد لبس علی نفسه لیجعل الشبهات عاذرا لسقطاته) (1).

و ما در اینجا مجمل کلام ابن ابی الحدید و نخب معانی آن رساله را به جهت اتمام حجت و اکمال نعمت ایراد میکنیم و اگر به تفصیل او کسی را رغبتی باشد یا به عین عبارات حاجتی افتد به موضع مذکور از کتاب او مراجعه نماید.

ابن ابی الحدید میگوید يك روز در محضر نقیب ابو جعفر محمد بن یحیی العلوی البصری بودم در بغداد در سنه ششصد و یازده و گروهی در آنجا حاضر بودند يك تن از ایشان قراءت (اغانی) میکرد، نام مغیره بن شعبه برده شد، مردم در حق او مختلف گفتند از مدح و ذم و توقف، فقیهی که بر طریقه اشاعره تحصیل کلام میکرد قد برافراخت و منع از سب صحابه کرد و کلامی از ابو المعالی جوینی شاهد آورد که مشتمل بر فضائل صحابه بود مثل (اصحابی کالنجوم وایاکم و ما شجر بین صحابتی و دعوا لی اصحابی و خیرکم القرن الذي انا فيه، ولعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم).

ص: 207

تنبیه - کلامی از عرفای اهل سنت فریبنده و پر از تزویر

و از این گونه مفتریات که به آن جناب بر بسته اند، و آیتی چند که در مدح مؤمنین صحابه از مهاجرین و انصار نازل شده به استشهاد تلاوت کرد، آنگاه خطابه ای چند از قبیل ترهات قلندریه، و خرافات صوفیه بر هم بافت که ما از آن طبقه دوریم ما را چه به کار ایشان، و باید پاس حرمت پیغمبر را در حق عایشه که زوجه او بود و زبیر که پسر عمه او بود، و طلحه که خواری خاص او بود نگاه داشت، و چرا جانب ام حبیبه را در ترك لعن معاویه مراعات ننمودند.

علاوه بر اینکه لعن از واجبات نیست، و اگر آدمی ابلیس را هم لعن نکند در قیامت مسؤولیت نخواهد داشت، و اگر بجای لعن استغفار کند اولیتر است و از این گونه یاوه سرائی کرد.

ابو جعفر گفت مرا در سابق ایام کلامی از یکی از زیدیه بدست آمده که نوشته ام و او کفایت مهم کرده، و آن جزوه را بر آورد و به خواند و حاضران استحسان کردند و خلاصه او چنان است که:

اگر نه چنان بود که خدای تعالی معادات اعدای خود را واجب کرده چنانچه مواده اولیای خود را، و کار را بر مسلمین از این جهت تنگ کرده، و قطع عذر از هر جهت نموده - چه عقل صریح و نقل صحیح هر دو را بر ما گماشته در کتاب کریم میفرماید (لا تجد قوما یؤمنون ب اللّٰه والیوم الا-خر یوادون من حاد اللّٰه ورسوله ولو كانوا أبناءهم أو اخوانهم أو عشیرتهم) [22 المجادلة 58] وهم فرموده (لا تتولوا قوما غضب اللّٰه علیهم) [13 الممتحنة 60] واجماع مسلمین هم منعقد است بر اینکه عداوت اعداء اللّٰه و ولایت اولیاء اللّٰه واجب، و حب فی اللّٰه و بغض فی اللّٰه فریضه است - هر آینه ما متعرض معادات و براءت از کسی نمیشدیم و اگر گمان داشتیم که این عذر که به طول عهد و بعد زمان از آن امور ما دور افتاده ایم مسموع میشد، البته تکلیف نمیکردیم.

(السلام عليك يا بن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين) اعراب فاطمة الزهراء

ولی بیم آن است که عتاب بر ما متوجه شود که اگر چه از ابصار شما دور شده اند ولی از قلوب شما غایب نبوده اند اخبار صحیحه که قطع عذر و الزام حجت کند به شما رسیده، چنانچه در اعتراف به نبوت و اشباه او به او ملتزمید، و تدبر قرآن کفایه مؤنه این کار میکند چرا نیندیشید از این آیه (ربنا انا اطعنا سادتنا وکبراءنا فاضلونا السیلا) [67 الاحزاب 33] اما لفظ لعن که خدای تعالی در قرآن او را واجب فرموده به قوله (أولئك یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون) [159 البقرة 2] و جمله خبریه اینجا مفید طلب است مثل (والمطلقات یتربصن) [228 البقرة 2] وهم خدای عز وجل خود عاصیان را لعنت کرده فرموده (لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود (78 المائدة 5] و فرموده (ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة) [57 الاحزاب 33] و فرموده (ملعونین اینما ثقفوا) [61 الاحزاب 33] و به ابلیس فرموده (ان علیک لعنتی الی یوم الدین) [78 ص 38] و فرموده (ان الله لعن الکافرین واعد لهم سعیرا) [64 الاحزاب 33].

و این سخن که گفته ترک لعن موجب مسؤلیت نیست، و استغفار اولی تر از او است اگر آدمی در طول عمر ابلیس را لعنت نکند مأخوذ نخواهد بود، کلام جاهلی است که نمیدانند چه میگوید چه لعن اعداء خدا طاعتی است که اگر به قصد قربت نه از در عصبیت واقع شود مایه اجر و ثواب خواهد بود، و اگر نه به این وجه بود تعبد به او واقع نمیشد چنانچه در نفی ولد فرموده (والخامسة ان لعنت الله علیه ان کان من الکاذبین) [7 النور 24] و هم خدای در حق قاتل عمدی میگوید (و غضب علیه ولعنه) [93 النساء 4] و مراد از این البتة لعن سایرین است.

و اگر نه چنین بود چون خدای لعنت کرده کسی را چه مانع دارد که ما هم لعن کنیم، تواند بود که خدای کسی را لعن کند یا ستایش نماید و ما را لعن و ستایش نباشد، هرگز چنین نباشد، و هیچ عقلی تجویز نخواهد کرد که خدای عز وجل

میفرماید (قل هل ننبئکم بشر من ذلك مثوبة عند الله من لعنه الله) [60 المائدة 5] و هم میفرماید (ربنا آتهم ضعفین من العذاب والعنهم لعنا کبیرا) [68 الاحزاب 33] و در حق یهود فرمود (لعنوا بما قالوا) [64 المائدة 5].

و چگونه میگویند ترك لعن موجب مواخذه نیست مگر ندانسته ای که خدای مولات اولیاء و معادات اعدای خود را فریضه کرده، و چنانچه از تولی سؤال کند از تبری هم، مگر نمی بینی که چون یهودی اسلام آورد و بعد از کلمه شهادتین باید اظهار برائت از سایر ادیان کند، مگر نشنیده است که شاعر میگوید:

تود عدوی ثم تزعم اننی صدیقک ان الرأى عنک لعازب و اگر نه دشمنی دشمنان خدا لازم بود باید دوستی ایشان واجب باشد، چه به اجماع مسلمین مرتبه بین عداوت و ولایت نیست، و التالی باطل بالضرورة فالمقدم مثله، و اگر به جای این لعن استغفار کند اگر معتقد و جوب لعن نباشد البته توبه او مقبول نگردد، چه تائب از بعض معاصی با ارتکاب دیگری تائب و نادم بر گناه خود نیست، و اگر کسی در طول عمر خود ابلیس را لعن نکند اگر بی اعتقاد و جوب باشد کافر است و مخالف نصوص کتاب و سنت، و اگر به اعتقاد و جوب باشد البته خطا کرده که از متابعت خدای و رسول غفلت ورزیده، با اینکه در این مقام فرقی ظاهر است چه حال ابلیس معلوم و کفرش ضرب المثل و امساک از لعن او موجب شبهه نیست، به خلاف رؤسای باطل و أهل ضلال که سکوت مایه اشتباه گروهی از مسلمین است، و اجتناب از او مورث شبهه و موجب ضلال است.

و اگر کسی دعوی کند که حال زیاد و حجاج بر ما معلوم نشده و خوض در امر ایشان سزاوار نیست، چه فرق دارد با این سخن که حال معاویه و مغیره نیز بر ما معلوم نیست، و بعد عهد و تطاول زمان و تمادی ایام مانع از اطلاع شد

چون اول بالاتفاق باطل است ثانی مثل او خواهد بود.

و هم میگوئیم چرا شما خود را در امر عثمان اقحام کردید و از اعداء وقتله او برائت جستید و لعنت کردید، و حفظ حرمت ابی بکر صدیق به اعتقاد خودتان در حق محمد پسر او نکردید، و لعن و تفسیق او نمودید، و ملاحظه عایشه در باره برادرش نکردید، با این همه ما را از مداخله در امر علی و حسنین و معاویه که بر ایشان ظلم کرد و متغلب بر حقوق ایشان شد مانع هستید، چگونه لعن ظالم عثمان سنت شد و لعن ظالم علی و حسن و حسین کلفت، و چگونه عموم مردم که شایسته نیست که در کار بزرگان مداخلت کنند به اعتقاد در کار عایشه مداخلت کردند و برائت جستند از هر که به او نظر کرده، و هر که به او یا حمیراء خطاب کرده، با اینکه حمیرا لقب او بوده، و هر که کشف ستر او کرده لعنت کردید با وجود این ما را از مداخله در امر فاطمه و لعن ظالمین او منع میکنید.

اگر بگوئید که دخول خانه فاطمه و هتک ستر او به جهت حفظ نظام ملت و رعایت قوام امر امت بود - که امتناع از بیعت موجب تفریق جماعت مسلمین میشد، پس مصلحت مقتضی بود - موجب لعن و برائت نخواهد شد، ما نیز گوئیم که کشف ستر عایشه و دخول هودج به دست محمد بن ابی بکر آن وقت شد که بر امام زمان خروج کرد و جماعت اسلام را پراکنده و خون صلحاء و اکابر مسلمین را بریخت، و با عثمان بن حنیف و حکم بن حکیم آن کرد که در متون تواریخ و بطون کتب مشهور است.

اگر دخول بیت فاطمه به ترقب و احتمال فساد جایز باشد چرا کشف ستر عایشه بعد از وقوع حرام باشد، و چگونه هتک ستر عایشه از کبایر شد، و برائت از کاشف ستر او از او کد عرای ایمان و واجب فرایض شد، و کشف ستر فاطمه و دخول در خانه و جمع حطب بر در خانه وی و تهدید او به احراق عروة وثیقه

دین و دعامة ثابتة اسلام شد و مایه عزت مسلمین و اطفاء نایره فتنه محسوب افتاد با اینکه حرمت هر دو یکسان است و انتساب به پیغمبر مایه احترام هر دو است.

و ما نمیخواهیم (1) به شما بگوئیم حرمت فاطمة اعظم و مکانت او ارفع است چه این بعض و بضعه و پاره از گوشت و خون پیغمبر است، و آن زن اجنبیه و وصله مستعاره است، و عقدی است که جاری مجرای اجاره منفعت است، و فایده زناشویی بر ملک یمین هم مترتب میشود، و حاشا که سبب هم به پایه نسب برسد و چگونه عایشه به رتبه فاطمه خواهد رسید با اینکه دوست و دشمن در حق او اعتراف کرده اند که سیده نساء عالمیان است، و چگونه حفظ رسول خدای بر ما در حق عایشه فریضه، و حفظ ام حبیبیه در جانب معاویه لازم است؟ (2) با اینکه صحابه خود رعایت این حقوق نکردند يك دسته اهل بیت او را مظلوم داشتند و پاس مراتب رعایت نکردند، و طایفه دیگر عثمان را بکشتند و ملاحظه مصاهرت نمودند و کثیری از صحابه او را لعن میکردند در زمان حیوة، از آن جمله عایشه میگفت (اقتلوا نعتلا لعن الله نعتلا) و از آن جمله است عبد الله بن مسعود بلکه لعن في الجملة فاش و مشهور بین مسلمین بوده است، بلکه اجماع صحابه منعقد است بر او اجمالا، چه علی علیه السلام معاویه و عمرو عاص را لعن کرد، و معاوية العیاذ ب الله علی و حسن و حسین را بر منبر شام لعن کرد، و ابو بکر و عمر سعد بن عباده را لعن کردند، و عمر خالد و ولید را لعن کرد، و اگر چنین بود که بملاحظه اقربا بایستی از استحقاق لعن مردم چشم فرو پوشید لازم آید که عمر بن سعد و یزید و عبید الله ابن عمر قاتل هر میزان به رعایت سعد و معاویه و عمر لعن نشوند.

هم میگوئیم اگر محبت رسول با صحابه چون محبت دیگران بود از هوا و شهوت نه به ملاحظه رضای خدا و متابعت شریعت این سخن وجهی داشت، ولی

ص: 212

1- میخواهیم (ظ).

2- لازم نیست (ظ).

بالضرورة محبت آن جناب با هر کس محبت خدائی است، و البته با منافقانش میلی نخواهد بود، و اگر العیاذ ب الله از اهل بیت او منافی رضای خدا دست میداد حبل مودت منصرم و ماده محبت منحسم میشد، چنانچه فرمود (ولو سرقت فاطمة لقطعنها) و اگر رعایت انبیا در حق صحابه لازم است، باید به رعایت موسی پیغمبر جلیل القدر در باره اصحاب عجل که مرتد شدند امساک کرد، و صحابه خود این مکانت را برای حق صحبت هرگز نمیدانند، این علی است و عمار و ابو الهیثم ابن التیهان و خزیمه که با طلحه و زبیر مقاتلت و مقابلت کردند، و این عایشه است و طلحة و زبیر و دیگران که شمشیر بر روی علی کشیدند و هم معاویه و عمرو و عاص با علی آن رفتار بکردند که سوقه و عوام به اجیران و اصدقای خود کنند، و معاویه - العیاذ ب الله - علی و اولاد او را لعن کرد، و اصحاب او را کشت و علی نیز معاویه و عمرو و عاص و ابو الاعور سلمی و ابو موسی اشعری که هر چهار از صحابه بودند لعنت کرد، و از این گونه اعمال بین صحابه بسیار واقع شد.

و عمر در قصه دعوی میراث علی و عباس میگوید که شما یعنی علی و عباس من و ابو بکر را کاذب و ظالم و فاجر شمردید، و آن دو اعتذار نجستند و انکار نکردند، و هیچ کس از صحابه انکار نکرد، چگونه میشود علی و عباس عمر و ابو بکر را ظالم و فاجر و کاذب بدانند، و هم علی و عباس (نحن معاشر الانبیاء لا نورث) را انکار و ابو بکر را تکذیب فرمودند، و عمر در حق عبد الرحمن ابن ابی بکر گفت (دویبة سوء و لهُو خیر من ابیه) و ابو هریره را شتم و تکذیب نمود و خالد را شتم و معاویه و عمرو و عاص را به خیانت در فیئ مسلمین نسبت داد، و در حق اهل شوری ناشایسته گفت و هیچ کس از صحابه از شر لسان او محفوظ نماند.

محصل کلام و روح مسأله آنست که صحابه هم قومیند مثل سایر مردم اگر اطاعت خدای کنند محترمند و الا فلا، بلی بر فرض اول از کسی که در عرض

ایشان باشد افضلند، چنانچه گناه ایشان هم چون حجت بر ایشان تمام است، و مشاهده آثار نبوت و اعلام رسالت کردند بیشتر است.

و هم باز بر سر سخن می آئیم و میگوئیم این عایشه بود که جامه رسول خدای را بر آورد و گفت هنوز جامه پیغمبر کهنه نشده و عثمان سنت او را کهنه کرد، آنگاه میگفت (اقتلوا نعثلا- قتل الله نعثلا-) بلکه به این راضی نشد و گفت گواهی میدهم که عثمان جیفه است بر صراط، پاره ای گفتند که این حدیث است، و بعضی گمان کرده اند کلام خود او است، و عموم صحابه عثمان را محاصره کردند و هیچ کس انکاری نکرد، و کف اعدای او از او نمود، و مغیره بن شعبه زنا کرد و بر وی سه نفر شهادت دادند، و چهارمی مضطرب شد، و عمر به این واسطه اقامه حد بر او نکرد، و هیچ کس نگفت رعایت صحابه باید کرد و حد نباید زد.

وعلي عليه السلام در حق أبو هريرة میفرمود (لا أحد أكذب من هذا الدوسي) و أبو بکر در وقت مرگ گفت (ليتني تركت بيت فاطمة و لم أكشفه) و ندم بر غیر معصیت روا نیست هم عاقل را بایستی تاملی پیش آید که علي عليه السلام شش ماه از بیعت أبو بکر تخلف کرد، أبو بکر در این مدت بر خطا بود یا علي عليه السلام، به هر صورت کار تمام صحابه صواب نخواهد شد (1) و طلحه با أبو بکر عتاب کرد که چرا عمر را که فظ غلیظ القلب است والی کردی، و اگر خدای از تو این سؤال کند چه خواهی گفت؟ و عثمان به علي عليه السلام گفت أبو بکر و عمر بهتر از تو بودند، علي فرمود دروغ گفتمی من از تو و آن دو بهترم (عبدت الله قبلهما و عبدته بعدهما) و ابن عباس گفت متعه حلال است، جبیر بن مطعم که صحابی بود گفت عمر حرام کرده، ابن

ص: 214

1- چه خوب گفته شاعر اهل بیت: صحابه گر چه ایشان کالنجومند *** ولی بعض کواکب نحس و شومند زهر الربیع 348 ط بیروت

عباس گفت ای دشمن نفس خود، از این جا گمراه شدید من از رسول خدای تو را خبر میدهم تو از عمر حدیث میکنی، وعلی فرمود (لولا ما فعل ابن الخطاب في المتعة ما زنى الا شقي).

علی الجمله از این گونه کلمات بین صحابه کثیرة الدوران بود و تخطئة صحابه در احکام فقهیه و احکام شرعیة زیاد است شطری وافر در این مقوله را این عالم زیدی که تا اینجا کلام او را بر وجه تحصیل [تفصیل ظ] نقل کردیم نقل میکند آنگاه میگوید: اگر حدیث (أصحابي كالنجوم) راست بود ما میگوئیم در صحابه شراب خور و زنا کار نیز بوده، چون محجن ابن ابی محجن و مغیره بن شعبه و قدامة بن مظعون، و ظالم چون معاویه و عمرو عاص و بسر بن ارطاة و حبيب بن مسلمة، و معروف به فسق و الحاد چون ولید بن عقبه و حکم بن ابی العاص و اگر اینها مهتدی بودند باید اقتدای به ایشان جایز باشد، بلکه بعض صحابه مرتد شدند مثل طلحة بن خویلد و اقتدای به او هم اهتدا است، و این حدیث از موضوعات متعصبین بنی امیه است، چون از نصرت ایشان به سیف و سنان عاجز شدند نصرت به بنان و بیان را اختیار کردند.

و اما آیات مدح صحابه البته منزلند بر سلامت عاقبت و حسن خاتمت، و شك نیست که در صحابه منافقین بودند که حذیفه ایشان را میشناخت، چه شدند بعد از رسول خدای و کجا رفتند؟ و عجب است که حشویه در اثبات معاصی انبیا میکوشند، و میگویند آدم عصیان کرد، و میگویند یوسف بر زانوی زلیخا نشست، (و داود (اوریا را) کشت تا زنش را تزویج کند، و پیغمبر قبل از بعثت ضال و کافر بود و اگر کسی مباحثه کند و مانع شود میگویند قدری معتزلی است یا مخالف رافضی و اگر کسی نسبت معصیت به یکی از صحابه بدهد گونه ها سرخ و گردنها دراز و چشمها تند میکند که این رافضی است و سب صحابه میکند و شتم سلف، و میگوید ما در ذکر معاصی انبیا متابعت ظواهر کتاب را کردیم.

عامه نتوانستند فضیلتی برای معاویه بتراشند جز اینکه کاتب وحی بود و آنهم دروغ و بی اساس است

با اینکه ما هم در ذکر معاصی صحابه بطواهر کتاب میتوانیم استناد کنیم خدای تعالی میفرماید (فان بغت أحدیهما علی الاخری فقاتلوا الّتی تبغی حتی تقیئ الی امر اللّٰه) [9 الحجرات 49] وهم فرموده (لا تجد قوما یوادون من حاد اللّٰه...) [22 المجادلة 58] وهم فرموده (وأطیعوا اللّٰه وأطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) [92 المائدة 5] و چون ما را مقاتلت یاغیان ایشان که أصحاب جمل وصفینند ممکن نیست برائت ایشان را - بدل مقاتلت - فریضه می‌شماریم، این خلاصه کلام این شخص زیدی است.

والحق کلامی متین و متقن و بر قانون مناظره و از روی کمال دیانت و تمام نظر و اطلاع است، و بعد از ملاحظه او حجتی در امساک از سب صحابه از قبیل معاویه و اضراب او نخواهد داشت، اگر چه به حکم انصاف می‌گوئیم که لعن معاویه محتاج به دلیل نیست، چه هر کس تأمل او و پدر و مادر و فرزند او را بکند بالمجبوریه او را لعن خواهد کرد، وقد أجاد الحکیم السنائی زاد اللّٰه أسنائه حیث قال:

داستان پسر هند مگر نشیدی *** که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید

پدر او در دندان پیمبر به شکست *** مادر او جگر عم پیمبر بمکید

او بنا حق حق داماد پیمبر به ستاد *** پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد *** لعن اللّٰه یزیدا و علی آل یزید

تنبیه

اهل سنت از ضیق مجال و غایت اضطراب خواستند برای معاویه اختراع منقبتی کنند به هیچ وجه نتوانستند چنانچه در رساله (صمصام قاطع) از عبد الحق دهلوی در شرح (سفر السعادة) حکایت کرده که در باب فضایل معاویه حدیثی صحیح ثابت نشده، و گفته اند آنچه ثابت شده است کتابت او است در حضرت رسالت

ص: 216

و کتابت او نیز ثابت نشده کذا فی (جامع الاصول) و غیره، تمام شد کلام عبد الحق.

و حدیث (اللهم اجعله هادیا مهديا) که روایت کرده اند دائر بر سه طریق است، در دو طریق او محمد بن اسحق بن حرب اللؤلؤی البلخی مذکور است و ابن جوزی در رساله (رد علی المتعصب العنید) گفته (کان کذابا یبغض أمير المؤمنین علي بن ابيطالب) و قتیبه او را بذکر سوء یاد میکرد، و میگفت شنیدم او در کوفه امیر المؤمنین را شتم کرد، و خواستند او را بگیرند فرار کرد، و ابو علی صالح بن محمد حافظ گفته که محمد بن اسحاق کذاب و ضاع بوده، و احادیث منکره روایت کرده، و ابن حبان گفته که از ثقات چیزی روایت میکنند که نباید حدیث شود.

و در طریق دیگر اسماعیل بن محمد است و ابن جوزی از دارقطنی روایت کرده که اسماعیل کذاب است، علاوه بر اینکه به اعتراف ابن جوزی معقول نیست که محارب امیر المؤمنین هادی مهدی باشد چنانچه حدیث (حربك حربي) شاهد مقصود است.

بالجمله به جهت عجز از اثبات فضایل معاویه متمسک به کریمه (النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم و أزواجه امهاتهم) [6 الاحزاب 33] شده معاویه را خال المؤمنین لقب دادند، و فساد این تخیل ظاهر است، چه مراد از (ام) در آیه کریمه (ام) حقیقی نیست بالضرورة، بلکه چنانچه سید اجل مرتضی سلام الله علیه در شرح (قصیده مذهب حمیری) و فخر رازی - خذله الله - در تفسیر کبیر تصریح کرده اند یا مراد حرمت آنها است بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه تزویج امهات محرم است یا وجوب احترام آنها است ما دام که بر جاده مستقیمه شریعت سلوک نمایند، چنانچه حال امهات نیز چنین است (وان جاهداک علی أن تشرك ب الله فلا تطعهما) [8 العنکبوت 29] و بنابر این مؤدای این کریمه تنزیل و تشبیه

خواهد بود یا بر سبیل استعاره که علی التحقیق حقیقت ادعائیه است و مجاز در امر عقلی یا بر سبیل تشبیه بلیغ از قبیل زید أسد بنا بر مذهب مشهور، اگر چه او هم علی التحقیق راجع به أول است، و جوهری گوهر شناس، ممیز بین أقسام تعبیرات وانحاء محاورات، البته به ادنی التفات اذعان به مدعای ما خواهد کرد.

و بر هر تقدیر لوازم و احکام (أم) بر او مترتب نخواهد شد لهذا دخترهای ایشان خواهر مسلمانان نخواهند شد مادر ایشان جده و خواهر ایشان خاله نیست، و هیچ يك به اتفاق مسلمین حرام نیستند بر سایر اهل اسلام با این حال چگونه میشود که برادر ایشان دائی مؤمنین باشد، اگر چنین بود بایستی چنانچه سید اشاره فرموده هند را جده المؤمنین بگویند، و ابو سفیان را جد المؤمنین یا به عموم منزلت جمیع احکام را باید مترتب کرد یا از همه قطع نظر باید نمود، فارق در میانه چیست که مایه تفکیک و موجب این اعتبار رکیک باشد؟ از همه گذشته میخواستیم بدانیم که عایشه افضل بود یا ام حبیبه لا علاج اول را خواهند اختیار کرد، در این صورت خواهیم گفت چرا محمد بن ابی بکر را خال المؤمنین نخواندند، مگر اینکه بگویند محمد موافقت علی کرد و او در حق وی شهادت داد که کان (لله عبدا صالحا وولدا ناصحا) از رتبه اعتبار افتاد، بلکه وی را معاویه بن خدیج به امر عمرو عاص در فتح مصر بکشت و جسد او را در پوست الاغی گذاشت و به سوخت، چنانچه در (ادب المحاضرة سیوطی) و غیر او از کتب تواریخ عامه و خاصه مذکور است، و اینک در مصر قبر او که مدفن بقیه اعضاء آن ولی صالح یا موضع قتل او است مهجور است، و شیعیان تقیة زیارت میکنند، اگر چه این بی بضاعت بتوفیق الهی مکرر به زیارت او موفق شدم، و عادت سنیان چنین است که چون به قبر او میرسند پشت بجانب قبر او میکنند و فاتحه برای پدر او میخوانند، و مثلی در عوام عجم معروف است که

اشعار مؤلف در سستی و بی نتیجه بودن عنوان خال المؤمنین برای معاویه

میگویند خیر در خانه صاحبش را میداند.

بالجملة بر فرض تسلیم خؤلت این نسبت عارضی چه ثمر خواهد داشت با خباثت ذاتی، حکیم سنائی خؤلت کرده یا به غفلت از تحقیق متقدم میگوید و خوب میگوید:

پسر هند اگر چه خال من است *** دوستی ویم بکاری نیست

ورنوشت او خطی زبهر رسول *** به خطش نیز افتخاری نیست

در مقامی که شیر مردانند *** به خط و خال اعتباری نیست

و این بی بضاعت خلاصه دو شعر آخر او را بضمیمه تحقیق متقدم با رعایت جناس تام و لزوم مالا یلزم بمناسبتی در سفری که به شام رفته بودم در راه حج در دمشق نظم کرده ام و گفته ام:

قیل لی فیم لا تعد ابن هند *** لك خالا فقلت لیس بنخال

واذن هند جدة وابو سف *** یان جد وذاك اکذب خال

ولئن خط للرسول کتابا *** فهو خط عن السعادة خال

وإذا عدت الفحول المزایا *** لم تكن عبیرة بخط وخال (1)

(ویزید بن معاویه)

ج - و لعن کن یزید پسر معاویه را.

ش - یزید بن معاویه حالات و مقامات پدر وجد و جد او را چندان که فراخور حال این مختصر بود شنیدی، مادر او میسون دختر بجدل کلبی است در (بحار) از (الزام النواصب) و غیر او آورده که میسون غلام پدر خود را بر نفس خود متمکن

ص: 219

" ویزید بن معاویه " شرح حال یزید وزنا زاده گی او

ساخت، و به خویشتن راه داد، و به یزید ملعون بارور شد (1) و نسابه کلبی اشاره به این نسب کرده میگوید:

فان یکن الزمان اتی علینا *** بقتل التړك والموت الوحی

فقد قتل الدعی وعبد کلب *** بارض الطف اولاد النبی

و مراد وی از دعی ابن زیاد است، و از عبد کلب یزید، و مؤید اینست اخباری که در (کامل الزیارة) به دو سند از کلب بن معاویه و از اسماعیل بن کثیر و از عبد الخالق و از داود بن فرقد و از عبد الله بن مسکان نقل کرده که جمیعا از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود (قاتل الحسین بن علی ولد زنا) (2).

و این خبر بر اصول شیعه اگر متواتر نباشد مقطوع الصدور است، چه بعض طرق او صحیح، و بعض دیگر مشتمل بر اصحاب اجماع مثل زرارة و محمد بن ابی عمیر است، و از این جمله پنج روایتند که پنج نفر از اصحاب صادق علیه السلام نقل کرده اند (3) و قاتل حسین عنوانی است که شامل شمر و ابن سعد و ابن زیاد و یزید لعنهم الله میشود، و ما حرام زاده گی همه را اشارت کردیم (4) دیگر به تکرار نمی پردازیم.

بالجملة در تاریخ انتقال یزید خلافی نیست بلکه بالاتفاق در سال شصت و چهارم هجری بوده، و مشهور موافق تاریخ (کامل) و (تاریخ الخلفاء) و (مختصر ابو الفداء) و (تتمة ابن الوردی) و غیر ذلك آنست که در شب چهاردهم ربیع الاول به درکات دوزخ

ص: 220

1- بحار الانوار 44؟ 309، عوالم العلوم 601.

2- کامل الزیارة 78، بحار الانوار 44 / 303 عوالم العلوم الامام الحسین 600.

3- در ذیل هر یک از شمر و ابن سعد ... لعن الله عمر بن سعد ج 370/1 و ذیل لعن الله شمرا ج 375/1

4- در ذیل هر یک از شمر و ابن سعد ... لعن الله عمر بن سعد ج 370/1 و ذیل لعن الله شمرا ج 375/1

شتافته، و بعضی هفدهم گفته اند، و در تاریخ عمر او خلاف است که سی و پنج یا شش یا هشت است، و تولد او را سیوطی در سال بیست و پنجم و اگر نه بیست و ششم هجری نوشته، و این مطابق سی و هشت سالگی آن مخذول است.

اولاد او موافق آنچه در معارف است: معاویه، و خالد، و عبد الله اکبر، و ابوسفیان، و عبد الله اصغر، و عمر، و عاتکه، و عبد الرحمن، و عبد الله اصغر الاصغر و عثمان، و عتبه اعور، و یزید، و محمد، و ابوبکر، و ام مزید، و ام عبد الرحمن و رمله بودند، و یزید علیه اللعنه در ایام عمر خود از لعب به قرود و فهود و شرب عقار و انواع قمار و هتك حرمت اسلام از قتل ذریه طاهره، و کشف ستر نساء مهاجر و انصار، و توهین حرم شریف نبوی، و سفک دماء اهل مدینه، و استرقاق احرار کبار تابعین، و هدم بیت، و احراق ثوب کعبه معظمه، و جز این ها آنچه کرد جای بسط بیان نیست، و هر يك در محل خود در غایت اشتها و انتشار است، و اول کسی است که تشیع و تشهیر فنون فسق کرد و اعلان شرب خمر و سماع اغانی نمود.

ابن جوزی در رساله تجویز لعن یزید میگوید وفدی از مدینه به شام رفتند و چون بازگشتند اظهار شتم او کردند، و گفتند: (قدمنا من عند رجل ليس له دين يشرب الخمر، ويعرف بالطنابير، ويلعب بالكلاب).

و از عبد الله پسر حنظله غسیل الملائكة نقل کرده که در حق یزید میگوید:

(ان رجلا ينكح الامهات والبنات والاخوات ويشرب الخمر ويدع الصلاة، و الله لو لم يكن معي احد من الناس لابلت لله فيه بلاء حسنا).

از اینجا شطری از فضائل این خلیفه و امام سنیان معلوم شد که شرب خمر و ترك صلوة و لعب کلاب و محاوله طنبور و نای و وطنی مادران و خواهران و دختران

زناکاری و شراب خواری... یزید

باشد لعنه الله ولعن اشياعه.

و در (مروج الذهب) است مکرر بعد از قتل سید الشهداء بر بساط شراب بنشست و مغنیان احضار کرد و ابن زیاد را به جانب دست راست خود بنشانند، و روی به ساقی نمود و این شعر مشتموم قرائت کرد:

اسقنی شربة تروی مشاشی *** ثم صل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السر والامانة عندي *** ولتسدید مغنمی و جهادی

و در (کامل التواریخ) مذکور است که یزید در ایام معاویه به عزیمت حج وارد مدینه شد و بر سفره شراب نشست، حسین علیه السلام و ابن عباس خواستند که به روی داخل شوند، بعضی گفتند ابن عباس بوی شراب را میشناسد وی را اذن نداد و حسین علیه السلام وارد شد بوی طبیعی که استعمال میکرد با شراب منتشر شد، امام فرمود این چه بوئی است؟ یزید گفت عطری است که در شام میسازند، آنگاه قدحی شراب طلبید و خورد، باز قدحی دیگر طلب کرد فقال: (اسق ابا عبد الله فقال له الحسين: عليك شرابك ايها المرء لاعين عليك (1) مني، فقال يزید لعنه الله:

الا يا صاح للعجب دعوتك ذا ولم تجب *** الى القينات والشهوات والصهباء والطرب

وباطية مكللة عليها سادة العرب *** وفيهن التي تبلت فؤادك ثم لم تتب

فنهض الحسين فقال بل فؤادك يا بن معاوية.

از این قصه سخت روئی و بی شرمی و سوء فطرت و فرط دنائت آن پلید هویدا شود.

ص: 222

1- لا يخفى ما في هذا الخبر من قوله لا عين عليك... وانه من الاكاذيب و لكن نقله من باب الالزام للنواصب والتفكيك في الحجة في الاصول وفي الاقارير في الفقه غير عزيز ولما فيه من الاستهجان اغمضنا عن ترجمته (منه ره).

رسول خدای صلی الله علیه وآله خبر میدهد از کارهای زشت و ناشایست یزید بنابر نقل عامه

وهم در (مروج الذهب) گوید که یزید را بوزینه ای بود که او را ابو قیس نام گذاشته در مجلس منادمه خود حاضر میکرد و متکائی برای او در محفل خود طرح مینمود و گاه گاه او را بر گورخری که رام و آرام کرده بود و ریاضت شده برای این کار بود سوار مینمود و بر او زین و لگام می بست و در حلبه سبق مسابقت خیول مینمود، يك روز چنان افتاد که گورخر ابو قیس سبقت گرفت و قصب السبق بر بود، و هم چنان سواره و نیزه بدست گرفته به حجره یزید داخل شد و ابو قیس را در این حال قبائی از دیبای سرخ و زرد در بر بود قلنسوه ای از حریر ملون رنگارنگ بر سر داشت و گورخر را زینی از حریر احمر منقوش و ملمع به الوان کرده بودند آن روز يك تن از شعرای شام اشاره به این قصه کرد و گفت:

تمسك ابا قیس بفضل عنانها *** فلیس علیها ان سقطت ضمان

الا من رأى القرد الذی سبقت به *** جیاد امیر المؤمنین اتان

الحق این مؤمنین که خون فرزند پیغمبر بریزند، و با دختران صحابه او در یوم حره در آویزند و اسب در حرم او به بندند و مدینه را چنان خالی گذارند که بر منبر پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم - العیاذ ب الله - سگان بول نمایند امیری چنین را محتاجند که گاه با یوز به شکار رود و گاه با بوزینه مسابقت نماید، و گاه حلیف مقامر و خمور و گاه رفیق نای وطنبور باشد، بالجمله سیوطی در (تاریخ الخلفاء) از (مسند ابو یعلی) روایت میکند که ابو عبیده جراح از رسول خدای نقل کرده (لا یزال امر امتی قائما بالقسط حتی یکون اول من ثلمه رجل من بنی امیه یقال له یزید (1)).

ص: 223

1- تاریخ الخلفاء و تطهیر اللسان لابن حجر ص 64 ط القاهرة، الصواعق المحرقة ص 221.

غزالی - با اینکه لاف داری میزند - منع میکند از لعن بر یزید

و از (مسند رویانی) روایت میکند که ابو الدرداء گفت سمعت النبی یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیه یقال له یزید (1).

و اخبار لعن یزید را بالخصوص در شرح فقره سابقه شنیدی و ادله جواز لعن او را در کلام آن شخص زیدی مشروحا دیدی (2) و سزاوار چنان مینمود که در امت پیغمبر خلافتی واقع نشود در اینکه اگر کسی جگر گوشه او را بکشد و عیال او را اسیر کند و به اطراف و نواحی چون اسیران کفار بی رعایت احترام بگرداند، و آنچه شایسته هیچ مسلمی نیست در حق ایشان بکند، البته چنین کس سزاوار لعن است با وجود این:

غزالی - که لاف متابعت شریعت پیغمبر میزند بلکه دعوی وصول و شهود دارد خود را سر چشمه علم و عمل و و اصل به اقصی مراتب منی و اهل میدانند - از خدای و رسولش شرم نکرده منع اکید و تحریم شدید از لعن یزید کرده گروهی بعد از او از نواصب که این کینه دیرینه در خزینه سینه داشتند و جرأت اظهار نمیکردند و از سر پوشیده بر زبان آورده اظهار تخلف از عترت نموده تحریم لعن یزید مینمایند، چنانچه در مدت اقامت سامرا از جماعتی از قضاة و متعصبین این طایفه دیده و شنیده شده، اکنون صواب آنست که به جهت رسوائی این پیر ضال که عمده اهل جهل و ضلال است کلام او را نقل کنیم و به جواب شبیه او، و از ثواب لعن او که سر حلقه اتباع یزید است عموم اهل ایمان را بهره ور سازیم:

فنقول: قال ابن خلکان فی ترجمة علي بن محمد الطبري المشهور به الكياء الهراسی بعد نقل کلام له فی المنع عن لعن یزید سنشیر الیه، وقد افتی الامام ابو حامد الغزالی فی مثل هذه المسألة به خلاف ذلك، فانه سئل عن صرح بلعن

ص: 224

1- الصواعق المحرقة 221

2- ذیل و معاویة بن ابی سفیان ج 2 ص 207.

گفتار غزالی در منع از لعن بر یزید

یزید هل يحكم بفسقه ام لا؟ وهل يكون ذلك مرخصا له فيه؟ وهل كان يزید قتل الحسين ام كان قصده الدفع؟ وهل يسوغ الترحم عليه ام السكوت عنه افضل؟ تنعم بازالة الاشتباه منا.

فاجاب لا يجوز لعن المسلم أصلا، ومن لعن المسلم فهو الملعون، وقد قال رسول الله المسلم ليس بلعان، وكيف يجوز لعن المسلم ولا يجوز لعن البهائم وقد ورد النهي عن ذلك، وحرمة المسلم أعظم من حرمة الكعبة بنص النبي ويزيد صح اسلامه، وما صح قتله الحسين ولا أمره به ولا رضاه بذلك، ومهما لم يصح منه لا يجوز أن يظن ذلك به، فان اسائة الظن بالمسلم أيضا حرام، وقد قال الله تعالى (اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم) [12 الحجرات 49] وقال النبي ان الله حرم من المسلم ماله ودمه وعرضه وان يظن به ظن السوء.

ومن زعم أن يزید أمر بقتل الحسين أو رضي به فينبغي أن يعلم أن به غاية الحماسة فان من قتل من الاكابر والوزراء والسلاطين في عصره لو أراد أن يعلم حقيقة من قتله، ومن الذي أمر بقتله، ومن الذي رضي به، ومن الذي كرهه لم يقدر على ذلك وان كان قد قتل في جواره وزمانه وهو يشاهده فكيف لو كان في [مكان ظ] بعيد وزمن قديم قد انقضى، فكيف يعلم ذلك فيما انقضى قريب من أربعمئة سنة في مكان بعيد، وقد تطرق التعصب في الواقعة فكثرت فيها الاحاديث من الجوانب فهذا أمر لا يعرف حقيقته أصلا، واذا لم يعرف وجب احسان الظن بكل مسلم.

وعلى هذا فلو ثبت على مسلم أنه قتل مسلما فذهب أهل الحق انه ليس بكافر والقتل ليس بكفر بل هو معصية، واذا مات القاتل فرمما مات بعد التوبة والكافر لو تاب من كفره لم تجز لعنه فكيف من تاب عن قتل، وبم يعرف أن قاتل الحسين مات قبل التوبة، وهو الذي يقبل التوبة عن عباده، فاذن لا يجوز لعن أحد ممن مات من المسلمين، ومن لعنه كان فاسقا عاصيا لله تعالى، ولو جاز لعنه فسكت

لم يكن عاصيا بالاجماع، بل لو لم يلعن الابليس طول عمره لا- يقال له في القيامة لم لم تلعن ابليس، ويقال للاعن لم لعنت، ومن أين عرفت انه مطرود ملعون والملعون هو البعيد من الله، وذلك غيب لا يعرف الا فيمن مات كافرا فان ذلك علم بالشرع.

وأما الترحم عليه فهو جازم مستحب بل هو داخل في قولنا في كل صلوة اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات فانه كان مؤمنا و الله أعلم، كتبه الغزالي، انتهى كلام (الوفيات).

وقريب باين معانى وألفاظ را در كتاب (آفات اللسان) از مجلد ثالث (احياء العلوم) ذكر کرده ولی تجویز لعن عنوان قاتل را کرده اگر مقید بکنند و بگویند (اللهم العنه ان مات قبل التوبة).

و خلاصه این خرافات که حاصل نشأه بنگ و نتیجه شرب حشیش است آنست که در جواب سائل از جواز لعن یزید و از صحت قتل سید الشهداء بدست او و از جواز ترحم بر او مینویسد لعن مسلمانان جایز نیست، و یزید مسلمان است و نسبت قتل یا امر یا رضای بقتل حسین به او کردن سوء ظن به مسلمین است و به حکم کتاب و سنت حرام و هر کس گمان صحت این نسبت کند در غایت رعونت (1) است چه اگر سلطانی یا وزیری یا امیری در این زمان کسی را بکشد پی بردن به حقیقت آن که قاتل یا امر یا رضی که بود اگر چه آن سلطان مثلا نزدیک او باشد و مشاهده او نماید مقدور نیست، فکیف به اینکه زمان بعید و مکان شاسع (2) باشد، و قریب چهار صد سال گذشته باشد که این امری است که حقیقت او هرگز معلوم نخواهد شد، و با عدم علم باید حسن ظن به أهل اسلام داشت.

ص: 226

1- الرعونة: الحمق.

2- شاسع: دور.

الصف الأول، وهو ما اقتصر على إظهار الشهادتين:

و بر فرض که بر مسلمی قتل مسلمی ثابت شود نزد اشاعره موجب کفر نیست و تواند بود که قاتل بعد از توبه بمیرد، و لعن کافر بعد از توبه جایز نیست فکیف بقاتل، و چگونه معلوم میشود که یزید توبه نکرده پس لعن هیچ مسلمان جایز نیست، و هر که لعن کند او را فاسق و معصیت کار خواهد بود، و اگر لعن او هم جایز بود و سکوت میکرد از شما عاصیان محسوب نمیشد، و اگر در تمادی آیام حیوة، لعن ابلیس نکند مسئولیت نخواهد داشت، و اگر لعن کند سؤال دارد، چه ملعون بعید از رحمت الهی است و از کجا معلوم میشود که او دور است، و اخبار به او تخرص به اخبار به غیب است مگر در حق کسی که به کفر مرده باشد.

و اما ترحم بر یزید جایز است بلکه مستحب است، بلکه داخل در عموم اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات است که در هر نماز میخوانیم و یزید مؤمن بوده این است ما حصل این تحقیق غزالی که به استمداد از باطن یزید بن معاویة در عالم مکاشفه شیطان به حکم (ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم) بر قلب ظلمانی او القا کرده است.

و حقا که بر مسلم موالی أهل بیت بسیار گران می آید که کسی دعوی ایمان یزید کند که فرزندان پیغمبر را بکشت و زنان و دختران ایشان را بر شترهای برهنه از شهر به شهر و صحرا به صحراء، مانده اسیران ترك و کابل شهره آفاق و انگشت نمای حجاز و عراق کرد، و سر پسر پیغمبر را در ملاء عام گاهی بر در خانه آویخت و گاهی بر طشت نهاد و شراب خورد و فضله شراب را کنار او ریخت و اظهار مسرت کرد و شادمانی نمود، و لب و دندان او را از در استهزاء و تخفیف با چوب خیزران بکوفت که أعظم مصائب است نزد انسان غیور، یا للعجب چنین کسی مؤمن است و دعاء برای او مستحب است، لمؤلفه:

قل لمن لا یجز لعن یزید *** أنت ان فاتنا یزید یزید

زادك الله لعنة وعذاباً *** وله الله ضعف ذاك یزید (1) در جواب هفوات غزالی جزئیات کلام او را بر نحو اجمال تعرض میکنیم اگر چه این کلام از غایت ضعف ورکاکت و توغل در فساد و سخافت قابل رد و ایراد نیست، بلکه برای هیچ مسلمانانی بلکه کافری با التفات به اصول و قواعد اسلام شبهه ای از این کفریات و اباطیل پیدا نخواهد شد، ولی ما برای تنصیص بر اینکه این سخنان از محض عصبیت و عناد و صرف زندقه والحاد صادر شده متعرض ابطال فقرات او یک یک میشویم:

اما اینکه گفته لعن مسلمانان جایز نیست، جوابش اینست که اگر مراد لعن مسلمان به عنوان اسلام باشد البته جایز نیست بلکه کفر است، و اگر مراد لعن مسلمان است بی سببی و باعشی البته جایز نیست و فسق است، و اگر مراد لعن مسلمان است مطلقاً اگر چه بعنوان دیگر باشد مثل ظلم و فسق و شرب خمر و قتل نفس و امثال اینها، این مخالف نصوص کتاب و سنت است، بلکه منافی ضرورت دین اسلام است چه لعن بر عناوین مذکوره در قرآن (2) و حدیث متواتر بیش از حد احصا است.

و استشهاد بان المسلم ليس بلعان، يظهر جوابه مما حكى ابن الجوزى عن خط القاضي أبي الحسين محمد بن القاضي أبي يعلى وتصنيفه، فانه صنف كتابا في بيان من يستحق اللعن و ذكر فيهم يزید، وقال الممتنع من ذلك اما أن يكون غير عالم بجواز ذلك أو منافقا يريد أن يوهم بذلك، وربما استفز الجاهل بقوله: المؤمن لا يكون لعانا، وهو محمول على من لا يستحق اللعن.

ص: 228

1- دیوان المؤلف ص 280.

2- حدود صد واندی است.

(والوتر الموتور) تفسیر و شرح "الوتر"

اما اینکه گفته یزید مسلمان است، اول کلام است چه اقوال و افعال او هر دو دلیل کفر او است، با اینکه سببی برای انتقال او به اسلام نیست، چه پدر و جد او را به تفصیل شنیدی که بکفر زیستند، و از جمله مسلمین نیستند، و دیگر کی و از کجا اسلام در خانواده ایشان آمده تا محکوم به اسلام شوند.

اما دلالت اقوال او ظاهر است مثل این شعر معروف که در صفت خمر گفته:

شمیسة کرم برجها قعر دنها *** و مشرقها الساقی و مغربها فمی

فان حرمت یوما علی دین أحمد *** فخذها علی دین المسیح بن مریم

و مثل این شعر که متضمن انکار معاد است و کباء هراسی از او نقل کرده:

أقول لصحب ضمت الكاس شملهم *** وداعي صبابات الهوی یترنم

خذوا بنصیب من نعیم ولذة *** فکل وان طال المدى یتصرم

و مثل این شعر که جماعتی از مؤرخین گفته اند بعد از ورود اهل بیت به مجلس از گفته ابن الزبیری تمثیل کرده گفته:

لیت أشیاخی ببدر شهدوا *** جزع الخزرج من وقع الاسل

و اول ابیات اینست:

لعبت هاشم بالملك فلا *** خبر جاء ولا وحي نزل

لست من خندف ان لم انتقم *** من بني أحمد ما كان فعل

لیت أشیاخی ببدر شهدوا *** جزع الخزرج من وقع الاسل

لاهلوا واستهلوا فرحاً *** ثم قالوا یا یزید لا تشل

قال ابن الجوزي الحنبلي في رسالته الموسومة ب (الرد على المتعصب العنيد المانع من لعن يزید) أنبأنا علي بن عبد الله بن الزاغولي، قال أخبرنا أبو جعفر بن المسلمة عن أبي عبد الله المرزباني، قال أخبرنا محمد بن أحمد الكاتب، قال أخبرنا عبد الله بن أبي سعد الوراق، قال حدثنا محمد بن يحيى الاحمرى،

قال أنبأنا ليث عن مجاهد قال جئ برأس الحسين بن علي فوضع بين يدي يزيد بن معاوية فتمثل بهذين البيتين:

ليت أشياخي بيدر شهدوا *** جزع الخزرج من وقع الاسل

لاهلوا واستهلوا فرحاً *** ثم قالوا لي بغيب لا تشل

قال مجاهد: نافق فيها ثم والله ما بقى في عسكره الا تركه أي عابه ولا مه، قلت هذه الايات لابن الزبيري ثم نقل شيئا منها وقال وذلك ان المسلمين قتلوا يوم بدر منهم خلقا فقتلوهم يوم احد خلقا فاستشهد به يزيد وكأنه غير بعضها، ويكفي استشهاده بها خزيا انتهى.

وسبط او در (تذكرة) هر چهار شعر را نسبت به يزيد و دو شعر اول را که (لعبت هاشم) تا آخر باشد از شعبي روايت کرده که نسبت به يزيد داده، قدس الله روح الرضى حيث قال وأجاد ما شاء:

طلبت تراث الجاهلية عندها *** وشفقت قديم الغل من احقارها

زعمت بان الدين سوغ قتلها *** أو ليس هذا الدين من أجدادها

بالجملة و در (مروج الذهب) نقل میکنند که این بیت به عبد الله بن زبير نوشت:

ادعوا الهك في السماء فاني *** ادعوا عليك رجال عك واشعرا

كيف النجاة ابا خبيب منهم *** فاقبل لنفسك قبل آتى العسكرا

و از ديوان او منقول است، وسبط ابن جوزي شهادت به او داده، و در كتب مقاتل معروف است که بعد از ورود أهل بيت به شام و اشراف بر محله جیرون که مجاز در جامع اموی است این دو بیت که از کفر دیرین و نفاق پیشین خبر میدهد انشاد کرد:

لما بدت تلك الحمل وأشرق *** تلك الشمس على ربي جيحون

كفر يزيد وكفريات او

نعب الغراب فقلت نح أو لا تنح *** فلقد قضيت من النبي ديوني

قال في (التذكرة) قال الزهري لما جاءت الرؤوس كان يزيد في منظره على جيرون فأنشد لنفسه: لما بدت... الى آخره.

هم سبط ابن جوزى از ابن عقيل روايت کرده که از جمله ادله کفر وزندقه يزيد اين أشعار است که از خبث ضمير و سوء اعتقاد وی خبر میدهد:

اعليه هاتي وأعلنني وترنمي *** بذلك اني لا احب السناجيا

حديث ابي سفيان قد ما سما بها *** الى احد حتى أقام البواكيا

الاهات سقيني على ذاك قهوة *** تخيرها العنسي كرم ما شاميا

اذا ما نظرنا في امور قديمة *** وجدنا حلالا شربها متواليا

وان مت يا ام الاحيمر فانكحي *** ولا تألمي بعد الفراق تلاقيا

فان الذي حدثت عن يوم بعثنا *** أحاديث طسم يجعل القلب ساهياً

ولا بد لي من ان أزور محمداً *** بمشمولة صفراء تردي عظاميا

قال القرظلي ومنها:

ولولم يمس الارض فاضل بردها *** لما كان فيها مسحة للتيميم

ومنها - لما بدت تلك الحمول... وقد ذكرناها.

ومنها قوله:

معشر الندمان قوموا *** واسمعوا صوت الاغاني

واشربوا كاس مدام *** واتركوا ذكر المعاني

شغلتنني نغمة العيدان *** عن صوت الاذان

وتعوضت عن الحور *** عجوزا في الدنان

الى غير ذلك مما نقلته من ديوانه انتهى.

وأما از أفعال او كفايت ميكنند قتل سيد الشهداء عليه السلام كه ريحانه پيغمبر وسيد

ص: 231

12 - وحتى في فهمه للقرآن فأبو حنيفة ومالك وأحمد أعلم منه

شباب أهل جنت و محبوب حبيب خدا است، و البته قتل آن جناب هتك احترام پیغمبر است، علمای سنت و جماعت چنانچه در (صواعق) است فتوی داده اند که القای مصحف در قاذورات چون راجع به هتك حرمت شرع است کفر است سبحان الله چگونه قتل جگر گوشه رسول و بضعه طاهره بتول هتك حرمت شرع نبوی نیست، و موجب کفر نباشد، و لله در منصور النمیری و هو شاعر هرون چهارا، و مادح امیر المؤمنین سرا بل کان یکنی بهارون عن امیر المؤمنین لقول النبي فيه (أنت مني بمنزلة هرون من موسى) كما ذكره السيد في (الغرر والدرر) قال:

لا شك عندي في كفر قاتله *** لكنني قد أشك في الخاذل

يقتل ذرية النبي *** ويرجون جنان الخلود للقاتل

علاوه بر آن استخفافاتی که به عترت طاهره - بعد از قتل، از نهب و اسر و جلب بديار ليس معهن من حماتهن حمى ولا من ولاتهن ولي يتصفح و جوههن القريب والبعيد والشريف والوضيع - کرد که البته با رعایت حدود اول مرتبه اسلام مناسب نیست.

ابن جوزی در رساله (رد بر متعصب عنید) میگوید: ليس العجب من فعل عمر بن سعد وعبيد الله بن زياد، وانما العجب من خذلان يزيد وضربه بالقضيب على ثنية الحسين واغارته على المدينة، أفيجوز أن يفعل هذا بالخوارج أو ليس في الشرع انهم يدفنون، أما قوله: لي أن أسبيهم فامر لا يقنع لفاعله ومعتقده باللعنة ولو أنه احترم الرأس حين وصوله وصلی عليه ولم يتركه في طست ولم يضربه بقضيب ما الذي كان يضره وقد حصل مقصوده من القتل، ولكن أحقاد جاهلية ودليلها ما تقدم من انشاده: ليت أشياخي ببدر شهدوا...

و همچنين دليل کفر او است واقعه حره وانتهاك حرمت رسول در او چنانچه

اجمالاً- اشاره کردیم، وفي الجملة بیانش آنست که عبد الحق دهلوی که از اکابر متأخرین و سنیان هندوستان است در کتاب (جذب القلوب الی دیار المحبوب) که در تاریخ مدینه وضع کرده گفته قرطبی میگوید سبب خروج اهل مدینه از مدینه که در بعض احادیث واقع شده همین واقعه حره است که در زمانی که این بلده مطهره در رونق و عمارت به مرتبه حسن و کمال رسیده و بوجود بقایای اصحاب و مهاجرین و انصار و علمای عالی مقدار از تابعین و اخیار مملو و مشحون بود، حوادث وقتی بر سیل تواتر و توالی رو بدان آورد اهل مدینه از مخافت این آفات اختیار رحلت کرده از آن موضع که محل رحمت و موضع برکات است بیرون آمدند، و یزید بن معاویه مسلم بن عقبه مزی را با لشگری عظیم از شام به قتل اهل مدینه فرستاد تا ایشان را در غایت شناعة و قباحت به قتل رسانید، مدت سه روز هتك حرمت حرم نبوی نموده و اباحت دادند، و از این جهت این واقعه حره نام آمده.

وقوع این واقعه در حره واقم که بر مسافت يك ميل از مسجد سرور انبياء است و يك هزار و هفت صد تن از بقایای مهاجرین و انصار و علمای اخیار بقتل رساندند و از عموم ناس - و رای نساء و اطفال - ده هزار کس را کشتند، و هفت صد تن حاملان قرآن مجید و نود و هفت از اقوام قریش در تحت تیغ ظلم آوردند و فسق و فساد و زنان را مباح ساختند تا به حدی که آورده اند هزار زن بعد از این واقعه اولاد زنا زائیدند، و اسبان در مسجد پیغمبر جولان دادند، و در روضه شریفه - که نام موضعی است در میان قبر و منبر شریف، و حدیث شریف ورود یافته که روضه ای است از ریاض جنت - اسبان روٹ و بول کردند، و مردم را بر بیعت یزید بر عهد عبودیت بلکه اگر خواهند بفروشند و خواهند آزاد کنند و خواه به طاعت خدا و خواه به معصیت جبر و اکراه کردند.

و چون یزید بن عبد الله بن رفاعه ذکر بیعت بر حکم قرآن و سنت بر زبان آورد در حال گردنش را زدند، این بنده گوید این عمل نتیجه ابای عبد الرحمن ابن عوف از بیعت امیر المؤمنین علیه السلام از روز شوری آنگاه که دست فراز کرد که بیعت کند بر کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین و علی علیه السلام موافقت نکرد بلکه فرمود بر کتاب خدا و سنت رسول، عبد الرحمن از بیعت آن جناب ابا کرد و با عثمان بیعت نمود در حقیقت وزر کار یزید بر گردن عبد الرحمن است، چنانچه عاقل متأمل بی غرض میابد.

بعد از این عبد الحق گفته هم قرطبی گوید که اهل اخبار گویند که مدینه در آن زمان مطلق از مردم خالی ماند و ثمرات و فواکه او نصیب وحوش و بهائم شد، و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف آرامگاه ساخت و مصداق آنچه مخبر صادق بدان خبر داده بود به ظهور آمد تمام شد کلام (جذب القلوب) (1).

دیگر با این قدر هتک و استخفاف از حرم پیغمبر اگر کسی در کفر یزید شک

ص: 234

1- ویناسب للمقام نقل کلام السعد التفتازانی وابن حجر: قال السعد: والحق ان رضاء یزید بقتل الحسین واهلته اهل البيت مما تواتر معناه وان كانت تفاصيله آحادا فنحن لا نتوقف في شأنه بل في ايمانه، فلعنة الله عليه وعلى أنصاره وأعوانه وفي (المسيرة): واختلف في كفر يزید فقيل: نعم وقيل لا وقيل بالتوقف، وقد أجاز لعنه أحمد بن حنبل والقاضي أبو يعلى، وحرمة الغزالي وابن عربي. وقال ابن حجر: وضح أيضا انه صلى الله عليه (وآله) وسلم رأى ثلاثين منهم ينزون على منبره نزو القردة فغاضه ذلك وما ضحك بعده الى أن توفاه الله سبحانه وتعالى ولعله هؤلاء ويزيد بن معاوية فانه من أقبحهم وأفسقهم، بل قال جماعة من الائمة بكفرهم - راجع تطهير اللسان وتذيله ص 53 ط القاهرة.

کند البته خودش کافر است فلعنة الله عليه وعلى من نصره أو مال اليه.

وقريب به این معانی را ابن جوزی در رساله (رد علی المتعصب) از مدائنی صاحب تاریخ نقل کرده و او را توثیق نموده، و ابن حجر نیز نقل این وقایع به تفصیل کرده، و گفته واخيفت أهل المدينة أياما فلم يمكن أحدا دخول مسجدها حتى دخلته الكلاب والذئاب وبالت على منبره صلى الله عليه وآله وسلم تصديقا لما اخبر انتهى موضع الحاجة.

سبب دیگر هتك كعبه است چنانچه ابن جوزی میگوید در (مقاتلة ابن الزبير) وقذفت الكعبة بالمجانيق يوم السبت ثالث ربيع الاول وأخذ رجل قباء (كذا) من رأس رمح فطارت به الريح واحترق البيت.

و شرح این دو قصه در تواریخ معتمده أهل سنت مثل (کامل ابن اثیر) و (تاریخ أبو الفداء) و (تاریخ ابن وردی) و غیر اینها موجود است، و غرض از این کتاب تاریخ نویسی و واقعه نگاری نبوده، بلکه محض اشاره و اتمام حجت نقل مختصری از وقایع - گاه گاهی بالمناسبه - میشود، و الله الموفق.

و جماعتی از اهل سنت و جماعت با ما در دعوی کفر یزید موافقت کرده اند چنانچه ابن حجر در (صواعق) گفته است أهل سنت اختلاف کرده اند در کفر یزید، طایفه ای وی را کافر دانسته اند به جهت کلام سبط ابن جوزی و جز او که گفته اند مشهور آنست که چون سر مبارك را آوردند أهل شام را فراهم کرد و با خیزران همی زد و این ابیات بخواند: لیت أشیاخی... الی آخر (1) آنگاه کلام ابن جوزی را بتوسط کتاب (تذکره) سبط ابن جوزی نقل کرده که ما از عین کتاب او نقل کردیم، و ظاهر عبارت مذکوره اینست که مذهب مجاهد هم چنین بوده است، و از امام معتمد ایشان أحمد نیز نقل شده.

ص: 235

و از ملا علي قارى در (شرح فقه اكبر) حكايه شده كه در جواب سؤال كفر يزيد موافقت کرده ولى به يكى از وجوه سابقه متمسك شده قال: قيل نعم لما روي عنه ما يدل على كفره من تحليل الخمر وتقووه عند قتل الحسين وأصحابه اني جازيتهم ما فعلوا بأشياخ قريش وصناديدهم وأمثال ذلك، ولعله وجه ما قال الامام أحمد بكفره لما ثبت عنده نقل تقريره لا لما وقع منه من الاجترار على الذرية الطاهرة كالامر بقتل الحسين عليه السلام انتهى كلامه.

و كلام تفتازانى عما قريه انشاء الله ذكر خواهد شد، و چه خوب ميگويد عماره فقيه يميني شاعر مشهور در تعريف به اين كلام يزيد و حالت بنى اميه، و لله دره وعلى الله به:

غصبت امية ارث آل محمد *** سفها وشتت غارة الشنان

وغدت تخالف في الخلافة أهلها *** وتقابل البرهان بالبهتان

لم تقتنع حكاهم بركوعهم *** ظهر النفاق وغارب العدوان

وقعودهم في رتبة نبوية *** لم بينها لهم أبو سفيان

حتى أضافوا بعد ذلك انهم *** أخذوا بثار الكفر في الايمان

فأتى زياد في القبيح زيادة *** تركت يزيد يزيد في النقصان

و بالجمله اين مذهب از بدع روافض نيست، وان زعمه الغزالي - خذله الله ان مات على كفره وزندقته والحاده وتعصبه وجحوده وعناده - و ما از اخبار اهل سنت در كفر يزيد به عموم و خصوص مثل كفر منكر ولايت اهل بيت و مبغض ايشان و محارب ايشان، و مبغض حسنين، و استلزام ايداء نبى كه موجب كفر است به حمد الله از طرق صحيحه ايشان ميتوانيم ايراد نمائيم، ولى چون اين طايفه از غايت عناد و تعصب شايسته مكالمه و قابل توجيه خطاب نيستند، و غشاوة قلب و سماع ايشان نه چنان است كه به اين بيانات و الزامات مرتفع شود زياده بر اين

تطویل مقال با ضیق مجال لزومی ندارد و فایده نمی بخشد، در خانه اگر کس است يك حرف بس است، با اینکه مطالعه سابق و لاحق این کتاب معنی از بسط بیان در این مقام است، و الله الهادي.

اما اینکه گفته و نسبت قتل... تا آخر کلام او ملا سعد تفتازانی که صیت فضل او بین سنیان گوش جهان را پر کرده، در (شرح عقاید نسفیه) و (شرح مقاصد) کفایت مؤنه این جواب را از ما کرده و تلویحا حکم غزالی را معلوم نموده.

در کتاب اول میگوید الحق ان رضا یزید بقتل الحسين عليه السلام واستبشاره بذلك واهانة أهل بيت رسول الله مما تواتر معناه وان كان تفصیله آحادا، فنحن لا نتوقف في شأنه بل في ايمانه لعنة الله عليه وعلى أنصاره وأعوانه.

خلاصه آنکه رضا و استبشار و فرح او بقتل سید الشهداء و اهانت أهل رسول خدای از جمله اموری است که متواتر معنوی است اگر چه تفصیل او به خبر آحاد نقل شده باشد نظیر شجاعت علي عليه السلام، و ما در شأن و عدم ایمان او توقفی نداریم یعنی او را کافر میدانیم، لعنت خدای بر او باد و بر یاوران و معینان او، آمین.

و در (شرح مقاصد) میگوید: ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ والمذكور على السنة الثقات يدل بظاهرة على ان بعضهم قد حاد عن طريق الحق وبلغ حد الظلم والفسق، وكان الباعث له الحقد والعناد والفساد والحسد واللداد وطلب الملك والرياسة والميل الى اللذات والشهوات، اذ ليس كل صحابي معصوما ولا كل من لقي النبي صلى الله عليه وآله وسلم بالخير موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم بأصحاب رسول الله ذكروا لها محامل وتأويلات بها تليق، وذهبوا الى أنهم محفوظون عما يوجب التضليل والتفسيق صونا لعقائد المسلمين عن الزيغ والضلالة في حق كبار الصحابة سيما المهاجرين منهم والانصار والمبشرين بالثواب في دار القرار.

وأما ما جرى بعدهم من الظلم على أهل بيت النبي فمن الظهور بحيث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحيث لا اشتباه على الاراء اذ يكاد يشهد به الجماد والعجماء ويبيكي له من في الارض والسماء، وينهد منه الجبال، وتشق الصخور، ويبقى سوء عمله على كر الشهور ومر الدهور فلعنة الله على من باشر أو رضى أو سعى، ولعذاب الآخرة أشد وأبقى، فان قيل فمن علماء المذهب من لا يجوز اللعن على يزيد مع علمهم بأنه يستحق ما يربوا على ذلك ويزيد، قلنا تحاميا على أن يرتقي الى الاعلى فالاعلى كما هو شعار الروافض على ما يروى في أدعيتهم ويجرى في أنديتهم فرأى المعتنون بأمر الدين الجام العوام بالكلية طريقا الى الاقتصاد في الاعتقاد بحيث لا تزل الاقدام عن السواء، ولا تضل الافهام بالاهواء، والا فمن يخفى عليه الجواز والاستحقاق؟ وكيف لا يقع عليهما الاتفاق... الى آخر ما قال.

منت خدای را که این علامه عظیم الشأن أهل سنت در کتاب خود اعتراف کرده بظهور فسق و ظلم ناشی از حقد و عناد از صحابه، و به اینکه ظلم بر أهل بیت به حدی است که جمادات و حیوانات را بگریه در آورده، و علماء سنت متفقند بر لعن يزيد، و منع به جهت این است که از يزيد به معاویه و از معاویه به عثمان، و از عثمان به عمر، و از عمر به أبو بكر تعدی نکنند (1)، چه اینها يك سلسله و يك رشته اند، لعن أول و ترحم بر آخر شایسته نتواند بود، و لعل الى هذه السلسلة اشار تعالى بقوله (خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه، ثم في سلسله ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه) [32 الحاقه 69] و ما توضیح این مقاله را در ذیل شرح همین فقره به قدر وسعت وقت و اندازه کتاب خواهیم نمود، بمنه تعالى، و از اینجا حال غزالی

ص: 238

1- شاهد این مطلب است گفتار غزالی و غیر او: و یحرم على الواعظ وغيره رواية مقتل الحسين و حکایاته و ما جرى بين الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه يهيج على بعض الصحابة والطعن فيهم... الصواعق المحرقة ص 223.

معلوم شد که منکر متواتر است یا به جهت مصلحتی منع میکند، وفي الحقیقة خود او از مجوزین است، والحمد لله علی وفاق.

و این که گفته اگر سلطانی... تا آخر کلام او، اگر مقصود اینست که تعیین واقعه با بعد عهد و تطاول زمان مشکل است مسلم است، و اگر بگویند ممکن نیست سد باب اثبات شرایع است، و انکار امکان تواتر، چه بنابر این یهود و نصاری به او خواهند گفت با طول مدت و تمادی ایام از کجا دانستی شخصی محمد نام از ارض تهامه انگیزخته شد و دعوی نبوت کرد و بر طبق مدعای خود اقامه معجزات نمود، آنچه او جواب به آن یهودی بدهد ما نیز به این یهود امت - که خود را حجت الاسلام لقب داده، و در حقیقت شبهة الکفر است - میگوئیم حذو النعل بالنعل، چه معلوم است جوابی جز دعوی تواتر نقل و نظائر اخبار ندارد، و بعینه همین نوع تواتر در قتل یزید و رضای او بقتل سید الشهداء برای ما ثابت است چنانچه شارح (عقاید نسفیة) اعتراف کرده بود.

و این که گفته چگونه معلوم میشود که یزید توبه نکرده جواب او آنست که ظهور اصرار او در توهین اهل بیت بعد از قتل و استبشار او و مجالست او در مجلس شراب با ابن زیاد و امر ساقی به سقاییت او، و مدح او به امانت و صاحب سر بودن در اشعار سابقه کافی است در اثبات اصرار او.

و سبط ابن جوزی شرح این قصه را چنان نقل میکند که بعد از قتل حسین علیه السلام یزید علیه اللعنة کس فرستاد به طلب ابن زیاد و اموال کثیره و تحف عظیمه به وی داد و جای وی در مجلس نزدیک خود قرار داد، و مکانت و منزلت او را رفیع داشت و او را بر زنان خود داخل کرد، و ندیم خود قرار داد يك شب مست شد و به معنی گفت غنا بخوان و یزید این شعر بدیهة انشاء کرد:

اسقني شربة تروي مشاشي *** ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السر والامانة عندي*** ولتسدید مغنمی و جهادی

قاتل الخارجي أعني حسينا*** ومبيد الاعداء والحساد

و از (فتاوی کبیر) که از اصول معتمده اهل سنت است روایت شده که گفته:

(اكتحل یزید یوم عاشورا بدم الحسین وبالاثمد لیقر عینه) و از اینجا معلوم میشود که سنت اکتحال یوم عاشورا مستند به فعل یزید است - لعنه الله ولعن من استن بسنته - با اینکه توبه از او نقل نشده، و حکم کفر او ثابت است تا دلیل بر خلافش اقامه شود، و دلیل بر وجوب قبول توبه هر گناه کاری نداریم، چه وجوب قبول توبه علی التحقیق عقلی نیست بلکه به موجب وعده است، و این وعده در حق یزید نیست چنانچه:

در (عیون) به سه سند از حضرت رضا علیه السلام آورده که پیغمبر فرمود موسی بن عمران از خدای مسئلت کرد، و گفت پروردگارا برادر من هارون مرد تو پیامرز او را، پس خدای وحی رساند بسوی او که ای موسی اگر در حق اولین و آخرین مسئلت کنی اجابت کنیم تو را جز قاتل حسین که همانا من از او انتقام خواهم کشید (1).

و حدیث وحشی و گفتن پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم که نزد من نیا تا تو را نه بینم شاهد مدعی است. چنانچه در:

(أسد الغابة) از خود وحشی نقل میکند که پیغمبر فرمود و یحک غیب و جهک عنی لئلا أری وجه قاتل الاحبة (2).

و البته اگر چشم پیغمبر بر یزید بیفتد بدنش بلرزه در آید و دلش بسوزد و اشکش فروریزد.

ص: 240

1- عیون اخبار الرضا 2 / 47 بحار الانوار 44 / 300 عوالم العلوم 606.

2- اسد الغابة در ترجمة وحشی.

کسانی که در اطراف قبر امام حسین قرار گرفتند و عدد شهدای کربلا

وقد أجاد ابن الجوزي حيث قال: وأئین العباس وهو مأسور ببدر منع النبي النوم فكيف بانين الحسين، ولما أسلم وحشي قاتل حمزة قال له النبي غيب وجهك فاني لا أحب أن أرى من قتل الاحبة، وهذا الاسلام يجب ما قبله فكيف بقلبه أن يرى من ذبح الحسين وأمر بقتله وحمل أهله على أقتاب الجمال انتهى لفظه في رسالة (الرد على المتعصب العنيد).

کدام مسلمان راضی میشود بر فرض محال اگر یزید توبه کرده باشد خدای او را بیامرزد با اینکه حق هر مسلمانی در این واقعه بر او ثابت است، و توبه بر فرض نفع، مسقط حق الله است، نه مسقط حق الناس، و آیه (وآخرن مرجون لامر الله) [106 التوبة 9] معلوم نیست در حق وحشی نازل شده باشد - چنانچه از اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم میشود - و بر فرض تسلیم شاهد عدم وجوب قبول توبه است، و امتنان به خلق نار و عذاب جهنم در سوره رحمان (1) بر مطلوب ما دلیل است، چه اگر جزائی نبود و حق مظلوم از ظالم گرفته نمیشد، و عذاب جهنم را نصیب ظالمان نمیکردند البته بر مظلومین ستم بود.

و این که گفته لعن هیچ مسلمانی جایز نیست کفر والحاد وزندقه است، و تدلیس و تلمیع و مخرفه، چه خدای تعالی در قرآن مجید طایفه ای چند را لعن کرده اگر چه به صورت مسلمان باشند، و جمیع عناوین ملعونه بر یزید منطبق است، و معلوم میشود از آنها جواز لعن یزید و اشاره به بعضی از آنها در کلام فاضل زیدی مذکور شد (2) و ما سه آیه از قرآن مجید که تام الانطباق بر حال یزید است، و صریحا مشتمل لعن بر او با قطع نظر از کریمه (والشجرة الملعونة في القرآن) [60]

ص: 241

1- یرسل علیکما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران فباى آلاء ربکما تکذبان فاذا انشقت السماء فکانت وردة.

الاسراء [17] که مجوز لعن جمیع بنی امیه است ذکر میکنیم:

آیه اولی (ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدًا فیها وغضب اللّٰه علیه ولعنه وأعد له عذابا عظیما) [93 النساء 4] یعنی هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزای او جهنم است و در او مخلد است، و خدای بر او خشمناک شده و لعنت کرده او را و مهیا کرده برای او عذابی عظیم، و چون یزید جماعتی از مؤمنین بلکه سید جوانان اهل جنت را به عمد وقهر و ظلم کشته البته ملعون و مغضوب علیه و مخلد در جهنم و مبتلای به عذاب عظیم خواهد شد.

آیه ثانیه (فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم اللّٰه واصمهم واعمی ابصارهم) [23 محمد 47] یعنی آیا نزدیک شده که فساد کنید در روی زمین و قطع نمائید ارحام خود را اینان کسانیند که خدای لعنتشان کرده و کر نموده ایشان را، و کور کرده چشمهای ایشان را.

در (رد علی المتعصب) ابن جوزی سند به صالح بن احمد بن حنبل میرساند که میگوید با پدرم یعنی احمد بن حنبل گفتم که گروهی مرا به موالات یزید نسبت میدهند، پدرم گفت ای پسرک من مگر یزید را مؤمنی دوست میدارد؟ گفتم چرا لعنت نمیکنی او را گفت کی مرا دیدی که چیزی را لعنت کنم (1) آیا تو لعنت نمیکنی کسی را که خدای تعالی در کتاب خود لعنت کرده؟ گفتم کجای خدای تعالی او را در قران لعنت کرده؟ این آیت مبارک تلاوت کرد (فهل عسیتم...) آنگاه گفت آیا فسادی اعظم

ص: 242

از قتل هست؟ و بر این وجه عبد المغیث بغدادی ایرادی کرده که در رساله (منع لعن یزید) نوشته میگوید این آیه در حق یهود نازل شده، و ربطی به دیگران ندارد.

ابن جوزی در رساله رد بر او میگوید که راوی این خبر اختصاص به یهود مقاتل است، و اجماع محدثین مثل (بخاری) و وکیع و ساجی و رازی و نسائی و غیرهم بر کذب او منعقد است و با وجود قول احمد به نزول او در حق مسلمین چگونه قول غیر او قبول خواهد شد، علاوه بر اینکه بر فرض تسلیم نزول آیه در حق یهود خصوصیت مورد موجب خصوصیت حکم عام نمیشود، چنانچه در اصول مقرر شده است.

آیه ثالته (ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا) [57 الاحزاب 33] یعنی بدرستی که آنان که اذیت میکنند خدای و رسولش را خدای لعنت کرده ایشان را در دنیا و آخرت یعنی در هر دو سرای از رحمت خود دورشان کرده، و اعداد فرموده برای ایشان عذابی مهین را، و شك نیست که یزید اذیت رسول خدای کرد و اذیت امیر المؤمنین و اذیت فاطمة علیها السلام که به حکم روایت صحیحین و روایت احمد بن حنبل در (مسند) چنانچه در اوائل کتاب گذشته (1) اذیت ایشان اذیت رسول خدای است، پس لعنت او از قرآن صریحا استفاده میشود، شاید از این جهت است که علمای سنت و جماعت در لعن او بیشتر مساعدت کرده اند از تکفیر.

ص: 243

1- ج 1 ص 286 ذیل (لعن الله امة اسست اساس الظلم... و گذشت ج 1 / ص 309 از عامة جنگ با علی و حسن و حسین جنگ با رسول خدا است و تسلیم بودن با آنها تسلیم با رسول خدا است.

قال علي بن برهان الشافعي فيما حكى عنه في سيره ناقلا عن الكيأ الهراسي ما لفظه:

وقد استفتى الكيأ الهراسي - من اكابر ائمتنا معاشر الشافعية، وكان من رؤس تلامذة امام الحرمين - عن يزيد هل هو من الصحابة، وهل يجوز لعنه؟ فاجاب بانه ليس من الصحابة لانه ولد في ايام عمر بن الخطاب، وللامام احمد قولان في لعنه تلويح وتصريح، وكذا للامام مالك، وكذا لابي حنيفة، ولنا قول واحد التصريح دون التلويح، وكيف لا يكون كذلك وهو اللاعب بالنرد، والصيد بالفهد، ومدمن الخمر، وشعره في الخمر معلوم انتهى.

و هم چنین ابن خلکان در ترجمه کیاء هراسی که اسم او علی بن محمد بن علی الطبری است این جمله را از کیاء مذکور نقل کرده، و محصل اینست که ائمه اربعه اهل سنت متفقند بر جواز لعن او واجماع دارند علیهذا غزالی خرق اجماع ائمة اربعة کرد، علاوه بر اینکه مخالفت نص کتاب مجید بلکه مخالفت نصوص صحیحہ خود نموده است، چنانچه ابن جوزی نقل کرده که رسول خدای فرمود (من اخاف اهل المدينة اخافه الله، وعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين، ولا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا ولا عدلا).

و در اینجا لطیفه ای است مناسب مقام که از ذکر او چاره ای نیست، مجیر الدین حنبلی در کتاب (انس الجلیل) که در تاریخ قدس و خلیل تصنیف کرده و از کتب جلیله این جماعت است در ذیل بلاد وقرای بیت المقدس میگوید یکی از آنها اقطاع تمیم داری است که رسول به وی برسم اقطاع و تیول داد، و آن زمینی است که بلد ابراهیم خلیل علیه السلام در او است، و این اقطاع را در قطعه ادیمی از خف امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام به خط آن حضرت نوشته و مورخین لفظ آن اقطاع را بوجه مختلفه نقل کرده اند، و من هنگام تکلم در حال این اقطاع آن قطعه ادیمی که از خف امیر

داستان تمیم داری و بی ارزش بودن گفتار غزالی

المؤمنین علی ابن ابیطالب است دیدم که کهنه شده بود، و اثر کتابتی در او بود، و با او ورقه دیدم مکتوب و محفوظ در صندوقی که آن ادیم را در او گذاشته بودند، و آن خط منسوب به امیر المؤمنین مستنجد ب اللّٰه العباسی است که نسخه آن اقطاع را نوشته است، و صورت خط مستنجد این است حکایت میشود:

الحمد لله هذه نسخة كتاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الذي كتبه لتميم الداري واخوته في سنة تسع من الهجرة بعد منصرفه من غزوة تبوك في قطعة ادیم من خف امیر المؤمنین علی وبخطه نسخته - رضي الله تعالى عنه وعن جميع الصحابة -:

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما انطا محمد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لتميم الداري واخوته جيرون والمرطوم وبيت عينون وبيت ابراهيم وما فيهن نطية بت بينهم ونفذت وسلمت ذلك لهم ولا عقابهم فمن اذاهم اذاه الله فمن اذاهم لعنه الله شهد عتيق بن ابي قحافة وعمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وكتب علي بن ابیطالب وشهد.

قال: وقد نسخت هذا من خط المستنجد ب الله كهيتته، ولعل هذا اصح ما قيل فيه والله اعلم.

و این اقطاع در دست ذریه تمیم داری مستمر است تا امروز و بعض ولایة آل، تمیم را تعرض کردند، و خواستند انتزاع کنند این اراضی را و رفع امر بقاضی ابی حاتم هروی نمودند، و احتجاج به این فرمان کردند قاضی گفت این نوشته لازم نیست، چه پیغمبر چیزی را که مالک نبوده اقطاع کرده و تیول داده، و ابو حامد غزالی این وقت در بیت المقدس بود و گفت این قاضی کافر است، فان النبي قال زويت لي الارض كلها وكان يقطع في الجنة فيقول قصر كذا لفلان.

چون چنین بگفت قاضی ووالی خار شدند، و آل تمیم بر حال خود باقی ماندند

وقوع این واقعه در حدود چهار صد و هشتاد و پنج هجری بوده، این بود کلام صاحب تاریخ بیت المقدس و تمیم بن اوس داری که مذکور است در این کلام در (اسد الغابة) و در (السحابة) و غیر آنها از کتب متعلق بذکر حالات صحابه مذکور است.

و این کلام مشتمل است بر سه فایده: یکی اینکه انسان متنبه ملتفت شود چگونه پیغمبر لعنت فرموده کسی که اولاد تمیم داری را اذیت کند، و لعنت نمیکند کسی را که اذیت کند اولاد خود را، هذا لا يجوز عاقل فضلا عن فاضل وان جوزه الخبيث الجاهل.

دیگر اینکه حالت علمای سنت و ولایة ایشان معلوم میشود که چگونه صریحا با نص صریح نبوی مخالفت میکنند، و مقابل نص اجتهاد و حکم به خطای شارع شرایع در اقطاع اراضی مذکوره مینمایند، و این اجتهاد را از خلیفه خود - که صریحا حکم به هذیان پیغمبر نمود، و از آوردن دوات و قلم منع کرد، و در جای دیگر گفت:

(متعتان محللتان کانتا علی عهد رسول الله وانا احرمهما وعاقب عليهما) - به ارث برده اند.

سوم - آنکه غزالی اینجا حکم بکفر این قاضی کرده، و یزید که قطع اغصان شجره نبوت نموده و صریحا منکر شرع و شارع شده و نفي بعث و وحی و کتاب کرده کافر نمیداند، بلکه خود دعوی اسلام میکند با اینکه دشمن خدا و رسول و قاتل ذریه بتول را مسلمان می شمارد، ي الله ويا للمسلمين زهي شريعت و ملت، زهي طريقت و كيش.

و این که گفته هر که لعن کند فاسق و معصیت کار است، اولاً: شنیدی که خدا و رسولش او را لعنت کرده اند، و ثانياً ائمه اربعه او، ثالثاً همه علمای ایشان، چنانچه در کلام شارح (مقاصد) بود اگر این حکم را عموماً بگویند کفر صریح است، و اگر نسبت به علمای مذهب خودش بگویند در اصل دعوی فسق و عصیان ایشان ما با او

موافقت میکنیم، اگر چه در دلیل مخالفت داریم.

و این که گفته اگر لعن او هم جایز بود الی اخره... سخیف و منهدم الاساس است چه ترك لعن بر كفار و منافقین از كفر و نفاق ناشی است، و هم چنین ترك لعن ابلیس بلکه لعن یزید و اشباه او لازم تر است، چنانچه فرق در کلام آن شخص زیدی گذشت (1).

و این که گفته از کجا معلوم میشود الی اخره... هم ضعیف و ظاهر الفساد است چه اولاً مراد از لعنت کسی دعای به لعنت است مثل (لعنه الله، واللهم العنه) و این معنی اخبار نیست بلکه انشاء است، و طلب آن است که خدای عزوجل او را از رحمت خود دور کند، و اخبار بغیب نیست، و ثانیاً بعد از رحمت الهی معلوم میشود به اخبار انبیاء که سفراء بین خالق و خلقند، چه بهشت دار قرب است، و جهنم محل بعد پس هر که را خبر دهند که از بهشتیان است قریب خواهد بود، و هر که را گویند از دوزخیان است از رحمت خدای بعید است، و فهم این مطلب به رجوع به شرع آسان میشود.

و این که گفته ترحم بر یزید جایز است و داخل در عموم (اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات) است از باب (زاد فی الشطرنج بغله) و (زاد فی الطنبور نغمه) است، و الا هیچ يك از علمای اسلام جز عبد المغیث بغدادی که رساله در منع لعن یزید نوشته، و محیی الدین عربی و عبد القادر جیلانی و عامه نواصب که هیچ يك از اینها مسلمان نیستند نباید به این امر ملتزم شوند، اگر چه لازمه مذهب ایشان باشد چنانچه خواهی دانست، و کیف کان قد انتقض - و لله الحمد - غزل الغزالی و انصرم جبل کیده و ضلالته و دمنا علی بنیان بیانه المؤسس علی شفا جرف هار من غیه و جهالته.

ص: 247

از عجایب امور آنست که غزالی با این همه اصرار در منع لعن یزید و انکار رضای او به قتل سید الشهداء در کتاب (سر العالمین) استعجاب میکند از اشخاصی که منکر نسبت قتل به یزید شده اند بعد از اینکه کلماتی چند در رد خلافت خلفای ثلثه و بیان غلبه هوا و عصبیت بر ایشان، میگوید: - و مناسب آنست که ما عین عبارت او را در این کتاب بنویسیم تا تهافت صریح و تناقض واضح بین دو کلام او ظاهر شود و این اعتراف فی الحقیقة از برکات این مذهب حق است که مخالفین او قهرا به جهت اتمام حجت الهی و مدد فیض حضرت ولایت پناهی گاه گاه بلوازم و مؤیدات او اعتراف کنند (لیهک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة) [42 الانفال 8].

قال الغزالي في كتابه المسمى ب (سر العالمین وکشف ما فی الدارین) - المقالة الرابعة في ترتيب الخلافة، اختلف العلماء في ترتيب الخلافة و تحصيلها لمن آل امرها اليه فمنهم من زعم انها بالنص، و دليلهم قوله تعالى (قل للمخلفين من الاعراب ستدعون الي قوم اولي بأس شديد تقاتلونهم او يسلمون فان تطيعوا يؤتكم الله أجرا حسنا وان تتولوا كما توليتهم من قبل يعذبكم عذابا اليما) [16 الفتح 48] وقد دعاهم ابو بكر الى الطاعة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاجابوه، وقال بعض المفسرين في قوله تعالى (واذا اسر النبي... الاية) [3 التحريم 66] قال في الحديث ان أبك هو الخليفة من بعدي يا حميراء، وقالت امرأته اذا فقدناك فالى من نرجع فأشار الى أبي بكر، ولانه أم بالمسلمين على بقاء رسول الله، والامامة عماد الدين، هذه جملة ما يتعلق به القائلون بالنصوص، وقالوا لو كان علي أول الخلفاء لاسحب عليهم ذيل الفناء ولم يأتوا بفتوح ولا مناقب ولا يقدر في خلافته كونه رابعا للخلفاء كما لا يقدر في نبوة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه كان آخرًا.

والذين عدلوا عن هذه الطريقة زعموا ان هذا تعلق فاسد جاء على زعمكم واهويتكم فقد وقع ميراث في الخلافة والاحكام مثل داود وسليمان وزكريا ويحيى قالوا كان لازواجه ثمن الخلافة فبهذا تعلقوا، وهذا باطل، اذ لو كان ميراثا لكان العباس اولي.

لكن اسفرت الحجة عن وجهها واجمع الجماهير على متن الحديث عن خطبة يوم غدير خم باتفاق الجميع، وهو يقول: من كنت مولاه فعلي مولاه، فقال عمر: بخ بخ يا أبا الحسن لقد اصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة، وهذا تسليم ورضا وتحكيم، ثم بعد هذا غلب الهوى لحب الرياسة وحمل عمود الخلافة وعقود البنود وخفقان الهوى في قعقة الرايات واشتباك ازدحام الخيول وفتح الامصار سقاهاهم كأس الهوى فعادوا الى الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون، ولما مات رسول الله قال قبل وفاته ايتوني بدوات وبياض لازيل عنكم اشكال الامر واذكر لكم من المستحق لها بعدي، قال عمر: دعوا الرجل فانه ليهجر وقيل يهذي، فاذا بطل تعلقكم بتأويل النصوص فعدتم الى الاجماع، وهذا منقوض ايضا فان العباس وأولاده وعليا وزوجته وأولاده لم يحضروا حلقة البيعة، وخالفكم أصحاب السقيفة في مبايعة الخزرجي، ودخل محمد بن أبي بكر على أبيه في مرض موته فقال يا بني انت بعيمك عمر لاوصي له بالخلافة فقال: يا ابة اكنت على حق أو باطل؟ فقال على حق، فقال اوص بها لاولادك إن كان حقا، ثم خرج الى علي عليه السلام وجرى ما جرى.

وقوله على منبر رسول الله اقبلوني اقبلوني فلست بخيركم، أقفاله هزلا ام جدا ام امتحانا؟ فان كان هزلا فان الخلفاء منزهون عن الهزل، وان كان جدا فهذا نقض للخلافة، وان قاله امتحانا فالصحابة لا- يليق بهم الامتحان لقوله تعالى (ونزعنا ما في صدورهم من غل...) [43 الاعراف 7] فاذا ثبت هذا فقد صارت اجماعاً

منهم وشورى بينهم هذا الكلام في الصدر الاول.

واما في زمن علي ومن نازعه فقد قطع المشرع قولكم في الخلافة بقوله (اذا بويح الخليفتان فاقتلوا الاخر منهم) والعجب كل العجب من حق واحد كيف ينقسم ضربين، والخلافة ليست بجسم ينقسم ولا بعرض يتفرق ولا بجوهر يحد فكيف تباع او توهب، وفي حديث أبي حازم اول حكومة تجري في المعاد بين علي ومعاوية، فيحكم لعلي بالحق والباقون تحت المشية، وقول المشرع لعمار بن ياسر (تقتلك الفئة الباغية) فلا ينبغي للامام ان يكون باغيا والامامة ضيقة لشخصين كما لا يليق الربوبية لاثنين.

اما الذين بعدهم طائفة تزعم ان يزيد لم يكن راضيا بقتل الحسين عليه السلام فاضرب لكم مثلا في ملكين اقتتلا فملك أحدهما الاخر، افتراه يقتله العسكر على غير اختيار صاحبها الا غلطا، ومثل الحسين لا يحتمل حاله الغلط لما جرى من القتل والعطش والسبي وحمل الرأس اجماعا من جماهير المسيرين وقتل الامة المغنية حيث مدحت عليا في غناءها افتراه قتلها بغضا لعلي ام لها، وقول يزيد بن معاوية لعلي بن الحسين زين العابدين انت ابن الذي قتله الله فقال ابن الذي قتله الناس ثم تلا قوله تعالى (ومن يقتل مؤمنا متعمدا) [93 النساء 4] افتراك يا يزيد تجعل جهنم لربك جزاء وتخلده فيها وتغصب عليه وتلعنه وتعده عذابا عظيما، فان قلت هذه البراهين معطلة لا يحكم بصحتها حاكم الشرع، فنقول في حججكم مثل ما نقولون.

ثم اجماع الجماهير بثتم علي على المنابر الف شهر امركم الكتاب ام السنة ام الرسول؟ ثم الذين بعدهم من غيرهم اخذوها نصا ام سنة ام اجماعا، لكن اخذوها بسيف أبي مسلم الخراساني فانظروا الى قطع اجماعكم بسيف الشرع حيث قال لكم الخلافة بعدي ثلثون ثم يتولى ملك جبوت، ويقول للعباس يا أبا الاربعين ملوكا ولم يقل خليفة، والملوك كثير، والخليفة واحد في زمانه انتهى.

فضائل و بزرگواریهای برای خواجه نصیر الدین طوسی ره از علماء اسلام و دانشمندان فرنگ

و به نفض ابرامه، فیا عجباً من تهافت قولیه و تنافر کلامیه، و از این جهت است که بعضی نسبت تشیع به او داده اند، بلکه میگویند با سید اجل مرتضی - رضی الله عنه - ملاقات کرده و ایمان آورده، و این شعر را نسبت به او داده اند:

یار بر من عرض ایمان کرد و رفت *** پیر کبری را مسلمان کرد و رفت

و تولد غزالی سالها بعد از وفات سید است لهذا احتمال داده اند که مراد سید مرتضی رازی صاحب (تبصرة العوام) باشد، و چنان به خاطر دارم که فاضل محقق آقای کرمانشاهی ابن الاستاد الاعظم در (مقامع) انتصاری از این احتمال فرموده و سید محقق شهید - بر عادت جاریه خود در تکثیر عدد شیعه در مقابل دعوی باطل اهل سنت که نسبت اختراع این مذهب را به صفویه داده اند - وی را از علماء شیعه بشمار آورده، و آن محقق دانشمند اگر چه در این کار معذور، و البته در حضرت اجداد اطهار مأجور است، ولی به حمد الله ما را حاجت به غزالی نیست، چه صد چون غزالی از حکماء راسخین و عرفای شامخین و فقهاء راشدین و صلحای زاهدین در علمای شیعه هستند، چه حاجت به بودن چون اوئی.

در طایفه ای که مثل استاد البشر خواجه نصیر - رضی الله عنه - باشد که مؤالف و مخالف طوعاً و کرها او را به استادی مسلم دارند گاهی افضل المحققین لقبش میدهند، و وقتی عقل حادی عشرش میخوانند، و جائی سلطان الفقهاء والحکماء والوزرائش مینامند، چنانچه در اجازه شهید ثانی برای حسین بن عبد الصمد والد شیخ بهائی است، و موضعی در حق او میگویند افضل أهل عصره في العلوم العقلية والنقلية چنانچه علامه و محقق ثانی در حق وی شهادت داده اند.

و گاهی در باره او میگویند أفضل من شاهدناه في الاخلاق چنانچه علامه در اجازه بنی زهره فرموده، و مصنف زیج خاقانی که بنام میرزا لغ به يك تصنيف

کرده ثنائی بلیغ بر او کرده که علم و علما را از خود مسرور و خورسند نموده (1).

ص: 252

1- قال فيه هم چنین در مقامات بعض کواکب تقدیم و تأخیر بود به قدر وسع خسوفات را رصد کردیم و تعدیلات قمر را تصحیح کردیم در باقی کواکب بحسب رصدی که فیلسوف به حق و حکیم مطلق، المولی الاعظم، والحر الاعلم، مظهر الحقایق، مبدع الدقایق، استاد البشر اعلم اهل البدو والحضر متمم علوم الاوائل والواخر، کاشف معضلات المسائل والمناثر، سید الحكماء افضل العلماء سلطان المحققين، برهان المدققين، ينبوع الحكمة، نصير الملة والدين، محمد بن محمد ابن الحسن الطوسي - قدس الله نفسه وزاد في حظاير القدس انسه - فرموده است وضع کردیم چه معلوم است حضرت نصیر الدین را جمیع علوم به کمال بود به تخصیص فن ریاضیات بلکه متمم و مکمل این فن بوده، بلکه اگر از سر انصاف نظر فرمائید خلاق علومش خوانند الی ان قال او آفتاب اوج کمال وهنرور یست ما ذره ایم ای غلط از ذره کمترین انتهی. و عبارت قوشچی در اول شرح - با کمال معادات ومخاصمه در مذهب که نسخه او معروف است - شاهد مدعا است و محقق علیه الرحمة در رساله (تیاسر) میفرماید: (حری فی نثار الفراید المولی افضل علماء الاسلام وأكمل فضلاء الانام نصیر الدینا والدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسي اید الله بهمته العالیة قواعد الدین ومدارکاته ومهد بمباحثه السامیة بنیانه الی ان قال وفرض من یقف علی فواید هذا المولی الاعظم من علماء الانام ان یسقطوا لیه الانقیاد والاستسلام وان یكون قصاراهم التقاط ما یصدر عنه من جواهر الکلام فانه شفاء الانفس وجلاء الافهام غیر انه - ظاهر الله اجلاله ولا اعدم اولیائه فضله وافضاله - سوغ لی الدخول فی الباب واذن لی ان اورد ما یخطر فی الجواب) فانظر الی اعتراف المحقق الذی انعقدت علیه الخاصة بفضله ووجوب الاستسلام لیه وانه افضل علماء الاسلام (منه ره)

(علیکم منی جمیعا سلام الله ابدما بقیت و بقی اللیل و النهار) بحث های ادبی

و چه خوب میگوید استاد اعظم آقای بهبهانی قدس سره در تعلیقه رجال میرزا لا یحتاج الی التعریف لغایة شهرته مع ان کلما یقال فیه فهو دون رتبه.

والحق هزار غزالی و بهتر از غزالی خوشه چین خرمن تحقیقات آن محقق نامدار و علامه بزرگوار باید باشند، بلکه اگر به انصاف نظر کنی، و عصبانیت را به جانبی بگذاری توانی گفت که حضرت خواجه رضی الله عنه افضل علمای بنی آدم است از به دو دنیا الی یومنا هذا، و بس است در فضل او که علمای فرنک در رد اسلام و انکار اعجاز قرآن به جهت عجز از اتیان به مثل او نقض کرده اند که مثل خواجه در (مجسطی) نیامده و در (کشف الظنون) و غیر او وی را اول مرتبه طبقه اولی مصنفین قرار داده، و اعتراف کرده که او را بر جمیع اهل علم از هر ملتی حقی است ظاهر که رعایت او واجب است، و درجه فضل و تحقیق او به جایی رسیده که به یک اشکالی بر عبارت (تجرید) او در مبحث ماهیت که توهم کرده اند ملا سعد تفتازانی راضی نشده که کلمه مخالف تحقیق از او صادر شود، و میگوید این مصدق نسبت این کتاب است به غیر آن محقق، با اینکه شأن کتاب (تجرید) اجل از آن است که منسوب به غیر او شود، این کلام تفتازانی است با ظهور عداوت و منافست او با حضرت خواجه که هنوز اتباع او از صدمه بنان و بیان و ضرب سیف و سنان او در ناله و خروشنند، والحمد لله علی وضوح الحجّة.

وصفدی در (شرح لامیة العجم) خواجه را از کسانی شمرده که هیچ کس برتبه ایشان نرسیده در فن مجسطی، و تخصیص به جهت عناد است.

خجسته رهنمونی ذو فنونی *** که در هر فن بود چون مرد یک فن

لمؤلفه:

فی کل فن بارع کانه *** لم یتخذ سواء یوما فنه

بالجمله فضایل این بحر مواج که در ظلمات جهالت سراج وهاج است

ص: 253

بیش از آن است در این صفحه بگنجد.

و یا عجباً منی احوال وصفه *** وقد فنیت فیہ القراطیس والصحف

ونعم ما قیل:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست *** که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

با وجود چنین دریای شگرف بیکران که استاد تمام علمای جهانیان است ما را از امثال غزالی چه افتخار است، و با اشباه او چه کار.

و تخصیص ذکر علامه طوسی - قدس الله سره القدوسی - به جهت قوت امتیاز او بجامعیت فنون کمالات و اخذ به اطراف صنوف علوم و جمع شتات انحاء فضائل و تسالم کل بر رجحان وزن و جلالت قدر او است، و الا به حمد الله تعالی در جمیع علوم عقلیه از حکمت عملیه و نظریه از الهی، و طبیعی، و ریاضی، و طب و غیره و تمامت علوم اسلامیة از حدیث و تفسیر و رجال و فقه و اصول و کلام و ادب و لغت و نحو و صرف و شعر و تاریخ و غیر ذلك آن قدر از صنایع و اساتید در این طایفه بیرون آمده اند که از قیروان تا قیروان (1) پرتو آفتاب فضائلشان تابیده، و هر یک در فن خود از غزالی به صد مرتبه اجل و اعظم هستند، چنانچه در کتب تواریخ و رجال موضوعه برای این فن ذکر اسماء شریفه و القاب کریمه ایشان شده، و این سخن اگر چه به طول انجامید ولی البته از فایده مجرد نبود.

و به هر وجه در حق غزالی مکنون همان نصب و عداوت است، خصوصاً با ملاحظه سایر مواضع همین کتاب (سر العالمین) و اعلان به این گونه مطالب و تصریح به این نوع مناقب و مثالب از باب تأیید الهی است که بر لسان اعداء، حق را جاری

ص: 254

1- قیروان بر وزن شیروان اطراف مجموع عالم را گویند، و نام شهر یست در مغرب، و مشرق و مغرب را نیز گویند - برهان قاطع.

میکند تا حجت بر ایشان تمام شود، و قلوب مؤمنین مطمئن گردد، و ما بفتوی خود او در حق خودش رفتار میکنیم، و ختم کلام به این دعا میکنیم، اللهم العن الغزالی ان مات علی ضلالتة و لم یرعو عما کان علیه من غیه و جهالتة.

الزام وارغام

مقتضای اصول و قواعد اهل سنت همان است که غزالی گفته است و آنچه ما ذکر کردیم در این مقام بر سبیل الزام و جدل بوده با التزام بجمیع مقدمات مذاهب ایشان چه لازمه اساس طریقه ایشان آنست که یزید خلیفه بر حق و امام واجب الاطاعة باشد، والعیاذ بالله سید الشهداء را به حق کشته باشد چنانچه بعضی علماء ایشان اعتراف کرده اند، و توضیح این مقام چنان است که شارح (مقاصد) میگوید:

امامت به چند طریق منعقد میشود یکی بیعت اهل حل و عقد از علماء و رؤسا و وجوه ناس که حضور شان میسر باشد، و شرط نیست عدد مخصوصی و نه اتفاق اهل سایر بلاد، بلکه اگر حل و عقد با یک نفر مطاع باشد بیعت او کافی است، و این سخن از آن جهت میگوید که از مقطوعات متواتره است، و در صحاح سته اجمالا نقل شده که امیر المؤمنین و حسنین و عباس و کافه بنی هاشم و جماعتی از صحابه چون سلمان و مقداد و ابو ذر و ابو الهیثم بن التیهان و خالد بن سعید و زبیر و جماعتی دیگر تا مدتی تخلف کرده اند و بنابر این اجماع بر خلافت ابو بکر از اول امر منعقد نشده، و تصدی او در آن مدت برای خلافت فسق بوده، و این هدم اساس خلافت و ابطال قیاس خلافت [\(1\)](#) است.

دفع این اشکال را عضدی در (مواقف) و بیضاوی در (طوالع) و تفتازانی در (مقاصد) و شرحش و میرسید شریف در (شرح مواقف) و غیر ایشان چنین کرده اند

ص: 255

که مراد از اجماع اهل حل و عقد اجماع همه نیست بلکه به بیعت دو نفر و يك نفر هم واقع میشود چنانچه اجماع منعقد شد بر خلافت ابو بکر به بیعت عمر و لازم شد بر سایرین متابعت او، و در کلام شارح (مقاصد) دقیقه زایده ایست که اشاره به این است که غیر از عمر داخل در حل و عقد نبوده و امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه و وجوه بنی هاشم و سایر اکابر صحابه از مهاجر و انصار که متابعت کرده بودند از اهل حل و عقد نبوده اند، سبحان الله جبرئیل در خانه علی نازل میشود، و اسلام به تیغ او قائم میشود، او را در بست و گشاد کار اسلام دخلی نیست، سبحانک هذا بهتان عظیم، بالجملة شارح مقاصد میگوید:

طریق دوم از طرق اثبات خلافت استخلاف و نص امام سابق است بر امام لاحق.

و طریق سوم قهر و استیلاست چون امام سابق بمیرد و کسی که مستجمع شرایط امامت باشد تصدی امر کند و بشوکت خود قاهر شود، خلافت او منعقد گردد، و چنین است اگر جاهل و فاسق باشد، بنابر اظهر [شرح المقاصد 2 / 71 - 272] تمام شد کلام تفتازانی، و روشن است که هر سه طریق در امامت یزید محقق است:

اما اجماع به جهت اینکه تمامت اهل شام با وی بیعت کردند بلکه معاویه در زمان خود کس به اطراف فرستاد و از برای او بیعت گرفت چنانچه از تواریخ معتمده اهل سنت معلوم میشود بلکه از اجماع بر خلافت ابو بکر محکمتر بود چه او به بیعت يك عمر امام شد و این هزارها از مردم با او بیعت کردند که هر يك در زمان خود عمری بودند، و بر سایرین متابعت او لازم شد:

و اما نص خلیفه سابق معلوم است که معاویه امام واجب الاطاعة ایشان است، و ابن حجر در (صواعق) و در رساله (تطهير اللسان) که در فضایل معاویه نوشته

خلیفه با ارتکاب گناه و معصیت و ظلم بر بندگان کنار زده نمیشود

میگوید که بعد از صلح امام حسن معاویه امام عادل شد و مصیب، و قبل از او باغی بود ولی عادل بود امام نبود و جنگ با امیر المؤمنین و امام حسن که امام بر حق بودند به خطای در اجتهاد واقع شده، ولی بعد از او دیگر شکی در امامت و لزوم طاعت او نیست (1) و سیوطی در اولیات معاویه نوشته که اول کسی است که پسرش را خلیفه و ولیعهد کرد.

اما قهر و غلبه معلوم است، چه هر کس با او جنگی کرد مقتول و مغلوب شد، و بر فرض که یزید را فاسق بدانند منافاتی با امامت او ندارد چنانچه از شارح (مقاصد) شنیدی که امامت بشوکت بافسق و جهل منافاتی ندارد یعنی در صورتی که از اول باشد، و در صورتی که طاری باشد با هیچ یک از طرق خلافت منافی نیست چه در اخبار ایشان که در صحیحین مروی شده حث بر لزوم طاعت و وجوب متابعت سلطان و منع از تفریق کلمه امت، و خروج از امر خلیفه زمان اگر چه ظالم باشد بیش از اندازه است، چنانچه دو خبر از بخاری و مسلم خواهی شنید.

و شارح (عقاید نسفیه) در ذیل عبارت مصنف که میگوید (ولا یعزل الامام بالفسق والجور) بعد از تفسیر فسق به خروج از طاعت خدای و جور بظلم بر عباد الله گفته:

(لانه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء الراشدين، والسلف كانوا يتقادون لهم و يقيمون الجمع والاعياد ولا يرون الخروج عليهم، ولان العصمة ليست شرطاً في الامامة ابتداءً فبقاء اولی تمام شد کلام او بعینه.

بلکه از (جامع الرموز) نقل شده که سلطانی که واجب الاطاعة است آن والی است که بالای مرتبه او والی دیگری نیست چه عادل باشد و چه جائز، و بعضی گفته اند عدالت شرط است و اطلاق ادله وجوب متابعت سلطان مشعر به اینستکه اسلام هم شرط نباشد انتهی.

ص: 257

عبد الله عمر (خلیفه زاده) خروج بر یزید را خیانت میدانند و میگویند باید بر اطاعت او باقی بود

بنابر این آنان که کفر یزید را هم ملتزم شده اند باید قائل به امامت او باشند، و از جمله شواهد این دعوی آنست که خلیفه زاده محترم ایشان که زاهد صحابه است یعنی عبد الله عمر طاعت او را لازم دانسته و تقض بیعت او را حرام شمرده چنانچه در (صحیح بخاری) و (صحیح مسلم) از نافع نقل شده، و عبارت مسلم اینست که در باب امر بلزوم جماعت بسند خود از نافع نقل میکند: جاء عبد الله بن عمر الى عبد الله بن مطيع حين كان من امر الحرة ما كان زمن يزيد بن معاوية فقال اطرحوا لابي عبد الرحمن وسادة فقال اني لم آتک لاجلس، آتيتك لاحدثك سمعت رسول الله يقول من خلع يدا من طاعة لقي الله يوم القيامة لا حجة له، ومن مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية (1).

محصل اینکه چون عبد الله بن مطيع عازم خروج بر یزید شد بعد از واقعه حره عبد الله عمر به روی وارد شد او فرمود تا وساده برای ابن عمر طرح کنند ابن عمر گفت من نیامدم که بنشینم بلکه آمده ام که حدیثی که از رسول خدای شنیده ام به تو بگویم، شنیدم از رسول خدای که فرمود هر کس خلع ید از طاعت امامی کند خدای را روز قیامت بی حجتی ملاقات کند، و هر که بمیرد و در گردنش بیعتی نباشد به مرگ جاهلیت مرده، و به دو طریق دیگر از نافع روایت کرده، و هم بطریق دیگر از زید بن اسلم از پدرش معنای حدیث نافع را از ابن عمر روایت کرده، و لفظ (صحیح بخاری) - که اصح الکتب عندهم بعد کتاب الباری است - چنین است:

لما خلع اهل المدينة يزيد بن معاوية جمع ابن عمر حشمة وولده فقال اني سمعت النبي يقول ينصب لكل غادر لواء يوم القيامة وانا قد بايعنا هذا الرجل على بيعة الله ورسوله اني لا اعلم غدرا اعظم من ان يبايع رجل على بيعة الله ورسوله ثم

ص: 258

عامه و خاصه نقل میکنند از پیغمبر صلی الله علیه وآله: اسلام با دوازده امام عزت پیدا میکند

ينصب له القتال واني لا اعلم احدا منكم خلعه ولا بايعه في هذا الامر الا كانت [كان - ظ] الفصل بيني وبينه (1).

انتهى حكاية عن رسالة الصمصام القاطع للسيد المؤيد السيد محمد ولد السيد الفاضل النحرير السيد دلدار علي الهندي قدس سرهما، ونسخة البخاري عندي الا ان ضيق المجال عاوقني عن المراجعة اليها، ولا بأس بعد وثاقة الناقل لا سيما مثل هذا الفاضل.

و ظاهر كلام جماعتی از علمای این طایفه آنست که یزید از خلفای منصوص رسول خدا است و اجمال او چنان است که متواترا در کتب فریقین بر وجه تسالم نقل شده که این امت را دوازده امیر یا خلیفه یا امام است که همه از قریشند و لفظ (بخاری) و (مسلم) مشترکا موافق نقل سیوطی چنین است:

لا يزال هذا الامر عزيزا ينصرون على من ناواهم عليه اثني عشر خليفة كلهم من قریش.

و در (صحیح مسلم) لا يزال امر الناس ماضيا ما وليهم اثني عشر رجلا.

و هم مسلم روایت کرده: ان هذا الامر لا ينقضي حتى يمضي له فيهم اثني عشر خليفة.

و هم مسلم حدیث آورده: لا يزال الاسلام عزيزا منيعا الى اثني عشر خليفة.

و در (تاریخ الخلفاء) از احمد نقل کرده (لا يزال الامر ماضيا...).

و هم از او نقل کرده (لا يزال هذا الامر صالحا...).

و از بزار نقل کرده (لا يزال امر امتی قائما حتى يمضي اثني عشر خليفة كلهم من قریش).

ص: 259

و بالجمله به عبارات مختلفی این حدیث را نقل کرده اند بلکه دعوی تواتر شده (1) و این احادیث دلیل حقیقت مذهب شیعه است، و دوازده نفری که لایق خلافت عظمی و زعامت کبری باشند جز این دوازده نفر که امامیه قایلند کسی دیگر نبوده، بلکه اخبار به این عدد که از مغیبات است دلیل حقیقت و ثبوت نبوت خاتم الانبیاست، و در طریق شیعه امامیه ضاعف الله اقتدارها تصریح باسم و نسب ایشان از پیغمبر صلی الله علیه و آله اجمالا یا تفصیلا فوق حد تواتر نقل شده، و کتاب (کفایة الاثر) شیخ اقدم علی بن محمد الخراز القمی که تا به حال در امامت از این جهت کتابی در شیعه تصنیف به خوبی او نشده دلیل واضح و برهان قاطع این مدعا است بلکه از اخبار اهل سنت تصریح به اسامی شریفه و القاب کریمه ایشان در زیاده از صد حدیث شده، ولی با وجود این علمای سنت در حیص و بیص تأویل و ضیق خناق توجیه افتاده محض حفظ اصول و تشدید قواعد باطله خود ملتزم شده اند که این عدد دوازده نفر را از خلفای خود بیرون بیاورند، و در این باب وجوهی گفته اند که در غالب آنها یزید مذکور است.

از آن جمله در (تاریخ الخلفاء) و غیره از قاضی عیاض نقل کرده و از ابن حجر عسقلانی مقدم صاحب (تقریب) و (فتح الباری) روایت کرده که وی را مستحسن شمرده، و محصل کلام او اینست که مراد دوازده نفرند که امت بر ایشان اجتماع کنند و منقاد بیعت ایشان شوند، و آنها ابوبکرند و عمر و عثمان و علی قبل از وقوع تحکیم که معاویه خود را خلیفه نام گذاشت آنگاه مردم مجتمع شدند بر معاویه بعد از صلح امام حسن علیه السلام بعد از او مجتمع شدند بریزید و منتظم نشد

ص: 260

1- حدیث و روایت در این موضوع بتواتر از رسول خدا نقل شده و به تفصیل عوالم العلوم مع المستدرکات ج النصوص علی الاثمة الاثنی عشر علیهم السلام تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدي (ع) و احقاق الحق ج 13 ص 1 - 74 آنها را نقل نموده مراجعه شود.

برای حسین امری، و بعد از مرگ یزید اختلاف باقی ماند تا مجتمع شدند بر عبد الملک مروان بعد از او اجتماع کردند بر چهار پسر او: ولید و سلیمان و یزید و هشام و ما بین سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز متخلل شد پس این جماعت هشت نفرند بعد از خلفای اربعه و دوازدهم ولید بن یزید بن عبد الملک است که مردم به روی مجتمع شدند تا چهار سال آنگاه بر خواستند، و آغاز فتنه کردند و وی را کشتند، و بعد از او اجتماع تام بر کسی نشد.

و از این کلام معلوم شد که یزید از خلفای منصوصة الخلافة است، و عجب است از این جماعت که معاویة بن یزید و عمر بن عبد العزیز را که هر دو را امام عادل شمرده اند در شمار نیاورده اند، بلی ممکن است که گناه معاویة ابن یزید آن باشد که اعتراف بظلم پدر و جد خود کرد، چنانچه ابن حجر در (صواعق) گفته و من حیث لا یشرع اعتراف بحقیقت طریقه امامیة نموده است حیث قال:

و من صلاحه الظاهر انه لما ولي صعد المنبر فقال: ان هذه الخلافة حبل الله وان جدی معاویة نازع الامر أهله و من هو احق به منه علي بن أبي طالب وركب بكم ما تعلمون حتى اتته منيته فصار في قبره رهينا بذنوبه ثم قلد أبي الامر وكان غير أهل له، ونازع ابن بنت رسول الله فقصف عمره وانبت [كذا في الصواعق وفي الكتاب ابتر] عقبه وصار في قبره رهينا بذنوبه، ثم بكى وقال: ان من أعظم الامور علمنا بسوء مصرعه وبئس منقلبه، وقد قتل عترة رسول الله وأباح الخمر [كذا في المصدر وفي الكتاب الحرم] وخرب الكعبة ولم اذق حلاوة الخلافة فلا اتقلد بمرارتها فشانكم أمرکم و الله لئن [كذا في المصدر وفي الكتاب وان] كانت الدنيا خيرا فقد نلنا منها حظا ولئن كانت شرا كفى ذرية أبي سفیان ما أصابوا منها ثم تغيب في منزله حتى مات بعد أربعين يوما (1) انتهى ما في (الصواعق) وفيه شهادة واضحة لما

ص: 261

عامه استدلال میکنند بخبر " من مات ولم يعرف امام زمانه " برای خلافت یزید

ادعیناه فی حال یزید و معاویه.

و اما عمر بن عبد العزیز گناه او ترك سب أمير المؤمنين علیه السلام است که او را از خلفای دوازده گانه نشمرده اند.

و بعض دیگر بشناخت این عمل ملتفت شده ترتیب خلافت را بر وجهی دادند که ولید فاسق را که سابقا بحالات او اشاره رفته خارج داشته اند و بجای او مروان ملعون را مذکور کرده اند، و گفته اند بعد از خلفای اربعه امر منتقل به معاویه شد به صلح امام حسن علیه السلام بعد از او یزید و بعد از او معاویه بن یزید، آنگاه خلافت عبد الله بن زبیر و مروان واقع شد و امر بر مروان مستقل شد بعد از او عبد الملك بعد از او ولید بن عبد الملك، از آن پس سلیمان بعد از او عمر بن عبد العزیز بود که خاتمه خلفای اثنی عشر شد، و این کلام هم از ابن حبان در شرح صحیح خود روایت شده.

بالجملة هر دو تأویل متشارکنند در اینکه یزید را امام بدانند، و همچنین خبر متواتر (من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة) - که در صحاح اخبار ایشان و در کتب کلامیه فریقین همه جا ذکر شده - بر طریق ایشان دلیل امامت یزید است، چه در زمان یزید اسباب امامت از برای او مهیا بود از اجماع و نص نه برای دیگران پس باید او امام زمان باشد.

و احتمالی که بعض متأخرین ایشان ابداء کردند که مراد از امام زمان قرآن است سخیف است، چه ظاهر لفظ تعدد است علاوه بر اینکه حدیث ابن عمر که سابقا گذشت (1) صریح است در این معنی که هر زمانی را امامی لازم است و ابن ابی الحدید نقل کرده که ابن عمر شبانه بر حجاج وارد شد تا با او برای عبد الملك بیعت کند که مبادا يك شب بی امام باشد به جهت اینکه از پیغمبر روایت کرده بود

ص: 262

1- ص 258.

(وجلّت وعظمت مصيبتك في السماوات على جميع أهل السماوات) تأثر و گریه ملائکه و جبرئیل برای مصیبت سید الشهداء علیه السلام

(من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية) (1) و البته اگر عبد الملك امام باشد مانعی از امامت یزید نیست.

بالجملة قضیه قواعد و لوازم اصول این طایفه صحت امامت یزید است، بلکه اخبار دیگر در فضایل یزید روایت کرده اند، و از این جهت البته باید او را امام مفترض الطاعة بدانند، و خروج بر او را بغی بشمارند و موجب استحقاق قتل بدانند، چنانچه بعضی علمای ایشان تصریح به این لازم کرده است، عبد المغیث بغدادی در رساله منع لعن یزید میگوید - موافق نقل ابن جوزی در رساله رد بر او - ذهب قوم الی أن الحسين كان خارجيا).

و عبد الله شرقاوی در (تحفة الناظرین فیمن ولی مصر من الولاية والسلطین) - بعد از اینکه در احوال حضرت امام حسن علیه السلام گفته که یزید بن معاویه دسیسه سمی کرد و نزدیک یکی از زنان وی فرستاد که او را مسموم کرد و چهل روز بیمار بود و بدرود سرای فانی فرمود - در احوال یزید میگوید (وفي مدة خلافته أرسل الی الحسين رضی الله عنه، وقتله لکونه امتنع من البيعة له الی ان قال ولا يجوز لعنه علی الراجح) انتهى.

با اینکه اعتراف کرده که قاتل حسنین علیهما السلام است لعنش را جایز نمیدانند، و اشاره بوجه قتل سید الشهداء کرده و گفته به جهت امتناع از بیعت او بوده پس لا محاله به حق بوده.

و از محیی الدین عربی (2) کلامی در (صواعق) (3) نقل شده که تصریح بجمع

ص: 263

1- گذشت حدیث او از صحیح بخاری و صحیح مسلم ص 258.

2- قاضي أبو بكر بن العربي - صح.

3- المنح المکیة فی شرح القصيدة الهمزية، خلاصة عبقات الانوار 4 / 237 عنه.

تعجب و تعسف از کسانی که هوا خواهی از غزالی وابن عربی... میکنند بگمان اینکه اینها را ارباب معارف هستند وغافل از اعتقادات آنها در مسائل امامت

آنچه گفته ایم بر سبیل اجمال کرده و عبارتته هكذا (لم يقتل يزيد الحسين الا بسيف جده اى بحسب اعتقاده الباطل انه الخليفة والحسين باغ عليه والبيعة سبقت ليزيد ويكفي فيها بعض اهل الحل والعقد وبيعتته كذلك لان كثيرين اقدموا عليها مختارين لها هذا مع عدم النظر الى استخلاف أبيه له، أما مع النظر لذلك فلا تشترط موافقته أحد من أهل الحل والعقد على ذلك (1) انتهى بالفاظه.

عجب است از جماعتی از شیعیان که بعد از شنیدن این گونه کلمات اظهار میل و هوا خواهی با غزالی و محیی الدین میکنند به گمان اینکه این طایفه از ارباب معارفند یا للعجب محبت تصوف در عروق ایشان بیش از محبت تشیع رسوخ کرده، آخر اگر بنا شد صوفی هم باشند بجانب صوفیه و عرفای شیعه مایل باشند، چه حاجت که با أعدای أهل بیت که از معدن علم اعراض کرده اند مثل حسن بصری و محمد غزالی و محی الدین عربی بگردند، بلی اگر دعوی توبه و رجوع کنند از این شنعت فارغند، چنانچه ظاهر اینست که با این ملاحظه توجیه کلمات علمیه ایشان را متصدی میشوند، و در این گمان مسبوقند غالباً در غالب موارد به بیانات سید محقق شهید ثالث ولی عذر آن جناب مذکور شد (2) و الله العالم.

وعلى الجملة ابن حجر از این استدلال که في الحقيقة بر مذهب ایشان اشکال است خواسته تفصی کند گفته که حرمت خروج بر امام جائز بعد از انعقاد اجماع است، و این اجماع در آن زمان نبوده، و اجتهاد حسین مقتضی خروج شده پس به حق خروج کرده، و ما قبل از این اشاره کردیم و دو حدیث از (بخاری) و (مسلم) که از ابن عمر روایت کرده اند بشهادت آوردیم (3) که خروج بر امام جائز و خلع

ص: 264

1- خلاصة عبقات الانوار 4 / 237 عنه.

2- ج 2 ص 251.

3- گذشت ص 258.

ید از طاعت او به هر حال حرام است، و اخبار کثیره غیر از اینها در طریق ایشان وارد است، و این دست و پا به جانی نمیرسد.

و ابن جوزی تدلیسی غریب کرده و رنگی نواز خیانت در مذهب خود ریخته - در رساله رد مانع لعن یزید - چه گفته است که اجماع منعقد شده است بر وجوب وجود امام چه انتظام امر دین منوط بوجود او است و امام را شروط و صفاتی چند است، و این جمله در حسین جمعند، و فقهاء گفته اند جایز نیست ولایت مفضول بر فاضل مگر اینکه مانعی از قبیل خوف یا عدم علم به سیاسیات باشد.

قال: ویدل علی تقدیم الافضل ان فی الصحیحین من حدیث عمر ان ابا بکر یوم السقیفة أخذ بید عمر و بید ابی عبیده بن الجراح وقال قد رضیت لکم احد هذین الرجلین فبايعوا ایهما شتم قال عمر کان و اللّٰه ان اقدم فیضرب عنقی لا یقربنی من ذلك اثم احب الی من ان ا تأمر علی قوم فیهم ابو بکر هذا حدیث متفق علی صحته، ولما ولی ابو بکر عمر دخل علیه جماعة فقالوا ما انت قائل لربك اذا سئلك عن استخلافك عمر وقد ترى غلظته فقال ابو بکر اجلسوني اب اللّٰه تخوفوني اقول اللّٰهم استخلفت خیر اهلك، وفي الصحیح ان عمر لما جعل الخلافة شورى فی ستة قال یشهدکم ابن عمر لیس له من الامر شیء وقد کان ابن عمر خیرا من الف مثل یزید.

آنگاه میگوید چون ثابت شد که صحابه طالب افضلند و او را احق میدانند آیا کسی شك میکند که حسین احق بخلافت بود از یزید؟ نه چنین است بلکه آنها که رتبه ایشان فرود رتبه او است، چون عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد اللّٰه ابن عمر و عبد اللّٰه بن الزبیر و عبد اللّٰه بن عباس جای شك نیستند، چه همه این جماعت حسب و نسب و نجدت و کفایت و علم وافر دارند، و یزید به هیچ وجه نزدیک مرتبه ایشان نیست، پس بچه وجه مستحق تقدیم است.

تمام شد کلام ابن جوزی بعد از حذف آنچه ربط تمام به مقصود نداشت و خلل و فساد این کلام ظاهر است، چه اگر مدار خلافت بر افضلیت باشد خلافت خلفای ثلثه البته باطل خواهد شد، چه هیچ عاقل شك نکند که بشری بعد از رسول خدای در حسب و نسب و علم و حلم و شجاعت و سماحت و عقل و رفق و تصلب فی ذات الله و جهاد و سابقه در اسلام و سایر فضایل که نزد کافه عقلا فضل است یا به اعتبار اسلام فضل شده همسنگ امیر المؤمنین نیست.

و از این جهت علماء اشاعره انکار و جوب تقدیم فاضل کرده اند، و این نسبت بفقهاء مطلقا باطل است، و استدلال کرده اند بر عدم اعتبار افضلیت بقصه شوری چه بالقطع بعض از آنها افضل از بعض بوده اند، و او همه را در معرض امامت در آورد، پس چگونه ابن جوزی این قصه را شاهد تقدیم افضل میگیرد، و افضلیت امیر المؤمنین فی الجملة باید مسلم باشد چنانچه ملا سعد در شرح (عقاید) میگوید:

والانصاف انه ان ارید بالافضلية كثرة الثواب فللتوقف جهة وان ارید كثرة ما يعده ذو العقول من الفضائل فلا جهة له، وقال بعض المحشيين من اعيانهم المتأخرين اي فلا جهة للتوقف بل يجب ان يجزم بافضلية علي كرم الله وجهه، اذ قد تواتر في حقه ما يدل على عموم مناقبه ووفور فضائله واتصافه بالكمالات واختصاصه بالكرامات، هذا هو المفهوم من سوق الكلام، ولهذا قيل فيه رائحة الرفض لكنه فرية بلا مرية اذ اكثرية فضائل علي وكمالاته العلمية تواتر النقل فيه معنا بحيث لا ينكح لاحد انكاره ولو كان هذا رفضا وتركيا للسنة لم يوجد من أهل الرواية والدراية سني أصلا، فايك والتعصب في الدين والتجنب عن الحق واليقين.

وبالجملة بر فرض تسليم لزوم افضليته، تقديم مفضول لحكمة او مانع جاز است چنانچه افضلية بغداد و بصره قائلند، و در خطبة شرح نهج البلاغة

اشاره کرده که (الحمد لله الذي قدم المفضلون لمصلحة اقتضاها الحكمة) (1) گفته و از کجا که آن مانع در اینجا موجود نبوده، چه البته اگر مردم بیعت با سید الشهداء میکردند و امر بر او مستقل و مستقر میشد آن حضرت اثبات امامت برادر و پدر خود میکرد و دین اهل سنت بر باد میرفت، و هیچ مانعی اقوی از این نیست، چنانچه ابن ابی الحدید از یکی از علمای اهل سنت نقل میکند و میگوید پرسیدم از او که چرا ابو بکر دعوی فاطمه را در باره فدک قبول نکرد گفت اگر قبول میکرد فردا دست پسرهای خود را میگرفت و می آمد در مسجد دعوی خلافت شوهر خودش میکرد و آن شهود هم اقامه شهادت میکردند ناچار بود تصدیق کند و خود ابن ابی الحدید میگوید این وجه متینی است (2).

والحق راست گفته و خوب فهمیده علاوه بر همه صرف افضلیت سبب امامت نیست بکله محتاج است که یکی از اسباب ثلثه متحقق شود تا افضل صاحب امامت شود، و در باره سید الشهداء به اعتقاد سنیان نه نص موجود است نه بیعت نه شوکت پس چگونه او امام خواهد بود بر طریق اهل سنت بلکه امام ایشان همان یزید است، و انشاء الله (یوم ندعوا کل اناس بامامهم) با امام خود با ملائکه غلاظ شداد بجانب درکات جحیم خواهند شتافت، وقد أجاد مهيار الديلمي - رضي الله عنه - حيث قال مخاطبا للعرب:

ما برحت مظلمة دنيكم *** حتى اضاء كوكب في هاشم

نبلتم به وكنتم قبله *** سرا يموت في صلوع كاتم

ثم قضى مسلما من ريبه *** فلم يكن من غدركم بسالم

ثقفتموا عهدوه في اهله *** وجزتم عن سنن المراسم

ص: 267

1- التكليف - المصدر.

2- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید 16 / 236 ط بيروت.

گفتار ابن عبدالبر در (استیعاب)

وقد شهدتم مقتل ابن عمه *** خير مصبل بعده وصائم

وما استحل باغيا امامكم *** يزيد في الطف من ابن فاطم

وها الى اليوم الطبا خاضبة *** من دمهم مناشر القشاعم

سبط ابن الجوزى مى گوید:

وتطرق الى هذه الامة العار بولايته عليها حتى قال أبو العلاء المعري يشير بالشار إليها:

ارى الايام تفعل كل نكر *** فما انا في العجايب مستزيد

اليس قريشكم قتلت حسينا *** وكان على خلافتكم يزيد

و مقصود از اين جمله الزام أهل سنت است به تخلف از سفينة نجات كه متواترا نقل شده (مثل أهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق) و همچنين متواترا نقل شده كه پيغمبر فرمود (انى تارك فيكم الثقليين ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي) و ايشان دعوى تمسك بعترت و ركوب سفينة نوح ميكنند و اصولى تمهيد کرده اند كه مقتضى آنست كه يزيد كه به روايات ايشان دو جگر گوشه بتول و دو ريحانه رسول را يكي را بسم جعده، و ديگرى را بتيغ شمر كشت امام واجب الطاعة باشد چنانچه خليفه زاده محترم ايشان كه زاهد صحابه بوده به اعتقادشان ملتزم شد بامات او.

و با اينكه بيعت با أمير المؤمنين نکرده بود، چنانچه از (استیعاب) ابن عبد البر نقل شده متشبهت به بيعت يزيد و بيعت عبد الملك شد، و چون صحابی است و بحکم (اصحابی كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم) اقتداى به او در امامت يزيد مايه اهتدا است و اين خود دليلی مستقل تواند شد، پس البته يزيد امام سنين است و خليفه ايشان، والحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية امير المؤمنين واولاده الطاهرين ووقفنا للبراءة من يزيد ومستخلفيه المنافقين بل الكافرين.

چند خبر وگفتار در سرور و فرح پیدا کردن آل زیاد و آل مروان در این روز

(عليهم منك اللعنة ابد الابدين)

ج - بر ایشان باد لعنت از تو همیشه روزگاران.

ش - ابد: چنانچه در (صحاح) و (قاموس) و (منتهی الارب) و غیر اینها است بمعنی دهر است، و میگویند: ابد ایید مثل دهر داهر، و لیل الیل، و یوم ایوم و شعر شاعر و موت مائت، و هم ناصب و اشباه آنها که بر سییل مبالغه نفس صفت را موصوف اعتبار میکنند و صفتی دیگر از جنس او برایش اثبات مینمایند تا دلالت بر تکرر و اشتغال او بر این وصف داشته باشد و مفید مبالغه شود، و در مقام تأیید میگویند: ابد الابدين، و دهر الداهرين، و ابد الایید و ابد الابديه و ابد الابدين مثل ارضین و ابد الابد و ابد الدهر و ایید الایید.

و این الفاظ بمعنی همیشه و مستمر و لا یزال و علی الدوام و همواره و پیوسته است، و ما الفاظ تأیید را که متعارف و مستعذب و در السنه قدماء فصحاء مستعمل است در فقره (ما بقي الليل والنهار) سی لفظ ذکر کرده ایم، و این لفظ را از آن جمله شمرده ایم (1) و الله اعلم.

(وهذا يوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسين عليه السلام)

ج - و این روزی است که فرحناك شدند آل زیاد و آل مروان بواسطه اینکه حسین علیه السلام را کشتند.

ش - فرح: بمعنی سرور گاهی استعمال میشود، و گاه بمعنی (بطر) چنانچه در کتب لغت از (صحاح) و (قاموس) و غیر اینها است، و مراد به بطر نشاط با غرور است، و از این باب است (ان الله لا يحب الفرحين) [76 / القصص 28]

ص: 269

چه مطلق فرح غیر محبوب نیست، و لفظ زیارت با هر دو معنی مناسب است، و آنسب به حال آل زیاد و آل مروان معنی ثانی است، و سایر الفاظ زیارت آنچه محتاج بشرح است در فقرات سابقه گذشته، و صواب چنانست که در اینجا شطری از اخبار و کلمات طایفه اهل سنت نقل کنیم که دلالت بر فرح آل مروان و آل زیاد دارد یا فرح خودشان که حقیقة آل زیاد و آل مروانند، و مشمول لعن این زیارت چنانچه تا به حال در این کتاب جایجا معلوم صاحب‌دلان که روی سخن با ایشان است شده.

مسعودی علیه الرحمة که از اعظم قدمای علمای شیعه است چنانچه تأمل مطاوی کلمات او در (مروج) شاهد است، اگر چه بعضی از مواضع از روی تقیه یا ابدای احتمال یا نقل خیر ضعیف مطالبی که مخالف مذهب حق باشد ذکر فرموده، و این معنی سبب اشتباه محقق ألمعی آغا محمد علی ولد استاد اعظم شده بر خلاف کل تصریح بعدم تشیع او فرموده، و خصوص کتاب (اثبات الوصیة) او که معروف است اگر کسی به بیند جای تردید باقی نماند و در (فهرست) ابو العباس نجاشی مناقب او مذکور است، ولی با وجود این معتمد اهل سنت است، و هیچ مورخی نیست که بر او اعتماد نکرده باشد، از آن جمله ابن خلدون در اول جلد مقدمه میگوید:

وقد دون الناس واكثرها و جمعوا تواریخ الامم والدول في العالم وسطروا والذين ذهبوا بفضل الشهرة والامانة المعتبرة واستفرغوا دواوين من قبلهم في صحفهم المتأخرة، هم قليلون لا يكادون يجاوزون عدد الانامل ولا حركات العوامل مثل ابن اسحاق والطبري وابن الكلبي ومحمد بن عمر الواقدي وسيف بن عمر الاسدي والمسعودي وغيرهم من المشاهير المتميزين عن الجماهير.

باین ملاحظه نقل از مسعودی در (مروج الذهب) که مکرراً مستقلاً و تبعاً در

مصر بطبع رسیده، و این خود فی نفسه دلیل اعتماد است و شرح حالات او در (فوات الوفيات) مفصلاً مذکور است خارج از صناعت جدل نخواهد شد، علاوه بر اینکه ابن ابی الحدید نیز با او موافقت کرده.

بالجمله در (مروج الذهب) میفرماید مسنداً که روزی حجاج بعید الله بن هانی - که یکتا از مردم (اود) که طایفه ای از مردم یمنند بود، و در قوم خود شرافتی داشت و در جمیع حروب ملازم حجاج و در تحریق کعبه حاضر، و حجاج را شیعه و ناصر بود - گفت (و الله ما كافأناک بعد) سوگند بخدای که هنوز مکافات تو نکرده ایم، آنگاه کس فرستاد باسما بن خارجه فزاری که دخترت را بعید الله ابن هانی برسم زناشوئی بده قال: (لا ولا کرامة) پس امر کرد تا تازیانه بیاوردند و گفت من تزویج میکنم اسماء را، لا علاج تزویج کرد، از آن پس کس به سعید بن قیس همدانی فرستاد که رئیس یمامه بود که دخترت را با عبید الله تزویج کن قال:

(و من اود؟ و الله لا ازوجه ولا کرامة) گفت شمشیر را بیاورند، سعید گفت بگذار تا با اهل خود مشاورت کنم چون مشاورت کرد اشاره کردند که تزویج کن که مبادا این فاسق تو را بکشد پس تزویج کرد دخترش را به او، و حجاج با عبید الله گفت من دختر سید فزاره و سید همدان و عظیم کهلان در حباله نکاح تو در آوردم، و (اود) را آن مکان نبود که این مصاهرت و مواصلت کند، عبید الله گفت (لا نقل اصلح الله الامیر فان لنا مناقب ما هي لاحد من العرب).

حجاج گفت این مناقب که هیچ کس از عرب را با شما در او شرکتی نیست کدامست؟ عبید الله گفت امیر المؤمنین عثمان در مجلسی از مجالس ما سب نشد هرگز، حجاج گفت: (هذه و الله منقبة) بخدای سوگند که این منقبتی است، عبید الله گفت و از جماعت ما در حرب صفین با امیر المؤمنین معاویه هفتاد نفر بودند و با ابو تراب کس حاضر نبود جز يك نفر، و به حق خدای قسم که تا من میدانستم مرد

گفتار عبدالقادر گیلانی نسبت بروزه عاشوراء و طعن بر کسانی که این روز را عزاداری میکنند باینکه عاشوراء بهترین روز واعظم واشرف ایام است و باید او را عید قرار داد وشادی کرد... وبقیه یاوه های او

بدی بود، حجاج گفت: (هذه و الله منقبة) عبید الله گفت هیچ کس از ما نبوده که زنان ابو تراب بگیرد یا تولی او داشته باشد، حجاج گفت: (هذه و الله منقبة).

عبید الله گفت زنی از ما نبود مگر اینکه نذر کرد که اگر حسین کشته شود ده شتر نحر کند، و چون کشته شد چنان کرد، حجاج گفت: (هذه و الله منقبة) عبید الله گفت هیچ کس از ما نبود از پدر خود دانسته باشد که ابو تراب را شتم و لعن کرده مگر اینکه چنان کرد، و گفت من لعن میکنم زیادت دو پسر او حسن و حسین و مادر ایشان را، حجاج گفت: (وهذه و الله منقبة) عبید الله گفت و هیچ کس از عرب نیست که آنچه ما از ملاحظت و صباحت داریم داشته باشد و بخندید، و عبید الله مردی بود بغایت زشت و سیاه چرده و آبله رو و در سر او عقده بزرگ بود و دهان او کج و چشم او احوال مایل الحوله بود و قبایح دیگر در صورت داشت.

تا اینجا ترجمه کلام (مروج الذهب) بود، و این فقرات که از مناقب شمرده همه جای عجب است، و همین مناقب را علمای سنت از اسلاف خود به میراث برده اند و عمل بر طبق آنها میکنند، چنانچه عبید القادر گیلانی که او را غوث اعظم و هیکل صمدانی مینامند در محکی کتاب (غنیة) که بشهادت جمعی از اعلام اهل سنت از مصنفات او است آورده قال ما لفظه:

وقد طعن قوم علی صیام هذا اليوم العظیم و ما ورد فيه من التعظیم وزعموا انه لا يجوز صیامه لاجل قتل الحسین بن علی فيه، وقالوا ینبغي ان تكون المصیبة فيه عامة [لجميع الناس لفقده فيه - المصدر] وانتم تأخذونه یوم فرح و سرور و تأمرون فيه بالتوسعة علی العیال و النفقة الكثيرة و الصدقة علی الضعفاء و المساکین، و لیس هذا من حق الحسین علی جماعة المسلمین، و هذا القائل خاطئ و مذهبه قبیح فاسد لان الله اختار لسبط نبیه صلی الله علیه وآله وسلم الشهادة في اشرف الايام واعظمها واجلها و ارفعها

عنده ليزيده بذلك رفعة في درجاته وكرامة مضاعفة الى كراماته ويبلغه منازل الخلفاء الراشدين الشهداء بالشهادة.

ولو جاز ان يتخذ [يتخذ - المصدر] يوم موته مصيبه لكان يوم الاثنين اولى بذلك اذ قبض الله فيه نبيه صلى الله عليه وآله وسلم وكذلك ابو بكر الصديق قبض فيه، وهو ما روى هشام عن عروة عن ابيه عن عائشة قال ابو بكر لي اي يوم توفي النبي قلت يوم الاثنين قال اني ارجو ان اموت فيه فمات فيه، وفقد رسول الله وفقد ابو بكر اعظم من فقد غيرهما، وقد اتفق الناس على شرف يوم الاثنين وفضيلة صومه وانه يعرض فيه وفي يوم الخميس اعمال العباد.

وكذلك [يوم - المصدر] عاشورا لا تتخذ [يتخذ - المصدر] يوم مصيبة ولان يوم عاشورا ان يتخذ يوم مصيبة ليس باولى من ان يتخذ يوم عيد وفرح وسرور لما قدمنا ذكره وفضله من انه يوم نجى الله فيه انبياءه من اعداءهم واهلك فيه اعداءهم الكفار من فرعون وقومه وغيرهم وانه خلق السماوات والارض والاشياء الشريفة [فيه - المصدر] وادم وغير ذلك وما اعد الله لمن صامه من الثواب الجزيل والعطاء الوافر وتكفير الذنوب وتمحيص السيئات فصار عاشورا مثل [بمثابة - المصدر] بقية الايام الشريفة كالعيدين والجمعة وعرفة وغيرها، ثم لو جاز ان يتخذ هذا اليوم يوم مصيبة لاتخذته الصحابة والتابعون لانهم اقرب اليه منا واخص بنه منا (1) انتهى كلام الناصب الدعوى.

و محصل سخن او اينست كه شيعيان كه ايراد ميكنند بر اهل سنت كه چرا روز عاشورا را روز فرح و سرور كرديد سخن واهي و كلام باطل ميگويند، چه روز عاشورا روزی است مبارك و ميمون كه خدای عز وجل اختيار کرده آن روز را برای شهادت فرزند پيغمبر خود تا بر كرامت او بيفزايد، و اگر روز قتل حسين مصيبت

ص: 273

بودی بایستی که روز دوشنبه که وفات پیغمبر و ابوبکر در او شده و هر دو اعظم از اویند نیز روز مصیبت باشد، با اینکه صوم او مستحب است، و عرض اعمال در آن روز و روز پنجشنبه میشود.

بلکه روز عاشورا شایسته است که روز فرحت و سرور باشد به جهت برکات مخصوصه به آن روز مثل خلق سماوات و ارض و خلق آدم و نجات انبیاء و هلاک اعدای خدا در او مثل فرعون و قومش، و به جهت استحباب صوم او و کثرت فضایل صیام در او، و اگر این روز روز مصیب بودی بر صحابه و تابعین با کمال قرب و شدت اختصاص ایشان مشتبه نمیشد، و هیچ کس از ایشان چنین نکرده.

این خلاصه کلام این دشمن خدا و رسول است، و این کلام در ظهور فساد و شناعة اگر چه همچنان است که هیچ مسلم متدینی شك در بطلان او ندارد، و آنچه ما جا بجا در این شرح یاد کرده ایم کافی در ابطال اوست [لیکن ظ] محض اتمام حجت و ازاحه علت در این مقام اجمالا متعرض او میشویم:

اما اینکه گفته روزی است مبارك که خدای تعالی او را برای قتل سبط نبی خود اختیار فرموده تدلیسی است که عوام را فریب میدهد و الا بر هوشمند حقیقت شناس حال او معلوم است، و هیچ کس گمان نمیکند که شرافت روز سبب قتل پیغمبران و ابناء ایشان در او باشد و همه کس آن روز را که پدر یا مادر یا فرزندی یا برادری یا خویشاوندی یا دوستی از ایشان در او رفته باشد البته نحس میشمارند، و با تشأم و تطیر میکنند، و این مطلب محتاج به برهان نیست.

و اما اینکه گفته اگر چنین بود باید روز دو شنبه روز نحسی باشد، اولاً فرق است بین اینکه روز در سالی يك دفعه باشد چون عاشورا و اشباه او یا در هر هفته باشد مثل دوشنبه و نقض صحیح نیست، و از این جهت روز بیست و هشتم صفر که وفات سید انبیا است نزد شیعیان عزای اعظم است، و از جمیع آن آداب که

روز عاشورا دارند آن روز را دقیقه ای فرو گذاشت نمیکنند.

و ثانیاً روز دوشنبه هم نحس است، و در اخبار اهل بیت او را یوم بنی امیه شمرده اند، و او روز مصیبت مسلمین است، و احترامی برای او نزد ما نیست و اخبار اعدای ایشان حجت نیست، چه همه کذب و جعل و افترا است، و بخاری که کتاب او را اصح الکتب میدانند، اکذب بریه بوده چنانچه حالت اسانید ایشان تفصیلاً در کتاب (استقصاء الافحام) سید جلیل معاصر مولوی میر حامد حسین - نور الله ضریحه - معلوم شده است، و اگر ما استدلال باخبار ایشان کنیم برای الزام خود ایشان است، و الزام شیعه به آنها بیرون طریقه صواب است.

و ثالثاً موت اولی سبب برکت و یمن است نه موجب شامت و نحوست مگر بملاحظه آن باشد که فظ غلیظ القلب بجای او نشسته و مردم کالمستجیر من الرمضاء بالنار شدند، و باین ملاحظه البته نحس و میشوم است.

و اما اینکه گفته اگر روز عاشورا روز سرور باشد اولی است به جهت برکات آن روز سابقاً دانستی (1) که وقوع این وقایع در او محض کذب و عین افتراء و از جمله موضوعات نواصب است.

و اما اینکه صوم در او مستحب است سابقاً معلوم شد که صوم او مردد بین کفر و حرام و مکروه است (2).

و اما اینکه [گفته] صحابه و تابعین او را یوم مصیبت قرار ندادند مخدوش است به اینکه مراد قبل از وقوع است یا بعد؟ اگر قبل از وقوع قتل سید الشهداء است از محل کلام خارج است، چه آن وقت بحسب ظاهر روز عزا نبود، و اگر بعد از قتل است مراد از صحابه و تابعین اتباع یزید و معاویه اند یا اتباع اهل بیت،

ص: 275

1- ج 2 ذیل اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیه ص 143

2- ج 2 ذیل اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیه ص 148

گفتار ابن حجر مکی و منع او از عزاداری و نوحه سرائی روز عاشورا

اگر طایفه اول مرادند فعل ایشان حجت نیست، و اگر طایفه ثانی مرادند نسبت به ایشان دروغ است، چه ایشان این روز را از اول روز مصیبت قرار دادند اگرچه به جهت موانع در بعض اوقات متمکن از اظهار نشدند.

وقد ابدع بعض النواصب وهو ابن حسکینا في الاعتذار عن الاکتحال یوم عاشورا حیث قال:

ولائم لام في اکتحال یوم استباحوا دم الحسین *** فقلت دعني احق عضو یلبس فيه السواد عیني

فانه اعترف بذلك، واجاد في شعره المشتمل علی زندقته في تزیننه في عیون القاصرین، وکانه اوحی الیه من الشیاطین.

واین حجر مکی در کتاب (صواعق) حکایت کلام جماعتی از این طایفه کرده و بعضی از اخبار که بر بدع خود تمسک به آنها کرده اند ذکر نموده، و از عجایب آنست که با آن صلابت حجریه که از طبیعت بشریه بیرونش برده اعتراف به فساد و ضعف مدارک آنها کرده، اگرچه بر شیعه هم به جهت اقامه عزای جناب سید الشهداء و قیام به وظایف نوحه و گریه طعن میزند، و ما با استمداد از برکات خامس آل عبا علیه السلام انشاء الله در ذیل شرح این فقره دفع شبهات و ابطال ترهات او خواهیم کرد و اینک ما محصل کلام او را در اینجا یاد میکنیم و خلاصه سخن او آنست که:

مبادا کسی در روز عاشورا مشغول بدع روافض شود از ندبه و نیاحه و حزن که این کار از اخلاق اهل ایمان نیست، و الا روز وفات پیغمبر اولی و احق بود، و همچنین مبادا کسی بدع ناصبین و مبغضین اهل البیت و جهال که مقابله فاسد بفاسد و بدعت به بدعت و شر بشر میکنند اشتغال یابد، و اظهار فرحت و مسرت کند، و او را عید قرار بدهد و اظهار زینت در او نماید به امثال خضاب و اکتحال و جامه نودر بر کردن و توسیع نفقات و طبخ اطعمه و حبوبیکه بیرون رسم و عادت است به اعتقاد

2. السنة هي المنطق الثاني:

اینکه این از سنت است، سنت ترك جميع اینها است، چه وارد نشده در این باب چیزی که محل اعتماد باشد.

و از پاره از ائمه حدیث پرسیدند که کحل و غسل و حنا و طبخ حبوب و لبس ثوب جدید و اظهار سرور در روز عاشورا چگونه است در جواب گفت که حدیث صحیحی در این باب وارد نشده نه از رسول خدای وارد شده و نه از احدی از صحابه، و نه مستحب شمرده او را احدی از ائمه مسلمین نه ائمه اربعه که مالک و ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل باشند و نه غیر ایشان و نه روایت شده در کتب معتمده در این امور خبر صحیحی یا ضعیفی، و آنچه گفته شده که هر که سر مه بکشد در روز عاشوراء تا آخر سال چشم درد نکشد، و هر که غسل کند تا آخر سال بیمار نگردد، و هر که توسعه کند بر عیال خود آن روز خدای در تمام سال بر او وسعت دهد، و امثال او مثل اخبار وارده در فضل صلوة در روز عاشورا و این که توبه آدم و قرار سفینه نوح بر جودی، و نجات ابراهیم از آتش، و فدا کردن ذبیح الله به گوسفند، و رد یوسف بر یعقوب در او بود، چه همه این اخبار دروغند جز حدیث توسعه لکن در سند او کسی است که در حق او گفتگوئی شده، و این گروه یعنی نواصب او را عید قرار میدهند، و آن جماعت یعنی روافض او را ماتم و عزا میکنند، و هر دو طایفه مخطی و مخالف سنتند چنین گفته است بعض حافظان حدیث، و مراد او از اول سؤال است تا اینجا.

و حاکم تصریح کرده به اینکه اکتحال روز عاشورا بدعتی است با اینکه خود روایت کرده این خبر را که (من اکتحل بالاثمد یوم عاشورا لم ترمد عینه ابدا) لکن گفته که این حدیث منکر است، و از این جهت این جوی او را در موضوعات ذکر کرده، و اختصاص داده وضع او را به طریقی که حاکم نقل کرده و بعض حفاظ گفته اند از غیر آن طریق یعنی به هر طریق که نقل شده موضوع است

اعتراف ابن حجر وحکم بنصب کسانی که عاشوراء را عید میگیرند

ومجد لغوی یعنی صاحب (قاموس) از حاکم روایت کرده که جمیع احادیث وارده در فضل او ما عدای اخبار صوم و احادیث فضل صلوة و انفاق و خضاب و ادهان و اکتحال و طبخ حبوب جمیع این اخبار موضوع و مفتری است، وابن قیم نیز تصریح به این کرده، چه گفته حدیث الاکتحال و الادهان و التطیب یوم عاشورا من وضع الکذابین و الکلام فیمن خص یوم عاشورا بالکحل (1).

تمام شد آنچه از کلام ابن حجر میخواستم نقل کنم و در این کلام مواضعی است که برای مطالب مذکوره حجت است:

یکی اینکه در شرح فقره سابقه (2) گفتیم (3) علمای اهل سنت اخباری افتراء کرده اند در فضایل عاشورا، و او جمله این اخبار را ذکر کرده بود.

دوم - آنکه گفتیم که آنها مجعول و مختلقند [و بکذب و افتراء] وضع شده و او خود شهادت داد، و از بعض حفاظ و ابن قیم و حاکم و ابن جوزی و مجد لغوی و بعض ائمه حدیث نیز اعتراف بکذب آنها را نقل کرد.

سیم - آنکه اعتراف کرد که این امور بدعتند.

چهارم - اینکه اعتراف کرده که آنان که این اعمال میکنند از نواصب هستند و علیهذا اکثر اهل سنت بلکه جمیع - جز طایفه ای که به معاشرت اهل حق گرفتار شده اند، و فی الحقیقه به جهت تقیه مماشاة میکنند - نواصبند، چه در غالب بلاد ایشان این اعمال مرسوم است، و حالت اهل مکه و مدینه مشهود حاجیان شده و بسمع سایرین رسیده مثل حالات اهل مکه که بعد از اهل مدینه انصب خلق الله اند، و در ایام اقامت بلده شریفه سامراء چندان از غرایب حالات این جماعت

ص: 278

1- الصواعق المحرقة ص 183 - 184 ط قاهرة.

2- اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیه ص 143

3- ص 166

حدیثهای سوزاننده خانه زهراء و زدن بیبی دو عالم

مشاهده شده که گفتنی و نوشتنی نیست، از آن جمله در همین سال در روز عاشورا بنیاد عیش و عرس گذاشتند، و شب یازدهم عروس را به خانه داماد بردند.

علی الجملة تیمن و تبرک أهل سنت بروز عاشورا خود امری است طشت از بام افتاده و پرده از روی رفته که قابل انکار نیست و همین قدر در اثبات هلاک و ضلال ایشان بس که با او امر بلیغه و تأکیدات شدید در محبت أهل بیت که مودت ایشان اجر رسالت است و لزوم تمسک به ایشان و وجوب اقتداء به ایشان مسلم فریقین است از این سفینه نجات تخلف کردند که روز قتل ونهب و اسیر ایشان را از اعیاد شمردند، و سرمه کشیدن و خوشبو کردن و جامه نو پوشیدن و روغن مالیدن و سایر لوازم عید را سنت شمردند، و باین جهت خود را أهل سنت نام کردند که به سنت یزید و آل مروان رفتار مینمایند.

گر مسلمانی از اینستکه اینان دارند *** وای اگر از پس امروز بود فردائی

وقد أجاد أبو الحسين الجزار في قوله:

ويعود عاشورا يذكروني *** رزء الحسين فليت لم يعد

يا ليت عينا فيه قد كحلت *** لشماتة لم تخل من رمد

ويدا به لمسرة خضبت *** مقطوعة من زندها بیدی

أما وقد قتل الحسين به *** فأبو الحسين أحق بالكمد

و اینها شاهد صدق فرموده سید الساجدین علیه السلام است در خطبه ای که بعد از ورود مدینه قرائت کردند که در ضمن او فرمود اگر پیغمبر وصیت میکرد به ایشان در ظلم و ایدای ما چنانچه وصیت در محبت و نصرت ما کرد بیش از این نمیتوانستند کرد، فلعن الله أولهم وآخرهم.

تذیل

آنچه متعارف است به حمد الله در بلاد شیعه از اقامه تعزیه و اجتماع در

مجالس و نشر اعلام و نصب خیام و تشبیه و تمثیل هیئت وقایع عاشورا و در بعض بلاد هند از تمثیل ضریح مقدس و غیر ذلك از قبیل لبس جامهای سیاه و تعطیل أسواق در روز عاشورا و راه افتادن دسته و لطمه و نوحه و آنچه از این قبیل است جمیع اینها مشروع است و راجح در شریعت مطهره، و دلیل بر عموم این مدعی بر دو طریق اقامه میشود:

طریق اول - برمسلك علماء امامیه و فقه اهل البیت علیهم السلام و این مطلب اگر چه بر اصول ما محتاج به دلیل نیست از غایة وضوح، ولی ما اشاره اجمالی به بعض موارد اشتباه میکنیم در ضمن اقامه دلیل بر عموم، بدانکه اخبار متواتره وارد شده در استحباب بکاء بر سید الشهداء علیه السلام و تذکر مصاب او و ابکاء بلکه تباکی یعنی گریه بر خود بستن، و به جهت اظهار حزن به صورت تباکی در آمدن نه چنان که بعض قاصرین توهم کرده اند که مراد ریای در گریه است، چه بالضروره بکاء بر سید الشهداء عبادت است، و ریاء در عبادات مثل قیاس در أدله و ربا در معاملات به هیچ وجه جایز نیست، و علاوه بر این اخبار کثیره وارد است در احیای امر ائمه علیهم السلام و فضل جلوس در مجالسی که احیای امر ایشان در آن مجالس میشود، و همچنین در اخبار متعدده وارد شده که جزع بر همه چیز مکروه است جز جزع بر سید الشهداء، و در اخبار وارد شده که ایام عاشورا ایام مصیبت و حزن اهل بیت است، و هم وارد شده که بحزن ما محزون شوید و بسرور ما مسرور و حث بر تجدید عزای آن امام غریب و اقامه مراسم عزاداری نیز وارد شده و تجویز لطمه خدود و شق ثیاب هم آمده، و از این اخبار به عموم و خصوص جواز همه این أفعال مذکوره و استحباب و رجحان اینها معلوم میشود یا بالاصالة یا از باب مقدمه، و توضیح این مطلب با رعایت اختصار بنقل بعض احادیث این باب و تطبیق اجمالی بر امور مذکوره است:

شیخ صدوق در (أمالی) مسندا از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده (من تذاکر

مصائبنا وبکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجتنا یوم القيامة، و من ذکر بمصابنا فبکی وأبکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون، و من جلس مجلسا یجئ فیہ أمرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب). (1) و همین خبر را در (عیون) نقل کرده از آنجا که فرمود (من ذکر بمصابنا) لیکن لفظ او (من تذاکر مصابنا) است.

و در (امالی) شیخ سند بمعاضیة بن وهب میرساند که صادق آل محمد فرمود (کل الجزع والبكاء مکروه سوی الجزع والبكاء علی الحسین) (2).

و در (کامل الزیارة) بدو سند از صادق آل محمد علیه السلام نقل کرده (ما ذکر الحسین بن علی عن ابي عبد الله فی یوم قط فرأى أبو عبد الله متبسما فی ذلك الیوم واللیل) (3).

و در (قرب الاسناد) سند به حضرت صادق علیه السلام میرساند که با فضیل بن یسار فرمود میشینید و حدیث میکنید؟ عرض کرد بلی فدای تو کردم (قال ان تلك المجالس أحبها فاحیوا أمرنا یا فضیل فرحم الله من أحیا أمرنا یا فضیل من ذکرنا أو ذکرنا عنده فخرج من عینه مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو كانت أكثر من زبد البحر) (4).

و در (امالی صدوق) رضی الله عنه سند به حضرت رضا علیه السلام میرسد که با ابراهیم

ص: 281

-
- 1- أمالی مجلس 17 وبحار الانوار 278 / 44 و عیون ج 1 / 294، بحار 278 / 44 رقم 2، عوالم العلوم 531 حدیث 14.
 - 2- امالی 1 / 163 بحار الانوار 280 / 44 رقم 9، عوالم العلوم 533 حدیث 6.
 - 3- کامل الزیارة باب 36 بحار الانوار 280 / 44.
 - 4- قرب الاسناد ص 26، بحار الانوار: 282 / 44 رقم 14، عوالم العلوم 527.

ابن ابی محمود فرمود محرم ماهی بود که اهل جاهلیت قتال را در او حرام میکردند و خون ما در او حلال شد، و حرمت ما هتک و ذریه نساء ما در او سبب شدند و آتش در خیام ما افروخته شد، و به غارت برده شد آنچه ما در آنها داشتیم و رعایت نشد برای رسول خدا در حق ما حرمتی همانا روز قتل حسین مقروح کرد جفون ما را و فرو ریخت اشکهای ما را، و ذلیل کرد عزیز ما را در زمین کرب و بلا، و بارش داد کرب و بلا را بما تا روز قیامت، (فعلى مثل الحسين فليبك الباكون فان البكاء عليه يحط الذنوب العظام) آنگاه فرمود پدرم چنان بود که هر وقت ماه محرم می آمد با حالت خنده دیده نمیشد و کأبت و حزن به روی غلبه میکرد تا ده روز از محرم میگذشت چون روز دهم میشد آن روز روز مصیبت و حزن و بکای او میشد و میفرمود (هو اليوم الذي قتل فيه الحسين) (1).

و در (امالی) نیز سند به حضرت رضا میرساند که هر که در روز عاشورا ترك کند سعی در حوائج خود را خدای تعالی حوائج دنیا و آخرت او را قضا کند، و هر که روز عاشورا روز مصیبت و حزن و بکای او باشد روز قیامت روز فرح و سرور او شود، و در بهشت بملاقات ما قریب العین گردد، و هر که روز عاشورا را روز برکت نام کند و برای منزل خود چیزی ذخیره کند خدای برکت ندهد در آنچه ذخیره کرده و در روز قیامت حشر شود با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد (2).

و در (عیون) و (امالی) سند بریان بن شیب میرساند که حضرت رضا علیه السلام - در ذیل حدیث مفصل - فرمود یابن شیب ان سرک ان تکون معنا في الدرجات

ص: 282

-
- 1- امالی مجلس 27 رقم 2، بحار الانوار 44 / 283 رقم 17، عوالم العلوم 538 حدیث 1.
 - 2- امالی مجلس 27 رقم 4، بحار الانوار 44 / 285 رقم 4، عوالم العلوم ص 539 حدیث 2.

العلی من الجنان فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا، وعلیک بولایتنا، فلو أن رجلاً تولى حجراً لحشره الله معه يوم القيامة (1).

و در (کامل الزیارة) سند بآبی هرون مکفوف میرساند که وارد شدم بر حضرت صادق فرمود شعری بخوان برای من در مرثیه حسین من خواندم، فرمود نه چنین بلکه چنانچه خودتان شعر میخوانید، و چنانچه مرثیه میکنی او را نزد قبرش فاشدته:

امرر علی جدث الحسین *** وقل لا عظمه الزکیة

چون گریست ساکت شدم، فرمود بخوان خواندم ثم قال: زدنی فاشدته:

یا مریم قومی وانندی مولاک *** وعلی الحسین فاسعدی بیکاک (2)

پس بگریست و زنها بگریستند و به هیجان آمدند، چون زنان ساکت شدند فرمود یا ابا هرون هر کس ده شعر در مرثیه حسین بخواند بهشت برای اوست و یک یک کم کرد تا به یکی رسید، و فرمود (من انشد فی الحسین فبکی فله الجنة ثم قال من ذکره فبکی فله الجنة) (3).

وهم در (کامل الزیارة) است که هر سری را ثوابی است جز گریه در باره ما یعنی پنهان کردن هر امری را ثواب است جز گریه بر ما که اعلان به او به جهت تعظیم شعار

ص: 283

-
- 1- امالی مجلس 27 رقم 5، عیون 1 / 299، بحار الانوار 44 / 284 عوالم العلوم 539 حدیث 3.
 - 2- این ابیات از سید حمیری است و ابو الفرج اصبهانی در کتاب (اغانی) ذکر کرده برخی از آنها را (منه ره).
 - 3- کامل الزیارات: 100، بحار الانوار: 44 / 291، عوالم العلوم 541 حدیث 4.

اسلام و احیای امر ائمه انام مطلوب است (1).

و مجلسی علیه الرحمة احتمال داده که بجای (سر) (شئ) باشد و معنی ثواب نداشتن گریه آنست که او را ثواب محدودی نیست، و این بغایت بعید است، بلکه شایسته نیست ذکر او در کتاب علمی و حق همان معنی اول است که از خود آن علامه نیز استفاده شده.

و در (ثواب الاعمال) همین حدیث به تغییر یسیری روایت شده و میگوید:

(فقال انشدنی کما ینشدون یعنی بالرقه) و در آخر حدیث میگوید و من ذکر الحسین عنده فخرج من عینیه مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی الله و لم یرض له بدون الجنة (2).

و مراد از هر دو حدیث که فرمودند (لا کما تنشدون) یا (انشدنی کما تنشدون) اینست که علی الظاهر ابو هرون بر عایت ادب حضور امام علیه السلام شعر را بیتغییر لحن و اختلاف صوت خواند و آن حضرت فرمودند به وضع نوحه گری و با رقت چنانچه خودتان میخوانید و در کربلا- نزد قبرش مرثیه میکنید بخوان، و از غرایب اینست که مجلسی علیه الرحمة لفظ (بالرقه) را در (بحار) بفتح ضبط کرده و (رقه) را حمل کرده بر قرائی چند که در عراق در غربی بغداد و بر کنار فرات در وسط دیار ربیعة واقع شده اند (3).

ص: 284

1- کامل الزیارات 106، البحار: 44 / 287، عوالم العلوم 542 حدیث 4.

2- ثواب الاعمال 110 بحار الانوار 44 / 289 عوالم العلوم 542.

3- در این حدیث دو احتمال وجود دارد: 1 - قرائت (الرقه) بفتح راء، و آن قریه ای است... و علامه بزرگوار مجلسی (ره) او را از فیروز آبادی نقل فرموده، بنابر این اعتراضی بر مجلسی (ره) وارد نیست. 2 - قرائت «الرقه» بکسر راء بمعنی رقیق بودن و آهنگ حزن داشتن است.

و از این قبیل تصحیفات لفظیه و معنویه در بیانات (بحار) که واقع شده موجب ظن آنست که این بیانات از خود آن محدث تحریر و ناقد بصیر نباشد، چه پایه آن علامه عالی مقام صد مرتبه بالاتر از آنست که این گونه اشتباه واضح و خطای ظاهر از او صادر شود (1) و الله اعلم.

ص: 285

1- از اوهام بیانات (بحار) - [109 / 45] ضبط (قصه) بقاف و صاد مهمله - در خطبة كوفه زينب طاهرة - است به (فضة) [مطابق نسخه مصدر 130 و عوالم العلوم 378]. وابن اثير در (نهاية) ميگويد (القصة) الجص، ومنه حديث زينب بنت علي (أو كقصة علي ملحودة) و هيچ رسم نیست که قبر را به نقره مزین کنند. و از عجایبی بسی مایه حیرت و اعتبار است - که البته آن جناب را باید از او منزّه داشت - این است که در شرح این بیت دیوان مبارك و رثای حضرت سيدة النساء سلام الله عليها: فقد قال في الامثال في البين قائل *** اضربه يوم الفراق رحيل لكل اجتماع من خليلين فرقة *** وكل الذي دون الفراق قليل گفته: التضريب مبالغة في الضرب، و (البين): الفراق اي اضرب المثل الذي قاله القايل يوم الفراق الذي هو رحيل والمثل قوله: (لكل اجتماع) [بحار الانوار 43 / 216]. وهذا مما لا يكاد ينقضى منه التعجب فانه تصحيف لفظي ومعنوي جعل الاضرار المتصل بحرف الجر تضريبا وجعل الرحيل وهو فاعل اضرب خبر محذوف وجعل الجملة وصفا للفراق، واعاد الضمير المجرور الراجع الى العامل الى المثل المفهوم من العبارة، وهذا مما لا ينبغي صدوره من اصاغر الطلبة فانه من مضحكات الثكالي ولا يجوز لعاقل فضلا عن فاضل نسبته الى ذلك الحبر النحرير والناقد البصير و الله العالم (منه ره).

جامه چاک زدن ولطمه برگونه وارد کردن در عزاداری برای امام حسین

و در (منتخب) شیخ طریحی رحمه الله مرسلأ حدیث شده که چون پیغمبر خبر داد به فاطمه که حسین در وقت نبودن من و تو و پدر و برادر او شهید شود، عرض کرد پس که گریه میکند بر او و ملتزم به اقامه عزای او میشود؟ فرمود ای فاطمه زنان امت من بر زنان اهلبیتم گریه کنند و مردان امت بر مردان و تجدید میکنند عزا را هر ساله جیلا بعد جیل (1).

و در (کافی) و (تهذیب سند به صادق آل محمد صلی الله علیه وآله و سلم میرساند که فرمود پدرم ابو جعفر فرمود وقف کن برای من کذا و کذا را برای زنانی که بر من ندبه کنند در منی ایام منی (2).

و در (تهذیب) سند به حضرت صادق میرساند که چون خالد بن سدید از آن جناب سؤال کرد که آدمی بر پدر و مادر و برادر یا قریبی دیگر شق ثوب کند یا نه؟ فرمود باکی نیست در شق جیوب بدرستی که موسی بن عمران بر برادرش هرون شق ثوب کرد و در ذیل حدیث میفرماید (ولقد شققن الجیوب ولطمن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی علیه السلام وعلی مثله تشق الجیوب وتلطم الخدود) (3).

و از این حدیث شرف و جلالت خاندان عصمت معلوم میشود که امام علیه السلام بفعل دختران علی و فاطمه در روز عاشورا احتجاج میکند تا دلالت کند بر اینکه

ص: 286

1- منتخب الطریحی 28 المجلس الثاني من الجزء الاول بحار الانوار 44 / 292 عوالم العلوم الامام الحسين 534.

2- الکافی ج 5 / 117 کتاب 17 باب 35 حدیث 1، تهذیب ج 6 / 358 باب 93 حدیث 146.

3- التهذیب 8 / 325 آخر الکفارات.

در آن حال هم کاری که از قانون شرع بیرون باشد نکرده اند، و فعل ایشان دلیل جواز است، چه در منزل وحی تربیت شده و در خانه نبوت نشو و نما کرده و از پستان عصمت و طهارت ارتضاع فرموده اند، سلام الله علیهم اجمعین.

واین ادیس در (سرائر) به عبارت ذیل این حدیث تعبیر کرده استدلال بر جواز شق ثوب میکند، و از اینجا معلوم میشود که این خبر قطعی الصدور است، چه طریقه او در اصول منع حجیت اخبار آحاد است، چنانچه نزد اهلش مشهور است، این جمله از اخبار این باب است.

و در اینها چند عنوان کلی بدست می آید: یکی بکاء، و دیگری ابکاء، و دیگری احیاء امر ائمه، و دیگر وجوب اقتدای به ایشان در فرح و حزن، و احکام جزئیة چند استفاده میشود مثل استحباب اجتماع و ذکر حدیث، و استحباب اجتماع نساء در موضعی که صوت مرد را به جهت تعزیه خوانی بشنوند چنانچه در دو خبر ابو هرون بود (1) و استحباب ترفیق و تحزین صوت بر وجهی که موجب تهیج بکاء و گرمی عزاء شود، و استحباب نیاحه و ندبه زنان بر سید الشهداء چنانچه از خبر (کافی) و (تهذیب) معلوم شد (2) چه فرقی بین ائمه از این جهت نیست، و استحباب لطم خدود و شق جیوب بر سید الشهداء، و استحباب تجدید عزاء آن جناب، و التزام بلوازم او هر ساله، و استحباب کأبت و حزن در ایام عاشورا، و استحباب ترك كسب و سعی در حوائج در روز عاشورا، و آنچه از این قبیل احکام است، و ضعف اسناد بعضی مضر نیست، چه تسامح در ادله سنن از قواعد اجماعیه است علاوه بر اینکه اخبار متعدده دارد و مطابق با اصول مذهب است، و شاید متتبع با مهلت در هر يك از عناوین خبری صحیح بدست بیاورد.

ص: 287

1- گذشت ص 283 از کامل الزیارة رقم 100 و 106.

2- گذشت ص 286

در عزاداری سیاه پوشیدن کراهت ندارد

بالجمله آنچه در نزد شیعه متداول است از اقسام مذکوره بیرون نیست، چه انعقاد مجالس روضه خوانی و مجالس شبیه بالخصوص مشمول نصوص است، علاوه بر اینکه ابکاء و احیا است، و احتمال نرود که عقد مجالس شبیه جایز نیست چه محل اشکال بعض منکرات است که در او واقع میشود از قبیل غنا و کذب، و الا خود او فی نفسه مانعی ندارد.

و محقق قمی در اجوبه مسائل خود صریحا حکم بجواز فرموده، و قراءت لطمیات و لطمه بر صدر که دسته عبارت از او است از حدیث آخر معلوم میشود جواز او، چه فرقی بین لطمه خد و لطمه صدر نیست، و بر فرض که فی الجملة ضرری داشته باشد منافی عبادیت نیست، چه ممکن است در اخبار (لا ضرر) ملتزم شویم که نفی الزام است نه نفی مصلحت یعنی اگر مکلف خود به جهت احراز مصلحت واقعیه فعل مرتکب آن فعل شود ثواب او را میبرد بلی منتهای مطلب این است که لسان (لا- ضرر) اینست که میگوید من از شما چیزی نمیخواهم، و بواسطه ضرر رفع ید از مطلوب خودم کردم به جهت تسهیل و توسعه بر مکلفین نه به جهت تصدیر مصلحت با وجود مفسده، چنانچه تفصیل این را در محل خودش بتلقى از سید استاد - انار الله برهانه کما عظم فی الدین والدنیا شأنه - مقرر داشته ایم.

ولبس جامه سیاه، و سیاه پوشی خانها از بابت قیام بوظیفه عزاداری است و تعظیم شعار و احیای امر ائمه، و ادله کراهت لبس ثياب سود با اینکه در بعض آنها اشعار به ترك سنت بنی عباس است که شعار خود را سواد کرده بودند حکم واقعه است فی نفسه ولولا المعارض، و ما با ملا-حظه طریان عنوان عزاداری و مساعدت عرف این زمان بر اختیار سیاه برای عزا سخن داریم، لهذا جماعتی از فقهاء مثل صاحب (جواهر) و غیره فتوی داده اند در باب حداد - که بر معتده به عده وفات واجب است و لازم او ترك تزين بملابس مصبوغه که این بحسب عادات

مختلف میشود -، وظیفه آنست که او لباس عزا بپوشد خواه سیاه باشد یا غیر او (1).

ص: 289

1- تأیید میکند این امر را آنچه در (تاریخچه عزاداری امام حسین) نقل میکند از مقاله دکتر عبد اللطیف سعدانی: با فرا رسیدن ماه محرم در هر سال صورت زندگی در مغرب تغییر میکند چون مردم آرامش و خوشی هوای نفس را رها میکنند... در این ماه در تمام شهرهای مغرب مردم را در هرج و مرج می بینیم که توصیف آن امکان ندارد مگر اینکه بگوئیم که حادثه و پیش آمد بزرگی به آنان رسیده... و این چنین شناخته اند که ماه محرم ماه عزا است که دلها را در این ماه ناراحتی و حزن عمیق فرا می گیرد و مطلقا تجمل و آرایش را روا نمیدانند حتی خانه ها و لباسها را نمیشویند و عروسی نمیکنند و طبل نمی زنند و صدای ساز و آواز نمیشنوند بلکه در بلاد مغرب به این مناسبت مردم لباس عزا که لباس سفید است می پوشند و طایفه علوی از روز اول محرم تا دهم محرم این مراسم را اجرا می کنند و اما باقی اشخاص محترم و شریف تا آخر ماه ادامه می دهند و در روز شهادت خوارکی برای تصدق میزنند و طبقه تجار این مناسبت را برای بذل مال قرار دادند. اما مردم دیگر در این روز از خوردن برای خدا خود داری میکنند و حزن و اندوه غالبا از آنان جدا نمیشود بطوریکه معتقد هستند که انسان در روز عاشورا تصادفا یا بی حساب گریه نمی کند بلکه گریه کنندگان را میبینی که بواسطه آن اشکهای گران قیمت که از ناراحتی فقدان شهید راه حق ریخته میشود سعادت مند میشوند. و اما اطفال و کودکان این یاد بود حسینی را به شکل بازی اجرا می کنند، و می بینی که کوزه های کوچک آب از طرف بزرگان به آنان داده میشود و این رمز و اشاره به آن تشنگی است که با همان تشنگی حضرت در گذشت. و بزرگترین چیزی که توجه انسان را به خود جلب میکند منظره مرثی تمثیلی و شبیه در آوردن است که هر سال در مراکزی در شهر مکناس وفاس و مراکش برگزار میشود.

و در بعض اخبار وارد است که حضرت صادق روز عاشورا جامه سفید پوشیده بود (1)، و بعض فقهای معاصرین به این عمل کرده در روز عاشورا بالخصوص جامه سفید پوشیده بیرون آمد، و این اشتباه است بلکه مؤید لبس سیاه است، چه جامه سفید در زمان بنی عباس جامه عزا بوده چنانچه در تواریخ مسطور است و آن حضرت بر عرف و عادت آن زمان جری کرده بود، و چون در این عهد لباس سیاه جامه معزی است پس جامه سیاه مستحب است نظر به عمومات باب، علاوه بر اینکه در این باب خبری خاص وارد شده چه:

در (بحار) از (محاسن) سند بعمر و بن علی بن الحسین میرساند که چون حسین بن علی کشته شد زنان بنی هاشم جامه سیاه و لباسهای چرمین پوشیدند، و از حر و برد شکایت نمیکردند (کنایت از اینکه در تابستان و زمستان همان لباسها دربر میکردند) و سید الساجدین برای ایشان طعام ماتم میفرمود بپزند (2).

ص: 290

1- باتتبع زیاد هنوز مدرک او دست نیامده.

2- المحاسن: 420، بحار الانوار / 188 جعفر بن قولويه في (كامل الزيارة) عن الحسين بن علي الزعفراني عن محمد بن عمر النصيبي عن هشام بن سعد عن المشيخة في خبر ان ملكا من ملائكة الفردوس الاعلى نزل على البحر ونشر أجنحته عليها ثم صاح صيحة وقال يا أهل البحار البسوا أثواب الحزن فان فرخ الرسول مذبح - مستدرک الوسائل أبواب أحكام الملابس في غير الصلوة ص 221. ابن شهر آشوب في (المناقب) عن (تاريخ الطبري) ان ابراهيم الامام انفذ الى أبي مسلم لواء النصره وظل السحاب وكان أبيض طوله أربعة عشر ذراعا مكتوب عليها بالحبر (أذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير) فأمر أبو مسلم غلامه أرقم أن يتحول بكل لون من الثياب فلما لبس السواد قال معه هيبه فاختره خلافا لبني امية وهيبه للناظر وكانوا يقولون هذا السواد حداد آل محمد عليهم السلام وشهداء كربلا وزيد ويحيى - مستدرک الوسائل. قال ابن فهد في (التحصين) قيل لراهب رأى عليه مدرعة شعر سواد ما الذي حملك على لبس السواد؟ فقال هو لباس المحزونين وأنا أكبرهم فقليل له من أي أنت محزون؟ قال لاني أصبت في نفسي وذلك اني قتلتها في معركة الذنوب فأنا حزين عليها ثم أسبل دمه. مستدرک الوسائل ص 222 أحكام الملابس في غير الصلوة. فخر الدين الطريحي في (المنتخب) ان يزيد لعنه الله استدعى بحرم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال لهن ايما أحب اليكن المقام عندي أو الرجوع الى المدينة ولكم الجوائز السنية قالوا: نحب أولا أن ننوح على الحسين عليه السلام قال افعلوا ما بدا لكم ثم اخليت لهن الحجر والبيوت في دمشق فلم تبق هاشمية ولا قرشية الا ولبست السواد على الحسين عليه السلام وندبوه على ما نقل سبعة أيام - مستدرک الوسائل باب الصلوة أحكام الملابس في غير الصلوة 221. الطريحي في (المنتخب) قالت سكينه: يا يزيد رأيت البارحة رؤيا وذكرت للرؤيا... فاذا بخمس نسوة قد عظم الله خلقتهن وزاد في نورهن امرأة عظيمة الخلقة ناشرة شعرها وعليها ثياب سود وبيدها قميص مضمخ الدم الى أن ذكرت انها كانت فاطمة الزهراء عليها السلام - مستدرک الوسائل أبواب أحكام الملابس في غير الصلوة ص 221.

زامداران شیعه و مراجع دین عزاداری را ترویج میکنند

و این خبر با ملاحظه تقریر امام بلکه بدون او نظر باحتجاج بفعل فاطمیات چنانچه در خبر لطمه شنیدی (1) در باب کافی است، ولی باید ملتفت بود بتسویلات نفسانی و وساوس شیطانی برای تجمل و تزیین نپوشند و تعطیل اسواق و ترك تكسب که متعارف است از باب عمل بحديث (امالی) است (2).

و اول کسی که موفق به اجرای این خبر و اقامه این سنت شد معز الدوله أحمد بن بویه بود که در سنه سیصد و پنجاه و دوی هجری این رسم را گذاشت چنانچه در شرح (شافیه) ابو فراس از (تاریخ ذہبی) نقل میکنند:

وفي سنة 352 في يوم عاشورا أُلزم معز الدولة أهل بغداد بالمأتم والنوح على الحسين ابن علي عليهما السلام وأمر بأن تغلق الاسواق وان يعلق عليه المسوح وان لا يطبخ طباخ وخرجت نساء الشيعة مسخمت يلطنن وينحن وفعل ذلك سنوات وابن وردى در (تتمة المختصر) گفته: وفي سنة اثنين وخمسين وثلثمائة أمر معز الدولة بالنياحة والطمع ونشر شعور النساء، وتسويد وجوههن على الحسين، وعجزت السنة عن منع ذلك لكون السلطان مع الشيعة.

و از آن پس متابعت او کرد معز لدين الله ابو تميم معد بن منصور العبيدي الفاطمي که در سيصد و چهل و يك هجری براریکه سلطنت مصر و مغرب استوا یافت چنانچه از (خطط مقریزی) حکایت شده قال: قال ابن زولاق في يوم عاشورا من سنة ثلاث وستين وثلثمائة انصرف خلق من الشيعة وأشياعهم الى المشهدين قبر كلثوم ونفيسه ومعهم جماعة من الفرسان المغاربة ورجالتهم بالنياحة والبكاء على الحسين.

وبحمد الله سالها است که سلاطين شيعه باقتفای آثار ائمه اطهار در ممالک

ص: 292

1- ص 286.

2- امالی الصدوق 112، بحار الانوار 44 / 284 وگذشت ص 282

چگونه برای امام حسین عزادار باشیم؟

ایران اقامه این شعار و اجراء این سنت شرع نبی مختار را روز بروز به ترویج زاید و تأیید روز افزون موفقند.

و اما آنچه اهل سنت ملتزمند از اکتحال و خضاب و سایر عادات خبیثه علاوه بر اینکه صریح عقل شاهد بر خلاف او است، نفس فعل آنها که میزان باطل و اماره خلاف واقع است به موجب اخبار تعادل و تراجیح که فرموده اند (خذ ما خالف العامة فان الرشد في خلافهم) دلیل کراهت آنها واستحباب ترك است بلکه اگر بعنوان تبرک باشد کفر است، و اگر بعنوان خصوصیت استحباب باشد بدعت و تشریح است، و اگر بملاحظه استحباب عمومی باشد محض تشبه کراهت دارد، و از چند خبر استفاده میشود کراهت این امور واستحباب التزام به ترك اینها:

در (کامل الزیارة) است از صادق آل محمد علیه السلام (ما اختضبت منا امرأة ولا أدهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی أتانا رأس عبید الله) (1).

و این نما در (مثیر الاحزان) از حضرت صادق روایت کرده (ما اکتحلت هاشمیه ولا اختضبت ولا رؤی فی دار هاشمی دخان خمس حجج حتی قتل عبید الله بن زیاد) (2).

و از فاطمه بنت علی علیه السلام روایت کرده ما تحنأت امرأة منا ولا اجالت فی عینها مرودا ولا امتشطت حتی بعث المختار رأس عبید الله) (3).

و این امور معلوم است از باب مثال است، و مقصود التزام بلوازم عزاء است

ص: 293

1- کامل الزیارات، بحار الانوار 45 / 207.

2- کشی محمد بن مسعود، بحار الانوار 45 / 344 الرقم 12، عوالم العلوم 652.

3- بحار الانوار 45 / 386.

آنچه لازمه شادمانی است یا کفر است یا حرام یا مکروه و بیان هر یک

و چون اخبار سابقه دلالت کردند که هر ساله این ده روزه خصوصاً روز عاشورا ایام عزا و کأبت و حزن ائمه بود پس اقتدای به بنی هاشم در ایام عزای ایشان البته راجح است، و تخلف از آنها البته مکروه.

و در روایت (مصباح) که اشاره به او خواهیم کرد مذکور است که بعبد الله بن سنان فرمود (یا عبد الله بن سنان ان افضل ما یأتي به فی هذا الیوم ان تعمد الی ثیاب طاهرة فتلبسها وتتسلب قلت: و ما التسلب؟ قال تحلل ازارك وتكشف عن ذراعیک كهیئة اصحاب المصاب (1)).

و از اینجا معلوم میشود که خصوصیتی برای دست بالا- کردن و بند گشودن نیست جز اینکه حالت مصیبت زدگان است، پس آویختن تحت الحنک و شوریدگی وضع نیز مستحب است، و از اخبار وصف ملائکه زوار سید الشهداء بشعث و غیر و اخبار منع از استعمال طیب در زیارت سید الشهداء علیه السلام فقیه میتواند استفاده کراهت استحمام و تطیب کند، بالجمله آنچه لازمه عزا است مستحب است، و آنچه لازمه شادمانی است یا کفر است یا حرام است یا مکروه.

و آنچه در هند متداول است از تمثیل ضریح مقدس در روز عاشورا در کلام علمهای هند استدلال بر خصوص او ندیدم، و میتوان استدلال کرد بر رجحان او به آنچه شیخ طایفه قدس سره از عبد الله بن سنان روایت کرده در (مصباح) که فرموده:

و روی عبد الله بن سنان قال: دخلت علی سیدی ایعبد الله جعفر بن محمد - و ما صدر روایت را در اخبار صوم در استحباب امساک روز عاشوراء تا بعد از ظهر نقل کردیم (2) و جمله او را در صدر ورقه گذشت (3) و بعد از او میفرماید - ثم یخرج

ص: 294

1- مصباح المتهدج 547، بحار الانوار: 101 / 304.

2- ج 2 ص 164.

3- ص 294 سطر 4

الی ارض مقفرة او مکان لا یراک به احد او تعمد الی منزل لك فقال او فی خلوة منذ حین یرتفع النهار فتصلی اربع رکعات تحسن رکوعها وسجودها - الی ان قال.. ثم تمثل لنفسك مصرعه و من كان معه من ولده واهله و لتسلم و تصلي عليه - الی آخر الحدیث - (1) و همین حدیث را با اختلاف سند و تغییر لفظ سید در (اقبال) روایت فرموده و میفرماید: (و تمثل بین یدیک مصرعه و تفرغ ذهنك و جمیع بدنك و تجمع له عقلك (2)، لفظ تمثیل دو احتمال دارد یکی اینکه در قلب مقتل و مصرع او متمثل کنی، دیگری اینکه در خارج در پیش روی خود مثال او را بکشی و عبارت (مصباح) قابل حمل بر معنی اول هست اگر چه لنفسك مبعود او است، چه اگر چنین بود (فی نفسك) میفرمودند ولی عبارت اقبال از تأویل بسیار بعید است، چه (بین یدیک) میفرماید و (تفرغ ذهنك) تا آخر فقرات طرد احتمال مخالف میکند.

و در اخبار زیارت حضرت رسول نیز مؤید این معنی است (3) پس تمثیل

ص: 295

1- مصباح المتعجد 547، بحار الانوار: 63 / 45.

2- اقبال 41، بحار الانوار 316 / 101.

3- علامه مجلسی (رحمه الله) در (زاد المعاد) در اعمال عید مولود روز هفدهم ربیع الاول میفرماید شیخ مفید و شهید و سید بن طاووس (رحمة الله عليهم) گفته اند چون در غیر مدینة طيبة خواهی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کنی غسل کن و شبیه بقبر در پیش روی خود بساز و اسم مبارك آن حضرت را بر آن بنویس و بایست و دل خود را متوجه آن حضرت گردان و بگو.. و در حاشیه (صحيفة الهادية) یا (صحيفة المهديّة) ص 82 نقل میکند از شیخ بهائی (ره) هر که را مهمی پیش آید در جائی که آبادی نبوده باشد چهار خط بکشد و او را قبر مطهر حضرت رسول فرض نماید و نظر در همان خط نماید که او را قبر حضرت رسول فرضی کرده و اشاره نماید و دوازده هزار بار بگوید صلی الله علیک یا رسول الله آن مهم کفایت شود، و خواننده را حالتی دست دهد که لذت آنرا دریابد مجرب است.

ضریح مقدس مستحب است برای دور.

وتوهم اینکه اخبار حرمت تصویر شامل او میشود از قصور باع است، چه مراد از تصویر محرم تصویر مجسم از ذوات الارواح است و تصویر غیر ذوات الارواح مثل کشیدن صورت درخت جایز است، و تصویر صورت جمادی به اتفاق مسلمین بلکه به ضرورت دین جایز است، چه هر بنائی میکشند مشاکل باجمادی و مشاکل با صورت بنای دیگری هست، و این از قسم اخیر است، و اهل سنت از غایت جهل و فرط عصیبت چون غرقه بحر ضالالتند به هر حشیشی متمسک در رد شیعة میشوند شاید در قلب بیچاره ای شبهه بیندازند و مسلمانی را مثل خود گمراه کنند.

و آنچه متعارف است در بلاد شیعه از اطعام در ایام عاشورا نه بعنوان توسع و تنعم در معیشت است بلکه بعنوان اصطناع طعام برای ماتم زدگان و تقویت امر عزاداری و اقامه نظام مجلس مصیبت است، چنانچه در ذیل خبر (محاسن) شنیدی (1) و از آنچه در اخبار وفات حمزه و وفات جعفر و غیر او وارد شده میتواند استفاده کرد (2) و اللّٰه العالم.

ص: 296

1- ص 290

2- بلکه روایت خاص در این مورد رسیده است: قال الطريحي: في حديث مناجاة موسى عليه السلام قد قال: يارب لم فضلت امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم على سائر الامم؟ فقال الله تعالى فضلتهم لعشر خصال، قال موسى وما تلك الخصال التي يعملونها؟ قال الله تعالى الصلوة والزكوة والصوم والحج والجهاد والجمعة والجماعة والقرآن والعلم والعاشوراء، قال موسى يارب وما العاشوراء؟ قال البكاء والتباكي على سبط محمد صلى الله عليه وآله وسلم والمرثية والعزاء على مصيبة ولد المصطفى يا موسى ما من عبد من عبيدي في ذلك الزمان بكى أو تباكى وتعزى على ولد المصطفى الا وكانت له الجنة ثابتا فيها، وما من عبد انفق من ماله في محبة ابن بنت نبيه طعاما وغير ذلك درهما أو دينار الا وباركت له في دار الدنيا الدرهم بسبعين درهما وكان معافا في الجنة وغفرت له ذنوبه، وعزتي وجلالي ما من رجل او امرأة سال دمع عينيه في يوم عاشوراء وغيره قطرة واحدة الا وكتب له اجر مائة شهيد... مجمع البحرين ذيل لغة عشر، زهر الربيع ج 1 / 331 ط بيروت.

طریق دوم:

بر مسلک علمای اهل سنت و فقهه ایشان اگر چه ادله که در این باب ذکر میکنیم بر طریقه شیعه نیز حجتند، ولی چون در طریق اول ذکر ما به الاختصاص مقصود بود از این اغماض کردیم، و بر این مسلک دو نوع دلیل است: یکی قرآن و دیگری احادیث ایشان و این قسم ثانی اگر چه اصل در آنها کذب و افتراء است چنانچه بملاحظه حالات رجال و نقله اخبار ایشان که نواصب و خوارج و وضاعین و کذابین بوده اند معلوم میشود، چه اینطایفه اصل کذب و معدن وضع و ینبوع افتراء و منشأ اباطیل و مبدء اضالیل هستند، چنانچه به حمد الله شطری از این در کتب شیعه مثل (نصرة المؤمنین) فاضل مؤید و سیف مهند میرزا محمد مهدی قدس سره و (استقصاء الافحام) سید جلیل نبیل مرتضی الامم مولوی معاصر میر حامد حسین - جعل الله له من رحمته کفلین - به بیان وافی و برهان کافی مذکور است ولی نظر به اینکه ما در اصول ممهد کرده ایم که مطلق خبر موثوق الصدور اگر چه از کذاب و وضاع باشد حجت است، و اخبار این طایفه که در فضایل اهل بیت است بملاحظه اینکه بر عداوت ایشان مجبولند یا مجبور البته محفوف بقراین صدق است چنانچه گفته اند:

ص: 297

عزاداری برای امام حسین مودت و دوستی با اهل بیت است و مصداق تعظیم شعائر و آیه شریفه " ومن يعظم شعائر الله... "

ومليحة شهد العدو بفضلها*** والفضل ما شهدت به الاعداء

و اگر مشتمل بر دو امر باشد: یکی موافق مذهب شیعه و دیگری مخالف در آن، مخالف حجت نیست، چه جایز است که بتدلیس ملحق کرده باشند، و اختلاف و ثوق در جزء کلام واحد در صورتی که ناشی از وثاقت ذات راوی نباشد بلکه مستند به امور خارجه باشد نادر الوقوع و عزیز الوجود نیست، و بر فرض که ما جمیع روایات ایشان را چه مخالف و چه موافق به جهت کذب و وضع و فسق و نصب و کفر روات ایشان طرح کنیم در مقام احتجاج و جدل بر ایشان چاره ای از قبول ندارند.

بالجملة در قرآن کریم میفرماید (و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب) [32 الحج 22] و هم میفرماید (ان الصفا والمروة من شعائر الله) [158 البقرة 2] و بر سبیل تقریب بر شعاریت میفرماید (فمن حج البيت او اعتمر) الاية [158 البقرة 2] و در جای دیگر فرموده (و من يعظم حرمات الله فهو خير له) [30 الحج 22] و شعار مأخوذ از شعور است بمعنی ما يشعر به لهذا او را در (صحاح) و (تفسیر رازی) به اعلام طاعة الله تفسیر کرده اند، و در بعض کتب تقاسیر اهل سنت معالم دین خدای گفته اند، و هر سه یکی است، و مراد از حرمت اگر چه در حق حج واقع شده ظاهر اینستکه خصوصیت ندارد بلکه کبری کلیه است و شك نیست که مودت اهل رسالت و عصمت که اجر رسالت است از شعایر طاعت خدا است، و از معالم دین، و البته اگر کسی منکر شود بالضرورة از دین پیغمبر آخر الزمان خارج است، پس آنچه راجع به تعظیم این شعایر و این حرمت باشد تقوی و خیر است.

و هم از آیات دلالت میکنند بر مطلوب آنچه این حجر خود در (شرح همزیة) نقل کرده و کفی بتناقض قولیه حجة ملزمة علیه، و آن چنین است که در شرح

آیه " فما بکت علیهم السماء والارض " وگفتار ابن حجر در (شرح همزیة)

این شعر که ناظم گفته:

وقست منهم قلوب علی من *** بکت الارض فقد هم والسماء

میگوید اقتباس از آیه کریمه (فما بکت علیهم السماء والارض) [29 الدخان 44] است چه مفهوم او آنست که بر مؤمن آسمان و زمین گریه میکند و اذا كان هذا في مطلق المؤمنین كما علم من الایة فما ظنك بآل البيت النبوي والسر العلوي، و بعد از تأویلات بسیار میگوید ولا مانع من حمله علی الحقیقة لانه ممکن ورد به الشرع، فلا ینخرج عن ظاهره الا به دلیل، و کلام مسلم و ثعلبی و دیگران در تفسیر این آیه در شرح فقرات سابقه گذشت (1) و اما اخبار اولاً آنچه خود ابن حجر در (شرح همزیة) نقل کرده کافی است، چه در شرح این بیت که بعد از بیت سابق است:

فابکهم ما استطعت ان قليلا من عظیم المصاب فيه البكاء میگوید ای مدة دوام استطاعتك تأسیا بنبيك ثم بجبرئيل ثم بعلي عليه السلام.

روی ابن سعد عن الشعبي قال مر علي كرم الله وجهه (2) بكر بلا عند مسيره

ص: 299

- 1- ذیل مصیبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الاسلام ج 2 ص 95 وگفتار مسلم و ثعلبی ج 2 ص 108 و 109
- 2- وجه اینکه در باره امیر المؤمنین - سلام الله علیه - کرم الله وجهه میگویند علاوه بر حدیثی که نقل کرده اند آن است که میگویند چون سجده برای بت نکرده روی او مکرم است، و در (نور الابصار) و (اسعاف الراغبین) از کتب ایشان مسطور است که هر وقت فاطمه بنت اسد در مدت حمل آن جناب میخواست سجده بت کند علی علیه السلام پای مبارك به شکم مادر میگذاشت و مانع از سجده میشد که به هیچ وجه از به دو دمیدن روح تا آخر عمر عبادت غیر خدای نکرد. و این سخن اگر چه جهت دلالت بر اینکه فاطمه بنت اسد علیها السلام قبل از اسلام بت پرست بوده باقواعد و اخبار ما موافقتی یه هیچ وجه ندارد مگر اینکه حمل شود بر تقیه از کفار، ولی چون معجزه ای است از امیر المؤمنین علیه السلام که اعدای او اعتراف کردند از نوشتن او امساك نداشتیم (منه ره).

الی صفین فوقف وسأل عن اسم هذه الارض فقیل له کربلا فبکی حتی بل الارض من دموعه، ثم قال دخلت علی رسول اللہ وهو یبکی، فقلت ما یبکیک؟ قال کان عندي جبرئیل آنفا وأخبرني ان ولدي الحسين یقتل بشاطي الفرات بموضع یقال له کربلا ثم قبض جبرئیل قبضة من تراب تلك الارض اشمی ایاها فلم املك عینی ان فاضتا (1).

واخرج الترمذي ان ام سلمة رأی النبي باکیا وبرأسه ولحیته التراب فسألته فقال قتل الحسين آنفا، وكذلك رأه ابن عباس نصف النهار اشعث اغبر بیده قارورة فیها دم یلتقطه فساله فقال دم الحسين واصحابه لم ازل اتبعه منذ الیوم، فنظروا فوجدوه قتل ذلك الیوم (2).

آنگاه توجیه سؤال بر خود میکنند که در خبر صحیح وارد شده که از بکاء نهی شده و جواب میدهد که مراد از بکاء در اینجا حزن و تأسف بر مصائب دین و اهل دین از استباحه حرم رسول و استهانت به حق ایشان است، آنگاه سؤال میکند چگونه پیغمبر نهی کرد و خود گریست جواب میدهد که نهی از گریه بعد از موت شده زیرا که دلالت بر ملال از قضای الهی دارد و گریه رسول قبل از موت بوده و این هر دو جواب دور از سمت صوابند:

اما اول - اولاً به جهت اینکه قواعد حمل و توجیه آنست که خاص مقدم است بر عام، بر فرض تسلیم صحت سند خبر نهی باید تخصیص داده شود درباره

ص: 300

1- الصواعق المحرقة 191 ط عبد اللطیف بمصر.

2- صحیح الترمذي 13 / 193 ط الصادی بمصر.

سید الشهداء بخبر تجویز، و طریقه علماء فریقین در جمیع مباحث بر تقدیم خاص است بر عام، و این حمل باطل است به اتفاق علمای اسلام.

ثانیا حمل بکاء بر تأسف و حزن خروج از ظاهر است بلا قرینه و طرح از این حمل اولی است.

و ثالثا التزام بجواز حزن و تأسف بر مذهب او بابکاء فریقی ندارد، چه عبارت (صواعق) را شنیدی که اظهار حزن را از بدع روافض شمرده.

و اما جواب ثانی - صحیح نیست چه در روایت ترمذی گریه پیغمبر بعد از قتل است، و اگر بگوید خواب حجت نیست میگوئیم پس چرا ذکر کرد و توجیه نمود، علاوه بر اینکه خود در شرح ابیات و سایرین از علماء ایشان میگویند آنچه پیغمبر در خواب گوید حجت است، و در این باب اخباری روایت کرده اند و ثانیاً فرقی نیست در دلالت بکاء بر ملالت و تبرم از قضای الهی بین سابق و لاحق و تفکیک به حکم بجواز اول و حرمت ثانی از روی علت مشترکه غلط است.

بالجملة از جملة اخبار داله بر جواز بکاء خبری است که ابن اثیر و سایرین از علمای سنت نقل کرده اند که چون پیغمبر از غزوه احد مراجعت کرد بمدينة نياحة زنان انصار را بر قتلاى انصار شنید (قال: لکن حمزة لا بواکی له) انصار شنیدند و زنان خود را امر کردند که بر حمزه ندبه کنند (1) قبل از ندبه بر قتلاى خود قال ابن الاثير (2) قال الواقدي فلم یزلن یبدأن بالندب لحمزة حتی الان (3) بالقطع والیقین.

محبت رسول خدای با حمزه بیش از محبت با سید الشهداء نبوده، و اگر گریه

ص: 301

1- کامل ابن اثیر 2 / 163 ط بیروت.

2- ابن ابی الحدید ظ.

3- شرح نهج لابن ابی الحدید 15 / 42 ط.

بر او مأمور به باشد البته بلکه بطریق اولی گریه بر حسین علیه السلام مأمور به است.

وبالجمله چون مودت اهل بیت واجب و تعظیم شعار اسلام لازم است و گریه بر سید الشهداء مندوب است جمیع امور مذکوره مندرج تحت این عناوین با مقدمه حصول بکاء است، و چون در اصول ثابت شده و خود علماء اهل سنت اعتراف کرده اند که ما یتوقف علیه المطلوب مطلوب، پس جمیع امور مذکوره راجح و مندوب است یا بامر نفسی یا بامر غیری، و این عین مطلوب و مدعا است.

و این که گفته است این کار بدعت است اگر مقصود آنست که ادخال ما لیس فی الدین فی الدین به قصد انه من الدین است فساد او معلوم شد، چه داخل در عناوین عامه و مشمول ادله خاصه است، و اگر مقصود این است که کار تازه ای است یعنی در عهد نبی نبوده علاوه بر اینکه باطل است بمقتضای اخبار مذکوره میگوئیم از جماعتی از علمای ایشان نقل شده و این اثر لغوی نیز تصریح ببعض او کرده که بدعت به احکام خمسة منقسم میشود: واجب مثل اشتغال بعلوم عربیت و حرام مثل شبهات مجبره، و مستحب مثل بناء مدارس و ریاضات، و مکروه مثل زرانددوی مساجد، و مباح مثل گشاد کردن آستین و پوشیدن لباسهای تازه، و از کجا معلوم شد که این بدعت واجب یا مستحب نباشد بنا بر تقریر ایشان، پس صرف اطلاق اسم بدعت بنا بر مذهب ایشان موجب وحشت نیست و در (نهایه) شرحی در این باب ذکر کرده که مراجعه او نیکو است و در شرح فقرات سابقه (1) ذکر بکاء ارض و سماء شنیدی.

و از عبد القادر جیلانی منقول است که در (غنیه) گفته هفتاد هزار نفر ملائکه بر حسین علیه السلام گریستند (2).

ص: 302

1- مصیبة ما اعظمها فی الاسلام علی جمیع اهل السماوات ص 95.

2- وقال الطبري في ذخائر العقبی 151 ط مكتبة القدسی بمصر عن جعفر بن محمد الصادق ان حول قبر الحسين سبعین الف ملك شعنا غبرا یكون علیه الی يوم القيامة.

وابن زیدون در شرح قصیده ابن عبدون در ذیل این شعر:

واسبلت دمعہ الروح الامین علی *** دم بفتح لال المصطفی ہدر

میگوید که جبرئیل بر حسین علیه السلام بگریست و اگر گریه بر سید الشهداء بدعت رافضه است باید پیغمبر و امیر المؤمنین و جبرئیل و آن هفتاد هزار ملائکه و آسمان و زمین و آفتاب همه روافض باشند، و این اعترافی است نافع از ابن حجر که رفض اولیای او از این جماعت صادر شده.

بالجملة علاوه بر همه امور دلیلی اعتباری در اینجا هست که اگر عاقل بی طرف و منصف بی غرض تأمل کند جزم به صحت قول شیعه و فساد طریقه عامه میکند، چه اگر یکی از ملل خارجه بیاید به بیند که قومی کسی را پیغمبر میدانند و واسطه فیض الہی و رابطه مدد سماوی و میگویند این پیغمبر مکرر وصیت اهل بیت خود فرموده و سفارش در حق آنها نموده، و در کتاب خود مودت ایشان را مزد رسالت قرار داد، و بعض آنها را اختصاصی داد و گفت (حسین منی وانا من حسین) و فرمود (احب اللہ من احب حسینا) و گفت (اللہم انی احبه فاحب من احبه و ابغض من ابغضه) و فرمود (لا یكون الرجل مؤمنا حتی اکون احب الیہ من نفسہ و اہلہ).

و این اخبار را تمام اهل این ملت نقل کرده اند (1) و اتفاق افتاد که گروهی از دشمن زادگان این پیغمبر به نا حق فرزند او را که حسین بود بکشتند و دختران و خویشاوندان پیغمبر را چون دیلمیان و کابلیان با سیری بردند، و هیچ دقیقه از ظلم فرو گذاشت نکردند، اکنون يك طایفه از امت این پیغمبر آن امام را عزاداری و سوگواری

ص: 303

1- وبتفصیل احقاق الحق 11 / 265 - 283 آنها را نقل کرده.

میکنند و به نیابت از پیغمبر و حفظ قرابت او گریه و زاری در پیش دارند، و در روز قتل او تعطیل و تعویق اشغال میکنند، و تعظیم قدر نبی و ادای مزد رسالت او را نیکو به جامی آورند، و طایفه دیگر در این روز شادی و خرمی دارند و لباسهای تازه در برو چشمها را سرمه و دستها را خضاب میکنند و جشنها بر پا میدارند و بزرها میآیند، و با یکدیگر تعیید و تبریک دارند، و به آن گروه استهزاء و استخفاف میکنند، و ایشان را مبدع و ضال میسمارند البته آن شخص خارج از ملت که از طرفین بیرون است به سلامت فطرت و صحت عقل خود حکم میکند که آن گروه اول شرط متابعت پیغمبر خود را ملتزم و وظیفه اتباع او را ادا کرده اند، و گروه ثانی پشت پای به حرمت پیغمبر زده اند و برسم عداوت و دشمنی رفتار نموده اند که بقتل فرزند او شادمان و خرم شدند، والحمد لله علی وضوح الحجة.

نصح و تحذیر

چه قدر شایسته است که شیعیان عموماً و ذاکرین خصوصاً ملتفت شده در این سوگواری و عزاداری بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب در از نشود، و اقتصار بر واجبات و مستحبات کرده از استعمال محرمات و اقرار معارف از قبیل غنا که غالباً نوحهای لطمیه خالی از او نیست، و اکاذیب مفتعله و حکایات ضعیفه مظنونۃ الکذب که در کتب متأخرین بلکه معاصرین نوشته شده، بلکه کتبی که مصنف آنها از علماء نیست - چه دایره تصنیف و تألیف در زمان ما وسعت گرفته و جز قلم و کاغذ و عبارت شرطی باقی نمانده - احتراز نمایند، و شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند، و از معاصی کبیره که روح عبادت را میبرد بپرهیزند، خصوصاً کذب و غنا که در این عمل ساری و مطرد شده است و کمتر کسی از او مصون است، و صواب چنان است که در این مقام یکی دو خبر در عظم عقاب کذب و غنا مذکور شود شاید اگر کسی

خدای نخواستہ مبتلی باشد مرتدع شود:

در حدیث موثق نقل شده (1) در (کافی) و (عقاب الاعمال) که خدای تعالی برای شر قفلہائی قرار داده و کلید آن قفل را شرب و کذب کرده و دروغ بدتر است از شراب (2).

و در کتب فقہای ما - رضی اللہ عنہم - از رسول خدای صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم حدیث شده کہ ہر گاہ کسی بی عذر دروغ بگوید ہفتاد ہزار ملک او را لعنت کنند و از دل او بوی گندی بلند شود تا بہ عرش برسد و خدای تعالی بواسطہ آن یک دروغ بر او ہفتاد زنا بنویسد کہ کمترین آنها مثل آنست کہ کسی با مادر خود زنا کند.

و ہم در کتب فقہیہ از حضرت عسگری علیہ السلام نقل شدہ کہ خباث را در یک خانہ گذاشتند و مفتاح او را کذب دادند.

و شیخ الطایفہ وقانداہ الاجل والمنتہی الیہ ریاستہم فی العلم والعمل شیخنا المرتضی - ضاعف اللہ قدرہ و رفع فی الملأ الاعلی ذکرہ - در کتاب (مکاسب) بہ این سہ خبر مستند شدہ مطلق کذب را از گناہهای کبیرہ شمرده چنانچہ مذهب محقق و علامہ وشہید ثانی است، چہ مفسدہ بر او مترتب نشود و چہ بشود، اینست حال کذب بی مفسدہ، و اگر مفسدہ بر او مترتب شود خصوصاً اگر دینی باشد و سبب ضعف عقیدہ مسلمانی یا افترای بہ امامی یا توهین قدر اہل بیت شود البتہ صد مرتبہ بدتر و گناہش بیشتر است، و اگر کذب بر خدا و رسول و ائمہ علیہم السلام باشد کہ حالش معلوم است مبطل روزہ و موجب کفارہ ہم میشود.

ص: 305

1- حال تالیف مجال مراجعہ کتب اخبار نبود لہذا بر خلاف سبک این کتاب رفتار شد اگر چہ در اعتماد اقوی باشد (منہ رہ).

2- کافی 2 / 338 کتاب 5 باب 139 حدیث 3 و کافی 6 / 403 کتاب 25 باب 17 حدیث 5.

ود (عقاب الاعمال) است که پیغمبر فرمود (من قال علي ما لم اقل فليتبوء مقعده من النار).

و او بالاتفاق ظاهراً از کبائر است، و اطلاق خیر مذکور مقتضی آنست که اگر يك كلمه هم باشد و مفید فائده نشود و مفسده بر او مترتب نگردد هم موجب دخول آتش است.

و از این جهت از مرحوم فقیه زاهد ورع حاجی محمد ابراهیم کلباسی - قدس سره - نقل شده که یکی از فضیلتی با دیانت اهل منبر در محضر آن جناب گفت در ذیل قصه ای که سید الشهداء فرمود یا زینب آن فقیه ورع بی محابا در ملاء عام به آواز بلند فرمود خدا دهنش را بشکند امام دو دفعه یا زینب نفرمود بلکه يك دفعه فرمود، اینک اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و از مفاسد این عمل في الجملة آگاه شوند.

اما غنا - اجماع علمای امامیه بر حرمت او است في الجملة، و در (کافی) سند بمحمد بن مسلم میرساند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که غنا خدای وعده آتش بر او کرده، و این آیت مبارك تلاوت کرده (و من الناس من يشترى لهو الحديث ليضل به عن سبيل الله به غير علم ويتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين) [6 لقمان 31] (1).

خلاصه معنی اینکه بعضی مردم لهو حدیث را میخرند و طالبند تا مردم را از راه دین خدا بی علم گمراه کنند، و راه خدا را استهزاء میکنند این چنین مردم برای ایشان در آخرت عذابی است خوار کننده، و در اینجا لهو الحدیث را به غنا تفسیر فرموده اند، و این معنی في الجملة در اخبار اهل البيت ممکن است دعوی تواتر او شود، و در

ص: 306

بعض اخبار قول زور تفسیر به او شده، و حقیقت غنا همان صوت لهوی است خواه با ترجیع باشد یا از تقطیع صوت و موزون کردن او حاصل شود، چنانچه در لحن مشهور بتصنیف ونوحهای موازن او مشهود میشود، و تصریح کرده به این تعمیم شیخ افقه اکبر شیخ جعفر در شرح (قواعد) و فرقی نیست بنابر مشهور بین مرثیه سید الشهداء و غیر او در حرمت، و شرط نیست خوبی صوت بلکه میزان آن صوتی است که اهل فسوق به او در حال طرب تلهی میکنند، و در عرف او را خواننده گی گویند هر چه بخواند و به هر وجه بخواند همه حرام و موجب دخول جهنم است، و اگر نشر فضائل مستحب است دروغ و غنا حرام و باطلند.

و مناسب است در اینجا نقل کلام شیخ اجل اعظم استاد جمیع من تأخر و تقدم حجة الفرقة الناجية علامة العترة الزاكية شيخنا الاستاد الاكبر - نور الله ضريحه المطهر - در (مکاسب) در رد کسی که گمان کرده که غنا در مراثی موجب مزید بکاء و تقجع است که میفرماید اعانت غنا بر بکاء و تقجع ممنوع است، چه دانستی که غنا صوت لهوی است و لهورا با بکاء و تقجع مناسبتی نیست، بلکه بنابر ظاهر مشهور که او را ترجیع مطرب دانسته اند همچنین است، چه طرب مطلق اختلاف حالت است و ربی که حاصل میشود از او اگر سرور باشد منافی تقجع است نه معین بر او، و اگر حزن باشد به جهت آنست که در نفوس حیوانیة از فقد مشتیهات نفسانیة مرکوز است نه به جهت آنچه بسادات زمان و عترت خاتم پیغمبران رسیده بر فرض که اعانت کند توقف مستحبی یا مباحی بر امری دلیل بر اباحه او نیست، بلکه لابد باید ملاحظه دلیل حرمت کرد اگر بود بسیار خوب و الا به حکم اصل محکوم باباحه خواهد شد، به هر صورت جایز نیست تمسک در اباحه به اینکه مقدمه امر غیر حرام است.

و آنچه از کلام او ظاهر میشود که فرموده در مراثی طرب نیست نظرش بمراثی

متعارفه نزد اهل دیانت است که مقصود ایشان از مرثیه جز تفجع نیست، و گویا حادث نشده بود در عصر او مراثی که اکتفاء میکنند اهل لهو و خوش گذاران ها از مردان و زنان به آن مراثی از حضور مجالس لهو و ضرب احواد و اوتار و تغنی بقصب و مزمار چنانچه شایع است در زمان ما، چنانچه خیر داده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنظیر او آنجا که فرمود (یتخذون بالقرآن مزامیر) (1) چنانچه زیارت حضرت سید الشهداء سفرش از اسفار لهو و نزهت شده برای کثیری از مترفین.

و همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داده بنظیر او در سفر حج و فرموده اغنیای امت برای نزهت حج میکنند و اوساط برای تجارت و فقراء برای سمعه، و گویا کلام آن حضرت مثل کتاب عزیز است که جاری است در موردی و وارد است در نظیر او تا اینجا است ترجمه عبارت (مکاسب) شیخ قدس الله نفسه و روح رمسه.

و چون عموم اهل این ملت از عالم و عامی کلام این پیشوای مقدم و قدوه معظم را جاری مجرای نصوص میدانند خوب است تأمل کرده و دستور العمل سلوک و سر مشق رفتار خود کنند و از این قرار قدمی تخطی روا ندارند، و از اعظم مصائب اسلام که مؤمن غیور اگر از شدت این مصیبت جان بدهد ملوم نیست اینست که مردم لهو طلب هوا پرست اسماء اهل بیت طهارت را که خدایشان در قرآن بکرامت و بزرگی ستوده مثل زینب و سکینه در آلات لهو و لعب میبرند، و بجای اسماء گروهی که در مثال و مثالی باید برده شود مثل لیلی و سلمی برده تکرار مینماید، و تذکر مصائب آل رسول را بسیره بنی امیه و بنی مروان مایه عیش و تنعم و وسیله تغنی و ترنم میکنند، و اگر کسی تأمل کند این کار از حد

ص: 308

1- الرضا علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی اخاف علیکم استخفافا بالدين و بیع الحکم و قطیعة الرحم، وان تتخذوا القرآن مزامیر - عیون الاخبار 2 / 42، بحار الانوار 89 / 194 ط بیروت.

فسق گذشته سر از گریبان کفر والحاد در میآورد نعوذ بالله من الخذلان وغلبة الهوى ومكيدة الشيطان.

(اللهم فضاعف عليهم اللعن والعذاب بقتلهم الحسين عليه السلام)

ج - بارالها پس دو چندان کن بر ایشان لعنت و عذاب را بواسطه کشتن ایشان حسین علیه السلام را.

ش - فاء: برای تفریع است که تعلیل لاحق بسابق باشد و علت طلب مضاعفه در این مقام فرح آنها است بیوم عاشورا که حقیقتا مصیبتی عظیم و خطبی جلیل است بلکه کمتر از اصل کشتن آن جناب نیست.

ضعف: چنانچه در (صحاح) و (قاموس) و (اساس) و (منتهی الارب) و غیر آنها است مثل شئ است، وضعفاه مثلاه واضعافه امثاله در (قاموس) گفته (او الضعف المثل الی ما زاد) پس يك مانند یا دو مانند هر چه زیادتر باشد ضعف است، و میگویند (لك ضعفه) و اراده دو مثل و سه مثل میکنند، و این تردید صاحب (قاموس) بنابر عادت او است که در مواضع اختلاف اقوال لغویین و عدم ترجیح او استعمال میکنند پس کلام دلالت دارد بر وجود قولی، و مثال مذکور شاهد این قول است، و در تفسیر فخر رازی نسبت عبارت مذکوره را بازهری داده.

و مضاعفه دو چندان کردن یا زیاده از آن است چنانچه در (منتهی الارب) میگوید و این قول را در (صحاح) نسبت بخلیل داده و گفته و ذکر الخلیل ان التضعیف ان یزاد علی اصل الشئ فیجعل اثنین او اکثر و كذلك الاضعاف والمضاعفه یقال ضعف الشئ واضعفته وضاعفته بمعنی، و کریمه (یضعف له العذاب ضعفین) [30 الاحزاب 33] که مؤدی آنست که سه عذاب باشد شاهد این دعوی است، و همچنین (یضعفه اضعافا مضاعفه) [فیضعفه له اضعافا کثیره] [245 البقرة 2] چه

" اللهم انى اتقرب اليك في هذا اليوم وفي موقفى هذا وايام حياتى بالبراءة منهم واللعنة عليهم وبالموالاة لنيك وآل نبيك عليهم السلام " اين جمله فذلکه و خلاصه زيارت است زيرا:

اگر مضاعفه اضافه يك مثل بود با اين استعمال راست نمى آمد، و از اينجا معلوم شود كه ضعف مخصوص به يك مثل نيست، چه اختلاف مشتق با مصدر در اصل معنى و سنخ موضوع له معقول نيست، پس قول خليل حق است، و ظاهر كلام لغويين كه گفته اند ضعف بمعنى مثل است صحيح نيست چه قطعاً مراد از ضعف دو چندان است، نه نظير و مشابه و از اين جهت تضعيف بمعنى جعل الشئ مثلين آمده.

و علامه طبرسى قدس سره در (مجمع البيان) اشاره بدفع اين اشكال كرده حيث قال: (الضعف المثل الزائد على مثله فاذا قال القائل اضعف هذا الدرهم فمعناه اجعل معه درهما لا دينارا وكذلك اذ قال اضعف الاثنين فمعناه اجعلهما اربعة) و اين كه فرمود لا دينارا اشاره به آن است كه زياده از دو معلوم نميشود تا تواند كه مراد ده برابر باشد و دينار شود، و هم فرموده كه حكايه شده كه اضعاف در لغت عرب دو چندان كردن است، و مضاعفه زياده از دو چندان كردن است، و بنابر اين نكته اختيار مضاعفه در اين دعا بر اضعاف و تضعيف معلوم ميشود.

عذاب: شكنجه است، و هر چه بنفس برسد از الم چنانچه در (منتهى الارب) است و مراد در عبارت دعا ظاهراً عذاب اخروى است.

(اللهم انى اتقرب اليك في هذا اليوم وفي موقفى هذا وايام حياتى بالبراءة منهم واللعنة عليهم وبالموالاة لنيك وآل نبيك عليهم السلام).

ج - بارالها همانا من تقرب ميگويم بسوى تو در اين روز و در اين موقف خود و در ايام زندگاني خود به تبرى جستن از ايشان و لعنت كردن بر ايشان و به دوستى براى پيغمبر تو و آل پيغمبر تو عليهم السلام.

ش - اين جمله فذلکه و خلاصه اين زيارت است چه قوام اين زيارت به سه امر بود:

یکی - به اظهار موالات پیغمبر و آل او چنانچه در بعض فقرات تفصیلا و در دیگری اجمالا مذکور بود.

و دیگری برائت بحسب تمام مراتب وجود از ذوات و افعال و صفات دشمنان پیغمبر و آل او اجمالا و تفصیلا.

و سوم - لعن فعلی این گروه، و در این فقره هر سه مطلب مذکور است، و از محاسن اتفاقات اینکه ابتداء و اختتام این زیارت بلفظ سلام است که دلیل سلامت خواننده است انشاء الله به برکات اهل بیت عصمت و طهارت از آفات و شرور دنییه و دنیویه و منت خدای را که ما آنچه در توضیح الفاظ و معانی این زیارت شایسته بود و مقام مقتضی شد به قدر وسعت و اندازه مهلت ذکر کردیم، بلکه نسبت بقوه خود دادن غلط و خویشتن ستائی و رعونت (1) است، و البته از میامن توجهات آن امامی است که این زیارت بذات شریف او تعلق دارد - شملنا الله و عامه شیعتہ ببرکاته و الحقنا فی الآخرة بدرجة عبیده بل درجاته -.

و اینک مناسب است که در فصلی علاحده شرح چند فقره دعای عقیب زیارت شریفه بر قانون شرح او که گذشت به جهت تتمیم خدمت و اتمام نعمت مذکور شود و الله الموفق لكل خبر و به الاعتصام ثم برسوله و عترته علیهم افضل الصلاة والسلام.

فصل در شرح دعای لعن و سلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده و در این فصل چند مطلب است مطلب اول شرح دعای لعن است:

(1) رعونت بمعنی حماقت است.

(اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد و آخر تابع له على ذلك) ج - بار الها لعنت كن اول كسى را كه ظلم کرده حق محمد وآل محمد را و آخر كسى كه متابعت کرده او را بر ظلم.

ش - اول: در اشتقاق او خلاف است، گروهی از بصریین گفته اند كه مأخوذ است از (وول) و در این معنی رعایت قیاس کرده اند چه وزن او را افعال دانند، ولی معنی (وول) معلوم نیست و استعمال او در غیر موضع محل نزاع به اتفاق دیده نشده پس احتمال اشتقاق از او وجهی ندارد.

و بعضی گفته اند كه از (وئل) مأخوذ است كه بمعنی لجا وارد شده ومنه الموءل بمعنی الملقأ، و چون سبق علت نجات است، و اول هر چیز سابق بر سایر اجزا است لفظ موضوع برای لازم را در ملزوم استعمال کردند، و بنا بر این واو ثانی مقلوب از همزه است و این خلاف قیاس است.

و جماعتی بر آنند كه مشتق از (اول) بمعنی (رجع) است و بنا بر این اگر وزن افعال باشد یعنی آن چیزی است كه رجوع به او بیشتر میشود، و این معنی لازم اسبق الاجزاء است، و بنا بر این افعال تفضیل از مجهول اشتقاق شده مثل احب و ابغض و احمد و اشغل و اشهر و اشباه اینها.

و در وزن او خلاف است جمهور بصریین گفته اند كه (افعل) است، و قاطبه كوفیین و بقیه بصریین بر آنند كه وزن او (فوعل) است مثل (كوكب) و (جوهر) و بنا بر این و او زاید است نه همزه.

اگر از (وول) باشد (وول) [\(1\)](#) میشود و او اول قلب بهمزه شده به جهت دفع ثقل.

ص: 312

خواهر معاویه موی خود را نمایان میکند در حضور زیاد و...

و اگر از (وئل) باشد (وئل) میشود، و بنا بر این دو قلب شده هر دو بر خلاف قیاس، و میشود ملتزم بنقل مکانی شوند و وزن او (عوفل) بشود.

و بنا بر وجه ثالث (1) با احتمال سابق (2) موافق است، چه وزن هر دو (اوئل) (3) میشود (4).

ص: 313

1- که از ماده (اول) باشد.

2- که افعال تفضیل از (وول) باشد.

3- اوول - صحیح.

4- مسألة (6) فرض دارد. ألف - الف (اول) افعال تفضیل باشد. ب - الف (اول) فاء الفعل باشد به اینکه (اول) بر وزن (فوعل) باشد. و ماده (کلمه) اول امکان دارد از: وول باشد. 2 - از (وئل) باشد. 3- از « اول » باشد، و با ضرب دو احتمال وزن در سه احتمال ماده شش صورت پیدا میشود و تفصیل صورتها چنین است: 1 - اوول . 2 - اوئل . 3 - اول . 4 - ووول باینکه و او زیاد شده باشد بین فاء الفعل وعین الفعل مثل واودر کوکب و جوهر لان الواو تزداد ثانیة کثیراً کجوهو و کوثر - شرح سید علیخان ص 34]. ه - وئل 6 - اوول باینکه و او زیاد شده باشد بین فاء الفعل وعین الفعل و در تمام این صورتها ششم و اول است که یکی میشود.

فضل بن روزبهان میگوید معاویه خلیفه بر حق نبود و دفاع ندارد

و مشهور نحاة وزن او را افعال میدانند، و استشهد میکنند: به اینکه عرب گفته:

(هذا اول من هذا) با (من) تفضیلیه یعنی این اقدم از او است.

و به اینکه تأنیث او (اولی) است و از این جهت حریری در (اوهام الخواص) لفظ (اوله) در تأنیث اول غلط دانسته، و محقق ثانی - قدس سره - در (جامع المقاصد) تبعیت از حریری کرده حکم بغلطیت استعمال (اولتین) در عبارت علامه - قدس سره - فرموده، و بعض آنها که صحیح دانسته اند مثل مرزوقی در (شرح فصیح) ملتزم شده اند که تأنیث (اول) بر (اوله) بملاحظه مناسبت (آخره) در تأنیث (آخر) است و این کلام خالی از قدحی نیست.

و در شرح شهاب خفاجی صاحب (ریحانة) بر (درة الغواص).

و در شرح (صحیفه) مکرمه سید ادیب محقق مذکور است که (اول) گاهی افعال تفضیل میآید، و گاهی صفت، و قسم ثانی گاهی مثل ظروف لازمة الاضافة مثل قبل و بعد استعمال میشود، و گاهی مثل سایر اسماء.

و این دو قسم اخیر منصرف است، و تأنیث او (اوله) است، و از (ارتشاف) او حیان هر دو نقل کرده اند ورود (اوله) را و در (شرح دره) از مرزوقی نقل کرده و از (منتهی الارب) و در (اساس البلاغة) میگوید (جمل اول) و (ناقة اوله)، و در اخبار أهل عصمت علیه السلام که کلام خود ایشان حجت و استعمالشان دلیل صحت است لفظ (اول) و (اوله) متکرر الوجود و متکثر الوجود است، و با تصریح ابو حیان و مرزوقی و زمخشری و ورود استعمال فصیح حکم بغلطیت (غلط) است یا غفلت.

و آنچه به نظر این بی بضاعت میرسد آنست که اول لفظی مشترك است بین این دو وزن، آنجا که غیر منصرف است و با (من) استعمال میشود افعال است،

وتأیث او (اولی است، و آن جا که منصرف میشود و بمعنی متقدم بی رعایت تفضیل (فوعّل) است، وتأیث او (اوله) و احتمال مشارکت با آخر در غیر مورد ذکر او چنانچه از مرزوقی گذشت وجهی ندارد، و علاوه بر این تأویل انصراف و نزع معنی تفضیل هم محتاج بتکلفی دیگر است، و این جمع که ما کردیم اگر چه کسی قائل نشده، ولی چندان بلکه به هیچ وجه بعید نیست، و به اجتهادات و آراء نحاة هرگز ملتزم نبوده ایم، ولا وحشة من حق ساعد علیه الدلیل والاعتبار.

آخر: بکسر خاء بمعنی پسین ضد نخستین است چنانچه در (منتهی الارب) است وتأیث او آخره است، و آخر بفتح بمعنی غیر است (1) ولی اخص از او

ص: 315

1- اول آن را گویند که پیش رواست و اقتداء به آن میشود، و به همین معنی است گفتار خدای متعال (ولا تكونوا أول کافر به) یعنی نباشید پیش رو در کفر تا اقتدا به شما شود. و گفتار امیر المؤمنین علیه السلام (أنا أول المؤمنین) من هستم پیش رو در ایمان و به من اقتدا کردند در اسلام و ایمان - مفردات راغب. و آخر به معنی اول نبودن است نه فرد تمام کننده و باین معنی تفسیر کرده اند آیه شریفه را (اللهم ربنا أنزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لأولنا و آخرنا) [114 المائدة 5] ای پروردگار ما فرو فرست بر ما مائده ای از آسمان که عید باشد برای ما و برای کسانی که بعد میآیند - (کشاف) و (مجمع البیان) و آیه مبارکه (قالت اخیهم لاؤلاههم ربنا هؤلاء أضلونا) [38 الاعراف 7] گفتند زمره و دسته دنباله روهای در آتش بر پیش روها خدایا اینها ما را گمراه کردند. و آیه کریمه (هو الاول والاخر) [3 الحديد 57] او است اول هستی و آخر هستی. و از مطالب فوق آشکار شد بی اساس بودن این سؤال. در این فقره زیارت اول ظالم بمحمد و آل محمد و آخر آنها را لعنت کرده ولی کسانی را که در وسط قرار میگیرند متعرض نشده چرا؟

است، چه باید از جنس سابق باشد مثل (جاءني رجل و آخر) یعنی مرد دیگر نه حیوان دیگر، و این معنی از (غیر) هم معلوم میشود، و لیکن به انصراف است نه وضع بلکه بقرینه است نه انصراف، این ظاهر کلام لغویین است، و فرق خالی از اشکال نیست.

تابع: در (منتهی الارب) است که (تبعه تبعاً بالتحريك و تبعاه بالفتح) پس روی کرد او را و در پی وی رفت و لاحق گردید.

و مراد از اول ظالم در این عبارت علی الظاهر ابو بکر است (1)، چه او اول کسی بود که تقمص خلافت کرد و فتح باب ظلم بر اهل بیت نبوت نمود و حق پیغمبر و آل او را مغضوب داشت و سینات عمر هم راجع به او است، چه به عقد

ص: 316

1- ویدل علیه ما رواه العیاشی عن ابی جمیلة عن بعض اصحابه عن احدهما علیهما السلام قال قد فرض الله في الخمس نصيبا لال محمد صلى الله عليه وآله وسلم فابى ابو بكر ان يعطيهم نصيبهم حسدا وعداوة وقد قال الله (ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون) [47 المائدة 5] وكان ابو بكر اول من منع آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم حقهم وظلمهم وحمل الناس على رقابهم ولما قبض ابو بكر استخلف عمر على غير شوری من المسلمین ولا رضا من آل محمد فعاش عمر بذلك لم يعط آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم حقهم وصنع ما منع ابو بكر - العیاشی ذیل الایة بحار الانوار 8/210 ط و 8/218 کمپانی.

بخاری روایت میکند از رسول خدا " من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب "

او خلافت برای عمر منعقد شد، و از این جهت در احادیث اهل بیت عصمت و طهارت است که (عمر سیئه من سیئات ابی بکر).

و تواند بود که مراد ثانی باشد یا بملاحظه آنکه ظهور آثار عناد و ظلم او بیشتر شده یا نظر به اینکه اول هم به تلمیح و تدلیس و اسباب چینی او خلیفه شد چنانچه کلام شارح (مقاصد) و غیر او که سابقا شنیدی (1) شاهد صدق این مدعا است، و از این جهت در لسان ائمه و خواص ایشان از ابو بکر بعجل تعبیر کنند و از عمر بسامری، و هر دو وجه را - بمعونت خداوند و اولیای کرام او - در کتب اهل سنت شاهدهی عدل و گواهی امین داریم که باید ذکر شوند:

اما دلیل وجه اول: خبری است که ابن ابی الحدید از کتاب نصر بن مزاحم نقل کرده و مسعودی نیز در (مروج الذهب) روایت فرموده، و هر دو معتمد اهل سنت هستند، و آن خبر اگر چه طویل الذیل است ولی چون مشتمل بر فضایل امیر المؤمنین علیه السلام و مثالب دشمنان آن جناب است صواب چنان است که تماما نقل شود و ادای حق این مرحله نیز نماید [نمائیم - ظ]، و آن چنین است که چون علی علیه السلام قیس بن سعد را از ولایت مصر عزل کرد و محمد بن ابی بکر را نصب فرمود و به مصر رسید، مکتوبی محمد به معاویه نوشت که نسخه او اینست:

من محمد بن ابی بکر الی الغاوی معاویة بن صخر سلام علی اهل طاعة الله ممن هو سلم لاهل ولاية الله، اما بعد فان الله بجلاله وعظمته وسلطانه وقدرته خلق خلقا بلا عبث ولا ضعف في قوته ولا حاجة به الی خلقهم ولكنه خلقهم عبیدا وجعل منهم شقیا وسعیدا وغویا ورشیدا، ثم اختار الله علی علمه فاصطفی وانتخب منهم محمدا فاختصه برسالته واختاره لوحیه وأتمنه علی امره وبعثه رسولا مصدقا لما بین یدیه من الكتب ودلیلا علی الشرایع فدعا الی سبیل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة.

ص: 317

فكان اول من أجاب وصدق (1) فأسلم و سلم فاخوه (2) وابن عمه علي بن ابيطالب فصدق بالغيب المكتوم واثره على كل حميم ووقاه كل هول وواساه بنفسه في كل خوف فحارب حربه وسالم سلمه فلم يبرح مبتذلا لنفسه في ساعات الازل ومقامات الروع حتى برز سابقا لا نظير له في جهاده ولا مقارب له في فعله وقد رأيتك تساميه وأنت أنت، وهو هو، السابق المبرز في كل خير، اول الناس اسلاما وأصدق الناس نية واطيب الناس ذرية وافضل الناس زوجة وخير الناس ابن عم.

وانت اللعين بن اللعين لم تزل انت وابوك تبغيان لدين الله الغوائل، وتجهدان على اطفاء نور الله، وتجمعان على ذلك الجموع وتبذلان فيه المال وتخالفان في ذلك القتال (3) على ذلك مات ابوك، وعلى ذلك خلفته، والشاهد عليك بذلك من يأوى ويلجأ اليك من بقية الاحزاب ورؤس النفاق والشقاق لرسول الله، والشاهد لعلي مع فضله وسابقته القديمة، انصاره الذين ذكرهم الله تعالى في القرآن ففضلهم واثني عليهم من المهاجرين والانصار، فهم معه في كتائب وعصايب يجالدون حوله باسيافهم ويهريقون دماءهم دونه يرون الفضل في اتباعه والشقاق والعصيان في خلافه، فكيف يالك الويل تعدل نفسك بعلي، وهو وارث رسول الله ووصيه وابو ولده واول الناس له اتباعا وآخرهم به عهدا، يخبره بسره ويشركه في امره، وانت عدوه وابن عدوه، فتمتع في دنياك ما استطعت بباطلك وليمددك ابن العاص في غوايتك فكان أجلك قد انقضى وكيدك قد وهى، وسوف تستبين لمن تكون العاقبة العليا، واعلم انك انما تكايد ربك الذي قد آمنت كيده وآيست من روجه وهو لك بالمرصاد، وانت منه في غرور، وب الله وباهل بيت رسوله عنك

ص: 318

1- ووافق - كتاب الصفيين.

2- واخوه - ابن ابي الحديد.

3- القبائل - ابن ابي الحديد.

الغنى، والسلام على من اتبع الهدى (1).

چون این مکتوب - که خلاصه مضمون او ذکر فضایل علی علیه السلام است از سبق و جهاد و قرابت و علم و حلم و نصرت اسلام و وقایت نفس مقدس رسالت و ثنای اصحاب آن جناب که تقاوه انصار و خلاصه مهاجرین بودند و تحذیر معاویه از وخامت عاقبت خلاف با اهل بیت رسالت و تنبیه او بر رجوع از عهد سالف و رسم سابق و کینه دیرینه که با پیغمبر داشت و تجهیز حروب و تجنید عساکر بر خلاف او میکرد، و باین سبب لعین ابن اللعین و عدو ابن العدو لقب گرفت - بمعاویه رسید در جواب نوشت:

من معاوية بن ابي سفيان الى الزاري على ابيه محمد بن ابي بكر سلام على أهل طاعة الله، اما بعد فقد اتاني كتابك تذكر فيه ما الله اهله في قدرته وسلطانه و ما اصطفى به نبيه مع كلام الفته ووضعته فيه، لرأيك تضعيف ولايبك فيه تعنيف وذكر حق ابن ابي طالب وقدم (2) سابقته وقرابته من نبي الله ونصرته له ومواساته اياه في كل خوف (3) واحتجاجك علي وفخرك بفضل غيرك لا بفضلك، فاحمد الها صرف ذلك الفضل عنك وجعله لغيرك، فقد كنا وأبوك معنا في حيوه نبينا نرى حق ابن أبطالب لازما لنا وفضله مبرزا علينا، فلما اختار الله لنيبه ما عنده واتم له وعده واطهر دعوته وافلج حجته قبضه الله اليه، فكان أبوك وفاروقه اول من ابتره وخالفه، على ذلك اتفقنا واتسقا ثم دعواه على أنفسهما فابطأ عنهما وتلكأ عليهما فهما به الهموم وارادا به العظيم فبايعهما وسلم لهما لا يشركانه في أمرهما ولا يطلعانه على سرهما حتى قبضا وانقضى امرهما، ثم أقام بعدهما ثالثهما عثمان

ص: 319

1- شرح ابن ابی الحدید 3 / 188.

2- قدیم - ابن ابی الحدید.

3- وهول - ابن ابی الحدید.

ابن عفان بهتدی بهدیهمما ویسیر بسیرتھما، فعبته أنت وصاحبك حتى طمع فيه الاقاصي من اهل المعاصي وبطنما له عداوتكما وغلکما حتی بلغتما منه مناکما، فخذ حذرک یابن ابي بکر فتری (فستری - ابن ابي الحديد) وبال امرک وقس شبرک بفرک تقصران تساوی او توازي من یزن الجبال حلمه ولا تلین علی قسر قناته ولا یدري ذو مدى اناته، أبوک مهد له مهاده وبنی ملکه وشاده فان یکن ما نحن فيه صوابا فأبوک اوله، وان یکن جورا فأبوک اسه. (اسسه - ابن ابي الحديد) ونحن شرکائه فبهده اخذنا وبفعله اقتدینا، رأینا أباک فعل ما فعل فاخذنا مثاله واقتدینا بفعله، فعب اباک بما بدا لك او دع، والسلام علی من اتاب ورجع من غوايته وتاب (1).

این نسخه جواب است که در سه کتاب از کتب اهل سنت موجود است کتاب (نصر ابن مزاحم) که از اعظم متعمدین ثقات نزد ایشان است و (مروج الذهب) که شطری از فضائل مصنف او مسعودی سابقا گذشت (2) و (شرح نهج البلاغه) که مصنف او عبد الحمید بن ابي الحديد بغدادی است که از اجله علماء وفقهاء این طایفه است، و شرح حال او استطرادا در (وفیات الاعیان) در ذیل حال نصر الله بن الاثیر صاحب (مثل السائر) واستقلالاً در (فوات الوفيات) صلاح الدین کتبی مذکور است و صلاح صفدی در (شرح لامیه) و غیر او مکرراً از او تعبیر به امام علامه کرده اند و با وجود این شکی در صحت و سلامت سند او کسی نخواهد داشت.

و محصل معنی او اینستکه این مکتوب از معاویه است بسوی محمد بن ابی بکر که عیب جوی پدر خودش است - مکتوب تو رسید که مشتمل بر ثنای الهی و درود پیغمبر بود و کلماتی چند که تألیف و وضع کرده بودی که هم رأی تو را

ص: 320

1- ابن الحديد 3 / 189.

2- ذیل هذا یوم فرحت به آل زیاد ص 269.

تضعیف میکند و هم پدرت را سرزنش و تعنیف، و ذکر کرده بودی در آن کلمات حق علی را، و سابقه قدیمه و قرابه قریبه و نصرت مواسات او را در احوال برای رسول، و تو بفضل دیگران احتجاج و افتخار جستی نه بفضل خود، منت خدای را که این فضیلت را از تو مصروف کرد و به دیگری مخصوص داشت، همانا ما در زمان رسول خدا وقتی که پدرت با ما بود حق علی را واجب میدانستیم و فضل او را میرز میدیدیم.

چون پیغمبر بدرود جهان فانی گفت پدر تو وفاروق او عمر، اول کس بودند که حق وی گرفتند و مخالفت او نمودند، بر این کار اتفاق و اتساق کردند و هم دست و هم داستان شدند، آنگاه او را به بیعت خود دعوت کردند، او کندی کرد و تأخر جست، و ایشان در حق او خیالاتی کردند و در صدد قتل او بر آمدند چون چنین دید بیعت کرد و تسلیم نمود، و آن دو او را نه در امری شریک کردند و نه بر سری مطلع داشتند، این نبود تا عثمان براریکه خلافت جای گرفت و بسیره آن دورفتار کرد، پس تو و علی او را عیب جوئی کردید چندان که اهل معاصی از ادانی واقاصی در وی طمع کردند، و شما غل و عداوت خود را پنهان داشتید تا به آرزوی خود رسیدید و او را کشته دیدید.

هان ای پسر ابو بکر اندیشه کار خود بنمای و اندازه قدر خویش بشناس تو آن نیستی که با آنان که حلمشان همسنگ جبال است و بصلابت عود چنانند که بقا سری نرمی نپذیرند، و هیچ بعید الهمه ادراک غایت ایشان نکند یکسانی جوئی و هم قدری طلبی، پدرت مهاده سلطنت مرا تمهید و اساس ملک مرا تشیید کرده، اگر آنچه ما میکنیم با علی صواب است پدرت اول این کار بوده، و اگر جور است پدرت اصل او بوده، و ما به یاری او این کار کردیم، و ما طریقه او را اختیار نمودیم و به کردار او اقتدار وا داشتیم، دیدیم پدر تو کرد آنچه کرد، ما احتدای مثال واقفتای فعال

وی پیش گرفتیم پس پدر خود را عیب جوئی کن یا به ترك این كردار بكوی، والسلام علی من اتبع الهدی.

در این مکتوب چند جا معاویه که امام سنیان و خلیفه واجب الاطاعة ایشان است و او را واسطه فیض الهی بین خود و خدای خود میدانند و کرامات و مقامات برای او ثابت میکنند، چنانچه در قصه مکالمه او و شیطان در (مثنوی) مذکور است شهادت داده که تأسیس این اساس و تمهید این قیاس از آن ملحد خدای شناس بوده و البته قول معاویه حجت است و روایات علمای ایشان معتمد.

و اما دلیل وجه دویم خبری است که آیه الله العلامة - ادام الله في الجنة اكرامه - از بلاذری نقل فرموده و این روز بهان تقریر نموده و هذه عبارت:

لما قتل الحسين عليه السلام كتب عبد الله بن عمر الى يزيد بن معاويه اما بعد فقد عظمت الرزية وجلت المصيبة وحدث في الاسلام حدث عظيم ولا يوم كيوم الحسين فكتب اليه يزيد اما بعد فانا جننا الى بيوت منجده وفرش ممهده ووسائل منضدة فقاتلنا عنها، فان يكن الحق لنا فعن حقنا قاتلنا، وان كان الحق لغيرنا فابوك اول من سن هذا وابتز واستأثر بالحق على اهلها انتهى (1).

خلاصه معنی آنکه عبد الله عمر بعد از واقعه كربلا به یزید نوشت که مصیبت بزرگ و سوگواری سخت شد و در اسلام حادثه عظیم پدید آمده، و هیچ روزی

ص: 322

1- نهج الحق 356 وهذا امر ضروري ولا يحتاج اثباته الى قول يزيد واضرابه وان كان فيه تأييد للمطلوب فالحسين لم يقتل الا باسياف الاولين ولذا قال القاضي بن قريعة في ابياته: لولا حدود صوارم *** امضى مضاربها الخليفة لنشرت من اسرار آل *** محمد جملا ظريفه واريتمكم ان الحسين *** اصيب في يوم السقيفة

چون روز حسین نیست یزید در جواب نوشت که ما آمدیم به خانه های آراسته با فرشهای گسترده، و وسائل مرتبه اگر حق برای ما باشد در طلب حق خودمان جنگ کردیم و اگر برای جز ما باشد پدر تو اول کس بود که این سنت گذاشت و بقهر و غلبه این حق را بگرفت و در او تصرف کرده اهلش را منع نمود.

و این مکتوب موافق است با مضمون خبر مفصلی که از کتاب دلایل حمیری - (طبری ظ) نقل شده که چون عبد الله بر یزید وارد شده در شام در بدعتهای او با او تکلم کرد وی را بخلوتی بر دو طوماری دراز بر آورد که عمر بن معاویه نوشته بود متضمن ظلمهائی که بر اهل بیت کرده و توجیه احترامات ظاهری، و سعی در بر کندن اصل و قطع فرع ایشان در باطن و اظهار ثبات بر عهد قدیم و دین جاهلیت و عبادت اوئان به شرحی که در فتن (بحار) (1) و غیر او مذکور است.

ص: 323

1- بحار الانوار 8 / 221 ط تبریز. البصائر: احمد بن محمد عن الحسن بن علي عن ابي الصخر عن الحسن ابن علي عليه السلام قال: دخلت انا ورجل من اصحابي على بن عيسى بن عبد الله ابن ابي طاهر العلوي قال ابو الصخر فاظنه من ولد عمر بن علي قال: وكان ابو طاهر في دار الصيدين نازلا قال: فدخلنا عليه عند العصر و بين يديه ركوة من ماء وهو يتسمح فسلمت عليه فرد علينا السلام ثم ابتدنا فقال معكم احد؟ فقلنا: لا ثم التفت يمينا وشمالا هل يرى احدا ثم قال: اخبرني ابي عن جدي انه كان مع ابي جعفر محمد بن علي بمنى وهو يرمى الجمرات ورأيت انا ابا جعفر رمى الجمرات قال فاستتمها ثم بقى في يده [بعد خ] خمس حصيات فرمى اثنتين في ناحية وثلاثة في ناحية فقال له جدي جعلت فداك لقد رأيتك صنعت شيئا ما صنعه احد قط رأيتك رميت الجمرات ثم رميت بخمسة بعد ذلك ثلاثة في ناحية واثنتين في ناحية قال: نعم اذا كان كل موسم اخرجنا الفاسقان الغاصبان ثم يفرق بينهما هيهنا لا يراهما الا امام عدل فرميت الاول اثنتين والاخر ثلاثة لان الاخر اخبث من الاول. الاختصاص: احمد بن محمد بن عيسى عن الوشا عن ابي الصخر احمد بن عبد الرحيم عن الحسن ابن علي رجل كان يكون في جباية مأمون قال: دخلت... مثله وفيه اخرجنا الفاسقن غضين طريين فصلبا هيهنا لا يراهما الا امام عدل - بحار الانوار 8 / 214 ط كمپانی.

بالجملة یزید در اینجا شهادت داده که عمر اول ظالم بوده، و چون او امام سنیان و خلیفه واجب الاطاعة ایشان است باید شهادت وی را قبول کنند، و اگر از این مضایقه کنند تقریر خلیفه زاده و تسلیم و سکوت او دلیل آنست که او جوابی نداشت، و این سخن حق بوده، و معلوم و مشهور است که معاویه و عبد الله عمر هر دو از اکابر صحابه بودند، و در احادیث ایشان نقل شده که (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) و ما در این فقره که اول ظالم اهل بیت ابو بکر یا عمر بود عمل بقول معاویه یا عبد الله میکنیم تا یکسره مخالفت با ایشان در امر این حدیث نکرده باشیم.

بالجملة میتوان گفت که عمر و ابو بکر بالانضمام اول ظالم بودند، و این امر قائم به مجموع من حیث المجموع بود، چه اگر عمر نبود ابو بکر خلیفه نمیشد، و اگر ابو بکر استخلاف نمیکرد عمر خلیفتی نمی یافت، و شاهد این احتمال اول مکتوب معاویه است که گفته (فکان ابوک و فاروقه اول...) الی آخره ولی مطابق تحقیق احتمال اول [بهرتر - ظ] است، و ذکر یزید عمر را به اعتبار مخاطبت او با عبد الله است، و بملاحظه اینکه قوام امر ابو بکر هم بعمر بود یا اینکه نظر بمتأخرین داشته و اولیت اضافیه اثبات کرده، به هر صورت اگر این دو نفر نبودند ظلمی در اسلام واقع نمیشد، و هتکی از حرمت آل رسول نمیکردند چنانچه سابقاً حدیث

تعریف خوارزمی و رساله او در ظلمائیکه بر اهل بیت پیغمبر و طرفداران آنها وارد کردند

کمیت که شیخ کشی علیه الرحمة آورده ذکر کردیم (1) وقد اجاد القائل:

بر عترت رسول پس از رحلت رسول *** کرد آنچه کرد آنکه بنای ستم نهاد

بنیاد بارگاه سلیمان به باد داد *** دیو پلید پای چه بر تخت جم نهاد

هم او گوید و خوب گوید:

کی بر فلک درخت شقاوت کشید سر *** گر زیر خاک تخم جفا زابتدا نبود

وقد اجاد شاعر العصر صاحبنا السيد حيدر الحلبي في شكواه من امر القرعة العسكرية حيث قال:

نری سیف اولهم منتضی *** علی رأسنا بید الاخر

علی الجملة صواب چنان مینماید که در این موضوع اشاره اجمالی به بظلم و تعدیات وارده بر اهل بیت محمد علیهم السلام بشود، و چون استقصای ابواب و فنون او از حد قدرت چون من بی بضاعت کم اطلاعی بیرون است، و یکسره تهی کردن این موضع از ذکر او با شرط شرح و توضیح مخالف، اولی تر اینکه در این مقام اقتصار کنیم بر نقل رقعه ای که ابوبکر خارزمی - صاحب رسائل معروفه که از فضلی مورخین است و خواهر زاده ابو جعفر طبری مشهور است، و از این جهت او را طبر خرمی (2) میگویند، و رسائل او تا به حال چند دفعه در مصر و اسلامبول طبع شده با تقریظات لطیفه و فضایل او در (یتیمه) و (وفیات) و غیر آنها مذکور است و این رقعه ای است که به اهل نیشابور - نوشته و فهرست مظالم تیمیه و عدویه و اموییه و عباسیه قرار داده، و چون معانی مغسوله در طی عبارات مصقوله گنجانده و به لطافت مضمون

ص: 325

1- ذیل اسست اساس الظلم علیکم اهل البیت ج 1 ص 275 و احادیث دیگری را که در این موضوع نقل نمودیم.

2- مخفف طبری خوارزمی.

وفخامت لفظ امتیازی تمام دارد عین آن رساله را از نسخه منطبعة در اسلامبول در این موضع ذکر میکنیم وهی هذه:

وكتب الى جماعة الشيعة بنيشابور لما قصدهم محمد بن ابراهيم واليهما سمعت ارشد الله سعيكم وجمع على التقوى امركم ما تكلم به السلطان الذي لا يتحمل الا على العدل ولا يميل الا على جانب الفضل، ولا يبالي بان يمزق دينه اذا وفا دنياه ولا يفكر في أن لا يقدم رضاء الله اذا وجد رضاه وأتم ونحن أصلحنا الله واياكم عصابة لم يرض الله لنا الدنيا فذخرنا للدار الاخرى، ورغب بنا عن ثواب العاجل فاعد لنا ثواب الاجل وقسمنا قسمين قسما مات شهيدا وقسما عاش شريدا، فالحي يحسد الميت على ما صار اليه ولا يرغب بنفسه عما جرى عليه.

قال أمير المؤمنين ويعسوب الدين عليه السلام المحن الى شيعتنا أسرع من الماء الى الحدود، وهذه مقالة اسست على المحن وولد أهلها في طالع الهزاهز والفتن فحياة أهلها نقص، وقلوبهم حشوها غصص، والايام عليهم متحاملة، والدنيا عنهم مائلة، فاذا كنا شيعة ائمتنا في الفرائض والسنن ومتبعي آثارهم في كل قبيح وحسن فينبغي أن نتبع آثارهم في المحن غصبت سيدتنا فاطمة صلوات الله عليها وعلى آلهها ميراث أبيها صلوات الله عليه وعلى آله يوم السقيفة وأخر أمير المؤمنين عليه السلام عن الخلافة، وسم الحسن - رضي الله عنه - سرا، وقتل أخوه - كرم الله وجهه - جهرا، وصلب زيد بن علي بالكناسة، وقطع رأس زيد بن علي في المعركة، وقتل عبد الله بن الحسن في السجن، وقتل ابنه محمد وابراهيم على يد عيسى بن موسى العباسي، ومات موسى بن جعفر في حبس هرون، وسم علي بن موسى بيد المأمون وهزم ادريس بفتح حتى وقع الى الاندلس فريدا، ومات عيسى بن زيد طريدا شريدا، وقتل يحيى بن عبد الله بعد الامان والايمان، وبعد تأكيد العهود والضمان هذا غير ما فعل يعقوب بن الليث بعلوية طبرستان، وغير قتل محمد بن زيد

والحسن بن القاسم الداعي على أيدي آل ساسان وغير ما صنعه أبو الساح (كذا) في علوية المدينة حملهم بلا غطاء ولا وطاء من الحجاز الى سامراء، وهذا بعد قتل قتيبة بن مسلم الباهلي لابن عمر بن علي حين أخذه بأبويه وقد ستر نفسه ووارى شخصه يصانع عن حياته ويدافع عن وفاته ولا كما فعله الحسين بن اسماعيل المصعبي بيحيى بن عمر الزيدي خاصة، وما فعله مزاحم بن خاقان بعلوية الكوفة كافة.

وبحسبكم انه ليست في بيضة الاسلام بلدة الا وفيها لقتيل طالبي ترة تشارك في قتلهم الاموي والعباسي، واطبق عليهم العدناني والقحطاني فليس حي من الاحياء نعرفه من ذي يمان ولا بكر ولا مضر الا وهم شركاء في دماءهم كما تشارك ايسار على جزر، قادتهم الحمية الى المنية وكرهوا عيش الذلة فماتوا موت العزة ووثقوا بمالهم في الدار الباقية، فسخت نفوسهم عن هذه الفانية، ثم لم يشربوا كأسا من الموت الا شربها شيعتهم وأولياءهم ولا قاسوا لونا من الشدائد الا قاساه أنصارهم وأتباعهم.

داس عثمان بن عفان بطن عمار بن ياسر بالمدينة، ونفي أباذر الغفاري الى الربذة، وأشخص عامر بن عبد قيس التميمي وغرب الاشر النخعي وعدي بن حاتم الطائي، وسير عمر بن زراراة الى الشام، ونفي كميل بن زياد الى العراق، وجفا ابي بن كعب واقصاه، وعادى محمد بن حذيفة وناواه، وعمل في ذم محمد ابن سالم ما عمل، وفعل مع كعب ذي الخطبة ما فعل.

واتبعه في سيرته بنو أمية يقتلون من حاربهم، ويغدرون بمن سالمهم، لا يحفلون المهاجري ولا يصونون الانصاري، ولا يخافون الله، ولا يحتشمون الناس، قد اتخذوا عباد الله خولا ومال الله دولا، يهدمون الكعبة ويستعبدون الصحابة، ويعطلون الصلوة الموقوتة، ويختمون الاعناق الاحرار، ويسيروا في حرم

المسلمين سيرتهم في حرم الكفار، واذا فسق الاموي فلم يأت بالضلالة عن كلاله.

قتل معاوية حجر بن عدي الكندي وعمرو بن الحمق الخزاعي بعد الايمان المؤكدة والمواثيق المغلظة، وقتل زياد بن سمية الالوف من شيعة الكوفة وشيعة البصرة صبوا، وأوسعهم حسبا وأسرا حتى قبض الله معاوية على أسوء أعماله، وختم عمره بشر أحواله، فاتبعه ابنه يجهز على جرحاه ويقتل ابناء قتلاه الى أن قتل هاني بن عروة المرادي ومسلم بن عقيل الهاشمي أولا، وعقب با الحرث بن زياد الرياحي وبأبي موسى عمرو بن قرطبة الأنصاري وحبیب بن مظهر الاسدي وسعيد بن عبد الله الحنفي ونافع بن هلال البجلي وحنظلة بن أسعد الشامي وعابس بن أبي شبيب الشاكري في نيف وسبعين من جماعة الشيعة وأمر بالحسين عليه السلام يوم كربلاء ثانيا.

ثم سلط عليهم الدعي بن الدعي عبید الله بن زياد يصلبهم على جذوع النخل ويقتلهم ألوان القتل حتى اجث الله دابره، ثقیل الظهر بدماءهم التي سفك عظیم التبعة بحريمهم الذي انتهك فانتبهت لنصرة أهل البيت طائفة أراد الله أن يخرجهم من عهدة ما صنعوا ويغسل عنهم وضر ما اجترحوا، فصمدوا صمد الفئة الباغية، وطلبوا بدم الشهيد الدعي ابن الزانية، لا يزيدهم قلة عددهم وانقطاع مددهم وكثرة سواد أهل الكوفة باذاهم الا اقداما على القتل والقتال وسخاء بالنفوس والاموال حتى قتل سليمان بن صرد الخزاعي والمسيب بن نجية الفزاري وعبد الله ابن وال التيمي في رجال من خيار المؤمنين وعلية التابعين، ومصايح الانام وفرسان الاسلام.

ثم تسلط ابن الزبير على الحجاز والعراق فقتل المختار بعد أن شفى الاوتار وأدرك النار وأفنى الاشرار وطلب بدم المظلوم الغريب فقتل قاتله ونفى خاذله

واتبعوه أبا عمر بن كيسان وأحمد بن شميطة ورفاعة بن يزيد والسائب بن مالك وعبد الله بن كامل، وتلقطوا بقايا الشيعة، يمثلون بهم كل مثلة، ويقتلونهم شرقتة حتى طهر الله من عبد الله بن الزبير البلاد، وأراح من أخيه مصعب العباد فقتلها عبد الملك بن مروان كذلك نولى بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون بعدما حبس ابن الزبير محمد بن الحنفية وأراد احراقه، ونفى عبد الله بن عباس وأكثر ارهاقه فلما خلت البلاد لال مروان سلطوا الحجاج على الحجازيين ثم على العراقيين فتلعب بالهاشميين وأخاف الفاطميين وقتل شيعة علي ومحي آثار بيت النبي وجرى منه ما جرى على كميل بن زياد النخعي، واتصل البلاء مدة ملك مروان إلى أيام العباسية حتى إذا أراد الله أن يختم مدتهم بأكثر آثامهم، ويجعل أعظم ذنوبهم في آخر أيامهم بعث على بقية الحق المهمل والدين المعطل زيد بن علي، فخذله منافقوا أهل العراق، وقتله أحزاب أهل الشام، وقتل معه من شيعته نصر بن خزيمه الاسدي ومعاوية بن اسحاق الانصاري وجماعة من شايعه وتابعه وحتى من زوجه وأدناه وحتى من كلمه وما شاه، فلما انتهكوا ذلك الحريم واقترفوا ذلك الاثم غضب الله عليهم وانتزع الملك منهم.

فبعث عليهم ابا مجرم لا ابا مسلم فنظر - لا نظر الله اليه - الى صلابة العلوية والى لين العباسية فترك تقاه واتبع هواه وباع آخرته بدنياه وافتتح عمله بقتل عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، وسلط طواغيت خراسان وخوارج سجستان واكراد اصفهان على آل أبي طالب يقتلهم تحت كل حجر ومدبر ويطلبهم في كل سهل وجبل حتى سلط عليه أحب الناس اليه فقتله كما قتل الناس في طاعته وأخذه بما أخذ الناس في بيعته ولم ينفعه ان اسخط الله برضاه وان ركب مالا يهواه، وخلت من الدوانيقي الدنيا فخبط فيها عسفا وتقضى فيها جورا وحيفا الى ان مات وقد امتلئت سجونه بأهل بيت الرسالة ومعدن الطيب والطهارة قد تتبع غائبهم وتلقط حاضرهم حتى

قتل عبد الله بن محمد بن عبد الله الحسيني بالسند على يد عمر بن هشام بن عمر التغلبي فما ظنك بمن قرب تناوله عليه ولان مسه على يديه.

وهذا قليل في جنب ماقتله هرون منهم وفعله موسى قبله بهم، فقد عرفتم ما توجه على الحسن بن علي بفتح من موسى وما اتفق على علي بن الافطس الحسيني من هارون وما جرى على أحمد بن علي الزيدي وعلى القاسم بن علي الحسيني من حبسه وعلي بن غسان بن حاضر الخزاعي حين أخذ من قبله.

والجملة ان هرون مات وقد حصد شجرة النبوة واقتلع غرس الامامة، وأنتم اصلحكم الله أعظم نصيبا في الدين من الاعمش فقد شتموه ومن شريك فقد عزلوه ومن هشام بن الحكم فقد أخافوه ومن علي بن يقطين فقد أتهموه.

فاما في الصدر الاول فقد قتل زيد بن صوحان العبدي، وعوقب عثمان بن حنيف الانصاري وخفى حارثة بن قدامة السعدي وجندب بن زهير الازد وشريح بن هاني المرادي ومالك بن هاني المرادي ومالك بن كعب الارجبي ومعقل بن قيس الرياحي والحريث الاعور الهمداني وابو الطفيل الكناني وما فيهم الا من خر على وجهه قتيلا او عاش في بيته ذليلا يسمع شتمه الوصي فلا ينكر ويرى قتله الاوصياء وأولادهم فلا يغير، ولا يخفى عليكم جرح عامتهم وحيرتهم كجابر الجعفي وكرشيد الهجري وكرزارة ابن اعين وكفلاان وابي فلان ليس الا انهم رحمهم الله كانوا يتولون أولياء الله ويتبرؤن من اعداء الله وكفى به جزما عظيما عندهم وعيبا كبيرا بينهم.

وقل في بني العباس فانك ستجد بحمد الله تعالى مقالا وجل في عجائبهم فانك ترى ما شئت مجالا يجبي فيهم فيفرق على الديلمي والتركي، ويحمل الى المغربي والفرغاني ويموت امام من ائمة الهدى وسيد من سادات بيت المصطفى، فلا تتبع جنازته ولا تجصص مقبرته ويموت ضراط لهم او لاعب او مسخرة او ضارب فتحضر

رسالة مفاخره بنى هاشم و بنى أميه بيان ميكنند...

جنازته العدول والقضاة، ويعمر مسجد التعزية عند القواد والولاء، ويسلم فيهم من يعرفونه دهر يا أو سوفسطائيا ولا يتعرضون لمن يدرس كتابا فلسفيا ومانويا، ويقتلون من عرفوه شيعة ويسفكون دم من سمى ابنه عليا ولو لم يقتل من شيعة اهل البيت غير المعلي بن خنيس قتيل داود بن علي، ولو لم يحبس فيهم غير ابي تراب المروزي لكان ذلك جرحا لا يبرء ونائرة لا تطفأ، وصدعا لا يلتئم، وجرحا لا يلتحم وكفاهم ان شعراء قريش قالوا في الجاهلية اشعارا يهجون بها أمير المؤمنين عليه السلام ويعارضون فيها اشعار المسلمين فحملت اشعارهم ودونت اخبارهم وروتها الرواة مثل الواقدي ووهب بن منبه التميمي ومثل الكلبي والشرقي بن القطامي والهيثم بن عدي وداب ابن الكناني وان بعض شعراء الشيعة يتكلم في ذكر مناقب الوصي بل في ذكر معجزات النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيقطع لسانه ويمزق ديوانه كما فعل بعبد الله بن عمار البرقي وكما اريد بالكميت بن زيد الاسدي، وكما نبش قبر منصور بن الزبرقان التمري وكما دمر على دعبل بن علي الخزاعي مع رفقتهم من مروان ابن ابي حفصة اليمامي ومن علي بن الجهم الشامي ليس الا لغلوهما في النصب واستيجابهما مقت الرب حتى ان هرون بن الخيزران وجعفر المتوكل على الشيطان لا على الرحمن كانا لا يعطيان مالا ولا يذلان نوالا الا لمن شتم آل ابي طالب ونصر مذهب النواصب مثل عبد الله بن مصعب الزبيري ووهب بن وهب البختری ومن الشعراء مثل مروان بن ابي حفصة الاموي، ومن الادباء مثل عبد الملك بن قريش الاصمعي.

فاما في ايام جعفر فمثل بكار ابن عبد الله الزبيري وابي السمط بن ابي الجون الاموي وابن ابي الشوارب العبشمي، ونحن ارشدكم الله قد تسمكنا بالعروة الوثقى وآثرنا الدين على الدنيا وليس يزيدنا بصيرة زيادة من زاد فينا ولن يخل لنا عقيدة نقصان من نقص منا فان الاسلام بدأ غريبا وسيعود كما بدء كلمة من الله ووصية من رسول

2 - " الذين بدلوا نعمة الله كفرا وأحلوا قومهم دار البوار... "

الله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين، ومع اليوم غد، وبعد السبت احد قال عمار بن ياسر - رضي الله عنه - يوم صفيين لو ضربونا حتى نبلغ سعفات هجر لعلمنا انا على الحق وانهم على الباطل، ولقد هزم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم هزم ولقد تأخر امر الاسلام ثم تقدم (الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون) [2 العنكبوت 29] ولولا محنة المؤمنين وقتلهم ودولة الكافرين وكثرتهم لما امتلأت جهنم حتى تقول هل من مزيد، ولما قال الله تعالى (ولكن اكثرهم لا يعلمون) [2 العنكبوت 29].

ولما تبين الجزوع من الصبور ولا عرف الشكور من الكفور ولما استحق المطيع الاجر، ولا احتقب العاصي الوزر، فان اصابتنا نكبة فذلك ما قد تعودناه وان رجعت لنا دولة فذلك ما قد انتظرناه وعندنا بحمد الله تعالى لكل حالة آلة ولكل مقامة مقالة فعند المحن الصبر، وعند النعم الشكر، ولقد شتم امير المؤمنين عليه السلام على المنابر الف شهر فما شككنا في وصيته وكذب محمد صلى الله عليه وآله وسلم بضع عشرة سنة فما اتهمناه في نبوته، وعاش ابليس مدة تزيد على المدد فلم نرتب في لعنته، وابتلينا بفترة الحق، ونحن مستيقنون بدولته ودفننا الى قتل الامام بعد الامام والرضا بعد الرضا ولا مرية عندنا في صحة امامته، وكان وعد الله مفعولا وكان امر الله قدرا مقدورا، كلا سوف تعلمون ثم كلا- سوف تعلمون [4 التكاثر 102] (وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون) [227 الشعراء 26] (ولتعلمن نبأه بعد حين) [88 طه 20].

اعلموا رحمكم الله ان بني امية الشجرة الملعونة في القرآن واتباع الطاغوت والشيطان جهدوا في دفن محاسن الوصي واستأجروا من كذب في الاحاديث على النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وحولوا الجوار الى بيت المقدس عن المدينة والخلافة، زعموا

چند حديث در تفسير آية...

الى دمشق عن الكوفة، وبذلوا في طمس هذا الامر الاموال، وقلدوا عليه الاعمال واصطنعوا فيه الرجال فما قدروا على دفن حديث من احاديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولا على تحريف آية من كتاب الله تعالى ولا على دس أحد من أعداء الله في أولياء الله ولقد كان ينادي على رؤسهم بفضائل العترة ويبكت بعضهم بعضاً بالدليل والحجة، لا تنفع في ذلك هيبة ولا يمنع منه رغبة ولا رهبة، والحق عزيز وان استذل أهله، وكثير وان قل حزبه، والباطل ذليل وان رصع بالشبهة، وقبيح وان غطى وجهه بكل مليح.

قال عبد الرحمن بن الحكم وهو من انفس بني امية:

سمية أمسى نسلها عدد الحصا *** وبنت رسول الله ليس لها نسل غيره

لعن الله من يسب علياً *** وحسيناً من سوقة وامام

وقال أبو دهبيل الحمصي في حمة سلطان بني امية وولاية آل أبي سفيان:

تبيت السكارى من امية نوماً *** وبالطف قتلى ما ينام حميمها

وقال سليمان بن قتة:

وان قتيل الطف من آل هاشم *** أذل رقاب المسلمين فذلت

وقال الكميت بن زيد، وهو جار خالد بن عبد الله القسري:

فقل لبني امية حيث حلوا *** وان خفت المهند والقطيماً

أجاع الله من أشبعتموه وأشبع من بجوركم أجيعة وما هذا باعجب من صياح شعراء بني العباس على رؤسهم بالحق وان كرهوه وبتفضيل من نقصوه وقتلوه.

قال المنصور بن الزبرقان:

على بساط هرون آل النبي ومن يحبهم *** يتطامنون مخافة القتل

ص: 333

3. الفضل بن الحسن الطبرسي

امن النصارى واليهود وهم *** من امة التوحيد في أذل

وقال دعبل بن علي وهو صنيعه بني العباس وشاعرهم:

ألم تراني مذثمانين حجة *** أروح وأغدو دائم الحسرات

أرى فيئهم في غيرهم متقسماً *** وأيديهم من فيئهم صفرات

وقال علي بن العباس الرومي، وهو مولى المعتصم:

تأليت ان لا يرح المرء منكم *** تيل على حر الجبين فيعفج

كذلك بنو العباس تصبر منكم *** ويصبر للسيف الكمي المدجج

لكل أوان للنبي محمد *** قتيل زكى بالدماء مفرج

وقال ابراهيم بن العباس الصولي وهو كاتب القوم وعاملهم في الرضا لما قر به المأمون:

يمن عليكم بأموالكم، وتعطون من مائة واحدا، وكيف لا ينتقصون قوما يقتلون بني عمهم جوعا وسغبا، ويملئون ديار الترك والديلم فضة وذهبا، يستنصرون المغربي والفرغاني، ويجفون المهاجري والانصاري، ويولون انباط السواد وزارتهم وتلف العجم والطماطم قيادتهم، ويمنعون آل أبي طالب ميراث امهم وفيئ جدهم، يشتهي العلوي الاكلة فيحرمها، ويقترح على الايام الشهوة فلا يطعمهما، وخراج مصر والاهواز وصدقات الحرمين والحجاز تصرف الى ابن أبي مريم المدني والى ابراهيم الموصللي وابن جامع السهمي والى زلز الضارب وبرصوما الزامر واقطاع بنخيشوع النصراني قوت أهل بلد، وجارى بغا التركي والافشين الاشروسي كفاية امة ذات عدد، والمتوكل زعموا يتسرى باثنى عشر ألف سرية، والسيد من سادات أهل البيت يتعفف بزنجيه أو سنديه، وصفوة مال الخراج مقصود على أرزاق الصفاعنة وعلى أولاد المخاتنة، على طعمة الكلابين ورسوم القراوين، وعلى مخارق وعلوية المغني، وعلى زرزر وعمر بن بانه الملهي، ويخلون على

الفاطمي بأكلة أو شربة، ويصارفونه على دائق وحبّة، ويشترون العوادة بالبدر، ويجرون لها ما يفي برزق عسكر والقوم الذين أحل لهم الخمس وحرمت عليهم الصدقة وفرضت لهم الكرامة والمحبة، يتكفون ضرا ويهلكون فقرا، ويرهن أحدهم سيفه، ويبيع ثوبه، وينظر الى فيئه بعين مريضة، ويتشدد على دهره بنفس ضعيفة، ليس له ذنب الا ان جده النبي وأبوه الوصي، وامه فاطمة، وجدته خديجة ومذهبه الايمان.

وأما القرآن وحقوقه مصروفة الى القهرمانة والمضطرة والى المغمزة والى المزررة، وخمسه مقسوم على تقار الديكة الدمية والقردة، وعلى عرس اللعبة واللعبة، وعلى مربة الرحلة.

وماذا أقول في قوم حملوا الوحوش على النساء المسلمات، وأجروا العبادة وذويه الجرايات، وحرثوا تربة الحسين عليه السلام بالفدان، ونفوا زواره الى البلدان، وما أصف من قوم هم نطف السكارى في أرحام القيان، وماذا يقال في أهل بيت منهم نبغ البغاء، وفيهم راح التخنيث وغدا، وبهم عرف اللواط، كان ابراهيم ابن المهدي مغنيا، وكان المتوكل مؤنثا موضعاً، وكان المعتز مخنثاً، وكان ابن زبيدة معتوها مفركاً، وقتل المأمون أخاه وقتل المنتصر أباه، وسم موسى بن المهدي امه، وسم المعتضد عمه.

ولقد كانت في بني امية مخازي تذكر ومعائب تؤثر، كان معاوية قاتل الصحابة والتابعين، وامه آكلة أكباد الشهداء الطاهرين، وابنه يزيد القرود، مربى اليهود، وهادم الكعبة، ومنهب المدينة، وقاتل العترة، وصاحب يوم الحرة.

وكان مروان الوزغ بن الوزغ لعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أباه وهو في صلبه فلحقته لعنة الله ربه.

وكان عبد المطلب صاحب الخطيئة التي طبقت الارض وشملت وهي توليته

الحجاج بن يوسف الثقفي فاتك العباد وقاتل العباد، ومبيد الاوتاد، ومخرب البلاد، وخبيث امة محمد الذي جاءت به النذر وورد فيه الاثر.

وكان الوليد جبار بني امية، وولى الحجاج على المشرق، وقره بن شريك على المغرب.

وكان سليمان صاحب البطن الذي قتله بطنه كظه، ومات بشما وتخمه.

وكان يزيد صاحب سلامة وحبابة الذي نسخ الجهاد بالخمير، وقصر ايام خلافتة على العود والزمر، وأول من اغلى سعر المغنيات وأعلن بالفاحشات، وماذا اقول فيمن اعرق فيه مروان من جانب ويزيد بن معاوية من جانب فهو ملعون بين ملعونين وكافر غريق في الكفر بين كافرين.

وكان هشام قاتل زيد بن علي مولى يوسف بن عمر الثقفي.

وكان الوليد بن يزيد خليف بني مروان الكافر بالرحمن الممزق بالسهم القرآن واول من قال الشعر في نفي الايمان، وجاهر بالفسوق والعصيان، والذي غشى امهات اولاد أبيه، وقذف بغشيان أخيه، وهذه المثالب مع عظمها وكثرتها ومع قبحها وشنعتها صغيرة وقليلة في جنب مثالب بني العباس الذين بنوا مدينة الجبارين وفرقوا في الملاهي والمعاصي أموال المسلمين هؤلاء أرشدكم الله الائمة المهديون الراشدون الذين قضوا بالحق وبه يعدلون بذلك يقف خطيب جمعتهم وبذلك تقوم صلاة جماعتهم فان كسد التشيع بخراسان فقد نفق بالحجاز والحرمين والشام والعراقين وبالجزيرة والثغرين وبالجل واليغارين، وان تحامل علينا وزير او أمير فانا نتوكل على الامير الذي لا يعزل وعلى القاضي الذي لم يزل يعدل، وعلى الحكم الذي لا يقبل رشوة، ولا يطلب سجلا ولا شهادة.

واياه تعالى نحمد على طهارة المولد وطيب المحتد، ونسئله ان لا يكلنا الى انفسنا، ولا يحاسبنا على مقتضى عملنا، وان يعيدنا من رعونة الحشوية ومن

لججاج الحرورية وشك الواقفية وارجاء الحنفيه وتخالف أقوال الشافعية ومكابرة البكرية ونصب المالكية واجبار الجهمية النجارية وكسل الراوندية وروايات الكيسانية ووجد العثمانية وتشبيه الحنبلية وكذب الغلاة الخطابية وان لا يحشرنا على نصب اصفهاني ولا على بغض لاهل البيت طوسي او شاسي ولا على ارجاء كوفي ولا على تشبيه قمي ولا على جهل شامي ولا على تحنبل بغدادي ولا على قول بالباطن مغربي ولا على عشق لابي حنيفة بلخي ولا على تناقض في القول حجازي ولا على مروق سجزي ولا غلو في التشيع كرخي، وان يحشرنا في زمرة من أحببناه ويرزقنا شفاعه من توليناه اذا دعا كل اناس بامامهم، وساق كل فريق تحت لوائهم انه سميع قريب يسمع ويستجيب.

انتهت الرسالة الطنانة ببديع عباراتها وخفي اشاراتها وهي جيدة عن آخرها الا اني لم افهم وجه نسبة التشبيه الى أهل قم وهم وجوه أهل الايمان ومعتمد نقلهم مدى الاعصار والازمان وكذا رمى الكرخيين بالغلو مع ان جمهورهم من الطبقة العالية من الشيعة كيف لا وقد رباهم المشايخ الثلاثة الذين بهم قام عماد الاسلام وانتظم امور كافة الانام وأسسوا المذهب أحسن تأسيس وفتحوا للعلماء باب التصنيف والتدريس، ولولاهم لما قام للدين عمود ولا اخضر للتحقيق عود وهم شيخنا الاقدم أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفيد، وسيدنا الاجل أبو القاسم علي بن الحسين المرتضى، وشيخنا الاعظم أبو جعفر محمد بن الحسن رئيس الطائفة شكر الله مساعيهم وأعلى في مدارج الجنة مراقيهم بمحمد وآله عليهم السلام.

(اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعة وبايعة وتابعت (1) على قتله اللهم عنهم جميعا) ج - بار الها لعنت كن آن طایفه را که با حسین جنگ کردند و مشایعت نمودند و بیعت و متابعت کردند بر قتل او، بار الها لعنت کن ایشان را یکسره.

ش - عصابة: بمعنی جماعی است که از ده تا چهل باشد چنانچه در (منتهی الارب) میگوید، و این معنی اصلی او است، و در عرف عام استعمال میشود در مطلق قوم و طایفه هر قدر باشند، و در این عبارت اگر معنی دوم باشد باید لام را برای عهد قرار داد و اگر اول باشد لام را باید برای جنس یا استغراق گرفت تا افاده معنی عصاب و جموع نماید.

مجاهده: مأخوذ از جهد بمعنی رنج است، و کنایه از مطلق جنگ کردن است چه بر وجه مشروع باشد و چه بر وجه باطل، چنانچه در این مقام است.

مشایعة: معنی او پیروی کردن است و سابقا اشاره به او شده (2).

مبايعه: بیعت کردن است و اصل او از بیع است، چنانچه در بیع مصافقه و دست بدست دادن است همچنین در بیعت این کار لازم و لا بد منه است، و بعضی که گمان کرده اند که بیعت را از آن جهت بیعت گفتند که مباح خود را به بهشت میفروشد معنی قشری غیر منطبق بر جمیع مراتب است، و آنچه ما گفتیم محل تصریح مهره این فن و ائمه این صنعت است.

ص: 338

1- تايعة - نسخة خطية من المصباح ويؤيده كلام عدة من العلماء من استعمال التتابع في الخير والتتابع في الشر ومنهم الكفعمي في حاشية المصباح ص 210 والحريري في درة الغواص 55.

2- ذيل برئت الى الله واليكم منهم ومن اتباعهم واشياعهم ج 1 / 305.

گفتار سيد داماد در كتاب " رواشح " و تحريفاتى كه در فنون علم واقع شده واز آنها است تحريف در لفظ تابعت و صحيح بودن تابعت

متابعه: بيا موحده بعد از الف از تباعه است كه معنى او گذشت (1) كه پيروي است و سيد محقق اجل داماد نضر الله وجهه در كتاب (رواشح سماويه) در باب تصحيقات مي فرمايد: (ثم من تتمات المقام انه قد وقعت من الذين شاركونا في الصناعة و لم يساهمونا في البصناعة و لم يلحقوا شأنا من العلم والحكمة تحريفات غريبة و تصحيقات عجيبة لفظية و معنوية في افانين العلم و طبقات الصناعة و لا جناح علينا لو تلونا طائفة منها على أسمع المتعلمين تبصيرا لبصائرهم في سبيل الدين و صيانة لاحاديث سيد المرسلين و أوصيائه الطاهرين عن شرو و تصحيقات الجاهلين و تصرفات القاصرين، ثم انه أخذ يعدد:

منها حديث عمار لكن عمار جاض جوضة بالجيم و المعجمة أو المهملة بمعنى حاد و زاغ و صحفوه بحاض بالحاء المهملة ثم المعجمة.

و حديث تعداد الكبائر التي منها التعرب بعد الهجرة المصحف بالتعرب بالمعجمة المعبر عنه في لسان الاصحاب بالالتحاق ببلاد الكفر و الاقامة بها بعد المهاجرة عنها الى بلاد الاسلام، قال و بالجملة هو كناية عن الزيغ عن المعرفة و الحيور عن الحق و الالتحاق بأهل الشقاوة و الضلالة بعد الدخول في حريم السعادة و الهداية الى أن قال:

و منها في دعاء زيارة مولانا الشهيد ابي عبد الله الحسين عليه السلام يوم عاشورا (اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين عليه السلام و شايعت و بايعت و تايعت على قتله) كلتاهما بالمشناة من تحت بعد الالف قبلها موحدة في الاولى و مشناة من فوق في الثانية للتخصيص بعد التعميم اذ المبايعة بالباء الموحدة مفاعلة من البيعة بمعنى المعاهدة و المعاهدة سواء كان على الخير أو على الشر و المتايعة بالمشناة من فوق معناها المجارة و المساعاة و المهافتة و المسارعة و المعاوضة و المساورة على الشر و

ص: 339

لا- يكون في الخير وكذلك التتايح التهافت على الشر والتسارع اليه مفاعلة وتفاعلا من التيعان يقال تاع الفئ يتيع تيعا وتيعانا خرج، وتاع الشئ ذاب وسال على وجه الارض وتاع الى كذا يتيع اذا ذهب اليه وسرع وبالجمله المفاعلة والتفاعل لا يكون الا للشر وجماهير القاصرين من أصحاب العصر يصحفونها ويقولون تابعت بالتاء المثناة فوق والباء الموحدة (1) انتهى كلامه الشريف ضاعف الله قدره المنيف.

و ظاهر اين كلام اينست كه لفظ تايغت بياء مثناة است نه تابعت بباء موحده وانيكه در از منه سابقه بر همين وجه قرائت ميکردند و اين تغيير در عصر آن محقق واقع شده (2).

ولي متأمل محيط به اطراف كلام می داند كه كه در اين باب اعتماد بر قواعد لغويه و كلمات اهل لغت کرده چنانچه از محقق ثانی شنیدی كه در باب اوله چنین کرده (3) و اصل در اين امر نیز حریری است كه در (درة الغواص) آورده كه از اوهام خواص اينست كه ميگویند تتابعت النوائب على فلائن، و حق تعبير آن است كه تتايغت بيا گفته شود چه تتابع بموحده در صلاح و خير است و تتايغت بمثناة مختص بمنكر و شر است.

و در كلام حریری جماعتی از صيارفه ادب نقدی دارند از آن جمله آن است

ص: 340

1- الرواشح 142.

2- ويدل عليه محكى كلامه من رسالة (التصحيف) قال: والمصحف المغلاط صحفها فظنها تابعت بالتاء المثناة والباء الموحدة وسقم نسخا قديمة هي مصححة من (مصباح المتهدج) بحك احدي النقطتين وجماهير القاصرين سائرون مسيره في التصحيف.

3- گذشت ذيل (أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد).

که خفاجی از ابن بری نقل کرده و تحریر او موافق آنچه در (کشف الطره) مذکور است چنان است که اگر مقصود آنست که تتابع بموحده مخصوص بخیر است و در شر استعمال نمیشود این ظاهر الفساد است، چنانچه در قرآن کریم است (فاتبعنا بعضهم بعضا) [44 المؤمنون 23] و اگر غرض آنست که تتابع عام است و تتابع خاص پس واجب آید که در مورد خاص تتابع استعمال نشود فساد این اظهر است، چه هر عامی در مورد خاص جایز الاستعمال است، چنانچه در آیه مذکوره نیز چنین است، پس تخطئه استعمال متابعه و تتابع در شر وجهی ندارد تمام شد کلام او.

علاوه بر اینکه اختصاص تتابع بمشناه بشر نیز معلوم نیست، چه ماده او دلالت بر این ندارد، و این که از (تهذیب) نقل شده که جهت او آنست که مشتق است از تاع بمعنی سال، وسیلان موجب سرعت است، و عجله از شیطان است و مذموم است پس تتابع مخصوص بشر است، سخنی است غریب که جز در صحیفه رمالی نظیر او نتوان یافت، و هیچ امری را به این قیاس نمیتوان تصحیح کرد تا چه رسد بلغت که قیاس در او حجت نیست، بلی يك سخن در اینجا دارند که از ابو عبیده نقل شده (لم يسمع التتابع في الشر وانما سمعناه في الخير) ولی به همین قدر حکم بغلطیت نمیتوان کرد اگر استعمال ثابت شود.

وزمخشری در (کشاف) در تفسیر سوره هود استعمال تتابع در خیر کرده و او خود تأسیس اصلی کرده در ذیل آیه (واذا أظلم عليهم قاموا) [20 البقرة 2] که استعمال علماء بمنزله نقل است و حجت است اگر چه مولد باشد و از این جهت استدلال بشعر ابو تمام کرده، و سید شریف در حاشیه (کشاف) و بیضاوی و سایرین متابعت کردند، و اول کسی که متنبه این شده عبد القاهر جرجانی است که واضع علم بیان است، و یکی از معاصرین از اهل قسطنطنیه رساله ای در حجیت شعر مثل

ثواب لعن بر قاتلان سید الشهداء علیه السلام

رضی و مهیار و ابو فراس نوشته، و از شهاب خفاجی این مذهب معلوم میشود و خالی از قوت نیست، و تحقیق او در محلش بشرح مستوفی به قدر حوصله و استعداد و اطلاع این بی بضاعت شده.

بالجملة بر فرض تسلیم غلطیت استعمال تنایع در خیر استعمال تنایع در شر غلط نیست، و مقصود مدعی تصحیف و وهم اینست، و احتمال اینکه تصحیف باشد و حادث بعید است، چه در نسخ معتبره قدیمه آنچه دیده شده با باء موحده است و البته بایاء مثناة خواندن مجزی نیست، بلی اگر کسی احتیاط کند و جمع نماید به احتمال اینکه لفظ روایت بایاء باشد و لا اقل به جهت خروج از خلاف این محقق یگانه و دانشمند فرزانه که گروهی استاد البشرش دانند و طایفه معلم ثالثش خوانند البته اقرب بصواب و اوفق بطلب ثواب است و الله اعلم.

وما اگر چه در این شرح جابجا جمله وافی از ادله لعن را عقلا و نقلا و سنة و کتابا یاد کردیم ولی در این موضع به جهت ادای حق او یکی دو حدیث در ثواب لعن بر قاتلان سید الشهداء ذکر میکنیم چه ادله سابقه را در لعنت و تحریض بر لعن آن مقدار مدخلیت نیست که اخبار مخیره از ثواب جزیل را است.

در (عیون) و (امالی) سند به حضرت رضا علیه السلام میرساند که به ریان بین شیب فرمود اگر خواستار آن باشی که در غرفهای بهشتی همنشین پیغمبر و آل او شوی لعن بر قتله حسین کن، و اگر بخواهی ثواب شهیدان در رکاب حسین را دریابی هر وقت که یاد حسین کنی بگوی (یا لیتی کنت معهم فافوز فوزا عظیما) (1).

یعنی از روی حقیقت تمنی حضور کربلا و شهادت با اصحاب محبت و ولا کن و بگوی کاش من نیز با ایشان بودم تا به رستگاری ابد فایز میشدم.

و در (کامل الزیارة) از داود رقی نقل میکند که در حضرت امام صادق علیه السلام

ص: 342

مطلب دوم شرح دعای سلام " السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتك " تفسير " عهد "

بودم که آب خواست چون تناول فرمود گریه کرد و چشمش در اشک غرقه شد آنگاه فرمود (یا داود لعن الله قاتل الحسين) که هیچ بنده ای نیست که آبی بنوشد و یاد حسین کند و لعنت کند قاتلان او را مگر آنکه خدای عز و علا برای او صد هزار حسنه بنویسد و صد هزار سیئه محو کند و صد هزار درجه برای او بلند میفرماید، و چنان است که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت خدای او را خنک دل و آسوده خاطر حشر کند (1)، اللهم العن قتلة الحسين عليه السلام الى يوم القيامة.

مطلب ثانی

در شرح دعای سلام

(السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك)

ج - سلام بر توباد ای ابو عبد الله و بر ارواحی که در حریم تو جای گرفتند.

ش - معانی متعلقه به این لفظ شریف تماما در شرح فصول زیارت شریفه چنانچه مقتضی مقام بود سبق ذکر یافت، و بعض اخبار مناسبه فضل اصحاب سید الشهداء علیه السلام در آخر این مطلب در ذیل فقره (وعلى أصحاب الحسين) علیه السلام انشاء الله یاد خواهد شد.

(ولا جعله الله اخر العهد مني لزيارتك)

ج - و خدای این سلام را آخر عهد من به زیارت تو نگرداند.

ش - عهد: اصل در معانی او پیمان است، و بمعنی وصیت و فرمان حکومت، و معرفت در (عهدی بكذا) و (عهدته كذا) و ملاقات و زمان و اشباه او به این مناسبت استعمال میشود، و شاید در این عبارت همان معنی اول مراد باشد.

ص: 343

ولام: یا بمعنی مع است یا برای اختصاص یعنی عهد من که مخصوص به زیارت او است، و شاید که برای تقویت باشد بر وجه ثانی که متعدی استعمال شده، و تواند که بمعنی الی باشد با شراب معنی توجه و اشاره وی و احتمال بعید می‌رود که اصل لفظ زیارت با (با) باشد و مصحف شده ب (لام) بدل شده باشد، و احتمال معنی معرفت و ملاقات که کنایه از آشنائی و مصاحبت باشد در این کلام خالی از قوت نیست بنا بر تنزیل زیارت منزله شخصی که انسان را با او معرفتی و مصاحبتی هست.

زیارت: در اصل لغت بمعنی رفتن به دیدار کسی است، و در شرع علی التحقیق نیز در این معنی استعمال شده، و اطلاقات ادله زیارت رسول و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین منزل بر او است و دعا و نماز از آداب شرعیه آن عمل است که مستحی است از کیفیات آن مستحب علیهذا نذر و اشباه او ادا میشود به صرف حضور، اگر دعوی انصراف نکنیم، ولی در غیاب و از دور این معنی متصور نمیشود، وللهذا تنزیلا- در معنی دیگری استعمال میشود که عبارت از حضور قلب و توجه نفس است بجانب مزور با قرائت دعائی، و این فعل را بر سبیل استعاره و تشبیه نیز زیارت میگویند، و شاید از جهت اینکه قوام زیارت در بعید بدعا است بعضی گمان کرده اند که حقیقت زیارت متقوم بدعا است ولی بقوانین تعارض احوال آنچه ما گفتیم اصح است، چه امر در این صورت که ایشان گفته اند متوقف است بر نقل و اشتراك، و آنچه ما گفتیم باستعاره که حقیقت لغویه است علی التحقیق توجیه میشود، و اگر استعاره هم مجاز باشد مجاز بهتر از اشتراك است، و این ترجیح بعد از ادعای آنست که در لغت دعا مأخوذ در مفهوم زیارت نیست، و این از قطعیات بلکه ضروریات لغت عرب است، قال المتنبی قیل وهو امیر شعره:

ازورهم وسواد الليل يشفع لي *** وأنثني وبياض الصبح يعزى بي

(السلام على الحسين)

ج - سلام بر حسین باد.

ش - این کلام مشتمل بر التفات از خطاب بغیاب است، و شاید نکته او استلذاذ بتکریر ذکر لفظ حسین است که جلای قلوب و شفای صدور و روشنی ابصار است، و شاید به ملایمت لزوم ذکر لفظ حسین در علی بن الحسین ملتزم به عدول از خطاب شده، چه اگر به صورت خطاب بود باید بگوید (وعلی علی ابنک) و این کلام را آن رونق و فصاحت نیست که در لفظ علی بن الحسین است چنانچه صرافان گوهر شناس معانی والفاظ دریافت این معنی را چنانچه شایسته انس ایشان است مینمایند.

(وعلی علی بن الحسین)

ج - و سلام بر علی اکبر باد.

ش - علی بن الحسین اسم سه نفر از اولاد سید الشهداء علیه السلام است یکی حضرت سید الساجدین سلام الله علیه، و دیگری علی اکبر، و سوم علی رضیع که به روایتی عبد الله رضیع نام داشت و معروف به علی اصغر است، و مراد در این فقره علی اکبر شهید در کربلاست، چه این زیارت را اختصاصی تمام بقتلای طف و شهدای رکاب سعادت نصاب است، و احتمال اراده سید الساجدین بغایت بعید است.

بالجمله ما در وی بروایت مشهوره لیلی دختر ابو مرة عروة بن مسعود ثقفی است، و به روایت سبط ابن جوزی در (تذکره) نام مادر آن جناب آمنه بوده است، و اول أصح وأعرف است، و مادر لیلی میمونه دختر ابو سفیان بن حرب

شهادت معاویه بر سزاورتر بودن علی اکبر برای خلافت

است، و از این جهت معاویه شهادت داد در حق آن جناب که احق بخلافت است.

و شرح این اجمال چنان است که در کثیری از کتب مسطور است و از (مقاتل الطالبین) مشهور که يك روز چنان اتفاق افتاد که معاویه از جلسای خویش سؤال کرد اولی تر از همه کس به ولایت امر امت و کفالت کار خلافت کیست؟ گفتند تو، گفت: نه، بلکه علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که جد وی رسول خدای، و او را شجاعت بنی هاشم و سماحت بنی امیه و حسن و صباحت بنی ثقیف است.

علی الجملۃ در سن آن جناب خلافتی عظیم واقع شده، شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب (ارشاد) آن حضرت را نوزده ساله دانسته، و او را علی اوسط گرفته و فرموده سید الساجدین از آن جناب بزرگتر بوده، و این قول حکایت شده از صاحب کتاب (بدع) و صاحب کتاب (شرح الاخبار) از علمای اهل سنت، و به روایت ابو الفرج و محمد بن ایطالب هیجده ساله بوده و به روایت بیست و پنج ساله بوده، و به روایتی سی و هشت ساله بوده، و هیچ يك از این اخبار منافی آنکه آن جناب بزرگتر از سید سجاد باشد نیست، چه در عمر آن جناب نیز در روز عاشورا اختلافی است، بعضی گفته اند بالغ نبوده و گروهی گفته اند سی و سه ساله بوده، و در میانه اقوالی چند است، و جمهور مورخین و نسابین و محدثین فریقین علی شهید را علی اکبر نوشته اند، از آن جمله حافظ جنابذی و سبط ابن جوزی و کمال الدین بن طلحه و محب الدین طبری و ابن جوزی در (صفوة) و دیار بکری در (خمیس) و صاحب (کشف الغمة) و ابن الخشاب و أبو الفرج و زبیر ابن به کار و بلاذری و مزنی و شریف عمری نسابه صاحب کتاب (مجدی) و ابن قتیبۃ و أبو حنیفة دینوری و أبو جعفر طبری و ابن ابی الازهر و أبو الفضل صابونی صاحب کتاب (فاخر) که فقهای ما از او به جعفی تعبیر میکنند و أبو علی بن همام

واین شهر آشوب و ابن ادریس و أبو عبیده و خلف الاحمر و صاحب کتاب (الباب) و صاحب کتاب (زواج) و (مواعظ) و شیخ حر عاملی در (منظومه احوال ائمه علیهم السلام) (1) و جماعتی جز ایشان که کلام طایفه را دیدیم و عبارت جمعی را شنیدیم، و این قول البته اصح و اسد خواهد بود.

و از ابو الفرج در (مقاتل الطالبین) آورده اند که ولادت آن جناب در امارت عثمان بوده و از جد بزرگوار خود امیر مؤمنان روایت حدیث نموده، و از عایشه نیز سماع کرده، و هم از ابی عبیده و خلف بن احمر نقل شده که این اشعار را در مدح آن جناب گفته اند، و مدح را دلیل بزرگی قدر و کبر سن او شمرده اند، و الایات هذه:

لم تر عين مثله *** من محتف يمشي و من فاعل

يغلي بني اللحم حتى اذا *** انضج لم يغل على الاكل

كان اذا شبت له ناره *** يوقدها بالشرف القابل

كيما يراها بانس مرممل *** او فرد حي ليس بالامل

أعني ابن ليلي ذا السدي والندی *** أعني ابن بنت الحسب الفاضل

لا يؤثر الدنيا على دينه *** ولا يبيع الحق بالباطل

ص: 347

1- از جمله غرایب اینکه صاحب کتاب (نزهة الجليس) سید عباس مولوی مکی در کتاب مذکور [نزهة الجليس] اکثر آن منظومه را بتفاریق آورده و در ذیل حالات سید الشهداء خطبه خود نظماً انشاء کرده و ثنائی بلیغ بر شیخ حر کرده و متعرض شده که چون آن منظومه مرغوب و لطیف بود در حالات سید الشهداء او را ذکر کردم، و بعضی ارباب مقاتل جدیدة التصنیف از مضمون این دیباچه غفلت کرده و منظومه مذکوره را نسبت به خود سید عباس مشار الیه داده، و هذا من أعجب العجب (منه رحمه الله).

و انصاف اين است كه از سياق اين اشعار معلوم ميشود كه در وقت مدح آن جناب از رجال معدودين به نظر مي آمد، و همچنين كلام معاويه شاهد است چه اگر آن جناب در آن زمان طفل يا مراهق بودي آثار سماحت و شجاعت از آن جناب چندان ظاهر نميشد كه معاويه با آن همه عداوت اعتراف به اولويت او بخلافت كند و صواب چنان مينمايد كه در اين مقام عبارت فحل فقيه محقق مقدم و شيخ فاضل متبحر معظم محمد بن ادريس الحلبي را - قدس سره - كه در كتاب (سراير) ايراد کرده بعينه ياد كنيم و از تميم مسأله بنقل او اكتفا نمائيم، قال في باب الزيارات في خاتمة كتاب الحج:

فاذا كانت الزيارة لابي عبد الله الحسين عليه السلام يزار ولده علي الاكبر وأمه ليلى بنت أبي مرة بن عمرو بن مسعود الثقفي وهو أول قتيل في الوقعة يوم الطف من آل أبي طالب وولد علي بن الحسين هذا في امارة عثمان وقد روي عن جده علي ابن أبطال، وقد مدحه الشعراء وروى عن أبي عبيدة وخلف الاحمر ان هذه الايات قيلت في علي بن الحسين الاكبر المقتول بكر بلا (لم تر عين)... الايات.

وقد ذهب شيخنا المفيد في كتاب (الارشاد) الى ان المقتول بالطف هو علي الاصغر وهو ابن بنت الثقفية وان عليا الاكبر زين العابدين امه ام ولد وهي شاه زنان بنت كسرى يزجرد، قال محمد بن ادريس: (والاولى الرجوع الى أهل هذه الصناعة وهم النسابون وأصحاب السير والتواريخ مثل الزبير بن بكار في كتاب (أنساب قريش) وأبي الفرج الاصفهاني في (مقاتل الطالبين) والبلاذري والمزني وصاحب كتاب (اللباب [في] أخبار الخلفاء) والعمري النسابة حقق ذلك في كتاب (المجدي) (1) فانه قال زعم من لا بصيرة له ان عليا الاصغر هو المقتول بالطف، وهذا خطأ ووهم، والى هذا ذهب صاحب كتاب (الزواجر

ص: 348

والمواعظ) وابن قتيبة في (المعارف) وابن جرير الطبري المحقق لهذا الشأن وابن أبي الازهر في تاريخه وأبو حنيفة الدينوري في (الاجاز الطوال) وصاحب كتاب (الفاخر) مصنف من أصحابنا الامامية ذكره شيخنا أبو جعفر في فهرست المصنفين وأبو علي بن همام في كتاب (الانوار في تواريخ أهل البيت ومواليدهم) وهو من جملة أصحابنا المصنفين المحققين وهؤلاء جميعا أطبقوا على هذا القول وهم أبصر بهذا النوع.

قال أبو عبيد في كتاب (الامثال) وعند جهينة الخبر اليقين، قال: وهذا قول الاصمعي، واما هشام بن الكلبي فاخبر انه جهنه وكان ابن الكلبي اخبر بهذا النوع من الاصمعي، قال محمد بن ادریس: نعم ما قال ابو عبيد لان اهل كل فن اعلم بفنهم من غيرهم وابصر واضبط ثم اخذ رحمه الله يعدد وقايح من امثال ذلك فيها اشتباه من المفيد وغيره على جاري عاداته في ذكر الشئ بنظيره، وحرصه على تكثير الفوايد الادبية في كتابه بحيث قد يخرج عن صناعته ويذهب به الى فن آخر من العلم كما هو ظاهر لمن مارس كتابه، ثم قال قال محمد بن ادریس واي غضاضة يلحقنا واي نقص يدخل على مذهبنا اذا كان المقتول عليا الاكبر وكان علي الاصغر الامام المعصوم بعد ابيه الحسين عليه السلام فانه كان لزين العابدين يوم الطف ثلث وعشرون سنة ومحمد ولده الباقر حي له ثلث سنين واشهر ثم بعد ذلك كله فسيدينا ومولينا علي بن ابيطالب كان اصغر ولد ابيه سنا ولم ينقصه ذلك.

انتهى بالفاظه وفيه غنى وكفاية عن تطويل الكلام وذيله وتصعيب المرام ونيله بالجملة فضائل صوريه ومعنويه آن جناب از صباحت رخسار و حلاوت گفتار و زهد و عبادت و عفاف و سماحت و شجاعت و مداراة و رفق و صيانت و جلالت قدر و شهامت نفس و برزگی نژاد و پاکی نهاد و علو همت و سمو رتبت نه چندان است که بتوان در کتابی درج کرد یا در دفتری جمع نمود و اگر خصوصيات

تلویحات خاصه و تصریحات ناصه جناب سید الشهداء سلام الله علیه را در حق آن جناب در روز عاشوراء درست تأمل کنی و به دیده تحقیق تدبر نمائی راه بمعرفت بزرگی شأن و ارتفاع مقدار آن جناب خواهی یافت.

و این مقوله خصایص آن حضرت بر دو قسم است: یکی از افعال آن جناب و دیگر از اقوال، و تفصیل این امور در کتب مقاتل مبثوث و منتشر است، و ما در اینجا به یک حدیث منقول در (بحار) در ذیل قصه یوم عاشورا که مؤلف از روایات کتبی است مثل (ارشاد) و (ملهوف) و غیر او اکتفاء میکنیم و آن اینست که:

چون علي عليه السلام بجانب ميدان شتافت امام مظلوم دست به زیر محاسن شريف زد و او را به سمت آسمان بلند فرمود و عرض کرد (اللهم اشهد علي هؤلاء القوم فقد برز اليهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولك (1) كنا اذا اشتقنا الي

ص: 350

1- وقد حكى اهل السير في شباهته برسول الله قضايا فمنها: انه دخل رجل نصراني مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال له الناس أنت رجل نصراني اخرج من المسجد فقال لهم اني رأيت البارحة في منامي رسول الله ومعه عيسى ابن مريم فقال عيسى ابن مريم، اسلم علي يد خاتم الانبياء محمد بن عبد الله فانه نبي هذه الامة حقا وانا اسلمت علي يده واتيت الان لاجدد اسلامي علي رجل من اهل بيته، قال فجاؤا به الي الحسين عليه السلام فوقع علي قدميه يقبلهما فلما استقر به المجلس قص له الرؤيا التي رآها فدعا الحسين عليه السلام بولده علي الاكبر وكان اذ ذاك طفل صغير وقد وضع علي وجهه البرقع فجئ به الي ابيه فلما رفع الحسين البرقع من وجه علي وراه الرجل وقع مغمي عليه فقال الحسين عليه السلام صبوا الماء علي وجهه ففعلوا فلما افاق التفت اليه الحسين عليه السلام وقال يا هذا ان ولدي هذا شبيها بجدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال الرجل: اي والله فقال له الحسين عليه السلام يا هذا اذا كان عندك ولد مثل هذا وتصيبه شوكة ما كنت تصنع؟ قال سيدي اموت فقال الحسين عليه السلام اخبرك اني ارى ولدي هذا بعيني مقطعا بالسيوف اربا اربا - ثمرات الاعواد ج 1 / 174 - 175، كفاية الخطيب سيد مهدي خطيب سويج.

نبيك نظرنا الى وجهه، اللهم امنعهم بركات الارض وفرقهم تفريقا ومزقهم تمزيقا واجعلهم طرايق قددا ولا ترض الولاة منهم ابدا فانهم دعونا لينصرونا ثم عدوا علينا يقاتلوننا ثم صاح الحسين عليه السلام بعمر بن سعد مالك؟ قطع الله رحمتك ولا بارك الله لك في أمرك وسلط عليك من يذبحك بعدى على فراشك كما قطعت رحمتي ولم تحفظ قرابتي من رسول الله ثم رفع الحسين عليه السلام صوته وتلا (ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم) [34 آل عمران 3] (1) ودر این حدیث چند مزیت وفضل برای آن شهید مظلوم معلوم میشود.

مزیت اول: آنکه چون بجانب میدان شد سید الشهداء علیه الصلاة والسلام بهیئت مستغیث ملتجی دست به زیر محاسن مبارک کرده بجانب آسمان کرد کنایت از آنکه جانم به ستوه آمده و کارم به آخر کشیده، و کارد به استخوان رسیده و جای استغاثت و استمداد واستعانت است، و این دلالت بر عظم قدر و جلالت مصیبت آن مظلوم در نظر امام همام دارد.

دوم: آنکه آن قوم را از غایت دلسوختگی در معرض عذاب الهی بر آورده و خدای را بر ایشان بشهادت طلبید و این نیز دلیل بزرگی گناه ایشان و جلالت قدر آن امام زاده عظیم الشأن است.

سوم: آنکه آن جناب را در خلق به پیغمبر تشبیه کرده و شمایل پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم به حسن و صباحت و غایت اعتدال و تناسب، سمر (2) آفاق و شهره روی زمین است

ص: 351

1- بحار الانوار: 43 / 45.

2- افسانه شب.

چنانچه از ابن عباس منقول است که هیچ وقت با آفتاب برابر نشد مگر اینکه نور آفتاب مغلوب شد و هر وقت نزدیک چراغ می نشست نور چراغ رخت بر می بست، و حدیث ام معبد معروف است و اشعار خدیجه در مدح آن حضرت مشهور از آن جمله گفته:

جاء الحبيب الذي أهواه من سفر *** والشمس قد أثرت في وجهه أثرا

عجبت للشمس من تقبيل وجنته *** والشمس لا ينبغي أن تدرك القمر

وآن مکره نسبت داده شده، و برخی از عایشه دانند:

لواحي زليخا لورأين جبينه *** لاثرن بالقطع القلوب على الايدي

ولو سمعوا في مصر أوصاف وجهه *** لما بذلوا في سوم يوسف من نقد

والبته در حق آن جناب باید گفت:

بر سر یوسف اگر نام غلامیش نهند *** تا قیامت شرف دوده اسحق آید

چهارم: آنکه تشبیه فرمود او را در خلق به رسول خدای و همین منقبت بس که خدای تعالی به جمله اسمیه مؤکد بحروف تأکید و قسم عظمت خلق آن حضرت را بیان فرموده (انك لعلى خلق عظيم) [4 القلم 68] گفته، و سید الشهداء علیه السلام فرزند خویش را شبیه ترین خلق به آن جناب در خلق فرموده، و البته شهادت امام معصوم مبنی بر مبالغه و اغراق شاعرانه نیست خاصه در این مقام که با خدای مناجات میکند و از دست دشمنان تظلم و شکایت میفرماید که اگر امام هم نباشد مقام مقتضی اقتضای واقعیت و امور نفس الامریه است نه تعدی و تخطی بسر حد مجاز، و ادعای خلاف واقع، نمیگویم مجاز در کلام امام نیست و اغراق دروغ است، ولی مدعا این است که بلاغت که رعایت مقتضای حال است مقتضی ترک است در این مقام.

پنجم: آنکه آن جناب را شبه خلق در منطق به رسول خدای صلی الله علیه وآله و سلم قرار داد

و این دو معنی دارد، چه یا مراد لهجت و کیفیت تکلم است چنانچه مقتضی وراثت و قرابت آن جناب نیز هست، و یا مراد فصاحت الفاظ و جزالت کلمات او است که پیغمبر فرمود (أنا أفصح من نطق بالضاد بیدانی من قریش واسترضعت من بنی سعد) و میشود مراد هر دو باشد، چه منطق کیفیت گفتار است، و هر دو را در او میتوان مندرج کرد و این سه جهت در هیچ یک از خلق خدای جمع نشده، و اگر نه چنان بود که این بزرگوار شهید و نصوص متواتره در امامت سید الساجدین علیه السلام وارد شده ممکن بود که کسی به این خبر تمسک کرده قائل به امامت آن جناب شود.

ششم - آنکه فرمود هر وقت مشتاق دیدار پیغمبر تو میشدیم بر او نظر میکردیم و این مؤکد شباهت صوری آن جناب است بر وجهی که تذکره جمال نبوی و یادگار حسن مصطفوی بوده.

هفتم - بعد از این ثنای بلیغ با آنکه مظهر رحمت الهی بوده به اقدام آن قوم بر قتل آن جناب نفرین کرد از خدای به چند وجه هلاکت ایشان را طلبد و عادت پیغمبران و اولوا العزم صبر بوده و سید الشهداء را در مقام صبر ثباتی دیگر و مقامی شامخ بوده که ملائکه آسمان را بشگفتی در آورد اینجا زبان به نفرین گشود و این دلیل کمال دلسوختگی بفقده او و شدت علاقه و غایت محبت و تمام دل بستگی به آن جناب است.

و در این فقره چند نفرین کرده که هر يك بالاستقلال دلیلی است بر جلالت قدر او:

یکی اینکه از خدای خواست که ایشان را از برکات زمین محروم کند، دیگر اینکه ایشان را متفرق و پراکنده دارد، دیگر اینکه جماعت ایشان را پاره پاره کند.

دهم فضیلتی که از فرمایش امام حسین استفاده میشود عصمت علی اکبر است

دیگر اینکه کلمه ایشان را مختلف فرماید، دیگر اینکه والیان را از ایشان راضی نفرماید، و همه این دعاها در حق قاتلان آن مظلوم که قاتلان آن امام معصوم نیز بودند مستجاب شد چنانچه به مراجعه کتب اخبار و تواریخ معلوم میشود.

هشتم - آنکه قتل او را عنوان جمیع مظالم و تعدیات بر اصحاب و اهل بیت خود قرار داده فانهم دعونا تا آخر فرموده.

نهم - اینکه ابن سعد را از کمال احتراق قلب و تشویش خاطر مخاطب کرده نفرین فرمود و بر وی صیحه زد که خدای نسل تو را قطع کند و برکت به تو ندهد و مسلط کند بر تو کسی را که تو را در فراش تو سر ببرد، چه ذبح در فراش اذل انحاء قتل است.

وقد أجاد القائل في رثاء الحسين:

لقد مات لكن ميتة هاشمية *** لهم عرفت تحت القنا المتقصد

لعمري لئن لم يقض فوق فراشه *** فموت أخى الهيجاء غير موسد

وان لم يشاهد موته غير سيفه *** فذاك أخوه الصديق في كل مشهد

دهم - و این اعظم مناقب است اینکه آیه اصطفارا که دلیل عصمت انبیاء و ائمه است در حق او تلاوت فرمود و این مشعر بلکه دلیل است بر اینکه آن جناب معصوم بوده است، سلام الله علیه فهذه مناقبه الفاضلة، وتلك عشرة كاملة استخرجناها من حديث واحد فعلى الحقيقة هذه من علاه احدى المعالي، وعلى هذه فقس ما سواها.

(وعلى اولاد الحسين)

ج - و سلام بر اولاد حسین باد.

ش - ذکر این فقره از قبیل ذکر عام بعد از خاص است که دلالت بر شرف

6 - فاطمه دختر ام اسحاق

ومزيت علي بن الحسين عليه السلام دارد که دو باره بر او باید سلام شود، و لفظ أولاد اگر چه - چنانچه لغویین تصریح کرده اند و فقهاء در باب وصیت و وقف تعرض نموده اند - اعم است از بنین و بنات ولی بعید نیست که در این زیارت مراد خصوص ذکور باشد، و خصوص قتلی چنانچه اشارت کردیم که این زیارت مخصوص شهداء است.

وبالجملة در عدد أولاد آن امام مظلوم خلافی مشهور است:

شیخ مفید رضی الله عنه در کتاب مبارك (ارشاد) فرموده آن جناب را شش فرزند بود چهار پسر که یکی امام همام سید الساجدین علیه السلام است از شاه زنان دختر یزدجرد شاهنشاه ایران، و از این جهت آن جناب را ابن الخیرتین میگفتند نظر به حدیث معروف (خیرة الله من العرب قریش و من العجم فارس) و فیه یقول أبو الاسود الدثلی:

وان غلاماً بین کسری و هاشم *** لا کرم من نیطت علیه التمام

وعليه بنيت قولي في قصيدة مهدوية:

یهنئ فی میلاد ابلج ماجد *** حوی هاشماً ما بین کسری و قیصر

دیگری علی بن الحسین شهید.

سوم جعفر که مادر او از قضاعه بود، و در حیوة سید الشهداء بدرود سرای فانی کرد.

چهارم عبد الله رضیع که در حجر آن امام به تیر شهید شد، و دو دختر یکی سکینه دختر رباب کلبیه دختر امرء القیس بن عدی که او هم مادر عبد الله رضیع است، دیگری فاطمه که مادر وی ام اسحاق دختر طلحه بن عبید الله التیمی

ص: 355

بعضی فرزندان حضرت را ده نفر ذکر کرده اند شش پسر و چهار دختر و بعضی اولاد حضرت را نه نفر ذکر کرده اند

است (1).

و در (کشف الغمة) از حافظ عبد العزیز بن اخضر جنابذی آورده که عدد شش بوده، ولی علی مقتول را اکبر دانسته، و در عبارت او مراد از علی اصغر امام زین العابدین است، چه غیر از او عبد الله و جعفر ذکر نموده و قرینه این دعوی عبارت او است که گفته (و نسل الحسین من علی الاصغر) و از این جهت ما سابقاً به او نسبت دادیم که علی شهید را اکبر میدانند، و ایراد فاضل صاحب (کشف الغمة) که گمان کرده که او اخلاص بذكر حضرت سید الساجدین علیه السلام کرده بر متأمل کلام ظاهر الدفاع است، چنانچه به مراجعه معلوم میشود.

و در بحار از (مناقب) ابن شهر آشوب آورده که پسری محمد نام و دختری مسماء بزینب داشته (2) و علی هذا عدد هشت میشود.

و کمال الدین بن طلحة در (مطالب السؤل) پسرانش را شش و دختران را چهار گفته و سیاق عدد ایشان بر این نمط نموده:

علی اکبر وهو الشهيد، وعلی اوسط وهو زین العابدین، علی اصغر، و محمد، و عبد الله، و جعفر، و زینب و سکینه و فاطمة (3) و دهم را که دختر چهارم باشد ذکر نکرده.

وعلی بن عیسی در (کشف الغمة) از ابن خشاب نقل کرده که نه نفر بودند (4) و همین اسماء شریفه را شمرده که مذکور شد.

و از روایت ابو الفرج و محمد بن ابیطالب و دیگران که در (بحار) مذکور

ص: 356

1- ارشاد: 236.

2- المناقب: 4 / 77، بحار الانوار: 45 / 330.

3- بحار الانوار: 45 / 331.

4- بحار الانوار: 45 / 331.

است که بعد از ذکر شهادت [امام حسین -] علیه السلام گفته اند: (فخرج غلام من تلك الابنية وفي اذنيه درتان وهو مذعور فجعل يلتفت يمينا وشمالا وقرطاه يتذبذبان فحمل عليه هاني بن بعيث [ثبیت - المصدر] لعنه الله فقتله فصارت شهر بانويه تنظر اليه ولا تتكلم كالمدهوشة (1)).

میتوان استفاده کرد که جعفر فرزند امام علیه السلام باشد از شهر بانویه، و مؤید وجود شهر بانویه در آن جنگ قول ابن شهر آشوب است که اما شهر بانویه فاتلت نفسها في الفرات (2) و از این کلام بر نمی آید که او مادر سید الساجدین باشد تا بگوید که او در نفاس به بهشت جاودانی رخت بر بست، چه دور نیست که خواهر او باشد، چه در بعض اخبار ایشان سه خواهر بودند: یکی از آن امام حسن و دیگر از آن امام حسین و دیگری از آن محمد بن ابي بکر شد، و تواند بود که بعد از وفات آن دو و موت شاه زنان یکی از آنها باز بحباله نکاح سید الشهداء در آمده و در کربلا حاضر باشد، چنانچه در نظر دارم که در کتاب معتبری نیز دیده باشم.

و در (منتخب) حدیث وفات رقيه بنت الحسين را در شام ذکر کرده و شاید آن اسم منسی در کلام جماعتی از مورخین همین باشد، و مؤید او آنست که او را در شام قبه و مزاری است معروف که عامه و خاصه جاها را زیارت میکنند، و اهل شام بتوارث نقل میکنند که او دختر سید الشهداء است، و معروف به سیده رقيه است و تبرکات و توسلات به مرقد پاک آن مطهره مینمایند، و من بنده در سالی که در راه حج وارد دمشق شدم مکرر به زیارت او مشرف شدم، و آثار جلالت و خداریت و انوار عصمت و طهارت در آن مرقد مطهر و مضجع مقدس مشاهده کردم.

و از کلام ابن عبد ربه در (عقد) و عبارت منقوله از ابن قتیبه معلوم میشود که

ص: 357

1- بحار الانوار: 45 / 45.

2- بحار الانوار: 62 / 45.

محمد بن الحسین اسیر بود و در شام حاضر شد. وابن اثیر پسری دیگر برای آن جناب ذکر کرده که عمرو بن الحسین است و او را در مجلس یزید در مکالمه با خالد بن یزید قصه مشهور است، وعلی هذا ابناء گرام آن جناب هفت نفر میشوند و عبارت محکمه (تاریخ گزیده) حمد الله مستوفی در عدد مطابق است اگر چه در اسم مخالف چه او اسم دو نفر را عبید الله و حسن گفته، ویاقوت در محکی (معجم البلدان) گفته در غربی حلب کوهی جوشن نام بود که معدن مس داشت و آن روز که پرده کیان آل عصمت را از آنجا عبور افتاد آن معدن تباه شد، چه یکی از پرده کیان امام مظلوم که از آن جناب بارور بود در دامنه آن کوه وضع حمل کرد و از پیشه واران نان و آب خواست (فأبوا أن یضیفوها) و از سنگدلی مضایقه کردند و دشنام دادند، بر ایشان نفرین کرد از آن پس از آن کوه کس منتفع و بهره مند نشد، در جانب قبلی آن کوه مزاری معروف بمشهد السقط و مشهد الدکه باشد، و آن سقط را نام محسن بن حسین بود، تمام شد کلام او.

و البته آن جناب را در اسم ووصف اقتداء واقفای بعم مکرّم خود محسن بن علی شده که هم بسقط از ظلم اعداء بیفتاد چنانچه در مطاوی کتب اهل سنت نیز دیده شده.

فانظر الی حظ هذا الاسم کیف لقی *** من الاواخر ما لاقی من الاول

علی الجمله مجموع اولاد سید الشهداء علیه السلام بنابر جمیع روایات دوازده تن بوده اند که دو نفر یقیناً شهید شده اند علی اکبر و یک رضیع و بنابر احتمالی جعفر و دو رضیع که علی و عبد الله باشند و یک نفر سقط شده و دخول او در این سلام محل اشکال است واقوای این وجوه همان روایت شیخ مفید است که اوثق و ابصر از سایرین است به این گونه امور و حامل علوم ائمه به امت است و ناشر لوای آثار اهل بیت است در شیعیان رضی الله عنه وارضاه وحباه من رحمته ما تقر به عیناه.

در بعض نسخه های زیارت " وعلی اولاد الحسین " موجود نیست تحقیق در این موضوع

تنبیه در بعض نسخه مصححه که بعض مواضع او که مقابله بر خط ابن ادريس و خود شيخ شده، و نزد این بی بضاعت موجود است لفظ وعلی اولاد الحسین را خط بطلان کشیده، و همچنین در نسخه (مصباح) سید مذکور نیست و به اعتباری این وجه اقرب است چه دانستی (1) که در ذکر این کلمه با ذکر علی بن الحسین علیهما السلام حاجت به تکلف و تمحل است (2) و الله اعلم.

(وعلی اصحاب الحسین)

ج - و سلام بر همراهان حسین باد.

ش - ذکر عدد اصحاب و خصوص هاشمیین از ایشان چندان که در حوصله تتبع این بی بضاعت بود در شرح فقره (وعلی الارواح التي حلت بفناءك) شد (3) و صواب چنان مینماید که در اینجا یکی دو حدیث در فضایل اصحاب آن حضرت ذکر شود، اگر چه اگر کسی ملاحظه کند حالت سربازی و جان فشانی این طایفه را در رکاب امام مظلوم و آن ثبات قدم و رسوخ عقیدت و کمال جد و اهتمام که در نیل سعادت شهادت داشتند و آن منافست و مسابقت که در تناول کئوس موت و تداول جامهای بلا با یکدیگر میکردند حاجت بذکر و توضیح ندارد، آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است.

ص: 359

-
- 1- در ص 355 (سلام علی اولاد الحسین) مختص فرزندان پسری است که در کربلا شهید شدند.
 - 2- احتیاج به تکلف نیست زیرا فرزندان شهید امام حسین بطور حتم از دو نفر کمتر نبودند، و این مقدار برای صدق اقل جمع کفایت میکند.
 - 3- ج 1 ص 241.

ولیس یصح فی الافهام شیء *** اذا احتاج النهار الی دلیل

خاصه با ملاحظه يك نکته که هر طایفه ای که در رکاب امامی یا پیغمبری یا محقی یا مبطلی جنگ کردند اگر چند متمیت شدند و تن به مرگ دادند و بر مرگ بیعت کردند و جفون سیوف بشکستند و يك دل و يك جهت بر لشکر مخالف تاختن گرفتند به امید فتح در جای ظفر مکافحت و مناطحت میداشتند و این يك دست و يك داستانی را طلیعه نصرت و مقدمه ظفر میپنداشتند و این گروه با علم به هلاکت و قطع بموت و یقین بقتل بدون رجای ظفر و امید نصرت تن به مرگ داده جانهای قدسی خود را در مقام جانبازی و جان فشانی وقایه وجود همایون فرزند سید الوصیین و نبیره خاتم النبیین کردند، و هر يك در صدق حمله و ثبات موقف مصداق مدح حسان شدند که گفته شعر:

یلقی الرماح الشاجرات بنحره *** و یقیم هامته مقام المغفر

ما ان یرید اذا الرماح شجره *** درعا سوی سربال طیب العنصر

چه خوب میگوید سرورش در مدح عابس بن شیبب الشاکری رضی الله عنه:

جوشن زبر گرفت که ما هم نه ماهیم *** مغفر زسر فکند که بازم نیم خروس

و ما اخلقهم واحقهم واحدا بعد واحد یقول الطائی الکبیر رحمه الله تعالی:

الا فی سبیل الله من عطلت له *** فجاج سبیل الله واثغر الثغر

فتی کلما فاضت عیون قبيلة *** و ما ضحکت عنه الاحادیث والذکر

فتی دهره شطران فیما ینوبه *** ففی بأسه شطر و فی جوده شطر

فتی مات بین الطعن والضرب میتة *** تقوم مقام النصر ان فاته النصر

وما مات حتی مات مضرب سیفه *** من الضرب واعتلت علیه القنا السمر

وقد کان فوق الموت سهلا فردهم *** الیه الحفاظ المر والخلق الوعر

چند حدیث در عظمت اصحاب امام حسین علیه السلام

ونفس تعاف العار حتی كأنما *** هو الکفر یوم الروع أو دونه الکفر

فأثبت فی مستنقع الموت رجله *** وقال لها من دون احمصك الحشر

غدا غدوة والحمد نسیح رداءه *** فلم ینصرف الا وأكفانه الاجر

تردی ثياب الموت حمرا فما دجی *** له اللیل الا وهي من سندس خضر

اینک چند حدیث در فضل این طایفه یاد میکنیم:

1 - ابن قولویه در (کامل الزیارة) و فرات بن ابراهیم در محکی تفسیر خود سند به صادق آل محمد علیهم السلام می‌رسانند که روزی حسین را فاطمه حمل کرده بود پیغمبر وی را گرفت و فرمود خدای لعنت کناد قاتل تو را، و خدای لعنت کناد سالب تو را، و خدای لعنت کناد آنان که پشت بر پشت گذارند در جنگ تو، و خدای حکم کند میان من و آن که اعانت بر قتل تو کرد، فاطمه عرض کرد ای پدر چه میفرمائی؟ پیغمبر فرمود به یاد آوردم آنچه را که به او میرسد بعد از من و بعد از تو از اذیت و ظلم و غدر و بی‌غی، و او در این هنگام با جماعتی است که گویی ایشان ستارگان آسمانند از فرط مسرت پیش گیرند بسوی قتل، گویا من نظر میکنم بجانب معسگر و موضع رحال و تربت ایشان (1) و بقیه حدیث طولانی است.

ب - صدوق قدس سره در کتاب (علل) سند بعمارة می‌رساند که به صادق آل محمد گفتم خبر ده مرا از حال اصحاب حسین و سبب اقدام ایشان بر مرگ؟ فرمود بدرستی که ایشان پرده از پیش چشمشان برداشته شد تا دیدند منازل خود را از بهشت و حال هر یک از ایشان چنان بود که اقدام بر قتل میکرد تا مسابقت بمعانقه حور العین کند و به مکان خود از جنت بشتابد (2).

ج - شیخ أجل قطب الدین راوندی در کتاب (خرايج) از علي بن الحسين

ص: 361

1- تفسیر فرات 55 - 56، کامل الزیارات 69، بحار الانوار: 44 / 269.

2- علل الشرايع 218 باب 163، بحار الانوار: 44 / 297.

علیهما السلام حدیث میکند که فرمود من آن شب که پدرم در صبحگاهش کشته شد با وی بودم با اصحاب خود فرمود شب فراز آمده در ستر ظلمت راه خود گیرید که این گروه را جز با من کاری نیست و از بیعت من شما به حلید گفتند نه بخدای هرگز چنین نخواهد شد، فرمود همانا شما فردا کشته شوید یکسره، و هیچ کس از شما راهائی نیست (قالوا الحمد لله الذي شرفنا بالقتل معك) گفتند منت خدای را که ما را بشهادت در رکاب تو شرف ارزانی داشت (فقال عليه السلام [لهم - المصدر] ارفعوا رؤسكم وانظروا فجلعوا ينظرون الی مواضعهم ومنازلهم في الجنة وهو يقول لهم هذا منزلک یا فلان فکان الرجل یستقبل الرماح والسیوف بصدرة ووجهه لیصل الی منزله من الجنة (1).

د - هم قطب راوندی - رضی اللہ عنہ - در (خرایج) سند به باقر علوم النبیین میرساند که حسین علیه السلام قبل از اینکه مقتول شود گفت که پیغمبر مرا فرمود ای پسرک من زودا که تورانده شوی بجانب عراق و او زمینی است که تلاقی کرده اند در او پیغمبران و اوصیای پیغمبران، و آن زمینی است که یعمورا نامیده شود و همانا تو در او شهید شوی و شهید شوند با تو جماعتی از اصحاب تو که الم مساس آهن را نیابند - کنایت از آنکه کثرت اشتیاق و شدت توقان بعالم قدس ایشان را از توجه به درک صدمه تیغ و سنان و زحمت دشنه و پیکان مشغول کرده - آنگاه این ایت مبارک تلاوت فرمود (یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) [69 الانبیاء 21] و با حسین فرمود حرب برد و سلام شود بر تو و بر ایشان آنگاه سید الشهداء فرمود پس خورسند و مستبشر باشید، چه بخدای اگر ما را بکشند همانا ما بر پیغمبر خود وارد شویم (2).

ص: 362

1- بحار الانوار: 44 / 298.

2- بحار الانوار: 45 / 80 رقم 6.

ه - شیخ مفید در (ارشاد) نقل فرموده که چون شب عاشورا رسید سید الشهداء علیه السلام اصحاب خویش را فراهم کرد امام سجاد میفرماید من بیمار بودم اندکی فراتر رفته تانیک اصغای سخن وی کنم، فسمعت ابي يقول لاصحابه اثنی علی الله احسن الثناء واحمدہ علی السراء والضراء، اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة وعلمتنا القرآن وفهمتنا فی الدین وجعلت لنا ابصارا واسماعا وافئدة فاجعلنا من الشاکرین، اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابر ولا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عني خیر الجزاء الا- وانی لا- اظن یوما لنا من هؤلاء الا وانی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم حرج منی ولا ذمام هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جمیلا (1).

و موافق روایت سید در کتاب (ملهوف) لا اعلم اصحابا اصالح من اصحابی ولا اهل بیت ابر ولا افضل من اهل بیتی.

و این خیر اعظم مدایح متصوره اصحاب سید الشهداء است، چه آن جناب فرموده هیچ اصحابی را نیکو کارتر و با وفاتر از اصحاب خود و هیچ اهل بیتی نیکو کارتر و با وفاتر از اهل بیت خود ندیدم، و این شهادت موجب تفضیل این جماعت است بر صحابه رسول و امیر صلی الله علیهما، و تواند بود که نکته همان دقیقه باشد که در صدر مقاله اشارتی به او شد.

و بالجمله ذیل حدیث متضمن گفتگوهای محبت انگیز و عرایض صادقانه آن جماعت است که هر يك سخنی گفتند که عقل را خیره و حیران مینماید که اجمال او این است شعر:

شاهها اگر به عرش رسانم سریر فضل *** مملوک این جنابم و مسکین این درم

ص: 363

" اللهم خص انت اول ظالم باللعن منى وابدء به اولاً ثم الثاني ثم الثالث ثم الرابع " نصب اولاً به ظرفيت

ور باورت نمی کند از بنده این حدیث *** از گفته کمال، دلیلی بیاورم

گر بر کَنَم دل از تو و بردارم از تو مهر *** آن مهر بر که افکنم؟ آن دل کجا برم

وتفضیل او در کتب مقاتل مذکور است، و لله در القائل فیهم:

قوم اذا نودوا للدفع ملامة *** والخيل بين مدعس ومکردس

لبسوا القلوب على الدروع واقبلوا *** يتهافتون على ذهاب الانفس

مطلب ثالث

در شرح دعای بعد از لعن و سلام.

(اللهم خص انت اول ظالم باللعن منى وابدء به اولاً (1) ثم الثاني ثم الثالث ثم الرابع)

ج - بارالها مخصوص فرمای تو اول ظالم را به لعنت از قبل من وابتداء کن به او در اول امر آنگاه دویمی را آنگاه سومی را آنگاه چهارمی را.

ش - لفظ اولاً - منصوب است به ظرفیت، و چنانچه سابقاً گذشت (2) در صورت اسمیت دو نحو استعمال دارد، و چون معنی اول از مفاهیم متضایفه است بدون اضافه صحیح نیست، و حکم ظروف لازمة الاضافة دارد، و در آن ظروف چند

ص: 364

1- نسخة مخطوط (مصباح المتهدج) و (بلد الامین) ومصباح کفعمی (اول) بضم لام است.

2- ذیل اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد ج 2 ص 314.

وجه است: یکی ذکر مضاف الیه، دیگری حذف مضاف الیه، و تقدیر لفظ او در این صورت معرب است بی تنوین مثل ابدء به من اول - چنانچه - شاعر گفته:

و من قبل نادى كل مولى قرابة....

- بکسر لام بروایت ثقات چنانچه گفته اند، و دیگر اینکه لفظا محذوف باشد و معنی مراد، و در این حال مبنی بر ضم است مثل (لله الامر من قبل و من بعد) دیگر اینکه نه لفظ مراد باشد و نه معنی یعنی خصوصیت مضاف الیه در نظر نباشد، و مقصود (قبل ما) و (بعد ما) شود برای تنکیر در این صورت منصوب میشود و منون مثل (وساغ لي الشراب و كنت قبلا) و مثل (ابدء به اولاً).

و حریری از حرص به تغلیط و زیاد کردن اوهام خواص در (درة الغواص) (1) (ابدء به اولاً) را غلط دانسته و تمسك به این شعر کرده:

لعمرك ما ادري واني لاوجل *** على ايننا تغدو المنية أول

و غفلت از این کرده که ضم در این موضع مبنی بر آن است که گذشت، و دلیل غلط بودن نصب به غیر آن اعتبار نیست ولا- زال عادت حریری بر اینست که بر غلطیت استعمالی ورود استعمال دیگر استدلال میکند، و این از ضعف تحصیل و قلت بصیرت است، و خود این ادعای شریف دلیلی ساطع و برهانی قاطع بر بطلان دعوی او است، عجب از او نیست بلکه عجب از سید اجل محقق داماد - قدس سره - است که متابعت او کرده در حاشیه صحیفه مکرمة سجادیه فرموده:

(ولا يسوغ اولاً بالتنوین) و البته آن سید علامه از فقره زیارت غفلت فرموده، و الا با اعتبار سند این زیارت بکله قطعیت او بین شیعه، و این که او کلام همه ائمه

ص: 365

است، بلکه حدیث قدسی است و تطابق جمیع نسخ بر این لفظ چگونه میشود بقول حریری از صحت او دست برداشت.

بالجملة مراد از این چهار نفر معلوم است، و در اینجا قصه طریفه است که سید محقق شهید ثالث قاضی نور الله شوشتری - قدس الله سره السری - در کتاب (مجالس المؤمنین) (1) در ذیل ترجمه شیخ الطایفه و رئیس المذهب خیر الامة و امامها بعد الائمة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی - قدس الله سره القدوسی) ایراد کرده که بعضی از مخالفان بعرض خلیفه عباسی که معاصر شیخ بود رسانیدند که او و اصحاب او از شیعه امامیه سب صحابه میکنند، و کتاب (مصباح) که دستور اعمال سنة متهجدان ایشان است بر آن گواهی میدهد، زیرا که در دعای روز عاشورا از آن کتاب واقع شده (اللهم خص...) الی آخره پس خلیفه بطلب شیخ و کتاب (مصباح) فرستاد چون با کتاب حاضر شد و باعث بر طلب او مذکور گردید منکر سب شد، چون کتاب را گشودند دعای مذکور را به او نمودند و گفتند این را چه عذر خواهید گفت؟ شیخ در بدیهه گفت یا امیر المؤمنین مراد از آن عبارت نه آنست که غمازان گمان برده اند، بلکه مراد به اول ظالم قایل قاتل هابیل است که بنیاد قتل در دنیا نهاد و ابواب لعن بر روی خود گشاد، و مراد بثنای عاقر ناقه صالح است - و اسم عاقر قیدار بن سالف بود - و مراد بثلث قاتل یحیی بن زکریا است که بسبب بغیة ای از بغایای بنی اسرائیل اقدام بر قتل آن معصوم نمود، و مراد برابع عبد الرحمن بن ملجم - لعنه الله - است که اقدام بر قتل علی بن ابیطالب علیه السلام نمود، خلیفه چون آن تأویل را شنید تصدیق او نمود و انعام فرمود و از ساعی و غماز انتقام کشید، تمام شد عبارت (مجالس).

ص: 366

1- و بحرانی نیز در (لؤلؤة) ص 246 این حکایت را نقل فرموده و گفته در (حیوة القلوب) و مثل او در (مجالس المؤمنین) است که:

بالجمله اگر چه این بی بضاعت در مطاوی این کتاب و تضاعیف این باب اخبار و آثار و ادله موافقة با عقل و اعتبار در جواز سب و اثبات ظلم و کفر این گروه چندان یاد کرده ام که اگر کسی غشاوت شقاوت از قلب بر دارد، و پرده عمای جهالت از چشم زائل کند شك در مراتب مذکوره ندارد، ولی در این مقام یکی دو حدیث از طرق معتبره اهل سنت در اثبات ظلم بلکه کفر و جواز لعن مشایخ ثلثه ایراد میکنم، آنگاه دو خبر که دلالت بر کفر معاویه داشته باشد از طریق ایشان میآوریم و اینک بتوفیق خدای عز اسمہ میگوئیم:

1 - مسلم در کتاب جهاد و در باب فیئ به دو طریق و بخاری در دو موضع از صحیح خود یکی در باب فرض.

خمس و دیگری در کتاب اعتصام به کتاب و سنت از مالک بن اوس روایتی کرده اند که متضمن آنست که نیم وعدی به اعتقاد امیر المؤمنین - سلام الله علیه - کاذب و آثم و غادر و خائن بوده اند، و الفاظ این چهار حدیث متقاربنند اگر چه بخاری در نقل خود تدریسی کرده و بجای این الفاظ (تزعمان انه کذا) گفته ولی در مقابل که کلام عدی را نقل کرده به حکم مقابله که گفته (و الله يعلم انه صادق بار) راشد تابع للحق کلام علی و عباس در حق هر دو معلوم میشود، و ما بروایت مسلم در این باب اکتفاء میکنیم و عین عبارت او را که برای استبصار کافی است نقل مینمائیم:

قال مسلم في صحيحه - ما مثاله - حدثني عبد الله بن محمد بن اسماء الضبعي ناجو يريه عن مالك عن الزهري ان مالك بن اوس حدثه قال ارسل الي عمر بن الخطاب فجنه حين تعالى النهار قال فوجدته في بيته جالسا على سرير مفضيا الى رماله متكئا على وسادة من ادم فقال لي يا مال انه قد دف اهل ابيات من قومك وقد امرت فيهم برضخ فخذ فاقسمه بينهم قال قلت لو امرت بهذا غيري

حديث عامه در شأن دروغ گويان و ظالمين در حق امير المؤمنين وكفر آنها

قال خذہ يامال قال فجاء يرفا فقال عثمان هل لك يا امير المؤمنين في عثمان وعبد الرحمن بن عوف والزبير وسعد؟ فقال عمر نعم فاذن لهم فدخلوا ثم جاء فقال هل لك في عباس وعلي؟ قال نعم، فاذن لهما.

فقال عباس يا امير المؤمنين افض بيني وبين هذا الكاذب الاثم الغادر الخائن فقال القوم اجل يا امير المؤمنين فاقض بينهم وارحهم فقال مالك بن اوس يخيل الي انهم قد كانوا قدموهم لذلك فقال عمر اتندا (1) انشدكم ب الله الذي باذنه تقوم السماء والارض أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال لا نورث ما تركناه صدقة؟ قالوا: نعم، ثم اقبل على العباس وعلي فقال انشدكما ب الله الذي باذنه تقوم السماء والارض اتعلمان ان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال لا نورث ما تركناه صدقة؟ قالوا: نعم، فقال عمر: ان الله جل وعز كان خص رسوله بخاصة لم يخصص بها احدا غيره، قال ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فله وللرسول [59 الحشر 7] وما ادري هل قرء الاية التي قبلها ام لا، قال: فقسم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بينكم اموال بني النضير، فوالله ما استأثر عليكم ولا اخذها دونكم حتى بقى هذا المال فكان رسول الله يأخذ منه نفقة سنة ثم يجعل ما بقى اسوة المال، ثم قال: انشدكم ب الله الذي باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون ذلك؟ قالوا: نعم، ثم نشد عباسا وعليا بمثل ما نشد به القوم أتعلمان ذلك؟ قالوا: نعم، قال فلما توفى رسول الله قال ابو بكر انا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فجئتما تطلب ميراثك من ابن اخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من ابيها فقال ابو بكر قال رسول الله ما تركناه صدقه [ما نورث] فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا و الله يعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق، ثم توفى ابو بكر وانا ولي رسول الله (ص) وولى ابي بكر فرأيتماني كاذبا آثما غادرا خائنا و الله يعلم اني لصادق

ص: 368

بار راشد تابع للحق فوليتهما، ثم جئتني انت وهذا وانتما جميع وامركما واحد فقلتما ادفعها الينا فقلت ان شئت دفعتهما اليكما على ان عليكم عهد الله ان تعملوا فيها بالذي كان يعمل رسول الله (ص) فاخذتماها بذلك قال اكدلك؟ قالوا: نعم قال ثم جئتماني لا قضى بينكما ولا والله لا اقضى بينكما بغير ذلك حتى تقوم الساعة فان عجزتما فرداها علي (1) انتهى بالفاظه في اول طريقى مسلم.

از این حدیث که بر طریقه اهل سنت مکانت نصوص کتاب مبین دارد چند جا طعن بر خلیفه محترم ایشان وارد میاید که بعضی موجب کذب که موجب صفات اربعه مذکوره، و دیگری موجب کفر است، هم مجوز لعن:

اما کذب دعوی او است که خود و تیم ولی پیغمبر بودند با اینکه به اتفاق در زمان رسول خدای هر دو مأمور اسامه بودند، چنانچه خواهی شنید.

و اما غدر واثم و خیانت و کذب که به اعتراف او بشهادت عباس و امیر المؤمنین که از افاضل عترت و رؤساء امتند ثابت شده، و هیچ مسلمانی نیست که بشهادت این دو نفر حکم نکند، و این نسبت که عدی به ایشان داد در حضور اوس و عبد الرحمن و سعد و نعل و زبیر بود، نه اینها استیحاشی کردند و نه امیر المؤمنین و عباس تنصل و اعتذاری جستند با وجود این میگوئیم عدی که این نسبت را به این دو نفر داد راست گو بود یا دروغگو اگر راست گو بود به حکم این شهادت حال او معلوم است و اگر دروغگو بوده هم حالش ظاهر است به اعتراف خصم و مشمول کریمه (فنجعل لعنة الله على الكاذبين) [61 آل عمران 3] خواهد شد.

و اما کفر از آنجا معلوم میشود که بطریق استخفاف و استهانت اسم شریف پیغمبر و فاطمه را برده و به عباس گفته تو آمدی ارث برادر زاده ات را خواستی و این آمد ارث زش را از پدرش خواست و این نه چندان بی ادبی است که مسلمی

ص: 369

بتواند تحمل کند، پیغمبری که خدای تعالی در قرآن همه جا اسم شریف او را بالقاب مکرمه مثل (یا ایها الرسول) و (یا ایها النبی) و (یا ایها المزمّل) و (یا ایها المدثر) و آنچه مانند اینها است ببرد جز در چند جای که به ضرورت مقام تصریح باسم مبارک او شد برای تنصیص بر نبوت آن جناب یا نظیر آن از اغراض عدی اسم او را به این خفت میبرد، و فاطمه با آن علو منصب و جلالت شأن که بضعه پیغمبر و خاتون محشر است به این خواری اسم او را یاد میکند این البته موجب کفر است چه بضرورت ملیین توهین انبیاء واستخفاف بقدر ایشان خروج از ملت ایشان است.

و در (معجم البلدان) یاقوت حموی است در لفظ صنعا، چنانچه سید محقق شهید ثالث - حشره الله تعالی مع اجداده - در (احقاق الحق) نقل کرده که یزید ابن مبارک گفته که نزد عبد الرزاق بن همام بودیم که او شیخ بخاری است، و مسلم و بخاری هر دو از او کثیرا روایت میکنند، و از امثال معروفه سنیان است که (من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة) و حدیث مالک بن اوس را روایت کرد چون به این کلام رسید که گفته (فجئت تطلب میراثک من ابن اخیک) قال (لا یقول الا نوك الا لرسول الله).

یعنی این احمق از این کلام اراده جز رسول خدای ندارد و عبد الرزاق حکم بحماقت او کرده یا اینکه معتقد کفر او بوده، و ما اشاره اجمالی به حال عبد الرزاق - در حاشیه کنار کتابی که بر رجال نجاشی تعلیق شده - کرده ایم.

حدیث دیگر علامه در (نهج الحق) از مسند احمد بن حنبل نقل کرده (من آذی علیا بعث یهودیا او نصرانیا) (1).

ص: 370

1- نهج الحق 222، بسندهای مختلف این حدیث را نقل کرده و احقاق الحق 6 / 90 بتفصیل آنها را ذکر نموده است.

کسانی که تخلف از لشکر اسامه کردند

و البته اذیت این جماعت به علی علیه السلام امری است طشت از بام افتاده، و هر چه ستر کنند (کالطبل من تحت القطیفة) مشهود عارف و عامی بلکه معلوم جماد و نامی است.

حدیث دیگر ابن ابی الحدید از عبد العزیز جوهری که از اجله ثقات و معتمدین ایشان است نقل کرده که سند باین عباس میرساند که با عدی در کوچه ای از کوچه های مدینه راه میرفتم و دست او در دست من بود با من گفت همانا گمان نمیکنم صاحب تو را - یعنی علی علیه السلام را - جز مظلوم، با خویشتن گفتم نباید بر من پیش گیرد و بر من غلبه کند، پس به او گفتم رد ظلامه او کن چون این بشنید دست از دست من کشید و در گذشت، و مهممه داشت آنگاه به ایستاد و من به او رسیدم گفت یابن عباس گمانم اینستکه مانع این مردم نشد از رفیق تو جز اینکه او را کوچک شمردند، با خود گفتم این سخن بدتر از اول بود آنگاه با او گفتم بخدای او را کوچک نشمرد آن روز را که او را امر کرد سوره براءة را از ابو بکر استرداد فرماید.

شکر خدای را که عدی در این مقام اعتراف کرد که او و اصحابش علی علیه السلام را ظلم کردند و حق او را به نا حق بستند.

و هم این حدیث را ابن ابی الحدید در ذیل احوال عدی از کتاب موفقیات زبیر بن به کار زبیری که از اکابر ثقات مورخین این طایفه است حکایت کرده.

حدیث دیگر محمد بن عبد الکریم شهرستانی در کتاب (ملل و نحل) نقل کرده که پیغمبر فرمود (جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنها).

و صدر این حدیث اگر چه متواتر است ولی ذیل آن که مشتمل بر لعن است از طریق عامه این بنده در غیر (ملل و نحل) ندیده ام و تیم و عدی به اتفاق و نعتل چنانچه از (روضه الاحباب) جمال المحدثین ایشان حکایت شده در آن جیش

مأمور بودند یا مخالفت نص کردند کفرا، و یا اجتهاد نمودند فسقا، و به هر صورت مشمول لعن رسول خدایند، و بنابر مذهب مشهور ایشان - که رد حدیث مقطوع الصدور کفر است - البته کافرند.

حدیث دیگر آیه الله العلامة - نشر الله في الخلد اعلامه - از حمیدی محدث عظیم الشان ایشان نقل فرموده که از تفسیر سدی که از اکابر مفسرین و محدثین ایشان است آورده که چون ابو سلمه و عبد الله بن حذافه در گذشتند و رسول خدای ام سلمه و حفصه که زنان آن دو بودند به زناشویی گرفت طلحه و نعثل گفتند آیا محمد زنان ما را میبرد چون ما بمیریم، و ما زنان او را نبریم بخدای که اگر بمیرد اگر چند با زخم شمشیر باشد زنان او را بگیریم، طلحه حمیرا را میخواست و نعثل ام سلمه را پس این آیه مبارك فرود آمد (و ما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا أزواجه من بعده ابدا ان ذلكم كان عند الله عظيما) [53 الاحزاب 33].

وهم این آیه آمد (ان تبدوا شيئا أو تخفوه) الاية [45 الاحزاب 33] وهم این آیه آمد (ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة) [57 الاحزاب 33] (1).

و این حدیث علاوه بر اینکه مصرح به اینست که خدای تعالی نعثل و طلحه را لعن فرموده دلیل کفر آن دواست چون آنها ادعای تساوی با پیغمبر کردند و پاس حرمت نبوت را رعایت نکردند و قدر پیغمبر را خفیف شمردند و تن زیر بار حکم خدای ندادند و اعتراض بر شرع نبوی روا داشتند، چنانچه ظاهر است و این معانی بالضرورة کفرند، و از این مقوله احادیث در تضعیف کتب اهل سنت بیش از حد احصا است، و این کتاب مبتنی بر لمح و اشاره است نه بر احاطه و استقصاء و همین

ص: 372

چند شعر در مدح اشعار ابوالقاسم مغربی

قدر که نوشتم دانشمندان حقیقت شناس را مغنی و شافی است در ذیل ذکر این سه نفر، از اشعار أبو القاسم مغربی نتوانستم بگذرم هر چند یکی دو شعر از آنها سابقاً گذشته، فلله دره وعلی الله بره حیث قال شعر:

لكنما حسد النفوس وشحها *** وتذكر الاذحال والاوتار

افضى الى هرج ومرج فانبرت *** غشواء خابطة بغير نهار

وتداولتها أربع لولا أبو حسن *** لقلت لؤمت من اسنار

من عاجز ضرع ومن ذي غلظة *** جاف ومن ذي لوثة خوار

ثم ارتدى المحروم فضل رداؤها *** فغلت مراجل احنة ونفار

فتأكلت تلك الجذى وتلمظت *** تلك الطبا ورقا اجيح النار

تالله لو ألقوا اليه زمامها *** لمشى بهم سجحا بغير عثار

ولو انها حلت بساحة مجده *** بادی بدا سكنت بدار قرار

هو كالنبي فضيلة لكن ذا *** من فضله كاس وهذا غار

والفضل ليس بنافع اربابه *** الا بمسعدة من الاقدار

ثم امتطها عبد شمس واغتدت *** هزنا وبدل ربحها بخسار

وتنقلت في عصابة اموية *** ليسوا بابرار ولا أطهار

ما بين مافون الى متزندق *** ومضعف ومداهن وحمار

وقد سبقت هذه الابيات الاخيرة وهي من جيد شعر العرب قد وشج في البداوة اصوله، وتهدل بالحضارة غصونه وكأنما وصفه البختری بقوله الذي سبق فيه كل واصف الشعر:

في نظام من البلاغة ما شك امر *** امرؤ انه نظام فريد

وبديع كأنه الزهر الضاحك *** في رونق الربيع الحديد

مشرق في جوانب السمع ما *** يخلقه عوده على المستعيد

از مطالب گذشته کفر این چهار نفر واضح شد

ما اعيرت منه بطون القراطيس *** وحملت ظهور البريد

مستميل سمع الطروب المعنى *** عن اغاني مخارق وعقيد

حجج تخرس الالد بالفاظ *** فرادی كالجوهر المنضود

حزن مستعمل الكلام اختياراً *** وتجنبن ظلمة التعقيد

وركن اللفظ القريب *** فأدرکن به غاية المراد البعيد

كالعداری غدون في الحلل *** البيض اذا رحن في الخطوط السود

وأنا وان خرجت عن المقصود بحكاية هذا اللؤلؤ المنضود الا ان اعجابي بشعر أبي القاسم ملك عناني وأخذ بزمامي وقادني الى مدحه
فتخيرت شعر البختری في ذلك لانه بذ كل واصف وبهر كل عارف بمواقع اللطائف.

اینک دو خبر کفر معاویه را یاد کنیم:

یکی آنست که ابن ابی الحدید و جماعتی دیگر از صناید این گروه آورده اند که نعمان بن بشیر با جماعتی از انصار بر معاویه در آمدند و شکایت از فقر کردند و گفتند راست فرمود پیغمبر که گفت (انکم ستلقون بعدي اثرة) یعنی بعد از من ظلمی خواهید دید همانا که ما دیدیم او را، معاویه گفت چه دستوری به شما داده بود گفتند: فرمود (فاصبروا حتی تردوا علي الحوض) صبر کنید تا بر حوض من ورود کنید (قال فافعلوا ما أمرکم عساکم تلاقونه غدا عند الحوض كما أخبرکم) گفت پس شما نیز چنانچه فرمان داده کنید شاید ملاقات کنید او را فردا نزد حوض و ایشان را محروم داشت و چیزی عطا نکرد ابن ابی الحدید گفته به این خبر اکثری از أصحاب ما تکفیر کردند معاویه را چه استهزاء بر پیغمبر نموده، و این معنی از عبارت او ظاهر، و از بیان بی نیاز است.

خبر دوم آنست که مسعودی در (مروج الذهب) در ذیل احوال مأمون آورده وهم ابن ابی الحدید اشاره به او کرده که در سنه دویست و دوازده منادی مأمون

ندا کرد که امان نیست آن را که معاویه را بخیر یاد کند یا او را مقدم بدارد بر یکی از صحابه و مردم را نزاع است در سبب این امر و تأویل مختلفی در این باب گفته اند، از آن جمله آنکه یکی از ندمای او خبر داد او را به حدیثی که از مطرف بن المغیره بن شعبه آورده اند و هم این خبر را زبیر بن به کار زبیری در کتاب اخبار معروف به موفقیت - که بنام موفق ب الله نوشته - ایراد نموده چه گفته:

از مدائنی شنیدم که میگفت مطرف بن مغیره گفته که بر معاویه وفود کردم با پدرم مغیره و پدرم میرفت نزد معاویه و می آمد و بر عقل و ملک داری او ثنا میکرد شبی باز آمد و مغموم و اندوهناک بود چندان که غذا نخورد من اندکی صبر کردم و گمانم این بود که در اموال یا اعمال ما سانحه رخ داده، پرسیدم تو را چه شده که امشب را غممنده میبینم گفت من از نزدیک پلیدترین مردم بیامدم، گفتم مگر چه شده؟ گفت به معاویه گفتم تو آرزوی خود را برسدی کاش اکنون نشر الویه اشفاق و بسط بساط عدل میکردی چه سن تو زیاد شده و هم کاش نظری به حال برادران خود از بنی هاشم نمودی و آرام ایشان را پیوسته داشتی که بخدای اکنون چیزی نزد ایشان نمانده که بیم آن داشته باشی، چون این بشنید.

گفت هیئات هیئات برادر تیم پادشاهی کرد و عدالت پیشه گرفت و کرد آنچه کرد بخدای که بیش از آن نشد که بمرد و نامش بمرد جز اینکه کسی گوید تیم آنگاه برادر عدی ملک یافت و رنج کشید و دامن فرزند ده سال پس بخدای که تجاوز نکرد از اینکه هلاک شد و هلاک شد ذکرش مگر اینکه کسی گوید عدی آنگاه برادر ما را ملک نصیب شد و پادشاه شد - کسی که احدی چون او در نسب نبود - پس بکرد آنچه کرد و مردم نیز با او مجازات دادند تا اینکه بمرد و نام کارهای او بماند و برادر هاشم هر روزه پنج نوبت بنام او فریاد زنند و گویند (اشهد ان محمدا رسول الله فاي عمل يلقى مع هذا لا ام لك الا دفنا

دفا، چون مأمون این خبر بشنید بفرمود تا منادی کردند آنچه گذشت چنانچه وصف کردیم و نامه ها انشاء شد که به آفاق ببرند که بر منابر معاویه را لعن کنند و مردم این کار را عظیم شمردند و بزرگ داشتند، و عوام مضطرب شدند و مصلحت را به ترك این کار اشاره اش کردند وی نیز از این خیال دست بازداشت تا اینجا کلام مسعودی بود و او خود ثقه نزد سنیان است، علاوه بر اینکه سند را دست داده و کتاب (موفقیات) زیر ابن به کار از اصول معتمد و مراجع معتبر این طایفه است، و از آنچه نوشتیم کفر و ظلم و جواز لعن این چهار کالشمس فی رابعة النهار روشن و هویدا شد و از این جهت امام صادق علیه السلام ملتزم بود که عقب هر نماز واجب این چهار تن و چهار زن را لعنت کند، و از برای شیعیان ایشان نیز سنت شد به حکم تأسی چنانچه:

کلینی و شیخ سند به حسین بن ثویر و أبو سلمه سراج رساندند که شنیدیم حضرت صادق را که لعنت میکرد در عقب هر نماز واجب چهار نفر از مردان را و چهار نفر از زنان را و نام میبرد ایشان را (1).

و آیات مؤولة و أخبار مصرحه بلعن ایشان بسیار است، و این از ضروریات مذهب شیعة و از مطاعن معروفه ایشان نزد دشمنان است، و هیچ يك از منتسبین به این مذهب انکار این نکرده جز يك نفر جاهل ضال مضل که در ایام ما در کشمیر

ص: 376

1- سمعنا أبا عبد الله عليه السلام وهو يلعن في دبر كل مكتوبة أربعة من الرجال وأربعة من النساء فلان و فلان و فلان و معاوية و يسميهم و فلانة و فلانة و هند و أم الحكم اخت معاوية - الكافي ج 3 / 342 كتاب 12 باب 32 حديث 10، تهذيب الاحكام ج 2 / 321 باب 15 حديث 169. و حضرت در این عمل امثال امر خداوند مینمودند (فاذا فرغت فانصب والى ربك فارغب) [7 الشرح 94].

انگیخته شده، و رساله در منع سب شیخین پرداخته و باسنیان همداستان شده و به خرافات و ترهاتی چند طائفه از عوام اخفاء الهام سفهاء الاحلام را فریفته و بزرق و طامات گروهی نادانان را شیفته خود ساخته و به شیادی و سالوسی و حيله گری و چاپلوسی فتنه آغازی و سقیفه پردازی در پیش گرفته و عجیب تر اینکه - با اینکه از اوائل طلاب کم مایه تر، و یکسره از علم بی نصیب و از رؤس فساق و مشایخ اهل کبائر است - مدعی اجتهاد و متصدی فتوی بلکه گاه گاه در پرده زمزمه اعلمیت میکند و فتاوی غریبه جاهلانه از او مسموع شده و هم انکار سیادت طایفه جلیله رضویه - که وجوه اکابر اشراف اهل قم و طهران و همدان و خراسان و حزاینها از ایشان است - کرده، و علمای مشهدين و حضرت مستطاب حجة الاسلام سیدنا الاستاد - دام ظلّه - کرارا در تضلیل و تقسیق او نوشته ها پرداخته اند، و هیچ از غوایت اقلاع و از ضلالت ارتداع ندارد (1) و اگر نه این بود که گمان است که اگر

ص: 377

1- از عجایب شیطنت های این مدلس اینکه مرقومات شریفه که از علماء اسلام و وجوه اعلام بان نواحی میرسد بر عوام وضعفاء شیعه مشتبه میکند برخی را تحریف و پاره ای را بوجه ظاهره الفساد تأویل و بعضی را نفی نسبت مینماید. و بالجمله مردمان نادان فرو مایه را در شبکه خود می اندازد هم مگر به شهوات باطله خود برسد، و الله یحول دون آماله و یجازیه بسوء اعماله، و از جمله نصوص حضرت مستطاب اجل اسلامیان پناهی سید استاد - ادیمت معالیه و بورکت ایامه ولیالیه - در حق او آنست که چندی قبل مسائل متعلقه به امور متعدده از فروع فقهیه و مطالب شرعیه رسید از آن جمله سؤال از اولاد حضرت سید محمد الاعرج ابن موسی المبرقع و از حالات و مقالات این سید غاوی مشکوک النسب - به تفصیلی که در تمامت کشمیر مشهور و متواتر است - بود، حضرت اجل جواب آنها را به این بی بضاعت تفویض فرمودند جواب بر حسب طریقه آن حضرت مناسب مقام نوشته شد و در حق این سید باملاء خود آن جناب - دام ظلّه - مرقوم افتاد غلط میکند نباید باین خرافات و اباطیل گوش داد بلکه اینگونه کلمات موجب استحتماق حد است و بخاتم شریف موشح شد با این همه دست از بیدینی و عوام فریبی بر نمیدارد منه رحمه الله).

حکم مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی نسبت به چنین کسی ثواب لعن جبت و طاغوت

قاصری بر کلام او مطلع شده بتزویقات و تدلیسات این شیطان غاوی فریب خورد، و اگر بر این صحیفه اطلاع یابد از ضلالت باز آید و با طریقه مستقیمه پیوندد، همین قدر هم تعرض کلام او شایسته نبود، چه بیم آنست که اگر کسی نظر کند مسأله ضروریه ای را خلافی گمان کند با اینکه این جاهل کمتر از آنست که نام وی بر زبان علماء جاری شود تا چه رسد به اینکه او را صاحب قولی شمارند و خلافی بوی نسبت کنند.

بالجمله خاتمه این بحث را بنقل يك حديث در ثواب لعن جبت و طاغوت که در عرف اهل بیت از تیم وعدی است و گاه به مطلق غاصبین حقوق عترت زاکیه تأویل شده اقتصار میکنیم:

فاضل زاهد ورع آخوند ملا محمد کاظم هزار جریبی - که از تلامذه استاد اعظم آقای بهبهانی - قدس سره - بوده و خود از فضیلتی محدثین و عرفای محصلین است - در کتاب (جمع الفضایح لاریاب القبایح) از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه حدیث میکند که وی از امام همام زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام روایت کرده قال: (من لعن الجبت و الطاغوت لعنة واحدة كتب الله له سبعين الف حسنة ومحى عنه سبعين الف سيئة ورفع له سبعين الف درجة و من امسى [\(1\)](#) يلعنهما لعنة واحدة كتب له مثل ذلك، قال فمضى

ص: 378

1- الظاهر من تأمل هذه الفقرة والزيادة التي معها من الباقر عليه السلام ان ما ذكره اولا مخصوص بالاصباح اذ لو كان ذلك عاما لم يكن وجه الذكر الا مساء خصوصاً وعليه بنينا الترجمة لاجل هذا الاستظهار والله اعلم (منه رحمه الله).

مولانا علي بن الحسين فدخلت علي مولينا ابي جعفر محمد الباقر فقلت يا مولاي حديث سمعته من ابيك فقال هات يا ثمالى فاعدت عليه الحديث فقال: نعم يا ثمالى اتحب أن ازيدك فقلت بلى يا مولاي، فقال: من لعنهما لعنة واحدة في كل غداة لم يكتب عليه ذنب في ذلك اليوم حتى يمسي، ومن امسى ولعنهما لم يكتب له ذنب في ليلة حتى يصبح، قال فمضى ابو جعفر فدخلت علي مولينا الصادق فقلت حديث سمعته من ابيك وجدك فقال: هات يا أبا حمزة فاعدت عليه الحديث فقال حقا يا أبا حمزة، ثم قال عليه السلام ويرفع له الف الف درجة، ثم قال: ان الله واسع كريم (1).

حاصل مؤدى اين حديث شريف - که در حقيقت سه حديث است بلکه پنج حديث و اول را از هر سه امام روايت کرده، و حديث به اعتبار مروى عنه متعدد ميشود بلکه بملاحظه اى شش حديث ميشود، چه زياده حضرت باقر را نيز از حضرت صادق عليهما السلام روايت کند - آنست که امام فرمود هر که جبت و طاغوت را در روزى يك دفعه لعنت کند خدای تعالی هفتاد هزار هزار حسنه برای او و بنويسد و هفتاد هزار هزار گناه از او محو کند و هفتاد هزار هزار درجه برای او بلند کند و هر که شب يك دفعه آن دو را لعنت کند همين ثواب در ديوانش نوشته شود، أبو حمزه گوید چون علي بن الحسين عليهما السلام در گذشت داخل شدم بر مولای خود أبو جعفر امام محمد باقر عليه السلام گفتم اى مولای من حديتى از پدر تو شنيدم فرمود بگو من اعاده حديث کردم فرمود چنين است اى ثمالى دوست دارى که من

ص: 379

1- العياشي: عن زرارة عن ابي عبد الله (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) قال من ذكرهما فلعنهما كل غداة كتب الله له سبعين حسنة ومحى عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات - بحار الانوار 8/ 214 ط كمپانى.

زیاده بر این بگویم؟ عرض کردم بلی ای مولای من.

فرمود هر که يك بار لعنت کند آن دو را در هر صبح، آن روز را بر او گناهی نوشته نشود تا شام کند، و هر که شب کند يك بار آن دو را لعنت نماید آن شب را بر او گناهی نوشته نشود تا صبح کند، أبو حمزه گوید چون باقر علوم النبیین در گذشت به خدمت مولای خود صادق آل محمد علیهم السلام شتافتم و گفتم مولای من حدیثی از پدر و جدت شنیده ام، فرمود بیار ای أبو حمزه من حدیث را خواندم فرمود حق است ای أبو حمزه آنگاه فرمود و بلند میشود برای او هزار هزار درجه یعنی علاوه بر آنچه ذکر شد این نیز هست، آنگاه برای دفع استبعاد از کثرت ثواب فرمود خدای جواد واسع العطاء است یعنی از عموم مکرمات و سعده دایره رحمت خدا دور نیست که به موجب يك عمل قلیل المقدار ثوابی چندان نمایان و عنایتی چنین شایان در حق بنده خالص العقیده موالی أهل بیت علیهم السلام مقرر فرماید، تمام شد محصل حدیث شریف و ما نیز تمام میکنیم کلام را و میگوئیم:

اللّهم العن الجبت والطاغوت.

(اللّهم العن یزید بن معاویة خامسا واللعن عبید الله بن زیاد وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمرآ وآل ابي سفیان وآل زیاد وآل مروان الی یوم القيامة)

ج - بار الها لعن کن یزید بن معاویه را در مرتبه پنجم و لعن نما عبید الله پسر زیاد و پسر مرجانه و عمر بن سعد و شمر و آل ابو سفیان و آل زیاد و آل مروان را تا روز قیامت.

ش - غرض از این دعا استیفای ذکر جمیع آنها است که در قتل سید الشهداء مدخلیتی داشتند یا تسبیب مثل چهار نفر اول یا به امر و مباشرت مثل یزید و ابن

آیه اول " لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی " و تأویل آن در ضمن سه حدیث

زیاد و غیره یا برضا و همراهی مثل آل مروان و بقیه آل ابوسفیان و آل زیاد که در آن زمان حاضر نبودند، و نکته در ذکر ابن مرجانه بعد از ابن زیاد با اینکه مراد یکی است مزید تعبیر و انتقاص او است به این نسب که از طرفین آخذ به اطراف لثامت و دنائت است، و تکرر ذکر شمر در این زیارت مؤید آنست که قاتل آن امام مظلوم آن مخدول بوده، چنانچه اشهر روایت و مشهور مؤرخین است، و تحقیق این حال چون موقوف بر ذکر کیفیت شهادت امام مظلوم است و هیچ وقت نتوانسته ام شرح این مصیبت جان گذار عالم سوز را از کتابی به تفصیل به بینم هم قدرت استقصای او در این کتاب ندارم، و لله در القائل:

افسانه که کس نتواند شنیدنش *** یا رب بر اهل بیت چه آمد از دیدنش (1) و ما ختام این مطلب را بتأویل یکی دو آیه از طریق اهل البیت علیهم السلام که خدای بسؤال از ایشان و بتمسک به ایشان الزام کرده در مذمت اعداء و غاصبین حقوق اهل البیت میکنم که مناسبت تمام با اشخاص مذکوره در فصول دعای شریف دارد:

آیه اولی - قال تعالی (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی) [البقرة 256] یعنی اکراه در دین خدای نیست ایمان از کفر ممتاز شد و بقرینه تأویل بعد از رشد تشیع و از غی تسنن است (فمن یکفر بالطاغوت) پس هر که به طاغوت کافر شود و مراد از طاغوت شیطان است چنانچه:

در (مجمع) از صادق آل محمد علیه السلام روایت کرده و در (تفسیر علی بن ابراهیم قمی) گفته هم الذین غضبوا آل محمد، و این با حدیث حضرت صادق

ص: 381

1- زبان حال امام حسین کنار نعش علی اکبر من که چون خضر رهم پیر شدم بر سر تو *** وای بر حال عمه خونین جگرت

آیه دوم " الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور " وتأويل آن در ضمن چند حدیث

ممکن الانطباق است چه مراد از شیطان تواند بود که عدی باشد، و بخاطر چنان است که در اخبار جای دیگر هم این کنایت شده و تأویل شیطان به عدی نیز وارد شده باشد (فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها) پس به تحقیق که متمسك بعروة الوثقى شده که او را انقطاعی نیست.

در (کافی) از حضرت باقر آورده که عروة الوثقى مودت ما اهل البيت است (1) و این تأویل مؤید حدیث سابق است چه حاصل آن باشد که هر که کافر بغاصبین حقوق آل محمد باشد متمسك بمودت ایشان است، یعنی مودت این جماعت بی بغض دشمنان ایشان صورت نه بندد چنانچه مکرر گذشت.

و در (معانی الاخبار) است که پیغمبر فرمود هر که خواهد تمسك بعروة الوثقى جوید باید متمسك به ولایت برادر و وصی من علی بن ابیطالب شود چه هلاک نمیشود هر که محب و موالی او باشد و نجات نمی یابد آنکه مبغض و معادی او باشد (و الله سمیع علیم) و خدا شنواست اقوال مردم را، و دانا است افعال ایشان را.

آیه ثانیة - (الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور) [257 البقره 2] خدای متولی کار اهل ایمان است بیرون می آرد ایشان را از ظلمات بجانب نور (والذين كفروا أولياءهم الطاغوت) و آنان که کافر شدند اولیای ایشان طاغوت است، در تفسیر (علی بن ابراهیم) است که کافران ظالمین آل محمدند و طاغوت غاصبین حقوقند که بمتابعت ایشان ظلم شد (2) (یخرجونهم من النور الى الظلمات) بیرون میکنند ایشان را از روشنائی به تاریکیها، در (کافی) آمده از صادق آل محمد علیهم السلام که (نور) آل محمدند و (ظلمات) اعدای ایشان (3).

ص: 382

1- مناقب ابن شهر آشوب 2 / 4، تفسیر نور الثقلین ج 1 / 219 رقم 1054.

2- تفسیر نور الثقلین ج 1 / 220 رقم 1063.

3- تفسیر نور الثقلین ج 1 / 217 رقم 1045 از عیاشی.

و هم از ابن ابی یعفور آورده که به صادق آل محمد علیهم السلام گفتم من با دشمنان شما مخالفت میکنم و عجب دارم از قومی که دوستدار شما نیستند و فلان و فلان را دوستند امانت و صدق و وفا دارند و اقوام دیگر که دوست شما نیستند، پس مستوی شد و درست نشست و غضبناک روی با من کرد و فرمود دین ندارد آنکه پرستش خدای کند به ولایت امام جائر که از خدای نیست و خدای را عتابی نیست بر آنکه پرستش خدای کند به ولایت امام عادل که از خدای است، گفتم آنان را دین نیست و اینان را عتاب؟ فرمود بلی آنان را دین نباشد و اینان را عتاب، آنگاه فرمود مگر نشنیده ای گفته خدای تعالی (اللّٰهُ وَلِيّ الَّذِيْنَ آمَنُوا يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) یعنی از ظلمات ذنوب بسوی نور مغفرت بواسطه ولایت امام عادل که از خدای است و فرموده (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ) چنین قصد کرده که ایشان بر نور اسلام بودند چون ولایت امام جائر کردند از نور اسلام به ظلمات کفر افتادند و خدای آتش را برای ایشان واجب کرد.

و همین خبر را بزیادتی يك جزو که ذکر میکنیم در (صافی) از (عیاشی) نقل کرده (اولئك أصحاب النار هم فيها خالدون) ایشان أهل جهنمند و در آن مخلدند (1).

(عیاشی) گفته در ذیل حدیث پس اعدای أمير المؤمنين خالد در نارند اگر چند در دین خود در غایت زهد و ورع و عبادت باشند.

آیه ثالته - (ألم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت) [51 النساء 4] مگر نظر نکردی بجانب آنان که داده شده اند نصیبی را از کتاب که ایمان می آورند بجبت و طاغوت.

ص: 383

1- تفسیر برهان ج 1 / 243 و 244 رقم 1 و 13 از اصول کافی و عیاشی، نور الثقلین 1 / 221 از اصول کافی.

آیه چهارم " اولئك الذين لعنهم الله ومن يلعن الله فلن تجد له نصيراً (52) ام لهم نصيب من الملك فاذا لا يؤتون الناس نقيراً (53) النساء (4) تفسیر وناویل آن

در تفسیر علی بن ابراهیم رضی الله عنه روایت شده که این آیه نازل شد در حق آنان که غصب حق آل محمد نمودند و حسد بر منزلت ایشان بردند (1).

و از (تفسیر عیاشی) روایت شده که باقر علوم النبیین فرمود که جبت و طاغوت اولی و دومی اند (ویقولون للذین کفروا) و میگویند در حق آنان که کافر شده اند (هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلاً) که اینها بهتر به راه راست هدایت شده اند از اهل ایمان.

در (کافی) از حضرت باقر علیه السلام آورده که در تفسیر این فرموده که میگویند در حق ائمه ضلال و دعاء بجانب دوزخ که اینها مهتدی تر از آل محمدند (2).

بنابر این اخبار مراد از آنان که نصیبی از قرآن دارند غاصبینند و اتباع ایشان و مراد از کافرین جبت و طاغوت و نعث و وابع و احزاب ایشانند از آل مروان و آل عباس که عامه ایشان را بر آل محمد علیهم السلام تقدیم کرده اند.

آیه رابعه - بعد از همین آیه است (اولئك الذين لعنهم الله و من يلعن الله فلن تجد له نصيراً) [52 النساء 4] این جماعت آنانند که خدایشان لعنت کرده، و هر که را خدای لعنت کند هرگز یآوری برای او نخواهی یافت (ام لهم نصيب من الملك فاذا لا يؤتون الناس نقيراً) نصیبی از ملک ندارند که اگر داشته باشند به مردم اندازه تقیری که نقطه سیاه وسط تخم خرما است به کسی ندهند.

در (کافی) از حضرت باقر آورده که مراد از ملك امامت و خلافت است (3).

و از اینجا معلوم میشود که لعن سابق در حق غاصبین خلافت است، و از این قبیل آیات در مذمت اعداء اهل بیت و خصوصاً این چهار نفر و خصوصاً آن دو

ص: 384

1- تفسیر نور الثقلین و تفسیر برهان، از تفسیر قمی ذیل آیه شریفه.

2- نور الثقلین ج 1 / 406 رقم 299 از اصول کافی.

3- نور الثقلین ج 1 / 406 رقم 299 از اصول کافی.

نفر در قرآن بیشمار است و به همین قدر ما اکتفا می کنیم.

اللهم العن اعداء آل محمد لعنا وبيلا.

مطلب رابع در شرح دعای سجده

(اللهم لك الحمد حمد الشاكرين لك على مصابهم)

ج - بارالها مر توراست ستایش شکر گذاران برای تو بر مصیبت خود.

ش - ناچار در این مقام باید معنی حمد و شکر معلوم شود تا حل این عبارت بشود اگر چه سابقا اشارت کردیم که این دو لفظ از الفاظی است که کثرت تعرض علماء از آنها موجب ملال فضلاء شده، و ما در این مرحله محصل کلام صاحب (کشاف) و سید شریف را در حاشیه (کشاف) ایراد میکنیم، چه وثوق در این امور به ایشان از اکثری بیشتر است، و سابقا در کلام ابن ادریس شنیدی که در هر صنعتی باید به اهل اورجوع کرد، و خلاصه آن بعد از تحریر و انتقاد چنان است که:

حمد: ثنای بلسان بر جمیل اختیاری است، و مدح مرادف او است و نقیض او ذم است، و گاه مدح در ذکر ماثر و نشر مناقب استعمال میشود و نقیض او هجاء است که ذکر معایب و تعداد مثالب است، و مثل (حمدت اللؤلؤ علی صفاءها) ظاهر کلام زمخشری انکار صحت آنست بی تأویل، و بنابر آنچه ذکر شد اخذا عن السید الشریف میتوان رفع اشکال و تصحیح استعمال کرد چه ماثرا را اختصاص به اختیارات نیست.

و شکر: عبارت از مجازات بر نعمت است خواه به زبان باشد تا ثنا شود یا بقلب که اعتقاد باتصاف منعم به صفات کمالیه باشد یا بجوارح که عبارت باشد از تعب در طاعت و تحمل زحمات انقیاد و فرمان برداری، و این شعر معروف که

گفته اند:

افادتکم النعماء منی ثلثة *** یدی ولسانی والضمیر المحجبا

شاهد هر سه استعمال است.

شکر: آن کاری است که بازاء نعمت آید، و در اینجا سه چیز را فایده انعام ایشان شمرده: یکی دست را که با وی خدمت کند، و این نوعی از شکر شود، و دیگر زبان را او ظاهر است، و دیگر ضمیر را که به محجب وصف کرده تا اشارت به آن باشد که کسی را جز شما به او راهی نیست، و بین شکر و حمد عموم و خصوص است از وجهی نه مطلق چه بعضی افراد حمد که ثنای بر غیر نعمت باشد شکر نیست، و بعضی افراد شکر که مجازات به قلب و جوارح باشد حمد نیست، و ثنای بلسان بر نعمت حمد و شکر است، و در حدیث آمده که (الحمد رأس الشکر) چه شکر بجوارح قابل تأویل است و شکر بقلب خفی است، و اعلان بذکر جمیل خدای نیست، و آنچه صریح وعلن است شکر بلسان است که حمد باشد، پس مراد به حمد نوع خاصی از او است که رأس شکر قرار داده شده. تا اینجا محصل کلام این دو فاضل تحریر و ناقد بصیر بود.

و باید دانست که حمد خدای در همه جا مرغوب بلکه لازم و واجب است اگر چند [چه ظ] بلا باشد باید گفت (الحمد لله علی السراء والضراء) و آنچه از او آید باید جمیل دانست، چه البته مصالح و حکمی دارد که باید بر هر مصیبتی و هر بلیه کرد، و هیچ منافاتی نیست بین اینکه انسان اگر مظلوم باشد از ظلم شکایت کند و بر ظالم لعنت کند و بر مصیبت تحسر خورد، و خدای را در همه حال حمد و ستایش کند، و تحقیق این مسأله مستمد از مبادی عقلیه و مبانی نقلیه است که در شرح آنها خروج از طور این مختصر است. و در اینجا دقیقه ای است که از بیان آن ناگزیریم:

حضرت امام محمد باقر در جواب جابر میفرمایند من پسندم آنچه را که او میپسندد

و شرح او چنانست که اشاره کردیم که متعلق بشکر نعمت است پس ناچار باید بر ملایم واقع شود چنانچه صبر بر نا ملایم است، و این سر حدیث معروف است که (الایمان نصف صبر و نصف شکر) چه آدمی در هیچ حال از ملایم و یا ناملایمی خالی نیست، پس گاه باید صبر کند و گاه شکر، و صبر مقابل جزع است، و شکر مقابل کفران که نوعی از کفر است قال تعالی (لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید) [17 ابراهیم 14] و چون مقابل شکر بدتر است پس خود شکر از درجه صبر عالی تر خواهد بود، و این در اول مرتبه سلوک انسانیت است، و چون چند مرقاة در این سلم بالا روند به حدی رسند که آنچه از او آید نعمت بینند اگر چه مصیبت و شدتی باشد و آن ثمره محبت است و مقتضای عدم انکار چه به باطن و چه به ظاهر چنانچه در اخبار وارد است که:

جابر عبد الله الانصاری در آخر عمر خود که به پیری و ضعف و عجز مبتلا شده بود امام محمد باقر علیه السلام به عیادت وی تشریف قدوم ارزانی فرمود و از حال او سؤال کرد گفت در حالیم که پیری از جوانی و بیماری از تندرستی و مرگ از زندگانی را دوست دارم و حیات را بر مرگ نمیگزینم.

امام علیه السلام فرمود من باری چنانم که اگر مرا پیر دارد پیری دوست دارم، و اگر برنا دارد برنایی، و اگر بیمار دارد بیماری، و اگر تندرست دارد تندرستی، و اگر مرگ دهد مرگ، و اگر زندگی بخشد زندگی، جابر چون این سخن از آن حضرت شنید بر روی آن حضرت بوسه داد و گفت صدق رسول الله که مرا گفت تو یکی از فرزندان من [را] میبینی هم نام من (بیقر العلم كما بیقر الثور الارض) (1).

ص: 387

1- این حدیث را به این نحو نیافتم و لیکن بعضی از روایاتی که رسیده است راجع به رضای رسول خدا و ائمه معصومین به تقدیرات پروردگار عالمیان چنین است: ابن قولویه: بالاسناد عن محمد بن الحسین بن علی بن الحسین عن ابیه، عن جده عن علی بن ابیطالب ع قال: زارنا رسول الله... ثم قام الى مسجد في جانب البيت [و صلی] و خر ساجدا فبکی، فأطال البكاء، ثم رفع رأسه فما اجترأ منا أهل البيت احد يسأله عن شیء. فقام الحسین ع: یدرج حتی یصعد [صعد - المصدر] علی فخذی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فأخذ برأسه الى صدره ووضع ذقنه علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثم قال: یا ابه ما بیکیک، فقال: یا بنی انی نظرت الیکم الیوم فسررت بکم [الیکم - الاصل] سرورا لم اسر بکم مثله قط، فهبط الي جبرئیل فأخبرني انکم قتلی وان مصارعکم شتی فحمدت الله علی ذلك، وسألته لکن الخیرة - کامل الزیارات 58، بحار الانوار 44 / 234 الرقم 21 وج 66 / 355 الرقم (11)، عوالم العلوم 122. ابن عساکر: أخبرنا أبو بکر رستم بن ابراهیم بن أبي بکر الطبري بطابر ان انبأنا محمد بن یزید المبرد، قال: قيل للحسن بن علي: ان أبا ذر يقول: الفقر أحب الي من الغنى، والسقم أحب الي من الصحة فقال: رحم الله أبا ذر، أما أنا فأقول: من اتكل على حسن اختيار الله له لم يتمن انه في غير الحالة التي اختار الله تعالى له، وهذا حد الوقوف على الرضا بما تصرف به القضاء ترجمة الامام الحسن المجتبی 159 ط بیروت والشیخ أبو محمد عقیف الدین الیافعی فی (الارشاد والتطریز) 132 ط القاهرة و فی (البدایة والنهاية) 398 ط مصر مثله الا انه ذکر بدل قوله (لم يتمن غیر ما اختار الله له): (لم يتمن أن يكون في غير الحالة التي اختار الله له). الخوارزمي: أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، سمعت الحافظ الزبير بن عبد الواحد سمعت الشافعي يقول: مات ابن للحسين عليه السلام فلم ير به كآبة فعوتب على ذلك فقال: انا أهل بيت نسال الله فيعطينا، فاذا أراد ما نكره فيما يحب رضينا - مقتل الحسين للخوارزمي 147 ط الغري، احقاق الحق 11 / 429 عنه وكتاب (الحسين) للسيد علي جلال المصري، بلاغة الحسين ص 296 الرقم 63 عنه. وقال الامام علي بن الحسين في الحديث: حدثنا سليمان بن أحمد، قال ثنا الحسن بن المتوكل قال: ثنا أبو الحسن المدائني عن ابراهیم بن سعد قال: سمع علي بن الحسين ناعية في بيته وعنده جماعة فنهض الى منزله ثم رجع

الى مجلسه، فقيل له: امن حدث كانت الناعية؟ قال: نعم، فعزوه وتعجبوا من صبره فقال: انا أهل بيت نطيع الله فيما نحب، ونحمده فيما نكره - (حلية الاولياء) 3 / 138 ط مطبعة السعادة بمصر، مجد الدين ابن الاثير في (المختار في مناقب الاخيار) 27 نسخة الطاهرية بدمشق، احقاق الحق 12 / 82 عنهما. وقال الامام محمد الباقر عليه السلام: ندعوا الله فيما نحب فاذا وقع الذي نكره لم نخالف الله عز وجل فيما احب - (حلية الاولياء) 3 / 187 ط السعادة بمصر، احقاق الحق 12 / 194 عنه. وقالت زينب عليها السلام [في جواب ابن زياد كيف رأيت صنع الله بأخيك]: ما رأيت الا جميلا هؤلاء قوم كتب الله عليهم القتل فبرزوا الى مضاجعهم... - مثير الاحزان ص 91، بحار الانوار 45 / 116، عوالم العلوم 383. وقالت: (فالحمد لله الذي ختم لاولنا بالسعادة [والمغفرة]، ولاخرنا بالشهادة والرحمة ونسأل الله أن يكمل لهم الثواب ويوجب لهم المزيد ويحسن علينا الخلافة انه رحيم ودود وحسبنا الله ونعم الوكيل) اللّهُوف 76، بحار الانوار 45 / 133، عوالم العلوم 435.

دو حدیث در این موضوع

و بدین سبب آن جناب را باقر علوم الاولین والاخرین خوانند و اشاره به این مقام نیز نموده سید الشهداء در خطبه خروج از مکه آنجا که فرمود (رضانا أهل البيت رضا الله) (1).

خلاصه سخن آنکه شکر بر ملائیم اگر باشد مقام اوایل است، و اگر نا ملائیم هم به ملاحظه صدور از محبوب حقیقی نعمت حساب شود شکر بر او کند، و این نتیجه رضا است که او ثمره محبت است، و مقام او آخر و اکابر است.

ص: 390

1- دو حدیث در باره (فضل الرضا به قضاء الله): العدة، عن البرقي، عن محمد بن علي، عن علي بن اسباط عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لقي الحسن بن علي عليه السلام عبد الله بن جعفر فقال: يا عبد الله كيف يكون المؤمن مؤمنا وهو يسخط قسمه، ويحقر منزلته والحاكم عليه الله، وأنا الضامن لمن لم يهجس في قلبه الا الرضا ان يدعو الله فيستجاب له - الكافي بحار الانوار 43 / 351 الرقم 25 ط طهران.

چند شعر در مقام شکر و رضا بامر خدا

و اشاره به این مقام کرده آنکه گفته:

گر آسوده در مبتلا میپسندد *** پسندیدم آنچه او خدا میپسندد

چرا دست یازم چرا پای کوبم *** مرا دوست بی دست و پا میپسندد (1) و چون ائمه علیهم السلام همیشه اتباع خود را به مقامات عالیه دعوت کنند، و به مراتب بلند عموم شیعه را به قرائت این دعا که ترجمان مقام راضیان است و شکر بر مصیبت را مشتمل است امر فرموده اند، هم مگر از برکات این دعای مبارک به این مقام ارجمند و رتبت بلند فائز شوند.

ص: 391

1- گر آسوده گر مبتلا می پسندد *** چه خوشتر از این کوبه ما میپسندد همو دشمنان را عطا میفرستد *** همو دوستان را بلا میفرستد ندانیم ناخوش کدام است یا خوش *** خوش است آنکه بر ما خدا میپسندد چرا دست یازم چرا پای کوبم *** مرا خواجه بیدست و پا میپسندد خطای من ای دوست بر من چه گیری *** مرا عفو او با خطا میپسندد طیبیا بدرمان دردم چه کوشی *** مرا در داد بی دوا میپسندد نشاطا توانا و بینا است یارت *** برو ناتوان باش تا می پسندد

(الحمد لله على عظيم رزيتي)

ج - حمد مر خدای را بر مصیبت بزرگ من.

ش - تکرار این کلام بر سبیل الثفات غیابی به جهت تنصیص بر ثبات در مقام حمد بر این مصیبت است، علاوه بر اینکه تصریح به بزرگی این خطب هائل ورزء عظیم در او شده، وافتنان و تلون در وجوه حمد وانحاء ستایش و اظهار استسلام و انقیاد برای او امر الهیه - که اکمل صفات مؤمنین و احسن حالات متقین است - نیز در او شده.

(اللهم ارزقني شفاعة الحسين عليه السلام يوم الورد)

ج - بار الها روزی کن مرا شفاعت حسین علیه السلام در روز قیامت.

ش - اخبار داله بر شفاعت ائمة و خصوصاً سید الشهداء بسیار است، و ما اشاره به این باب در سابق کرده ایم (1) و بیش از این مجال ذکر نیست.

ورود: در اصل لغت چنانچه از کتب فن استفاده میشود آمدن بسر چشمه و جای آبست و مقابل آن صدور است.

و یوم الورد: قیامت است به جهت آنکه بر خدای تعالی وارد میشوند و به محضر حکم و سلطنت قاهره او حاضر میشوند یا ملاحظه اینکه بر مشرعه رحمت الهیه مؤمنین را آن روز ورودی است یا به جهت اینکه همه خلق به حکم (وان منکم الا- واردها) [71 مریم 19] در جهنم ورود میکنند، ناجیان بیرون میروند و عاصیان میمانند. و الله أعلم.

ص: 392

(وثبت لي قدم صدق عندك مع الحسين واصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين)

ج - و ثابت کن از برای من قدم صدقی با حسین و با أصحاب حسین که خون خود را در پیش روی حسین ریختند.

ش - بذل: دادن چیزی است چنانچه در (منتهی الارب) است.

و مهجه: بمعنی خون مجتمع در باطن قلب است چنانچه مطرزی و غیر او گفته اند و کنایت از جان است چه حیات بسته به اوست پس (بذل مهجه) کنایه از همان شهید شدن است.

و (دون): چنانچه از (قاموس) و (منتهی الارب) استفاده میشود مأخوذ است از (دان یدون) یعنی دون و خسیس شدن و به معنی پست است، و میگویند هذا دون فلان یعنی پست تر از او است، و گاه بمعنی جلو و عقب استعمال میشود و هر دو به همین اعتبار است، و گاه بمعنی قرب استعمال میشود به ملاحظه اینکه امام و وراء شیء قریب اویند و معنی عند که برای او ذکر شده از همان دون بمعنی امام است، و چون جهات شیء و هر چه پستر از او است غیر از او است، گاهی دون بمعنی غیر استعمال میشود، و در عبارت زیارت میشود مراد (امام الحسین) باشد یا (عند الحسین) و به هر وجه مقصود آنست که بذل مهجه و سفک دم خود کردند در سبیل محبت و راه نصرت او علیه السلام.

و اما معنی تثبیت قدم صدق را سابقا ذکر کرده ایم و اختلاف در او و آنچه مختار خود ما است به اندازه مقتضای حال مشروح شد (1) دیگر به تکرار نباید پرداخت.

ص: 393

در شرح دعای مشهور به دعای علقمه، اگر چه در باب اول دانستی که این نسبت غلط است و راوی دعا صفوان است هر چند آنچه غرض از شرح این زیارت شریف بود بیش از این قدر نبود، چه سابقا اشاره کردیم که این دعا جزء این عمل شریف نیست ولی به جهت اتمام خدمت و تکمیل نفع اولاً ترجمه ای از ألفاظ این دعا میشود تا عموم برادران دینی از قرائت او بهره مند شوند، آنگاه شرح الفاظ مشکله و تراکیب عویصه او را نه باسلوب شرح بلکه بطریق بیان و توضیح که در کتب شیخ بهائی قدس سره و مجلسی قدس سره و غیرهما مسلوک شده بغایت اختصار متعرض میشود و به ضرورت ترجمانی بایستی دیگر باره دعای مبارک را یاد کنیم اگر چه مؤدی بتکرار شود باکی نیست، هو المسلك ما کررته يتضرع وهذه نسخة الشریفة:

دعاء بعد از زیارت عاشورا

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّه، يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ، يَا كَاشِفَ كُرْبِ الْمَكْرُوبِينَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا صَرِيحَ الْمُسْتَصْرِخِينَ، وَيَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، وَيَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، وَيَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى، وَبِالْأَفْقِ الْمُبِينِ، وَيَا مَنْ هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ عَلَى الْعَرْشِ السَّمَوِيِّ، وَيَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، وَيَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ، يَا مَنْ لَا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ، وَيَا مَنْ لَا تَعْلَطُهُ الْحَاجَاتُ، وَيَا مَنْ لَا يُبْرِمُهُ إِلَّا الْحَاحُ الْمُلِحِّينَ، يَا مُدْرِكَ كُلِّ فَوْتٍ، وَيَا جَامِعَ كُلِّ شَمَلٍ، وَيَا بَارِيَّ النَّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ، يَا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ، يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ، يَا مُنْفَسَ الْكُرْبَاتِ، يَا مُعْطِيَ السُّؤْلَاتِ، يَا وَلِيَّ الرَّغَبَاتِ؛ يَا كَافِيَ الْمُهْمَاتِ،

ای خدا، ای خدا، ای خدا، ای پاسخ دهنده خواسته بیچارگان، ای برطرف کننده اندوه اندوهگینان، ای فریادرس دادخواهان، ای دادرس دادجویان، ای آن که به من از رگ گردن نزدیک تر است، ای آن که میان شخص و دلش پرده می شود، ای آن که بر دیدگاه برتر و افق و نواحی روشن قرار داری، ای آن که بخشنده و مهربان است و بر حکومت کشور هستی استیلا دارد، ای آن که خیانت چشم ها و آنچه را سینه ها پنهان کنند می داند، ای آن که هیچ پوشیده ای بر او پنهان نیست، ای آن که صداها بر او اشتباه نشود، ای آن که نیازمندی ها، او را به خطا نیندازند، ای آن که اصرار اصرارکنندگان او را به ستوه نیاورد، ای دریابنده هر از دست رفته، ای گردآورنده هر پراکنده، ای آفریننده جان ها پس از مرگ، ای آن که هر روز در کاری است، ای برآورنده حاجات، ای بیرون آورنده غم ها از دل ها، ای بخشنده خواهش ها، ای سرپرست رغبت ها؛ ای کفایت کننده امور مهم،

يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ، وَعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ، وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، فَإِنِّي بِهِمْ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا، وَبِهِمْ أَتَوَسَّلُ، وَبِهِمْ أَتَشْفَعُ إِلَيْكَ، وَبِحَقِّهِمْ أَسْأَلُكَ وَأُقْسِمُ وَأَعَزِّمُ عَلَيْكَ، وَبِالشَّانِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ وَبِالْقَدْرِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ، وَبِالَّذِي فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ، وَبِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ، وَبِهِ أَبْنَيْتَهُمْ وَأَبْنَيْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِينَ حَتَّىٰ فَاقَ فَضْلَهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ جَمِيعًا، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَكْشِفَ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي، وَتَكْفِيَنِي الْمُهَيَّمَّ مِنْ أُمُورِي، وَتَقْضِيَ عَنِّي دَيْنِي، وَتُجِيرَنِي مِنَ الْفَقْرِ، وَتُجِيرَنِي مِنَ الْفَاقَةِ، وَتُعِينَنِي

ای آن که از هر چیز کفایت کند و کفایت نکند در آسمان ها و زمین از او چیزی، از تو می خواهم به حق محمد خاتم پیامبران و علی امیر مؤمنان و به حق فاطمه دختر پیامبرت و به حق حسن و حسین، من در این جایگاه به وسیله آنان به تو توجه می کنم و به ایشان متوسل می شوم و به آنان به درگاه تو شفاعت می خواهم و به حق آنان از تو درخواست می کنم و سوگند می خورم و تو را سوگند می دهم و به مقامی که برای آنان نزد توست و به حق منزلتی که برای آنان پیش تو است و به آنچه آنان را بر جهانیان برتری دادی و به حق نامت که آن را نزد آنان قرار دادی و از میان جهانیان، آنان را به آن نام ویژه نمودی و به آن نام وجودشان و برتری شان را از برتری جهانیان آشکار نمودی تا مزیت آنان بر مزیت همه جهانیان برتری گرفت، از تو می خواهم بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و غم و نگرانی و رنج و ناراحتی ام را برطرف کنی و مرا از امور مهمم کفایت نمایی و قرضم را ادا کنی و از تهیدستی و درماندگی پناهم دهی و از درخواست نمودن از مخلوقات بی نیازم سازی

2 - همراه داشتن تربت امام حسین علیه السلام برای دفع ترس

عَنِ الْمَسْأَلَةِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ؛ وَتَكْفِينِي هَمَّ مَنْ أَخَافُ هَمَّهُ، وَعُسْرَ مَنْ أَخَافُ عُسْرَهُ، وَحُزُونََ مَنْ أَخَافُ حُزُونََهُ، وَشَدَرَ مَنْ أَخَافُ شَرَّهُ، وَمَكْرَ مَنْ أَخَافُ مَكْرَهُ، وَبَغْيَ مَنْ أَخَافُ بَغْيَهُ، وَجَوْرَ مَنْ أَخَافُ جَوْرَهُ، وَسُلْطَانَ مَنْ أَخَافُ سُلْطَانَهُ، وَكَيْدَ مَنْ أَخَافُ كَيْدَهُ، وَمَقْدَرَةَ مَنْ أَخَافُ مَقْدَرَتَهُ عَلَيَّ، وَتَرَدُّ عَنِّي كَيْدَ الْكَيْدَةِ، وَمَكْرَ الْمَكْرَةِ . اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي فَأَرِدْهُ، وَمَنْ كَادَنِي فَكَدْهُ، وَاصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُ وَمَكْرَهُ وَبَأْسَهُ وَأَمَانِيَهُ وَأَمْنَعُهُ عَنِّي كَيْفَ شِئْتَ وَأَنْتَ شَيْئٌ . اللَّهُمَّ اشْغَلْ عَنِّي بِفَقْرٍ لَا تَجْبِرُهُ، وَبِإِلَاءٍ لَا تَسْتُرُهُ، وَبِإِفْآقَةٍ لَا تَسُدُّهَا، وَبِسَقَمٍ لَا تُعَافِيهِ، وَذُلٍّ لَا تُعِزُّهُ، وَبِمَسَدٍ كَنَّةٍ لَا تَجْبِرُهَا؛ اللَّهُمَّ اضْرِبْ بِالذَّلِّ نَصَبَ عَيْنِيهِ، وَأَدْخِلْ عَلَيْهِ الْفَقْرَ فِي مَنْزِلِهِ، وَالْعِلَّةَ وَالسَّقَمَ فِي بَدَنِهِ حَتَّى تَشْغَلَهُ عَنِّي

و از من کفایت کنی آزار کسی را که از آزارش می ترسم و دشواری کسی را که از دشواری اش هراس دارم و ناهمواری کسی را که از ناهمواری اش بیم دارم و شر کسی که از شرش می ترسم و فریب کسی که از فریبش وحشت دارم و تجاوز کسی که از تجاوزش بیم دارم و بی عدالتی کسی که از بی عدالتی اش می ترسم و از چیرگی کسی که از چیرگی اش وحشت دارم و نقشه کسی که از نقشه اش بیم دارم و قدرت کسی که از قدرتش به خود می ترسم و از تو می خواهم که بدانندیشی بدانندیشان و حیلۀ حيله گران را از من بگردانی، خدایا هر که قصد من کرده قصدش کن و هر که درباره من بدانندیشی کرد، در حقش بدانندیشی کن و از من حيله و نیرنگ و نیرو و آرزویش را بازگردان و او را از من بازدار هرگونه که خواهی و هر کجا که خواهی، خدایا او را از من سرگرم کن به فقری که جبراننش نکنی و به بلایی که نپوشانی اش و به نیازی که مسدود نکنی و به دردی که تندرستی اش ندهی و ذلّتی که عزیزش ننمایی و مسکنتی که جبراننش ننمایی؛ خدایا خواری ای بر او بزن که نصب العینش گردد و تهیدستی را بر او در خانه اش وارد کن و بیماری و درد را در بدنش تا او را از من سرگرم کنی به سرگرمی سرگرم کننده ای که فراغتی برایش نباشد و یاد مرا از یادش ببر،

بِسُّ غُلِّ شَاغِلٍ لَأَفْرَاقَ لَهُ، وَأَنْسَبِهِ ذِكْرِي كَمَا أَنْسَبْتَهُ ذِكْرَكَ، وَخُذْ عَنِّي بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَ لِسَانِهِ وَيَدِهِ وَرِجْلِهِ وَقَلْبِهِ وَجَمِيعِ جَوَارِحِهِ، وَأَدْخِلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ السُّتْمَ وَلَا تَشْفِهِ حَتَّى تَجْعَلَ ذَلِكَ لَهُ شُغْلًا شَاغِلًا بِهِ عَنِّي وَعَنْ ذِكْرِي، وَكُفِّنِي يَا كَافِي مَا لَا يَكْفِينِي سِوَاكَ فَإِنَّكَ الْكَافِي لَا كَافِي سِوَاكَ، وَمُفَرِّجٌ لَا مُفَرِّجَ سِوَاكَ، وَمُغِيثٌ لَا مُغِيثَ سِوَاكَ، وَجَارٌ لَا جَارَ سِوَاكَ، خَابَ مَنْ كَانَ جَارُهُ سِوَاكَ، وَمُغِيثُهُ سِوَاكَ، وَمَفْرَعُهُ إِلَى سِوَاكَ، وَمَهْرَبُهُ إِلَى سِوَاكَ، وَمَلْجَأُهُ إِلَى غَيْرِكَ، وَمَنْجَاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَيْرِكَ، فَأَنْتَ ثِقَتِي وَرَجَائِي وَمَفْرَعِي وَمَهْرَبِي وَمَلْجَأِي وَمَنْجَائِي، فَبِكَ أَسْتَفْتِحُ، وَبِكَ أَسْتَنْجِحُ؛ وَبِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ وَأَتَوَسَّلُ وَأَتَشَفَّعُ، فَأَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ، فَلَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ وَإِلَيْكَ

همچنان که یاد خودت را از یادش بردی و بازدار از من گوش و چشم و زبان و دست و پا و قلب و همه اعضایش را و در همه آن ها بر او بیماری وارد کن و شفایش نده تا آن را قرار دهی برای او سرگرمی سرگرم کننده ای از من و یاد من؛ و کفایت کن ای کفایت کننده، آنچه را که غیر تو کفایت نکند، به درستی که تویی کفایت کننده ای که کفایت کننده ای جز تو نیست و گشایش دهنده ای جز تو نمی باشد و پناه دهنده ای که پناه دهنده ای جز تو وجود ندارد، نومید گشت کسی که پناه دهنده اش جز تو و فریادرسش جز تو و پناهگاهش جز تو و گریزگاهش جز تو و ملجأش جز تو و جای نجاتش از مخلوق غیر توست، پس تویی آرامش و امیدم و پناهگاه و گریزگاهم و ملجأ و جای نجاتم، به تو گشایش می خواهم و به توستگاری می جویم؛ و به وسیله محمد و خاندان محمد سوی تو رو می کنم و متوسل می شوم و شفاعت می خواهم، ای خدا، ای خدا، ای خدا، تو را سپاس و شکر، شکایت تنها به سوی توست و تویی که به یاری و کمک خواسته شده ای،

4 - تربت امام حسین همراه میت قرار دادن و مخلوط کردن آن با حنوط

الْمُسْتَكِي وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ، فَاسْأَلْكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُكْشِفَ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي فِي مَقَامِي هَذَا كَمَا كَشَفْتَ عَن نَبِيِّكَ هَمَّهُ وَغَمَّهُ وَكَرْبَهُ، وَكَفَيْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ، فَاكْشِفْ عَنِّي كَمَا كَشَفْتَ عَنْهُ، وَفَرِّجْ عَنِّي كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ، وَاكْفِنِي كَمَا كَفَيْتَهُ، وَاصْرِفْ عَنِّي هَوْلَ مَا أَخَافُ هَوْلَهُ، وَمُؤَوِّدَةَ مَا أَخَافُ مُؤَوِّدَتَهُ، وَهَمَّ مَا أَخَافُ هَمَّهُ، بِإِلَّا مُؤَوِّدَةَ عَلَيَّ نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ، وَاصْرِفْ نَفْسِي بِقَضَاءِ حَوَائِجِي، وَكَفَايَةَ مَا أَهَمَّنِي هَمُّهُ مِنْ أَمْرِ آخِرَتِي وَدُنْيَايَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْنِكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتُ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمْ وَلَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ؛ اللَّهُمَّ

از تو می خواهم ای خدا، ای خدا، ای خدا، به حق محمد و خاندان محمد که بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و اندوه و نگرانی و پریشانی مرا در این حالت برطرف کنی، همچنان که از پیامبرت نگرانی و غم و پریشانی را برطرف نمودی و او را از هراس دشمنش کفایت کردی و از من برطرف کن همچنان که از او برطرف کردی و از من بگشای همچنان که از او گشودی و مرا کفایت کن همچنان که او را کفایت کردی، از من برگردان هراس آنچه را که از هراسش می ترسم و هزینه آنچه را که از هزینه اش می ترسم و پریشانی آنچه را که از پریشانی اش بیم دارم، بدون هیچ زحمتی از این بابت بر وجودم و مرا بازگردان به برآوردن حاجاتم و کفایت آنچه مرا نگران کرده، نگرانی اش از کار آخرت و دنیا، ای امیرمؤمنان و ای اباعبدالله، بر شما از سوی من سلام خدا همیشه تا هستم و تا شب و روز هست و خدا این زیارت را آخرین بار از زیارت شما قرار ندهد و بین من و شما جدایی نیندازد؛

أَحْيَيْ حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَذُرِّيَّتِهِ، وَأَمْتِي مَمَاتِهِمْ، وَدَوَّقَنِي عَلَى مِلَّتِهِمْ، وَأَحْسَرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَتَيْتُكُمْ زَائِرًا وَمُتَوَسِّلًا إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، وَمُتَوَجِّهًا إِلَيْهِ بِكُمْ، وَمُسْتَشْفِعًا بِكُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي حَاجَتِي هَذِهِ فَاشْفَعْ لِي فَإِنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ، وَالْجَاهَ الْوَجِيهَ، وَالْمَنْزِلَ الرَّفِيعَ وَالْوَسِيلَةَ، إِنِّي أَنْقَلَبُ عَنْكُمْ مُنْتَظِرًا لِتَنْجِزِ الْحَاجَةِ وَقَضَائِهَا وَنَجَاحِهَا مِنَ اللَّهِ بِشَفَاعَتِكُمْ لِي إِلَى اللَّهِ فِي ذَلِكَ فَلَا أَحْيَبُ، وَلَا يَكُونُ مُنْقَلَبِي مُنْقَلَبًا خَائِبًا خَاسِرًا، بَلْ يَكُونُ مُنْقَلَبِي مُنْقَلَبًا رَاحِحًا مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا بِقَضَاءِ جَمِيعِ حَوَائِجِي وَتَشَفُّعًا لِي إِلَى اللَّهِ؛ أَنْقَلَبْتُ عَلَى مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ

خدایا زنده بدار مرا چون زندگی محمد و فرزندان او و بمیران مرا چون مرگ آنان و جانم را بگیر بر آیین ایشان و محشور کن مرا در زمره آنان و بین من و ایشان هیچ گاه جدایی مینداز، حتی به اندازه چشم برهم زدنی در دنیا و آخرت. ای امیر مؤمنان و ای اباعبدالله، به خاطر زیارتتان به سوی شما آمدم و به خدای پروردگارم و پروردگارتان متوسل شدم و به وسیله شما متوجه به سوی اویم و به پیشگاه خدا به وسیله شما درباره این حاجتم خواستار شفاعت، پس شما برای من شفاعت کنید که برای شما نزد خدا مقام ستوده و منزلتی آبرمند و جایگاهی بلند و وسیله است، من از نزد شما باز می گردم، درحالی که چشم به راه تحقق حاجت و برآمدن و به انجام رسیدنش از سوی خدا به شفاعت شما به درگاه خدا برای خود درباره آن هستم، پس ناامید نگردم و نمی باشد بازگشت گاهم نومیدانه و زیان کارانه، بلکه بازگشت گاهم بازگشت گاه برتر، قرین امید و اجابت می باشد، با برآورده شدن تمام حوائج و برایم به درگاه خدا شفاعت کنید؛ بازگشتم را بر آنچه خدا خواست و هیچ نیرو و توانی نیست جز به خدای [بلندمرتبه بزرگ]،

حضرت صادق کیسه ای داشتند دارای تربت ابي عبد الله عليه السلام وقت نماز آن تربت را بر سجاده ميریختند و سجده بر او میکردند و میفرمودند سجده بر تربت ابي عبد الله پاره میکند هفت حجاب را

إِلَّا بِاللَّهِ، مُفَوَّضاً أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، مُلْحِجاً ظَهْرِي إِلَى اللَّهِ، مُتَوَكِّلاً عَلَى اللَّهِ، وَأَقُولُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَكَفَى، سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا، لَيْسَ لِي وَرَاءَ اللَّهِ وَوَرَاءَكُمْ يَا سَادَتِي مُنْتَهَى، مَا شَاءَ رَبِّي كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَسْتَتَدْعُكُمْ اللَّهُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي إِلَيْكُمْ، انصَرَفْتُ يَا سَيِّدِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَوْلَايَ وَأَنْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا سَيِّدِي وَسَلَامِي عَلَيْكُمْ مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ؛ وَاصِلٌ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ غَيْرٌ مَحْجُوبٍ عَنْكُمْ سَلَامِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَأَسْأَلُهُ بِحَقِّكُمْ أَنْ يَشَاءَ ذَلِكَ وَيَفْعَلَ فَإِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. انْقَلَبْتُ يَا سَيِّدِي عَنْكُمْ تَائِباً حَامِداً لِلَّهِ شَاكِراً رَاجِعاً لِإِلْجَابَةِ، غَيْرَ آيسٍ وَلَا قَانِطٍ، آتِياً عَائِداً رَاجِعاً إِلَى زِيَارَتِكُمْ، غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكُمْ وَلَا مِنْ زِيَارَتِكُمْ، بَلْ رَاجِعٌ عَائِداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ،

وآگذارکننده ام کارم را به خدا، با تکیه دادنم به خدا، در حال توکل بر خدا و می گویم خدا مرا بس و کافی است، می شنود خدا صدای کسی را که او را خواند، برای من و برای خدا و برای شما ای سرورانم سرحدی نیست، آنچه پروردگرم خواست شد و آنچه نخواهد نمی شود، هیچ نیرو و توانی نیست جز به خدای [بلندمرتبه بزرگ]، شما را به خدا می سپارم و خدا این زیارت را آخرین زیارت من از شما قرار ندهد، بازگشتم، ای آقای من ای امیر مؤمنان و مولای من و تو ای اباعبد الله ای سرور من و سلامم بر شما پیوسته باد تا شب و روز پیوسته است؛ این سلام به شما رسنده است، نه اینکه سلامم از شما پوشیده باشد، اگر خدا خواهد و از او می خواهم به حق شما اینکه بخواهد آن را و انجام دهد، زیرا او ستوده و بزرگواری است، ای دو سرورم از نزد شما بازگشتم، در حال توبه و سپاس برای خدا و شکرگذاری و امیدوار به اجابت، بدون یأس و ناامیدی، درحالی که بازگردنده و بازگشت کننده و رجوع کننده به سوی زیارت شمایم، نه روگردان از شما و نه از زیارتتان، بلکه رجوع کننده و بازگشت کننده ام اگر خدا بخواهد و هیچ نیرو و توانی نیست جز به خدای [بلندمرتبه بزرگ]،

يَا سَادَتِي رَغِبْتُ إِلَيْكُمْ وَإِلَى زِيَارَتِكُمَا بَعْدَ أَنْ زَهَيْدَ فِيكُمَا وَفِي زِيَارَتِكُمَا أَهْلُ الدُّنْيَا، فَلَا حَيْبِي إِلَهُ مَا رَجَوْتُ وَمَا أَمَلْتُ فِي زِيَارَتِكُمَا إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

ای آقایانم به سوی شما و زیارتتان اشتیاق داشتم، پس از آنکه اهل دنیا نسبت به شما و زیارتتان چشم پوشی کردند، خدا مرا از آنچه در زیارت شما امید و آرزو کردم ناامید نسازد به درستی که او نزدیک و پاسخ دهنده است.

قوله عليه السلام (يا الله يا الله) الى آخره

ابتداء فرموده به تمجید و تحمید و ثنای ذات مقدس حضرت رب العزة جلت عظمته، چنانچه در اخبار دیگر نیز وارد شده در اینمعنی، در (عدة الداعي) از حارث بن المغيرة حديث میکند که صادق آل محمد فرمود (ایاکم اذا اراد ان يسئل أحدکم ربه شيئا من حوائج الدنيا حتى يبدء بالثناء على الله عز وجل [والمدحة له - المصدر] والصلوة على النبي وآله ثم يسئل الله حوائجه (1)).

وچند خبر دیگر نیز روایت کرده که در یکی عیص بن القاسم آورده که ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود هر گاه کسی از شما حاجتی خواهد باید ثنا کند بر پروردگار خود و مدح کند او را، چه يك تن از شما چون حاجتی طلبید از سلطان مهیا کند برای او بهترین آنچه بتواند از سخن را، پس چون حاجتی طلبید تمجید کنید خدای عزیز جبار را، و مدح کنید او را و ثنا گوئید بر او.

ص: 402

تفسیر "یا من یحول بین المرء وقلبه"

قوله علیه السلام: (یا من هو أقرب الی من حبل الوریث)

این عبارت اقتباس از قرآن مجید است.

وحبل: به معنی رگ است.

وورید: دورک بزرگ مکتف به گردن است که او را شاه رگ میگویند، وبقای آدمی منوط به او است وعلة ظاهریه حیوة وجود او، واقربیت از او کنایه از کمال احاطه و غایت اقتدار بر وجود او است اگر چه او بی خبر است کما قیل:

دوست نزدیکتر از من به من است *** وین عجب تر که من از وی دورم

این سخن با که توان گفت که دوست *** در کنار من و من مهجورم

و شرح حقیقت این مقام در کتب مفصله شده، و از حوصله ادراک اکثر مردم بیرون است، (و ما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین) [103] یوسف 12].

قوله علیه السلام (یا من یحول بین المرء وقلبه)

مراد از قلب: یا مرتبه عقل انسانی است حیلولت بغلبه محبت او است بین آدمی و بین عالم مصلحت اندیشی ظاهری که مقتضای عقول ناقصه است، چنانچه آن يك لازمه فرط محبت است چنانچه بیخبران واعدای سید الشهداء علیه السلام علامت کردند که با قلت انصار وکثرت اعداء با ظن هلاکت عزیمت سفر کربلا کرد؟ و بعضی جواب داده اند که ظن سلامت داشت، و اینها از حق دور است، بلکه حق جواب آن است که آن مظلوم به هوای (ان الله شاء ان یراک قتیلا) حرکت کرد، و خود پپای خود پیامد تا شربت شهادت بچشد، وگویی سعادت از عالمیان در رباید، ونعم ما قیل فی حقه علیه السلام:

با هوایش در تمور و دی خوشیم *** ماهی آیم و مرغ آتسیم

ص: 403

تیغ بر سر همچو افسر میبریم *** تشنگی چون آب کوثر میخوریم

و حدیث صریح که سابقاً گذشت (1) در حق اصحاب آن جناب (لا یجدون مس الم الحدید) گواه امین و شاهد عدل این مدعا است.

وجه دیگر اینکه مراد از قلب عزم و نیت آدمی باشد، و حیلولة کنایه از تغییر عزم و تقلیب قلب باشد، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده (عرفت الله بفسخ العزائم) (2) وجه دیگر اینکه مراد انساء معلومات آدمی باشد، و بنابر این قلب فهم است.

قوله علیه السلام: (یا من هو بالمنظر الاعلی والافق المبین)

این کنایه است از علو قدر و ظهور امر چه اگر چیزی در منظری باشد که بالاتر از او نیست البته علو قدر دارد، و اگر در افق آشکار باشد یعنی طرف آسمان از سمت مشرق البته جای انکار و اختفاء ندارد، و این بر سبیل تمثیل امر معنوی بامر حسی است.

قوله علیه السلام (یا من یعلم خائنة الاعین)

در خائنه اعین چند وجه است:

چه بعضی گمان کرده اند که خائنه مصدر است و به معنی خیانت و مراد نظر دزدی و پنهانی نگاه کردن است به آنچه نظر باوردا نیست.

و بعضی گفته اند: مراد رمز و غمز است که اشاره به چشم و جفن باشد.

ص: 404

1- ذیل و اصحاب الحسین حدیث (د) - ص 362.

2- عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم وحل العقود ونقض الهمم - قصار الحکم شماره 250.

و پاره ای توهم کرده اند: که مراد اینستکه بگوید دیدم با اینکه ندیده، و ندیدم با اینکه دیده، و این بمناسبت آنست که رؤیت کار چشم است پس دروغ در جهت او خائنه اعین است.

ووجه آنست که خائنه را اسم فاعل از خیانت اعتبار کنیم و او صفت موصوف محذوف است، مثل حرکت و اشباه او، و مراد اعم از معنی اول و ثانی باشد (1) و این معنی را اگر چه در جائی ندیدم ولی به جهت ضیق وقت، مجال مراجعه نبود، و گمانم چنان است که ذوق ادباء مقتضی تعین او است.

قوله علیه السلام (یا من لا یغلطه الحاجات)

چون عادت بشر آنست که بغلبه حکم سهو و نسیان اگر حوائج بسیار بر کسی وارد شود البته تضاعف حاجات و مترادف مطالب موجب غلط و اشتباه شود، ثنای بر خدای - به احاطه علم و عدم تطرق غفلت - کرد.

قوله علیه السلام (یا من لا یرمه)

ابرام: افعال است، و برم: بمعنی ملال است یعنی ملول نمیکند او را چنانچه در ترجمه گذشت.

ص: 405

1- این عبارت اقتباس از آیه شریفه (یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور [19 التغابن 40] است و بقرینه (ما تخفی الصدور) مقصود خیانت های چشم است که در پنهانی از دیده ها انجام میگیرد، و از این مطلب اشکال بر مؤلف محترم معلوم میشود، چون فرموده مقصود مطلق کارهای خائنه چشم است، جز اینکه بفرماید مقصود مطلق خیانت های پنهانی و رمزی است که نوعا کسی از او اطلاع پیدا نمیکند.

تفسير " فانی به اتوجه اليك في مقامي هذا "

قوله عليه السلام (يا من هو كل يوم في شأن) این نیز اقتباس است از قرآن یعنی هر روز او را شغلی است گروهی می‌آفریند و گروهی می‌میراند، و گروهی را رزق می‌دهد، و گروهی را محروم می‌دارد، چنانچه از مفسرین نقل شده، و تواند بود که مراد از يوم محل ظهور انوار آثار قدرت خدای باشد، و علی هذا مراد از (شأن) ظهورات و امارات عزت او است، چنانچه در دعای کمیل است (وباسماءك التي ملأت ارکان كل شئ) پس خلاصه معنی آنست که او را در هر موجودی تجلی و در هر شئی اثری است، ونعم ما قال ابو العتاهية:

فيا عجباً كيف يعصى الاله *** ام كيف يجحده جاحد

وفي كل شئ له آية *** تدل على انه واحد

وقد ابداع ابو نواس بقوله في مقطوعه بشعر:

تأمل في رياض الارض وانظر *** الى آثار ما صنع المليك

عيون من لجين ناظرات *** على اطباقها ذهب سبيك

على قضيب الزبرجد شاهدات *** بان الله ليس له شريك

قوله عليه السلام (فاني بهم [اتوجه اليك في مقامي هذا وبهم - المصدر] اتوسل)

ظاهر اینستکه این کلام در مقام استدلال بر دعوی سابق است که گفته (اسألك) (1) یعنی شاهد اینکه من تو را به حق ایشان سؤال میکنم این حالت فعلیه من است که توجه و توسل و تشفع باشد، و علی هذا جمله (وبحقهم اسألك) تأکید و تأیید اسألك

ص: 406

تفسیر " وتجبرني من الفقر " و " كيد الكيدة " و " فكهه "

سابق است و الله اعلم.

قوله عليه السلام (اقسم واعزم عليك)

میگویند عزمت علیه قسم دادم او را و اصل عزم الزام به چیزی است، و در عبارت زیارت جایز است که تأکید (اقسم) باشد، و ممکن است که بمعنی الزم باشد یعنی راضی به ترك او نیستم.

قوله عليه السلام: (وباسمك الذي جعلته عندهم...)

در اخبار وارد شده که اسم اعظم نزد ایشان است، بلکه خود ایشان اسم اعظمند.

قوله عليه السلام: (وتجبرني من الفقر)

حقیقت جبر اصلاح است، و در اینجا اشراب معنی نجات شده که متعدی به (من) آمده و الله اعلم.

قوله عليه السلام (كيد الكيدة)

ترك اعلال در این کلمه به جهت رعایت ازدواج و تأخر اصل - که بمراعات وزن او ترك اعلال شده یعنی مکره - ضرر ندارد چنانچه در (نهج البلاغه) مکرّم وارد است (غیر مأزور و لا مأجور) که در اصل موزور بوده، و در فقره معروفه جبریه و قدریه که جماعتی گفته اند در صورت اجتماع اسکان باء غلط است نیز چنین است.

قوله عليه السلام (فكده)

اشاره کردیم سابقا (1) که صحت این استعمالات (2) دلیل جواز اطلاق کاند است بر خدای تعالی.

قوله عليه السلام (اللهم اشغله...)

امام علیه السلام که این دعا را کرده در حق اعدای او البته جایز است، ولی بنابر این اگر عداوت دینی با کسی داشته باشند شاید بتوانند بخوانند، و الا باید قصد اعدای اهل البیت کنند، یا در این جزء از دعا محض تعبد بخوانند و الله اعلم.

قوله عليه السلام (ومسكنة)

این مصدر جعلی است از لفظ مسکین و حقیقت او در فارسی بیچاره است، و او آشد از فقیر است، و از اینجا معلوم میشود معنی (الفقیر والمسکین اذا اجتماعا افترقا واذا افترقا اجتماعا) چه در صورت اجتماع البته معنی بیچاره گی مراد است، و در صورت افتراق اراده معنی اعم جایز است.

ص: 408

1- ذیل اسست اساس الظلم والجور علیکم اهل البیت ج 1 ص 274 و ذیل صلی الله علیه وآله وسلم فائده 5 - ج 2 / 25.

2- در قرآن مجید مثل (واملی لهم ان کیدی متین) [183 الاعراف 7 و 45 القلم 68] و (انهم یکیدون کیدا واکید کیدا) [16 الطارق 86] - ودعاها و زیارات.

تفسیر " من مخلوق غیرک " و " واتشفع "

قوله علیه السلام (نصب عینیه)

در (قاموس) تردید در غلط بودن فتح کرده، و عادت او در تردید وجود خلاف است، و موجود در نسخ فتح است، اگر چه تتبع تام نکردم به هر وجه اگر فتح ثابت شد دلیل صحت است و الا احتیاط خواندن به هر دو وجه است، و مراد از نصب العین آن چیزی است که پیش روی کسی نصب شود و از این جهت کنایه از مطلوب شده.

قوله علیه السلام (وخذ عني)

ظاهر اینست که مراد به اخذ در این مقام صرف و دفع است، و تواند بود که مراد به کلمه مجاوزت معنی بدلیت و عوضیت باشد یعنی تو بجای من چشم و گوش او را بگیر چه من نمیتوانم تو میتوانی، و این بعید است.

قوله علیه السلام (شاغلا به عني)

ظاهر اینست حال از ضمیر فاعل تجعل است و ضمیر در کلمه (به) راجع بذلك است و الله أعلم.

قوله علیه السلام (من مخلوق غیرک)

توصیف مخلوق به غیر از باب تنصیص بر مابینت خالق و مخلوق است.

قوله علیه السلام (واتشفع)

در این عبارت تشفع بمعنی طلب شفاعت آمده مثل استشفاع اگر چه در

تفسیر " ومؤنة... الى اخره " و " واصرفني "

کتاب لغت ندیدم ولی این استعمال حجت است، و از این قبیل ألفاظ که لغویین ذکر نکرده اند در فصیح لغت و متن عربیت بسیار است که نمیتوان احصا کرد، و ما مکرر اشاره کرده ایم که ألفاظ ائمه علیهم السلام بر مشرب ادبا حجتند خصوصاً صادقین علیهما السلام فصاعدا چه آنها در طبقه اشخاصی هستند که احتجاج باقوال ایشان میشود مثل کمیت و معاصرینش، و رواة اخبار ما کمتر از عبد الرحمن بن اخی الاصمعی و اصمعی ناصبی و أبو عیبه خارجی لواطه کن نبوده اند، پس مانع از استدلال و احتجاج ندارد جز عدم التفات باصول لغت و تقلید لغویین بی بصیرت و اللّٰه العاصم.

قوله عليه السلام (ومؤنة)

الی آخره اشتقاق این لفظ از (مان) است و وزن او فعلولة است و لهذا جمع او مؤن آمده مثل سفن، و احتمال اشتقاق از (آن) تا وزن مفعوله شود مثل مقوله و جهی ندارد (1).

قوله عليه السلام (واصرفني)

این کلام مبنی بر آنست که آدمی که دعا میکند و روی دلش را متوجه مقصود حقیقی کرده گویا سفری کرده و مسافتی طی کرده، و انصراف و انقلابی برای او لازم است، و باین اعتبار تصریح شده در دعای أبو حمزه که فرموده (وان الراحل اليك قريب المسافة) و به این ملاحظه در این دعا و دعاهای دیگر که در حال حضر

ص: 410

1- دنباله این بحث در نسخه های کتاب (قوله ما أهمني همه) آمده، و این اشتباهی بوده که از نسخ بوجود آمده و ما او را اصلاح کردیم و (قوله واصرفني) و شرح او را جلو آوردیم.

تفسر " ما أهمني همه " و " يا امير المؤمنين و " من زيارتكما "

باید خواند لفظ (اقلبني) و (انقلبت) و (انقلب) بسیار وارد شده، و از این روی ما در ترجمه گفتیم از در خانه تو بر میگردم.

قوله عليه السلام (ما أهمني همه)

این نسبت یا بر سبیل مبالغه و تأکید است یا مراد از (هم) آن امری است که محل اهتمام است و الله أعلم (1).

قوله عليه السلام (يا أمير المؤمنين)

چون این زیارت بعد از زیارت امیر المؤمنین بود خطاب به آن جناب شده، و اگر کسی اولاً آن زیارت یا زیارت دیگر آن حضرت را بخواند امر سهل است و الا از همین جا ابتدای کلام با امیر المؤمنین میکند، و چون سید الشهداء علیه السلام از اغصان آن شجره مبارکه است خطاب به آن جناب در اثنای زیارت سید الشهداء به ملاحظه اظهار آنست که زیارت او زیارت تو است.

قوله عليه السلام (من زيارتكما)

من ابتدائیه است گویا مبدء عهد زیارت بوده، و منتهی میشود به انصراف، و این نکته موجب حسن کلمه (من) شده.

ص: 411

1- نسخه های موجود بعد از (قوله عليه السلام ما أهمني همه) (قوله من زيارتكما) ذکر شده بود و ما عبارت را اصلاح کردیم و (قوله عليه السلام يا أمير المؤمنين) را مقدم داشتیم.

تفسیر " مستجابا " و " تشفعا " و " علی ما شاء الله "

قوله علیه السلام (مستجابا)

وصف انقلاب به مستجاب (1) که صفت دعا است مجاز در اسناد است که چون ملابس با حوائج است که استجابت وصف آنها است به عاریه صفت حوائج را برای او اثبات کرده اند، و تواند بود که مستجاب مثل مشکوک و مولود مشتمل بر حذف و ایصال باشد و در اصل مستجاباً فیہ فرض شود، و بنابر این وصف حقیقی میشود، و الله أعلم.

قوله علیه السلام (وتشفعا)

ظاهر اینست به تشدید باشد از باب تفعل چه معنی او که لغویین تعرض کرده اند شفاعت کردن است، چنانچه در (منتهی الارب) است، و بر نسخه تخفیف جهتی از برای حذف نون تثنیه ندانسته ام مگر اینکه فلا اخیب بنصب خوانده شود، و فاء برای تعلیل باشد مثل (لو ما تأتینی فتحدثنی) و سایر فقرات عطف بر او بشود و تشفعا هم از معطوفات او باشد، و تواند بود که عطف باشد بر معنی (به قضاء حاجتی) و تقدیر (آن) ناصبه بقرینه این عطف شود، و ممکن است که و او بمعنی مع باشد، چنانچه (لا- تشرب اللبن وتأکل السمک أي مع اکل السمک) گفته اند و این مورد اگر چه از موارد قیاسیه نیست ولی مانع از او نیست ظاهراً، هر چند هیچ یک از این احتمالات خالی از مناقشه و مخالفت سلیقه نیست، و الله أعلم.

قوله علیه السلام (علی ما شاء الله)

مجلسی علیه الرحمة فرموده مراد اینستکه بر این کلام بر میگرددیم، و بنابر

ص: 412

1- به اینکه گفته (بل یكون منقلبي منقلباً راجحاً مفلحاً منجحاً مستجاباً).

تفسیر "واقول حسبی اللہ وکفی" و "سمع اللہ لمن دعا" و "لیس وراء کم"

این مراد قول (ما شاء اللہ) است، و خبر (ما) محذوف است، مثل کائن یا کان و امثال او.

(ولا حول ولا قوة الا باللہ) عطف بر (ما شاء اللہ) است، و ممکن است مراد معنی باشد نه لفظ یعنی بر آنچه خدای خواسته، ولا حول ولا قوة الا ب اللہ انشاء توحید افعال است به جهت تعلیل و مناسبت آنکه باید انقلاب را متعلق بر وجود مشیت کرد، و معنی اول به نظر خالی از بعد نیست.

قوله عليه السلام (واقول حسبی اللہ وکفی)

کفی ظاهراً تأیید و تأکید معنی حسبی است، و ممکن است جمله استثنافیه باشد و ضمیر راجع بقول (حسبی اللہ) یا نفس جمله باشد، و به هر وجه مؤید احتمال ما در عبارت سابقه و مبعده احتمال (بحار) است، چه اگر مراد از او (قول) بود انسب آن بود که اقوال با یکدیگر ذکر شود.

قوله عليه السلام (سمع اللہ لمن دعا)

تواند بود که جمله خبریه باشد در مقام تمجید و توحید حضرت باری تعالی و اظهر اینست که جمله دعائیه باشد چنانچه در (سمع اللہ لمن حمده) احتمال داده اند.

قوله عليه السلام (لیس وراء کم)

یعنی جز شما کسی نیست که منتهی شوند ارباب حوائج به او، یعنی هر محتاجی که به کسی متوسل شود بالاخره سلسله حاجات به شما میرسد، و حل عقود مشاکل در عهده انامل عواطف و فواضل شما است.

ص: 413

تفسیر "وانت یا ابا عبد الله" و "سلامی" و "انشاء الله"

قوله عليه السلام (وانت يا ابا عبد الله)

عطف است بر أمير المؤمنين و (ياء) نداء که بر او داخل شده به جهت قاعده نحویه مسلمه که (يغتفر في الثواني ما لا يغتفر في الاوائل) است، بلکه این قاعده را شیخ اجل شيخ جعفر النجفي قدس سره در (قواعد مختصره) خود در فقه تسریه کرده و ایراد نموده، و آنچه از سید محقق داماد - قدس سره - در السنه أهل علم مشهور است که فرموده لفظ (أبت) بر وزن قلت است (1) از (اوب) بمعنی رجوع و عطف بر انصرفت است در کلام آن علامه نامدار ندیده ام، و اگر باشد ضعیف و نوعی از تصحیف است، و نظیر این اینستکه سید اجل غیاث الدین عبد الکریم بن طاووس الحسني رضي الله عنه در کتاب (فرحة الغری) آورده که یکی از ادباء کتابی در تصحیف نوشته و حدیث معروف (تختموا بالعقیق) را گمان کرده که تصحیف است، و صحیح (تخيموا بالعقيق) است یعنی خیمه در عقیق بزیند که محلی است قرب مدینه که میقات حاج عراقی است، و از این قبیل غرایب متتبع ملتفت در کتب علما بسیار می یابد.

قوله عليه السلام (سلامی) ظاهر اینستکه سلام نایب فاعل محجوب بوده باشد، و تواند بود که (غیر محجوب) خبر بعد از خبر باشد و سلام بدل ذلك باشد، و این بغایت بعید است.

قوله عليه السلام (انشاء الله) ممکن است که تعلیق بر مشیت برای تبرک باشد مثل (لتدخلن المسجد الحرام

ص: 414

1- یعنی بدل (أنت يا ابا عبد الله) (أبت يا ابا عبد الله) است.

انشاء الله [27 الفتح 48] و بنابر این (وأسئله ان يشاء ذلك) جمله استینافییه باشد، و اظهر بحسب سیاق عبارت آنست که (انشاء الله) برای شرط واقعی باشد و و او برای عطف شود.

واحق بحسب رعایت رسم کتابت اینستکه اگر این کلمه برای تبرک باشد چون في الحقيقة مراد تعلیق نیست متصلأ نوشته شود، و اگر برای اشتراط و تعلیق باشد (ان) جدا و (شاء) جدا نوشته شود.

قوله عليه السلام (غير آيس ولا قانط)

ظاهراً ایاس و قنوط فرقی نداشته باشند در مجاری استعمالات، و جمع بین آنها به جهت تأکید است مثل مکر و کید، و مانند (اوب) و (رجوع) و (عود)، و این عادت عرب است که جمع بین مترادفات میکنند اگر چه در واقع ترادف نباشد، و هر يك به مناسبتی استعمال شده باشد، ولی از کثرت تبادل و تناوب در مقام استعمال در بسیاری از مواضع خصوصیات دست نیامده و معلوم نشده، و الله اعلم.

و آن قدر که نوشتیم در بیان الفاظ این دعا کافی است اکثر اهل علم را، والحمد لله اولاً و آخراً و باطنا و ظاهراً علی توفيقه لاتمام الباب الثاني من هذا الشرح الشريف مع كثرة الشواغل و قلة البضاعة و عدم المهلة لـصرف الوقت فيه، و ما ذلك الا ببركات من خدمته به، و هو سيدنا المظلوم أبو عبد الله الحسين سلام الله عليه، و قد حصل لي آثار التأييد و هبت علي نسمات من قدسه من التوفيق و التسديد، و كتب مصنفه الفقير الي باب ربه الغني العاصم أبو الفضل بن المحقق المرحوم أبي القاسم حوسبا حسابا يسيرا و اوتيا خيرا كثيرا في الارض المقدسة و البقعة المباركة سر من رأى في عصر يوم عاشوراء في سنة 1309 من الهجرة النبوية حامداً مستغفراً مصلياً مسلماً.

شکر و ثنا

سپاس خدای را که چنین توفیق بزرگی را نصیب این بی مقدار نمود و با عنایات بی پایانش این نا چیز را توانی بخشید که در زمره زمزمه گویان قافله سالار شهیدان و یاورانش بگویم:

درون شعله چو پروانه سوختم ای دوست بدین امید که از عاشقان حساب شوم و با پایان دادن کار تحقیق و تصحیح و تعلیق و ذکر فهرست کامل و نشر این کتاب شریف که لبریز از نکات ادبی و علمی و عرفانی و ولایتی است - که گفته شده در موضوع خود بی نظیر و شایسته توجه است - نام خود را در دفتر متوسلین به حضرتش قرار داده.

قم المقدسة وعش آل محمد و حرم امن فاطمة معصومه سلام الله علیها - سید علی فرزند علامه بزرگوار... حاج سید مرتضی موحد ابطحی دامت افاضاته.

ختم و مسک

من وجد برد حبنا علی قلبه فلیکثر الدعاء لآمه فانها لم تخن اباه - الامام الصادق علیه السلام - معانی الاخبار.

قلب هر کس خنک از آتش عشق ما شد *** خوش بحالش که ورا تحفه چنین اعطاء شد

دم بدم مادر خود را بنوازد بدعا *** که زیباکی وی این عشق بما پیدا شد

دشمن ما نشود آنکه عقیف الام است *** خصم را گو که به پرسد زکه او پیدا شد

ص: 416

شعر عربى در اين موضوع

شاعر اهل البيت - احمد قاضى زاهدى

ونعم ما انشد المولى محمد طاهر القمي المتوفى 1098 في ذلك:

سلامة القلب نحتني عن الزلزل *** وشعلة العلم دلتي على العمل

طهارة الاصل قادتني الى كرم *** كرامتي ثبتت في اللوح في الازل

قلبي يحب [علياً] ذا العلم فلذا *** ادعو لامي في الابكار والاصل

محبة [المرتضى] نور لصاحبها *** يمشي بها آمنة من آفة الزلزل

لزمت حب [علي] لا افارقه *** وداده من جناني قط لم يزل

اخو النبي امامي قوله سندي *** لقوله تابع ما كان من عملي

اطعت حيدرة ذا كل مكرمة *** امام كل تقي قاضر الامل

صرفت في حب آل المصطفى *** عمري من مال عنهم اليه قط لم امل

باب المدينة منجانا وملجاناً *** ما انحل مشكلنا الا بحل علي

لولا محبة طه للوصي لما *** اتى يشاركه في طيب الاكل

ولاية المرتضى في (خم) قد ثبتت *** بنص افضل خلق الله والرسول

نص النبي عليه فوق منبره *** عليه اشهد اهل الدين والدول

قد نص في الدار عند الاقربين على *** خلافة [المرتضى] جدا بلا هزل

ان الامامة عهد لم تنل احداً *** سون المصون من الزلات والخطل

اطعت من ثبتت في الكون عصمته *** وعفت كل جهول سئ العمل

قد ردت الشمس للمولى ابي حسن *** روعي فدا المرتضى ذي المعجز الجليل

طوبى له كان بيت الله مولده *** كمثله مولده ما كان للرسول

و خوشا بر حال كسى كه با زبان حال ميگويد:

من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم *** روز اول کامدم دستور تا آخر گرفتم
بر مشام جان زدم يك قطره از عطر حسینی *** سبقت از مشک و گلاب و عنبر گرفتم
و چه خوشتر حال آن کس که مدالی این چنین نصیبت شده:

من ز در بار حسین ابن علي ماهانه دارم *** کی دگر چشم طمع بر مردم بیگانه دارم
تا گرفتم دست خط نوکری از مادر او *** بر در دربار آن شه منصب ماهانه دارم

کتاب نامه زیارت عاشوراء

از آنجا که زیارت عاشوراء در بین زیارات رسیده شده از مبادی وحی اهمیت بسزائی دارد، مورد توجه علماء و بزرگان دین قرار گرفته و از اینرو کتابها و رساله‌هائی در پیرامون آن به رشته تحریر در آوردند، و هر کدام هدف و منظوری را تعقیب نموده: بعضی متعرض جهت سند و مدرک او شده و گروهی ثواب خواندن و آثار و برکات و کیفیت توسل به آن را بیان کرده و دسته ای شرح لغات و جملات او را دنبال نموده و برای اطلاع عموم آن مقدار که از برخورد با کتابهای خطی و چاپی و بررسی فهرست ها بدست آمده است ذکر میکنم:

الف - مخطوطات

1 - تذکره الزائرین (مختصر)

تألیف: أبو محمد حسن بن محمد طباطبائی ساروی متوفی حدود 1351

ص: 418

است نسخه خطی به شماره 4373/7 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود و شرح مختصر تمام زیارت را در بردارد.

2 - تذكرة الزائرين (مفصل) يا صادق الحور في شرح زيارة العاشور

تأليف أبو محمد حسن بن محمد طباطبائي ساروي متوفى حدود 1351 نسخة این رساله به شماره 43738 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود.

مؤلف از شاگردان شيخ الشريعة اصفهانی و ميرزا محمد علي چهاردهی و شيخ عبد الله مازندرانی - رضوان الله عليهم اجمعين - بوده و این رساله را پس از سال 1328 نوشته است از مقایسه این رساله و رساله پیشین چنین بر میآید که مؤلف ابتداء رساله مختصر را نوشته و سپس رساله مفصل، اما رساله مفصل تا شرح جمله (عليكم مني جميعا سلام الله) است، رجوع شود به فهرست کتابخانه ج 12 ص 84 - 83

3 - جنة السرور في تحقيق كيفية زيارة العاشور

تأليف: شيخ علي بن جعفر شريعتمدار استر آبادی متوفى 1315 نسخة خطی آن به خط مؤلف به زبان عربی تحت شماره 3090/3 در کتابخانه آية الله مرعشي نجفی در قم موجود.

رجوع شود به فهرست کتابخانه ج 8 / 315 - 314، الذريعة ج 5 / 158.

4 - رسالة في زيارة عاشوراء

تأليف ميرزا محمد علي شهرستانی حائری متوفى حدود 1290 رجوع شود به الذريعة 12 / 80

ص: 419

5 - رساله فی زیارة عاشوراء

تألیف: مولی محمد جعفر استر آبادی (1263 - 1197) و نسخه ای از او نزد شیخ مهدی شرف الدین در شوشتر موجود و ممکن است این نسخه همان نسخه شماره 2527 کتابخانه سپهسالار باشد - رجوع شود به الذریعه 79 / 12

6 - رساله فی روایة زیارت العاشور

تألیف یا کتابت از نصر الله بن حسن حسینی.

در این رساله عنایت به بررسی و تصحیح سند زیارت عاشورا شده و در مجموعه که در سال 1237 نوشته شده است در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید به شماره 2527 / 3 نگهداری میشود و این کتاب غیر رساله ای است که در کتابخانه دانشکده حقوق و در شماره 29 این کتابنامه ذکر شده است رجوع شود به فهرست کتابخانه ج 5 / 90 - 89.

7 - رساله فی زیارة عاشوراء

شیخ نصر الله بن عبد الله الشبستری مینویسد: ول بعض الاساطین من فقهاء بلدنا القاطنین فی المشهد المقدس العلوی - علی مشرفه آلاف التحية والثناء - تألیف فی زیارة عاشوراء رجوع شود به اللؤلؤ النصید ص 38.

8 - رساله در آداب زیارت عاشوراء

نسخه این رساله به شماره 4373 / 9 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی

1. ما هو المراد من التقريب؟

موجود، نویسنده فهرست کتابخانه این رساله را از تألیفات شیخ محمد باقر بن ملا محسن اصطهباناتی دانسته است، اما با ملاحظه اصل نسخه احتمال دارد فصلی از رساله دیگر باشد رجوع شود به فهرست کتابخانه مجلس 85 / 12 - 84

9 - رساله زیارت عاشوراء

مؤلف این رساله شناخته نشده نسخه ای از این رساله به شماره... در موزه بریتانیا (لندن) موجود است رجوع شود به نسخه های خطی (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) ج 4 / 663.

10 - رساله کیفیت زیارت عاشوراء

تألیف مولی محمد محسن بن محمد سمیع کاشانی متوفی 1222 از نوادگان مولی محسن فیض کاشانی صاحب تفسیر صافی نسخه این رساله به شماره 1 / 2217 کتاب خانه آیه الله العظمی گلپایگانی موجود رجوع شود به فهرست کتابخانه ج 3 / 197 وجملی از شرح حال مؤلف و آثار وی در مقدمه آیه الله العظمی مرعشی نجفی بر کتاب (معادن الحکمة في مکاتیب الائمة) صفحه - : 49) مذکور است.

و نسخه هائی از کتابهای ایشان در کتابخانه فیض مهدوی در کرمانشاه موجود، رجوع شود به فهرست کتابخانه فیض مهدوی در نشریه تراثنا شماره 9.

11 - زیارة عاشوراء و کیفیتها

تألیف شیخ محمد حسین بن قاسم قمشه ای نجفی متوفی 1336 و شرح حال او را (نقباء البشر) ص 635 ذکر نموده است و نسخه ای از این رساله در کتابخانه

ص: 421

486 - إذا كان الإسراء بالجسد ففي الروايات خيال وإلا فلا خيال.

مرحوم سید محمد علی قاضی طباطبائی در تبریز موجود، مؤلف به قمشه ای کبیر مشهور و هم عصر مرحوم شیخ محمد حسین بن ابی طالب قمشه ای بوده.

رجوع شود به گنجینه دانشمندان 5 / 391 - 390 والذریعة 12 / 79 ونسخه های خطی (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) ج 7 / 518.

12 - زاد المؤمنین

تالیف سید محمد تقی نقوی هندی (معاصر) به زبان اردو، در باره اعمال عاشوراء و زیارت عاشوراء و خواص آن نوشته شده و در مطبعه نول کشور در لکهنو طبع شده - رجوع شود به الذریعة 12 / 11.

13 - شرح مختصر (مصباح المتهدجد) یا (مصباح الصغیر)

تالیف سید بهاء الدین علی بن عبد الکریم الحسینی یا نوشته سید زین الدین علی بن عبد الحمید نجفی بنا بر اختلاف نظری که در این موضوع موجود است.

این کتاب در قرن هشتم نوشته شده و مؤلف آن از بزرگان و برجسته های علمی بوده و علامه مجلسی (ره) در باره کتاب او چنین فرموده است (جاء بعض فضلاء تستر بهذا الشرح الی اصفهان فرأیته عنده و لم یکن فیه کثیر فائدة بل هو مقصور علی بیان تراکیب الالفاظ و ما یتعلق بالعریبه ونحو ذلك - الذریعة ج 2 / 500).

و مرحوم قاضی نور الله مرعشی در (مجالس المؤمنین) ج 1 / 15 - 13 طبع اسلامیة و مولی احمد نراقی در (خزائن) ص 465 ط اسلامیة نیز از این کتاب مطالبی نقل نموده اند و برای اطلاع بیشتر از این کتاب و مؤلف بزرگوارش مراجعه شود به:

ص: 422

2. التعرف الصحيح على المذاهب

1 - اعيان الشيعة ج 41 / 310 - 305 رقم 9064.

2 - امل الامل شيخ حر عاملی ج 2 / 192.

3 - تاسيس الشيعة 295.

4 - ريحانة الادب ج 1 / 294.

5 - سفينة البحار ج 1 / 116.

و کتابهای دیگری را که پا ورقي های روضات الجنات ج 4 / 353 - 347 ذکر کرده است.

و نسخه این کتاب به شماره 4568 - کتاب خانه آية الله مرعشی در قم موجود است - فهرست کتابخانه 12 / 143 و چون زیارت عاشورا در (مصباح المتهجد) آمده و این کتاب شرحی است برای او باید این کتاب را نخستین شرح برای زیارت عاشورا به حساب آورد.

14 - شرح جمله (یا ثار الله وابن ثاره)

تالیف شیخ علی اکبر بن محمد امین لاری قرن 13 این رساله مفصل سال 1284 تالیف و نسخه ای از آن به شماره 1 / 4086 در کتاب خانه آية الله مرعشی نجفی موجود و فهرست کتابخانه ج 11 / 100 - 99 او را ذکر کرده است.

15 - شرح زیارت عاشورا

تالیف شیخ مفید بن محمد نبی شیرازی متولد 1251 متوفی 1325 میرزا محمد نصیر فرصت شیرازی در قصیده ای فارسی تاریخ تالیف را 1303 ذکر کرده و در فهرست کتابخانه آية الله مرعشی چنین معرفی شده شرح مزجی بسیار مفصلی که در موضوعات ادبی و تاریخی و اعتقادی بحث میکند و در اول کتاب مقدمه است

3. الرجوع إلى أحاديث أئمة أهل البيت

در فضل زیارت امام حسین و معنی عاشوراء اوایل ماه رمضان 1303 شروع به تألیف و روز سوم ذی القعدة از همان سال پایان یافته است.

و نسخه ای از این کتاب به شماره 375 کتابخانه آیه الله مرعشی موجود و در فهرست کتابخانه ج 1 / 394 - 393 تعریف مفصلی از کتاب و مؤلف نموده است و در آثار العجم 30 - 26 شرح حال او مذکور و کتاب دانشمندان و سخن سرایان فارس 2 / 506 - 493 شرح حال او را ذیل (داور) که تخلص وی بوده ذکر کرده است و به الذریعه 13 / 308 مراجعه شود.

16 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف مرحوم میرزا محمد علی چهاردهی نجفی متوفی 1334 و نسخه ای از او در کتابخانه نداده مؤلف مرحوم سید مرتضی مدرس بوده و ایشان وقف کتابخانه آستان قدس رضوی کرده و اکنون دو نسخه از این رساله در کتابخانه آستان قدس رضوی همراه با چند رساله دیگر از تألیفات مؤلف به شماره های 9357 و 12370 بخش مخطوطات نگهداری میشود.

تاریخ تألیف 1326 هجری قمری است و نسخه 12370 بهتر از نسخه دیگر است و در مقدمه شرح صحیفه سجادیه مؤلف تاریخ تألیف شرح زیارت عاشوراء را 1332 ذکر کرده و این يك اختلافی است که در تاریخ تألیف کتاب به چشم میخورد.

17 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف سید اسد الله بن حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی اصفهانی که در راه زیارت عتبات مقدسه در کردن سال 1290 در گذشته و نسخه او در کتابخانه فرزند

عدد من كذبه من الصحابة والتابعين وغيرهم

مؤلف موجود است رجوع شود به الذريعة 13 / 307.

18 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف سید حسین بن ابی القاسم جعفر موسوی خونساری اصفهانی استاد سید مهدی بحر العلوم متوفی 1091 - رجوع شود به مقدمه کتاب (مناهج المعارف) 182 - 178 تألیف سید ابو القاسم جعفر خوانساری متوفی 1157 والذريعة 13 / 307.

19 - شرح و ترجمه زیارت عاشوراء به زبان اردو

تألیف: مولانا سید انصار حسین صدر الافاضل متوفی 1387، رجوع شود به تذکره علماء امامیه پاکستان تألیف سید حسین عارف نقوی چاپ 1363 شمسی ص 60 - 58.

20 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف سید حسین بن جعفر موسوی یزدی این کتاب به صورت سؤال و جواب از بعض جملات زیارت عاشوراء است و از آثار قرن 13 است و نسخه ای از آن با تاریخ تحریر 1296 در 94 برگ در کتابخانه وزیری یزد به شماره 1419 موجود و در فهرست کتابخانه ج 3 / 955 معرفی شده، مؤلف دارای کتابهای زیادی است و در الذريعة ج 2 / 108 از آنها نام برده و سید محسن امین در اعیان الشیعه چاپ اول 1367 ج 25 / 245 والذريعة ج 20 / 69 و فهرست نسخ خطی کتابخانه وزیری از وی نام برده اند.

ص: 425

21 - شرح زیارت عاشوراء

مؤلف شناخته نشده و به شماره 13 / 10836 در کتابخانه مرحوم آية الله حاج ملا علي معصومی در همدان موجود. مراجعه شود به فهرست کتابخانه (مدرسه آخوند همدان) ص 452.

22 - شرح زیارت عاشوراء

مؤلف مشخص نیست نسخه این رساله به شماره 1 / 10184 در کتابخانه مرحوم آية الله حاج ملا علي معصومی - مشهور به کتابخانه مدرسه آخوند - در همدان موجود است.

رجوع شود به فهرست کتابخانه - مدرسه آخوند همدان - ص 441.

23 - شرح کیفیت زیارت عاشوراء

تألیف یا کاتب: مولی حسن بن ابراهیم حسینی ساوجی تاریخ تحریر 1286 نسخه خطی این رساله به شماره 2603 در کتابخانه مسجد اعظم قم موجود.

مراجعه شود به فهرست نسخه های خطی کتابخانه چاپ 1364 ص 261.

24 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف مرحوم حاج شیخ عباس حائری طهرانی متوفی 1360 نسخه ای از این شرح نزد فرزند مؤلف حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ مهدی حائری طهرانی موجود است.

رجوع شود به آثار الحجة تألیف شیخ محمد رازی ج 1 / 226 - 225

ص: 426

و مقدمه شرح اصول کافی.

25 - الصرخة المهدوية (الکبری)

تألیف سید مهدی بن علی غریفی بحرانی متوفی 1343 در زیارت عاشوراء و کیفیت خواندن آن با خاتمه ای در باره امامت نوشته شده مؤلف از شاگردان مرحوم شیخ محمد طه نجف بوده - رجوع شود به الذریعه ج 15 / 39.

26 - الصرخة المهدوية (الصغری)

تألیف سید مهدی بن علی غریفی بحرانی نجفی متوفی 1343 این کتاب خلاصه کتاب پیشین است - الذریعه 15 / 40 - 39.

27 - الضیائیة

تألیف [بطور احتمال] میرزا هدایة الله بن میرزا رضا گلپایگانی متوفی حدود 1330 است این کتاب به تفصیل پیرامون سند زیارت عاشوراء و کیفیت قرائت و ثواب آن و فضائل سید الشهداء و تاریخ حائر حسینی و مسائل آن گفتگو میکند.

مؤلف رساله را بنام فرزندش ضیاء الدین نوشته و حاج آقا بزرگ تهرانی نسخه او را در نجف اشرف دیده.

رجوع شود به الذریعة ج 15 / 132.

28 - کیفیت زیارت عاشوراء

نام مؤلف ذکر نشده نسخه ای از آن در ضمن مجموعه... در کتابخانه دانشگاه لس آنجلس آمریکا موجود است رجوع شود به (نشریه کتابخانه مرکزی

ص: 427

دانشگاه تهران ج 12 - 11 ص 713

29 - کیفیت زیارت عاشوراء

مؤلف شناخته نشده ولی یکی از علمای قرن سیزدهم بوده و تاریخ 27 ربیع الثانی 1271 در نسخه خطی - که ظاهراً نسخه اصل است - دیده میشود مؤلف مطالبی را از پدرش و استادش در کیفیت زیارت عاشوراء نقل میکند و نام هیچ کدام را ذکر نکرده است این کتاب 90 برگ به قطع ربعی و بغلی دارد و عربی است و در دانشکده تهران به شماره (63 - د) نگهداری میشود مراجعه شود به فهرست کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران ص 365.

30 - نتیجه النتائج

تألیف: شیخ علی بن محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی متوفی 1315 و تلخیص (نتایج المأثور) است که در شماره 31 این کتابنامه ذکر شده رجوع شود به (الذریعة) ج 24 / 50.

31 - نتائج المأثور في ترجمة جنة السرور

تألیف شیخ علی بن محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی متوفی 1315 این رساله ترجمه تحت اللفظی رساله (جنة السرور في تحقيق زیارت العاشور) است که توسط مؤلف به فارسی در آمده است.

نسخه خطی ناقص از این رساله به خط مؤلف به شماره 1 / 3090 در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی در قم موجود.

رجوع شود به فهرست کتابخانه 8 / 314 - 313، الذریعة ج 24 / 47

ص: 428

ب - مطبوعات

1 - جامع الشتات

تأليف آية الله العظمى قمي صاحب قوانین این کتاب مشتمل مسائل گوناگونی است و از آنها است سؤال از کیفیت زیارت عاشورا و جواب از آن که در جزء اول شفاء الصدور نقل کردیم.

مخفی نماند که علماء بزرگ و مراجع تقلید هر کدام بنوبه خود نسبت به کیفیت خواندن زیارت عاشورا مطالبی را بیان فرموده اند که سزاوار نیست به تفصیل آنها را شرح دهیم و مختصر آنکه مقداری از گفتار آن بزرگواران را در شفاء الصدور ج 1 / 78 نقل نمودیم مراجعه شود.

2 - الدر المنضود في شرح زیارت العاشور

تأليف ميرزا أحمد بن عبد الرحيم مشهور به ميرزا آقا تبریزی باغمیشه ای (معاصر) این شرح فارسی سال 1380 نوشته شد و بزیور طبع آراسته دارای 252 صفحه به قطع رقعی است.

3 - ذخيرة العباد ليوم المعاد

شيخ نصر الله بن عبد الله الشبستري مینویسد:

ولبعض مشايخ عصرنا رسالة في زيارة عاشوراء مطبوعة تسمى به ذخيرة العباد ليوم المعاد).

رجوع شود به اللؤلؤ النضيد 38 والذريعة ج 10 / 16.

ص: 429

4 - رساله شرح تابعیت در زیارت عاشوراء

تألیف میر محمد باقر حسینی مشهور به میرداماد متوفی 1104 در کلمه تابعیت که با یا است نه با و در شفاء الصدور ج 2 کتاب حاضر ص 339 گفتار سید داماد و این رساله از کتاب رواشح نقل شده و نقدی هم بر او درج شده و در الذریعه ج 13 / 132 اشاره به این رساله کرده است.

5 - رساله فی زیارة العاشوراء و کیفیتها

تألیف حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی اصفهانی (متوفی 1260) نسخه ای از این رساله در ضمن مجموعه (سؤال و جواب) در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید موجود است و در ج 1 ص 73 ط جدید شفاء الصدور آن را نقل کردیم.

رجوع شود به الذریعه ج 12 / 79 و فهرست کتابخانه سپهسالار ج 1 / 423 و 509.

6 - رساله در کیفیت زیارت عاشوراء ت

ألیف مولی محمد بن مهدی اشرفی مازندرانی متوفی 1315 است این رساله به ضمیمه چاپ دوم کتاب (شعائر الاسلام من الحلال والحرام) در انتهای آن طبع شده و در الذریعه ج 14 / 191 شعائر الاسلام را چنین معرفی میکند: مجموعه ای است مفصل مشتمل بر أبواب فقهی به صورت سؤال و جواب، و شرح حال مؤلف در کتاب علمای معاصرین تألیف ملا علی واعظ خیابانی ص 64 - 62 ذکر شده.

ص: 430

7 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف میرزا أبو المعالی متوفی 1315 فرزند محمد ابراهیم فرزند حسن خراسانی کلباسی کتاب عربی است و شرح بعض جملات زیارت عاشوراء و احکام حایر حسینی و حدود آن و احکام تربت امام حسین و مسائل پیرامون آن میباشد و این کتاب سال 1309 در طهران طبع شده.

8 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف مرحوم مولی عبد الرسول نوری فیروز کوهی متوفی بعد از 1320 این کتاب همراه با چند رساله دیگر از مؤلف در سال 1321 در طهران به طبع رسیده و در فهرست کتابخانه آستان رضوی 6 / 332 این کتاب را نام برده و نوشته: ایشان از شاگردان صاحب فصول و میرزا أبو القاسم کلانتری بوده است و گنجینه دانشمندان 6 / 125 - 124 وفات او را سال 1323 ذکر نموده است و در الذریعه 13 / 308 این کتاب ذکر شده.

9 - شفاء الصدور (کتاب حاضر)

این کتاب از شرح های مفصل و مشهور ترین آنها است بر زیارت عاشوراء در سال 1309 هجری نوشته شده و به دلیل احاطه علمی مؤلف بر فقه و اصول و حدیث و علم هیئت و ادبیات عرب و... نکات گوناگونی و فوائد مهمی را از هر علم در این کتاب ایراد نموده و همین بس برای عظمت کتاب مؤلفش که مثل مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد شیرازی تقریظی برای آن نوشته و در اول کتاب درج نمودیم.

10 - شرح زیارت عاشور

تألیف مرحوم مولی حبیب الله شریف کاشانی متولد 1262 متوفی 1340 شرحی است فارسی مختصر مطبوع و شرح حال مؤلف در (لباب الالباب في القاب الاطياب) از آثار مؤلف در شرح حال علمای کاشان وریحانة الادب ج 5 / 19 - 18 و (لغت نامه دهخدا) ذیل حبیب الله بن علی مدد وکاشانی و مقدمه (عقاید الايمان في شرح دعای عدیله) طبع بصیرتی قم 1396 و رساله (شرح حال ملا حبیب الله شریف کاشانی) تألیف آقای علی شریف از نواده های مؤلف و نام این کتاب در ضمن تألیفات ایشان ذکر شده است.

11 - کنز مخفی

تألیف: شیخ عبد النبي نجفی عراقی از شاگردان مرحوم آية الله العظمی سید أبو الحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی... کتابی است فارسی در آداب و کیفیت زیارت عاشوراء طبع سربی در تهران 1371.

مجملی از شرح حال مؤلف در فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ج 5 / 535 و گنجینه دانشمندان ج 2 / 196 - 198 و آثار تالیفی ایشان در خاتمه کتاب (الغوالی اللئالی في فروع العلم الاجمالی) طبع قم 1370 ذکر شده است رجوع شود به فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ج 6 / 344 طبع 1344 شمسی و این کتاب در فهرست کتابهای چاپی مشار ص 433 و فهرست کتابهای چاپی فارسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب ج 2 / 1878 بنام رساله زیارت عاشوراء عربی و از تألیفات حاج یوسف بو علی احسائی معرفی شده است در حالی که:

1 - کتاب فارسی است نه عربی.

ص: 432

الباب السابع ابن تيمية وشيعة أهل البيت

2 - كتاب به اهتمام حاج يوسف بو علي احسائي طبع شده نه اينكه تأليف شده.

3 - نام كتاب كنز مخفي است، و اين چنين سهو و نسيان براي مردم امري است عادي.

12 - اللؤلؤ النضيد في شرح زيارت مولينا ابي عبد الله الشهيد (ع)

تأليف شيخ نصر الله بن عبد الله شبستري متولد 1333 اين كتاب اولين كتاب مؤلف است و در سال 1359 تاليف و طبع شده واخيرا توسط انتشارات امام مهدي عليه السلام در قم تجديد طبع شده رجوع شود به فهرست آستان قدس چاپ قديم ج 6 / 345 - 344.

13 - المصباح والنور در شرح زيارت عاشوراء

تأليف: ميرزا محمد بن حسين تبريزي توتونچي (معاصر) شرح مختصر فارسي در سال 1392 نوشته شده و طبع شده داراي 87 صفحه به قطع رقعي نويسنده داراي شرحهائي است بر زيارت جامعه، دعای ندبه، خطبه شقشقيه.

14 - نور على نور في آداب زيارت العاشور

تأليف ميرزا حبيب الله بن شير محمد همداني اين كتاب به زبان فارسي نوشته شده شامل 5 نور و يك خاتمه است در سال 1317 تاليف و در سال 1320 در بمبئي طبع شده است با قطع رقعي 242 صفحه رجوع شود به الذريعه ج 24 / 372 - 371 و فهرست كتابهاي چاپي فارسي مشار ج 6 / 5335 و فهرست كتابهاي چاپي فارسي بنگاه ترجمه و نشر كتاب ج 2 ستون 3322.

ص: 433

فهرست کتاب

« آن یوزقنی طلب ثاره مع امام منصور من اهل بیت محمد »

۳	ترجمه
۳	تفسیر رزق
۳	اهمیت و ارزش خوخواهی حضرت سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>
۳	تفسیر « امام »
۴	تفسیر « منصور »
۴	«منصور» از لپهائی است که خدا برای امام زمان قرار داده
	حضرت صاب «منصور» در آیه شریفه « انه کان منصورا » را به امام
۴	زمان تفسیر میکند
۴	قصیده مؤل در این موضوع
۵	امام زمان « ناصر » است و «منصور» و دلیل آن
۵	از چه کی خون خواهی میکنیم؟
۶	امام زین <small>علیه السلام</small> آن دو نفر را زنده میکنند برای انتقام گرفتن

- ۵۴ «صلی الله علیه وآله»
- ترجمه
- ۸ ذکر چند فائده در این بخش
- ۸ فائده اول: تفسیر صلوات
- ۹ فائده دوم: وظیفه انسان در وقت گفتن یا شنیدن اسم «محمد» ﷺ
- ۹ چند حدیث در این موضوع
- ۱۰ فائده سوم: نفع صلوات نصیب چه کسی میشود؟
- ۱۰ - ۱۶ تحقیقی در این موضوع
- ۱۶ فائده چهارم: موقع صلوات فرستادن باید آل محمد ذکر شوند، دلیل آن از عامه و خاصه
- ۱۶ رسول خدا بازداشتند از صلواتیکه دنباله اش قطع شده
- ۱۷ عامه از روی دشمنی با اهل بیت دنباله صلوات را قطع میکنند
- ۱۷ عامه موقع ذکر ائمه معصومین صلوات نمیفرستند
- قرآن و سنت و عمل صحابه گواه است بر خوبی صلوات و سلام فرستادن بر ائمه معصومین
- ۱۸ کشف علت آن را بیان میکند
- ۱۸ عامه برخلاف سیره پیغمبر ﷺ و روش صحابه انگشتر در دست چپ میکنند علت آن
- ۲۰ چرا باید انگشتر را در دست راست کرد؟
- ۲۱ عامه پیروی از بنی امیه میکنند
- ۲۳ آل محمد چه کسانی هستند؟
- ۲۴

- ۲۵ فخر رازی در (تفسیر کبیر) آل محمدر را شرح میدهد
- ۲۶ گفتار ائمه معصومین علیهم السلام در بیان لغت یا قاعده ادبیی حجت است
- «اللهم اجعلنی عندک وجهاً بالحسین علیه السلام فی الدنیا و الاخرة»
- ۲۶ ترجمه
- ۲۶ تفسیر « جعل »
- ۲۶ تفسیر « وجهه »
- ۲۶ تفسیر « دنیا »
- ۲۷ چرا به این عالم دنیا میگویند
- ۲۷ در این نظام هستی سه عالم میباشد : عالم حسن و تمخیل و تعقل
- ۲۸ فخر رازی وجهه را تفسیر میکند
- ۲۸ نقد بر گفتار فخر رازی
- « یا ابا عبدالله انی اتقرب الی الله والی رسوله والی امیر المؤمنین
والی الحسن وائیک بموالاتک وبالبراءة ممن قاتلک و نصب لک الحرب
وبالبراءة ممن أسس أساس ذلك وبنى علیه بنیانه وجرى فی
ظلمه وجوره علیکم وعلی اشیاعکم »
- ۲۹ ترجمه
- ۳۰ تفسیر « تقرب »
- ۳۰ تفسیر « به »
- ۳۰ تفسیر « موالات »
- ۳۱ تفسیر « نصب »
- ۳۲ تفسیر « جرى »

- ۳۳ ناصبی کیست؟ وجه کسانی را ناصبی گویند
- ۳۴ کسانی که بجنگک اهل بیت پیغمبر میروند ناصبی هستند
- ۳۵ کسانی که بجنگک امام حسین رفتند ناصبی بودند
- ۳۶ دلیل آن
- ۳۸ ولایت از اصول دین و ارکان اصلیه است
- « برئت الی الله والیکم منهم وأتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم وموالاته ولیکم وبالبراءة من أعدائکم والناصبین لکم الحرب وبالبراءة من أشیاعهم انی سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم وولی لمن والاکم وعدو لمن عاداکم »
- ۳۹ ترجمه عبارت
- ۳۹ شرح عبارت
- ۳۹ امامت از اصول دین است
- ۳۹ امامت دو رکن دارد: ۱- تولی، ۲- تبری، دلیل آن
- ۴۰ چرا در این زیارت تولی و تبری تکرار شده
- ۴۱ حدیثی گرانقدر در فضیلت دوستی با اهل بیت پیغمبر
- ۴۲ اهمیت تبری از دشمنان اهل بیت
- کسی که ولایت اهل بیت را داشته باشد و برائت از دشمنان نداشته
- ۴۳ باشد اعور است و دروغ گو، چند حدیث در این موضوع
- ۴۴ اهمیت تبری و مذمت ترک آن،
- ۴۵ مذمت کسانی که تبری نمیجویند

برتری تبری بر تولی ، دلیل آن ۴۶

« فاسئل الله الذى اكرم منى بمعرفتكم ومعرفة اوليائكم ورزقنى البراءة من اعدائكم ان يجعلنى معكم فى الدنيا والاخرة »

ترجمه ۴۸

معرفت ائمه مراتبى دارد ۴۸

مرتبۀ اول ۴۸

شناخت ائمه شناخت خدا است، چند حدیث در این موضوع ۴۹

فرمایش پیغمبر ﷺ «شناخت خدا را مگر من وتو وشناخت مرا مگر

خدا وتو وشناخت تو را مگر خدا ومن» ۵۰

مرتبۀ دوم از معرفت ائمه ﷺ ۵۰

مرتبۀ سوم از معرفت ائمه ﷺ ۵۱

مرتبۀ چهارم از معرفت ائمه ﷺ ۵۱

تفسیر « أن يجعلني معكم » ۵۱

با کسی بودن سه معنی دارد ۵۱

تفسیر با ائمه معصومین بودن ۵۲

« وان يثبت لى عندكم قدم صدق فى الدنيا والاخرة »

تفسیر قدم ۵۳

تفسیر قدم صدق ۵۴

« واسئله ان یبلغنی المقام المحمود الذی لکم عند الله »	
۵۵	تفسیر تبلیغ
۵۵	تفسیر مقام
۵۵	تفسیر حمد
۵۵	تفسیر مقام محمود
۵۹	ائمه معصومین با رسول خدا در تمام کلمات شریک هستند غیر از نبوت
۶۰	تفسیر مقام محمود به ختم ولایت مطلقه محمدیه
« أن یرزقنی طلب ثاری مع امام مهدی ظاهر ناطق منکم-م »	
۶۱	تفسیر رزق
۶۱	اختلاف نسخه طلب ثاری
۶۲	تفسیر طلب ثاری
۶۳	پیغمبران و ائمه معصومین واسطه فیض هستند
۶۳	همه پیغمبران و ائمه معصومین یک نور هستند با اختلاف مرتبه
۶۴	اذیت بهر پیغمبر و امامی اذیت به پیغمبر و امام دیگر است
۶۴	اذیت به پیغمبران و ائمه اذیت به مردم است
۶۴	پیغمبران و ائمه پدران پیروانشان میباشند
۶۷	تفسیر و شرح هدایت
۷۰	هدایت چهار قسم است
۷۱	تفسیر « امام مهدی »
۷۲	تفسیر « ظاهر »

- ۷۲ ظهور چند نوع است
امام زمان عجل الله فرجه ظاهر هستند ولی از چشم گنه کاران مخفی میباشند چند
- ۷۳ حدیث در این موضوع
- ۷۵ شرح « ناطق »
- ۷۵ تفسیر « نطق »
- ۷۵ چرا امام زمان را ناطق گویند
- ۷۵ ائمة معصومین أسرار علوم و ابواب معارف را برای هر کس بیان نمیکردند
- ۷۵ فرمایشی از امیر المؤمنین عجل الله فرجه در این موضوع
- ۷۵ اشعاری از امام زین العابدین عجل الله فرجه در این موضوع
- امام زمان عجل الله فرجه طلب میکنند خون امام حسین را ، چند حدیث در این
موضوع
- ۷۶ امام زمان اسمها و لقبها دارد
- ۷۷ زیادی اسمها و لقبهای امام زمان دلیل زیادی فضل و شرف حضرت است
- ۷۸ لقب چند قسم است
- ۷۸ اسمها و لقبهای امام زمان
- ۷۹ اسمها و لقبهای امام زمان را به ۱۸۵ رسانده اند
- حدیث لولاك لما خلقت الافلاك و لولا علمي لما خلقتك و حدیث لولا رسول
الله و علي لما خلقت العالم و حدیث لولا أهل البيت لما خلقت العالم
و حدیث لولا فاطمة لما خلقتكما
- ۸۳

- ۸۶ «واسئل الله بحقكم وبالشان الذي لكم عنده أن يعطيني بمصابي
بكم أفضل ما يعطى مصاباً بمصيبته»
- تفسیر «الحق» ۸۹
- چند حدیث در موضوع حق ائمه معصومین علیهم السلام ۹۰
- گروهی از مردم داخل بهشت میشوند آنها را حقیه مینامند ۹۱
- تفسیر «شان» ۹۲
- تفسیر «يعطيني» ۹۳
- تفسیر «مصاب» ۹۴
- « مصيبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الاسلام على جميع أهل
السموات والارض » ۱۱۱
- اعراب « مصيبة » ۹۴
- تفسیر « ما أعظمها » ۹۵
- تفسیر « رزية » ۹۵
- مقصود از اهل آسمانها وزمین مطلق موجودات است ۹۶
- مصیبت امام حسین علیه السلام تمام موجودات عالم را متأثر ساخت ۹۶
- تمام موجودات بهره از درك وشعور دارند، دلیل آن از قرآن و احادیث
و گفتار دانشمندان بزرگ ۹۷
- آنچه مشهور است از اینکه درك کلیات مخصوص انسان است اساس
ندارد، دلیل آن ۹۸

- ۹۸ مدرک دعای شریف نبوی « اللهم أرني الاشياء كما هي »
همه موجودات ذکر و تسبیح دارند ، دلیل آن از قرآن و حدیث و گفتار
دانشمندان
- ۹۹ معجزه پیغمبر در تسبیح سنگ ریزه‌ها چگونه بود
- ۱۰۰ تمام موجودات عالم برای مصیبت جان‌گذار آقا سیدالشهداء متأثر شدند.
- ۱۰۱ چند حدیث از ائمه معصومین در این موضوع
- ۱۰۸ چند حدیث از اخبار و دانشمندان عامه در این موضوع
- ۱۰۸ آسمان و زمین بر امام حسین گریه میکنند
- ۱۰۹ شب شهادت امام حسین در بیت المقدس چه اتفاق می‌افتد
- ۱۱۰ عطرهائی را که بغارت بردند هر کس استعمال کرد مبتلا به برص شد.
- ۱۱۰ دینارهایی را که از راهب نصرانی گرفتند چه حالتی پیدا کرد
- ۱۱۱ جنیان برای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نوحه سرائی میکنند
- ۱۱۳ گریه آسمان برای شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام
سنگی یافتند پانصدسال قبل از بعثت پیغمبر براو نوشته شده بود :
- ۱۱۳ أترجو امة ...
- عقیق سرخی پیدا کردند براو نوشته شده بود أنا در من السماء
- ۱۱۴ نثروني ...
- ۱۱۴ در نجفی براو نوشته شده بود ...
- سنگی در شوستر حفاران از زمین بیرون آوردند براو نوشته شده
- بود ...
- ۱۱۵ تأثیر شهادت امام حسین در عالم هستی
رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در پیدا شدن سرخی در

- ۱۲۵ آسمان
رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در کسوف شدن روز
- ۱۲۷ عاشوراء
« اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منک صلوات ورحمة
ومغفرة اللهم اجعل هجیای محیی وحمد و آل محمد و مماتى
مات محمد و آل محمد »
- ۱۲۸ شرح « تناله »
۱۲۹ تفسیر « صلوات »
۱۲۹ تفسیر « رحمت »
۱۳۰ استعمال رحمت بر خداوند متعال چگونه است ؟
۱۳۱ چگونه طلب رحمت از خدا میکنیم با اینکه رحمت او واسع است ؟
۱۳۲ تفسیر « مغفرت »
۱۳۳ وظیفه کسی که اراده کرده زندگانی کند زنده گانی محمد و آل محمد را
۱۳۴ و بمیرد بمثل مردن محمد و آل محمد
۱۳۴ حدیث امیر المؤمنین علیه السلام در این موضوع
۱۳۵ حدیث امام محمد باقر علیه السلام در این موضوع
۱۳۵ حدیث حضرت صادق علیه السلام در این موضوع
۱۳۶ حدیث امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در این موضوع
۱۳۶ چند حدیث از صحابه از رسول خدا
خدا قلب کسی را که میخواهد پاک قرار دهد ولایة امیر المؤمنین را به او
میشناساند، و نرسیدند ابراهیم و موسی و عیسی بمقام خود مگر بانبوت

- ۱۳۹ محمد ﷺ و ولایة أمير المؤمنين عليه السلام
مقصود از زنده بودن بنحوه زندگانی محمد و آل محمد و مردن بمردن
آنها
۱۴۰ مرتبه‌های متابعت ائمه و آثارش
۱۴۲ اویس قرنی و مقامات او
۱۴۲

« اللهم ان هذا يوم تبرکت به بنو امیة »

- ۱۴۳ تفسیر « تبرکت »
بنی امیة به چند وجه در روز عاشوراء تبرکت میجویند :
۱ - ذخیره نمودن آذوقه و توسعه برعیال ، و ذم آن در دو حدیث ۱۴۵
۲ - عید قرار دادن روز عاشورا را ۱۴۷
۳ - ملتزم بودن به استحباب روزه عاشوراء ۱۴۸
چند حدیث در موضوع روزه عاشوراء ۱۴۹
تحقیق در حکم روزه عاشوراء در ضمن چند وجه : ۱۵۳
وجه اول - و نقد براو ۱۵۳
وجه دوم - و نقد براو ۱۵۶
روز عاشوراء از ابتداء خلق عالم روز غم و اندوه و مصیبت بوده
بدینجهت بعض حیوانات در این روز آب و غذا نخوردند، و حالت حزن
و اندوه بخود گرفتند، چند حدیث در این موضوع ۱۵۷
وجه سوم - ۱۶۱
وجه چهارم - نظر مؤلف کتاب ۱۶۵
امر چهارم - از وجوه تبرک بنی امیة بروز عاشوراء ۱۶۶

- ۱۶۷ حدیث‌هایی که غرض ورزان جعل کردند
- ۱۶۸ شرح «کثیرالنوا» دشمن أهل بیت پیغمبر و مخترع مذهب
- ۱۷۰ دعاء ساخته شده برای روز عاشوراء
- «وابن آكلة الاكباد اللعین بن اللعین علی لسانك ولسان نبيك
فی كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلواتك علیه وآله»
- ۱۷۲ تفسیر «اکل»
- ۱۷۲ تفسیر «کبد»
- ۱۷۲ سی لفظ برای اعضاء بدن انسان که اول او کاف است
- ۱۷۳ ابن خالویه عددرا بصد رسانده
- ۱۷۳ تفسیر «اللعین»
- ۱۷۳ تفسیر «لسان»
- ۱۷۴ تفسیر «نبی»
- ۱۷۴ تفسیر «کل» کل بر دو وجه استعمال میشود
- ۱۷۴ تفسیر «موطن»
- ۱۷۵ تفسیر «موقف»
- ۱۷۵ احوال هند مادر معاویه
- ۱۷۷ مقصود از «اللعین علی لسانك»
- مقصود از «کل موطن وموقف وقف فيه نبيك» در ضمن بیان
- چند وجه
- ۱۷۸ چند حدیث در لعنت فرستادن رسول خدا و پیغمبرها بلکه تمام موجودات
بر یزید و قاتلان سید الشهداء
- ۱۷۸

- ۱۸۷ « اللهم العن ابا سفیان »
- ۱۸۷ شرح حال ابو سفیان
- ۱۹۳ « و معاویة بن ابی سفیان »
- ۱۹۴ نسب معاویة
- ۱۹۷ شمردن معاویة را از نویسندگان وحی دروغ و افتراء است
- ۱۹۸ اخبار لعن و ذم معاویة از کتابهای عامه
- ۱۹۹ حدیث‌های عامه گواهی میدهد که معاویة خلیفه نبوده
- ۲۰۰ عمر شهادت میدهد به سه عنوان که معاویة نمیتواند خلیفه باشد
- ۲۰۱ نفرین رسول خدا درباره معاویة خدا شکمت را سیر نکند
- ۲۰۲ گفتار دانشمندان و شعراء در پر خوری معاویة
- ۲۰۲ عامه در مقام دفاع از معاویة خود را رسوا میکنند
- ۲۰۳ رسول خدا خبر میدهد معاویة بر غیر سنت من میمیرد
- ۲۰۳ کفر و نفاق و بغض و کینه‌های معاویة از کتابهای اهل سنت
- ۲۰۳ همه عامه متفقند که معاویة دشمن امیر المؤمنین بود
- ۲۰۳ رسوائی ابن خلدون
- ۲۰۴ رسول خدا خبر میدهد از کشته شدن عمار بدست اشرار
- ۲۰۴ عامه و دشمنی آنها با امیر المؤمنین
- ۲۰۴ ابن خلکان عامه را رسوا کرده
- ۲۰۴ گفتار قاضی نورالله « شهید سوم » در این موضوع
- ۲۰۵ عامه نفرین پیغمبر ﷺ را در حق معاویة توجیه میکنند
- ۲۰۵ توجیه عامه فرمایش پیغمبر را در حقیقت دفاع از رمع است

- ۲۰۵ معاویه دارای اولیاتی است، اولیات او
- ۲۰۶ از اولیات معاویه بدعت‌های او آشکار میشود
- ۲۰۷ گفتار یکی از بزرگان زیدیه در سب منافقین از صحابه
- ۲۱۶ اشعار حکیم سنائی در لعن ابوسفیان و معاویه و یزید و آل او
عامه نتوانستند فضیلتی برای معاویه بتراشند جز اینکه کاتب وحی بود
- ۲۱۶ و آنهم دروغ و بی اساس است
- ۲۱۷ عامه فضیلت برای معاویه میسازند
- ۲۱۷ عامه معاویه را خال المؤمنین خواندند و نقدی بر آن
- ۲۱۹ اشعار حکیم سنائی در بی اثر بودن این عنوانها
اشعار مؤلف در سستی و بی نتیجه بودن عنوان خال المؤمنین برای
معاویه
- ۲۱۹ «ویزید بن معاویه»
- ۲۲۰ شرح حال یزید و زنا زاده گی او
- ۲۲۱ تاریخ تولد و بدرک و اصل شدنش
- ۲۲۱ فرزندان یزید
- ۲۲۱ کارهای زشت و ناشایست یزید
- ۲۲۲ زناکاری و شراب خواری ... یزید
- رسول خدای ﷺ خبر میدهد از کارهای زشت و ناشایست یزید بنا بر
- ۲۱۳ نقل عامه
- ۲۲۴ لعن بر یزید
- غزالی- با اینکه لاف دین داری میزند- منع میکند از لعن بر یزید

- ۲۲۵ گفتار غزالی در منع از لعن بر یزید
- ۲۲۶ گفتار غزالی در ترحم نمودن بر یزید
- ۲۲۸ نقد بر گفتار غزالی
- ۲۳۱ کفر یزید و کفریات او
- ۲۳۴ واقعه حره بنقل (جذب القلوب)
- ۲۳۵ گفتار بعض عامه در کفر یزید
- ۲۳۷ نقدهای دیگری بر گفتار غزالی
- ۲۳۷ یزید توبه نکرد
- ۲۴۰ روز عاشورا یزید در چشم خود سر مه کشید
- ۲۴۰ یزید اگر توبه میکرد قبول نمیشد
- ۲۴۲ استدلال بسه آیه برای جایز بودن لعن بر یزید
- ۲۴۲ اجماع علماء عامه بر جایز بودن لعن بر یزید
- ۲۴۲ غزالی بافتوی خود مخالفت اجماع عامه نموده است
- ۲۴۵ داستان تمیم داری و بی‌ارزش بودن گفتار غزالی
- غزالی در (سر العالمین) گفتار خود را در منع از لعن بر یزید رد می‌کند
- ۲۴۸
- ۲۴۸ عبارت (سر العالمین)
- ۲۵۱ گفتار غزالی در (سر العالمین) سبب شده که نسبت تشیع به او بدهند
- ۲۵۱ علت برگشتن غزالی از عقاید سابق خود
- ۲۵۱ ملاقات غزالی با سید مرتضی راضی ره بعد از ملاقات این شعر را میخواند:
- یار بر من ایمان عرض کرد و رفت پیرگیری را مسلمان کرد و رفت
- ۲۵۱ بعضی از بزرگان غزالی را در شمار علماء شیعه آوردند

- شیعه با آن عظمت که مثل استاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی‌ها
 ۲۵۱ افتخار به آن دارند، احتیاجی به همچون غزالی ندارد.
- فضائل و بزرگواریهایی برای خواجه نصیر الدین طوسی ره از علماء
 ۲۵۱ اسلام و دانشمندان فرنگ
- تحقیق مؤلف نسبت به حال غزالی
 ۲۵۴
- اصول و قواعد عامه یزید را خلیفه واجب اطاعة میداند
 ۲۵۵
- عامه عدالت را شرط خلافت نمیدانند
 ۲۵۷
- خلیفه با ارتکاب گناه و معصیت و ظلم بر بندگان کنار زده نمیشود
 ۲۵۷
- عبدالله عمر (خلیفه زاده) خروج بر یزید را خیانت میدانند و میگویند باید
 بر اطاعت او باقی بود
 ۲۵۸
- عامه و خاصه بتواتر از رسول خدا نقل میکنند بعد از من دوازده خلیفه
 و امام هستند
 ۲۵۹
- عامه و خاصه نقل میکنند از پیغمبر ﷺ: اسلام با دوازده امام عزت
 پیدا میکند
 ۲۵۹
- این حدیثها حقانیت مذهب شیعه را میرساند
 ۲۶۰
- این حدیثها از اخبار غیبی است
 ۲۶۰
- اخبار و احادیث عامه و خاصه اسم‌های دوازده خلیفه و امام را معین
 میکند
 ۲۶۰
- کتاب‌هایی که روایات عامه و خاصه را در این موضوع بتفصیل جمع
 آوری کرده
 ۲۶۰
- علماء عامه در مشکل توجیه این اخبار قرار گرفته‌اند و یزید را از
 خلیفه‌هایی قرار میدهند که پیغمبر افتخار میکرد و میفرمود اسلام بدوازده

- ۲۶۰ امام از قریش عزت پیدا میکند
- ۲۶۰ توجیه قاضی عیاض نسبت باین روایت‌ها
- ۲۶۱ دوازده خلیفه و امام برای عامه
- عمر بن عبدالعزیز از این دوازده امام نیست چون سب امیرالمؤمنین را ترک کرد
- ۲۶۲
- عامه یزید و ولید فاسق و مروان ملعون را از این دوازده امام میدانند
- عامه استدلال میکنند بخبر «من مات ولسم یعرف امام زمانه» برای
- ۲۶۲ خلافت یزید
- عامه یزید قاتل امام حسین را خلیفه بر حق و امام حسین را خروج کننده میدانند
- ۲۶۴
- تعجب و تأسف از کسانی که هواخواهی از غزالی و ابن عربی... میکنند
- بگمان اینکه اینها از ارباب معارف هستند و غافل از اعتقادات آنها در مسائل
- ۲۶۴ امامت
- ۲۶۵ تدلیسی نو از ابن جوزی
- ۲۶۶ نقد بر گفتار ابن جوزی
- ملا سعد در شرح عقاید نسفیه امیرالمؤمنین را از دیگران افضل میدانند
- ۲۶۶
- ۲۶۶ گفتار ملا سعد سب شده بگویند او بوئی از رفض دارد
- ۲۶۶ نقد بر این گفته
- ۲۶۷ گفتار ابن ابی الحدید در مقدم افتادن مفضول بر فاضل
- اگر امام حسین پیروز میشد امامت برادر و پدر خود را هم ثابت میکرد
- ۲۶۷

- ابن ابی الحدید از یک نفر عامی میگوید - در جواب چرا ابو بکر دعوی فاطمه را در امر فدک نپذیرفت - : اگر ابو بکر گفتار فاطمه را می پذیرفت روز دیگر فاطمه دعوی خلافت علی را سر میداد و شهود هم گواه میشدند ۲۶۷
- اشعار مهیار دیلمی ره ۲۶۷
- سبط ابن جوزی میگوید خلافت یزید و کشتن او امام حسین را ننگ بود ۲۶۸
- ابو العلاء معری در این موضوع اشعاری سروده : ۲۶۸
- سر منشأ بدبختیها تخلف مردم از اهل بیت و خواندانی که بتواتر سفینه نوح و عدل قرآن معرفی شده بودند ۲۶۸
- چگونه ادعای سوار شدن بر کشتی نوح و تمسک بعترت را سر میدهند کسانی که یزید - مسموم کننده امام حسن (علیه السلام) بنا بر نقل خودشان و شهید کننده امام حسین - را خلیفه واجب اطاعه میدانند ۲۶۸
- چگونه خلیفه زاده [عبدالله عمر] ایشان و زاهد صحابه ملتزم بامامت یزید میشود با گفتار رسول خدا که فرمود « انی تارک فیکم الثقلین ... » و « مثل اهل یتیمی کسفینه نوح ... » ۲۶۸
- و چگونه خلیفه زاده ایشان با بیعت نکردن با امیر المؤمنین و با التزام به بیعت یزید هدایت یافته است ؟ ۲۶۸
- گفتار ابن عبدالبر در (استیعاب) ۲۶۸
- « علیهم منک اللعنة ابد الابدین » ۸۲
- شرح و تفسیر « ابد » ۲۶۹

« و هذا يوم فرحت به آل زياد و آل مروان بقتلهم الحسين عليه السلام »

تفسیر « فرح » ۲۶۹

چند خبر و گفتار در سرور و فرح پیدا کردن آل زیاد و آل مروان در

این روز ۲۶۹

مسعودی نقل میکند... ۲۷۰

بی اساس بودن مناقشه آقا محمد علی کرمانشاهی ۲۷۰

مسعودی مورد اعتماد عامه و خاصه است ۲۷۱

گفتاری چند از عبیدالله پسر هانی نزد حجاج بن یوسف در دشمنی‌های

قبیله « اود » با امیر المؤمنین و فرزندانش و نذر کردن زنان آنها از نحر

ده شتر جهت شهادت امام حسین و امن کردن نشان امیر المؤمنین و امام

حسن و امام حسین را ۲۷۲

گفتار عبدالقادر گیلانی نسبت بروزه عاشوراء و طعن بر کسانی که این

روز را عزاداری میکنند باینکه عاشوراء بهترین روز و اعظم و اشرف

ایام است و باید او را عید قرار داد و شادی کرد... و بقیه یاوه‌های او ۲۷۲

نقد بر گفتار عبد القادر گیلانی ۲۷۴

گفتار ابن حجر مکی و منع او از عزاداری و نوحه سرائی روز عاشوراء

۲۷۶

اعتراف ابن حجر و حکم بنصب کسانی که عاشوراء را عید میگیرند ۲۷۸

قوانین و اصول خاصه نسبت به عزاداری‌های شیعیان ۲۸۰

گریه کردن و گریاندن و بصورت گریه کننده در آمدن برای امام حسین

۲۸۰

- ۲۸۰ عزاداریها عبادت است باید قصد قربت داشته باشند
- ۲۸۰ عزاداریهای ریائی و تباکی ریائی باطل و بی ارزش است
- ۲۸۰ تباکی با قصد قربت چگونه است
- ۲۸۱ ثواب بر پا کردن مجالس عزای امام حسین
- ۲۸۴ شعر خواندن با آهنگ عزاداری
- اشتباهی بزرگ در ضبط خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه و نقل
« او کتفة علی ملحودة» به « کفزة علی ملحودة» از گریه کننده گان برای
امام حسین علیه السلام
- ۲۸۶ رسول خدا خبر میدهد
- ۲۸۶ وقف کردن برای عزاداری
- جامه چاک زدن و لطمه بر گونه وارد کردن در عزاداری برای امام حسین
- ۲۸۶ کارهاییکه در مجالس عزاء انجام داده میشود
- ۲۸۷ شبیه خوانی و فتوی مرحوم آیه الله محقق قمی
- ۲۸۸ سینه زنی
- ۲۸۸ جامه سیاه پوشیدن
- ۲۸۸ سیاه پوش کردن خانهها
- ۲۸۸ لباس سیاه شعار بنی عباس بود
- ۲۸۸ در عزاداری سیاه پوشیدن کراهت ندارد
- ۲۹۲ بستن بازار و ترک کار و کسب
- معز الدوله از آل بویه و دستور تعطیل بازار و کار و کسب و برپا کردن
عزاداری
- ۲۹۲ معز لدین الله ابو تمیم بر نامه های عزاداری را دنبال میکنند

- ۲۹۲ زمامداران شیعه و مراجع دین عزاداری را ترویج میکنند
- ۲۹۳ چگونه برای امام حسین عزادار باشیم؟
- ۲۹۴ آنچه لازمه شادمانی است یا کفر است یا حرام یا مکروه و بیان هر یک
- ۲۹۵ مثال ضریح ساختن
- ۲۹۶ صورت صاحب روح کشیدن
- ۲۹۶ غذا دادن در مجالس عزای امام حسین علیه السلام
- ۲۹۷ قوانین و اصول عاهه نسبت به عزاداری های شیعیان
- عزاداری برای امام حسین مودت و دوستی باهل بیت است و مصداق
- ۲۹۸ تعظیم شعائر و آیه شریفه «ومن يعظم شعائر الله ...»
- آیه «فما بكت عليهم السماء والارض» و گفتار ابن حجر در (شرح همزیه)
- ۲۹۹ اشکال و جواب از ابن حجر
- ۳۰۰ اشتباه بزرگی از ابن حجر
- ۳۰۱ رسول خدا دستور گریه بر حمزه سید الشهداء میدهد
- ۳۰۲ گفتار عامه و بدعت بودن عزاداری برای امام حسین علیه السلام
- ۳۰۲ بی اساس بودن گفتار عاهه
- ۳۰۲ بدعت پنج قسم است: واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح
- ۳۰۲ عزاداری برای امام حسین از قسم مستحب است
- پیغمبر اسلام صلى الله عليه وآله و امیر المؤمنین علیه السلام و جبرئیل و هفتاد هزار ملک
- ۳۰۳ و آسمان و زمین و آفتاب از نظر ابن حجر رافضی هستند
- ۳۰۳ عزاداری برای امام حسین از نظر عقلای عالم
- سزاوار است شیعیان و ذاکرین در عزاداری ها اکتفاء بکارهای واجب

- ۱۶۶ مستحب نمایند و از کارهای خلاف پر هیز کنند ۳۰۴
- ۱۶۷ مذمت دروغ و آثار آن ۳۰۴
- ۱۶۸ دروغ از گناهان کبیره است ۳۰۵
- ۱۶۹ مرحوم آیه الله حاج محمد ابراهیم کلباسی باشد تمام از دروغ جلو گیری میکند ۳۰۶
- ۱۷۰ تعریف غنا و حرمت و عذاب آن ۳۰۶
- ۱۷۱ غناء در مرثیه خوانی ۳۰۷
- ۱۷۲ ترجمه گفتار مرحوم آیه الله استاد اعظم در مکاسب ۳۰۷
- ۱۷۳ «اللهم فضاعف عليهم اللعن والعذاب بقتلهم الحسين (ع)» ۳۰۹
- ۱۷۴ تفسیر «فاء» ۳۰۹
- ۱۷۵ تفسیر «ضعف» و رفع اشکال لغوین ۳۰۹
- ۱۷۶ «اللهم انی اتقرب الیک فی هذا الیوم و فی موقفی هذا و ایام حیاتی بالبراءة منهم و اللعنة علیهم و بالموالات لنبیک و آل نبیک علیهم السلام» ۳۱۰
- ۱۷۷ این جمله فداکه و خلاصه زیارت است زیرا : ۳۱۰
- ۱۷۸ شرح دعای لعن و سلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده ۳۱۲
- ۱۷۹ «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك» ۳۱۲
- ۱۸۰ اشتقاق «اول» ۳۱۲
- ۱۸۱ وزن «اول» و تحقیق در آن ۳۱۲
- ۱۸۲ تفسیر «آخر» ۳۱۵

۳۱۶	تفسیر «تابع»
۳۱۶	مقصود از اول ظالم
۳۱۹	گفتار معاویه
۳۲۲	گفتار یزید بن معاویه
۳۲۳	گفتار عمر
۳۲۴	تحقیق در این موضوع
۳۲۵	تعریف خوارزمی و سه ساله او در ظلماتیکه بر اهل بیت پیغمبر و طرفداران آنها وارد کردند
۳۲۶	دوره‌های اول
۳۲۷	دوره بنی امیه
۳۳۰	دوره بنی عباس

« اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشايعة وبايعت »

وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعاً »

۳۳۸	تفسیر «عصاة»
۳۳۸	تفسیر «جاهدت» و معنی مجاهده
۳۳۸	تفسیر «شایعه» و مشایعه
۳۳۸	تفسیر «بایعت» و مبایعه
۳۳۹	تفسیر «تابعت» و متابعه
۳۳۹	گفتار سید داماد در کتاب «رواشح» و تحریقاتی که در فنون علم واقع شده و از آنها است تحریف در لفظ تابعت و صحیح بودن تابعت
۳۴۰	نقد بر گفتار سید داماد ره

- ۳۴۲ ثواب لعن برقاتلان سید الشهداء عليه السلام ۵۵۲
- مطلب دوم شرح دعای سلام ۵۵۲
- «السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الأرواح التي حلت بفنائك» ۵۵۲
- ولاجعله الله آخر العهد مني لزيارتك ۵۵۲
- تفسیر «عهد» ۳۴۳
- تفسیر «زیارت» و تحقیق در آن ۳۴۴
- «السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين» ۳۴۵
- مقصود از علي بن الحسين و شرح حال آنبزرگوار ۳۴۵
- اسم مادر آن آنبزرگوار ۳۴۵
- شهادت معاویه بر سزاوارتر بودن علي اکبر برای خلافت ۳۴۶
- فضایل و کمالات ظاهری و باطنی علي اکبر ۳۴۹
- روایتی از امام حسین در باره عظمت علي اکبر و شباهت آن بزرگوار ۳۵۲
- بر رسول خدا ۳۵۰
- داستانی در شباهت آن بزرگوار بر رسول خدا ۳۵۰
- گفتار امام حسین و فضیلت‌هایی که از آن استفاده میشود ۳۵۱
- دهم فضیلتی که از فرمایش امام حسین استفاده میشود عصمت علي اکبر ۳۵۴
- «وعلى أولاد الحسين» ۳۵۴
- مقصود از علي بن الحسين علي اکبر شهید است ۳۵۵

- تکرار سلام دلیل عظمت فوق العاده ایشان است
 ۳۵۵
 فرزندان امام حسین:
 ۳۵۵
 ۱ - امام زین العابدین مادر ایشان شاه زنان دختر یزدجرد و از اینجهت
 ایشان را ابن الخیرتین می‌گفتند
 ۳۵۵
 ۲ - علی بن الحسین شهید
 ۳۵۵
 ۳ - جعفر مادر او قضاعه
 ۳۵۵
 ۴ - عبدالله رضیع در بغل امام حسین هدف تیر قرار گرفت و شهید
 شد
 ۳۵۵
 ۵ - سکینه دختر رباب
 ۳۵۵
 ۶ - فاطمه دختر ام اسحاق
 ۳۵۵
 تحقیق در اینکه علی شهید کدام از فرزندان امام حسین بوده
 ۳۵۶
 ۷ - محمد
 ۳۵۶
 ۸ - زینب
 ۳۵۶
 بعضی فرزندان حضرت را ده نفر ذکر کرده‌اند شش پسر و چهار دختر
 و بعضی اولاد حضرت را نه نفر ذکر کرده‌اند
 ۳۵۶
 شهر بانویه مادر جعفر در کربلا بوده است
 ۳۵۷
 ۹ - سیده جلیله رقیه خاتون مدفون در شام
 ۳۵۷
 عظمت و جلال حضرت رقیه
 ۳۵۷
 ۱۰ - عمرو بن الحسین که باخالد بن یزید در شام - مجلس یزید -
 داستانی معروف دارد
 ۳۵۸
 ۱۱ - محسن سقط شده امام حسین که مزارش در غربی حلب واقع شده
 ۳۵۸

- ۳۵۸ معجزه و کرامتی از آن بزرگوار
- ۳۵۸ مجموع اولاد حضرت دوازده نفر بودند
- ۳۵۸ تحقیقی در این موضوع
- در بعض نسخه‌های زیارت «وعلی اولاد الحسین» موجود نیست تحقیق
- در این موضوع
- ۳۵۹
- «وعلی اصحاب الحسین»
- ۳۶۰ عظمت و جلال اصحاب امام حسین علیه السلام
- ۳۶۰ اشعاری در این موضوع
- ۳۶۱ چند حدیث در عظمت اصحاب امام حسین علیه السلام
- ۳۶۲ سبقت گرفتن اصحاب امام حسین برای میدان شهادت
- ۳۶۲ اصحاب امام حسین جایگاه‌های خود را در بهشت دیده بودند
- ۳۶۳ اصحاب امام حسین بهترین اصحاب بودند
- ۳۶۳ اصحاب امام حسین از اصحاب پیغمبر و امیرالمؤمنین بالاتر بودند
- «اللهم خص انت اول ظالم باللین منی و ابدء به اولاً ثم الثانی
- ثم الثالث ثم الرابع»
- نصب اولاً به ظرفیت
- ۳۶۴ گفتار حریری و نقد بر آن
- ۳۶۵ گفتار سید اجل محقق داماد
- ۳۶۵ قطعیت صدور زیارت عاشوراء گواه است بر ناتمامی گفتار حریری و محقق
- داماد
- ۳۶۶

- داستان تاریخی و شگفت شیخ طوسی در مجلس خلیفه عباسی نسبت به
 بیان فقره «و ابدء به اولاً ثم الثانی ثم الثالث ثم الرابع» ۳۶۶
- حدیث عامه در شأن دروغ گویان و ظالمین در حق امیرالمؤمنین و کفر
 آنها ۳۶۸
- چگونه دروغ گفتند ۳۶۹
- چگونه ظلم کردند ۳۶۹
- چرا کافر شدند ۳۶۹
- مقصود از ظالمین بامیرالمؤمنین ۳۷۰
- حدیث عامه: کسی که دشمنی کند با علی مبعوث شود یهودی
 یا نصرانی ۳۷۱
- عدی ظلم بعلی را می‌کند ۳۷۱
- رسول خدا لعن می‌کند کسی را که تخلف از لشکر اسامه کند ۳۷۱
- کسانی که تخلف از لشکر اسامه کردند ۳۷۱
- کسانی که اذیت می‌کنند رسول خدا را ملعون هستند ۳۷۲
- دو آیه از قرآن مجید ۳۷۲
- کسانی که اذیت می‌کردند رسول خدا را ۳۷۲
- اشعار ابوالقاسم مغربی در اینموضوع ۳۷۲
- چند شعر در مدح اشعار ابوالقاسم مغربی ۳۷۳
- دو خبر از عامه در کفر معاویه ۳۷۴
- از مطالب گذشته کفر این چهار نفر واضح شد ۳۷۴
- حضرت صادق عقب هر نماز این چهار مرد و چهار زن را لعن
 می‌کرد ۳۷۶

- این عمل سنت شیعیان شده ۳۷۶
- در این عمل امثال امر پروردگارا است ۳۷۶
- شیطنت‌های يك چابلوس وابسته ۳۷۶
- حکم مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی نسبت به چنین کسی ۳۷۷
- ثواب لعن جبت و طاغوت ۳۷۸
- «اللهم العن یزید بن معاویه خائساً والعن عبیدالله بن زیاد وابن
موجانه وعمر بن سعد وشمراً وآل ابی سفیان وآل زیاد وآل
مروان الی یوم القیامة»**
- در این فقره زیارت تمام کسانی که دخالت در شهادت امام حسین
داشتند ذکر کرده ۳۸۱
- تکرار ذکر شمر دلیل است که او قاتل امام حسین بوده ۳۸۱
- چند آیه از قرآن و تأویل آن به اهل بیت پیغمبر و دشمنان آنها ۳۸۱
- آیه اول «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» و تأویل آن در ضمن
سه حدیث ۳۸۱
- آیه دوم «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» و تأویل آن
در ضمن چند حدیث ۳۸۲
- آیه سوم «الم تر الی الذین اتوا العلم نصیباً من الکتاب یؤمنون بالحبیب
والطاغوت و تأویل آن در ضمن چند حدیث ۳۸۴
- آیه چهارم «اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له نصیراً (۵۲)
ام لهم نصیب من الملك فاذا لایؤتون الناس نقیراً (۵۳) النساء (۴) تفسیر
و تأویل آن ۳۸۴

مطلب چهارم شرح دعای سجده:

« اللهم لك الحمد حمد الشاكرين لك على مصابهم »

- ۳۸۶ فرق بین حمد و شکر
- ۳۸۶ خوبی حمد خدا در هر جا و هر حال گرچه در مصیبت باشد
- حضرت امام محمد باقر در جواب جابر میفرمایند من پسندم آنچه را که
- ۳۸۷ اومی پسندد
- ۳۸۸ مقام رضا و تسلیم بیغمبر ص و ائمه معصومین علیهم السلام
- رسول خدا ص وقتی خبر شهید شدن امام حسین را از جبرئیل میشنود
- ۳۸۸ گریه میکند و حمد خدا را بجای میآورد
- امام حسن مجتبی علیه السلام در موقعیکه ابوذر میگوید فقر را از غنا دوست تر
- دارم ... میفرمایند بهتر از هر چیز اختیار خدا است و رضا بقضاء او ۳۸۸
- امام حسین علیه السلام میفرماید ما راضی میشویم با آنچه را که او دوست میدارد
- ۳۸۹ و رضانا اهل البیت رضا الله
- امام زین العابدین میفرماید ما اهلبیت اطاعت میکنیم خدا را در ملایمات
- ۳۸۹ و ستایش میکنیم او را در نا ملایمات
- امام محمد باقر میفرمایند میخوانیم خدا را در ملایمات و راضی بقضاء او
- ۳۸۹ میشویم در نا ملایمات
- حضرت زینب سلام الله علیها - در جواب گفته ابن زیاد کیف رأیت صنع
- الله باخیک - میفرماید ما رأیت الاجمیل هؤلاء کتب الله علیهم القتل فبرزوا
- الی مضاجعهم یعنی ندیدم مگر زیبایی را ...
- ۳۸۹ و فرمود الحمد لله الذي ختم لاولنا بالسعادة و لآخرنا بالشهادة

- درجه شکر گزاران ۳۹۰
- دو حدیث در این موضوع ۳۹۰
- چند شعر در مقام شکر و رضا بامر خدا ۳۹۱
- « الحمد لله على عظيم رزيتي » ۷۰۳
- تکرار حمد خدا در مقام بزرگی مصیبت ۳۹۲
- « اللهم ارزقني شفاعه الحسين (ع) يوم الورد »
- شفاعت نمودن ائمه معصومین خصوصاً امام حسین علیه السلام ۳۹۲
- تفسیر ورود و يوم الورد ۳۹۲
- « وثبت لي قدم صدق عندك مع الحسين واصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين » ۲۱۵
- تفسیر « بذل » ۳۹۳
- تفسیر « مهجه » ۳۹۳
- تفسیر « دون » ۳۹۳
- خاتمه کتاب شرح دعای صفوان (مشهور بعلقه) ۳۹۴
- دعای صفوان و ترجمه آن ۳۹۵
- تفسیر « يا الله يا الله يا الله ... » ۴۰۲
- تفسیر « يا من هو اقرب الى من حبل الوريد » ۴۰۳
- تفسیر « يا من يحول بين المرء وقلبه » ۴۰۳
- تفسیر « يا من هو بالمنظر الاعلى والافق المبين » ۴۰۴
- تفسیر « يا من يعلم خائنة الاعين » ۴۰۴
- تفسیر « يا من لا يغلطه الحاجات » ۴۰۵

- ٤٠٦ تفسير « يا من هو كل يوم في شأن »
- ٤٠٦ تفسير « فاني بهم اتوجه اليك في مقامي هذا »
- ٤٠٧ تفسير « اقسم واعزم عليك »
- ٤٠٧ تفسير « وباسمك الذي جعلته عندهم »
- ٤٠٨ تفسير « وتجرني من الفقر » و « كيد الكيدة » و « فكده » ٤٠٧ ، ٤٠٨
- ٤٠٨ تفسير « اللهم اشغله ... » و « ومسكنة ... »
- ٤٠٩ تفسير « نصب عينيه » و « خذ عني » و « شاغلا به عني »
- ٤٠٩ تفسير « من مخلوق غيرك » و « واتشفح »
- ٤١٠ تفسير « ومؤنة ... الى اخره » و « واصرفني »
- ٤١١ تفسير « ما اهمني هم » و « يا امير المؤمنين » و « من زيارتكما »
- ٤١٢ تفسير « مستجاباً » و « تشفعا » و « على ماشاء الله »
- تفسير « واقول حسبي الله وكفى » و « سمع الله لمن دعا » و « ليس وراءكم »
- ٤١٣
- ٤١٤ تفسير « وانت يا ابا عبد الله » و « سلامي » و « انشاء الله »
- ٤١٥ تفسير « غير آيس ولا قانط »
- ٤١٦ **شكر وثنا**
- ختام ومسك « حديث من وجد بردحنا على قلبه فليكثر الدعاء لاه »
- ٤١٦ فانها لم تخن اباه
- ٤١٦ شعر فارسي در اينموضوع
- ٤١٧ شعر عربي در اينموضوع
- ٤١٨ كتاب نامه زيارت عاشوراء
- ٤٣٤ فهرس

عكس

□

ص: 465

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

